

تاریخ و فلسفه

رسالة حکام

شرحی بر بحله های فکری و اعمق استادی در کردستان

فرهنگ پارسان

گردآوری، تحقیق و ویراسته:

طیب طاهر

تاریخ و فلسفه‌ی

# سرانجام

تبرستان  
www.tabaristan.info

فرهنگ یارسان

شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی در

کردستان

گردآوری، تحقیق و ویراسته:

طیب طاهری



تقدیم به:

«عاشقانه‌ها»

«بی‌قرار»

تبرستان

آزاده...  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## مرکز تحقیق و نشر مکرسانی

نام کتاب: تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام ، فرهنگ یارسان  
(شرحی بر اعتقادات و نحله های فکری در کردستان)  
پژوهش و نوشته: طیب طاهری  
ترجمه متن کتاب به کردی: بهزاد خوشحالی  
ترجمه متن فرهنگ سرانجام به کردی: هاوار بهمنی  
نمونه خوان: هاوار بهمنی، سوران سلیمی، هاوار احمد  
حروفچین: سوما تیموری، نشمین مرادی  
عکس: طیب طاهری  
شماره اثر: ۴۲۴  
طرح روی جلد: حمید رضا آزموده  
چاپخانه: روز مهلات (هولیر)  
شمارگان: ۱۲۰۰  
چاپ: اول ۲۰۰۹  
شماره مجوز: ۹۴۳ سال ۲۰۰۹  
(وزارت فرهنگ حکومت اقلیم کردستان)

عراق، اربیل (هولیر) ده‌زگای توژی‌ینه‌وه و بلاو کردنه‌وه‌ی موکریانی

[www.mukiryani.com](http://www.mukiryani.com)

[info@mukiryani.com](mailto:info@mukiryani.com)

کلیه حقوق کتاب « سرانجام » و همچنین « تاریخ و فلسفه سرانجام » و ترجمه آن برای مؤلف محفوظ است و هر گونه تغییر و ارائه فصول کلامها و مطالب، یا ترجمه به شکل‌های مختلف از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و اسکن بدون اجازه کتبی از مؤلف ممنوع می باشد.



## فهرست

۱	مقدمه کردی
۹	مقدمه فارسی
۱۷	یارسان (کاکه بی - اهل حق)
۱۷	خاستگاه و نژاد
۲۸	زبان
۳۸	یارسان در گذر تاریخ
۳۹	یارسان و مهرپرستی
۴۸	یارسان و زردشت
۵۱	زروان و یارسان
۵۴	اسطوره (میتولوژی)

۶۳.....	مانی و مزدک.....
۶۵.....	ایزدی.....
۷۵.....	یارسان و سایر نحله ها.....
۸۱.....	بکتاشیه و علویان.....
۸۹.....	صفویه.....
۹۶.....	حروفیه.....
۱۰۷.....	نوربخشیه و مشعشعیه.....
۱۱۰.....	حیدریه (خاکسار).....
۱۱۶.....	فلسفه یاری.....
۱۲۱.....	نماد و اخلاق.....
۱۲۸.....	ازل قبل از خلقت - آفرینش.....
۱۴۱.....	دونادون.....
۱۵۲.....	گاهشمار کردی - روزه یاری.....
۱۷۵.....	سادات برزنجه و شرح حال ایشان.....
۲۰۴.....	مرسومات یاری.....
۲۱۳.....	هنر - موسیقی.....
۲۲۴.....	یارسان بعد از پردیور.....
۲۴۱.....	کنشهای جامعه یارسان.....
۲۵۱.....	تکمله (شرحی بر کلامها و شخصیت‌های سرانجام).....
۲۷۵.....	تعلیقات و معانی ابیات متن.....
۳۳۰.....	دوره خزانه.....
۴۳۳.....	دوره سید اکابر خاموش.....
۴۵۲.....	فرهنگ سرانجام.....
۵۵۶.....	منابع و مأخذ (کتابنامه).....
۵۷۷.....	ترجمه متن کردی.....
۸۰۶.....	اسناد و تصاویر.....

یارستان (کاکه‌یی یا اهل حق) یکی از گروه‌های مذهبی با ریشه‌هایی عمیق در تاریخ و فرهنگ ایران باستان هستند. این فرضیه چندان دور از واقعیت نیست که عناصر دین اولیه هند و اروپایی که باورها و اسطوره‌های آن بعدها در آیین زرتشتی و آیین ودا وارد شد و تأثیر قابل توجهی در آنها به جای گذاشت، در کوه‌های ایران غربی و شمال عراق امروز، در میان پیروان این آیین دستخورد و بی‌تغییر تا به امروز حفظ شده و زنده باقی مانده است.

تا زمانی که چندان دور پیش از این، محافل علمی و دانشگاهی، داده‌ها، دانش و شناخت چندان دربارۀ این دین باستانی نداشتند، چراکه بخش قابل توجهی از نمونه‌های مقدس اهل حق، در دسترس پژوهش‌گران و غیر دین‌مردان یارسان نبود. در سال‌های اخیر، مجموعه‌ای از کتابها و پژوهشها دربارۀ یارسان به زبان فارسی و کردی چاپ و منتشر شده که به سهم خود کمک شایانی به شناسایی و شناخت آن کرده است. در میان این آثار، جلد نخست کتاب «سرانجام» به کوشش طیب طاهری، نمونه‌ای برجسته‌ای از یک پژوهش جامع، کامل و دقیق در این حوزه است. این کتاب از آن رو ارزش علمی بیشتری می‌یابد که خود به همت یک پژوهش‌گر اهل حق تهیه و تدوین شده است.

جلد دوم این کتاب به بررسی پیشینه و درون‌مایه‌های اعتقادی سنت یارسان و مقایسه‌ی این آیین با مجموعه‌ای از آیین‌های مرتبط با آن، همچون اسلام، دین زرتشتی و آیین میترا می‌پردازد. بی‌تردید این کتاب نقش قابل توجهی در گسترش دانش ما از این سنت دینی عمیق و جذاب باستانی خواهد داشت و شایستگی توجه دقیق پژوهش‌گران و علاقه‌مندان این مبحث را دارد. جامعه‌ی علمی و دانشگاهی خود را قدر دان تلاش عظیم نویسنده در گردآوری، تدوین و تأویل این مجموعه خواهد دانست.

پروفسور فیلیپ خ. کرین بروک

گوتینگن، ژانویه ۲۰۰۹ میلادی

### سخن دکتر گلمراد مرادی:

قبل از بیان هر مطلب، اجازه دهید این مقدمه را با یک سروده پند آمیز از بنیان گذار آئین یاری آغاز کنم.  
سولتان سه‌هاک مہرہ مو:

پیرہ بلا کش، تالقای دوست بینی      کہ مرد ہی بلا مرد لقا نیست (زبور حقیقت، بارمراد خلیفہ)

کار تحقیقی، آنهم در رابطه با یک موضوع مهم آئینی و رای نگاشتن هر مطلب دگری است. در چنین کاری انسان مجبور است مصلحت را کنار بگذارد و بفرموده سلطان سهاک باید بلا کش باشد و بجز حقیقت چیز دگری را صلاح نداند. این کار تحقیقی که در دست دارید، درباره آئین یاری است. لذا من و نگارنده اصلی کتاب امید و آرزو داریم که آن بتواند خواست یارسانیان را برآورده کند.

آئین یارسان نیز همانند دیگر ادیان دارای کتاب مقدس خود به نام سرانجام یا دیوان گه‌وره است که بیشتر از هفتصد سال پیش عنوان شده که تا به حال به صورت پراکنده در جزوات دست نویس در میان پیروان این آئین پخش بوده است. اکنون برای اولین بار یک جوان محقق بومی، با کوشش فراوان و گردآوری این دفتر و دیگر اسناد در این زمینه، کتاب حاضر را به شکلی مدون و جامع تدوین کرده، که به نظر من چنین کاری لایق تحسین است و خدمتی بس بزرگ به پیروان یاریست. شکی در آن نیست که انسان قادر است با جستجو و مطالعه و خدمت به هم‌نوع، بفرموده شیخ امیر زوله ای، خود را به درجه کمال برساند.

میردان نہ خدمت یاروان وہ کہ مال      کہ مال نیشانیوہن، نہ چشمہ ی زولال

بنابر این کارهای تحقیقی از چشمه های زلالی هستند که انسان را به کمال خواهند رساند. پس امید است این کار هم در زمره این چشمه های زلال باشد. تا آنجا که این وظیفه بسیار مهم به بنده محول شده و من این شانس را یافته ام که بخشی از این کار با ارزش آقای طیب طاهری را بخوانم. لذا بر این پایه می توان قضاوت کرد کاری بس مهم و گسترده انجام گرفته است. و جامعه یارسان قادر خواهد بود، از طرفی بر اساس این کتاب به بسیاری از حقایق آئینی و از گره های تاریخی و پیدایش این آئین و تحت فشار قرار داشتن رهبران آن از همان قرن چهارم و پنجم هجری قمری تا دوره قاجاریه، توسط حاکمان وقت در جوامع خاورمیانه و غیره، بیشتر از پیش، پی ببرند. از طرف دیگر در این کتاب نقدی بر مکتب الهی و سایر دیدگاهها که از سر تعصب و یا ناآگاهی با این آئین برخورد کرده اند، شده است. همچنین نظرات و نوشته های غیر اهل حقان درباره آئین یارسان تا حدود زیادی معرفی گردیده و این خود کار محققین را در آینده سهل تر و آسان می کند. ناگفته پیداست که احتمالاً نکات روایتی در این کتاب هم دیده می شوند، اما در برابر عظمت کار، این نکات بسی ناچیزاند. آنچه که به تعصبات بی موزن، بیرونی از افکار نا صحیح پدران و مکاتب انحرافی مربوط است آنگونه که سلطان سهاک فرموده:

نهو شوون باوه... غولامان مه گندی نهو شوون باوه

خهریک مه ودی نهو مله گاوه دیده دار دهوری چه گردی لآوه (زبور حقیقت، یارمراد خلیفه)

با الهام گیری از این سروده سلطان سهاک، اینگونه تحقیقات می توانند کمکی بزرگ برای راه یابی حقیقت باشند و اختطاری برای پیروان یاری که کورکورانه عمل نکنند و تعصبات بی اساس را اگر وجود دارد، کنار بگذارند. تا مکاتب انحرافی اجازه نمود پیدا نکنند.

علاوه بر همه اینها، به خوبی می دانیم که خاور شناسی و مذهب شناسی در سرزمین ما، علوم جدیدی هستند که آن هم با باز شدن پای جهانگردان و کارمندان اروپایی و آمریکایی به منطقه، اولین گامها در این راه برداشته شده اند، و بدون شک از طرف اکثر این سیاحان و مأموران دولتی که بعدها برخی از آنان خاور شناس و ملت شناس و مذهب شناس هم شدند، از همان اوایل قرن نوزدهم تاکنون، همانگونه که در این کتاب نیز اشاره شده، گزارشات و مقالات بس فراوانی درباره مذاهب اقلیت در سرزمینهای اسلامی و به ویژه مذهب یارسان در خاورمیانه که بیشتر به اهل حق، علی الهی، طایفه سان، آئین ستر مگو و... معروف است، نگاشته شده. از آنجا که این آئین در جوامع اسلامی به عنوان دین و مذهب صاحب کتاب مانند (یهودیت، مسیحیت...) شناخته نشده است، به همین دلیل و دلایل دیگر هم اجازه نیافته است که کتاب دینی خود را انتشار دهند. بنابر این دفاتر مقدس آئین یاری نتوانسته است در اختیار همگان قرار گیرد، لذا با نبودن منبع موثق در اختیار خارجیان، مطالب نگاشته شده آنها بر روایات و گفتار افرادی متکی بوده که خود نیز کمترین اطلاع دقیق از فلسفه و آئین یارسان را داشته اند. برخی از این محققین خارجی کوشش فراوان کرده و می خواسته اند صادقانه و عالمانه با مسائل برخورد کنند که در بعضی از جاها به این کتب یا دفاتر دستنویس آئین یارسان دسترسی پیدا کرده اند، اما به دلیل ننگارش آنها به زبان کردی آنهم با رموز ویژه ای،



فهم کتب و مسائل در آن برای آنان آسان نبوده است. پروفیسور مینورسکی یکی از محققین نادری بوده اند که از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم و اواسط قرن بیستم با علاقه فراوان زبان فارسی و کردی را به خوبی فرا گرفته بوده و درباره اسلام و آئینهای اقلیت در کشورهای اسلامی و به ویژه آئین یارسان در ایران (و عراق در آن زمان تازه تأسیس) مطالبی نگاشته و در اینسایکلوپیدیای اسلام و جاهای دیگر به چاپ رسانده است. ایشان به درستی در یکی از نوشته هایش درباره اهل حق (یارسان) آورده است: "مشکل انجام چنین وظیفه ای در آنست که از طرفی به دلیل محدود بودن تعداد کتب و نوشته های مذهبی، آنهم اغلب با لهجه های ویژه و کاملاً در لفافه بیان شده و از طرف دیگر در حقیقت وجود فرقه های متعدد در داخل خود اهل حق کار را دشوارتر می کند." (رجوع شود به اینسایکلوپیدیای اسلام به زبان المانی منتشره در سال ۱۹۲۸ میلادی صفحه ۹ مقاله اهل حق و همچنین ۲۰ مقاله به زبان انگلیسی مینورسکی تجدیداً چاپ دانشگاه تهران سال ۱۹۵۹ صفحه ۳۰۶ و نیز تاریخ و فلسفه یارسان از نگارنده این سطور ، صفحه ۵۴). پروفیسور مینورسکی در جایی دیگر تأکید نموده است: "باید از میان جوانان تحصیل کرده بومی که بر زبان نوشتاری دفاتر مذهبی خویش تسلط و به آن دسترسی دارند، افراد محققینی یافت شود که درباره این مذهب، تحقیقات جامع تری انجام دهند." (نقل به معنی). من در این زمینه با پروفیسور ولادیمیر مینورسکی موافق هستم و اعتقاد دارم که کار و تحقیقات توسط بومیهای منطقه به مراتب دقیق تر خواهد بود. همان گونه که در پیش اشاره شد اطلاعات و کاوشهای خارجیان اغلب بر مبنای برداشت و مطالعات خود و یا گفته ها و نوشته هائی بوده که مثلاً مترجمان آنها از افرادی که خود کمترین آگاهی از جریان داشته اند با ترجمه های شکسته و بسته ، کسب کرده اند. اعتمادالسلطنه که روی خوشی به مذاهب اقلیت هم نداشته و هوادار مذهب حاکم و از سردمداران وقت بوده است، جمله ای به شرح زیر دارد که با این اطلاع رسانی نادرست، بی ربط نیست. او می نویسد: "این آئین (اهل حق) خاص صحرا نشینان و مردم کوهستان که کلیتاً از معارف بی خبر، از حقایق بی بهره اند بوده و هست." (سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق چاپ اول ۱۳۷۸ تهران به کوشش محمد علی سلطانی و مریم رزازیان صفحه ۴). با وصف این جمله منفی آقای اعتمادالسلطنه، یک نکته در آن نهفته است که اکثر مردم وابسته به یارسانیان صحرا نشین و کوه نشین بوده و کمترین آگاهی از دفاتر مقدس دین خود داشته اند و این نکته تا حدودی درست است. اما ایشان نگفته اند چرا این مردمان ناآگاه مانده اند؟ در واقع این ناآگاهی به دلایل سرکوب و پیگرد بیروان این آئین بوده که مجبور به پنهان کاری شده اند و رهبران دینی اجازه اطلاعات به بیرون را نداده اند و بدین ترتیب، نه اینکه بیروان قادر به فراگیری آئین خود نبوده اند، بلکه خارجیان نیز در کل موفق به کسب واقعیت نشده اند، و همین امر نیز باعث شده که کتاب دینی خود را تدوین نکرده و در دسترس همگان قرار نداده اند. لذا در اینجا توصیه مینورسکی برای بومیان محقق با ویژگیهای خاص زبانی، فرهنگی و آئینی، صحت پیدا می کند که خارجیان با قدردانی از زحمات آنان که راهگشای شیوه تحقیق برای ما بوده اند، ولی دارای آن خصوصیات ویژه نبوده و نیستند. علاوه بر آن در منطقه خاورمیانه تا اواسط قرن بیستم اکثر نوشته های خبری درباره یارسان توسط افراد به ظاهر متعصبی مانند دکتر سعید خان کردستانی و همان اعتمادالسلطنه و غیر نوشته شده و در اختیار اکثر



خارجیان قرار داده اند. در این نوشته ها تعصبات دینی فرد نگارنده و کم رنگ جلوه دادن و توهین آمیز بودن مطلب نگاشته شده، درباره موضوع به روشنی، به چشم می خورد. (سه گفتار تحقیقی درباره اهل حق صفحات ۴ و ۵ تا ۲۷). نکته دیگر که بایسته ذکر است، مسئله تشخیص و نام بردن از گروه خاصی با آئین ویژه خویش است. اغلب خارجیان بدون آگاهی از فلسفه و اصول آئین یارسان، نامهای فرقه، طریقه و یا شاخه انحرافی از مذهب حاکم، نمونه وار برای آن، به کار گرفته اند. متأسفانه در ترجمه مطلب مینورسکی نیز این واژه "فرقه اهل حق به چشم می خورد. (رجوع شود به همان منبع فوق صفحه ۳۸). علاوه بر این، پیروان دیگر ادیان و یا ناآگاهان داخلی هم بنا به عادت و یا دلایل خاصی، نامهای دیگری از قبیل شیطان پرست، علی اللهی و... به آنها داده اند. در صورتیکه محققان بومی به این نکته کاملاً واقفند که اهل حق، یارسان یا کاکه یی یک آئین مستقل با کتاب مقدس خود است نه یک فرقه یا طریقه و یا انشعابی از یک دین، که دلیل مستقل بودن دین یاری در فصل یارسان این کتاب به روشنی دیده می شود. در اینجا نیز لازم می آید تعریفهایی از فرقه و دین و یا ادیان و تفاوت آنها تا حد امکان به دست داده شود. فرقه به فرقه‌هایی از انسانها گویند که از دینی یا مراسمی جدا شده و راه دگری برگزینند. دین به معنای عادت یا استعمال در زبان مردمی و حکم کردن و قاضی بودن در زبان آکدی است. این واژه از زبان آرامی و عبری به زبان عربی وارد شده و دارای معنی است: یکی عادت و استعمال است، دومی به معنای حساب کردن و سومی به معنای دیانت که در فارسی سلوک و رفتار گویند. این تعریفها گر چه کمتر ربطی به پیشگفتار این اثر دارد، اما برای حضور ذهن و آگاهی علاقه مندان به آئین یاری، ضروری به نظر آمد. پس از این توضیحات در رابطه با بی راهه رفتن برخی از پیشینیان، اکنون ما شاهد آن هستیم که از میان جوانان یارسانی محققان برخاسته و به چنین کار مهمی دست زده است که به نظر من راه را بیشتر برای کارهای تحقیقی باز نموده است. همانگونه که در آغاز این نوشته ذکر شد، من بخشی از کار تحقیقی آقای طیب طاهری زیر نام "فصل یارسان" را با دقت خواندم و نظری هم بر فهرست استاد و کتب گردآوری شده در این رابطه انداختم و آنها را نیز بررسی کردم. آنگونه که نشان داده می شود، مجموعه بسیار وسیع و همه جانبه ایست که برای یارسانیان و محققین آینده منبع با ارزشی ارائه داده اند. نکته ای که در فصل یارسان این کتاب آورده شده و بسیار مهم است، شرح روایات و رسم و رسوماتی است که در میان یارسانیان انجام گرفته و می گیرد و کمتر در کتبی آمده است. این آداب بیش از هفتصد سال است که دهان به دهان و عملاً از نسلی به نسل دیگر منتقل می گردد که اگر همانند این کار روزی بر روی کاغذ آورده نمی شد، به احتمال زیاد در چند نسل آینده آثاری از آن باقی نمی ماند و این خود یک ضایعه برای تحقیقات علمی می بود. من زحمات نگارنده آن را می ستایم و آرزوی موفقیت و پیروزی برای همه یارسانیان دارم.

دکتر گلمراد مرادی

هایدلبرگ آلمان فدرال ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶

[Dr.GolmoradMoradi@t-online.de](mailto:Dr.GolmoradMoradi@t-online.de)  
Tel : +49 6221 619727

با عرض پوزش از یارسانیان، محققین و سایر دوستان به ادبیات و تاریخ عرفانی ایران زمین، بابت وقفه ای نسبتاً طولانی که در چاپ تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام به وجود آمد. در واقع چاپ کتب مربوط به یارسانی به نسبت زحمتی چند برابر، و موانع و مشکلات خاص خود دارد که چگونگی آن را مطرح کردن در این حوصله نمی‌گنجد. و البته سیستم نوپای اداری و ضعیف چاپ و نشر کتاب در کردستان فدرال نیز مزید بر علت گردید تا این مهم به تأخیر افتد. اما بایسته است که در اینجا هم از جانب خودم و هم از جانب سایر یارسانیان از استاد ارجمند و هنرمند گرامی آقای مظهر خالقی کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم که در چاپ سرانجام زحمات بی‌شائبه‌ی او را متحمل شدند. چاپ این کتاب مورد عنایت بسیاری از اربابان علم و ادب و یارسانیان عزیز قرار گرفت، که عدم چاپ مجدد آن به این دلیل بود، در ایام پس از توزیع سرانجام سادات و بزرگوارانی که کلامهای یارسانی را در اختیار داشتند اینجانب را مورد لطف قرار داده و به جهت حفظ و اعتلای فرهنگ یارسانی دفاتر خود را در اختیار بنده قرار دادند تا موجبات پربارتر کردن این کتاب و سایر دوره‌های کلامی را فراهم آورند، که جا دارد کردار و خدمت این بزرگواران را ارج بگذاریم و برای ایشان سعادت و سلامت آرزو کنیم. پس سرانجام مذکور را با آخرین تصحیح و گردآوری به شکلی آکادمیک در آینده‌ای نه چندان دور در چاپ دوم به دست عزیزان خواهیم رساند. اسامی این بزرگواران و شرح نسخ مربوط به ایشان مفصلاً در چاپ دوم خواهد آمد.

اما در خصوص تاریخ و فلسفه می‌بایست یادآور گردم که این کتاب حاصل سالها تحقیق و تفحص در متون کهن و کلامهای یارسانی و تطبیق و تشریح آن با سایر ادیان و اندیشه‌ها به جهت فهم و تفسیر آن می‌بوده و می‌توان گفت آخرین تحقیق جامع و مدون در این زمینه می‌باشد، که تمام موارد انعکاس داده شده‌ی در این کتاب دیالکتیک و بر اساس منابع قابل استناد و همچنین اصل منبع یعنی سرانجام بوده، در واقع هیچ صحبتی و یا گفته‌ای تاریخی عنوان نگردیده مگر آنکه مطابق با اصل کلامهای یارسانی بوده باشد. امید است ماحصل سالها تلاش اینجانب بتواند بسیاری از سوالات و ناگفته‌های تاریخی و فلسفی سرانجام را هم برای خود یارسانیان و هم محققین و نیز معاندان روشن گرداند، تا در زیر سایه‌ی این دستورات و بدون دخیل دادن علایق شخصی، جامعه‌ای متحد و یکرنگ داشته باشیم. و نیز یاری صاحب نظران و بزرگواران را به جهت تکمیل مطالب خواستار و خواهشمندم.

با آرزوی موفقیت و سعادت

طیب طاهری صحنه ۱۳۸۸/۷/۱

tayebtaheri@yahoo.com

## پیشه کی :

پیش نهوهی که بچینه سه ربابه تی یارسان، باشتروایه سه یرتیکی بزوتنهوه و مه کته به فیکریه کانی پیئونه دیدار به باسه که مانه وه بکه یین که وا هر یه که یان قوژبنیکی میژوویان بو خو داگیر کردووه، که چسی بزاین کردووهی زه مان وده دستکه وته کانی چ دژ کرده و دیه کی هه مبه ر به وان بووه. ده کری نه م ردهوت و بزوتنه وانه به سه ر چند خال دابهش بکه یین:

یه که م: بزاژ و پرۆسه گه لیکی تایبه ته که له بهر چندین هۆ وه کوو نویبوون، کردهوهی خیرا و به په له به مه به سستی پیتک هینانی ریفۆرم، پرژوبلاوهی نیتو خویان و له تاکایه تی بوونیان حکوومه تی کاتی توانی به پالپشتی مامۆستایانی نایینی و دژ به رانی «نان به نرخی رۆژخۆر» له ژیر سه ر دیری نار هوا و ناراست وه کوو نه لحاد و زهنده قه و به بی هیچ لی گریدانیک، ته نیا به هۆی کۆنه په ره سستی خویان و به بی ترس له خه لک، نه و رده ته له ناو بیهن و ته نانهت به مه به سستی نه مانی یه کجاره یی به شیوازیکی ناشکرا، له سووتاندن و له سیداره دان و... در یخیان نه کرد. هه لواسینی تۆمه تی نار هوا، نه ویش له لایهن میژوونووسیتک که بوخۆی هاوریی وان بووه و ده رکردنی بریارو حوکم له و دۆخه زه مانیه دا له سه ر

مىنتاليتى خۆي \_ که نه مەيان له سەر دهمانى تريح به شيوه گەلى دیکه هەر بەر دهمام له نارادا بووه \_ نمونه يک له چهواشه کارپيه کانی ميژوووه که لای خەلک و مرۆڤي خاوهن هزر و بېر بايه خى نيهه و رهفز کرايه وه . نمونه ي نهم بزاقانه لای تاکه کان و له ميژووودا بى ژماردن، وه کوو «مەنسورى حەللاج» که باسى «يه کگرتويى و جودى» کرد، (وحدت الوجود) «جوردانو برۆنو» که دژى کۆنەپەرەستى کلیسه کان و باوهرى ناوه ندييه تى زهوى شۆرشى کرد... بزاقه فيکرى و بزوتنه وه کانی دیکه ش به هۆي وزه ي دهرونى بالاي شۆرشگيرى و سه رسامى له راده بەدەر و به پالېشتى جه ماوه \_ هه لبه ت به شيوه يکى به فراروان هه مه لايه نه \_ هاتنه ناو ريزى جوولانه وه چه کدارپيه کان که چى ناکاميان شه روخوين رشتن، هه لاتن و په نابردن بۆ ناو دلى کيوه کان به بى پالېشتى مالى بووه . جوولانه وه ي له م جۆره که به مه به ستى خه بات دژى خان خانى و فيئوداليسم، له ناو بردنى جياوازي چينايه تى، ريفۆرم له شيوه ي فيکرو بۆ چوون و باوهر، خه بات دژى کۆنەپەرەستى و په ره ستنى درۆ و خورافات، دژايه تى له گه ل نايىنى فهرمى ده سه لات و باوهر به نايىنىكى جياوازو... ده ستيان بۆ چه ک بر دووه، له لايه ن حكوومه ته کان که وتنه ژير چاوديرى و به مه به ستى له ناو بردن هه نگاوى تايه ت و پيوستى نرا . بۆيه ميژوونوس و نووسه رى کات و سه ر دهم بۆ هه لبه ستنى بوختان و خالى ناراست ده ستى ناوه لاو کراوه نا زاد بووه و هه ر شتى که له خۆش هاتى ده سه لات و دۆخى زه مانى سووه دژى شۆرشگيران نووسيوه وه کوو شۆرشى «خوړه م دينان»، «عه له وييه کانی ناناولى» و يا «حرووفيه کان»...

بزوتنه وه فه لسه فى و باوهر گه لى تايه ت که به هۆي ميژوويى و کۆن بوونى روانگه، ده ست گه يشت به نه ينىيه کان و سيموله په يوه ندى داره کان به ميتافيزيك و تينه گه يشت خەلک له و باه تانه که بووه ته هۆي ره فزو نکوولتى کردن و له په رده قسه کردن و دهر نه برينى هه مووى نه و شتانه وا له کنيان بووه و زانويانه و باوهريان پى بووه، هه روه ها له بهر روون نه بوونى و نا لۆزى بزاقه که له هه مه بهر ناوه رۆكى بزوتنه وه ي فيکرى و نايىنى دانهر، نايىنى ده سه لاتدار له نووسراوه کانی هه له و نا ره وای نووسه ران و ميژوونوسانى هاوړيى خۆي لايه نگرى کردووه و نه وانى خستووه ته ژير سيته رو کردوويه به پالېشتى خو به وه . نه گه رچى به روا له ت و له بهر چه ند هۆيه ک وه کوو شيوه ي خه باتى ناشته وانى له راده ي دهر برين و پيشکه ش کردنى تيۆرى بۆ ريفۆرم، له نارادا نه بوونى جوولانه وه ي چه کدارى، هه بوونى هينزى پيوست بو زال بوون و به ره نگار بوونه و کارپگر بوون، دوورى له ناوه ندى حكوومه ت و... ده سه لات تواناى به ره نگار بوونه وه ي يه ک لايه نه و ته وای له گه ل نه و بزاقانه نه بووه .

به لام به هه ر شيوه له زه برى فروفيتلى فيل بازان دوور نه بوون و له هه ر گه رپكى زه مانى دا به پيى نايىنى ده سه لاتدار دژى نه وان نووسراوه و گو تراوه . له راستيدا ده كرى بلين زۆرينه ي وتاره کانی ميژوو له سه ر خواستو ئيراده ي ده سه لات بووه نه ک راستى و حه قيقه تى باه ته که و ميژوونوس له سه ر چه ند هۆ وه کوو وابه ستى نه ته وه يى \_ فيکرى \_ نايىنى و هه روه ها فه رمان به رى له حكوومه تى ناوه ندى و کارپگرى له وان نه يتوانيوه به شيوه يه كى گونجاو له تۆمار کردن و نووسينى رووداوه که راستى و دروستكارى قه له مه كه ي له نووسراوه كه يدا بپاريزى، که چى ناکامه كه ي بووه ته کارپگرى نا ره وای نهم مىنتاله له سه ر بيرواى گشتى و جه ماوه ريش به بى ليكۆلینه وه، له سه ر بناغه ي چوارچيوه ي گشتى نهم هزره داستانگه ل و چيروكى دوور و دريژيان ساز کردووه .

يه كى له م بزاقه فيکريانه که ده وامى ده گه رپته وه بۆ سه ر ده مى «ميه رپه ره ستى» (ميترانيسم)، نايىنى يارسانيه که له کۆمه لگا جياوازه کان به ناوگه لى جوړاوجۆر پيناسه ده كريت و ناوبانگى ده ر کردووه يارسانه کان به ره سن له کورده کانی ناوچه ي هه ورامانن که زايىنگه ي سه ره تايان هه ر نه و ناوچه يه به لام به بهر بلاوى و پانتاييه پيشووه كه ي که لوړستان، کرماشان و ناوچه ي سنه يش له خۆوه ده گرى .



نهم گهله به ناوگه‌لی «کاکه‌بی»، «نه‌هلی حق» و «تایفه‌ش» (واته عه‌شیره) ناویان لی ده‌بری. نه‌لته به هه‌له به خه‌لکی «سرر» (نه‌هلی ره‌مز)، کۆمه‌لی حه‌قیقه‌ت، «گۆران»، «چرا سه‌ندروون»، «عه‌له‌وی» و... ته‌نانه‌ت به شتویه‌کی دژبه‌رانه‌و دۆژمنانه «شه‌یتان په‌ره‌س» و «رۆژ په‌ره‌س» و... ییش ناویان ده‌بن نهم ناوانه که وه‌ک نیکزوکونفسونیم لیتیان نراوه. به واتا نه‌و ناوگه‌له که کۆمه‌لگایانی‌تر ناویان لی ده‌بن ناوچه‌کانی «کرماشان»، «هه‌مه‌دان»، «زه‌نجان»، «تاران»، «باکووری نیران»، «که‌رکوک»، «خانه‌قین»، «مووسل»، «سلیمانی»، «ته‌وریتز»، «مه‌راغه»، «ماکۆ»، «گه‌نجه‌ی کۆماری نازده‌ربایجان»، «هیندوستان»، «پاکستان»، «نه‌فغانستان» و له زبانی کۆچه‌کانی نهم سالانه‌ی دوایی له نه‌وروپاوه‌ی نه‌میریکا بلاره‌ویان کردووه و نیشه‌جی بوون.

زمانی ناخافتنین کوردی زاراوه‌ی هه‌ورامیه (گۆران) که له سه‌رده‌می ده‌ست پیکردنی بزاقه که له زاراوه‌کانی به‌ه‌دارو که له‌مه‌په‌ری کوردستان بووه و «سولتان نیه‌سحاق به‌رزنجی» وه‌کوو دانه‌رو تووینگری باوه‌رمه‌ندییه‌کانی یارسانی له‌گه‌ل هاورییی‌نی گوتاره‌کانیان به زاراوه‌ کۆتووه‌و نووسیه‌وه. ته‌واوی نهم گوتاران که فه‌رمانگه‌لی نایینی و بناغه‌ی باوه‌رمه‌ندی یارسانیه‌ هه‌ر له کۆنه‌وه سینگ به سینگ پشتاوپشت \_ له‌وانه‌یه سی سهد تا چوارسهد سال له‌مه‌و پيش راکوژی‌هه‌و و تاکوو نه‌مه‌رۆ به شتویه‌کی به‌ربلاو له چوارچیه‌ی کتیبی‌کی دیارو له‌به‌رچاو کۆ نه‌کراوه‌ته‌وه. له‌به‌ر زۆر بوون و به‌ربلاوی نهم گوتاران و هه‌روه‌ها زمانی نه‌ینی و ته‌کان و نووسراوه‌کان به‌کاره‌یتانی چه‌مکه‌گه‌لی قوول و نه‌بوونی زانست و ناگاداری پتویست له‌سه‌ریان و چه‌ندین کیشه‌ی دیکه وه‌کوو پاوان‌خوازی ریه‌رانی یارسانی و هه‌بوونی روانگه‌ی به‌ره‌لست‌کارانه و رازپۆشی و کاریگه‌ری و هیژمونی به‌مه‌به‌ستی پاراستنیان له داوی چاودیری ده‌سه‌لات و هه‌روه‌ها دژوابوون و به‌ربلاو‌بوونی زمانی وتاری نهم که لامانه بووه‌ته هژی نه‌وه که که‌سه‌یک بۆی نه‌بی له کوکراوه‌یه‌کی ته‌واو ناماده‌یان بکات، گه‌وره‌کانی یارسانیش واناویان له سه‌رچاوه‌کاندا هاتووه زۆتر سه‌رقالی خۆیندن و فیژبوون و چاکسازی و نیش کردن له‌سه‌ر نهم گوتاران له بواری ناوخبی بوونه. بۆیه له پتوونی کتیبی نایینی خۆیان \_ که «سه‌رته‌نجام» ی ناوه \_ به‌شتویه‌کی ته‌واو بی به‌ش بوونه. شایانی ناماژه‌یه که له سه‌رده‌می دووه‌می «په‌ردیه‌ر» و به‌سه‌ر هه‌لدانی زاتی «قووشچی نوغلی»، «شاوه‌یس قولی»، «مه‌مه‌د به‌گ» و «خان ناته‌ش» له ناوچه‌کانی تورکستان گوتارگه‌لیک به زمانی تورکی و به مه‌به‌ستی راجه‌و شروقه کردنی سه‌رته‌نجام کراو که به‌ربلاویه‌کی به‌رچاوی به‌خشیه‌ته نووسراوه‌کانی یارسانی تا نهم کۆمه‌لگایه‌ بیه‌ته خاوه‌ن گه‌نجینه‌یه‌کی گه‌وره له که‌لامه‌ تورکییه‌کان که نه‌وه‌ش به مه‌به‌ستی که‌لک وه‌رگرتن تیه‌گه‌یشتنی «سه‌رته‌نجام» له لایه‌ن هاوریتیان و هاوکیشتانی تورک زمان بووه که زۆر که‌متر ناگاداری و زانستیان له‌سه‌ر زمان و زاراوه‌ی «سه‌رته‌نجام» هه‌بووه.

پتویسته پیکهاتن و دیرۆکی سه‌ره‌تایی نهم بزاقه له دوو ریگاو روانگه‌وه بده‌ینه به‌رباس و لیکۆلینه‌وه. یه‌که‌م له رووی به‌لگه‌نامه‌گه‌لی میژوویی و هه‌روه‌ها هاوسانی کولتووری له گه‌ل نایینه‌کانی‌تر. دووه‌م له ریگای جیهان‌بینی نایدولۆژیای زال به‌سه‌ر نووسراوه میژینه‌کان که به‌شیکن له به‌لگه‌ نووسراوه‌کانی نهم گه‌له.

تاکی یارسانی دیرۆکی خۆی بۆ نه‌زه‌ل ده‌زانی و باوه‌ری هه‌یه که خودا پاش ناشکرا‌بوون له دونیای نه‌له‌ست له‌گه‌ل یاران و خزمه‌تگوزارانی خۆی واته مه‌لانیکه‌ته‌کان هاودۆز ببوو (بیاس) و ته‌واوی عه‌له‌می نه‌زه‌ل و حه‌قیقه‌ت و راستی کانیاتی بو نه‌وان روون کرده‌وه. به‌لام پاش نافراندنی مرۆڤ، نهم راستیانه له‌پشت په‌رده‌ی نه‌ینییه‌کان شاردرانه‌وه و له هه‌ر گه‌ریک به‌ درێژی میژوو به شتویه‌کی نیسبی و له ریگای نه‌نیا و نه‌ولیا بۆ مرۆڤه‌کان روون و ناشکرا ده‌کرانه‌وه، به‌م شتیه که مرۆڤ له ره‌وتی گشتی ژیان و به‌ درێژی میژوو پیه‌گه‌یشتووتر بووه و له‌هه‌ر دۆخیکی زه‌مانی له بریک راستیه‌کانی شاراوه‌ی

## پيشه‌کي

کانينات پهردهي لابر دووه، نهم ره‌وته تا سهرده‌می پردیوهر واته سهره‌لدانی «سولتان نیسحاق» که گوره‌ترین و ته‌واوترین جیلوهی راستی و حه‌قیقه‌ته دریشه‌ی هه‌بووه سهددی حه‌وتم که نه‌وپه‌ری گه‌شه‌ندنی عیرفان لای مرؤفه و نینسان ناماده‌ی وه‌رگرتن و گه‌یشتن به ناسینی راستیه‌کانی پیش خیلقه‌ته به‌رده‌وام بی. که‌وابوو نوی کردنه‌وهی دؤزو په‌یمانی رؤژی نه‌له‌ست له کات و سهرده‌می پردیوهر روو نه‌دات.

نهم بابه‌ته له روانگه‌یه‌کی دیکه‌وه له لایهن نهم گرووپه به‌یمن ده‌کری. به واته‌ی دیکه روانگه‌ی یارسانی به که‌لک وه‌رگرتن و باوه‌مه‌ندی و یاورچینانی ته‌واوی نه‌و راستیانه‌ی وا له ناینه‌کانی پیش خۆی به‌یمن کراون و نوواندراون خۆی گه‌یاندووته لووتکه و نه‌وپه‌ری بیرمه‌ندی و وینین و بؤ هاوسانی خۆی له‌گه‌ل ته‌واوی نهم ناینانه به‌لگه‌و نمونه‌ی برواداری و فره‌ه‌نگی و که‌لامی هه‌یه. هه‌ر له «ریتگ وهدا» کتیبی پیروزی هیند و نه‌ورووییه‌کان که زهرده‌شت لینی باره‌مه‌ند بووه بگره تا میهرپه‌رستی که بناغه‌ی سهره‌تایی کولتوری بؤچوونی یارسانی و ناینه‌کانی دیکه وه‌کوو مه‌سیحیه‌ته، بؤ نمونه ده‌کری ناماژه بؤ هاوسانی له قوربانی کردنی مانگا وه‌کوو تووتم‌ینه لای هه‌ر دوه‌ی یارسانی \_ میهرپه‌رستی بکه‌ین هه‌روه‌ها وجود و هه‌بوونی خۆر و ریز لیتان له ناینی میترانیسم که هیمای میهره و مرؤقی یارسانیش وه‌کوو سهرچاوه‌ی ژیان، هه‌رمانی و نه‌مری و ناوینه‌ی ده‌سه‌لات و توانای موته‌لق و رده‌ها و به‌وته‌ی «سهرنه‌نجام» که وه‌کوو جینگه‌وپینگه‌ی خودا ناوی ده‌با خاله‌کانی دیکه‌ی هاوسانی وه‌کوو دوعای برابه‌تی، قؤناغه‌کانی حه‌وتگانه و رازپؤشی له‌ویدا... و یا نیزیکی زهرده‌شتی و یارسانی که‌وا ده‌لینی مه‌یمن و له‌پوی هه‌ردووکیان یه‌ک شته‌و ده‌کری ناماژه به‌چهن‌دین هاوسانی به‌رچاو وناشکرا له‌م دوو روانگه‌وه بکه‌ین، وه‌کوو هه‌بوونی میته‌کان و که‌سایه‌تیه میتولوژییه‌کان ... که له‌هه‌ر دوو ناینه‌که به‌ریزه‌وه ناویان لی دهری و یادیان ده‌کن. هه‌روه‌ها له‌گه‌ل نیسلاام که له لووتکه‌ییدا محمه‌د (س) و پالپشته‌که‌ی عه‌لی ده‌بینین.

یارسانی به‌له به‌رچاو گرتنی شکوه و باوه‌ره‌کانی پتشیوی خۆی راکیشانی خۆی بؤلای نهم ناینه‌ نشان ده‌دا و نیسلاامی راسته‌قینه له‌ناو دلی بؤچوونه‌کانی خۆی په‌سه‌ند ده‌کا و له پیناویدا چالاکی ده‌کا، له روانگه‌ی یارسانی ته‌واوترین سهره‌لدانی زاتی به‌دریشه‌ی میژووی مرؤفا تا نه‌و سهرده‌مه نیسلاامه و محمه‌د (س) وه‌کوو گوره‌ترین و به‌رچاو‌ترین مه‌لیک له‌ده‌م و ده‌زگای ناینی یارسانی واته‌ سهد محمه‌د گوره‌ سواری سهر نالقه‌ی حه‌وته‌وانه دناسریت «که‌چی جگه له‌وه‌ش محمه‌د زاتی میوانی پیرینامین وه‌کوو دووه‌مین که‌سایه‌تی پاش سولتان نیسحاق له روانگه‌ی یارسانی له‌خۆ ده‌گری». له راستیدا له‌م ناینه‌دا پیغه‌مبه‌ری نیسلاام خاوه‌نی جینگه‌ی به‌رزه و حه‌زرتی عه‌لی که پیته‌روی نه‌وه و بؤ گه‌شه‌پیدانی حه‌قیقه‌تی نیسلاام به‌رده‌وام، فره‌مانبه‌ری فره‌مانه‌کانی محمه‌د، وده‌بیره‌ینه‌ری موریدی سولتان نیسحاقه هه‌مبه‌ر پیرینامین له ناینی یارسانیدا.

ده‌بی ناماژه به‌وه بده‌ین له‌به‌ر نه‌وه‌ی که که‌سایه‌تیه‌کانی سهره‌کی نیسلاام هه‌موویان وه‌کوو که‌سایه‌تیه‌کانی زه‌ق و به‌رچاوی پیروزی یارسانی رچاو ده‌کرتن نه‌و گومانه ده‌هینیتته ناراوه که یارسانی له شیعه توندوو تیژه‌کانن و نهم شته هۆی نه‌وه‌یه که زۆرینه‌ی تویره‌ران به‌هله‌ ناوی عه‌له‌وی و یا غولات له‌سهر نهم گرووپه ناینیه دابنیتن، له‌حالتیکدا ناوی راسته‌قینه‌یان نه‌وه نییه.

باوهر به‌ مونوتیسم (یه‌کتا په‌رستی)، داد، نه‌بووه‌ت پیغه‌مبه‌ری، نیمامه‌ت، دونیای پاش مردن، مه‌عاد و سهرقال بوون به‌هه‌ر یه‌که له‌م په‌ره‌نسیبانه له روانگه‌یه‌کی فه‌لسه‌فی ته‌واو نیشراقی و یه‌ک‌گرتویی وجود (وحدت الوجود) بووده‌ته هۆی گنوستیکی بوونی نهم روانگه‌یه، که‌چی نه‌یینی و رازوهرانه بوونی نهم ناینه به‌هۆی هه‌ول و ته‌قه‌لا به‌مه‌به‌ستی وده‌ست هینانی زانست و مه‌عریفه له‌سهر



چمامی هستی که بۆخوی گرژی و نالۆزی سازده‌کا و به‌ره‌میتکی جگه له سه‌ر سوورمان نییه. به‌لام له به‌ر نه‌وه که یارسانی سه‌رچاوه‌کانی سه‌ره‌کی و ره‌سه‌نی حه‌قیقه‌تی له‌به‌رده‌ست دایه له ناکامدا نه‌م چمامه بۆخوی چاره‌سه‌ر ده‌کات و له‌ژیر سیبه‌ری نه‌م پیتشکه‌وتنه نه‌چیتته نیو بروایه‌کی قول و هه‌زیتکی گه‌وره و خۆی له ته‌واوی قیل و قاله‌کانی دونیای مادی و مه‌تریال رزگار ده‌کا. له‌م ره‌ه‌نده‌وه ناسه‌وار و جیتگه پیی مه‌درسه عیرفانیه‌کان هه‌ر وه‌ها روه‌بانییه‌ت و کبالا... له نایینی یارسانی ده‌بینریتسه‌وه، مرۆقی یارسانی خاوه‌ن روانگه‌یه‌کی مرۆڤ مه‌داره که باوه‌ری به‌ فه‌لسه‌فه‌ی پراگماتیسمه وله (عه‌مه‌ل گه‌رایانه‌یه) سیبه‌ری یه‌کتاپه‌رستی و باوه‌ر به‌ دونیای پاش مردن (مه‌عاد) و هه‌ستانه‌وه‌ی دووباره‌یی و چاوه‌پروانی هاتنی رزگارکهری گه‌وره، نازادی و مرۆڤ خودایی، خۆی تا هه‌بوون و ببوون له لووتکه‌ی میتالیتیه‌ی مۆرال خۆی که بناغه‌ی نه‌م بۆچونه‌یه ببینیتسه‌وه، هه‌تا هه‌ست به‌ نه‌وپه‌ری گه‌شه‌سندن و به‌ره‌و لووتکه‌ی مه‌عریفی له چوارچیه‌ی ماناو له ده‌روونی خۆی بکا. نه‌مه‌ش ده‌بیته هۆی نه‌وه که مرۆقی یارسانی به‌رده‌وام له نینسانی رووبین و به‌رژه‌وه‌ندی‌خسواز و نه‌وانه‌ی و خواست و ئیراده‌یان له‌ژیر کاریگه‌ری ده‌سه‌لاتدا به‌ خراپه و له مرۆقی به‌روالته نیمانداري به‌رژه‌وه‌نده‌خواز که بق فریوی خه‌لك و ته‌نیا له‌به‌ر قازانجی خۆیان نوێژ ده‌کهن به‌ چه‌په‌لی ناو ده‌به‌ن.

به پیی به‌لگه میژووویه‌کان، ده‌کرئ نایینی یارسانی وته‌کانی به‌هلوولی زانبا له سه‌ده‌ی دووه‌مه‌ی کۆچی مانگی بناسین، پاش نه‌ویش چه‌ندین که‌سه‌یه‌تی دیکه وه‌کوو «شاخۆشین لورستانی» که بزووتنه‌وه‌یه‌کی له ته‌ریقته و له‌سه‌ر بناغه‌ی فیکرو روانگه‌ی یارسانی که مرۆڤه‌ی سه‌ره‌ل‌دانی سولتان نيسحاق له سه‌ده‌ی هه‌وتم نه‌دا بنیات ناوه له سه‌ده‌ی چوارم، «بابا سه‌ره‌نگ ده‌ودانی»، «بابا جه‌لیل و بابا ناس» تا سه‌ره‌تا‌کانی هه‌وته‌م که یه‌ك له‌دوای یه‌ك دین و سه‌ره‌ل‌دینن.

گه‌ری سه‌رده‌می «پردیوه‌ر» نزیك به‌ سی‌سه‌د سا‌ن درێژه‌ی ده‌بی، نه‌مه ده‌بیته هۆی نه‌وه که زۆربه‌ی که‌سان و تا‌که‌کان سولتان نيسحاق به‌ ته‌مه‌ن سی‌سه‌د سا‌ن بزائن، به‌لام نه‌وه راست نییه و گه‌ری پردیوه‌ری به‌ سه‌رده‌می هه‌وه‌لی پردیوه‌ر به‌ سه‌ره‌ل‌دانی زانیی سولتان نيسحاق به‌رزه‌نجی تا سه‌ره‌تا‌کانی سه‌ده‌ی نوێم درێژه‌ی ده‌بی و پاشان به‌رپه‌رینه‌ی کاروبار ده‌که‌ویته ده‌ستی جیتگه‌کانی سولتان نيسحاق واته‌ شا ئیبراهیم له به‌غدا و ناوچه‌کانی عیراق و بابا یادگار له دالاهۆ و هه‌ورامان که تا نیوه‌ی «دووه‌مه‌ی» سه‌ده‌ی نوێمه‌ی کۆچی ده‌خایه‌نی. سه‌رده‌می دووه‌می پردیوه‌ر به‌ سه‌ره‌ل‌دانی جیلوه‌ی دووه‌می سولتان نيسحاق به‌ناوی شاره‌یس قولی له نیوه‌ی دووه‌می سه‌ده‌ی نوێم تا ناوه‌راستی نیوه‌ی یه‌که‌مه‌ی سه‌ده‌ی ده‌یه‌می کۆچی دابه‌ش ده‌کرئ که ته‌واوی گو‌تارو فه‌رموده‌کانی نه‌م گه‌ره‌ زاتییه (سه‌رده‌می پردیوه‌ر) ناوی «سه‌ره‌نجه‌م» ی له سه‌ر ده‌نریت. شیاوی ناماژه‌یه که چه‌ندین جیاوازی له‌نیوان نه‌م دوو سه‌رده‌مه زاتییه هه‌یه که یه‌کیان به‌ربلاوی کۆمه‌لگا و پانتایی و گه‌وره‌یی سنوره‌کانی جوگرافیای نینسانی له سه‌رده‌می دووه‌می پردیوه‌ره که له رینگای راکیشانی «چه‌سپیندراوه‌کان» و ته‌ریقته‌تگه‌لی وه‌ك موشه‌عشه‌عییه، نووربه‌خشیه، سه‌فه‌ویه، حه‌یده‌رییه و هاوکاری له‌گه‌ل «عه‌له‌ویه‌کانی» ناناتۆلی و هاوسانی له‌گه‌ل روانگه و نایینه‌کانی دیکه وه‌کوو به‌کتاشیه، نوسه‌یرییه، درووزی... وه‌دی دی و ده‌بیته هۆی په‌ره‌سندن و به‌ربلاوی نایینی یارسانی. نه‌م به‌ربلاوی و په‌ره‌سندن قه‌رزداري چالاکی و تیکۆشانی شاره‌یس قولی له هه‌ورامان و تورکستان، «محمد به‌گ» له لۆرستان، هه‌ورامان و تورکستان، خان ناته‌ش به‌ هه‌مان شیوه، «شا هه‌یاس» له ناوچه‌کانی باکووری کوردستان و باباحیده‌ر له باشووری کوردستان و ناوچه‌ی که‌طوور هه‌مووی نه‌م که‌سایه‌تیانه له نه‌وه‌کانی میر نه‌حه‌مدن، به‌ تابه‌ت به‌ پیی نه‌وه که راکیشانی چه‌سپیندراوه‌کان نه‌رك و ریا له‌تیک بووه له‌سه‌ر شانی هه‌زرتی میرنه‌حه‌مد و هه‌یچ که‌سه‌ی تر.

## پیشه کی

بگه پینه وه بۆ باسی گه ری نه وه لی سه رده می پردیوه که سه رچاوه ی روانگه ی یارسانیه و ته واوی دستوورات و میتودگه لیک که به ره می نهم دۆخه زه مانیه ن و ته ی ناشکرای وه ها شه رعیات و فه رمانه کانی نایینی یارسانیه به هیچ شتیه و مه رجیک ناگۆردرین و نال و گۆریان به سه ردا نایه ت. نهم ده ستوره نایینیانه له چوارچیه ی هه لبه ست و به شتیاوی کۆمه لیک پیتواژۆی مۆنۆلۆگی به یان کراون که «که لام» یان پی ده لین، و هه روه ها که ناماژه مان پیتی کرد بریک له م که لامانه له به ر بی وینه بوون و نیهمال کاری و مۆنۆپۆل کردن یان به چه ندین نه گه ری نادیار (ره نگه سروشتی) له ناو رویتشتوون و ته نیا نیشان و ناسه واری نه و گه ر و که لامانه، له بیره وه رییه کاندایه یادگار ماوه ته وه. ده وه مه ندی فه لسه فی به رچاوی نهم که لامانه که گه یشتوونه ته نه وه ری ناستی عیرفانی و نیشراق، قه ت له سه دریان شروقه و شه رح نه نووسراوه و هه ر به هه مان شتیه ی جاران ده ست لی نه دراو و دوور له لیدوان و توژیینه وه که نیشان ده ری بۆچوون و باوه ری خاوه نه که یه تی ماوه ته وه که نه وه ش به وه ی نه بوونی زانست و ناگاداری پیتیست له چلۆنایه تی فه لسه فه ی زال به سه ر روانگه ی یارسانی و نه بوونی زانستی ته واو و پیتیست بۆ وتن و پیتشکه ش کردنی که لامه کان له زمانی تایبه تی خۆی ناکامه گه ی بووه ته نه وه که زۆره ی لیکۆله ران و رۆژه لات ناسان به شتیکی زۆر بچووک له تینگه یشت و خوینده نه وه ی تاکی و تایبه تی خۆیان که جاروبار سه د له سه د هه له بووه یا ته نانه ت دۆژمنانه و دژبه رانه به شتیه ی جنیوو تۆمه ت له کتیه به کانیاندا هاوردوویانه.

له راستیدا له ته واوی نه وانیه ی وا له سه ر یارسانی شتیان نووسیوه و ناویان له تیکستی کتیه به که هاتووه و زۆرتر له چوارسه د نووسراوه و کتیب یان له چاپ داوه به ده گمه ن ناوی نووسه ریکی بۆخۆی یارسانی ده که ویتته به رچاو که له سه ر راویوچوونی خۆی ناشکرا و دروست شتیکی نووسیپی و جا چۆن خودی مرۆفی یارسانی قوژینه تاریکه کانی فه لسه فه ی خۆی بۆ خه لکی روون نه کردووه ته وه و هه ر تاکو که سیک له سه ر و به پیتی نینگاره ی خۆی چیرۆکیک ساز ده کا. که وا بوو زۆر ناساییه تا قمیک هه بن که بۆ ره زامه ندی و خوشامایی دوژمنان و یان نووسیپی تیزی خۆیان و ده رباز بوون له زانکۆ و چه ند لاپه ره یه کی سپی به خۆرابی و سه ره رۆیی ره ش بکه ن. گروویپتیکی دیکه ش له به ر رازاوه رانه بوونی نهم نایینه و یا چوونکه گه ره کانی دام و ده زگای پردیوه ری به ناز ناوگه لی پردیوه ری ناماژدیان بۆ کراوه، به ده ر کردنی لیکۆلینه وه یه کی گوماناوی زه وی و ناسمان به یه که وه ده به ست و جاروبار نه وه نده مه وادیان دروست ده که ن که ویده چی ته نیا شتیک وا له سه ری باس نه کراوه میژوو ی یارسانی و که سایه تیه به کانی خالی باسه که یه و به داخه وه نهم توژیرو لیکۆلینه رانه به بی که مترین خویندن و خویندنه وه و ناگاداری له سه ر که لام و وتاره کانی یارسانی و ته نیا له لیکۆلینه وه ی نهم وتارانه و فامی راست و دروست و به جیتی ره مزورازی شاراوه له ناو رۆکیان، شتگه لیکیان نووسیوه که له روانگه ی یارسانی هیچ نرخ و بایه ختیکی نییه \_ که لکیان وه رگرتووه و نووسراوه کانیان زۆرتر وه کوو وراوه و هه پله یه تا لیکۆلینه وه.

وته کانی سه رنه نجام که له ده فته ری نه وه لدا هاتووه و پیتشتر به شتیه ی ناته واو، پرژوبلاو و جاروبار به هه له و له لایه کی دیکه شه رح و شروقه ی له سه ر راویوچوونی خود و رسته گه لی جۆراوجۆری ناراست و درۆ له ناو جه ماوه ر و له به رده ستی خه لک بووه بناغه ی نهم خواسته ی زانیانی ناین که بۆ نابی نهم وتانه به شتیه یه کی راست و دروستتر نه خرتنه به رده ست یارسانیان وتوژیهرانی تر. تا نه و کاته و مسادام که گه ره که لامیه کان به میژوو و فه لسه فه که یه وه له ده ستی خه لکه باشتره ته واو و روون بی نیدی هه له و چیرۆکی بی پایه و بی بنه رت... نه بینین. نه لبه ت تا قمیک هه ن که یا له به ر شروقه ی ناراستی «رازپۆشی» و یا خواست و نیراده ی پتیه ندیدار به ده سه لات و هه روه ها قازانج خوازی و پاراستنی پله و پیتگه... دژی بلاو کردنه وه ی نهم وتانه ته نانه ت له ناو خودی یارسانه کان، به لام شایانی ناماژیه که نیدی سه رده می

## پیشه کی

په رتیه وه نهو دهره تان و دهره تهمیان لی نهستاندووه و گه شه سهندن و بالیغ بوونی فیکری، روون کردنه وهی له همبهر «ناردن بۆ کویر ناوا» لاپه سهندتره .

نهم پرسه گرانه بووه هژی نهوه که تا نیوهی ژیان و تهمهنی خووم بۆ کۆکردنه وه، راست کرانه وه، ناماده کردن و شرۆقه و شهرمی وته کانی یارسانی «سهرنه نجام» تهرخان بکه م و له رهوتی له چاپدانی نهم کۆکراوه یه چ کیشه و چه رمه سه ری هایه ک که له سه ر ریگامدا دروست ببوو تا زه جمه ت و زه ختی نهو چند سالی کۆکردنه وه، ناماده کاری و شرۆقه ی چند قات بکات.

له ناکامدا ده بی ناماژه به وه بکه م مه به ست و نامانجی من له نووسینی نهم چند لاپه ره که ناوی کتیبی له خۆ گرتووه شیکردنه وه ی گشتی بۆچوونه کانی یارسانی نییه به لکووه هه ولتیکه له دووباره نوواندن و خستنه به رده ستی راست و دروستی نهو شتانه وا لای نهم گرووپه یه، که چی نهم روون کردنه وه ببیتته له مه پهریک له سه ر ریگای پشوزه کاری تاکه کان.

ههروه ها له مه ر نایینی یارسانی پاش پردیوه ر به کورتی له سه ر خاله گرینگه کان و میژوو یان نووسراوه که هیوادارم له داها توودا نهم باسه ته واوتر له وه ی که نیستنا له به رده ست زانایان و بیرمه ندان ناماده بکری و تویتزه ران و لیکۆله ران که لکی پیوستی لی وهرگرن.

هیوادارم یارسانیه کان له ژیر سیبه ری ده ستوراتی نایینی و روانگی «سهرنه نجام» کۆمه لگایه کی ته ندروست و دوور له هه ر چه شنه دووبه رده کی و چند به شیان هه بی و هه ر یازده بنه ماله که \_ که سه رچاوه که یان له «دین یاری» واته سولتان نیسحاق و له جهوت بنه ماله که ی نهو سه رده مه یه \_ به دوور له کیشه هه له کارانه له ریگا و به مه به ستی گه شه کردنی فه ره نگی و بۆچوونی خۆیان تی بکۆشن.

ته یب تاهیری

## مقدمه:

قبل از پرداختن به مقوله یارسان که موضوع مورد بحث است، بد نیست که در این مجال نگاهی به جنبشها و نحله های فکری پیش آمده ی در طول تاریخ که مرتبط با بحث است داشته باشیم، که کنش زمان و دستاوردهای آن چه عکس العملی در مقابل با آنها داشته است. این جریانها به چند دسته تقسیم می گردند:

یکی نهضتها و جریانهای خاصی که به دلایلی همچون نوظهور بودن و اقدام سریع در جهت اصلاحات ، پراکندگی آن و در فردیت قرار داشتن، حکومت وقت به پشتوانه ی فقها و معاندان «نان به نرخ روز خور» با عناوینی چون الحاد و زنادقه بدون هیچ توجیهی به علت تحجرو بدون واهمه از مردم آن را از میان برداشته و در جهت حذف به صورت علنی با به آتش کشیدن و یا به دار آویختن... اقدام می نموده است. دادن نسبتهای غلط از جانب تاریخ نویس که با اینان همراه بوده و رأی صادر کردن در آن موقعیت زمانی بر اساس ذهنیت خود که در اعصار مختلف نیز به شکلهایی دیگر تداوم داشته از جمله تحریفات تاریخ می باشد که البته نزد صاحبان خرد مردود است. نمونه ی این جنبشها از جانب افراد در

تاریخ بی شمار است، همچون منصورحلاج که وحدت وجود گفت، جوردانو ویرونو که بر علیه خرافه پرستی کلیسا و نظریه ی مرکزیت زمین قیام کرد...

دیگر نهضت‌های فکری و جنبش‌هایی که به خاطر پتانسیل بالای انقلابی گری و هیجان بیش از حد و با حمایت‌های مردمی - البته نه به شکل همه گیر- به تحركات نظامی مبدل گشته که نتیجه ی آن جنگ و خونریزی، فرار و پناهندگی در کوهها بوده است. این تحركات به علت مبارزه با فئودالیت، برداشتن اختلافات طبقاتی، اصلاحات در طرز تفکر و اعتقادات، مبارزه بر علیه خرافه پرستی، وجود ذهنیاتی خلاف مذهب حاکم... به اقدامات نظامی و پیگرد از جانب حکومت وقت قرار می گرفته و تا از میان برداشتن آنها از هیچ کوششی فروگذار نبودند. پس تاریخ نویس و نویسنده ی وقت برای وارد آوردن بهتان و موارد غیر واقعی مختار و آزاد بوده و هر آنچه را که بر طبع حکومت و موقعیت زمانی سازگار آمده علیه اینان مسطور گردانیده است. همچون قیام خرم‌دینان، علویان آناتولی و یا حروفیه ...

دیگر جنبش‌های فلسفی و اعتقادی خاصی که به خاطر قدمت و کهن بودن پیش، دست یابی به اسرار و رموز مربوط به متافیزیک و ماوراء طبیعی و عدم درک آن مسائل توسط توده ی مردم که باعث کتمان و در پرده سخن گفتن و یا دم نزدن از آنچه که نزد اینان می بوده گردیده، و همچنین به خاطر سوپرکتیو (باطنی) بودن نهضت در جنبش اعتقادی ارانه دهنده، مذهب حاکم از نوشته های غیر واقعی انعکاس پیدا کرده ی از جانب نویسندگان و تاریخ نویس جانبداری کرده و آن را مورد حمایت قرار می داده است. هرچند که در ظاهر بنا به دلایلی همچون داشتن مبارزه ای مسالمت آمیز برای اصلاحات، عدم تحركات نظامی و دوری از خشونت، داشتن قدرت برای تسلط و تأثیرگذاری، دوری از مرکزیت حکومت... از ناحیه نهضت یارای مقابله با آن را نداشته است. اما در هر حال باز از گزند فتنه انگیزان دور نبوده و در هر دوره ی زمانی بسته به چگونگی عملکرد مذهب حاکم بر علیه اینان قلم فرسایی شده است.

در واقع اغلب گفته های تاریخ را می توان خواست و اراده ی معطوف به قدرت دانست، نه حقیقت آنچه که بوده است. و تاریخ نگار به خاطر دلایلی همچون وابستگی قومی - فکری - اعتقادی و همچنین تبعیت از حکومت مرکزی و تأثیرپذیری از آن، نتوانسته در ثبت آنچه رخ داده صداقت نوشته را در قلم اعمال بدارد، که نتیجه ی آن تأثیر این ذهنیات بر افکار عمومی بوده و عوام بدون تحقیق، بر چهارچوب کلی این ذهنیات حکایتها ساخته اند.

یکی از این نهضت های فکری که تداوم آن بر می گردد به زمان مهرپرستی، پیش یارسانی است که در جوامع مختلف با نامهای متفاوتی شناخته شده است. از اکراد مناطق هورامان که خاستگاه اولیه ی ایشان نیز همان منطقه با گستردگی سابق که لرستان و کرمانشاه و سندج نیز جزء آن بوده است می باشند. این قوم به نامهای کاکه‌بی، اهل حق، طایفه نیز خطاب می گردند. اما شاملو، صارلی، اهل



سَر، اهل حقیقت، گوران، چراغ سندرون، علوی... و یا حتی مغرضانه خطاب کردن این قوم همچون شیطان پرست و خورشیدپرست.. نیز از نامهای دیگری می باشد که بر این قوم به اشتباه اطلاق گردیده است. وهم اکنون در نواحی کرمانشاه، همدان، زنجان، تهران، شمال ایران، کرکوک، موصل، خانقین، تبریز، مراغه، ماکو، گنجه و باکو در آذربایجان، هندوستان، پاکستان، افغانستان و به صورت مهاجرتهای اخیر که شکل گرفته در اروپا و آمریکا پراکنده وساکن می باشند. زبان ایشان کردی با گویش هورامی است که در زمان شکل گیری نهضت ازگویشهای رایج وغالب کردستان بوده است و سلطان اسحاق برزنجهای به عنوان تدوینگر اعتقادات یارسانی با یارانش گفتارهای خود را با این گویش عنوان کرده اند. تمام این گفتارها که دستورات دینی و اعتقادی یارسان است از قدیم الایام سینه به سینه تا حدود سیصدتا چهارصد سال پیش انتقال پیدا کرده و تا به امروز هیچگاه جامع به شکل کتابی شاخص تدوین وگردآوری نشده است. چراکه به علت کثرت و گسترده‌گی این کلامها و همچنین رازورانه بودن آن با مفاهیمی عمیق و اشراقی که علوم غریبه را با زبان گفتاری نماد انعکاس داده، و عدم آگاهی از آن و مسائل دیگر همچون انحصارطلبی سادات یارسانی و وجود بینشهایی همچون محافظه کاری وسترپوشی وتأثیر و تسلط برای عدم پیگیری باعث گردیده تا هیچ وقت کسی توان گردآوری آن را در یک مجموعه نداشته باشد. و بزرگان یارسانی که اسامی ایشان در منابع ذکر گردیده بیشتر به تحصیل وتصحیح وپرداختن به این کلامها در حوزه ی درون گروهی عنایت داشته اند. به همین خاطر از داشتن کتاب دینی خود که «سرانجام» نام دارد به شکلی مدون محروم بوده اند. ذکر این مطلب هم ضروری می نماید که در عصر دوم پردیور و با ظهور ذاتی قوشچی اوغلی، شاه ویسقلی، محمدبیگ و خان آتش در نواحی ترکستان کلامهایی در بیان تفسیر سرانجام به زبان ترکی گفته می شود که گستردگی قابل ملاحظه ای به متون یارسانی می بخشد تا این جامعه گنجینه ای بزرگ از کلامهای ترکی را دارا گردد، این مهم نیز به دلیل استفاده و قابل فهم کردن سرانجام برای یاران ترک می بوده که کمتر آگاهی از زبان و گویش سرانجام داشته اند.

شکل گیری و تاریخچه ی وجودی اولیه ی این نهضت را از دو زاویه ی دید می بایست مورد بررسی قرار داد: اول از منظر تاریخی و همچنین تشابهات فرهنگی با سایر ادیان. دیگر از منظر جهان بینی و ایده نولوژی حاکم بر متون کهنی که جزء اسناد مکتوب این قوم می باشد.

یارسانی قدمت خود را از ازل می داند و معتقد است که خداوند پس از تجلی و شکافته شدن در (بیگ بنگ) و سپس خلقت با یاران (فرشتگان) خود به جهت ایجاد عشق و یاری یآوری هم پیمان (بیابس) می شود وتمام علم کائنات را بر آنان مکشوف می گرداند. اما این حقایق پس از خلق انسان(بنا به مشیت) در پرده ی اسرار نهان می گردد تا در هر دوره ای از تاریخ برای انسانها به صورت نسبی توسط راسلین واولیاء آشکار می گشته، به این صورت که انسان در روند کلی زندگی ودر طول زمان



متکاملتر می شده و در هر موقعیت زمانی از حقایق نهفته در کائنات پرده بر می داشته است. این مهم تا به زمان پردیور یعنی ظهور سلطان اسحاق که جلوه ی اعظم واکمل حقیقت است ادامه پیدا می کند، یعنی قرن هفتم که اوج شکوفایی عرفان نزد انسان است، و پذیرای شناخت حقایق قبل و بعد از خلقت، انسانخدائی پس از خلقت شکل می گیرد و به امر خداوند بنا بر این گذاشته می شود که از نور در این جسم قرار بگیرد، پس نزدیکان به نوبه در این جسم نمود پیدا کردند، و به شکل «شاه میهمانی» نیز برای خود خداوند شکل گرفت. این مهم تا زمان اسلام مکرر در ادوار مختلف تکرار می شده که با جنبش اعراب به سمت انسانیت و گذر از آن موقعیت موجب گردید تا «ظهور» به جهت پیش بردن این حرکت به وقوع بپیوندد، که بعد از آن نیز این ظهور تجدید گردید و واقعه تمام و کمال انسانگرایی و در نهایت آن انسانخدائی را در قالب تازه کردن عهد و پیمان روز ازل در پردیور رقم زد.

این موضوع با نگاهی دیگر نیز از جانب ایشان عنوان شده است، یعنی اینکه بینش یارسانی با بهره گیری و یا برجیدن تمام حقایقی که در ادیان ماقبل خود ظهور و بروز کرده خود را به حد اعلائی بینش رسانیده است، و برای تشابه با تمام این ادیان نیز شاهد و مثال اعتقادی - کلامی دارد. از ریگ ودا که زردشت از آن بهره دارد گرفته تا مهرپرستی که بنیان اولیه ی فرهنگ اعتقادی یارسانی و سایر ادیان همچون مسیحیت می باشد. که می توان به مشابهت در قربانی کردن گاو به عنوان توتم نزد هر دو بینش (یارسانی - مهرپرستی) اشاره کرد. همچنین وجود خورشید و تکریم آن که در میترائیسم نماد مهر است و یارسانی آن را منبع حیات و جاودانگی و آئینه ی قدرت مطلق و یا به تعبیر کلام سرانجام جایگاه حضرت حق معرفی می کند، و سایر موارد تشابه همچون دعای برادری ، مراحل هفتگانه و سترپوشی در آن... و یا زردشتی گری با یارسانی که توگویی خمیرمایه ی هردو یکی می باشد، که برای آن نیز می توان به تشابهات فراوانی در این دو بینش اشاره کرد، همچون وجود اساطیر و شخصیت های اسطوره ای، آداب و رسوم و گاهشماری متشابه... که در هردو از آنها به تکریم یاد گردیده است. همچنین اسلام که در رأس آن حضرت محمد(ص) و پشتیبان وی حضرت علی(ع) قرار دارد.

یارسانی با در نظر داشتن فرّه و اعتقادات پیشین خود به این بینش تمایل نشان می دهد و اسلام ناب را در اعتقادات خود می پذیرد و به آن اهتمام می دهد، چراکه به قول ایشان اکمل ترین ظهور ذاتی در طول تاریخ بشریت تا آن زمان اسلام است و حضرت محمد(ص) را به عنوان فرشته ای برجسته در دستگاه بینش یارسانی یعنی سید محمد گوره سوار سرحلقه ی هفتوا نه معرفی می کنند که علاوه بر آن ذات میهمانی پیربنیامین دومین شخص در بینش یارسانی پس از سلطان اسحاق را نیز پذیراست. در واقع در این بینش حضرت محمد از جایگاه رفیعی برخوردار می باشد که حضرت علی پیرو و مطیع اوامر ایشان جهت پیش بردن حقیقت اسلام ، تداعی کننده ی مریدی سلطان اسحاق به پیربنیامین در بینش یاری می باشد. علاوه بر آن وجود ذهنیات مختلف از زوایای گوناگون، همچنین شخصیت های

اصلی در اسلام که تماماً جزء افراد شاخص یارسانی می باشد این امر را القاء می کند که یارسانی را از شیعیان تندرو معرفی کنند و همین امر نیز سبب گردیده تا اغلب محققین را برآن دارد که به اشتباه اینان را علویان و یا غلات نامگذاری کنند، در حالی که الزاماً به این نامها خطاب نمی گردند.

قائل بودن به توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد و پرداختن به هر کدام از این اصول با فلسفه ی کاملاً اشراقی و وحدت وجودی باعث گردیده که این بینش را گنوستیکی کند، که رازورانه بودن آن به خاطر اهتمام دادن به معرفت در معمای هستی است که ایجاد پیچیدگی می کند و پیامدی جز حیرت ندارد. اما یارسانی به خاطر دسترسی به منبع اصلی حقیقت، این معما را در نهایت برای خود حل می کند، و در سایه ی آن به تفکری عمیق مبتنی بر جذبیه ای لذت بخش فرو می رود که وی را از تمام قیل و قالهای دنیوی فارغ می دارد، از این جهت رد و نشان مکاتب عرفانی و عرفان رهبانیت و کبالا... را می توان در بینش یارسانی جست. یارسانی دارای یک بینش نصابانمدار الهی است که به فلسفه ی عملی (پراگماتیسم) معتقد می باشد و در سایه ی توحید و اعتقاد به معاد و رستاخیز و انتظار برای منجی، آزادی و انسانخدایی را تا شدن و بودن در رأس ذهنیات اخلاق گرایانه ی خود که اساس این افکار است قرار می دهد. تا شکوفایی و متعالی شدن را تا حد معنی در خود احساس کند. همین امر نیز باعث گردیده تا همیشه از ریاکار و منافع طلب و کسانی که خواست و اراده ی معطوف به قدرت دارند به بدی یاد کند، و از مؤمن نماهانی که عبادت را به سبب به کارگیری عادت و یا منافع دستمایه قرار می دهند با توصیف خاز نام ببرد.

بینش یارسانی را می توان براساس مستندات تاریخی با کلامهای بهلول دانا از قرن دوم هجری معرفی کرد. که پس از ایشان شخصیت‌های دیگری همچون شاه خوشین لرستانی - که نهضتی در طریقت و براساس افکار و بینش یارسانی که بشارت ظهور سلطان اسحاق را در قرن هفتم می دهد بنیان می گذارد- در قرن چهارم، باباسرهنگ دودانی، باباجلیل و باباناوس تا اوایل قرن هفتم که می آیند بینش یارسانی را در منطقه ی هورامان بسط و گسترش می دهند. اما با ظهور سلطان اسحاق در روز جمعه ۶۲۲/۱/۱ خورشیدی مصادف با تاریخ ۶۴۰/۹/۲۰ قمری و ۱۲۴۳/۳/۲۲ میلادی این بینش در قالبی مدون و جامع با تدوین دستورات و قواعد آن و دسته بندی قبایل و گروههای وابسته به این بینش جلوه می کند تا آن به عنوان مبدأ یارسانی در پردیور معرفی گردد. دوره ی عصر پردیور نزدیک به سیصد سال به طول می انجامد، و همین امر نیز سبب گردیده تا اغلب زندگی سلطان اسحاق را سیصد سال بدانند. البته این موضوع نه به این معنا باشد، بلکه دوره ی پردیوری به عصر اول پردیور با ظهور ذاتی سلطان اسحاق برزنجی ای که تا اوایل قرن نهم ادامه پیدا می کند، سپس زمام امور به دست جانشینان سلطان اسحاق یعنی شاه ابراهیم در بغداد و نواحی عراق و بابایادگار در دالاهو و هورامان تا اواسط نیمه ی دوم قرن نهم می افتد، و عصر دوم پردیور با ظهور جلوه ی ثانی سلطان اسحاق به نام شاه ویسقلی از

اواسط نیمه ی دوم قرن نهم تا اواسط نیمه ی اول قرن دهم هجری تقسیم می گردد. تمام کلامهای این سه مقطع زمانی که به عصرپردیور نامگذاری گردیده است «سرانجام» می باشد. ناگفته نماند که تفاوتهایی نیز مابین این سه عصر ذاتی وجود دارد که یکی از این تفاوتها گستردگی جامعه و حوزه ی زیست جغرافیای انسانی در عصر دوم پردیور با جذب چسبیده ها و طریقی همچون حروفیه، مشعشعیه، نوربخشیه، صفویه، حیدریه... همکاری و همیاری با علویان آناتولی، ربط و مشابهت با سایر همچون بکتاشیه، نصیری، دروزی گری... می باشد که باعث گستردگی این بینش گردیده است. این گستردگی مرهون فعالیتهای شاه ویسقلی در هورامان و ترکستان، محمدبیگ در لرستان، هورامان و ترکستان، خان آتش نیز به همین شکل، شاه هیاس در مناطق شمالی کردستان و باباحیدر در جنوب کردستان و نواحی کلهرنشین می باشد که جملگی ایشان از اعقاب میراحمد می بوده، چراکه جذب چسبیده ها رسالتی بوده برعهده ی حضرت میر ولاغیر.

برگردیم به بحث دوره ی اول عصر پردیور که مبدأ بینش یارسانی می باشد و دستورات و قواعد انعکاس داده شده ی در این موقعیت زمانی نص صریح احکام و دستورات دینی اینان است و تحت هیچ شرایطی تغییرناپذیر می باشد. این دستورات و قواعد دینی در قالب نظم و به صورت گفتمانهای مونولوگی عنوان گردیده که به «کلام» موسوم است، و همانطور که گفته شد بعضی از این کلامها به خاطر منحصر به فرد بودن و بر اثر بی احتیاطی و انحصاری کردن آن به علت عواملی شاید طبیعی از بین رفته و مع الأسف فقط نشان و رد آن دوره یا کلام در اذهان به یادگار مانده است. غنای فلسفی انعکاس داده شده در این کلامها که به اوج پیچیدگی در عرفان و اشراق رسیده هیچگاه در مقام تفسیر و تأویل قرار نگرفته و همچنان بکر و به دور از بحث که بازگو کننده ی افکار و اعتقادات خود می باشد باقی مانده است که آن هم به دلیل عدم آگاهی از چگونگی فلسفه ی حاکم بر بینش یارسانی، و عدم سوادکافی و وافی برای ارائه ی مطالب که زبان خاص خود را می طلبیده باعث گردیده تا اغلب محققین و مستشرقین دورنمایی از برداشتهای شخصی خود را که گاه تا صد درصد اشتباه و یا حتی مغرضانه به شکل توهین را در کتب انعکاس دهند.

در واقع از تمام کسانی که در مورد یارسانی قلم فرسایی کرده اند و اسامی ایشان در متن کتاب آمده و متون و کتابهایی بیشتر از چهارصد عنوان چاپ نموده اند کمتر نام یک یارسانی به چشم می خورد که در خصوص افکار و اعتقادات خود نگارشی صریح و صحیح انجام داده باشد. و این دلیلی شده تا «معشوق چون نقاب ز رخ پرده درنکشد هرکس حکایتی به تصور خود» کند، و افرادی پیدا شوند که برای خرسندی معاندان و یا گرفتن نمره ای جهت پایان نامه ... برگه هایی چند از کاغذ سفید را سیاه کنند. بعضی دیگر نیز به خاطر رازورانه بودن بینش و یا اینکه چون اسامی افراد طراز اول دستگاه پردیوری با نامهای مستعار (پردیوری) آمده است با ارائه ی تحقیقاتی که شاید اینگونه باشد آسمان

ریسمان کرده و گاه آنقدر فاصله ایجاد کرده اند که تو گویی از تنها چیزی صحبت به میان نیامده تاریخ یارسانی و شخصیت‌های مورد بحث است، و متأسفانه این محققین بدون اینکه کمترین مطالعه و اطلاعی در کلامهای یارسانی داشته باشند فقط به تحقیقات سایرین - که آنها نیز بر اساس ذهنیات وبدون مطالعه در این کلامها ودرک صحیح از رمز وراز نهفته درآن به ارانه ی مطالبی که ارزش محتوایی آنچنانی از دیدگاه یارسانی ندارد - استناد واکتفا کرده و مطالب عنوان شده ی خود را بیشتر به هذیان شبیه نموده تا تحقیق.

حال کلامهای سرانجام که در دفتر اول آمده و قبلاً به صورت ناقص و پراکنده و گاه اشتباه در میان مردم موجود بود، و همچنین تفاسیر به رأی و پراکنده گوییهایی که غیر واقعی جلوه می کرد، و آن نیز در اختیار همگان قرار دارد، شالوده ی ذهنیتی شد که چرا نباید این کلامها به شکل صحیح و واقعی تر آن در اختیار یارسانیان وسایر محققین قرار بگیرد. مادامی که این دوره های کلامی با تاریخ و فلسفه ی آن در اختیار همگان می باشد، پس بهتر است که اکمل و صریح باشد تا شاهد پراکنده گویی، حکایت‌های بی پایه و اساس... نباشیم. البته هستند کسانی که یا به خاطر تأویل ناصحیح از سرپوشی و یا خواست و اراده ی معطوف به قدرت و همچنین سودجویی و حفظ موقعیت... مخالف بر انتشار این کلامها حتی در میان یارسانیان می باشند. اما باید خاطر نشان ساخت که دوران گذار این اجازه را دیگر از اینان سلب کرده است و رشد و بلوغ فکری، شفاف سازی را در مقابل حواله به ناکجاآباد ارجح می داند. این مهم سبب گردید تا نیمی از عمر خود را برای گردآوری، تصحیح و تدوین و تأویل کلامهای یارسانی هزینه کنم که در روند چاپ این مجموعه چه مرارتها که سر راه نبود تا زحمت چندین ساله ی گردآوری، تدوین و تأویل را تشدید کند.

اما در خصوص متن کتاب و منابع مورد مأخذ می بایست این نکته را خاطر نشان سازم جز مواردی، تمام کتب به چاپ رسیده در مورد اهل حق توسط غیر یارسانیان بوده است که در آنها اشکالات عدیده ای می باشد و مورد استناد واقع نمی گردند. تنها از محققین خارجی ولادیمیر مینورسکی و از محققین داخلی محمدعلی سلطانی را می توان نام برد که به نسبت زحمات بیشتری را در خصوص بینش یارسانی کشیده اند تا بتوانند در حد امکان چهره ی واقعی این بینش را باز نمایند. که اینجانب در تحقیقات تا حد امکان سعی در عدم استفاده از منابع جدیدالانتشار کرده و بیشتر اسناد مورد اطمینان را بنا به گفته ی سرانجام و آنچه که در این دفتر آمده مورد استفاده قرار داده ام و از حاشیه پردازی دوری نموده و بیشتر سعی در اشاره ی به موارد داشته ام. اما در خصوص نسخ خطی مورد مقابله که ذکر آن در منابع آمده باید خاطر نشان سازم نسخ نوشته شده توسط یارسانیان عراق به علت حفظ زبان مادری خود کمتر دارای اشکال می باشد و تحریفات لغوی آن حداقل است. در حالی که نسخ نوشته شده توسط

یارسانیان ایرانی به خاطر دوری از زبان مادری خود تحریفات لغوی در آنها بسیار می باشد، هرچند که یارسانیان ایرانی از لحاظ منابع کلامی غنی تر می باشند.

در پایان خاطر نشان سازم که هدف از نوشتن این چند صفحه که اصطلاحاً کتابی را شامل شده است تشریح کلی اعتقادات یارسانی نبوده و نیست، بلکه سعی در بازنمایاندن صحیح آنچه که در نزد توده ی مردم است می باشد، تا که این شفاف سازی مانع از پراکنده گویی گردد. همچنین در بحث یارسان پس از پردیور به شکلی خلاصه به موارد و تاریخ آن پرداخته شده است که امید است در آینده این بحث به شکلی کاملتر از آنچه که در نزد صاحبان علم و خرد هست در اختیار پژوهشگران قرار بگیرد. به امید آنکه یارسانیان در سایه ی دستورات و بینش «سرانجام» جامعه ای سالم و عاری از تفرقه داشته باشند و یازده خاندان - که از مبدأ دین یاری یعنی سلطان اسحاق و از هفت خاندان آن سردم می باشند- به دور از مسائل انحرافی در جهت اعتلای فرهنگ و اعتقادات خود بکوشند.

www.tabarestan.info

طیب طاهری

## یارسان (کاکه‌یی، اهل حق)

### خاستگاه و نژاد:

یارسانیان مردمانی هستند آریائی نژاد از شاخهٔ هند و اروپائی که در یک زمان نامشخصی یعنی چند هزار سال قبل از میلاد به سرزمین فعلی کردستان آمده‌اند. اینان بنابه اعتقاد بعضی از دانشمندان از سواحل شمالی دریای بالتیک بوده که به منطقهٔ زاگرس مهاجرت نموده اند. دکتر کونتینو می‌گوید: در هزاره چهارم پیش از میلاد اقوامی از جنوب سیبری مهاجرت نموده و به کوه‌های زاگرس کوچ کرده‌اند که آنها را آزیاتیک می‌خواندند، سپس در هزاره سوم پیش از میلاد اقوام دیگری به همانجا مهاجرت نموده که آنها را هند اروپایی می‌نامیدند، این دو قوم بعدها درهم آمیختند و این منطقه را در اختیار خویش گرفتند.<sup>۱</sup> اما عده‌ای دیگر از دانشمندان معتقدند که قبل از مهاجرت اقوام هندواروپائی به منطقهٔ کردستان، این سرزمین دارای مردمانی بومی بوده است که کردهای زاگرس را شامل می‌شده.

محمد مردوخ کردستانی دوره‌ی اول کرد را چند هزار سال پیش از میلاد مسیح تا سال ۳۶۰۰ ق.م که سلطنت نارامسین پسر سارگون اول بدست عشایر گوتی یعنی اکراد آراتی منقرض می‌شود و سلسله‌ی سلاطین گوتی شروع می‌شود می‌داند.<sup>۲</sup> محمد امین زکی نیز اصل و منشاء کرد را دو طبقه می‌داند:

۱- برگرفته از وحدت قومی کرد و ماد، حبیب‌الله تابانی، ص ۸۳

۲- تاریخ مردوخ، محمد مردوخ کردستانی، ص ۳۸.



طبقه‌ی اول شامل بومیان این سرزمین است و طبقه‌ی دوم شامل مهاجرین یا مادها.<sup>۱</sup> اما بومیان منطقه‌ی زاگرس که شامل می‌گردد از:

۱- لولویی یا لولوبی که در سرزمین واقع بین کرمانشاه و بغداد امروزی و شهرزور که تا دریاچه‌ی ارومیه نیز امتداد داشته سکونت داشته‌اند بوده است. که نقش آنوبانی نی در سرپل ذهاب متعلق به این دوره تاریخی است.

۲- کاسی‌ها یا کاسای در سرزمینی که امروزه لرستان نام دارد سکونت داشته‌اند و قسمت شمالی لرستان احتمالاً تا حدی با سرزمین الیپی که آشوریه‌ها بارها از آن نام برده‌اند پیوستگی داشته است.

۳- هوری‌ها و میتانی‌ها که در نواحی ترکیه و سوریه‌ی امروزی در فرات میانی بین موصل - طرابلس زندگی می‌کرده بوده است. قدیم‌ترین نام هوریها (یا قوم دیگری که وابستگی نزدیک با هوریها داشته‌اند) سوباری بوده است. دانشمندان بر این اعتقادند که سرزمین هوری بین میتانی و سوریه شمالی قرار داشته و پایتخت آن نیز شهر «اورفا» بوده است.

۴- گوتی‌ها، یکی از اقوام بزرگ کردستان بوده که بنابه تحقیقات دانشمندان تمام قبایل و طوایف منطقه‌ی زاگرس را شامل می‌شده است، چرا که در تمام نوشته‌ها و سندهای به دست آمده هرگاه نامی از این قوم و سرزمین آن برده شده آن را گوتی، کاردو، کردوین، کاردوخی، گوتی خوانده‌اند.

۵- نایری نیز قوم دیگر سرزمین زاگرس می‌باشد که در سرچشمه‌های دجله و فرات و در شمال نیغاتس (کوه‌های طور عابدین) یعنی در ولایت دیاربکر، خرپوط، درسیم و در کوه‌های بتلیس طوروس می‌زیسته‌اند. مینورسکی می‌نویسد: سرزمین نایری نمودار سرزمین بوتان کنونی است که در روزگاران گذشته کشوری بزرگ داشته‌اند.

پس نواحی شمالی دشت شوش و قبایلی که چندان در داخل ایران پیش نمی‌رود و مردم سومر و قوم سامی نژاد دشت بین‌النهرین دائماً با ایشان در تماس بوده‌اند از جنوب به شمال عبارتند از: عیلامیان، کاسیان، لولوبی، گوتی که همه اینها به یک دسته نژادی متعلق‌اند و زبان آنان نیز به هم وابسته است.<sup>۲</sup> اما طبقه‌ی دوم از مردم تشکیل‌دهنده اقوام سرزمین میدیا که به مادها، آمادا، مد، میدی، میدیا، موسوم گشته، اقوامی هستند از جلگه‌های پهناور روسیه جنوبی که به این منطقه کوچ نموده‌اند.

این قوم هند و اروپائی در صده نهم به سرزمین زاگرس آمده و با بومیان و اقوام اولیه این نواحی درهم آمیخته و در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد ابتدا با تشکیل اتحادیه (ماننا) متحد گردیده سپس حکومتی مستقل (ماد) تشکیل داده‌اند. البته سیل مهاجرت این اقوام که به هند و اروپائی موسوم می‌باشند بنابه

۱- زبده تاریخ کرد و کردستان، محمد امین زکی بیگ، ص ۶۳

۲- ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، ص ۳۸

اعتقاد بعضی از اندیشمندان به دو مرحله انجامیده، که سیل اوّل مهاجرت در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد بوده است. سایکس سرزمین اینان را (ماد) به سه استان تقسیم نموده است: ماد کبیر که امروز عراق عجم یا اراک است، ماد آتروپاتن که اکنون آذربایجان است و ماد راجیانا یا راگیانا (ری باستان) که ولایت اطراف تهران کنونی است.<sup>۱</sup>

دیاکونوف حدود هریک از استانهای سه‌گانه (ماد آتروپین، ماد پایینی و پارتاکنا) را مشخص نموده و تقریباً با گفته حمدالله مستوفی که بلاد کردنشین را به شانزده ولایت معرفی کرده و حدودش را به ولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیاربکر پیوسته کرده است یکی می‌باشد. نام آن ولایات به این شرح آمده است: آلانی، الیشر، بهار خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزیل، دینور، سلطان‌آباد چمچمال، شهرزور، قرمیسین (کرمانشاه) کوند و خوشان، کنگور (قصرالصوص)، ماهیدشت (مایدشت)، هرسین، وسطام

پس اگر حوزه زیست کردن را با توجه به نقشه بدون در نظر گرفتن مرزهای قراردادی مابین کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه نشان دهیم می‌بایست به تقسیمات محمد مردوخ کردستانی رجوع کنیم که به این شرح است: ۱- دیاربکر ۲- ناحیه موصل ۳- ولایت سنه ۴- ناحیه سابلاغ ۵- ولایت کرمانشاه ۶- ولایت لرستان<sup>۲</sup>. که با تشریح از این قرار است: کردستان از کوه‌های آرارات در خاک ترکیه همراه با بخشی از جنوب شرقی ارمنستان شروع شده و به طرف جنوب امتداد پیدا می‌کند و شامل ارتفاعات شمال غربی ایران و ولایت کردستان و کرمانشاه تا نواحی شمالی دشت خوزستان می‌گردد. در عراق نیز از جنوب مندلی تا موصل و از آنجا تا حسکه در شمال شرقی سوریه امتداد پیدا می‌کند تا قازی آنتیپ و سیواس در ترکیه. البته کردها در ایران کم‌شمارتر از آسیای صغیر و ساکن رشته جبال واقع بین آرارات و رودخانه سیمره می‌باشند. ایشان پشتکوه را همچنانکه بعضی توده‌های کوهستانی از قبیل مکری، گروس، سنه که به میان فلات ایران پیش می‌روند اشغال می‌نمایند.<sup>۴</sup>

اما حوزه زیست و جغرافیای انسانی یارسان (اهل حق) در کردستان به این صورت می‌باشد که، هورامان، شهرزور و لرستان مناطقی بوده که ابتدا اکراد یارسان در آن به نشر و پرداخت اعتقادات خود مشغول بوده اند. سپس در سایر مناطق ایران در همدان، آذربایجان، تهران، زنجان و شمال ایران پراکنده شده‌اند. در شهرهای عراق همچون خانقین، کرکوک، موصل، سلیمانیه، اربیل، بغداد و در ترکیه، درسیم،

۱- گنجینه تاریخ ایران، استاد عبدالعظیم رضایی، ج سوم ص ۱۳۵.

۲- نزهةالقلوب، حمدالله مستوفی، ص ۱۰۷.

۳- تاریخ مردوخ، ص ۶۷.

۴- هیأت علمی فرانسه در ایران، ژاک دومرگان، ص ۹۰.

سیواس و عده‌ای نیز در روسیه در منطقه البزابت پل از نواحی قارص زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup> اما در قفقاز قسمت اعظم آنها به عنوان کردهای اصیل به حساب آورده می‌شوند و مذهب آنها را به عنوان مذهبی خاص به شمار می‌آورند.<sup>۲</sup> همچنین در هندوستان، پاکستان و افغانستان نیز شماری زندگی می‌کنند که پیرو آیین یاری می‌باشند و به ذکری معروف اند که در تربت، مشیکی و گریشه اقامت دارند و کوه مراد در تربت زیارتگاه آنهاست و همچنین در نواحی مزار شریف و دوشی و پل خمر سکونت دارند که پیروان خاندان یادگاری هستند و مسند نشین آنها سیدمنصور نادری است.<sup>۳</sup>

اما با ظهور قوشچی اوغلی در منطقه آذربایجان و همچنین بودن شاه ویسقلی و اعقابش در ترکستان و ترویج و اشاعه دین یاری در این مناطق عده‌ای از یاران ترک به این آئین گرایش پیدا کرده و هم‌اکنون نیز هستند از یارانی که در مناطق شمالی کردستان و آذربایجان تا روسیه اهل حق به شمار می‌آیند. البته همانطور که گفته شد شکل‌گیری اولیه این نهضت در لرستان بوده، که حوزه فعالیت آن تا شمال گوران

۱- مراکز یارسانی را می‌توان به این شکل عنوان کرد: آذربایجان شرقی و غربی ایران شامل تبریز، ایلخچی، صوفیان، چرنداب، هشارود، دلاک قبری، ساتلمیش، کرد دره در کنار رودخانه صوفی چای به طرف مراغه، روستاهای آتش بگ و پاشا بگ مراغه و قراء دیگر. یاربجان، هاسیل قویی، شاه تپه، اوج تپه، ارومیه و قراء آن گولاندلی، درویش قنبر، دل در جنوب ارومیه و نوار ساحلی دریاچه، دلو دیره، جولبر، قراجه داغ، گلدور، حیران، کامران، ازنا، آشیخلی، ماکو، مرگن، اطراف کوه سوقار، تازه کند، قاراوغلان، میرزاسام و شیتو، سویوخ بولاخ، آلیاس، قارازامی، عباس بولاغی، مریان، شیخ سیلووا، اینجه، کوچالار، قیزیلجه قاله، قاسم کندی، آق بلاق، اسماعیل کندی، فیشل، تور کندی، قاباخ بولاخ، آرپالیک، ملیح لی، صوفی، موخور، همچنین قره داغ، اهر، ارسباران، کلیبر و منطقه خودآفرین، عاشق لو، شاملو در ناحیه مرزی ایران و ارمنستان، در محال مینجوان، احمدلو، سوتن، بایدیگ، شیخ حسین لودایان، محمود کاغی، سیغه سایی، صغرلو، قزل یول، قره قوت، علوی کوغما، گارچی، محمودآباد، قره باغ، قره ضیاءالدین، رضانیه، خوی، حوالی سلماس، میاندوآب، بناب. همچنین در دره گز مشهد و بردسیر کرمان. و در شمال ایران، کلاردشت، نور و کجور، طالش، چالوس، بندر فرحناز، پیربازار، تراب خاله، رودهن، جاجرود و کرج، چیتگر، دماوند، گرمسار، ورامین، زنجان، انگوران، شیراز، قزوین و قراء شهر ری و تهران، رضی‌آباد، رباط کریم، شهریار، اسلام شهر، مافین آباد و سایر قراء سکونت دارند. کرمانشاه، صحنه، قصر شیرین، سرپل ذهاب، گیلانغرب، کنگاور، کرد، گوران، هلیلان، عثمانوند جلالوند. لرستان، دلفان، پشتکوه، خرم آباد، الشتر، نهاوند و اطراف آن زندگی می‌کنند. همدان و اسدآباد، پل شکسته و قراء یارسانی وجود دارد. در عراق، کرکوک و قراء اطراف آن، زقیر، داقوق، آلبومحمد، علیسه‌را، بالیس گوره، عرب کولاسین، توپزاوا، بنی شاخ، بالیس بچوکه، محمد حاجیک، زوییده سی کاتیان، سیوهیل، تره‌ما، زنجیر، زوغال آوا، و شهرستان طوق. امین بابیر، باوه اسماعیل، باریکه، چم چقل، داره خرم، گاپی، کانی شاباز، خانقین، قره پوله، تپه قیصر، صوفیه، گزه کان، قرقشه، باوه‌قتال (که یکی از زیارتگاه‌های اهل حق می‌باشد در نزدیکی روستای طالبانی کُرْمُر که قبله مارگزیدگان است)، میخاس، چمچمال، کفری، کلار و بر کناره‌های زاب بزرگ روستاهای مترت، تل‌اللیان، تل‌العفار و در مندلی محله قهله حاج و روستای دوشیخ، هاوار و حلبچه، همچنین کویزربیل، موصل، قره‌قوش (حمدانیه)، باینان، وهرده‌ک، سلیمانیه، بغداد و قراء آن سکونت دارند. ماوراء قفقاز ناحیه گنجه، باکو و روستاهای اطراف. در ترکیه روم ایلی، درسیم، سیواس، ارزنجان، قورقودایلی، قزاقیق، آناتولی غربی، نواحی سرز، سلاتیک، زاگرای بینی جه، فیلیبه. البزابت پل، آراکس و عشق آباد در شوروی...

۲- کرد، تاریخ، زبان، فرهنگ، مینورسکی. ص ۹۴

۳- مجله هوخت، شهردان، ص ۲۷



گسترش می‌یابد و موضوع اساسی گورانها و افسانه‌های آنان به لرستان به ویژه جنوب کردستان و از جمله زهاب، جلگه رودخانه سیروان و جزء اینها وابستگی دارد. همین امر باعث گردیده تا باورهای باستانی جاهای مقدس کهن روزگاران چون آتشکده طاق گرا در زهاب یا دکان داوود را که پیکره ای باستانی با نگره مراسم آتش پرستان است همچون مرده ریگی به میراث دارند.<sup>۱</sup>

مرکزیت این بینش در لرستان و تحت نفوذ قرار دادن مناطق کرمانشاهان تا هورامان باعث گردیده تا قوم کلهر یا لک که از پیروان اصلی این آئین به شمار می‌رفته تحت تأثیر این بینش به آن گرایش پیدا کنند، چرا که این قوم به خاطر یکجانشینی که خاص زردشتیان بوده افکار و اعتقادات شاه خوشین را با خود یکی دانسته و با ایشان بیعت نموده. شمس الدین بدلیسی این قوم (کلهر) را به سه بخش تقسیم کرده: پلنگانی، درتنگی، ماهیدشتی.<sup>۲</sup>

آکوف در کتاب کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه ماهیدشت را در دو سوی مرز ایران و عراق در شمال خانقین آورده، درتنگ را نیز بنا به گفته خود بدلیسی که آن را حلوان معرفی نموده به کرمانشاه خطاب کرده که در ادبیات امروز با نام الوند آمده، (البته استخری در مسالک الممالک در خصوص حلوان اینچنین آورده: شهرکی باشد در بین کوهی چندیک نیمه دینور... همچنین به این ناحیه درتنگ به علت گردنه و کوهی که در دنبال دارد اطلاق می‌گردد ولی مشهورترین نام این ناحیه فعلاً زهاب است) و پلنگان را سرزمینی در حوزه رودخانه الوند مشخص کرده و استنباط ایشان نیز این می‌باشد که رودخانه الوند شاخه ای دارد به نام پلکانه، پس حوزه زیست پلنگان همین منطقه می‌باشد<sup>۳</sup> که احتمالاً اینچنین باشد چرا که پلنگان یکی از قلاع محکمه منطقه هورامان است که این قلعه در مکان بسیار صعب و سختی

۱- کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه، گ، ب، آکوف، ص ۵۸

۲- شرفنامه، شمس الدین بدلیسی، ص ۴۰۸

۳- کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه، ص ۶۷. البته این احتمال می‌رود که قوم کلهر یا همان مردمان جنوبی سرزمین زاگرس بنا به شواهد تاریخی و همچنین آنچه که از دوره شاه خوشین استنباط میشود از گوران باشند. چراکه ایشان (شاه خوشین) در نواحی جنوبی زاگرس نشو و نما پیدا کرده اما زبان گفتاری وی و یارانش هورامی می‌باشد، با این توضیح که به خاطر مجاورت با فارسی در منطقه لرستان از این گویشها و زبان فارسی نو وامگیر بوده و از هورامی اصل مقداری دور افتاده است. که این قوم بعدها لقب کلهر (کل = بزکوهی به خاطر توانایی در سرعت و هور = به معنای آزاده و بزرگ تشبیه شده) به خود گرفته اند. پس کلهران بخشی از مردم گوران جنوب کردستان اند که همگام با فروپاشی مناسبات فئودالی- پدر سالاری و نهادهای (تیره ای- عشیره ای) همخوان با آن دوباره به گوران تبدیل می‌گردند. (کردان گوران، ص ۶۸). واسیلی نیکتین نیز می‌آورد که یکجانشینی و داشتن زبانی مدرن نسبت به دیگر گویشهای زبان کردی که می‌توان آن را فارسی کلاسیک دانست ناشی از وجود مواردی است که بعضی از عشایر کوچک جاف و کلهر ناگزیر شدند در نزد گورانها پناهی بجویند و نام ایشان را بر خود بگذارند. (کرد و کردستان، ص ۳۷۲). پرویز ادکایی نیز در باباطاهرنامه آورده که شاخه ای از گرجیان و کلخورهای باستان که بنا به گزارشهای آشوری طی سالهای (۷۲۵-۷۲۲ ق.م) در مرزهای شمالغربی اورارتو (گرجستان کنونی) می‌زیسته اند، این نگره با عقیده راولینسون که تیره گوران را با طایفه کلهر یکی می‌داند مطابقت دارد زیرا که همین اسم صورت جدید همان کلخور قدیم تواند بود.

اتفاق افتاده و در آن زمان از جمله قلاع محکمه‌ی منطقه بوده که تا چندی هیچ یک از سلاطین نتوانسته آنجا را به غلبه تسخیر نماید، طایفه گوران و کلهر که از طوایف معتبر کردستان اند در آنجا سکونت می‌نمودند.<sup>۱</sup> شاه خوشین لرستانی از جمله رهبران منطقه با کبار و مغانی چون پیر شهریار اورامی (پیر شالیار) [ر. تکمله] که از یاران وی می‌باشد کسانی بوده که این قلعه را در قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم تحت نفوذ داشته اند، اما اردلانها با طایفه خود که چندی در موصل و دیاربکر ریاست بزرگی داشته به مقتضای تقدیر با جمعی از طایفه و اتباع خود مهاجرت می‌کنند و به شهرزور می‌آیند که در آن ناحیه در تاریخ ۵۶۴ هجری حکومت مستقلی را یافته و قلعه ذلم را در نهایت استحکام و حصانت به جهت دارالملک خویش بنیاد می‌نهند و بر اطراف و اکناف شهرزور استیلا نموده و غالب کردستان را به تصرف درآورده که پلنگان نیز ضمیمه متصرفات آنان می‌گردد.<sup>۲</sup>

موقعیت جغرافیایی پلنگان در هورامان است و همانطور که گفته شد مدتی در زی نفوذ شاه خوشین لرستانی بوده و با اینکه ایشان در لرستان نشو و نما پیدا می‌کند، اما با توجه به شواهد و مستندات تاریخی همچون ملاقات وی با (بابا فقی) اهل ریجاب و مدفنگاه امام دوجانه در همین مکان که شرح آن در کلام سرانجام آمده است و پیر شهریار اورامی که آرامگاه وی نیز در هورامان تخت می‌باشد و محل سکونت وی نیز بوده جملگی نشان از فعالیت شاه خوشین در هورامان و مرکزیت کردستان دارد. در واقع هورامان مکان اقتداری بوده که شاه خوشین را به خود جذب کرده و یا اینکه از قبل تعیین شده بوده است. همچنین صاحب تاریخ هورامان می‌آورد: چون بهمن درگذشت، باریه بیگ فرزند ارشدش به جای پدر حاکم بالاستقلال گردید و دختر حاکم «دیوزناو» را به نکاح درآورد و باستحکام قلعه هورامان که در تاریخ ۴۴۵ هجری به وسیله بهمن احداث شده بود پرداخت... محل قریه «نوبین» به وسیله باریه بیگ که زمین آن از حاکم دیوزناو به ارث به دخترش یعنی همسر باریه بیگ رسیده بود آباد گردید. از این رو به قریه نوبین مشهور و موسوم گردید... کلیه قراء هورامان به استثنای سلین یکی پس از دیگری به تصرف باریه بیگ درآمد ولی این قریه به واسطه استحکام قلعه اطاعت و تمکین نمی‌کردند و باریه بیگ از تسخیرش عاجز ماند. عباس آباد در آن زمان پر جمعیت و ساکنین آنجا کلیه مذهب کاکه‌یی داشته، روز جمعه ساکنین آبادی سلین به واسطه ادای نماز کلیه از قلعه فرود می‌آیند و از این رو غافلگیرانه کاکه-بیهای عباس آباد در اثر حمله سریع قلعه را متصرف و ساکنین آنجا را غارت و سران مدافعین را به قتل می‌رسانند. بعد از چندی بر حسب دستور باریه بیگ اهالی نوبین به منظور انتقام مسلمین سلین در شب جم جم (عید کاکه‌بیها) به عباس آباد حمله‌ور و قسمت اکثر از کافران را به دوزخ می‌فرستند.<sup>۳</sup>

۱- حدیقه ناصریه، علی اکبر وقایع نگار، ص ۱۲۹.

۲- حدیقه ناصریه، ص ۱۱۴.

۳- تاریخ هورامان، ص ۴۰.



این گواهی چند مورد را می نمایاند، ابتدا اینکه در قرن پنجم هجری (یعنی نزدیک به دوست سال قبل از تولد سلطان اسحاق) در هورامان روستاهای پرجمعیتی که یارسانی بوده باشند وجود داشته است. وجود اینچنین آبادیهایی همچون عباس آباد که در هورامان تخت بخش سروآباد شهرستان مریوان است به واسطه قدرت در منطقه به حاکم محلی نیز تمکین نمی کرده. سوم در کشاکش جنگ با اسلامگرایان می بوده که عاقبت آن عدم نشان یارسانی در این روستاها و منطقه در حال حاضر است که این خود گواه بر قلع و قم و یا کوچ اجباری یارسانی به خاطر حفظ جان می بوده است. و در آخر مغرضانه قلم زدن صاحب تاریخ هورامان که ناگفته پیداست سطح بیش آن.

باری منطقه هورامان با بخشهای شاره‌زور که مجاور آن است این امتیاز را دارد که خاستگاه کیشی باشد تا خاورشناسان مشهور فرانسوی قریب به صد سال پیش آن را چنین توصیف کنند: مذهب حقیقتاً مهم ایران هم از حیث احکامش و هم از حیث شمار پیروانش و هم از حیث کیفیت خود آن.<sup>۱</sup> مردمان ساکن در هورامان را گوران می خوانند و به خاطر اینکه مهمترین اتفاق تاریخی این منطقه ظهور بیش یارسانی در آن است، پس اغلب محققین و سایرین این واژه (گوران) را بر یارسانیان اطلاق می کنند در حالی که دیگر اینگونه نیست، چرا که هستند گورانیانی که یارسانی نمی باشند.

در واقع پس از اسلام آوردن مردمان هورامان در قرون چهارم و پنجم و اهتمام در بسط آن در منطقه که تقریباً همزمان می گردد با فعالیت یارسانیها سبب می شود تا نومسلمانان متعصب بر فشارهای عقیدتی خود دامن بزنند و زمینه مهاجرت از این منطقه را فراهم آورند و رفته رفته هورامان و مردمان آن در مرکز متمرکز گردند و آن دلیلی می گردد تا حال نتوانیم واژه گوران را به منطقه فعلی هورامان تعمیم بدهیم در حالی که گوران به منزله مردمان منطقه مرکز کردستان که از لرستان تا مکریان را شامل می شده بوده است و مردمان فعلی ساکن در هورامان دیگر گوران یعنی پیرو آیین یارسان نیستند بلکه گوران به مردمان جنوبی ناحیه فعلی هورامان اطلاق می گردد، یعنی همان هشت قبیله ای که در نواحی شاه آباد و کردان و اطراف آن پراکنده اند و شامل: گهواره ای، قلخانی اسپری، قلخانی بهرامی، تفنگچی، طایفه ای، دانیالی، بی بیانی و نیریژی می باشند. دهخدا نیز در لغت نامه، ایشان را گوران زازا معرفی کرده است، یعنی زازا که در کردستان ترکیه اسکان دارند را از مردمان هورامان دانسته است.

محققین کردشناس این قوم (گوران) را از بومیان ماد باستان دانسته‌اند که از کردهای دیگر از لحاظ زبان متمایز هستند و با تیره‌های کردان کوچنده و جنگجو تفاوت دارند، زیرا که ایشان در روستاها آرمنده و دهقان‌پیشه و کشاورزند. گورانها خود را از تبار بهرام‌گور پادشاه ساسانی می‌پندارند اما نظر بعضی همچون ن. مار بر این است که واژه گور چیزی بجز صورت محرف واژه کرد نباشد.<sup>۲</sup>

۱- کردها، ترکها، عربها، سیل جی، ادموندز.

۲- بر گرفته از کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۲۷۸

ریج نیز که از محققین نژادشناس اروپائی است اکراد را از لحاظ ساختمان طبیعی به دو طایفه تقسیم می‌کند: یکی چادرنشینان که چوپان و رمه‌بان و سلحشورند که آنها را آسیرتا نامیده است و دیگر ده‌نشینان و کشاورزان که به نام گوران خوانده است.<sup>۱</sup>

مینورسکی می‌گوید: اسم گورانها به واژه باستانی گاوباره باز می‌گردد که نخستین نشیمن ایشان در سرزمینهای شمالی ایران نزدیک دریای خزر می‌بوده جایی که خاندان گاوبارگان، دیلمستان و طبرستان طی سده هفتم میلادی فرمانروایی می‌کردند و بر روی هم می‌توان برای گورانها بیش از دو هزار سال قدمت تاریخی تصور نمود. علاوه بر آن بر یکی از مَهرهای عهد ساسانی نیز کلمه گوران نوشته شده.<sup>۲</sup> مارتین وان برویین سن می‌گوید: در یکی از منظومه‌های مذهبی اهل حق که من در دالاهو ضبط کردم لفظ گوران در لفظ کرد قرار گرفته است، پیرمردی که این منظومه را از او شنیدم (و خود گوران بود) معنی اسامی مذکور در متن منظومه را چنین توضیح داد: گوران در چادر زندگی می‌کند، چادرنشین است، گوران در روستا زندگی می‌کند، ساکن است. وی از هیچ‌گونه تفاوت نژادی سخن به میان نیاورد. همان شخص در سایر اوقات و در پیوند با مطالب دیگر لفظ کرد را در مفهومی وسیع‌تر در مقابل برجسی قومی (یا زبانی) به کار می‌برد و سپس گورانها را در جزو کردان می‌آورد.<sup>۳</sup> که می‌توان حوزه زیست اینان را (گورانها) در مرکزیت سرزمین کردستان از جنوب سلیمانیه تا جنوب سنندج و ارتفاعات دالاهو تا سرپل ذهاب و شمال خانقین همچنین تویله و بیاره و حلبچه را مشخص نمود. البته حوزه زیست گورانها به عنوان قدیمی‌ترین مردمان منطقه زاگرس فراتر از این چهارچوب ذکر شده، بوده است، و این احتمال می‌رود که کرمانشاه و سنندج نیز جزء حوزه زیست اینان بوده که به خاطر کوچ و مهاجرت به مناطق دیگر همچون دیار بکر، درسیم، موصل، کرکوک و سایر نقاط از جمعیت آنها کاسته شده و در نواحی مرکزی هورامان متمرکز گردیده اند.

از آنجا که بیشتر وقایع مهم کیهانی یا همه آنها که در هر دوری تکرار می‌شود باعث گردیده که به حکم ضرورت در ناحیه هورامان (که به نظر اهل آنجا مهمترین همه ادوار در آنجاست) رخ دهد. و به تعبیر جهانشناسی هر اتفاق معنی‌داری که در هر کجای دیگر رخ داده، در ناحیه هورامان نیز به وقوع پیوسته است پس لازم نیست تا زوار به مکانهای دورافتاده بروند، چراکه هر مکان مقدسی که در عالم هست در هورامان معادل آن می‌باشد.<sup>۴</sup> این مسأله باعث گردیده تا قبله یارسانیان هورامان (پردیور) باشد. البته ناگفته نماند بینش یاری به خاطر مسأله دونادون و رجوع به دل و همچنین احترام به جم و

۱- شرفنامه، بدلیسی ص ۲۵، جامعه‌شناسی مردم کرد. ص ۱۵۳. کرد و کردستان، ص ۲۷۷

۲- برگرفته از باباطاهر نامه، پرویز اذکانی، ص ۱۳۹.

۳- جامعه‌شناسی مردم کرد، مارتین وان برویین سن، ص ۱۵۵.

۴- وان برویین سن، برگرفته از مقاله فلیپ کرین بروک، نشر معارف

کثرت در وحدت بیشتر قبله خود را دل و جمع آن دانسته است و در نهایت آن قائل به مکان خاصی نمی باشد و تمام مناطق و ولایات را محترم و مقدم می شمرد<sup>۱</sup> پس به این دلیل است که گاه از شرق صحبت به میان می آورد و گاه از مغرب. مولانا در کلیات شمس می فرماید:

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری      دلست مقصود تو سنگ و گل چه پنداری  
کمر به خدمت دلها ببند چاکر وار      که بسر گشاید در تو طریق اسراری

که این موضوع در بینش یاری توسط شیخ امیر زیبا تفسیر گردیده:

کاوه‌ی من خاسه‌ن نه سہ‌نگ نہ بہ‌ردہن      سہ‌فای جہم یار شہ‌فای کول<sup>۱</sup> دہ‌ردہن  
کاوه‌ی من خاسه‌ن با مؤژد و میزان      کاوه‌ی من خاسه‌ن وہ جہوزی<sup>۲</sup> رزان<sup>۲</sup>

نوستالژی در بینش یارسانی نیز تعبیری همچون این گفته از میرچا الیاده است که می گوید: حس پوشیده ای از یگانگی رازآلود با زمین میهن حضور دارد و این صرفاً مهر دنیوی برای کشور و یا ایالت خود وستایش چشم اندازهای آشنا یا بزرگداشت نیاکانی که نسل‌های پیش در پیرامون کلیسای روستا دفن شده اند، نیست. چیز دیگری هم در آن وجود دارد، تجربه بومیّت (auto chthong) احساس ژرف بیرون آمدن از زمین و زاده شدن از زمین به همان سان که زمین با باروری فرسوده ناشدنی خود به صخره‌ها، رودها، درخت‌ها و گل‌ها زندگی می بخشد. از این لحاظ است که بومیّت را باید فهمید. انسانها احساس می کنند که مردم اهل جایی هستند و این احساس پیوند کیهانی، ژرفتر از پیوند خانوادگی و همبستگی نژادی است... به هنگام مرگ آرزوی بزرگ بازگشت به زمین - مادر مدفون شدن در خاک وطن بود... اکنون می توان معنای خاک وطن را دریافت و از آنجاست ترس از به خاک سپرده شدن در جای دیگر و از آنجاست بیش از هر چیز احساس خرسندی از پیوستن دوباره به سرزمین مادری.<sup>۳</sup>

از واژه هورامان معانی متفاوتی استخراج می گردد، به این شکل که «هور» چه در زبان مادی و چه در زبان کردی به معنای خورشید آمده و «مان» یعنی جا و مکان که ترکیب آن جایگاه خورشید معنی می دهد. و یا «هورا» به معنای «هورا» و مان به همان معنی مکان، جایگاه، سرزمین است که با هم «سرزمین اهورا مزدا» معنی می دهد. یا (هور\_ نامان) یعنی خورشید آمد، (هه‌وه\_ نامان) خبر رسید، مزده آمد، (هه‌واری\_ نامان) یعنی پناهگاه محافظت شده است. همچنین این معنی یعنی ابر آمد نیز

۱- به مصداق آن خیام فرموده:

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است      گویی زلب فرشته خویی رسته است  
پا بر سر سبزه تا بخسواری تنهی      کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

۲- دیوان شیخ امیر به اهتمام حسین روحتانی، بند لیلی مجنون [۱]

۳- اسطوره، رویا، راز، میرچا الیاده، ص ۱۶۹



برای آن عنوان داشته اند به این شکل: ( هور = ابر ، امان = آمد ) و در ضمن آن آمده که چون این منطقه کوههای بلندی دارد و اغلب ابر و مه روی قله آن دیده می شود به همین دلیل به آن هورامان گفته اند.

و یا عده ای هم بر این باورند که هورامان از «نورمن» استخراج شده که نام یکی از آهنگهای قدیمی کرد در دوران پیش از اسلام بوده است ، همچنین هورامان را از ریشه نورومون دانسته اند که بر اثر گذشت زمان تغییر شکل داده و به هورامان تبدیل شده است که نورومون متشکل از دو واژه «نورو» به معنای سرزمین و «مون» به معنای پیروز می باشد.<sup>۱</sup>

بد نیست در اینجا به این سؤال نیز- با توجه به ظهور این بینش در هورامان و فعالیت آن در این منطقه- پرداخته شود، که چرا هم اکنون در هورامان نشانی از یارسانی دیده نمی شود؟ و هورامان با گستردگی سابقه که در تمام ضمیمه ها داشته حال چرا کمتر نشانی از آن می باشد؟

همانگونه که گفته شد حوزه فعالیت مذهبی سران و بزرگان یارسانی از شمال خوزستان تا نواحی ترکستان و روسیه می بوده، که شواهد و قرائن تاریخی و همچنین آثار به جای مانده از این دورانها خود گواه و مؤید بر این ادعا می باشد. وجود شاه خوشین لرستانی در لرستان با جذب خرمیه... و امامزاده هایی که از عراق به این نواحی کوچیده اند همچون امامزاده بابابزرگ، شاهزاده محمد و احمد... که با زبان هورامی گفتارهای خود را عنوان داشته اند ، و یا بابانائوس سرکتی در استان سلیمانیه عراق که تمام یاران ایشان از نواحی شهرزور بوده اند و زبان گفتاری ایشان نیز هورامی اصیل می بوده. و یا بودن باباسرهنگ و باباجلیل دودانی در باینگان و سایر پیران و مشایخ هورامان یا نهصدنهدصد و همچنین نودونو پیر هورامان که در کلامهای یارسانی از آنها نام برده شده است و در زی یارسانی بوده اند، جملگی گواه بر آن است که کمتر کسی در هورامان پیدا می شده که یارسانی نبوده باشد. و همچنین طبق این اسناد می توان گفت که هورامان فراتر از این چهارچوب بوده است. در حالی که هم اکنون نه تنها نشانی از یارسانی در هورامان نیست، بلکه در نواحی مورد بحث نیز این گویش از بین رفته و متأسفانه هورامان در مرکز محدود شده است.

هورامان در ازمنه دور به خاطر قدمت یکجانشینی در آن همیشه بستری بوده برای رشد و شکوفایی، همچنین به خاطر صعب العبور بودن کمتر در معرض تهاجم قرار می گرفته، پس کل شیوه فکری خود

---

۱- صاحب تاریخ هورامان نیز برای واژه هورامان مطالبی به این شکل آورده است: ۱- فردی در میان جامعه ای که آراسته به صفات حمیده و پسندیده باشد، آن برتریهای خداداده اش را گویند هورآمان . ۲- کوهی از حیث ارتفاع از دیگر کوههای مجاورش مرتفع تر یا درختی در میان بیشه درختان گوی سرافرازی را بر باید چون خداوند متعال فلان کوه و آن درخت را بر دیگر همجواریشان برتری بخشیده به هر یک از آنان خواهند گفت هورآمان. ۳- آتش مشتعل و فروزان را نیز هورامان نامند. ۴- شخص عصبانی را نیز هورامان گویند.

را تا مدت‌ها حفظ می‌کرده و ضمینه‌ای بوده برای ایجاد انقلابات فکری، که مهمترین رویداد فکری شکل گرفته در منطقه که صورت تکامل یافته و نوین و آخرین داده ذهنی آن نیز بوده، یاری و بحث یارسانی در آن است، که علی‌رغم وجود نیروهای مخالف به اشاعه آن در بین مردم و نشر در نواحی می‌پرداخته است. این انقلاب با ظهور سلطان اسحاق برزنجی ای قوت بیشتری به خود می‌گیرد و بر اساس شواهد کلامی و متون یارسان و همچنین اسناد روایی کمتر کسی از خواص و اندیشمندان و کبار منطقه بوده که به این بینش گرایش پیدا نکرده باشد. اما پس از پرده گرفتن شاه و یسقلی و دامنه نفوذ اسلام در منطقه، مردم تحت تأثیر فرهنگ غالب، و همچنین رازورانه بودن بینش یارسانی و پیچیدگی در آن - که آن را در نهایت قاطعیت قرار می‌دهد - به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. این امر متأسفانه نومسلمانان را بر آن می‌دارد تا تحت حمایت مذهب حاکم ایجاد تنش کنند و بحث ارتداد و تفتیش عقیده باعث گردد تا موج عظیمی از یارسانیان هورامان را ترک گفته و به نواحی دیگر کوچ کنند. همچنین سایر مناطق هورامان که از آن نام برده شد و تحت نفوذ یارسانی بوده به علت این شکاف نسبت به مبارزه مسالمت آمیز می‌زنند و در مقابل واکنشهای عقیدتی نومسلمانان از زبان و خاستگاه خود دوری می‌جویند، که این اعتراض به گونه دفع فرهنگ شکل می‌گیرد تا جایی که یارسانی هورامی زبان دیگر گویش خود را فراموش کرده و جز عده‌ای در کردستان عراق کسی از یارسانی با هورامی سخن نمی‌گوید. مهاجرت یارسانیان از هورامان باعث می‌گردد تا تقریباً این منطقه از سکنه خالی گردد. این مساله و مسائل دیگر سبب می‌گردد تا هورامانی که زمانی قلب کردستان بوده و از لرستان تا مکران را شامل می‌شده و از لحاظ فرهنگ و ادبیات و نضج انقلابات فکری بر سایر مناطق کردستان تأثیر گذار بوده رفته رفته گستردگی خود را از دست بدهد.



## زبان:

زبان مشخصه ایست برای عنوان کردن اندیشه و وسیله‌ای برای برقراری ارتباط می باشد که توسط صورتهای آوایی نمود پیدا می کند. در واقع زبان، اساسی می باشد برای درک ماهیت نشانه‌ها که در برداشت سطحی متشکل شده از مجموع واژه‌هاست تا برای مفهوم نشانه‌هایی که می توان به عنوان آداب، فرهنگ و آئین یک قوم از آنها نام برد، در حوزه دانش نشانه‌شناسی از آن به عنوان یک اصل استفاده کرد و با زبان‌شناسی گفتار آنها را مورد بررسی، نقد، مقایسه و قدمت قرار داد. زبان یکی از دستاوردهای اجتماع است که جامعه آن را سازماندهی می کند تا افراد به واسطه آن بتوانند افکار و اندیشه‌های خود را عنوان کنند. این دستاورد اجتماعی به عنوان وسیله ارتباط در هر جامعه یکی نمی باشد، چراکه زبان براساس موقعیت اقلیمی و آداب و رسوم و کنشهای سازمانی یک اجتماع در طول زمان شکل می گیرد. که بالطبع با زبانهای جوامع دیگر اختلاف دارد، پس ما با زبانهای مختلفی مواجه هستیم که می بایست برای نقد و تفسیر یک زبان به زبانهایی با ریشه‌های نزدیک به آن از لحاظ طول زمان و شیوه گفتاری و نوشتاری آشنائی داشته باشیم، همانند زبان کردی که از ریشه زبان اوستائی است و آن هم ریشه در زبان هند و ایرانی<sup>۱</sup> دارد. البته اگر از لحاظ زمانی و سیر تحولی، زبان ایرانی را دسته بندی کنیم به این صورت خواهد بود که بعد از زبان کهن ایرانی که شامل زبان اوستائی و مادی می شود زبان پارسی میانه (که به انواع خطوط آرامی نوشته می شده و از قرن سوم تا هشتم قبل از میلاد بوده) شکل می گیرد و شامل زبانهای: پهلوی، پارتی، سغدی، سکانی، خوارزمی ( بنابه موقعیت جغرافیائی) می گردد.<sup>۲</sup>

پروفسور مینورسکی نیز معتقد بر این اصل می باشد که زبان دوران باستان در منطقه زاگرس زبان مادی بوده و زبان کردی را هم از این ریشه دانسته است. البته اغلب زبان شناسان بر این قول اند که زبان مردم زاگرس قبل از مهاجرت قفقازی<sup>۳</sup> بوده، یا زبان قوم دیگر این منطقه که مورد بررسی قرار گرفته زبان مردمان لولوبی است که شاخه‌ای از زبان ایلامی می باشد و زبان سوباری و میتانی‌ها که به زبان هوریائی

۱- زبانهای ایرانی کهن با زبانهای کهن هندوستان بخصوص زبانی که در سروده‌های ریگ ودا که قدیم ترین اثر زبانهای آریائی هند است نزدیکی و شباهت بسیار دارد. لغت نامه دهخدا صفحه ۱۱.

۲- فقه الله ایرانی، ارانسکی، صفحه ۱۹. لغت نامه دهخدا صفحه ۱۱. اسامی شهرهای ایرانی به نقل از ن. پیگولوسکایا شامل شهرهای شرقی، شهرهای غربی، شهرهای جنوبی و شهرهای شمالی ایران می باشد. که شهرهای شرقی ایران عبارت بودند از سمرقند، خوارزم، بلخ، مرو، توس وغیره. شهرهای غربی عبارت بودند از شهرهای بین النهرین چون ادسا، نصیبین، بابل، حیره و نیز همدان و نهاوند و دیگر شهرها. در بخش شهرهای جنوبی نام بسیاری از کابل تا حمیر و گروهی از شهرهای عصر ساسانی آمده است. (شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ص ۱۶۰)

۳- اصطلاحی برای نامگذاری اقوامی که قبل از مهاجرت در مناطق زاگرس اسکان داشته اند و منظور از زبان قفقازی زبان بومیان کردستان یا مردمان شمال بین النهرین است.

موسوم است که شباهت و پیوندی نیز با گروه زبانهای هند و اروپایی نداشته و زبان رسمی دولت میتانی بوده است. این زبان ریشه در زبان بومیان منطقه داشته که به زبانهای آئینی نیز معرفی می‌گردد.<sup>۱</sup> پس شیوه‌های زبانی در منطقه کردستان قبل از بوجود آمدن تحول و ایجاد یک زبان مستقل در این سرزمین به زبانهای هوری، لولوبی، کاسی و گوتی تقسیم می‌شده که میان این زبانها پیوند و شباهت نیز وجود داشته است. در هزاره دوم پیش از میلاد اقوام هند و اروپایی به سرزمینهای زاگرس مهاجرت می‌کنند و بر بومیان این منطقه تأثیر می‌گذارند و فرهنگ و زبان آنان را دستخوش تغییر می‌کنند.

آمیزش زبانی مردمان بومی این منطقه با زبان و آئین این مهاجران سبب به وجود آمدن یک زبان جدید گردید که آغاز یک زبان نو برای مردمان این سرزمین است. و شاید بتوان گفت این زبان نو زبان اوستا می‌باشد که زرتشت با آن گفتار خود را عنوان کرده است. پس زبان اوستا زبان جدید مردمان منطقه زاگرس پس از مهاجرت می‌باشد که پس از آن به زبان مادری نامگذاری گردیده است.

به نظر استاد پورداوود بیشتر سروده‌ها در اوستا با وزن عنوان گردیده که هجای آنها با هم فرق دارد، البته در این سرزمین در زمان باستان شعر به هجا معمول بوده و اغلب مطالبی که ثبت گردیده موزون بوده‌اند، مثل کتاب ارژنگ مانی که در آن شعر به هجا دیده می‌شود، یا کتاب درخت آسوریک که منظوم می‌باشد و با قطعاتی پنج، شش، هفت و تا یازده هجایی سروده شده است. این دو کتاب به زبان پهلوی می‌باشد، یعنی زبانی که جزء زبانهای دوره میانه است و بعد از زبان مادری و اوستائی در زمان اشکانیان و ساسانیان شکل گرفته است. محققین این گونه اشعار منظوم به هجا را فهلویات خوانده‌اند.

این خردادبه و برخی دیگر سرزمین پهلوی‌زبانان را بلادالفهلویین گفته‌اند. اورامن که مقامی است در موسیقی نمودار لحن و آهنگ زبان مردم سرزمین کردستان می‌باشد و مضاف بر آن مردم این سرزمین کسی که این گونه اشعار را به هجا می‌خواند به «گورانی‌بیژ» یا «کلام‌خوین» معرفی می‌کنند. برخی از زبان‌شناسان بر این باورند که پهلوی صورت دیگری از واژه پرتوی است که همان پارتی یا اشکانی می‌باشد و چون شکوه فرهنگی اشکانیان چنان گسترده بود که مانند درباریان ساسانی به پهلوی سخن می‌گفته‌اند.<sup>۲</sup>

اما در خصوص خط و چگونگی کتابت آن در این سرزمین می‌بایست به چهار هزار سال پیش از میلاد به سرزمین سومر برویم که ناحیه آنان را شععار می‌نامیده‌اند. البته پیدایش خط را به تهمورث پسر ویونگهان برادر جمشید نیز نسبت می‌دهند اما نخستین خطی که در ایران با آن یکی از زبانهای ایران

۱- وحدت قومی کرد و ماد، حبیب‌الله تابانی. همچنین ایشان به نقل از محققینی چون تورو دائرزین و ام. دیاکونوف و ... نقل می‌کند که زبان گوتی‌ها یک زبان مستقل و قائم‌بالذات بوده و با زبان اقوام دیگر منظومه زاگرس (لولوبی و کاسی و ...) قرابت بسیار داشته است، همچنین در متون لغات آکدی هم از زبان گو یا گوتی صحبت شده است. ص ۱۱۵

۲- گنجینه تاریخ ایران، استاد عبدالعظیم رضائی، جلد اول، ص ۲۸۶.

باستان نوشته شده خط میخی هخامنشی می‌باشد که در کتیبه‌ها نگارش یافته، سپس در همان زمان (هخامنشیان) خط دیگری به ایران راه یافت که جای خط میخی را گرفت و آن را از بین برد. این خط، خط آرامی می‌باشد که از فینیقی‌ها گرفته شد و از طریق آرامیها به سرزمینهای بابل و آشور رفته و از آنجا به ایران.<sup>۱</sup> خط و زبان سریانی نیز که از شاخه‌های مهم آرامی شرقی می‌باشد و به خاطر تأخر در آن نزد ایرانیان معروفتر گردید در ایران رواج پیدا کرد. البته خطی که برای نوشتن زبان سریانی به کار برده‌اند همان خط آرامی است که مرکز این لهجه در شمال عراق (میزوپوتامیا) شهر معروف ادسا بوده، شهری که در سریانی اُرهی خوانده می‌شده که عرب‌زبانان آن را تا سدهٔ پانزدهم هجری رُها نامیده‌اند که هم‌اکنون اورفا نام دارد.

در میان سرزمینهای بین‌النهرین حران اهمیت خاصی از جهت زبان سریانی داشته که در کتیبه‌های خطوط میخی پادشاهان آشور حرانو خوانده شده و در قرون وسطی برای اینکه مرکز زبان سریانی فصیح بوده شهرتی داشته همچنین آن را مرکز صابین و دین صابنی یاد کرده‌اند، که بعد از حمله اسکندر زبان و خط سریانی رونق بیشتری گرفت و بعدها با نفوذ مسیحیت این رونق دو چندان شد.<sup>۲</sup> ن. پیگولوسکایا نیز میگوید: شهرهای ادس = ادسا (الرها، ارفا)، آمد (دیاربکر) و نصیبین از جمله شهرهایی هستند که می‌توان آنها را شهرهای سوریایی نامید. در شهرهای یونانی کرانه سوریه و آسیای صغیر شمارهٔ مردمی که به زبان سریانی گفتگو می‌کردند، بیشتر بود. در اکثر شهرهای ایران، چه در تختگاههایی چون سلوکیه و تیسفون که بعدها به نام واحد مداین نامیده شدند و چه در گنده شاپور (گندی شاپور \_ جندی شاپور) اربیل و شهرهای کوچکتر چون کرخ بیت سلوق (سلوک \_ کرکوک) و کرخ لدان kark de ledan مهاجرنشینهای متعددی از مهاجران سوریایی وجود داشت.<sup>۳</sup>

متأخرتر از زبان سریانی زبان مادی با الفبای آن است که ملک‌الشعراى بهار حروف الفبای آن را (مادی) ۴۲ حرف یاد کرده که ۳۶ حرف آن را معتقد است از روی الفبای آشوری ساخته شده. دیاکونوف نیز می‌گوید: در هزارهٔ اول قبل از میلاد کتابت در سرزمین ماد وجود داشته و شواهد نشان می‌دهد که پارسیان خط میخی را از مادها اخذ کرده‌اند.

اما زبان پهلوی که آن را پارسی میانه می‌گویند همانا نامجای پارس باشد، این دو هم‌ریشه‌اند و هر دو یک معنا دارند. البته صورتهای پرسوا، پارسه، پارس، فارس از ماده پرتو، پهله، فهله، پارت به سبب همان قوانین آواشناختی در السنه غربی ایران می‌باشد. جالب است که خود اسم پارس مادی است، که

۱- البته خط اندیشه‌نگاری که به هیروگلیف مشهور بوده قبل از خط میخی بوده و تا پایان هزارهٔ سوم و آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد معمول و متداول بوده که هفت سند به خط مذکور در تپه سیلک - خادمداد - کشف گردیده است. (تاریخ ماد، ایگور میخائیلوویچ)

۲- فرهنگ ایران باستان. ابراهیم پور داوود، ص ۱۶۴-۱۶۱.

۳- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۷۲

نام ناحیه‌ای می‌باشد به نام پرسوا در مادستان که با منطقه کرمانشان کنونی مطابقت دارد، یعنی از ماهیدشت تا صحنه در امتداد جاده بابل به اکباتان.<sup>۱</sup> از زبان پهلوی که ادبیات دینی زردشتی را تشکیل می‌دهد کتابهانی باقی مانده<sup>۲</sup> که با هجوم اعراب در صدر اسلام اغلب آنها را به آب افکندند یا سوزانیدند، چراکه نامه‌های مجوسان که با قرآن سازشی نداشت می‌بایست از میان برود. گذشته از اینکه نزد عربها آثار کفر بایستی نابود شود!<sup>۳</sup> در عهد ساسانیان زبان دولتی پهلوی بوده، و خیلی نزدیک به کردی، که حتی می‌شود گفت زبان کردی آن عصر بوده.<sup>۴</sup> ملک الشعرا بهار نیز زبان کردی را یکی از شاخه های زبان ایرانی که باقیمانده زبان مادی است می‌داند.<sup>۵</sup> اما با ظهور اسلام و آمدن اعراب به منطقه این زبان نیز دستخوش تحریفاتی گردید، یکی از دلایلی که باعث شد زبان عربی بر زبان مادی تأثیر بگذارد زبان دینی آن بود. البته کردستان به خاطر شرایط جغرافیایی و همچنین درگیری زبان عربی با زبان فارسی و ملی گرانی قوم کرد این زبان (کردی) از گزند کمتری برخوردار گردید.

خط پهلوی دارای ویژگیهانی می‌باشد که آن را به اوج پیچیدگی و ابهام می‌رساند، این ویژگیها بعداً علت بروز عوارضی گردید که یکی از مهمترین آنها ظهور نوعی نوشتار خاص براساس تلفظ واژه بود که این طرز نوشتار به پازند معروف گردید.<sup>۶</sup> در فرهنگ پهلوی واژه‌های آرامی که از وارث یا هزوارث خوانده می‌شود به واژه‌های ایرانی یا پارسی میانگ گردانیده شده است چون، منا=ختای، ارتا=زمیک، میا=آب، ملکا=شاه، کلبا=سگ،<sup>۷</sup> و همچنین کلماتی که در زبان کردی با گویش هورامی (گورانی) موجود است و هم‌اکنون نیز از آنها استفاده می‌شود مانند: پتیاره، پیوه‌ند، ناسیوا، هامین، ناموزگار، تم، نیواره‌ک، ناتر، فره، کنیزک، ریش، واچیک، ... و بسیار دیگر از کلمات و واژه‌ها که در زبان و متون

۱- باباطاهر نامه، پرویز اذکائی، رشید یاسمی نیز آورده: در عهد آشوریان ایالات مغرب دریاچه رضائیه موسوم به پرسوا بوده که زمانی تحت استیلای آشور و مدتی در دست دولت هالدا قرار داشته است. مردم آنجا از نژاد آریایی بودند و با مادها در یک زمان وارد فلات ایران شده، در حدود ۸۱۵ ق.م آریایی‌های پرسوا از دره‌های زاگرس سرازیر شده به جانب جنوب کوچیدند و در شمال شرقی شوش نزدیک آنزان (انشان) که جزء ایلام محسوب می‌شد مکان گزیدند و به یاد مکان نخستین خود آنجا را پارسومش یا پارسامش نامیدند. (کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ص ۷۴). همچنین ریچاردن. فرای در این خصوص می‌آورد: کهن ترین یادی که از parsua شده است در کتیبه های میخی آشوریان در قرن نهم پیش از میلاد است آنها با ترکیب parsua که جایی است نامعلوم شاید در شمال کرمانشاه کنونی در مغرب ایران بوده باشد. (میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۷۸)

۲- برخی از این کتابها عبارتند از: دینکرت، بندهشن، داتستان دینیک، ماتیکان، داتستان، کارنامک ارتخشیر پاپکان، درخت آسوریک، خسرو کواتان ارتیک، ماتیکان...

۳- فرهنگ کردی، صدیق صفی زاده ص ۲۷. دو قرن سکوت به نقل از تاریخ ابن خلدون، ص ۱۱۸.

۴- تاریخ ریشه نژادی کرد، احسان توری ص ۹۷.

۵- سبک شناسی، محمد تقی بهار، ج ۱ ص ۵.

۶- پازند در اصطلاح یعنی ثبت واژه‌های پهلوی با خط کاملاً آوانگار اوستا، در واقع پازند یک شیوه آوانگار کهن و سنتی می‌باشد.

(واژه‌نامه پهلوی - پازند، سعید عریان ص ۱۰)

۷- فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، پیشگفتار.





که محدوده آن را قبلاً ذکر کردیم، زبان پهلوی بوده و بر اساس آنچه از این زبان یعنی هورامی یا گورانی استنباط می شود نشان داده می شود که این زبان دنباله همان زبان پهلوی است. ریج وقتی از سنندج در کردستان ایران دیدار کرد که آن زمان مقر والی امارات اردلان بود، دید که اشراف محل در میان خود به زبانی سخن می گویند که کردی معمولی نیست بلکه گویشی گورانی است. چنانکه از گفته سیاحان مابعد درمی یابیم زبان مهذب و ادبی دربار اردلان هورامی بوده که در حقیقت گویشی است هورامی که متأسفانه این گویش (هورامی) در اینجا (سنندج) به کلی ناپدید شده.<sup>۱</sup>

زبان (پهلوی - هورامی) دارای گونه های اورامی تخت، ژاورونی، لهونی، زازا، باجلانی، ماچو ماچو، گهواره ای قدیم، گویش بیوه نیچی قدیم، گویش قلاعی می باشد. به این صورت که کردان ژاورود، اورامان تخت، نوسود و پاوه در ایران و کردان تویله و بیازه در کردستان عراق و کردان دیاربکر، پینگول، العزیز، آدیامان، سیفرک، تنجلی، ارزنجان، قلب، هینه بیران، چیرموک و سیروک و کاکه بی های خانقین و کرکوک (زنگنه، باجلان، جمور، شیخان، روژبه یانی) و سنک در موصل با آن تکلم می کنند.<sup>۲</sup> در گویش هورامی خطاب به جنس مذکر و مؤنث در گفتار مشخص می باشد، به این صورت که برای اشاره به جنس مذکر یا مؤنث با تلفظ خاص و به کار بردن لهجه ای که شاید به خوبی در نوشتار نیاید مشخص می گردد، به عنوان مثال: (ثانی = آن زن، ثانی = آن مرد) دو کلمه مجزا از هم هستند که جدای از هم مشخص کننده جنسیت مقابل می باشد و یا اینکه کلمه [وه شنی = شما خوب هستید؟] (خطاب به زن)، [وه شنی = شما خوب هستید؟] (خطاب به مرد) گویشی جنسیت مقابل است. و یا اینکه زبان گفتاری به کار برده شده در «سرانجام»<sup>۳</sup> که منحصر به فرد است، مانند به کار گیری (و) بعد از (ه) به

۱- (سون ۱۹۲۱، فنواد ۱۹۷۰-xxiii-xxi) جامعه شناسی مردم کرد ص ۱۵۴.

۲- فرهنگ کردی، صدیق صفی زاده بوره کهنی ص ۳۴. پند و قسهی نهسته قی ماچو، هه رده ویل کاکه بی. زبان هورامی در مناطق مختلف کردستان به این شکل نامگذاری گردیده که در کردستان عراق به آن ماچو می گویند، در ترکیه به آن زازا، و در ایران گوران. ناگفته نماند در خصوص واژه گوران تصریح کنم که همانگونه در بخش قبلی (خاستگاه و نژاد) عنوان گردید، گورانیان پس از جدایی از خاستگاه اولیه خود قطع روابط با هورامان به خاطر تنشهای اعتقادی دچار تحریف زبانی می گردند و به خاطر همجواری با مناطق جنوبی کردستان و مسائلی همچون ادغام و وامگیری کلمات، خاصه عدم تعاملات فرهنگی با هورامانی زبانها از گویش اولیه خود فاصله می گیرند، تا جایی که اکنون دیگر به هورامی تکلم نمی کنند، و این مهم سبب می گردد تا گورانیان از گویش هورامی فاصله بگیرند. البته هستند در اطراف واکتاف محل زیست فعلی گورانیان که هورامی اصیل صحبت می کنند، همانند بان زرده در ریجاب دالاهو یا گه وره جو...

۳- نام کتاب یارسانیان می باشد که در جای جای آن به این واژه اشاره شده است همچون این گفته از عابدین که می فرماید:

له شاره زوره هه نجام

به بی و تهی سه رنه نجام

یا سلطان در کلام بیعت و توبه یاری بند ۱۰ می فرماید:

بویه رو نه قهول وانه ی سه رنه نجام

هه ر کام چه لیان وه که چ بنه و گام

چمان زار نوشو بی مزه و بی تام

نه ر چه ته شام مه نوشدی وه جام

یا خان الماس می فرماید:

جای کسره و برای ربط دادن کلمات به هم آمده ، به عنوان نمونه این بیت از سألح عرب‌تبی که می‌فرماید:

نه‌گیران که‌چی‌رای باوه‌لباوی      وه شه‌رتو شاو پیر، میردان زیاوی<sup>۱</sup>

که با کتابت فارسی به این شکل می‌باشد: (شربت‌شاه و پیر). اما اولین گفتار کتابت شده به نظم در زبان کردی با هجای مشخص، مربوط به قوم یارسان می‌باشد که با زبان (پهلوی - هورامی) سروده شده و ابتدا توسط بهلول ماهی و یارانش در این منطقه (هورامان) عنوان گردیده است. سپس شاه خوشین لرستانی، بابا ناووس سرکتی ... و تمام شخصیت‌های اهل حق که در طول تاریخ موجودیت یارسان ظهور کرده، گفتار خود را به زبان کردی و گویش گورانی عنوان کرده‌اند.<sup>۱</sup> البته چرا این گویش (گورانی) زبان سرایندگان کرد گردید دو انگیزه دارد: نخست اینکه هورامان چون سرزمینی کوهستانی و ناهموار و دارای کوه‌های سر به آسمان کشیده است، از این‌رو هورامی‌ها تا پایان سده چهارم و پنجم هجری از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و همواره با تازیان متمیز شدند و همگی پایبند فرهنگ و کیش باستانی بودند و نویسندگان و چاه‌سرایان آن روزگار هم به زبان بومی گفته‌های خود را می‌نوشتند. دوم اینکه در سده دوم هجری بهلول و پیروانش که آئین یارسان را با بهره‌گیری از گنجینه آئین‌های باستانی در سرزمین اورامان پدید آوردند، نوشته‌های آئینشان را با همان گویش نوشتند که این روش تاکنون هم در میان کردهای یارسان پابرجاست، و هنگامیکه زبان عربی در خانقاه‌ها و مسجدها سردرآورد مردم

مه‌غز میش حلال ، حرام پی‌گیاه      نه سه‌رته‌نجاما وه‌بته‌ور گه‌وايه [۲]

همچنین کلام دوره سیده شیانی بند ۷، کلام دوره گواهی هفتادودو پیر فرموده پیر کمال ماملانی، کلام دوره خزانه در بیشتر از چند مورد ...

البته نام‌های ذوقی دیگری همچون دیوان گه‌وره ، زبور حقیقت و... به آن داده اند، اما آنچه که صحیح تر می‌نمایند و بر اساس گفته های همین کتاب می‌باشد سرانجام است. به عنوان مثال چگونگی نامگذاری زبور حقیقت به این شکل بوده که پدر آناستاز یارسانی را داویدی معرفی نموده است و کتاب ایشان را به نقل از شیخی از این جامعه زبور عنوان کرده است که به گفته یک مسیحی آن را اوراقي به زبان ترکی و با رسم الخط عربی (محملاً دیوان قوشچی اوغلی منظور است) نوشته شده دانسته و گفته که حقیقتاً کتاب مزامیر داود نبی است ولی با تحریفات فراوان. همچنین درجایی دیگر می‌آورد که داویدها بسیار میهمان نوازند. همه مسیحیان را دوست دارند ، بسیار متقی هستند ، بسیار اجتماعی اند ، وقتی یکی از آنان در تنگنا و بدبختی است دیگران یاری اش می دهند تا در موقعیت برابر با بقیه قرار گیرد. (مینورسکی) که با توجه به مقام و مرتبه داود نبی در این بینش که از هفتن است و همچنین احترام خاصی که به دکان داود یکی از دخمه های مهرپرستی دارند و یا نشان از دور داشتن این بینش و وجه تسمیه داود نبی با داود از یاران سلطان اسحاق، همچنین وجود جماعتی در این بینش که پیر ایشان داود است که به پیرداودی مشهورند سبب گردیده تا یارسانیان که کمتر اطلاعی از اهم موضوعات مطرح شده در سرانجام داشته اند خود را به داود نبی منسوب بدارند و یا کتاب سرانجام را زبور حقیقت نامگذاری کنند...

۱- دیوان بابا ناوس ، بند ۴۲ . [۳]

۲- البته اولین سند مکتوب به زبان گورانی قطعه پوستی می‌باشد که گویا در سلیمانیه پیدا شده و در صفحه ۵۱ بخش یارسان در گذر تاریخ آمده است. اما همانطور که گفته شد این زبان به خاطر شیوایی و زیبایی خاصی که داشته تا چندی پیش یعنی تسلط سیاسی- فرهنگی کرمانج جنوبی (سورانی) این گویش زبان رسمی و اداری و مکاتبه ای کردستان بوده و حتی اغلب شعرای کرد زبانی که تا قبل از تسلط گویش سورانی شعر می‌گفته اند دواوین خود را به گویش هورامی به نظم کشیده اند.

چون به زبان تازی آشنائی نداشتند از این رو آماده نبودند زبان تازی را جایگزین زبان باستانی خود نمایند و دل‌بستگی بیشتری نیز به نوشته‌های بومی نشان دادند.<sup>۱</sup> علاوه بر مسائل عنوان شده می‌توان به شیوایی و دلپذیر بودن این لهجه اشاره کرد که آن را از سایر لهجه‌های کردی متمایز کرده است. همچنین کامل بودن این زبان از لحاظ دستور و قواعد زبان و گستردگی و تنوع در لغات، محدود نبودن در بیان مطلب از جمله مواردی است که باعث گردیده تا این لهجه زبان کلاسیک کردستان شود. در کلام دوره سید فرضی آمده است:

لهوز عه‌ره‌پیمان گیلانه ده‌وران      که‌ردمان که‌لام وه لهوز گوران [۴]

غناي فرهنگي و بار معنائي کلامهاي عنوان شده و همچنین گستردگی و حجیم بودن تعداد ابیات و در دسترس نبودن و تحت انحصار قرار گرفتن این کلامها باعث شده که تاکنون مجموعه گفتار این بزرگان جمع‌آوری نگردد، علاوه بر آن بی‌سوادی افراد انحصار طلب و دستهای مرموز و سودجو باعث گردیده که اغلب این کلامها تحریف شود. همچنین اغلب ناآگاهان بر این عقیده اند که کلامات پارسانی در ابتدا توسط رسم الخط فارسی نوشته شده است که می‌بایست به همان شیوه اعمال گردد. در حالی که رسم الخط کردی که شیوه آوانگار برای نشان دادن تلفظ است دستاورد علم و پیشرفت جهت پیش بردن و سهل کردن از آنچه که می‌بایست از آن استفاده گردد می‌باشد، همچنین این کلامها به خاطر مشکل بودن در تلفظ کلمات که نگارش به رسم الخط فارسی آن را تشدید کرده کمتر قابل فهم بوده، چراکه در زبان کردی واجهائی می‌باشد که اگر چنانچه با کتابت آوانگار نگارش پیدا نکند خواننده را دچار مشکل خواهد کرد. مثلاً کلماتی در زبان کردی هست که چندین معنی دارد که اگر با کتابت فارسی نوشته شود خلط معانی می‌گردد: مثل کلمه پیمان که با کتابت فارسی نوشته شده، این کلمه با کتابت کردی به چند شکل با معانی مختلف نوشته می‌شود مانند: پیمان = برایمان، په‌یمان = پیمان و عهد، په‌یمان = به دنبالمان، برایمان، برای ما، ویا کلمه ای چون گل با کتابت فارسی که با کتابت کردی گول = گل، گول = مگاک...، گل = برگشتن... گل، گه ل = به همراه... می‌باشد.

علی‌الحال کلامهای پارسانی یکی از متون کهن از باورهای دور این سرزمین است که با گویش هورامی به نظم کشیده شده است که بحث زبان‌شناسی حاکم بر آن خود حدیثی است مفصل. دوره‌های به وجود آمده کلامی در ادوار مختلف بنا به شرایط زمانی، با هم از لحاظ جنس کلمات، ترکیبات، اصطلاحات و نحوه زبان گفتاری تفاوت دارد، که این مهم تقریباً ما را در تشخیص زمان گویش دوره‌های کلامی پارسان یاری می‌رساند. دوره‌های کلامی به وجود آمده هرچقدر از لحاظ زمانی جلوتر می‌آید زبان گفتاری حاکم بر آن نیز سهل‌تر می‌گردد، مثلاً اگر کلام دوره بارگه بارگه یا .. را با کلام دوره بابا نوس یا دوره برزنجه مقایسه کنیم به سادگی و روان بودن زبان می‌رسیم، و آن به دلیل گستردگی

۱- مجله هوخ‌ت شماره ۱۰ سال ۵۴، بابا قیصر.



جغرافیای انسانی یارسانی می باشد که از محدوده هورامان فراتر رفته و سایر اقوام و ادغام ایشان در یارسانی را پذیرفته است، که به طبع آن ادغام و وامگیری کلمات و واژه ها را در پی داشته است. همچنین در اواسط پردیور نیز حضور زبان ترکی در زبان یارسانی چشم گیر می شود و بعدها با ظهور یعقوب قوشچی اوغلی و بایرام قوشچی اوغلی و محمدبیگ، خان آتش و اعقاب ایشان در ناحیه ترکستان علت برآن می گردد که کلامهای ترکی نیز به عنوان تفسیری بر سرانجام در کنار کلامهای یارسانی معرفی گردد. کلامهای سرانجام بیشتر ده هجایی می باشند، اما کلامهایی دیگر نیز می باشد که هشت، دوازده، شانزده و هجده هجایی هستند که کمتر کاربردی در سرانجام داشته است. مثلاً در کلام دوره عابدین که گفته های ایشان سورانی می باشد تنوع در تعداد هجا (شش، هشت، ده، دوازده، شانزده و هجده) دیده می شود، همچنین کلام دوره بابانوس که البته شانزده و هجده هجایی در آن دیده نمی شود. اما در کلامهایی که مربوط به دوره اول گفتارهای یارسانی - یعنی کلامهای گفته شده قبل از عصر پردیور - می باشد به خاطر طول مدت زمان وعدم امانت داری به هر دلیلی تحریفاتی در چگونگی رعایت هجا و سایر موارد در آن پدیدار شده که احتمالاً در بعضی از ابیات به این گونه ناهمگونی در تعداد هجا برمی خوریم. به عنوان مثال شخص کلام دان که کلامها را با شیوه خاص هورامی و به سبک سیاه چمانه و با آواز می خوانده، به خاطر ارادت و عشق خاصی که به سلطان و سایر یارانش داشته در حین خواندن کلام از این اسما و القاب نیز استفاده کرده است و به مرور زمان این اسما نیز در کلامها مابین ابیات مانده است و سبب گردیده تا مصرعی در بیتی دوازده هجا و یا بیشتر گردد.

اما در خصوص دسته بندی زبان کردی که مردمان منطقه زاگرس امروزی بدان صحبت می کنند می توان به این صورت عنوان کرد که کردهای ترکیه، ارمنستان، غرب دریاچه ارومیه، شمال عراق با گویش کرمانج شمالی و کردهای جنوب دریاچه ارومیه تا شمال کرمانشاه و از آنجا به شرق عراق با شاخه کرمانج جنوبی و کردهای منطقه حلبچه، پاره و نوسود با گویش گورانی و مناطق جنوبی آن یعنی خانقین و سرپل ذهاب، کرمانشاه و ایلام با گویش کلهری (لکی)<sup>۱</sup> و مناطق لرستان، پشت کوه، چهارمحال و خرم آباد با گویش لری صحبت می کنند، که هر کدام از این گویشها خود به شاخه ها و لهجه های متفاوتی نیز تقسیم می شوند. به این شکل که کرمانج شمالی خود به بوتانی، شمذینانی، بادینانی، بایزیدی و قوچانی، کرمانج جنوبی به گونه های سورانی، بابانی، مکریانی، جافی، و گویش

۱- اغلب اندیشمندان گویش لکی را زیرمجموعه ای از کلهری دانسته اند مثل آقای رشید یاسمی، محمد مردوخ و بدلیسی که زبان کردان را به چهار قسمت تقسیم کرده: گوران، کرمانج، لر، کلهر. اما به عقیده نگارنده بر کلهری پیشه داشته و جزء لهجه های اصیل کردستان جنوبی است که شباهت نزدیکی زیادی با مادرش هورامی دارد. اما در خصوص واژه لک و مردم آن در استان السیاحه آمده: بر وزن شک که نام طایفه ایست از طوایف لر... به چندین فرقه زندومافی و باجلان و زندی کله تقسیم می شوند... و گویند که این جماعت (لک) چون در شماره اول صدهزار خانه بودند لهذا ایشان را لک نام نمودند زیرا که لک صدهزار را گویند. (ص ۵۲۲).

گورانی (هورامی) به شاخه‌های هورامانی، زازانی، زاوورنی، لهونی، باجلانی و کلهری به شاخه‌های لکی، کلیائی، صحنه‌ای، هرسینی، ایلامی، و لری به گونه‌های فیلی، بختیاری، هفتگلی، مامسنی تقسیم می‌گردند. که خط و زبان نوشتاری آنها یکی می‌باشد، به این صورت که نوشته کتابت شده تصویری از واژه ملفوظ است، یعنی هر آنچه که تلفظ می‌گردد به همان شکل نوشته می‌شود.<sup>۱</sup>

تبرستان

www.tabarestan.info

۱- الفبای نوشتارکردی، از الفبای عربی که بازمانده خط سریانی آرامی می‌باشد گرفته شده است، با این تفاوت که در کتابت کردی (ث، ص، ذ، ض، ط، ظ) وجود نداشته و تمام کلماتی که با این شیوه در کتابت فارسی یا عربی نگارش پیدا می‌کند در کتابت کردی با حروف (س، ز، ت) می‌آید. پس الفبای کردی دارای ۳۳ حرف (صامت و مصوت که تماماً به حروف نوشته می‌شوند) می‌باشد: ث، ا، ب، پ، ت، ج، چ، ح، خ، د، ر، پ، ز، ژ، س، ش، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، ل، م، ن، و، وو، ه، ی، ی.

(A.آ): به صورت (نا) نوشته می‌شود.

(۱) که به تنهائی در کلمه «ث» می‌باشد، با فتحه «أ» «ه» نوشته می‌شود، با کسره «ا» «نید» و با ضمه «أ» «نو» می‌آید...  
(ق): که معادل آن به لاتین ۷ می‌باشد و در زبان کردی تلفظی مابین (و) و (ف) دارد، به این صورت که تلفظ آن از بین دندانهای بالا با لب پائین شکل می‌گیرد مانند: هفده، گفان، مروف.

(و): به سه شکل در متن کتابت کردی می‌آید، یکی واو ساده و کوتاه که به جای ضمه (ُ) و یا مابین کلمات به عنوان حرف ربط قرار می‌گیرد می‌آید. همانند کورد، کوشت. دیگر واوی که در تلفظ آن مجبور به تکرار دو واو می‌باشیم همچون: جوان، زوان. دیگر واوی که به صورت گنگ تلفظ می‌گردد که با (ُ) مشخص می‌شود مانند: گوژان یا بلو، مو، یا کلمه خُم در فارسی به معنای خمیره و تنگ شراب که با کتابت کردی خوم نوشته می‌شود. لازم به ذکر است که در گویش هورامی این واو در تلفظ و کتابت نقش بسزایی دارد، همانگونه که در کلهری جایگاه آنچنانی ندارد. البته ناگفته نماند که در گویش کلهری (واو) تلفظ می‌گردد که با (ؤ) مشخص می‌گردد و عکس (واو) گویش هورامی (ؤ) کاربرد بیشتری دارد، همانند: دو= دود، خون= خون، مو= مو.

دیگر واوی که به صورت ادامه دار و کشیده خوانده می‌شود و با دو واو مشخص می‌گردد مانند: سوور= سرخ، دوور= نزدیک و نیز هر کلمه ای که با حرف (و) شروع گردد تنها با یک (و) می‌آید، و واوی که در وسط کلمات می‌آید که تلفظی W به خود می‌گیرد و گهگاه همچون ف ادا می‌گردد همچون هاوار، ناو ...

( ): تشدید نیز در کتابت کردی با تکرار حرف مشدد مشخص می‌گردد، مانند محمد= موحمهمد و یا با (ُ) نشان داده می‌شود مانند: سر= سر، دور= دور.

( ): آمدن تیک هفت بر سر حروف (ر) و (ل) که حالات تلفظ آنها را تغییر می‌دهد به این شکل که (ل) با (ُ) گنگ تر و عمیق تر تلفظ می‌گردد. مانند: لئو، کال، نال

و شکل (ر) که با (ُ) با تحکم و خواناتر نسبت به (ر) دیگر تلفظ می‌گردد مانند: کوپ، دور، وپ (ی): که در کتابت کردی به آن یای مجهول می‌گویند و تلفظی گنگ دارد مانند: میرد، پیشان، ویشان ...

مابقی حروف نیز به همان صورت که در کتابت فارسی یا عربی آمده تلفظ و نوشته می‌شود.



## یارسان در گذر تاریخ :

مذهب کوششی است برای درک آنچه درک نشدنی است و بیان آن چیزی که غیر قابل تفریر است (مارکس مولر) همچنین نظام مشترکی از اعتقادات و اعمال مربوط به مقدسات و محرمات می باشد که این اعتقادات و اعمال تمام کسانی را که بدانها می گروند به نام جمعیت مؤمنین در امت معنوی واحدی گرد می آورد. (امیل دورکیم) دین و مذهب در لغت به معنای به کار گیری رفتار و عادت و سلوک فطری جهت رسیدن به آرامش است. همچنین اعتقاد به یک نظم کلی که در امور کائنات حکم فرماست که فهم آن را در نهایت غیر ممکن جلوه می دهد، و این گفته ماتریالیستها که مذهب و دین زائیده تنهایی و وحشت از محیط و عوامل ناسازگار طبیعت و در جهت رفع آنها قدم برداشتن است را چندان توجیه نمی نماید، چراکه نباید فطرت و روح و تلاش برای رسیدن به آرامش را در این گذر نادیده گرفت.

علی الحال سیر تکوینی دین و بروز این فطرت و اهتمام برای آرامش سبب ساز این امر گردید که انسانهای بدوی در داخل اشیاء و موجودات قدرت ناشناخته ای را احساس کنند که باعث دوری جستن از آن گردد و تصور بر این داشته باشند که اگر آن شیء یا موجود را لمس کنند گرفتار مصیبت و بلیه خواهند شد. قوه و نیروی مرموز در شیء و یا موجود که ناشناخته جلوه می کرد باعث دوری کردن از آن می شد که علماء جامعه شناس آن را تابو نام داده اند. شخص رییس ورهبر گروه که دارای قدرت است غالباً یک تابو می باشد. در هر تابو قوه مرموز و نامعلومی وجود دارد که آن را مانا نامگذاری کرده اند و بر دو نوع است ۱- اشیاء ناپاک و خبیث ۲- اشیاء پاک و مقدس. که بعدها حرمت این تابوها در طی زمان به مسائل حلال و حرام منجر گشت. تو تمیزم نیز از مسائل اعتقادی بشر در اعصار گذشته بوده که هم اکنون نیز در میان جوامع بشری رد آن را می توان گرفت، و آن احترام به بعضی از نباتات یا حیوانات و سایر موجودات زنده می باشد که از آن به تکریم یاد می کنند.

همچنین فیتیشیزم یا پرستش اجسام از دیگر موارد پرستش نزد انسانهای اولیه بوده است که برای اجسام نیروی سحرانگیز نهانی قائل بودند، همانند شاخ گوزن وامثال آن که مخزن آن قوای شگفت انگیز است<sup>۱</sup> و هم اکنون نیز موارد مشابه آن را نزد اقوام همچون صلیبهای ساخته شده در نزد مسیحیان و سایر مجسمه ها و تمثالها می توان یافت که آن همان سابقه فیتیش است. یا آنیمیزم که از دیگر تصورات ذهن بشر اولیه بوده که دنیا پر از موجودات و اشیاء نامریی است و زندگی پیرامون آن را احاطه کرده است که از لغت آنیما گرفته شده به معنای روح یا روان و عبارت است از این عقیده که در هر چیز و هر جسمی روحی نهفته است. از دیگر افکار سحری شمنیزم است که آن تصرف در قوای

۱- تاریخ جامع ادیان ، جان ناس ، ص ۱۵ .

روحی و غیبی دنیا می باشد به این صورت که یک نفر شمن که دارای این قدرت است در بدن انسان دیگر تأثیر می کند، یعنی داخل کردن روحی معین به داخل آن بدن یا خارج کردن آن ...

با این مقدمه بسیار مختصر به سرزمین کردستان می رویم که به خاطر قدمت تاریخی، سابقه زندگی و مهاجرت‌های مکرری که در طول تاریخ در آن به وجود آمده از دیرباز محلی بوده برای تبادل اندیشه و تأثیرپذیری. و همانگونه که گفته شد مظاهر طبیعی چون خورشید، ماه، ستارگان، آب، آتش، باد... هر کدام خدای خاص خود را داشته اند و از اعتقادات مردم بدوی زاگرس قبل از مهاجرت بوده است. هوریا در نواحی شمالی سرزمین کردستان رب‌النوع هور را با تصویری از قرص خورشید که دارای دو بال بوده پرستش می کردند، و به حیات پس از مرگ نیز اعتقاد داشته اند که در شهرستان صحنه از توابع کرمانشاه نیز دخمه ای موجود است به نام شیرین و فرهاد [۵] که منسوب به زمان مادهاست و در بالای در ورودی دخمه تصویر قرص بالدار خورشید نقش شده است که این خود رابطه دینی هوریا با ساکنین کردستان جنوبی را قوت می بخشد و شاید بتوان گفت در عصر کردستان قبل از مهاجرت اقوام کرد دارای یک پیش بوده اند.

پرستش و ستایش میترا یا مهر [۶] پیش از عهد زردشت به عنوان یک نیروی معنوی و حاکم مورد توجه آریاییها بوده و در میان عامه مردم محبوبیت بسیار داشته است. زردشت پیامبر باستانی ایران به قصد رواج آیین خود از اهمیت فوق العاده مهر و مقام والای آن می کاهد و آن را در ردیف یکی از ایزدان و فرشتگان دینی خود قرار می دهد.<sup>۱</sup> هومباخ H.HUMBACH می گوید: زرتشت اعتقاد به اهوراها را از پیشینیان خویش پذیرفت. چه بسا که وی آن ایمان را دگرگون کرده باشد یا شاید حتی نام اهورامزدا را ساخته باشد و اهوراها را جلوه گاه صفات اهورامزدا شناسانیده باشد.<sup>۲</sup>

میترا به عنوان یکی از این اهوراها که در ریگ ودا و گاتاها آمده به عنوان ایزد پیمان و راستی و فروغ و روشنایی معرفی می گردد، در واقع هم در اوستا و هم در ریگ ودا ضد دروغ و ضد پیمان شکن است که همراه با دو خدای مهم و مطرح این دوره به نامهای ایندرا و وارونا می آید.<sup>۳</sup> اما بعدها یعنی در شب ۲۵ دسامبر ۲۷۲ قبل از میلاد مهر از ناهید متولد می گردد و آیین مهر پرستی دوباره رونق می گیرد که از طریق غرب ایران و کردستان به آسیای صغیر برده می شود و از آنجا به ایتالیا و سراسر اروپا انتقال پیدا می کند و دین رسمی اغلب کشورهای اروپایی می گردد.

۱- تاریخ خانقاه در ایران، دکتر محسن کیانی، ص ۲۸.

۲- میراث باستانی ایران، ریچارد.ن.فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴، ص ۵۵

۳- وارونا رب‌النوع شیطان یا آسمان است که وجدان مردم را برمی‌انگیخته و گناهان مردم را سرزنش می‌کرده، ایندرا یا ایندرا رب‌النوع یاران می باشد که در نزد میتانی‌ها رب‌النوع جنگ بوده و در اوستا نیز هم‌ردیف ایزد بهرام و رب‌النوع پیروزی آمده و میترا که رب‌النوع پیمان و وفا است، سنبل خورشید و روشنایی می‌باشد و همیشه با وارونا همراه بوده است.

ریگ ودا میترا را بدین تفصیل می آورد: میترا چون به سخن درآید مردم را بکار برمی انگیزد، «میترا» زمین و آسمان هردو را نگاه می دارد، میترا مردم را با چشمانی که بسته نمی شود می نگرد ... میترا که جلال او در اقصی نقاط منتشر است، در نیرو از آسمان در می گذرد و در شهرت (خویش) از زمین فزونی می یابد. تمام پنج نژاد(همه مردم آریایی) به میترا توسل میجویند که در یاری نیرومند می باشد، چون او نگاهدارنده همه خدایان است. میترا به خدایان و به مردم زنده و به آنکه علف مقدس را می گسترده در اجرای قانون مقدس روزی می دهد.<sup>۱</sup>

در اوستا نیز ستایش مهر اینگونه آمده است: می ستاییم مهر دارنده دشت های پهناور را؛ او که آگاه به گفتار راستین است، آن انجمن آریایی که دارای هزار گوش است، آن خوش اندامی که دارای هزار چشم است، آن بلند بالای برومندی که در فرازهای آسمان ایستاده و نگاهبانی نیرومند و به خواب نرونده است.<sup>۲</sup> در آیین مهری دو نیروی اصلی در کشمکش مستمر هستند.

اهورامزدا و اهریمن چنان از زروان اطاعت می کنند که گویی او خدای تقدیر (قضا) است. برخی اوقات زروان مثل میترا با چهره های برنا جلوه گر می شود و غرض از آن نشان دادن میترای جوان است همچون خدای جدید زمان یا کرونوس - ساتورن جدید.<sup>۳</sup> اساس آن بر پایه مردانگی، قانون و بردباری بوده و جایگاه خاصی در میان نظامیان داشته است. که این صفات در گویش کلامی و کردی با کلمه «ردا» آمده و در بینش اهل حق این مسأله جزء یکی از اصولی ترین ارکان می باشد. شیخ امیر می فرماید:

یاری چوار چیهون باوهری وه جا راسی و پاکی و نیستی و ردا [۷]

از دیگر موارد تشابه و یا بهتر است بگوئیم بازمانده افکار مهر پرستی در آیین و بینش یارسانی راستگوئی و وفای به عهد می باشد که این موضوع نیز در بینش یاری جزء یکی از اصولی ترین موارد اخلاق و اعتقاد یاری است و همانند بیت فوق بسیار به آن پرداخته شده. سلطان اسحاق می فرماید:

چه قهول<sup>۴</sup> به کتر نه که رانی رهم دایم زکر حق بووه نیشان نه دهم<sup>۴</sup>

یا عابدین در بند ۲۶۲ از دیوان خود می فرماید:

راستی و پاکی و نیستی و ردا بکه نه نارمان له به ردا [۹]

میتر به عنوان ایزد و بخ نه به معنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی، بلکه ایزد پیمان و راستی و فروغ و روشنائی نیز هست، در اوستا و ودا هر دو به ضد دروغ و دزو و گویان و پیمان شکنان می باشد.<sup>۵</sup>

۱- ریگ ودا، ستایش میترا، ماندالای سوم سرود ۶۰.

۲- اوستا مهریشت، کرده ۷

۳- آیین میترا، مارتن ورمازرن، ص ۱۲۸.

۴- سرانجام، دعای برادری. [۸]

۵- دانشنامه ایران باستان، دکترهاشم رضی، ص ۱۹۹۴

بابا نوس در بند ۴۱ از دیوان خود می فرماید:

هم نیقرار قهول یویش بو هه وادار برا وه قهول و برا مؤره سگار [۱۰]

این عهد و پیمان یاری در دعای برادری (ر. فرهنگ با واژه دعای برادری) که در سرانجام آمده کامل بیسانگر همان عهد و میثاقی است که در اوستا میان دو نفر بسته و برقرار می شده و برای آن حرمت بسیاری قایل بودند و شکستن پیمان از گناهانی به شمار می رفته که مجازاتهای شرعی داشته.<sup>۱</sup> در بینش یاری هر فرد یارسانی می بایست یک خواهر و برادر یاری داشته باشد، به این شکل که با یک مرد و یک زن عقد و پیمان برادری یا خواهری ببندد. و این طی مراسمی خاص شکل می گیرد تا برادری و یاری یآوری و مهر ورزی به صورت زنجیر وار تمام افراد یارسانی را به هم متصل گرداند. سلطان اسحاق می فرماید:

رای برائیمان پا حه یا و شه رمه به ک بیدار که ردی چه ی سه نگین و ه رمه

یاران برائی بی ردی وه نیقرار که مسمهر به سته ی دین نه زه لی ته یار<sup>۲</sup>

گروه مؤمنان به میترا نیز در مهرابه ها یکسان بودند همچون جم در نزد یارسانیان. اخوت به شدت برقرار بوده. لباسی یکسان داشتند و در مجالس صرف طعام مقدس که اقلام اساسی غذایی آن، گوشت و خون گاو بود، پیر و مرشد با گروه سالکان و پویندگان در یک ردیف قرار می گرفتند و نقش آنان به روی گاو نشانگر آن است که با گاو با حیوان مقدس و با توتم خود یکی شده اند.<sup>۳</sup> که این از دیگر تشابهات این دو بینش است، یعنی قربانی کردن گاو به عنوان حیوان توتم. در جهان باستان در میان آریائیها و برخی اقوام اصلی آریائی گاو حیوانی مقدس به شمار می رفته که استفاده از گوشتش و هر نوع انتفاع از آن تحریم می شده و یا میان هندوها با شدت بیشتری، میان ایرانیان با تعدیل چنانکه هنوز میان زرتشتیان ذبح گاو و استفاده از گوشتش مکروه است.

گاو در باستان نشانگرترین نماد اصل جنس نرینه در طبیعت، یعنی قدرت و نیروی تولید مثل است. آن را با خورشید- خدایان و آسمان مربوط دانسته اند و از منابع نهایی باروری و با خدایان آفرینش یکی شناخته شده است. پرستش گاو نر رسمی عمده در مصر و در خاورمیانه باستان و شرق مدیترانه و هندوستان بود و به یونان و روم و بخشهایی از اروپا نیز سرایت کرد. در بسیاری از جاها پرستش گاو نر مربوط به مادر- الهه می شد.<sup>۴</sup>

۱- همان ص ۱۹۹۸

۲- سرانجام ، دعای برادری. [۱۱]

۳- دانشنامه ایران باستان ، ص ۲۰۵۴

۴- فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب ، ص ۸۵



در اساطیر اسکانديناوی که با اساطیر ایرانی شباهت و همانندی بسیار دارد نسل اولیه بشری از قبل موجودی اساطیری که گاو نخستین بوده است می باشد.<sup>۱</sup> این موضوع نیز به روشنی در آیین یاری به چشم می خورد که با احترام خاصی گاو را قربانی کرده و بر آن سفره می گسترانند. با ذکر این موضوع که گوزن، گاو .. در نزد یارسانیان بعد از انتخاب آن برای قربانی شدن توتم می شود، آنهم به خاطر اینکه بالقوه لیاقت قربانی شدن را دارد و انتخاب می گردد. پادشاه می فرماید:

به قهره ن به قهر ، به قهره ن به قهر  
گاو بنیامین به قهره ن به قهره ن  
بنیامین گاوش ماهو خوه رهن ماهو خوه ر  
نیشانه دارو نه و نه فهورق سه ر<sup>۲</sup>

یا پیر بنیامین در همین دوره کلامی در بند ۳۵ می فرماید:

زاتش نه که له ن ، زاتش نه که له ن  
گاو و ایره ن زاتش نه که له ن  
زاتش نه حمه ده ن نازش چه وه له ن  
هه ههش نیشانه شاخش به له ن [۱۳]

در انجیل نیز آمده: یحیی عیسی را دید که به سوی او می آید. پس به مردم گفت: نگاه کنید! این همان بره ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود.<sup>۳</sup> همچنین در اوستا بهرام یشت کرده<sup>۴</sup> نیز آمده: اهورا بهرام را در کالبد قوچ دشتی زیبایی با شاخهای پیچ در پیچ آفرید. و در جایی دیگر از همین بخش آورده: اهورامزدا گفت: سرزمینهای ایرانی باید گوسپندی یکرنگ برای بهرام بریان کنند، از این پیشکش نباید به راهزنان و نابکاران داده شود.<sup>۴</sup> همانطور که گفته شد تکریم گوزن و به عنوان توتم آن را دانستن در باستان مد نظر انسانها بوده، همچون اقوام هند و اروپا آسیای مرکزی که در هنر آنان نیز نشان داده شده است. گوزن صورتی از آنو ano خدای آسمان بین النهرین و همچنین سرونوس cerunnos خدای حامی شکارچیان نزد قوم سلت بوده که به فرمانروای همه گوزنها شهرت داشته و معمولاً به صورت آدمی با شاخهای گوزن بوده است. در تمثیلات دوره رنسانس گوزن نشانی از قوه شنوائی یکی از پنج حس و نشانه احتیاط از فضایل اصلی است. سن ژیل giles گوزنی را حمایت می کند که تیری به آن اصابت کرده است،<sup>۵</sup> که در فرهنگ یارسانی نیز این مهم یعنی شکار گوزن و تیر خوردن آن توسط صیاد به جهت قربانی شدن بارها آمده است. البته توتم در آیین یاری فقط گوزن یا گاو نیست بلکه قوچ و یا خروس نیز با همان شرایط معرفی می گردند. به این شکل که اگر تهیه هر کدام مقدور نبود از دیگر آن برای قربانی استفاده می شود، این مسأله نیز در مهرپرستی

۱- آیین مهر میترائیسم ، دکترهاشم رضی ، ص ۳۰۷

۲- سرانجام ، دوره کماکنان بند ۳۳. [۱۲]

۳- انجیل یوحنا باب اول آیه ۲۹

۴- اوستا بهرام یشت کرده ۷

۵- فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب ، جیمز هال، ص ۹۱

در مراسم یادبود آیینی که هرگاه تهیه گاو مقدور نبود اضطراراً به قربانی جاندارانی دیگر اقدام می شد. هرگاه آنهم مقدور نبود نان و شراب مصرف می کردند و در آیین مزدانیان صرف نان که در آنه draona نامیده می شد و شراب که «هنومه» بود رواج داشت.<sup>۱</sup> داود می فرماید:

گاو به یووه وار ، گاو به یووه وار      چه سهر و سپی گاو به یووه وار  
 نهز وه فیدات بام شیرین که ماندار      کوشته ی نا گاوۀ نامان وه تو مار  
 وه گوشت که له زهره گردنمان ثیقرار      مایه ی میردانهن سرهن چه کو ی یار<sup>۲</sup>

قوچ یا بز کوهی که در نزد یارسانی همان گاو یا گوزن است در فرهنگ باستان از ویژگیهای خاص شیوا بوده است که آن را در یکی از دستهای چپ خود گرفته و شاید این مفهوم از خدای حیوانات در دره سند گرفته شده باشد. بز کوهی مظهر سودرسان طبیعت، یعنی خورشید بوده که در ازمنه دور باستان نیز توتّم بوده است. این نقش بر ظروف بازمانده از سده های پیش از میلاد نیز دیده شده است. به طوری که بر اساس آثار تاریخی به جای مانده می توان به رابطه ای که مردم باستان میان هلال ماه و خورشید و شاخ بز کوهی قرار داده بودند پی برد. یکی از این آثار تاریخی که می توان به آن اشاره کرد سفالهایی است مربوط به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد که در سیلک کاشان به دست آمده است که نگاره + یا X که از آن به عنوان گردونه خورشید یاد می شود- یا همان SS ضربداری نماد هیتلر- در زیر خمیدگی شاخ گوزن پیدا است که بر پشت آن نیز این نشان دیده می شود.

از دیگر موارد مشابه در این دو بینش تولد مهر و تولد سران و پیران یارسانی می باشد، به این صورت که میترا از دوشیزه و الاهی ای باکره است. این دوشیزه پاک و مطهر ایزد بانوی ناهید(آناهیتا) است که بعدها نماد عرفانی دین عیسوی نیز گشت. به این شکل که مهر جای خود را به عیسی، و ناهید جای خود را به مریم مقدس داد. این مورد برای یولیانیوس امپراطور رم به صورت حادثه ای پیش می آید، که پس از آن فریفته آیین میترائی شده و مهر را در خود می یابد. و آنچنان است که در جوانی او را با جدیت و تعصب دین مسیح می آموختند. روزی در بیسه ای زیر انوار و تابش مستقیم خورشید استراحت می کرد که پرتوی از مهر = خورشید در بدن وی جایگیر شد و پس از این مکاشفه آبستن به طریقت میترائی گشت و چون به امپراطوری رسید، دوباره آیین مهر را دین رسمی امپراطوری اعلان کرد.<sup>۳</sup> که این موضوع بکرزائی در آیین و بینش یارسان نیز وجود دارد و تقریباً می توان گفت اغلب شخصیتهای اصلی این بینش از طریق بکرزائی پا به عرصه وجود نهاده اند، همچون آبستن شدن ماما جلاله از شعاع خورشید که تولد شاه خوشین را در پی دارد. (ر. دوره شاه خوشین)، ... و یا در جانی دیگر

۱- دانشنامه ایران باستان ، ص ۲۰۵۴. ر. تعلیقات با واژه هوم [۱۴]

۲- سرانجام ، دوره کله زرده بند۲. [۱۵]

۳- آیین مهر میترائیسم ، ص ۱۶۸

آمده که مهر از صخره سنگی متولد می شود در حالی که برهنه است. کلاه فریزی شکسته تارک بر سر دارد. به دستی یک خنجر و به دست دیگر مشعلی دارد. وی را در گزارشهای لاتینی روشنی زاینده و سنگ زاد نامیده اند.<sup>۱</sup> که این موضوع نحوه تولد شاه ابراهیم را در ذهن مجسم می کند.<sup>۲</sup>

و یا مدارج روحانی در آیین مهر که هفت درجه یا هفت منصب و مقام است و این عدد هفت و یا این هفت مرحله در آیین یاری نیز نمود زیبایی دارد به نحوی که چارت مدیریتی و یا دسته بندی در دستگاه سلطان اسحاق هفت هفت بوده، همچون ، هفتن، هفتوانه، هفت گوینده ، هفت سازچی،... و یا مراحل عرفانی و یا طریقتی که به هفت مرحله ختم می گردد همانند هفت مرحله سلوک در نزد جلالیه خاکسار(ریارسان و سایر نحله ها) که تمامی آن مدارج اسرار و رموز بوده و کسی را حق افشای آن در آیین مهر نداشته است، چنانکه در میان عرفا و صوفیان و همچنین بینش یارسان نیز همواره تأکید بر مکتوم داشتن اسرار و رموز بوده.<sup>۳</sup> حافظ در این خصوص می فرماید:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بخیرد از درد خود پرستی

آخرین مقام و منصب یعنی هفتمین و عالی ترین مرحله تشریف برای یک سالک میترائی مقام پتر یا پدر و پدر پدران بود. که همین لقب را عیسویان همچون سایر مراسم میترائی از میترائیسیم اقتباس کردند. که این مقام در آیین میترائی مقام پتر یا پدر با نسبت عقاب نشان داده شده است، این امر یعنی پرستش عقاب از روزگاران بسیار کهن در بین النهرین رواج داشته به طوری که نقل است داریوش هخامنشی عقاب و شیر را می پرستید، که عقاب شاه پرنندگان و شیر سلطان جانوران است.<sup>۴</sup> در بینش یاری نیز این مهم به شکلی زیبا نمود پیدا کرده است، به این صورت که جلوه اعظم حقیقت و یا قدرت مطلق توسط شاهباز یا همان عقاب نمودار می گردد و در جای جای کتاب سرانجام به آن اشاره شده است و در فرهنگ ایران باستان فرّه است که از جمشید به صورت مرغ وارغن جدا می گردد. وارغن نام دیگری از مرغوسن است که نمودی از عقاب می باشد و وقتی به کسی روی می آورد او را به شهریاری و قدرت می رساند، همانگونه که فریدون فرّ شهریاری را از وارغن می گیرد. در اوستا وارغن شهریار مرغان است که در شاهنامه سیمرغ می باشد. در بینش یارسان عقاب یا شاهباز نمودار حضرت حق و نهایت کمال است. قهله م می فرماید:

نییهت په‌ی کامین حاسلا نه‌رجو<sup>۵</sup> وه‌شیاوه زیلم شابازمان مه‌یو [۱۶]

یا کاکا ردا در بند ۱۵۹ از کلام دوره شاه‌خوشین می فرماید:

۱- همان ص ۲۰۰

۲- ر. سرانجام ، له دایک بونی شائیراهیم

۳- آیین مهر میترائیسیم ، ص ۳۱۹

۴- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ص ۶۰

نهو شه‌قه‌ی شه‌هبال شه‌هباز سفید بروز کردش زات نه دانه‌ی نومید [۱۷]

یا در کلام دورهٔ دامیاری آمده که پیر بنیامین دامیار است و در اعصار مختلف دام گسترانی می‌کند تا شاهباز را به دام اندازد (یعنی ظهور حضرت حق را شکل دهد، (ر. دورهٔ دامیار دامیار). نه‌حمه در بند ۷ از کلام دامیار دامیار می‌فرماید:

دامش بی زووال، دامش بی زووال دامیار بنیامین دامش بی زووال

نینا تهنه‌نش نه وه‌رهو شاهبال شه‌هبازیش گرتن خواجای یار که‌مال [۱۸]

در ریگ ودا نیز این پرنده مورد ستایش قرار گرفته است. ماندالای چهارم - سروود ۲۶ آورده: این پرنده بالاتر از همه پرنده‌گان مقام دارد، ای «مروت»‌ها این شاهین کشتی آسا بر همه مرغان شکاری سرور است. زیرا این (پرنده) سخت چنگال بی آنکه هیچ گوشی آوایش را بشنود، نذور خدا پسند را بسوی «مانو» آورد. همچنین شاهین در اوستا به نام س.ا.ن خوانده شده که برابر واژه ش.ی.ن در زبان سانسکریت است. و شاید بتوان به راستی داوری کرد همان واژه ای است که در گویش کردی لکی ساین گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

از دیگر موارد تشابه در این دو بینش مسأله خورشید است که در میترائیسم نماد وسمبل مهر می‌باشد که در بینش یارسان نیز خورشید جایگاه حضرت حق است، چرا که تنها مکانی که در کائنات قدرت افزونتری نسبت به جاهای دیگر دارد خورشید است. بنیامین در کلام دورهٔ ساجناری بند ۱۶ می‌فرماید:

نه‌ز وه شونه پای پیر چه‌مداری مه‌لوم په‌ی جو‌یای شای خاوه‌ندکاری

ویم فردا چه تو‌ی تا ساجناری دیم که شانیشته‌ن نه دلی ناری [۱۹]

بنا به گفتهٔ سرانجام و بینش یاری خورشید و یا هر کرهٔ دیگری که برتر از خورشید است، به خاطر پاکی آن، بهره و نصیب بیشتری از قدرت مطلق (خداوند) گرفته و از آن به عنوان لامکان نام برده می‌شود چرا که به غیر از خداوند چیز دیگری را در خود نمی‌پذیرد. در این خصوص سرانجام در کلام دورهٔ پیره وپیرالی بند ۶۷ می‌فرماید:

ستاره‌ی مه‌زیو نه جامه‌ی خورشید پیشانی حه‌یده‌ر جای شه‌وقو نومید [۲۰]

حتی در دعاهای یارسانی دعائی آمده با نام «زهرده وه» [۲۱] به معنای زردی خورشید که هر یارسانی به هنگام غروب آفتاب مقابل آن این دعا را قرائت می‌کند. عابدین نیز در کلام دورهٔ خزانه می‌فرماید:

نه‌زانوم نه‌سیم کارخانه‌ی زاته خور که لیسک مه‌دهو سه‌لوات سه‌لواته

خور که لیسک مه‌دهو جیهانگیر مه‌وو شه‌وقش چه جه‌مال پیر وپادشا مه‌وو [۲۲]

۱- تاریخ پرچم ایران، ن. بختورتاش، ص ۹۲.



واز آنجایی که شاه ابراهیم و بابایادگار و یا عقیق و یقیق نیابت عرفانی و جانشینی حضرت حق را عهده دارند ذات این دو به وجود آورنده خورشید می باشد. بدین تفصیل که خورشید بابایادگار است، گرما و نور آن شاه ابراهیم، نعمت (شاه ابراهیم) در این خصوص در کلام دوره باباناوس بند ۲۳ می فرماید:

زه‌پینه گیسا،....  
ناوس، نه‌حمه‌دهن زرینه گیسا

نه‌ز چه‌نیش شانام پرشنگ و لیسا  
لیسمان چا وهره‌ن نوور و ته‌میسا [۲۳]

و شیخ زمان مرکه‌یی در همین دوره کلامی بند ۳۱ می فرماید:

نافتاو نه‌حمه‌دهن شه‌هیده و جانی  
هام لیفش نعمت شیر یه‌زدانی [۲۴]

همچنین نقل است یکی از صاحب خاندانان و از پیروان سلطان اسحاق در قرن سیزدهم به نام سید براهه هر صبح بر سر تپه ای بلند مشرف می گشت تا طلوع خورشید را ببیند و بر آن سجده کند، و یا درویش فتح الله گوران که در هر صبح و غروب به کوه مشرف به دربند صحنه می رفته تا بتواند بهتر چشم در چشمان خورشید به عبادت پردازد. خورشید در وداها سوریا در اوستا هورخشت در پهلوی خورشت و در گاتها هور آمده است، که در اوستا کالبد اهوره مزدا همانند خورشید به تصویر کشیده شده و یا در جایی دیگر آن را چشم اهوره مزدا معرفی کرده است.

خورشید به عنوان مظهر پاکی در تمام ادیان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در اسلام نیز مظهر پاکی معرفی شده و نام یکی از سوره های قرآنی را به خود اختصاص داده است. توسط «اوشس» ایزد پرتوافشانی با نماد پرتو خورشید همراه با ایزد بامیا که در فرهنگ یارسانی جلوه از شاه ابراهیم دارد نوید طالع شدن را به جهان می دهد. ریگ ودا آن را بدین تفصیل آورده: با سعادت‌مندی بر ما طالع شو ای «اوشس» (سپیده‌دم - USASA) ای دختر آسمان، با عظمت و جلال طالع شو، ای بغ بانو، ای بانوی روشنایی، با ثروت طالع شو، ای بخشنده فراوانی ... آنکه چون نزدیک شود همه افکار متوجه او می گردد، مانند جویندگان افتخار در روی سیل ... اوشس چون مادری مهربان می آید و با دقت به هر چیز رسیدگی می کند. زندگی را بیدار می سازد و همه آفریدگان پادار را برمی انگیزد و همه مرغان هوا را به پرواز در می آورد... برای دیدار او همه آفریدگان زنده سرفرود می آورند. آن سرور والا به وجود آورنده روشنایی است<sup>۱</sup>...

و این احترام به خورشید به خاطر پاکی و منبع حیات بودن آن، این امر را به اغلب محققین مشتبه کرده تا متأسفانه یارسانیان را آفتاب پرست بخوانند. همچون این تعریف از صاحب دبستان مذاهب که می گوید: عقیده ایشان آنست که چون علی الله جسد بهشت به آفتاب پیوست اکنون آفتابست چه اول نیز آفتاب چند روزی به جسد عنصری پیوست و گویند از این بود که آفتاب به فرمان او برگشت چه او

۱- ریگ ودا، ستایش اوشس، ماندالای اول - سرود ۴۸

عین شمس است. بنابراین آفتاب را علی الله گویند و فلک چهارم را دلدل و آفتاب پرستند... که اینگونه نمی باشد، خورشید در بینش یارسانی فقط سمبل قدرت و پاکی است که نسبت به سایر ممکنات از جلوه بیشتر حقیقت برخوردار است. این موضوع را با نگاهی دیگر در این مبحث یعنی فرآیزدی که در کلامهای یارسانی نیز به آن اشاره شده است عنوان می کنیم. شاه خوشین می فرماید:

نه‌ی دیره‌داران دیره‌ت که‌ره عه‌رز  
دوست دیره‌داران دیره‌ت که‌ره عه‌رز  
ته‌نگ بو‌زه‌ت بکیش مه‌ترسه و مه‌له‌رز  
خوره‌م، دیره‌دار، سه‌ر ناوهر وه به‌رز  
شکار عاشقان نمه‌بو سه‌ر هه‌رز<sup>۱</sup>

«فر» به معنای پرتو و فروغ و نور است که در زبان پهلوی به گونه «خُره» و در زبان اوستایی به «خور» به معنای درخشیدن و شکوه آمده است. که واژه «هور» در اوستایی و کردی به معنای خور یا خورشید آمده است. «فر» فروغی ایزدی است که به هر کس بخشیده شود، شایسته سروری و سالاری خواهد بود. مثلاً بر اساس فقره ۳۵ از کرده ۶ زامیادیشت فره پس از حدایی از جمشید به ایزدمهر می رسد. همچنین در همین پشت کرده ۹ آمده است: فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم، آن فر بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.<sup>۲</sup>

در بینش یارسانی این فر بر شانه بیشتر سردمداران نشسته است و بسیار کسانی بوده که در این مقام رفعت داشته اند، اصلاً یکی از فاکتورهای اساسی این بینش - انسان خدایی - می باشد. به عنوان مثال بعد از عصر اول پردیور اولین کسی که دارای فرآیزدی می گردد شاه ابراهیم است که از خورشید یعنی بابایادگار تشعشع پیدا می کند، همچنین خود بابایادگار که دارای این فر می باشد...

«فر» پیش از طلوع و پس از غروب از پشت کوههای قد برافراشته که نماد اقتدار می باشد رؤیت می شود، و این مسأله باعث ایجاد یک رابطه مابین کوه و خورشید می گردد، که چه در یارسانی و چه در زردشتیگری به دیده تکریم به آن نگاه می شود. وجود بینش یارسانی در مناطق هورامان با آن دره ها و کوههای برافراشته، شاهو، دالاهو، یافته کوه ... جملگی نشان از تکریم مناطق اقتدار در نزد یارسانی دارد. همین امر نیز سمبل گشته تا فره را در پشت سر شاخصین و قدیسین که همچون کوه استوارند ترسیم کنند. رابطه بین خورشید و وجود دو بال - که در اغلب آثار تاریخی همچون سردر مهرابه شیرین و فرهاد صحنه که خورشیدی با دو بال را ترسیم کرده است دیده می شود - نیز برگرفته از وجود تکریم عقاب و خورشید در آسمان است. وجود شباهتهایی میان خورشید و عقاب در ازمنه دور نزد مردمان باعث شده تا آن دو را از آن یکدیگر بدانند.

۱- سرانجام دوره شاه خوشین بند ۹۸، همچنین بند ۹۷ از همین دوره. [۲۵]

۲- اوستا زامیادیشت کرده یکم فقره ۹، جلیل دوستخواه، ص ۴۸۶

از طرفی، خورشید به هنگام طلوع و غروب همراه با بال یا همان فرّ (تیشک، پرشنگ، لیسک، طیف) نمود پیدا می کند و از طرف دیگر، عقاب نیز به عنوان بلندپروازترین پرندگان، نزدیکترین موجود به خورشید به حساب می آمده است. نقش خورشید و عقاب، پس از مدتی در یکدیگر ادغام می گردد و ترکیب خورشید با دو بال را به وجود می آورد. هر دو اینها که ذکر آن رفت در بینش یارسانی نماد و سمل حق می باشند، به این شکل خورشید جایگاه حقیقت می باشد و عقاب نیز نماد خود حقیقت است که در کلامهای یارسانی از آن به عنوان شاهباز یاد شده است.

وجود دو بینش قوی و ایدئولوژیکی مهرپرستی و زردشتی گری در کردستان و آثار به جای مانده از این دوران همچون پوست نوشته های اورامان که از واژگان انعکاس پیدا کرده در آن همچون: رشنو، میرابندک، اروتت، میثراپادی... و نیز وجود مهرابه ها یا دخمه های<sup>۱</sup> به جا مانده از این دوران در سرزمین کردستان، مضاف بر آتشکده های آذرگشنسب، آتشکده پاوه، آتشکده ریجاب و حلوان، آتشکده هرسین، آتشکده فروغ در شهر سقز، آتشکده قصر شیرین<sup>۲</sup>، آتشکده ارومیه، و بسیار لغات اوستایی و آثار<sup>۳</sup> دیگر در زبان کردی، و همچنین آداب و رسوم به جای مانده از این دوران در فرهنگ

۱- میثر در نوشته ها با لقب بڃ شناخته می شود و جاهانی که به ویژه مرکز دین مهری بوده با همین واژه نامگذاری شده است مانند بڃستان (بهستان، بیستون) که زیارتگاههایی مانند طاق بستان یا پرستشگاه بزرگ کنگاور که به نام ناهید مادر مهر نامگذاری شده بود در آنجا بوده است. (جستاری درباره مهر و ناهید، ص ۷۱). همچنین ساختمانهای کهنی که بستگی به دین مهر و بزرگداشت ناهید دارند به نامهای قلعه دختر و کتل دختر و برج دختر (وقله العذرا که در تاریخ بیهقی آمده)، و ایسیدور خاراکی در ایستگاههای پارتی از پرستشگاه ناهید در همدان سخن به میان آورده. (ص ۴۹). همینطور می توان به دخمه های دیگری نیز اشاره کرد همچون:

۱. اسحق وند در ناحیه سکاوند پانزده کیلومتری بین غرب و جنوب غربی هرسین کرمانشاه ۲. دخمه صحنه، مقبره کیکاووس یا به قول هرتسفلد شیرین و فرهاد که کردهای صحنه به آن فراتاش یا شیرین و فرهاد می گویند. ۳. دکان داوود، در جنوب شرقی سرپل ذهاب ۴. دخمه فخریکا در شمال شرقی مهاباد ۵. دخمه قیزقاپان در دهکده سورداشی نزدیک سلیمانیه عراق ۶. دخمه خورزن در شش کیلومتری شرق همدان ۷. دخمه کورخ کیچ در ۲۵ کیلومتری قیزقاپان در استان سلیمانیه ۸. دخمه داو دختر در فهلیان ممسنی فارس در کوه اونری در آن سوی تنگ شیر به معنای مادر و دختر ۹. آثار صخره ای دیره در قریه نشین دیره که بین راه دیره سرپل ذهاب واقع گردیده که اهالی منطقه به آن فرای کن یا طاق فرهاد می گویند ۱۰. دخمه روانسز بر سر راه کرمانشاه به پاوه، و همچنین به گور دخمه های برد عاشقان در سرپل ذهاب، سان رستم یا سنگ رستم در جنوب غربی کرمانشاه، سراب قره بلاغ در شمال غربی سرپل ذهاب، دینور در بیستون، شیرین بویچکه در یکصد متری مقبره کیکاووس در صحنه، نیز می توان اشاره کرد.

(ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی، دکتر علی اکبر سرفراز، دکتر بهمن فیروزمندی، باستانشناسی ایران باستان، لونی واندنبرگ، عیسی بهنام)

۲- این آتشکده چهار قاپو نام داشته. (باستانشناسی ایران باستان، لونی واندنبرگ ص ۹۸)

۳- یکی از این آثار قطعه پوستی می باشد که گویا در سلیمانیه پیدا گردیده و اشعاری به خط (پهلوی- هورامی) بر روی آن نگارش

ویشان شاردوه گوره گوره کان	هورمزگان رمان آتران کژان	یافته و به این صورت می باشد. [۲۶]
گنای پالهی هه تا شاره زور	زورکار ارب کسرد نه خاپور	
میرد آزا تلی ژه روی هسوینا	شنو کنیکان وه دیل بشینا	
بزیکا نیکا هورمز وه هویچکهس	روشت زردشتره مسانوه بی کس	

(کردوپوستگی تاریخی و نژادی او، ص ۱۲۰)

مردمان کردستان امروزی تماماً گواه و مؤید بر این مطلب اند که کردستان مهرپرست و زردشتی<sup>۱</sup> بوده است. همینطور شواهد و قرائن زیادی نیز بر این مسأله تأکید دارند که اغلب نقاط کردستان تا قرن چهارم و پنجم هجری از پذیرش اسلام سرباز زده اند، و یا اگر اسلام آورده آداب و رسوم پیشین خود را به شکلها و عناوین مختلف حفظ کرده اند.<sup>۲</sup> تا جایی که مولانا گشایش<sup>۳</sup> فرزند بابامردوخ از نودونو پیر هورامان (ر.تکمله) وقتی که به هورامان به جهت تبلیغ اسلام می رود، مردم آنجا به دیده تمسخر به وی می نگرند. نقل است مردم از ریش سفیدان می پرسیده اند که «قرونی قه دیما یام مارفه تو پیرشالیار» یعنی قرآن کهن تر است یا کتاب معرفت پیر شهریار؟ که آگاهان در پاسخ می گفتند: «مارفه- تو پیرشالیار قه دیما، قرونی هیژیکه گوشایشه کوره ناوهرده نش» یعنی معرفت پیرشهریار قدیمتر است اما قرآن دمی است که گشایش کور آن را آورده است.

این تشابهات را می توان در نزد اکراد یارسانی با قوت بیشتری جستجو کرد که به آن خواهیم پرداخت. از موارد تشابه زردشتیگری با یارسانی می توان به وجود اساطیر، حکایتها، مکانها و آداب و رسوم در این دو اشاره کرد که هم در اوستا و هم در سرانجام به تفصیل آمده است. همانطور که در معرفی شخصیتهای یارسانی در فرهنگ آمده هر کدام از هفتن یکی از امشاسپندان می باشند، زرتشت در پردیور پیرنیامین می باشد، داودبهنم است، پیرموسی اردیبهشت، مصطفی شهرپور است، سپندارمذ با نام رمزیار آمده است، امرداد با نام بابایادگار آمده و خرداد شاه ابراهیم می باشد. در واقع تمام شخصیتهای اصلی در نزد یارسانیان (هفتن، هفتوانه، هفتادودو پیر،...) جملگی از ایزدان در کیش بهی می

۱- در کنار دریاچه رضایه امروز و ارومیه قبلی یا چیچست، زردشت ظهور می کند و مدعی می گردد که از طرف خداوند برگزیده گردیده است... سپس به ناچار مهاجرت نموده و به اطراف کردستان آمده و در روی کوه مشرف بر شهر سنندج به نام «اوشنی درنه» یا «آویدر» به الهام دوم نبوت می رسد. از آنجا نیز مهاجرت کرده به کوهستان هوگر در کنار جیحون شهر که در مشرق کردستان و شمال شرقی کرمانشاه است آمده و روی آن کوه که امروز به کوه هجر مشهور است سومین الهام نبوت را دریافت و از طرف خداوند دین برای مردم می آورد. این منطقه را امروز به نام دین آور مینامند و جیحون شهر به جیحون آباد تا امروز باقی و نامیده می شود، به طوریکه در سنت و کتب تاریخ ضبط شده زرتشت پیامبر در آن شهر مورد پشتیبانی پادشاه گشتاسپ که پایتخت آن دژی به نام کنگ شه قرار داشته و امروز کنگر شه می گویند و در چند کیلومتری دین آور قرار دارد آتشکده خود را در دژی به نام باکتریسا و باختر، بالخره که در چند کیلومتری کنگ شه قرار دارد بنا نهاده و شروع به گسترش دین خود نمود. (جغرافیای غرب ایران و کوههای ناشناخته اوستا، عمادالدین دولتشاهی، ص ۸۸)

۲- البته شاید مردمان کردستان شمالی به خاطر کوچ نشینی و جنگجو بودن آنها بر همان دین اولیه خود که مهرپرستی بوده تا چندی مانده اند، اما مردمان کردستان جنوبی (منطقه هورامان و کرمانشاه) پس از ظهور زردشت به سلک این دین در آمده و جملگی زردشتی می گردند. چرا که زردشتی گری دین یکجا نشینی می باشد و مردمان این منطقه بر اساس شواهد و قرائن تاریخی یکجانشین بوده اند.

۳- متولد در سنه ۷۹۰ و وفات در سال ۸۷۳ هـ. است. نقل است گفته اند مولانا گشایش چشمانی ریز و ضعیف داشته که به همین خاطر بوده مردم هورامان او را گشایشه کور خطاب کرده اند.



باشند که بر اساس فلسفه دونادون جهت خالی نشدن دنیا از نیروی ایمن و راهنما در ادوار مختلف ظهور کرده اند، که می توان به وجود ایزدهای موکل بر امور کائنات اشاره کرد که هر کدام از این ایزدها اموری در کائنات را مؤظف هستند. همچون ایزد آپام نپات که خدای آبها است و در اوستا ملقب به بُرز ایزد یا برزانت آمده است، در سرانجام پیراحمد گنجی می باشد و یکی از هفتادودو پیر یا فرشته مقرب است، که می فرماید:

هم وه ره‌حمه‌ت مه‌ولای گردین داو دریان وه ده‌ستم جاری بین ئاو [۲۷]

ایزد «گوشورون» که موکل بر پاسداری از حیوانات است و در سرانجام پیر عبدالعزیز بصره‌یی یکی از هفتاد و دو پیر می باشد که می فرماید:

هم وه نه‌مر توّشای سر پنهان دریان وه ده‌ستم ته‌علیم حه‌یوان [۲۸]

ایزد بانوی «اشتاد» که راهنمای مینویان و کائنات است و به معنای راستی و درستی آمده است. در ردیف سی فرشته روزهای ماه قرار دارد و راهبر و حرکت دهنده گردونه ماه می باشد، که در سرانجام با نام پیرناصریختباری آمده است. ایشان می فرماید:

هم وه ره‌حم توّ پادشای سهردانگک دریان وه ده‌ستم جله‌و کیشی مانگک [۲۹]

ایزد «زامیاد» که موکل زمین است و بیست و هشتم هر ماه خورشیدی می باشد، روزی که برای سفر و یا هر کار دیگری از جمله کاشتن درخت نیکو است. در «سرانجام» با نام پیرقایل سمرقندی از هفتاد و دو پیر آمده است و می فرماید:

هم وه‌ی ره‌حمه‌ت تازیز بیّ باک دریان وه ده‌ستم مایه وه رووی خاکک [۳۰]

ایزد «رام» که در اوستا «رامه» یا «رامن» و در پهلوی «رامشن» آمده است، که نگهبان روز بیست و یکم هر ماه و موکل بر بخشندگی چراگاه و طعام لذیذ می باشد. این ایزد در پردیور با نام پیرکمال مامولانی آمده است. ایشان می فرماید:

هم وه ره‌حمه‌ت خواجای سهرته‌نجام دریان وه ده‌ستم لزره‌ت ته‌عام [۳۱]

ایزد «رشن» یا «رشنو» موکل بر پیروزی برای سپاه در میدان جنگ است که در پردیور و در سرانجام با نام پیرابراهیم جاف آمده است. ایزد بانوی «چیستا» که موکل بر دانش و معرفت است و در پردیور با نام پیرابراهیم تبریزی آمده است. ایزد بانوی «دین» یا «دئنا» و جذان آدمیان را توان می بخشد تا راه اهورایی را پیگیری کنند، این ایزد بینایی و روشنایی راه را بر انسانها هموار می کند تا شناخت و اندیشیدن ارمغان آن باشد، که در پردیور با نام پیراحمد لرستانی آمده است. ایزد «ویوه» که موکل باد است و در زمان پردیور با نام پیرروکن الدین آمده است. و سایر ایزدها که در پردیور شرایط بودن و ظهور بر ایشان هموار گردیده تا در روی زمین بار دیگر تجدید پیمان کنند. البته ناگفته نماند در ایده‌نولوژی حاکم بر «سرانجام» وظایف نزد ایزدان مشخص تر می باشد، و به این صورت نیست که یک ایزد به طور کلی

عهده دار امورات یک مسأله گردد ، بلکه هر اموری در این کائنات ایزدی برای پرداختن به آن دارد. مثلاً پیرابراهیم جاف در پردیور ایزد و موکل بر اسلحه های به کار برده شده در میدان جنگ است در حالی که خود میدان جنگ ایزدی دیگر با نام پیرمحمد شماره زوری دارد که معرکه میدان جنگ را عهده دار است. همچنین امورات دیگر در کائنات که هر کدام ایزد خاص خود دارد، همچون ایزد چهره های زیبا، ایزد رحم انسانی، ایزد گرانی، ایزد ارزانی، ایزد شجاعت ، ایزد بیداری ، ایزد خواب ، ایزد عطر بهاری ، ایزد رشد درختان، ایزد خزان ...

بینش یارسانی درک ژرفی از زمان (زروان) ارائه می دهد، پس علت آن گردیده تا تمام رخدادها و شخصیت‌های در طول تاریخ را به دیده کرامت بنگرد. در واقع تمام شخصیت‌های اوستا، با همان احترام در بینش یارسانی آمده است که در خود آن. این از مسائل مشابه در فرهنگ یارسانی و زردشتی گری است و می توان از آن به عنوان یکی از مسائل مهم و مطرح این دو بینش نام برد. اما به خاطر عدم دسترسی به متون زروانی و پرداختن به عقاید و باورهایشان ، زمان از دیدگاه یارسانی را بر اساس ایزد زمان در نزد زردشتی گری مورد نقد و بررسی قرار می دهیم. قبل از هر چیز به گفته بابانجوم از یاران بهلول در کلام سرانجام اشاره می کنیم که ایشان در این دو بیتی خود را زروان در گذشته ای دور معرفی کرده است.

زروان بیانی ، زروان بیانی      نه ده‌وره‌ی وه‌رین زروان بیانی

نه‌هری و ورمز یاران دیانی      کالای خاس یار نه‌و دهم شینایی [۳۲]

تفسیر این دو بیتی حکایتیست که زروانیسم آن را اینچنین نقل می کند: زروان پس از هزار سال قربانی کردن و ستایش، خواستار فرزندی به نام اهوره مزدا می شود، اما در آرزوی خویش شک می کند، که پس از شک و تردید دو فرزند در وی پدید می آید. اورمزد حاصل قربانی دادن و ستایش‌های وی است و اهریمن حاصل شک و تردید او. پس زروان برآن شد که شهریاری زمین را به فرزندی دهد که زودتر زاده شود. اهریمن از این راز مطلع می گردد و سینه مادر را می شکافد و بیرون می آید، ولی به واسطه بوی بدی که داشته زروان شهریاری وی را نمی پذیرد. اما اهریمن عهد و پیمان وی را به خاطرش می آورد و به او یادآوری می کند شهریاری زمین متعلق به کسی خواهد بود که زودتر متولد گردد. پس زروان شهریاری جهان را برای ۹ هزار سال به اهریمن و پس از ۹ هزار سال برای همیشه به اهوره مزدا می سپارد.

زروان به عنوان ایزد زمان در زاداسپریم فصل یک بند ۲۴ آفریده اهوره مزدا می باشد که مورد توجه قرار گرفته است. وجود ثنویت و به وجود آوردن مسائلی همچون خیر و شر که به نام شیطان و نیکی از آن یاد می گردد و هر دو را آفریده یک منبع معرفی کردن، حاکم بودن زمان به معنای عنصری قدیمی، و تأثیرگذاری آن به عنوان یک عامل جبرگرایانه، تقدم شر بر خیر و بدبینی ناشی از آن که در نهایت مسأله ای به عنوان سرپوشی و کتمان حقیقت از آنچه که محدود و کم معرفی می گردد، از جمله مواردی است

که این آیین کهن - که اغلب محققین آن را پیش از زردشتی گری و یا از موارد مهرپرستی معرفی کرده اند که بعدها یعنی در زمان هخامنشیان گوی سبقت را از سایر ربوده و خود را به عنوان یک نهضت مستقل معرفی نموده است - تأثیر بر دیگر نهضت‌های فکری و دینی در طول تاریخ بگذارد. چرخچی یا گرداننده چرخ زمان که در بینش یارسانی داود است و راهبر بر تمام موارد از پیش تعیین شده‌ای است که براساس نظم معین و مشخص می بایست آن را به پیش ببرد تداعی کننده زروانی است که ایزد زمان نام دارد. این نظم به معنای تأثیر بروج دوازده گانه که هر کدام ایزدی خاص دارند (ر. کلام گواهی هفتادودو پیر) و سیارات هفتگانه که سرنوشت مخلوقات را در دست دارند و بر اساس داده های مشخص و منظم آتیه ممکنات را رقم می زنند می باشد. البته ایده نولوژی جبرگرایانه حاکم بر یارسانی نه به معنای مطلق آن باشد، بلکه قائل بودن به یک نظم و حساب مشخص است که جوابگوی به تمام پرسشهایی می باشد که لاینحل باقی مانده است. همچون اینکه چرا کسی به عنوان یک شخص مثلاً فقیر با زندهای وراثتی مشخص در یک خانواده با شرایط مشخصه‌ای که در یک فرهنگ خاص با تمام معیارهای حاکم بر آن، مضافاً در یک منطقه آن هم با شرایط مشخص و باز در یک نقطه مشخص از این کره خاکی به دنیا بیاید؟ که تمام این معیارها برای به وجود آمدن یک روح از قبل تعیین کرده اند. پاسخ این است که براساس فلسفه دونادون این جبرنظام مند موقعیت روحی شخص را براساس قابلیت و مشخصه ای که دارد رقم می زند. به قول حافظ که می فرماید:

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست      کز آن دست که او می کشدم می رویم

پس انسان از دیدگاه یارسانی ماحصل رفتار در گذشته اش می باشد و مجبور به پرداخت هزینه و یا آنچه مکافات نام دارد است. این مهم برای سالک که رهرو است و به نسبت نزدیکی آن به جبروت که تسلیم تر و مجبورتر می باشد بیشتر صدق می کند. اما این مسئله یک روی قضیه است که بر می گردد به اجباری که تو در گذشته بوده ای یعنی رقم می زنند زندگی تو را بر اساس گذشته. اما اینکه آینده ات را چگونه بسازی روی دیگر قضیه می باشد که در دست توست یعنی مختار خواهی بود که چگونگی بودنت در آینده را لحاظ کنی، پس جبر نزد یارسانی فقط بودن بر اساس گذشته را توجیه می کند والا اختیار به جهت صعود یا نزول یکی از مسائل بنیادین در بینش یارسانی است که شخص را آزاد معرفی می کند.

زمان فرایند خاصی است که از سه فاکتور گذشته، حال و آینده متشکل شده است. ساختاری به هم پیوسته دارد، اما در ظاهر از هم جدا می باشند و هر کدام برای خود استقلالی نامحسوس به وجود می آورند. در واقع این سه فاکتور همچون حلقه های زنجیر به هم پیوسته هستند که مجموع آن هست زمان را نامگذاری می کند. زمان یک هست کلی است که متشکل از لحظه هاست. به طور مثال این احتمال می باشد که یک لحظه ایجابی را در آن واحد مشخص کرد و در عین حال، همان لحظه ایجابی

در زمان دیگر مشخص شود، که آن چگونگی آن زمان است. یعنی ممکن است که این زمان در حال باشیم و یا در همان حال در گذشته قرار بگیریم. این به هم پیوستگی یک وحدت خاص زمانی را به وجود می آورد تا عدم قطعیت در تشخیص آن این امر را محال کند که مشخص کنیم لحظات، حال خواهند بود یا گذشته. یعنی گذشته متشکل از کثرت لحظات حال است، به شکلی که محاسبه نمی گردند و در آینده فرو می روند، که نیستی این لحظات آینده را به وجود می آورد و گذشته را هست می کند. البته اینکه گذشته را هست معرفی کرده ایم نه اینکه نیستی آن را منکر شده باشیم، بلکه همانطور که گفته شد این نیستی لحظات حال است که گذشته را به وجود می آورند و زمان به سمت آینده را پیش می برد. و همین طور مسأله ای دیگر نیز می باشد به نام عشق و رازماندگاری آن در اذهان و خاطره ها که به نسبت قدرتمندی آن، تأثیر زمان به عنوان یک حلال بر آن کمتر خواهد بود. که عنوان کردن آن هستی بخش است تا به طور قطع نتوان نیستی کاملی را برای گذشته قائل شد. پس در برداشت کلی از این موضوع «هرکس که او دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش» را به ذهن متبادر می کند، که انسان در روند کلی زندگی تلاش دارد تا به مبدأ و گذشته خود برسد. گذشته نزد یارسانی رقم می زند آنچه که موقعیت وی رامشخص کرده است، و آن دونادون و عملکرد رفتاری وی در جامه های گذشته می باشد که اگر آن را ریزتر کنیم به این شکل خواهد بود که همان لحظه ای که شما عمل نیکی انجام دهید به نسبت بزرگی و کوچکی آن عمل خوشحال و خرسند خواهید شد، و بالعکس آن نیز در مورد شما در همان لحظه صادق خواهد بود و در زندگی شما جریان پیدا می کند تا نیروی سیال و تأثیر گذار بر آینده زندگیت باشد چراکه در تعریف گذشته گفتیم که نیستی لحظات حال است و این یعنی اینکه تمام اعمال و کردار شخص در لحظات گذشته ثبت می گردد تا آینده وی بر اساس آن رقم خورده شود. این موضوع را هگل فیلسوف شهیر آلمانی اینچنین گفته است: اساس و اصل من در گذشته است و این قانون زندگی به شمار می آید. و دکارت هم به اثبات رسانیده که دلیل آنکه حالا من هستم که در گذشته بوده ام. و آن یعنی رابطه بین هستی زمان حال و بودن و شدن است. که شخص قدرتمند این رابطه را در سایه شناخت زمان حال و مسائل مربوط به آن به نسبت رسیدن به معرفت، درک و تشخیص خواهد داد. به عنوان مثال حدیثی را برای تفهیم بیشتر موضوع نقل می کنیم که اشرف پیدا کردن بر حال یعنی توانایی در رسیدن به آنچه که حقیقت نام دارد است. «هرکس امام زمان عصر خود را نشناسد در جاهلیت خواهد مرد»، همانطور که گفته شد قدرتمندترین هست در دستگاه خلقت، زمان است که اهل تشیع آن را با پیشوند احترام امام خطاب می کنند و رسالت حشرونشر در دستگاه قدرت الهی را به عهده دارد. عنوان کردن اسم آن یعنی پرده برداشتن از روی حقیقت و روشن کردن و آگاهی دادن در لحظات زمان، به شکل نهفته در کائنات برای انسانها در قالب رسیدن به معرفت و شناخت از حقیقت است. که در بینش بهی سوشیانس، کرشنا در برهمنان، بودای پنجم، مسیح و مهدی در



افکار وادیان متفاوت بشری نام دارد، و در نزد یارسانی ذات اکمل حقیقت است که قبل از آمدن، ایوت حشار خبر آمدن وی را بانگ می دهد. در واقع امام زمان در عرف به هنگام رستاخیز و برای برپایی قیامت ظهور خواهند فرمود، اما برای فرد متعالی که قدرت تجزیه و تحلیل دارد و به آن درجه از معرفت رسیده که انقلاب در او در اوج است رستاخیزی می باشد که در آن شرایط آن را با شناخت از امام زمان در او شکل می دهد. و این یعنی آنکه کائنات در هیچ لحظه ای خالی نیست و همیشه از نیروهای ایمن جهت عدم متلاشی شدن سیستم حیات برخوردار است. در داتستان دینیک آمده که: زمین هرگز از آغاز آفرینش تا بازسازی جهان از انسان تهی نشده و نخواهد شد و اهریمن که او را هیچ نیکی نیست این کامروایی را در نمی یابد.<sup>۱</sup> به طور کلی تعبیر از امام زمان در این حدیث یعنی همان رابطه بین هستی برای خود زمان حال و بودن و شدن است که ذکر آن رفت. فرد متعالی که زمان در نزد وی جدا از زمان در نزد انسانهای دیگر می باشد- و همانطور متعالی تر آن یعنی فرشتگان که واقف و یا خودگرداننده زمان هستند (داود)- گذشته حال و آینده محال نیست که بر آن واقف نگردند، پس به همین دلیل است که شرح گواهیهای ظهور ذاتی خود را بر روی این کره خاکی می دانند و آن را تشریح می کنند. (ر. گواهیهای ذاتی سرانجام) و یا اینکه با تسلط و تأثیرگذاری بر زمان طی الأرض با قطع محاسبه لحظه ها و بریدن آنچه که طول زمان نام دارد، و یا آگاهی دادن از آینده و واقف شدن بر آنچه که لحظات درهم تنیده شده حال که هست آینده را به وجود می آورند را در ید توانای خود دارند. و یا اینکه افرادی را که در طول تاریخ با دیدگاههای مشترک ظهور و بروز کرده، در یک دوره ذاتی معرفی نموده، تو گویی که متعلق به یک زمان می باشند. (ر. یارسان و سایر نحلها، حروفیه). پس زمان در نزد یارسانی یک هست قدرتمند است که واقف شدن بر آن مستلزم به فعل در آوردن نیروهای درونی برای واقف شدن بر آن است. در واقع یارسانی قیامت را که معنای آن متوقف کردن زمان است، همراه خود و در طول زندگی دارد که هر لحظه با او برپاست و دیگر انتظاری برای دیدن آن در لحظه نامعلوم ندارد. اما یک توقف زمان دیگر در نزد یارسانی به نام لحظه ظهور تعریف شده که تقریباً هر پنجاه هزار سال یک بار اتفاق خواهد افتاد، و باز تعریف سال نیز در نزد عقول زمینی متفاوت از آنچه که به عنوان لحظه در نزد قدرت مطلق تعریف می گردد خواهد بود. همچون این بیت از نوروز سورانی که می فرماید:

یا شا نه لای تو سه د سال وه ساتی      نه سیرم نه که ی نه و سه به ساتی [۳۳]

وجود اساطیر انعکاس داده شده در اوستا که شخصیتهای آن به تفصیل در شاهنامه فردوسی آمده جزء لاینفک فرهنگ ایران زمین می باشد که بینش یارسانی اهتمامی مضاعف به آن داده است. در واقع یک فرد یارسانی قبل از خواندن کلامهای سرانجام ابتدا می بایست حداقل یک بار شاهنامه را خوانده باشد. اهمیت شاهنامه بعنوان یک شاهکار ادبی، مردمان قوم کرد را بر آن داشته تا آن را به زبان کردی ترجمه

۱- طلوع و غروب زردشتی گری، ص ۲۶۱

کنند، که در حین ترجمه آن را بدون تغییر در ماهیت و اصل موضوع بر اساس سلیقه تدوین می کنند و داستانهایی چند نیز به آن بیافزایند، و با زبان هورامی - که زبان گفتاری و رسمی بزرگان و شاعران آن زمان بوده - آن را به نظم می کشند. از شخصیت‌های معروفی که شاهنامه را به نظم کردی ترجمه کرده ملا الماس خان کندوله ای، ... می باشد که دوستان گرامی آقای ایرج بهرامی در کردستان ایران و آقای هه‌رده ویل کاکه‌یی در کردستان عراق زحمت تدوین و تصحیح این منظومه ها را به عهده گرفته و مبادرت به چاپ آن نموده‌اند. از یکی از بزرگان و ریش سفیدان کرکوک شنیدم که می گفت پیر ویس سیایم به شاگردان خود توصیه می کرد که قبل از خواندن کلام سرانجام ابتدا شاهنامه را بخوانید. علی الحال قرابت و نزدیکی اساطیر اوستا و به طبع آن شاهنامه با کلام سرانجام آنقدر زیاد است که با نگاهی اجمالی نیز می توان بر آن اذعان کرد، که احتیاج به تفصیل بیشتر در این خصوص نیست. البته آن نه به معنای پیروی کلام سرانجام از این مباحث و کتب است، بلکه اسطوره بخشی از تاریخ می باشد که در بردارنده دیدگاهها و اندیشه های انسانی برای تعریف از خویشین است. هر داستان اساطیری که از اصل چیزی حکایت می کند، تکوین کائنات را از پیش تصور کرده، و همان فرض یا تصور قبلی را ادامه می دهد. از لحاظ ساخت، اساطیر مربوط به ریشه و بن، با اسطوره آفرینش کیهان متشابه و قابل التباس اند.<sup>۱</sup>

یونانیان به اسطوره میتوس می گویند که آن را مقدس می دانسته و به شکلی آن را عنوان کننده حقیقت موجود در تاریخ تعریف کرده اند. پتازونی محقق ایتالیایی درباره میتولوژی می نویسد: میت افسانه نیست بلکه تاریخ است، تاریخی واقعی نه دروغین. نقش میت های ازلی شامل مراسم آیینی نیز می شود چرا که باز گویی میت خود عین آیین است و متوجه همان هدف هایی می شود که آیین ها بر آن استوار شده است یعنی بقا و پیشرفت زندگی.<sup>۲</sup> وجود عقل و عشق و با حقوق و اسطوره در بینش یارسانی همانند سایر ادیان باعث گردیده تا رهیافتی تاریخی - اجتماعی، حقوقی و اعتقادی داشته باشد. به گونه ای که این بینش را می بایست از دو دیدگاه مورد نقد و نظر قرار داد: یکی جنبه اجتماعی و حقوقی، و دیگر جنبه اعتقادی، اسطوره ای و سوررئالیسم آن. در آیین کبالا یا فلسفه و عرفان یهود نیز این امر یعنی اسطوره و قانون با نامهای هگادا (قسمت های داستانی، ادبی و اسطوره‌یی گمارا که در بردارنده اندرزهای اخلاقی است) و هلاخا (قسمت های حقوقی و قانونی گمارا در تلمود است) آمده است. اسطوره در آیین کبالا همچون اسطوره در یارسانی مفهومی زنده دارد که با تاریخ پیوند داشته و در آن زندگی و حرکت می کند. اما آیین کبالا به خاطر اینکه فیلسوفها راه ارسطو را در فلسفه پیش گرفته بودند و با دنیای میدارش (مجموعه مباحث تعلیماتی هلاخا و هگادا مربوط به دوره تلمودی - تعلیمی) احساس همبستگی نمی

۱- چشم اندازه‌های اسطوره، میرچالیاده، ص ۳۱.

۲- رویین تنی و جاودانگی در اساطیر، ایرج بهرامی، ص ۱۲.

کردند و بیش از همه، این اسطوره‌ها از نظر آنان نامعقول و متناقض نما می‌آمد، پیشرفت نکرد. درحالی که کبالاها معتقد بودند که هگاداها خود کلیدهای قلمرو اسطوره‌بی‌اند. واژگان و استعاره‌های مطلوب فلسفه و عرفان گنوسی نشان دهنده تأثیر همسان این اسطوره‌ها (هگادا) بر قلمرو آنهاست.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر آیین کبالا به خاطر مسائلی همچون مردسالاری مطلق در آن ویا مسائل دیگر اقتدارگراست.

در کل میتولوژی رویدادی است که در زمان نامعلومی شکل گرفته و مربوط به خدایان و بحث متافیزیک می‌باشد. همچنین آنیمیسیم از فاکتورهای سازنده اسطوره است که ساختار آن سویژکتیو (درونی) می‌باشد و جدال بین خیر و شر و دست یازی به غیر ممکن (حقیقت) را در خود انعکاس می‌دهد و توسط کسانی ارائه می‌شود که دارای قدرت و نیرویی بیشتر از انسان برای درک نظم و قانون حکمفرما بر هست باشند. و آمدن اساطیر در متون یارسانی نیز برگرفته از این معانیست، که آن با خرافات و توهم مغایر است. چراکه میتولوژی بیان‌کننده حقایقی هستند که در قالب داستان عنوان می‌گردد، در حالی که خرافات و توهم مسائلی انحرافی است که بر آداب و اعتقادات تحمیل می‌شود. پس ارزش اسطوره از طریق برگزاری آیینها تأیید می‌شود که یادآوری و تجدید حادثه اصلی، به انسان بدوی کمک می‌کند تا واقعیت را تشخیص دهد و به خاطر بسپارد. به یمن تکرار مستمر عملی مثالی که واجد معنایی ثابت است، معلوم می‌شود که چیزی پایدار و دوام پذیر در سیلان عالم وجود دارد، و از طریق تجدید ادواری- امری که در آن روزگاران کهن انجام یافته است- این یقین قطعی حاصل می‌آید که چیزی به طور مطلق (که دارای حیاتی مطلق است) وجود دارد، این چیز مینوی است.<sup>۲</sup> مثلاً اسطوره مربوط به آفرینش که می‌توان گفت در تمام ادیان به یک شکل تفصیل شده است و آن در بخش ازل قبل از خلقت همین کتاب آمده است، و یا وجود مشیه و مشیانه که بُندهشن از آن سخن به میان آورده و در سرانجام دوره عابدین بند ۲۶۲ نیز به آن اشاره شده است. عابدین می‌فرماید:

زهی و ناسمان سروشتی کرد	چه‌تی که و تی دورشتی کرد
نه و سا مه‌شیه وه خاک خه لقان	دارو به‌رشی بولنه قسان
ماشوی داهیناله دهنی	مه‌شیه به‌ر خوشی باپکینی [۳۴]

پس از مختصر شرحی بر اسطوره به اساطیر مربوط به قهرمانان ایزدی یا ذات میهمانان که ذکر آنها در فرهنگ آمده همچون سیاوش که در پردیور عالی قلندر است و در کربلا حسین می‌پردازیم. در واقع درست است که با ورود اسلام دین و دنیای مرد ایرانی تغییر کرد اما بسیاری از تصورات آیین و اجتماع کهن که در اعماق ناخودآگاه وی رسوب کرده بود برجای ماند... که داستان شهادت سیاوش از گروه

۱- آیین کبالا، شیوا کابوایی ص ۹۲

۲- چشم اندازهای اسطوره، ص ۱۴۴

ماندنیها بود و ماند.<sup>۱</sup> حماسه عاشورا و حرکت امام حسین به سمت قیام برای بودن و شهادت یکی از وقایع مهم تاریخ بشریت است که بینش یارسانی از آن به تکریم یاد می کند، چرا که امام حسین در بینش یارسانی بابایادگار است. یعنی کسی که نیابت عرفانی و کمال کائنات، عشق و زیبایی از جانب حضرت حق را داراست. شهادت از الزامات این روح (فرشته) می باشد، به این شکل هرگاه متجلی گردد می بایست رسالت خود که شهادت و قربانی شدن است را به جا آورد، که شرح آن در دفاتر یارسانی و کتب تاریخی آمده است. هایل و مرگ آن به دست قایل ، سیاوش و سوگ آن، یحیی و سرآن در طشت طلا، حسین شهید در کربلا، عالی قلندر و بسیار دیگر که در زمین نهال حق و جاده عشق را با خون خود آبیاری و رنگین کرده تا در آن شرایط رونقی باشد برآن بینش. (رفرهنگ با واژه بابایادگار). عالی قلندر می فرماید:

نهو تهشت تهلا ، نهو تهشت تهلا  
سه دونم چیهن نهو تهشت تهلا  
سومین حوسهین بوور شهه نشا  
که ردهن نه خجیرم ره نس مونیرا [۳۵]

به روایت تاریخ بخارا، ساکنان بخارا در روز اول سال نو برای سیاوش خروس قربانی می کردند.<sup>۲</sup> خروس پرنده‌یی است که برای خورشید قربانی می شود و در ایران و آسیای میانه از سویی به خورشید نیایش و از سویی دیگر به گونه ای با آیین مهر پیوند دارد.<sup>۳</sup> که هم اکنون این قربانی یعنی انجام خدمت و قربانی خروس در سال برای سیاوش (میراسکندر- بابایادگار) در میان یارسانیان انجام می گیرد و از واجبات دینی ایشان به شمار می رود مضاف بر آن همانطور که گفته شد خورشید نیز در بینش یارسانی بابایادگار است (کلام دوره بابانوس بند ۲۳، ۳۱...). و یا وجود شخصیت رستم که در بینش یارسانی پیر بنیامین می باشد و رسالت ایشان رنج ، زحمت و تحمل مصائب راه حق است و می بینیم در جنگ با دیوان متحمل چه عذابی می گردد، که برای رونق دادن به کیش مهری چه تلاشهایی که انجام نمی دهد. پیر سه‌فهر در کلام دوره بارگه بارگه بند ۴۳ می فرماید:

نهو کوی سه‌مه‌نگان ..  
وه فه‌رمان شام خواجای یه کره‌نگان  
چه‌نی ته‌همینه بانوی چه‌له‌نگان  
هه‌رئه و جامه بی پاک که‌ردش ژه‌نگان  
بارگه‌ی شام لوا، نهو کوی سه‌مه‌نگان  
روسته‌م نه یورت پیر سه‌ره‌نگان  
جام یه کره‌نگی نوشا روو چه‌نگان  
روسته‌م نه یورت بنیامین سه‌نگان [۳۶]

۱- سوگ سیاوش ، شاهرخ مسکوب، ص ۸۱

۲- تاریخ بخارا ، ابوبکر محمدبن جعفر النرشخی ، ص ۳۳ .

۳- شناخت اساطیر ایران، جان راسل هینلز، ص ۳۳۰

البته قبل از رستم، بنیامین جلوه بر قباد داشته که پس از آن بر کیکاووس کیانی اتحاد می‌گیرد و چون رسالت هرکدام از فرشتگان و ارواح مشخص شده است پس در هر دوره ای که تجلی پیدا می‌کنند مابین این ادوار تفاوتی از لحاظ ماقع و چگونگی بجا آوردن رسالت نمی‌باشد، همچون عذابی که به مسیح (بنیامین) می‌دهند. عذابی که در عید پسی او را کمتر از باراباس فرض می‌کنند و با فریادهای مکرر باراباس را برای آزادی ترجیح می‌دهند و مسیح را برای مصلوب شدن تازیانه می‌زنند، تاجی از خار بر سرش می‌نهند و روانهٔ مجسمه‌اش (جلجتا) می‌کنند. بر دست و پایش میخ می‌زنند و آنگاه به صلیبش می‌کشند تا بانگ ایللی ایللی لما شبتانی ایشان دل خالقش را به درد آورد.<sup>۱</sup> که به همین شکل پیر بنیامین در کوی برزنجه به همین عذاب و سرگردانی گرفتار می‌آید تا اینکه به خدمت کردن برای رسیدن به معرفت و شناخت الهی نزد هفت نفر از بزرگان منطقه به مدت هفت سال می‌رود که حاصلی نمی‌بیند تا اینکه در نزد هفتمین کس به مدت هفت سال دیگر خدمت می‌کند تا راز سرگردانی خود را بیابد و آن ماجرای به دوش کشیدن قالیچهٔ قدرتی که به هلاکت افتادن وی منجر می‌گردد پیش می‌آید. و یا بریدن پاهای ایشان توسط معاندین منطقه و به گریه افتادن سلطان اسحاق در گهواره برای وی و سایر دردهایی که در راه عشق به الهی می‌کشد که جملگی به یک شکل تفصیل می‌کنند (ر. سرانجام دورهٔ برزنجه). و یا فریدون پسر آبتین که در اوستا تراتئون خوانده شده که به کمک کاوهٔ آهنگر (داود) به پادشاهی می‌رسد و انتقام خون پدرش را از ضحاک می‌گیرد. ایشان در بینش یارسانی شاه ابراهیم می‌باشد و همانطور که گفته شد زندگی این دو همانند هم می‌باشد، فریدون به هنگام کودکی گاوی او را شیر می‌دهد و هنگامی که بزرگ می‌شود بر آن سوار می‌شود، از این جهت به او گاو دایه گفته‌اند. شاه ابراهیم نیز به وقت ولادت میشی او را شیر می‌دهد و به «بوزه سوار» ملقب می‌گردد. و سایر بزرگان یارسانی که شرح هرکدام به اختصار در فرهنگ آمده است فقط در اینجا به گفتهٔ پیر ملوان از هفتاد و دوپیر در بند ۵۸ از کلام بارگه بارگه به جهت تکملهٔ بحث اکتفا می‌کنیم که فرموده:

نه نه و کوی جه‌مشید،...	بارگه‌ی شام وه‌ستن نه نه و کوی جه‌مشید
ویش بی مه‌نوچهر چا وه‌ره و نو مید	جه‌مشیر زه‌رده‌بام بی چا ماواو وه‌ر زید
چوار تن هه‌فته‌نان شونشان پر زید	قوباد بنیام وه‌زیر و شاهید
داود بی کاوه نوستاده و حه‌دید	فه‌ریدون روچار ده‌فته‌رش ته‌مجید
شیده موسته‌فا روخسارش چوین شید	ره‌مزبار زهرین گول دایه‌ی نیره‌ج وید
نیره‌ج زه‌رده‌بام وه تیغ بی شه‌هید	سه‌لم و تور سپاش وینه‌ی وه‌لگک یید [۳۷]

اساطیر مربوط به آیین و آداب و رسوم و حرکتهای سمبولیک و نمادین مشترک مابین زردشتی‌گری و یارسانی بسیار است که به اختصار به آن می‌پردازیم. یکی از سنتهای زردشتی تکریم انار است که از

۱- انجیل متی باب بیست و هفتم آیهٔ ۲۰ و ۲۶



میوه های مینوی (معنوی) در مقابل مینوی (مادی) شمرده می شود که آن را با شگون می دانند و در مراسم و جشنها به ویژه هنگام آیین پیوند همسری از میوه هایی است که برای نو پیوندیافتگان آرزوی داشتن فرزند می نمایند.<sup>۱</sup> که نه تنها این رسم در بین یارسانیان به هنگام عروسی اجرا می گردد بلکه انار نمادو مظهر بابایادگار یعنی عشق و جاودانگی در بینش یارسانی است که اصلاً ایشان از یک دانه انار که مادرش داداساری می خورد و حامله می گردد به وجود می آید. انار نه تنها در بینش یارسانی نماد باروری است بلکه آن از دیرباز در میان اقوام مدیترانه ای و خاور نزدیک و هندوستان و نقاط دورتر نیز به صورت یک نماد باروری و فراوانی معرفی شده است. انار نشانه الهه های یونانی دتمتر/سررس ، پرسفونه و هرا/جونو بوده و تصور می رفته که بیدار کننده غریزه جنسی و موجب آبستنی است. از این رو آن را با الهه های باروری مربوط دانسته اند. به پرسفونه قبل از عزیمت از سرزمین حادث (جهان فرودین) یک دانه انار داده شد این امر بازگشت ادواری او را به جهان فرودین و دوره آینده مرگ و تولد مجدد طبیعت را تأمین کرد. انار به عنوان یک نماد عیسوی رستاخیز و جاودانگی از همین اسطوره ناشی شده و آن را در دست عیسی در کودکی می توان دید. در چین نیز انار نماد باروری است که به طور گسترده ای بر روی نقاشیهای روی سفالها نشان داده شده است.<sup>۲</sup>

از سایر موارد تشابه عقیدتی زردشت با یارسانی وجود آتش به عنوان نمادی مقدس است که در بینش یارسانی آن را مظهر مصطفی داودان یکی از چهار ملک و یار اصلی سلطان اسحاق معرفی می کنند که هرگاه در اوستا از آن یاد می شود آن را پسر اهوره مزدا خطاب می کند. (فرهنگ با واژه موسته فا) که ریگ ودا شرح آن را این گونه آورده است: اگنی (آتش) با هیزم مردم بیدار می شود تا سپیده دم را که مانند گاوی (شیرده) می آید، ملاقات کند. مانند درختان جوان که شاخه های بلند خویش را برمی افزایند شعله های او به طرف گنبد افلاک برمی خیزد ... اگنی مانند روحانی ماهری در آغوش مادر خود که محل معطری می باشد نشسته است ... آنکه نیروی گاو هزار شاخ دارد، ای اگنی قدرت تو از همه برتر است.<sup>۳</sup> همچنین در سرود شانزدهم آمده: در شعاع نور نیروی بزرگی نهفته است، ستایش اگنی را بسرایید، ستایش آن خدا را، آنکه مردم او را مانند میترا با مدایح خویش در بالاترین مقام جا داده اند.<sup>۴</sup> تکریم آتش در نزد اکراد با روشن کردن آن در هر نوروز به عنوان امری مقدس از جمله مراسم قابل ملاحظه ای می باشد که می توان به آن اشاره کرد و همانطور که گفته شد در نزد یارسانیان از جایگاه ویژه و مقدس تری به نسبت اکراد دیگر برخوردار است که فارغ از روشن کردن آن بر سر مزار، آوردن

۱- دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اورشیدری

۲- فرهنگ نگاره ای نمادها در هنر شرق و غرب، جیمز هال، ص ۲۷۶

۳- ریگ ودا، ماندالای پنجم - سرود اول

۴- ریگ ودا، ستایش اگنی، ماندالای پنجم - سرود ۱۶

آن در داخل حلقهٔ جم به عنوان چراغ از جمله موارد تکریم آن است. که آن چراغ متعلق به میراحمد است با این نشان: یار دیده‌کانی میرنه‌حمده پیره‌ن      صاحب چراغه به‌ون بر دینه‌ن [۳۸]

همچنین وجود برسم از چوب انار و کستی که از هفتاد و دو نخ تاییده شده و نمادی از هفتاد و دو پیر نزد یارسانیان است از دیگر تشابهاتی است که می‌توان به آن اشاره کرد که کودک هفت ساله طی مراسمی خاص به هنگام وارد شدن در جمع بهدینان به کمر او می‌بندند و آن کمر بستن یارسانیان به هنگام انعقاد جم در جمخانه را در ذهن تداعی می‌کند.

دادن قربانی - که آن در مهرپرستی با قربانی گاو که در بینش یارسانی نیز موجود است - در زردشتیگری برای «تیشتر» از جمله مراسماتی است که رد آن را نیز می‌توان در یارسانی جستجو کرد و تا برای این ایزد قربانی ندهند یارای پیروزی و غلبه بر دیو خشکسالی پیدا نخواهد کرد. این مهم نیز در بینش یارسانی به این شکل صورت می‌گیرد که دامدار و کشاورز هر ساله سه روز در بهار شیر گوسفندان و رمهٔ خود را تمام و کمال نذر و قربانی می‌کند و آن شیر را به دوع تبدیل می‌کند تا روغن حاصل از آن را در جم با نان فتیر در هم آمیخته و خرد کند. ماحصل قربانی سبیره sebara است که پیشکش خداوند باران و حاصلخیزی می‌گردد.

«وَر» به معنای آزمایش و بازشناسی سره از ناسره یا درست از نادرست است، که از آداب و رسوم کهن مزدیسنان می‌باشد و به چند گونه تقسیم می‌گردد: «گَرْمَکِ وَر»، «بَرَسَمَکِ وَر»، «پا اور و خوران»، یا وَر با خوراندن زهر، ورنیرنگ که اولین بار توسط آذربادمهر اسپندان شکل گرفت و آن ریختن آهن گداخته بر روی سینه است. آذرفروزان که نمونهٔ آن را می‌توان گذشتن سیاوش از آتش نام برد. اینگونه مراسم از دیرباز در میان ادیان و اعتقادات مختلف بوده که نشان آن را در بینش یارسانی با خوردن آتش در حلقهٔ ذکر جم می‌توان یافت که اگر شخص پاک باشد هرکدام از موارد نامبرده همچون آتش در مقابل پاکی شخص رسالتش را از یاد خواهد برد. شیخ امیر می‌فرماید:

نه‌قشیکم یافته‌ن وه نه‌قش نه‌رد      هه‌ر که زه‌ر نوشا چمان شه‌ره‌ت وه‌رد [۳۹]

از دیگر موارد تشابه دو بینش وجود گاهشمار و تقویمی واحد است که این بحث به صورت مفصل در بخش گاهشمار کردی - روزه یاری در همین کتاب توضیح داده شده است.

#### اسطورهٔ جایها و مکانها:

در اوستا توجه شایانی به آبهای روان و مایهٔ حیات شده است. نگهبان آن ایزد بانوی آناهیتا در زمرهٔ ایزدان مهم فرهنگ ایران باستان است که پیر سلیمان از هفتاد و دو پیر در کلام دورهٔ بارگه بارگه بند ۱۹ سخن خود را با نام ایشان شروع می‌کند:

نه نهو کوی ناهید،...

بارگهی شام وهستهن نه نهو کوی ناهید

شام ویش دارا بی سه چشمه ی نومید

چه رووش مهوارا پرشنک خورشید [۴۰]

در بندهش نیز آمده که اولین دریا فراخکرد است و از دریاچه های دیگری همچون چیچست، سوبر، خوارزم، فرزندان، زرآومند، اسواست، خسرو، سدویس، اوریش نام برده است که در فرهنگ یارسانی علاوه بر اینکه برای آب ارزش فراوانی قائل است و آن را ذات پیرموسی از هفتن می داند به آبهای همچون سیروان، آب نیل، فرات، دجله اشاره دارد و در بحث چشمه نیز از طشار، غسلان، آناهیتا و زمزم نام می برد. همچنین در مراسم و آداب به جای آوردن «جم» یکی از ارکان آن آوردن دو کاسه آب به نیابت غسلان و آناهیتا (بابایادگار- شاه ابراهیم) به داخل حلقه جم است، که موسوم به آب چرخ می باشد. به این صورت پس از دعای سوم که دعای سفره می باشد خادم جم این دو کاسه آب شربت را در هم می آمیزد و یکی از آن دو کاسه را گرفته و پس از گفتن اول و آخریار از سید سرجم شروع می کند و به هرکدام از حاضرین جرعه ای می نوشاند. البته این دو کاسه را به این دلیل شربت جم گفته اند که در قدیم الایام هرمايع گوارا ویا شفا بخش را که خاصیت دارویی داشته شربت می گفته اند و الزاماً این آب به معنای شیرین بودن آن نیست بلکه به معنای شفا دهندگی آن است.

از دیگر موارد تشابه در این دو بینش وجود کوههای تقدس یافته این دو است، که در یارسانی از هفت کوه مقدس سخن به میان آورده شده: شاهو، بالامو، سراندیل کوه، شندروی، دالاهو، یافته کوه، نواکوه و آلا برز- البرز است که در اوستا اولین کوهی که پدیدار می گردد البرز می باشد. کوه ابورسین در هندوستان، کوه قاف یا کپک، کوه اوشداشتار، کوه بوم، کوه رویشمند، کوه پشت خوار، کوه ریوند، کوه برف مند... از سایر کوههای نام برده شده در اوستا می باشند. البته نام کوه قاف نیز آمده که به عنوان یک کوه افسانه ای همان تعریفی که یارسانی از آن دارد اوستا نیز همان تعریف را به خود اختصاص داده است، که بلندترین کوه می باشد و کسی را به آن مکان راه نیست، جایگاه سیمرغ در آنجاست و در اسطوره بخشی از البرز است. در اوستا سیمرغ با نام موغوسن به معنای شاهین است که با نام عقاب وارغن نیز از آن یاد شده است که نمادی از رستگاری و پیروزی است و آشیان آن در البرز در میانه دریای فراخکرد قرار دارد که مصداق آن پیرمحمد در کلام دوره بارگه بارگه بند ۵۲ می فرماید:

نهو لانهی سیموور،..

بارگهی شام لوا نهو لانهی سیموور

سیموور ره زبار بی چهنی زه رده هوور زال ده ستانش ئاورد وه هه ربوور [۴۱]

و همانگونه که پیرمحمد عنوان داشته، این پرنده یاری دهنده زال و کمک به زاده شدن رستم را در ید توانای خود داشته است. در واقع از این پرنده می توان به عنوان توتم خاندان نریمان یاد کرد که در فرهنگ یارسان خاتون رمزبار است. نعمت در کلام دوره باباناوس بند ۵۳ می فرماید:

خهزان بی سیمورغ نا کوی قاف دله

په رپش شه فابی په ی زام و پله [۴۲]

دیگر پرنده ای که در اوستا و نیز در سرانجام از آن به عنوان توتم نام برده شده است خروس می باشد. در اوستا با نام «پرودرش» به معنی از پیش بیننده آمده است. مرغی که انسانها را از آمدن پگاه آگاه می کند. این مرغ در اوستا پیک سروش است که پاسدار شب می باشد. در وندیداد فرگرد ۱۸ (۱۸-۱۴) آمده : زردشت از اهورامزدا پرسید ، ای اهوره مزدا ای پاکترین خرد، ای داور جهان خاکی ، ای پاک ، کیست گماشته سروش پاک دلیر، کسی که گفتار ایزدی پذیرفت... آنگاه اهوره مزدا گفت ، آن گماشته پرودرش نام دارد ای سپیتمان... زیرا این مرغ است که در سپیده دم آواز برآورد: برخیزید ای مردمان نماز بهترین راستی بگذارید و به دیوها نفرین فرستید... خیام نیز خروس را مورد تکریم قرار داده و می فرماید :

دانی که سپیده دم خروس سحری هر لحظه چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آئینه صبح کز عمن شبی گذشت و تویی خیری

خروس در بینش یارسانی به عنوان توتم برای قربانی کردن مورد احترام است و بر هر خانواده یارسانی واجب گردیده تا در سال هشت خدمت را به جای آورند که شامل هشت خروس بالغ که بانگ آن به گوش برسد می گردد. در این خصوص سلطان اسحاق در بند ۴۹ از کلام دوره ساوا فرموده:

حرام سهری گاو حه لال سهری نهر نهرم خوروسا وه پتهور وه نه خزهر

پالوقمه ی خوروس یارانم مو وه سیر دیده وه خوروسم پا گاو جام نویر

هسا پهر وبالش زهرا وه زهنجیر چه ی وه ریم بیها چه نی وایر

میرمان ناما پا برای نه میر چه نی که له زه ردهم نیه نش ته و فیر

#### خوروسم نه قدا لوقمه ی باقی ویر [۴۳]

این گفته از سرانجام خروس را با گوزن که در بینش یاری توتم می باشد و دارای ذات بابایادگار است یکی دانسته، و معتقد است ارواح طیبه ای که لیاقت ارتقاء پیدا کنند در جسم خروس نیز برای قربانی شدن در راه حق میهمانی و حلول پیدا خواهند کرد، چرا که مدت زندانی در قفس برای این ارواح به حداقل خواهد رسید. در حیات الحیوان دمیری چاپ مصر آمده است : «پیامبر ما صلی الله علیه وسلم چنین گوید: کی در آسمان چهارم مرغی را دیدم سپیدتر از عاج برمثال خروسی و پای او برهفتم طبقه زمین بود و سر او را دیدم زیر هفتم آسمان و یک بر او مشرق بود و دیگر برتا مغرب بود و من از جبرئیل پرسیدم کی این چه مرغی است بدین عظیمی، جبرئیل علیه السلام گفت این خروهی (خروسی) سپید است و خدای عزوجل او را بدین گونه آفریده است و هر شبی سحرگاه دو بال خویش باز کند و بانگ کند جمله خروسهای زمین آواز او بشنوند و همچنان ایشان نیز بانگ کنند... و گفت هر آنجا خروه سفید باشد براهل آن خانه جادوی کار نکند و دیوان از آنجا پرهیز کنند... و پیامبر علیه السلام وصیت کرد اندر حدیث خروه سپید که گفت: دوست دارید خروه را کی او دوست من است و من دوست اویم و دشمن او دشمن من است و دشمن من دشمن اوست و اگر مردمان بدانندی که

کرامت او بر خدای عزوجل چیست هر پری کزو بیوفتادی به زر سرخ باز خریدندی.<sup>۱</sup> همین خروس نیز در زمان ذوالنور قلندر معجزه آفرین می گردد و با گواهی دادن بر حقانیت حضرت ذوالنور معاندان را شرمسار می کند که شرح آن بدین گونه می باشد: ذوالنور قلندر و یارانش در زمان خود از جانب والی منطقه و به خاطر عقاید و باورهایش مورد پیگرد و اذیت و آزار قرار می گرفته، شبی به هنگام انعقاد جم با یارانش بود که حاکم محلی با سربازانش برایشان وارد می گردند و درخواست می کنند که یا حقانیت خود را به اثبات برسانید و یا شما را از دم تیغ می گذرانم. ذوالنور قلندر نیز به خروسی که قربانی شده و پخته گردیده و در حلقه جم قرار گرفته که آن را دعا دهند امر می کند که برخیز و گواهی حقانیت ما را بده. خروس قربانی نیز پس از درخواستن و بانگ زدن این گواهی را می دهد...<sup>۲</sup> همچنین در کلام دوره برزنجبه نیز از خروس بالغی به جهت قربانی کردن یاد می گردد، «یوی که له شیر سه روانگ و نه خزه...» [۴۴] که یول می گوید: در حکومت مغولان برخی از فرمانداران که سمت نیابت از طرف خان را داشتند وانگ wang خوانده می شدند که به معنی سلطان است.<sup>۳</sup> که با توجه به کثرت لغات ترکی در کلامهای یارسانی و همچنین وجود مغول در نواحی نشر افکار یارسانی که در کلامها از آن به عنوان چیچک نام برده شده است دور نمی نماید منظور از سه روانگ همان سلطان و پادشاه پرندگان باشد که بانگ می دهد، و آن را که له شیر خطاب کردن یعنی سری همچون شیر داشتن صحه بیشتری بر این تعبیر می گذارد.

از دیگر پرندگان مورد توجه اوستا که در سرانجام نیز بدان اشاره شده است جغد می باشد که با نام آشوزشت آمده است که همان جغد یا بوم و بوف می باشد که در زمره پرندگان فرخنده و نیک است. در بندهش آمده که بخشی از اوستا به زبان اشوزشت گفته شده که به هنگام خواندن، دیوان می گریزند و سبب اینکه در ویرانه ها آشیان می کند این است که تا دیوان در آنجا مسکن نکنند. و آن نمادی از فرهیختگی و خردمندی می باشد که در سرانجام دوره باباناوس نعمت می فرماید:

نهز چهنی نه حمه د چا خراوهی خهم بیانقوش بیمان هه ر دوو چهنی هم [۴۵]

بعد از ظهور زرتشت و قبول دین وی از جانب گشتاسب، مانی در بابل و از یک خانواده اشکانی تبار به دنیا می آید (۲۱۶م) و به سال ۲۴۲ در قلمرو شهریار شاپور اول اجازه تبلیغ آموزه های دینی خود را پیدا می کند و در سال ۲۷۶ م به بدعت متهم می گردد و روانه زندان می گردد که احتمالاً به قتل می رسد. مانویت از آیین های گنوسی [۴۶] می باشد که به دوگانگی مطلق میان ماده و روح قایل است، این آیین نیز به مانند آیینهای دیگر کردستان همچون هوری، زرتشتی و میترائی بر این عقیده است که روح

۱- شناخت اساطیر ایران، جان راسل هنلیز، ص ۴۵۲

۲- کلام دوره ذوالنور، نسخه خطی

۳- سفرنامه ابن بطوطه، دکتر محمدعلی موحد ص ۴۲۶

نیکوست و سرچشمه‌اش قلمرو روشنی می‌باشد و ماده و کارکردهای مادی برابر شمراند. آئین مانوی دارای ارزش عالی است چون ایمان دارد که میان معتقدات کلیه ادیان بزرگ اتحاد و اتفاق ممکن است.<sup>۱</sup> بنای آئین بر پرستش جمال و مظاهر گوناگون آن بوده، از اظهار تعلق به هر چیز زیبا و لطیف و ظریف خودداری نداشتند. خوش طبعی و جوانمردی و اظهار ذوق و فصاحت بیان و ظرافت مانویه در مکالمه منادمه در میان مسلمین ضرب‌المثل بوده، مانویان مردمانی صدیق بودندو غالباً به تقیه و کتمان عقیده خود راضی نمی‌شدند و دروغگوئی و تظاهر به خلاف آراء باطنی در نظر ایشان گناه بوده.<sup>۲</sup>

دو قرن بعد از مانی یعنی در سال ۴۸۸ میلادی شخصی به نام مزدک مذهبی را پایه‌ریزی می‌کند که می‌توان گفت بیشتر از اعتقادات و دستورات مانی الهام گرفته. وی در نیشابور به دنیا می‌آید و پیرو مذهب مانی بوده، او نیز به دو اصل (نور و ظلمت) اعتقاد داشته چرا که نور در کمال آزادی عمل می‌کند و ظلمت بر حسب تصادف و بالأجبار و از سر ناگاهمی، که این اختلاف باعث به وجود آمدن تصادف می‌گردد. از دیگر ذهنیات و اعتقادات وی می‌توان به از بین بردن تناقضات و تضادها و نفرت و جنگ نام برد که سرمنشأ تمام اینها را دو چیز دانسته: (عشق به زنان و عشق به ثروت).<sup>۳</sup> این نهضت حاصل پدیده‌های اجتماعی عمیق و برهم خوردن قانون پیشرفت متناسب نیروهای مولد و مناسبات تولیدی بوده که توده‌های قابل ملاحظه‌ای از مردم را فرا گرفت.<sup>۴</sup> ایشان (مزدک) در ایام قباد و انوشیروان ظاهر شد و قباد را به مذهب خویش دعوت کرد و انوشیروان بر خیزی و افترای او مطلع شد و به تیغ سیاست سرش بر سماک افراشت.<sup>۵</sup>

بر اساس مستندات و شواهد پیداست که شخصیت‌های مورد بحث (مانی - مزدک) از جمله اصلاح طلبان زمان خود بوده اند که بر علیه تحجر علم تجدد را برافراشته و بر علیه کور ذهنی و دستمایه قرار دادن دین و آن را وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف شخصی که توسط موبدان و مغهایی که موجبات ضعف و اختلاف بین حکام و مردم به جهت حفظ موقعیت را فراهم آورده بودند تلاش می‌کرده اند. در واقع

۱- تاریخ مختصر ادیان بزرگ. ترجمه دکتر منوچهر خدایار محبی، ص ۲۱۸

۲- جنبش‌های دینی ایران در قرن دوم و سوم. غلامحسین صدیقی، ص ۱۳۴.

۳- اغلب مورخان اشتراک زنان را در اصول اعتقادی مزدک آورده و برخی نیز آن را نفی می‌کنند و برآند که این سخنان را خواجه نظام‌الملک به مزدک نسبت داده. در هر صورت اگر ما اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان را تجزیه و تحلیل کنیم به این مهم می‌رسیم که تعدد زوجات و داشتن حریم‌های بزرگ برای اشراف مجاز بوده به شکلی که علاوه بر پاشازن که بانوی سرا محسوب می‌شده تعداد بی‌شماری نوکر زن نیز در این حریم‌ها زندگی می‌کرده‌اند و این شرایط محرومیت‌های شدید جنسی مردان فقیر را در پی داشته علاوه بر آن تجاوزات جنسی خشنی که از جانب اشراف به زنان مردم فقیر رخ می‌داده مزدک را بر آن می‌دارد که نوعی اصلاحات در مسأله زن و زناشوئی که مقررات و قوانین خاص آن بر ما معلوم نیست بوجود آورد. (جنبش‌های مذهبی در ایران، عبدالرفیع حقیقت). برای آگاهی بیشتر از این مبحث به تعلیقات شماره ۴۷ مراجعه شود.

۴- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ص ۳۹۱

۵- الملل و النحل، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، ص ۱۹۵



ایشان انقلابیونی بوده که زمان خود را به سمت پیشرفت انسانی سوق می داد، و بر اساس شواهد مشخص گردیده که متحجرین دوران سرناسازگاری با ایشان داشته و عاقبت کار اینان را با حذف به شدیدترین وضع ممکن رقم زده اند. در برگه های به دست آمده در تورفان اختلاف مابین داعیه داران زروانی با مانی انعکاس داده شده، در دینکرد که مناظره مابین مزدک و مغهای زردشتی است، تحجر مغها و استفاده از قدرت در برخورد با وی را انعکاس داده است. در حالی که همان پیامها که در این کتاب از جانب مزدک عنوان می گردد بعدها از جانب همان مغها در آداب و رسوم خود به کار گرفته می شود. [۴۷] البته همیشه این مهم در طول تاریخ بشریت وجود داشته که روشنفکر و اصلاح طلب در زمان خود مورد بی مهری قرار بگیرد. اما حکایت مانی و خاصه مزدک به خاطر نبودن منابع در این خصوص با تحریفات تاریخی از سوی معاندین روبرو گردیده است، چراکه با حمله اعراب به ایران منابع و کتب کتابخانه های بی نظیر ایران از بین رفته. فردوسی در شاهنامه می آورد:

بیامد یکی مرد مزدک به نام  
بیخنگوی و بادانش و رای و کام

علی الحال به خاطر نبودن منابع برای شناساندن افکار و عقاید مانی و مزدک نمی توان به صراحت تشابهات فرهنگی آن را در بین اقوام و افکار امروزی عنوان کرد. اما بر اساس آنچه که هست می توان قضاوت کرد که رد و تأثیر آن بر روی عرفان و بقایای آن در یارسانی و ایزدیسلم را می توان پیدا کرد. زیرا در کردستان که یکی از پایگاههای مهم برای تبلیغ مانویت و مزدکیت بوده، این افکار از اهمیت خاصی نزد اکراد برخوردار بوده و مردم به آن گرایش داشته اند. در الفهرست گزارشهایی در این خصوص آمده و یا مسعودی و شهرستانی نواحی شهرزور، مهرجان قذق (مهرگان کده)، صیمره و سیروان را از نواحی محل جنبش معرفی کرده اند. خرمیه را از پیروان مزدک معرفی نموده اند، چراکه «خرمیه» شهرتی است که خرمدینان از «خرمه» همسر مزدک گرفته اند و برخود نامگذاری نموده اند. و یا جنبشهای مانویگری و مزدکیگری که در نواحی موصل و کرکوک از آن یاد شده است، این موارد رابطه این دو جنبش با افکار موجود در کردستان را قوت می بخشد، خاصه اینکه وجود روحیه اصلاح طلبی و مسأله تسامح و تساحل در بینش یارسانی با داشتن انعطاف در پذیرش آنچه که در حیطه کنش های انسانی نمود پیدا می کند خود مؤید این مطلب است که مزدکیان و مانویهای کردستان در بینش یارسانی قد برافراشتند.

از دیگر مذاهبی که در کردستان شکل گرفته و می توان از آن نام برد ایزدیها [۴۸] می باشند که با نامهای شیطانپرست، خورشیدپرست، یزیدی (منسوب به یزید ابن معاویه)<sup>۱</sup> اغلب خطاب می شوند و

۱- در باب وجه تسمیه یزیدیها مشهور است که منسوب به یزید ابن معاویه هستند. ولی خود یزیدیها بر آنند که پسر معاویه مؤسس و موجد آن دین نیست. مؤسس اصلی شاهد بن جراح فرزند منحصر بفرد آدم بوده است. یزید بن معاویه از اسلام برگشت و به این دین گروید از این رو یزید را مظهر دومین ملک از ملانک سبعة خود می شمارند. (کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۲۶)

بنیان گذار آن شیخ عدی مسافر هکاری<sup>۱</sup> می باشد که به آنها داسنی گفته می شده و اکنون نیز اغلب مسلمانان آنها را با همین نام خطاب می کنند.

در زبان پهلوی اسم یزته ابتدا به یزت تخفیف یافته سپس تا به دال تبدیل شده و به شکل یزد درآمده که جمع آن یزدان (یزتان) است که در دوران اسلام عربها چون معنی یزدان را نمی دانستند آن را به یزید تعبیر کردند، لذا داسنی ها را به یزید بن معاویه نسبت داده.<sup>۲</sup> سعیدالدیوه جی می آورد که سرچشمه ایزدیسم، مانویت است که در روند تکاملی دوران رنگ و بوی اسلامی به خود گرفته است. همچنین عبدالرزاق الحسینی ایزدی ها را زرتشتیانی می داند که اسلام آورده اند که پس از مرگ عدی بن مسافر، یکی از جانشینان او فتوای بازگشت به آیین پیشین را صادر نموده است. سعید الدیوه جی نیز می گوید که ایزدیسم نهضت امویه مقابل خاندان بوده که علیه عباسیان به مبارزه برخاسته و نخستین انحراف از دین اسلام به شمار می آید.

اکثر پژوهشگران کرد این گروه آیینی را ایزدی و نه یزیدی معرفی می کنند. مسعود محمد درباره ی ریشه ی واژه ای ایزد می گوید: این واژه ریشه سانسکریتی و ایرانی دارد و واژگان یزته اوستایی و یجته سانسکریتی از مصدر یزته به معنای پرستش گرفته شده است. این واژه در زبان فارسی به «یز» و در کردی به «ایزد» تبدیل شده است و بدین ترتیب معنای واژه ی ایزدی به معنای پرستندگان می آید. جمال نبز نیز ریشه ی واژه ی ایزدی را به ایران باستان نسبت می دهد، اما بر این باور است که واژه ی ایزد همان یزت یعنی نام ملایک زرتشتی و از امشاسپندان می باشد. یزت در زبان های کردی و فارسی به صورت یزدان در آمده است. درکل از نگاه نبز، ایزدی به معنای پیرو خدا آمده است.<sup>۳</sup>

همانگونه که گفته شد اساس دیانت آنها از مهرپرستی و اعتقادات مانی و زرتشت گرفته شده است. معتقد بودن به دو نیروی خیر و شر و احترام به حیوانات و همچنین تناسخ از اصول آیینی آنها می باشد. در مصحف رش آمده است که خدا نخست در ی سفید و سپس پرنده ای به اسم «آنغز» آفرید و در سفید را به مدت هزار سال بر پشت آنغز نهاد، سپس هفت فرشته را در هفت روز آفرید. در ابتدا عزراییل را خلق کرد که همان طاووس ملک است که ذات طاووس ملک با ذات الهی یکی است، چنانکه شیخ عدی بن مسافر نیز با طاووس ملک<sup>۴</sup> واحد است. پس از طاووس ملک شش ملک دیگر به

۱- شیخ عدی بن مسافر که ایزدیها آن را هادی می نامند در سال ۱۱۶۰م - ۵۵۷ هـ از دنیا می رود. وی برای جلوگیری از بین رفتن این آیین باستانی در کوههای هکار جنبش عدویه و ایزدی را بوجود می آورد.

۲- تاریخ تصوف در کردستان، محمد رفوف توکلی، ص ۱۷.

۳- رهروشتی نایینی و نه تهوهیی له کوردستان، دکتر رشاد میران

۴- عده ای از دانشمندان چنین می پندارند که ارتباطی بین کلمه ی طاووس و اسم بابلی قدیم تموز خدای آفتاب و گرمای تابستان وجود دارد. (کرد، مینورسکی). همچنین محمد امین زکی بیگ نیز می آورد: کلمه طاووس در اصل یونانی است و تینوس یعنی (الله) است، مسیحی ها این لفظ را از روم گرفته و در کتب و دعاها آن را استعمال می کردند به حدی که لفظ طاووس در مقام

نامه‌های عزرائیل، اسرائیل، میکائیل، جبرئیل، شمائیل و نورائیل را آفرید که رابط بین خدا و خلق می‌باشند. خداوند در این هفت روز در داخل درّ نهان بود که بعد از آن درّ متلاشی می‌شود و هفت برج پدیدار می‌گردد. دو کتاب به نامه‌های «جلوه» به معنای ظهور و تجلی و «محصف رش» به معنای کتاب بزرگ دارند که نوشته‌های آن دستور مطلق و احکام آنها می‌باشد.

مشابهت های فرهنگی و اعتقادی این قوم با یارسانی این موضوع را به ذهن متبادر می‌سازد که اینان را از یارسانی بدانیم که قبل از تولد شیخ عدی به علت‌های گوناگون از جمله جنگ، از یارسانیان دور افتاده اند و به نواحی فعلی زیست ایشان که مناطق کرمانج شمالی می‌باشد کوچ کرده اند، و به خاطر قطع ارتباط با مرکزیت یارسانی و همچنین اموی بودن شیخ عدی ... تغییراتی در مراسم، عقاید و بینش آنها شکل گرفته که با یارسانیان ایجاد تناقض نموده است.

این تشابهات فرهنگی و اعتقادی بسیار، قوت این موضوع را بیشتر می‌کند که ما اینان را از یاران شاه خوشین لرستانی فرض کنیم که از منطقه محل نشر یارسانی مهاجرت کرده و در این نواحی (نواحی شمالی کردستان) اسکان یافته اند. دلیل این ادعا گفته ابن اثیر است که در تاریخ کامل می‌آورد: در سال ۲۱۸ جمع کثیری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و غیره دین خرمی را پذیرفتند و جمع شدند و در همدان لشکرگاه ساختند و معتصم بر ایشان سپاه فرستاد و اسحاق بن ابراهیم مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مأمور جبال کرد و اسحاق در اطراف همدان با این مردم روبرو شد و شصت هزار تن از ایشان را کشت و کسانی که مانده بودند به روم فرار کردند.

همچنین می‌آورد که در سال ۲۱۹ جمعی از خرمدینان که در جنگ همدان جان به در برده بودند به بلاد روم گریختند و به توفیل امپراتور قسطنطنیه پناه بردند. در این مهاجرت که از کرکوک و موصل و نواحی شمالی عراق و محل زیست فعلی ایزدیه‌ها می‌گذشته با گزینش منطقه به جهت اسکان توسط عده ای از ایشان موجبات شدت تحرکات مزدکی گری و مانویت در منطقه را فراهم آورده که در نهایت در قالب ایزدیسم در قرن ششم جلوه می‌کند.

البته ناگفته نماند که افکار یارسانی نیز در همین سالها در سلسله جبال توسط بهلول ماهی در این منطقه نمود داشته که با وجود دعوت پنهانی بهلول و وجود نهضتی فراگیر در منطقه از نمود کمتری برخوردار بوده است. همچنین در متنی سریانی که تاریخچه مذکور در سده ششم میلادی تدوین گردیده و اخبار آن باید مبتنی بر اطلاعات واصله از کسانی باشد که همزمان با رویدادها می‌زیستند آمده که در شهر

---

خداوند استعمال می‌شد و طایفه یزیدی آن را از مسیحی‌ها اقتباس کردند و بت خود را (طاووس) نام نهادند. (زبده تاریخ کرد و کردستان، ص ۲۱۶).

«کرخ بیت سلوک، سلوک» کرکوک) از هیجاناتی سخن رفته است که حاصل جنبش مزدکیان بود. این تاریخچه همانند بسیاری نوشته‌ها طرفداران مزدک را مانوی نامیده است.<sup>۱</sup>

هانس یواخیم کلیم کایت نیز در هنر مانوی آورده که سومین هیئت مبلقان (مانوی) به سرپرستی آدا و آبزخیا در میان مسیحیان کرکوک توانستند پیروان بسیاری کسب کنند.<sup>۲</sup> همچنین در الملل والنحل از شعبه کوزکیه خرمدینان که در نواحی شهرزور اسکان پیدا کرده بودند صحبت به میان می‌آورد،<sup>۳</sup> و همانطور که در متن آمده اینان (خرمدینان) از پیروان مزدک بوده که بعد از بابک به سلک یاران شاه خوشین در می‌آیند، و با اصلاحاتی که شاه خوشین در اعتقادات و آداب و رسوم ایشان به عمل می‌آورد آنها را در قالب دستورات یارسان شکل می‌دهد. با این تفاسیر می‌توان گفت که منطقه مورد بحث تا ابتدای قرن ششم جملگی یارسانی بوده اند، خاصه اینکه تاریخ هورامان نیز از جنبش کاکه‌ییهای منطقه در قرن پنجم صحبت به میان آورده، و احتمالاً مهاجرت مردمان مناطق هورامان و نواحی جنوبی آن به سمت شمال کردستان بر اساس گواهی ابن اثیر در تاریخ کامل و همچنین جنگهای مابین شاه خوشین لرستانی با معاندان منطقه و حکومت محلی برزکانی و همچنین از هم پاشیدگی سپاه شاه خوشین پس از مرگ وی در ابتدای قرن پنجم طی دو مرحله شکل گرفته است: یکی در ابتدای قرن سوم و دیگری در ابتدای قرن پنجم که در هر دو صورت منطقه یارسانی بوده است. علی کل می‌توان ایزدیها را نیز همچون یارسانیان میراث دار فرهنگ و اعتقادات کردستان و پیشینیان دانست.

قسمت اعظم آنها در ولایت موصل و در ناحیه شیخان و دهوک می‌باشد، علاوه بر آن در دیاربکر، ماردین، جبل الطوار، ناحیه حلب، ارمنستان، حوالی باکو، باطوم و تفلیس نیز متفرقتند. روزهای جشن زیاد دارند و بر آفتاب سجده و قربانی می‌کنند. اختفای عبادات و عقاید، تقیه و خلسه جزء آداب آئینی آنها می‌باشد. شیطان را الهه شر می‌دانند و برای اینکه به انسان ضرر نرساند عبادتش می‌کنند و آن را معادل اهریمن نمی‌دانند بلکه آن را تشخیص اصل شر دانسته که دنباله خیر محسوب می‌شود.

این موضوع نیز در بینش ادیان دیگر به صورتهای مختلف با قوت و ضعف عنوان گردیده، مثلاً در سوره ابراهیم آیه ۲۲ آمده که: شیطان در مقابل کافران و دروغگویان می‌گوید: «پس شما امروز ابلهان که سخن بی‌دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت مکنید بلکه نفس پرطمع خود را ملامت کنید، و من به شرکی که شما به اغوای من آوردید معتقد نیستم». همچنین در سوره اعراف آیه ۲۷ آمده: «ما نوع شیاطین را دوستدار آنان که ایمان نمی‌آورند قرار داده‌ایم». یا در سوره اعراف آیه ۲۰۱ آمده: «چون پرهیزکاران و خویشتنداران را از شیطان وسوسه و خیالی به دل فرا رسد همان دم خدا را به یاد آرند» و در آیه ۴۲

۱- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ص ۳۹۷

۲- هنر مانوی، ترجمه دکتر ابوقاسم اسماعیل پور، ص ۳۸.

۳- الملل والنحل شهرستانی، ص ۱۹۸

سوره حجر نیز آمده: «هرگز تو را بر بندگان باخلوص من تسلط و غلبه نخواهد بود لیکن اقتدار تو بر مردم نادان و گمراه است.»

و خیلی از آیات دیگر که با تجزیه و تحلیل به این مهم دست پیدا می‌کنیم که وجود شیطان برای گمراه ساختن انسان مردود شناخته می‌شود، که عکس آن آزادی اراده را از انسان سلب خواهد کرد. شیطان طبق آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر فقط وسوسه‌گر است، و آن هم روی صحبتش بر بندگانی می‌باشد که ضعیف و بی‌ایمانند (اعراف ۲۷). در واقع آیات فوق این نکته را خاطر نشان می‌سازد که انسان در برابر شیطان مجبور نیست بلکه شیطان اسباب و عللی است که متناسب با شرایط خاص فرد به عنوان وسوسه (در نوع ضعیف) و مصائب راه برای سالک جلوه می‌کند. پس این نیروی شرّ افرادی را اسیر تاریکی می‌کند که از درک حقیقت ناتوانند (آیه ۴۲ حجر). در واقع شیطان این توانایی را نداشته که از قدرت خود برای اعمال نفوذ استفاده کند، بلکه انسان را از آنچه که حقیقت نام دارد دور می‌سازد تا هر نالایقی لاف عشق نزند. در سوره اعراف آیه ۲۰۱ پلّه اشراق و فهم را بالا برده و روی صحبت را با خویشندان عنوان می‌کند که اینان نیز دچار انحراف می‌گردند، (انحرافی که متناسب با شرایط می‌باشد) با این توضیح که وسوسه‌های شیطانی نیرویی می‌باشد که در ذهنیت انسان شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که شخص برای آن توجیه آورده و به آن ایمان می‌آورد و ذهن را از مسیر اصلی که همان مسیر حقیقت باشد دور می‌سازد. در واقع این افکار شخص است که بر فرد چیره می‌شود و کل شیوه رفتاری او را مشخص می‌سازد نه قدرتی ماورای انسان (سوره بقره آیه ۱۶۸ و ۱۶۹).

در دینکرد نیز آمده: مأوای اهریمن در این جهان تن مردمان است، مادام که او را در تن مردمان جایی نباشد در همه جهان تباه می‌شود. تا زمانی که در این جهان حتی دیوی خرد در انسان جایی دارد اهریمن وجود دارد. جوهره عرفانی ابلیس ایثار او برای عشق است. ایثاری متقابل و به اختیار، زیرا چنین آزمونی از طریق جبر به بار نمی‌آید.<sup>۱</sup> و وجود شیطان به عنوان نیروی بازدارنده عین حقیقت است، چرا که اگر غیر از این باشد کمال معنای خود را از دست می‌داد، و همچنین عدم هر کدام از نیروهای هست به دستگاه حقیقت لطمه می‌زند و آن را دچار نقصان می‌کند. آنچه را که شرّ و خبیث (شیطان) می‌نامند و تجسد آن که در این خصوص قدرتی به هم رسانیده را می‌بایست ناشی از قدرت الهی دانست، چراکه قدرت صفت بارزه خداوند است و تمام اقتدارگری شکل گرفته در کائنات از اقتدار خداوندی نشأت می‌گیرد. به کارگیری این قدرت جهت مقابله با حقیقت یا عنوان داشتن واقعیتی غیر حقیقی و کذب بنا به مصلحت و مشیت الهی صورت می‌پذیرد، چرا که هیچ فعل و حرکتی بدون اراده خداوند شکل نمی‌گیرد.

۱- ابلیس الگوی شخص عارف. جیمز پیترو اون. ترجمه بخشی از فصل سوم کتاب تراژدی شیطان. فریده داوودی مقدم. فصلنامه هستی.

تامل و تعمق برای تفسیر در آیات قرآنی در نظریات عارفان و فیلسوفان نیز تاثیر گذاشته به طوری که عین القضاة همدانی در آثار خود نامه ها، و به ویژه در تمهیدات از شیطان به نیکی یاد می کند. ایشان می آورد: دریغا! چه می شنوی، این دیوانه (ابلیس) خدا را دوست داشت، محک محبت دانی که چه آمده؟ یکی بلا و قهر، دیگر ملامت و مذمت. گفتند: اگر دعوی عشق ما می کنی نشانی باید. محک بلا و قهر، دیگر ملامت و مذلت بر وی عرض کردند، قبول کرد. در ساعت این دو محک گواهی دارند که نشان عشق صدق است. هرگز ندانی که چه می گویم! در عشق جفا بیاید و وفا بیاید تا عاشق پخته لطف و قهر معشوق شود، و اگر نه خام است و از وی چیزی نیاید.<sup>۱</sup>

خداوند به وی گفت: چرا سجده نمی کنی ای نابخرد! گفت: من محب هستم و محب نابخرد است، تو می گویی نابخرد و من در کتاب مبین خواندم آنچه بر من جاری می شود، ای صاحب نیروی متین چگونه خوار شوم، «وَقَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» و این دو ضدند و با هم موافق نیستند. و من در خدمت قدیمی تر، در فضل بزرگتر، و در علم دانتر و در عمر تمام تر هستم. حق سبحان به او گفت: «اختیار از آن من است و نه از تو» گفت: همه اختیارات و اختیار من مال توست، تو مرا اختیار کرده ای ای بدیع، اگر مرا از سجود آدم منع کردی تو منع کردی، تو منع کننده هستی. اگر در این گفته خطا کردم مرا از خود مران، تو شنوایی، اگر بخواهی که او را سجده کنم من مطیع هستم، عارفین را نمی شناسم، تو را از خود می شناسم.<sup>۲</sup>

احمد غزالی نیز به وی لقب سیدالموحدین داده و می گوید: شیطان گرچه ملعون و سرافکننده شده ولی باز هم در فداکاری و از خودگذشتگی سرور عاشقان است. محمد داراشکوه از قول احمد غزالی چنین نقل می کند: هر که تعلیم توحید از ابلیس نگرفت زندیق است، یعنی در یگانگی بار ملامت را مثل ابلیس باید برداشت و مردود خاص و عام گشت.<sup>۳</sup> میبیدی نیز در کشف الأسرار از ابلیس به عنوان مهتر مهجوران یاد می کند و مولا علی در نهج البلاغه می گوید: (در آشکارا به اهریمن دشنام مده که در نهان با او همداستانی). در کتاب عهد قدیم شیطان به شکل ماری معرفی می گردد که روزی در بهشت نزد زن می آید و به او می گوید: (بهشتی که شیطان در آن راه دارد و آدم در آن مرتکب گناه می شود؟!...) آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه تمام باغ منع کرده است؟ زن جواب داد: ما اجازه داریم که از میوه همه درختان بخوریم به جز میوه درختی که در وسط باغ است. خدا امر فرموده است که از آن میوه درخت نخوریم و گرنه می میریم. مار گفت مطمئن باش نخواهید مرد بلکه خدا خوب می داند زمانی که از میوه آن درخت بخورید چشمان شما باز می شود و مانند خدا می شوید و می توانید خوب را از بد

۱- تمهیدات، عین القضاة همدانی، ص ۲۲۱

۲- طواسبین، مجموعه آثار حلاج، قاسم میر آخور، ص ۶۳

۳- حسنات العارفین، محمد داراشکوه، تهران موسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن ۱۳۵۲ ص ۳۲



تشخیص دهید. آن درخت در نظر زن زیبا آمد، پس از میوه آن چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد. آنگاه چشمان هر دو باز شد و از برهنگی خود آگاه شدند، پس با برگهای انجیر پوششی برای خود درست کردند؟!<sup>۱</sup> در این جا اولین حرف راست را شیطان به آدم می گوید... و یا مسأله غرانیق و شکل گیری آن که سبب می گردد تا ما شیطان را یک نیروی قدرتمند به حساب بیاوریم که از دیرباز نیز اینگونه بوده است...

این موضوع در بینش یارسانی اینچنین آمده : به هنگام دمیده شدن روح در قالب آدم خداوند امر فرمود تا ملائک مقرب آن را سجده کنند، که هفتن و سپس شیطان این امر را نادیده گرفتند. پس خداوند زمینه ملامت و عذاب هفتن را به خاطر نافرمانی فراهم می آورد، و آن در قالب شیطان درآمدن می باشد و هر کدام می بایست یک دوره میهمان ذات شیطان می شده تا بار ملامت و لعن را به علت تمرد از فرمان بچشند. و اگر چنانچه کلام سرانجام مثلاً داود را شیطان معرفی کرده به معنای اینکه داود شیطان باشد نیست، بلکه مدتی میهمان ذات شیطان به خاطر نافرمانی بوده است. و این در حالیکه که این دو ذات مجزا و کاملاً متفاوت از هم می باشند. هفتن پس از سجده کردن هفتوانه متوجه نافرمانی خود می شوند و سجده می کنند اما شیطان هیچگاه سجده انسان نکرد و به همین علت است که ابدی می بایست لعن و آزار ببیند.

تأثیر اعتقادی موبدان زرتشتی عصر ساسانی که دین را برای پیشبرد اهداف شخصی مستمسک قرار داده بودند و به طبع قدرت حاکمه را نیز شامل می شد سبب گردید تا در سرکوب ادیان و بینشهای دیگر و از بین بردن همیت مردم و دین گریزی ایشان بکوشند، که تا موجب گردد شالوده فرهنگی و اعتقادی ایرانیان از هم بپاشد و مردم از مذهب حاکم و حکومت روی گردان شوند. در این راستا قیامهایی نیز بر علیه انحصارطلبان روی می داد که البته عاقبت کار ایشان اتهام به ارتداد بود. به عنوان مثال می توان به اقدامات مانی برای به وجود آوردن یک فضای آزاد در دین و یا برنامه اصلاحات مزدک که بعدها به شکل خرمدینیه نیز به فعالیت خود ادامه داد اشاره کرد، اما از آنجائی که اصلاحات می بایست از درون حکومت و مذهب حاکمه شکل بگیرد انقلابات مردمی راه به جائی نمی برد. که با هجوم اعراب مردم همین سرزمین راه رهائی را در عدم مقابله می دانستند...

با ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران قوم کرد نیز از جمله اقوامی بود که ابتدا با زور شمشیر و استفاده از ابزارهایی همچون جزیه و تبعیض و محدودیت در شرایط زندگی همچون حق مالکیت، عدم مراودات و تعاملات اجتماعی، همچنین با وجود شعارهای انسانمدار و سهولت. در وارد شدن در دین اسلام و به عنوان یک مسلمان معرفی شدن تنها با به زبان آوردن شهادتین جذب این دین گردیدند.

۱- کتاب عهد قدیم سفرپیدایش باب ۳ آیه های ۳ تا ۱۵

به وقت خلافت عمر اوضاع ایران آشفته و پریشان بود و عربان در حدود حیره مستقر شده بودند و تا کناره‌های دجله مرزهای ایران را تهدید می‌کردند. خلیفه بر منبر رفت و خطبه کرد و گفت: ای مردم خداوند شما را به زبان رسول خویش گنج خسروان و قیصران وعده داده است برخیزید و جنگ با فرس را ساز کنید.<sup>۱</sup> پس سپاهی به فرماندهی ابو عبیده تدارک دید و در نهایت منجر به جنگ قادسیه، جنگ مدائن، جنگ جلولاء و جنگ نهاوند گردید.<sup>۲</sup> بعد از فرار یزدگرد سوم به کردستان (ناحیه حلوان)<sup>۳</sup> سعدوقاص مداین را در سال شانزده هجری فرا گرفت و قعقاع را بسمت جلولاء (حوالی قزل رباط) فرستاد که در آنجا سپاه ایرانی ایستادگی می‌کردند، این سردار عرب جلولاء و حلوان را به تصرف درآورد و وارد سرزمین کُرد گردید، اما فاتح کردستان سردار دیگری موسوم به عیاض بن غنم بود که با اجازه عمر بن الخطاب و امر سعد بن وقاص در سال ۱۸ هجری شروع به فتح جزیره نمود و شهرهای رها، نصیبین، ماردین و دیاربکر را فرو گرفت. از دیگر سرداران عمر که به دفع اکراد مأمور شد قیس بن سلمه الأشجعی بود که به ناحیه لرستان رفت و با اکرادی که در ماسندان و سیمره اقامت داشتند به جنگ پرداخت.<sup>۴</sup> سلمه آنان را (اکراد) به اسلام یا به جزیه فراخواند هیچ یک را نپذیرفتند پس با آنان به جنگ پرداخت، آنان را بشکست و کشتار کرد و اسیر نمود. ابوموسی اشعری نیز با مردم بصره به نهاوند آمده بود، به هنگام بازگشت بر دینور گذشت و آنجا را پنج روز در محاصره گرفت تا با پرداخت جزیه با او صلح کردند. آنگاه به سیروان لشکر برد با آنان نیز چنین صلحی کرد و سائب بن الأفرع را به سیمره فرستاد تا مردم آنجا را نیز به پرداخت جزیه نمود.<sup>۵</sup>

در این نبردها کردان را به جرأت می‌توان بزرگترین مدد دهندگان به شاهنشاه ساسانی و دستگاه حاکمه در روبرو شدن با تازیان هم پیش از جنگ و هم پس از آن دانست.<sup>۶</sup> با ورود اعراب به سرزمین ایران و زاگرس محرابها و مناره‌ها جای آتشکده‌ها و پرستشگاه‌ها را گرفت، زبان پهلوی جای خود را به لغت تازی داد، گوشهائی که به شنیدن زمزمه‌های مغانه و سروده‌های خسروانی انس گرفته بود بانگ تکبیر و

۱- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۲.

۲- تاریخ طبری، ص ۱۷۳۷، ۱۸۱۰، ۱۸۲۷، ۱۹۳۰.

۳- البته در تاریخ طبری فرار یزدگرد را اینچنین عنوان کرده که به مرو رفته و از آنجا به خاقان چین پناه برده که در روزگار عثمان که مردم خراسان شوریدند وی نیز به مرو آمده و چون میان وی و یارانش با مردم خراسان اختلاف افتاد به آسیایی پناه می‌برد و در همانجا به او حمله برده و خونش را می‌ریزند. (تاریخ طبری، ج پنجم ص ۲۰۰۳) و اما آمدن یزدگرد به حلوان زمان جنگ جلولاء می‌باشد که لشکر ایرانی در مدائن شکست می‌خورد و آنگاه یزدگرد نیز به حلوان رسید و آنجا فرود آمد و مردان فرستاد و مال داد و جماعت در پناه خندقشان بماندند. (همان، جلد پنجم ص ۱۸۲۸)

۴- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۷۵. در تاریخ ابن خلدون نیز آمده که: عتبه بن فرقد به شهر زور و صامغان لشکر کشید و هر دو شهر را بگرفت و بر مردم جزیه و خراج نهاد و خلقی از کردها را بکشت.

۵- تاریخ ابن خلدون، ص ۵۵۳، ۵۴۴.

۶- کرمانشاهان - کردستان، مسعود گلزاری، ص ۱۰۹.

طنین صدای مؤذن را با حیرت و تأثر تمام شنیدند، کسانی که مدتها از ترانه‌های طرب‌انگیز باربد و نکیسا لذت برده بودند رفته رفته با بانگ حدی و زنگ شتر مأنوس شدند.<sup>۱</sup> سوزاندن کتابخانه‌های بزرگ ولایات مورد هجوم به بهانه اینکه آنچه در آن کتابها هست سبب راهنمایی است پس خداوند برای ما قرآن فرستاده، مبارزه با خط و زبان ایرانی و کشتن کسانی که خط و زبان خوارزمی یا پهلوی می‌دانستند، از دم تیغ گذراندن موبدان و سوزاندن کتابهایشان، و بهانه اینان برای مبارزه با فرهنگ ایرانی این بود که خط و زبان مجوس مانع نشر و رواج قرآن می‌گردد از جمله عواملی بود که فرهنگ ایرانی تحت شعاع اعراب قرار گرفت...

عمرو بن عاص در پاسخ صاحب (اخنا) که از مقدار جزیتی که از ایشان همی خواستند پرسش نمود، عمرو با وی گفت: همانا شما از بهر ما چونان خزانه باشید، اگر ما را نفقات افزون بیش آید جزیت شما افزون سازیم و چون نفقات سبک باشد جزیت شما نیز سبک ستانیم.<sup>۲</sup> همچنین یاکوب ادوارد پولاک در سفرنامه خود این چنین عنوان می‌کند: نماینده‌ای از جانب زرتشتیان هندوستان به ایران گسیل داده شد تا برای زرتشتی‌های ایران کسب اجازه کند که اولاً مالیات آنها از هندوستان پرداخته شود ثانیاً مدرسه‌ای برای تربیت کودکان زرتشتی تأسیس گردد. اما دولت با این هر دو مخالفت کرد. در مورد نخست برای اینکه این کار نوعی دخالت خارجیها در امور ایران تلقی می‌شد و در مورد دوم از آن جهت نمی‌توانستند به خیال خود برای بت‌پرستان مدرسه ترتیب بدهند. بیش از همه اینکه زرتشتیان از این ناراحتند که دختران زیبایشان را یا فریب می‌دهند و یا بزور می‌ربایند و بعد به بهانه اینکه آنها مسلمان شده‌اند از استردادشان مطلقاً خودداری می‌ورزند که با این رویه دیری نخواهد گذشت این سرزمین از زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان بکلی پاک شود.<sup>۳</sup> یا اینکه خونبهای ایشان فقط یک پانزدهم خونبهای مسلمانان معین گشته بود.<sup>۴</sup> کودکان آنها از تحصیل در مدارس مسلمان محروم بودند، غیر مسلمانان حق شهادت نداشتند، می‌بایست بر دربهای خودچوبهائی قراردهند که پیکر شیطان در آن نقش شده باشد. جزیه، باج و مالیاتی بود که غیرمسلمانان می‌بایست در سایه شمشیر آن را پرداخت کنند و چون رفته

۱- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۹۰

۲- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج دوم ص ۱۵

۳- سفرنامه پولاک، یاکوب ادوارد پولاک ترجمه کیکاووس جهاندار

۴- دیه مجوسی پنج یک دیه یهودی و نصرانی است و دیه یهودی و نصرانی سه یک دیه مسلمان. (الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ص ۲۵۷). تاریخ جنبشهای مذهبی ایران جلد دوم، عبدالرفیع حقیقت.

رفته مبلغ جزیه بالا می‌رفت و مردم ناتوان از پرداخت آن می‌شدند ناگزیر اسلام می‌آوردند.<sup>۱</sup> با قبول دین اسلام از جانب مردم و ظلم و ستمهایی که امیران اموی و عباسی بر مردم روا می‌داشتند و متناقض بودن عملکرد و رفتار حکام با داده‌های مذهبی اسلام جنبشهایی برای بازگرداندن و احیاء فرهنگ ایرانی و ضد حکومتی شکل گرفت.<sup>۲</sup> و البته عاقبت هرگونه اعتراض نسبت به حکومتهای وقت که بر مردم سیطره داشتند مرگ و خفقان بود. این ظلم و ستمها علت انزوای مردم را فراهم آورده که آن باعث گرایش برای رابطه خاص با خداوند و دلیلی برای پدید آمدن طریقه‌های مختلفی در ایران خاصه در کردستان شد،<sup>۳</sup> که می‌توان گفت یکی از موارد ایجاد عرفان و تصوف بود که در پی آن به وجود آمدن نهضت‌های فکری و انقلابات جمعی و گروهی را موجب شد، از طرفی دیگر...

تبرستان  
www.tabarestan.info

۱- از دیگر مواردی که می‌تون به آن اشاره کرد سلب مالکیت از مردمان مقیم ایران به عنوان مجوس بود، به این شکل که مطابق قوانین اسلام اگر یک کافر دین اسلام را قبول می‌نمود می‌توانست املاک موروثی را که از پدر و یا مادر و سایر اقوام به او رسیده است ضبط نموده و به هیچ وجه سهمی به برادران و خواهران خود ندهد. با اتکا به این قانون عده زیادی از زرتشتی‌ها املاک آبا و اجدادی را تصرف نموده و دین اسلام را قبول کردند و دیگران را بی حق نمودند و چون ثروت زرتشتی‌ها صرفاً زمین و آب بوده پس از بی حق شدن زود دچار فقر و فاقه شدند و نظر به اینکه آدم فقیر طبعاً منفور و مغضوب جامعه می‌شود مدت مدیدی زرتشتی‌های ایرانی طرف نفرت مسلمانها بودند. (سه سال در ایران. کنت دوگوبینو. ص ۸۱)

۲- که می‌توان به: قیام مختار ابن ابی عبید تقفی، قیام ابومسلم خراسانی (سیاه علمان)، قیام عبدالرحمن بن اشعث به همراهی فیروز، قیامهای محلی خوارزم، خراسان و سمرقند، جنبش اسماعیلیه، جنبش به آفرید، قیام شریک بن شیخ مهری بر ضد عباسیان، قیام سنباد، جنبش اسحاق ترک، جنبش راوندیان، جنبش استاد سیس خراسانی، جنبش المقنع (سپید جامگان)، جنبش یوسف برم، جنبش حمزه آذرک. جنبش فرقه زیدیه، قیام یحیی بن زید، قیام علویان در سال ۱۹۹ در دوره خلافت مأمون عباسی، جنبش خرم دینان و قیام بابک (سرخ جامگان)، قیام مازیار بر ضد خلیفه عباسی، جنبش علویان زیدی در مازندران، جنبش زنگیان به سرکردگی علی بن محمد بن احمد، قیام سربداران، جنبش سادات مرعشی، جنبش حروفیان، جنبش مشعشعیان، جنبش نوربخشیان و بسیار دیگری از نارضایتی‌ها و سرخوردگی‌های دیگر که در قالب انزوا، فقر و سکوت می‌نمود اشاره کرد. (تاریخ جنبشهای مذهبی ایران، عبدالرفیع حقیقت. روزگاران، عبدالحسین زرین کوب. جنبشهای اجتماعی در ایران، احسان طبری).

۳- که می‌توان به طریقه قادریه منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی با کنیه محی‌الدین ابومحمد پسر ابی صالح زنگی دوست (در بعضی روایات جنگی دوست آمده است)، طریقه نوربخشیه، طریقه طیفوریه، طریقه سهروردیه، طریقه مولویه، طریقه شاذلیه، طریقه کبرویه، طریقه چشتیه، طریقه نقشبندیه، طریقه صفویه، طریقه نعمت‌اللهیه، طریقه جلالیه، طریقه مشعشعیه اشاره کرد که از لحاظ روابط باطنی و معنوی و همچنین طی طریق و سلسله نسب به اهل حق (کاکه‌یی) ختم می‌گردند.

یارسان و سایر نحله ها :

با گستردگی سرزمینهای اسلامی و همچنین ادارهٔ مربوط به آنها بر اساس موازین اسلامی و مجموعه قوانینی که می‌بایست توسط آن به زندگی اجتماعی مردم سر و سامان داده شود، باعث گردید که متولیان امر، به قوانین و مقررات اسلامی نیاز پیدا کنند. چرا که بعد از رحلت پیامبر - که ایشان هر مسأله ای را با وحی و الهامات غیبی و درایت خاص خود حل و فصل می‌کرد - دیگر قرآن که توسط عثمان جمع آوری شده بود جوابگوی به هر پرسشی نبود. پس صحابهٔ پیامبر برای عنوان داشتن خاطرات مربوط به ایشان وارد عمل شدند تا به واسطهٔ آن خاطرات و یا مشابهت موضوع بتوانند مسأله مطرح شده را حل و فصل نمایند. این موضوع باعث به وجود آمدن صحبت‌های قصار پیامبر که به علم حدیث معرفی گردید شد. البته پس از مرگ پیامبر گروهی از صحابه به خاطر حفظ خلوص و یگانگی قرآن مخالف با ضبط حدیث بودند اما گروهی دیگر که در رأس آنها علی (ع) قرار داشت با اشاره به گفتهٔ پیامبر که «خداوند شاد کند بنده ای را که سخنان مرا شنیده به خاطر می‌سپارد و برای کسی که آن را شنیده روایت می‌کند» از ضبط حدیث طرفداری می‌کردند. از این رو هواخواهان و دوستان علی (ع) نظیر مالک بن انس نخستین کسانی بودند که به جمع آوری احادیث پرداختند و از توسعه علوم مربوط بدان طرفداری نمودند، از طرف دیگر در نزد اهل سنت گردآوری منظم حدیث با عمر بن عبدالعزیز آغاز گشت.<sup>۱</sup>

حدیث نقل کردن و پرداختن به تفسیر آن باعث ظهور فقها و شخصیت‌هایی مرجع در نزد عوام گردید که از افراد مطرح اجتماع بودند. این مهم باعث رقابت در جامعهٔ اسلامی گردید، مضاف بر آن دست‌های توانای خاندان بنی امیه در دامن زدن به کشمکشها برای مبارزه با خاندان علی و حفظ منافع، نو مسلمانان را به فرقه‌های مختلفی با تفاسیر به رأی خود در خصوص تفسیر قرآن و حدیث و داشتن هر چه بیشتر آن که اغلب مورد قبول یکدیگر نیز نبود تقسیم کرد. خاندان بنی امیه، شیعیان و طرفداران علی (ع) و خوارج جزء سه دستهٔ بزرگ مسلمانان بودند که جامعهٔ اسلامی آن روز را تشکیل می‌دادند که بعدها از این سه فرقه، فرق دیگری نیز به وجود آمد.

افکار و اندیشه‌های متحجرانهٔ نو مسلمانان تازی همراه با افکار نژاد پرستی و برتری دادن نژاد عرب بر سایر ملل و نژاد دیگر خاصه نژاد آریایی باعث کنشهایی از جانب مردم ایران زمین که ایشان را موالی یعنی بردهٔ آزاد شده خطاب می‌کردند گردید، که ذکر آن در کتب آمده و بیانگر نحوهٔ برخورد عرب با «عجم» را نشان می‌دهد. این مورد از یک سو در شکل‌گیری نهضت‌های فکری عرفانی و تصوف نقش بسزایی داشت و از سوی دیگر، همانطور که گفته شد بازار رقابت تفسیر و تأویل قرآن و

۱- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ر.ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۴۰۷.

حدیث در سالهای نخستین هجری داغ بود و از این رو فرق مختلف با افکار و اندیشه های متفاوتی به وجود آمد. البته در سالهای نخستین پس از رحلت پیامبر، رهبران اسلامی هیچ علمی را بجز علم حدیث و تفسیر اسلامی قبول نداشتند و آن علت کتاب سوزیهایی شد که نقل آن در تاریخ آمده است. اما این افکار زیر فشار ضرورت و دوران گذار کمر خم کرده و مسلمانان به علوم دیگر نیز روی آوردند که آن منجر به انقلاب ترجمه در قرن دوم در سرزمینهای اسلامی - عربی شد.<sup>۱</sup> که پس از آن علم کلام و عرفان اسلامی متبلور از فلسفه مسیحیت، یهود، پارسی و ادیان مربوط به ایران زمین و همچنین افکار گنوستیکی و فلسفه یونان گردید.

ظلم، خفقان و سرکوب از جانب حکام آن روز و همچنین افراطیگری از جانب نومسلمانان باعث گردید که از میان فقها و عالمان دینی کسانی پیدا شوند که گوشه نشینی و در کنج عزلت خزیدن را انتخاب کنند، که آن به صورت درون گرایی، پرداختن به مقوله عشق، قائل بودن به فلسفه عملی و اهتمام دادن به ریاضت نمود پیدا می کرد، که بعدها طریقه های مختلفی بنا به تفسیر از هر کدام از مباحث مطرح شده در فلسفه دین مداری منشعب گردید. مثلاً با رواج اسلامگرایی و تقدس مربوط به آن، بودند کسانی که به خاطر منافع و موقعیت متوسل به ریا و دروغ می شدند، این موضوع به پیدایش مکتبی بر علیه آن به نام ملامتیه می گردد، که در آن فرد علاوه بر رسانیدن خود به مقام کمال، می بایست چنان وانمود کند که راه دیانت را نمی پیماید، و یا حتی دست به کارهایی بزند که به چشم خلق وجهه نامناسبی داشته باشد. یا مکتب طیفوریه که مؤسس آن بایزید بسطامی عارف قرن دوم و سوم هجری است که به وجد روحی و مستی معنوی اهمیت زیادی می داد.

بروز افکار وحدت وجودی (پانته ایسم)، حلولی، انسان خدایی و شطحیات... در میان ایشان موجب شد که اربابان علم به کلام و محتسبین، عاقبت کار صوفیان را با مسلوخ کردن و به دار آویختن و سوزاندن تمام کنند. چرا که اینان به کنه سخنان متصوفه نمی رسیده اند و بسته و گریخته چیزی از مقالات آنان می دانستند و آنها را همراه با تهمتها و دشنامها ذکر می کرده اند. مثلاً حسین ابن منصور حلاج را مردی ساحر خوانده و نسب تعلیم او را در ساحری به سجاج متنیبه بعد از رحلت حضرت رسول رسانیده... همچنین به شبلی و بایزید بسطامی نسبت کفر و سخنان قبیح داده و مقالات ایشان را در بحث از وحدت وجود و سریان حقیقت هستی در سراسر عالم وجود، از مقوله زندقه و کفر شمرده و بر کسان دیگر از همین فرقه صد هزار لعنت فرستاده و ایشان را بی دین و مردود و زندیق خوانده است. و گفته

۱- تصوف و ادبیات تصوف، یوگنی ادوارد ویچ برتلس، ص ۳۰-۵۰. البته در ایران قبل از اسلام افکار ایرانیان با فلسفه یونان و همچنین بوداییسم و رواج آن در ایران آشنا بودند.



قومی از صوفیان که دعوی اصلی کنند گویند از واصل همه تکالیف شرعی ساقط شود و جمله محرمات از خمر و زنا و لواط و مال مردم بر وی حلال بود و کسی را بر وی اعتراضی نبود!!<sup>۱</sup> و البته این موضوع یعنی جزم اندیشی همیشه در طول تاریخ بر علیه تحول و تجدد در تمام ادیان و مکاتب بوده است، همچون به آتش کشیدن جوردانو بورونو مسیحی که بر علیه خرافه پرستی کلیسا قیام کرد، ویا مارگارت پوریت عارفه ای که از طرف کلیسا به بدعت گذاری در دین محکوم می شود و در پاریس در ملاً عام به میخ کشیده می شود و زنده زنده سوزانیده می گردد... و بسیار نامردمیهای دیگر که دستاورد دادگاههای تفتیش عقایدی بود که در اروپا شکل گرفت<sup>۲</sup> و محکومین از افرادی با مذاهبی متفاوت همچون یهود و اسلام بودند که به جرم الحاد به آتش کشیده می شدند.

ناگفته نماند که افکار و اندیشه های مانی و تعلیمات بودایی نیز مزید بر علت پیدایی تصوف در ایران گشت که تمام این افکار و اندیشه ها در قالب طریقه های مشخص نمود پیدا می کرد که اگر ما از ابتدای تصوف که به قولی حسن بصری را به عنوان اولین آن معرفی می کنند بحث را نقد کنیم به این نتیجه می رسیم که تمام این مکاتب تا زمان قاجاریه به نحوی با افکار و عقاید اهل حق در هم می آمیزد، چرا که بینش یارسانی یک بینش باز و گسترده می باشد که مطلق گرا نیست، از این رو هر بینشی می تواند رد خود را در یارسانی جستجو کند، خاصه بینشهای انسان مدار. حسن بصری که از اولین شخصیت‌های مطرح از چهل تنان نزد اهل حق می باشد از جایگاهی خاص برخوردار است. همچنین افکار حلاج که وی نیز از چهل تن شاخص نزد اهل حق است که مقام داودی دارد. و نیز افکار و اندیشه ملامتیان و فتیان که بازتابی ناب و جایگاه خاصی در بینش اهل حق دارد که مصداق آن را می توان به کلام شیخ امیر اشاره کرد که می فرماید:

یاری چوار چپوهن باوه‌ری وه جا راستی و پاکی و نیستی و ردا [۴۹]

که معنای ردا همان جوانمردی متمایل به ملامتیه بودن حرکت‌های شخص است. و یا خلسه و جذبۀ مطرح شده در طیفوریه که علاوه بر خود بایزید بسطامی که از چهل تن نزد اهل حق می باشد، افکار و طریقه وی نیز در افکار و ذهنیت یاری نمود داشته، چرا که بینش یاری با تأملی عاشقانه و عاشق بودن، نسبت به تمام مسائل مطرح در حوزه انسانیت، به این مهم می پردازد که هنر به عنوان یکی از لوازمات وجد از جایگاه خاصی در نزد خود معنی کند، که در نهایت آن به محو و مغلوب شدن در مقابل زیبایی

۱- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد دوم ص ۲۲۱ ، این بهتانه و تقیضه گوییها در خصوص افراد و اقوام از جانب اغلب تذکره نویسان و محسین متحجر در طول تاریخ عنوان شده است، همچون نسبت اشتراکی کردن زنان در مزدکیه توسط خواجه نظام الملک ، و بهتانه‌های دیگر که در خصوص مردم خرمدینه و فرق غلات اعمال کرده اند.

۲- که ابتدا توسط ژاک اول پادشاه آراگون به وساطت مشاور خود ریمون دوپن‌افور کشیش توبه دهنده و مجتهد و فقیه دربار پاپ گرگوار نهم تشکیل شد.

شناسی هنر گشته و در مقابل از خود بیخود. پس از این رو است که اغلب در مراسم آیینی خود با تنبور در مقام خلسه و جذبه قرار می گیرند و افعالی خارق العاده از ایشان سر میزند. صاحب طرایق الحقایق نقل می کند وقتی حکایت فرمود از موثقی که در ایام بی محبتی آقا محمدعلی کرمانشاهی مرحوم به طایفه صوفیه، در حوزه درس وی بودم منهیان بر سر راه زوار گذارده بود که هر شخصی که به لباس درویشان و در زمره ایشان بیابند بیاورند. اتفاقاً روزی مردی را که به وی باباتمور (شاه تیمور) می گفتند با طنبور گرفته به حضور آوردند. آنجناب روی به وی آورده فرمود: به علاوه آنکه ظاهرالفسق است بوی تصوف و کفر هم می دهد، بیاوریدش. از او پرسید که اصول دین چند است؟ آن شخص با همان آلت غنا که به دست داشت جذبه نمود و گفت مگر اصول الدین هم مثل شاه گردش است و به دور سرای آقا که همه تلامذه نشسته بود دور می زد و طنبور می نواخت و می خواند به نحو سرود:

یکتاست یار ما بی همناصت یار ما

سپس به نزدیک در خانه ایستاد و گفت مگر متوکل شدی که سر راه بر زوار می گیری؟ و از خانه بیرون رفت. حالتی در همه پیدا شد که هیچ کس متعرض او نشد.<sup>۱</sup>

البته این عادت یعنی جذبه و خلسه جزئی از عرفان می باشد که در سایر طرایق نیز دیده می شود، همچون ذکر این مطلب که مشعشعیان به هنگام جنگ وردی می خواندند که شمشیر بر آنها کارگر نمی افتاد. و یا ایوانف به نقل از ژوکوفسکی آورده: به هنگام لشکر کشی به خراسان در حالی که گروهی از سپاهیان گوران به جنگ مشغول بودند تعدادی دیگر از آنان به ذکر می پرداختند و تیر پرتاب شده از جانب دشمن بدون آنکه به ایشان لطمه ای برساند در اطرافشان می افتاد. و در همین صفحه نیز آمده که یک بار شاه نعمت اله کرمانی (۱۴۳۱ - ۱۳۲۹ م) با درویشی از اهل حق به ذکر نشست یک نفر با شمشیر به این مرد خدا حمله کرد، شاه نعمت اله که در خلسه بود ضربه شمشیر را حس نکرد اما هنگامی که به حال طبیعی خود بازگشت آن شخص را نقش بر زمین دید که سرش بریده شده بود.<sup>۲</sup> که این موضوع همان حکایت سبحان ما اعظم به شأنی بایزید بسطامی را در ذهن تداعی می کند.<sup>۳</sup>

صاحب طرایق الحقایق نیز درباره در آتش رفتن قومی که به احتمال زیاد حسین الهی بوده اند و خود ایشان در شب نهم المحرم افعالشان را دیده می نویسد: حقیر محض آنکه بدقت ملاحظه نماید رخصت حاصل نمود بسیار نزدیک ایستاد که حرارت آتش صدمه می زد. خلاصه بعد از دو سه ساعت که بدور

۱- طرایق الحقایق جلد سوم، ص ۵۹۱

۲- یادداشتهایی در مورد طایفه اهل حق، مینورسکی، ص ۱۶۷.

۳- عقل خود شهنه است چون سلطان رسید  
عقل سایه حق بود حق آفتاب  
چون پری غالب شود بر آدمی  
گم شود از مرد وصف مردمی

(رجوع شود به دفتر چهارم مثنوی معنوی مولانا، ص ۲۴۹، محمد رضانی، کلاله خاور)

خرمن های آتش متحرک بودند و به زبان خود نوحه می خواندند و تر نمی داشتند، هشت یا نه نفر آنها به همان حال در آتش رفتند و تا ساق آنها در آن اخگرها فرو می رفت و هیچ تغییری یا وضعی که در خارج آتش داشتند به هم نرسانیدند تا آتشها زیر پای آنان تمام ذغال گردید.<sup>۱</sup>

در خصوص افکار و عقاید یارسانی باید متذکر شوم قبل از شکل گیری تصوف و عرفان و ترویج آن در مناطق مختلف خاصه در کردستان، این بینش شکل تکاملی خود را از زمان مهر طی کرده و با برچیدن حقایقی که در طول زمان برای انسانها ظهور کرده خود را به حد اعلائی کمال رسانیده و بعدها طریقه های مختلف تصوف نیز بعد از شکل گیری در بینش یاری ادغام گردید که به ذکر بعضی از آن می پردازیم. از آنجایی که فرق غلات<sup>۲</sup> همیشه در طول حیات خود از جانب معاندین مورد پیگرد قرار می گرفته اند و به خاطر سرکوب ناگزیر به دنبال مأمنگاهی اعتقادی می گشته تا بتوانند در آن به حفظ باورهای خود پردازند. جامعه و بینش یاری بنا به دلایلی، شرایط آن محل امن را برای ایشان فراهم می آورده است که می توان به نزدیکی باورها و اعتقادات فرق غلات با یارسانی همچون انسانخدایی موجود در این دو بینش، احترام و تکریم به شخصیت علی(ع) و ائمه، قائل بودن به حلول، اتحاد و ظهور، وحدت وجود و تکثرگرایی... اشاره کرد. همچنین از دیگر دلایلی که می توان از آن نام برد وجود ذهنیت باز یارسانی و پذیرش افراد فارغ از داشتن هر نوع اندیشه ای در جرگه یاری پس از ارائه قابلیت است. داشتن این بینش یعنی تسامح و تساحل در برخوردهای اجتماعی سیاسی سبب این مهم گردیده بود که جامعه یاری هیچ گاه در قالب یک جنبش خشن سیاسی که ادعای حاکمیت و براندازی داشته باشد قرار نگیرد، و بیشتر به تحکیم درون قومی و همبستگی و ماندگاری و پرداخت به مسائل اعتقادی از خوزستان تا روسیه مابین اقشار و خاندانهای مختلف پردازد و همین امر نیز باعث شده تا اغلب حکومتهایی که در طول موجودیت یارسان شکل می گرفتند هیچگاه آسیبی به یارسان وارد نسازند و برعکس ایشان را از حرمتی مضاعف برخوردار گردانند، که می توان به رد پای یارسانی در

۱- طریق الحقایق جلد اول، ص ۵۲۲

۲- این کلمه جمع غالی است و اینگونه تعریف می گردد که شامل تمام فرق اسلامی می باشد که قائل به تناسخ می باشند و اغلب ایشان را حلولی می نامند. غلات در آغاز به غلو درباره ائمه خود می پرداختند که از قرن دوم این عقاید با مسائل سیاسی درهم آمیخته شد و نهضتی گردید بر علیه دستگاه خلافت اموی و عباسی که به صورت علنی و خفی بروز می کرد، قدیمی ترین کسی که در میان مسلمین بنشر افکار حلولی مبادرت جست عبدالله بن سبا است که نسبت بعلی بن ابیطالب (ع) راه غلو پیش گرفت و معتقد بالوهیت او گردید که بعد از آن فرق دیگری نیز به وجود آمد<sup>۳</sup> که در کتب اسلامی در رد و تکفیر ایشان مباحث و ادله هایی آورده شده که البته باید گفت که:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست

در عشق مذهب و ملت خداست

شهرستانی نیز در بحث غالی می نویسد: غالیه کسانی هستند که در مورد ائمه خود غلو کرده آنها را از حدود مخلوق بودن خارج می کنند واحکام الوهیت را بر آنان بار می کنند و چه بسا یکی از ائمه را به خدا تشبیه می کنند و برای آنها در هر شهری لقب هست، در اصفهان به آنها خرمیه و کودکیه می گویند و در ری مزدکیه و سناده می گویند و در آذربایجان دقوله می گویند و در جایی محمره می نامند و در ماوراءالنهر آنان را میبضه می خوانند. (ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۵۵).

حکومت صفوی و تأثیر بر آن، همچنین لشکریان قراقویونلو و نادرشاه افشار، زندیه... اشاره کرد. این مسأله سبب ساز این بود که شخص غالی و یا هر شخص دیگر که در قالب یارسانی قرار می گرفت با حفظ اعتقادات پیشین خود، به معرفی یارسانی بودنش پردازد تا از این طریق مصونیت پیدا کند. البته این موضوع نیز یکی از مسائل ایجاد اختلاف در جامعه یارسانی بعد از پردیور می گردد. اهل حق یک [فرقه عرفانی] بوده که غیر از تصوف و حکمت اشراقی، عناصری از عقاید یهود و مجوس و مانویه را با بعضی اجزاء از افکار و تعالیم شیعه و غلاة مخصوصاً دروزیه و نصیری به هم درآمیخته و رفته رفته صبغه تصوف در این آئین قویتر شده است.<sup>۱</sup> که برای تفسیر عقاید، گفته‌ها و اندیشه‌های موجود در آن می‌بایست به تمام علوم که جزء حوزه انسان‌شناسی می‌باشد احاطه پیدا کرد. البته اینکه اهل حق از جانب اغلب محققین یکی از شاخه‌های غلاة دانسته شده و یا افکار و اندیشه‌های آن را صوفیانه معرفی کرده نمی‌تواند الزاماً صحیح باشد، چراکه تمام ادیان و اندیشه‌ها از یک سری مسائل و آداب و رسوم با هم مشابه‌اند. و همچنین بر اساس این بینش، آمده که یارسان در مرحله حقیقت قرار دارد و بجز حقیقت و نابترین افکار چیز دیگری در خود نپذیرفته و نیز در تمام ادیان و بینشها - چه ادیان الهی و چه ادیان غیر الهی - حقایقی وجود دارد که یارسان با برچیدن آن حقایق که در آن ادیان است خود را به حد اعلای بینش رسانیده است.

این مسأله باعث شده که اغلب، بینش یارسانی را یک دین التقاطی از : مهرپرستی، زرتشتی گری، زروانیسم، هندوئیسم، بودائیسم، کنفیوس، مسیحیت، مانوی، مزدکی، اسلام، متصوفه اسلام یا فرقه های غالی، و حتی فلسفه مدرنیسم... بدانند. و البته ناگفته نماند که برای مشابهت با این ادیان و افکار، نشانه های زیادی نیز در کلام سرانجام هست. یکی دیگر از دلایل این معرفی از جانب محققین، عدم آگاهی از رمز و راز بینش اهل حق بوده، چراکه این آئین همیشه در طول موجودیت خود گواهی بر آینده و مسائل مطرح شده در آن را داده، مثلاً شاه خوشین (قرن چهارم)، بابا سرهنگ (قرن پنجم)،... یا بابا ناووس سرکتی (قرن ششم) که ظهور کرده جملگی گواهی ظهور سلطان اسحاق را در قرن هفتم داده‌اند، در واقع یاران خاص در طول زمان از اسلام به بعد مقدمات ظهور سلطان اسحاق را فراهم آورده، حتی در این کلامها ( کلامهای قبل از پردیور) اسماء ذوات در پردیور را پیشگوئی کرده اند و بعد از آن نیز افرادی آمده که بر مسأله (پیشگویی) پایمرد و جان‌فشان بوده،<sup>۲</sup> در حالی که در هیچ یک از فرق غلات اینگونه مسائل از قبل تعیین شده ای نبوده است. در واقع این فرق غلاة است که جزء اهل حق می‌باشند چراکه نام و نشان تمام این فرق در اهل حق هست و تمام رهبران آن از لحاظ باطنی و روابط معنوی به هسته اصلی اهل حق رسیده و با سران و رهبران اهل حق یکی می‌باشند. همانطور که گفته

۱- ارزش میراث صوفیه، عبدالحمین زرین کوب، ص ۷۱.

۲- مانند پیشگوییهای ایل بیگی جاف، خان الماس، شاه هیاس، تیمور بانبارانی، درویش اجاق و ...

شد ریشه این بینش برمی گردد به قبل از تولد زردشت ، در واقع مردمان زاگرس با حفظ اعتقادات و باورهای دور خود تا ظهور شاه خوشین از هر بینش و دینی که در طول تاریخ ظهور نموده بهره گرفته و از آن حقایقی را در خود پذیرفته اما رنگ و چهره اصلی اعتقاد مهرورزی را همچنان در خود نهفته حفظ کرده اند.

پس به استناد به گفته ابومنصور عبدالقاهر بغدادی یارسانیان از مجوس می باشند که آن را (مجوس) به چهار فرقه: زروانیان، مسخیان، خرمیان، به آفریدیان تقسیم نموده<sup>۱</sup> که هر چهار فرقه آن در یارسانی ادغام گردیدند. پس یارسانیان مجوسانی می باشند که قرآن در سوره حج آیه ۱۷ به آن اشاره داشته و ایشان را در زمره اهل کتاب قرار داده است. همچنین می توان به سرزمین محصور زاگرس خاصه هورامان و صعب العبور بودن آن اشاره کرد که دیرتر از سایر مناطق ایران اسلام آورده اند.

در این مقال به ذکر چند نحله همچون علویه ، بکتاشیه ، صفویه ، حروفیه ، مشعشعیه ، نوربخشیه ، حیدریه و روابط اجتماعی و تشابهات فکری موجود بین آنها با یارسانی می پردازیم. البته یارسانی برای سایر شخصیت‌هایی که در طول تاریخ تصوف اسلامی از ابتدا تا عصر قاجار که در زی این نحله ها نبوده و احیاناً به شکلی فردی ظهور کرده اند نیز تشابهات خاص فکری نیز دارد که تو گوئی ایشان در تشریح عقاید یارسانی ما را یاری رسانیده اند. همچون ابن عربی که فلسفه فکری ایشان وحدت وجودی می باشد و یا شیخ شهاب الدین سهرودی و عنوان داشتن دو رویه عقل و عشق و دخیل دادن آن در فلسفه اعتقادی خود در مبحث خداشناسی، که در مباحث گذشته به این موارد اشاره شد که یارسانی با قائل بودن به وحدت وجود - البته با نگاهی اندک به توحید عددی و داشتن تمام توحید اشراقی - به دو بعد عقل و عشق اهتمام داده است. یعنی هم قانون و اخلاق دارد که آن بعد جامعه شناختی آن است و هم بعد عشق و اسطوره که به متافیزیک و مسائل ماورائی می پردازد.

#### علویه و بکتاشیه:

در ترکیه امروزی یا همان دولت حاکم بر سرزمین موسوم به عثمانی چند نحله فکری وجود داشته و دارد که می توان به بکتاشیه<sup>۲</sup> ، علویه ، اهل سنت و اهل شریعت اشاره کرد. اهل سنت مذهب حاکم و

۱- الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام ، ص ۲۵۷

۲- بکتاشیه طریقت پیروان حاج بکتاش ولی است که بالیم سلطان متوفی به ۹۲۲ هجری اصول و قواعد آن را مدون کرد . رابطه ای نزدیک و تنگاتنگ با بینش یارسانی دارد که می توان گفت به غیر از آداب و رسوم قومی و منطقه ای که تأثیر بر نحوه برخورد و حرکات جمعی می گذارد سایر باورهای این دو همانند هم می باشد. حاج بکتاش یا محمد بن ابراهیم بن موسی خراسانی اهل نیشابور به آناتولی می رود و در ارتش یشی چریک نفوذ زیادی پیدا می کند ، طریقه ای بنیاد می نهد که این طریقت از آناتولی نضج گرفته و در سده های نهم و دهم آیین رسمی سپاه یشی چری می گردد و به خاطر حمایت دولت عثمانی و در پی کشورگشاییهای سلاطین ترک به شبه جزیره بالکان راه می یابد. چگونگی شرح حال مشخصی ندارد و بیشتر به یک شخصیت افسانه ای مبدل گشته، پیرو اصول بابایی بوده که دنباله و تداوم ملامتیه خراسان است. سپس در سال ۷۳۸ هـ ق در قریه بکتاش فوت می نماید. بکتاش ولی قریه

غالب را در سرزمین عثمانی شکل می داد و بکتاشیه نیز بعدها که سپاه عثمانی را تشکیل دادند از حمایت حکومت حاکمه برخوردار گردید. بکتاشیگری و علویه دو نحله فکری شاخص بودند که در خفا به مراسم و اعتقادات خود اهتمام می دادند و در ابتدا مناسبات آنچنانی نیز با هم نداشتند. بکتاشیان در روم ایلی یا همان سرزمینهای غربی عثمانی و متصرفات این دولت در قاره اروپا اسکان داشتند و علویان یا قزلباشها در نواحی شرقی دولت و همجوار با مرزهای ایران که توسط حکام مذهبی ایران و مقارن با شاه اسماعیل حمایت می شدند. علویها بر خلاف بکتاشیان که از احترام و حمایت دولت عثمانی برخوردار بودند، به خاطر سنت گرایی دولت حاکمه و خصومت با ایرانیان خاصه دولت صفویه هیچگاه فرصت عرض اندام و خودنمایی پیدا نکردند و همیشه از جانب دولت مرکزی مورد پیگرد قرار می گرفتند، که این فشارها و تفتیش عقاید در دولت عثمانی بر علیه علویها (ایشق ها، قزلباشها، رافضه) در زمان سلطان سلیم در اوج خود بوده است.

با وجود این ظلم و جورها، علویها هیچگاه فرصت پیدا نکرده که هویت و اساس خود را مورد کنکاش قرار دهند و به خاطر پناهندگی در زی قیادت خاندان صفوی که فراری بوده از موقعیت بد زندگی، ترک بودن خود را بدون در نظر داشتن هویت و نژاد اعلان می کردند. ویا اینکه اصلاً از اظهار نظر در مورد هویت خود خودداری کرده که این امر حتی در این زمان نیز اعمال می گردد. مثلاً اگر از یک شخص کرد علوی پرسیده شود که آیا شما کرد هستید از اظهار نظر خودداری می کند و فقط به علوی بودن خود اکتفا می کند، حتی بعضی از ایشان خود را ترک معرفی کرده در حالی که به زبان کردی صحبت می کنند. نتیجه این ستمها، اعمال نفوذ و تفتیش عقاید، قیامهایی بود که بر علیه دولت مرکزی به وقوع می پیوست که می توان گفت اغلب این قیامها در کردستان ترکیه موسوم به کرمانج شمالی بوده که مرکز آن را می توان سیواس، درسیم، تکه، حمید و ذوالقدر .. دانست.<sup>۱</sup> البته نه اینکه قزلباشان یا

ایست قصبه مانند و محلی است دلپسند قرب پانصد باب خانه در اوست و چند مزرعه مصنافات اوست. آن قریه مابین قونیه و قیصریه اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است از بلاد آناتولی. چون حاجی بکتاش ولی در آن قریه مدفون شده لهذا آن مکان را به نام آن بزرگوار خوانند. (بستان السیاحه، حاج زین العابدین شیروانی، ص ۱۵۲). در طریقت بکتاشیه پنج مقام (مرتب) وجود دارد: مقام اول «محب» بودن است، کسی که به یکی از باباها دست ارادت دهد محب خوانده می شود. دومین مقام «درویشی» است، از مجبان مرد کسی که به درویشی اعتراف کند و وارد تکیه ای شود و مدتی با نهادن عرقچین خدماتی چون خرید کردن، چوپانی و سایر کارهای بیرون از تکیه را به عهده گیرد پس از اثبات لیاقت به مقام درویشی می رسد. مقام سوم مقام «بابا» بی است، در صورت نیاز یا درخواست کتبی مجبان از خلیفه درویش به مقام بابایی می رسد و اجازه تربیت محب و درویش را دریافت می کند. مقام چهارم «تجرد» است، درویش یا بابای غیرمتأهل که مصمم به تجرد باشد موهایش تراشیده و گوش راستش سوراخ می شود و برای همیشه خود را وقف طریقت می کند. مقام پنجم «خلیفه» بودن است، سه بابای مجرد با دادن اجازه نامه می توانند بابایی را به مقام خلافت برسانند. (سبحانی و انصاری، ص ۵۲۷-۵۲۹).

۱- اما نخستین قیامهایی که در میان علویان شکل می گیرد می توان به قیام بابا اسحق در عهد سلجوقیان آناتولی در زمان غیاث الدین کیخسرو دوم (۱۲۴۶-۱۲۳۶ م) در حوالی سیواس، آماسیه، طوقات، چوروم، ملاطیه اشاره کرد. (تاریخ عثمانی، ج ۲ ص ۲۷۳)

علویان را تماماً کرد بدانیم بلکه در کتب و تذکره های آمده نامی از کرد بودن علویان ترکیه برده نشده و

سپس قیام بدرالدین سماوی (ر.تعلیقات با واژه سماوی) [۵۰] در زمان سلطنت محمد چلبی در روم ایلی و نواحی بالکان. قیام شاهقلی بابا که به او بابا تکه لی و یا قراپیق (سیبل سیاه) می گفتند، فرزند حسن خلیفه از جانشینان شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل که از اهالی روستای یالم لی از توابع بخش قورقودایلی از طایفه تکه لو از ولایات منتشا و تکه ایلی بود که ذکر آن در مبحث خاندان صفوی آمده است. همچنین در زی القعه ۹۳۳ هـ شورش در بوزوق رخ می دهد که سردهسته آن قدری هرجابابا معروف به سولن و پسرش شاه ولی بوده. باز می توان به قیام سوکلون قوجه اوغلی در بوزقات و بابا ذوالنون اشاره کرد. همچنین قیام ولی خلیفه داعی صفویه از ترکمانان قراعیسی لو و دوموز اوغلان (طوموز اوغلان) در آدانه (آظنه) و شورش یکجه بیگ (نتیجه بیگ) در طرسوس و شورش قلندر شاه. (ر.تعلیقات با واژه قلندر شاه) [۵۱] از جمله این ناراضیاتی ها بوده که بر علیه حکومت مرکزی شکل داده می شده است. از جمله عوامل سبب ساز این قیامها که تحت لوای دین شکل می گرفت سنت گرایی حکومت مرکزی و ستمهای بی رویه بر علیه علویان بوده و آنهم ناشی از تخطئه کردن شیعه گری و علوی بودن در سرزمین عثمانی و آناتولی بود که مبارزه ای بر علیه دولت صفوی به شمار می رفت.

آنگاه که سلطان محمد آناتولی را به سرزمین عثمانی ملحق ساخت مردم از نعمت و رفاه و سعادت محروم بودند. مردم مضطرب که در میانه کوههای سر به فلک کشیده با انجام تکالیف عرفیه و شاقه می زیستند برای خود در آدین پناهگاهی می جستند لذا به استیلا جویی و قدرت مشروع خاندان صفوی بالأخص شاه اسماعیل تسلیم می شدند. (شیعیان و بکتاشیان، احمد رفیق) نتیجه مداخلات مذهبی که در آناتولی توسط داعیه داران صفوی شکل می گرفت و همچنین ظلم و ستمهای بی رویه حکومت عثمانی بر علیه علویان که عاقبت کار ایشان همچون دادگاههای تفتیش عقاید اروپا انداختن در آتش و یا قزل ایرماق بود جنگ چالدران شد که در تاریخ رجب ۹۲۰ هـ در ناحیه چالدران واقع در استان وان ترکیه امروزی به وقوع پیوست.

شکل گیری جنگ چالدران به این گونه بوده که پس از آنکه در سال ۹۱۷ هـ شاهقلی بابا با صوفیان دیگر روانه ایران شد در راه ولایات قرمان، سیواس و ارزنجان را تصرف کرد و سپاه عثمانی که در رأس آنها قراگوزپاشا و سلطان بایزیدخان علی پاشا بود را قتل عام کرد. و نورعلی خلیفه روملو در سال ۹۱۸ هـ به دستور شاه اسماعیل به بهانه گردآوری صوفیان و مریدان خاندان صفوی مأمور در خاک عثمانی شد تا به تاخت و تاز پردازد و شهرهای قره حصار شرقی و ملطیه را گرفت و خطبه به نام شاه اسماعیل خواند، در همان حال یکی دیگر از سرداران قزلباش به نام خان محمد استاجلو نیز قلعه دیاربکر را گرفته و سپاهیان علاء الدوله ذوالقدر را در هم شکسته که بعدها علاء الدوله ذوالقدر نیز متحد شاه اسماعیل گردید (چالدران، نصرالله فلسفی) و این از دلایل لشکرکشی سلطان سلیم به ایران شد.

وی از ادرنه خروج می کند و به بخش قوج حصار که می رسد وضعیت آرایش جنگی می گیرد. پس از گذشتن از آق شهر و سوشهری که مرز میان ایران و عثمانی بود لشکر عثمانی وارد خاک صفویه می شود. (تاریخ عثمانی، ج ۲ ص ۲۸۳)

در این میان رفتار شاه اسماعیل با کردها همانند رفتار آق قویونلوها ظالمانه و خشن بود و همین امر نیز سبب می گردد که امرای کرد آناتولی با یاوز سلطان متحد گردند. ادریس بدلیسی در تصرف دیاربکر و دیگر ممالک شرقی رل مهمی داشت و خدمت بزرگی برای دولت عثمانی انجام داد، این شخص ضمن ملاقات با خوانین سنی کرد با آنها به توافق رسید و آنان را به سوی دولت عثمانی جلب کرد و به این ترتیب خوانین ارومیه، عراق، عمادیه، جیرزه، اکیل، بدلیس، خیزران، گارزان، پالو، سی بیرت، حصن کیفا، مفارقین، جزیره ابن عمر و به طور کلی جمعا خوانین بیست و پنج منطقه به اطاعت دولت عثمانی درآمدند... در بین خوانین کرد که از دولت عثمانی اطاعت کرده و حاکمیت قدرتمند آن را پذیرفتند امیرشرف الدین حاکم بدلیس، ملک خیزران امیر داوود و ملک خلیل دوم از خاندان ایوبی امیر حصن کیفا و سلطان حسین حاکم عمادیه دیده می شدند. (تاریخ عثمانی، ج ۲ ص ۲۹۵).

قیام علویان کرد ترکیه در هر دوره ای تکرار می گردد و در گوشه و کنار مبارزاتی شکل می گیرد که به قیام سیدرضا کرد علوی در درسیم بر علیه آتاتورک می توان اشاره کرد که عاقبت آن اعدام به همراه سایر سران نهضت در سال ۱۹۳۷ م می باشد.



آنان را ترکان قزلباش معرفی کرده اند. همچون این گفته از گردلیفسکی که آورده: در یک مسأله شک وجود ندارد و آن اینکه قزلباشها نواده ترکهای شیعه هستند که تحت تأثیر مسیحیت (کنیسه گریگوری ارمنی) و باورهای کهن آسیای صغیر قرار گرفته اند. در خصوص پیدایش علویگری آن را همچون سایر جنبشهای موجود منطقه کردستان به سده سوم میلادی یعنی زمان پیدایش مانی می دانند که از اسلام تأثیرپذیری داشته و افکار و اعتقادات صوفیگری و مسیحیت را نیز در خود جای داده است. علویان به تجسد و دوندون نیز اعتقاد دارند و رهبر آیینی خود را «دهده» می نامند که یکی از این رهبران «چلبی افندی» در سده بیستم است. دده از خانواده ویژه ای به نام «شیخ خوبیار» می باشد و اغلب خانه وی محل تجمع و گردهماییهای دینی که موسوم به جم است می باشد. در مراسم جم که دده در رأس آن قرار دارد سماع نیز شکل می گیرد و آن به این صورت است که دده آواز دینی که معمولاً در منقبت حضرت علی است سر می دهد و نوعی سماع عرفانی شکل می پذیرد. علویان در هر پنجشنبه از هفته را روزه می گیرند و برای آن این استدلال قائل اند که حضرت علی در این روز به شهادت رسیده است. کعبه علویان مرقد حاجی بکتاش است که مراسم به جای آوردن آن در روز دهم محرم می باشد. اما ناگفته نماند که سادات و مراقد یارسانی نیز برای آنها محترم شمرده می شود و به دیده تکریم به آن نگاه می کنند که این خود اثبات رابطه یارسانی با علویه را در سده های پیشین قوت می بخشد که به خاطر دوری از مرکزیت یارسانی و نبود ارتباط فقط در حد تکریم و احترام ردی از آن را می توان یافت. بیوروک یا بیارق کتابی است که مسائل آیینی و پندهای دینی علویان را شامل می گردد.<sup>۱</sup> بسیاری از کتب مذهبی این فرقه در زمان جنگ ترک و روس مفقود گردید... و قزلباشهای ترکیه در صحبت هاشان نام علوی را در مورد خود به کار می برند. یک درویش اهل حق به من گفت در ترکیه ما را علوی می خوانند ... مؤلفین فصل مربوط به کردستان در دایرةالمعارف بریتانیک (سراج.راولینسون و سر چارلز. دلبلیو. ویلسون) علی اللهی های درسیم، اهل حقهای زاگرس را با هم مطرح می کنند.<sup>۲</sup>

علی الحال به وجود آمدن تاریخچه فعالیتهای علویان ترکیه را می توان در قرن هفتم و هشتم هجری دانست، آن زمان که پیرنیامین به مسافرت در ترکستان می رود و در آنجا به فعالیت مذهبی می پردازد. البته در سرزمین عثمانی در ایامی که از آن بحث می کنیم بجز اخیها و پیروان شیخیه فلسفه وحدت وجود و عرفان به صورت تدریسی و علمی نیز خودنمایی می کرد<sup>۳</sup> اما آنچه که به آن گسترش می داد فعالیتهای مذهبی شیخ علی سیاهپوش، شیخ حیدر و شیخ جنید در نواحی آناتولی در جذب افراد در زی خاندان صفوی بود. همچنین می توان به فعالیت سردمداران یارسانی در نواحی مورد بحث اشاره

۱- رهوشی نائینی و نه‌توه‌یی له کوردستان، دکتر رشاد میران

۲- یادداشت‌هایی در مورد طایفه اهل حق، مینورسکی، ترجمه دکتر سیاوش تیموری، ص ۵۶

۳- تاریخ عثمانی، ج ۲ ص ۶۰۱.

کرد، همچون حسین سیاه کوهی (پیربنیامین) که در سرانجام به گلیمه کول اشتهار دارد و دیگر همراهان ترکش که جذب پردیور می گردند. می توان به شاه ویسقلی اشاره کرد که در نواحی ترکستان و مناطق تحت نفوذ علویان حضور چشمگیری داشته است. پس از آن می توان به وجود یعقوب قوشچی اوغلی که بنا به روایت جزء بازبانان دربار عثمانی بوده که حرفه خود را رها می کند و در زی یاران شاه ابراهیم از اولادان سلطان اسحاق برزنجه ای قرار می گیرد و پس از چندی درک مصاحبت از محضر شاه ابراهیم دوباره راهی ترکستان می گردد. همچنین فرزند یعقوب قوشچی اوغلی که یکی از بزرگترین شاعران و کلام دانهای یارسانی در منطقه ترکستان می باشد که می توان گفت تقریباً سرانجام را به زبان ترکی برای یاران خود ترجمه کرده است. ایشان نیز تمام مناطق علوی نشین آناتولی را در زمان قرن نهم به سیر و سیاحت گشته و با علویان مصاحبت داشته است که پس از این شخصیتها می توان به وجود محمدیگ واعقابش همچون خان آتش در نواحی آناتولی اشاره کرد که این ارتباط چنان نزدیک است که اغلب محققین را بر آن داشته که شخصیتهای اصلی علویان را از نقیبان و علم داران یارسانی بدانند. البته همانطور که گفته شد شخصیتهای طراز اول یارسانی همیشه با نامهای مستعار معرفی می شده اند و این دلیل همچون دلایل دیگر باعث گردیده که سندی متقن دال بر این مدعا که آیا این شخصیتها در قیامها و یا راهبری علویان آناتولی سهیم بوده اند یا نه نباشد و بیشتر به یک حدس و شاید شبیه گردد. اما وجود افکار و اعتقادات متشابه در علویان و یارسانی رابطه این دو را کاملاً محرز می سازد، خاصه اینکه با ظهور سردمداران یارسانی زمینه را برای جذب اینان در یارسان در زمان خان آتش فراهم آورده است. چرا که هم اکنون نامهایی که بر علویان آناتولی اطلاق می گردد، همچون ابدال بگ ، آتش بگ ، نبی لی ، علی اللهی جملگی از اسماء و خاندانهای در زی یارسانی می باشد. همینطور وجود برگزاری مراسم و آداب جم و قربانی کردن اینان که اقتباسی از آداب جم در نزد یارسانی می باشد، و همچنین مراسم سماع که آن نیز برگرفته از چویی رمزبازی در نزد یارسانی است. و یا وجود ساز تنبور در میان ایشان - به عنوان ساز مختص دست کردن - و به کار بردن آن در هنگام ذکر و عبادت و سایر موارد مشابه اعتقادی مناسبات فرهنگی - اعتقادی این دو را قوت می بخشد که بنا به دلایل سرکوب ، مشته سازی ، تأثیر فرهنگ غالب و بسیار موارد دیگر این آداب و رسوم تحریف و یا از میان برداشته شده است. همچون ساز تنبور که جوانان امروزی آناتولی آن را همسان ساز دیوان کرده اند، اما در میان کهنسالان همان تنبور اصیل با سه سیم و یا گاهاً دو سیم مورد استفاده در ذکر قرار می گیرد. و یا وجود سیبل در میان علویان که آن را جزء عقاید و اعتقادات خود فرض می کنند و آن را همچون مرده ریگی - که در میان کردن اصیل رعایت می گردد - به میراث دارند. اما در بین جوانان رعایت نمی گردد و حتی فشار و جلوگیری از برگزاری مراسم و پیگیری اعتقادات توسط مذهب و حکومت حاکمه باعث گردیده که جوانان امروزی از افکار و اعتقادات خود و نیاکانشان تقریباً هیچ ندانند.

همچنین بکتاشیان که هرچند در روند تاریخ مورد بی مهریهایی قرار گرفته، اما به نسبت علویان وضعیت بهتری داشته اند. بکتاش بنا به اعتقاد یارسانی و بر اساس مستندات کلامی سلطان اسحاق برزنجی ای می باشد که در اواسط پردیور به نواحی شمالی کردستان رفته و در آسیای صغیر بنیان بکتاشیه را می گذارد که بعدها توسط بالیم سلطان و شاعران بزرگ دیگر همچون قایغوسز<sup>۱</sup> ابدال که پیربنیامین میهمان بوده و پیرسلطان ابدال و مریدقول همت ترویج و بسط پیدا می کند. پیر اسماعیل که وه لانی از هفتاد و دو پیر در این خصوص می فرماید:

نهو به کتاشیان ...	بارگهی شام وه ستهن نهو به کتاشیان
نه پردیورهردا شام وه ستهن سپرخان	نه حاجی به کتاش بروز دا نیشان
نیاش ته ریکهت دین عه لهویان	هفته نان چه وگا یورتشان زیان
قایاقسز بنیام چه وگا بی عه یان	گول بابا داود میرد رووی مه یدان
شاهین بیانی موسیقی دهفتهر خوان	موسته فا چه وگا نامش بی عوریان
رهمزبار بی ابدال نیسمش بی ویران	زهرده بام غه زهل دده بی سولتان
نه یوهت نامش بی توراب نهو زه مان	هفته نان نید بی چه وگا یورتشان

پادشام هه ر وهختی رهنگی دا نیشان<sup>۲</sup>

بنابر رساله بساطی که در زمان شاه طهماسب نوشته شده است و علویان آن را «مناقب و فرمایش بزرگ» می خوانند، نخستین اصول بکتاشیه تقریباً همان اصول اخیه می باشد که تمایلات غالبی دارند. همچنین منابع تاریخی نشان می دهد که بکتاشیه از روزگاران گذشته با فرقه ای از صوفیه که ابدالان روم خوانده می شوند پیوند داشته و شاید به همین دلیل باشد که بکتاشیان نیز ابدالان بکتاشی نامیده می شدند.<sup>۳</sup> در بکتاشیه نیز همانند سایر فرق عرفان و یا غلات بعضی از عبادات جای احکام شرعی را می گیرند، مانند: هر صبح و شام صلوات فرستادن بر دوازده امام (ع)، خواندن دعای «نادعلی»، خودداری از نوشیدن آب در دهه اول محرم، اعتراف کردن به گناهان نزد بابا (شیخ) پس از محرم. همانند یارسانی

۱- عارفان شاعر و متقبه گرد آورندگان فراوانی با تخلص «قایغوسوز» در میان ترکان شیعه، قزلباشها، بکتاشیه و طرقتهایی مانند این بوده اند. آنچه که با نام «رساله دل قایغوسوز» می آید به عنوان بخشی از یک «قارامجموعه» از بخش متون دینی کتاب نثر در ادبیات کهن ترک اثر مرحوم فاخرایز برگرفته شده است. قارامجموعه به کتابهای ارکان ادب که از سوی مریدان مختلف نوشته می شده اطلاق می شده است و همه آنها منسوب به شیخ صفی ویا از زبان شیخ صفی بوده اند. در اصل قارامجموعه باید تألیف خود شیخ صفی الدین اردبیلی بوده باشد. (قارامجموعه، دکتر سیدحسین محمدزاده صدیق، ص ۱۰۱)

۲- سرانجام، کلام بارگه بارگه بند ۵۴. سید اکابر خاموش نیز در این خصوص می فرماید:

هه نهم ته جه للی خاموشه نانیو هه نهم ته جه للی

وهختای شام نه دو ن نهو به کتاش وهلی قایاقسز عه بدال بیم پیر نه زهلی [۵۲]

۳- سبحانی و انصاری، ص ۵۲۰.

که روز اوّل سال یعنی قرار گرفتن خورشید در برج حمل را تاریخ روز ولادت سلطان اسحاق می دانند، ایشان نیز بزرگداشت نوروز که به اعتقاد بکتاشیان روز ولادت حضرت علی علیه السلام است را در روز اوّل سال جشن می گیرند. با برادران دینی بکتاشی بر سر سفره های محبت (دم) نشستن و سرودهای بکتاشی (نفس) خواندن و نی نواختن<sup>۱</sup> دارند که همان ذکر در جم یارسانی را در ذهن تداعی می کند.

متون بکتاشی نیز همانند یارسانی بیشتر به زبان نظم است که به زبانهای فارسی ترکی عربی و آلبانیایی عنوان گردیده و بیشترین تعلیمات در این بینش را در خود جای داده است، چراکه در نزد اینان نظم جایگاهی والاتر از نثر دارد. بکتاشیه و علویان آسیای صغیر در ابتدا مناسباتی با هم نداشتند، اما هم اکنون به هم نزدیک شده و توگویی یکی می باشند، که در اصل نیز همینطور می بوده است.

امابه غیر از علویان آناتولی، نصیریه در سوریه نیز علوی خطاب می گردند و از دیگر طریقی است که با یارسانی مرتبط می باشد. این قرابت تا حدی است که گاه یارسانیان را به همین نام (نصیریه) خطاب می کنند. مردمان این نخله بیشتر در نواحی سوریه و لبنان سکونت دارند که ریشه ای سوریه ای و کلدانی دارد و به تناسخ و حلول نیز معتقدند. بعضی از محققین این فرقه را از پیروان عبدالله ابن سبا که هم عصر حضرت علی بوده و نیز معتقد به الوهیت ایشان هم بوده است می دانند، و عده ای دیگر نیز معتقدند این فرقه از پیروان محمدابن نصیر هستند که در زمان امام علی النقی می زیسته و امام علی النقی را رب می دانسته و خود را مرسل از جانب او خوانده. که اگر بر این پایه استناد کنیم محمدابن نصیر در زمان حضرت علی نبوده است.

معین نیز در فرهنگ خود آورده: متکلمان شیعه و سنی درباره نصیریه عقاید آنان مطالب متناقض نوشته اند. از نوشته بعضی از قدما و متکلمان چنین بر می آید که این فرقه از پیروان عبدالله بن سبا هستند و بعضی آنان را از فرق زیدیه به شمار می آورند. بعضی نوشته اند فرقه ای از غلات هستند و معتقدند که حق تعالی در ذات امیرالمؤمنین علی(ع) حلول کرده و گویند ظهور روحانی در جسمانی مطلبی است غیرقابل انکار، مانند ظهور جبرئیل به صورت دحیه کلبی، و چون علی و اولادش از سایر معصومان برترند و وابسته به اسرار ربانی و مؤید به تأیید الهی می باشند حق به صورت علی ظهور کرد. بعضی نوشته اند نصیریه تابع محمدبن نصیر نمیری اند و او امام علی النقی را رب و خود را مرسل از طرف او خواند. بعضی گویند نام فرقه ای است که به نبوت محمد بن نصیر معتقد هستند. امروز گروهی از نصیریه در شمال سوریه سکونت دارند. بعد از کشتاری که ترک ها از علویین کردند نام علویین به نصیریه بدل شد و بعد از ۴۱۲ سال یعنی پس از پایان جنگ جهانی ۱۹۱۸ دوباره این فرقه نام علویین به خود نهادند. مصطفی کامل شبیبی در تشیع و تصوف معتقد است که اینان امام علی را خدا می دانند

۱- سبحانی و انصاری، ص ۵۳۵-۵۳۶.

ومسیحیت و اسلام را با هم جمع نموده اند. محمدجواد مشکور نیز آورده که نصیریه که آنان را انصاریه و علویه نیز می گویند، منسوب به ابن نصیر نامی هستند که در قرن پنجم هجری از شیعه امامیه منشعب شدند و بعدها در شمال غربی سوریه جای گرفتند. تعالیم نصیریه عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات مردم پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا ذات یگانه ای است که مرکب از سه اصل لایتجزی به نامهای معنا و اسم و باب است. این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته است. آخرین تجسم با ظهور اسلام مصادف شد و آن ذات یگانه در تثلیث لایتجزائی در وجود علی و محمد و سلمان فارسی تجسم یافت. بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف «عمس» معرفی نمودند که اشاره به حرف اول سه اسم علی و محمد و سلمان است. نصیریه معتقد به تناسخ اند و مانند دروز که به دو دسته روحانی تقسیم می شوند، به دو طبقه عامه و خاصه منقسم می گردند، خاصه از خود کتب مقدس دارند و مضمون آنها را تأویل می کنند، ولی برای عامه مکشوف نمی سازند.

علی الحال نصیریها در سالهای اخیر به خاطر محدودیتها و سرکوبهایی که از جانب افراطیون بر آنها اعمال می گردد از مسائلی که در نزد آنها ایجاد مشکل کرده تعدیل نموده و باعث کناره گیری از آنچه که هست نموده اند. شیخ علی عزیز ابراهیم یکی از نصیریهای است که کتابهایی چند در خصوص بینش خود تألیف کرده، همچون العلویون بین الغلو و الفلسفه و التصوف و التشیع که در کتاب العلویون فی دائره الضوء مواردی را با این محتویات انعکاس داده است:

۱- علویان مسلمانان شیعه و موحدند که خداوند را از هر شباهتی با مخلوقات منزه می دانند. ۲- علت غلوی که عارض آنان شده عزلت و گوشه گیری و محرومیت و جهل بوده است. ۳- بیشتر علویها نه حلول و نه تناسخ را قبول ندارند و صوفیان آنها هم قائل به تجلی اند نه حلول ۴- اسم حقیقی اینان علویون است و اسم نصیریه از ناحیه دشمنان به آنها اطلاق شده است. ۵- آنان به جای اسلام به عنوان دین و عربیت به عنوان نسب و تشیع به عنوان مذهب هیچ چیز دیگری را به عنوان بدیل نمی پذیرند... اما آنچه که در کلام سرانجام به آن اشاره شده و نصیریه را به صورت یک حکایت درآورده به این شکل است: «قرقر» نام موجود یا ماهی بوده که با نصیر صحبت می کند، این نام موجود در اوستا با نام «کر» آمده است که در دریای فراخکرد نگهبان درخت «گوکرن» در برابر گزند وزغ زشت اهریمنی می باشد که شکل تغییر یافته آن در سرانجام به گونه «قر» که اغلب «ک» به «ق» و یا «ق» به «ک» تبدیل می گردد آمده است. اما حکایت آن در سرانجام به این شرح می باشد: روزی حضرت علی مشغول آماده کردن سپاه برای جنگ می بوده که در کناری چشمش به پیرزنی می افتد که به خاطر تنها فرزندش محمدابن نصیر گریان و ناراحت است، چراکه نصیر نیز جزء سپاه حضرت علی است و با ایشان عزم جنگ دارد. امیرالمؤمنین به پیرزن اطمینان خاطر می دهد که فرزندش را صحیح و سالم باز می گرداند. شبی درحین حرکت لشکریان حضرت علی راه را گم می کنند، آن حضرت به نصیر می فرماید که به

لب رودخانه مجاور برو واز یکی از ماهیهای رودخانه به نام قرقر (گرگر) مسیر مشخص ودرست را بپرس. نصیر وقتی که به لب رودخانه می رسد واسم قرقر را به زبان می آورد چندین ماهی سراز آب بیرون می آورند وهمه با هم جواب می دهند که اسم ما همه قرقر است شما کدام یک از ما را منظور هستی؟ نصیر به نزد حضرت علی باز می گردد وشرح ماقوع را برای آن حضرت تشریح می کند. ایشان می فرمایند: برو وبگو قرقر ابن قرقر. نصیر روانه می گردد وبه لب رودخانه می رسد واین بار به ماهیها می گوید که قرقر ابن قرقر منظور کلامم است وایشان می تواند راه درست را به من بگوید. قرقر ابن قرقر خطاب به نصیر می گوید کسی که پدر درپدر وشجره یک ماهی در رودخانه گمنامی در این دنیا را می داند چگونه ممکن است راه درست را نداند؟ با این اشارت قرقرابن قرقر انقلابی شدید در نصیر به وجود می آید وبدون درنگ به نزد حضرت علی باز می گردد و بی مهابا فریاد می زند که تو خدائی، اما با واکنش شدید حضرت علی مواجهه می گردد و او را می کشد، اما قولی را که به پیرزن داده بود مبنی براینکه فرزندش را صحیح وسالم باز می گرداند را به خاطر می آورد و او را دوباره زنده می کند. پس از زنده شدن نصیر دوباره فریاد می کشد و می گوید: بار اول که تو را خدا می پنداشتم این اعجاز کشتن وزنده کردن را ندیده بودم، حالا با این اوصاف شکی برابم نمی ماند که تو خدائی... و به این شکل شد که فرقه نصیری که از غلات می باشند به وجود آمد.

صفویه:

انتلاف آن با یارسانی در قرن هفتم هجری شکل می گیرد و آن در زمان شیخ صفی الدین اردبیلی<sup>۱</sup> است. یعنی هنگامی که وی در سال ۶۷۵ هـ ق به خدمت تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی شاگرد عین الزمان جمال الدین گیلی از شاگردان نجم الدین کبری مشرف می گردد.<sup>۲</sup> و ایشان نیز او را بعد از دوازده سال به رسم طریقت برای بستن کمر روانه پردیور می کند، که تشرف شیخ اردبیل به خدمت سلطان اسحاق در سال ۶۸۷ هـ ق باشد که شرح آن در سرانجام مذکور است.<sup>۳</sup> بعد از چند سالی که در پردیور می ماند باز به گیلان برمی گردد و با بی بی فاطمه (کتان) دختر شیخ زاهد ازدواج می کند.

۱- شجره نامه شیخ صفی الدین اردبیلی درصفوة الصفا اینچنین آمده است: صفی الدین ابوالفتح اسحق بن امین الدین جبرائیل بن صالح بن قطب الدین احمد بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن سید احمد الأعرابی بن ابومحمد قاسم حمزه بن الامام موسی کاظم. (صفوة الصفا، ابن بزاز، ص ۷۰) که اغلب بر این شجره نامه خرده گرفته و آن را نادرست می خوانند و معتقدند که فیروز شاه زرین کلاه جد هفتم شیخ صفی الدین در حدود سال ۵۶۹ هـ ق از کردستان به آذربایجان آمده است و اجداد صفویه اصلاً ایرانی بوده اند. (عرفان و ادب در عصر صفوی، دکتر احمد تمیم داری، انتشارات حکمت ۱۳۷۳، ص ۲۳)

۲- تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم بخش اول، ص ۱۷۴.

۳- ر. سرانجام دوره شیخ صفی الدین اردبیلی.

همانگونه که گفته شد بینش یاری بر مکتوم داشتن اسرار و ناشناخته ماندن با مخفی نگه داشتن تشکیلات و سری کردن افکار و حتی تبدیل نام و انتخاب لقب و نام مستعار اهتمام داشته اند، که شرح ملاقات شیخ صفی باسلطان اسحاق و آمدن ایشان به پردیور نیز از جمله این مسائل است که عنوان نگردیده، چرا که رسم مردان حق بر این بوده تا سینه ای از اسرار داشته باشند و همین امر نیز باعث شده تا نشان از این موضوع را در کتب و اسناد تاریخی پیدا نکرد، الا به رمز و اشاره. در قارامجموعه آمده است که شیخ صفی الدین اردبیلی می گوید: .. چند هزار بار خلعت های گوناگون پوشیدم چند هزار بار از گریبانهای گوناگون سر بر آوردم. چند هزار بار مراقب مردمان و آشنایان شدم. به چندین هزار اسم و لقب نامیده شدم. حاصل کلام، این سپاه نفس مرا کوچاند و کوچاند و از قالبی به قالبی در آورد مرا شهر به شهر روستا به روستا در به در گرداند که با زبان آشکار و با قلم بیان نمی گردد.<sup>۱</sup>

علی الحال شیخ صفی بعد از آمدن به گیلان و انتساب وی توسط شیخ زاهد گیلانی به جانشینی خود به رهبریت طریقه نائل می آید و مبلغانی از خلفای صفوی را به کشورها و سرزمینهای مختلف از جمله کردستان می فرستد که مریدان فراوان و معتقدین بسیاری طبق اصول و راه و روش و دستور مشایخ صفویه پدید می آورد.<sup>۲</sup>

قدرت مذهبی این خانواده باعث به وجود آمدن نفوذ اجتماعی و در نهایت قدرت سیاسی و تأثیر بر حکام و امرا میگردد تا جایی که نقل است امیر تیمور گورکانی دست ارادت به خواجه علی سیاهپوش می دهد و یکی از مریدان حلقه به گوش آن شخص می گردد.<sup>۳</sup> امیر تیمور پس از آنکه خواجه علی را یکبار بر کنار رود فرات و بار دیگر در دزفول و اردبیل می بیند<sup>۴</sup> از وی تقاضا می کند که درخواستی نماید. ایشان (خواجه علی) نیز آزادی اسرای روم را در خواست می کند که امیر تیمور انگشت قبول بر دیده می نهد<sup>۵</sup> و جملگی آنان را آزاد می کند، همچنین می فرماید که اردبیل را در بست باحوال و توابع به حضرت شیخ صفی و به آستانه آن شهریار وقف نمایند.<sup>۶</sup>

تحکیم قدرت مذهبی، سیاسی، اقتصادی این خانواده در زمان شیخ علی تثبیت می گردد، به گونه ای که قبایل اسیر شده روم جملگی به ایشان وفادار می مانند و سر سپرده خاندان صفوی می گردند که بعدها در زمره قزلباش توسط شیخ حیدر به نیروی اصلی این خاندان تبدیل می گردند. شیخ جنید پس از این که توسط جهانشاه قره قویونلو مجبور می شود اردبیل را ترک کند به دیار بکر می رود و در آنجا با

۱- قارامجموعه، دکتر سیدحسین محمدزاده صدیق، ترجمه داوودبهلولی، ص ۱۰۸

۲- زندگی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، ص ۶۸.

۳- عالم آرای صفوی، ص ۲۵

۴- جهانگشای خاقان، ص ۲

۵- همان، ص ۳۲

۶- عالم آرای صفوی، ص ۲۵



خواهر اوزون حسن ازدواج می کند و رابطه خود را با ترکمن های آسیای صغیر تحکیم می بخشد و بعداً با سپاهی مجهز به اردبیل برمی گردد. از اینجاست که تبلیغات مذهبی خاندان صفوی جای خود را به تبلیغات سیاسی و نظامی می دهد، پس از وی شیخ حیدر به پیروانش دستور می دهد کلاه قرمزی که دوازده ترک داشته بر سر بگذارند که به آن کلاه حیدری نیز گفته می شده و از این پس نیروهای نظامی خاندان صفوی با نام قزلباش شناخته می شد که همان قبایل آسیای صغیر بود و شامل: شاملو (بگدلو، عبدلو، عرب گولو و نلقاز)، استناخلو (شامل طوایف کنگرلو و شرفلو)، ذوالقدر (شامل طوایف: سوکلان و شمس الدین لو و حاجیلر و قرغلو)، قاجار (شامل طایفه ایگرمی درت)، افشار (شامل طوایف: ایمانلو و ایلو و اصلو)، ترکمان (شامل طوایف: پرناک و اردکلو)، ایسپیرلو و روملو (شامل طایفه قویلا حصار) و قارادقلو و بیات و طالش آلپاوت و قزاقلو و جاگیرلو و بایبورت لو می شود.<sup>۱</sup> رابطه این قبایل توسط اسماعیل پسر کوچک شیخ حیدر توسط مریدان و پیک های وی در آسیای صغیر به صورت دائمی حفظ و برقرار بود. دوران اقتدار و شکوه خاندان صفوی با تولد شاه اسماعیل به تاریخ ۲۵ رجب سنه ۸۷۳ هـ<sup>۲</sup> است که مریدان، وی را مرشد کامل خطاب می کرده اند. صوفیان از هر سو به ویژه از نواحی روم، قراجه داغ و اهر جمع می شدند و هدایایی برای تقدیم به مرشد کامل خود به همراه می آوردند.<sup>۳</sup> در این سالها بود - یعنی پس از پنج سال اقامت در لاهیجان - که وقت خروج فرا رسیده و می بایست قیام کند، که چگونگی آن و از قبل تعیین شدگی با رنگ و بوی عرفانی، و نشان دادن آن همچون رسالتی در کتب و تذکره های نوشته شده آن عصر مسطور است.

صاحب جهانگشای خاقان آن را به این صورت تفصیل می کند: ده ده محمد یکی از درویشان پاک اعتقاد و از مریدان حسن خلیفه تکلو که در میان تکه ایلی و اوروم ایلی سکنی داشت بود. حسن خلیفه یکی از مخلصان و مریدان پاک اعتقاد این دودمان ولایت و کرامت بود که یک نوبت به خدمت حضرت سلطان جنید رسید و دو نوبت به خدمت سلطان حیدر مشرف شد، آن حضرت او را به چله خانه با چهل نفر از صوفیان فرستاد و هر یک از ایشان را یک کوزه آب و قرصی نان همراه کرد تا مدت چله به آنقدر غذا قناعت کنند، بعد از آن بیرون آمدند، رفقای حسن خلیفه توشه خود را به کار برده بودند الا او که آنچه برده بود به خدمت آن حضرت آورد.

مرشد کامل او را رخصت داده روانه ولایت تکه ایلی گردانید و آن حضرت او را وعده در باب ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شاه صاحبقران فرمودند، و چون به میان ایل مذکور رسید از او کشف و کرامت بسیار مشاهده می شد، مکرر اصحاب طریقت را از وعده خروج آنحضرت آگاه می نمود. در

۱- سازمان اداری حکومت صفوی، مینورسکی، ص ۲۴

۲- تذکره ریاض الشعرا، ج ۲ ص ۷۰۱

۳- تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۷

هنگام ارتحال پسر خود بابا شاهقلی را که او نیز صاحب کشف و کرامت بود بر مسند طریقت جای داد، ابلقی به او سپرده گفت که در سنهٔ سبع و تسعمایه (۹۰۷ هـ) مرشد در تبریز بر تخت سلطنت ایران جلوس خواهد نمود، این امانت آن شهریار است سلام من به او برسان.

بابا شاهقلی منتظر وقت می بود، تا در سنهٔ خمس تسعمایه ده ده محمد که مرید خلیفه بود ارادهٔ مکه معظمه نمود. از بابا شاهقلی رخصت دریافت این توفیر طلبید، دده شاهقلی گفت رخصت است برو، اما چون از زیارت مکه فارغ می شوی ارادهٔ زیارت عتبات خواهی کرد و از آن جانب به دارالسلطنهٔ تبریز خواهی شد، در آن روز از اولاد طیبین و طاهرین صاحب خروجی به هم رسیده پادشاه شده و سکه و خطبه به نام خود زده و خوانده در میدان تبریز آن شهریار را در چوگان بازی خواهی دید می روی و سلام مرا به آن سرور می رسانی و این ابلق را می دهی که بر سر تاج خود بند گرداند.

پس دده محمد قبول نمود آن امانت را گرفته و به جانب مکه معظمه روان شد، بعد از طواف مکه معظم و زیارت مدینه مشرفه متوجهٔ بغداد شد، مابین مدینه و دارالسلام بغداد از قافله جدا افتاده خوابش در ربود، وقتی دیده گشود که از قافله اثری نمانده بود، مدت سه روز به قوت حال و درویشی در آن صحرا راه می رفت تا کار بر او تنگ گردیده افتاد و زبان از کام او بیرون آمد. و چون آفتاب بر بالای سر راست ایستاد دید که از برابرش کسی هست و گفت ای درویش برخیز که به آبادانی نزدیک رسیده، آن جوان دست او را گرفته، چون دست درویش به دست آن جوان رسید قوت در دم در او بشد، دید که در آن طرف تا چشم کار می کند سبزه و گل و لاله در آن صحراست و خیمه های زربفت و اطلس بر سر پای کرده اند. گفت ای جوان عرب این قسم جای در صحرای مکه و نجف اشرف هرگز کسی ندیده و نشان نداده این چه مکان است، و صاحب این خرگاه و بارگاه کیست. آن جوان عرب گفت: خواهی دانست. و درویش در جلوی او می رفت تا به بارگاهی رسید که قبه اش با آفتاب و ماه برابری می کرد.

چون داخل شد طرفه جایی به نظر در آورد که بهتر از آن جایی ندیده بود، کرسیهای زرین در پهلوی یکدیگر چیده و شخصی بر بالای کرسی نشسته بود و نقابی بر روی خود انداخته. دده محمد دست بر سینه نهاد سلام داد و دعا کرد، پس صدایی جواب سلام از آن نقاب داد شنید و گفت ای درویش بنشین. پس فرمود تا طعامی جهت او آوردند که در جمیع عمر خود مثل آن اطعمه ندیده بود، و آبی سرد نیز آوردند و دده محمد نوشید که هرگز آبی به آن گوارایی نخورده بود. چون از خوردن فارق شد دید جمعی آمدند و پسری را آوردند تخمیناً در سن چهارده سالگی سرخ موی و سفید روی میش چشم و تاج سرخی بر سر داشت. چون داخل شد سلام داد، ایستادند، آخر آن نقابدار گفت ای اسمعیل الحال

وقت شده که خروج کنی گفت امر از حضرت است.<sup>۱</sup> که اینگونه شد پسر کوچک شیخ حیدر بعد از سالها توارى در گیلان بالاخره به کمک صوفیان و مریدان خویش نهضت صفوی را - که از عهد صدرالدین و خواجه علی آغاز شده بود- به ثمر رساند.<sup>۲</sup> محبوبیت شاه اسماعیل در نزد مریدان به عنوان مرشد کامل باعث گردید فوج فوج از مریدان ایشان در آسیای صغیر به یاری و سپاه ایشان در آیند. نخستین گروه از امرای بزرگی که به او پیوست یک گروه ۵۰۰۰ نفری از سوریه و روم بود از صوفیان آسیای صغیر به فرماندهی قراجه الیاس و یک قشون ۷۰۰۰ نفری از صوفیان ترکیه مرکب از قبایل نام برده شده که اینان از مدتهای مدید کیش صفویه را پذیرفته بودند.<sup>۳</sup> دعوی نیمه الوهیت از سوی اسماعیل پیوند مذهبی میان او و مریدانش را شدیداً تقویت می کرد. تاجر ونیزی در ۱۵۱۸ می نویسد: مردم این صوفی را دوست دارند و جایگاه او را تا درجه الوهیت بالا می برند، بیشتر سربازانش بدون زره به میدان می روند و آرزو می کنند که سرورشان شاه اسماعیل آنها را حین جنگ تماشا کند... با سینه های برهنه یورش می برند و فریاد می زنند شیک شیک.<sup>۴</sup>

با تحکیم قدرت و ثبات در منطقه توسط شاه اسماعیل مذهب شیعه اثنی عشری در ایران رسمیت یافت و هر کس را که غیر از آن دم می زد به حکم شاه اسماعیل گردن می زدند و حتی مداخله شاه اسماعیل در آسیای صغیر و تحریک صوفیان و مریدان شیعی مذهب نیز از نمونه های ترویج و تشویق به شیعه گری بود. چنانکه به دستور وی در سال ۹۱۷ هـ شاهقلی بابا که ذکر آن رفت از سران صوفیه تکه لو، ولایات تکه، قرامان و سیواس را غارت کرد و جمعی از سربازان و سرداران عثمانی را کشت. بایزید خان به علت آنکه در این زمان پیر و فرسوده و در داخله کشور گرفتار عصیان پسر کوچک خود سلیم بود از دشمنی آشکار و اقدام به جنگ با شاه اسماعیل احتراز می کرد و به همین سبب نیز چون از تاخت و تاز شاهقلی بابا و کشتار و غارت او در ولایات عثمانی خبر یافت به نوشتن نامه ای قناعت کرد.<sup>۵</sup>

۱- جهانگشای خاقان، ص ۸۵. محمد علی سلطانی این شخصیت را (دده محمد) همان محمد بیگ فرزند شاه ویسقلی می داند که به روم (آناتولی) رفته است در حالی که اینگونه نمی باشد چرا که دده محمد از شاعران بکتاشیه است که در سال ۸۶۰ هـ متولد می گردد و در نواحی قسطنطنیه با تاریخ زندگی مشخص حشر و نشر داشته است و بنا به گفته صاحب جهانگشای خاقان بشارت به تخت نشستن شاه اسماعیل را ایشان به وی می دهد در حالی که محمد بیگ در زمان به تخت نشستن شاه اسماعیل ظهور نفرموده اند و سال ظهور محمد بیگ اواسط نیمه اول قرن دهم است.

۲- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۷۵.

۳- تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۷

۴- سفرنامه یک تاجر در شرح سفرهای ایتالیاییها در ایران. لندن انجمن هکلیوت ۱۸۷۳ برگرفته از تحقیقات در تاریخ ایران عصر

صفویه، ص ۱۰۳، سازمان اداری حکومت صفوی، مینورسکی، ص ۱۸.

۵- جنگ چالدران، نصرالله فلسفی، مجله دانشگاه ادبیات تهران شماره ۲ سال اول دیماه ۱۳۳۲، ص ۵۹.

بایزید برای جلوگیری از خطری که می توانست آناتولی شرقی را کلاً تحت حکومت صفوی در بیاورد در ۱۵۰۲ / ۹۰۷ و ۹۰۸ هـ فرمان داد تا شیعیان بسیاری را از آسیای صغیر به سوریه که از ممالک مفتوحهٔ اخیر وی بود تبعید کند.

وضعیت بحرانی ناشی از شورش عظیم شیعیان تکه در ۱۵۱۲ / ۹۱۷ نشان داد که این بخش از آسیای صغیر از مدت‌ها پیش به عنوان مرکز باورداشتهای مذهبی بدعت آمیز مورد توجه بوده است.<sup>۱</sup> که با کشته شدن بایزید به دست پسرش سلطان سلیم و به تخت نشستن وی در بهار ۱۵۱۲م / ۹۱۸ هـ وضعیت شیعیان آسیای صغیر رو به وخامت بیشتر گذاشته می شود و بیم از شورش شیعیان و حملهٔ صفویه وی را بر آن می دارد که شیعیگری را در کشور خود تخطئه کند و تا جایی که دستش می رسد هواداران آن را می کشت.<sup>۲</sup> اسماعیل حقی اوزون چارشی لی به نقل از تاج التواریخ می آورد که سلطان سلیم در مورد تفتیش احوال شیعه های ساکن آناتولی فرامینی به حکام لیک فرستاد و دستور داد تا اسامی افرادی را که شیعه بودند نشان مسلم است از هفت سالگی تا هفتاد سالگی در دفاتر مخصوصه ثبت و ضبط کرده به او ارسال دارند. به موجب دستور پادشاه چهل هزار تن در نتیجهٔ تفتیش و تحقیق دستگیر شدند که گروهی از آنان به قتل رسیده و گروهی محبوس گردیدند.<sup>۳</sup> و پیشانی مابقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند.<sup>۴</sup>

این موضوع یعنی به قتل رسیدن چهل هزار از شیعیان نیز در کلامهای یارسان انعکاس داده شده که مصادف است با دورهٔ دوم عصر پردیور یعنی در زمان شاه ویسقلی و ایشان نامه ای را توسط یکی از یاران خود به نام احمد که ملقب به عالی قلندر می گردد به سلطان سلیم می فرستد تا از ظلم و جور و کشتار شیعیان دست بکشد. پیررستم سو سر حلقهٔ هفتاد و دو پیر در این خصوص می فرماید:

شاهی سه فاککی که رده بی زوهور	ژه ملکات روم ژه ئی عه سر دوور
کوشته بی بی حه د له ش وه بان لار	که ردی موسه خهر مولکک به غداد شار
کوشته بی لیشان زهد وه چل هه زار <sup>۵</sup>	ئه عراب زه بون موسه لمان ژار

و این موضوع یعنی نامه نگاری مابین شاه اسماعیل با سلطان سلیم که بارها شکل می گیرد و آمدن یک دورهٔ کلامی در متون یارسان که مضمون آن نامه نوشتن نقیب یارسانی (که در آن زمان شاه ویسقلی بوده است) به سلطان سلیم و دعوت ایشان به عدالت با جملهٔ زیبایی که تحت عنوان «اذا حکمتم بین

۱- تحقیقات در ایران عصر صفوی، ص ۹۸.

۲- همان، ص ۹۸.

۳- تاریخ عثمانی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، ج ۲ ص ۲۷۷.

۴- چالدران، نصرالله فلسفی، مجله دانشگاه ادبیات تهران سال اول

۵- سرانجام، دوره عالی قلندر بند ۷. [۵۳]

الناس ان تحکم وبالعدل» انعکاس پیدا می کند، وعاقبت کار وی که به شهادت رسیدن در بغداد - که در آن روزگار جزیبی از عثمانی بوده - می باشد، از یک طرف. واز طرف دیگر تحرکات علویان آناتولی که در آن شرایط زمانی در اوج والتهاب خود بوده واز جانب شاه اسماعیل به عنوان پیر کامل - که در میان علویان محبوبیتی در حد الوهیت داشته و مناسباتی نیز با یارسانی از زمان جدش شیخ صفی و صدرالدین وخواجه علی داشته - حمایت می شده و بر شدت این تحرکات می افزوده، باعث می گردد که چهره شفافی از ماقع این دوره ذاتی به دست داده نشود. اما آنچه که بر اساس مستندات متقن و مبرهن می باشد این است، شخصی که در کلامهای یارسانی از آن به عنوان داعیه دار یارسانی معرفی می گردد که بر علیه دولت عثمانی شوریده شاه ویسقلی می باشد که جامه را با شهادت تهی گردانیده و پس از شهادت به عالی قلندر اشتهار پیدا کرده است. طرف مقابل او که وی را به شهادت می رساند سلطان سلیم است و با تاریخ به تخت نشستن وی به سال ۹۱۸ هـ ق همخوانی دارد که همزمان می گردد با عصر دوم پردیور که شرح آن در بخش سادات برزنجه و شرح حال ایشان آمده است. جدای از آن شاه اسماعیل در این دوره کلامی جایی را به خود اختصاص نداده است، اما بر اساس شواهد از یارسانی به عنوان دژی در مقابل عثمانی استفاده کرده و داعیه دار یارسانی در جهت این ائتلاف (قزلباش - یارسانی) اهتمام داشته است. ناگفته نماند که سهم کردان در سپاه شاه اسماعیل ناچیز بوده و در تذکره الملوک نیز نامی از اقوام گوران یا کردستان در زی قبایل بوجود آورنده سپاه شاه اسماعیل برده نشده. البته از کردان چمشگزک که به ایران مهاجرت می کنند و کردان پازوکی که وطن اصلی ایشان نزدیک کیغی و الاشکرت واقع در ناحیه شمال دریایچه وان بوده در سپاه شاه اسماعیل نشانی پیدا می شود و مختصر کردان دیگر کلهر که بودجه سهم آنان ۲۷۷۷ تومان بوده که در مقابل قورچیان که ۲۵۵۷۲ تومان و غلامان که ۱۸۲۶۱ تومان بودجه داشته اند<sup>۱</sup> بسیار ناچیز بوده است. علاوه بر آن هسته اصلی سپاه شاه اسماعیل قزلباشها یعنی همان قبایل نام برده شده بودند که تحت هیچ شرایطی غیر خود را در سیستم نظامی و سیاسی حکومت دخیل نمی دادند، به گونه ای که تا حد امکان پست ترین کارها را در سیستم حکومتی به ایرانیان واگذار نمی کردند. اینان (قزلباشها) کسان غیر ترک را تاجیک می خواندند، که این واژه هنوز در میان یارسانیان ترک زبان که افراد غیر یارسانی را به همین نام خطاب می کنند متداول است.

البته رابطه یارسانی با قزلباشان (علویان) از زمان قوشچی اوغلی - که حوزه فعالیت ایشان با یارانش در محال تبریز، النجه، نخجوان، اردوباد، مرند، ارسباران بوده - تحکیم داشته، که بعدها با ظهور شاه ویسقلی و سیر در آسیای صغیر این ائتلاف قوت بیشتری به خود می گیرد. پس از آن با ظهور محمد بیگ و سفر به نواحی ترکیه که در کلام از آن به روم تعبیر شده است، در قالب یاران بکتاشی و علویان

۱- سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۷

آن دیار دستگیری و راهبری خلق را به عهده می گیرد. همچنین فرزندش خان آتش و برادران و یاران دیگرش در محال تبریز و سهند و حوالی آن به حشر و نشر یارسانی می پردازند. و نیز وجود سید محمد حسین - که مقبره ایشان در ماکو است - جملگی نشان از آن دارد که از سالهای ۸۰۰ هـ به بعد حضور مؤثر و دائمی یارسان در نواحی ترکستان و آذربایجان و آناتولی به شکلهای مختلف بوده، و همانند ادوار پیشین که ظهور شاه خوشین در لرستان، سلطان اسحاق در هورامان و ابن بار شاه ویسقلی و سلسله انسباش در ترکستان تداوم و تحکیم بینش یاری را فراهم آورده اند. همچنین منظور از مسندنشینان صفوی در نزد چهل تن اهل حق و یا در کل یارسانیان، صفی الدین اردبیلی، شیخ صدرالدین، خواجه علی سیاه پوش است که رابطه نزدیکی خاصی با یارسان و پردیور داشته اند. البته ناگفته نماند که اشعار شاه اسماعیل (خطایی) و شاه عباس در نزد یارسانیان خاصه چهل تنان با تکریم خوانده می شود، اما ایشان در مقام طریقت می بایست طی گذراندن مراحل چند آنگاه در زی خاندان میری در نزد یارسانی قرار بگیرد. همچنین بنیان گذاشتن دوده عجم [۵۶] از حیدریه توسط شاه عباس که در نهایت به سرسپردگی در نزد یارسانیان ختم می گردد این ارتباط را محرزتر می گرداند.

علی الحال نهضتی که جریان دین پرستی قزلباشان آناتولی را مدون ساخت در مناطق کرد نشین با عنوان اهل حق معروف شد که با توجه به متون مربوط به عقاید اهل حق می توانیم نهضت‌های بکتاشی، اهل حق و قزلباش را صور متفاوت یک مذهب مشابه بر شمردیم.<sup>۱</sup> مینورسکی نیز می آورد که در ماوراء قفقاز دو گروه علی‌اللهی هست، گروه نخست تحت حکومت الیزابت پل (گنجه) در ناحیه جبرائیل کنار چپ ساحل رودخانه ارس روبروی قریه قولدور سکونت دارند. گروه دوم علی‌اللهی‌هایی هستند که روی نقشه‌های نژادشناسی روسها نمایانده شده و در حکومت کارس زندگی می کنند. م. گرونارد این مردم را قزلباش می داند که با توجه به وابستگی شان به سیواس امر فوق مجتمّل است. او می گوید: آنها یک بار به مقامات رسمی روسیه مراجعه و تقاضای ثبت شان به عنوان نیمه مسیحی (یا روم کریستیان) را داشتند.<sup>۲</sup>

#### حروفیه:

از دیگر جنبشها و نحله‌های فکری می باشد که در قالب وحدت وجود و حلول شکل گرفته است. بنیانگذار آن فضل الله حروفی استرآبادی پسر ابومحمد تبریزی می باشد که او را عبدالرحمن می خواندند و به فضل الله حلال خور شهرت داشته است. او به اندازه ای پارسا و پرهیزگار بوده که درباره وی آورده اند: در همه زندگانی خویش از خوراک کسی نچشید و از کسی چیزی نپذیرفت بلکه با

۱- تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهش از دانشگاه کمبریج، ترجمه دکتر یعقوب آژند، ص ۳۱۳.

۲- یادداشتهایی در مورد طایفه‌های اهل حق، مینورسکی، ص ۷۴

طاقیه های عجمی که می دوخت از بهای آن روزی می خورد.<sup>۱</sup> معتقدان به حروفیه که سلطنت معنوی برای فضل الله استرآبادی قائل بوده او را شاه فضل می نامیده اند.<sup>۲</sup> که این مهم در متون کهن اهل حق نیز رعایت شده و هرگاه نامی از نعیمی استرآبادی برده می شود آن را شاه فضل ولی خطاب کرده اند. طی مسافرت‌هایی که به عراق و جبال و آذربایجان و خراسان و ماوراء النهر داشته مریدانی که اغلب از سادات بوده اند و بعضی از مشاهیر، علما و برخی از امرا و اعیان نیز که نسبت به وی اظهار ارادت و اخلاص می کرده اند به دست می آورد.<sup>۳</sup>

افکار و اندیشه فضل اعتقاد به تقدس حروف و راز اسماء قرآنی و سایر کتب آسمانی، وحدت وجود، تفسیر و تأویل آن بر پایه انسان‌مداری است. که وجود این نشانه‌ها در اندیشه و ادیان مختلف به صورتهای گوناگون انعکاس داده شده است، مثلاً در قرآن این رموز و حروف همچون الف، لام، میم و بسیار دیگر مشخص گردیده و یا مواردی همچون این گفته مرتضی علی (ع) که فرموده: «انا نقطه تحت با ب بسم الله» و یا گفته انجیل که می فرماید: «بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود، و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز به وساطت او موجود شد و به غیر از او هیچ چیز از چیزهایی که موجود شده است وجود نیافت»<sup>۴</sup> همچنین آمدن واژه‌هایی چون لوح و قلم در کنار هم در جای جای سرانجام که حاصل پیوند این دو، «کلمه» است و یا این گفته از شیخ امیر در متون پارسانی که می فرماید: نه له و ح نه قه له م نه یار نه نه غیار پادشام نه دور بی دور نه ده ریا بار [۵۵]

محرز می گرداند اعتبار و منزلت حروف و راز اعداد در نزد پارسانی و سایر بیشتن. همچنین در متون کهن و کتب اولیه بشری همچون ریگ ودا حروف و راز اسماء نیز بدین تفصیل آمده: در آغاز «هرن گربهه» بود چون به وجود آمد یگانه خداوند آفرینش بود. او زمین و آسمان را نگاه می داشت.<sup>۵</sup> و یا در جایی دیگر آمده: «وقتی بریهستی که به همه اشیا نام بخشید نخستین و ابتدایی ترین تلفظ «واک» را فرستاد، آنچه عالی و بی عیب در درون آنها ذخیره شده بود با محبت آشکار گردید»<sup>۶</sup> که این رموز در کلمات و اعداد در هست کائنات و در طول تاریخ بشریت موجود بوده است که خود حدیثی است مفصل.

اما نظر به صعوبتی که در فهم افکار و اشارات و دعاوی شاه فضل وجود دارد و به جهت اینکه مدعی حلول است، دشمنان او کوشیده اند تا سخنان او را سخیف و باطل و غیر قابل اعتنا نشان دهند، حال

۱- واژه نامه گرگانی، دکتر صادق کیا، ص ۱۳

۲- زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، ص ۲۴

۳- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۵۵

۴- انجیل یوحنا باب اول آیه ۱ تا ۴.

۵- ریگ ودا، پیدایی جهان، ماندالای دهم-سرود ۲۱. هرن گربهه = تخم طلایی، تخم زرین، موجود قائم بخود که برهما از آن پیدا شد.

۶- ریگ ودا، خطاب به گیانم، ماندالای دهم، سرود ۷۱. بریهستی = خداوند نماز و دعا، خداوند گویایی. واک = واچ، صدا، کلمه، کلام مقدس. گیانم = دانش، معرفت.



آنکه او از یک طرف دنباله عقیده وحدت وجود را گرفته، از جانب دیگر به فرقه‌های حلولی نزدیک شده. به هر حال یک دبستان جدید فلسفی و دینی را پی ریزی کرده که اگر صبغه دینی را از آن سلب می نمود مسلماً رواج و شهرت بیشتری می یافت.<sup>۱</sup> گسترش نفوذ حروفیه و تبلیغات آته نیستی و مبارزات سیاسی آنها بی شک با منافع فئودالها و حکمرانان تیموری و علمای وابسته به آنان عمیقاً تضاد داشت به این علت حکومت فئودال و پاسداران تاریک اندیشی - مشترکاً - مبارزه شدیدی را برای دستگیری و سرکوبی رهبران حروفیه آغاز کردند.<sup>۲</sup> پادشاه شروان شاه فضل را در اوایل سال ۸۰۴ هـ ق دستگیر و در زندان باکو زندانی کرد،<sup>۳</sup> سپس وی را در اوایل ماه ذی‌قعدة همان سال تسلیم تیموریان کرد که او را به قلعه النجق منتقل کردند تا سرانجام در همان ماه تیمور میرانشاه با دست خویش وی را سر برید، سپس فرمان داد که جسد وی را به دم اسب بسته و در کوچه و بازار بکشند که مردم عبرت گیرند.<sup>۴</sup> سپس سر و جسد او را طلب کرد و امر فرمود بسوزانند.<sup>۵</sup>

با مرگ فضل الله و قلع و قمع حروفیان توسط سیستم حکومتی و همچنین حمله به شاهرخ میرزا توسط احمد لر که بعداً مشخص شد از حروفیه می باشد باعث گردید که دیگر ایران زمینه مناسبی برای رشد و تبلیغ آموزه های شاه فضل نباشد. همین امر نیز سبب آن شد که یاران و دوستان شاه فضل به خاک عثمانی فرار کنند، از جمله می توان به نسیمی و دختر ایشان یا علی اعلی و بسیار دیگر اشاره کرد که بعدها در ترکیه این جنبش را به خاطر مشابهت های فکری و عقیدتی که با بکتاشیه آنجا داشت زنده نگه دارند، تا هم اکنون شاه فضل و حاج بکتاش ولی و مرتضی علی (ع) را جزء سه شخصیت محوری این بینش بدانند. و اما از دیگر کسان حروفیه که به خاک عثمانی فرار نکرده و مجبور به ماندن در ایران شدند، و در عین حال نیز نمی بایست از حروفیه در افکار خود چیزی بیورانند، در بینش پارسانی که بینشی آرام و بدور از سیاست بود و شعار براندازی و یا مبارزه مسلحانه را در برنامه های خود نداشت ادغام گردیدند، از این طریق موفق به گریز از شهادت شدند. چگونگی آن به این شیوه است که بر اساس مستندات و شواهد تاریخی حروفیه در کردستان از جمله لرستان و کرمانشاه و کردستان عراق ترویج پیدا کرده بود و پس از فضل الله - که سفرهایی به کردستان کرده بود - شاگردانش نیز به بلاد مختلف

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ ص ۶۲.

۲- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان)، علی میر فطروس، ص ۴۵.

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران جلد دوم، ص ۷۶۵.

۴- تشیع و تصوف، ص ۱۷۳.

۵- دهخدا جلد ششم حرف (ح)، ص ۷۸۰۰. همچنین در این مورد آورده: النجاء که سخاوی بنقل از مقریزی آن را از توابع تبریز و جایگاه کشتن فضل نوشته همان النجق نخجوان است و قلعه النجق در نوشته های دوره تیموری یکی از بزرگترین و استوارترین دژهای ایران یاد شده و نام آن بارها در تاریخهای آن دوره دیده می شود. دکتر رضا توفیق در کتاب متنهای حروفی ص ۲۲۴ جایگاه کشتن فضل را انجانه می نویسد که گمان می رود انجانه صورت دیگر یا غلط نوشته النجق باشد. لنت نامه، ص ۷۸۰۲.

ایران و خاک عثمانی از جمله عراق، سوریه، آناتولی، شروان، شماخی، کردستان، کرمان، خراسان، شیراز، بلخ، مازندران و لرستان و حتی سمرقند و خوارزم نیز فرستاده می شدند.<sup>۱</sup> همچنین طبق استوانامه از متون کهن حروفیه، یکی از مراکز و پایگاههای پیروان فضل کردستان عراق بوده است.<sup>۲</sup> البته در کلامهای یارسانی از دمشق به عنوان خاستگاه نهضت حروفیه نیز بحث شده است<sup>۳</sup> که با توجه به توضیحات عنوان شده، حروفیه در عراق و نواحی تحت نفوذ عثمانی که دمشق نیز جزء آن بوده به گستردگی قابل ملاحظه ای می رسد، بخاضه اینکه خود فضل نیز سفرهایی به دمشق داشته و این موضوع را محال نمی کند اگر بگوییم یکی از پایگاههای حروفیه نیز در دمشق به عنوان محل فعالیت علویان و تشیع تندرو به عنوان پذیرای یک نهضت اشاعه دهنده پیرو ولایت علی بوده باشد. که بعدها سلطان سلیم در سال ۹۲۳ هـ تکیه ای را در دمشق بنا می نهد که متعلق به بکتاشیه می بوده، البته نمونه این تکیه ها در دمشق از قبل بوده اما پس از ائتلاف حروفیه و بکتاشیه اهتمام بیشتری به آن داده شده است. اسامی این تکیه ها را پیرزاده نائینی در کتاب خود آورده است.

اما در اواخر دوره اول عصر پردیور (جامه سلطان سهاکی) یکی از ملاها و مفتیان منطقه به نام ملا عابدین جاف شاگرد ملا الیاس شهرزوری دچار انقلاب فکری می گردد و به بینش یاری روی می آورد، و البته بابت این مهم درگیریهایی مابین ایشان و سایر محتسبین منطقه شکل می گیرد که به تفصیل در دیوان عابدین آمده است. شرح دگرگونی و چگونگی روی آوردن عابدین به بینش یاری، پولس و گرویدن وی به مسیحیت، همچنین مسائل به وجود آمده برای ایشان را در ذهن تداعی می کند.

یکی از مدعیانی که به عابدین خرده می گیرد و بینش یاری را هجو می کند نرگس ابن ملا شکری معشوقه عابدین بوده که البته قبل از وی وارد جرگه یارسان می گردد، اما در ابتدا یارسان را اینچنین زم

کرده است: عابدین کفره... کهم شہیتان بیژہ، ئەم حەرفە کفرە

مەیکە وە بیانو کاکە بیان سەفرە ئسحاق بە جادو و علم جەفرە<sup>۴</sup>

در این گفته نرگس ابن ملا شکری مشخص می گردد که در آن احوال بحث حروف و حروفیه و علوم مربوط به آن همچون جفر در منطقه به خوبی شناخته شده و اینان یارسانی خاصه سلطان اسحاق را به داشتن علم جفر و حتی جادوگری معرفی کرده اند. این گفتار هم تاریخ انقلاب فکری عابدین را مشخص می کند و هم تاریخ ائتلاف یارسانی با حروفیه را، چراکه اگر ما دهه هفتم قرن هشتم هجری

۱- مقاله هایی پیرامون زندگی و اخلاقیات نسیمی، ص ۱۱۲.

۲- ... و اهل عراق و لرستان و درویشان آن دیار اکثر بلکه همه بالحد و بی زی و بی تکلیفی مشغول گشته خود را آزاد تصور کرده بدان عمل مشغول اند. (استوانامه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

۳- سرانجام دوره زلال زلال بند ۱۴۳

۴- سرانجام، دیوان عابدین بند ۴۰. [۵۶]

را سال شروع تبلیغ نهضت حروفیه توسط شاه فضل بدانیم پس رواج آن در کردستان در اوایل دهه پایانی قرن هشتم بوده و انقلاب فکری عابدین نیز احتمالاً با چند سال اختلاف در اواخر قرن هشتم می بوده است. این ائتلاف بعدها توسط شاه ویسقلی و قوشچی اوغلی و همچنین محمدبیگ و خان آتش در مناطق شمالی کردستان یعنی آذربایجان که به نشر اعتقادات یاری پرداخته و زمینه را برای نزدیکی هرچه بیشتر این دو فراهم آورده قوت بیشتری به خود می بخشد. چنانکه قوشچی اوغلی می فرماید:

اوزومدلین دیک دابانی یدی قدم قیزقاپانی      النجه و نخسجوان اردوباد یاری ایسترم  
گرگردن بری زنوزی صوفیانی مرند دوزی      آشاقیده شام قازانی تبریزده یاری ایسترم  
آراندا قالانلاری عین علینین یارنلری      ترکمه ایللرینده چاروادار یاری ایسترم  
ارسباران قشلاقیندا بتون آغیر بیلاقیندا      قیش گونی توکلی داغیندا نرگس بهاری ایسترم<sup>۱</sup>

از این ابیات قوشچی اوغلی استنباط می گردد که ایشان تمام مناطق تحت نفوذ حروفیه را از جهت به سلک یارسانی درآوردن حروفیان و ائتلاف ایشان گشته است. ذکر این نکته نیز لازم می نماید که تمام این مناطق در اواخر قرن دوم به بعد که بازماندگان راوندیه در آن اسکان داشتند تحت نفوذ خرمدینان بوده، که آثار و بقایای مربوط به آن دوران همچون قلعه بڈ در آنجا هنوز هم پابرجاست.

همچنین در کتاب ایلخچی غلامحسین ساعدی که شمه ای از شرح حال چهل تنان اهل حق ساکن در آذربایجان را در خود انعکاس داده از شخصی نام برده است که اغلب آن را همان نعیمی استرآبادی می دانند. در این کتاب آمده: .. نبی آقا پای بند هیچ مکانی نبود، پای پیاده کوهها و بیابانها را می گشته ، از دهی به دهی دیگر، از شهری به ولایتی ، ناگهان می آمده و ناگهانی غییش می زده ، زمانی از ارمنستان و ایروان و نخجوان خبرش می رسیده و گاهی از خراسان. صبحگاهان او را در ده می دیده اند ساعتی بعد در صاحب الأمر تبریز ... دیوانه وار زندگی کرده و رفته ، محبت دیوانه واری در قلب دوستارانش باقی گذاشته . به هر جا که رفته عده ای مشتاق به او پیدا شده ، در ایروان و نخجوان مریدان زیادی میان ارامنه پیدا می کند. حتی امروز در خود ایلخچی عده ای هستند به اسم نبی لی ها.<sup>۲</sup> همچنین در میان چهل تنان ایلخچی و توابع و تبریز قطب نامه‌هایی موجود است که (مفصل‌ترین آن از شاعری است بسیار مشهور به نام رهبری. همینطور قطب نامه بابا نهانی که خاتم القطبین لقب دارد) بعد از شرح طایفه های صوفیان به اهل طریقت و چهل تنان،<sup>۳</sup> نام اقطاب مشهور را با بیان ساده ای می شمارد که ائتلاف و پیوند

۱- دیوان قوشچی اوغلی نسخه خطی . [۵۷]

۲- ایلخچی ، غلامحسین ساعدی ، ص ۱۰۰ . توضیح در مورد صاحب الامر آمده که : سبیل امیر مقبره ای است مشهور در تبریز با حیاط و صحن مفصل که می گویند امام زمان در آنجا دیده شده است.

۳- مسند نشینان علویه ، عرفان و صفویه که بنام چهل تنان اشتهار پیدا کرده اند شامل: ۱- هو ۲- شیخ حسن بصری ۳- شیخ حبیب عجمی ۴- شیخ عبدالله سمرقندی ۵- ابراهیم ادهم ۶- شیخ ابو سلیمان داود بن نصر طاعی کرخی ۷- شیخ معروف کرخی ۸- شیخ سری سقلی ۹- عبدالرحمن جامی ۱۰- بایزید بسطامی ۱۱- شیخ جنید بغدادی ۱۲- شیخ ممشاد ۱۳- شیخ دینوری ۱۴- شیخ ابو محمد عمویه

حروفیه ، بکتاشیه ، صفویه را کامل در این قطب نامه ها می توان احساس و استنباط کرد.<sup>۱</sup> همانطور که گفته شد فضل الله حروفی را در کلام سرانجام با نام شاه فضل ولی می شناسیم که شاه میهمان بوده و یارانی نیز با نامهای منصور ، نسیمی ، ذکریا و ترک سربر داشته که شرح حال هر کدام از ایشان در دفاتر یارسانی آمده که به آن خواهیم پرداخت، اما بهتر است قبل از هر چیز به کلام پیرنازدار شیرازی بپردازیم و آن را پایه تفصیل قرار دهیم، که به این صورت عنوان گردیده است:

نه و یانه‌ی ساری،...	بارگه‌ی شام وه‌ستن نه و یانه‌ی ساری
نمانا جلوه‌ی جامه‌ی عه‌یاری	نیاش مه‌عرفت شای خاوه‌ندکاری
جامه‌ی هه‌فته‌نان یورتش بو جاری	نه‌سیمی بنیام ، پیر رداباری
مه‌نسور بی داود ره‌هبه ر وه یاری	زه که‌ریا موسی پا ده‌فته‌رداری
تور که موسه‌فا ، که‌مان وه قاری	یورت ساری بی زات ره‌مزباری
زه‌رده‌بام مه‌حموود نین سه‌خاری	نه یوه‌ت بی عه‌زیز نین موختاری
شاه‌زل مه‌ولام سرش ته‌یاری	مه‌عرفت نیا نه ده‌مشق شاری
چوارته‌ن هه‌فته‌نان چه‌وگا دان دیاری	وه به‌رگ سری بیشان نیزه‌یاری
مه‌ولام ره‌نگبازه‌ن ره‌نگش و سیاری	یاران چه ره‌نگش نه‌وینان نازاری <sup>۲</sup>

۱۵- شیخ جامی وجیه الدین البکروی ۱۶- شیخ نجیب الدین سهروردی ۱۷- شیخ قطب الدین ابوبکر ابهری ۱۸- شیخ رکن الدین سجاسی ۱۹- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ۲۰- شمس تبریزی ۲۱- مولانا جلال الدین محمد مولوی (ملای رومی) ۲۲- مولانا جلال الدین بلخی ۲۳- سلطان حمید ۲۴- عاشق پاشا ۲۵- شیخ فضل حق ۲۶- شیخ شهاب الدین اهری ۲۷- شمس مغربی ۲۸- شیخ جمال الدین ۲۹- شیخ زاهد گیلانی ۳۰- شیخ صفی الدین اردبیلی ۳۱- شیخ صدر الدین موسی ۳۲- خواجه علی سیاه پوش ۳۳- شیخ محمد مومن خراسانی ۳۴- حاجی بکتاش ولی ۳۵- پیر الیاس ۳۶- خواجه یوسف حیران ۳۷- سید محمد عاجزی ۳۸- سلطان حاضری ۳۹- سلطان نهانی ۴۰- بابا سلمان (حماسه پر شکوه چهل تنان. پرویز بابا زاده، ص ۶۲) می باشد که مجموع این چهل شخصیت عرفانی را به عنوان ظهور ثانی در نزد اهل حقان چهل تن که به شکل چهل انسان پاک که چهل تن مقدم نام گرفت و در عصر حضرت محمد به وجود آمد که نخستین جم کمر بستگان حق در گنبد الخضرا را تشکیل دادند می باشد که اسرار آیین چهل تن از جانب مولی علی به شیخ حسن بصری آموخته شد. ص ۵۸. از کتبی که ایشان (چهل تنان) به آن تمسک جسته و به آن استناد می کنند می توان به کشف الأسرار سلطان نهانی اشاره کرد، همچنین دواوینی دیگر چون قطب نامه ، دیوان فاتحی ، دیوان همتی ، دیوان نسیمی ، دیوان رهبری ، دیوان حقیقی ، دیوان بابا حاضری ، دیوان خطایی (شاه اسماعیل صفوی)، دیوان عاشق پاشا. (ص ۶۸ ، ۷۶). اینان (چهل تنان) مسندنشینان را چراغ می خوانند که نخستین چراغ دایره جم چهل تنان با بابا سلمان بوده است. از میان این چهل شخصیت عرفانی فضل الله نسیمی، حاج بکتاش ولی، سید محمد مشعشع، شیخ صفی الدین اردبیلی مسندنشینان علویه و صفویه می‌باشند که طریقت و افکار خود را سازماندهی کرده و به نشر آن در بین مردم مبادرت ورزیده اند. همچنین سلطان جلال‌الدین حیدر و تمام فرقی که مربوط و منوط به آن است. در کل چهل تنان شعبه انشعابی یارسان در نواحی آذربایجان می باشد که در زمان سلطان نهانی نضج گرفته است که با همان افکار و آداب و رسوم یارسانی کل شیوه فکری و اعتقادی خود را به جای می آورند.

۱- ایلخچی ، ص ۸۷

۲- سرانجام ، کلام بارگه بارگه بند ۵۵ . [۵۸]

همچنین حکایتی نیز در کلامهای یارسان مسطور است که شاه فضل و یارانش بره‌ای داشته اند که هر شب آن را قربانی می کرده اند. بدین تفصیل به امر شاه فضل ترک سربر بره را سر می بریده و حسین ابن منصور بره را به دار می آویخته، نسیمی پوستش را می کنده و بالاخره زکریا بره را شقه ، و عینه قربانی را می پخته. که بعد از دعا دادن آن را صرف می کردند، سپس با قرار دادن استخوانهای خرد نشده آن در کنار هم در پوست، آن بره دوباره حیات می یافت و باز این عمل در روزهای بعد تکرار می شد. روزی در غیاب شاه فضل و بدون امر ایشان، یاران که خود را صاحب کرامات می پنداشتند اقدام به تکرار عمل کردند و هر چه که عینه آنها را از این کار منع می کند کارگر نمی افتد و بره را عاقبت قربانی می کنند، اما پس از صرف آن دیگر بره حیات مجدد نمی یابد.

در بازگشت، شاه فضل موقوف را از عینه جويا می شود و ایشان نیز آن را بازمی گوید ، شاه فضل هر عملی را که آنان در خصوص بره مرتکب شده بودند را برایشان پیش بینی می کند. به این شکل که ترک سربر سر خود را باخت ، منصور به دار آویخته شد ، ذکر یا شقه شد و نسیمی را پوست کردند. پس از شمه‌ای از شرح حال شاه فضل ولی منظور کلام یارسان که همان نعیمی استرآبادی است، و رابطه و ائتلاف ایشان در منطقه کردستان با یارسانی ، به یاران وی (منصور، نسیمی ، زکریا ...) و شرحی از ایشان بر اساس متون یارسانی می رسمیم.

در جای جای متون یارسانی از منصوری نام برده می شود که به طور قطع منظور ابوالمغیث حسین ابن منصور محمد بیضاوی الحلاج است که در سال ۲۴۴هـ / ۸۵۵ م در بیضای فارس به دنیا می آید و در مکتب جنید به آموختن تصوف مبادرت می ورزد و سپس به سفر و تبلیغ تعلیمات خود می پردازد که با مخالفت گروههای مختلف مواجهه می گردد و او را به خاطر تعلیماتش درباره وحدت با خدا در سال ۳۰۹هـ / ۹۲۳ م محاکمه می کنند و به دار می آویزند و سپس آتش می زنند. شیخ امیر در این خصوص می فرماید:

نه و رو سہ ننگ واران نه به غداد شار بی      مه نسور سہ رمهس ته سلیم وه دار بی  
مه نسور وه شادی سو شہ فہ قہ وه      سہ رمهس بی وه جام نه لحه قہ وه [۵۹]

اما منصور حلاج معروف قرن سوم با اختلاف نزدیک به پانصد سال در ذیل یاران شاه فضل قرار گرفته است! در حالی که شاه فضل در آثار خود بسیار از منصور یاد می کند:

همچو منصور انالحق زده از غایت شوق      بر سر دار نعره زنان می آیم

و یا زکریای [۶۰] معروف که شرح آن در تورات و در سرانجام به شقه شدن آمده است که در این خصوص هم در کلام دوره بارگه و هم دوره دامیار وسایر متون یارسانی فارغ از موقعیت زمانی و مکانی دوری که با شاه فضل دارد در زی یاران ایشان قرار گرفته است. پیرموسی در کلام دامیاردامیار بند ۱۹۴ می فرماید:

زه‌که‌ریا شه‌قم ،

نه خه‌تای ویم زه‌که‌ریا شه‌قم

نوسه‌نده‌ی ده‌وران دوو هه‌فت ته‌وه‌قم

چوینکه خه‌تام بی نه‌وی موتله‌قم [۶۱]

در واقع ما در تاریخ کسی دیگر به غیر از زکریای پیامبر معروف با عرفان و اندیشه خاص خود که فرجامش شقه شدن با ارّه است را سراغ نداریم که هم اسمش زکریا باشد و هم اعتقاداتش خاص. و یا نسیمی شاعر که از سادات شیراز بوده که به سلک حروفیه می پیوندد و گویا دختر شاه فضل را نیز به زنی اختیار می کند که در سال ۸۲۰ هـ/ ۱۴۱۷ م وی را در شهر حلب به جرم فساد در عقیده ابتدا زنده زنده پوست می کنند و سپس آن را اعدام<sup>۱</sup> ابوذر احمد بن برهان الدین الحلّبی (متوفی ۸۸۴ ق) در کتاب خود کنوزالذهب فی التاریخ حلب نام او را علی نوشته است. مورخ دیگر معاصر نسیمی ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ق) در کتاب خویش نام او را نسیم الدین ذکر می کند که همان لقب اوست. از این روایتها که همگی از معاصران نسیمی است و گفتنی از رهگذر تارو بود پندارها توسعه یافته است این یقین بدست می آید که او در آغاز لقب نسیم الدین داشته هر چند که نامش علی بوده است و بعد از آن لقب عمادالدین به خود گرفته است.<sup>۲</sup>

همچنین محمود ابن سخاری ذکر شده در کلام سرانجام که جلوه از زرده بام داشته و آنطور می نماید که شاید همان محمود پسیخانی از یاران نزدیک شاه فضل بوده باشد که بعدها شاخه ای از حروفیه به نام نقطویه را به وجود می آورد و احتمالاً پسیخانی به سخاری تحریف پیدا کرده است. البته آقای محمد علی سلطانی در قیام و نهضت علویان زاگرس در خصوص محمود پسیخانی و سلطان محمود غزنوی آورده که سلطان محمود غزنوی با هیچ استدلال و معادله‌ای تاریخی، عقیدتی، سیاسی، منطقی و فکری نمی تواند از بزرگان اهل حق محسوب شود... تصور چنان است که چون از احوال محمود پسیخانی گیلانی اطلاعی در دست نبوده است راویان اخبار در آثار مکتوب شخصیت او را با سلطان محمود غزنوی خلط کرده باشند. یعنی با توجه به اعتقادات صرف علویگری یارسان و نداشتن سنخیت با اعتقادات محمود غزنوی اسم سلطان محمود در بینش و کلام یارسانی حذف می گردد و آنچه که در کلامها از سلطان محمود غزنوی نام برده شده است منظور محمود پسیخانی می باشد! که البته اینچنین نمی باشد چراکه آمدن نام سلطان محمود در کلام سرانجام به عنوان یک دوره ذاتی بدون لحاظ کردن اعتقادات دلیل بر بحث نسیت گرایی و عدم قطعیت در بینش یارسانی است، چراکه ظهور و اتحاد و یا شدن، براساس مشیت الهی شکل می گیرد و تمام آنچه که به عنوان قدرت بر این کره خاکی نمود پیدا می کند از

۱- اکثریت منابع زندگی او و آخرین لحظات زندگی را در حلب رقم می زند اما صاحب لطایف الخیال می گوید که در شیراز کشته شد و بعد از او ریاض العارفین و دیگر کتابهایی که منبع آنها ریاض العارفین بوده سرزمین قتل او را شیراز یا ناحیه ای نزدیک به شیراز به نام زرقان ذکر نموده اند. زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی ، ص ۲۳ .

۲- زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی ، ص ۲۳

جبروت و ذات الهی نشأت گرفته و براساس آنچه که بر وی رسالت است انجام می گیرد، حال در هر لباس و منزلت و یا نژاد و دینی که باشد. گاه شمشیر به دست چنگیزخان مغول داده می شود و گاه در کسوت یک زبون در سردار سربازی می کند، گاه خود شمشیر به دست می گیرد و غضب خود را با قلع و قمع نشان می دهد و گاه خود اسیر یک شمشیر می گردد. البته این مسأله نه به معنای جبرگرایی این بینش باشد بلکه آنچه به عنوان واقعه و یا حرکتی سرنوشت ساز از آن نام برده می شود - طبق آیه های بی شماری از قرآن که هیچ غنچه ای نشکفتد و هیچ آبستنی نزیاید مگر به امر خدا - در لوای مشیت الهی شکل می گیرد. علاوه بر آن اشاره صریح به دوره ذاتی سلطان محمود غزنوی و موقوف مربوط به آن عصر در طول کلامهای یارسانی همچون دوره برزنجه، بابانوس، بارگه بارگه، دامیاردامیار، دیوان عابدین و در کلامهای پس از عصر پردیور صحت این دوره در کلامهای یارسانی را متقن می سازد. پس محمود پسرخانی که در کلام سرانجام از آن به محمودسجاری نام برده شده است با سلطان محمود غزنوی دو شخصیت متفاوت و مجزا از هم می باشند.

حال با توجه به شروحاتی که بر شخصیت‌های مطرح شده آمد، شبهه آنچنانی باقی نمی ماند که این افراد همان شخصیت‌های معروف در تاریخ می باشند که ذکر آنها رفت. اما این نکته نیز مطرح می گردد که بر اساس متن نوم نامه از شاه فضل - که اسامی یاران خود را در آن انعکاس داده است<sup>۱</sup> - این امر را محال و غیر ممکن می نمایاند که یاران شاه فضل همین افراد با فاصله زمانی و مکانی خاص باشند. پس این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است هر کدام از این افراد که در یک موقعیت زمانی و مکانی خاص زندگی می کرده را با هم هم‌دوره فرض کرد؟ و چرا کلام سرانجام ایشان را در یک مبحث عنوان داشته است؟ البته اغلب یارسانیان به اشتباه و بدون اشراف بر زمان دوره های کلامی مطرح شده در عصر پردیور شاه فضل مورد بحث را سوای شاه فضل نعیمی استرآبادی می دانند و معتقدند که شاه فضل ولی منظور کلام سرانجام در قرن سوم و چهارم هجری بوده است که آمدن گواهی این دوره ذاتی در دیوان برزنجه که متعلق به دهه پایانی نیمه اول قرن هفتم هجری می باشد ایشان را به اشتباه انداخته است.<sup>۲</sup> که اینطور نیست، چرا که ما کسی را در تاریخ به غیر از فضل الله حروفی استرآبادی سراغ نداریم

۱- اسامی ایشان به این ترتیب است: مجدالدین، سید تاج الدین، مولانا کمال الدین، مولانا محمودراشانی، حسین کیا، سید عماد، سلام الله، یوسف دامغانی، سید شمس الدین، شیخ حسن، ملک عزالدین، عبید، میر شمس، درویش توکل، درویش مسافر، درویش کمال الدین، عبد الرحیم، مولانا قوام الدین استرآبادی، مولانا صدرالدین، محمدم فیروز کوهی، خواجه حسن ساوریج، شیخ منصور، فخرابنک، پسر فخر مؤید، خواجه بایزید، امیر ولی، پادشاه اویس، عمر سلطانیه، پیرباشا، تختمش خان، امیر تیمور، شل مرد. (واژه نامه گرگانی ص ۳۶)

۲- ملارو کنه دین په نجوینی مه ره مو:

نه و جامه‌ی جهلی ..	تا تو نه زبای نه و جامه‌ی جهلی
تا وه معرفت نه کردت به‌لی	شا نه زبای نه و یورت جامه‌ی شافه زلی
نه و دوو هفت نه داش شهر تو مه حملی	چوار تن نه کردت قست به‌ره‌ی نه زه‌لی [۶۲]

که با همین نام و خصائل فکری باشد، مضاف بر آن اینان بحث پیشگوئی در کلامها و استفاده از رموز اعداد که در طول کلامهای یارسانی انعکاس پیدا کرده را نادیده می‌گیرند، درضمن ما به غیر از دوره برزنجه فقط در سه دوره کلامی از فضل الله و حروفیه می‌توانیم نشان پیدا کنیم که هر سه دوره متعلق به اواسط عصر دوم پردیور یعنی سالهای اوایل قرن دهم به بعد می‌باشد و این در حالی است که آخرین شخصیت شهید شده مطرح در کلام سرانجام نسیمی می‌باشد که نزدیک به بیست سال بعد از شاه فضل به شهادت می‌رسد یعنی سال ۸۲۰ هـ.ق.

پس هر کدام از این شخصیتها را می‌توان فقط از دیدگاه عرفان و اعتقادات و باورها با هم یکی دانست، در واقع وجه اشتراک ایشان فقط به کارگیری عرفان و نقطه نظرات همسان با دیدگاهی مشترک است که جملگی پیرو یک فلسفه وحدت وجود و به کارگیری آن در حرکات جمعی و ترویج آن می‌باشند. به عنوان مثال حلاج که از چهل تن شاخص نزد اهل حق می‌باشد و مقام داودی دارد اذعان داشته به اینکه ذات الهی غیر قابل فهم است و الوهیت دارای روح خدایی می‌باشد و آن روح ناطقه است که می‌تواند به نفس سالک پیوندد و این پیوستن به شکل حلول تجلی پیدا می‌کند و به این صورت شخص به ناظر هستی خداوند مبدل می‌گردد، پس به هنگام وصل «اناالحق» را به زبان می‌آورد.

این طرز تفکر برای جملگی ایشان صادق است و می‌توان رد آن را در آثارشان پیدا کرد. همچون این دو بیت از علی اعلی خلیفه شاه فضل که می‌فرماید:

حلاج که رفت بر سر دار      از فضل بیافت ابرار  
ره برد به نطق گفت اناالحق      شد کشته و شد وجود مطلق

و یا این دو بیت از شاه فضل که انسانخدایی در آن را تشریح کرده است:

بیرون ز وجود خود، خدا را      زینهار مجو! که گفتمت فاش  
گویی که بغیر ما کسی هست؟      از خویش تو این حدیث متراش

و در نظر گرفتن این ذهنیت و باور بدون لحاظ کردن زمان فقط در ید توانای اولیاء و انبیاء می‌باشد، چرا که تسلط بر هست زمان و در اختیار قرار دادن آن مختص کسانی می‌باشد که دارای اراده ای قوی باشند، کسانی که راز جاودانگی را در عشق می‌بینند. و این مهم در کلامهای یارسان که فقط بینش و ذهنیت متعالی را در نظر می‌گیرد به صورت جمع شخصیتهایی با یک دیدگاه که هر کدام از ذات داران و ملانک می‌باشند را عنوان داشته است، و رابطه ایشان یک رابطه معنوی و روحی بدون محاسبه زمان و دخیل دادن آن در متافیزیک و سوررئالیسم می‌باشد. سید اکابر خاموش در این خصوص می‌فرماید:

له‌عل رووی ده‌ریا      خاموشه‌نانی له‌عل رووی ده‌ریا

به‌رئامای وه دوّن جامه‌ی شافه‌زل شا      نه‌وسا پادشای په‌ریان بیا [۱-۶۲]



مصطفی کامل شیعی نیز آورده که حلاج در نظر پیروان فضل الله مقام والایی داشت. چه او را از سران و پیشروان خود می شمردند و حلاج به عنوان نخستین شهید صوفی در خواب بر فضل ظاهر می شود و وی را هم عقیده و مؤید خود دانسته و فضل الله پس از قتل نیز قرین حلاج شده و از لحاظ سنخ معارف و فرجام زندگی همانند وی گردیده است.<sup>۱</sup> تمام این افراد بنا به اعتقاد اهل حق از فرشتگان مقرب درگاه احدیت می باشند که بنا به ضرورت در قالب جسمانی بر روی زمین ظهور می کنند تا موجبات تحول و تجدد را فراهم آورده و از این رو است که شرح گواهیهای ذاتی خود را از ازل و به هنگام خلقت در ادوار مختلف بر روی زمین می دانند و بر آن اشراف دارند. این مسأله یعنی زمان در نزد اینان به غیر از زمان در نزد انسانها است. همچنین بنا به حکم ضرورت انسان به عنوان قدرتمند با دست داشتن سلاحی همچون اراده، دامیاری کرده و مقدمات حلول و اتحاد را فراهم می آورد. در واقع بنا به اعتقاد اهل حق هر شخص نامدار و یا قدرتمندی که با پرورش اراده راه مورد تخصص خود را می پیماید و به یک حاذق و ماهر مبدل می گردد نشانه هایی از داشتن حلول را می تواند درخود سراغ بگیرد، که به اصطلاح یارسانی آن شخص دارای ذره و ذات گردیده است. که اگر این ذره و ذات در شخص را تعریف کنیم می بایست به فلسفه اشراق شهاب الدین سهروردی رجوع کرد تا شخص پله های اشراق را که هر پله نسبت به پله ماقبل خود پله شرق است و آن در گام بعدی پله غرب خواهد بود بالا رفته و از ذره و ذات و آن قدرت کامله روحی که میهمانی آن را عهده دار است برخوردار گردد. علی الحال لحاظ نشدن زمان برای ملائک که شرح آمد و رفت مکرر خود را بر روی زمین با چگونگی آن همچون به خاطر آوردن خاطره ای دور- که سرانجام به کرات از آن صحبت به میان آورده است- می دانند، شیوه ای از همان فلسفه اعتقادی دونالدون در نزد یارسانی می باشد که دربخش یارسان و زروان توضیح داده شده است که احتیاج به تکرار آن نیست، اما ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که جمع مشاهیر عرفان در این دوره ذاتی در مقام معرفت است و جملگی ایشان از یک ذهنیت و فلسفه وحدت وجودی پیروی می کرده که عاقبت هر کدام از افراد نامبرده به علت تنهایی در به دوش کشیدن رسالت خود شهادت بوده است، که این تشابهات آنها را در یک مجموعه قرار داده است. در واقع اینان بنا به نص سرانجام از جمله هفتن و یار سلطان می باشند که در اعصار مختلف ظهور نموده اند، و دفتر سرانجام به جهت معرفی دوره های ذاتی در مقام عرفان و معرفت از ایشان نام برده است. نمونه این مهم را می توانیم در جای جای سرانجام سراغ بگیریم، همچون این گفته از پیرملوان کعبه ای در بند ۵۸ از همین دوره کلامی که به ذکر ظهور ذاتی پیشدادیان پرداخته و در آخر به سلسله کیانی آن را ختم نموده است. جمع شخصیتهایی همچون جمشید جم برادر طهمورث پیشدادی، منوچهر از خاندان ایرج و پسر پشنگ، کیقباد پسر انوشیروان نخستین پادشاه سلسله کیانی با تاریخ سلطنت ۴۸۸-

۱- تشیع و تصوف، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۵۳۱م و فریدون... که متعلق به یک دوره زمانی نمی باشند، اما هر کدام از هفتن هستند که در اعصار مختلف ظهور نموده اند. همچنین در نسخه کلام آقا احمدثانی در خصوص این دوره ذاتی می آورد: مظهر ذات میهمانی شاه فضل ولی قلندر، بنیامین در میان پریان، پادشاه بود. باطن چهار ملکه در حضور بود، ارکان معرفت از شاه است، نسیمی، زکریا و منصور و ترک سربر از جمله آنان هستند. بره شاه فضل ولی.. را زیح کردند، هر چهار نفر مکافات را به عینه دیدند. آقا احمد برنده برادر آقا عباس و نوه شاه هیاس نیز معتقد بر این بوده که این مهم در عالم باطن شکل گرفته و ذوات در یک شرایط زمانی خاص گرد هم آمده و این دوره کلامی را شکل داده اند که در پردیور مایع آن را مکتوب می کنند.

#### نوربخشیه و مشعشعیه:

از دیگر طریقی است که ائتلاف تنگاتنگی با جامعه یارسانی داشته است. توسط محمد ابن عبدالله موسوی خراسانی متولد به سال ۷۹۵ هـ ق و متوفی به سال ۸۶۹ هـ ق بنیان گذاشته می شود. میرسیدمحمد پس از مسافرتی که به هرات می کند وارد طریقه کبرویه می شود که پیر آن خواجه اسحاق ختلانی می باشد. وی پس از چندی به واسطه خوابی که خواجه اسحاق می بیند لقب نوربخش می گیرد و خرقة سید علی همدانی را از دست خواجه اسحاق دریافت می کند. سید میر محمد نوربخش در رساله الهدی می نویسد: شیخ و سید من ... اسحق بن آرامشاه الختلانی قدس الله تعالی سره به من (نوربخش) گفت: بر من مکشوف است که تو مهدی موعود در آخرالزمان هستی و با من بیعت کرد و گفت: خوف نداشته باش به درستی که من شهادت می دهم که تو امام موعودی و من جانم را فدای تو می کنم و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند اگر چه بلا بر انبیاء و اولیاء وارد می شود و در آن حکمتی است. او (خواجه اسحاق) به عهد خود وفا کرد و سرش را فدای من کرد... و در یکی از شبهای اربعین از اصحاب خلوت خواست که حاضر شوند، پس حاضر شدند و من هم با ایشان بودم پس به اصحاب خاصه گفت: اگر چه این محمد نوربخش در ظاهر مرید من است اما او در حقیقت شیخ من است... و در آن شب خرقة شیخی را به من پوشاند و این خرقة ای است که من با آن از دار فانی به سرای باقی رحلت می کنم.<sup>۱</sup>

با دعوی مهدویت سیدمحمدنوربخش و بیعت افراد با ایشان درگیریهایی مابین نوربخشیان و عوامل حکومتی شکل می گیرد و در همین سالهاست که شاهرخ میرزا بر علیه طریقت همدانیه نوربخشیه اقدام می کند و خواجه اسحاق ختلانی را به شهادت می رساند. پس از آن شاهرخ میرزا میر محمد را دستگیر می کند و به هرات می فرستد که پس از چندی از هرات به شیراز و از آنجا به بهبهان و شوشتر و بصره و سپس به کردستان جنوبی یعنی نواحی کرمانشاه، ایلام و لرستان می رود. البته به گفته قاضی نورالله

۱- رساله الهدی، به نقل از مشعشعیان، محمد علی رنجبر، ص ۸۰.

شوشتری ایشان دو مرتبه در زمانهای مختلف به کردستان رفته است، و اینچنین نشان داده می شود که مردم آن دیار به کرامت و بزرگی ایشان اعتقادی وافر داشته اند و خطبه به نام ایشان خوانده و سکه به نام وی زده اند.<sup>۱</sup> پس از دعوی مهدویت ایشان در کردستان که گویا جنبشی چشم گیرتر به نسبت اقدامات و تحرکات دیگر وی بوده، شاهرخ میرزا را بر آن می دارد تا به جانب امرا و حکام محلی کردستان نامه بنویسد که هر کجا میر و توابع ایشان را دیدند دستگیر کرده و به اردوی وی منتقل کنند.<sup>۲</sup> پس از دستگیری سید محمد، شاهرخ میرزا به خاطر ترس از به قتل رساندن وی مشروط بر اینکه مردم را به گرد خود جمع نکند و دستار سیاه نیز نیندد و همچنین فقط از علوم رسمی بگوید ایشان را به تبریز تبعید می کند، که وی تا آخر عمر در قریه سولغان به عبادت و ارشاد مشغول می گردد. اما چگونگی ائتلاف نوربخشیه با یارسانی را می توان هم از دیدگاه اعتقادی مورد بررسی قرار داد و هم از لحاظ تاریخی و موقعیت زمانی. چرا که نزدیکی و قرابت سید محمد به یارسانی تا حدی پیش رفته که اغلب تذکره نویسان و محققین خارجی ایشان را (سید محمد) برادر شیخ موسی و شیخ عیسی و فرزند بابا علی همدانی معرفی نموده اند و یا اینکه شیخ عیسی پدر سلطان اسحاق برزنجی ای را سید عیسی نوربخشی خطاب نموده اند و یا اغلب سید محمد بیگ پدر خان آتش را همین سید محمد نوربخش می دانند که نوربخش لقبی بوده برای ایشان و یا در جایی دیگر در بیان ذکر نام بابایادگار آن را سیدمحمدنوربخش معرفی کرده و او را سیدمحمدبن سیدعلی بن شیخ موسی دانسته اند. علی الحال آمدن سید محمد نوربخش به کردستان آنهم به دفعات خاصه در منطقه نشر و ترویج بینش یاری و از در بیعت درآمدن اکابر و امرای محل نمی تواند بدون پیوستگی و ارتباط با یارسانی باشد. که آن در اواخر عصر اوّل پردیور است یعنی زمانی که منطقه از لحاظ اعتقادی کامل یارسانی بوده است، که بعدها ائتلاف مشعشعیه نوربخشه را در جامعه یارسانی شاهد می گردیم و هم اکنون نیز هستند کسانی که با نام خانوادگی نوربخشی در جامعه یارسانی حشر و نشر دارند.

همچنین طریقه مشعشعیه که بنیانگذار آن سیدمحمدبن فلاح مشعشع است. وی در واسط از توابع خوزستان به دنیا می آید که در سال ۸۴۰ هـ دعوی مهدویت می کند و در سال ۸۷۰ هـ نیز وفات می یابد. سیدمحمد سالها در مدرسه شیخ احمد می زیسته، برخی نیز نوشته اند: شیخ مادر او را به زنی داشته است که یکی از معروفترین شاگردان شیخ احمد سیدمحمدنوربخش بوده<sup>۳</sup> که شرح آن گذشت. و آورده اند که احمدبن فهدحلی کتابی تألیف کرد شامل ترکیبات انفجاری که یادآور بمبهای هیدروژنی

۱- مجالس المومنین، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- همان، ج ۲ ص ۱۴۶

۳- تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۱۸.

جدید است.<sup>۱</sup> آن کتاب به سیدمحمد می رسد و از طریق آن کتاب بوده که می توانسته با خواندن وردی نه شمشیر و نه آتش بر آن کارگر واقع شود، که این ورد را نیز به سپاهیان خود می آموزد و اینان نیز در مقابل شمشیر دشمنان خود مصون می مانده اند. سید محمد بنا به گفته خود در «کلام المهدی» پس از دعوی مهدویت به نواحی لرستان یعنی مناطق تحت نفوذ یارسانی فرار می کند و به واسطه این فرار، در نواحی لرستان به جنبش خود در آن نواحی اهتمام می ورزد و جمعی از مردمان آنجا را به گرد خود جمع می کند که بعدها قلمرو فعالیت خاندان مشعشی در زمان سیدمحسن تا نواحی کرمانشاه نیز توسعه پیدا می کند. اما در میانه راه دعوی سیدمحمد مشعش، مولاعلی از پدر پیشه می گیرد و زمام امور حتی دعوی وی را نیز جایگیر می شود و تا جایی پیش می رود که سیدمحمد خانه نشین می گردد. اما دوام آنچنانی نمی یابد و در سال ۸۶۱ هـ وفات می یابد. با وفات مولاعلی زمام امور دوباره به دست سیدمحمد می افتد. پس از سید محمد، سیدمحسن جانشین پدر می گردد که دوران امنیت و بهره برداری از فرمانروایی مشعشیان است. در زمان فرمانروایی چهل و اند ساله سیدمحسن سراسر جزایر خوزستان و بصره و آن نواحی تا بیرون بغداد و بهبهان و کهگیلویه و بندرهای خلیج فارس، بختیاری، لرستان، پشتکوه و کرمانشاهان تحت قلمرو مشعشیان قرار می گیرد.<sup>۲</sup> و همینطور پسر به جای پدر در این نواحی تا زمان نادرشاه افشار فرمانروایی می کنند، اما نادرشاه حکومت مشعشیان را از میان برمی دارد، و قیام مولامطلب در اواخر عهدنادر به عنوان آخرین والی آل مشعش معرفی می گردد. اما در خصوص دعوی مهدویت سیدمحمدنوربخش و همچنین سیدمحمدبن فلاح و سلسله طریقتشان باید گفت که مطلبی و یا کلامی در سرانجام یارسانی (چه در کلامهای دوره پردیوری و چه در کلامهای پس از عصرپردیور) درخصوص این دو موجود نمی باشد و همچون سایر ذات داران که از آنها در کلامهای یارسانی نام برده شده و گواهی ذاتی آنها آمده اشاره ای به نام ایشان (سیدمحمدنوربخش، سیدمحمدمشعش) نشده است. حتی در کلامهای دوره ذاتی خان آتش که ائتلاف مشعشیه - نوربخشیه در این زمان شکل می گیرد نیز نامی از ایشان و سلسله طریقتشان به میان نیست. پس استنباط می گردد که رابطه یارسانی با این دو جنبش فقط ائتلاف در زی یارسانی می باشد، و سایر نظریات مبنی بر اتصال خاندان آتش بگی از لحاظ نسبی به مشعشیان نمی تواند صحیح باشد، چراکه منشأ سادات صحیح النسب آتش بگی از پردیور است، که توضیحات بیشتر در این خصوص در بخش یارسان بعداز پردیور (خان آتش) آمده است.

۱- تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی

۲- تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۴۴.

حیدریه:

از دیگر طریقی می باشد که رابطه نزدیکی با یارسانی دارد. این طریقه از سلسله قرن هفتم و هشتم هجری است که از هندوستان و در زمان اوایل دوره اول عصر پردیور نضج می گیرد و در اوایل دوره دوم عصر پردیور در ایران رونق می گیرد.<sup>۱</sup> سرسلسله این طریقه جلال الدین حیدر است که اغلب ایشان را پدر شاه اسماعیل صفوی دانسته و این طریقت را به وی نسبت می دهند. برخی دیگر نیز قطب الدین جلال الدین حیدر تونی<sup>۲</sup> را معرفی نموده اند و در جایی دیگر قطب الدین حیدر زاوه که در تربت حیدریه مدفون است را سرسلسله این طریقه معرفی کرده اند. همچنین سید جلال الدین حیدر بخاری نامی که اهل هندوستان می باشد و در همانجا نیز مدفون گردیده از دیگر کسانی می باشد که از جانب محققین برای بنیانگذاری این طریقه معرفی گردیده است. که بر اساس مستندات و شواهد تاریخی همین جلال الدین بخاری سرسلسله و بنیانگذار این طریقه می باشد. مدرسی عالم که خود از سرقطارهای درویش خاکسار است درباره جلال الدین حیدر می نویسد: بنده از زبان مرشد خود شنیده که سید جلال الدین حیدر مردی بوده ایرانی و مدت مدید و عهدی بعید در هندوستان به ریاضت و مجاهدت مشغول بود.<sup>۳</sup> و یا در تبیان الحق آیات ولایت می آورد: این نظم (حیدری) را مرحوم سید جلال الدین هندی داده است که چهل تن و هفت تن شیراز و قطب الدین حیدر که به تربت حیدریه موسوم است باو نسبت می دهند.<sup>۴</sup> سید محمد علی خواجه الدین به نقل از محمد باقر ساعدی می نویسد: سئوال شد سید جلال الدین کیست، سید جلال الدین حیدر بخاریی به شرح عمده المقالات چاپ حیدر آباد دکن فرزند سید ابوزید او فرزند سید یوسف او پسر ابو جعفر او ولد سید محمود او پسر سید احمد و او فرزند سید عبدالله و او پسر سید علی عسگر و او ولد محمد نقی است که تقریباً باید در قرن پنجم و هشتم هجری باشد، و با این وصف نمی توان سلسله خاکسار را به اجداد صفویه نسبت داد. به طوری که از قرائن پیداست و کرسی نامه های حضرات خاکسار نشان می دهد

۱- این طریقه شامل چهار تیره می گردد: ۱. خاکسار جلالی که ابوترابی و غلامعلی شاهی نیز به آن می گویند. ۲. دوده عجم ۳. معصومعلی شاهی ۴. نورانی. مراحل طی طریق آن هفت گانه می باشد با این شرح: ۱. لسان ۲. پیاله به معنای سرکشیدن پیاله فقر است که آنهم چهارده قانون دارد. ۳. کسوت که داغ بر بدن گذاشتن به طرز خاصی است و آن به منزله مهر نبوت است. ۴. گل سپردن ۵. جوز شکستن یا به مقام ارشاد رسیدن است که سالک به حضور یکی از سادات در خاندان میری اهل حق رسیده و سرسپرده دین یاری می گردد. ۶. چراغی ۷. ارشاد. (اسرار فرق خاکسار، کشکول خاکساری)

۲- قطب الدین حیدر تونی موسوی از سادات جلیل القدر و عارفان معروف بوده و با چندین واسطه نسبش به عبدالله بن موسی بن موسی بن جعفر می رسد. وی سرسلسله فرقه حیدری است. شیخ عطار صحبت او را درک کرد و کتاب حیدری نامه را بنام وی تألیف داده است. ولادت او در شهر تون خراسان اتفاق افتاد و مدتی در تبریز اقامت کرد و در آنجا درگذشت. (لغت نامه دهخدا، حرف ق ص ۱۵۵۵) که محمد معصوم شیرازی سلسله ایشان را در جلد دوم صفحه ۱۳۰ از طریق الحقایق آورده است.

۳- گنجینه اولیا، عبدالکریم مدرسی عالم، ص ۱۱۱.

۴- تبیان الحق آیات ولایت (تحفه درویش)، ص ۱۱۴.

مؤسس خاکساری سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی نبوده زیرا سلطان حیدر اگر چه از خاندان فقر است و جد اعلای او شیخ صفی الدین مرید شیخ زاهد گیلانی است، لیکن یکی از شعب سلسله معرفی است و تفاوت معروفیها با خاکساریها بسیار است.<sup>۱</sup>

صاحب طرایق الحقایق نیز از همین سید جلال الدین بخاری نام می برد که مرید بهاءالدین زکریا ملتانی نویسنده فارسی نویس شبه قاره هند و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی که در تاریخ ۶۵۶-۶۶۵ ق در ملتان وفات می یابد است،<sup>۲</sup> و آن را در زمره درویشان جلالی معرفی می کند که مزار ایشان در اوچه هندوستان است. حاج زین العابدین شیروانی در توصیف اوچ می نویسد: قصبه ایست از بلاد ملتان و محلی است خلد نشان از اقلیم دویم آبش خوب و هوایش مرغوب و سکنه اش اکثر درویشان جلالی و دیگر هندوان، و چون مدفن سید جلال بخاری در آنجاست و اولاد و احفاد آن بزرگوار در آن دیار سکونت دارند و مقدم جلالیان و پیش رو درویشان آن دیارند. و در معرفی سید جلال الدین مذکور می نویسد: سید جلال الدین عارفی بود یگانه و در فقر و فنا و حیدر زمانه بود و در مذهب امامیه در سواد عمل می نمودند.<sup>۳</sup> همچنین در منتخبات رسائل خاکسار میرزا شیدا سید جلال الدین را بخارایی معرفی می کند.<sup>۴</sup> پس با این تفاسیر می توان گفت که مراد از جلال الدین حیدر بنیانگذار سلسله حیدری همان سید جلال الدین بخاری است که در قرن هفتم هجری بوده و در اوچ هندوستان مدفون می باشد.<sup>۵</sup> این بطوطه در سفرنامه خود در تشریح شهر اوچ می نویسد: اوچ امروزه به صورت سه آبادی در ناحیه پنجاب باقی است که در گذشته از اعتبار و رونق بیشتری برخوردار بوده است و ظاهراً نام قدیمی آن دیوگره (دژخدا) بوده است که گفته می شود در قرن ششم هجری دختر راجای محل به دست سید جلال الدین بخاری اسلام می آورد و این قلعه را بنام اوجایا «اوچ شریف» بنا نهادند. در این صورت به نظر می رسد که نام جدید محل از کلمه اوجای ترکی به معنی بلندی یا از اوچ ترکی به معنی سه آمده

۱- کشکول خاکساری، محمد علی خواجه الدین، ص ۴.

۲- دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴ بخش یکم، ص ۵۰۴.

۳- بستان السیاحه، حاج زین العابدین شیروانی، ص ۸۷.

۴- تذکره اعلی، ص ۱۸۴.

۵- البته در حیدرآباد دکن نیز مقبره ای می باشد که بنام قطب الدین حیدر معرفی گردیده و فقرا حیدری ارادت خاصی به این جناب دارند که محل اجتماع ایشان می باشد و همچنین در تربت حیدریه نیز مقبره ای می باشد که به سلسله حیدری انتساب دارد که صاحب دایرة المعارف مصاحب این محل را ابتدا زاوه معرفی کرده است، اما به خاطر اینکه مؤسس فرقه حیدری قطب الدین حیدر زاوه که از قلندران صوفیه و اصلاً ترکمن خراسانی بوده در آنجا مدفون می گردد بعدها بنام وی تربت حیدریه خوانده می شود. (دایرة المعارف مصاحب ج ۲ بخش اول، ص ۲۰۵۹). حمدالله مستوفی نیز در تعریف زاوه می نویسد که ولایتی است و قصبه او زاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است و بعضی را آب رود است و بعضی را آب قنات .. و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست. (نزهة القلوب، ۱۵۴)

باشد.<sup>۱</sup> همچنین آورده که در شهر اوجه شیخ عابد زاهد شریف قطب الدین حیدر علوی را ملاقات کردم و از دست او خرقه پوشیدم که احتمالاً نوه سید جلال الدین سرخ پوش بخاری یعنی جلال الدین حسین معروف به مخدوم جهانیان پسر سید احمد کبیر سید جلال الدین سرخ بخاری پسر سید علی ابوالمؤید اچ بخاری (۷۸۵-۷۰۷ هـ.ق) بوده است.<sup>۲</sup>

سیدجلال الدین بخاری سفرهای زیادی به نواحی و ولایات گوناگون داشته است. یکی از این ولایات آمدن به کردستان و مشرف شدن ایشان به پردیور و ملاقات با سلطان اسحاق برزنجی ای در عصر اوّل پردیور می باشد که در نزد یارسانها ایشان ملقب به «بابا هندو» است و در کلام سرانجام همانند سایر افراد که به جرگه یاری می پیوندند و از نام شخصی نشانی نیست و همچنین به خاطر کهولت سن (هشتاد سال) و هندی بودن وی به «بابا هندو» معرفی گردیده است. تشریف به پردیور بنا به تاریخ ولادت و وفات ایشان (۵۹۵-۶۹۰ هـ.ق)<sup>۳</sup> و بنا به کلام سرانجام، می بایست در سال ۶۷۵ هـ.ق باشد، یعنی در اوایل عصر اوّل پردیور<sup>۴</sup> که جوز هندی (بوا) را به پردیور به ارمغان می آورد. آنچنان که نشان داده می شود گویا مناسباتی نیز با فرقه دروژی [۶۴] و ذهنیتی وحدت وجودی داشته است که به خاطر انقلاب فکری و یا رویایی که بر ایشان وارد می آید نشان به نشان به پردیور راهنما می گردد. پس از مدتی که در پردیور می ماند، همچون سایر یاران سلطان اسحاق برای ترویج این بینش (حیدری) که به یارسانی در خاندان میر می رسد به هندوستان باز می گردد. پیر بنیامین تشریف سید جلال الدین حیدر به پردیور را خوش آمد گویی می کند و می فرماید:

هندوی تازه یار..... وهش نامای وه خهیر هندوی تازه یار

دانهی یاریت سایو مه تا بار      ناوردن په ی جهم به یای صاحب کار [۶۵]

همچنین سلطان اسحاق در خصوص منزلت سید جلال الدین که دارای ذات داود بوده و پس از ایشان (داود) که پرده در می کشد و چند صباحی جای خالی ذات داودی (مکابیل) را در پردیور پر می کند

می فرماید:      جهلای تو دایم نه جهلای زاخم      ئیسا چه توی یاری گوستاخم

ئیدن یار داود وه شاخای شاخم      وهش نازاد مو وه دلی دوساخم [۶۶]

۱- سفرنامه ابن بطوطه ، ص ۳۷۷ .

۲- دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ص ۲۳۱۵ .

۳- سال ولادت و وفات جلال الدین حیدر بخاری براساس وفات مرشدش بهاءالدین زکریا مولتانی که در سال ۶۶۵ هـ بوده است و به نقل از ابن بطوطه متوفی به سال ۷۷۹ هـ که بودن سیدجلال الدین در اوچ را به قرن ششم نسبت می دهد و همچنین گفته حاج میر طاهر هاشمی در کرمانشاه که از نقیبان سلسله خاکساریه می بوده و سال ولادت و وفات سیدجلال الدین را ۵۹۵-۶۹۰ هـ.ق و در اوچ پاکستان فعلی می دانند (تاریخ تصوف در کرمانشاه، ص ۴۰۰-۴۰۱) مشخص می گردد.

۴- سولتان مهره مو:      ئیقرارم که ردهن ، ئیقرارم که ردهن      چه نی هندووا ئیقرارم که ردهن

چه هشتاد سال سنا ئینا ویره ردهن      تازه ئای ناما په ی سهر سپه ردهن [۶۳]

با آمدن سید جلال الدین حیدر به پردیور و بازگشتن ایشان به هند به طور رسمی و مشخص رابطه فکری و عقیدتی یارسانی با سرزمین هند محرز می گردد که بعدها با رفتن بابا یادگار به نواحی شبه قاره و جذب یارانی در این نواحی که به ذکری... معروف اند این ارتباط بیشتر گردیده است. اما همانطور که گفته شد سلطان اسحاق یاران خود را به نقاطی دور برای ترویج و اشاعه حقانیت و افکار حقیقی می فرستاده و البته این اشخاص نامهای خود را پس از وارد شدن در جرگه یاری به نامهای پردیوری تغییر می داده اند که این مهم باعث عدم شناخت ایشان در کتب و اسناد تاریخی گردیده است. در تذکره اعلی آمده : ... هر یکی از یاران را علمی داده به یک جای و ولایتی روانه می کردند، حاجی باووسی را به کوهستان ، سید حبیب را به کردستان ، سید محمد را به اردبیل ، میر را به ترکستان ، سید شهاب الدین را به روم ، سید مصطفی را به لرستان. و در شرح شخصیت میر می آید که میر را به ترکستان ، در آنجا میر بود در جای دیگر شاه بود در هند بصورت بشر ، در ملک افغان شاه شیر بود ، در جایی امیر بود ، اسم شریعت حسین ، اسم طریقت شاه سید جلال الدین ، اسم حقیقت میر است ، اسم معرفت پیر بود.

این ارتباط با سرزمین هند با ظهور شاه ایاز (هیاس) در تان هندوستان و آمدن ایشان به هورامان در زمان پیرقنبر شاهی رسمی تکرار می گردد و تحکم بیشتری به خود می گیرد. شاه ایاز ملقب به دوده مرد حقانی با معرفی شاه میهمان از جانب یارسانی از مریدان مکتب سید جلال الدین بخاری و سر سلسله و صاحب دوده فقرای خاکساری است که در موجودیت تاریخ عصر دوم پردیور ارتباط یارسانی و علویان هند را تداوم می بخشد. اهل تان در کناره جنوبی نتراتی NETTRAWUTTI که تقریباً زیر بانتوال BUNTWAL قرار دارد- که از قصبات کور است و صاحب بستان السیاحه آن را تانده در سند معرفی کرده است- می باشد.

شاه ایاز اسم طریقتی او غلامعلیشاه بوده که بعضی ایشان را اهل قندهار - همچنین تربت وی- معرفی کرده اند. البته آقای مدرسی عالم در گنجینه اولیاء آورده که غلامعلیشاه از هندوستان به ایران آمده نه اینکه گفته باشیم ایشان اهل هندوستان بوده اند، بلکه برای طی مراتب سیر و سلوک نزد پیران و مرتاضان واصل در هندوستان رفته و تلمذ می ورزیدند و سپس به ایران مراجعت نموده و به ارشاد خلق همت می گماشتند. که از مجموعه تحقیقات آقای مدرسی عالم اینچنین استنباط می گردد در معرفی زادگاه ایشان مردد از عنوان کردن به صراحت بوده، اما آنچه از کلامهای یارسانی استنباط می گردد این است ایشان اصلاً هندی بوده که پس از آمدن به پردیور زبان کردی را نیز فرا می گیرد. و بنا به مستندات روایی در دره ای مابین اسلام آباد غرب و کرند غیب می گردد و هم اکنون آن دره نزد مردم منطقه به «تووهی هه یاس» شناخته می شود. بنا به مستندات کلامی آمدن ایشان به هورامان و وارد



آمدن بر پیرقنبرشاهویی را می بایست بنابه دلیل سرسپردگی و کسب اجازه بنیانگذاری طریقه ای منشعب شده از حیدری دانست. بابا شاهراد می فرماید:

فهرزند شیخ عیسی یانه بساکان      زات یکتائیش ها وستهن نهو تان [۶۷]  
یا در جایی دیگر می فرماید:

بهو شا که زاتش خالقهن جه بار      هه یاس ها وه دوّن شای خاوه‌ندکار  
وه هندوستاندا بی وه دوده مهرد      وه شماره‌زویلدا دیت که چیشش کهرد [۶۸]

غلامعلیشاه (شاه ایاز- دوده مرد حقانی) بنیان سلسله جلالی که ابوترابی و غلامعلیشاهی نیز به آن می گویند را می گذارد، که اکنون در ایران فقط خاکسار جلالی تشکیلاتی دارند و دیگر شاخه‌های حیدری در اقلیت بوده و از هر سلسله تنی چند باقی مانده اند. از آنجائی که سلسله خاکسار پس از گذراندن مراحل چند می بایست به خاندان میری سرسپرده گردند و جواز خود را نزد این خاندان بشکنند، پس سرسلسله وقت به عنوان پیر طریقت توسط مسندنشین خاندان یارسانی تعیین می گردد و چون این طریقه (حیدریه) از زمان غلامعلیشاه - دوده مردحقانی با خاندان شاه هیاسی بیعت کرده است پس مسندنشین خاندان جوز سر ایشان را برای پیر دسته‌ور که از اعقاب میراحمد است می شکند. پس از دوده مرد حقانی شاه هیاس فرزند شیخ عیسی بساکانی در هورامان ظهور می فرمایند که شرح آن در یارسان بعد از پردیور آمده است.

اما در خصوص یاران سلطان اسحاق و اسامی مطرح شده در کلام سرانجام - که در تاریخ نشانی از این افراد و اسماء نیست و همین امر نیز سبب ساز شخصیت سازی از جانب اغلب محققین شده تا آسمان و ریسمان کنند- باید گفت که تمام شخصیت‌های یارسانی در همان اوایل پردیور با نامهای ازگی و یا به گفته سرانجام با نامهای پردیوری مشخص گردیده اند. به این صورت که نامهای اصلی ایشان به نامهای ازقبل تعیین شده تغییر پیدا کرده و نیز هر شخصیتی که به جرگه یاری وارد می گردیده با نام اصلی خود خطاب نمی شده بلکه اسمی مستعار برای وی انتخاب می شده است. همچنین باید خاطر نشان کرد که به خاطر طول مدت عصر پردیور یعنی نزدیک به سیصد سال و با در نظر داشتن طول متوسط عمر یک انسان می بایست این نکته را مدنظر داشت که مناصب و مدیریتهای مختلف در دستگاه یاری که بنا به اعتقاد اهل حق تماماً از فرشتگان مقرب دستگاه الهی می باشند و در عالم خاکی انجام وظیفه می کنند حسب الامر ظاهر در چند جامه متفاوت با قالبهای مشخص در چرخش بوده است و روح یا فرشته مقرب با تهی کردن جامه با حلول بر شخص جدید در دستگاه یاری ظهور و بروز کرده است و این احتمال می رود که یک منصب یا یک فرشته همچون مکابیل، عقیق یا یکی از هفتاد و دو پیر و ... از ابتدای عصر پردیور تا اواخر عصر پردیور چندین جامه و قالب و حتی کمتر از عمر متوسط یک انسان را گذرانده باشد. مثلاً شصت و شش غلام زرین کمر که در ابتدای پردیور به خدمت سلطان

اسحاق آمده و خواهان سرسپردگی در دستگاه یاری می شوند که از کبار و ریش سفیدان منطقه بوده اند و بدون شک ایشان بعد از چند سال قالب را تهی کرده و به علت کهنوت سن حتی به اواسط عصر اول پردیور هم نرسیده اند، ویا ملارکن الدین و سایر که در دوره برزنجه از آن یاد می شود، که مطمئناً تا اواخر عصر پردیور چندین جامه با قالبی متفاوت و نامی مشخص تهی کرده است. اما در طول کلامهای سرانجام با نام پیرموسی معرفی گردیده است.

پس بنا به شرایط که در زمان عصر پردیور تمام یاران جمع بوده و گرد هم مناسک یاری را به جا آورده اند هر کدام از یاران در چارت مدیریتی سلطان اسحاق که قالب ظاهری را ترک می گفته آن روح در جسمی دیگر حلول می کرده و ایشان موجبات خالی نشدن جای در حضور سلطان اسحاق را فراهم می آورده است. این مسأله باعث گردیده تا اغلب اسامی یاران سلطان اسحاق و محل تولد و دفن ایشان مشخص نگردد و بیشتر به یک اسطوره مبدل شوند. همین امر نیز سبب آن شده تا اغلب کلامهای موجود را به صراحت نتوان گفت که مربوط به چه زمان از عصر پردیور است، چراکه جملگی با اسماء مشخص عنوان گردیده اند. مثلاً کلامی که از زبان کاکاپیره عنوان شده با همان نام پیربنیامین انعکاس داده شده است... البته دوره های کلامی دیگری نیز هستند که می توان زمان گفتاری آن را مشخص کرد، مثل کلام دوره بارگه بارگه که متعلق به اواخر عصر پردیور می باشد. چرا که گواهیهای موجود در آن همانند گواهی در مورد شاه فضل، حاج بکتاش ولی که در اواسط پردیور نضج گرفته، و ایشان به خاطر مسائل مطرح شده همچون ارتباطات روحی و معنوی، سفر و گشت و گذار و نشر و ترویج آیین یاری و ارتباط ایشان با یکدیگر از حال هم باخبر بوده و گواهی داده اند. همچنین کلام دوره دامیار دامیار و گواهیهای موجود در آن...

از دیگر دلایلی که داعیه داران یارسانی بدون اسم اصلی خود زیسته اند و در سفرهای مکرر برون مرزی که به کرات انجام شده هیچگاه نامی از یارسانی و تبلیغ در جهت آموزه های آن نبرده و نیز اهتمامی به آن نداده همان بحث فرا انسانی فکر کردن است که داعیه دار یارسانی به ترویج و اشاعه یک بینش یا مکتب خاص اکتفا نمی کند. در واقع خود را متعلق به بشریت از هر نژاد و زبانی با هر بینشی می داند و فقط در جهت احقاق حقوق به حقه خلق و پاسداری از آنچه که حقیقت نام دارد گام بر می دارد و به همین اساس است که تمام کتب آسمانی را بر دیده احترام می گذارد و به تکریم از آنان یاد می کند، اما دستورات «سرانجام» را قواعد و احکام دینی خود می داند و بر آن پایمرد است و عبادت خود را مصداق این گفته از کنفسیوس می داند که «زندگی من نماز من است».

(فلسفه‌ی یاری)

یکی از قیام‌هایی (در شکل ظاهر) که در منطقه کردستان به شکل اعتراض و انقلاب فکری علیه ظلم و ستم جلوه کرد، قیام مردم یارسان می‌باشد. که در اواسط قرن دوم هجری توسط بهلول ماهی [ر. تکمله] با تمام افکار و اعتقادات پیشین خود در منطقه و برای پاسداری از آنچه که از مهر پرستی باقی مانده پی‌ریزی می‌گردد. بهلول می‌فرماید:

ئهو واته یاران ، ئهو واته یاران      ئیسه دیوانه‌یه‌ن، ئهو واته یاران  
هه‌نی مه‌گیلین یه‌ک یه‌ک شاران      تا زنده که‌ریم نائین ئیران<sup>۱</sup>

و با وعده دادن به یاران خود گواهی ظهور شاه خوشین لرستانی را در قرن چهارم هجری (۳۴۳/۹/۲۲ هـ.ق) (ر. تکمله) می‌دهد، که با ظهور ایشان و گرویدن مردم و خرمدینانی<sup>۲</sup> که بعد از بابک پراکنده شده بودند و به سلک اهل حق در آمدن اینان باعث می‌شود مرکزیت بینش یارسان در لرستان پایه‌گذاری شود.

البته بابت این مهم درگیری‌هایی نیز مابین ایشان و معاندین و تمامیت خواهان در منطقه نیز شکل می‌گیرد. حکومت وقت در لرستان بر عهده خاندان اتابکان بوده، بدر بن حسنویه برزکانی سرکرده لشکری از برزیکان بود که برزیتیه نامیده می‌شد<sup>۳</sup> و حوزه قلمرو آن عبارت بود از: شاپورخواست، دینور، بروجرد، نهاوند، اسدآباد و قطعه‌ای از اهواز و آنچه بین این ولایات از آبادیها و قلاع بود.<sup>۴</sup> سپاهی

۱- سرانجام دوره بهلول بند ۴. [۶۹] البته در نسخه ای «تا زنده که‌ریم نائین کوردان» نیز آمده که همان مهر پرستی می‌باشد، چرا که تاریخ ایران و کردها یکی است. و یا بابا سرهنگ می‌فرماید:

چهنی ئیرمانان مه‌گیلیم ههردان      مه‌کوشم پهری نائینی کوردان      (بابا سره‌هنگ، بند ۱) [۷۰]

و یا بابا یادگار می‌فرماید:

جام بنیاما جهم بییه نه مهیر      بنیامین نافتاو ماوه‌رو وه تیر      (زولال زولال، بند ۲۸) [۷۱]

۲- خرمدینان یکی از چهار فرقه مجوس مورد نظر قرآن می‌باشد که ابو منصور عبدالقاهر بغدادی آن را (مجوس) به این شکل آورده است: زروانیان، مسخیان، خرمدینان، به آفریدیان (الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ص ۲۵۷). خرمدینان که به سرخ جامگان شهرت دارند از پیروان مزدک هستند که در آذربایجان، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور پراکنده‌اند. (الفهرست للندیم، ابی یعقوب اسحق، ص ۴۰۵) از رهبران آن شهرک ابن جاودان و بابک با قلعه بزد در کلبر است که سپاه افشین از سوی معتصم عباسی در قرن سوم با ترفند آن را تسخیر کرد. همچنین مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف می‌گوید: آیین‌های خریمیه و کوزکیه و کوزدک شاهیه و جزان در خاک اصفهان و برج و کرج ابی دلف و وزین یعنی ززمعقل و زز ابودلف و روستای ورسنجان و قسم و کوزدک از سرزمین صیمره از مهرجان قدق (مهرگان کده) و بلاد سیروان و اریوجان از شهرهای ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان و نواحی دیگر ایران بوده‌اند، و شهرستانی آنسان (مزدکیه) را به چهارفرقه تقسیم نموده: کوزکیه، ابومسلمیه، ماهانیه، اسبیدجامکیه. و در ضمن آن نوشته که کوزکیه بنواحی اهواز و فارس و شهرزور بودند و دیگر طوایف بنواحی سفد و سمرقند و شاش (چاچ) و ایلاق. (الملل النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ص ۱۹۵).

۳- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ج پانزده، ص ۱۲۰

۴- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج پانزده، ص ۳۵۳

تدارک می‌بیند و قصد حسین بن مسعود کردی<sup>۱</sup> می‌کند که بلادش را مالک شود و او را در حصن (کوسحه)<sup>۲</sup> محاصره می‌کند،<sup>۳</sup> پس اندر سنه خمس و اربعمائه بدر حسویه را با خوشین مسعود کارزار افتاد به کنار سپید رود، و شمس‌الدوله به یاری بدر همی رفت و چون بشنید که بدر خوشین را به هزیمت کرد از راه باز گردید و بدر خوشین را حصار همی داد، پس از گورانان با هم سوگند خوردند که بدر حسویه را بکشند، و پیش بدر از ایشان کس نزدیکتر نبود و هیچ کس را برایشان این گمان نبرد و ناگاه دست به زوبین کردند و بدر حسویه را کشتند.<sup>۴</sup>

بعد از شاه خوشین لرستانی شخصیت‌های دیگری چون بابا سرهنگ دودانی، بابا جلیل دودانی، بابا ناووس سرکتی [ر. تکمله] به فاصله زمانی تا قرن هفتم هجری رهبری نهضت یارسان را بر عهده می‌گیرند که با ظهور سلطان سهاک برزنجهای رونده بینش یارسان در قالبی کلاسیک و مدون و فراگیر جلوه می‌کند. حضرت سلطان اسحق علوی، زیربنای فکری و حرکتی تمامی نهضت‌های علوی قرن هشتم و پس از او تا استقلال صفویه، در گیلان و آذربایجان و کردستان، لرستان، خوزستان و ترکیه کنونی، سوریه و بین‌النهرین چون، حروفیه و بکتاشیه و صفویه بوده است و قیام‌ها به نحوی به هسته اصلی حرکت او باز می‌گردد.<sup>۵</sup> این بینش با نام یارسان، کاکه‌ای، اهل حق، طایفه خواننده می‌شود. اما به اشتباه نام‌های دیگری همچون شاملو، صارلی، اهل سر، سرسپردگان، علویان، نصیری، اهل نیاز یا نیازی، گوران (که بیشتر در نواحی ترکمنان به یارسانیان اطلاق می‌گردد) غلات، چراغ سیندرن، خروس کشان، اهل الحقیقه، بکتاشی... و مغرضانه خطاب کردن همچون شیطان پرست، آتش پرست، گبری نیز از جانب افراد به ایشان نسبت داده می‌شود. «شاملو» به یارسانیان ترک زبان نواحی آذربایجان اطلاق می‌گردد که امیر تیمور ایشان را از شام به مناطق ایران کوچانده و در زمان فعالیت خاندان صفوی در

۱- حسین بن مسعود کردی همین خوشین مسعودی می‌باشد که در متن مجمل‌التواریخ آمده. [ر. تکمله]

۲- کوسه هجیج، که در سمت شمالی گردنه‌ای است که رودخانه سیروان در آنجا از کوه بیرون می‌ریزد، کوسه هجیج ظاهراً سنگری بوده است در سال ۴۰۵ هـ که بدر در محاصره این دژ کوشیده و آن متعلق به حسین بن مسعود بوده. (مقاله مینورسکی در BSOAS/ ۱۹۲۳ شماره ۱/۱ صفحه ۷۶ تحت عنوان گوران)، سفرنامه ابودلف.

۳- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، (ج پانزده، ص ۳۵۲)

۴- مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۴۰۱. امیر شرف خان بدلیسی نیز این واقعه را در شرفنامه اینچنین آورده: بدر بن حسویه در سنه خمس و اربعمائه بر سر قلعه کوسجد رفته حسین بن منصور آنجا را محاصره کرده و چنان زمستان صعب روی داد که لشکرش هر چند خواستند که ترک محاصره نمایند تمکین نداد آخر از جوزقان (من الاکردا یسکون اطراف حلوان) قصد او نموده و بالضروره فرار کرد. ایرج افشار نیز آورده که بدر در سال ۴۰۵ هـ با یکی از امرای گُرد به جنگ پرداخت و چون نبرد و محاصره امیر کرد با زمستانی سخت مصادف شد لشکریان بدر به تنگ آمده و قصد جان وی کردند، او را بکشتند و خیمه بدر را به یغما بردند، ولی امیر کرد جسد او را به مشهد علی (ع) جهت دفن فرستاد. (کرمانشاهان، ص ۳۵۲).

۵- قیام و نهضت علویان زاگرس ۱، محمد علی سلطانی ص ۷۹.

زی قزلباش قرار می گیرند که لفظ «لو» در ترکی برای نسبت می آید. «صارلی»<sup>۱</sup> نیز به یارسانیان موصل گفته می شود و وجهه تسمیه آن اینگونه است که یارسانیان شهرزور به خاطر فشارهای عقیدتی معاندان از خاستگاه اولیه خود به این منطقه آمده اند و چون رعیت‌های خوبی بوده خان منطقه از استردادشان به منطقه اولیه خودداری کرده و آنها را صارلی یعنی از آن خود خطاب کرده. همچنین شبکه‌ها که در موصل زندگی می کنند، اینان در اصل قزلباش بوده و هم اکنون نیز هستند یارسانیانی که در این قبیله یارسانی می باشند.<sup>۲</sup> ترک‌ها و اعراب یارسانیان را به نام نصاری می خوانند و ایرانیان علی‌اللهی می نامند، کلمه نصاری معنی مسیحی می دهد و علت این که اعراب و ترکها این جامعه را نصاری می نامند برای این است که اعراب مذهب [علی‌اللهی] را شبیه به مسیحی کرده‌اند ولی در ایران این طایفه همه جا بنام علی‌اللهی خوانده می شوند.<sup>۳</sup> پطروشفسکی نیز آن را یکی از فرق غلات شیعه مربوط به قرن نهم با نام اهل حق دانسته که شیعه آن را علی‌اللهی می خوانند و فرقه مذکور را به چندین فرقه فرعی تقسیم می کند: در ترکیه با نام قزلباش (به خاطر شرکت آن در نهضت قزلباش در قرنهای نهم و دهم هجری) و در آذربایجان به نام قره قویونلو (به نام اتحادیه قبایل ترکمن که ظاهراً فرقه مذکور در میان ایشان به وجود آمد) و گورنلر (یعنی بینندگان) و در ناحیه رضائیه به نام «ابدال بنی» و در قزوین با نام «کاکاوند» و در مازندران با نام «خواجه‌وند»<sup>۴</sup>. در اصل اهل حق در واژگان صوفیه به افرادی اطلاق

۱- «از آن من باشید تا از جانب معاندان گزندی به شما نرسد». این جماعت بیشتر از خاندان شاه هیاسی یکی از یازده خاندان یارسانی می باشند که در نواحی موصل (باینان) ساکن می باشند که متأسفانه مجموعه تحقیقات انعکاس داده شده از جانب اغلب محققین ایشان را در نوشتار مقداری از یارسانی جدا ساخته، مثلاً رشید یاسمی آورده: این طایفه خود را از نسل عشیره کاکه می دانند که از کرکوک به آنجا مهاجرت کرده اند و جماعت کاکه آئینی مرموز است که با علی‌اللهیان نسبت تام دارند. گویند وجه تسمیه این طایفه به صارلی آنست که روحانیون ایشان بهشت را به مردم طائفه می فروختند و چون کسی بدینسان بهشت را مالک می شد می گفتند صارت لی‌الجنه یعنی بهشت از آن من گردید. (کردوپوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۲۴) که این مسأله شکلی از همان رابطه پیر و مریدی در نزد فلسفه یارسانی می باشد که به زبانی مغرضانه عنوان شده است.

۲- این فرقه در کتب به این شکل معرفی شده اند: از غلات و صوفیان می باشند... کتاب دینی آنان موسوم به المناقب است و بسیاری از عقایدشان از فرقه ملامتیه گرفته شده است. از مراسم آنان می توان شب غفران نام برد که در این شب زنان و مردان همه در جایی گرد آمده گریه و زاری می کنند و از خدا آمرزش می طلبند و یا جشن شب اول آغاز سال و همچنین شب دهم محرم که در این شب نیز همه به خاطر مصیبت فراوانی که بر سر اهل بیت رسول خدا آمده نوحه خوانی و زاری می کنند. آنان به جهت احترام به روز عاشورا آن شب همه کفشهایشان را در آورده و تا شب روز بعد با پای برهنه راه می روند این شب در پیش آنان لیلۃ الکفشه - یعنی شب از پای در آوردن کفش- نام دارد. (فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۱). این قوم از قزلباشهای وابسته به یارسانی بوده که به خاطر اسکان در میان اکثریت با بینش غالب و همچنین به خاطر جدایی و دور افتادگی از هسته اصلی بینش خود، سیاست خاص حکومتها، تعریب و عدم آگاهی و یا آداب و رسوم منطقه ای باعث گردیده مسائلی در آداب و رسوم ایشان بروز کند که تناسب آنچنانی با عقاید اولیه خود نداشته باشد. اما در کل می توان آنان را از کردان اصیل یارسانی- علوی دانست.

۳- سه سال در ایران، کنت دو گوینو، ص ۸۷.

۴- اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، کریم کشاورز ص ۳۲۵

می‌شود که از مراحل اولیه آگاهی (شریعت، طریقت، معرفت) گذشته و به بالاترین درجه حقیقت (واقعیت الهی) رسیده باشند. این لغت از نظر تکنیکی به معنی تعیین خود به عنوان استاد آگاه به راز مذهبی می‌باشد که گفته می‌شود توسط فردی مقدس به نام سلطان اسحاق گسترش یافته است.<sup>۱</sup> آقای زرین کوب نیز در ارزش میراث صوفیه آورده: این جماعت (اهل حق) که در کردستان، لرستان، آذربایجان و حتی همدان و تهران، مازندران، خراسان و فارس کم و بیش وجود دارند، غالباً از روی مسامحه علی‌اللهی نیز خوانده می‌شوند، نه فقط از حیث نام بلکه از جهت عقاید و مناسک و آداب با صوفیه مناسبت دارند.<sup>۲</sup> پس واژه علی‌اللهی نسبتی بوده که اعراب و مسلمانان به اهل حق داده و بیشتر به خاطر وجود بینش انسان‌گرایی و انسان‌خدائی در این آئین بوده است.

درواقع با پیش کشیدن مبحث انسان‌خدائی و فلسفه دونادون به این مهم می‌رسیم که اگر شخصیت علی که جزء کاملین می‌باشد و نسبت خدائی<sup>۳</sup> به او داده شده نه به خاطر اسلام‌گرایی این آئین بوده بلکه قدرت مطلق و ارواح بزرگ با چرخش در ظرف مکانی و زمانی موجبات خالی نشدن دنیا از نیروی ایمن و راهنما را فراهم آورده.<sup>۴</sup> از این است که مردم صاحب‌نظر، گاهش از بهشت وحدت برآمده در پیکر ابوالبشر نگرند، و وقتش از سکان کشتی نوح آشنا شمرند، و هنگامی در کسوت ابراهیم گرم آتش بازیش مشاهده کنند، نوبتی در لباس کلیم‌اللهیش سخنگوی یابند و قول آن حضرت: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» مؤید آن است که نفس نفیس آن روح مجسم و عقل مصور، ذات جهان‌آفرینی را سزا است «وَ إِنْ اللَّهُ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»<sup>۵</sup> هم بدین انباز است چه آدم اولیاء، ابوالبشر اصفیاء جز

۱- سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق، مینورسکی، ص ۳۸.

۲- ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین کوب ص ۷۰.

۳- روزی حضرت رسول جبرئیل امین را فرمود: یا اخی وحی را از کجا می‌گیری عرض کرد از وسایط وحی میکائیل و اسرافیل فرمودند: او از کجا می‌گیرد. عرض کرد از پس پرده حجاب. فرمود این دفعه دست دراز کن و حجاب را پس کن تا چه می‌بینی. عرض کرد فدایت شوم در حد ما نیست این جسارت، آن حضرت فرمود به امر من بکن، عرض کرد اطاعت می‌کنم، بعد از آنکه پرده حجاب را بالا کرد دید مولانا الأعظم امیرالمؤمنین علی (ع) به عقب پرده حجاب واقف‌اند و وحی می‌فرمایند. پس کیفیت را خدمت آن حضرت عرض نمود و گفت من معرفت آن حضرت را به این حد و مرتبه نداشتم این بزرگوار همان استاد اول ازلی من است که حق تعالی مرا دلالت به او فرمود. (مجموعه انهار جاریه، میرزا احمد نایب‌الولایه، ص ۱۰۲). برای آگاهی بیشتر از این مبحث به کتب: شرح خطبة البیان علامه دهدار، مشارق الأنوار الیقین فی اسرار المؤمنین حافظ رجب یرسی، علی و خطبة تطنجیه عبدالعلی گویا، آیات الولایه بابا ذهبی شیرازی، آیات الولایه سید کاظم ارفع، اسرار ولایت امیرالمؤمنین حسین عمادزاده... مراجعه شود.

۴- مینورسکی نیز آورده: علی‌اللهی نامی است که توسط دیگران به پیروان این فرقه داده شده است که نامی گمراه‌کننده است زیرا علی شخصیت مرکزی مذهب نمی‌باشد و چنین وجه تسمیه‌ای این فرقه را با دیگر افراد افراطی در تکریم حضرت علی مغشوش می‌کند. (سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق، ص ۳۹)

۵- بر صفحه چهره‌قادر لم یزلی  
یک لام و دو عین با دو یای معکوس  
معکوس و نکو نوشته نام دو علی  
بر حاجب و عین وانف با خط جلی (ابوعلی سینا)

علی مرتضی نیست.<sup>۱</sup> پس اگر چنانچه اهل حق علی یا مسیح یا محمد و یا نوح و موسی ... را با شخصیت‌هایی که در دستگاه یاری ظهور کرده یکی می‌داند و برای آنها نیز به همان اندازه احترام قائل است دلیل بر فلسفه دونا دون است نه اینکه اهل حق را یکی از فرق و شاخه‌های اسلام و یا هر بینشی دیگر بدانیم و اگر چنانچه از جانب افراد اهل حق در طول تاریخ تمایلی نسبت به دین اسلام نشان داده شده در واقع ظاهرسازی و تظاهر آنها را می‌رساند که از اذیت و آزار مسلمانان ایمن باشند.<sup>۲</sup> علی‌اللهی‌ها همیشه با مسلمانان [واقعی]<sup>۳</sup> سر ناسازگاری داشته‌اند چنانکه قزلباشهای منطقه درسیم که علی‌اللهی‌اند هیچگاه از ترکان اطاعت نکرده‌اند.<sup>۴</sup>

والبتّه این نه به خاطر محدودیت در افکار و اعتقادات اهل حق بوده چرا که روند کلی حکام مسلمان در طول تاریخ بعد از حضرات محمد و علی (اسلام ناب) یک روند خشک و خشن بوده. در واقع هیچ حقیقتی نیست که حقیقت ماقبل یا مابعد خود را منکر شود چراکه تمام ادیان و اندیشه‌هایی که در طول تاریخ بشریت ظهور و بروز نموده در راستای هم و برای تکامل انسانها آمده و هر کدام صحنه بر دیگری گذاشته‌اند. اسلام ناب نیز آن چیزی که حقیقت در نوع خود می‌باشد و اولین ظهور اکمل در طول تاریخ بشریت است توسط عده‌ای خاص اشاعه و بروز داده شده، که تمام اینان توسط به ظاهر مسلمانان مورد ظلم و ستم قرار گرفته و زندگی را با سختی هرچه تمام‌تر گذرانیده‌اند، والبتّه که مظلومیت این افراد چه در زمان حیات و چه بعد از حیات ایشان بنا به شواهد و قرائن تاریخی و آنچه که مشهود است گواه بر مطلب است. این شخصیت‌ها در بینش یاری از جایگاه خاصی برخوردارند و همیشه از کسانی که از اسلام به عنوان ابزار برای پیشبرد اهداف شخصی استفاده کرده‌اند به عنوان یک پلید (خار) نام برده است. اما شیوه نگرش و طرز تفکر افراد یا غالب ذهنی آنها و همچنین چگونگی به جا آوردن کلیات در اقوام متفاوت بوده و هرکس با زبان و فرهنگ خود وصف صفات می‌کند و همیشه حق با کسی بوده که صادق‌تر و پرهیزگارتر است و این مسأله تفسیری از آیه ۱۳ در سوره الحجرات

۱- دبستان مذاهب، موبد کیخسرو اسکندر، ص ۲۶۶. و همچنین اگر چنانچه یارسانیان از کلمه علی یا مولا به معنی برتر و سرور در زبان و اعتقادات خود استفاده می‌کنند اغلب دلیل بر همان ظهور، اتحاد و حلول است، یعنی قدرت مطلق و نیروی اعظم. که با تفسیر عرفانی، همان هو یا نقطه خال سیاه وحدت است که دست یافتنی و مشخص نیست و هیچ توصیفی نیز به خود نمی‌پذیرد. همچنین در نزد ایرانیان از دیرباز عقیده به حق «سلطنت توارثی» رکنی رکن و ریشه‌ای اصیل داشته است. این عقیده را پس از قبول اسلام نیز با خود در دین نوین داخل کرده و مبانی کلامی و سیاسی خاصی بر روی آن بنیاد نهادند. قاعده شاه پرستی و اعتقاد به سلطنت من جانب الهی در اخبار و آداب باستانی ایرانیان آریایی نژاد بسیار قدیم است و روایات و اخبار آن قوم در این باره فراوان می‌باشد. (نه گفتار در تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، ص ۱۴۶).

۲- سه سال در ایران، کنت دو گوینو، ص ۸۸.

۳- برای حفظ امانت در نقل قول ناگزیر از آوردن کلمه واقعی شدم، در حالی که اینگونه نیست چراکه اهل حق با تفکری جهان شمول با انسانهای واقعی (از هر نژاد و مذهبی) نه تنها سر ناسازگاری نداشته بلکه آنها را نیز از خود می‌داند.

۴- کرد، مینورسکی، ترجمه حبیب الله تابانی، ص ۵۹.

است که می‌فرماید: (ای مردم شما را جماعتها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست).

ویپرت بلوشر در سفرنامه خود آورده: من با رئیس فرقه اهل حق روابطی صمیمانه برقرار کرده و مورد اعتماد وی قرار گرفتم، روزی این قطب با قید حفظ حد اعلای رازداری گفت: علی‌اللهی‌ها در حقیقت نه مسلمان، بلکه مسیحی هستند. هنگامی که عربها در اواسط قرن هفتم میلادی ایران را فتح کردند و اهالی را وادار به اسلام آوردن نمودند بعضی از مسیحیان ظاهراً به اسلام گرویدند ولی نام حضرت علی را به جای حضرت مسیح نشاندهند.<sup>۱</sup> این موضوع نیز نه اشتباه باشد بلکه به خاطر وسعت فکری آئین یاری است که هر دین و مذهب و بینشی که در قالب انسان‌گرانی باشد می‌تواند اهل حق را به خود نسبت دهد یا بلعکس.

پرداختن به سمبل و نماد یکی از رکنهای اصلی زبان‌گفتاری در «سرانجام» است که صورتی از بیان در معنا کردن تمثیل است و به شکلی بنیادین به آن زیبایی و اعتبار می‌بخشد. در واقع نماد یا سمبل با حفظ درونمایه خود به عنوان حقیقت، آنچه را که مورد تمثیل است را هستی می‌دهد، و به واسطه هستی آن واقعی حقیقی را قابل درک و ابژکتیو (عینی) می‌کند. زبان‌گفتاری حاکم بر سرانجام تصویرسازی از حقیقتی فراتر از مرز بیان برای روشن شدن ذهنیت انسانی است که با تصویر و ایماژ سعی در پرتوفکنی از آنچه که دست نیافتنی و سوژکتیو (باطنی) می‌باشد دارد، یعنی حقیقت پنهان خود را با نماد باز می‌نمایاند. در سرانجام هر هستی عنوان شده‌ای به شکلی دائم با تمامی آنچه که رمز و راز کائنات و آفرینش به خود نام گرفته است پیوندی نامحسوس - که در بر غیر و یا کسی که محدود است نامفهوم جلوه می‌کند - دارد که آن هست آئینه‌ای می‌باشد برای برتاباندن چیز دیگر که دست نیافتنی است. در واقع تمام عالم خاکی از دیدگاه سرانجام نوعی جسم مثالی است که شرح آن با زبان‌گفتاری نماد عنوان گردیده است، و تمام آنچه را که در این قالب عنوان می‌دارد حقیقتی از چیزی است که آن را رؤیت پذیر یا قابل درک می‌کند، که آن در بیان بدون مثال هیچگاه تفهیم نخواهد گردید. «سرانجام» با تمثیل و سمبل اشراقی آنچه را که می‌بایست در عرفان با کشف و شهود بر سالک مکشوف گردد را یکجا در قالب نماد عنوان داشته است و در عین حال آن، تورا در دریایی بی کران رهنمون می‌سازد که تازه آغاز حیرانی و فقر تو خواهد بود. یارسانی در چهارچوب انسانی خود هیچگاه کامل خویش را متعلق به اندیشه قانون نمی‌داند که در آن محصور و به دور از آزادی گردد.<sup>۲</sup> کل شیوه او لزومی است برای حاکم بودن بر جزء و کل قانون. در واقع به کارگیری قانون و لوازمات آن چون اخلاق تماماً در اختیار رسیدن به آرمان و در جهت آن گام برداشتن است که تفسیر آن به شکلی کورکونف

۱- سفرنامه بلوشر، ویپرت بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، ص ۸۷.

۲- عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی گر به جایی رفت رفت



جامعه شناس روسی به این شکل آورده است: «قانون تهدید منافع است و اخلاق ارزش گذاری منافع». اما در نوع اولیه آن یعنی شکل دادن فردیت، اخلاق به عنوان زیربنای عقیدتی و همچنین زیبایی برخوردار که لازمه وجود انسانیت می باشد طرح ریزی می گردد، و همین امر باعث احترام به کل و قائل نبودن به بد و بدی<sup>۱</sup> در افراد جامعه یاری، و به نیاز برای ارتباط و برقراری روابط تبدیل می گردد. این نیاز به صورت هنجار در بین افراد یارسانی جلوه گر است که حتی شرایط خاص زمان که ارزشها را تغییر می دهد نتوانسته تأثیری بر آن بگذارد. رعایت اصول اولیه آدمیت در آیین یاری به این شکل با گفته باوه شمس تشریح می گردد که می فرماید:

یارانت نه و هم ناچان توهمه ته      زالم نهوانی نه رای زلله ته<sup>۲</sup>

و باز می فرماید:

هه رکه نه جه مدا بونیش کدره ته      وه که لام جهق نه بوش سوبه ته  
 نه و وه هامقه ولش نه نیو<sup>۳</sup> حورمه ته      پا لارو خواران نه بوش موبه ته  
 به شش بور تو نه بو<sup>۴</sup>ی قودره ته      بره ژش وه رهنگ ژاره و مافه ته [۷۳]

لیکن یار در مقام بودن مؤظف خواهد بود که تحت هر شرایط، هیچ اندیشه باطل و بوجی را در خود راه ندهد، چرا که بد در نظر وی وجود نداشته و واژه ای به اسم شک [۷۴] در وی معنا پیدا نخواهد کرد. زیرا که از این مرتبه گذشته و با حقایقی که برای وی مکشوف گردیده است در مرتبه ای از انسانیت قرار می گیرد که نمی تواند خلاف آنچه هست چیز دیگری عنوان کند. باباناوس می فرماید:

نه و یه ک مه ویندی خیانهت وه چه م      چه یانه ی یه کتر مه بو<sup>۵</sup>دی بی زه م<sup>۳</sup>

که این نکته تفسیری از سرپوشی درنوع ابتدایی آن می باشد. همچنین پیرنجم الدین پارسی می فرماید:

جه وزشان وه ده سته ن سه رچشمه ی نیلی<sup>۶</sup>      یاری نه که ران وه فه ند و فیلی<sup>۷</sup>

که این دیدگاه تو را به نقطه ای از برخورد اخلاقی می کند تا بدی را با خوبی جواب دهی، چرا که این عمل تو را به ممارست برای بهتر برخورد کردن با بدتر مهیا می سازد. به این شکل که شخص یارسانی که عاشق عشق است و مهرورزی پیشه او بدی را با خوبی و خوبی را با عشق جواب خواهد داد. در این خصوص شیخ امیر می فرماید:

۱- یکی از مباحث موجود در بینش یاری بحث عدم قطعیت و نسبی بودن مسائل می باشد که انسان در سطح فراگیر نمی تواند نظر بر خوبی یا بدی چیزی بدهد چرا که از دیدگاه کلی و با بینش باز هیچ چیزی بدون حکمت و خالی از عملکرد نمی تواند باشد. ممکن است مسأله ای در یک جامعه ارزش باشد اما از دیدگاه افراد جامعه دیگر نه، در واقع خالق زیباترین و زشت ترین یکی می باشد.

۲- سرانجام، دیوان باباناوس بند ۵۷. [۷۲].

۳- سرانجام، دیوان باباناوس بند ۶۲. [۷۵].

۴- سرانجام، دوره بارگه بارگه بند ۶۴. [۷۶].

نهو مه‌واچو دهرد تو باچه گیان      په‌ری تو سو‌ده په‌ی نهو زیان [۷۷]

که مصداق آن حلاج با همین دیدگاه وحدت وجودی فرموده: بدانید که خداوند خون مرا بر شما روا کرده است. بکشیدم تا شما را پاداش دهند و من به آرامش رسم. مسلمانان را در جهان کاری بهتر از کشتن من نیست.<sup>۱</sup> و یا اینکه در انجیل آمده: شنیده اید که گفته شده است چشمی عوض چشمی و دندان‌ی بدل دندان‌ی، لیکن من به شما می‌گویم که با شریک مقاومت مکنید بلکه هرکس که به رخساره راست تو طپانچه زند رخساره دیگر را بسوی او بگردان.<sup>۲</sup>

اهل حق بر خلاف طبقات مختلف عقیده به پاکی و پلیدی ندارند و همه چیز را پاک می‌دانند. این موضوع از خصوصیات عجیب این مذهب است و نظیرش در هیچ یک از مذاهب قدیمه آسیا و اروپا دیده نمی‌شود. فقط در دنیا دو مذهب هست که به پاکی و نجسی موجودات عقیده ندارد که یکی مسیحیت و دیگری اهل حق است، اهل حق بر خلاف مسلمین کسانی را که مخالف مذهب آنها باشند نجس نمی‌دانند.<sup>۳</sup> شیخ امیر می‌فرماید:

میردی نازاده راگه‌ش به‌رد نهو سه‌ر      میردی نازادوه یاری نهو وه دهر [۷۸]

یا در جائی دیگر می‌فرماید:

نه‌گه‌ر نائین ویت وه خاس مه‌زانی      وه نائین که‌س به‌د نمه‌وانی [۷۹]

شالوده ایدنولوژی یاری احترام برای انسانیت است که حقیقت موضوع و قالب کلی آن را می‌بایست در مبحث خودشناسی و انسان‌خدائی که بر مبنای نیروها و استعدادهای ذاتی موجود در انسان است جستجو کرد. پیر حه‌سه‌ن خوراسانی می‌فرماید:

ده‌س و دلی ویت بکه‌ره شه‌ره      هه‌ر کساری به‌ده‌ه نانه مه‌که‌ره<sup>۴</sup>

یا شیخ امیر می‌فرماید:

هه‌ر که‌س ده‌س و دل چه‌نه‌ش یار نیه‌ن      نه‌ه دو‌کانی یار خه‌وه‌ردار نیه‌ن [۸۱]

انسان‌گرایی یکی از مباحث بنیادین بینش یاری بوده که در قرون چهار و پنج هجری عنوان گردیده و تا دهکده جهانی یا مدینه فاضله پیش رفته و یکسانی و تبعیض قائل نشدن بین انسانها را در رأس ذهنیت و بینش خود قرار داده است. سلطان سهاک می‌فرماید:

په‌ی تو‌یلی هه‌زار دره‌خت پاچیمه      په‌ی حه‌ق مه‌ورپی تیغم دوو دیمه<sup>۵</sup>

۱- مجموعه آثار حلاج، قاسم میر آخور، ص ۱۵.

۲- انجیل متی، باب پنجم آیه های ۳۸، ۳۹.

۳- سه سال در ایران، کنت دو گو بینو، ص ۸۷

۴- کلام دوره بارگه بارگه، بند ۱۵. [۸۰]

۵- سرانجام، دیوان عابدین بند ۱۱۴. [۸۲]

و یا تیمور بانیارانی می‌فرماید:

یاران مهر نهوسا ته‌یموور دل‌شاد بو<sup>۱</sup>      نازادی عالهم دادره‌سی داد بو<sup>۱</sup>

البته این خودگرانی دارای مؤلفه‌هایی می‌باشد که می‌بایست بحث اخلاق آن هم از نوع برتر را مورد نقد و بررسی قرار داد تا به معنای اخلاق مورد نظر پی برده و آن را در جهت ساماندهی مسائل بنیادین انسان و جامعه به کار برد. چرا که اخلاق شاخصه‌ایست برای روشن ساختن حالت‌های عاطفی که در نوع برتر آن هیچ‌گاه در مقابل فشار و اقتدار رو به سستی نمی‌گراید. در این صورت حالت جاذبه و تأثیر به وجود خواهد آمد، که هرچه به صورت نسبی به جنبه‌های قوی‌تر و عاطفی‌تر این اخلاق توجه کنیم می‌بایست به تمام فرمولها و نیروهای قوی و برتر که مربوط و منوط به آن می‌باشد واقف و آگاه گردیم تا بتوان آن را دستاویزی برای حرکت به سمت تعالی و کمال قرار داد. چرا که این اخلاق در طی فرآیندی صورت می‌گیرد که مفهوم تازه‌ای از زمان با علم به احوال مربوط به آن شرایط و همچنین توجه به تسلط بر آنچه که ذاتاً مؤظف است را ارائه می‌دهد. حال شخصی که در آن مقام قرار می‌گیرد در مقابل حیات خود را مسئول می‌داند و در نتیجه فرمولهائی که از لحاظ انرژیهای موجود در بطن هست در مرتبه مقابله سرد و ضعیف عمل می‌کنند نمی‌تواند اراده‌ای را که به عنوان باور در شخص ایمان کرده بلرزاند. قاعدتاً اخلاق در این نوع مبنای تکلیف است که از ایمان سرچشمه گرفته که آن هم مسئولیت در مقابل خود و هست بودن را به وجود می‌آورد و این میراثی است از مهرپرستی که شخص وقتی که در پله ششم یعنی مهرپویایی (heliodromus) می‌رسد دیگر خود را وابسته به جایی یا ملتی نمی‌داند بلکه همبستگی به همه مردم جهان را در رأس ذهنیت خود قرار می‌دهد و همه جا را میهن خود می‌داند، همانگونه که یارسانی براساس فلسفه دونادون به تمام نقاط و ادیان معتقد است و عنوان می‌دارد که امکان دارد در این جامه یا زندگی در موقعیت خاصی باشی اما درجامه بعدی در جای دیگر با موقعیتی متفاوت، و یا قبل از آن در مکانی دور بوده‌ای و حال در این مکان. خلیفه ده‌میار می‌فرماید:

نه جهم نهو زانوی په کتر بدان هیژ      تا پنه‌ی باقی تو بـکه‌ران ناخیز<sup>۲</sup>

یا بابا نوس می‌فرماید:

وه نه‌دهب وه جهم بنیشدی بی غم<sup>۳</sup>      په‌ی په ک بکه‌ردی ده‌سباری وه هم<sup>۴</sup>

پس اینگونه است که شخص دیگری را به مثل خود می‌داند و در نهایت که به مطلق این عملکرد می‌رسد به تعهد آن هم به شکل زیبای انسان دوستی و یاری‌یاری می‌رسد. و به ظهور رسانیدن این

۱- دیوان تیمور بانیارانی، نسخه خطی. [۸۳]

۲- بغ مهر، احمد حامی، ص ۸۸.

۳- سرانجام، دیوان بابا نوس بند ۵۴. [۸۴].

۴- سرانجام، دیوان بابا نوس بند ۶۲. [۸۵].

حرکت یعنی رسیدن به حقیقت. چرا که انسان‌خدائی مستولی بر این بینش تو را مجاب خواهد کرد که خداوند را در خلال روابط انسانی جستجو کنی. پیر عزیز هودانه‌ای می‌فرماید:

وه دیداری یه کک بيمشان بشوران  
مه‌ولام مه‌دهو کام بو دیده‌داران<sup>۱</sup>  
یا شیخ امیر می‌فرماید:

من که سه‌مهدم نه چهره‌ی یاره‌ن  
چه نامان لوان کاوهم چ کارهن [۸۷]  
همین امر نیز سبب شده تا همه افراد در جامعه یاری به این اصل توجه داشته باشند. که نتیجه این ملاحظت و احساس نیاز به همدیگر تشکیل واژه‌ای نمادین و سمبولیک به اسم «جم» می‌باشد که نمادی از تکررگرائی و احترام به نوع انسان و بحث کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است. [۸۸] به عبارت دیگر پیروان این [فرقه] اهمیت فراوانی برای اجتماع کردن (جم) قائل می‌باشند زیرا در جمع افراد برای تمام مشکلات راه حل یافت می‌شود. در واقع جم نمادی از اتحاد است که عملاً و تحت هر شرایط خارج از شعار و پند تشکیل شده و به قدرتی که ناشی از انرژی‌های افراد می‌باشد مبدل می‌گردد. پیر بنیامین می‌فرماید:

پولکی هام دلی، پولکی هام دلی  
بیدی بنیشمی پولکی هام دلی  
نائینه‌ی زیلان بده‌ریم جلی  
چه جهم حاصل مو‌گردی موشکلی<sup>۲</sup>  
همچنین شیخ امیر می‌فرماید:

هه‌ر یار بی یاوره بنیشو وه تاک  
یاری بی یاوره زوود مه‌بو هه‌لاک [۹۰]  
یا عابدین می‌فرماید:

میردان پستی برایی، مووه به موو به‌سته  
دهست و بیامان به جه‌مالی یه کتری شوسته<sup>۳</sup>  
از دیگر مباحث مطرح شده در آئین یاری آزادی در فکر و اندیشه و حتی عملکرد شخصیتی در سایه آن می‌باشد. به این تفصیل که دین در حوزه فردی نمود پیدا می‌کند و تعمیم دادن آن به اجتماع و دیگران مداخله و تعرض به حق اختیار دیگری می‌باشد، که عدم به کارگیری آن خواست و اراده معطوف به قدرت در انسان را فرومی‌نشانند که در نهایت منجر به قدرت‌طلبی و انحصارطلبی نمی‌گردد. باباناوس می‌فرماید: راکه و راداری وه زوور نه‌رانان یاری نه‌که‌ران پا قه‌هر و قاران<sup>۴</sup>

۱- سرانجام، کلام دوره بارگه بارگه بند ۷۰. [۸۶].

۲- سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق، مینورسکی، ص ۴۴.

۳- سرانجام، دوره قهوه‌لتاس بند ۸. [۸۹].

۴- سرانجام، دیوان عابدین بند ۹۵. [۹۱].

۵- سرانجام، دیوان باباناوس بند ۳۹، [۹۲] یا پیر احمد برساهی می‌فرماید:

یاران نه‌که‌ران یاری وه زووری  
خاسه غولامان ره‌زیان چه نووری [۹۳]

یا شیخ امیر می فرماید:

یاری جهنه تهن نازار نه دارو<sup>۱</sup> کسه سی وه کسه سی کاری نه دارو<sup>۲</sup> [۹۴]

البته فرهنگ سرسپردگی (یعنی قربانی کردن به جای سر دادن و مهیا شدن برای تسلیم بودن در مقابل حقیقت) در آئین یاری این مهم را به وجود آورده که هر شخصی در این جرگه قرار بگیرد باید یک پیر و دلیل داشته باشد. به این صورت که افراد به صورت زنجیروار به هم مرتبطند، یعنی در جامعه یاری کسی پیدا نمی شود که پیر نداشته باشد، و این امر باعث شده که نیاز انسانها به یکدیگر محرز گردد. این دو (پیرومید) رابطه ای باورمند در بین خود برقرار خواهند کرد که منجر به یک رابطه دوستانه و عاشقانه می گردد. حتی سلطان سهاک به عنوان جلوۀ کامل حقیقت خود را به عنوان یک مرید معرفی می کند که این ارتباط به قانون مبدل گردیده، چرا که فلسفۀ بینش یارسان بر یاری یاوری بنا نهاده شده است، یعنی یکسانی و تبادل در رفتار و حرکت که در آن صورت است پیر (باش شرط) تو را به معنای سرسپردگی نزدیکتر می کند. شیخ نه میر می فرماید:

پیر و تآلی پیـــــه روانه و شه من دسه سی یه ک بو سان خاکه و پای هه من [۹۵]

وجود ذهنیت ساختارگرایی<sup>۱</sup> موجود در این بینش که سلطان اسحاق آن را در قرن هفتم هجری در گفتارهای خود نمود داده موجب گردیده تا جامعه متقدم بر فرد گردد. ایشان می فرماید:

عارم په ی خدمت نیا چه ی ده مه نه زیش یووه نان چه ی یاری ره مه. [۹۶]

و این مسأله باعث گردیده که شخص پرستی در این بینش وجود نداشته باشد، و حتی افراد و اشخاص چه در زمان عصر پردیور و چه حال پس از مرگ نام و نشان و قبر و تشکیلات مربوط به آن نداشته باشند و حتی زیارت قبور بزرگان نیز نفی گردیده است.<sup>۲</sup> وجود اینچنین ذهنیتی دلیل بر عدم سودجویی افراد میان تهی شده که از موقعیت خود سوء استفاده نکنند، و وجود ذهنیت نسبیّت گرایی و عدم قطعیت موجود در این بینش که از نکات ارزنده و زیبای آن به شمار می رود در ادوار مختلف باعث تجدد گردیده که آن دلیلی بر عدم دروغگویی و لاف عشق زدن افراد شده است. در واقع شالوده فکری و عقلانی یاری کوشش برای آزاد سازی عقل و اندیشه از زنجیرهای خرافه پرستی و تاریک اندیشی است، چراکه تاریک اندیشی و خرافه پرستی مذهبی مانع بزرگ رشد و تکامل واقعی انسان است.

یکی از مسائل بنیادین رفتار در انسانیت خواست و اراده معطوف به قدرت است که می توان گفت از دلایل تحرک و پویایی به سمت پیشرفت و تکامل است. دست یابی به نیرو یا تخصصی که موجب برتری و اثبات شخصیتی گردد، باعث ایجاد قدرت در شخص می شود که آن را به صورت الگو نمادین

۱- نظریه ای است در جامعه شناسی که ساختار اجتماعی را به عنوان یک کل به شمار آورده و جامعه را مقدم بر فرد می داند.

۲- در این خصوص عابدین پس از آنکه وارد جرگه یاری می گردد عنوان می دارد که دیگر به زیارت گنبد های گلی نخواهد رفت.

دی ناکه م زیاره ت به گلی گو مّه نان له جه م دویم پیاله وه لزه تان [۹۷]

می کند. این قدرت اگر در چهارچوب انسانی ساماندهی نشود به افراط در اعمال نظر برای پیشبرد اهداف شخصی منجر خواهد شد، که بزرگترین دشمن یاری می باشد و از قدرت ناسالم و روح خبیث برمی خیزد، به گونه ای که با اندیشه خود برترینی و یک رنگ نشدن سعی در پرورش قدرتهای منفی خود داشته که حقیرترین رفتار در مقابل یار است. سلطان اسحاق در خصوص قدرت ناسالم افراد می فرماید:

زور به رز بی و کولفت عود و چناری      لازمه ده بیرن نه و به مشاری<sup>۱</sup>

سلطان اسحاق در این بیت به شکل ریزبینانه ای این قدرت طلبی مکارانه را تشریح کرده است که مستوجب عقوبت می باشد، و آن عود مطرح شده در کلام است. به این شکل که مقصود از عود خوشبو که در کنار چنار به عنوان بی بر و بهره قرار گرفته است افرادی می باشند که برای جلوه نمودن و در ردیف خوب ثبت شدن هزینه هزینه خواهند کرد و تلاش آنان در راستای عوام فریبی و زدن نقابی خوش خندو خال است که همچون عود عطرافشانی می کنند، در حالی که غیرآنچه که هست می نمایانند. مصداق آن حافظ در غزلی با این مطلع عنوان داشته است:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند      چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند  
در این صورت است که قدرت طلبی و دعوت به خشونت هیچ جایگاهی در این بینش نداشته و قدرت در شخص جای خود را به ایده‌هائی چون آزادی در اندیشه، دعوت به کلام و گفتمان داده است. در این خصوص سلطان سهاک می فرماید:

به کلام نهرم که ن سهری ناسینی<sup>۲</sup>      بو میستان بیژن وه کو یاسینی<sup>۲</sup>

همچنین پیرستم سو می فرماید:

یاری و کلام جای گفتوگووهن      وه شا پا که سه وه یاریش خووهن<sup>۳</sup>

۱- سرانجام ، دیوان عابدین بند ۱۳۰. [۹۸]

۲- سرانجام ، دیوان عابدین بند ۱۳۸. [۹۹]

۳- سرانجام ، کلام دوره بارگه بارگه بند ۷۲. [۱۰۰]

### (ازل قبل از خلقت - آفرینش)

همانگونه که در مباحث پیشین عنوان گردید فلسفه آفرینش در نزد اقوام و ملل گوناگون با اختلافاتی نه چندان با زبان، فرهنگ و اعتقادات مربوط به همان ناحیه جغرافیایی زندگی آنان مطرح گردیده است که در قالب اسطوره خودنمایی می کند. این داستانها ویا اساطیر که اقتاع کننده ذهن بشری می بوده دورنمایی از راز نهفته در چگونگی خلقت ومسائل ماوراء الطبیعی است و همیشه به دنبال پاسخی بوده برای شرح وتفسیر آنچه که دست نیافتنی جلوه می کرده. شرح اسطوره را در بحث یارسان و زردشتیگری آوردیم، اما بد نیست که در اینجا به این گفته از مهرداد بهار نیز اشاره ای داشته باشیم که می گوید: اصطلاحی کلی است، ودربرگیرنده باورهای مقدس انسان در مرحله خاصی از تطورات اجتماعی در عصر جوامع به اصطلاح ابتدایی، شکل می گیرد و باورداشت مقدس همگان می گردد. اسطوره حتی در ساده ترین سطوح خود انباشته از روایاتی است که معمولاً مقدس و دربارۀ خدایان موجودات فوق بشری ووقایع شگفت آوری که در زمانهای آغازین با کیفیاتی متفاوت با کیفیات زمان عادی ما، رخ داده و به خلق جهان واداره آن انجامیده است یا در دوران های دوردست آینده رخ خواهد داد.<sup>۱</sup> پس اسطوره پاسخی است برای سؤالات ذهن بشر در خصوص راز آفرینش و چگونگی تاریخ زندگی و افعال موجودات ماورایی بر روی زمین، که این جوابها در قالب نماد وتمثیل به گونه های متفاوت عنوان می گردد، تا به شکلی عقلی با زبانی دینی عامل و ریشه پیدایش کائنات را پیدا و بیان کند. این اساطیر چون توسط افرادی که به واسطه دستیابی به نیروهای ماورائی عنوان شده اغلب از لحاظ درونمایه ای شبیه به هم می باشند، چراکه منبع ومنشأ آن نشأت گرفته از یک چیز یعنی قدرت مطلق یا ذات خداوندی است، اما به خاطر فرهنگ، زبان وتفاوت در محل زیست عنوان کردن آن توسط این افراد تا حدودی متفاوت نشان داده می شود. اسطوره با افسانه ومسائل مربوط به آن متفاوت می باشد، چراکه آن برخواسته از ایمان واعتقاد مردم و برگرفته از بینش آنها از مسائل مربوط به ماوراء بوده، اما افسانه بدون پشتوانه ایمان واعتقاد صرفاً به جهت پر کردن اوقات ولذت از شنیدن آن می بوده است.

اما اساطیر مربوط به آفرینش در نزد ملل تعاریف خاصی را به خود اختصاص داده است. اسطوره آفرینش در نزد قوم بابلی تمام هستی را ابتدا از آب به نامهای «آپسو» و «تیامت» که آمیزش این دو «مومو» سپس «لحمو» و «لحامو» را پدید می آورند می داند که از این دو انشار (آسمان) و کیشار (زمین) زاده شدند...<sup>۲</sup> اسطوره آفرینش در نزد قوم هند نیز به این شکل بوده که ابتدا «هرن گریهه» بود، چون به وجود آمد یگانه خداوند آفرینش بود.<sup>۳</sup> ودر سرود آفرینش نیز تشریح شده است که این جهان نتیجه

۱- پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، ص ۳۷۱

۲- فرهنگ اساطیر آشور و بابل، ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۵۸

۳- ریگ ودا، پیدایی جهان، ماندالای دهم سرود ۲۱. هرن گریهه همان دور و یا تخم طلائی، تخم زرین و موجود قائم به خود است.

تطور یک فرد نخستین است و تأکید می شود که برهر ثابت و برهر جنبنده و نیز برهر آنچه راه می رود و بر هر آنچه می پرد و بر تمام این آفرینش رنگارنگ تنها یک ذات فرمانروایی می کند.<sup>۱</sup>

اسطوره آفرینش یونانی نیز اینچنین بیان می کند که در آغاز جز خلاً چیزی نبود، تاریکی عظیمی همه جا را فرا گرفته بود و از میان این انبوه تیرگی الهه گایا (زمین) بیرون آمد و بعد خدایان اورانوس (آسمانها) و پونت (دریاها) به وجود آمدند.<sup>۲</sup>

پس اغلب اسطوره هائی که در نزد اقوام و ملل متفاوت در این جهان عنوان گریده راز آفرینش را ابتدا از آب و دانه ای دانسته اند. همانند اساطیر هند، بابلی، مصری... قرآن نیز به این موضوع اشاره دارد. در سوره هود آیه ۷ می فرماید: خداوند زمین و آسمان را در شش روز بیافرید و عرش او بر آب بود. ریگ ودا نیز می آورد: در آغاز تاریکی در تاریکی نهفته بود هیچ علامت مشخصی نبود همه جا آب بود. اسطوره آفرینش در نزد اقوام مصری نیز به این شکل است: ظهور آتوم (atum) خدای اصلی هلیوپولیس از درون آبهای سرگردان نان (nun) بوده است. پس آتوم با اراده خویش خود را بیافرید... آتوم با پرت کردن آب دهان پسر خود شو (shu) و با غثیان دختر خود تفنوت (tefnut) را به دنیا آورد... شو و تفنوت والدین گب (geb) و خواهر و همسر اونوت (nut) بودند.<sup>۳</sup>

اسطوره آفرینش در آیین یارسانی که لحظه «کن فیکن» را به تصویر می کشد از ابتدای خلقت یا همان ازل سخن به میان می آورد، که ابتدا فقط یک نیروی عظیم وجود داشته به نام درّ و این نیرو را همان خداوند یا قدرت مطلق معرفی کرده است. پس اراده کرد که آشکار شود و متلاشی می شود. از انفجار این نقطه نورانی یا همان درّ، کائنات به وجود می آید که در رأس آن نیروئی به اسم نیروی مطلق بر امور آن حاکم، و ذره های به وجود آمده که ستارگان و سیارگان و منظومه ها را شامل می شود از نیرو به نسبت بهره مند، چراکه در ابتدای امر از همان قدرت مطلق جدا گشته اند. به تصویر کشیدن لحظه آفرینش و اراده شدن خداوند که گنجی پنهان بود در بینش یارسانی به عالم درّ نامگذاری گردیده است. و به این شکل توسط بزرگان تشریح شده است. شیخ امیر می فرماید:

نه لِه و ح نه قه لِه م نه یار نه نه غیار      پادشام نه دور بی دور نه ده ریا بار  
نه گالای گال بی نه چرای چر بی      تا چند وقت پادشام نه دانه ی دور بی [۱۰۱]

پیر بنیامین در کلام دوره دامیاردامیار بند ۲۹ می فرماید:

دامم دا نیشا،...      خواجهام الله بی دامم دا نیشا  
نه به حر دوری شییام نه و پیشا      دورمان راما خواجهام پیشا کیشا [۱۰۲]

۱- ریگ ودا، سرود آفرینش، ماندالای سوم سرود ۵۴.

۲- اساطیر یونان، پلودن لیدی ترجمه محمد نژاد ص ۹

۳- آفرینش و مرگ در اساطیر دکتر مهدی رضائی، ص ۸۱



تقریباً می‌توان اینچنین عنوان کرد که تمام ادیانی که در طول حیات بشریت ظهور کرده از خلقت به بعد صحبت به میان آورده‌اند، اما آئین یاری از ازل قبل از خلقت و چگونگی ارتباط ما بین خداوند و فرشتگان نیز بسیار سخن گفته است. اهل حق بر آن است که با متلاشی شدن در (حقیقت) - (کُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ) و به وجود آمدن هستی تمام محدثین (جماد، نبات، حیوان، انسان) ناشی از تکه‌ها و ذره‌های آن در می‌باشد.

در واقع با پیش کشیدن توحید اشراقی و قائل بودن به اینکه به هر چیزی که بنگری خدا را خواهی دید به این مهم می‌رسیم که هست و نیست حق است و از ذات الهی در آن موجود رفتار عملی این مسأله در بینش یاری به عنوان یک انقلاب فکری در شرایط زمانی عصر پردیور در خور اهمیت می‌باشد. چرا که به وجود آوردن نقد، بررسی و تحقیق، طغیانی بوده بر سنت پرستی و موارد مربوط به آن. بینش یاری با نسبی خواندن تمام ذهنیتهای مطرح شده در طول تاریخ که دستاویز شده بود این حقیقت را عنوان کرده که خداوند علاوه بر قدرت مطلق به هنگام شناساندن خود در کائنات تکثیر شده و هر چه را که خلق نموده از خود در آن متجلی و ذره‌ای از ذات به تناسب حقیقت در آن، والته قدرت و فزونی این حقیقت (ذره‌ها ذات) در انسان بیشتر می‌باشد. در واقع از دیدگاه یارسانی زندگی با روابط موجود در آن یعنی شکستن بت و بت پرستی و پرداختن به روابط انسانی به عنوان پرارزشترین مسأله مطرح در مورد انسانیت، و به این خاطر است که خداوند در قالب انسان نیز قدرت نمائی می‌کند.

عالم در وانفجار مربوط به آن که منجر به آغاز آفرینش در نزد یارسانی می‌باشد پس از گذشت قرن‌ها توسط دانشمندان به اثبات رسید، و چگونگی متلاشی شدن آن و به وجود آمدن کائنات را به همان صورتی که در بینش یارسانی به تصویر کشیده شده ترسیم نموده‌اند، تا بر حقایق گفته بزرگان یارسانی در هفتصد سال پیش که تئوری زمین محور از جانب دانشمندان مورد تأکید بوده صحه بگذارند، و برای اولین بار در طول تاریخ به شکلی علمی و صحیح کیهان شناسی را بازنمایاند. متلاشی شدن در که به «بیگ بنگ» نامگذاری شده است ابتدا در سال ۱۹۹۵ به تصویر کشیده شد. یعنی پس از آنکه تلسکوپ فضائی هابل ۳۴۲ تصویر در نورهای آبی، قرمز و فراسرخ از حجم بسیار کوچکی از فضا به اندازه دانه نمکی تهیه کرد. محل تصویر کاسه صورت فلکی دب اکبر انتخاب شده بود چون تقریباً عمود بر صفحه کهکشان راه شیری و دور از نور و غبار قرص کهکشان می‌باشد. در این تصویر ۱۵۰۰ کهکشان از فاصله ۵ میلیون سال نوری تا لبه های کائنات ثبت شده‌اند. سه سال بعد دوباره همان تصویر در همان سه نور واز همان منطقه از آسمان تکرار شد که ۱۰ میلیارد سال نوری به عقب نگاه کرده بود. در همین حال یک اخترشناس ژاپنی نرم افزاری برای کامپیوتر نوشت که می‌توانست دو تصویر از یک محدوده فضا را با هم مقایسه کند، همه چیز را از دو تصویر حذف کند مگر نوری را که در یک تصویر ثبت شده و در تصویر دیگر ثبت نشده باشد. وقتی این دو تصویر هابل در معرض تجزیه

و تحلیل این نرم افزار گذاشته شد چیزی که از دو تصویر باقی ماند نقطه ای نورانی در مرکز یکی از کهکشانها بود که در یکی از تصاویر وجود نداشت.<sup>۱</sup> البته تشعشع ناشی از انفجار «بیگ بنگ» که در فضا بوده است توسط دو دانشمند فیزیک دان آزمایشگاه بل (laboratories bell) در سال ۱۹۶۴ کشف گردید، که شرح آن آمده است، و بعدها این کشف توسط یک ماهواره آمریکایی موسوم به (cosmic background explorer) به طور مخفف (COBE) که در ماه نوامبر سال ۱۹۸۹ در مدار زمین قرار داده شد تکمیل گردید. این ماهواره شواهد و قراینی را کشف کرده است که به توصیف و تشریح یکی از نکات غیر متعارف این تئوری که جهان هستی با انفجاری عظیم موسوم به «بیگ بنگ» حدود ۱۵ میلیارد سال پیش آغاز گردید کمک می نماید.<sup>۲</sup> ماهواره COBE با اندازه گیری تفاوت تشعشعات نوری دوران اولیه که قابل رؤیت نیست و فقط در امواج رادیو و میکروویو قابل تشخیص می باشد در زمانی که از عمر آن فقط ۳۰۰ هزار سال می گذشت و حجم آن در مقایسه با حجم امروزی آن بسیار کوچکتر بوده اختلافاتی را که در فشردگی و وزن مخصوص که آن زمان ذرات کائونات وجود داشته تجسس نموده. در آغاز انرژی عظیمی به اندازه نوک یک سنجاق وجود داشته که بعدها - بر اساس فرمول انشتین  $E=MC^2$  (۲) - شروع به تبدیل به جرم نموده است. ( لازم به ذکر است که انرژی فاقد بُعد یا جسم است تا آنجا که یک مقدار بی نهایت زیاد آن را می توان در فضائی یا محلی بی نهایت کوچک جای داد) که اجرام کنونی ستارگان، سیارات، ماه ها، حفره های سیاه، کواکسارها، پالسارها، سحاب ها، ذرات غبار مانند، ملوکولها، اتمها و انواع بی شمار دیگر از اجسامی که میلیاردها کهکشان قابل رؤیت فضای بین ستارگان کائونات نامرئی را به وجود آورده است.<sup>۳</sup> این آغاز از (۴۳-) ۱۰ ثانیه بعد از قدیمی ترین آغاز شروع شده است و تا زمانی که ساعت آفرینش به (۱۲-) ۱۰ ثانیه رسید طول کشید. وقتی ساعت آفرینش روی رقم (۳۵-) ۱۰ قرار گرفت کائونات با چنان سرعتی گسترش یافت که در (۳۳-) ۱۰ ثانیه از اندازه یک اتم به اندازه یک پرتقال بزرگ تغییر یافت (یعنی بیش از یک تریلیون تریلیون بار).<sup>۴</sup>

این انفجار در نقطه ای غیر قابل تصور کوچک از یک مقدار غیر قابل تصور زیاد انرژی در درجه حرارت چندین تریلیون طی فاصله زمانی خیلی کمتر از یک تریلیونم ثانیه اتفاق افتاد. این انرژی سپس تبدیل به کوارک ها و سایر ذرات شبه اتمی گردید. این کوارک ها و ذرات شبه اتمی نیز به نوبه خود با یکدیگر ترکیب گردیده، پروتونها و نیوترونها را به وجود آوردند که اکثر آنها به خاطر تصادم با ضد ذرات خود به سرعت نابود شده و انرژی آنها به صورت فوتونها نور آزاد گردیدند. معذک اتم های

۱- اسرار کائونات، ابراهیم ویکتوری، ص ۲۴۸

۲- شگفتیهای جهان، ابراهیم ویکتوری ص ۵۱

۳- شگفتیهای جهان، ص ۳۷

۴- همان ص ۳۸

هیدروژن و هلیوم که بعد از آن با یکدیگر در آمیختن به صورت ستارگان و کهکشانهایی که امروز کائنات و جهان هستی ما را تشکیل می دهند در آمدند.<sup>۱</sup> پیر بنیامین این موضوع را در کلام دوره پیره و پیرالی به این شکل توضیح می دهد که پس از متلاشی شدن در، تکه ها و ذره های ناشی از این انفجار به ستاره ها و چرخ نجومی مبدل می گردد. ایشان می فرماید:

خهواسه و جهیحوون	بنیامینهان خهواسه و جهیحوون
ئهوسا شام بهرشیا چه دوره و بتوون	ئهوز ویم یام چه ویم بیم نگوون
دورپش شکاوا شای بی چه نو چوون	شانابی وه چه رخ ستاره ی سکوون
ستاره ش سازا چه یاران فزوون	په ی سه ماوزه مین نهز که رد وه سکون [102/1]

علم هنوز قادر نیست بتواند کشف کند که این ذره بسیار بسیار ریز انرژی که پایه و بنیان جهان هستی است چگونه به وجود آمده و منشأ آن چیست. و با سؤالات دیگری که مربوط به این ذره بسیار قوی است. اما یارسانی آن را قدرت مطلق یا خداوند نامگذاری کرده است. این انفجار که نزدیک به پانزده یا بیست میلیارد سال پیش اتفاق افتاده موسوم به «بیگ بنگ» (Bing Bang) است که به ماده تغییر شکل می دهد و شروع به گسترش می کند تا کهکشانها را به وجود بیاورد. این گسترش بنا به گفته دانشمندان علوم فضائی در برخی موارد با سرعتی نزدیک به ۱۸۶۰۰۰ مایل در ثانیه که سرعت نور است ادامه دارد. تشعشعات ناشی از انفجار بیگ بنگ در سراسر کیهان پراکنده شده که به سبب گسترش مداوم کائنات آنقدر از قدرتش کاسته شده که حرارت آن فقط تا سه درجه بالای صفر مطلق است. (یعنی حدود ۲۷۰ درجه سانتیگراد زیر صفر) و طول امواجش از پرتو قابل رؤیت به علایم موج رادیویی مبدل شده است.

این تشعشع پیشینه ای سماوی (cosmic background radiation) نخستین بار به وسیله دو دانشمند که در شرکت مخابراتی ای تی اند تی (AT&T) بر روی مسأله رفع صدای مداوم تلفن کار می کردند کشف شد. اهمیت این اکتشاف به حدی بود که این دو دانشمند آرنو پنزیاس و رابرت ویلسن به دریافت جایزه نوبل نایل شدند. میراث آن رستاخیز یا بیگ بنگ به وسیله رادیو تلسکوپ قابل تشخیص است و حتی یک تلویزیون معمولی در خانه نیز می تواند آن را کشف کند. طریقه آن این است که باید دستگاه تلویزیون را به یک آنتن هوایی وصل کرد آنگاه آن را روشن نمود سپس یک کانال خالی را گرفت و کلید کنترل روشنایی تصویر را کم نمود حدود یک درصد ذرات نور یا برفک که بر صفحه مصور می شود تصویر رادیویی باقیمانده همان انفجار است که از آغاز آن دوران که اتم پای به عرصه وجود گذاشت در فضای کائنات شناور است. در تسلسل حوادثی که یک دقیقه بعد از آن انفجار

آغازین به وجود آمد و مجموعاً بین ۴ تا ۵ دقیقه به طول انجامید، حرارت از ۱۳۰۰ میلیون درجه به ۶۰۰ میلیون درجه کلونین تنزل کرد و در زمانی حدود ۳ دقیقه تراکم کائونات به صورت مایع درآمد. سلطان اسحاق در این خصوص می فرماید:

چه مایه‌ی نه‌له‌س وهر چه هوه‌ر و ما      دنیا وه به‌حر بی زه‌مین وه سه‌ما<sup>۱</sup> [۱۰۳]

در این سوپ کیهانی فوتون (photon) یا واحد شدت نور رو به نقصان نهاد و بدین سان به پروتونها و نوترونها فرصت داد تا با یکدیگر ادغام شوند و هسته اتم را به وجود آورند تا دورانی پس از یک میلیون سال کائونات به طور مداوم رو به گسترش باشند و در همان حال رو به سردی بروند تا اینکه تراکم آن تقریباً به میزان هوا رسیده و گرمای آن به ۳۰۰۰ درجه کلونین فرود آید. در این میزان فوتونها آن حد انرژی از خود را از دست داده بودند که قادر نبودند هسته اتمی را مانع شوند تا الکترونها را به خود جذب کنند. به تدریج انواعی از اتمهای هیدروژن و هلیوم به وجود آمدند و بدین سان عصر ماده که امروز ما آن را شناخته ایم آغاز شد. یکی از نتایج تشکیل اتم دور کردن غبار نیم شفاف کیهانی بود که از آن پس فضا روشن و قابل رؤیت گردید.

در زمانی کمتر از یک میلیونم ثانیه پس از انفجار آغازین «بیگ بنگ» و تا ۲ ثانیه بعد گلوآنها با ملاط نیروی عظیم کوارک ها را به یکدیگر مرتبط ساخت تا پروتون و نوترون وضد خرده های آنان را به وجود آورند. حرارت از ده تریلیون درجه به ده میلیارد درجه رسید ماده وضد ماده با یکدیگر برخورد کردند و با از بین بردن هم فوتونهایی به وجود آوردند که قدرت عظیم آنها کافی بود که از تشکیل اتم جلوگیری کند.

در یک میلیون تریلیون تریلیونم ثانیه پس از «بیگ بنگ» کائونات یک دریای متلاطم سوپ مانند انرژی- ماده بود که حرارتش ده تریلیون تریلیون بار بیشتر از خورشید بود. در آن زمان فقط دو نیروی حاکم بود، یکی نیروی جاذبه و دیگری نیروی الکترونیوکلیار (electronuclear) که از اختلاط دو نیروی قوی (strong force) و الکتروویک حاصل شده بود. تمام نکات عنوان شده از لحظه انفجار تا سرد شدن کائونات را کلام سرانجام در هفتصد سال پیش به این شکل بیان داشته است. بنیامین می فرماید:

داود شام سه‌هاک نه ده‌یجورور تار	نه ده‌یجور تار...
مه‌یلش زیبا وه جه‌م میردان قه‌تار	حشمت جوری یه‌خ ناورد وه کار
نازیم نه‌له‌ست نه ویش که‌رد گودار <sup>۲</sup>	خیزناش تاوشت توفان قه‌هار

۱- سرانجام، ارکان جم بند ۱.

۲- سرانجام دوره چلتن بند ۱. [۱۰۴]

بنیامین از لحظه و عالم تاریکی نام می برد که هستی و کائنات را شامل می شده، همان ماده تاریک یا انرژی تاریک تشریح شده اخترشناسان که ابراهیم ویکتوری فوق لیسانس دینامیک هوا و مشاور فنی برای ناسا و آمریکا و ناسا در کتاب با ارزش خود که دکتر فیروز نادری معاون آزمایشگاه جت پروپالشن ناسا بر آن پیشگفتاری نوشته انعکاس داده است و در پیش آمد. ماده تاریک در کلامهای یارسانی به عالم «دیجور» نام گرفته است و بارها از آن نام برده شده که در معنای لغوی یعنی عالمی که کسی از آن آگاهی ندارد، عالم سر یا همان عالم پس از شکافته شدن در که مدتی در بحران ناشی از متلاشی شدن به سر می برد و همچنین به سردی نیز می گراید و به «یخوناک» یعنی رسیدن به درجه یخ بستن می رسد. داود می فرماید:

نازیز بی گهرد...	بنیام شاسه هاک نازیز بی گهرد
جوشناش قه چهار قه تره ی یه خو به رد	نه خانه ی ده یجور ویش یه کتا و فه رد
په ی جه می میردان مه یلش زیبا وه نه رد	ماسناش چوار به حر در ساعت وه جه رد
بی وه ته خته ی یه خ میردان نه کیر به رد	ناسه خت سه ردی گک جامه شان مه رد <sup>۱</sup>

در اینجا کلام سرانجام از سرد شدن کائنات پس از انفجار یا متلاشی شدن در خیر می دهد که ابراهیم ویکتوری در شگفتیهای جهان اینچنین آورده: آنچه صحنه را برای وجود کائنات آماده نمود سرد شدن و توسعه و گسترشی بود که در تعقیب بیگ بنگ صورت گرفت، گرچه کائنات آنقدر سرد گردید که درجه حرارت فعلی آن فقط ۳ درجه بالاتر از صفر مطلق یعنی برابر با ۴۵۶ درجه فارنهایت زیر صفر است می باشد.<sup>۲</sup>

البته در جایی دیگر از کلامهای یارسانی از عالم «دهیجا» نیز نام برده می شود که شاید همان عالم دیجور را منظور باشد، اما به اعتقاد نگارنده عالم دیجا می تواند اشاره به مرحله ای دیگر از همان عالم تاریکی باشد که هنوز علم بشر نتوانسته به تمامی بر این اشارات دسترسی پیدا کند. اما «عالم دیجور» که صاحبان خرد آن را تشریح کرده اند به این صورت می آید: در سال ۱۹۰۵ آلبرت انشتین در نظریه نسبیت خود مطرح کرد که کائنات تغییرپذیر است و به سوی مرزهای نامحدودی در حال گسترش می باشد، بعدها این نظریه توسط ادوین هابل اخترشناس آمریکایی به وسیله مشاهدات خود در کهکشانها و همچنین نظریه داپلر ثابت کرد که کائنات در حال گسترش است و سرعت انبساط آن (کائنات) در حال افزایش می باشد. یعنی بر خلاف انتظار، انبساط به جای شتاب منفی شتابی مثبت دارد. در حقیقت به نظر می رسد که سرعت امروز ۱۵ درصد بیشتر از سرعت انبساط در شش میلیارد سال پیش است. در این مرحله دانشمندان در جستجوی یک توضیح علمی بر آمدند، از آنجایی که باعث و بانی هر گونه

۱- سرانجام، چهل تن بند ۲. [۱۰۵]

۲- شگفتیهای جهان ص ۳۸

شتابی یک نیرو می باشد آنها فعلاً عامل آن را نیروی کشف نشده شناخته اند، منبع این نیرو را نیز انرژی تاریک یا انرژی منفی یا حتی انرژی مشکوک نامیده اند.<sup>۱</sup>

وجود ماده تاریک یا جرم گمشده نه تنها سرعت به ظاهر اضافی ستاره ها در حومه کهکشانشان را توضیح می دهد، بلکه نظریه های جاری درباره منشأ و سرنوشت کائنات را نیز تصدیق می کند. این بررسی ها نشان می دهد که ماده تاریک ۹۰ تا ۹۶ درصد جرم کائنات را تشکیل می دهد. این ماده تاریک از چه چیزی ساخته شده است دو گونه احتمال وجود دارد. یکی از احتمالات ماچوها (اجرام اختر فیزیکی پر جرم و فشرده هاله کهکشان) هستند که اجرام بزرگ از ستاره های کوچک تا سیاه چاله های ابر پر جرم اند، آنها از مواد عادی که ماده باریونی نام دارد تشکیل شده اند. دومین احتمال ویمپ ها (ذرات پر جرم با برهم کنش ضعیف) هستند، آنها از مواد غیر باریونی اند که ذرات ریز اتمی غیر از ماده معمولی اند، آنها بر هم کنشی با ماده معمولی کائنات ندارند و صد هزار بار کمتر از یک الکترون جرم دارند. یکی از مثالهای خوب این مواد نوترینو است، تعدادشان دو کائنات زیاد است و در هر ثانیه تریلیون ها نوترینو از میان بدن ما می گذرد بدون اینکه با چیزی برخورد کند.<sup>۲</sup> دانشمندان فیزیک ذرات مدعی اند که ماچوها هرگز ۹۰ درصد جرم کائنات را تشکیل نمی دهند، پس به سختی تلاش می کنند تا ویمپ ها را کشف کنند، حدس می زنند که آنها کوچکتر از اتمها هستند اما جرم دارند. آنها به ندرت با ماده باریونی برهم کنش دارند و درست از میان آنها می گذرند چون هر ذره ویمپ جرم کمی دارد - بسیار کمتر از یک الکترون - باید بسیار تعداد زیادی از آنها وجود داشته باشد تا این مقدار کلان ماده تاریک را تشکیل دهد. وجود ماده تاریک نه تنها اختلافات موجود در محاسبات جرم کهکشانشان را توضیح می دهد بلکه یکی از پر دردسرتترین مسائل مربوط به نظریه انفجار بزرگ را هم شرح می دهد که می گوید کائنات و همه ماده آن از یک نقطه ریز انرژی شکل گرفته است. سرعت انبساط آنقدر بوده که بر گرانش غلبه کند و اجازه دهد تا مواد کنار هم جمع شوند و ستاره ها و کهکشانهایی را که امروزه می بینیم بسازند.<sup>۳</sup>

بعد از عنوان کردن لحظه آفرینش در نزد اسطوره و خاصه بینش یارسانی با آنچه که آخرین داده های علمی در این خصوص می باشد، به اسطوره آفرینش انسان در نزد ملل و در کتب الهی وادیان غیر الهی می رسیم که با اختلافاتی ناچیز به یک شکل عنوان گردیده است. در اساطیر یونانی انسان از خاک آفریده می شود. انسان از «تیتان» که خود از زمین به وجود آمده خلق می گردد و دمیده شدن روح در آن توسط «زنوس» خدای آسمان شکل می گیرد. به این شکل که آدم ماحصل تیتان (زمین - مادر) و زنوس

۱- اسرار کائنات ص ۲۴۹

۲- همان ص ۲۵۹

۳- اسرار کائنات ص ۲۶۲

(آسمان- پدر) می باشد. در نزد اقوام بین النهرین - بابلی نین ماه (Ninmah) زن- خدای زایش به کمک خدایانی که از آنها به عنوان سرشتگران خوب و شکوهمند نام برده شده است، خاکی را که بر بالای مفاک است ممزوج می کنند و انسان را به وجود می آورند. همچنین در اسطوره ای دیگر انسان را حاصل آمیزش «مردوک» و ایزدبانو «آرورو» (Aruru) می دانند. برخی دیگر انسان را مخلوق ایزد بانو «مامی» می دانند که انسان را از گل رس آفریده و آمیختن با خون ایزدی که «انا» کشته است می دانند.<sup>۱</sup> در اسطوره مصری نیز آمده که انسان از اشک چشم «رع»، خدای خورشید پدید می آید و خالقی به نام «خنوم» (khnum) که به معنای ریخته گر است و همان خورشید نیز می باشد در رأس قرار می گیرد که آن را با سر قوچ به تصویر کشیده اند. در تورات نیز فلسفه آفرینش انسان به این شکل آمده است: خدا فرمود انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند. پس آنگاه خداوند از خاک زمین آدم را سرشت سپس در بینی آدم روح حیات دمیده به او جان بخشید و آدم موجود زنده ای شد.<sup>۲</sup> در قرآن نیز آیات بسیاری در این خصوص عنوان گردیده همچون سوره الرحمن آیه ۱۴ که می فرماید: انسان را خدا از صلصال خشک گلی مانند گل کوزه گران آفرید. اما آفرینش در نزد یارسانی به شکلی مفصل در دوره کلامی قالب (سرکری شاهو) یا گواهیهای عنوان شده توسط هفتن، هفتوانه، هفت گوینده... شصت و شش غلام در سرانجام آمده که به شکلی تلخیص شده در نسخه ای به صورت نثر بیان شده که در ذیل آن را عنوان می کنیم.

مؤسس راه حقیقت روزی اشاره نمودند که نه زمین و نه آسمان بود، پادشاه عالم جوهری بود در میان غلاف، خواست تا ایجاد عالم نماید، نظری بر گهر انداخت، گهر آب شد و دودی از آن برخاست و متصاعد گردید، آسمانها را از آن دود آفرید. چندین هزار سال چون بگذشت از غلاف خود بنیامین را خلق کرد، فرمود: ای بنیامین، عرض کرد دین و ایمانم، فرمود که می خواهم بنای پیرو طالبی را بگذارم. عرض کرد دین و ایمانم تو پیری و من طالب. پادشاه عالم فرمود که هرگاه من پیر باشم و تو طالب، آن قدرت در تو نیست که فرموده مرا به جای آوری، تو پیر بشو من طالب، چرا که مرا آن قدرت که فرموده تو را به عمل آورم هست و عاجز نیستم. بنیامین عرض کرد دین و ایمانم، پیر پادشاه بودن مرا شاهد کیست؟ پادشاه عالم از آستین خود داوود را آفرید. و فرمود: تو شاهد باش که من بنیامین را پیر پادشاه گردانیدم. داوود عرض کرد: ای پادشاه عالم مرا از شاهد بودن چه منصب است. پادشاه عالم فرمود: تو را راهبر و مشکل گشا کردم. هرکس در ورطه درماندگی مرا طلب کرد تو برس و تو را هم طلب کنند، به شرط آن که شش دینار تو را سبز نمایند. و داوود عرض کرد: شاهد من که باشد. در آن وقت از موی سر خود پیرموسی را آفرید و فرمود: پیرموسی تو شاهد باش که من بنیامین را پیر و داوود

۱- فرهنگ اساطیر آشور و بابل، ابوالقاسم اسماعیل پور ص ۸۲

۲- کتاب عهد قدیم سفر پیدایش آیه های ۲۶، ۲۸

را مشکل گشا گردانیدم. پیرموسی عرض کرد: منصب من چه باشد. فرمود که هرکس در امر من و شرط بنیامین و رضای داوود باشد در قلم تو باشد. عرض کرد که شاهد من کیست؟ در آن وقت از قهر خود مصطفی داودان را آفرید و فرمود: مصطفی داودان تو شاهد باش که من بنیامین را پیر و داود را مشکل گشا و پیرموسی را وزیر گردانیدم. مصطفی عرض کرد: منصب من چه باشد. فرمود: هرکس در امر من و شرط بنیامین و رضای داوود و قلم پیرموسی باشد قبض روح او در دست تو باشد. پس عرض کرد: شاهد من که باشد. در آن دم هزار غلام را آفرید. فرمود ای هزار غلام شما شاهد باشید که من بنیامین را پیر و داوود را مشکل گشا و پیرموسی را وزیر و مصطفی داودان را قابض ارواح گردانیدم. عرض کردند که ما چه کاره ایم؟ فرمود: شما را بنده شایسته و غلام آزاده کردم، آنها شاهد خواستند، صد هزار غلام بر آنها شاهد کشید. صد هزار غلام شاهد خواستند. نهصد هزار غلام بر آنها شاهد کشید. آنها شاهد خواستند هزار غلام بر آنها شاهد کشید و بعد خوز را از عرق خود آفرید، جوز را شکستند و پادشاه عالمیان سر به بنیامین سپرد. نهایت چون یاران همگی را خدا آفریده بود در تردد افتادند و پادشاه عالم آگاه و بینا بود. در آن وقت امر کرد رمزیار با طبق کلوچه از بحر آمد و در حضور پادشاه عالم بر زمین نهاد. پادشاه عالم بنیامین را امر فرمود که کلوچه را تقسیم کن. بنیامین کلوچه را از پادشاه عالم گرفته تقسیم نمود تا به آخر، بعد فرمود که حمد آن را بگو. عرض کرد که چگونه بگویم. فرمود: بگو حمدالله یا شکر یا رب العالمین سفره سلطان نعمت خاندان تکبیر. پس پادشاه عالم به عیسی بساکانی که یکی از هفتاد و دو تن بود امر کرد که دعای او را بده. عرض کرد که چگونه بگویم. فرمود که بگو قبولی نیاز شرط بنیامین و رضای داوود و قلم پیرموسی خدمت رزبار اول و آخرین حکم خواندگار تکبیر. بعد از آنکه عیسی بساکانی دعا گفت جملگی زمین را بوسیدند. بعد از آن پادشاه عالم کلوچه را طرف دهن برده و به خزینه انداخت. یاران کلوچه را خوردند و بیهوش شدند، چون به هوش آمدند خود را بنده دیده برخواسته امان کشیدند و عذر تقصیرات خود را خواستند. بعد از آن پادشاه عالم جوهری ساخته و او را زرده گل نام نهاده به بنیامین سپرد و بنیامین او را در سر سینه خود می پرورید تا اینکه چند هزار سال گذشت. بعد از آن پادشاه عالم خواست که آدم را خلق کند، مصطفی داودان را امر فرمود که از هر جای زمین خاک آورده قالب آدم را ساختند، گل همدیگر را نمی گرفت. پادشاه عالم فرمود که بنیامین آن امانتی که چند هزار سال پیش از این به تو سپردم حاضر کرده. بنیامین عرض کرد که من این زرده گل را در سینه خود پروریده ام آدم از خاک خلق می شود و مرتکب امر ناشایسته می گردد و مورد قهر خداوندی می گردد. پادشاه عالم فرمود که در هر کس زرده گل داخل باشد به قطار تو می رسانم چنان که پسر باشد پدر نداند، برادر باشد برادر نداند و مادر باشد دختر نداند. زرده گل را بعد از آن داخل گل آدم کرده آن گل همدیگر را بگرفت و قالب آدم را ساختند. بعد از چهار سال آدم عطسه زد و برخواست گفت الحمد لله الحمد را با عطسه باز پادشاه عالم امانت داد تا به رمزش برسد. باز تا سی هزار



سال سبحانه می گفت، چند وقت در لباس آدم بود بعد خواست غروب فرماید. یاران سؤال کردند ما ترا کجا پیدا کنیم؟ فرمودند در میان هفت شاهزادگان، عرض کردند اسم آنها چه باشد پادشاه فرمود یکی از همه بزرگتر است اسمش حاجی سلطان باویسی، یکی سیدمحمد است گوره سوار است، یکی سید حبیب، یکی شاهسید ابوالوفا، یکی سید شهابالدین، یکی پیر مصطفی، یکی بابا یادگار، و بابا یادگار در ظاهر از همه کوچک است، در باطن بزرگتر است از همه شهزادگان و عزیزتر است، اینجا علمی (اینها عالمی؟) می سازند هفت عدد پیش آستان.<sup>۱</sup>

همچنین در دوره برزنجه کلامی آمده که خداوند جهان را در شش روز خلق کرده است. سلطان

سهاک می فرماید:

رای یری روی ...	ئینا نیام ره وشت رای یری روی
یری روی نه زهل قاب دور کوی	ها وه یری سات سازام سهر موی
پا به کساعت سه مام ساخته چا هوئی	سه ف و ستاران رازنام ئوردوی
ساعت و دومین ،...	ها سازنام مانگ ساعت و دومین
هم پاک نهوی پاک ده یجوور ته مین	ته مام روشه نیش نه دا وه جه مین
ساعت ته و سوومی ،...	سازنام نافتاو ساعت ته و سوومی
ته مام بی روشن ده یجوور ته می	ئیمجار یری روژ چا سهر و ده می
هم نه و شمه م دا ریازه ت خه می	روژ شه شمین ساختم عالمی [۱۰۶]

که این مهم در کتاب مقدس نیز به این شکل آمده است :

در ابتدا خدا آسمان و زمین را آفرید و زمین تهی و خالی بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا بر روی آنها متحرک و خدا گفت که روشنایی شود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست پس خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد و خدا روشنایی را روز خواند و تاریکی را شب خواند و بودنِ شام و بودنِ صبح روز اول شد و خدا گفت رقیعی در میانه ی آنها بشود تا آنها را از آنها جدا کند پس خدا رقیع را ساخت آبهای زیر رقیع را از آبهای بالای رقیع جدا کرد و چنین شد خدا آن رقیع را آسمان خواند و بودنِ شام و بودنِ صبح روز دوم شد و خدا گفت که آبهایی که زیر آسمان اند در یک جا جمع شوند تا خشکی نمایان شود و چنین شد پس خدا خشکی را زمین خواند و اجتماع آبها را دریا خواند و خدا دید که نیکوست و خدا گفت که زمین سبزه ها را برویاند علف تخم آورنده و درخت میوه داری که موافق جنس خود میوه میدهد که تخمش در خودش بر زمین باشد پس چنین شد و زمین سبزه را رویانید. علف تخم آورنده موافق جنس خود و درخت میوه دهنده که تخمش موافق نوع خود در آن است و خدا دید که نیکوست و بودنِ شام و بودنِ صبح روز سوم شد و خدا گفت که در

۱- دیوان نور علیشاه، ص ۳۵۸ ، تذکره اعلی، ص ۱۹۰

رقیع آسمان تیرها شوند تا روز را از شب جدا کنند و باشند برای علامات و اوقات معینی و روزها و سالها و در رقیع آسمانها تیرها شوند که زمین را روشنایی دهند و چنین شد پس خدا دو تیر بزرگ ساخت تیر بزرگتر بجهت سلطنت روز و تیر کوچکتر بجهت سلطنت شب و همچنین ستاره هارا و خدا آنها را در رقیع آسمانها وضع کرد تا بزمین روشنایی دهند و به روز و شب سلطنت نمایند و روشنایی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست و بودن شام و بودن صبح روز چهارم شد و خدا گفت که آنها جنندگان ذی حیات را به فراوانی بیرون آورند و پرندگانی که بر زمین در عرصه رقیع آسمانها بپرند پس خدانهنگان بزرگ را و تمامی ذی حیاتی که آنها را موافق نوع خود به فراوانی بیرون می آوردند و تمامی مرغهای بال دار را موافق جنس خود آفرید و خدا دید که نیکوست و خدا آنها را برکت داده گفت که بارور بسیار شده آبهای دریاها را پر کنید و مرغ بر زمین بسیار شود و بودن شام و بودن صبح روز پنجم شد و خدا گفت که زمین ذی حیات را موافق نوع خودشان بیرون آورد از دواب و حشرات و حیوانات زمین موافق جنس خودشان پس چنین شد و خدا حیوانات زمین را موافق جنس خودشان و دواب را موافق نوع خودشان و تمامی حشرات زمین را موافق جنس ایشان آفرید و خدا دید که نیکوست و خدا گفت که انسان را به صورت خود موافق مشابهت خود بسازیم تا ماهیان دریا و مرغان هوا و به دواب و به تمامی حشراتی که بر روی زمین می جنبند سلطنت نماید پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفریده ایشان را ذکور و اناث آفرید و خدا ایشان را برکت داد و دیگر خدا ایشان را گفت که بارور و بسیار شده زمین را پر کنید او او را ضبط نماید و به ماهیان دریا و مرغان هوا و به تمامی حیواناتی که بر روی زمین می جنبند تسلط نماید و خدا گفت که اینک تمامی علفهای تخم داری که بر روی زمین است و تمامی درختانی که در آنها میوه درخت تخم دار هست بشما دادم تا آنکه برای شما خوردنی باشد و تمامی حیوانات زمین و تمامی مرغان هوا و تمامی جنبندگان روی زمین که آنها را جان زنده می باشد هر علف سبزه را بجهت خوردن دادم پس چنین شد و خدا هر چه که ساخته بود دید که اینک بسیار نیکوست و بودن شام و بودن صبح روز ششم شد پس آسمانها و زمین و تمامی لشکرهای آنها تمام شدند و در روز هفتمین خدا عملی که کرد به اتمام رسانیده بود بلکه در روز هفتمین از تمامی کاری که کرد آرام گرفت<sup>۱</sup> پس خدای بنی اسرائیل در شش روز بنای آفرینش را گذاشت، روز اول تاریکی و روشنایی، روز دوم فلک، روز سوم زمین و دریاها و گیاهان، روز چهارم خورشید و ماه و ستارگان، روز پنجم حیوانات و دریاها و پرندگان، روز ششم حیوانات روی زمین و آدم.

در بُندهش نیز آمده: نخست آسمان را آفرید روشن آشکارا بسیار دور و فایه دیسه و از خماین که گوهر الماس نر است سر او به روشنی بیکران پیوست او آفریدگان را در درون آسمان بیافرید... او به یاری آسمان شادی را آفرید بدان روی برای او شادی را فراز آفرید که اکنون که آمیختگی است

۱- کتاب مقدس، سفر تکوین المخلوقات، فصل اول و دوم

آفریدگان به شادی در ایستند. سپس از گوهر آسمان آب را آفرید چند مردی که دو دست بر زمین نهاد و به دست و پای رود و آن گاه آب تا شکم او بایستد بدان بلندی آب بتاخت به یاری او باد. باران مه ابر بارانی و برف آفریده شد سه دیگر از آب زمین را آفرید کرد. دور گذر. بی نشیب و بی فراز... چهارم گیاه را آفرید نخست بر میانه این زمین را فراز رست چند پای بالا بی شاخه بی پوست بی خار و تر و شیرین... پنجم گاو یکتا آفریده را در ایرانویچ آفرید به میانه جهان بر بار رود و داییتی که در میانه جهان است... ششم کیومرث را آفرید روشن چو خورشید او را به اندازه چهار نای بالا برد... او این شش آفرینش را به شش گاه گاهنبار بیافرید به سالی که سیصد و شصت و پنج روز به شمار است و دوازده ماه هر ماهی سی روز و یک ماه سی و پنج روز بر هر روزی نام امشاسپندی نهاده شد.<sup>۱</sup> و در قرآن سوره هود آیه ۷ آمده که:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» . اوست خدایی که آفرید آسمانها و زمین را در

شش روز...

۱- بندهش فرنیغ دادگی ، مهرداد بهار ، ص ۴۴

(دونادون)

فلسفه بودن یا دونادون که پیشتر سخن آن عنوان گردید یکی از اصول مهم این آئین و ادیان دیگر است که قوت و ضعف آن در بینشهای مختلف را می‌بایست براساس مطالب ارائه شده در آن دین بررسی کرد.<sup>۱</sup> یارسانی به خاطر سیر در دنیای حقیقی که به آن نیز دسترسی داشته، زاد و مرگ در نزد وی تأثیرگذار نیست و تنها مسأله مهم در زندگی اینان بودن و وجود داشتن به معنای واقعی کلمه می‌باشد. پس به این خاطر است که وفات و ولادت (حتی وفات و ولادت بزرگان و ائمه) در نزد اینان کم‌اهمیت جلوه می‌کند. مثلاً در ایام عاشورا در سوگ نمی‌نشینند و معتقد بر این اصل‌اند که پیام و آرمان عاشورا و حرکت امام حسین به سمت شهادت نمادین‌تر است تا عزاداری کردن برای ایشان.<sup>۲</sup> شیخ امیر در این خصوص می‌فرماید:

میردان نه ترسان چه‌ی سیاسته  
ته سلیهی گیانان چوین قویته‌ی به‌ته  
هر که‌س بزائو شوئی جامه‌ی ویش  
نه‌ی کوچ و زو، نه دارو نه‌ندیش [۱۰۷]

مرگ در نزد یارسانی به معنای عوض کردن جامه (تغییر جسم در ظرف زمانی و مکانی دیگر) می‌باشد، به این صورت که دیگر قائل به بهشت و جهنمی که در یک مکان خاص قرار گرفته باشد تا با آن جزا و پاداش اعمال انسانها را بدهد نیست و انسانها با چرخش در دوران‌های مختلف نتیجه اعمال خود را خواهند دید. روح پس از مفارقت از تن برابر با عملکردی که داشته مجاز خواهد بود تا زمان حلول در جسم دیگر به نسبت عملکردش آزاد بماند و از این آزادی و نداشتن قفس، حظ روحانی ببرد. و دنیای دوزخ برای روحی که از این آزادی بهره‌ای ندارد و مستحق مجازات می‌باشد به این شکل است که پس از مفارقت از جسم اول بلافاصله به جسم دیگری حلول خواهد کرد. در واقع از دیدگاه یارسانی مجازات و کیفر روح جهت اصلاح آن دورنگه داشتنش از خواسته فطری آن که همانا آزادی است می‌باشد و گفته مولانا که فرموده: «هرکسی که او دور ماند زاصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش» برای این روح به تعویق می‌افتد. و اینگونه است که در نزد یارسانی هیچ جزائی برای گناه سخت‌تر از دوری از حظ روحانی و ندیدن روی دلدار و مراد نیست که خیام می‌فرماید:

دوزخ، شرری ز رنج بیهوده ماست  
فردوس، دمی ز وقت آسوده ماست  
پس آنگاه انسانها به عنوان یک آزاده معرفی می‌گردند که در موقعیتی قرار گیرند که به قول حافظ:  
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

۱- جان ناس نیز می‌گوید: اعتقاد به تناسخ منحصر به مردم هند نیست بلکه تمام مذاهب عالم از بدویان وحشی گرفته تا امام متقدم که دارای فرهنگی متعالی می‌باشند همه کم و بیش قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند. (تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۵۵)

۲- ر. بخش یارسان در گذر تاریخ زردشتیگری و یارسان، همچنین فرهنگ با واژه بابایادگار

یعنی آزاد و رها، نداشتن تعلق به هر چیزی که ناخالص است، و بدون شک رسیدن به این معرفت و درک معانی در یک زندگی چندین ساله میسر نخواهد شد و روح برای رسیدن به این مقام محتاج به زمان است. زمانی که به قول اهل حق ۱۰۰۱ جامه با نمره قبولی می‌باشد تا بتوان به سرمنزل مقصود رسید و به قول بایزید بسطامی قطره وار واصل دریا شد و بانگ ان الحق سر داد. و این گونه است که مرگ و تمام مراسم مربوط به آن چون: عزاداری، سیاه‌پوشی، خیرات و ... نزد اهل حق نفی گردیده، حتی اغلب بر سنگ مزارهایشان نام و نشانی نیست و در عین توانائی و بزرگی خاموش و بی‌مزاراند. پس دون به دون شدن یعنی تغییر شرایط روحی به شکل صعودی برای پاداش، و به شکل نزولی جهت کیفر است. در خصوص دونادون نزولی باید این نکته را خاطر نشان ساخت که بینش یاری به خاطر احترام ویژه‌ای که برای قالب انسانیت دارد هیچگاه روحی را در مقام نزول تا حد حیوانی قرار نمی‌دهد، مگر در موارد استثنائی و خبائث بیش از حد.<sup>۱</sup> در واقع فرد گناهکار مکافات عمل خود را در طول زمان یا در همان زندگی و یا در زندگیهای بعدیش می‌بیند، و می‌توان گفت که یکی از موارد تمیز بین تعریف تناسخ و دونادون همین نکته است. اما در خصوص دونادون صعودی باید گفت که این صعود، صعود روح به سمت فهم، درک و شعور و ارتقاء روح و نزدیک شدن به اصل و مبدأ خود می‌باشد که عکس عواقب

۱- البته این موضوع نه به این معنی است که احترام برای حیوان در این بینش تحت الشاع قرار بگیرد و آن را نادیده گرفت، چرا که در این موضوع نیز بحث نسبت حاکم است و بنا به شرایط و مشیت گاه مقام حیوان بیشتر از انسان می‌گردد. در واقع درجات تناسخ، مسخ، فسخ و رسخ تعاریف مشخصی از دیدگاه یارسانی ارائه می‌دهد که می‌توان گفت تا حدودی با آنچه که در کتب و سایر موارد عنوان گردیده متفاوت است و به این تفصیل نیست که روح در شرایط جسمی خاص به راحتی رهایی پیدا کرده و یا ارتقاء و یا تنزل پیدا کند. روحی که مستحق ماندن در قالب حیوانی باشد بسیار سفر باید کند تا لیاقت رهایی از آن شرایط را پیدا کند و همانند آهنی که مکرر در کوره آهنگری تفت می‌خورد تا شکل بگیرد و به شرایط مطلوب برسد می‌بایست ضربه بر آن وارد آید و صیقل بخورد. البته ردیه ای بر این نظر نیز هست مبنی بر اینکه نفس حیوانی نمی‌تواند به بدن انسان تعلق بگیرد چرا که نفس حیوانی آنگاه که در حد کمال قرار داشته باشد دو قوه شهوت و غضب در آن اوج می‌گیرد و اگر حیوانی این دو خصوصیت را نداشته باشد پس در حد کمال قرار ندارد و فاقد بودن حیوانیت است و نفسی که در حد کمال حیوانیت باشد نمی‌تواند در مقام انسانیت قرار بگیرد چرا که این دو خصوصیت نه تنها مایه کمال انسان نیست بلکه مانع از تعالی آن به درجات رفیع انسانی نیز می‌گردد و او را از درجه انسانی پایین آورده و در حد حیوانی قرار خواهد داد. که اینگونه نمی‌باشد چرا که روح انتقال دهنده صفات و حالات رفتاری نیست بلکه روح به نقل از مجمع السلوک جسمی لطیف مانند هوا و ظلمانی غیر زائکی است. در اجزاء بدن چون کره در شیر و روغن در گردو و بادام منتشر می‌باشد روح نور روحانی و آلتی برای نفس است. (لغتنامه دهخدا، ص ۱۰۸۴۵) در واقع روح نه به معنای انتقال دهنده صفات و خصائص رفتاری است، چرا که جوهره روح هیچ چیزی را در خود نمی‌پذیرد و آن به مثابه نور است که در نتیجه رخدادهای مشخصه در شرایط خاص یا صیقل خورده و مهیای صعود می‌گردد و یا بنا به افعال پیش آمده آن را آلوده و کدر کرده و مستعد نزول. به عنوان مثال یک سگ اگر خشم و شهوت آن در حد کمال و مطلوب باشد نمود پیدا می‌کند و در مقایسه با سگی دیگر که این شاخصه را ندارد برتر و کمال آن افزونتر است و نقش خود را که سگ بودن است در حد کمال نمایان می‌کند پس نفس آن سگ به عنوان سگ شکاری و یا سگ نگهبان ... به نسبت یک سگ ولگرد و بازاری ارزش بیشتری به آن می‌بخشد و مستعد خواهد بود برای بهتر شدن. در واقع روح سبب ساز بودن و شدن است نه انتقال دهنده رفتار و صفات و حالات.

دونادون نزولی همراه با شرایط دیگر است. این صعود به سمت کمال بنا به شرایط و عملکرد شخص شکل می گیرد که محتمل است در یک زندگی به شکل انقلابات درونی و فکری، میهمانی ارواح<sup>۱</sup> متعالی باشد و یا در طول زمان و در زندگیهای بعدی صورت پذیرد. تأمل و تعمق برای تفسیر در آیات قرآنی و احادیث و روایات می تواند ما را در جهت فهم بهتر دونادون یا سیر تکاملی روح یاری دهد.

در آیه ۲۷ سوره بقره آمده: چگونه کافر می شوید به خدا و حال آنکه مرده بودید و زنده کرد شما را دیگر بار بمیراند و باز زنده کند و عاقبت به سوی او باز خواهید گشت. این تکرار در زنده کردن و مردن که پس از آن نیز کلمه عاقبت آمده چه معنی می تواند داشته باشد؟

در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره هود آمده: در روز قیامت همه مردم را جمع کرده و به دو دسته شقی و سعادت مند تقسیم کرده، شقی ها تا ابد در دوزخ جای خواهند داشت مگر خدا نجاتشان دهد و سعیدها هم در بهشت جای خواهند گرفت تا وقتی که مشیت پروردگار باشد. حال این سؤال مطرح می گردد که اگر بهشت جای گناه کردن نیست پس چه دلیلی می تواند داشته باشد که سعیدها بر اساس مشیت الهی از بهشت رانده شوند و اگر جانی می باشد که در آن انسان مرتکب گناه می شود پس همین دنیا است. علاوه بر آن تمام توصیفات که خداوند در مورد بهشت در قرآن آورده همچون جای زیبا، نهر روان، شراب

۱- در خصوص میهمانی ارواح و یا تعلق دو نفس (روح) به یک بدن در نزد یارسانی به این شکل تفصیل می گردد که شخص علاوه بر روح خود که قائم به ذات است شاهد میهمانی یک نیروی دیگر به عنوان یاری دهنده در وجود خود می گردد و آن را به عنوان مکمل و همیار در خود می پذیرد. ردیه استدلالیون مبنی بر اجتماع دو نفس در یک بدن به این شکل است که عنوان می دارند شخص از نظر صفات نفسانی دارای دو وصف مشابه می باشد. مثلاً آنجا که از طلوع آفتاب آگاه می شود و یا به کسی عشق می ورزد در خود این حالات را به طور مکرر در یک آن می یابد. (کشف المراد، ص ۱۱۳) و یا به عبارتی دیگر نتیجه تعلق دو نفس به یک بدن، داشتن دو شخصیت و دو تعین و دو ذات در یک انسان است، و در حقیقت لازمه آن این است که واحد متکثر و متکثر واحد گردد زیرا فرد خارجی یک فرد از انسان کلی است و لازمه وحدت داشتن نفس واحد است ولی بنا به نظریه تناسخ دارای دو نفس است طبعاً باید دو فرد از انسان کلی باشد و این همان اشکال واحد بودن متکثر و یا متکثر بودن واحد است. (اسفار ج ۹، ص ۹) که در مقابل باید گفت تکرر دو نفس در یک قالب به این معنا نیست که تضاد مابین شخصیتی یا روحی شکل بگیرد، چرا که جمع نفس در یک بدن با میهمانی روح ثانی فقط در اشخاص متعالی شکل می گیرد و گاه این اتفاق افتاده که شخص در آن واحد پذیرای چند روح متعالی بگردد. و این تکرر ارواح در شخص به منزله آن نیست که هر کدام از این نفوس بر اساس داده های خود عمل کنند و یا اینکه شخص دارای دو اندیشه و صفات نفسانی باشد بلکه آن فقط مکمل شخص اولیه می باشد و میهمانی این نفوس برای یاری رسانیدن و قدرت بخشیدن به روح میزبان است. در واقع شخص با ارتقاء پیدا کردن و قدرتمند شدن توسط ارواح میهمان رؤیت طلوع آفتاب که مثال کشف المراد بود را مکرر در یک آن نمی یابد بلکه باعث می گردد که آن را با معنی و معرفت بیشتری درک کند. این مهم در یارسانی مکرر عنوان گردیده است، همچون موسی سیاوه که در نهایت و شرایط مشیت برگردان روی دیگر داود کوسوار یا همان مکابیل در عرش است، که این توانایی را پیدا خواهد کرد تا مصطفی یا عزرائیل را قبض روح کند. یا شاه ابراهیم و بابایادگار که علاوه بر بودن در جرگه خاندانها (هفت خاندان) هفتن، داشتن فر ایزدی و مقام شاهی را نیز دارا باشند. و یا شاه و بسقلی که در قالب عالی قلندر اشتهاار پیدا می کند. همچنین تیمور بانیارانی که در قرن سیزدهم حامل سه ذات از هفتن می گردد. که این یعنی جمع تواناییهای متفاوت که قدرت به سمت مطلق را حامل و متحد می شود.

انظهور، حوری بهشتی همه مادی اند و هیچ سنخیتی با روح متعالی نداشته.<sup>۱</sup> در آیه ۳ سوره حجر آمده: ای رسول ما این کافران را به خورد و خواب طبیعت و لذات حیوانی واگذار کرده تا آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند و نتیجه این کامرانی بیهوده را به زودی ببابند، که معنای به زودی با توجه به تاریخ نزول قرآن همان عذاب موجود در این دنیا نمی باشد؟ خاصه اینکه حضرت رسول (ص) می فرمایند: بدبخت آنکس است که بدبختی او از شکم مادر آغاز گردد و خوشبخت آن کس است که در شکم مادر خوشبخت و سعادت مند باشد.<sup>۲</sup> و این چه عدالتی است که فرد را قبل از به دنیا آمدن و در جریان زندگی و افعال و حرکات آن قرار دادن بدبخت می کنند؟ جز آنکه بگوییم شخص گناهکاری است که آن را در شرایط خاص به جزای اعمالش می رسانند. مترادف این سخن پیامبر در انجیل آمده: خصی چند هستند که از شکم مادر چنان تولد شده اند و خصی چند هستند که به دست دیگران خصی شده اند و خصی چند هستند که خود را به جهت ملکوت آسمان خصی نموده اند.<sup>۳</sup>

در آیه ۱۳۲ سوره انعام آمده: هر یک از بندگان به عملی که کرده رتبه و مقام خواهند یافت. و آیه ۱۷ سوره سبا آمده: آیا با مرحمتی که داریم تا کسی کفران نکند مجازاتش خواهیم کرد؟ همچنین آیه ۴۴ از سوره یونس آورده: خداوند هرگز به کسی ستم نخواهد کرد بلکه مردم خود در حق خود ستم می کنند. و آیات ۴۹ و ۵۰ سوره شوری آمده: خداست که هر کسی را بخواهد دختر یا پسر و یا چند قلو بخشد و هر که را بخواهد نازاینده گرداند. و آیه ۱۱ سوره فاطر فرماید: آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به اراده خدا نیست و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آنکه همه در کتاب علم ازلی حق ثبت است. پس با توجه به آیات بالا می توان گفت که در نقص های مادرزادی، تورا، بیماری و عوامل ژنی هیچ دخل و تصرفی نداشته و دخالت آلت و سبب جز به اراده خداوند میسر نمی گردد، و هیچ فرزندی را به جای پدر و هیچ پدری را به جای فرزند مجازات نخواهند کرد. حال چرا خداوند با نقص یک یا چند عضو کودک بی گناه او را یک عمر در عذاب و سختی و پریشانی روحی قرار می دهد؟ و یا روح کودک که قبل از رسیدن به سن تکلیف می میرد چگونه خواهد بود؟ آیا دوزخی است یا بهشتی.<sup>۴</sup>

این سؤال را بنا به روایت، اشعری روزی از استاد خود جبایی می پرسد که «سه برادر بودند، یکی از آنها هنگام مردن پارسا و پرهیزگار، دیگری گناهکار و سومی طفلی خردسال بود. سرنوشت آنها پس از مرگ چیست؟ جبایی پاسخ می دهد: روشن است پارسا به بهشت می رود، گناهکار به دوزخ و طفل

۱- در این خصوص خیام می فرماید:

گویند بهشت و حور عین خواهد بود و آنجا می ناب وانگین خواهد بود  
گر ما می ومعشوق گزیدیم چه باک؟ آخر نه به عاقبت همین خواهد بود؟

۲- بحار الأنوار، جلد سوم، ص ۴۴.

۳- انجیل متی باب نوزدهم آیه ۱۲.

۴- برای آگاهی بیشتر از معاد، امامت، توحید، نبوت در نزد اهل حق به رهروان عشق علی نوشته مؤحد بشیر کلاردشتی مراجعه شود.

خردسال که هنوز فرصت نداشته نهاد خود را نشان دهد نه به آنجا و نه به اینجا. اشعری سؤال دیگری مطرح کرد و پرسید اما اگر کودک زبان به شکایت بگشاید و بپرسد چرا به او امکان نداده اند که با کارهای نیک خود به بهشت راه یابد چه پاسخی به او خواهند داد؟ جبایی لبخندی زد و گفت: تو خود می دانی که خداوند برای انسان آن کاری را می کند که بهتر (اصلاح) است. به او خواهند گفت: آگاه بودیم که اگر بزرگ شوی مرتکب گناه خواهی شد و به دوزخ خواهی رفت، از این رو عمر تو را زودتر گرفتیم. اشعری با تعجب گفت: در این وقت برادر گناهکار با یأس و حرمان خواهد گفت چرا مرا در خردسالی از نعمت حیات محروم نکردید و گذاشتید تا مرتکب گناه شوم، و در این صورت پاسخ چگونه خواهد بود؟ جبایی گنگ و خاموش ماند...

در آیه ۶۳ سوره احزاب آمده: ای رسول از تو می پرسند که ساعت قیامت کی خواهد بود، جواب بده آن را خدا می داند و بس و تو ای رسول چه می دانی (نگو به این مردم غافل) شاید آن ساعت موقعش نزدیک باشد. و نزدیک بودن روز قیامت با توجه به گذشت پانزده قرن از نزول قرآن چه تفسیری دارد؟ در آیه ۴۷ سوره طور آمده: و برای ستمکاران عالم در دنیا عذابی پیش از آن (جهنم قیامت) خواهد بود و لکن اکثرشان نمی دانند، در حالی که عملاً مشاهده شده که اغلب این افراد تا روز مرگ در ناز و نعمت بوده پس عذاب پیش از جهنم چه معنی می دهد؟ حال آنکه در سوره روم آیه ۳۶ آمده: و چون مردم را رحمتی بچشائیم، شاد شده و هنگامی که آنها به سختی دچار شوند نومید شوند و اینها به سبب آن چیزی است که از قبل فرستاده اند، و یا آیه ۳۰ سوره شوری می فرماید: هر مصیبتی که به شما برسد پس به آن دلیل است که دستاورد خود شماست.... همچنین براساس آیات فوق این سؤال نیز مطرح می گردد که چرا مصیبتهایی که مستحق افراد مؤمن و انسانمدار نیست آنان را در ورطه نابودی و رسوایی قرار می دهد؟ و سؤالات بسیار دیگری همانند اینکه چرا روح و به طبع آن شخص دارای استعداد های ذاتی مستقل و مشخصی است که سواى تعلیم و تربیت، فصل تمیز افراد در جامعه می گردد. در حالی که بنا به گفته قرآن همه یکسان خلق شده اند. این استعداد های ذاتی در افراد ناشی از چه حکمتی می باشد؟ و یا ردائلی که از همان اوان کودکی در فرد نمود پیدا می کند، و یا در خانواده ای متولد می گردد که لوازم گناه برای او فراهم است، تا کل شیوه زندگی و آینده وی را به سمت گناه و تباهی سوق دهد. و یا چرا افراد بدون لحاظ کردن سطح تحصیلات، قدرت فهم و درکشان متفاوت خواهد بود؟ چرا من سیاهم، چرا سفیدم، چرا در این نقطه از دنیا متولد شده ام؟..

که این سؤالات جز اینکه ما را به فلسفه دونادون معتقد کند راه دیگری برایمان باقی نخواهد گذاشت. و یارسانی برای تمام این سؤالات جوابی دیالکتیک با دو تئوری برای روح و زندگیهای پیشین آن عنوان می دارد. یکی از آنها سیر تکاملی روح از جماد، نبات، حیوان و بالأخره انسان است، که مثنوی

۱- تصوف و ادبیات تصوف، یوگنی ادوارد ویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۲۰.



مشهور مولانا از جماد مردم و نبات شدم... گویای آن می باشد. تئوری دیگر این است که روح پس از مفارقت از اصل و مبدأ خود در جسم انسان حلول می کند.

یارسانی به خاطر دسترسی به علم احوال دنیای روح که از پیچیده ترین علوم می باشد و واقف بودن بر دنیای آن، می تواند بر بسیاری از مسائل مربوط به این حوزه اشراف پیدا کند. لذا بسیاری از مسائلی که چه توسط عرفان و علوم دینی و چه توسط علم که مدیاها و دکترین احضار روح و هیپنوتیزم تشریح می گردد را کاملتر می کند، وبه شکلی مدون آنها را شرح و بسط می دهد. روح که از خداوند می باشد ابتدا در شخص انسان حلول پیدا می کند و نه اینکه این روح سیر تکاملی خود را از جماد، نبات.. به سمت انسان پیموده باشد، بلکه عالم حادث محلی برای تکامل است و وجود زندگی در هیجده هزار عالم زنده که حضرت رسول آن را در حدیث خود آورده بر تکرار ارواح صحه می گذارد، که تعالی وضعف ارواح درجه و مرتبه آنها را در انسان، حیوان، نبات و جماد رقم می زند، با ذکر این نکته که زمین از سایر عوالم متعالی تر است. اما در خصوص آمد و رفتهای مکرری که قرآن به آن اشاره دارد چیزی جز بحث دونا دون نمی تواند باشد، خاصه اینکه کلمه عاقبت را نیز عنوان داشته است. اما در خصوص روح کودکی که قبل از رسیدن به سن تکلیف از دنیا می رود. آیا بهشتی است یا دوزخی؟ و یا دچار نقص مادرزادی می گردد، که عمری را با عذاب و پریشانی سر می کند. این نیز بر می گردد به زندگی گذشته او، چراکه آمدن موقتی برای چند سال صرفاً به خاطر تکمیل کردن یک زندگی در گذشته اش بوده که بنا به دلایلی قطع شده، وانگهی این روح در زی خانواده ای قرار می گیرد که مستوجب امتحان یا عقوبت باشد. و نیز فلسفه دونا دون نظم معینی ترتیب می دهد که روح شرایط گذشته خود را در زمان حال تداوم ببخشد که گناه و عقوبت نیز گریبانگیر کودک نقص عضوی می شود. البته باز بحث صیقل دادن روح و امتحان به جهت تعالی کردن را نیز در این مورد نباید فراموش کرد.

در نزد ارواح جنسیت مطرح نیست در واقع ایشان از نور می باشند و نمی توان آنها را زن یا مرد خطاب کرد، همچون وجود هفتن و یا شخص حورالعین که گاه پیش آمده تا در قالب مرد ظهور فرموده اند. اما تجسد جنسیت برای ارواح بر اساس شرایط بودن آن روح شکل می گیرد که در کل در نزد یارسانی زن و مرد هیچ تفاوتی با هم ندارند خاصه نزد ارواح.

در خصوص اینکه آیا ارواح زندگیهای پیشین خود را می توانند بفهمند و یا بازآوری خاطرات مربوط به زندگیهای قبلی خود داشته باشند باید گفت که ارواح پرونده های مربوط به هر زندگی را پس از مرگ بسته و در بایگانی خود ثبت می کنند (یعنی کل شیوه زندگی گذشته رقم می زند بودن روح را در آینده) و پس از اینکه روح از بدن جدا می گردد بنا به عملکردی که داشته در عالم روحانی حظ می

برد. در واقع حکم والتزام بر این است که روح از گذشته خود چیزی نداند، مگر برای واقفانی که علم به احوال و معنای آن را بتوانند داشته باشند و به کار گیرند.

روح در یک شرایط زندگی به دوش می کشد آنچه که در زندگی گذشته اش داشته، یعنی پرونده یک زندگی را به هنگام تجسد یک روح از قبل نوشته و روح ناگزیر از بودن بر اساس همان شرایط از پیش تعیین شده ای می باشد که برایش ترتیب داده اند، این جبر به خاطر پاداش یا جزای زندگی قبلی اش می باشد، اما در این زندگی علاوه بر اینکه مجبور به پرداخت هزینه زندگی اش می باشد مختار نیز خواهد بود که چگونه شرایط زندگی آینده اش را رقم بزند.

یارسانی بر آن است که تاریخ پیوسته تکرار می شود، حوادث تاریخ در ادواری رخ می دهد که هر یک از این ادوار یا تجلی وجودات الهی در زمان آفرینش، نقشی در آن به عهده داشته اند و در صورتهای انسانی آغاز می گردد. اهل حق در کنار ادوار اصلی (سه دوره می باشد: یکی عالم الست، دوره اسلام و عصر سلطان اسحاق) که در عالم تأثیر می کند به ظهور ادوار فرعی نیز اعتقاد دارد (ادوار فرعی نیز به صورت میهمانی ذات یا شاه میهمانی نمود پیدا می کند که در طول تاریخ و در مناطق مختلف زیاد بوده و در سرانجام نیز ذکر آنها آمده مانند: ...، بهلول، شاه خوشین، بابا سرهنگ، بابا جلیل، بابا نوس، فضل الله نعیمی، حاجی بکتاش ولی، آتش بیگ، شاه هیاس، سید براهه، ...) که تأثیرشان تنها در جوامعی خاص درک گردیده.

ظهور یا مظهریت ذوات الهی در صورتهای انسانی، دمیده شدن نیروی این اشخاص انسانی به همراه بخشی از ذات ایشان در انسانهای دیگر و میهمانی موقت یا همیشگی وجودی در تن شخصی که اساساً هویتی جدا از او دارد و یا حتی در شیبی که به آن حلول می گویند<sup>۱</sup> از تفاسیر «دون به دون» در نزد اهل حق می باشد.<sup>۲</sup>

بنابراین بر ایزد متعال و خداوند لایزال واجب که از مرتبه صیرفیت و پایه بحتیت و اطلاق فرود آمده، در هر قرنی و دوری از فرط شفقت به مجسم روحی پیوندد تا آفریدگان او آن حضرت تقدس مرتبت را بنگرند و هرگونه که فرماید او را بشناسند و پرستند و آیات و احادیث رؤیت، اشارت بدین بروز است.<sup>۳</sup> هندوان نیز معتقدند که هر فردی روحی دارد که جاوید می باشد و در طول هزاران هزار سال آن روح سرگردان در اجساد و اجسام گوناگون پیاپی منزل می گزیند و مدام از پیکری به پیکری در می آید، این انتقال (هندو کارما) نام دارد. ریگ ودا خطاب به مانس (روح، manas) می گوید: روح تو که به سوی

۱- سه نخله یزیدی، اهل حق و علوی در کردستان، فیلیپ کرین بروک، نشریه معارف ۶۰.

۲- این مسأله یعنی تجلی ذات در نزد اهل حق بر اساس آنچه که متکلمان و بزرگان فلسفه آن را تشریح کرده اند به سه گونه است: ظهور = که آن جلوه اعظم و نیروی مطلق خداوند بر زمین است (ذات). اتحاد = که آن الوهیت و اصل و اساس انسان در آن واحد است (ذات و صفات). حلول = مستولی شدن ذات خداوند نه به صورت تمام و کمال در انسان است، که در این صورت شخص هر چه بیشتر از این ذات بهره مند گردد متعالی تر و الهی تر می شود.

۳- دبستان مذاهب، موبد کیخسرو و اسفندیار ص ۲۶۶.

یم و (به سوی پسر) «ویون» رفته است، ما سبب می شویم که به تو بازگردد و تو زنده باشی و در اینجا زندگی کنی.<sup>۱</sup> روح گردش خود را طی می کند که تا عاقبت به سرمنزل وصال یعنی فنای مطلق واصل گردد، انسان خواه ناخواه تابع سلسله علل و معلول می باشد و خطاکار و نیکوکار بقدر گناه و ثواب خود کیفر و پاداش می بیند. اگر در این پیکر نباشد در پیکری دیگر و در عالمی دیگر جزای عمل به او خواهد رسید و عقیده به تناسخ نیز از همین اصل اعتقاد به بقاء ازلیت روح سرچشمه گرفته.<sup>۲</sup> البته اعتقاد به چرخش روح در اجرام و وحوش نیز در نزد اهل حق است با این تفسیر که این چرخش اولاً نسبی است دوماً سیر تکاملی دارد. مثل در نظر گرفتن سنگی که خالی از فایده و ارزش است و سنگی که جزء سرمایه و پشتوانه مادی یک قوم می باشد، پیر مونس می فرماید:

نه شیاش مه گیر و دو ن، مه رگوزانی      ئینا و انامان ئیمه یش گه وائی<sup>۳</sup>

به نظر جینیها نیز همه اشیا حتی سنگ و فلزات روح دارد هر روح که به حیات منزه از گناه نائل می گردد به مقام paramatman یعنی روح برتر می رسد، و تا مدتی از تناسخ معاف می گردد و همین که جزای پاداش آن برابر با شایستگی آن می گردد، روح برتر از نو لباس خاکی بر تن می کند و یا به عرصه هستی می گذارد، تنها ارواح کامل و منزه می توانند به رستگاری کامل نائل گردند. اینها آرهای arhat و یا سروران برتر هستند که مانند خدایان اپیکور در یک قلمرو دوردست و اسرار آمیز بسر می برند.<sup>۴</sup>

ارزش و احترام برای حیوانات نیز که جزء تشابهات عقیدتی اغلب ادیان می باشد در بینش اهل حق نیز موجود می باشد. زمین، آبها، جهان و حیوانات با امشاسپندان نیک چه نرینه و چه مادینه آنها که همیشه زنده و کامیاب و با وهومنه هم منزل اند و شانه به شانه هم می ساینند با روان گاو و گله و شکایت او به درگاه سرور دانا نزدیکی خاصی دارند. در سین هفت فصل به هو تقدیر نه تنها روان گاو و خالقش بلکه تمام چارپایان سودمند ستوده می شود گویی هیچ شکاف اساسی میان این آفرینش مادی و نوع بشر وجود ندارد،<sup>۵</sup> که در بینش اهل حق گام را فراتر نهاده و با دیدی کلی و نگرشی فراگیر تمام حیوانات را به نوعی مورد توجه قرار داده، چرا که بر اساس فلسفه بودن، معتقد بر خالی نبودن موجودات می باشد و معتقد است هر موجودی بر اساس یک فلسفه خاص خلق گردیده است.

۱- ریگ ودا، خطاب به مانس، ماندالای دهم - سرود ۵۸.

۲- تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، که آن نیز از مسائل دین برهمن می باشد و به آن سمسار samsara می گویند، یعنی مهاجرت و انتقال ارواح که نتیجه اعمال موجودات قبلی موسوم به کرمن karman است. (تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ص ۸۵)

۳- سرانجام، گواهی نود نو پیر شاهو، بند ۹۹. [۱۰۸]

۴- تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ص ۷۴

۵- طلوع و غروب زرتشتی گری، آر، سی، زنر، ترجمه دکتر تیمور قادری.

در واقع پیوند انسان با طبیعت و آن را مادر و ذات هستی در این دنیا دانستن، نه تنها در بینش اهل حق<sup>۱</sup> بلکه در سایر بینش همچون زردشتیگری، هندوئیسم، بودائیسم،... نیز وجود داشته و البته کاملاً آشکار است که هر موجودی با موجود دیگر نسبتی دارد و کسی نیست که همه چیز را درباره حقایق آن که خودش یک جزء سازنده است بداند.<sup>۲</sup> پس جهان یک کل به هم وابسته می‌باشد که جز در سایه تکثرگرایی نمی‌توان احترام آن را به جا آورد، خاصه اینکه وجود هجده هزار عالم زنده و تکامل ارواح بر تکثر و دونادون صحنه بیشتری می‌گذارد. بابا سرهنگ در این خصوص می‌فرماید:

یاریمان نیان پا گه‌لو پا ته‌رم تا هه‌ر بلالئن وه ئازه‌رمو شه‌رم

نه را گه‌ی خؤتان زیلٔتان. که‌رن گه‌رم ئی روزگار پویچه‌ن مه‌ویه‌رو چوین وه‌رم<sup>۳</sup> [۱۱۰]

بابا سرهنگ تکثر حقیقت در بین توده مردم را در این دو بیت به شکلی زیبا تشریح کرده و به این مهم می‌پردازد که حقیقت نزد همه انسانها (از هر نژاد و مذهبی) می‌باشد، خاصه آنهایی که دل‌هایشان گرم و صمیمی است. بینش یاری مراحل تکامل انسان را به چهار طریق تقسیم کرده: شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت. به این شکل که از پیدایش آدم تا آخرین فرستاده و پیامبر یعنی خاتم الانبیاء را مرحله شریعت می‌داند، و آن یعنی دستورات و قواعد خاص برای انسان بودن و به توحید رسیدن است، که در فرقه‌ها و ادیان مختلف در عالم خاکی این دستورات متفاوت می‌باشد. مرحله طریقت که از دوره اسلام (محمد و علی) شروع می‌گردد و تا ظهور شاه خوشین لرستانی ادامه پیدا می‌کند، و آن یعنی به کار گیری همان دستورات و قواعد خاص دین برای واصل شدن و نزدیکی هر چه بیشتر به خدا است که

۱- صالح در دیوان باباناوس بند ۴۲ در خصوص رابطه با طبیعت و استفاده از فاکتورهای آن در زبان گفتاری عنوان می‌دارد:

زه‌مینم ده فته‌ر هیشمه‌ن زه‌رین هیشم فه‌لمه‌ن ها تیغه‌و به‌رقین

تیزی به‌نجه‌مه‌ن گاو نیله کین کاشت وه زه‌مینم توخم مروارین

گه‌وه‌ر که‌لامه‌ن که‌لام وه‌به‌رین نوس وه که‌لام نیمه‌ت نافه‌رین [۱۰۹]

۲- نخستین درسی که دانایان اوپانیاشاداها به شاگردان برگزیده خویش تعلیم می‌دهند عدم کفایت و نارسائی عقل است. این مغز ناتوان که از یک عمل حساب مختصر رنج می‌برد چگونه می‌تواند فراخنای بفرنج و در هم پیچیده این جهان را که خود جزئی ناپایدار از آن است ادراک کند؟ (تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص ۸۶) دین برهن جهان را به دو شکل نمایان می‌سازد و هستی و من مطلق را از دنیائی که به آن شباهت دارد جدا می‌کند. هستی مطلق را وحدت وجود و سایر امور را کثرت نام می‌دهد. (ص ۹۰). جینها نیز می‌گویند که جانداران همه محکوم به تناسخند و کارما یعنی پاداش عمل همه را گریبانگیر است و بد و نیک را در زندگانی دوباره اجر و مکافات می‌دهند و منظور نهائی وصول به نیروانا یا حالت نبود است. (ص ۱۱۳).

۳- این تکثر گرایی را خیام در یک دو بیتی به این شکل عنوان کرده: افراد در اقوام مختلف این ادعا را دارند که حقیقت نزد آنهاست! که آن هم درست می‌باشد وهم اشتباه. اما درستی آن بر می‌گردد به صداقت و راستی افراد و اشتباه آن این است که حقیقت متکثر است و مطلق آن دست نیافتنی. پس هر کس به نسبت پاکی و راستی خود از آن بهره مند می‌گردد.

قومی متفکرند اندر ره دین قومی به گمان فتاده در راه یقین

ترسم که بانگ بر آید روزی ای بی‌خبران راه نه آن است و نه این

منجر به ظهور صوفیگری و عرفان می شود. مرحله معرفت که آن از زمان شاه خوشین لرستانی تا ظهور سلطان اسحاق برزنجی ای در قرن هفتم می باشد، به این معنی که با به کارگیری قواعد و دستورات دین ، به شناخت و رسیدن به معنا باعث بیزاری از مادیات و غوطه خوردن در عالم ملکوت است. و مرحله حقیقت که از قرن هفتم یعنی ظهور سلطان اسحاق برزنجی ای آغاز شده و آن مرحله تکامل است. این چهار مرحله از لحاظ زمانی دسته بندی گردیده و دوره های متفاوتی می باشند. وجود شخصیتهایی چون شیخ حسن بصری یا محی الدین ابن عربی یا بهلول دانا یا شاه خوشین لرستانی که در مرحله دوم ظهور نموده اند بنیان طریقت را گذاشته اند. یا مرحله سوم تا مرحله چهارم که رسیدن به معنا باشد و مسیر تکاملی تری را بشر طی کرده و آن ظهور شخصیتهایی همچون منصور حلاج و بایزید بسطامی، شهاب الدین سهروردی و... می باشد. و در مرحله چهارم که از قرن هفتم به بعد بوده که علم عرفان و ادیان به شکوفایی و حقیقت نسبی چشمگیری رسیده است.

ذبیح الله صفا نیز در تاریخ ادبیات در ایران آورده: صوفیه در قرن هفتم و هشتم قوتی بسیار داشتند و تصوف توسعه و رواجی روزافزون می پذیرفت. تحولات اجتماعی سخنی که مخصوصاً از آغاز قرن ششم به بعد در ایران حاصل گردیده بود ، و پایه دار شدن اعتقادات مذهبی ، توجه به مشایخ صوفیه و راسخ گردیدن اعتقاد مردم را نسبت به مقامات عرفانی و به خانقاه و خانقاهیان سبب شد.<sup>۱</sup>

این چهار مرحله تکامل در فرد نیز می تواند شکل بگیرد، به این صورت که شخص با به کارگیری این مراحل می تواند در یک زندگی یا به قول یارسانی در یک جامه با ریاضت و مجاهدت این چهار مرحله را طی طریق کند و به حقیقت برسد، پس در آن صورت است که شخص به یک اهل حق خطاب می گردد. و به همین خاطر است که یارسانیان هیچگاه به ترویج و تبلیغ بینش خود نپرداخته اند، چراکه معتقد به این اصل می باشند که در آن صورت شخص با هر بینش و اعتقادی به حقیقت رسیده و یک یارسانی یا اهل حق می باشد و آن را از خود می دانند، و بالعکس حتی شخص متولد شده در یک خانواده یارسانی را مجبور به اطاعت از دستورات دینی خود نمی کنند، چراکه معتقد به اختیار برای پذیرش یا داشتن ظرفیت و قابلیت برای پذیرفتن آن را منوط به خمیرمایه شخص می دانند.

بینش یارسانی با خار شمردن تن خاکی و لذا نداشتن مربوط به آن می کوشد که رابطه خود را با عوالم ماوراء با تزکیه نفس و تقویت روح بیشتر کند، از این رو صداقت و راستی را پیشه می گیرد تا بیشتر به خالق خود نزدیک گردد، و هرچه بیشتر نیک اندیش باشد درجه و کمال روح او افزونتر می گردد. از این رو قدرت شخص با واقف شدن، علم و آگاهی، داشتن بینشی والا و فهم و شعور که به صورتهای مختلف در جامعه ظهور و بروز می کند و انسان را تا حد اعلای انسانی بالا می کشاند بهره مند می سازد. و هرچه بداندیشی کند از مسیر راستی و درستی فاصله می گیرد و به شخصی بی اصل و نشان که بود و

۱- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد سوم بخش اول ص ۱۶۵ .

## یارسان

---

نبود آن در جامعه تفاوتی نداشته و به نسبت تا جایی که از آن بیزاری جسته و آن را طرد می کنند مبدل می گردد، و آن عذابی خواهد شد به نام جهنم برای آن شخص. پس بینش یاری انسان را به رفاه در بهشت وعده نمی دهد و یا از آتش دوزخ نمی هراساند، بلکه شخص صالح را به میهمانی خدا و حظ روحانی و آرامش وعده می دهد که به مصداق آن شیخ اجل فرموده:

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان      مرا به باده چه حاجت که مست کوی تو باشم

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## (گاهشمار کردی \_ روزه یاری)

برای پیدا کردن تاریخ و گاهشماری که کردان آن را اعمال می کرده‌اند، می بایست به ازمنه تقویم ایرانی و مناطق تحت تأثیر آن مراجعه کنیم. گاهشماری در ایران به چند نوع تقسیم می گردد: ۱- دوره هخامنشی که یک گاهشمار مدنی خورشیدی مهی و متأثر از گاهشماری بابلی بوده است، با این تفاوت که نام ماههای آن فارسی بوده.<sup>۱</sup> ۲- گاهشماری اوستایی کهن که آن نیز در زمان هخامنشیان در کنار گاهشماری مدنی رسمی بوده، چرا که آن یک گاهشماری دینی است که سال به پنج فصل نامتساوی تقسیم می شده. به این شکل که تابستان هفت ماهه از همسپت میزی تا ایثاریم و زمستان پنج ماهه از ایثاریم تا گاهنبار [۱۱۱] اول امتداد داشته و احتمال آن می رود که این گاهشماری پیش از هخامنشیان نیز در جامعه‌های زردشتی تداول داشته‌است. دو قرینه بر این گفته دلالت می کند، یکی اینکه نامهای بعضی از ماههای گاهشماری اوستایی نو متعلق به ریشه گاهشماری اوستایی کهن هستند، و دیگر آنکه در گاهشماری اوستایی کهن سال ۳۶۵ روزی به شش بخش نامساوی تقسیم شده بود که در گاهشماری نو محفوظ مانده‌اند، این بخشها را شش گاهنبار می نامیدند.<sup>۲</sup> این گاهشماری را اغلب گاهشمار اوستایی قدیم نام می نهند. ۳- گاهشماری اوستایی نو یا تقویم پارسی باستانی که در اواخر حکومت کمبوجیه و اوایل حکومت داریوش اول متداول شد. سال این تقویم دارای ۳۶۵ شبانه‌روز بوده که شامل ۱۲ ماه ۳۰ روزه و ۵ شبانه‌روز موسوم به پنجه یا اندرگاه که به آخر سال اضافه می‌شده است. در تقویم اوستائی جهت نگاهداشتن یکم فروردین در آغاز بهار، در هر ۱۲۰ سال یک کیسه ۳۰ شبانه‌روزی اجرا می‌کردند، ماه کیسه را به ترتیب به آخر اولین، دومین و ... و دوازدهمین ماه سال اضافه می‌کردند و آن را به همان ماهی که ماه کیسه به دنبال آن قرار می‌گرفت می‌نامیدند. بنابراین در ۱۲۰ سال اول دو ماه با نام فروردین، در ۱۲۰ سال دوم دو ماه با نام اردیبهشت... و در ۱۲۰ سال دوازدهم دو ماه با نام

۱- البته در زمانی که مردم آریا نژاد احتمالاً در شمالی ترین دشتهای سیحون و جیحون می زیستند یک گاهشماری آریایی یا ایرانی قدیم وجود داشته که بنابر آنچه که از سرودهای اوستا بر می آید سال مرکب بوده از یک زمستان ده ماهه و یک تابستان دو ماهه. در زمان متأخرتری احتمالاً تحت تأثیر آب و هوای ملایم تری که اقوام آریایی ضمن مهاجرت به طرف جنوب با آن روبرو شده بودند. تقسیم جدیدی از سال را به دو قسمت متساوی پذیرفتند که هر یک از انقلابی شروع می شد و به انقلاب دیگر پایان می یافت. (بیست مقاله تقی زاده، ص ۱۱۶). همچنین در بین‌النهرین جنوبی سال به دو فصل تابستان و زمستان تقسیم می‌شده که اولی تقریباً با بهار و تابستان کنونی و دومی با پائیز و زمستان مطابقت داشته. در بین‌النهرین شمالی سال سه فصلی و در آشور سال چهار فصلی مراعات می‌شده است و حساب زمان به دو صورت نگاهداری می‌شده است. یکی براساس نیازهای طبیعی زندگی کشاورزی و شبانی از قبیل درو و خرمن یا چیدن پشم گوسفندان و دیگری زمان تصنی براساس به فرمانروائی رسیدن پادشاه یا رویدادهای مهمی که در زمان پادشاهیشان روی می‌داده از قبیل ساختن معبدی یا به پیروزی رسیدن جنگی. (گاهشماری ایرانی، احمد بیرشک ص ۵۸۶).

۲- گاهشماری ایرانی، احمد بیرشک ص ۵۸۶.

سپندارمذ وجود داشت. به علاوه برای مشخص کردن ماهی که می‌باید در هر ۱۲۰ سال تکرار شود پنجه را به آخر همان ماه که می‌باید تکرار شود می‌افزودند.<sup>۱</sup> ۴- گاهشمار یزدگردی که این گاهشماری در زمان ساسانیان رواج داشته است که به آن فرس باستان نیز می‌گویند. آخرین گاهشماری اعمال شده در ایران یزدگردی است که بنا به گفته اغلب محققینی همچون تقی زاده، بیرشک، ... هنوز در نواحی از ایران و در میان جوامع زردشتی هند و پاکستان متداول و رایج می‌باشد.

برای شرح و توضیح گاهشماریهای مختلف در بین اقوام ایرانی از قدیمیترین ازمنه تا ظهور اسلام و همچنین پیدایش و تاریخ تکامل و تغییرات آنها و کیفیت استقرار شکل اخیر گاهشماری اوستایی باید نظری به گاهشماریهای موجود در بین اقوام متمدنه مجاوره از طرفی، و به آثار و دلایلی که از گاهشماریهای ایرانی به دست آمده از طرف دیگر انداخته شود. تا آنجا که تحقیقات علمی در حد فعلی معلوم می‌دارد، در تاریخ قدیم (قبل از سلطنت ایران) دو یا سه مرکز تمدن بسط و تکامل یافته، در مغرب ایران و دو مرکز تمدن در مشرق آن مملکت بوده‌است. که با توجه به شواهد و قرائن موجود تاریخی که آقای تقی زاده نیز به آن اشاره می‌کند نواحی کردستان با مناطق مشخص دارای تقویمی خاص بوده است که بر تقویم ایرانی تأثیر گذار بوده و می‌توان گفت که تا زمانهای متأخر نیز وجود داشته است. حال ادغام آن بنا به شرایط در تقاویم دیگر را می‌بایست مورد بررسی قرار داد که چگونه بوده است.

در شرح گاهشماری در ایران قدیم گفتیم که اولین آن گاهشمار مدنی خورشیدی مهی دوره هخامنشیان بوده که متأثر از گاهشمار بابلی است. پس مشخص خواهد بود که گاهشمار بابلی از زمانهای قدیم در میان اقوامی از نژاد ایرانی ساکن جنوب غربی این سرزمین رایج بوده، و چون در مجاورت با اقوام عیلامی و آشوری می‌زیسته و از تمدن آنها متأثر بودند این گاهشماری را پذیرفته‌اند. سال اینان شمسی قمری و آغاز سال به جای اعتدال ربیعی در اعتدال خریفی واقع بوده، که این شروع شدن سال با اعتدال خریفی ممکن است یادگاری باشد که آن قوم از مهد نخستین نژاد آریایی همراه آورده و در دوره‌های قدیمتر به آن خو گرفته بودند. یا اینکه ایرانیان این رسم را از ساکنان دیگر آن ناحیه (از عیلامیان یا از شهرهای سومری بابلی) که سال آنان نیز احتمالاً با پاییز شروع می‌شده تقلید کرده باشند.<sup>۲</sup> که این تقویم را پارسی باستان یا تقویم هخامنشی نیز نام می‌دهند. آقای تقی زاده در جایی از

۱- تقویم پنج هزار ساله هجری شمسی، ایرج ملک پور، ص ۴

۲- گاهشماری در ایران قدیم، تقی زاده، ص ۴۱.

۳- بیست مقاله تقی زاده، ص ۱۱۶. همچنین آقای تقی زاده از همین کتاب در جایی دیگر ذکر می‌کند: شک نیست که در سالهای اول پادشاهی هخامنشیان شیوه گاهشماری به کار برده به احتمال قوی مبتنی بر گاهشماری بابلی بوده است (شاید انتقال این گاهشماری غیر مستقیم از راه گاهشماری عیلامی یا آشوری صورت گرفته باشد). ماهها کاملاً یا تقریباً همعنان با ماههای بابلی بوده و سال ایرانی بایستی مانند سال بابلی قمری شمسی بوده باشد. تنها اختلاف میان آن دو گاهشماری در تفاوت نام ماهها و نیز در این



بیست مقاله عنوان می دارد که سه گاهشماری در ایران رواج داشته، به نامهای: ایرانی قدیم، عیلامی، بابلی. که گاهشمار بابلی ظاهراً دستگاه نگاهداری حساب تاریخ مورد استعمال آن در مغرب و مرکز ایران بوده، و هرگز در جنوب غربی (فارس) و شمال شرقی (خراسان و ماوراءالنهر) به کار نمی رفته و چنان می نماید که این گاهشماری مخصوص قومی بوده است که میتر، اناهیت و خدایان نظیر آنها را می پرستیده‌اند.<sup>۱</sup> سال ایرانی قدیم از همسایه‌ای در مغرب ایران (احتمالاً عیلامیان) اقتباس شده و آنان نیز ممکن است در زمان بسیار قدیمتری دستگاه گاهشماری سومری-بابلی را که آغاز آن در پاییز بوده پذیرفته باشند، ولی این امکان پس از آن خواهد بود که نظریه اخیر درباره آغاز سال در پاییز در آن شهرها به ثبوت رسیده باشد. هومل hommel این مطلب را تصدیق می کند که در شکلهای قدیم گاهشمارهای به اصطلاح کلدانی، مثلاً آنها که در شهرهای اور و گیسو و غیره به کار می رفته، آغاز سال در پاییز بوده است. ش.اپالیس pallis نیز گفته‌است که در زمان سرگون اکدی و گودا و نیز در قسمتی از دوره حمورابی سال در ماه تشریتو به نیشان انتقال یافته‌ولی در محاسبات نجومی باز همان اعتدال خریفی مبدأ عزیمت بوده‌است.<sup>۲</sup> در واقع می توان گفت که مردمان غربی ایران اولین گاهشماری را داشته‌اند که آغاز سال را با ماه باغیادیش می گرفته‌اند که در حوالی اعتدال خریفی واقع بوده و این روز ظاهراً عید میترا (خدای نور و آفتاب) بوده و چون این روز در قالب سالها در ماه باغیادیش واقع می شده لذا اسم همین ماه از همین عید اقتباس شده که ماه عید «بَغ» یعنی میترا باشد، چنانکه ماه بابلی معادل آن یعنی تشری ماه شمس (خدای آفتاب) بود و ماه زردشتی معادل آن در ادوار بعد همان مهرماه بوده‌است.<sup>۳</sup> اسامی این ماهها که باغیادیش (بَغ = میترا، مهر) اوّل ماه سال است در کتیبه بیستون که مهد همان اقوام مهرپرست بوده نیز موجود است. این ماهها در شرایط زمانی خاص رایج بوده و استفاده می شده که آن نیز در پوست نوشته‌های هورامان بنا به قرائت کاولی cowley و اونوالونوبرگ nyberg نشان میدهد که استعمال این ماهها و گاهشماری مربوطه سابقه‌دار بوده‌است.<sup>۴</sup> بودن ماه باغیادیش منسوب به میترا در اوّل پاییز که با ماه تشریتو بابلی مطابق بوده است هم قرینه این مدعا است، و

امر بوده که سال بابلی از نزدیکی اعتدال ربیعی آغاز می شده و سال ایرانی باغلب احتمال از اعتدال خریفی. (بیست مقاله تقی زاده، ص ۶۴).

۱- بیست مقاله تقی زاده، ص ۳۹۵، ۳۹۹.

۲- همان منبع، ص ۶۵.

۳- گاهشماری در ایران قدیم، ص ۳۴۷. ارمنیان و کپدوکیان در مغرب و سفدیان و خوارزمیان و سیستانیان در مشرق همه گاهشماریهایی داشتند که گرچه اسامی ماهها در آنها با ماههای ایرانی اختلاف داشت و محل قرار دادن پنج روز اضافی در بیشتر آنها با سال ایرانی یکی نبود، از باقی جهات با گاهشماری ایرانی یکسان بود. (البته در خصوص پنجه باید گفت که سال سیستانی با سال ایرانی اختلاف نداشته ولی در چهار گاهشماری دیگر این پنج روز را همیشه به آخر سال می افزودند. (بیست مقاله تقی زاده، ص ۵۳).

۴- بیست مقاله تقی زاده، ص ۵۵.

همچنین وقوع یکی از بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ایرانیان یعنی عید میترا در ماه اوّل پاییز با نام بغیاد در بین ایرانیان جنوبی و عید میترکان (مهرگان) در بین اقوام ایرانی شمالی و شرقی زردشتی و اهمیت بسیار عظیمی را که حتی در زمانهای بعد به آن داده می شد و درست هم طراز و هم رتبه نوروژ بود می توان قرینه دیگری برای این حدس فرض نمود و بنابراین مهرگان در واقع نوروژ ایرانیان جنوبی بوده است.<sup>۱</sup> وجود کتیبه بیستون، پوست نوشته‌های هورامان و دلایل دیگر همچون مستندات مربوط به مانداییها، متون کهن یارسان، آغاز سال در میان قبایل منگور و سکر و کلهرها که بعداً به آنها خواهیم پرداخت گواه بر این موضوع است که منطقه کردستان و نواحی غربی و جنوب غربی ایران یکی از مراکز محاسبات نجومی در تاریخ بوده است که آقای تقی زاده بر طبق محاسبه از روی جداول سال و ماه‌بالی در p.N. Neugebauer تألیف *Hilfstafeln zur technischen Chronologie* آغاز سال گاهشماری قدیمی ایران مورد بحث را در دهم ماه باغیادیش ایرانی برابر با دهم تشریتوی بابلی در سال ۵۲۲ ق.م را درست مطابق ۲۹ سپتامبر و روز اعتدال خریفی می داند. و در ضمن آن می گوید: کلمه باغیادیش با کلمه بگ گمان می رود منافاتی با بودن جشن میترکان در دهم آن ماه ندارد و می توان فرض کرد که جشن میترا (مهرگان قدیم) در نواحی شمالی و غربی ایران و در واقع نزد مغان همیشه در اعتدال خریفی بوده است.<sup>۲</sup> اما گاهشماری دیگری که ذکر آن رفت گاهشماری یزدگردی است که هنوز در اغلب جوامع آن را رعایت میکنند. این گاهشماری در ایران قدیم می باشد که سال را ۳۶۵ روز دانسته‌اند، یعنی همان دوازده ماه که نسبت به سال خورشیدی ثابت سیر قهقرائی منظمی از قرار یک روز در هر ۱۲۸۸ و ۴ خورشیدی سال داشته. و تصریح کرده‌اند که این تاریخ مربوط به یزدگرد شهریار نیست، یزدگردی یعنی الهی و عیسویان نیز تاریخ میلادی را سال خدایی و الهی می گویند.<sup>۳</sup> این تقویم در دوره ساسانیان با مبدأ تاریخ‌گذاری سال جلوس پادشاهان به سلطنت به کار برده می شد و به تقویم

۱- گاهشماری در ایران قدیم، ص ۴۱.

۲- همان، ص ۴۰۹. آقای تقی زاده در همین کتاب در صفحه ۱۰۰ اعتدال خریفی را در ۲۸ سپتامبر عنوان می کند.

۳- تقویم نوروژی شهریار ص ۱۸، تقویم و تاریخ در ایران، ذیح بهروز ص ۳۰، ۳۹. البته آقای ضیاء الدین ترابی معتقد است تقویم یزدگردی تقویمی است که مبدأ آن روز تاجگذاری یزدگرد ساسانی است و هیچ ربطی به مفهوم لغوی کلمه الهی ندارد، افزون بر آن نام تقویم یزدگردی در برگه های تقویم مانوی به دست آمده در تورفان چین نیز که مربوط به سال ۵۹، ۳۱ تا ۴۹ یزدگردی است در ده برگه به کار رفته است. همچنین در سکه های یزدگرد سوم ساسانی به کرات کلمه یزدگرد و یزدگردی به کار رفته است که منظور از آن تقویم یزدگردی از اول تا بیستم سال پادشاهی یزدگرد سوم ساسانی است. و نیز در کتیبه ها و سنگ نبشته های به دست آمده در استان فارس نیز تاریخ یزدگردی به کار رفته است که خط وزیران این سنگ نبشته ها خط وزیران پهلوی است. و در هیچ سندی پیش از اسلام نام یزدگرد یا تقویم یزدگردی به کار نرفته است. (زردشت و گاهشماری ایرانی، ضیاء الدین ترابی) البته آقای رحیم زاده آورده که تقویم یزدگردی دنباله تقویم آیینی مزدیسنان دوره ساسانی است. گوشیار جیلی در اواخر سده چهارم هجری به دینی بودن تقویم یزدگردی تصریح دارد که آن را در منابع کهن بیشتر فرس و قدیم و گاهی شمسیه و حتی دری نیز نامیده اند. (زیچ ملک، رحیم رضازاده ملک، ص ۱۷۳).

فرسی موسوم بود. اما فصول تقویم فرسی به دلیل عدم اجرای کیسه‌های آن از ۷۰ سال پیش از مرگ یزدگرد سوم نسبت به فصول واقعی به مقدار زیاد جابجا شدند. به طوری که در اواخر سده سوم هجری، زمان وصول خراج (تابستان تقویمی) بر زمان کشت محصول (بهار واقعی) منطبق گردید، این مسأله مشکلاتی را در جمع‌آوری خراج به وجود آورد، به همین خاطر در سال ۲۷۴ هجری شمسی - زمان خلافت معتضد بالله - منجر به اصلاح تقویم خورشیدی و رواج تقویم جدیدی با نام تقویم خراجی شد. سال، نام و ترتیب ماه‌های تقویم خراجی همان سال، نام و ترتیب ماه‌های تقویم فرسی بود، تنها خمسه مستتره از آخر آبان به آخر سپندارمذ منتقل شد. ذبیح‌الله بهروز نیز می‌گوید: کیسه‌ای که در زمان خلف ابن احمد امیر سیستان اجرا شد در سال ۳۷۶ یزدگردی بوده<sup>۱</sup> و زرتشتیان پنج روز پنجه‌را از پایان آبان‌ماه که بعد از اجرای آخرین کیسه در دوره ساسانی مانده بود به آخر اسفند ماه بردند.<sup>۲</sup> ضمناً به دستور معتضد بالله کیسه ۶۰ شبانه‌روزی اجرا شد، کیسه‌های یاد شده کیسه سالهای بعد از مرگ یزدگرد سوم را شامل می‌شدند، اما نوروز به دلیل عدم احتساب حدود ۱۷ شبانه‌روز کیسه مربوط به ۷۰ سال میان اجرای آخرین کیسه بهیژکی و زمان مرگ یزدگرد سوم در جای واقعی خود قرار نگرفت.<sup>۳</sup> آخرین

۱- تقویم و تاریخ در ایران، ذبیح‌الله بهروز، ص ۵۶. آقای ترابی در کتاب خود آورده که خلف بن احمد امیر در سال ۳۶۷ یزدگردی دیگر امیر سیستان نیست و در سال ۳۷۲ یزدگردی یعنی ۴ سال قبل از این تاریخ به دست سلطان محمود غزنوی معزول شده است و نمی‌تواند در زمان او کیسه ای اجرا شده باشد. (زردشت و گاهشماری ایرانی، ضیاء الدین ترابی، نسخه قبل از چاپ)

۲- I.I.C. volume-P.529, I.I.C. گاهنامه زردشتی، سالنامه راستی با شماره ثبت ۷۵۰۴۲۹۰

۳- همچنین آقای تقی زاده در بیست مقاله از خود عنوان می‌دارد که نخستین روز فروردین سال اوستایی جدید در ۱۸ مارس یعنی اولین روز نisan بابلی (نوروز بابلی) = ماه ایرانی قدیم ادوکنیش Adukanisha مطابق با ۲۶ مارس (اعتدال ربیعی در ۲۷ مارس بود) قرار داشت. و جشن تیرکان (۱۴ تیر) در ۲۹ ژوئن که روز انقلاب صیفی نیز بود و جشن میذیوی شم (۱۵ تیر) روز بعد از روز انقلاب صیفی (۳۰ ژوئن). و انقلاب شتوی در روز ۱۵ ماه‌دی (۲۷ دسامبر) تقریباً با جشن میذیایی منطبق بود. تنها اشکالی که سبب ترجیح سال ۴۴۱ می‌شود اینست که با فرض سال ۴۴۶ زمان هفتمین دوره کیسه‌گیری ۱۲۰ ساله یا سال ۸۴۱ پس از آن زمان با سال ۳۹۵ میلادی مطابق در می‌آید که چهار سال مقدم بر جلوس یزدگرد اول به تخت سلطنت است در صورتی که سال هشتم و چهل و یکم پس از ۴۴۱ ق.م با سال اول یا دوم سلطنت این پادشاه مطابق در می‌آید. ولی این فرض نیز ممکن است که بگوییم چون هفتمین کیسه‌گیری تأخیر شده و غفلت شده کیسه‌گیری پس از آن (هشتمین) را نیز پیش انداخت و کیسه مضاعفی گرفت که بیرونی خبر آن را آورده است. با وجود این اگر بنا می‌بود که هنگام کیسه‌گیری این قصد را نیز داشته باشند که گاهنبارها را به محل اصلی نجومی خود در سال و بهیژکیک باز گردانند، یعنی میذیوی شم را در انقلاب صیفی قرار دهند. یا به عبارت دیگر روز پانزده ماه اشمورتیک بهمین را (که باید در آن زمان منطبق با میذیوی شم بوده باشد) به انقلاب صیفی بیاورند، لازم است که این عمل کیسه‌گیری را آن اندازه به تأخیر بیندازند که روز ۱۵ بهمین با ۲۱ ژوئن (انقلاب صیفی در آن زمان) منطبق شود. این کیفیت در سال ۴۴۸ میلادی اتفاق افتاده که ۸ سال پس از سلطنت یزدگرد بوده است. همچنین عنوان می‌دارد که سال فارسی (یا سال زردشتیان قدیمی) در ۷ اوت آغاز می‌شود. این وضع به صورت دقیق همان وضعی است که اگر گاهشماری رسمی زمان ساسانیان پیوسته ادامه می‌یافت و کیسه‌ای در آن به عمل نمی‌آمد. بایستی وجود داشته باشد. در سال ۶۳۲ میلادی یعنی سالی که یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به تخت نشست. همانگونه که می‌دانیم نوروز مطابق با ۱۶ ژوئن (یولیانی) بود. چون نوروز هر چهار سال یک روز

کیسه در زمان یزدگرد بن شاهپور در دولت پارسیان گرفته شد که متولی این کار یکی از وزرا به نام یزدگرد هزاری بود که در آن وقت نوبت کیسه به آبان ماه رسیده بود و اندرگاه را به آخر آن ملحق کردند و چون امر کیسه‌اهمال شد در همین آبان بماند.<sup>۱</sup> تحقیق و محاسبه در خصوص گاهشماری مربوطه تقریباً می‌توان گفت که شفاف و صریح نیست، و اغلب محققین در این خصوص نظرات متفاوتی را ارائه داده‌اند. چرا که پیدا کردن مبدأ و رعایت کیسه‌ها، این اشتباه در محاسبه را رقم زده است.<sup>۲</sup> آقای احمد بیرشک در مورد این گاهشمار معتقد است که روز جلوس یزدگرد مقارن شد با یکم تیرماه اوستایی، یعنی به اصطلاح اخترشناسی خورشید در یکم تیرماه اوستایی وارد برج حمل شد. این روز مقارن بود با ۲۹ اسفند ایرانی یعنی ۹۱ روز بعد از ورود حقیقی خورشید به برج حمل. به دستور یزدگرد آن روز را یکم فروردین یزدگردی گرفتند. پس بین یکم فروردین ایرانی و یکم فروردین یزدگردی ۹۱ روز فاصله بود. این فاصله به تدریج از بین رفت و اول فروردین سال ۳۷۵ یزدگردی بر اول فروردین ۳۸۵ ایرانی منطبق شد.<sup>۳</sup> پس آنچه که از مبدأ گاهشمار یزدگردی استنباط می‌گردد به این صورت است که ۱/۱/۱ یزدگردی مصادف است با ۱۱/۴/۱ شمسی یا ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی. که آقای تقی زاده علامت این مدعا را لفظ می‌زیبایی آورده که اسم گاهنبار پنجم است و می‌گوید که این جشن در حوالی انقلاب شتوی بوده و معنی تحت اللفظی اسم آن نیمه سال است و چون از بیان کتاب بندهش که صریحاً گوید از می‌زیبایی تا می‌زیبوی شم روزها بلندتر و شبها کوتاهتر می‌شوند و بالعکس از می‌زیبوی شم تا می‌زیبایی شبها بلندتر و روزها کوتاهتر می‌گردد. معلوم می‌شود که در اصل می‌زیبایی اساساً در حوالی انقلاب شتوی (اول جدی) و بنابر این اول سال در حوالی انقلاب صیفی (اول سرطان) و مطابق می‌زیبوی شم

نسبت به سال بولانی عقبتر می‌رفته، بایستی در مدت ۱۳۰۶ سال که از آن زمان گذشته ۳۲۶ روز به فقرا رفته باشد. به این ترتیب نوروز به ۲۵ ژویه (نظام قدیم) یا ۷ اوت (نظام جدید) منتقل می‌شود. (ص ۱۳۶).

۱- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی ص ۷۲

۲- همانگونه که گفته شد تقویم فرس به خاطر نداشتن مبدأ و چگونگی رعایت کیسه در آن و همچنین کسر یک روز در هر ۴/۱۲۸۸ سال نسبت به سال خورشیدی حقیقی که فصول را نامنظم ارائه می‌دهد محاسبه نمی‌گردد. وانگهی این تقویم در یک مقطع زمانی خاص اعمال گردیده که پس از آن به علت عدم کارائی منسوخ می‌شود. یکی از سالنامه هائی که به مشخص کردن این تقویم مبادرت ورزیده و حتی کیسه آن را مشخص نموده سالنامه مصباح زاده است که اینجانب طی تماسهائی که با ایشان (دکتر اسمعیل مصباح) داشتم و چگونگی محاسبه این تقویم را که در سالنامه خود انعکاس داده جو یا شدم فقط به این نکته اشاره داشتند که چون پدرم (حاج عباس مصباح زاده منجم باشی) آن را در سالنامه انعکاس داده اند بنده نیز بر طبق همان روال آن را ادامه داده ام. جالبتر اینکه در این سالنامه به سال ۱۳۷۱ خورشیدی کیسه ای را برای فرس باستان منظور کرده اند که هیچ پایه و اساس علمی نداشته و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آن را مبنا قرار داد، چراکه لحاظ کردن کیسه برای این تقویم مستلزم پیدا کردن مبدأ آن و چگونگی اعمال کیسه می‌باشد، یعنی می‌بایست مبنائی برای محاسبه آن وجود داشته باشد تا بتوان کیسه آن را مشخص نمود. در حالی که مبدأ این تقویم با سال جلوس هرکدام از پادشاهان ساسانی می‌بوده که محاسبه کیسه آن نیز مشخص نمی‌باشد.

۳- گاهشماری ایرانی، احمد بیرشک، ص ۵۹۹.

بوده است.<sup>۱</sup> همچنین مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف آورده: اوّل سال ایرانیان در اوّل تابستان و مهرجان در اوّل فصل زمستان بوده است. در نوروزنامه منسوب به خیام نیز آمده است که: «فروردین آن روز آفتاب به اوّل سرطان قرار کرد...».

البته غیر از این دو گاهشماری که آغاز سال آنها از اعتدال خریفی (بابلی) و اعتدال صیفی (یزدگردی) می باشد گاهشماریهای دیگری نیز که ذکر آنها آمد، محاسبه گردیده که در ایران قدیم آغاز سال آنها در ماههای دیگر است. مانند گاهشماری که آغاز سال آن آبان ماه شمسی است برابر با برج عقرب. یا اوّلین روز ماه ایرانی آذر (ماه نهم) که پس از قرن چهارم میلادی آغاز سال ثابت بود و بلافاصله بعد از روزهای خمسۀ مستتره می آمده. همچنین آغاز سال با ماه دی شمسی برابر با برج جدی که اهمیت آنچنانی در تاریخ گاهشماری ایرانی نداشته و الزاماً مورد بحث ما نیز نمی باشد.

اما آغاز سال دیگر و گاهشماری که از ماه دلو برابر با بهمن ماف خورشیدی می باشد نیز در تقویم ایران قدیم بوده که این گاهشماری متأخرتر از سایر محاسبات است. و همانگونه که قبلاً نیز به آن اشاره شد در میان قبایل و جوامع بسیاری اللخصوص کردستان این گاهشماری نیز هم اکنون محاسبه می گردد. صابیین در شمال بین النهرین که مرکز آن حران با زبان سریانی می باشد از جمله این قبایل است که سال و ماه را همان سال و ماه ایرانی دوره ساسانی محاسبه می کنند. با این تفاوت که فقط اسم ماهها به زبان خود آنهاست. به این صورت که ماه اوّل سال در تقویم اینان دول (یعنی دلو) است که برابر با بهمن ماه شمسی می گردد، و پنج شبانه روز به نامهای: انوش اثرا، شیشلام ربا، یوخاشارکنه، نابوت زیوا، بهرام ربا، را درمیان ماه هشتم و نهم اضافه می کنند تا سال بدون هیچ کسری ۳۶۵ روز گردد. لذا باید این قوم یا سلف آنها سال و ماه ایرانی را در وقتی اقتباس کرده باشند که فروردین تقریباً با برج دلو مطابق بوده، یعنی در حدود ۲۴۰ ق.م (تقریباً آغاز دولت اشکانی).<sup>۲</sup> از دیگر مواردی که آغاز سال در قدیم الایام نزد ایرانیان خاصه اکراد در بهمن ماه را نشان می دهد می توان به «جشن سده» اشاره کرد. به این شکل که چون سد روز از زمستان می گذشته جشن سده را برپا می داشتند، چراکه دوران سرما دیگر سپری شده و هوا رو به گرما می رفته. این جشن را در دهمین روز از ماه بهمن برگزار می کردند، یعنی از ابتدای زمستان که آغاز آبان بوده تا دهم بهمن ماه که صد روز را شامل می شده است. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در این خصوص می آورد: ایرانیان پنی از آنکه کبس از ماههای ایشان برطرف شد در این وقت منتظر بودند که سرما از ایشان برطرف شود و دوره آن به سر آید، زیرا ایشان آغاز زمستان

۱- گاهشماری در ایران قدیم، ص ۵۳.

۲- گاهشماری در ایران قدیم، ص ۳۵۸. آقای تقی زاده نیز در بیست مقاله آورده که: اولین ماه سال اینان قم دول (یا ماه دلو) است که شباط نیز نامیده می شود. و دومین سال قم نون (یا حوت) آدار نیز نام دارد، و سومین ماه آمبر (یا حمل) نیسان نیز نامیده می شود. (بیست مقاله تقی زاده، ص ۱۳۹).

را از پنج روز که از آبان بگذرد می‌شمردند و آخر زمستان ده روز که از بهمن ماه می‌گذشت می‌شد. اهل کرج این شب را شب گزته می‌گویند، یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است که سرما شخص را در این شب می‌گزد.<sup>۱</sup>

از دیگر موارد، آغاز سال نزد قبیله منگور و سکرها در مکریان کردستان می‌باشد، اینان نیز آغاز سال خود را همچون کلهرها در ماه دلو برابر بهمن ماه خورشیدی می‌گیرند. مضاف بر آن در متون کهن یارسان نیز از گاهشماری و محاسبات نجومی خاصی صحبت گردیده که نشانگر آن است سال در نزد اینان نیز از برج دلو آغاز می‌گردد که به شرح آن خواهیم پرداخت. همچنین در لرستان محاسبه ایام را بر اساس تقویم خورشیدی فعلی و در گذشته با محاسبه روزها آغاز سال خود را از برج دلو برابر با ۲۲ بهمن جشن می‌گیرند که پنجه را بر اساس تقویم جلالی بعد از ماه اول سال در نزد خود و آخر اسفند جلالی به همان نام پنجه جشن می‌گیرند. در ایلام نیز گاهشماری بر اساس چهار فصل سه ماهه متکی است، با این تفاوت که همه ماهها سی روزاند و سال ۳۶۰ روز و پنج روز کمبود را به نام پنجه از اول تا پایان پنجم بهمن ماه جشن می‌گیرند و بر سال می‌افزایند تا سال ۳۶۵ روز باشد. پنجه به باوانی-جهیز- حضرت زهرا مشهور است.<sup>۲</sup> آغاز فصل بهار را یک ماه قبل از عید نوروز خورشیدی می‌دانند، و زمستان را به دو چله بزرگ و کوچک تقسیم می‌کنند، جمعاً شصت روز است که شش روز آخر چله بزرگ و چله کوچک را «ششله ششی» shashela shashi نامگذاری کرده اند. چهار فصل نزد ایشان بهار، پاییز، سردوا sardawa و زمستان تقسیم می‌گردد. همچنین آقای بیرشک نیز آورده که سال خورشیدی درست در وسط بهمن (وسط زمستان) آغاز می‌شود.<sup>۳</sup> دکتر عبیدالله ایوبیان نیز می‌گوید: کلهرها نیز در چهل و پنجمین روز از زمستان خورشیدی آغاز سال خود را تحت عنوان وهاری کوردی جشن می‌گیرند که درست در همین روز طوایف «منگور» و «سه‌کر» نیز سال نو خود را تحت عنوان ییلندانه با جشن بسیار بزرگ و باشکوهی آغاز می‌کنند.<sup>۴</sup> در منطقه گوران نیز ابتدای ماه آبان را آغاز زمستان و اول بهمن خورشیدی را آغاز سال محاسبه می‌کنند. همچنین در هورامان نیز در اواسط زمستان خورشیدی یعنی ۴۵ روز از زمستان گذشته باشد از روز چهارشنبه به مدت ۳ روز جشنی برپا

۱- آثارالباقیه، ص ۲۹۷

۲- باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام، ص ۲۰۷. البته بهار در گاهشماری مطرح شده در این کتاب از ۵۵ روز- ششم بهمن- به نوروز آغاز می‌گردد و سی و پنج روز پس از نوروز شمسی- پنجم اردیبهشت- پایان می‌یابد. زمستان از یکم آبان آغاز و در پایان دیماه تمام می‌شود. در روستاهای ایلام نزد مردم تنها پنج ماه شناخته شده است که سه تای آن در تابستان و دو ماه دیگر در زمستان قرار دارد به این شکل که تیرماه= کهله‌گاو سوار، مرداد= گاقور یا گاقورن، شهریور= ملم بشکن. و ماههای زمستان که ماه وسط زمستان= سیاه ماه نام دارد و ماه آخر زمستان= خاکه لیوه. (باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام، ۲۰۷)

۳- گاهشماری ایرانی، احمد بیرشک، ص ۶۰۴.

۴- تقویم محلی کردی، دکتر عبیدالله ایوبیان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال شانزدهم ۱۳۴۳.

می گردد بنام جشن «پیر شالیار» که آن را سالگرد عروسی وی می دانند که بدون ربط با گاهشمار مورد نظر در نزد کردان نمی تواند باشد.

البته ناگفته نماند که ماه اول سال در نزد مغولان نیز همین برج دلو برابر با ماه فوریه می باشد، و عید اول سال اینان به حساب می آید.<sup>۱</sup> که در این روز خان و همه مردم لباس سفید می پوشند و شادی می کنند و به یکدیگر هدیه می دهند. این احتمال می رود که این گاهشمار به هنگام حمله مغول به ایران به جای مانده باشد، خاصه اینکه آقای ملک پور نیز در تقویم ۵۰۰۰ ساله هجری شمسی عنوان می دارد که پس از استیلای مغول بر ایران تقویم ترکی- مغولی نیز به تقویم ایرانیان راه یافت که یک تقویم شمسی- قمری بود. آغاز سال تقویم ترکی- مغولی لحظه ای بود که خورشید به درجه ۱۶ برج دلو می رسید (حدوداً مطابق ۱۶ بهمن ماه)... این تقویم در دوره صفوی بطور رسمی در ایران پذیرفته شد و تا اواسط سده سیزدهم هجری جایگزین تقویم جلالی گردید و در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی منسوخ گشت. علاوه بر تمام مدارک عنوان شده در خصوص وجود آغاز سال در ماه دلو برابر با بهمن خورشیدی در کتاب زاد اسپرم نوشته زاد اسپرم موبد زردشتی که در قرن سوم هجری نوشته شده آمده است: زاد اسپرم در گفتگو از بعثت زردشت به جشن نوروزی اشاره می کند که در آن زمان در چهل و پنج روز مانده به اول فروردین ماه (آغاز سال) قرار داشته است. یعنی همان پانزدهم بهمن ماه خورشیدی.<sup>۲</sup>

همچنین علاوه بر تمام اسناد و مدارکی که در خصوص آغاز سال نزد کردان در برج دلو مطابق بهمن ماه خورشیدی آورده شد، می بایست این نکته را نیز خاطر نشان کرد که جامعه کردان در قدیم الایام یک جامعه شبانی و کشاورزی بوده که در این جوامع موسم در آوردن گوسفند از آغل یا بازگشت گوسفندان از بیلاق و یا رفتن به قشلاق، همچنین کشت و زرع و زمان کار در مزارع صحت این گاهشماری را افزایش می دهد. و چون جملگی کردان بر کیش مهر و زردشت بوده اند و امر شبانی و کشاورزی در نزد اینان پیشه ای مقدس بوده، پس همین مسأله نیز باعث گردیده تا مراسم دینی و اعتقادی خود را بر اساس همین گاهشمار بنیان نهند. در واقع این گاهشمار از گاهشماریهای دیگر در کردستان مرسوم تر بوده و می توان گفت گاهشمار ملی کردان بوده است.

همچنین دکتر شوکره رسول به نقل از ملا محمود بایزیدی می گوید: بیشتر اکراد به حساب شمسی محاسبات گاهشماری خود را نگه می دارند و فقط از گاهشمار قمری برای اعیاد مذهبی استفاده می کنند. و یا در خصوص فصل زمستان و آغاز آن عنوان می دارد که این فصل از تشرین دوم برابر با نوامبر میلادی و آبان ماه خورشیدی شروع می شود و در ۲۱ کانون یکم یعنی ۳۰ آذرماه شمسی تا آخر

۱- دین و دولت در عهد مغول، دکتر شیرین بیانی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- زردشت و گاهشماری ایرانی، ضیاء الدین ترابی، نسخه قبل از چاپ. از ایشان جهت راهنماییهای لازم تشکر و قدردانی می کنم.

کانون دوم (۱۱ بهمن خورشیدی) که "پرچی پیره زن" نام دارد سرمای سختی شکل می گیرد.<sup>۱</sup> همچنین در نامگذاری و تقسیم هفته های زمستان با نامهای: بیرهند، میرهم، نوغن، پیت، پالوز، خدر، الیاس به این نکته می رسیم که هفته آخر بنا به گفته دکتر خلیل جندی رشو از ۲۰ شباط برابر با آخر بهمن ماه شمسی می باشد که آن به منزله پایان سال می باشد و مثلی نیز در فرهنگ کردی هست که بیانگر این موضوع می باشد، به این شکل:

خدر و نه لیاس سالیان کرد خه لاس      خدره لیاس سار بوو خه لاس

یا:      که هات خدر      عارده بی په نگر<sup>۲</sup> [۱۱۲]

این مراسم در کردستان شمالی ایران در نواحی آذربایجان غربی، خلخال، خوی، رضاییه و سایر مناطق چون اردبیل.. نیز گرامی و محترم شمرده می شود. مثلاً در خلخال از دهم بهمن تا آخر بهمن ماه خورشیدی مردم هر هفته شب های پنجشنبه را عزیز و محترم می دارند که آن را متعلق به حضرت خضر نبی می دانند و مراسمی برگزار می کنند به اسم قوودقویماق یا قوودپایلاماق. به این ترتیب که اکثر خانواده ها در نزدیکی اجاق خانه شان شمع روشن می کنند و هفت دانه یا هفت تخم از قبیل گندم و کنجد و شاهدانه و تخم خربزه را بریان می کنند و بو می دهند و آنها را آرد می کنند و آرد سنجده هم به آن می افزایند، بعد شب جمعه که شد از اقوام و خویشان خود دعوت می کنند.<sup>۳</sup> این مراسم به کورد اوغلی یا خیدرنبی اشتهار دارد که در چارچار یعنی چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک می باشد.<sup>۴</sup> در رضاییه خدرنبی یا خدرالیاس را بیشتر دختران و پسران انجام می دهند، به این ترتیب که مقداری کافی گندم برشته را آرد می کنند و با نمک فراوان مخلوط کرده و در فاصله شبهای بیست و هفتم تا چهلم چله بزرگ این قاووت شور را می خورند و با تشنگی می خوابند و اگر در خواب دختر، فلان پسر به او آب بدهد و یا بلعکس، از آن خواب تقال می کنند و صبح در جهت تحقق آن خواب خانواده ها می کوشند.<sup>۵</sup>

به گاهشماری در نزد قوم یارسانی می رسیم که اینان نیز آغاز سال را در برج دلو می دانند که به شکلی دقیق به محاسبه آن پرداخته اند. گاهشماری نزد قوم یارسانی به دو شیوه التقاطی محاسبه گردیده است، یکی همان گاهشمار بابلی قدیم که سال از اعتدال خریفی آغاز شده و دیگر گاهشمار خورشیدی مهی است که علاوه بر محاسبه ایام در طول سال ۳۶۵ روزی محاسبه مه را نیز نگه می دارند. در نزد

۱- وهرز و سالنامه‌ی میلی له پهنه و شیعی کوردیدا، دکتر شوکریره ره‌سول، ص ۱۷-۳۷.

۲- همان، ص ۴۵.

۳- جشن ها و آداب و معتقدات زمستان، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ج ۲ ص ۱۲۶.

۴- همان ج ۲ ص ۱۲۵.

۵- همان، ج ۲ ص ۱۳۱.



یارسانیان واقعه «مرنو» و «قولتاس» که می بایست افراد روزه دار باشند- و دو تاریخ مجزا از هم و مشخص در متون سرانجام دارد- نحوه محاسبه گاهشمار را نزد اینان آشکار کرده است. سلطان اسحاق می فرماید: [۱۱۳]

پولی هام ملی، پولی هام ملی بهیدی بنیشمی پولی هام ملی  
نه دوازدهی مانگک هرچ نه چلی یری روی یاران ناما نه و دلی

یا در جایی دیگر سلطان اسحاق در خصوص موعد روزه مرنو می فرمایند:

روکن وه دهفتهر، روکن وه دهفتهر روکن ئی تاریخ بنویس وه دهفتهر  
نه ی چلهی تاوسان یری رو سبت کهر مانگو دلی راس دوازدهی سفید پهر

یری روی یاران چیکام بسی وه فهر عهیدو پادشاهیم دووهام داش نه سهر [۱۱۴]

ثبت کردن تاریخ واقعه مرنو در چله تابستانی که همان محاسبه بابلی قدیم است که سال با اعتدال خریفی آغاز شده و به این شکل می باشد که اگر مهر را آغاز سال و برابر با برج حمل بدانیم پس تیر، مرداد و شهریور سه ماه تابستانی آن است که برابر با دی، بهمن و اسفند خورشیدی می گردد. و آن نزد یارسانیان که برج دلو آغاز سال می باشد برابر با آذر، دی و بهمن خورشیدی است. و چون سلطان اسحاق در جایی دیگر فرموده که زمستان کردی گرمسیری می بایست که توجه کوچکی به برج عقرب داشته باشد- یعنی قسمتی از آن (نیش عقرب) در این برج باشد- پس بدون شک زمستان کردی گرمسیری از ایام نیش عقرب برابر با آبانماه خورشیدی و نوامبر میلادی آغاز می گردد. خاصه اینکه در تذکره اعلی نیز آمده که چهار تن زمان و موعد عید را از سلطان اسحاق خواستار می گردند... و ایشان زمان و موعد عید را در نزد اهل حقیقت ماهمهر معرفی می کند که همین مهر باستان می باشد.<sup>۱</sup> ایشان می فرماید:

که مانم عهقره و، .... که مانم نیش ستاره ی عهقره و  
سیمش نه نه خزه ر راگه ی سفید ره و شون گام ویمه ن بهند سه مای شه و<sup>۲</sup>

نیش ستاره عقرب مطرح شده در این کلام را در اصطلاح نجومی شوله، دم عقرب یا به فرانسه chomlek گویند که دو کوکب است بر سر دنبال اند، یعنی کوکبهای بیستم و بیست و یکم و آن منزل نوزدهم قمر است و قمر به آنجا نرسد بل به مجاذات «موازات» آن بگذرد.<sup>۳</sup> عرب شوله را حمة العقرب یعنی زهر عقرب هم گفته است چون زهر او در دم اوست.<sup>۴</sup>

۱- تذکره اعلی، ص ۱۱۳

۲- دیوان برزنج، نسخه خطی. [۱۱۵]

۳- صورالکواکب، عبدالرحمن صوفی به قلم خواجه نصیر الدین طوسی، ص ۱۹۵

۴- فرهنگ اصطلاحات نجومی، ابوالفضل مصفی، ص ۴۵۳.

ابوریحان بیرونی می گوید: این ستاره «نیش عقرب» محسوب است و از این جهت شوله گفته شد که پیوسته «نیش عقرب» بلند است و شوله دو ستاره درخشان است که در کنار دم عقرب جای گرفته.<sup>۱</sup> همچنین این اصطلاح «نیش عقرب» و اصطلاحاتی دیگر همچون قمر در عقرب در شعر شاعران نیز عنوان گردیده، مثل این شعر خاقانی که خوردن مسهل را به موقع قمر در عقرب بر خلاف دیگر کارها مفید می داند:

هر ماه که مه شود به عقرب مسهل خور اوست چرخ و کوکب

ناگفته نماند که ماه در روزهای ۱۶ تا ۲۰ در عقرب قرار می گیرد که آن اصطلاح قمر در عقرب است یعنی هنگامی که ماه در منازل زبانا، اکلیل، قلب و شوله که از اجزاء صورت عقربند سیر می کند.<sup>۲</sup> از دیگر موارد مطرح شده در متون یارسان در خصوص آغاز زمستان کردی که به طبع آن می توان آغاز سال را مشخص کرد می توان باز به گفته سلطان اسحاق اشاره کرد و آن موعده جفت گیری بزهای کوهی در شاهو می باشد که به «شاخشمار» یا «که لره» نامگذاری گردیده است. و همچنین تقارن ماه و ثریا (خوشه پروین) از نشانه های دیگری می باشد که به آن اشاره شده است. در این خصوص شیخ امیر می فرماید:

واده‌ی شاخشمار که لره شاهو ثیقرار می‌ردان کووه و سه‌رئاسو [۱۱۷]

این گفتار وعده ایام روزه مرنوی را مشخص می کند، یعنی دوازدهم ماه از چله تابستانی واقع در زمستان کردی، که همزمان با جفتگیری بزهای کوهی می باشد و آن نیز بنا به تحقیقاتی که در محل شکل گرفته در اوایل ماه آذر است. البته آقای سلطانی آن را از پانزدهم یا بیست و یکم آذر به مدت دو هفته آورده است.<sup>۳</sup> همچنین تقارن خوشه پروین [۱۱۷/۱] با ماه که در «ایام مرنو» به نزدیکترین نقطه از حالت تقارن می رسد. این مسأله توسط ماهنامه های نجوم رصد شده وصحت آن را در طول سالها مشخص نموده است. همچنین ابوریحان بیرونی نیز در آثارالباقیه متذکر می گردد که هرگاه چون ماه در زمان تمام شدن با ثریا باشد سرمای اوّل زمستان فرا می‌رسد.<sup>۴</sup> و آن را (پروین) از جمله ستارگانی می داند که همراه با سر گاو که با آن یک صورت فلکی واحد را تشکیل می دهد - که آن در نزد ساکنان قدیم عیلام و میانرودان از اهمیت عظیم برخوردار می بوده - می داند.<sup>۵</sup>

۱- آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۴۱۰.

۲- ر، تعلیقات، [۱۱۶]. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۶۰۰.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، محمدعلی سلطانی، ر. فرهنگ (که‌له‌هرز).

۴- آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۳۳۷.

۵- آثارالباقیه، ص ۷۳۹.

پس بنا به شواهد و قرائنی که آورده شد مشخص گردید که آغاز سال در نزد کردان در برج دلو یا بهمن خورشیدی است که به طبع آن زمستان کردی از برج آبان برابر با عقرب و نوامبر میلادی می باشد. اما به خاطر مشخص نبودن مبدأ گاهشماری، طول زمان، عدم پیگیری از جانب اشخاص و همچنین نبود موسسه ای به جهت پیگیری این موضوع وعدم آگاهی و یا مسأله نسیء [۱۱۸] و چگونگی رعایت کیسه ها روز آن مجهول است. در واقع ما از ابتدای بهمن ماه تا بیست و پنجم و یا آخر همین ماه تاریخ برای آغاز سال داریم که در نزد قبایل مختلف کردستان متغیر است. پس می بایست با محاسبات نجومی روز آغاز سال از برج دلو (بهمن ماه) را از اول تا آخر ماه پیدا کنیم.

اگر چه ما از شیوه تقویم و گاهشماری در ایران باستان و نیز کردستان اطلاع دقیقی در دست نداریم اما با توجه به رواج سنت برگزاری جشن نوروز در ماه دلو - مطابق با بهمن ماه خورشیدی برابر با فوریه میلادی - در کردستان و نگهداری آن به عنوان یک سنت دیرین باید پذیرفت که ثبت این روزها با تفاوت از اول دلو به عنوان آغاز سال نو کردی و برگزاری جشن نوروز در این روزها در مناطق گوناگون کردستان نمی تواند بدون پیشینه تاریخی باشد. به عبارت دیگر چنین گاهشماری یاد آور حادثه ای تاریخی در گذشته های دور این سرزمین است که می بایست محاسبه شود. همچنین دکتر رضا عبدالهی نیز درباره گاهشماری مردم غرب ایران - مرکز حکومت مادها - آورده: به دلیل فقدان مدارک و اسناد قابل اعتماد سخنی گفته نشده، بویژه که مورخان یونانی و مصری دوران باستان نام پارس ها و مادها را بدون تفاوت بکار می بردند و بسیاری از مورخان معاصر نیز معتقدند که هخامنشیان از بعضی جهات فرهنگی وارث فرهنگ مادها بوده اند واز همین روی اوضاع فرهنگی ایران را در دوره سلطنت این دو سلسله یکجا مورد مطالعه قرار می دهند.<sup>۱</sup>

حال برای به دست آوردن تاریخ دقیق آغاز سال نزد اکراد بالأخص یارسانی که به طبع آن آغاز زمستان یا چله نیز در آن مشخص می گردد می بایست به متون کهن سرانجام و واقعه مرنو انعکاس داده شده در آن پرداخته شود. همانگونه که گفته شد به وجود آمدن واقعه مرنو به خاطر هجوم اقوام موسوم به چیچک یا همان سپاه هلاکو به منطقه نشر یارسانی بوده است که جامع التواریخ در این خصوص آورده: لشکر از راه کرمانشاه و حلوان روانه شد... واز آنجا به کوههای کردان درآمدند. در بیست و هفتم آن ماه به کرمانشاهان نزول فرمود و قتل و غارت کردند.<sup>۲</sup>

همچنین در خصوص همکاری عده ای از کردان با سپاه هلاکو که دفتر سرانجام از آن به عنوان ائتلاف و کمک گرفتن برادران سلطان اسحاق (خدر، سلامت و قادر) از این سپاه نام می برد، عباس اقبال در

۱- تاریخ تاریخ در ایران، دکتر رضا عبدالهی، ۱۰۴.

۲- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله همدانی، ج ۲ ص ۱۰۰۸.

تاریخ مغول می آورد: جماعتی از کردان با مغول همدست شده به طرف بغداد سرازیر گردیدند.<sup>۱</sup> علی الحال بنا به آنچه که در جامع التواریخ و تاریخ مغول عباس اقبال و همچنین روضة الصفا میخواند ... آمده، این حمله در سال ۶۵۵ هـ ق بوده است. بدین ترتیب که هلاکو در اول ربیع الآخر سنه خمس و خمسين وست مائه (۶۵۵هـ/۱۸ آوریل ۱۲۵۷م) بر عزم یورش بغداد به تبریز رفت و از آنجا به همدان توجه نمود و ایلچیان پیش معتصم عباسی فرستاد.<sup>۲</sup> صاحب جامع التواریخ نیز آورده: هلاکوخان در نهم ربیع الآخر سنه خمس و خمسين و ستمائه. به دینور رسید بر عزم بغداد و از آنجا مراجعت نمود و با تبریز آمد در دوازدهم رجب آن سال و هم در دهم رمضان آن سال با همدان آمد و پیش خلیفه ایلچی فرستاد به تهدید و وعید.<sup>۳</sup> هلاکو پس از گذشتن از کرمانشاه و همدان در ذی الحجه سنه خمس و خمسين وست مائه (۶۵۵هـ/دسامبر ۱۲۵۷م) سپاه قیامت علامت فوج فوج رسیده بارگاه هلاکوخان را در برابر برج عجمی برافراشتند.<sup>۴</sup> و در یازدهم محرم سال ۶۵۶ هـ به جانب شرقی پایتخت عباسیان نزول کرد و شهر را از آن طرف محصور نمود .. محاصره بغداد از سه شنبه ۲۲ محرم ۶۵۶ شروع شد و تا آخر این ماه طول کشید.<sup>۵</sup> و در نهایت معتصم در روز یکشنبه ۴ صفر سال ۶۵۶ با سه هزار نفر از سادات و ائمه و قضات و اکابر و اعیان از شهر خارج می شوند و بدین ترتیب سلسله عباسیان منقرض می گردد.<sup>۶</sup> پس مشخص گردید که لشکر هلاکو در تاریخ اول ماه ذی الحجه ۶۵۵ به نزدیکیهای بغداد می رسد و چون مدت محاصره و جنگ مابین معتصم و هلاکو پنجاه روز به طول می انجامد<sup>۷</sup> و تسخیر بغداد در اوایل ماه صفر ۶۵۶ هـ بوده است پس می توان گفت که تاریخ گذشتن سپاه هلاکو از منطقه تحت نفوذ یارسانی در ذی القعدة سال ۶۵۵ هـ بوده است. یعنی واقعه مرنو در این ماه (ذی القعدة سال ۶۵۶ هـ) رخ داده که با محاسبات گاهشمار و سیر قهقرایی آن می بایست به یقین برسیم که آیا این تاریخ درست می باشد و با آنچه که کلام سرانجام نشانه هایی را برای برگزاری این عید(مرنو) عنوان داشته است همچون

۱- تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، عباس اقبال ص ۱۷۹

۲- روضة الصفا، میخواند، تصحیح جمشیدکیان فر، ج ۵ ص ۴۰۲۲

۳- جامع التواریخ، ج ۲ ص ۹۹۷

۴- روضة الصفا، ج ۵ ص ۴۰۳۳. عباس اقبال نیز آورده که هلاکو چند نفر از شاهزادگان مغول را به همراهی سونجاق نویان از راه کردستان حالیه و کیتوبوقا و چند سردار دیگر را از راه لرستان و خوزستان به طرف بغداد مأمور کرد و خود در اوایل ذی الحجه سال ۶۵۵ از راه کرمانشاه و حلوان عازم آن صوب گردید. (تاریخ مغول، ص ۱۸۲)

۵- تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ص ۱۸۳، جامع التواریخ، ج ۲ ص ۱۰۱۲

۶- جامع التواریخ، ج ۲ ص ۱۰۱۵. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ص ۱۸۴. میخواند نیز آورده که سپاه هلاکو بغداد را محاصره می کند و آخر الامر در روز جمعه نهم صفر سنه ست و خمسين وست مائه (۶۵۶هـ/۱۵ فوریه ۱۲۵۸م) به دارالخلافه می رود و امرا را طوی داده به احضار خلیفه فرمان می دهد. (روضه الصفا، ج ۵، ص ۴۰۳۸)

۷- روضة الصفا، ج ۵ ص ۴۰۳۳

مقارن شدن دوازدهم از ماه قمری در چله کردی خورشیدی - که آغاز آن در برج عقرب آنهم در نهایت شوله یا chomlek می باشد- همخوانی دارد یا نه. که به این صورت محاسبه خواهیم کرد.  
ابتدا تاریخ ۶۵۵/۱۱/۱ ق یا همان تاریخ ذی القعدة را به خورشیدی تبدیل می کنیم تا بدانیم این سال مصادف با چه روزی از سال خورشیدی می باشد:

$$655-1=654$$

$$654 \times 354 / 367 + 119 + 296 = 232171$$

$$232171 \times 365 / 2422 = 635$$

$$635 + 365 / 2422 = 231928$$

$$231928 - 232171 = 243$$

$$24330 = 8$$

$$636/9/3$$

تبرستان  
www.tabarestan.info

پس خواهیم داشت ۶۵۵/۱۱/۱ هـ مصادف است با ۶۳۶/۹/۳ خورشیدی.  
حال می بایست دوازدهم از همین ماه (ذی القعدة) را طبق کلام سرانجام که آغاز روزه مرنو است را محاسبه کنیم تا بدانیم آیا به تاریخی در چله کردی می رسیم یا نه. پس ۶۵۵/۱۱/۱۲ هـ را محاسبه می کنیم تا بدانیم چه تاریخی به دست داده می شود.

$$655-1=654$$

$$654 \times 354 / 367 + 119 + 307 = 232182$$

$$232182 \div 365 / 2422 = 635$$

$$635 \times 365 / 2422 = 231928$$

$$231928 - 232182 = 254$$

$$25430 = 8$$

$$636/9/14$$

پس مشخص گردید که دوازدهم ماه ذی القعدة سال ۶۵۵ هـ ق برابر بوده با چهاردهم از ماه آذر سال ۶۳۶ خورشیدی. حال این تاریخ را یعنی ۶۵۵/۱۱/۱۲ هـ ق را یک ماه به عقب می بریم تا ببینیم که آیا دوازدهم از ماه ماقبل آن در چله کردی خورشیدی قرار می گیرد یا نه؟ که البته محال می نماید، چراکه بودن سپاه هلاکو در منطقه هورامان در تاریخ ۶۵۵/۱۰/۱۲ هـ ق دور از ذهن است، اما آن را مورد محاسبه قرار می دهیم تا ببینیم چه تاریخی به دست داده خواهد شد.

$$655-1=654$$

$$654 \times 354 / 367 + 119 + 278 = 232153$$

$$232153 \div 365 / 2422 = 635$$

$$635 \times 365 / 2422 = 231928$$

$$231928 - 232153 = 225$$

$$225 \div 30 = 7$$

$$636 / 8 / 15$$

که این تاریخ نیز یعنی پانزدهم آبانماه صحیح می نمایند. پس هر دو تاریخ به دست داده شده یعنی 636/8/15 خورشیدی و همچنین 636/9/14 خورشیدی که مصادف با دوازدهم از ماه در سال 655 قمری است صحیح می باشد و در چله کردی گرمسیری واقع شده اند و با آنچه که در کلام سرانجام از آن یاد شده همچون بودن و آغاز چله در اواخر ماه عقرب (آبان) یعنی نیش آن (شوله) که در روزهای 17 و 18 از همین ماه قرار دارد همخوانی مطلق دارد پس بر اساس محاسبات نجومی مشخص گردید که آغاز چله یا زمستان در نزد اکراد یارسانی در زمان سلطان اسحاق از پانزدهم آبانماه به بعد می باشد، و این امر مسلم و مبرهن گردید که آغاز زمستان قبل از پانزدهم آبان نیست و نبوده.

حال می بایست تاریخ دقیقتری از آغاز زمستان به دست داد چرا که با محاسبه ایام دوازده قمری در ماههای متفاوت دو تاریخ به دست داده شد که بدون محاسبه و دقیق شدن در بحث نمی توان به صراحت یکی از آنها را برگزید، چراکه هر دوی آن در چله زمستانی قرار دارند. پس تا اینجا مشخص گردید که آغاز زمستان در نزد اکراد از پانزدهم آبان خورشیدی به بعد می باشد اما هنوز تاریخ دقیقتر آن را مشخص ننموده ایم.

حال برای به دست آوردن تاریخی دقیقتر از طریق محاسبه قهقرایی عمل می کنیم، یعنی می بایست سال به سال به گذشته رفت تا چگونگی ایجاد این گاهشمار یعنی آغاز سال از پانزدهم برج دلو (بهمن) به بعد را پیدا کرد. و آن مستلزم رفتن در تاریخ و جستجو در روایت های انعکاس داده آن می باشیم تا رد پایی اتفاقی و مشابه از این واقعه را پیدا کنیم. با مراجعت به کتب تاریخی و گاهشماری و گزارش مورخین در خصوص تفاوتیم یزدگردی، شمسی، قمری... به این مطلب می رسیم که متأخرترین گاهشمار نزد کردان آریایی یزدگردی بوده و شواهد زیادی نیز که در این بحث آمده \_ در این خصوص مطرح شد، که آغاز سال در برج سرطان (تیر) بوده و کلام سرانجام نیز به این قضیه اشاره کرده است. بابا یادگار در زوالال زوالال بند 28 می فرماید:

جام نیاما جهم بیهن نه مهیر  
بنیامین نافتاو ماوه رو و تیر [119]

و از آنجایی که سال یزدگردی سال 365 روزه است و 2422٪ روز یا به عبارتی 5 ساعت 48 دقیقه و 46 ثانیه کمتر از سال حقیقی یا اعتدالی می باشد پس به همین دلیل در حدود هر چهار سال یک روز از سال اعتدالی جلو افتاده. و حاصل آن چنان است که در سال مبدأ تاریخ یزدگردی یعنی سه شنبه یکم

یزدگردی مطابق بوده با اوّل تابستان ۱۱ هجری شمسی و ۲۲ ربیع الاول ۱۱ هجری قمری. که به خاطر همین اختلاف طول سال حقیقی با سال یزدگردی فصول نامرتب گشته و مردم برای وصول مالیات دچار مشکل شده تا آن علتی گردد برای تنظیم تقویم خراجی.

تقویم خراجی همانگونه که در صفحات قبل شرح چگونگی آن آمد دلیلی بود برای منطبق کردن وصول خراج با برداشت محصول و این امر در قرن سوم هجری در زمان متوکل عباسی ایجاد شده به طوری که در نوروزنامه آمده: « متوکل وزیری داشت نام او محمدبن عبدالملک ، او را گفت افتتاح خراج در وقتی می باشد که مال در آن وقت از غله درو باشد و مردمان را رنج می رسد و آیین ملوک عجم چنان بوده است. که کیسه کردند تا سال به جای خویش باز آید و مردمان را به مال گذاردن رنج کمتر رسد چون دستشان به ارتفاع رسد. متوکل اجابت کرد و کیسه فرمود و آفتاب را از سرطان به فروردین باز آوردند و مردمان در راحت افتادند و آن آیین بماند».

همچنین ابوریحان بیرونی نوشته است: در زمان خلافت متوکل ۲۴۷-۲۳۲ ق، متوکل به فکر چاره می افتد و به پیشنهاد موبد زردشتی و با همکاری ابراهیم بن عباس صولی به محاسبه پرداخته و در نتیجه در زمان خلافت متوکل در محرم سال ۲۴۳ هجری قمری نوروز را به هفدهم ماه انداخته اند.<sup>۲</sup> که محاسبه این واقعه به این صورت است:

$$۲۴۳-۱=۲۴۲$$

$$(۲۴۲ \times ۳۵۴ / ۳۶۷) + ۱ = ۸۵۷۵۸$$

$$۸۵۷۵۸ + ۱۱۹ = ۸۵۸۷۷$$

$$۸۵۸۷۷ \div ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۲۳۵$$

$$۲۳۵ \times ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۸۵۸۳۲$$

$$۸۵۸۳۲ - ۸۵۸۷۷ = ۴۵$$

$$۴۵ \div ۳۱ = ۱۴$$

پس خواهیم داشت ۲۳۶/۲/۱۴ شمسی برابر بوده با ۲۳۴/۱/۱ قمری. که اگر سال ۲۳۶ شمسی را از ابتدای سال یعنی ۲۳۶/۱/۱ محاسبه کنیم و آن را به یزدگردی تبدیل کنیم می بایست به این صورت اقدام کرد:

۱- نوروزنامه، عمرخیام ص ۱۲

۲- آثارالباقیه، ص ۵۲.

$$۲۳۶ - ۱ = ۲۳۵$$

$$(۲۳۵ \times ۳۶۵ / ۲۴۲۲) + ۱ = ۸۵۸۳۳$$

$$۸۵۸۳۳ - ۳۷۴۲ = ۸۲۰۹۱$$

$$۸۲۰۹۱ \times ۳۶۵ = ۲۲۴$$

$$۲۲۴ \times ۳۶۵ = ۸۱۷۶۰$$

$$۸۱۷۶۰ - ۸۲۰۹۱ = ۳۳۱$$

$$۳۳۱ \div ۳۰ = ۱۱$$

پس سیصد و سی و یکمین روز از سال یزدگردی برابر با اول سال ۲۳۶ شمسی می باشد که با احتساب پنجه در آخر آبان سیصد سی و یکمین روز از این سال برابر می گردد با ۲۲۵/۱۱/۲۶ یزدگردی . پس نوروز سال ۲۳۶ شمسی معادل است با ۲۲۵/۱۱/۲۶ یزدگردی یعنی بیست و ششم «دلو» که برابر است با ۲۴۲/۱۱/۱۷ قمری برابر با ۸۵۷/۳/۱۷ میلادی برابر با ۱۱۶۸/۶/۱۷ اسکندری. که به این ترتیب منظور ابوریحان بیرونی از ۱۱ نوروز را به هفدهم ماه بردند روشن می گردد که نوروز را در آن زمان به هفدهم ماه آذار اسکندری منتقل کرده اند.

اگر چه برای چنین مبدأ و محاسبه ای در آن زمان یعنی ۲۲۵ یزدگردی مدرک و نوشته ای در دست نیست و نیز مشخص نیست که آیا در آن زمان به چنین مقیاس و محاسبه ای دسترسی داشته اند یا نه. اما با وجود به تکرار این رسم در بین مردمان کردستان و عمومیت آن می توان نتیجه گرفت که جشن نوروز کردی در بیست و ششم ماه دلو بوده که هر ساله برگزار می شده است. همچنین بنا به روایت نوروزنامه پس از انقراض دولت هخامنشیان و حمله اسکندر به ایران کیسه ۱۲۰ سالی در ایران اجرا نمی شده و این امر تا به روزگار اردشیر بابکان ادامه داشته و پس از وی انوشیروان عادل پس از اتمام کردن ایوان مدائن نوروز و رسم آن را به جای آورد اما کیسه نکرد. و گفت این آیین بجا ماند تا به سر دور که آفتاب به اول سرطان آید، تا آن اشارت که کیومرث و جمشید کردند از میان برخیزد. این بگفت و دیگر کیسه نکرد تا به روزگار مأمون خلیفه. او بفرمود تا رصد بکردند و هر سال که آفتاب به حمل آمد نوروز فرمود کردن و زیج مأمونی برخاست و هنوز از آن زیج تقویم می کنند تا به روزگار المتوکل علی الله.<sup>۱</sup> در گاهشماری و تاریخ گذاری این مسأله به این شکل توضیح داده شده که در گاهشماری سریانی، ماه شباط ماه کیسه است و این ماه معادل با آبان ماه سیار پارسی می باشد. پس گاهشماری های سلوکی و یهودی همانند گاهشماری پارسیان دارای ماههای سیار بدون کیسه بوده اند معینا پس از اجرای کیسه هارون الرشید ماه شباط نیز بعنوان ماه کیسه در موقعیت ثابتی قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

۱- نوروزنامه ، عمر خیام ص ۱۱

۲- گاهشماری و تاریخ گذاری ، علی محمد کاوه ، ص ۱۶۷ .



به این ترتیب کردان ۲۶ بهمن یا شباط را برای خود در این موقع از سال ثابت نگه داشتند و آن را به عنوان آغاز سال نزد خود محترم شمردند، که این موضوع بنا به خاطر شرایط خاص منطقه ای از اول بهمن (دلو) تا ۲۶ از همین ماه متغیر گشته. و همانگونه که عنوان شد بعضی از نواحی کردستان اول این ماه، عده ای دیگر پنجم ماه، پانزدهم و بیست و دوم و در آخر بیست و پنجم از ماه را آغاز سال می دانند، که با این محاسبه روز دقیق آن مشخص گردید و آن را بر اساس سال حقیقی اعتدالی یعنی ۳۶۵/۲۴۲۲ در این روز ثابت نگه داشته اند. این امر یعنی آغاز سال در ۲۶ بهمن یا دلو در نزد کردان تا سال ۱۳۰۴ شمسی و تصویب قانون جدید شورای ملی ایران ادامه پیدا می کند. در تقویم شمسی جدید پنجه اعمال نمی گردد و شش ماه اول سال ۳۱ روزی می گردد و پنج ماه بعد ۳۰ روزی و ماه آخر سال ۲۹ روزی.<sup>۱</sup> که با این حساب سال همان خواهد بود، با این تفاوت که ۲۶ بهمن یزدگردی که ثابت نگه داشته شده به ۲۵ بهمن شمسی جدید ۱۳۰۴ به بعد انتقال پیدا می کند. به این شکل که ماهها در قبل از ۱۳۰۴ سی روزی بوده اند با اضافه پنجه در آخر آبان ماه که ۲۶ بهمن سیصد و سی و یکمین روز از سال می گردد که بعد از ۱۳۰۴ و اعمال پنجه در شش ماه اول سال، همان ۲۶ بهمن نیز سیصد و سی و یکمین روز از سال می گردد با این تفاوت که به ۲۵ بهمن ماه انتقال پیدا می کند. الغ بیگ نیز در زیج خود می آورد که:.... و هفتم شباط سقوط جمره اول<sup>۲</sup> باشد و چهاردهم سقوط جمره دوم و بیست و یکم سقوط جمره سوم و جمار همین سه پیش نباشد و بعد از آن انکسار سرمای زمستان باشد و بیست و هشتم شباط اول ایام عجوز باشد و آن هفت روز بود...<sup>۳</sup>

پنجه در تقویم و گاهشمار کردی نیز محاسبه و اعمال می گردد چراکه هنوز این پنج روز در نزد کردان موجود است و غریب به اتفاق در مناطق مختلف کردستان در آخر سال همانند گاهشمار جلالی در آخر اسفند اعمال می گردد و هر چهار سال یک روز به عنوان کبیسه به آن اضافه می شود که در این سال پنجه شش روزی خواهد شد.

حال با توجه به مشخص شدن آغاز سال در نزد کردان خاصه اگراد یارسانی در ۲۵ بهمن خورشیدی و به طبع آن شروع فصل زمستان در ۲۵ آبان (عقرب) که از آن به عنوان چله نام برده شده است، می توانیم محاسبه کنیم که تاریخ دقیق ایام مرنو در زمان سلطان اسحاق چه تاریخی بوده است. که همان

۱- مجموعه قوانین مصوب دوره پنجم تقنینیه مجلس شورای ملی ص ۱۲۲

۲- جمره حرارت و بخاری است که در آخر زمستان در شباط ماه رومی به سه دفعه از زیر زمین بر می خیزد، یکی در هفتم ماه مذکور و زمین به سبب آن گرم می شود و آن را سقوط جمره اول می گویند و دیگری در چهاردهم و آن را جمره دوم می گویند و به سبب آن آب گرم می شود و یکی دیگر در بیست و یکم که سقوط جمره سیم باشد که اشجار و نباتات گرم می شوند و نزد عرب مراد از سقوط جمره سقوط منازل قمر است چه در هفتم ماه مذکور سقوط جبهه باشد و در چهاردهم سقوط زبره و در بیست و یکم سقوط صرفه و تأثیرات اینها نیز همچنان است که در اول زمین گرم شود و در ثانی آب و در ثالث نباتات. (برهان قاطع، لغت نامه دهخدا)

۳- زیج الغ بیگ نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی

## یارسان

محاسبه قبلی بیانگر آن خواهد بود یعنی روزهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از ماه ذی القعدة در سال ۶۵۵ هـ مصادف با ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ آذر سال ۶۳۶ خورشیدی. و روز ۱۵ از ماه ذی القعدة برابر با ۱۷ آذر از همان سال جشن خاوندکاری گرفته اند. که اگر بخواهیم روز آن را مشخص کنیم به این صورت عمل خواهیم کرد:

$$636 - 1 = 635$$

$$635 \div 365 / 2422 = 231928$$

$$231928 + 257 = 232185$$

$$232185 \div 37 = 23169$$

$$23169 \div 7 = 232183$$

$$232183 - 232185 = 2$$

$$2 = \text{شنبه}$$

پس خواهیم داشت شنبه ۶۳۶/۹/۱۷ خورشیدی برابر با ۶۵۵/۱۱/۱۵ قمری مصادف بوده است با جشن خاوندکاری در نزد سلطان اسحاق با یارانش در غار مرنو که ابتدای آن مصادف بوده با روز چهارشنبه، و در این زمان سپاه هلاکو از منطقه هورامان به سمت بغداد می رفته است.

حال با توجه به مشخص شدن تاریخ و روز دقیق سالشمار کردی گرمسیری بر اساس متون کهن یارسان و تحقیقات میدانی مربوط به این گاهشمار و برگزاری اعیاد خاوندکاری (مرنو) در نزد ایشان به عید دیگری که ذکر آن رفت و از گاهشمار دیگری در کردستان حکایت می کند می رسیم. عید یاران یا همان ایام قولتاسی که یارسانیان در آن سه روز دیگر می بایست روزه دار باشند که در سالشمار کردی سردسیری اتفاق افتاده است، و ما را با تاریخی دیگر سوای آنچه که در مورد عید خاوندکاری (مرنو) آمده مواجهه می کند. سلطان اسحاق در خصوص روزه قولتاس به داود از یاران مقرب خود می فرماید:

نه‌ی چله و زمسان، نه‌ی چله و زمسان      داود روچه شان نه‌ی چله و زمسان

عهدشان په‌ی تو بوونی سه‌رمه‌سان      نیهت و روچه شان په‌ی قه‌وه‌لتاسان [۱۲۰]

قوشچی اوغلی نیز در مورد روزه یاری اینچنین می فرماید:

گلون گلون ای یارنلر پادشاهدان کرم اولدی      قولتاس یارنلرینه اولی شاهدان نظر اولدی

قدراوروجون درک ایلمز یتیمش ایکی ملت      طعنه چکن یارنلره حق‌دن بیله برات اولدی

اوروج آبی پرچله ده شسروع اولور اون بشینده      در چله زمستاندور هر آی که اونیله توش اولدی

قولتاسه میچه اولدی اوچ گون اوروج پادشاهدان      اون سکیزده بایرامی یارستانه رواج اولدی [۱۲۱]

سلطان اسحاق در این کلام بر خلاف گفته پیشین خود که در مورد ایام مرنو فرموده بودند: «نه‌ی چله و تاوسان»، در اینجا می فرماید: «نه‌ی چله و زمسان». و این مسأله ما را به نقطه عظیمت اعتدال ربیعی می کشاند، جایی که خورشید در برج حمل قرار بگیرد. حال اگر ما یکم فروردین خورشیدی برابر با ۲۱

مارس میلادی را آغاز سال کردی سردسیری بدانیم و پنجه را همانند گاهشمار کردی گرمسیری اعمال و محاسبه کنیم به این صورت خواهیم داشت که چله در این گاهشمار از ۲۵ آذر شروع می گردد و تا ۲۵ اسفند ادامه پیدا می کند، و ایام قولتاس را می بایست از اولین پانزدهم ماه قمری در این چله به جا آورد. همچنین قوشچی اوغلی در مورد موعد روزه قولتاس می فرماید:

نا پانزده چه ماه نه دلی چلی  
یری روی یاران هه نا ما وه دلی

مه پرنووا سولتان قهوه لتاس ئیرام  
نه دهوره ی به غداد یاری دان سه قام [۱۲۲]

یا در این خصوص سلطان اسحاق در زمان برزنجه و در داخل مرنو در مورد روزه خواندکاری و اشاره به روزه قولتاس در آینده می فرماید:

چا قهوه لتاسیان وه گرپان چرا  
هه م ئی ریازه ته چه ی مه ره نریا

رای قهوه لتاسیم مو هه م بو وه را  
بدهری پیشان ئی روزه وه ی را [۱۲۳]

یا در جایی دیگر می فرماید:

مه پرنومان نیاوه هه م قهوه لتاسی  
تاسم ناسمانا خه زرام قیاسی [۱۲۴]

روزه قولتاس را به عشق میراسکندر و یاران قولتاس در بینش یارسانی بنیان نهاده اند. واقعه آن به این شکل می باشد که یاران قولتاس پس از آنکه در اواسط عصر اول پردیور جهت سرسپردگی به پردیور می آیند در روستای دره شیش ساکن می گردند که حکایت دره شیش شکل می گیرد.<sup>۱</sup> پس از آن سلطان اسحاق به یاران قولتاس دستور می دهد تا به محل زندگی خود بازگردید و یار هفتم خود را بیابید، آنگاه برگردید. برگشتن آنها در عصر دوم پردیور در زمان شاه ویسقلی صورت می پذیرد. به نواحی هورامان که می رسند دچار برف و بوران می شوند و در زیر برف مدفون می گردند که پس از سه شبانه روز به اذن خداوند نجات پیدا می کنند. شادی ناشی از نجات آنها موجب می گردد تا یارسانیان سه روز دیگر را علاوه بر روزه مرنو به اعیاد خود اضافه کنند. [ر. تکمله] بنیامین می فرماید:

میردان بنیشدی نه و بی دهوروی  
قهوه لتاسمان نییا چه فرق شاهووی

چه عشق یاران وینه ی مه پرنووی  
مه پرنو قهوه لتاس گیلینا په ی سه مووی

تاوسان باز مسان بافته ن نه و پووی  
چلله زمسانا بی شه کو شووی<sup>۲</sup>

شاه ویسقلی به یاران امر می فرماید که چون میراسکندر در زمان دره شیش خود را به جای یاران قربانی کرد و باعث نجات یاران قولتاس گردید پس خدمت میراسکندر نیز در ایام قولتاس واجب می گردد که هردو یعنی قربانی شدن میراسکندر و واقعه قولتاس در یک موقعیت فصلی از سال اما متفاوت در زمان شکل می گیرد.

۱- ر. تعلیقات با واژه دره شیش [۱۲۵]

۲- سرانجام دوره قهوه لتاس بند ۱۶. [۱۲۶]

در تذکره اعلی و آنچه که روایت می شود و همچنین بر اساس گفته سید محمد کلاردشتی که مینورسکی گفته های ایشان را انعکاس داده، اغلب در خاندان آتش بگی از گرفتن روزه های یاری خودداری می کنند، و آن بنا به روایتی خان آتش دستور به این امر داده است. که اینچنین نمی باشد چراکه پس از بخشودگی یاران قولتاس، سلطان به ایشان امر می کند که شما هم مثال را هر یک ماه روزه بگیرد. عرض کردند قربانت شویم ما اهل حق می باشیم چرا روزه بگیریم (منظور یک ماه روزه است). کرم دار فرمود: باید بگیرید هرگاه اهل حق می شدید شک نمی آوردید... که کاپیره (پیربنیامین) شفاعت خواهی کرده و ایشان را می بخشد. و آنگاه می فرماید که هرگاه به سر شرط تو (پیربنیامین) ثابت قدم باشند روزه بر این حرام فرمودم...<sup>۱</sup> (منظور یک ماه روزه است و نه روزه هایی که در بینش یارسانی مرسوم است).

اما روزه در بینش یارسان به این شکل تشریح می گردد که شخص روزه دار برای تسلط بر خود و پرورش اراده و کنترل نفس مبادرت به خودشناسی می کند. در واقع با خودگرایی به صورت ترکیه از درون به خودشناسی از نوع جمعی رسیده (تکامل فردیت)، همچنین گرفتن روزه اجرا نمودن دستورات دینی و کلامی می باشد چراکه هرکس روزه های یاری را نگیرد بخشوده نخواهد شد. این دو روزه با فاصله زمانی با نامهای روزه «مرونو» و «قولتاس» بر یاران اهل حق دستور داده شده که گرفتن هر دو روزه واجب می باشد و نقص هر کدام از آن به منزله باطل کردن دستور و سرپیچی از اوامر دین می باشد. زمان گرفتن این دو (سه روز) در چله زمستان کردی می باشد و بر اساس تقویم مرسوم در این سرزمین از دیرباز تاکنون بوده، که برای پیدا کردن روز دقیق برگزاری این اعیاد (خاوندکاری، یاران) می بایست از کلام و اشارات مربوط به آن با استفاده از علوم نجوم و گاه شماری از قدیم تا به امروز کمک گرفت. با این توضیح که برای برگزاری اعیاد و روزه یاری اصل فقط تقویم و روزشمار نجومی نیست بلکه می بایست ماه و رؤیت آن را نیز در نظر گرفت. چرا که دور قمر در طول سال برابر است با  $354/367$  یعنی  $354$  روز و  $8$  ساعت و  $48$  دقیقه و  $34/67$  ثانیه که مدت حرکت انتقالی ظاهری ماه به دور زمین مساویست با  $29$  روز و  $12$  ساعت و  $44$  دقیقه و  $2/8$  ثانیه. بنابراین سال قمری نسبت به سال شمسی  $10$  تا  $12$  روز کوتاهتر است.<sup>۲</sup>

گاه شماری مهی بر دو گونه است: نجومی یا متوسط حقیقی. در گاه شماری نجومی ماهها یکی در میان  $30$  روز و بقیه  $29$  روز دارند که در سالهای کبیسه ذیحجه  $30$  روز است. در گاه شماری مهی حقیقی روز اول هر ماه با دیدن ماه یا از روی محاسبه دیدن ماه نو مشخص می گردد، ماهها به جای آنکه یک در میان  $30$  روزی یا  $29$  روزی باشند ممکن است گاهی چهار ماه پشت سر هم سی روزی (ماه تمام) یا

۱- تذکره اعلی ص ۱۰۹

۲- مسئله کبیسه های جلالی ص ۳-۱۰.

سه ماه پشت سر هم ۲۹ روزی (ماه ناقص) باشند. بدین ترتیب نگاه داشتن حساب کیسه مفهومی ندارد و گاهشماری به طور طبیعی و بر اساس دیدن مه نو است.<sup>۱</sup> که یارسانیان می بایست گاهشمار مهی متوسط حقیقی را اعمال کنند.

پس اگر ۲۵ بهمن ماه خورشیدی برابر با ۱۴ فوریه میلادی را آغاز سال کردی گرمسیری بدانیم ( که برای تشخیص آن به تقویم خورشیدی استخراج از ژئوفیزیک ایران و یا اروپا در هر سال می بایست رجوع شود و نیز برای محاسبه سالهای کیسه ، خمه در آن سال شش روزی خواهد شد) و هر ماه از سال کردی را ۳۰ روز مضاف بر ۵ روز خمه، آنگاه آغاز زمستان کردی گرمسیری مطابق با ۲۵ آبان ماه خورشیدی برابر با ۱۶ نوامبر میلادی است که می بایست با توجه به رؤیت ماه اولین دوازدهم از ماه « مانگ دلی راس » در چله کردی را روزه خاوندکاری گرفت و پانزدهم ماه را جشن خاوندکاری به جا آورد. سپس در گاهشمار کردی سردسیری که آغاز سال برابر با اول برج حمل و ۲۱ مارس میلادی است و با احتساب خمه در آخر اسفند ماه خورشیدی روز ۲۵ آذر ابتدای چله یا زمستان کردی می گردد که با توجه به رؤیت ماه اولین پانزدهم ماه در این چله آغاز ایام قولتاس می باشد و روز هیجدهم از ماه عید یاران می گردد.

۱- گاهشماری ایرانی ، احمد بیرشک ، ص ۵۹۸ .

### (سادات برزنجه و شرح حال ایشان)

تاریخ صریح برزنجه و شرح حال سادات آن از زمان تشریف سید موسی و سید عیسی به این مکان می باشد، به گونه ای که کمتر از ماقبل آن صحبتی به میان آمده است و اطلاعات آنچنانی را نمی توان در این خصوص به دست داد. محمدعلی سلطانی سیرتطور لغوی واژه برزنجه را صورت تخفیف یافته برزینہ ، برزیکانی ، بازرنگی، برزنگی می داند که پس از زمان کوچ از شیراز و استقلال در نواحی غرب ایران با عنوان حسنویه پس از انقراض در محل مذکور سکونت یافته اند.<sup>۱</sup> دفتر سرانجام نیز از شیخ خالد کاژاوی از اعقاب سید محمد ابوالوفا تاج العارفین در محل نیز صحبت به میان می آورد. همچنین عنوان می دارد که برزنجه توسط شیخ موسی و شیخ عیسی آباد می گردد. به این شکل که قبل از ایشان این محل نشان آنچنانی از اهمیت نداشته است که پس از آبادی آنجا به برزنجه معرفی می گردد.

سید موسی و سید عیسی همدانی از فرزندان باباعلی همدانی پس از رحلت پدر راه حجاز را به خاطر زیارت حج در پیش می گیرند، مناسک حج را به جا می آورند و به زیارت پیغمبر نیز نائل می گردند که پس از آن به قصد همدان بازمی گردند و در برگشت به کردستان می روند. در مسیر به ناحیه برزنجه با آب و هوایی خوب و خنک که طبیعتی زیبا داشته می رسند، و مدتی در آنجا می مانند. نقل است شیخ موسی در خواب به خدمت پیغمبر می رسد و ایشان به او امر می کند تا در همان جا بماند و به همدان برنگردد، و همچنین جای ساختن یک مسجد را در خواب به او نشان می دهد. سید عیسی و سید موسی برای پیدا کردن جای مسجد می روند و هم پیمان می شوند تا جای مسجد را پیدا کنند و در آن جا بمانند. بعد از آن مسجد را درست می کنند و در آنجا مشغول تعلیم و تربیت مریدان می شوند و روزبه روز مسلمانان بیشتری به خاطر روشنی ضمیر و استجابت در دعا به آنها می گروند.<sup>۲</sup>

سید عیسی و سید موسی از جانب شیخ خالد کاژاوی از شجره شیخ محمد تاج العارفین مورد توجه و ملاطفت قرار می گیرند و دختر خود را به عقد شیخ عیسی درمی آورد که حاصل این ازدواج فرزندان به نامهای سید عبدالکریم، سید بایزید، سید حسین، سید حسن، سید محمد صادق، سید محمد، سید عباس، شیخ کمال، سید وصال، میر سور، شیخ جمال است. البته آقای مدرسی و همچنین عبدالقادر محمد نیز در بحرالانساب و رساله برزنجه تعداد فرزندان شیخ عیسی که از فاطمه بن خالد می باشد را ۱۲ نفر عنوان کرده و سلطان اسحاق نیز از وی دانسته اند، در حالی که ایشان از زنی دیگر به نام خاتون دایراک می باشد که شرح آن در دفتر سرانجام آمده است و برادر کوچکی به نام شریف نیز داشته که در نوجوانی حیات را به درود می گوید. اما در دفتر سرانجام فقط نام سه تن از برادران سلطان اسحاق آن هم با مستعار خدر، قادر و سلامت برده شده و این احتمال هست که شاید اینان فقط نام کسانی باشد که

۱- قیام و نهضت علویان زاگرس، ص ۷۰

۲- بنه ماله‌ی زانیاران، عبدالکریم مدرس

عنادورزی کرده و سرناسازگاری با یارسانی داشته اند. که با توجه به اینکه شرح دیگر برادران همچون سایر یارسانیان در تذکره ها نیست و اغلب سادات در یارسانی نسب خود را به یکی از برادران سلطان اسحاق همچون میرسور... می رسانند صحنه این موضوع را بیشتر می کند تا اغلب برادران سلطان اسحاق را که نمی توان به صراحت نام آنها را مشخص کرد از یارسانی بدانیم.

نقل است شیخ موسی و شیخ عیسی وقتی که به آن ولایت آمدند و برای ساختن مسجد اقدام نمودند در پشت محل ساخت مسجد چند اتاق بوده که با نی ساخته شده بوده، خانه های درست شده با نی را زنج یعنی کومه ای از نی می گفته اند که پس از آبادی آن محل به برزنج معروف گردید.<sup>۱</sup> ابو سعودی مفتی استانبول در کتاب روضة الجنان می آورد: شهرت و آوازه شیخ عیسی و شیخ موسی در ولایات دیگر پیچید و دسته دسته از مسلمانان برای طی طریق به خدمت ایشان می رسیدند. در آن زمان مصطفی خان نصیری به فرمان دولت فرماندار منطقه شماره زور بود، اطرافیان به او خبر رسانیدند که دو نفر از سادات به منطقه شاربازیر آمده اند و جماعت بی شماری به ایشان پیوسته اند، اگر به این منوال پیش برود منطقه را تصاحب خواهند کرد. پس چهار نفر را برای کشتن آنان گمارد که در خفا آنان را بکشند. سید موسی نیز در خواب به خدمت پیغمبر می رسد و آن حضرت به ایشان می فرماید: پسر من وقت است تو را شهید کنند و به پیش من آیی، در صبح سید موسی خواب را برای سید عیسی بازگو می کند. آخر الامر یک روز آن چهار نفر ایشان را شهید می کنند.<sup>۲</sup> شیخ داوود می گوید: هفت سال در خدمت شیخ عیسی بودم و بسیار وقت می دیدم شیخ عیسی پس از نماز عشا تا صبح مشغول ذکر و عبادت می بود و نماز صبح را با وضوی عشا به جا می آورد، خیلی خداترس و به دور از مسایل دنیوی بود و همیشه در تلاش بود تا خدا از او راضی باشد و می فرمود: خداوند به پیغمبر فرموده: (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) پیغمبر روزی هفتاد مرتبه از خدا طلب مغفرت می کرد.

۱- بنه ماله ی زانیاران. ادموندز این واقعه را چنین عنوان می کند: گفته می شود مؤسس خاندان برزنج شخصی به نام عیسی نوربخش پسر باباعلی همدانی و برادرزاده بابا طاهر عریان شاعر معروف ایرانی بوده است. شجره نامه این خاندان وی را سیدی از نسل هفتم امام هشتم امام موسی کاظم معرفی می کند. ان طور که نقل می کنند سید عیسی با برادرش موسی به زیارت کعبه رفت و در مدینه در رؤیایی واحد به آنها گفته شد ضمن راه سنگ سیاه بزرگی را خواهند یافت که باید آن را بردارند و با خود ببرند تا باز هم در خواب به آنها گفته شود در کجا بایستند و مسجدی بنا کنند این واقعه چنان که گفته شد در جریان بازگشت سفر در محل کنونی برزنج اتفاق افتاد، در این جا در پایان یک روز راه در سایه کپری (زنج) که شبانی برپا کرده بود خوابیده بودند به اطاعت از فرمان الهی ماندند و مسجدی را که هنوز هم بر آن نقطه ای که خوابیده بودند برجاست بنا کردند و سنگ سیاه را به عنوان یادبود در یکی از دیوارهای مسجد کار گذاشتند تاریخ این واقعه را عموماً سال ۶۵۶ هجری (۱۲۵۸ میلادی) ذکر می کنند. (کردها، ترکها، عربها، ص ۸۱)

۲- بنه ماله ی زانیاران. همچنین محمد رثوف توکلی در مورد شهادت شیخ موسی آورده: شیخ موسی در برزنج ساکن شد و خواهر حاج شیخ خالد را در آنجا به زنی گرفت، سپس به منظور ارشاد به ناحیه آغچلر رفت ولی در آنجا به قتل رسید و جنازه اش در برزنج به خاک سپرده شد و فرزندی از وی باقی نماند. (شیخ معروف النودهی البرزنجی، ص ۷۲، تاریخ تصوف در کردستان، ص ۱۵۶) در حالی که در کلام دوره برزنج به شکلی دیگر این واقعه انعکاس داده می شود. (ر. دوره برزنج).

و می فرمود: تمام گناهان را بزرگ بدانید هرچند کوچک باشد و تمام کارهای پسندیده خود را کوچک بشمارید حتی اگر بزرگ باشد. و باز می فرمود: سالی تمام بر سر کوهی (کوه کاژاو) ماندگار شدم تا ذکر و عبادت و بندگی خدا را به جا آورم، از جاهای پر ازدحام دوری می جستم تا در آنجا به حضور حضرت خدر رسیدم که فرمود: (یا ابا عبدالکریم! اُحِبُّكَ اللهُ وَ عَامِلُكَ بِاللُّطْفِ الْجَمِيلِ، وَ كَانَكَ صَاحِبًا فِي الْمَقَامِ وَالرَّحِيلِ).

و می فرمود: روزی ندائی به گوشم رسید که: اگر آرزوی ما را داری می بایست تمام عمرت به بندگی ما تمام بکنی و از غیر ما بدور باشی. و می فرمود: (امام آن کسی نیست که خود را از محدودیتها و مرزهای الهی بدور بداند هرچند پیروان او زیاد باشد، چراکه او ستمگر است و شخص ستمگر هرگز به مقام امامت نخواهد رسید، و هرکس خود را از تاوان دور بداند و از سرپیچی از خدا دور باشد و به نامالایمات و مصائبی که از جانب پروردگار برایش مقدر خواهد شد راضی باشد آن کس امام و پیشوا خواهد بود اگر چه پیروانش کم باشد).

و می فرمود: هرکسی که همیشه به دنبال متاع دنیوی باشد گرفتار سستی و درماندگی و بی احترامی خواهد شد، و کسی که خود را با چیز پوچی جلا بدهد آنکس ارزش دنیوی خواهد داشت. و می فرمود: سودمندترین علم و آگاهی، بندگی خدا و خداپرستی می باشد. و می فرمود: اولین چیزی که آدمیزاد نسبت به آن ارج و منزلت خواهد یافت علم و آگاهی و حاصل آن اعمال نیک می باشد. ابوسعودی روزی از ایشان می پرسد: رمز زیبایی چشمان تو از چیست؟ ایشان نیز می فرماید: به خدمت حضرت رقتم و چشمانم را بوسید، آن روشنائی از آن فرخندگی لبان ایشان است. شیخ هدایت حسن آوائی می فرمود: بارها به چشم خود می دیدم شیخ عیسی با کول خود آرد برای خانه فرزندان یتیم، درمانده ها و فقیران می برد و بارها هیزمی که برای خود بود از شانهِ می گرفت و به پیره زنان و عیال بارها می داد.

شیخ عیسی شخص دانایی بود و قانون زندگی ایشان در طول روز به این شکل بوده که پس از ظهر درسی می گفت و مسلمانان را پند و نصیحت می داد و در غروب نیز قرآن می خواند و شبها نیز در گوشه ای مخصوص خود مشغول ذکر و عبادت و بندگی خدا می شد. تمام عمر را به این شیوه سپری نمود و هیچ وقت از خدا غافل نگردید. شعر زیر رانیز به شیخ عیسی منسوب می دانند:

کائنات است جسم، ما جانیم	واصلان را دلیل و برهانیم
خاتم اولیای دور قمر	وارث فقر شاه مردانیم
گرچه مرغان عشق بسیارند	همچو عنقا امیر ایشانیم
مهر جامعیم جمله کونین	هرچه بوداست وهست ما آنیم
گرچه در ملک عشق عالم فقر	بر سریر شهود سلطانیم
نوربخشیم بر همه عالم بر	سپهر کمال تابانیم



هر که بیناست، دیده‌است که من عیسی مریم آل عمیرانیم  
 شیخ معروف نوده‌ی نیز چند شعر در وصف شیخ عیسی سروده با این مضمون:  
 وَالشَّيْخُ عَيْسَى قُطِبُ أَهْلِ عَصْرِهِ      وَوَاحِدِي وَقْتِهِ وَدَهْرِهِ  
 أَوَّلَ مَنْ أَقَامَ فِي (بَرْزَنْجِهِ)      يُرْشِدُ بِالْحُجَّةِ لِلْمُحْجَةِ  
 \*\*\*  
 لَا بِنِي مَسْجِدِهَا إِذْ قَدْ أَمَرَ      بِذَاكَ فِي الْمَنَامِ سَيِّدُ الْبَشَرِ  
 قَصْرُ عَنْ جَانِبِي الْجِدَارِ      جُدْعُ فَمْرِهِ بِأَذْنِ الْبَارِي  
 عَلَى يَدَيْهِ ظَهَرَتْ خَوَارِقُ      جَلِيلَةُ تُشْهِدُهُ الْخَلَاتِقُ<sup>۱</sup>

سید عیسی برزنج‌ای در زمان کهولت سن توسط درویشی که از ملانک مقرب بوده‌موجب به ازدواج با خاتون دایراک فرزند حسن بیگ جاف از بزرگان منطقه می‌شود. ثمره این ازدواج صوری تولد سلطان اسحاق برزنج‌ای است که ذکر چگونگی آن در دفتر سرانجام آمده است. اما بنا به اعتقاد اهل حق میراث و نسب جایگاه آنچنانی در اعتقاد و بینش یاری نداشته بلکه تجلی ذات براساس مشیت صورت می‌گیرد. همچنین افراد بنا به کرده خود مقام و مرتبه می‌یابند. سلطان اسحاق به عنوان جلوه اکمل حقیقت در نزد یارسانی به عنوان مبدأ و سرآغاز شجره و بینش و اعتقاد معرفی می‌گردد، و هفت‌توانه که فرزندان سلطان اسحاق می‌باشند سیادت خود را به واسطه ایشان می‌گیرند. یعنی تمام افرادی که در یارسان به عنوان سید معرفی می‌گردند می‌بایست نسب وی طبق دستور سرانجام به یکی از فرزندان سلطان اسحاق (هفت‌توانه) برسد و لاغیر. اما در خصوص شجره شیخ عیسی می‌بایست بر اساس آنچه در متون کهن یارسان و تذکره‌های موجود آمده نشان آن را پیدا کرد. به این شیوه که باباناووس سرکتی پس از پرده گرفتن به یاران خود می‌فرماید پس از من علائم ظهور و رد مرا می‌بایست از پیرالی موردینی گرفت. پیرالی نیز طبق کلام سرانجام از اعقاب باباعلی همدانی<sup>۲</sup> و در موردین سکنا داشته است. ایشان نیز نشان ظهور را در پسرعموی خود از اعقاب باباعلی همدانی می‌داند و آن را به یاران می‌دهد. این نکته می‌نمایاند که به غیر از شیخ موسی و شیخ عیسی، از فرزندان باباعلی در کردستان نیز رحل اقامت افکنده اند که هم در کلام سرانجام و هم تاریخ از ایشان نام برده شده است. پیرقابل سمرقندی می‌فرماید:

شام نه چشمه‌ته‌ن ره‌حمش نه دلی      پادشام بارگه‌ش وهست نه یانه‌ی باولی [۱۲۷]

۱- بنه‌ماله‌ی زانیاران، عبدالکریم مدرس

۲- سرانجام دوره ساجناری بنده.

یا در کلام دوره خزانه آمده است:

نهو باولیان ... پادشام په‌یدا بی نهو باولیان

چه نیمه په‌یغامی نهو باولیان هه‌فته‌ش که لوا نامشان نیان [۱۲۸]

اما به خاطر وجود چند باباعلی همدانی مشابه، اختلاف نظر مابین اغلب محققین به وجود آمده است. آقای مدرس صاحب کتاب بنه‌ماله‌ی زانیاران و بعضی دیگر از محققین ایشان را همان میر سیدعلی همدانی ملقب به‌علی ثانی، شاه‌همدان، امیرکبیر (۷۱۴هـ) شاگرد تقی‌الدین اخی علی دوستی (۷۳۴هـ) می‌دانند که بعدها یعنی در سال (۷۶۶هـ) به‌خدمت شیخ شرف‌الدین محمود مزدقانی رازی می‌رسد. صاحب آثار: ذخیره‌الملوک، مرآت‌التائین، مشارب‌الأذواق، اوراد‌الفتحیه، سیرالطالبین، ذکریه، مکتوبات امیریه، عقلیه، شرح فصوص‌الحکم، اسرارالنقطه ... که محل و زمان وفاتش در ختلان (کولاب) به‌سال ۷۸۶ هجریست.<sup>۱</sup> در کتب ذکری از اعقاب ایشان به‌میان نیامده و اگر هم اطلاع مختصری از فرزندان ایشان هست اسمی از شیخ عیسی و شیخ موسی منظور مبحث ما که فرزند باباعلی همدانی می‌باشند برده نشده است. اما در خصوص بابا علی اول گفته می‌شود گنبد علویان در همدان را محل دفن ایشان دانسته‌اند. آقای محیط طباطبایی با استناد به پرفسور پوپ و پرفسور مینورسکی این گنبد را جزء بناهای قرن ششم هجری در دوره سلاجقه می‌داند، و عنوان می‌دارد این گنبد آرامگاه افراد همین خاندان علوی همدان است که راوندی آن را «تربۀ اسلاف سادات» می‌خواند.<sup>۲</sup> این گنبد از مهمترین و معتبرترین بناهای تاریخی اسلامی همدان است که از آثار اواخر سلجوقیان شناخته شده است و از نظر منظر ظاهر به گنبد سرخ مراغه شبیه است که در تاریخ ۵۴۲ هجری ساخته شده است.<sup>۳</sup> همچنین چند سید علی همدانی دیگر نیز که از علماء و تقریباً هم دوره بوده‌اند در همدان زندگی می‌کرده می‌باشد که می‌توان به: علی ابن ابی بکر بن حمیر یمنی همدانی اشاره کرد که ملقب به سراج‌الدین و مکنی به ابوالحسن بوده است. وی صاحب کتاب الزلازل والاشراط می‌باشد که در سال ۵۵۷هـ پرده در می‌کشد.<sup>۴</sup> همچنین دو شخصیت دیگر نیز به این اسم می‌باشد: علی ابن حسن همدانی مشهور به ابن فاکهی و مکنی به ابوالفضل، محدث و نسب شناس و صاحب کتاب الأقباب که به سال ۴۴۷هـ پرده در می‌کشد.<sup>۵</sup> و علی ابن حسین بن احمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی همدانی مشهور به فلکی و

۱- میر سیدعلی همدانی با شش رساله از او، دکتر محمد ریاض، ص ۶۸

۲- گنبد علویان، محیط طباطبایی، مجله آموزش و پرورش، ص ۳۶.

۳- تاریخ مفصل همدان، ج یک، احمد صابری همدانی، ص ۱۹۵.

۴- معجم المؤمنین، ج ۴، ص ۴۴. مرآة الجنان یافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

۵- معجم المؤمنین جلد ۴ ص ۷۰

مکنی به ابوالفضل که در شعبان سال ۴۲۷ پرده در می کشد، تألیفاتی نیز به نام های: منتهی الکمال فی معرفه الرجال، القاب المحدثین دارد.<sup>۱</sup>

علی الحال نزدیکی و قرابت ایشان باعث عدم باز شناختن آن از هم گردیده و این موضوع در تحقیق اغلب محققین نیز نمود پیدا کرده است. اما بر اساس مستندات تاریخی و کلام سرانجام همان باباعلی همدانی اوّل که در گنبد علویان آرامیده منظور و مقصود یارسانیان می باشد که جدّ سلطان اسحاق برزنجه ای می باشد. علاوه بر آن اغلب نیز برآنند که سید محمد نوربخش مرید خواجه اسحاق ختلائی (۷۹۵، ۸۶۹هـ) که خرقة سیدعلی همدانی را به او حواله کرده و به دست خود به او پوشانیده<sup>۲</sup> را از فرزندان بابا علی به شمار آورده و یا اینکه شیخ عیسی را نوربخشی خوانده اند، همچنین استاد علی اصغر حکمت نیز آورده که قبر موجود در همدان متعلق به سید علی نامی است که چون پیرو سلسله نوربخشیه بوده و به رسم آن طایفه جامه سیاه می پوشیده به شاه سیاه پوش معروف گردیده است، و ظاهراً بعدها چله خانه یا معبد این میر سید علی دوم بوده است.<sup>۳</sup> البته اینکه سید میر نوربخش مکرر به کردستان آمده و اکراد منطقه طریقه محبت و خدمتکاری وی را به جا آورده و از ذر بیعت و انابه درآمده و امرا و اکابر آنجا طریق انقیاد و اطاعت پیش گرفتند و مدتی سکه به نام او زده اند و خطبه به نام او خواندند در تاریخ آمده<sup>۴</sup>، اما اینکه نوربخش را از اعقاب بابا علی همدانی و یا برادر شیخ عیسی و شیخ موسی بدانیم هیچ صحبتی به میان نیست.

همچنین در کلام دوره برزنجه و کلامهای قبل از تولد سلطان اسحاق از ساداتی در کردستان نام برده شده که محمد مردوخ کردستانی سه سلسله نسب از ایشان را از اعقاب بابا علی همدانی می داند. از جمله سادات صلوة آباد که به سادات (نمان) معروف اند و سلسله نسب ایشان به ملا ابراهیم منتهی می شود که در قریه صلوة آباد مدفون است. ملا ابراهیم و شیخ احمد خواهرزاده اش که به (شیخ رش) معروف است و در قریه نایسر مدفون است و هر دو را از نسل بابا علی همدانی می داند. همچنین ملا میرزای چوری هم که جدّ قسمتی از سادات چور است. در واقع این سه شعبه از سادات (نمان، نایسر، چور) با سادات برزنجه را از اعقاب بابا علی دانسته و نیز سادات پنجه هم که اولاد شاه زرین کمر معروف اند را از رشته سادات برزنجه می داند.<sup>۵</sup> البته سادات دیگری نیز به غیر از اعقاب بابا علی به کردستان رحل اقامت افکنده اند که می توان به سادات شیخ الاسلامی که نسب ایشان به سید حمزه پسر امام علی موسی الرضا می -

۱- همان ، ص ۷۱

۲- طرایق الحقایق، معصوم علی شاه ، ص ۳۲۰

۳- از همدان تا کشمیر ، علی اصغر حکمت ، ماهنامه یغما ، ص ۳۴۳

۴- مجالس المؤمنین، قاضی نوالله شوشتری، ج دوم، ص ۱۴۶

۵- تاریخ مردوخ، ج دوم ص ۳۱. البته در کلام سرانجام فرزندان بابا علی به شیخ موسی، شیخ عیسی ، شیخ باقی ، شیخ ناجی ، شیخ بالانتران ، شیخ قدرت ، شیخ ایمان معرفی می گردند که در اوایل نوجوانی سلطان اسحاق حیات را به درود می گویند.

رسد اشاره کرد، سادات کلجی که به شیخ صالح منتهی می‌شوند، سادات پیر خضران از نسل سیدمحمد (ظهیرالدین) پیر خضر شاهو، سادات باینچوب که به شیخ احمد باینچوب پسر امیر محمود سبزواری منتهی می‌شود که آن هم از نسل پیر خضراند، سادات پاوه که از نسل پیر خضراند، سادات شالی شل اولاد قاضی خان و سادات پارسانیان، اولاد سید شکرالله و سادات قاره‌وا، تای‌گوزیها که همه از نسل پیر خضراند، سادات خورخوره و دره‌شیخان که از نسل سید شکره‌اند، سادات صفاخانه که از نسل پیر خضر شاهواند، سادات چور شعبه ملا ابوبکر مصنف (سید حسن) که از نسل پیر خضراند، سادات خانقاه پاوه که نسب ایشان به سید حمزه می‌رسد و آن هم به علی عریضی پسر امام جعفر و سادات تودار و سادات کاکو زکریا .

اما درخصوص سادات برزنجه و شرح حال ایشان - خاصه از سلطان اسحاق به بعد- باید بگویم که محققین، تذکره‌نویسان و نویسندگانی که در خصوص سادات قلم زده و یا شرحی بر تاریخ کردستان نوشته اند، تا آنجا که توانسته در حذف و قلم‌کشیدن بر اسم و شرح حال ایشان کوشیده‌اند، و دخیل دادن احساسات درونی بر حقایق را در نوشته های خود سندی بر مغرض بودن ارائه داده، تا جایی که می‌توان گفت تقریباً به نسبت اهمیت موضوع کمتر نشانی را در کتب در مورد این سادات می‌توان به دست داد.

چند شجره متفاوت برای سلسله اعقاب باباعلی همدانی عنوان شده است، اما جملگی آن متفق می‌باشند که باباعلی همدانی فرزند سیدیوسف است. عبدالکریم مدرس شرح آن را اینگونه آورده است: در کتاب الحدائق الندیه آمده که سید یوسف در سال ۴۴۰ هجری متولد می‌گردد و از بچگی نشانه‌های بزرگی و کمالات باطنی از چهره او مشهود بوده. از همدان به بغداد مسافرت می‌کند و در آنجا به خدمت علامه ابواسحاق شیرازی می‌رسد و علم حدیث و شرع را در محضر استاد فرا می‌گیرد و پس از تکمیل علوم درسی از بغداد به اصفهان می‌رود و از آنجا به خدمت شیخ ابوعلی فارمدی نقشبندی می‌رسد و به همراه شیخ حسن سمنانی و شیخ عبدالله جوینی طریقت را از محضر ایشان فرا می‌گیرد و از دست وی نیز خرقه ارشاد می‌گیرد که پس از آن به همدان برمی‌گردد. نقل است در آن وقت که در همدان مشغول ارشاد مردم بوده روزی به کنار جوب آبی می‌نشیند و در آن دم می‌فرماید: به من فرمان داده شد برای ارشاد می‌بایست به مصر بروم، در آن لحظه به راه افتاده و به مصر می‌رود و هفت سال در آنجا می‌ماند و به ارشاد و راهنمایی مردم مشغول می‌گردد. پس از آن به حرمین رفته و سه سال در مکه می‌ماند و بعد از آن به بغداد می‌رود.<sup>۱</sup> سیدیوسف پس از آنکه در مرو ساکن شد از آنجا به هرات آمد و چندگاه اقامت کرد.

۱- نقل است آن زمانی که سید یوسف در بغداد می‌ماند (شیخ عبدالقادر گیلانی) در آنجا مشغول فراگیری دانش بوده، دانشمندان مشهوری چون (ابن السقاء) و (ابو سعیدی تمیمی) هم در بغداد بوده‌اند. این سه شخصیت به همراه همدیگر تصمیم به ملاقات سید یوسف می‌گیرند. ابن السقاء گفت: من پرسشی از سید یوسف می‌کنم که نتواند تفسیر و پاسخ آن را بدهد. ابو سعید گفت: من خیلی دلم

بعد از آن اهل مرو از وی التماس مراجعت به مرو کردند. به مرو آمد. باز به هرات رفت. بعد از آن عزیمت مراجعت به مرو کرد در راه در شهور سنه خمس و ثلاثین و خمسمائه فوت شد.<sup>۱</sup> شجره ای که شیخ معروف نودهی برای شیخ عیسی پدر سلطان اسحاق آورده است و مدرسی نیز آن را انعکاس داده به این شکل می باشد:

سید عیسی ابن باباعلی همدانی ابن سیدیوسف ابن سیدمنصور ابن سیدعبدالعزیز ابن سیدعبدالله ابن سیداسماعیل ابن موسی کاظم<sup>۲</sup> ...

البته شجره دیگری از سادات برزنجه نیز در دست می باشد که سال ولادت سلطان اسحاق را به ۵۸۰ هجری می رساند که به این شکل می باشد: سلطان اسحاق ابن سید عیسی ابن سید علی ابن سید یوسف ابن سید علی ابن سید حسین ابن سید یوسف ابن سید علی ابن سید حسین ابن سید جعفر ابن سید موسی کاظم... و یا در کتاب تحفة الأزهار و زلال الأنهار سلسله نسب شیخ عیسی برزنجه ای را اینچنین

می خواهد ثروتمند شوم پس از او می خواهم تا دعایی برای من بکند که ثروتمند گردم. و شیخ عبدالقادر می فرماید: تنها منظور و مقصود من از این زیارت این است که دعای خیری برایم بکند. پس این سه به خدمت سید یوسف رسیدند. سید یوسف به ابن سقاء فرمود: آن پرسش که در دلت است این می باشد و جوابش نیز همین، لیکن به تو می گویم که در کافری می میری. سپس به ابوسعید می فرماید: تو هم به آرزوی خودت می رسی. و به شیخ عبدالقادر می فرماید: تو بیا نزدیک، در آن دم نزدیک می گردد. سید یوسف چشمانش را می بوسد و به وی می گوید: مژدهات می دهم که تو ساحر زمان خودت می شوی و پایهات بلند و رفیع می گردد و مسلمانان از تو بهره می گیرند. پس ابن سقاء در نزد خلیفه عباسی برای منظور و مقصودی به استانبول فرستاده شد، وقتی به پیش پادشاه گریها در استانبول رفت و چشمش به دختر پادشاه افتاد عاشق او شد، و از وی خواستگاری کرد اما دختر مشروط بر گری شدن ابن سقاء قبول کرد، که او هم شرط را پذیرفت و دختر را به او دادند، چندی با هم بودند که پس از مدتی ابن سقاء بیمار شد و مرد. ابوسعید تیمی نیز امین دار اوقاف شام می گردد و شیخ عبدالقادر گیلانی نیز به دانایی ظاهر و باطن رسیده و جهان را به روشنائی ارشاد و راهنمایی روشن کرد. بنه ماله زانیاران، عبدالکریم مدرس

۱- نفحات الأنس، عبدالرحمن جامی، ص ۳۸۰. آقای مدرس سال وفات ایشان را ۵۵۲ هـ ق ذکر کرده اند.

۲- امام اسماعیل محدث به سال ۱۶۲ هجری در بغداد به دنیا می آید و در خدمت پدرش امام موسی کاظم علم حدیث و سایر علوم را فرا می گیرد که مدتی نیز در خدمت شیخ معروف کرخی بوده است. ایشان در سال ۲۳۰ هجری در ۶۸ سالگی از دنیا می رود و در کنار مزار پدرش به خاک سپرده می شود. امام اسماعیل فرزندی داشته به نام عبدالله که به جای پدر جانشین می گردد. ایشان علاوه بر این که از محضر پدر کسب فیض نموده در خدمت سیدالطائفین جنیدی در بغداد نیز آداب فکر و ذکر را آموخته. وی نیز در سال ۳۰۲ هجری در بغداد از دنیا می رود. به جای امام عبدالله فرزندش عبدالعزیز مسندنشین می گردد، که پس از رحلت پدرش برای تبلیغ اسلام به خراسان مسافرت می کند و در همان جا به سال ۴۱۰ هجری رحلت می کند. به جای عبدالعزیز فرزندش محمد منصور مسندنشین می گردد، نقل است که ایشان شب را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی را برای نوشتن، بخشی را برای نماز، و بخشی را برای خواندن قرآن. پس از مدتی که در بغداد مانده بود رو به شهر عجم می کند و به شهر (مرو) می رود اما پس از مدتی از آنجا به همدان می رود و در همانجا می ماند. سید محمد منصور دو فرزند داشته به نامهای سید یوسف و سید عبدالله، که سید عبدالله از همدان به سمت بغداد مسافرت می کند و در بغداد مشغول خواندن و فرا گرفتن علم حدیث و تفسیر قرآن می گردد و پس از مدتی از بغداد به سمت (جبل حمرین) برای ارشاد مردم کوچ می کند و در آنجا ماندگار می گردد که نوههایش هم اکنون در همان جا به بنی منصور معروف اند و آنها را به این نام می شناسند. اما سید یوسف در خدمت پدر می ماند و پس از وی مشغول ارشاد و راهنمایی مردم می گردد. بنه ماله زانیاران

عنوان کرده است: اسماعیل ← عبدالله ← عبدالعزيز ← منصور ← یوسف ← عبدالکریم ← بایزید ← حسین ← عیسی ← عبدالسید ← قلندراً ← عبدالرسول و ... که مشاهده می شود بعد از سیدیوسف، بابا علی همدانی سپس شیخ عیسی می بایست قرار بگیرد که حذف شده، آنگاه اسامی فرزندان شیخ عیسی را ذکر کرده و در ضمن آن نوشته که در سلک مذهب شافعی قرار دارند،<sup>۱</sup> که در این کتاب نسب به ابراهیم مرتضی ختم می گردد نه به اسماعیل. همچنین در کتاب الشجرة المبارکه صفحه ۸۹ که از اعقاب اسماعیل بن موسی کاظم صحبت به میان می آورد نشان داده می شود که فرزندان ایشان هیچ کدام به ایران نیامده اند. و یا شجره ای دیگر که از خاندان آتش بگی نقل گردیده که به این شکل است: سید محمدبیگ، سید ویس قلی، سید سلطان، سید عیسی، سید قنبر، سید نورالدین، سید صدرالدین، سید بدرالدین، سیدابی العباس، سید عیسی، سید حسین، سید زید، امام زین العابدین... همچنین تواریخ دیگری که برای تولد سلطان اسحاق عنوان شده است، (۴۴۵-۵۵۸ هـ کاکاردابی)، (۶۱۲-۹۱۲ هـ حاج نعمت الله مکرری)، (۵۲۸-... هـ ۶۷۵ هـ صدیق صفی زاده)، (۷۱۶-... هـ محمدعلی سلطانی)، (۶۴۷-... هـ سید خلیل عالی- نژاد)، (۶۵۰ تا ۸۳۰ هـ گلمراد مرادی). آیت الله مردوخ کردستانی می گوید: سلطان اسحاق پسر شیخ عیسی برزنجی که در قرن هفتم و هشتم هجری می زیسته موتم الأشبال است، او نواده امام زین العابدین است و در کوهی که به همین اسم مشهور می باشد غائب شده و اثری از او نیافته اند.

اما در خصوص به دست آوردن تاریخ تولد سلطان اسحاق دو مسأله را می بایست لحاظ کرد، یکی مبنا را تاریخ رحلت سید یوسف که شرح آن آمد قرار دهیم، به این شکل که اگر وفات سید یوسف را در اواخر نیمه اول قرن ششم منظور کنیم (۵۵۲ یا ۵۳۵ هـ)، پس تاریخ تولد بابا علی همدانی فرزند ایشان، در اواخر قرن پنجم است، و وفاتش بنا به گزارش آقای محیط طباطبایی و علی اصغر حکمت که مدفون در گنبد علویان در همدان است و آن را جزء بناهای قرن ششم دانسته اند، در همین قرن بوده است. حال اگر رحلت بابا علی همدانی را بر اساس همین قرائن در نیمه دوم قرن ششم بدانیم، پس تولد فرزندش شیخ عیسی به عنوان فرزند ارشد ایشان می تواند در ابتدای قرن ششم باشد. و چون در پیری با خاتون دایراک ازدواج نموده پس می توان گفت که تاریخ تولد سلطان اسحاق تقریباً همان تاریخ به دست داده سید خلیل عالی نژاد و آقای گلمراد مرادی به واقعیت نزدیکتر است.<sup>۲</sup>

۱- (تحفة الازهار و زلال الأنهار، ضامن بن شدقم الحسینی المدني، تحقیق و تعليق کامل سلمان الجبوری، ج دوم ص ۱۹۸).

۲- سید خلیل عالی نژاد در تقویم سلطانی تاریخ تولد سلطان اسحاق را ۶۴۷ هـ منظور نموده اند، که شاید سند ایشان برای قرار دادن این تاریخ گفته علی الدین باشد که فرموده: «نه سنه شیشهد و سی و سه تهامم بنیام چه شاهو یاوا وه کام» که بر اساس کلام دوره برزنجی چهارده سال از آمدن بنیامین به منطقه شاهو تا تولد سلطان اسحاق می گذرد، و برداشت ایشان از این گفته اعلی الدین که بنیامین در شاهو به کام رسیده ابتدای برزنجی و آمدن بنیامین به منطقه شاهو - که ذکر آن در تکمله آمده است- و پیدا کردن سه یار دیگر خود می باشد بوده، که به این شکل تاریخ تولد ایشان ۶۴۷ خواهد شد. اینچنین محاسبه ای بر اساس آنچه که تاریخ (روضه الصفا، جامع التواریخ، تاریخ مغول...) از آن صحبت به میان آورده مغایرت پیدا خواهد کرد، وانگهی منظور از کلام علی

اما از طرف دیگر واقعه مرنو (که محاسبه آن در بحث گاهشمار کردی- روزه یاری آمده است) و حمله سپاه هلاکو از طریق کردستان به بغداد که دفتر سرانجام از آن به عنوان سپاه چیچک نام می برد که متشکل از پنجاه - شصت هزار نفر است می تواند ما را در جهت به دست آوردن تاریخ دقیق تر تولد سلطان اسحاق کمک کند.

تاریخ موصل می آورد که مالک بن تودان که پدر امیر چوپان مشهور و فرمانده اردوی پیش قراول مغول بود در ابتدای سال ۶۵۵ هـ به جانب همدان و کردستان ایران که مرکز آن بهار بود روی نمود و آنجا را ضبط و تصرف کرد که در همین سال هلاکو به بغداد روی نهاد، طبیعتاً چون کرمانشاه در سر راه او قرار داشت دچار قتل و کشتار و چپاول و غارتی فراوان گردید<sup>۱</sup> که در این سال یعنی ۶۵۵ هـ به هنگام حمله هلاکو سلطان اسحاق بنا به گفته سرانجام دوره برزنجه چهارده سال سن داشته است. پس اگر ما سال ۶۵۵ قمری را به خورشیدی تبدیل کنیم سال ۶۳۶ خورشیدی به دست داده خواهد شد، و اگر آن را چهارده سال به عقب برگردانیم با تاریخ ۶۲۲ خورشیدی مواجه خواهیم شد و چون تاریخ تولد سلطان اسحاق در اول نوروز مصادف با شکوفه دادن درختها بوده، پس روز جمعه ۶۲۲/۱/۱ خورشیدی تاریخ تولد ایشان می باشد که مصادف با تاریخ ۶۴۰/۹/۲۰ قمری و ۱۲۴۳/۳/۲۲ میلادی خواهد بود. این تاریخ بر اساس دیوان برزنجه نیز به این شکل تفصیل می گردد که در اویش در روستای برزنجه بر اساس آنچه که می بایست به عنوان مقدمات ظهور انجام دهند کار کشت و نهال کاری در مزرعه ای را که در این بینش امری مقدس شمرده می شود می آغازند و شروع به امر باغداری و کشاورزی می کنند. ملارکن الدین پنجوینی می فرماید:

وا شه قه‌ی بیله،...  
 ناو جاری مه بوّ و ا شه قه‌ی بیله  
 هورمه زدی مه بوّ چه‌ی کشتو کیله  
 ژیش زوهور مه بوّ خه‌زانه و زیله  
 خه‌زانه‌ی قودره‌ت شای شاهان کیله  
 یه‌عنی ئی بوستان خزنه‌ی سه‌ریله<sup>۲</sup> [۱۲۹]

فرا رسیدن بهار و شکوفه دادن درختان و باغ که نوید و مژده مقدمات ظهور برای یاران سلطان اسحاق می بوده در اویش را بر آن می دارد تا به خواستگاری خاتون دایراک برای شیخ عیسی بروند. ملارکن الدین می فرماید:

الدین که فرموده بنیامین در سال ۶۳۳ به مراد و مقصود خود رسیده این است که روح‌تاف پس از هفت سال سرگردانی و بیگاری نزد هفت تن از خوانین منطقه به مراد و مقصود خود که رسیدن به شخص مورد نظر (کاک فریدون) که راز سرگردانی و چگونگی فراهم نمودن شرایط ظهور و پیوستن به ایشان می باشد می رسد، که این شرایط تا زمان تولد سلطان اسحاق هفت سال به طول می انجامد. پس اگر سال ۶۳۳ گفته علی الدین را با این هفت سال جمع کنیم همین تاریخ ارائه داده شده مستند و متقن یعنی ۶۴۰ هـ خواهد شد.

۱- تاریخ موصل، ص ۲۳۴. زبده تاریخ کرد و کردستان، ج ۱، ص ۱۲۰

۲- دیوان برزنجه نسخه خطی

فہسلو بہ ہارا...، چہ نووہ دہ میاوہ فہسلو بہ ہارا

شینخ موسیٰ عہ تر و گول جمارا نہ قشو شہ مامہت چہ و رو بارا

نینا شاہ بازمان چہ گودارا زامازہ ماوہ ن چو ہوارا [۱۳۰]

پس از مراسم خواستگاری و آوردن خاتون دایراک به برزنجہ، در اویش به مدت یک ماه صبر می کنند تا کہ برہ ای شاخص با نشانہ ای از پیش مشخص شدہ در گلہ شیخ عیسی تولد پیدا کند تا آن را بہ جہت قربانی و دامیاری بہ باغ بیاورند. ملارکن الدین می فرماید:

تا کہ و مانگی...، مو ساکن بومی تاکہ و مانگی

قہ ہار ہہ رہہ پنجمان وہ عشق بانگی سو بہت بکہ رمی تا ناخر دانگی [۱۳۱]

سپس انتظار بہ سر می رسد و برہ متولد می گردد، در اویش برہ را از گلہ شیخ عیسی جدا می کنند و آن را تا مدت چہل روز در باغ و بوستان خود رها کردہ تا از عطر و گل آن باغ استفادہ کند کہ موعد رسیدن قربانی آن نیز فرا برسد. ملارکن الدین می فرماید:

وہ رش دہ بووہ رو وہ رش دہ گولو بوستان بووہ رو

قہ ہار بہ رہمان چہی رھوز بچہ رو تا چل روژ تہ مام تاریخ بو بہ رو

وہ عدہی دایراک وہ سہر بگزہ رو تا شاہ ثیقراش پیمان بدہ رو [۱۳۲]

وعده و روز قربانی کردن برہ فرا می رسد و برہ را در باغ قربانی می کنند، کہ توسط آن دامیاری کردہ و شاہباز را فرا می خوانند. سپس در جم قسمت و بہرہ (بہش) خاتون دایراک را جدا کردہ و آن را بہ وی می دهند تا تناول کند کہ پس از ہفت روز ایشان سلطان اسحاق را بار می دہد. روحتاف بہ شیخ عیسی می فرماید: دوامی ہفت روژہ چہی خہ ناو خہنی ہمہ بشو وہ توی پہردہ و سرژہنی [۱۳۳]

کہ از تاریخ بہ بار نشستن درختان و شکوفہ دادن آن تا تاریخ حامل گشتن خاتون دایراک بہ سلطان اسحاق نزدیک بہ سہ ماہ می گذرد کہ همان تاریخ بہ دست دادہ شدہ را صحہ می گذارد. خاصہ اینکہ شاہ خوشین نیز می فرماید:

مہستیم و کہریم و دوری ہمہ لالان نہوروز ماہی ہستیم بالای ہمہ سالان [۱۳۴]

عنوان کردن این کلام از شاہ خوشین کہ تولد ایشان را در ماہ نوروز شرح می دہد (محاسبہ آن در تکملہ آمدہ است) و همچنین سایر کلامها کہ تولد شخصیتہای محوری یارسانی را در نوروز و فصل ابتدای سال معرفی می کند گویای این مطلب است کہ یارسانی نیز همچون سایر ادیان و بینشہا تولد سران در ابتدای سال را معنویت بخشیدہ. و تو گویی کہ تمام شخصیتہای محوری بشریت در این موقع از سال ظہور نمودہ اند، همچون تولد مہر در ۲۵ دسامبر کہ بعدہا زاد روز مسیح معرفی می شود کہ جشن



کریسمس را به خود اختصاص داده است و در متون ایرانی از آن با نام میلاد خورشید یاد شده است، زادروز زردشت در ۳۰ اسفند و آغاز سال خورشیدی، تولد حضرت علی در ابتدای نوروز در نزد علویان آناتولی، تولد حاجی بکتاش ولی در این موقع از سال ...

وفات شیخ عیسی نیز بنا به گفته سرانجام در ۶۵۵ هـ ق صورت می گیرد. همچنین صاحب جامع التواریخ و روضة الصفا میخوانند... - که در بحث گاهشمار کردی و واقعه مرنو به تفصیل آمده است- سال انقراض عباسیان را در ماه صفر ۶۵۶ هـ دانسته اند که بر اساس آن محرز بودن تاریخ به دست داده شده را ممکن می سازد.

اما خرده ای بر علم انساب نیز وارد است که احتمالاً در قدیم الأيام در بیان و ثبت شجره به این صورت عمل می کردند که نام افراد بی نشان اغلب در شجره ثبت نمی شده و گاه این مسأله اتفاق افتاده که مابین دو شخصیت معتبر واسطه ها را ذکر نکرده اند و فقط به ثبت افراد نامی اکتفا نموده اند. و یا عکس این قضیه یعنی نوشتن نام دو فرزند شاخص از شخصی نیز در این مورد صادق بوده که این مسأله نیز باعث گردیده تا واسطه بین نسله یا افزون و یا کم نشان داده شود. علی الحال علم مربوط به انساب و ثبت و ضبط آن در دفاتر علاوه بر اینکه به کاملی شکل نگرفته، بلکه گاهاً به اشتباه نیز ثبت شده است و علما و مجتهدین نیز در این خصوص نتوانسته اند برای مهم به نتیجه برسند. چه بسا در جایی سلسله نسبی را آورده که در جایی دیگر نه تنها آن سلسله نسب نیست و شاید آن را نقض کند. این موضوع نیز در تحقیق اغلب محققین انعکاس داده شده و مبادرت به عنوان کردن سلسله نسبی کرده که با آنچه می بایست باشد مغایرت دارد. پس یارسانی به مهر و امضاء پای شجره بسنده نکرده و کلام سرانجام و آنچه که در این دفتر ذکر و عنوان گردیده را ابتدای ملاک قرار می دهد.

سلطان اسحاق بین ۱۳۰ تا ۱۵۰ سال عمر میکند. روزی بر سنگ دزاور که یاران همه در آنجا در خدمتش مجتمع اند می نشیند و می فرماید: یاران وقت است که من باید از میان شما بروم. ارکان قدیم است و ارکان را قائم مقام بدارید و با ارکان میزان به همراه یکدیگر راه بروید. هرگاه که شما با هم یار باشید ما هم در هر جا به شما یآوری میکنم... بعد از آن دیدند که سلطان عالم غایب گردید و به چهار جسد نشان داد به خانه قمبر شاهونی بروید که فرزندش نیست، در خانه او مرا خواهید دید، و پاره ای قول و قرار به ایشان نشان داد. بعد از آن به حسب ظاهر پُرده در کشید و یاران در انتظار ماندند. چهار جسد هم هر یکی به دون دیگر افتادند. بنیامین به ولایت اردبیل رفت، حضرت داود به ولایت چرکس افتاد و حضرت پیر موسی به ولایت دمشق و حضرت مصطفی داودان به ولایت دودان. که از این مابین مدت هفت سال گذشت و یاران دیده داری می کردند و منتظر شاه عالم بودند. بعد از هفت سال به دون قلندر گردیدند و یکان یکان به در خانه ضعیفه فقیر آمدند و نان طلب نمودند و ضعیفه به هر کدام یک پارچه نان داد و آنها به سر چشمه سلطان آمدند و چند کسانی در اطراف آن چشمه دیده داری می کردند.

دیدند شخصی در آن چشمه وارد شد یاران آمدند از او جویا شدند عرض کردند که چه کسی؟ و آن درویش که حضرت بنیامین بود در دون کاکه پیره این کلام فرمود:

نهرده بیلینه نان ، نهرده بیلینه نان  
 نهرده بیلینه نان ، نامام چه نهرده بیل  
 که مان باتنیم وه ستهن وه رهو پیل  
 ناو چه چشمه ی وه ردهن هه رگز نمو لیل [۱۳۵]  
 دیگر که حضرت داود بود در دون کاکه عرب این کلام فرمود:

چه ره که سیه نان ، چه ره که سیه نان  
 چه ره که سیه نان ، نامام چه چه ره که س  
 که مان باتنیم وه ستهن وه رهو بهس  
 ناو زه چشمه ی وه ردهن نه وه ردهن هیچ کهس [۱۳۶]  
 درویش دیگر با نام کاکه رحمان که دون حضرت پیر موسی بود این کلام را فرمود:

ده مشقیه نان ، ده مشقیه نان  
 ده مشقیه نان نامام چه ده مشق  
 که مان باتنیم وه ستهن وه رهو پشک  
 ناو چه چشمه ی وه ردهن هه رگز نمو و شک [۱۳۷]  
 درویش دیگر به نام موسته فا آمده و اینچنین می فرماید:

نهرسته ریه نان ، نهرسته ریه نان  
 نهرسته ریه نان نامام چه نهرسته  
 که مری یاریم وه ستهن وه رهو وه  
 چا هانیک ناوم واردن چشمه شن که وسهر [۱۳۸]  
 درویش دیگر با نام خاتون زر بانو این کلام را می فرماید:

ده ودانیان ، ده ودانیان  
 ده ودانیان نامام چه ده ودان  
 که مان باتنیم وه ستهن وه رهو مه یدان  
 ناو زه چشمه ی وه ردهن نه وه ردهن هیچ نادان [۱۳۹]

بعد از آنکه یاران همدیگر را باز شناختند تکه های نان ضعیفه را همانند جم سر کوی شاهو به هم چسبانند و به حسب وعده ای که سلطان اسحاق به ایشان داده بود به خانه پیر قمبر شاهوئی رفتند<sup>۱</sup> تا مقدمات ظهور شاه ویسقلی (قرمزی) را مهیا کنند. شاه ویسقلی فرزند پیر قمبر شاهوئی ملقب به قرمزی

۱- تذکره اعلی ، ص ۹۴

۲- در تذکره اعلی ظهور شاه ویس قلی اینچنین آمده: چهار ملک به صورت قلندری به خانه قمر (قبر) شاهوئی آمدند، قمبر با زوجه اش صاحب کردار بودند، یاران که تشریف آوردند قمبر خوشحال شد، اما او اولاد نداشت. درویشان فرمودند مگر اولاد نداری؟ قمبر عرض کرد: خیر، و حضرت بنیامین دست برد سببی به آنها داد و فرمود پادشاه عالم به شما پسری می دهد، و اما نام او را نگذارید تا خودم بیایم و نام او را می گذارم. مدت یک سال از این مابین گذشت و یاران به خانه قمبر بازگشتند، قمبر از دور یاران را دید که می آیند، به زوجه خود گفت: تو که بار حمل نشدی و درویشان هم تشریف آوردند مبادا فکر بکنند که حرف ما بدروغ رفته است مبادا خوف بکشند. بعد از آن زن به قمبر گفت تو برو آنجا به آنها نوازش کن تا من فکری بکنم، قمبر بیرون رفت و زوجه اش قدری گوشت به پارچه پیچیده و به گهواره نهاد، و بعد از آن آمدند و از زن پرسیدند اولاد شده است؟ زن گفت: بلی، حضرت بنیامین فرمود برو او را بیاور تا ما او را دیده باشیم، زن قمبر گفت خواجه است، و اینها قبول نکردند، حضرت بنیامین خود برپا شده رفت بر سر گهواره دست برد از میان گهواره پسری بیرون آورد و فرمود ماشاءالله از این پسر خوب رنگ، روی شکفته قرمزی دارد. و یاران و مرد و زن بسیار بسیار خوشحال شدند، و کاکه پیره عرض کرد و امان کشید که یا دین و ایمان ماها ترا به چه اسم بخوانیم، و کرم فرمود شاه ویس قلی بخوانید و یاران هو کشیدند و کاکه پیره کلام فرمود. (تذکره اعلی ، ص ۹۷)

در منطقه شاهو قریه درزیان متولد می‌گردد. این قریه از دهستان سرگل شهرستان مریوان است که در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی این شهرستان و یک کیلومتری رودخانه زریوار قرار دارد و هم اکنون نشانی نیز از یارسانی همچون سایر مناطق در آن دیده نمی‌شود. پیر قنبر، کاکه عرب، کاکه رحمان، کاکه پیره، خاتون زربانو... از یاران ایشان می‌باشد.

اما عصر پردیور تا زمان درحیات بودن شاه‌ویسقلی نیز شامل می‌گردد. به این شکل که بعد از پرده‌گرفتن سلطان اسحاق در اوایل قرن نهم هجری، زمام امور به دست شاه‌ابراهیم و بابا یادگار از بغداد تا سرانه دالاهو - تا ظهور شاه‌ویسقلی - می‌افتد، و دوره پردیوری را تا اواسط نیمه دوم قرن نهم هجری ادامه می‌دهند. با تولد شاه‌ویسقلی در اوایل نیمه دوم قرن نهم عصر دوم پردیور با جلوه ثانی سلطان اسحاق آغاز می‌گردد، و تا اواسط نیمه اول قرن دهم هجری ادامه پیدا می‌کند. این مسأله باعث گردیده تا اغلب به اشتباه طول زندگانی سلطان اسحاق را سیصد سال یا کمتر و بیشتر تقریب بزنند و یا از اظهار نظر در مورد پرده‌گرفتن ایشان در چه‌سالی خودداری کنند.

در واقع عصر پردیور با دو جسم ذاتی از اواسط قرن هفتم تا اواسط نیمه اول قرن دهم هجری ادامه پیدا می‌کند. و در اینجا می‌توان گفت - به شکلی که توضیح داده شد - تاریخ ارائه داده شده توسط حاج نعمت‌الله مکرری تا حدودی به واقعیت نزدیکتر است. پس بنا به شواهد و مستندات کلام سرانجام و همچنین آنچه که در تذکره‌اعلی آمده است بعضی از رخدادها و دوره‌های کلامی همچون دوره بارگه بارگه، قولتاس یا کماکنان... در زمان شاه‌ویسقلی (قرمزی) اتفاق افتاده و به خاطر تداخل و پی‌نبردن به این امر که بعد از سلطان اسحاق شخص دیگر با جامه ظاهری دیگری ظهور کرده‌است، گفتارهای این دوره را نیز همانند ادوار پیش از دوره پردیور با اسماء پردیوری مشخص کرده‌اند.

تفاوت مابین عصر اول پردیور با عصر دوم در این است که عصر اول پردیور جلوه اعظم واکمل حقیقت در قالب سلطان اسحاق ظهور و بروز می‌کند و تمام یاران ایشان در دستگاه یاری موجود بوده‌اند و سایر یارسانیان در نقاط دیگر، پردیور را کعبه آمال و حل مشکلات می‌دانسته و می‌دانند و سراغی از ذات میهمان دیگر که در جایی سوای پردیور به نشر آیین یاری بردارد نداریم، درحالی که پس از پرده‌گرفتن سلطان اسحاق در اوایل قرن نهم و شروع عصر دوم پردیور به غیر از شاه‌ویسقلی کسان دیگری نیز ظهور می‌کنند که شاه میهمان هستند و یارانی از هفتن و هفتوانه دارند که یک دوره ذاتی غیراکمل را با یاران خود به وجود می‌آورده، مثلاً در فاصله بین تولد شاه‌ویسقلی تا اواخر قرن دهم به مدت دویست سال به غیر از خود ایشان شاهد ظهور باباحیدر، ذوالنور قلندر، خان احمد کرکوک، شاه محمدبیگ، شاه هیاس و خان آتش نیز هستیم. البته شکوفایی و گسترده‌گی جامعه و بینش یارسانی در این سالها یعنی در فاصله بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ هجری را می‌توان توجه و عنایات حکامی همچون امیر تیمور گورکانی و پس از آن با روی کار آمدن دولت صفویه خاصه مقارن با ظهور شاه اسماعیل دانست.

یارسانی که در نوار مرزی مابین عثمانی و صفویه بود مورد توجه قرار گرفت و با تبلیغ و تشویق و توجه به یارسانی باعث گردید که یک دژ از اعتقادات مقابل عثمانی به وجود بیاید که این خود سبب ساز گسترده‌گی جامعه یارسانی در این زمان می‌گردد. همچنین با انقراض دولت صفوی و با روی کار آمدن نادر قلی افشار و حمایت و عنایت ایشان به یارسانی و سایر دراویش، باعث گردید که صوفیه و طریق رونقی دوباره بگیرند. چرا که دولت صفوی در اواسط با سختگیریهایی که بر علیه صوفیه داشت فعالیت و رونق ایشان سرکوب گردید، اما با تسخیر هند توسط نادر نه تنها رابطه فرهنگی و اعتقادی با علویان و صوفیان آن دیار همچون حیدریها رونق گرفت بلکه در داخل نیز یارسانیان از وضعیت امنیتی مناسبی برخوردار شدند، به گونه ای که خان آتش در سرکوب ترکها ائتلافی موثر با نادر داشته و اینگونه نقل می‌گردد که ایشان همچون واقعه غارمرنو با پاشیدن مستی خاک در سپاه دشمن مانع از پیشروی آنان که منجر به اغتشاش و بهم خوردگی نظم صفوفشان گردیده به پیروزی نادر بر ترکها کمک فرموده. این واقعه در روم شکن بوده که آن را به همین نام می‌خوانند و نادر چندین قریه را در خراسان به خان آتش می‌بخشد.<sup>۱</sup>

همانطور که گفته شد قبل از تولد شاه ویسقلی یک دوره ذاتی پس از پرده گرفتن سلطان اسحاق را شاهد هستیم که در نواحی عراق عرب و دالاهو شکل گرفته است، یعنی دوره ولیعهدی شاه ابراهیم فرزند سیدمحمدگوره سوار و نوه سلطان اسحاق که در کنار ایشان بابایادگار نیز امورات مربوط به رتق و فتق یارسانیان در ایران را به عهده می‌گیرد. پس از پرده گرفتن سلطان اسحاق و آمدن یعقوب قوشچی اوغلی از ترکستان به خدمت شاه ابراهیم که بنیامین میهمان بوده با دیگر یاران همچون خیل خیلانی داود میهمان، شکرشیروانی پیرموسی میهمان، اصحاب زنگی مصطفی میهمان و القاس رمزبار میهمان یک دوره ذاتی کوتاه را با یاران می‌گذرانند که پس از آن میهمانی ارواح بر سایر افراد قرار می‌گیرد. جنین بنیامین میهمان که جذب از سیدابولوفای نیز داشته است، عبدل نازدار که داود میهمان و جذب از سیدمحمد گوره سوار نیز داشته است، اسکندر سیاه خانه پیرموسی میهمان با جذب از سیدباباعیسی، میرقباد مصطفی میهمان با جذب از میر، شیخ روزالله رمزبار میهمان با جذب از سیدحبیب شاه، شریف ریجایی با میهمانی از زرده بام و جذب از مصطفی، ایمام یک دوجانی با میهمانی از روچیار و جذب از سیدشهاب الدین. که پس از ایشان سایر یاران شاه ابراهیم و بابایادگار عهده دار امورات می‌گردند همچون قوشچی اوغلی که بنیامین میهمان بوده، جنین داود میهمان، عبدل پیرموسی میهمان، چراغ بیگ مظهر عابدین، قانون بیگ مصطفی میهمان، میره بیگ یادگار میهمان، قلندر بیگ مظهر سیدشهاب الدین ...

۱- یادداشتهایی در مورد طایفه های اهل حق، ص ۳۷

و بابایادگار که فرزند سلطان اسحاق و داداساری ابن پیرمکابیل دودانی می باشد و از جانب ایشان والی برکرد و کردستان می گردد که لازم می نماید شمه ای از وی و جامه های آن در عصر پردیور عنوان گردد. جامه اول ایشان در ابتدای پردیور یاراحمد زرده بام از هندوستان می باشد که نام اصلی وی به هنگام هجرت به پردیور همچون سایر مجهول است و تا زمان اوایل قرن هشتم در قید حیات بوده که اغلب کلامهای سرانجام در جامه ایشان عنوان گردیده است و همین مهم نیز باعث شده تا تمام کلامهای پردیوری با نام شاخص احمد زرده بامی که سایر اسماء از این ذات را تحت شعاع خود قرار داده عنوان گردد درحالی که این احتمال داده می شود این کلامها در جامه های دیگر این ذات نیز گفته شده باشد. پس از ایشان جلوه بر میراسکندر در اواسط دوره اول عصر پردیور قرار می گیرد که پس از حکایت دره شیش به عالی قلندر اشتهار پیدا می کند (ر. تعلیقات شماره ۱۲۵) که پرداختن به ایشان و چگونگی شرح حال و سلسله انسابش و از هم نمایاندن شخصیت‌های هم نام در این جامه از موضوعهای قابل بحث است که کم رنگ و نامفهوم جلوه کرده است. پس از جلوه میر اسکندر که به عالی قلندر اول اشتهار پیدا می کند بابایادگار با شاخص ترین نام در بینش یارسانی ظهور پیدا می کند و پس از ایشان عالی قلندر دوم. موارد زیادی که علیه است بر این خاندان از جانب معاندان عنوان می گردد و وجود کلامهایی چند نیز که تفاسیر آن تا به حال به شکلی درست ارائه داده نشده به این خرده گیریها دامن زده تا این خاندان را در انزوا بکشاند تا حدی که مریدان این خاندان به نسبت تشکیل خاندان، در حال به نصف هم کمتر شده و بیشتر ایشان در زی خاندان میر خود را سرسپرده می گردانند. اغلب بر آنند که شخص عالی قلندر همان میراسکندر از یاران سلطان اسحاق بوده که در بغداد توسط سلطان سلیم به شهادت می رسد... و همچنین سادات این خاندان که خود را به یاراحمد زرده بامی می رسانند... و موارد دیگر، که باید تصحیح کنم میر اسکند ملقب به عالی قلندر می گردد اما توسط سلطان سلیم به شهادت نمی رسد، چرا که با به تخت نشستن سلطان سلیم در سال ۹۱۸ هـ ق یعنی چیزی حدود دو قرن اختلاف زمانی صحیح نمی نمایند، و انگهی تعداد افراد در شجره این خاندان که به بیشتر از دوازده کس نمی رسد و منسوب به جانشینان عالی قلندر دده حسین و دده قباد می باشند این موضوع را تأیید نمی کند. درثانی در کلام دوره دره شیش و یا میراسکندر (عالی قلندر اول) نامی از این دو شخصیت و جانشینی ایشان به جهت عالی قلندر برده نشده است. (البته در کلامهای همان دوره یعنی کلام چهل تن از عالی قلندر (میراسکندر) نام برده شده است). حال یار احمد زردبام که قبل از میراسکند و مربوط به عصر اول پردیور یعنی اوایل نیمه دوم قرن هفتم بوده جای خود دارد که برای انتساب به ایشان حداقل به ۲۴ نسل احتیاج خواهیم داشت. عالی قلندر نیز در کلامهای خود به این مهم اشاره دارد که جامه وی بعد از بابایادگار است یعنی اواسط نیمه دوم قرن نهم و همچنین عالی قلندر اول لقب میراسکندر می باشد و نه یاراحمد زرده بامی. منتهی به خاطر اینکه تمام این شخصیتها دارای یک ذات بوده اند که در اعصار مختلف ظهور نموده اند و همچنین به

دلیل شاخص بودن نام یاراحمد زرده بامی کلام نویس سهواً کلامها را منسوب به یاراحمدزرده بام کرده است.

اما در عصر دوم پردیور از شخصی در دفاتر یارسانی و تذکره های موجود نام برده می شود که بر علیه دستگاه عثمانی قیام می کند و پس از به شهادت رسیدن به عالی قلندر اشتهار پیدا می کند.

کسی که بر علیه سلطان سلیم می شورد و به عنوان شخص شاخص یارسانی زمان وقت می توان از آن یاد کرد کسی جز شاه ویسقلی نمی باشد که تاریخ پرده گرفتن و یا به شهادت رسیدنش در اواسط نیمه اول قرن دهم هجری است، یعنی در سالهای پایانی سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ هـ)، که اوج تحركات علویگری و تخطئه این انقلابها در این سالها می بوده. شرح شجره ای که به ایشان منسوب است تا به امروز دوازده کس را در بر دارد و بر اساس علم بر احوال شجره نسب که برای هر سه نسل صدسال را در نظر می گیرند تاریخ شهادت عالی قلندر دوم را به دست می دهد که سادات عالی قلندری حاضر از نسل جانشینان عالی قلندر دوم می باشند.

آنچه از کلامهای این دوره مستفاد می گردد این است که حوزه فعالیت شاه ویسقلی در ابتدا هورامان و نواحی شمالی آن یعنی در میان علویان کردستان بوده که پس از مدتی یعنی در اوایل قرن دهم به نواحی جنوبی کردستان به میان ایل کلهر خاصه نانکلی و دلفان می رود که مردم آن جا سرناسازگاری و عنادورزی با ایشان پیدا می کنند و تحریفاتی را نیز علیه وی به وجود می آورند. پس از آن دوباره به نواحی تحت نفوذ عثمانی می رود و در آن منطقه جامه را به شهادت تهی می گرداند. در تذکره اعلی آمده که ایشان (شاه ویسقلی) می فرماید: ...هرگاه قبای سفید پوشیدم مرا بگوئید عالی قلندر. و فرمود: فردا نه پس فردا من کشته خواهم شد. پس صباح به دون عالی قلندر شاه را تیر باران کردند و او را شقه نمودند... و به رودخانه سیروان انداختند. دختری جافی در آن موعد در آنجا آب می آورد... دختر نگاه کرد ذات پاک مرتضی علی را شناخت و دون خودش را هم ... گفت: برو به ایل دلفان بگو که عالی قلندر را کشتند و اگر آنها بیایند ادعای خون ما کنند قبول ندارم، چراکه من امر نموده ام و حی القیوم هستم. این را فرمود آمد به میان اهل شاهویی و ایشان امان کشیدند ...<sup>۱</sup>

این شرح چند نکته را می نمایاند. ابتدا اینکه عالی قلندر دوم همان شاه ویسقلی می باشد و همانند جلوه سلطان اسحاق در عصر اول پردیور که شاه ابراهیم را فر شاهی می دارد در این جامه در اواخر حیات، خود را در جامه عالی قلندر معرفی می نماید. دوم اینکه جماعتی از کردان کلهر با وی سرناسازگاری داشته و بر ایشان حمله ور می شوند و وی را به قتل می رسانند که بنا به مستندات کلامی حیاتی مجدد می یابد تا پس از آن بر علیه دستگاه سلطان سلیم قیام کند و به شهادت می رسد. در اینجا ذکر این نکته ضروری می نماید که فلسفه ذات میهمانی در بینش یارسانی این امر را واقع می سازد تا یک متعالی در

۱- تذکره اعلی، ص ۱۲۲

آن واحد حامل بر چند ذات گردد، ویا اینکه در کسوتهای متفاوتی جلوه کند، همانند شاه ویسقلی که در کسوت عالی قلندر با مقامی ایوتی جامه را با شهادت تهی گردانیده. و از آنجائی که مقام این ذات شهادت و قربانی شدن به جهت رونق دادن و پربار کردن راه است، در این زمان خود پادشاه، میهمان بر این ذات می گردد. پس از آن دو تن به نامهای دده حسین و دده قباد به جهت ایجاد خاندان خلق می شوند تا تداومی باشد بر این موضوع.

آقای محمدعلی سلطانی به نقل از نقاوة الآثار از شخصی صحبت به میان می آورد که در چهارمحل و خوزستان قیام می کند که دعوی شاه اسماعیل بودن داشته و مردم آن مناطق را تحت قیادت خود در می آورد. ذکر آن در تاریخ با نام اسماعیل دروغین آمده است و مردم به آن شاه اسماعیل قاتل می گفتند.. که عاقبت قلندر با دو پسر واکثر مقربان نامور در قید اسارت افتاده تمام دستگیر شدند... و سرهای ایشان از بدن جدا کرده و از دار عبرت آویختند. وی (اسماعیل دروغین) به هنگام دعوی دو دندان پیشین خود را نیز می کشد تا شباهتی تام با شاه اسماعیل داشته باشد و با نیرنگ خود را در میان توده مردم جای می دهد. همچنین اسماعیل دروغین دیگری که در نواحی همدان و دینور سر بر می آورد ویا اسماعیل دروغین دیگری که در نواحی قندهار و خراسان چندی آشوب به پا می کند که به قلندر نیز اشتها پیدا می کنند. البته آقای سلطانی در ابتدای مبحث این نکته را خاطر نشان می سازد که در آن مدت که تخت سلطنت از زیور وجود شاه اسماعیل بنا بر مشیت ملک جلیل عاری و عاقل ماند ... مردم یکی را پیدا کرده ورقم استیلا برو کشیده لوای تسلط برافراشتند، وصیت این فسانه به گوش مردم هر کرانه می رسانید که شاه اسماعیل فوت نشده و... عنقریب از بلاد روم یا هند ظهور خواهد کرد و جمعی کثیر از جهال عوام این خیال محال را اعتقاد کرده از هر طرف داعی سر برداشت و جماعتی از مردم بی سامان پریشان بر ایشان جمع شده باعث تشویش خاطر اهالی هر بلاد و دیار می گردید و حکام آن حدود به دفع و رفع آن گروه کوشیده لوازم کشش به ظهور می رسید. در حالی که داعیه داران یارسانی افرادی فرصت طلب نبوده و همچنین با عناوینی دروغین سعی در به دست آوردن جاه و مقام نداشته و تمام سعی خود اهتمام بر دستورات و قواعد یاری بوده است .

پس از جلوه میراسکند در اواسط پردیور، بابایادگار در اواخر عصر اول پردیور یعنی در سالهای اواسط نیمه دوم قرن هشتم دیده به جهان می گشاید که در روند تکامل ظاهری در پردیور می ماند، اما در اواسط عمر مأمور بر سرانه دالاهو و نواحی اطراف آن می گردد، و در اواخر عمر نیز مأموریت بر هندوستان پیدا می کند و سرانه را به قصد هندوستان ترک می کند. پس از مدتی در آنجا به شهادت می رسد و شخصی جسد وی را در کجاوه ای می گذارد تا در مکه آن را دفع نماید، که تاریخ به شهادت

رسیدن ایشان را می توان در اواسط نیمه دوم قرن نهم دانست. شتریان جسد را به قصد مکه حمل می نمایند تا به محل قیادت خود بابایادگار یعنی سرانه می رسد ، چهار ملک کجاوه را از ساریان می گیرند و ایشان را در محل کنونی دفن می نمایند.

اما مینورسکی که در سال ۱۹۱۴ م یعنی نزدیک به یک قرن پیش از مقبره بابایادگار دیدن کرده عنوان می دارد : .. مقبره بسیار ساده و پوشیده شده با ضریح چوبی ای که کتیبه ای در آن حجاری گردیده است و بدبختانه سروته آن از میان رفته و تاریخ ندارد را با عنایت خاص به من نشان دادند و آن به اسم سید وصال پسر خوانده بابایادگار بوده است. همچنین داستان زندگی قدیسی را می آورد که به دست قبادبگ حاکم درنه (بخش شمالی ذهاب) او را در زندان بغداد توقیف کرده که بابایادگار حکم رهایی او را از قباد می گیرد. این قدیس به نشانه حق گذاری از او زیارتگاهی به روی مدفنش بنا می کند که آقای سلطانی این مطلب را در جلد دوم از کتاب قیام و نهضت علویان زاگرس به این شرح آورده است:

قمام الدین در بغداد در زنجیرخانه بند بود و موعده دو سال وزیر بغداد او را بند کرده بود و او را مرخص نمی شد و اهل بغداد از بزرگ و کوچک علاوه بر خسرات زیاد هرچند کوشیدند آخر به جایی نرسید، در فکر بود که چون شود عاقبت کار و درین دو سال شب و روز در این فکر بود تا عاقبت نظر کرد که پناه به کی برد و خود او مادری داشت و مادر قمام الدین به فرزند گفت: التّجاء را به آقای شیخ زمان جناب مقدس القاب ، شیخ یادگار که نبیره اولاد علی ابوطالب می باشد، ببر و بگو : مگر از آنجا چاره برای تو باشد. قمام الدین چون اسم حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی شنید بسیار گریه کرد و گفت با خود که ای دل علی مشکل گشا بوده این یادگار اولاد علیست. البته پناه به اولاد علی بری خلاص خواهی شد از زنجیر و بند. و شب قمام الدین نیت خود را خالص کرد و روی خود را به شیخ یادگار کرد و گفت: ای شیخ به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و به حق جد و آباء خود قسم که بنده را از این بند رها ده و گریه وزاری بسیار کرد و خواب او را بر بود. در خواب دید کسی گفت: ای قمام الدین ترا نجات دادیم و خلاص شدی از بند. قمام الدین گفت: عرض کردم فدای تو شوم چه کسی تو؟ فرمود: من شیخ یادگار منزلم در سرای زرده یزدجردی می باشد. و صبح که شد شاهومن وزیر بغداد مرا از بند و زندان خلاص کرد و مرا خلعت داد و روانه نمود و شاهومن نقل کرد که هرگاه تو را مرخص نمی کردم هلاک می شدم زیرا شب شیخ یادگار عصای خود را به گلوی من نهاده و فرمود: ای شاهومن! قمام الدین را مرخص کن والا هلاک خواهی شد. از این جهت ترا خلاص کردم. و بنده از بغداد بیرون آمدم و روانه پابوس شیخ شدم و این پنج دانگ ملک و زمین و سراب انزله را به پنجاه من گندم و دو شاهی پول نقد صلح کردم صیغه جاری شد و به وفا رسید ملک خود را وقف شیخ یادگار کردم به رضا و رغبت خود و دیگری را نرسد که بعدالایام من ایام از هر جهت ادعای ملک بکند، نه بنده خود ، نه وارث را . سراب و زمین ملک انزله حق و مال محض و منحص خاص خالص جناب مقدس القاب، پیشوای دوران و عارف



زمان و عصر، سلاله دودمان، مصطفی و خاندان مرتضی علیه السلام، شیخ زاده، شیخ یادگار می باشد. مزرعه معلومه مشهوره انزله را هرکس طمع کند به غضب الهی گرفتار شود و هرکس که تصرف کند ملک انزله را به لعنت خدا و رسول خدا و علی و اولادش گرفتار شود. وقف شیخ یادگار شد و کان ذلک به تاریخ ششم رجب المرجب سنه ۹۹۳. الملک لله الحق المبین ..

امایکی از مسائل انحرافی و تفرقه‌انگیزی که توسط نیروهای مرموز عنوان گردیده، این است که این دو را جزء خاندان محسوب نکرده و حتی بر سیادت اینان نیز شک داشته و با طرح شبهاتی همچون جانشینان ایشان از نسل کدام یک از سادات بوده؟ سعی در منزوی کردن و انشقاق در جامعه یارسان داشته. والبته تحریفات خاص بر کلامهای این دوره به خاطر حساسیت و اهمیت آن کاملاً مشهود و مسطور در سرانجام می باشد تا شکافی در حد جدایی و رقابت میان رهبران در این دوره را ایجاد کنند...

بابا یادگار از ذات بوده و جزء هفتن که در دستگاه الهی نیابت عرفانی و کمال الهی با داشتن فره را داراست، حال ایشان دو شخص را برای جانشینی خود خلق کرده و آن را به عنوان اولادان خود معرفی نموده<sup>۱</sup> - کلام دوره پردیور بر آن گواه است - که این هم به مانند بسیار دیگر از دستورات لازم‌الاجرا می باشد و مخالفت با آن مخالفت با بابا یادگار است. پیر زواره می فرماید:

مه‌قام یادگار چه مه‌ر نو<sup>۱</sup>                      گواده‌ی شو‌مارش پیر رو‌ستم بو<sup>۲</sup>  
په‌ری یارستان بو‌وه سر مه‌گو<sup>۳</sup>                      چه‌نی ئی‌براهیم وه به‌ک مه‌ره‌ژی‌بو<sup>۴</sup>

و یا عبدل نازار می فرماید:

شا ئی‌براهیمه‌ن شاهو یه‌زدانی                      یه‌زدان یادگار شا وه جیهانی<sup>۱</sup>

۱- در این خصوص شکر شیروانی که جلوه از پیرموسی دارد می‌فرماید:

سویره‌ی زات زولال، سویره‌ی زات زولال<sup>۱</sup>                      نامانه‌ن نامان — سویره‌ی زات زولال<sup>۲</sup>  
وه ناز یاران شناسام جه‌مال<sup>۳</sup>                      نیشانه‌ی حوسه‌بن خیال و وسال<sup>۴</sup> [۱۴۰]

یا در جایی دیگر می فرماید:

بده‌می گه‌وا،،                      نه دو‌ن خیال بده‌می گه‌وا  
وسال موسته‌فا خیال سو‌لثانه‌ن                      فه‌رزه‌ند ره‌شید قودره‌ت نیشانه‌ن  
فه‌رزه‌ند ره‌شید خیال و وسال                      نامای وه‌سب نه‌و ته‌خت بابا یادگار [۱۴۱]

یا شاه ابراهیم می فرماید:

خیاله گیانه،،                      نیشانه‌ی حوسه‌بن خیاله گیانه  
په‌نام ناوه‌رده‌ن ساقی چلاته                      نسومیدم تونی سر په‌کدانه [۱۴۲]

همچنین القاص می فرماید:

قودره‌ت نیشانه،،                      نیشانه‌ی حوسه‌بن قودره‌ت نیشانه  
نشینگی ته‌خت شای سه‌رانه                      بسو وه شه‌فه‌قه‌ت وه بی‌به‌هانه [۱۴۳]

۲- کلام دوره بابا یادگار بند ۳۷. [۱۴۴]

و اگر چنانچه ما شجره خاندانها و سادات را پیگیری می‌کنیم فقط به این خاطر است که نسل سادات را دانسته تا مشخص گردد که به کدامیک از خاندانها سرسپرده گردند، و این امر نیز در کلامها مکرر عنوان شده که بابا یادگار به شاه ابراهیم سرسپرده گردیده است. پس سادات یادگاری که از نسل جانشینان بابا یادگار می‌باشند می‌بایست به سادات شاه ابراهیمی سرسپرده گردند،<sup>۲</sup> و همچنین سادات شاه ابراهیمی که می‌بایست به خاندان ابوالوفائی سرسپرده شوند.<sup>۳</sup> همچنین در تفسیر سرانجام آمده که پیر حقیقت (ازل) پیر بنیامین می‌باشد و پیر تخت صاحب خاندانان، و این مهم در کلامها مکرر عنوان شده که بابا یادگار به پیر تخت معرفی می‌گردد. سلطان اسحاق می‌فرماید:

غولامان نهو وقت سهر پیش سپردهن یادگار وه پیر ته تخت حه حقیقت که ردهن<sup>۴</sup> [۱۴۸]  
یا دوسته یکی از یاران سیدبراکه می‌فرماید:

میر خاندان پیر نه رگس چه<sup>۵</sup> به دوسته واتهن به نا به رد وه جهم<sup>۶</sup> [۱۴۹]  
و یا در خصوص سیادت ایشان سلطان سهاک می‌فرماید:

یادگار نوشانش نازار و خه‌تر به و که پیش ماچان سه‌ید سه‌روه<sup>۷</sup> [۱۵۰]

تمام این مسائل نیز در مورد عالی قلندر صادق است، چرا که ایشان نیز همین مقام ایوتی<sup>۸</sup> را داشته که بعد از بابا یادگار و در جامه‌ای دیگر تشکیل خاندان داده است. وانگهی در جای جای کلامهای عصر اول

۱- کلام دوره زلال زلال بند ۲۲۹. [۱۴۵]

۲- یادگار ماره‌مو: شرت ویم وه جا، ....

دوون وه دوون نامام ، قه‌واوه قه‌وا

پیسرم نیسراهیم جه‌وزمش شکنا نیسراهیم پیرم چه سه‌ر دوو دونیا [۱۴۶]

همچنین به بند ۱۸۰ از کلام دوره زلال زلال و بند ۲۳ و ۲۷ کلام دوره عالی قلندر رجوع شود.

۳- سیدمحمد در کلام دوره پیدایش هفت‌توانه بند ۵۹ می‌فرماید:

زاتمن کوی شفا ... کاکه نه نه‌زل زاتمن کوی شفا

چه قاب گه‌وه‌ر جه‌مه وب ی جه‌فا ده‌ستگیر شه‌رتمن سه‌ید نه‌بولوه‌فا [۱۴۷]

همچنین به بند ۶۲ و ۱۷۹ از کلام دوره زلال زلال رجوع شود.

۴- کلام دوره بابا یادگار بند ۲۱، همچنین بند ۱۹ و ۲۱ از همین کلام .

۵- کلام دوره سیدبراکه و دراویش ایشان ، نسخه خطی

۶- کلام دوره بابا یادگار بند ۳۶

۷- **نه‌یوهت**: ایوت حشار، پرستار، پرستار بیدار کننده، باغبانی که احیاء میکند، کسی که نوید بودن و شدن میدهد. در بعضی از موارد در کلام با ایوت هوشیار آمده که متأسفانه کلام نویس متأخر به خاطر عدم درک معنی، آن را به هوشیار تحریف کرده، در حالی که حشار به معنای پنهان و ناشناخته معنی می‌گردد، یعنی که تا روز حشر کسی از راز ایوت باخبر نمی‌گردد. در دستگاه الهی وظیفه دارد هوشیاری را در هستی نشر دهد. بحث بر سر اینکه ایوت بابایادگار است یا شاه ابراهیم در زیر به آن می‌پردازیم.

ایوت حشار به قول اغلب مفسرین کلام یکی از جلوه‌های ذاتی بابا یادگار می‌باشد و برای اثبات به مواردی اشاره می‌کنند که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

تجلی ایشان قبل از یار احمد زرده بام بوده که پس از شهادت به دستور سلطان اسحاق در کوشک پردیور به خاک سپرده می‌گردد، در این خصوص شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌فرماید:

روْحش بی رهوان نه یوهت هشار  
چاگا ده فنش کرد نو قهور و مزار  
نارو نه مرقه د ویش داده ن قهرار  
حج نه یوه تهن چه ی پردیور شار [۱۵۱]

بعد از جامه یار احمد زرده بام میراسکندر تجلی پیدا می‌کند و ایشان نیز در دره شیش شهید می‌شود و به عالی قلندر ملقب می‌گردد، که در طول کلامها به عالی قلندر مقام ایوتی می‌دهند و ایشان را ایوت حشار معرفی می‌کنند:

وه لوتف سولتان بیم وه سهر قه تار  
نه یوهت بیانی چیم وه ساجنار [۱۵۲] (عالی قله ندر، بند ۲۶)

و چون سرسپردگی، شهادت و قربانی شدن رسالت این ذات می‌باشد و در تمام ادواری که ظهور نموده شهید شده پس عالی قلندر که لقب میراسکندر است همان ایوت می‌باشد و ایوت نیز همان بابا یادگار با تفاوت در جامه و زمان، بابا یادگار می‌فرماید:

که له زرده بیانی نه یوه تی هشاری  
گاو برشته بیای ژیسر ساجناری [۱۵۳] (پیره و پیرالی بند ۸۷)

یا پیر موسی می‌فرماید:

سه بید موحه ممد نویرش مو هامیان  
یار زرده بام نو رو مو قوربان [۱۵۴] (که له زرده، بند ۱۰)

شیخ صفی می‌فرماید:

نه یوهت چا نهو جا سهر دا نه رای بار  
وه پردیور نامان وه دو ن هوشیار [۱۵۵] (شیخ صفی، بند ۷)

و یا در کلام دوره برزنجه آمده، ماهی خوراک شده ای که برای چاشت به پیر مکانیل داده شد مظهر ایوت یا بابا یادگار بوده که پس از اعتراض جفت آن یعنی روچیار مبنی بر تنهائی خود، سلطان اسحاق به ماهی وجفت آن می‌فرماید:

هم شو نه خانه ی سپ نه سرارم  
هم بهر شه نه پشت به رده ی پیوارم  
نام تو گیلو نه یوهت پیش وارم  
هم نام جفت گیلو روچیارم

یا در نسخه ای دیگر به این شکل نیز آمده است:

چا پشت به رده ی غه یب وه که رارم  
چا پردیور را بیسا بهس کارم

نام ویت مسهوا نه یوهت هشارم  
نام جفت ویت مو وه روچیارم [۱۵۶] (دوره برزنجه نسخه خطی)

از دیگر دلایلی که می‌توان به آن اشاره کرد که ایوت یکی از جلوه های ذاتی یار احمد زردبام است گواهیهای موجود در کلام پیدایش هفتوانه است که هفت خلیفه برای سر جم نشینی هر کدام از هفتوانه گواهی می‌دهند. در این جهانی که در عالم ستر تشکیل می‌شده قربانی یار احمد زردبام که رسالت ایشان می‌باشد بوده است. که هفت خلیفه برای اشاره به این ذات از میر اسکندر، کاک احمد، یار احمد، یار حسین و در گواهی خلیفه محمد ایوت آورده اند، که در تمام نسخ کهن این مسأله انعکاس پیدا کرده است. و این مواردی بود که در کلام دلالت بر یکی از جلوه های ذاتی بابا یادگار در زمان بین برزنجه و پردیور به نام ایوت حشار دارد. یا اینکه میره بیگ در کلام دوره جانشینی شاه ابراهیم بند ۱۷ می‌فرماید:

چا پردیور را یاری بی نيزهار  
نیز نه یوه تهنان پاسای یادگار [۱۵۷]

یا اینکه در تذکره اعلی ص ۱۸۸ نیز آمده: ... اگر پرسند در زیر ساجنار چه قسمت شد؟ بگو گاو بریان از غیب آمد. اگر پرسند چه دون بود؟ بگو ایوت شاه ...

اما مواردی نیز در کلام می‌باشد که دلالت بر این مسأله دارد ایوت حشار یکی از جلوه های ذاتی شاه ابراهیم است که نمونه هائی از آن در کلام آمده. مانند کلام دوره بارگه بارگه گفته پیر طیار که می‌فرماید:

نه یوهت موحه ممد شیرزاد زارا  
کیسیا بانو یورت ره مزبارا [۱۵۸] (بارگه بارگه، بند ۵۷)

که برای اثبات آنکه محمد شیرزاد چه کسی می‌باشد می‌بایست به کلام دوره زولال زولال رجوع کرد که شاه ابراهیم می‌فرماید:

موحه ممد شیرزاد بیم بی خواو بی خوره  
کاکام یادگار نه قهوا ی نه سفیر [۱۵۹] (زولال زولال، بند ۱۷۱)

همچنین در بند گفته پیر مالک آمده:

خالد زه رده بام زهر دیش چه خوره  
بهلال روچیار میرد هام شه ره [۱۶۰] (بارگه بارگه، بند ۲۴)

که بلال را روچیار معرفی کرده و در اغلب کلامها به عنوان به لیل آمده. شاه ابراهیم می فرماید:

نیراد به لیل، نیراد به لیل      نیراهیمه نان، نیراد به لیل [۱۶۱] (دامیادمار، بند ۲۰۶)

همچنین عابدین در بند ۱۰۳ از این کلام بعد از آنکه به پنج تن (بنیامین، داود، پیرموسی، رمزبار، مصطفی) برای به داد رسیدنش التجا می کند در بیتی ذات بابا یادگار و شاه ابراهیم را اینچنین مورد خطاب قرار می دهد:

سایین به دادم نهی ههفتهی قهیله      نهیوت موروهت بی، نهی زهردهی قهباله [۱۶۲]

یا اینکه پیرنریمان شاهی در بند ۵۶ از کلام بارگه بارگه تیمور شاه را روچیار و ذات ملک طیار معرفی می کند و این در حالست که این مسأله در کلام عابدین بند ۱۳۱ تیمور را ایوت حشار معرفی می کند:

تیمور بو نهیوت میردی هوشیاری      نیستا له حوزووری توّم لهی دباری [۱۶۳]

پس بنا به شواهد کلامی که به آنها اشاره شد و کاملاً مستند می باشد هیچ دلیلی بر رد آنها نیست این سؤال پیش می آید که پس ایوت کدام یک از این دو بزرگوار می باشد؟ مضاف بر آن می توان بر این مسأله نیز اشاره کرد که اگر کلام برزنجه و سایر کلامها را کامل بررسی کنیم می بینیم هیچ کلامی که در خصوص ایوت حشار و به قولی جفت آن ملک طیار باشد وجود ندارد. یعنی از فراهم نمودن مقدمات ظهور توسط یاران مقرب گرفته تا باغبانی شیخ موسی که مظهر سید محمد گوره سوار سر حلقه هفتونه می باشد تا یار احمد زرده بام کسی به این نام در طول دوران از تولد تا هجرت سلطان اسحاق نبوده، یعنی از ابتدای ظهور (کلام برزنجه) این دو به نامهای: گردون اخضر، دو گاو اخضر، حسن بگ و حسین بگ، شیخ احمد دکا و فرزندش شاهمار، ماهی زرد و جفت آن، میر اسکندر و میر ورّجّم می باشد که پس از آن به نام یار احمد زرده بام و یار روچیار ظهور می کنند. حال در کلام دوره شیخ صفی، گواهی داده می شود که شخص مدفون در کوشک پردیور ایوت حشار است، و بنا به شواهد کلام این سؤال پیش می آید که شخص مدفون شده ای که شیخ صفی به آن اشاره دارد و یکی از جلوه های ذاتی بابا یادگار معرفی شده در چه زمانی به شهادت رسیده و کی آن را در این محل مدفون کرده اند؟

گیان ته سلیم کردن نهیوت حشار      نهو ژه مهرقه د ویش گرتن قهرار

پهری یارسان بی وه قله گا      کوشک شای دین بیهنش وه بارگا [۱۶۴] (عالی قهله ده، بند ۲۶)

واقعه به شهادت رسیدن یکی از یاران نزدیک سلطان اسحاق می بایست حتماً دارای یک دوره کلامی باشد و یا لاقلاً در سایر کلامها که به صورت زنجیری به هم مرتبط اند می بایست نشان و گواهی هائی از آن داده شود، در حالی که می بینیم نه کلامی از این واقعه در دست می باشد و نه در سایر کلامها همچون کلام دوره هفتن و هفتونه... و یا در کلام زولال زولال که شرح تجلی های ذاتی این دو در ادوار مختلف بوده نشانی از این دوره و به شهادت رسیدن ایوت می باشد نیست. در واقع ما بجز چند مورد در تمام سرانجام به این نام بر خورد نمی کنیم و این مسأله باعث گردیده که اغلب کلام نویسان در قدیم دچار شبهه شوند و ایوت را شاه ابراهیم معرفی کنند و چون این ذهنیت برای آنها ایجاد شده که ایوت همان شاه ابراهیم است پس در نوشتن کلامها، در بعضی از موارد، جاهانی که می بایست بنویسند روچیار نوشته اند ایوت در حالی که این مسأله سهواً بر ذهنیت کلام خوانهای این زمان نیز تأثیر گذاشته است. واقعیت امر این است که ایوت حشار هم شاه ابراهیم می باشد هم بابا یادگار با این توضیح که آن لقب وصفی می باشد برای بابا یادگار و شاه ابراهیم. نه اینکه آن اسم یک دوره تجلی ذاتی در زمان برزنجه باشد. چرا که اگر غیر از آن باشد و ایوت حشار را شاه ابراهیم معرفی کنیم پس جفت آن در آن مظهر چه کسی می باشد؟ در واقع این دو در تمام ادوار با هم آمده و با هم بوده، همچون: عقیق و یقیق، امرداد و خرداد، حسن و حسین، احمد و نعمت، حسن بگ و حسین بگ، زرده بام و روچیار... و یا اگر ایوت حشار را بابا یادگار معرفی کنیم پس جفت آن ملک طیار بنا به گفته پیر نریمان شاهی شاه ابراهیم است.

زهرده بام نامش زهر بفت زهنگار      روچیار تهیمور شا نهو مهله کک ته بار [۱۶۵] (بارگه بارگه، بند ۵۶)

و اگر آن را صفتی مختص به شاه ابراهیم بدانیم پس کلامهائی که به آنها اشاره شد و دلالت بر آن دارد که ایوت یکی از جلوه های ذاتی بابا یادگار است را نمی توانیم پاسخ گو باشیم.

از آنجائی که این دو یکی می باشند و هیچ فرقی مابین آنها نمی باشد و هر دو نیابت عرفانی و کمال الهی را در دستگاه حقیقت بر عهده دارند و هر دو با نام شاه و نایب شاه معرفی می گردند که نیابت عرفانی، کمال ظاهری و باطنی و زیبایی هستی را دارا می باشند پس دور نیست که به همین خاطر باشد برای این دو در طول کلامها لقب ایوت یعنی بیدار کنندگی و رساندن به کمال، پرستاری و عاشق بودن، عاشق کردن و دادن زیبایی و مژده دادن و خیر رساندن به کار برده شده است. بابا یادگار در این خصوص می فرماید:

هر که س نیما ژه هم که رو جینا زهر ب دان وه فرقی پیر و پادشا [۱۶۶] (زولال زولال، بند ۱۸۰)

یا القاس می فرماید:

هر که س بواچوئی دوو مه غز جینان فهدا نه باقی مه بو په شیمان [۱۶۷] (زولال زولال بند ۲۲۸)

یا اینکه جوته یین می فرماید:

نور شام وه ستهن په ی دوو بار گاهی ئیراهیم و یادگار قورس به ک جاهی [۱۶۸] (زولال زولال، بند ۲۳۰)

یا شریف ریجایی می فرماید:

شائیراهیمما جا گیره وه حه پدهر شا یادگار چه نیش هام سه مهر [۱۶۹] (زولال زولال، بند ۲۳۲)

در این بیت از کلام به جانشینی شاه ابراهیم و شراکت وهم ثمر بودن آن با بابا یادگار صحبت به میان آمده که نه تنها این مسأله بلکه مسائل دیگر نیز باعث گردیده تا اغلب به اشتباه بابا یادگار را جانشین سلطان اسحاق معرفی کنند. البته نه آن نیز اشتباه باشد، چرا که هیچ کسی بنا به شواهد کلامی نمی تواند این دو را از هم جدا کند. نوروز از درویش سیدبراکه می فرماید:

چهار مهله ک نه فکر نه ساسه ی یارهن صاحبکار مهمان شا یادگارهن [۱۷۰]

در بعضی از کلامها از ایوت صحبت شده که به آن امر داده می شود که بانگ یاری بدهد:

نهمم وه ناواز مایه ی غه پره تهن بشنه وان سدا ی جار نه یوه تهن [۱۷۱] (سیدشانی، بند ۲۲)

که این مسأله به ذهن متبادر می گردد تا « هر کجا از ایوت صحبت شده، منظور قدرت یکی بودن این دو ذات است که دو شاخه اند از یک ریشه »:

مه یوئی به وه دوو نه یه ک تاری په ری نیشانه ی هه ند وهه زاری

هر که شه ک ده رو نه ی دوو نه نواری رجاشان نیهن چه گوناکاری [۱۷۲] (دیوان بابا یادگار، بند ۳۸)

پس می توان گفت که ملک طیار و ایوت حشار فقط صفاتی می باشد تفضیلی که مختص این دو می باشد. با این تفاوت که ملک طیار در هیچ جایی از کلام به بابا یادگار نسبت داده نشده است همانگونه که در هیچ جایی از کلام به این موضوع که شخص مدفون در کوشک پردیور شاه ابراهیم باشد اشاره ای نشده.

در اینجا لازم است به کلام دوره خزانه اشاره کرد که باغبان به نام ایوت معرفی شده که به یاران مژده می رساند باغ به ثمر نشسته (و آن یکی از نشانه های ظهور است) در حالی که می دانیم باغبان باغ، شیخ موسی ذات سید محمد گوره سوار بوده نه ذات یکی از هفتن (بابا یادگار، شاه ابراهیم). که در اینجا نیز این صفت برای شیخ موسی به کار برده شده. همچنین در بند ۱۳۱ از کلام عابدین بعد از آنکه عابدین حضرت حق و گواهی ایشان را مورد خطاب قرار می دهد می فرماید:

عفریت له ی ریه کردی ئیقرار دیاره مهله که زات ته یاری [۱۷۳]

که در اینجا نیز صفت ملک طیار بودن به حضرت حق داده شده و یا پیر بنیامین در مورد میر خسرو می فرماید:

یورتش بزورگا خه والیهن نه خه و جامهش ته یارهن مهله ک پر دهو [۱۷۴] (پیدایش هفتونه، بند ۸)

و یا ملک طیاری که در اواخر پردیور به هنگام تولد شاه ابراهیم مژده ایشان را به سلطان اسحاق در پردیور می برد. و همچنین ملک طیاری که در دوره خزانه مصطفی می باشد. موسته فامه ره مو:

زولفه قار بیانی نه که موره و شا زهر ب ناسام وهر د چه دهس موسا

ئیستا مهله که نانی مهله ک ته یار ده سئیویم ناسان یوم زولفه قار

پردیور از هفت خاندان صحبت به میان آمده است، در حالی که از هفتوانه فقط پنج نفر آنها تشکیل خاندان داده اند و دو تن از ایشان (سید حبیب شاه و سید شهاب‌الدین) مجرد بوده و تشکیل خاندان نداده اند. عابدین در این خصوص می‌فرماید:

به ههفته‌وان بنسبت ده کا شهرت به په‌نجیان به یعت ده کا<sup>۱</sup> [۱۷۵]

در حالی که در کلامها از هفت خاندان نام می‌برد، تا به جای این دو، عالی قلندر در زمان اواخر عصر دوم پردیور تشکیل خاندان دهد و بابا یادگار در اواخر عصر اول پردیور. میردان در کلام دوره خزانه می

فرمایند: هه‌ی دیده‌کانی پوور سولتانه‌ن هه‌فت خاندانان وه کیل بنیامه‌ن [۱۷۶]

یا پیر محمد شماره زوری در کلام پیدایش هفتوانه بند ۴۳ می‌فرماید:

هه‌فت خاندانه‌ن رای جهم و ته‌دیر ئی قه‌ول و شهرته نه که‌ریم ته‌قسیر [۱۷۷]

و یا سلطان اسحاق در کلام دوره پیره و پیرالی بند ۷۷ در مورد سید محمد گوره سوار می‌فرماید:

په‌ی مایه‌ی دونیا تو به‌رقه‌راری وه هه‌فت خاندان میر و موختاری [۱۷۸]

که با توجه به معرفی کردن خاندان از هفتوانه که شرط پیر بنیامین باینج تن از ایشان می‌باشد و عنوان کردن هفت خاندان در طول کلامها، محرز شدن خاندان عالی قلندر و بابایادگار در همان عصر پردیور را روشن و مشخص می‌کند.<sup>۲</sup> همچنین در کلام دوره شاه هیاس نیز بر یازده خاندان صحه گذاشته شده است. باباعبدالله (باباگلاب) که ذات داودی داشته است در این خصوص می‌فرماید:

په‌نج دون بیان وه زات به‌شه‌شهر خاوه‌ندکار عه‌لی خوه‌شین سه‌روه‌ر

ناعوس سه‌رکته سه‌هاک بی سولتانه‌ن هه‌فته‌ن وه موجز ناوهرده‌ن وه میان

چوار ته‌ن بی وه پیر هه‌فت ته‌ن وه تالب به‌ک شهرت و ئیقرار به‌ک قه‌وا و قالب [۱۷۹]

در بیت اول این کلام از ظهور ذاتی اکمل صحبت به میان آمده که شامل: جلوه‌خواندکاری، علی، شاه خوشین، باباناعوس، سلطان اسحاق می‌باشد. در مصرع دوم بیت دوم خلق هفت تن را عنوان می‌دارد، یعنی هفتوانه (آمدن هفتن نه به معنای هفتن می‌باشد بلکه منظور هفت نفر است) که در لحظه‌ای با معجزه خلق می‌گردند که از ایشان (هفتوانه) چهار نفر پیر می‌گردد. (مصرع اول بیت سوم) که با تفسیر کلام از دوره پیدایش هفتوانه به این شکل خواهد بود، از هفتوانه چهار نفر است که پیر می‌باشد: (سید محمد، سیدابوالوفا، سیدمیر، سیدمصطفی) که سیدشهاب‌الدین و سید حبیب شاه مجرد از دنیا می‌روند، و سید باباعیسی نیز پیر بر هیچ خاندانی نیست. سپس از هفت دیگری صحبت به میان آورده که طالب می‌باشند یعنی همان هفت خاندانی که پیر بر هیچ خاندانی دیگر نیستند. همچون بابایادگاری، عالی

۱- سرانجام، دیوان عابدین بند ۷۰

۲- این موضوع در کلامهای پس از عصر پردیور نیز به کرات آمده، همچون کلام دوره باباحیدر که می‌فرماید:

نشاتم یاوا چه هه‌فت خانه‌دان ها یاوام وه کام نه‌ز چه هه‌فته‌وان (تعلیقات ش ۱۹۵)

قلندری، ذوالنوری، باباحیدری، آتش بگی و شاه هیاسی. که در آخر عنوان می دارد جملگی آن چهار پیر و این هفت طالب یک شرط و اقرار و یک جلوه و قالب دارند که هیچ تفاوتی مابین آنها نیست.

تشکیل خاندانها توسط سلطان اسحاق به این دلیل بود که سپاهیان مغول و همچنین معاندان منطقه، پیروان اهل حق را تهدید می کرده. از این رو سلطان اسحاق برای پایداری در برابر دشمنان به اندیشه بنیانگذاری سازمان اجتماعی و دینی می افتد که وسیله هماهنگی و همبستگی کلیه طایفه های اهل حق گردد. یکی از این بنیانگذاریها ایجاد و پایه گذاری خاندانهای حقیقت است که به دستور سلطان اسحاق همه طایفه های اهل حق در هفت خاندان جای داده شوند. هدف سلطان اسحاق بنیانگذاری معنوی خاندان بود نه نژادی و برای سرپرستی این هفت خاندان هفت تن از مقدسان را برگزید که سرپرست هر خاندان به پیروان خود حق ریاست مذهبی داشته باشد، این ریاست مذهبی از پدر به پسر خاندان می رسد.<sup>۱</sup> اسامی خاندانهای زمان سلطان اسحاق به این شرح می باشند: ۱- خاندان سید محمد گوره سوار (شاه ابراهیمی) ۲- سید ابوالوفائی (خاموشی) ۳- سید میری ۴- سید مصطفی ۵- سید بابا عیسی ۶- بابا یادگاری ۷- عالی قلندری. که بابا یادگار و عالی قلندر به خاطر مجرد ماندن دو تن از جانشینان خود را مسؤول و پیر بر خاندان کرده اند.

پس از هفت خاندانی که در زمان پردیور تشکیل شده، خاندانهای دیگر نیز پس از عصر پردیور در جامعه یاری به ظهور پیوسته که عبارتند از: خاندان آتش بگی، خاندان شاه هیاسی، خاندان ذوالنوری، خاندان بابا حیدری. و همچنین علاوه بر انشعاب خاندانهای که بعد از پردیور از هفت خاندان اصلی شده خانواده هایی دیگر نیز به وجود آمده که جملگی از نسل همان هفت خاندان پردیوری می باشند مانند: خانواده های پیر کرکوک که از نسل شاه ابراهیم می باشند، خانواده های میرحمزه ای که از نسل عالی قلندر هستند، سادات سید درویشی که از نسل بابا یادگارند، سادات دسته وری که از نسل سید میر می باشند، همچنین سادات ملک طیاری که از خاندان شاه ابراهیم هستند. اما اغلب شخصیتهایی که اسامی ایشان به عنوان ذات میهمان و تجلی ذاتی ذکر گردید که بعد از پردیور تشکیل خاندان داده اند بنا به دستور سرانجام و گفته سلطان اسحاق می بایست از نسل صاحب هفت خاندان باشند. در واقع ما هفت خاندان بیشتر نداشته و نداریم، و اگر چنانچه بزرگی مثلاً از خاندان و اعقاب ابوالوفاء... بوده و انشعاب پیدا کرده در واقع خاندان جدیدی را تشکیل نداده، بلکه شاخه ای بوده از خانواده ای.

اما باید خاطر نشان ساخت سرسپردگی درون خاندانی سادات نه تنها در هیچ جایی از سرانجام عنوان نگردیده بلکه در تفاسیر ذات میهمانان بعد از پردیور نیز اشاره ای به آن نشده است. که آن خلاف دستورات سرانجام می باشد. چرا که اغلب یارسانیان به اشتباه و با تفسیر به رأی از مسأله پیروپادشاهی سرسپردگی درون خاندانی ایجاد کرده اند. در حالی که نظام پیر و پادشاهی صرفاً نه به معنای سر

۱- مجله هوخ آذر ۱۳۶۰، میر مهدی موبد.

سپردگی این دو به هم است بلکه آن یعنی قدرت و رحمت در کنار هم قرار گرفتن می باشد. پیر بنیامین در خصوص سر سپردگی هفتوانه به یکدیگر می فرماید:

هر هفت گه‌واهی باردی‌ئو ده‌هه‌ن      سه‌روه‌جه‌وز‌یه‌ک‌بکه‌ردی‌په‌یوه‌ن

شهرت‌ساجنار‌چه‌یگابی‌روشن      چه‌ده‌س‌یه‌کتر‌بلان‌ئو‌وه‌ته‌ن<sup>۱</sup> [۱۸۰]

اما در خصوص تاریخ ولادت و وفات بزرگان یارسانی شواهد و قرائن مشخص و متقنی در دست نیست که بتوان از طریق آن ولادت و وفات ایشان را عنوان کرد، و اگر چنانچه تذکره نویسی چه در حال و چه در گذشته این تواریخ را به صراحت مشخص نموده نمی تواند مبرهن باشد و اهمیت آن تا حد یک حدس و حتی کمتر نیز تقلیل پیدا می کند. پس براساس آنچه که در دست می باشد می توان به صورت تقریبی تواریخی را به دست داد: همانطور که گفته شد بر اساس تاریخ حمله هلاکوخان به بغداد در تاریخ ۶۵۵ هـ و ثبت این تاریخ به صورت تمثیلی در دفاتر یارسانی که از آن به نام حمله چیچک نام برده شده است سلطان اسحاق بنابه گفته سرانجام چهارده سال سن داشته است که می توان تاریخ ۶۴۰ هـ را برای سال تولد ایشان در نظر گرفت و بر اساس شواهد و قرائن کلامی تا اوایل قرن نهم هجری در قید حیات بوده است.

پس از آن زمام امور یارسان به دست شاه ابراهیم در نواحی شمالی عراق و عراق عرب، و بابایادگار در نواحی هورامان و دالاهو در ایران می افتد که مسؤول بر رتق و فتق یارسانیان می گردند. وبا توجه به تهی کردن قالب ظاهری هفتن و هفتوانه به کرات در نزد این دو بزرگوار می توان حدس زد که طول مدت این دوران نیز کمتر از پنجاه سال نبوده است، یعنی از اوایل قرن نهم تا اوایل نیمه دوم همان قرن. همچنین می توان به بودن سید اکبر خاموش از اعقاب سید ابوالوفا در این دوره زمانی که هم عصر با آخرین دوره ذاتی نزد شاه ابراهیم و بابایادگار می زیسته اشاره کرد، که تولدش در سالهای پایانی عمر سلطان اسحاق برزنجی ای- یعنی اوایل قرن نهم هجری- بوده و وفات ایشان قبل از سالهای تولد شاه ویسقلی یعنی اواسط نیمه دوم قرن نهم هجری است. و اگر سال وفات اکبر خاموش را در سالهای قبل از تولد شاه ویسقلی بدانیم، و از آنجایی که سید اکبر با سید رضا پدر اسمره خاتون هم عصر بوده، می توان تولد ذوالنورقلندر را در دهه اول نیمه دوم قرن دهم هجری دانست. و چون عصر باباحیدر بنا به شواهد کلامی قبل از ذوالنور قلندر بوده پس باباحیدر در اوایل نیمه اول قرن دهم به دنیا می آید که سالهای پایانی عمر ایشان مقارن با نوجوانی شاه هیاس در سال ۹۴۵ هـ بوده است. که در این خصوص خان الماس می فرماید:

به‌غداد‌شار‌مه‌یو<sup>۲</sup>      سه‌یید‌ئیراهیم‌به‌غداد‌شار‌مه‌یو<sup>۳</sup>

ه‌هم‌باباحه‌یده‌ر‌حه‌یاس‌یار‌مه‌یو<sup>۴</sup>      ه‌هم‌میر‌میران‌یاد‌گار‌مه‌یو<sup>۵</sup> [۱۸۱]

۱- سرانجام، پیدایش هفتوانه بند ۵۸



ناگفته نماند پس از دوره ذاتی شاه ابراهیم - بابایادگار برای یک مدت کوتاه ذات حق میهمان خان احمد فرزند میره بیگ می گردد که ایشان نیز یک دوره کوتاه پیر و پادشاهی در سالهای طفولیت و کودکی شاه ویسقلی در کرکوک با یاران خود داشته است. علی الحال پس از به اتمام رسیدن مأموریت باطنی شاه ابراهیم و بابایادگار، ذوات هر کدام به دونهای ناشناس در مناطق مختلف می افتند که آن حکایت چگونگی پیدایش شاه ویسقلی را به وجود می آورند که بنا به گفته تذکره اعلی هفت سال به طول می انجامد. ظهور شاه ویسقلی نیز در اواسط نیمه دوم قرن نهم هجری می باشد که هنگام پرده گرفتن ایشان بنا به نص صریح تذکره اعلی و مستندات کلامی در اواسط نیمه اول قرن دهم هجری است. اما در تذکره اعلی آمده است با هلوخان که شخصی شقی و منافق خاندان بوده مقابله داشته است! از آنجایی که هلوخان در تاریخ ۹۹۶ هـ به حکومت می رسد و در سال ۱۰۱۴ هـ فوت می نماید نمی تواند تاریخ مقابله شاه ویسقلی با وی صحیح باشد، چراکه بر اساس آنچه در تاریخ آمده هلوخان شخصی شقی و منافق خاندان نبوده، بلکه برادر وی تیمور خان است که بر عشایر و قبایل ظلم و ستم بسیار روا می داشته، ایشان به همراه برادرش هلوخان در سال ۹۸۶ هـ به حکومت می رسد. حال اگر ما تاریخ ولادت محمدبیگ فرزند شاه ویسقلی را بر اساس تذکره اعلی در همان سالهای شهادت شاه ویسقلی یعنی اواسط نیمه اول قرن دهم بدانیم پس تاریخ مقابله با عوامل حکومتی اردلان توسط فرزند شاه ویسقلی شکل می گیرد، نه خود شاه ویسقلی. سال تولد و پرده گرفتن پیرقنبرشاهویی پدر شاه ویسقلی را نیز بر اساس شواهد و محاسبات تاریخی می توان بین سالهای اواسط نیمه اول قرن نهم تا سالهای پس از تولد شاه هیاس در اواسط قرن دهم دانست، که بر این اساس و شواهد کلامی عمری طولانی داشته است. پس با این حساب به دو تا سه نسل احتیاج است که به هفتوانه برسد. محمدبیگ فرزند شاه ویسقلی نیز بر اساس مستندات کلامی و تذکره های موجود عمری طولانی تا سالهای اواسط نیمه اول قرن یازدهم به مدت یکصد سال داشته است، که به فعالیتهای ایشان در مناطق مختلف کردستان از جمله نواحی کردستان شمالی در میان علویان و روم ایلی همچنین ترکستان ایران و مناطق هورامان و لرستان اشاره شده است. همچنین سال تولد خان آتش را می بایست در اواخر نیمه اول قرن یازدهم دانست چراکه محمدبیگ در اواخر عمر ازدواج می کند و همچنین ائتلافی که یارسانیان با خان احمدخان شکل می دهند و تذکره اعلی از آن یاد می کند در زمان محمدبیگ بوده که به اشتباه آن را در زمان خان آتش معرفی نموده و شاید جامه تهی کردن محمدبیگ نیز در این راستا بوده باشد. همچنین بنا به گفته خان الماس که می فرماید:

چه سال هزاره کسه دو سی و چوار      واته‌ی وه‌رینان بواجم گوftar [۱۸۲]

مشخص می گردد که سال حیات فرزندان محمدبیگ در سالهای بین نیمه دوم قرن یازدهم و نیمه اول قرن دوازدهم می باشد، چراکه درویش ذوالفقار گوران که از معاصران خان الماس بوده رحلت ایشان را در سال ۱۱۳۸ هـ عنوان می دارد. ایشان می فرماید:

چه سال ههزار ویه کسه دوسی وههشت خان نهلماس لواوه دلی<sup>۲</sup> بههشت [۱۸۳]

همچنین صاحب بستان السیاحه از سیدعباس بیگ نام می برد که به ریاست روحانی بر خاندان اهل حق منسوب است. که تاریخ به اتمام رسیدن بستان السیاحه در ۱۲۴۶ هـ است وفاصله بین خان آتش تا سیدعباس بیگ چهار نسل می باشد، وطبق قاعده علم رجال که برای هر سه نسل یکصدسال در نظر گرفته اند پس همان تاریخ به دست داده صحیح می باشد. مینورسکی نیز معتقد بر این می باشد که ظهور دوره خان آتش در زمان نادرشاه (۴۷ - ۱۷۳۶ م) بوده که ائتلافی نیز بر علیه ترکان داشته اند. وهمانطور که گفته شد از زمان محمدبیگ نواحی آذربایجان تا شمال خوزستان تحت نفوذ این خاندان قرار داشته واعقاب ایشان نیز در این مهم وپرداختن به مسائل امور مربوط به مریدان را عهده دار بوده اند، این مهم در زمان سیدعباس<sup>۱</sup> - وقتی که در گره بان درود فرامان کرمانشاه مستقر می گردند- به طور مشخص پایگاه این خاندان معلوم می گردد.

۱- طرایق الحقایق نیز ایشان را در وقت خود در نواحی کرمانشاهان بر همه کفدم و صاحب حرمت معرفی نموده است. (طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۴۷)

(مرسومات یاری)

یارسان به عنوان اکراد اصیلی که در مرکز کردستان زندگی می کنند دارای آداب و رسومی کاملاً بومی که خاص منطقه می باشد هستند. به این شکل که این آداب و رسوم را در قالب افکار و اعتقادات خود و در زی نفوذ آن پذیرفته و به آن اهتمام می ورزند. البته یارسانی به خاطر مهاجرت از خاستگاه اولیه خود (هورامان) به سایر مناطق باعث گردیده تا در منطقه محل مهاجرت تحت تأثیر قرار بگیرد و از آنچه که از قبل بوده دور شود و با سیاستهای مشته سازی و فرهنگ حاکم و غالب و یا همجواری با فرهنگ های دیگر آداب و رسوم خود را تا حدی به دست فراموشی بسپارد. این مهم بر مناطق مرزی حوزه زیست انسانی همجوار تأثیر بیشتری داشته است. چراکه اغلب سادات و پیروان آن که خاستگاهی هورامی با لباسهایی که اقلام آن در سرانجام آمده است از آن فرهنگ کردی خاص اصیل فاصله گرفته و رنگ و بویی غیر از فرهنگ کردی به خود گرفته اند. البته این موضوع پیشتر در کردستان عراق و نواحی دیگر نیز بوده است که با مجاهدت روشنفکران برای احیاء فرهنگ خاص منطقه ای منسوخ نشده است. از موارد فرهنگی یارسانی که ریشه در اعتقادات دارد بحث حلال و حرام در این بینش است که این خود باعث گردیده تا نحوه پذیرش عملکرد رفتاری در میان ایشان را رقم بزند. البته یارسانی به خاطر مسائل ناشی از مراودات درون گروهی باعث گردیده تا مستشرقی که کمترین آگاهی از فرهنگ یارسانی داشته به اشتباه قلم فرسایی بکند و اتهاماتی را بر یارسانی وارد نماید.

در نزد یارسانی هر آنچه در اسلام خاصه تشیع حرام و یا مکروه معرفی شده است را با یک گام افراطی تر بر خود حرام دانسته است. همچون خوردن گوشت خوک ، خرگوش [۱۸۴] و یا مسکرات .. که در خصوص تمام این موارد در کلام سرانجام می توان شاهد و مثال آورد. اما فارغ از مواردی که سرانجام به صراحت از آنها به عنوان حرام یاد کرده است، برای فرد یارسانی آنچه را که برای وی ناخوشایند باشد و به روح او آسیب برساند و عقل او را زایل گرداند نیز حرام است. شیخ امیر در این خصوص می فرماید: زایل که روح په‌ی می‌رد چه رامن [۱۸۵]

این بیت از شیخ امیر تمام مواردی را که روح را مثل خوره می خورد و در انزوا می کشاند، جهت تنبیه یا سرخوردگی برای فرد یارسانی حرام گردانیده. که این مسأله نیز بسته به شرایط انسانی فرد می باشد، گاه ممکن است شخص با یک دروغ کوچک در انزوای روحی قرار بگیرد و احساس انزجار کند که آن دروغ کوچک بر وی حرام است و نمی بایست مرتکب گردد. و یا در مقیاس بالاتر مسئله مخدر و افیون که از این زمره می باشند. البته در سرانجام در این مورد کلامی نیامده است، اما در عصر دوم پردیور به خاطر رواج و شیوع آن به وقت صفویه در میان توده مردم به شکلی گسترده به این موضوع پرداخته شده است. آتش بیگ بر این موضوع تأکید و افری داشته که یارسانیان از این ماده خانمان سوز بر حذر باشند و آن را از مناهی شناسانیده است.

مصرف مواد مخدر در ایران نه فقط در بین عوام بلکه در دربار شاهان صفوی و خواص نیز باب شده بود، و رفته رفته کار به جایی می‌رسد که در همین عصر مراکز تجارت مواد مخدر در ایران نه فقط داخل کشور را تغذیه می‌نمود بلکه به حوزه فرمانروایی عثمانیان و قلمرو حکومت گورکانیان شبه قاره نیز تریاک صادر می‌کرد. علاوه بر آن شربت کوکنار و فلونیا نیز به شدت در میان توده مردم چه عوام و چه خواص رایج شده بود.<sup>۱</sup> تمام این مسائل آتش بیگ رابرآن می‌دارد تا در آن زمان به عنوان علم دار یارسانی یاران خود را از این اقلام دور نگه دارد و به شدت با آن مبارزه کند. در تذکره اعلی مسطور است که در جامه سلطان عالم یک شخصی بود شیخ رسول نام بود، اهل حقیقت بود و همسایه ای داشت خارجی بود قلیان می کشید. یک روز شیخ رسول در نزد آن خارجی نشسته بود و قلیان را گرفت یک دهن قلیان گذاشت. و پیرمحمود بود از هفتاد و دو پیر، با همراهی آن شیخ رسول خواست بیاید به خدمت سلطان عالم، به سلطان عالم ظاهر بود، فرمود یا داود شیخ رسول از شرط بنیامین بیرون رفته، قاپیچی داشت اسمش شریف بود بگویند شریف شیخ رسول را از خانه نگذارد درون بیاید.

از موارد دیگر فرهنگی در نزد یارسانی پرداختن به مقوله زن است. در میان کردان زنان از مردان ناراضی نیستند، زن و دختر آزادند، کسی خود را پنهان نمی‌کند. مانند زنان ملت فرانسه از آزادی برخوردارند، مضاف بر آن که زنان کرد از این آزادی سوءاستفاده نمی‌کنند.<sup>۲</sup> آنچه نباید در آن شک کرد این است که زن در میان کردها دارای شخصیت است و به همین دلیل هیچ تعجیبی ندارد اگر نام زنها بر فرزندان اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup> علی‌الخصوص این که زن در بینش یاری از جایگاه خاصی برخوردار است. مصداق رفتاری زن در بینش یاری را می‌توان شاهد مثال از خواهر منصور حلاج آورد که نقل می‌کنند: حسین بن منصور - رحمه الله - را خواهری بود که در این راه دعوی رجولیت می‌کرد و جمالی داشت، در شهر بغداد می‌آمدی و یک نیمه روی به چادر گرفته و یک نیمه گشاده. بزرگی بدو رسید، گفت: چرا که روی تمام نپوشی؟ گفت: تو مردی بنمای تا من روی بپوشم. در همه بغداد یک نیمه مرد است و آن حسین (حلاج) است و اگر از بهر او نبودی این نیمه روی هم نپوشیدمی.<sup>۴</sup> تساوی حقوق مابین زن و مرد خارج از شعار عملاً در این بینش خط سیر فکری و حرکتی زن را عنوان می‌دارد، به نحوی که در انتخاب همسر این مسأله را حاکم می‌کند تا زن نه تنها به عنوان شریک زندگی بلکه به عنوان یک یار با رابطه‌ای کاملاً عاشقانه موقعیت روحی مرد را مکمل گردد. و تحت هیچ شرایطی مرد قادر به طرد و یا خیانت به زن خود نمی‌باشد، چرا که وقتی یک رابطه عاشقانه با رعایت تمام اصول یاری مابین زوجین

۱- جهانگشای خاقان، مقدمه دکتر الله دتا مضطر

۲- آداب و رسوم کردها، محمود افندی بایزیدی، ص ۸۵

۳- کرد، مینورسکی، ص ۷۶

۴- زنان صوفی، ص ۱۷۶، دکتر جواد نوربخش انتشارات بلد قلم ۱۳۷۹.

حکمفرما باشد و طرفین با تمام وجود همدیگر را در خود حل کنند دیگر انحراف فکری به وجود نخواهد آمد. در بینش یاری فارغ از خلقت و ظرفیت جسمی و مسائل مربوط به آن هیچ تفاوتی را مابین زن و مرد قائل ندانسته و این دو را همانند هم معرفی کرده است، و براین اساس تمام حق و حقوقی که موقعیت طرفین را در جامعه رقم می زند برابر می داند، همچون حق ارث برابر، حق طلاق، ... سلطان اسحاق در خصوص یکسانی حقوق زن و مرد می فرماید:

کنایه و کوری، ...	ته و فیرشان نیهن کنایه و کوری
بهش سولتانه نه زهله وه پری	خاتونه دیراک ئی بهشش خری
پوشاک یاری نه و بالاش بپری	بیا وه دایان پوران حوری
هر که سی باچو کنایه و کوری	مه وه زیش وه دهم مه ودای که بپری [۱۸۶]

اما زن از دیدگاه افراطیون یارسانی برگرفته از همان دیدگاه در زروان وبه طبع آن زردشتی گری است. این مهم در بینش یارسانی کلی نیست و زن رمزی است در مادگی هستی که شالوده بودن را بر عهده دارد. موجودی که با رمز نهفته در وجود، علت بر کنکاش می شود وبه همین دلیل است که در فرهنگ یارسانی با نام «رمزبار» خطاب می گردد.

تجدید فراش در بینش یاری فقط در سه مورد امکان پذیر است: یکی خیانت و دزدی از عهد و میثاقی که زوجین با هم بسته اند، دیگری فوت نمودن زن، و یا ناتوانی از داشتن فرزند از جانب هر کدام از زوجین. همچنین با ظرافت اخلاقی کم نظیری مسئله غرور و خود برتر بینی را در یک زندگی سالم و عاشقانه را در حدی بد و منفور معرفی کرده است که اگر چنانچه یکی از زوجین بردیگری فخر فروشی کند آن زندگی اشتراکی دیگر درخور تحمل و برای هم بودن و شدن نیست و بهتر آنکه آن زندگی اشتراکی ادامه پیدا نکند تا اینکه در سایه فخر فروشی و غرور تداومی کاذب داشته باشد. زن نیز با همین دلایل می تواند مجدد ازدواج کند و لاغیر، حتی اگر شرایط زندگی از لحاظ مادی برای ایشان سخت و دشوار باشد.<sup>۱</sup> در انجیل نیز آمده: لیکن من به شما می گویم هر کس که منکوحه خود را به غیر علت زنا جدا گرداند او را به زنا کردن برانگیزد و هر کس که آن مطعلقه را در نکاح خود آورد مرتکب زنا می شود.<sup>۲</sup> و این مسئله باعث گردیده تا تعدد زوجات در این آئین تحت هیچ شرایطی قابل قبول نگردد، چرا که آن پایمال کردن حق و حقوق طرف مقابل می باشد، و این موضوع (تعدد زوج) هیچ سنخیتی با بینش یاری ندارد. ازدواج سادات نیز می بایست در میان سادات باشد، ازدواج سید با غیر سید به منزله خارج شدن از جرگه یاری می باشد و یا اینکه سادات حق ازدواج با دختر خاندانی که می بایست به آن سرسپرده گردند را ندارند، چراکه در این صورت ازدواج با پیر یا پیرزاده شکل داده اند و این یعنی

۱- ر. کلام بیعت و توبه یاری از سرانجام.

۲- انجیل متی، باب پنجم آیه ۳۲.

ازدواج با محارم و همچنین برعکس، چراکه رابطه‌ی پیر و مریدی از رابطه‌ی خواهر برادری و یا دختر فرزندی بسیار محکم‌تر و عمیق‌تر است.<sup>۱</sup> البته در جامعه‌ی یارسانی کلمه‌ی ای به اسم اجبار برای به جا آوردن دستورات و قواعد مذهبی وجود ندارد و شخص کاملاً آزاد است برای پذیرفتن و یا سر باز زدن و حتی انکار آن. از این رو دختر یارسانی مختار است که شخص مورد علاقه‌ی خود را با هر بینشی اختیار کند، و یا همچنین پسر یارسانی می‌تواند هر دختری را با هر بینشی به عنوان همسر بپذیرد، چرا که قائل بودن به ظرفیت و قابلیت شخص رقم می‌زند آنچه را که لایق آن باشی، پس مستحق خواهی شد، نه بیشتر و نه کمتر. البته همانطور که عنوان شد برای فرد یارسانی ازدواج درون قومی توصیه شده است که می‌بایست شکل بگیرد، اما در نهایت به وصل کردن معتقد است تا فصل کردن. و همانطور که عنوان گردید ازدواج نیز در جامعه‌ی یارسانی قواعد و قراردادهای خاص خود دارد که در سایه‌ی دستورات کلام سرانجام با دعای پشت پرده یا دعای عقدونکاح یاری شکل می‌گیرد و حاوی نکات نقض و مسائل ریزبینانه‌ی نحوه‌ی برخورد زوجین با یکدیگر است و می‌بایست برای محرم شدن دختر و پسر توسط پیر در حلقه‌ی جم - با بودن دختر پشت پرده ای که حائل بین وی و جم‌نشین است - قرائت گردد. همچنین دعای برادری که نمونه‌ی دیگری از پیوند و روابط عمیق در فرهنگ یارسانی است که به آن اهتمام داده می‌شود و شرح آن در فرهنگ آمده است.

برگزاری مراسم و آداب جم نیز از دیگر رسومات مردم یارسانی است که تنها لحظات مقدس برای هر فرد اهل حق می‌باشد. به این شکل که با رعایت اصول اولیه‌ی انعقاد جم یعنی فراهم نمودن قربانی یا نیاز، سید با شرط<sup>۲</sup>، جم‌نشینی که جواز شکسته و سرسپرده‌ی دین یاری باشند، شارب آنها درست و با سید ازدواج نکرده باشند، با پاکی کامل از لحاظ روحی و جسمی، با فروتنی و نیستی کامل با بستن کمر<sup>۳</sup> و گذاشتن کلاه بر سر در جم ظاهر شده و پس از سجده از طرف راست با دو دست، دست جم‌نشین را بوسیده و سپس با خشوع و خضوع به صورت دو زانو جلوس نمایند. پیر بنیامین می‌فرماید:

۱- ر. کلام بیعت و توبه‌ی یاری. مورید نه‌وازدی جفت بوان بی‌فن      ئی جفتو جامه مه‌که‌ردی په‌سن [۱۸۷]

(په‌یدایش هه‌فته‌وانه، بند ۵۸)

۲- سید با شرط سیدی می‌باشد که ازدواج آن طبق اصول دستورات پردیوری باشد، شارب آن درست و دست نزده باشد، پیر آن مشخص و طبق دستورات کلام باشد.

۳- کنایه از بستن کمر همت برای خدمت و شدن در مقابل آنچه که مستحق آن هستی می‌باشد. یا جدا کردن نیم تنه قلب و عقل بدن از دیگر است. از مراسم باستانی اقوام و ادیان مختلف است. در میان مهرپرستان نیز این رسم معمول بوده، نامزد یکی از پله‌های هم‌تگانه‌ی مهرپرستی بوده که پس از پایان این دوره مهریان جشن می‌گرفتند و نامزد را آزمایش می‌کردند، بعد از پذیرفته شدن از آزمایش نامزد به پله‌ی جنگی بالا می‌رفت و پس از طی مراحل جنگی کمر او را می‌بستند و او کمر بسته می‌شد. (بغ مهر احمد حامی) همچنین کستی یا کشتی کمربندی می‌باشد که از پشم گوسفند می‌باشد و از هفتاد و دو تار ساخته شده و بر روی سدره به کمر می‌پیچند، و زنار بستن در میان مسیحیان نیز معمول است که ایشان در زیر لباس خود پیراهن سفیدی به نام سیست می‌پوشند که دو جیب دارد و از دو طرف دارای چاک می‌باشد و این چاکها به وسیله‌ی بندهایی به هم پیوسته می‌شود. (کشکول خاکساری)

نهم خواجهامایان گهردهن لار      دوو کونه‌ی زانو بگردی قه‌رار  
 هم سه‌ر هم که‌مه‌ر بووه‌سان وه زار      چه زیل بناآان چه په‌روه‌ردگار<sup>۱</sup> [۱۸۸]

شخص جم نشین می‌بایست با طهارت و پاکی در جم حضور پیدا کند که این دستور اکید سرانجام است که یارسانیان بعد از راستی، پاکی را به جا آورند و این اهتمام به پاکی جسم و روح از ارکان مهم آن می‌باشد. و همانطور که در بخش باور و اندیشه در خصوص مانوی آمده ایشان از اظهار تعلق به هر چیز زیبا و لطیف و ظریف خودداری نداشته که این میراثی بوده در باورهای دور این مردم که جز با پاکی و تمیزی به دست نمی‌آید. و آگاردولوسکی می‌گوید که در مجالس مخفی که عادتاً شبانه برگزار می‌شود قربانی به عمل می‌آید. سفره عام بر حسب تشریفات مذهبی گسترده می‌شود. شاید این سفره تشریفاتی از آگاپه دوران متقدم مسیحیت اخذ شده باشد.<sup>۲</sup> همچنین ریچاردن فرای می‌نویسد که کلیه خرم دینان و باقیمانده سیدجامگان به جنبش قرمضی پیوستند و یکی از اقدامات قرمطیان ایجاد دارالهجره‌هایی بود برای جمع کردن هزینه تشکیلات. در این دارالهجره‌ها میهمانی‌هایی ترتیب داده می‌شد که در آن قرمطیان از هر طبقه و صنفی جمع می‌شدند و تشریفات مذهبی خود را به جا می‌آوردند و بر سر سفره به صورت مساوی غذا تناول می‌کردند. در جم اهل حق نیز یکرنگی، مساوات و برابری کامل به صورت تقسیم نذر و فارغ از مقام و جاه تشکیل می‌گردد. که بر اساس نص صریح سرانجام شامل سه جمع است: ابتدا جمع مردان که همان حلقه تنگ و به هم فشرده اصلی است که قواعد مربوط به خود دارد، جمع زنان که در پشت جمع مردان منعقد می‌گردد که سوای جمع مردان می‌باشد و جمع افراد زیر سن بلوغ. که برای گستراندن این سفره می‌بایست نیاز یا قربانی باشد و آن به چند دسته تقسیم می‌گردد:

۱. خدمت که شامل یک من برنج، یک چارک روغن حیوانی، یک خروس، یک من نان و نیاز می‌باشد، و بر هر فرد یارسانی بعد از تشکیل خانواده واجب می‌گردد.<sup>۳</sup>
۲. نیاز که شامل: شاخه نبات، قند، مویز، شفتالو، لیمو، عسل، خرما، انار، انجیر، انگور، بهی، زیتون، بادام، فندق، سرنج، ترنج، سیب (زرد و قرمز) می‌باشد.<sup>۴</sup>
۳. شکرانه، نذری می‌باشد برای به‌جا آوردن حمد و سپاس و رسیدن به آرزو و مطلب.

۱- کلام دوره ساجتاری، بند ۲۹

۲- آگاپه = شب محبت است که یاران مسیحی بر سر سفره نشسته و برای هم لقمه می‌گیرند و به دهان هم می‌گذارند. (برگرفته از اسلام در ایران ص ۳۲۷)

۳- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد چهارم، ص ۴۳۸، ترجمه حسن انوشه.

۴- در کلام به مقدار روغن مورد استفاده اشاره نگردیده اما در میان یارسانیان یک چارک من یعنی ۷۵۰ گرم متداول بوده است.

۵- در خصوص نیاز بودن قند، نبات و مویز در جای جای سرانجام به آن اشاره شده است اما در مورد نیازهای دیگر کلامی در دوره برزنجه انعکاس داده شده که در تعلیقات آمده است. [۱۸۹]

۴. آنچه مانند قربانی است مانند: خربزه، شکر، بادام، قاویت، نمک، نان، برنج و روغن، ماست مَهر.
۵. آنچه که در حکم قربانی است مانند: ماهی، جوز، انار، گرده (کلوچه)
۶. قربانی که عبارتند از: گوزن، گاو، شتر، گوسفند، خروس، و می‌بایست همگی از جنس نر و سالم باشد مضاف بر آنکه سن خروس کمتر از شش ماه و سایر کمتر از یک سال نباشد.
- سید دعای تیغ داده<sup>۱</sup> و سر قربانی را با احترامات خاص می‌برند، قسمت‌های حرام آن را جدا کرده تا پس از ختم جم آنها را چال کنند. علاوه بر آن مغز گاو را نیز در آورده در پارچه‌ای سفید پیچیده تا پس از اتمام جم آن را خاک کنند.<sup>۲</sup> خادم جم اوّل و آخر می‌گوید و دست جمنشین را که کمتر از هفت نفر نمی‌بایست باشد می‌شوید، سفره و نمک و نان و دو کاسه آب شربت (آب چرخ) به جم آورده و سفره را پس از اوّل و آخر گفتن می‌گسترانند، قربانی یا نیاز را به حضور جم آورده دعا می‌دهند.
- اما در خصوص به جا آوردن خدمتها و زمان مقرر که سرانجام و سایر کلامهای یارسانی از آن صحبت به میان آورده می‌توان گفت به خاطر عدم تعمق و تأمل در کلامها این خدمتها نزد یارسانیان در مناطق مختلف متفاوت می‌باشد، که چگونگی به جا آوردن آن بر اساس مطابقت کلامهای عصر اول پردیور و کلامهای عصر دوم پردیور- یعنی کلام دوره برزنجه، چهلتن، سرکوی شاهو، دره شیش از دوره عصر اول پردیور و کلام دوره قولتاس، جانشینی شاه ابراهیم، قوشچی اوغلی در عصر دوم پردیور- به دو شرایط زمانی و اندکی متفاوت تقسیم می‌گردد. خدمتهائی که در عصر اول پردیور به جا آورده می‌شده طبق کلامهای سرانجام به این شیوه بوده: خدمت پادشاهی در زمان ایام مرنو، خدمت بهارانه به عشق داود، خدمت پیرنیامین در تابستان، خدمت پیرموسی در پائیز، خدمت مصطفی در زمستان، خدمت خاتون رمزار در زمستان و پس از آن خدمت میراسکندر مقرر می‌گردد. آیین مهم تا زمان عصر دوم پردیور رعایت می‌شده و یارسانیان به این شیوه خدمتهای خود را به جا می‌آورده اند. اما پس از ولیعهدی شاه ابراهیم و سپس آغاز عصر دوم پردیور و ظهور شاه ویسقلی انجام این خدمتها طبق کلامهای این دوره با به وقوع پیوستن واقعه قولتاس متفاوت ارائه می‌گردد. به این شکل که یارسانی هفت خدمت خود را

۱- آداب مربوط به دعا دادن تیغ با همان شرایط انعقاد جم یکی می‌باشد، با این تفاوت که می‌بایست نان و نمک را طبق کلام دوره برزنجه حاضر نمود و در حلقه جمع دعای تیغ را قرائت کرد.

۲- تمام قسمت‌هایی که می‌بایست از قربانی زنده جدا کرد به این شرح است: خون، پوست، شاخ و سم، رگ چسبیده به مری، معده، نگاری، غده وسط سمها، هزار لا، شیردان، روده، مقعد، تهال، نرینه، مئانه، زهره، نخاع، غده‌های تناسلی درون رانها، زردپی‌های نگهدارنده گردن در دو سوی ستون فقرات. (تعلیقات [۱۹۰])

۳- خاصه اینکه در کلام دوره‌ی خزانه مکرر به گرفتن خدمت پادشاهی در ایام مرنو تأکید شده است، همچون این گفته از داود که می‌فرماید: هر که س نه که رو داوات شاهی به شش نمه‌دان خه‌رمان دووچیانی  
و یا اینکه در کلام دوره‌ی قولتاس به خدمت میر اسکندر اشاره شده است و می‌بایست طبق کلام در این ایام به جا آورده شود که متأسفانه توسط عده‌ای به زمان مرنو انتقال داده شده است.



در زمان ایام قولتاس به جا می آورند که یک خدمت پادشاهی دیگر نیز به خدمتها افزوده می گردد و دیگر شاه ابراهیم خدمتی خاص را به خود اختصاص نمی دهد. با این تفاسیر جمع خدمتهای یارسانی به هشت خدمت می رسد و به این شکل تفصیل می گردد. قوشچی اوغلی می فرماید:

قولتاسی میچهسی اوچ گون اورج دور او یدی گیجه خدمتدور خدمت منده دور [۱۹۱]

یعنی «منزلت روزه قولتاس سه روز روزه است که در این هفت شب خدمت واجب امر شده که من هم آن را بجا آورده‌ام». که منظور از هفت شب، شب رویت ماه و پنج شب ایام قولتاس و شب پیرموسی در آخر ماه می باشد. پس از این بیت به هشت خدمت نیز به این شیوه اشاره می شود که منظور خدمتهای ایام قولتاس و شب پادشاهی مرنو است:

بنیامینه حکم اولدی او خدمت بخش ایتدی داود تکبیر چالیدی شرط حقیقت منده دور [۱۹۲]

یعنی «به بنیامین امر شد و خدمتهای هشت شب را تقسیم کرد، داود تکبیرش را گرفت، شرط حقیقت نزد من است».

این هفت خدمت در ایام قولتاس به این شکل می آید: ۱- خدمت پیربنیامین در شب اول طالع شدن ماه در ابتدای ایام روزه قولتاسی به نام «جمال مانگ» jamalmang که این خدمت از تابستان به این زمان انتقال پیدا می کند. ۲- خدمت مصطفی در شب اول ایام قولتاس که زمان آن همان زمان مقرر شده عصر اول پردیور می باشد. ۳- خدمت شب دوم روزه قولتاس که متعلق به حضرت میراسکندر است و همان زمان مقرر شده عصر اول پردیور می باشد، یعنی خدمت زمستانه<sup>۱</sup>. ۴- خدمت شب سوم که متعلق به داود است و از بهار به این زمان مقرر گردیده شد<sup>۲</sup>. ۵- در شب چهارم خدمت پادشاهی انجام می گیرد که فردای آن روز عید یاران یا عید شاهی می باشد<sup>۳</sup>. ۶- خدمت شب پنجم گرده (کلوچه) رمزباری است که به عشق خاتون رمزبار می باشد و همان زمان مقرر شده عصر اول پردیور در واقعه دره شیش است. ۷- خدمت شب آخر ماه ایام قولتاسی که به عشق پیرموسی می باشد.

۱- تعلیقات ش ۱۲۵.

۲- برخی معتقدند که شب سوم ایام متعلق به پیر بنیامین می باشد و سرشاهی نیز پس از ایام روزگی را به عشق داود به جا می آورند، که در این صورت دیگر خدمتی در شب جمال مانگ به جا آورده نمی شود. حال اگر ما طبق کلام، دو شاهی را مختص به خرید انار صرف کنیم (یعنی با دوشاهی می بایست انار دعا داده شود) پس سرشاهی نمی تواند خدمت باشد، و ناگزیر می بایست در ایام قولتاس خدمتی برای داود قائل گردیم، که در این صورت طبق اسناد روانی خدمت شب سوم را به داود متعلق می دانیم و جمال مانگ را به عشق پیربنیامین برگزار خواهیم کرد.

۳- برگزاری خدمت پادشاهی نزد برخی از یارسانیان با خدمت شب رمزباری جا به جا انجام می گیرد. البته به خاطر نبودن کلامی که خدمتهای مختص به هر شب را مشخص کند، و بر اساس اسناد روانی بودن برگزاری آن تا به امروز، ناگزیر از تأیید و یا عدم قبول آن هستیم. اما با محاسبه روز از ابتدای غروب تا غروب بعدی این مهم مشخص می شود تا روزی را که به عنوان عید یاران یا عید شاهی معرفی کنیم شب قبل آن خدمت پادشاهی برگزار گردد، همچون خدمت شب اول که قبل از روز ایام روزه داری می بایست برگزار شود.

این هفت خدمت ایام قولتاس می باشد که قوشچی اوغلی به آن اشاره داشته است. در بیت بعدی کلام به هشت خدمت اشاره کرده است که منظور خدمت پادشاهی ایام مرنو می باشد و با هفت خدمت ایام قولتاسی هشت خدمت واجب یارسانی را شامل می گردد. اما بر اساس آنچه مرسوم است و از دیرباز آن را به جا آورده اند سه شکرانه دیگر نیز لحاظ می گردد که به خاطر اهتمام در به جا آوردن آن رنگ و بوی خدمت به خود گرفته است در حالی که اینچنین نیست. و آن «سرشاهی»، «پائیزانه» و «بهارانه» است. به این شکل که در برخی از مناطق یارسانیان پس از ایام قولتاس یک شب را به «سرشاهی» اختصاص می دهند که متعلق به داود است و حکایت آن بر می گردد به کلام دوره «گلیمه کول و دوشاهی» که منظور از آن فریادرسی داود می باشد. این دوشاهی طبق کلام به انار داده می شود و از اینجا استنباط می گردد که دوشاهی خدمت نیست بلکه شکرانه ایست به جهت فریادرسی داود<sup>۱</sup>، و می توان آن را در هر لحظه و مکرر در طول سال به جا آورد که در عرف به اشتباه آن را سرشاهی خطاب و نامگذاری کرده اند.

دیگر «پائیزانه» که در فصل پائیز به جا آورده می شود و به عشق پیرموسی است و چون خدمت پیرموسی از پائیز به آخرماه ایام قولتاس انتقال داده شده پس انجام آن نیز واجب نمی باشد. همچنین «بهارانه» که به عشق داود انجام می گیرد. که این خدمتی بوده در عصر اول پردیور، اما با انتقال آن به زمان ایام قولتاس در عصر دوم پردیور دیگر واجب نخواهد بود. اما این شکرانه از پردیور تا به حال در میان یارسانیان مرسوم بوده تا شب اول سال یعنی ابتدای بهار آن را به جا آورند، که آن بر می گردد به احترام و تکریم یارسانیان به نوروز و آغاز سال. همانطور که در بحث سادات برزنجه و شرح حال ایشان در خصوص تولد سلطان اسحاق و منطبق شدن آن با نوروز آمد ابتدای سال تولد سلطان اسحاق است که این شکرانه به این منظور انجام می شده و به همین خاطر اغلب آن را به جا می آورند.<sup>۲</sup>

۱- پیرموسی مهره مو:

به های دووشاهی نه نار باوهران      پهری قوربانی نهو جهم بنهران  
نا کهس دووشاهی داود بکهران      چا نی رهمانه دعاش بدهران

همچنین در زمان برزنجه به اناری که نیاز کشکول (داود) می باشد و می بایست آن را متعلق به داود دانست اشاره شده است (بدهره شهربت که شکولی نه نار      تورش وهش مهزه نه زه لین ته شار) حال آنکه انار مظهر و قربانی بابایادگار است.

۲- برای آگاهی بیشتر به گاهشمار کردی -روزه یاری (واقعه مرنو)، سادات برزنجه و شرح حال ایشان (تولد سلطان اسحاق) و تکمله مراجعه شود. همانطور که گفته شد به جا آوردن این خدمتها نزد یارسانیان در مناطق مختلف متفاوت است و با آنچه کلام - که شرح آن رفت - عنوان می دارد مغایرت دارد. مثلاً گروهی خدمت میراسکندر را در پائیز می گیرند، گروهی خدمتها را در زمان ایام مرنو به جا می آورند، گروهی برای میراحمد نیز خدمتی قائل می باشند... و یا نحوه به جا آوردن این مراسم نزد یارسانیان عراق نیز به این شیوه است که از قدیم الایام در هر برج یا روئیت حلال ماه یک خدمت را به جا می آورند که در سال جمعاً دوازده خدمت را شامل می گردد...

از دیگر مراسم مهم جامعه یاری مراسم سرسپردگی و جوز شکستن است. و آن تسلیم شدن در مقابل مشیت و آنچه که مستحق آنی می باشد. در واقع هر فرد یارسانی با به جا آوردن مراسم سرسپردگی به عنوان شهید راه حقیقت اسم خود را در جرگه یاری ثبت می کند و بالقوه استحقاق آن خواهد داشت که زنده کند نام خود را در جریده عالم با «ابرانسانی». هر فرد اهل حق که در جامعه یاری متولد می گردد پدر و مادر آن موظف اند این مراسم را برای فرزند خود به جا آورند. برای به جا آوردن مقدمات این مراسم باید مشخص گردد: ۱- داشتن پیر و دلیل، یعنی پیر و دلیلی که پدر فرزند در آن خاندان سرسپرده گردیده. ۲- یک عدد جوز سالم (بوا) ۳- یک تکه پارچه سفید تازه که طول و عرضش کمتر از یک متر نباشد. ۴- نیاز که شاخ نبات است. ۵- قربانی که شامل یک من برنج با یک چارک روغن حیوانی و یک عدد خروس بالغ. ۶- وجه پای جوز از پول رایج مکان ۷- سکه محمدی که این سکه نزد پیران همیشه برای این مراسم محفوظ نگه داشته می شود ۸- چاقق برای بریدن سر جوز و ریز ریز کردن آن ۹- دفتر برای قرائت دعای جوز و بودن آن در مراسم به نیابت دفتر پیرموسی ۱۰- کلوچه رمزباری.

پیر و دلیل در جم حاضر می شوند و اگر چنانچه هر کدام به علتی موجه حضور نداشته باشند و کالت داده و وکیل آن در جم حاضر می گردد. شخص منتخبی که مراسم سرسپردگی برای ایشان است با استغاثه و تعظیمی محترمانه در آستانه جم می ایستد و اگر کودکی باشد برای وی وکیلی انتخاب می گردد که آداب مراسم را به جا آورد.

پیر سرجم نشین دعای جوز را می خواند و به این شکل نام شخص را در دفتر خود ثبت می کند:

یا چه زرت خاوه ننگار، شهسه واری پردیوه، سوئتان سالار، جهوز سهر..... که ویش یا وهکیش ..... نه جهم حازره  
 مهشکندی وه شایه تی جهم و جهمشین، زهمین و ناسمان، لهیل و نه هار، لهوح و قه لهم، عهرش و کورسی، پیر نه زه لی چه زرت  
 پیر بنیامین، پیر تهخت و پیشوای باتنی..... پیر نیرشاد و زاهیر..... دهلیل نه زه لی یار داود که وسووار له وهکیلی داود ده سنگیری  
 باتنش..... دهلیل زاهیرش..... یا وه وهکیلی زاهیر..... حازر نه جهم وه شهرت و نیقرار یاران له مه پنو له قه وول و بیای یاران له  
 شندروی، له نی جهمه تیغ وه عه وهز که ییر و زولفه قار، بشقاو وه نییبت ساجنار، جهوز وه نییبت بنیامین، سکه وه نییابهت  
 داود، که لام و بیازی یاری وه نییبت پیرموسی، گرده وه عیشق رمزبار، قوروانی وه یادی نه حمهد نازدار وه جای سهری یار، نه وات  
 وه نییابهت رچیبار له پیرهوی دین و شهرت نیقراری چه قیقهت، قبیله پردیوه، خودا سوئتان سه هاك، له قه تار خاندان  
 ..... هو نه وه وئو ناخر یار. [۱۹۳]

(هنر - موسیقی)

از دیگر مسائل مطرح شده در آئین یاری مسأله موسیقی و هنر می باشد که به این مهم نیز توجه خاصی نشان داده شده است. البته منطقه زاگرس از دیرباز مهد علم و هنر بوده، آن دانیلو می گوید: فلات ایران و دره فرات همواره مرکز فرهنگ و تمدن موسیقی بوده که پیوستگی و دوام قابل ملاحظه ای را نشان داده است.<sup>۱</sup> نای یا (اوبوا) که در سومر کشف شده با لوله نازک دهانه اش عملاً با ابوی ایران امروز همانند است و موسیقی دربار داریوش هخامنشی از نوع مودال بوده است. دین زرتشت نیز به این هنر توجه شایانی داشته، به طوری که در مراسم مذهبی یکی از سروده های اوستا را با آهنگ می خوانده اند. در بُندهشن آمده: وین بانگ آن است که پرهیزگاران نوازند و اوستا برخوانند بریط، تنبور، چنگ و هر ساز زهی را که نوازند وین خوانند.<sup>۲</sup> نای هونیاکر (خنیاکر) زردشتی که اوستا را سر می داد با آنچه که امروزه در نواحی کردستان جنوبی از آن به عنوان «هوره» یاد می کنند شباهت داشته و می توان گفت که این لحن از آواز یادگار هونیاک (موسیقی) باستان این سرزمین باشد. این ترانه ویژه ستایش اهورامزدا بوده که برای برقراری ارتباط با اهورامزدا با لحنی سوزناک و با اشعاری از اوستا می خواندند، و بیشتر در مناطق گوران، سنجابی، قلخانی، کلهر و سایر جاها مرسوم است.

برخی از مقامهای هوره که مقامهای مجلسی تنبور نیز می باشند عبارتند از: بان بنه ای، بنیری چر، دودنگی، باریه، غریبی، ساروخانی، گله و دره، پاهوموری، قطار، هجرانی، مجنونی (لاوای لاو)، سحری، طرز رستم، هه ای لاوه و هوره لالائی مادران.<sup>۳</sup> از دیگر گونه های هوره «مور» یا «مویه» است که در شیون و مرگ افراد خوانده می شود. اما گونه ای دیگر از مقام خوانی که در مناطق هورامان مرسوم است سیاهچمانه (سیاهچشم) نام دارد که چند نوع می باشد با نامهای: دره ای، خاو، چپی یا چپله، شیخانه. نظام موسیقی باربد و نکیسا در دوره ساسانیان نیز در شکل گیری و تکامل هنر موسیقی این منطقه بدون تأثیر نبوده، اما با هجوم اعراب و مقابله و مبارزه ای که علیه فرهنگ و هنر ایرانی شکل گرفت این هنر نیز تا حدودی از رونق افتاد.

۱- دایرةالمعارف موسیقی فاسکل

۲- بندهش فرنیخ دادگی، مهرداد بهار، ص ۹۳.

۳- پژوهشی درباره ترانه های کردی، فاروق صفی زاده، ص ۱۸۴. لحن این مقامها به چند نوع تقسیم می گردند: هوره ی پاموری، هوره ی لورپی چر، هوره ی سوارانه، هوره ی دوو دهنگی، هوره ی غریبی چر، هوره ی نه کبه رخیانی، هوره ی کلاودر، هوره ی یه ک دهنگی، هوره ی نه لکه وازی چر، هوره ی هه ی سوار هه ی سوار، هوره ی عهزیز وه ته کش، هوره ی یوسو کلاو زهر. (تاریخ موسیقی کردی، صدیق صفی زاده)

نقل است هنگام هجوم اعراب به ایران اغلب آهنگها و نغمات پارسی به عربی برگردانده شد. در کتاب اغانی داستانهایی هست که نشان می‌دهد تازیان تا چه حد شیفته آهنگهای دلپذیر پارسی بوده‌اند. درباره سعید بن مسجع که یکی از قدیم‌ترین خنیاگران عرب در روزگار معاویه بود آورده‌اند که آوازهای خویش را از روی آهنگهای ایرانی می‌ساخت.<sup>۱</sup>

با هجوم اعراب به ایران سبب می‌گردد تا اکثر موسیقی‌دانهای آن زمان باب مهاجرت را باز کنند و در این راستا به طبع سازهای خود را نیز با خود ببرند. هندوستان یکی از مناطق و کشورهایی بوده که به خاطر تشابهات خاص اعتقادی و فرهنگی و تاریخی میزبان ایشان بوده است. به عنوان مثال از سازهایی که به هندوستان می‌رود رباب است، اما در قرن چهارم در زمان شاه خوشین توسط شخصی با نام «هندو» دوباره به ایران باز می‌گردد.

نغمات ایرانی از زمان قبل از هجوم اعراب سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر تا زمان ابتدای سلسله قاجار انتقال پیدا می‌کند که در هر دوره ای تدوینی نیز بر آن می‌شده تا علی‌الکبرخان فراهانی این نغمات را به شکلی مشخص دسته بندی کند. یعنی تمام نغمات را بر اساس تنظیمات گذشته و تشابه این نغمات از لحاظ محتوی و نحوه اجرای آن تنظیم و تدوین کرده که بعدها توسط فرزندانش آقا حسینقلی و میرزا عبدالله کاملتر می‌گردد و سپس به وسیله علی نقی وزیری به نت تبدیل می‌شود. این نغمات در هفت دستگاه و پنج آواز ارائه می‌گردد اما به طور حتم تمام مقامها و گوشه‌های موسیقی ایرانی نیست، چراکه در هر عصر و دوره‌ای بوده که این مقامها و گوشه‌های موسیقی ایرانی جمع آوری و کاملتر می‌شده و هم اکنون نیز می‌باشد مقام و گوشه‌هایی در اطراف و اکناف که می‌توان به این هفت دستگاه و پنج آواز اضافه کرد. همچون ارائه مقامهایی چند از موسیقی مقامی اکراد یارسانی در زی دستگاههای موسیقی ایرانی که در نسخه ای خطی متعلق به شاگرد استاد سلطان محمد طنپوری از موسیقیدانان و مطربان شاه طهماسب و شاه عباس اول صفوی آمده است. او این رساله را به نام «سلطان تاج بخش شاه نشان علی قلی خان» ساخته است. این رساله دارای سه اصل است. اصل اول در بیان دوازده مقام. اصل دوم در بیان شعبه و آواز. اصل سوم در بیان اصول و بعضی از فوائد موسیقی، که توسط احمد غلام عملة خزانه نوشته شده است. (سند شماره ۱)

در این نسخه تأثیر کواکب بر خلق مقامها و دستگاههای موسیقی شرح داده شده است که نموداری از مقامهای ایرانی را در ضمن آن ترسیم کرده و در این معرفی مقامهای یارسانی نیز همچون «باباخوشینی» و «باباناوزی» را در آن انعکاس داده که چند نکته را می‌نمایاند.

ابتدا اینکه سهم اکراد یارسانی در اشاعه موسیقی و مقامهای اصیل و خلق و پربار کردن آن سهم بسزایی داشته، دوم این مقامها که هم اکنون توسط یارسانیان اجرا می‌گردد بخشی از موسیقی ایرانی به

۱- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۳.

شمار می آمده، چراکه غنا و اصالت آن سبب گردیده تا از حوزه درون گروهی اهل حق فراتر برود و آن را در زمره دستگاههای موسیقی ایرانی قرار بدهند. اما همانطور که گفته شده به خاطر پراکندگی و گستردگی موسیقی ایرانی که موسیقی کردی را نیز شامل می شده اغلب این نغمات و مقامها در این هفت دستگاه و پنج آواز گنجانیده نشده و گاه بعضی از آنها نیز از بین رفته و نشانی از آن نمی باشد. اما این نغمات نزد یارسانی به خاطر حفظ میراث نیاکان خود و داشتن تقدس هنر و موسیقی از بین نرفته و هم اکنون این مقامها را اجرا می کنند. موسیقی مقامی اهل حق که قدمت باستانی دارد اغلب با ساز تنبور اجرا می شود که نوع مذهبی آن در جمخانه می باشد و همراه با چپله و گروهی به جهت رسیدن به خلسه و سرمستی است.

از آن جا که یارسان یا اهل حق نشانه‌های دور از آئین‌های ایران باستان در خود دارد می توان داوری نمود که تنبور از سازهایی بوده است که در تمام دورانها مورد توجه قرار می گرفته، به ویژه در آیین‌های دینی ایرانیان.<sup>۱</sup> تنبور در متون کهن قبل از اسلام همچون: درخت اشوریک، بندهش، کارنامه اردشیر بابکان و رساله خسرو قبادیان و... آمده. ابن خردادبه در قرن دوم آن را در ری و طبرستان و دیلم بیشتر از مناطق دیگر متداول دیده و ذکر کرده که در اصل ایرانیها تنبور را برتر از سایر آلات موسیقی می دانسته اند.<sup>۲</sup> همچنین مسعودی نیز در مروج الذهب می گوید: این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات بوده است.<sup>۳</sup> اما این ساز پس از حمله اعراب و اسلام آوردن مردم محدود به دست ایرانیان جزیه پرداز گشت، تا جایی که فقط نشان آن را در میان خرم دینان می توان جست. ابن ندیم در الفهرست می نویسد: واقد گوید که «بابک» در خدمت شبل بن منقی ازدی در دیهی بالای کوهی بود و چهارپایانش را نگاه می داشت و از غلامانش تنبور زدن می آموخت.<sup>۴</sup> پس از آن شاه خوشین لرستانی آن را احیا کرد و این ساز رونق تازه ای به خود گرفت. شاه خوشین با داشتن سپاهی به اسم نهصدنهد که هر دسته از ایشان سازی می نواخته اند از این میان تنبور را به عنوان ساز مخصوص خود برمی گزیند که از آن زمان به بعد به آن ساز شاه خوشینی می گویند.

موسیقی از لحاظ محتوی شامل موسیقی مذهبی - اعتقادی، حماسی، غنائی، عرفانی و اجتماعی است که در مناطق مختلف و نواحی گوناگون بر اساس لهجه و تأثیر افکار و آداب و رسوم منطقه‌ای مشخص و متفاوت می باشد. مثلاً موسیقی که در نواحی ترکستان ... اجرا می گردد به خاطر لهجه حاکم بر آن و افکار و اعتقادات خاص منطقه‌ای مشخص و معلوم می باشد که با موسیقی کردی... با لحن اجرای آن

۱- زمینه شناخت موسیقی ایرانی، فریدون جنیدی، ص ۱۱۴.

۲- مجله موسیقی شماره ۷۳، ۷۴ بهمن و اسفند دوره سوم

۳- مروج الذهب، ص ۹۰.

۴- الفهرست للندیم، ص ۴۰۶.

در همان گام متفاوت است. چراکه موسیقی بیانگر افکار و کنشهای حاکم بر زندگی مردمان هر منطقه می باشد. خاصیت موسیقی کردی و تمایز آن نسبت به سایر موسیقی در نزد ملل دیگر در این است که موسیقی کردی تنوع ریتمی و حرکتهای مختلف ملودی بسیاری دارد و اگر در هر موسیقی دیگری گنجاینده شود مشخص می گردد. موسیقی کردی به خاطر وسعت آن تمام بخش مذهبی - اعتقادی، حماسی، غنائی، عرفانی و اجتماعی را در بر می گیرد که این مسأله در نزد موسیقی های دیگر در مناطق و ملل دیگر کمتر یافت می شود. به عنوان مثال در موسیقی کردی یارسانی برای هر رویداد مذهبی - اعتقادی نوعی ملودی وجود دارد که بر اساس محتوی و مضمون رویداد اجرا می گردد. همچون مقام «باباناوسی»، به شهادت رسیدن عالی قلندر - حسین که ذکری است در مرثیه شهادت ایشان، «سحری» به جهت پیشوازی از آفتاب و بیداری، «فانی فانی» به هنگام رفتن به قبرستان برای به خاک سپردن مرده...

موسیقی حماسی که معانی متفاوتی همچون جنگ و شروع آن، زمان جنگ، صلح، مشاجره... را در بر می گیرد که اجرای ملودی هر کدام از موارد بسته به محتوای آن دارد. همچون مقام «قطار» که صفوفی را بیان می کند تا آماده برای مقابله باشد. «سوارسوار» که رجزخوانی و آرایش جنگی و تحسین کردن سوارکار را قبل از کارزار عنوان می دارد. «جنگه‌را» که حرکت به سمت نبرد را شرح می کند. «جلوشاهی» که به پیشواز بزرگ و شاخص رفتن است تا شور و نشاط ناشی از آمدن شاه (حقیقت) تو را رهنمون کند به مقام سماع یعنی قرار گرفتن در موسیقی مذهبی...

موسیقی غنائی که مضامینی همچون هجران، عشق و رزی و شادی ناشی از وصل را در خود جای داده و آن را در قالب مقامهای زیادی نمود داده است. همچون «هجرائی»، که مهجوری عاشق را شرح می دهد. «مجنونی» که به آن «لاوای لاو» هم گفته اند و شرح پریشانی عاشق را با زبانی پر سوز و گداز انعکاس می دهد. «گل و خار» که درد طعنه و زهر هجر را بیان می کند...

موسیقی عرفانی که شامل نغماتی است که موسیقی دان یارسانی بر اساس اشعار عرفانی به خلق ملودی پرداخته. همچون مقام «پا‌طرز» که اجرای آن شخص را در حال و هوای تزکیه نفس و آمادگی برای دریافت شور و مستی و قرار گرفتن در مقام «طرز» راهنما می شود...

موسیقی اجتماعی، که این موسیقی نیز می توان آن را زیر مجموعه موسیقی عرفانی دانست. چراکه بینش یارسانی به ساختارگرائی و جمع و اجتماع اهتمام زیادی داده، از این رو این گونه موسیقی نیز در نزد یارسانی جنبه دینی و عرفانی به خود گرفته است. همچون مقام «باریه» که به هنگام کوچ اجرا می گردد. مقام «گله وه دره» که اجرای آن در موسم درو سبب می گردد تا توان و نیروی گروه کارگر درو افزون شود...

به طور خلاصه موسیقی کرد را شاید بتوان از لحاظ قدمت به دو گروه تقسیم کرد: اول موسیقی باستانی که با عناوین هوره، موره، لوره، سیاچمانه، چویی و نغمه‌های سماعی - سنتی شناخته می‌شوند و عموماً بدون کلمات اضافی بر اشعار ده‌هجائی استوار است.<sup>۱</sup> نوع دوم دربرگیرنده نغماتی است از قبیل مقام صمد لچکی، مقام الله‌ویسی، مقام کوچه‌باغی، صمد مسگری و ترانه‌های ملودیکی که بر اشعار هجائی و گاه عروضی استوار است. در کردستان نوع دیگری از موسیقی وجود دارد که به آن بیت‌خوانی گویند که احتمالاً مترادف گاتاخوانی یا گاتاخوانی است.<sup>۲</sup> اما موسیقی در نزد اهل حق سه‌بخش می‌باشد:

۱. کلام که بیشتر از ۷۲ نوع می‌باشد و بجز در جمخانه در جائی دیگر اجرا نمی‌گردد، که شامل مقام و ذکر می‌باشد و در صفحه‌همین بخش آمده است.

۲. مقامهای مجلسی که شامل موسیقی حماسی، غنائی، عرفانی و اجتماعی است و با اغلب مقامهای هوره یکی می‌باشد. این مقامها با رعایت اصول معنوی در خارج از جمخانه نیز نواخته می‌گردد که شامل: ۱- خان امیری ۲- ساروخانی ۳- سحری ۴- قطار ۵- جلوشاهی ۶- جنگه‌را ۷- گل و خار ۸- گله‌وه‌دره ۹- سماع ۱۰- بایه‌بایه ۱۱- سوار سوار ۱۲- مجنونی ۱۳- هجرانی ۱۴- الله ویسی ۱۵- باریه ۱۶- تنه‌میری ۱۷- پاموری ۱۸- پا طرز ۱۹- دو والا است.

۳. آهنگهای مجازی که شامل نغمه‌های عرفانی می‌باشد.

در متون کهن یارسان (سرانجام) بسیار از ساز و آواز نام برده شده است. شاه‌خوشین لرستانی خود گروهی به اسم نهصد نهصد داشته است که همگی نوازنده بوده‌اند. و در ترکیب گروهی سلطان اسحاق هفت سازچی و هفت گوینده نیز به عنوان نوازنده و کلام‌خوین معرفی شده‌اند. همچنین نام بیش از شصت نوع ساز در سرانجام آمده که از سازهای منطقه کردستان بوده است. به این ترتیب:

۱- تنبور ۲- عود ۳- رباب ۴- قیتار ۵- سورنا ۶- ناقوس ۷- موک‌ش (کمانچه) ۸- تار ۹- سنتور ۱۰- چنگ ۱۱- نای ۱۲- دول (دهول) ۱۳- دکمه ۱۴- نه‌فیر ۱۵- بلویل ۱۶- شسه‌پیور ۱۷- قامقور ۱۸- قانون ۱۹- شوتان ۲۰- زمار ۲۱- شمشال ۲۲- مهره ۲۳- طیل ۲۴- دف ۲۵- سنقره ۲۶- قرنا (قره‌نی) ۲۷- سورژن ۲۸- جبار ۲۹- قوقو ۳۰- سمطور ۳۱- کورنگ ۳۲- زیل ۳۳- بورک ۳۴- دمار ۳۵- پورنگ ۳۶- دومبهک ۳۷- موسیقار ۳۸- چقوانه ۳۹- آواز ۴۰- قیزهک ۴۱- سی تار ۴۲- قوپوز ۴۳- تاس ۴۴- کهرنا ۴۵- دوزه‌له ۴۶- دو ته‌پله ۴۷- توت‌ک ۴۸- زهنگ ۴۹- شاخ نفیر ۵۰- رود

۱- سی قسم مقامی که در کردستان بدان آواز می‌خوانند عبارتند از: قطار، خورشیدی، هوره، آه آه، سحری، عشاق، نیمه شب، ره‌ش بست، لاوک، حجاز، اورامن، سه‌گانه، نوا، نهاوند، راست چهارگاه، لاوژه، سوز، دشت، چمرانه، بیات، سیاچمانه، خاوکر، هجرانی، الله‌ویسی، افشار، گبری، حیران، تی‌هلکیش، سفر، که این سی مقام را اولین بار موسیقی‌دان کرد عبدالقادر مراغه‌ای (۸۳۸ هجری) گردآوری نموده‌اند.

۲- هفت اورنگ، بهمن بوستان، محمدرضا درویشی



۵۱- باله‌بان ۵۲- کیناره ۵۳- سه‌فیر ۵۴- دایره ۵۵- مزمار ۵۶- گاودوم ۵۷- چه‌غانه ۵۸- چاریار  
۵۹- تیریال ۶۰- کوس ۶۱- شانه ۶۲- ارغنون ۶۳- گیره ۶۴- قمطور ۶۵- رقاژ<sup>۱</sup>.

که این خود احترام برای هنر و روح والای انسان را در این آئین نشان می‌دهد. وجود ذکرها و مقامهای تنبور که قدمت بعضی از آنها به باستان می‌رسد خود مؤید این مطلب می‌باشد که هنر در این بینش از جایگاه خاصی برخوردار است. این ذکرها و مقامها تماماً با دو کوک اجرا می‌شوند، یکی کوک شیخ امیری (سئل) و دیگری کوک طرز (فا). البته کوک دیگری به نام کوک ترکی نیز وجود دارد که جز چند ذکر کاربرد دیگری بر روی تنبور ندارد. این مقامها و ذکرها هر کدام دارای روایات و شرح احوال خاص در زمانهای مختلف در ادوار ظهور می‌باشد که بدون سند کلامی و تاریخی نمی‌باشند. در واقع علت ایجابی آن منوط به علل پیش آمده و ماقوع آن می‌باشد که وجود یک ذکر و عنوان کردن آن در جمخانه برای شور و وجد حقانی مستلزم داشتن پشتوانه کلامی در دوره‌های ذاتی است. که آخرین ذکر و مقام عنوان شده در بینش یارسانی متعلق به دوره ذاتی سیدبراکه گوران<sup>۲</sup> می‌باشد. این ذکر و مقامها که قدمت برخی از آنها به باستان می‌رسد به این شرح است:

www.tbrestaninfo

۱- بابا فقی	۲- قه‌تار
۳- کاکا ردانی	۴- سارووخانی
۵- خان نه‌میری	۶- سه‌ماع (سه‌ملی)
۷- سوار سوار	۸- سه‌ماع (سه‌جان)
۹- جله‌وشاهی	۱۰- سه‌ماع (بال وه‌شان)
۱۱- بایه‌بایه	۱۲- سه‌ماع (سه‌ماع)
۱۳- گله‌وده‌دهره	۱۴- هیجرانی
۱۵- جه‌نگه‌را	۱۶- سه‌حهری <sup>۲</sup>
۱۷- بابا سه‌ره‌نگی	۱۸- گول <sup>۳</sup> وه‌خار
۱۹- بابا جه‌لیلی	۲۰- تهرز <sup>۳</sup>
۲۱- شا خوشینی <sup>۴</sup>	۲۲- خاموشه‌گیان
۲۳- ته‌نه‌میری	۲۴- تاته‌ش به‌کی

۱- توضیح در مورد اغلب این سازها در بخش فرهنگ آمده است.

۲- سه نوع میباشد: ۱. سه‌حهری پردیوه‌ری ۲. سه‌حهری سید خاموش ۳. سه‌حهری هه‌ی داوود

۳- سه نوع می‌باشد: ۱. تهرز یاری ۲. تهرز گوران ۳. تهرز روستم

۴- دو نوع می‌باشد

## پارسان

۲۶- عابه دینه	۲۵- بابا ناوسی
۲۸- شیخ نه میری	۲۷- باریه
۳۰- پاره موری	۲۹- پاره ز
۳۲- لاه هی لاه	۳۱- مه جنوونی (لاوای لاه- لیلی مجنوونی)
۳۴- به لی ها ها ها	۳۳- ما ها ها
۳۶- دوو والا	۳۵- نه لوان
۳۸- هه ی داود (سه نگین)	۳۷- الله ویسی
	۳۹- هه ر وا بووه هه ر وا ده بی
ره هه به ر داود زامن دار	۴۰- هوو هوو هوو هوو هوو یار
هه ی گه یان	۴۱- هه ی که یان
خاک زه رده گل زاتش هامیته <sup>۱</sup>	۴۲- هه ی بله شیته گیان بله شیته
عالم ته مامی قوریانت ده کم	۴۳- ساحل نه ی ساحل ساحلی ده کم
هه ی ره نگی نیم یار	۴۴- هه ی نیم نام یار
شاشا مهمانه چالانه	۴۵- چالته ن چالانه چالانه
جه م بال وه شاناه شماره زبار	۴۶- په نجبه ره ژانه یار زبار
مه ولام هوو حه ق حه ق	۴۷- عه لی هوو هوو هوو
عشق حه ق وه سه ر شیته و ویتانه <sup>۲</sup>	۴۸- واله ویتانه واله ویتانه
یار داود نامان گیان	۴۹- خو اجای غولامان گیان

۱- البته مقامهای دیگری چون: شانه جونبانه، زنگی شتر، خاس بژنه و چمیری نیز آمده که آن را جزء مقامهای تنبور دانسته اند. همچنین به ذکر مقامی دیگر به نام تیموری پرداخته شده که اغلب در جمخانه ها اجرا می گردد. این مقام بر روی کوک ترکی و با حال و هوای خاص حاکم بر آن که شیوه فرهنگ ترکی را عنوان می دارد نواخته می شود. اما با توجه به وجه تسمیه وانتساب آن به شاه تیمور در قرن سیزدهم، می توان گفت که احتمالاً این مقام متعلق به عصر دوم پردیور بوده که شاه تیمور آن را احیاء کرده است. در هر صورت این مقام متعلق به دوره ذاتی در پارسان می باشد که هم اکنون توسط یارسانیان اجرا می گردد. همچنین به مقامی دیگر به نام قلندری اشاره شده است که منسوب به قلندر از یاران قوشچی اوغلی می باشد. این مقام را بر روی کوک ترکی با شیوه ای حزین اجرا می کنند. در لرستان مقام دیگری توسط تنبور اجرا می گردد به نام هانای معدبگ یا آی محمدبگ که آقای حمید ایزدیناه محمدبگ منظور مقام را سیدمحمدنوربخش می داند که البته دور نمی نماید، اما به اعتقاد نگارنده محمدبگ پدر خان آتش منظور اجرای این مقام می باشد. پوهه موری، گل وه خاک، غریبی مقامهای دیگری می باشد که در لرستان توسط تنبور اجرا می گردد.

۲- کاکه بی های عراق این ذکر را به این شکل می خوانند: نه ی بله شیته ناوسه شیته خاک زه رده گل زانت هامیته

۳- بر روی همین گام (ده یار ده یار هاهاها ده یار) ره نگینم یار هاهاها ده یار) نیز آمده و به دو روایت صحنه و گوران اجرا می شود.



- ۷۹- سهردا نه رای حهق تهيموور  
 ۸۰- هه‌ی وه یار هه‌ی وه یاره‌که‌م  
 ۸۱- وه قوروانت بام شای ههورامانی  
 ۸۲- عه‌لی عه‌لی هوو مه‌ولام عه‌لی هوو  
 ۸۳- ئامان یا داود ده‌خیلم یار  
 ۸۴- ته‌بل یار داود ژه‌نیایه  
 ۸۵- هه‌ی ده‌باو ده‌باو عازیزم ده‌باو  
 ۸۶- عه‌لی عه‌لی عه‌لی عه‌لی  
 ۸۷- هه‌ی دیده‌کانی ده‌ور گیلو باقی  
 ۸۸- یار دیده‌کانی شامه‌یو شامه‌یو  
 ۸۹- یار دیده‌کانی وه‌شی وه‌شهن وه‌ش  
 ۹۰- یار دیده‌کانی چ وه‌شهن یار مه‌یوگیان  
 ۹۱- جه‌م نیان دوسان نه‌و یانه  
 ۹۲- یاران مزکانی حه‌یده‌ره‌ن مه‌یو  
 ۹۳- یاسولتان ئامان ناگرم دای  
 ۹۴- هه‌ی یاری یاری ئیمانم یاری  
 ۹۵- گیان سه‌یید موچه‌ممه‌د به‌ر نه‌ودیوانی  
 ۹۶- هه‌ی دیده‌کانی سه‌یید موچه‌ممه‌د یاره‌ن  
 ۹۷- یا شا ئیبراهیم شای بسوزه سوار  
 ۹۸- گیان خواجه‌ی غولامان هاها کاوهم  
 ۹۹- یازات حوسه‌ین ساقی چیلانه  
 ۱۰۰- عه‌لی گیان عه‌لی گیان  
 ۱۰۱- دوس بسژهن بسژهن به‌رزهملی  
 ۱۰۲- یاران مزگانی شامه‌یو زه‌نگان
- دین ته‌یموور ئیمان ته‌یموور  
 یاری میهره‌بان که‌ره‌مداره‌که‌م  
 خودای حه‌قیقه‌ت دینو ئیمانی  
 ده‌سم وه‌دامان پیر بنیامین بوو  
 تامه‌یلت نه‌بو بار نمان بار  
 ریشه‌ی شه‌کاکان که‌نیایه  
 خه‌یلی خوه‌ش هاتی پات وه‌بان چاو  
 مه‌ولام عه‌لی عه‌لی عه‌لی  
 جه‌م مه‌ستانه‌ن بنیامین ساقی  
 یالاش وه‌دیده‌م با به‌یو با به‌یو  
 به‌شکه‌ر بنیامین به‌ش مه‌که‌رو به‌ش  
 مزگان مزگانه‌ن خاوه‌ندکار مه‌یوگیان  
 حه‌ق شه‌م و میگردان په‌روانه  
 ئاوازه‌ی فه‌تاح فه‌تاح که‌ره‌ن مه‌یو  
 ده‌یشتی ههورامان وه‌وهرم دای  
 نه‌ز وه‌فیدات بام باش که‌مانداری  
 گیان نازش ره‌وا هه‌ن په‌ی یارسانی  
 سه‌ییدموچه‌ممه‌دسه‌ره‌ی هه‌فت خاندانه‌ن  
 ئومیدواریم وه‌یاری یسادگار  
 هه‌ی یار داود ئامان ها‌نه‌و به‌لی  
 جاگه‌ی ئیلتجا خی‌ش و بی‌گانه  
 عه‌لی گیلانی گیلان  
 جه‌می پراسانه‌ی یار نه‌دلی  
 وه‌ر مه‌ده‌ی چادر په‌ری به‌کره‌نگان

۱- این ذکر به این شکل نیز آمده:

یار هانای یار داود ده‌خیلو یار تا مه‌یلی حه‌ق نه‌و بار نمو یار

۲- بر روی همین گام ذکر دیگری عنوان می‌گردد که به این شکل می‌باشد:

هه‌ی ته‌یموور ته‌یموور ئیمانم ته‌یموور نه‌ز وه‌فیدات بام ئیبراهیم سوور

- ۱۰۳- يار دیده کانی حقیقهت دینه  
 ۱۰۴- سولتان مهردان یا علی یا علی  
 ۱۰۵- نارو زه ماوهن مه که ریو چهی نهرک نوینه  
 ۱۰۶- ذات یار داود حازره وه جهم  
 ۱۰۷- ته یموور یار رهنگینه  
 ۱۰۸- شاهو شندروی جای رهم میردان  
 ۱۰۹- یار علی مهولا علییه  
 ۱۱۰- بال وه شان کهن سولتان ناما  
 ۱۱۱- عالی قهله ندر شهید راگهی یار  
 ۱۱۲- علی علیمن (حق) علی زهروورن (حق)  
 ۱۱۳- شادی هه ی شادی یارسان موباره ک شهب
- عیدی یارانن یارسان موباره ک شهب موباره ک شهب
- ۱۱۴- علی هوو حیدر مهدهد مهولام هوو هوو  
 ۱۱۵- هه ی گیان هه ی گیان هه ی دیده گیانه  
 ۱۱۶- شای دین نیسحاق رهنگین نیسحاق  
 ۱۱۷- علی علیمن یا مهولا یا علی که ی بو یا علی  
 ۱۱۸- هوو یا شای مهرعب کش حق دهر ژه خه پیر کهن  
 ۱۱۹- هه ی یاران مزگانی علی ناما پیشخانه  
 دینم دینه شام خوه شینه شاد بای شادم که رده نی  
 ۱۲۰- زه مزه مه ی زینت باوه رین وه ویر یاران شوکر مهولامان هات
- بژهنیم وه عشق ذات شیخ نه میر یاران شوکر مهولامان هات<sup>۲</sup>
- ۱۲۱- جهم چلانده داود مهس و مه ی نوشن داود  
 ۱۲۲- یاران وه باتن وهش دهنگی مه یو  
 سدا ی هه ی ده یار سه ره هنگی مه یو

۱- بر روی همین گام ذکر دیگری به این شکل عنوان می گردد:

یار دیده کانی بنیامین پیره

۲- بر روی همین گام این ذکر نیز اجرا می شود:

یار دیده کانی شامه یو شامه یو  
 بالاش وه دیده م با به یو با به یو

۳- این ذکر به این شکل نیز آمده:

زه مزه مه ی زینت تهرز پاوه مور یاران شوکر مهولامان هات  
 بژهنان وه عشق نیبراهیمی سوور یاران شوکر مهولامان هات

- ۱۲۳ - ته بلی جاودی یا حق نیسحاق چهی مهر ژه نیاوه یا حق نیسحاق  
ریشهی شه کاکان یا حق نیسحاق چهی بهر که نیاوه یا حق نیسحاق
- ۱۲۴ - چلانه مهس حقه چلانه مهس      حقه شان وه دهس چلانه مهس  
ههر چل بیبهن پیوهس چلانه مهس
- ۱۲۵ - سولتان مهردان یا عهلی حقه یا عهلی هوو یا عهلی  
شه فای کول دهردان یا عهلی حقه یا عهلی هوو یا عهلی
- ۱۲۶ - وه قوربانت بام شایادگاری      نامان و ده خیل سهوز پوش گیان  
مه نوزور و مه قسوود خاوه نندکاری      نامان و ده خیل سهوز پوش گیان
- ۱۲۷ - آقا یا      داود      سن سن یسا داود  
رحم ایله سن یارسانه من سنه قربان سلطانه
- ۱۲۸ - حقه سولتانه کیان سولتانه
- ۱۲۹ - هه ی یاران شوکر مه ولانان حقه<sup>۱</sup>
- ۱۳۰ - ته یموور گیان سدای که لامت نییه
- ۱۳۱ - پیرم حقه دهور پیرم حقه دهور پیرم حقه

۱- این چند ذکر نیز در بعضی از موارد آمده است که بعید می نماید جزئی از ذکرهای مشخص با سندیت کلامی باشد.

سولتان سهاکی عهلی گیان	شای ته نیا تاکی عهلی گیان
عهلی نوبره وه دونیا به بوم وه قوروانی زانی	بی شک بی گومان خودایه بوم وه قوروانی زانی
هوو حقه و سولتان وه په رده ی نووره	مه ولانان وهی دم صاحب زوهووره
حوبی مه ولایه حوبی مه ولایه	هم عهلی نویره هم شه نه نشایه
خوهت حقه زانت حقه مه قامت حقه	نیست نه عزم نهو زانت موته قه
خواجهی بنیامین یا عهلی یا عهلی	دین و دونیامین یا عهلی یا عهلی
نامان سه نامان عهلی وهو نامان تو	یه دهس منه عهلی وه نهو دامانی تو
موشکل گوشایی یا عهلی	ره همنمای راهسی یا عهلی
سولتان خوش هانی (گیان گیان) نویر وه پاته وه	دهوای دهرده کهم (گیان گیان) ها وه لانه وه

### (یارسان پس از عصر اول پردیور)

همانطور که در صفحات و مباحث گذشته کتاب عنوان گردید، پس از عصر اول پردیور و شروع دوره ذاتی شاه ابراهیم در بغداد و بابایادگار در دالاهو و هندوستان با یاران نامداری همچون یعقوب قوشچی اوغلی و قوشچی اوغلی... که مدتی قیادت یارسان را از عربستان تا نواحی هند بر عهده داشته اند، و بعد از آن مقارن با ظهور شاه ویسقلی و شروع عصر دوم پردیور، جامعه یارسان به گستردگی و شکوفایی قابل ملاحظه‌ای می‌رسد.

علل این گستردگی در حوزه زیست جغرافیای انسانی و کثرت افراد این جامعه را می‌توان از چند دیدگاه مورد بررسی قرار داد.

اول اینکه با ظهور شاه ویسقلی جامعه یارسانی چهره تازه‌ای از مبارزه به خود می‌گیرد. به این صورت که یارسانی دیگر در قالب یک نهضت صرف اعتقادی - فکری جلوه نمی‌کند، بلکه در جریانات سیاسی نیز سهیم می‌شود، که این خود باعث جنب و جوشهایی در سطح جامعه یارسانی می‌گردد. دوم اینکه در عصر دوم پردیور علاوه بر ظهور ذاتی شاه ویسقلی شاهد ظهور ذات میهمانان دیگری نیز در اطراف و اکناف هستیم که هر کدام از این ذات میهمانان با یاران در منطقه‌ای موجبات جذب افراد در طرایق را فراهم می‌آورده، که می‌توان به خاندان شاه هیاسی و خاندان آتش بگی که در این خصوص اهتمام بیشتری می‌ورزیده اند اشاره کرد. سوم مقابله عوامل حکومتی با نهضتها و جریانات فکری و فروپاشی اینان در سطح جامعه ایرانی، که یارسانی را بر آن می‌دارد تا به جذب این افراد (نه بهره‌گیری فکری - اعتقادی) مبادرت ورزد، و ایشان ناگزیر از حفظ جان سایه یارسانی را که مأمنگاهی از لحاظ اعتقادی - سیاسی - اجتماعی بوده غنیمت شمرده و جذب این بینش می‌گردند.

به طور کل شکوفایی جامعه یارسانی بعد از پردیور را می‌توان به دو مقطع زمانی تقسیم کرد: یکی از ابتدای عصر دوم پردیور یعنی اوایل قرن نهم تا اوایل قرن یازدهم که شاهد فعالیت‌های مذهبی - سیاسی شاه ویسقلی در هورامان و ترکستان، باباحیدر در منطقه کلهر، ذوالنور قلندر در لرستان، خان احمد کرکوک در نواحی شمالی کردستان عراق، شاه هیاس در نواحی شمالی کردستان عراق، محمد بیگ در هورامان، ترکستان و لرستان، خان آتش در هورامان، ترکستان و لرستان می‌باشیم. دیگر از قرن یازدهم به بعد می‌باشد، که در این مقطع زمانی نیز شاهد شکوفایی خاص بینش یارسانی در سطح جامعه هستیم. همچون ظهور سیدفرضی قزوینه‌ای با یارانش در منطقه کلهرنشین صحنه، ظهور سید میرحمزه از اعقاب جانشینان عالی قلندر در عثمانوند و جلالوند کرمانشاه، سید یعقوب و درویش ذوالفقار در هورامان (گوران)، خلیفه نظرگرمیانی در کرکوک، ظهور سیدبراکه در هورامان (گوران) و وجود شخصیت شاه تیمور با یارانش شیخ نظرعلی جناب و شاه فتح الله گوران.. در نواحی کرمانشاه و لرستان.

حال با توجه به گستردگی بینش یارسانی در حوزه زیست انسانی از شمال خوزستان تا نواحی شمال ترکستان، و با توجه به دستور صریح سرانجام که افراد غیر یارسانی که چسبیده نام گرفته اند و می بایست به یکی از سادات در خاندان میری سرسپرده گردند، این امر را محق می گردد تا شاه هیاس، خان آتش و باباحیدر که در جذب این طرایق همچون مشعشعیه، نوربخشیه، صفویه وحیدریه... اهتمام ورزیده اند را از اعقاب حضرت میر بدانیم. چراکه ایشان نمی توانسته خلاف دستورات پردیوری که بر آن واقف بوده اند عمل کنند. خاصه اینکه قوشچی اوغلی نیز می فرماید:

حضرت میرین مویچه سی پای تخت دور اونا ویردیلر شام و عراق و ترکستان و یارنلر [۱۹۴]

که عراق و ترکستان و شام را جملگی تحت نفوذ حضرت میر درآورده اند، که اینگونه نیز می باشد. چراکه سرسپردگان به خاندان آتش بگی از شمال خوزستان تا نواحی شمال ترکستان و همچنین جذب خاکسار و علویهای هند توسط شاه هیاس و وجود اعقاب میر در عراق که بیشترین جمعیت را به خود اختصاص داده اند صحت فرموده قوشچی اوغلی را به اثبات می رساند.

همچنین می توان به جماعتی از زنگنه در نواحی کرکوک به نام احمدکوری اشاره کرد که باز به پیش یاری می گروند و در زی خاندان میری قرار می گیرند. و یا تورک‌هایی که در کرکوک درخاندان شاه هیاسی و باباحیدری و میری قرار گرفته اند. و نیز اعرابی که در خانقین، کرکوک، موصل و سفیده اربیل به پیش یاری گرایش پیدا کرده و در خاندان باباحیدری، شاه هیاسی سرسپرده گردیده اند. همچنین طایفه ای در موصل و کرکوک می باشد به نام مظفربگی از نسل نامداری به همین اسم که در زمان قیادت حضرت میر در عراق عده ای از این قبیله در زی یارسانی قرار می گیرند و بعدها در زمان تحولات درون گروهی خاندان شاه هیاسی در منطقه و کوچ عده ای از این خانواده به نواحی باینان شاه هیاسی می گردند که مابقی این خانواده در کرکوک در همان خاندان خود که میری می باشد قرار دارند، به شکلی که هم اکنون از این طایفه نیمی میری هستند و نیمی دیگر شاه هیاسی و سادات میری در خصوص اینکه طایفه مظفربگی در باینان موصل را از مریدان خود معرفی کنند اذعان دارند، و این خود دلیلی دیگر بر از نسل سادات میر بودن شاه هیاس می باشد که اسناد موجود و زنده بر آن گواه است. در کل این مسائل نیز سبب گردیده تا به اشتباه اغلب سادات میری، حضرت میر را سرحلقه هفتوانه معرفی کنند، در حالی که فقط فرزند اول است.

۱- جماعتی دیگر نیز به نام دده نظری در این منطقه وجود دارد که سرسپرده خلیفه نظرگرمیانی شده اند. لازم به ذکر است که دده نظر از اعقاب خلیفه عزیز از هفت خلیفه جم سلطان اسحاق و مرید خاندان میری می بوده که در سالهای قرن سیزدهم نشونما داشته است، و به خاطر کشف و کرامات، جماعتی از اعراب و کردهای کرمانج شیفته ایشان می شوند که پس از پرده گرفتن به وی سرسپرده می گردند. و این درحالیست که ایشان از سادات نبوده و این جماعت می بایست در زی خاندان میر قرار بگیرند.



اما نکته‌ای در اینجا مطرح می‌گردد که اگر ما خان آتش را بر اساس اسناد موجود از اعقاب پیرقنبرشاهویی بدانیم و پیرقنبرشاهویی نیز بر اساس اسناد و کلامها پیر بر خاندان شاه هیاسی، پس می‌بایست که یکی از این دو مصطفایی باشد. بر اساس اسناد و مدارک موجود در نزد خاندان این مهم روشن گردید که پیر دستهور از اعقاب میر می باشد و شاه هیاس نیز از سلاله مصطفی چراکه اگر غیر این باشد رویه خان آتش که در جذب چسبیده‌های مشعشی و نوربخشی اهتمام داشته برخلاف دستورات ونص صریح سرانجام می‌گردد، چراکه خان آتش فرزند محمدبیگ و ایشان نیز فرزند شاه ویسقلی و شاه ویسقلی نیز فرزند پیرقنبرشاهویی پیر بر خاندان شاه هیاس می‌باشد که نمی‌توانسته در جذب چسبیده‌ها اقدام کند.

در این اسناد به این مهم اشاره گردیده که شاه هیاس و اعقاب ایشان به عنوان خاندان شاه میهمان جوز سر چسبیده‌ها را به وکیلی برای پیر دستهور و اعقاب ایشان می‌شکسته و می‌شکنند. یعنی سادات شاه هیاسی و مریدان ایشان جملگی مرید خاندان دستهوری می‌باشند. از این مهم مستفاد می‌گردد که پیرقنبر از اولادان حضرت میر بوده است نه اینکه شاه هیاس را از اعقاب میر بدانیم.

سندی که این موضوع را مشخص می‌سازد متعلق به زمان آقا عباس (شاه هیاس میهمان) فرزند آقا احمد برنده نوه شاه هیاس می‌باشد، که تقریباً در سال ۱۱۸۰ هـ ق نوشته می‌شود و ممه‌ور به مهر ایشان است. (سند شماره ۲) در این سند آمده که خاندان شاه هیاسی کما فی سابق بر رویه گذشتگان می‌بایست اقدام کرده و جوز چسبیده‌ها را برای خاندان دستهوری بشکنند. این مهم (یعنی شکستن جوز برای سادات دستهوری) دوباره در سال ۱۲۹۳ هـ ق توسط سید اسماعیل جان یعنی مسندنشین خاندان شاه هیاسی به علت فوت سید محمود خان از سادات دستهوری تجدید و تأیید می‌گردد. (سند شماره ۳)

پس بنا به اسناد موجود و اقرار صریح مسندنشینان وقت که بر آن صحنه می‌گذارند مبرهن گردید که سادات دستهوری از اعقاب میر می‌باشند و سادات شاه هیاسی از اعقاب مصطفی. این امر محق می‌سازد تا که سادات آتش بگی را نیز از اعقاب میر بدانیم، چراکه بر اساس کلامهای یارسانی و نص صریح تذکره‌اعلی و همچنین شرح شجره‌ای که نزد سادات آتش بگی لرستان آمده و خود را از اعقاب سیدقنبرشاهویی می‌دانند، مؤید بر این مسأله می‌باشد تا ائتلاف و راهبری علویان شمالی کردستان و پیری بر صفویان توسط شاه ویسقلی که بعدها توسط فرزندش محمدبیگ نیز شکل می‌گیرد، همچنین جذب مشعشیان و نوربخشیان... توسط خان آتش را طبق کلام سرانجام و دستورات پردیوری بدانیم، چراکه پیرقنبرشاهویی از سلاله حضرت میر می‌بوده.

علی‌الحال اگر به یارسان بعد از پردیور بنگریم ابتدا می‌بایست به زندگی قوشچی اوغلی به عنوان

یکی از نقیبان یارسانی از اواخر عصر اول پردیور پردازیم:

۱- قوشچی اوغلی از بزرگان یارسان می‌باشد که در اوایل قرن نهم و اواخر دوره اول عصرپردیور همزمان با جانشینی شاه‌ابراهیم ظهور فرموده‌اند که مظهر پیر بنیامین می‌باشد. از ایشان دیوانی به یادگار مانده که حاوی نکات تفسیر شده سرانجام به زبان ترکی می‌باشد. شرح حال این بزرگوار در متون یارسانی بدین تفصیل آمده است که حضرت سلطان به پیربنیامین می‌فرماید: شما در زمان شاه‌ابراهیم با اسم و مظهر دیگری ظاهر خواهی شد. پس پیر بنیامین در زمان شاه‌ابراهیم با زبانی لال و گوش‌ناشنوا به نام بایراک فرزند یعقوب ملقب به قوشچی اوغلی ظهور می‌فرمایند. یعقوب در دربار عثمانی با زبان (مسئول نگهداری باز) بود روزی برحسب وظیفه‌باز را برای صید به شکارگاه برده و تمرین شکار می‌دهد که ناگهان شهبازی در آسمان پیدا می‌شود و باز را در هوا شکار می‌کند. یعقوب از این جریان ناراحت شده و موضوع را به عرض حاکم وقت می‌رساند، او نیز یعقوب را تهدید می‌کند که اگر چنانچه باز را پیدا نکند او را خواهد کشت.

یعقوب از سلطان عثمانی مهلت می‌خواهد. در این مابین به گوش یعقوب می‌رسد که در بغداد شخصی صاحب کرامت به نام شاه‌ابراهیم هست که بر هر دردی درمان. پس به سمت بغداد حرکت می‌کند و به وقت رسیدن و قبل از هر مسأله، دربار شاه‌ابراهیم باز را به او می‌دهد. یعقوب بسیار خوشحال شده و به راه می‌افتد، اما متوجه می‌گردد که هنوز شاه‌ابراهیم را ندیده، برگشته و از دربار می‌پرسد شما از کجا دانستید که من برای شهباز آمده‌ام. دربار در جواب می‌گوید: یک هفته قبل از آنکه شما مراجعه‌نمائید حضرت شاه‌ابراهیم امر نمود که شهباز را آماده کنید چرا که یعقوب خواهد آمد. یعقوب باز را به دربار عثمانی می‌دهد و بعد همراه خانواده رو به سوی بغداد می‌نهد و به حضور شاه‌ابراهیم می‌رسند. اما بایراک که از زبان لال و از گوش کر بوده در بین راه توسط خانواده، که احتمال حقارت ایشان را ایجاد می‌نماید رها می‌شود، اما وقتی که به حضور مشرف می‌شوند شاه‌ابراهیم که از باطن کار آگاه بوده می‌فرمایند: تمام منظور و مقصود ما بایراک است برگرد و او را بیاور. که پس از به حضور رسیدن بایراک شفا پیدا می‌کند و زبان او به گفتن کلام کردی باز می‌گردد.<sup>۱</sup> اسامی چند تن از یاران

۱- در زمان سلطان اسحاق یعنی اواسط عصر اول پردیور شش نفر از هفت یار قولتاس جهت سرسپردگی در بینش یارسانی به خدمت سلطان اسحاق می‌رسند، که سلطان اسحاق به آنها امر می‌کند باید راه دیده‌داری را طی کنند که یار هفتم خود را بیابند، و بدون اینکه به آنها اجازه سرسپردگی بدهد آنها را روانه می‌کند که یار هفتم خود را که قوشچی اوغلی (قلی) بوده پیدا کنند. ایشان به سمت آذربایجان مراجعت می‌کنند و بعد از اینکه آدرس یار هفتم خود را پیدا کردند در آن مکان و منطقه می‌مانند تا قوشچی اوغلی به دنیا بیاید، پس از به دنیا آمدن ایشان رابطه‌ای بسیار صمیمانه مابین آنها برقرار می‌گردد و چون قوشچی اوغلی کر و لال به دنیا می‌آید علت ظاهری این دلبستگی از جانب شش یار قولتاس به نامهای شاه مراد، شاه کرم، عیسی، شاه نظر، شهاب‌دین، پیر دلاور می‌گردد. بعد از اینکه قوشچی اوغلی با پدرش یعقوب به خدمت شاه ابراهیم می‌رسند ایشان شفا پیدا کرده و زبانش به کلام کردی باز می‌گردد، سپس شاه ابراهیم به وی می‌فرماید که به سمت آذربایجان حرکت کرده و با دیگر یاران (یاران قولتاس) برگرد. که برگشتن آنها در زمان شاه و بسفلی شکل می‌گیرد.

قوشچی اوغلی که هر کدام نیز کلاماتی دارند به این شرح است: ۱. قول اوغلی ۲. شهسوار اوغلی ۳. قول ولی ۴. قلندر ۵. آقا اوغلی ۶. محمود اوغلی ۷. مزید اوغلی ۸. نمامه ۹. یونس ۱۰. ترابی ۱۱. بوداغ ۱۲. شیخی جان ۱۳. فتحی ۱۴. خسته عالی ۱۵. گوندوز ۱۶. قلی ۱۷. قنبر ۱۸. امیر ۱۹. یادگار ۲۰. قاسم ۲۱. اولی بابا ۲۲. حسن (عاشق حسن) ۲۳. احمد

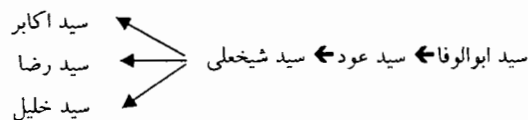
همچنین بعد از ایشان ویارانش شخصیت‌هایی نیز در خصوص تفسیر سرانجام در نواحی ترکستان ظهور کرده که اهمی به جد داشته اند. قدیمی، شریف اوغلی، رضا، شاه عباس، مسکین حاجی، محبی، مراد، غلام، قول ایوت، عین الدین اوغلی، قدم یار، مسکین اوغلی، شیخعلی اوغلی، نقی، نصیر همدانی، اعلی الدین ... از جمله این گویندگان می باشند.

۲- شاه ویس قلی فرزند پیر قنبر شاهوئی که به نام قرمزی خوانده می شود و در منطقه شاهو قریه درزیان متولد می گردد. پیر قنبر، کاکه عرب، کاکه رحمان، کاکه پیره، خاتون زربانو از یاران ایشان می باشد که شرح حال ایشان را در بخش «سادات برزنجه و شرح حال ایشان» آورده ایم.

۳- سید اکابر خاموش، فرزند شیخ علی و ملقب به خاموش می باشد که در دیه شیخان در اوایل قرن نهم هجری متولد گردیده و خاندانی نیز به ایشان منسوب است به نام خاندان خاموشی که شاخه ای است از همان خاندان ابوالوفائی. از ایشان مجموعه کلاماتی به یادگار مانده به نام دوره سید خاموش که حاوی نکاتی نقض در خصوص تفسیر سرانجام است.<sup>۱</sup> این خاندان بنا به نامه سرانجام می بایست به خاندان شاه ابراهیمی سرسپرده گردند.

۴- ایل بیگی جاف، که در شهرزور به سال ۸۹۸ هجری متولد شده و دیوانی از ایشان به جا مانده که در قالب پیشگونی و شرح احوال و اوضاع اجتماعی آن روزگار و آینده عنوان گردیده است.

۱- شجره خاندان ابوالوفائی که خاندانهای دیگر از آن انشعاب پیدا کرده بدین شرح است:



(سید معرفت، سید علی، سید امیر، سید کسعلی، سید نصیر، سید یعقوب، سید یعقوب، سید عزیز، سید کسعلی، سید منصور، سید حیدر (براکه)، سید ایاز، سید رستم، سید نورالدین، سید سیف الدین، سید نصرالدین ...).  
(سید باعزت، سید میر عطار، سید انبیاء، سید اولیاء، سید امرالله، سید فرضی، سید جوزی، سید محمد طاهر، سید مطلب، سید سیف الله، سید عزت الله، سید محمود، سید طهماسب، سید ایاز ...).

سید رضا که ایشان شش فرزند داشته به نامهای: بابوعلی، ایود، یعقوب، بابوخوشه، بابومحمد، اسمره خاتون، که از اسمره خاتون فرزندی متولد می گردد به نام ذوالنور قلندر.

سید خلیل مسندنشینی سید اکابر پس از فوت پدر باعث می گردد که سید خلیل از این موضوع دلشکسته شود و به میان چادر نشینهای ایل جمهور رفته و از سلک یاری خارج گردد.



مربوط به رتق وفتق مریدان را تا ظهور باباحیدر عهده دار می باشند که با ظهور باباحیدر و کشف کرامات ایشان باعث می گردد تا از این پس این شاخه انشعابی از خاندان میری را خاندان باباحیدری بنامند. باباحیدر در زمان قتل عام سادات و علویان، کرکوک را به قصد نواحی جنوبی کردستان ترک می گوید و به نواحی کلهرنشین کرمانشاه یعنی منطقه «کفرآور» گیلانغرب می آید و در همانجا نیز بدرود حیات می گوید. ذکر این نکته بایسته می نماید که کرکوک یکی از نواحی و مناطق محل اسکان برای اعقاب میراحمد بوده است که همزمان با خروج باباحیدر از آن سایر سادات از خاندانهای دیگر نیز جهت به دست آوردن مأمنگاهی کوچ می کنند که می توان به مهاجرت سیدحسن فرزند سیدمحمد بغدادی به نواحی زنجان منطقه انگوران افشار اشاره کرد که بعدها شخصیت‌های دیگر نیز همچون سیدمراد از اعقاب شاه ابراهیم نیای سادات شاه ابراهیمی صحنه این مهاجرت را تکرار می کنند.

اما با تسلط افغانه و تفتیش عقاید و اعمال خشونت بر علیه علویان باز اعقاب باباحیدر مناطق کلهرنشین را به قصد نواحی شمالی کردستان ترک می گویند و به خاستگاه نیای خود برمی گردند، و بعدها باباشاهمراد دوم باینان عراق را به قصد صحنه کرمانشاه به سال ۱۳۳۰ هجری ترک می گوید و به این منطقه مهاجرت می کند.<sup>۱</sup> بابا حیدر بلا اعقاب زیست، پس بعد از پرده گرفتن ایشان برادرزاده اش بابا اسکندر ابن بابا دانیال تکیه دار و متصدی امور مریدان می گردد. جانشینی و سرپرستی در بین سلسله فرزندان آن یکی پس از دیگری بدین ترتیب ادامه یافت. بابا زمان، بابا شاهمراد اول، بابا مراد اول...

اسامی یاران باباحیدر عبارتند از: درویش سیما، یوسف کرمانج، سید خسرو، بابا اسماعیل، بابا دانیار، یار طمر.<sup>۲</sup>

۷- ذوالنور قلندر، فرزند سیده اسمره و نوه سید رضا برادر سید اکابر (خاموش) از نوادگان سید ابوالوفا می باشد که در دهه اول نیمه دوم قرن دهم هجری به دنیا می آید. از ایشان فرزندی به جا نمی ماند، پس به اشاره وی از نوادگان پسری سید رضا یعنی سید حیات و سید هیاس، به جانشینی وی تعیین می گردند و ایشان متصدی امور مریدان و سرسپردگان را عهده دار می شوند. این خاندان بنا به دستور سرانجام می بایست به خاندان شاه ابراهیمی سرسپرده گردند.

۸- خان آتش لرستانی، فرزند محمدبیگ لرستانی از بزرگان یارسان است که شاه میهمان بوده و خاندانی نیز به نام آتش بگی تشکیل داده که از کلان خاندانهای جامعه یارسان می باشد.

۱- خاندانهای حقیقت، محمد علی سلطانی، ص ۱۷۷.

۲- شجره این خاندان به این صورت آمده است: پیرستم سو، ایوب، بابا کوثر، باباچوله، بابازبلیه، باباسماعیل، (باباحیدر و بابادانیال) بابادانیال، (باباخویبار و باباسکندر). بابا اسکندر، بابا زمان، باباشاهمراد اول، بابامراد اول، بابارسول، بابا مراد دوم، باباشاهمراد دوم، (سیدسلیمان و بابارسول). بابارسول، باباحمید ..

شاه ویسقلی به هنگام پرده گرفتن به همسر خود «زولال» که حامله بوده می فرماید: نام فرزندش را محمد بگذارید. که پس از پرده گرفتن شاه ویسقلی محمدبیگ متولد می گردد. محمد بیگ پنج فرزند داشته به نامهای جمشیدبیگ و مظهر پیرنیامین بوده که به خراسان رفته و علویان آنجا را به سلک یاری در می آورد، و هم اکنون هستند اکراد مهاجر آنجا که ارادت خاصی به این خاندان دارند. خان الماس مظهر پیرموسی که ایشان در کرمانشاه می ماند. ابدال بیگ مظهر مصطفی که به ارومیه عزیمت می کند و در همانجا نیز وفات می یابد. پری خانم مظهر خاتون رمزبار و خان آتش که مظهر سلطان بوده و در بخش هشتروود در مشرق سهند وفات می یابد. همچنین یارانی نیز داشته به نامهای کامریجان ، کاملک ، قره پوس ، میردوست، الماس میرزا، ابدال ، پریخان، خاتون زربانو...

در تذکره اعلی آمده : محمد بیگ به یاران دیده دار وعده داد که در سر خیرخدمت خودتان مشغول باشید که بعد از چند وقت دیگر خواهم آمد. بعد از آن تشریف به روم برد که به «آله قاپی» مشهور است که در دون «قرمزی» وعده داده بود که بر سر وعده خود رفت و در روم صاحبکار به خودش حاجی بکتاش ولی اسم نهاد و مدت هفت سال در آنجا تشریف داشت که بعد از آن به لرستان می آید. اما در خصوص تولدخان آتش اگر به تذکره اعلی استناد کنیم و تولد شاه محمد بیگ را در اواسط نیمه اول قرن دهم بدانیم پس تولد فرزندش آتش بیگ به خاطر ازدواج دیر پدرش در اواخر نیمه اول قرن یازدهم می باشد. این خاندان به خاطر ائتلاف اعقاب و پیروان سید محمد بن فلاح مشعشع و نوربخشیان و جذب این فرقه های طریقتی به آتش بیگ و خاندانش باعث گستردگی و سرسپردگی این خاندان از خوزستان تا روسیه گردیده است. فعالیت مذهبی - اجتماعی - سیاسی این خاندان از همان ابتدای ظهور توسط محمد بیگ و مقابله اش با فرزندان سلطنتعلی بیگ (تیمورخان و هلوخان)<sup>۱</sup> و

۱- تذکره اعلی، ص ۱۲۵.

۲- تیمورخان و هلوخان فرزندان سلطنتعلی بیگ پس از مرگ پدر بر علیه عموی خود بساط بیگ که در سال ۹۷۵ هـ به حکومت کردستان می رسد می شورند و قلعه پلنگان را مرکز خود قرار می دهند. بساط بیگ جمعیتی را به سرکردگی سهراب بیگ برای سرکوبی برادرزادگان اعزام می نماید، که ناگزیر تیمورخان و هلوخان فرار کرده و به دربار شاه اسماعیل ثانی پناهنده می شوند. (تاریخ مردوخ، ص ۳۲۱) اما پس از مرگ شاه اسماعیل و هرج و مرج اوضاع ایران این دو به کردستان می آیند و پس از مرگ بساط بیگ در سنه ۹۸۶ هـ بر متصرفات بساط بیگ تسلط پیدا کرده و حکومت را به دست می گیرند. (زبده تاریخ کرد و کردستان، ج ۲ ص ۳۲۳) تیمورخان فردی مستبد و ظالم بوده که بدون توجه به دولت ایران لوای استقلال و خودسری برافراشته است و دوسه مرتبه هم ایل کلهر را تاراج نموده به نان شب شان محتاج ساخته است. (تاریخ مردوخ، ص ۳۲۲) دکتر فریح می نویسد: دوره حکومت تیمورپاشا برای کردستان مصیبت بود. اما در تذکره اعلی آمده: در آن عصر حاکمی بود که اسم او هلوخان بود، بسیار شقی و منافق خاندان... هر چند که هلوخان در عدل و دادسرآمد عصر خود بوده (زبده ج ۲ ص ۳۲۳) و به گفته دکتر ریچ همانند تیمور خان علاقه ای به تخلفات و خرابکاریهای عشایر نداشته، اما وی در یک سیستم نظامی و حکومتی با برادرش تیمورخان بوده است، تا دلیلی باشد برای معرفی هلوخان با نام و رفتار برادرش تیمورخان.

ائتلاف با خان احمدخان و جنگ با بلباس، مگری و سرکوب قبایل متخاصم،<sup>۱</sup> همچنین کشف و کراماتی که در نسخ و کلامها در خصوص محمدبیگ، اعقاب و مسندنشینان این خاندان آمده، جملگی نشان از قدرت باطنی و ظاهری این خاندان دارد. خاصه اینکه کلامهای مربوط به این دوره و به تأکید کلام خان الماس به عنوان دفتر دار که ذات پیرموسی داشته گواه بر حقانیت و بر بیابس پردیوری و مجموعه اعتقادات آن بودن است که شرحی بر سرانجام می باشد. این قدرت (مذهبی، اجتماعی، سیاسی) از خان آتش به سلسله نسبی که شرح آن آمده انتقال داده می شود و هر کدام از مسندنشینان به همان شکل قدرت این خاندان را در آیین یاری تا آقا سید منصور آتش بیگی (مشعشعی) حفظ و بیشتر کرده اند. از این ایام به بعد است که خاندان مذکور با عنوان مطلق (مشعشعی) خوانده می شود، زیرا به هنگام تصویب شناسنامه و تعیین خانوادگی، در قیادت جناب محمد حسین میرزا، و به مشاورت ادیب السلطنه سمیعی، که به مناسبت ارادت به مرحوم میرزای سالک نسبت به خاندان مذکور، به سبب تقدم تاریخی سید محمد مشعشع و سید محمد نوربخش بر ذوات خاندان سادات آتش بیگی و ائتلاف بطنی و اعتقادی هر سه نحله و تغییر آداب صفویان و گریز از شهرت سیاسی آنان به خاطر حفظ اتحاد درونی و اصولی با مشعشعی و نوربخشی و برای عدم آرایش به عنوان سیاسی صفویه، مسندنشینان خاندان مذکور، عنوان مشعشعی، و تعدادی از بنی اعمام نوربخش را برای شناسنامه خود برگزیدند.<sup>۲</sup> در خصوص پرده گرفتن خان آتش تذکره اعلی اینچنین آورده: روزی خان آتش فرمود اسب حاضر نمائید که عزم شکار خواهیم کرد. اسب حاضر کردند و سوار شد و رفت از آبادانی دور شد، چهار جسد هم در خدمت حاضر بودند، ناگاه دیدند صاحبکار به صورت شهباز افتاد و به سوی آسمان میل فرمود تا آمد به سر کوه سهند و پارچه ابر آمد در سر کوه ایستاد و خان آتش از سر کوه بلند گردید تا که از نظر مردان ناپدید شد.<sup>۳</sup> عبادتگاه وی بر فراز قلعه سهند است که مورد زیارت معتقدان می باشد. در خصوص شجره ایشان اینچنین آمده که محمدبیگ از اعراب و از اعقاب مولا علی بن محمد بن فلاح مشعشع می باشد، که به خاطر

۱- دشمن مشترک محمدبیگ و خان احمدخان و همچنین ابراز ارادت خان احمدخان به ایشان (تذکره اعلی ص ۱۱۹) باعث این ائتلاف می گردد. که پس از فرمان شاه عباس مبنی بر سرکوب اهالی مگری و بلباس بر آنها تا قلعه رواندوز می تازد و به محاصره قلعه می پردازد و آن را تصرف می کند. سپس به موصل حرکت کرده آنجا و کرکوک را نیز می گیرد، پس به بغداد می تازد و آنجا را نیز متصرف می شود. خان احمدخان پس از این فتوحات در تاریخ ۱۰۳۵ هجری به کردستان بازمی گردد که مدت زمان لشکرکشی وی از روز حرکت تا روز مراجعت هشت سال و سه ماه بوده است. (تاریخ مردوخ ص ۳۲۷) که با این تفاسیر تاریخ مقابله با بلباس با ائتلاف محمدبیگ و یارانش حدوداً به سال ۱۰۲۷ هجری بوده است. که محمدبیگ به خاطر به کارگیری سیاست ملایم خان احمدخان که مغایر با سیاست اعمال شده پدرش بوده، و در راستای حفظ موقعیت و همکاری با صفویه و همچنین نزدیکی با پارسانی این ائتلاف را شکل می دهد.

۲- خاندانهای حقیقت، محمدعلی سلطانی، ص ۸۱. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که تقدم تاریخی سید محمد مشعشع و سید محمد نوربخش بر سادات صحیح النسب آتش بیگی از پردیور چگونه ممکن بوده؟!؟

۳- تذکره اعلی، ص ۱۳۷

مقابله شاه اسماعیل با مشعشعیان خوزستان از آن منطقه کوچ کرده و به لرستان آمده است و سپس اعقاب ایشان (خان آتش) به خاطر نشر و بسط آئین یاری و همچنین به دست آوردن مأمنگاهی مطمئن به نواحی سهند می‌کوچند. یا اغلب بر این اعتقادند که سیدعلی (فرزند سید محمد بن فلاح) تیره آتش بگی را بنا نهاد و خانواده پس از وی به آذربایجان و کرمانشاه و فارس مهاجرت کردند و در شیراز به خاندان مولایی مشهور گشتند و عده ای که به شهر کرمانشاه عزیمت نمودند پدر به پسر بر مسند تیره آتش بگی جالس شدند.

شرح شجره‌ای که روایت می‌کنند به این شکل می‌باشد: شاه محمد بیگ<sup>۱</sup> ← سید حسن ابو محمد ← سید ابراهیم ابو الحسن ← مولی علی ← سید محمد مشعشع ← سید فلاح ← سید هبه الله ← سید علم‌الدین علی مرتضی نسابه ← سید جلال‌الدین عبدالحمید ← سید شمس‌الدین ابوعلی فخار ← سید ابو الغنائم ← سید ابو عبدالله ← سید محمد ابراهیم مجاب ← محمد ← زید ← محمد صالح ← امام موسی کاظم...

اما محمد بیگ در هورامان به دنیا می‌آید و فرزند شاه ویسقلی از درزیان شاهو است که پس از مدتی به نواحی آذربایجان (آجری)<sup>۲</sup> و آسیای صغیر (روم) مسافرت می‌کند و در قالب بکتاشیه به فعالیت‌های مذهبی - سیاسی خود می‌پردازد. آنگاه به لرستان می‌آید و در بلوران سکنا می‌گزیند. مینورسکی نیز در خاندانهای اهل حق می‌نویسد: محمد بیگ پیشوای دینی قوم که در ترکیه (روم) به پارسایی و زهدش شناخته شده بود به واسطه دعوت یکی از شاهزادگان سلسله قراقویونلو از روم به آذربایجان آمد، تعداد زیادی از خدمه و پیروانش به همراه وی آمدند و همگی آنان در ایران از مصونیت مطلوبی برخوردار شدند. محمد بیگ جهت سکونتش جایی از کوه سهند را برگزید که به واسطه دعایش چشمه آبی در آنجا جوشید.<sup>۳</sup> محمد بیگ پس از مدتی که با یاران خود در لرستان حشر و نشر پیدا می‌کند دوباره به آجری می‌آید و با ترتیبات غیبی با «سونه خانم» ازدواج می‌کند که حاصل آن خان آتش و دیگر فرزندان بوده است. در واقع می‌توان گفت که فرزندان محمد بیگ نیز در ناحیه آذربایجان تولد یافته اند که بعدها ارتباط خود را با مریدان در لرستان و ناحیه کرمانشاه قطع نمی‌کنند و دائماً در سفر و تکاپو برای رتق و فتق امورات مربوط به یارسان بوده اند. وجود محمد بیگ و خان آتش در مناطق لرستان و کردستان فیلی که حوزه نشر اعتقادات مشعشعی و نوربخشیه بود باعث این مهم گردید تا این طرایق نیز به سلک یاری درآیند. چراکه وضعیت مشعشعیان پس از سید محسن رو به زوال می‌گراید و

۱- شاه محمد بیگ، آتش بیگ، سید امامقلی بیگ، سید سرخوش بیگ، سلطان محمود آقا، میرزا عباس بیگ، سید نظام‌الدین، سید آقا میرزا، سید عبد العظیم میرزا (آقا بخش آتش)، سید محمد حسین میرزا، سید منصور میرزا، سید نظام‌الدین، مسند نشینان این خاندان تا به امروز می‌باشند.

۲- تذکره اعلی، ص ۱۳۰. آجری در سمت راست رودخانه چقاتو (تلخه رود) در جنوب آذربایجان قرار دارد.

۳- یادداشت‌هایی در مورد خاندانهای اهل حق ۳۶.



شاه اسماعیل پس از کشتن سلطان فیاض مشعشی و قتل عام مشعشیان<sup>۱</sup> آنها را تار و مار می کند. این وضع و برانداختن حکومت آنها و پیگرد اینان به دست نادرشاه افشار نیز شکل می گیرد.<sup>۲</sup> پیروان این طریقت با پیش زمینه فکری از قبل، بیش یارسان را مأمنگاهی از لحاظ فکری و اعتقادی و به دور از جنگالهای سیاسی نظامی می بینند و به سرعت جذب این بینش می گردند، و همانگونه که در ابتدای این مبحث (یارسان بعد از پردیور) توضیح داده شد خان آتش از اعقاب میر می باشد و جذب چسبیده ها از جانب ایشان طبق کلام سرانجام بوده است.<sup>۳</sup> پس شرح شجره خاندان آتش بگی به این شکل می باشد: خان آتش، محمدبیگ، شاه ویسقلی، پیرقبر شاهویی، ...، میرسور، سلطان اسحاق، ...

۹- شاه هیاس بساکانی، فرزند شیخ عیسی بساکانی در اواخر نیمه اول قرن دهم هجری در قریه بساکان متولد می گردد و در وردک از منطقه بایتان در استان موصل عراق پرده درمی کشد. در خصوص سیادت ایشان در نسخه ای خطی مربوط به نورعلیشاه که ذکر آن در ازل قبل از خلقت عنوان شده آمده: ... پس پادشاه عالم به عیسی بساکانی که یکی از هفتادو دوتن بود امر کرد که دعای او (نذر) را بده ... همچنین در این خصوص که شاه هیاس از خاندانهای هفتادو ظهور فرموده اند بابا شاهمراد در دوره شاه هیاس می فرماید: کهس نه زان سپهن شای دولدول سوار نهو خاندانان ویش وهست نه پیوار

نهو خاندانان هه یاس بی پهیدا وه نه مر مه عبود دانه ندهی په کتا [۱۹۷]

البته قبل از ظهور شاه هیاس جلوه حق در منطقه تان هندوستان بر دوده مرد حقانی بوده که ایشان نیز شاه ایاز (هیاس) نام داشته و سرسلسله جلالی (خاکسار) بوده که جوز برای خاندان میری شکسته است،

۱- عالم آرای صفوی، ص ۱۳۷.

۲- دایرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۲ ص ۲۷۷۹.

۳- مرحوم سید قاسم افضلی به نقل از خاطرات پدرش سیدعلیار در خصوص خاندان آتش بیگی اینچنین آورده است: سید قلندر بیگ فرزند شاه ابراهیم دو پسر ویک دختر داشته به نامهای سید جمال (یا خیال) سید قطال و خاتون زری. سید جمال بیگ در کنار پدرش در دالاهو می ماند و در همانجا نیز به درود حیات می گوید و در کنار مرقد پدرش در قلعه زنجیر قلخانی مدفون می گردد. اما سید قطال بعد از فوت پدرش با دو پسر خود به نامهای سید شریف بیگ و سیدعلی بیگ از دالاهو کوچ می کنند و به منطقه اسدآباد و همدان می روند و در همانجا ساکن می گردند که سید شریف بیگ به همدان می رود و سید علی بیگ در اسدآباد ماندگار می گردد. سیدعلی بیگ در اسدآباد فوت می کند و سه پسر به نامهای سیدمرادبیگ و سید فتح الله بیگ و سیدشیره بیگ در منطقه بر اثر ظلم و جور والی منطقه و معاندان که جنگهایی مابین اینان ترتیب داده می شود به نواحی لرستان کوچ می کنند و در محلی به نام روستای نور سکونت می گزینند. البته این کوچ سبب آن نمی گردد تا ایشان مریدان و بستگان خود را در مناطق اسدآباد، همدان و صحنه را از یاد ببرند بلکه مرتب از ایشان دیدن و سرکشی می کرده. سیدشیره بیگ اولادانی به نامهای سیدمحمدبیگ و سیدبازی بیگ داشته که عهده دار امورات مربوط به رتق و فتق یارسانیان لرستان و همدان تا محال صحنه بوده اند. سیدمحمد بیگ چهار فرزند به نامها جمشیدبیگ، عبدال بیگ، الماس بیگ، و آتش بیگ داشته که به خاطر آوازه این دوره ذاتی و معجزات و تواناییهای ذاتی این دوره دیگر نام شاه ابراهیمی از این خاندان برگرفته می شود و به آتش بیگ تغییر نام داده می شود!! که بر اساس این روایت شرح شجره به این شکل خواهد بود: خان آتش- محمدبیگ- شیره بیگ- علی بیگ- سیدقطال- شاه ابراهیم- سیدمحمد- سلطان اسحاق ...!!

که بعدها این سلسله با خاندان شاه هیاسی حشرونشر بیشتری پیدا می کند.<sup>۱</sup> بر همین اساس (یعنی از سلاله میر بودن این خاندان) سید جلال‌الدین حیدر و دوده مرد حقانی و بعد از آن نیز سلسله خاکساریه، الهیون و سایر طرایق به خاندان شاه‌هیاس سرسپرده‌اند. همچنین در رساله درویش گلشیر سبزه‌واری آمده که مخفی و پوشیده‌نماند بر فقرای خاکسار و ۴۴ گروه فقرا از انتها تا انتها که صابر علی مُشرف در حقیقت شد و جوز را در اجاق میری شکست، خدمت آقا سید ابراهیم دلیل پاک علی فرزند آقا سید ولی و خلیفه معصوم علی. از آنجایی که شاه‌هیاس از ذات بوده و شاه‌میهمان و میرا از نقص و همچنین بنا به دستور سرانجام فقط خاندان میری حق شکستن جوز برای چسبیده‌ها دارد و شاه‌هیاس نیز در این خصوص اهتمام داشته پس محرز بودن رابطه خاندان شاه‌هیاس با اعقاب سید میر احمد را مشخص می سازد. وهمانطور که در متون کهن یارسان (دوره شاه هیاس) مسطور است «پیرقنبرشاهویی»<sup>۲</sup> به عنوان پیر راهنمای بر خاندان معرفی گردیده و خاندان شاه هیاسی از ایشان به عنوان پیر نام می برد تا مشخص گردد ایشان نیز از سلاله حضرت مصطفی باشد. اما اگر ما پیرقنبرشاهویی را از اعقاب مصطفی معرفی کنیم پس اقدامات و تحرکات و جذب چسبیده‌ها در طرایق مختلف توسط سلسله نسب پیرقنبر که محمدیگ و خان آتش باشد را خلاف دستورات سرانجام معرفی می کند. اما با اسناد و مدارکی که نزد خاندان مزبور حفظ می شده این گره تاریخی نیز باز می شود و مشخص می گردد که خاندان شاه هیاسی به عنوان شاه میهمان جوز سر چسبیده‌ها را برای پیر دست‌ور و اعقاب وی می شکسته نه خود، که این مسأله روشن می سازد تا خاندان شاه هیاسی را از اعقاب مصطفی معرفی کنیم و پیر دست‌ور را از اعقاب میر. پس با توجه به این مهم خاندان آتش بگی که در جذب چسبیده‌ها کوشیده خلاف دستورات پردیوری اقدام نکرده است، چراکه از خاندان میر به شمار می آید. (شرح این مطلب در ابتدای بحث یارسان بعد از پردیور آمده است).

اسامی یاران شاه‌هیاس عبارتند از: سید قنبر شاهویی مظهر پیر بنیامین، شاطر عبدالله (بابا گلاب) داود میهمان، بابا شاه‌میراد پیر موسی میهمان، بابا علی آئینه‌کوه مصطفی میهمان، زربانو خواهر پیر قنبر رمزبار میهمان، بابا شاه‌میراد یادگار میهمان، سید احمد شاه‌ابراهیم میهمان.

شرح توگد شاه‌هیاس در تذکره اعلی اینچنین آمده: عیسی با زوجه‌اش به پیش شاه‌عالم آمدند و عرض کردند که ما نان از تو می خواهیم. پادشاه عالم مُهر خود بیرون کرده به شهواره داد که زوجه

۱- برای آگاهی بیشتر از این میحث به اهل حق وحیدری همین کتاب رجوع شود.

۲- اسامی تکیه نشینهای سادات دست‌وهری تا به امروز: پیرقنبر شاهویی، سید خداقلی (خدایار)، سید جشنانی اول، سیدخالد، سید محمودخان، سیدیحیی خان، سیدعیسی خان، سیدرحمت...

همچنین نقل است که پیرقنبر دو فرزند داشته به نامهای: سید خداقلی یا (خدایار) و سید سوایار که شرح شجره سید سوایار بدین قرار است: سیدسوایار، سیدجعفر، سیدمؤمن، سیدجعفر، سید یوسف، سیدابراهیم، سیدشمس الله، سید یوسف ...

عیسی باشد و فرمود که به شما فرزندی دادیم که اسمش را هیاس بگذارید و این نشانه را به بازوی او ببندید تا به هفت پشت نان به شما دادیم مشروط بر اینکه از اولاد این خاندان کوچ خانه گرفته باشید.<sup>۱</sup> حال اگر تاریخ به شهادت رسیدن شاه ویسقلی را اواسط نیمه اول قرن دهم بدانیم، پس بر این اساس تاریخ تولد شاه هیاس نیز باید در اواخر نیمه اول قرن دهم باشد. همچنین بنا به تعداد افراد مسند نشین<sup>۲</sup> و شجره این خاندان که از شاه هیاس تا کنون به ۱۰ تن می رسند، و اگر برای هر کدام ۵۰ سال عمر در نظر گرفته شود، باز هم به همان تاریخ می رسیم. مضاف بر آن آگاهان خاندان اعتقاد دارند که منظور از سال هزار و صد و بیست و پنج (۱۱۲۵ هـ) ارائه داده شده، تاریخ تولد سید عباس فرزند آقا سید احمد معروف به برنده بوده است که تجلی از ذات شاه هیاس داشته است. و با تفسیر مصرعی از کلام باباگلاب از همین دوره که ذات داود داشته ( مهر پای دفتر تاریخ ساله) - که به حساب ابجد ۹۴۲ می باشد - تاریخ ظهور شاه هیاس که معاصر با شاه محمد بیگ است مشخص می گردد.<sup>۳</sup> اما در خصوص خاندان میری می بایست این مسأله را عنوان کرد که سادات این خاندان در آئین یاری مسئول بر جوز شکستن و سرسپردگی چکیده ها و کسانی که وارد جامعه یاری می گردند هستند و این مهم توسط خاندان شاه هیاسی، آتش بگی، باباحیدری شکل گرفته است. که این وظیفه از دیگر سادات در خاندانهای دیگر سلب شده است.

۱۰- سید فرضی خاموشی، از بزرگان اهل حق است که شاه میهمان بوده و از نوادگان سید اکابر (خاموش) در روستای قزوینه از توابع کنگاور است که در اوایل قرن دوازدهم (معملاً ۱۱۰۰ هـ) به دنیا می آید و در همانجا نیز پرده درمی کشد. نام چند تن از یاران ایشان به این شرح است: شیخ امیر فرزند سلیم ذات میهمان از پیر بنیامین و مظهر سید محمد گوره سوار سر حلقه هفتوانه است که اهل موصل عراق بوده و بنا به رابطه معنوی که مابین ایشان و مرادش (سید فرضی) شکل می گیرد به کرمانشاه کوچ می کند. عابدین برادر زاده سید فرضی و ذات میهمان از داود، کاکای ندریس ذات میهمان از پیر موسی اهل کرکوک، کاکای قربانعلی ذات میهمان از مصطفی دودان اهل گوزان، سید جوزی فرزند سید فرضی و ذات میهمان از بابا یادگار، سلیم پدر شیخ امیر و ذات میهمان از شاه ابراهیم اهل موصل عراق، خاتون زربینه برادر زاده سید فرضی و ذات میهمان از خاتون رمزار. که هر کدام از ایشان کلاماتی دارند که در تفسیر سرانجام و دستورات پردیوری می باشد.

۱- تذکره اعلی، ص ۱۲۰

۲- مسند نشینان خاندان شاه هیاس تا کنون: شاه هیاس، سید رستم، آقا احمد اول (برنده)، آقا عباس، سید ایاز (آقا ولد بیگ)، آقا اسماعیل جان (اسماعیل خان سالار)، آقا سید عبد الحمید خان (سالار سعید)، سید علی خان، سید نورالدین، سید محمد احمدی ..

۳- خاندانهای حقیقت، محمد علی سلطانی، ص ۱۶۳

۱۱- سید میر حمزه فرزند آقا یارعلی که در روستای تاویران جلالوند در پنج فرسنگی کرمانشاه و در اواخر دوره نادری و نیمه دوم قرن دوازدهم زندگی می کرده است. ایشان از نامدارترین مسندنشینان این خاندان پس از عالی قلندر می باشد که کلاماتی چند در تفسیر و تأویل سرانجام از خود به یادگار گذاشته است. نام چند تن از یاران ایشان که فرزندان می باشد عبارتند از: سید حسین، سید داراب، سید فرخ، سید ملک، سید لطفی، سید جعفر، سید حفیظ و خاتون ازهره دختر سید رستم و مادر میر حمزه. ایشان از اعقاب (دده قباد و دده حسین)<sup>۱</sup> دو تن از جانشینان عالی قلندر می باشند، که پس از جلوه کردن شاه ویسقلی در اواخر عمر در شرایطی سوای آنچه که بوده این دو شخص از جانب وی مأمور بر ایجاد خاندان می گردند. عالی قلندر مقام ایوتی داشته و لذا ردگیری شجره نسب سادات تا این دو شخص مورد بحث می باشد، چراکه در زمان عصر پردیور که مبدأ بینش یاری می باشد خلق دستگاه و تمام عوامل یاری براساس مشیت و اعجاز حقیقت بوده (همچون خلق هفتانه، خلق بابایادگار، خلق شاه ابراهیم و ...). پس سادات عالی قلندر می بایست بنابه دستور سرانجام به خاندان شاه ابراهیمی سرسپرده گردند.

۱۲- «سید یعقوب گوران» در منطقه گوران کرمانشاه بوده است و از نوادگان سید اکابر خاموش می باشد و جد سید حیدر (براکه). سید یعقوب ابن سید یعقوب در بحران هرج و مرج اواخر حکومت منقرض شاه سلطان حسین نشو و نما پیدا می کند و در تردد سپاه نادری به سوی بغداد به اشاره نادر قلی شاه به این سو کوچیده و در کوهپایه دالاهو مستقر می شود، در یکی از درگیریها به شهادت می رسد و در همانجا به خاک سپرده می شود، از جمله در اویش ایشان درویش ذوالفقار می باشد.<sup>۲</sup>

۱۳- «درویش ذوالفقار گوران» در بانیااران متولد می گردد و از یاران سید یعقوب بوده است. از ایشان کلاماتی به یادگار مانده که حاوی مطالبی در تفسیر سرانجام می باشد.

۱۴- «خلیفه نظر گرمیانی» که از بزرگان اهل حق می باشد و در کرکوک به سال ۱۷۸۶م به دنیا آمده و در سال ۱۸۷۵م، (۱۲۰۷-۱۲۹۶هـ) در کرکوک از دنیا می رود.

۱۵- «سید حیدر» ملقب به «سید براکه» در دیه توت شامی گوران متولد می گردد و شاه میهمان بوده، که دوره ظهور ایشان به دوره ظهور «یری تنی» معروف است. از ایشان کلاماتی به یادگار مانده که حاوی نکات ارزنده ای در تفسیر دستورات پردیوری می باشد. سید حیدر از نوادگان سید اکابر (خاموش) می باشد که در سال ۱۲۱۰ هجری متولد می گردد. پس بنابه دستور سرانجام سادات این

۱- یارده، سیدبنیاد اول، سیدبنیاد ثانی، آقاییارعلی، آقامیرحمزه، (حسین، داراب، فرخ، ملک، لطفی، جعفر، حفیظ)، داراب، (سید محمدعلی، سیدصفر)، سیدصفر، سیدسلیمان، سیدعباس، سیدشاهمراد، سیدخلیل عالی نژاد ..

...آقامیرحمزه، سیدحسین، سید ذوالفقار، سید ابراهیم، سیدمرتضی ...

۲- خاندانهای حقیقت، محمدعلی سلطانی، ص ۳۵

خاندان می‌بایست به سادات شاه‌ابراهیمی سرسپرده‌گردند.<sup>۱</sup> نام چند تن از یاران ایشان به این شرح می‌باشد: ۱- درویش طهماس گهواره‌ای ۲- میرزا علی عباسوند ۳- پیر ویس قلخانی ۴- لاجین عباسوند ۵- خداوردی لرستانی ۶- کریم خلیل ۷- حیدر قلخانی ۸- شیرخان قلخانی ۹- عباس کندی ۱۰- تیمور بانیارانی ۱۱- ولی مجرلانی ۱۲- نظر بروندی ۱۳- جوزه‌تفنگچی ۱۴- ملکعلی قلخانی ۱۵- کریم گهواره‌ای ۱۶- بگمراد گهواره‌ای ۱۷- دوسه‌بیامه‌ای ۱۸- رستم کندی ۱۹- رستم باباخانی ۲۰- حیدر کچکبلی ۲۱- حسینعلی شینانی (چقاپوری، چیاپوری) ۲۲- صیفور بیامه‌ای ۲۳- بگمراد قلخانی ۲۴- خدامراد قلخانی ۲۵- درویش براخاص بیامه‌ای ۲۶- رضا علی بیامه‌ای ۲۷- غلام چقاپوری (چیاپوری) ۲۸- شیرخان کندی ۲۹- امام بیامه‌ای ۳۰- شاهرضا کندی ۳۱- شکر گهواره‌ای ۳۲- حیدر پایدار ۳۳- کرم بیامه‌ای ۳۴- ملا ابراهیم عباسوند (میرزا علی عباسوند) ۳۵- درویش اجاق گهواره‌ای (اجاق بیامه‌ای) ۳۶- فارغ کرمانشاهی ۳۷- نوروز سورانی ۳۸- سید رستم ۳۹- سید خسرو ۴۰- سید ایاز. هر کدام از ایشان کلاماتی دارند که در تفسیر سرانجام و دستورات پردیوری می‌باشد.

دوره ظهور یری تنی در منطقه شکوفایی چشم‌گیری به بینش یارسانی می‌دهد خاصه اینکه این دوره از جهت مسائل خاص سیاسی و تاریخی که تأثیر بر روند کلی یارسانی می‌گذارد درخور اهمیت می‌باشد. پس از سید براهه قیادت یارسانی منطقه به دست پسرش «سیدرستم» می‌افتد. اما وجود نیروهای عثمانی و انگلیسی در منطقه که با خود جریان‌ات خاص را به همراه داشته و ضعف و زوال حکومت قجری همچنین تسلط خوانین منطقه همچون سردار معظم خان .. باعث دگرگونی در بافت یارسانی می‌گردد. که می‌توان گفت در این دوره تاریخی است کلامهای یارسانی جمع‌آوری می‌گردد و دیگر نشان اغلب دوره‌ها را فقط می‌توانیم با اشاره از آنها یاد کنیم، که اصل کلام چگونه از میان برداشته شده است و کجا می‌باشد، آگاهان علوم غریبه می‌بایست به این سؤال پاسخ دهند.

یکی از مواردی که می‌توان به عنوان یک واقعه در جامعه یارسانی در این دوره از آن یاد کرد ظهور تیمور است که یکی از انقلابیون و شخصیت‌های محوری بعد از پردیور در جامعه یارسان می‌باشد و از جایگاه رفیعی برخوردار است. در خصوص چگونگی به شهادت رسیدنش و زندگی و کشف و کرامات ایشان حکایات بسیاری نقل می‌گردد که خود کتابی است مفصل، اما مرحوم سید امرالله شاه‌ابراهیمی به نقل از پدر وجدش (سید فرج‌الله از درویش تیمور) شرح حال تیمور بانیارانی و تیمور ثانی (فتاح) را اینچنین می‌آورد: تیمور فرزند رضا در سال ۱۲۶۶ هـ در روستای بانیاران منطقه گوران پا به عرصه وجود می‌گذارد. در روند تحصیل علم سرآمد درویشان، گویندگان و شاعران روحانی و عرفانی دوره سید حیدر معروف به آسیدبراکه که در قریه توت شامی پروانه وار به گرد شمع جمال استاد خود می

۱- ر. کلام پیدایش هفتوا نه بند ۶۰

گردیدند می شود. در زمان ناصرالدین شاه قاجار به وقت شورش ترکمانان شمال ایران به یاری حکومت مرکزی در زی فرماندهی ملک نیاز خان سرباز می گردد. در سربازی از خود کشف و کراماتی نشان می دهد که باعث مکشوف شدن چهره واقعی و مجذوب ایشان و شهرت و آوازه عرفانی وی می گردد. همین امر نیز باعث رفت و آمدهای مکرر معاندان در حکومت وقت کرمانشاه (عمادالدوله) و حاکم شرع (آقا محمدعلی کرمانشاهی) که نسبت به طایفه دراویش حساسیت عجیبی داشته - و قبلاً نیز مظفرعلیشاه کرمانی و معصوم علیشاه دکنی و چندین نفر دیگر از صوفیه را به قتل رسانیده بود - شد، تا اعجاز و کرامات ایشان را به سحر و افسون و جادو نسبت دهند. صاحب ناسخ التواریخ موقوف را به این صورت آورده است: در زمان حکومت عمادالدوله همزمان با رتق و فتق امور ظهور تیمور اول گوران به وقوع پیوست که موجب بیم دولتمردان گردید. عمادالدوله با او از در سیاست در آمد. لسان الملک می نویسد: دیگر مردی از قبیله گوران قلعه زنجیری که تیمور نام داشت ... و خود را نایب امام غایب علیه السلام نام نهاد قبایل را اخبار همی کرد که من از بهر آن آمده ام که جمیع دول روی زمین را از میان بر گیرم و تمامت پادشاه آفاق را مغلوب و مقهور دارم ... شاهزاده امام قلی میرزا از آن لشکر که زهاب داشت آسوده خاطر نبود و به دفع تیمور ایشان را مأمور نمی فرمود چه آن جماعت دارهین طاعت او میدانست و مردمان گروه گروه از کرمانشاه و کردستان و لرستان و سلیمانیه به ملازمت تیمور تاختند و خاک قدمش را زیب جبین می شناختند، بالجمله شاه زاده عمادالدوله تدبیری اندیشید و با جماعتی از لشکریان که مطمئن خاطر بود، مواضعه نهاد و ایشان را مغافصه بر سر تیمور فرستاد، از آن پیش که قبایل آگاهی یابند او را گرفته به کرمانشاهان آورند و شاهزاده مهلت نگذاشت، تا لغزشی در خاطر افتد بفرمود تا بی توانی سر از تنش برگرفتند.<sup>۱</sup> البته تیمور بانیارانی پس از شش ماه در حبس حکومتی عمادالدوله در سبزه میدان کرمانشاه شهید می گردد و نعش ایشان سه شبانه روز در همانجا می ماند که آخر الامر او را در حجره مظفرعلیشاه کرمانی واقع در دروازه شرقی شهر بخاک می سپرند و پس از آن نیز سید صالح حسنی ملقب به حیرانعلیشاه را نیز در همان مقبره دفن می کنند.

اما تیمور قبل از شهید شدنش به ملا بهرام خان از طایفه گشویر لرستان و از مأمورین سرشناس زندان طی ابیاتی نوید می دهد که بعد از یک ماه ونیم ظاهر می گردم. تیمور با همان نشانیهایی که داده بود در بالاون لرستان پس از یک ماه ونیم با نام فتاح ظهور می فرمایند و مردم آن محال و اکناف را غرق در شادی و سرور می کند. شاه تیمور ثانی همراه با درویش خود نصرالله جلالوند به سفر در آفاق و انفس (صحنه، اسدآباد، همدان، اصفهان و تهران) می پردازند و دراویش زیادی را در مناطق مختلف از جمله صحنه شیفته خود می سازد. آوازه و شهرت ایشان باعث دستگیری و حبس وی و درویش نصرالله توسط عوامل حکومتی لرستان می گردد که نداشتن مدرک علیه ایشان باعث آزادی وی می گردد که بار دیگر

۱- ناسخ التواریخ، لسان الملک سپهر، ج ۴، ص ۲۹-۳۰. تاریخ مفصل کرمانشاهان، محمدعلی سلطانی، ج ۴، ص ۳۴۰

در زرنند ساوه گرفتار مأمورین دولتی می شود و به تهران اعزام و در انبار شاهی میدان ارک فعلی زندانی می گردد ، همین امر نیز باعث می شود تا در زندان نگهبانان را جملگی شیفته خود گرداند.

آوازه ایشان در زندان به گوش ناصرالدین شاه که از قضا خواب عجیبی دیده می رسد پس دستور می دهد وی را جهت تعبیر خواب به حضور بیاورند. شاه در برخورد با ایشان می گوید: همان هستی که در منطقه غرب کشور اغتشاش راه انداخته و دعوی پادشاهی می کند. تیمور در جواب با صراحت کلام می گوید: ما شاه باطن هستیم شاهی ظاهر را به تو و امثال تو واگذار کرده ایم . شاه سؤال می کند دلیل این ادعا چیست؟ تیمور می گوید: به همان دلیل که (صد تومان بده تا باز را بدهم). معلوم می شود این همان خوابست که چند روز است شاه را به حراس انداخته و تاکنون کسی هم از آن اطلاع نداشته و به کسی در این مورد چیزی نگفته است. پس تعبیر خواب را به شکلی که مقبول شاه می افتد تأویل می کند و شاه را تحت تأثیر معنویات خود قرار می دهد، به طوری که هرچه شاه اصرار می کند از وی چیزی قبول کند نمی پذیرد تا اینکه خود ناصرالدین شاه ایشان را با تجلیل فراوان و برقراری حقوق سالیانه بر طبق دلخواه خودش سفر و اقامتش را در شهر همدان مهیا می سازد و عاقبت نیز در همانجا مسموم و شهید می شود و در کنار مقبره باباطاهر به خاک سپرده می شود. تصویری که هم اکنون از ایشان در دست است متعلق به زمان زندانی بودن وی در تهران می باشد.

از دیگر شخصیت‌هایی که پس از تیمور در جامعه یارسانی ایجاد تحول نموده می توان به سید حسن ماکو در نواحی آذربایجان اشاره کرد. ایشان از اعقاب خان الماس بوده و ظاهراً از صحنه کرمانشاه توسط مسندنشین وقت خاندان آتش بگی یعنی آقا سید میرزا مأمور بر رتق و فتق امورات یارسانیان در آذربایجان می گردد. مینورسکی اسم ایشان را سید محمد حسن عنوان داشته و در سال ۱۹۰۵ نیز از مقبره ایشان تصویر گرفته است. وی در نواحی ارسباران ، قره داغ ، گنجه ، باکو ، تبریز و منطقه خود آفرین ، کلیبر (گلدور) به جهت سرکشی به مریدان در تردد بوده، که عاقبت در دهه اول قرن چهاردهم هجری قمری در روستای تازه کند ماکو پرده در می کشد. از ایشان خوارق و کرامات زیادی نقل می کنند تا جایی که یارسانیان منطقه (شاملو - محمدکارلو - قره قویونلو) آنرا شاه حسن خطاب می کنند. نقل است قبل از آنکه سید حسن به نواحی آذربایجان تشریف ببرد در نواحی شمالی ایران فعالیت داشته است و همین مهم نیز سبب می گردد تا خواهرزاده ایشان سید محمد کلاردشتی که ایشان نیز اصلاً صحنه ای بوده پس از پرده گرفتن وی بذر قیام بر علیه ظلم دستگاه ناصری را در میان خواجه و نندهای شمال ایران بپاشد. از نزدیکان ایشان می توان به محمد نعیم مشعشی که در روستای صوفی پرده گرفته است و سیدیدالله مشعشی و میرزا غلام حسین افشار... در روستای تازه کند اشاره کرد.

### (کنشهای جامعه یارسانی)

یارسان با وجود داشتن اندیشه‌هایی چون انسانمداری، آزادیخواهی، تکثرگرایی، نفی قدرت، حقیقت‌طلبی، و داشتن روحیه تحقیقی و پرسشگر بودن،... همیشه از جانب منابع قدرت مورد ظلم و ستم قرار گرفته و با دسیسه، فتنه و همچنین ایجاد تفرقه‌سعی بر متلاشی کردن این قوم با تمامیت افکار آن داشته‌است. چرا که همیشه وجود این چنین ذهنیهائی برای منابع قدرت ناخوشایند بوده است. البته این آئین در طول موجودیت خود به خاطر وجود ذهنیتی چون تسامح و تساهل و پافشاری بر سر مگو بودن اعتقادات خود توجه آنچنان حکومت و تاریخ‌نگار<sup>۱</sup> را به خود جلب نکرده‌است. چرا که تاریخ‌نگار پیرامون حوادث در ظرف مکانی خاص قلم می‌زند، اما با وجود این مطلب باز هم از گزند و فتنه معاندان در امان نبوده. جنگهای اتابکان و حسویه بزرگان با شاه‌خوشین و یارانش، مقابله نومسلمانان هورامان با یاران شاه خوشین، عنادورزی و آزار بر یاران سلطان اسحاق توسط مدعیان منطقه فعالیت

۱- مرجع‌های اولیه از نویسندگان اهل حق در ابتدای قرن نوزدهم توسط مسافری اروپائی بود. (جی. مکدونالد کینر، یادبود جغرافیائی امپراطوری ایران ۱۸۱۳، ۱۴۱: G.Reppel. گزارش خصوصی سفری از هندوستان به انگلستان H. Rawlinson-siff, II, ۱۸۱۷) که گزارش از روی زندگی ایل گوران (اهل حق) می‌باشد. او اولین کسی بود که اطلاعات قابل اعتمادی درباره این فرقه ارائه داد. همچنین می‌توان به محققینی چون ۱- (ولادیمیر مینورسکی) ۲- والتین آلکسیویچ ژوکوفسکی ۳- کنت دوگوبینو ۴- ژاک دومرگان ۵- بارون دوبود ۶- سن پرزبرگ ۷- استراسبرگ ۸- گاردولوسکی ۹- ژوکسکی ۱۰- جی. کپل ۱۱- ف. ف. مایفسکی ۱۲- پ. آلومیلوف ۱۳- مسیو چریکف ۱۴- خاینکوف ۱۵- ک. ن. سمیرنوف ماکسیموتیچ ۱۶- ن. ژ. مار ۱۷- راولینسون ۱۸- ف. کامونت ۱۹- اس- جی- ویلسون ۲۰- ژان دورینگ ۲۱- اوژن اوین فرانسوی ۲۲- ف. کومن ۲۳- رضا حمزه‌ای ۲۴- ولادیمیر ایوانف ۲۵- پطروشفسکی ۲۶- سیسیل جان ادموندز ۲۷- فامیلکوفسکی ۲۸- رومن گیرشمن ۲۹- اوسکارمان ۳۰- وان برویین ۳۱- کلاودیوس جیمز ریچ ۳۲- کارل هادانک ۳۳- دن. مکزی ۳۴- گ. هورنله ۳۵- ج. مویر ۳۶- آ. دپره ۳۷- گ. دووال ۳۸- ای. ف. روسو ۳۹- ک. ریتر ۴۰- ک. رولینسن ۴۱- م. واگنر ۴۲- ک. بده ۴۳- امان ۴۴- ا. ب. سن ۴۵- ای. برزین ۴۷- پ. لرخ ۴۸- آ. گاگارین ۴۹- ب. کالوباکین ۵۰- د. بلیاف ۵۱- آ. آرف ۵۲- ب. و. میلر ۵۳- ال. ویلچوسکی ۵۴- ت. ف. آریستوا ۵۵- گ. م. پترف و پ. آکوف ۵۶- گ. پ. آکوف ۵۷- ک. ک. کردویف ۵۸- اچ. پترمان ۵۹- دبلیو. اچ. لوفتوس ۶۰- جی. ای. پولاک ۶۱- شین ۶۲- هوتوم شیندلر ۶۳- اچ. بیندر ۶۴- رافائل دومان ۶۵- سگال ۶۶- آ. بی. کریمسکی ۶۷- اف. گرنارد ۶۸- اچ. سات گیت ۶۹- آ. لایارد ۷۰- ام. تی. ژیلبرت ۷۱- سون هدین ۷۲- جی. گورزون ۷۳- ال. ام. نیکولاس ۷۴- ای. اوین ۷۵- اچ. تی. گلبروک ۷۶- ا. بورنز ۷۷- ا. آشر ۷۸- خورشیدافندی ۷۹- کلنل. ای. ای. چریکو ۸۰- کاتالوگ بیو ۸۱- دبلیو. اف. انسورت ۸۲- جی. تی. بنت ۸۳- اف. سلطونوف ۸۴- ار. دوسود ۸۵- و. ای. دویسکی ۸۶- اس. ار. تروبریچ ۸۷- ال. گلذبهر ۸۸- ای. بی. سوان ۸۹- جی. اس. اف. ناپیر ۹۰- لویی ماسینیون ۹۱- ای. جی. براون ۹۲- اچ. گروت ۹۳- اف. رایینجر ۹۴- اوژن پیتارد ۹۵- و. سوبینه ۹۶- هاش. ال. رایینو ۹۷- هانری کرین... اشاره کرد که در مورد اهل حق تحقیق کرده‌اند. اما تحقیقات اینان به خاطر در دست نداشتن منابع کلامی، پیچیدگی در رمز و راز، ناآشنائی به آداب و رسوم و چگونگی اعتقادات، کامل نیست و اشتباهاتی در تحقیقاتشان می‌باشد. همچنین تذکره‌نویسان منطقه و محققین محلی که به پرداختن ظهور بینش یاری اقدامی نکرده و تا آنجا که توانسته اند قلم بر شرح حال و چگونگی این بینش با تمام موجودیت آن کشیده و ذکری از آن در کتب نیاورده اند، چرا که افکار متحجرانه غالب بر ذهنیت ایشان باعث عدم تفهیم این موضوع یعنی در مقام تحقیق قرار گرفتن بدون حب و بغض و دخیل ندادن صلاحیت شخصی و ذهنیات به رأی گشته تا این مهم سبب گردد شکافی در حد جدایی یارسانیان از خاستگاه خود هورامان و مهاجرت به اطراف گردد.



یارسان ، خاصه حکام و والیان محلی همچون فرزندان سلطانعلی بیگ ... مهاجرت‌های اجباری و کوچاندن این اقوام توسط شاه‌اسماعیل صفوی ، شاه‌عباس ، نادر شاه‌افشار و کریمخان زند و آقا محمدخان قاجار ... همچون جلالوندها که از هم پیمانان کلهر، زند و زنگنه می بوده که تأثیر مستقیمی در به قدرت رسیدن کریم خان زند داشتند. خاستگاه اصلی اینان هلیلان، جلالوند ، عثمانوند و نواحی اطراف آن می باشد که شامل دو طایفه به نامهای باجلان و همینان است<sup>۱</sup> که رفتنشان به شیراز به همراه خان زند بوده است. باجلانها از دو طایفه به نامهای جمور و قازانلو متشکل گردیده که در زمان آقامحمدخان به قزوین کوچانده شده اند. طایفه کلی که به همراه کریم خان زند به شیراز رفته و پس از زندیه بیرانوندها و باجولوند (باجلانها) به لرستان برگشتند که باجلانهای دهستان عثمانوند کرمانشاه از همین طایفه می‌باشند.<sup>۲</sup> ویا ایل جلیلونند که در دینور شمال شرقی کرمانشاه سکونت داشته که کریم خان آنها را به شیراز می کوچاند و پس از مرگ وی آقا محمدخان آنها را از شیراز به نواحی قزوین می کوچاند. همچنین ایل مافی که خاستگاه ایشان در ذهاب بوده و بیلاق ایشان در دامنهٔ پراو نزدیکیهای دینور بوده است، کوچ آنها به شیراز در سال ۱۱۶۷ هـ به همراه محمدخان زند بوده است<sup>۳</sup> و برگشت آنها از شیراز در زمان آقامحمدخان قاجار می باشد که عده ای به کرمانشاه برمی گردند و عده ای دیگر در قزوین ساکن می شوند. همچنین ایل خواجه وند که به درگز، شیراز و شهریار کوچانده می شوند و پس از آن توسط آقا محمدخان به شهرستان نور در شمال و سپس توسط ناصرالدین شاه به زاغمرز نزدیک ساری کوچانده می شوند.<sup>۴</sup> که در کلاردشت و مازندران نیز اسکان پیدا می کنند. ویا ایل کاکاوند که یکی از طوایف وند است در شرق کرمانشاه و شمال لرستان که احتمالاً در زمان نادرشاه افشار به منطقه (قزوین) کوچانده شده اند و به دو طایفه مسیح خانی و نامدارخانی تقسیم می شوند.<sup>۵</sup> کوچ حدود پنجاه هزار خانوار از حدود آذربایجان و مهاباد و کردستان ترکیه و چخور سعد (ایروان) به سوی سرزمین ری ، زنجان ، تاکستان ، قزوین و در نهایت خراسان در سال ۱۰۰۷ هـ<sup>۶</sup> که این ایلات در اوایل صفوی

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۶۵ .

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۶۷۵ .

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ص ۸۸۳ .

۴- کردوپراکندگی اودر گستره ایران زمین، ص ۱۰۵ .

۵- مینو درباب الجنة، سیدمحمد علی گلریز، ص ۸۵۴ . البته آواره کردن و کوچ اجباری برای قوم کرد به شکلی طبیعی و امری درآمده است که سردمداران از دیرباز آن را مورد استفاده قرار داده اند و خود حدیثی است مفصل . باز می توان به کوچ ایل غیاثوند به قزوین در زمان آقا محمدخان قاجار اشاره کرد، کوچ ایل چگنی به خراسان، قزوین و فارس توسط آقامحمدخان قاجار، کوچ رشوند (بابامنصور) به روبرار و الموت توسط شاه عباس اول صفوی از سلیمانیه به قزوین ، کوچ ایل بهتویی و صداهای دیگر در مناطق مختلف کردستان .

۶- حرکت تاریخی کرد به خراسان ، کلیم الله توحیدی ، ج ۱ ص ۴۶ .

چمشگزک عنوان داشت اما از اواخر دوره صفوی جای خود را به زعفرانلو می دهد.<sup>۱</sup> که برای این کوچهای اجباری دلایلی را می توان ذکر کرد همچون:

۱- ایجاد تعادل جدید سیاسی و جمعیتی در منطقه مقصد مهاجرت ... و به منظور کاستن برخی از مزاحمتها و ماجراجوئی های بومیان منطقه بر علیه حکومت مرکزی.

۲- ایجاد شکاف و تضعیف قبایل کرد و لر در مناطق مبدأ مهاجرت - مناطق غرب کشور- و باز هم به منظور تمکین آنها در برابر حکومت و دولت مرکزی. همچنین هنری فیلد می گوید: شاه عباس در ربع اول قرن هفدهم میلادی قبایل کرد خواجهوند را در کجور پل و کلاردشت برای ارباب ساکنان اصلی به همان دلایلی که پیش از این بیان شد به آن ناحیه کوچانده است، و عقیده دارد که در سال ۱۹۲۰ میلادی در کلاردشت پنج شعبه از آنها عبارت بودند از: سلطان قلیخانی، کاکاوند، لک خواجهوند و دلفان. این قبیله در اصل توسط نادر شاه افشار از گروس و کردستان آورده شده اند.

کشتن و به قتل رساندن اغلب سردمداران و بزرگان این قوم، به حاشیه راندن اهل حقهای منطقه شهرزور و هورامان به عنوان خاستگاه اولیه اینان توسط کردان متعصب اسلامگرا، (چرا که ایشان (کاکه‌بها) از هورامان تا مناطق مرزی مابین کردان و اعراب که شامل خانقین، کرکوک، موصل و قراء آن می باشد قبرستان دارند. و این در طول تاریخ به خاطر فشارهای عقیدتی از جانب کردانی بوده که اینان را تا سر حد نواحی مرزی از لحاظ جغرافیای انسانی و نژادی حائل بین اکراد و اعراب پیش برده. این موضوع در مورد یارسانیان مقیم هورامان ایران نیز صدق می کند، چرا که در هورامان کمتر نشانی از مردم یارسانی دیده می شود. در حالی که حوزه فعالیت یارسانیان در هورامان بوده و به جرأت می توان گفت که بیشتر مردم آن یارسانی بوده و یا حداقل پیرو افکار و اعتقادات مهرپرستی و زردشتی گری بوده اند، که نمونه بارز آن پیر شالیار و مرقد آن در اورامان تخت است که تنها سند مانده و مربوط به ایشان وجود متون کهن یارسان در کلامهای دوره شاه خوشین لرستانی می باشد، و سایر مراقد در این منطقه که یارسانیان جز برای زیارت به آنجا نمی روند، و این خود باعث گردیده تا اغلب این شخصیتها توسط مردم منطقه از آن جلوه اصلی خارج شوند و برگی با باورهایی خلاف آنچه که هست بر آن بپوشانند.

اختلاف بین مردمان اهل حق در مناطق مختلف بر سر مسائل وارده و غیراساسی که همه اینان ناشی از عدم آگاهی و حس واقع بینی افراد این قوم می بوده، چراکه اگر ایشان به مسائل مطرح شده در سرانجام واقف می بودند و وجود دستهای مرموز و بوجود آمدن مسائل تفرقه انگیز از جانب عوامل قدرتی را

۱- (همان، ج ۱ ص ۴۶۹). ایلات شیعه مذهب زعفرانلو شامل: ۱- ایل کرمانج ایزانلو (اوسانلو)، ۲- ایل کرمانج باجیانلو (باجمانلو- باشکانلو) ۳- ایل کرمانج بادلانلو یا بهادرانلو ۴- بالکانلو ۵- بریوانلو ۶- بیچرانلو ۷- پهلوانلو ۸- توپکانلو ۹- تیتکانلو ۱۰- حمزکانلو ۱۱- رشوانلو ۱۲- رودکانلو ۱۳- زیدانلو ۱۴- سیفکانلو. (همان، ج ۱ ص ۴۸۵)

۲- کلاردشت. علی ملک پور، ص ۱۰۳، ۱۰۵.

احساس می کردند دیگر این اختلافات نمود پیدانی کرد. از دیگر اقدامات حکام و منابع قدرت ایجاد تفرقه و دودستگی میان مردم اهل حق با ایجاد تحریف اصل اعتقادات و کلامهای یاری بوده، و همین امر هم باعث گردیده تا هیچ وقت این قوم (با وجود ذهنیتهای یاری یاوری و احترام به جمع و وحدانیت) با هم متحد و یکدست نباشند. سرمنشأ اغلب این اختلافات از جانب سادات و داعیه داران اهل حق بوده که بعضی از آنها توسط جریانات فراماسونری [۱۹۸] برای تضعیف و در هم شکستن اتحاد یارسانیان برای پیشبرد اهداف و سیاستهای اتخاذ شده منحرف گردیده. اعمال سیاستهای دیگر همچون در فقر نگه داشتن مردم این سرزمین و در اختیار قرار نگذاشتن منابع معیشتی و خدماتی که بالطبع دستاوردی جز بی سواد، تفرقه، فقر، و گریز از فرهنگ و فرهنگ زدگی نداشته است. مثلاً در لرستان که پایگاه اولیه فعالیت‌های بینش یاری بوده و به جرأت می توان گفت که بیش از هشتاد درصد از مردم این سرزمین اهل حق بوده، اما به خاطر مسائلی چون فقر، بی سواد، نداشتن اطلاعات، مشته سازی، وجود زور و ارعاب، ... از کیش خود درآمده اند. البته هنوز احترام بیش از حدی برای شخصیت‌های اهل حق و اماکن متبرکه ای که در این ناحیه وجود دارد قائل می باشند.<sup>۱</sup> یکی از این اماکن متبرکه ابراهیم بن موسی کاظم است که بر سر در گنبد آن به این اسم شناخته می گردد و ملقب به بابا بزرگ است، و در محل نیز با همین اسم شناخته می گردد. این مرقده در دهستان سرکشتی از توابع نورآباد لرستان به فاصله ۶۰ کیلومتری در غرب این شهرستان می باشد که پیشینه تاریخی آن در اذهان مردم و همچنین در کتب نامعلوم است و در زی فرزندان امام موسی کاظم نیز نمی باشد، چرا که ایشان فرزندی به نام ابراهیم دارد که ملقب به مجاب است و آن در این محل دفن نگردیده است.

۱- وجود آرامگاه و مزار شخصیت‌های اهل حق در این منطقه (لرستان) خود گواه بر مطلب می باشد که به ذکر آنها می پردازیم:

۱. بابابزرگ در دهستان سرکشتی غرب نورآباد مرکز شهرستان دلفان. ۲. کال نازار در ضلع جنوب غربی گنبد بابابزرگ. ۳. ابوالوفا در غرب کوه دشت و مجاور کوه بره کاظم. ۴. بابادانیال در ۶ کیلومتری سراب دوره بخش چگنی در تنگه پیر موسی. ۵. بابا سیف الدین در دره شهر. ۶. پیر احمد در منطقه ای به نام بایه سگوند عالیخانی. ۷. داودرش در کوه دشت. ۸. پیر شمس الدین در شمال دهستان تشکن در کوهپایه سفیدکوه. ۹. ماما جلاله در دره باباعباس ۸ کیلومتری خرم آباد. ۱۰. طالب علی در بخش ملاوی. ۱۱. بوممیل (بابا محمود) در بخش زاغه. ۱۲. پیر محمد در دلفان. ۱۳. پیر محمد شاه در فیروزآباد الشتر. ۱۴. بابا لنگ در شرق دهکده مازو به فاصله ۲۰ کیلومتر که دارای گنبدی مخروطی شکل است به بلندی ۱۲ متر. ۱۵. پیر یجد در روستای رباط نمکی شهرستان خرم آباد. ۱۶. پیر سلیمان در ازنا سگوند. ۱۷. بابا طاهر در شهر خرم آباد واقع در محله بابا طاهر. ۱۸. بابا کاووس در الشتر واقع در دامنه کوه هنام. ۱۹. بابا خازره (بوخازر) واقع در جاید. ۲۰. بابازید (بوویزه) در محل سهرای خرم آباد کرمانشاه و بیست کیلومتری شمال پلدختر. ۲۱. بابا حوی یا حبیب در ورمشگان کوه دشت. علاوه بر مقابر و آرامگاه‌های ذکر شده می توان به بلوران اشاره کرد که دهکده ای است واقع در شمال غرب کوه دشت بر سر راه (ملاوی- شاه آباد)، در کنار قبر بلوران سنگی است از کوه که آن را دلدل مینامند و بر روی آن چند فرورفتگی مدور دیده می شود که پیروان مذهب اهل حق آن را جای سم اسب علی دانسته و از این جهت به دلدل مشهور است. یکی دیگر از آثار کوه بلوران آتشگاهی است که مردم آئین برافروختن آتش مقدس را در اینجا برپای می دارند. ۲۲. گنبد تقدس یافته ذوالنور قلندر. ۲۳. چهل داره در مقابل گنبد بلوران واقع در چهل کیلومتری شمال غربی کوه دشت.

البته همانطور که در بخش سادات و شرح حال ایشان گفته شد علم انساب و ثبت شجرهٔ مربوط به سادات کامل نیست و کاستی های فراوانی در خود دارد. و همچنین کال نازدار که با اسم سید جلال الدین آمده و در طلع جنوب غربی گنبد بابا بزرگ است. که در این محل نیز همانند هورامان نشانی از یاری و یارستانی و یا پیشینه تاریخی و افکار آن دیده نمی شود و حتی اسمی از آن نیز برده نمی شود. در حالی که واضح و روشن در متون کهن یارسان این دو شخصیت (بابابزرگ، کال نازدار) [ر.تکمله] از ذوات شاه ابراهیم و بابا یادگار یا همان عقیق و یقیق مایه داشته اند نام برده شده و نشان آنها را در متون سرانجام به خوبی می توان یافت. پیردانیال دالاهویی می فرماید:

باباوزرگ روچیار هام جفت شانه کال نازار بی یار زهرده‌بانه<sup>۱</sup> [۱۹۹]

از دیگر موارد تفرقه و انشعاب در آیین یاری طرح مسائلی خاص توسط طایفه‌ای می باشد منسوب به الهی<sup>۲</sup> که از شیوهٔ فکری و بینش یاری استفاده نموده و یک دین ابداعی (آثار الحق، نورعلی الهی) ساخته که به قولی جوهرهٔ ادیان<sup>۳</sup> می باشد. در واقع با گذشت زمان و حرکت به سمت آینده و با در نظر گرفتن مؤلفه‌های مدرنیته و وفق دادن اندیشه‌های والای انسانی اهل حق با آن، اینان به این مهم پرداخته، که دین می‌بایست متناسب با زمان باشد، به نحوی که با ساختارشکنی و حذف سنتهای دست و پاگیر<sup>۴</sup> با همان افکار و اندیشهٔ یاری<sup>۵</sup> سبب به وجود آوردن واکنشهایی درون قومی گردیده و موجبات تفرقه‌را فراهم از سری مسائل مطرح شده در آن مسئلهٔ سیادت و حذف آن توسط ایشان می باشد. به عنوان مثال

۱- سرانجام، بارگه بارگه بند ۴۲. همچنین به کلام دورهٔ شاه خوشین مراجعه شود.

۲- در جنگ بین الملل اول سردار علیخان مکرری و عده‌ای دیگر از فرزندان و بازماندگان و خورشان دور و نزدیک او به علت ایستادگی در مقابل قوای مهاجم عثمانی به غرب ایران به فرمان سلیم پاشای عثمانی اعدام و شهید گردیدند و خاندان قدیمی او (هر دو شعبهٔ شیعه و سنی) به تحریک عمال دولتی متحابتین! تارومار و به شهرهای دیگر تبعید شدند و از اجاق قدیمی خانوادگی که به نام آنها اشتهار یافته است بدور افتادند. بعضاً به خراسان و قوچان (در میان ایلات زعفرانلو و کیوانلو و ...) و کرمانشان که از مراکز قدیمی مهاجرت خانواده‌هایی از آنان بود رفتند و بسیار مکرری‌های شهر کرمانشان که خانواده‌های بسیار قلیلی از آنها بنابه گفتهٔ خودشان اهل حق شده و ساکن قصبهٔ صحنه گشته بودند پیوستند. (فرهنگ نامهای پرندگان، محمد مکرری). همچنین نورعلی الهی در آثار الحق آورده: شجره نامه ما به حسین بگ جلد (پدر خاتون رضبار) می رسد. جد قدیم ما، رییس ایل مکرری در سقز و بانه بوده و از سنی های متعصب بوده اند. اولاد ذکور برایش نمی شده است. یک شب حضرت علی را به خواب می بیند که می فرماید: به تو پسری می دهم اسمش را علی بگذار و شیعه بشو... پسر متولد می شود ولی از ترس تعصب دیگران جرأت نمی کرده است او را نامگذاری کند و بعد از گذشتن هفته و چله ی بچه باز هم اسمش را نمی گذارد و چون رییس ایل هم بوده همه انتظار جشن نامگذاری پسرش را می کشیدند. بالاخره ناچار می شود داستان خوابش را با زنش در میان بگذارد. زنش به او می گوید من هم عین همین خواب را دیده بودم ولی جرأت ابراز نداشتم. تصمیم می گیرند فرار کنند. یک شب زن و فرزند و هر چه جواهر داشته است با پنجاه شصت خانواری از ایلش را همراه می برد و فرار می کنند، بعداً عده ای از آنها در زمان شاه حیاس اهل حق می شوند. (ص ۵۸۷).

۳- مبانی معنویت فطری، بهرام الهی. با توجه به آثار جدیدی که از بهرام الهی منتشر شده است، گونه‌ای از سیستم فکری عقیده‌تی مستقل از پیشینهٔ تاریخی اهل حق برداشت می شود که بیشتر در زمینهٔ شخصیت حاج نور علی تفسیر می شود و از حاج نعمت‌الله به عنوان زمینه‌ساز بروز این شخصیت، یعنی حاج نور علی یاد شده است. (خاندانهای حقیقت، محمدعلی سلطانی ص ۲۰۰).

در آثارالحق آمده: دین حقیقت را همین سیدها خراب کردند و در تمام ادیان پیشوایانشان برای نادانی خود کهنه‌پرستی را بین مردم رواج داده‌اند.<sup>۱</sup> و درجائی دیگر عنوان می‌کند: از هفت خاندان به‌استثناء عالی قلندر و بابایادگار (که خودشان نبودند و جانشین داشتند) پنج خاندان دیگر در همان زمان سلطان همه مریدپرست شده بودند.<sup>۲</sup> البته این بحث نیز درخور تأمل است، چرا که به همان اندازه دستهای مرموز و منابع قدرت سعی بر متلاشی نمودن این آئین داشته به همان اندازه نیز سادات خواسته و ناخواسته به‌عنوان الگو و نماد تأثیر بر این مهم اقدام نموده‌اند. خواسته به خاطر عواملی چون نداشتن امنیت از جانب منابع قدرت یا فریب از جاه، مقام و منزلت، و تهدید و ترس به‌خاطر شرایط، و ناخواسته به خاطر عدم آگاهی و وجود نیروهای منفی درونی و مسائلی چون قشری بودن و خواست و اراده ناشی از خودخواهی، اغلب بدون درنظر داشتن اصل و لب کلام، که با تفسیر به‌رأی خود از مسائلی چون سرپوشی<sup>۳</sup>، سکوت و طعنه‌کشی موجبات ضعف و آسیب‌پذیری جدی و شدید جامعه‌یاری را فراهم

۱- آثارالحق، نورعلی الهی، ص ۴۹۴

۲- همان، ص ۵۲۵

۳- این مسأله در اسلام با نام تقیه آمده و آن عبارت است از اینکه انسان هنگامی که جاننش در خطر باشد برای حفظ جان مجبور به پنهان کردن عقیده خود باشد. این موضوع در بینش یارسان وجود ندارد و فقط اختفای عبادت به خاطر نسی بودن ذهنیات و عدم درک مسائل از جانب غیر می باشد. در یکی از پایان نامه های کارشناسی ارشد خواندم که آمده بود: یکی از روحانیون تعدادی از اهل حقهای قمرود را برای مسلمان کردن نزد یکی از مراجع بزرگ قم می آورد، مرجع به آنها می گوید: دین شما چیست؟ به من هم بگوئید شاید درست باشد و من هم به دین شما در آیم. آنها از پاسخ دادن امتناع می ورزند و می گویند مامسلمان هستیم مثل شما. از آنها پرسیده می شود، پس تفاوت شما با ما چیست؟ پاسخ می دهند چیز مهمی نیست، از آنها می خواهند آن را توضیح دهند. می گویند اسرار مگوست!! فارغ از صحت موضوع، مسلمان بودن و اسرار مگویی مطرح شده از جانب آن عده اشتباه می باشد. و متأسفانه این خصیصه سادات ناآگاهی بوده که از قدیم الایام به یارسانیان رسیده تا عدم آگاهی خود از درک و تشریح مسائل را حواله به سر مگو کنند. البته در سرانجام براین موضوع یعنی سرپوشی تأکید همواره بر آن اسرار داشته است، اما این مسأله و یا عبادت پنهانی تا حدودی نامتناسب با غنای فلسفی موضوع مورد بحث از طرف افراد در بینش یارسانی بنا به دلایلی تأویل گردیده است. این سرپوشی با نسبیّت گرایی حاکم در آن به شکل ابتدایی با پوشاندن عیبهای دیگران و یا ستارالعیوب بودن حتی برای یک کلمه و آن را در سر سینه قرار دادن تا رسیدن به کشف و شهود و پرده برداشتن از حقایق نزد شخص و رسیدن به معنا است. و حال آنکه اسرار کائنات یا اسرار حق در بینش یارسانی و نزد فرد یارسانی بنا به فلسفه دونا دون برای شخص یارسانی بالقوه مکشوف گردیده است، که آنهم می بایست جهد و افری برای به فعل در آوردن معرفت آن داشت، که این امر در نزد یارسانی با پله های اشراق تعریف می شود. وانگهی آنچه که نوشته و ثبت گردیده و برای توده مردم عنوان شده و تحت نام کلام سرانجام از آن یاد می گردد سر نیست، که اگر سر می بود دیگر نوشته نمی شد. بلکه سر مطالب انعکاس یافته از اسرار هستی می باشد که با ظرافت و رمز در لایه لای اییات و کلمات سرانجام انعکاس یافته که دسترسی به آن اسرار و رموز کار اهل فن و عاشقان سرپوش است که عنوان کردن آن مطالب از جانب ایشان محال می نمایاند، و این است سرپوشی. تأکید بر سرپوشی در سرانجام بنا به دو دلیل است: یکی اینکه طرز تفکر افراد و غالب ذهنی ایشان نحوه پذیرش مطالب درخور فهم وی متناسب با شعوری که دارا می باشد را رقم می زند، از این رو حقایق و اسرار مربوط به آن به نسبت در بر ایشان تفهیم نمی گردد و رأی بر خلاف تو خواهند داد و آخر الامر آن نابودی خواهد بود، چرا که «آن یار کز او گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد». و این دار را استدلالیونی برپا می دارند که پایشان چوبین است و پای

آورده، جامعه‌ای که سرپای وجود آن قیام و فریاد در مقابل آسیب‌پذیری بوده است، اساس آن سکوت در مقابل حقیقت و طغیان در مقابل ظلم بوده، طعنه‌از حقیقت را تحمل کرده‌اما از ستم، نه. بابا نوس می‌فرماید:

موجزم واجدی نال حق شناس      نوختو که لامم و اچان وه ئاواز  
 وهی زاتو وه زنم بکه ردی ئیعجاز      په‌ی که راماتم وه شتان بو ئه لفاز<sup>۱</sup> [۲۰۰]

سلطان اسحاق در این خصوص که سادات و داعیه‌داران یارستان نمی‌بایست بر اساس خواست و اراده معطوف به قدرت، یا مصلحت و یا هر چیز دیگری رسم تازه‌ای بگذارند، می‌فرماید:

ئه‌ر به یونی یوهن خودایی      هه‌رخودای بیوش یوهن بارگایی  
 نه‌شانان بی شهرت پا چه زیایی      نه‌شکان ئی قهول پیرو پادشایی  
 هه‌ر چه ئی واده تا وه رجایی      ئی گه‌زو کوچ بو کردم بینایی  
 نه‌نهران جه‌نو مینگه‌و بارگایی      شه‌رت جه‌م وه جیایی<sup>۲</sup> [۲۰۱]

که این واقعیت یعنی آسیب‌پذیر کردن مردم یارسان در مقابل ناملايمات زمان توسط سادات و داعیه‌داران در طول تاریخ بینش یاری پس از عصر دوم پردیور وجود داشته و می‌بایست آن را پذیرفت، اما این مسأله موجب نمی‌گردد که از دستور سلطان سهاک تخطی نمود و قوانین موجود در این بینش را نادیده گرفت، چرا که وجود پیر و احترام به خاندان بنابه دستور سرانجام الزامیست.<sup>۳</sup> داود می‌فرماید:

چوبین سخت بی تمکین. پس فاش نکردن اسرار مصونیتی است در مقابل متحجرین، و این مصونیت که پیامد آن زندگی می‌باشد یکی از آرمانهای موجود در بینش یارسانی است، یعنی زندگی برای بودن و شدن. دیگر آنکه شخص یارسانی که بر اساس مقام وی در زندگی گذشته اش در جامعه یارسانی متولد شده و با فرهنگی کاملاً اشراقی تکامل یافته به اسرار و حقایق دست پیدا می‌کند که ماحصل رنج و تلاشهایی بوده که برای آن متحمل هزینه شده است، پس نمی‌بایست آن را دربر غیر فاش کند، چرا که ارزان فروشی و پایین آوردن بهای آن - که هزینه از قبل پرداخت شده ای بوده - می‌باشد. دیگر اینکه با فاش کردن حقایق تو دیگر به عنوان محرم اسرار شناخته نخواهی شد و رفته رفته از حرم یار فاصله خواهی گرفت.

۱- کلام دوره بابا نوس بند ۳۷

۲- کلام دوره پیدایش هفتوانه بند ۳۶

۳- پیری که اصول رفتاری آن بر اساس دستورات سرانجام و قواعد پردیوری باشد. پیر حسنه خورسانی می‌فرماید:

تو وه که ج شهرتان ده‌ست بار مه‌دوره      نه‌و پیر که ج شهرت سوجه‌مه‌وره [۲۰۴]  
 یا پیر عه‌بدولعه‌زیز به‌سره‌ئی می‌فرماید:

وه پیر که ج شهرت سوجه‌نه‌وه‌ران      پیر ناکامل گرد به‌مه‌که‌ران [۲۰۵]

البته این ذهنیت برای اغلب یاران هست که اگر چنانچه پیری که کج شرط باشد به خاطر اینکه پیر پدرم بوده ... پس ناگزیر از داشتن آن، و یا اینکه ما یک سر داشته با یک جوز که آن را سپرده‌ایم و حق دیگر مبنی بر اینکه پیری دیگر اختیار کنیم نداشته و نداریم. حال اینکه تمام یاران می‌بایست در جرگه یاری پیر داشته باشند و همچنین به پیر کج شرط نیز سجده نکنند. پس این حق به یار داده شده که پیری کامل از همان خاندان یا خانواده (که به این شکل هیچ مسأله‌ای تغییر نمی‌کند الا برگزیدن یک یاور و راهنمای برتر) برگزیده و با او بیعت کنند، چرا که تخطی از دستورات کلام به منزله خارج شدن از جرگه یاریست. در واقع یار فقط راهنما و دستگیر خود را از همان خاندان برای طی طریق و رسیدن به فضائی والاتر و همچنین اجرای دستورات پردیوری برگزیده. و

میردان ئی شهرته تاقی بزنانان<sup>۱</sup> [۲۰۲]

وه پا مؤعه له م چهی خاندانان

یا در کلام دوره خزانه میردان می فرمایند:

هفت خاندانان وه کیل بنیامه ن [۲۰۳]

ههی دیده کانی پوور سولتانه ن

البته در برهان الحق بر این مهم تأکید شده که هرکس از ارکان آن (قوانین اهل حق) تجاوز نماید اهل حق خوانده نمی شود. و یا در آثار الحق آمده: ما پیرو دین سلطان اسحاق هستیم! همچنین از استاد الهی سؤال می شود که: جناب عالی در نظر دارید تجدید نظری در آن (برهان الحق) بفرمایید...؟ و ایشان می فرماید: تجدید نظر در برهان الحق اگر پیش بیاید راجع به توضیحات همین موضوعات می باشد والا از اصول مطالب و ارکان آن هیچگونه تغییر و تبدیلی به عمل نخواهد آمد، زیرا اصول برهان الحق از کلام سرانجام سلطان سهاکی و تغییر ناپذیر است.<sup>۲</sup>

یکی دیگر از مسائل مطرح شده در طایفه الهی مسأله شارب است. که آن از اصول اعتقادی اهل حق می باشد و در برهان الحق نیز آمده: هر سلسله ای که رشته سلوک طریقتش منتهی به حضرت علی شود شارب زدن را ممنوع داند. و یا در آثار الحق آمده: اهل حق بدون سبیل را در جمع جوز راه ندهید. خصوصاً اینکه حاج نعمت الله که از بزرگان این طایفه به شمار می رود نه تنها سبیل نمی زده بلکه ریش و گیسو نیز داشته اند. در حالی که الآن می بینیم این چنین نیست. و ...

از دیگر سیاست‌هایی که برای تجزیه و مشتبه سازی بینش یاری به کار گرفته شده به وجود آوردن مسائلی چون سیادت افراد و انتساب اینان به سادات هاشمی و ربط ندادن این سیادت به یکی از اولادان سلطان

اینکه یار یک سر داشته و آن را به یکی از هفت قدیس خاندانها سپرده شکی نیست که اگر پیرو پیری گردد که دستورات سرانجام را نادیده می گیرد آنوقت است که سر سپرده خود را از یاری پس گرفته نه مسأله ای دیگر.

۱- کلام پیدایش هفتوا نه بند ۴

۲- برهان الحق، نورعلی الهی، ص ۲۴۷.

۳- داشتن سبیل از دیرباز در این سرزمین (مادستان) مرسوم و واجب بوده به نحوی که مغ و آتشگردان مهرپرست با آنچه که از ایشان در تاریخ به جا مانده گواه بر داشتن سبیل‌هایی دراز و دست نخورده با ریشی بلند بوده که این فرهنگ در زرتشتیان نیز نمود پیدا کرده و بر آن پایمرد. پس سبیل به عنوان یک فرهنگ از دیرباز در منطقه مهرپرستان و زردشتیان، بخصوص در کردستان وجود داشته است، و از آنجائی که منطقه کردستان به خاطر شرایط خاص منطقه ای تقریباً از گزند حوادث در امان بوده این فرهنگ همچنان در میان افراد به صورت یک هنجار تلقی گردیده، و همین امر نیز باعث شده که کردان دارای سبیل باشند و آن را نشانی برای خود تلقی کنند. این امر در آئین یاری به خاطر اینکه به نسبت بیشتر بر فرهنگ و اعتقادات خود اهتمام ورزیده به قانون مبدل شده است. البته روایات دیگری نیز می باشد که اغلب به آن استناد می کنند و آن گواه بر این است که علی و آل وی نیز شارب داشته اند. همچون: قول امیرالمؤمنین: (و قصر الحاکم و افرو اسبالکم من اهیب للعدو) ریشتان را کوتاه نمایند شارب‌بایان را زیاد که هیبت شما بر دشمن فایق شود. من قول حسین بن علی: (الطیب فی الشارب من اخلاق الانبیا کرامت للکاتبین) شارب‌تان را پاکیزه نمائید و این اخلاق انبیا است. قول ابی عبدالله من قول علی: (قال الطیب فی الشارب من اخلاق النبیین و کرامت للکاتبین). شارب‌تان را طیب و طاهر نمائید و این اخلاق نبیین است. و راجع به سر مبارک حسین سیدالشهدا رسیده (والدم یقطرو من شواربه) و ایضاً النور یسطع من شواربه. (کتاب صالحیه، وسایل شیعیه). و حال آنکه شارب نقشی است از ازل بر چهره انسان ... یک لام و دو عین با دو یای معکوس ...

اسحاق می‌باشد. همچون طرز تفکر و برخورد بعضی از سادات در برخی از خاندانها. البته ربط دادن آئین اهل حق به اسلام و یا آن را شاخه‌ای از اسلام دانستن در طایفه الهی نیز نمود داشته به گونه‌ای که در آثار الحق آمده: ما سعادت داشته‌ایم در شریعت محمدی نشو و نما نموده‌ایم و افتخار بالاتر آنکه مذهب اثنی عشری جعفری داریم و یا مذهب ما شیعه‌اثنی عشری جعفری است امت ما امت محمدی، ملت ما ملت ابراهیم است. و یا اینکه شماری از یارسان در خاندان آتش بگی و سایر نیز به این مهم می‌پردازند. و این مسائل باعث گردیده که متأسفانه یارسانیان در تداخل فرهنگی سردرگم شوند. چرا که افراد متأثر از پیر و مرجع می‌باشند، بدون اینکه مسائل را برای خود تجزیه و تحلیل کنند. و از آنجائی که کلامهای بعد از پردیور مربوط به دوره‌های ذاتی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که این کلامها تماماً در راستای سرانجام و دستورات پردیوری می‌باشد و هیچ تناقضی در آن نسبت به اصل و اساس بینش یارسانی ندارد. البته همانگونه که در قبل توضیح داده شد بعد از عصر پردیور ارتباط حکام قره‌قویونلو یا مشعشعیان و گرایش و ائتلاف مشعشعیان و نوربخشیان زمینه حضور مسندنشینان صفویه می‌گردد که با ظهور خاندان شاه‌میهمان آتش‌بیگی، اتحاد (مشعشعی، نوربخشی، صفویه، اهل حق) جلوه‌گر می‌شود،<sup>۱</sup> که آتش بیگ با متحد کردن علویان و دوستانان علی مانع از هم‌گسیختگی و پراکندگی مردم زاگرس (از آذربایجان تا خوزستان) گردیده، و اگر چنانچه علویان مشعشعی یا نوربخشی و یا صفوی و دیگر طریق به یارسان پیوسته به این معنا نیست که اعتقادات پیشین خود را تفویض نموده آن را در این اعتقادات دخیل دهند، چرا که با پذیرش بینش یارسانی بر این دین گواهی داده و بر تمام اوامر و دستورات این بینش گردن نهاده و به عنوان یک یارسانی سرسپرده گردیده اند.

در آخر می‌توان به علل دیگر اختلاف در جامعه یارسانی از چند منظر اشاره کرد، یکی با مدون کردن این بینش توسط سلطان اسحاق برزنجی ای در هورامان و شکل‌گیری اولیه آن در لرستان توسط شاه خوشین وسط و گسترش آن توسط جلوه‌ثانی سلطان اسحاق (شاه ویسقلی) در ترکستان و اشاعه آن به وسیله شاه میهمانان و ذات داران بعد از عصر پردیور از شمال ترکیه تا شمال خوزستان و همچنین مناطق شرقی ایران همچون افغانستان و پاکستان و هندوستان باعث گسترده‌گی و وسعت جغرافیای انسانی وزیستی ایشان گردید. این پراکندگی یکی از عوامل بروز تفاوت در آداب و رسوم و نحوه اجرای مراسم می‌شود و بنا به شرایط منطقه ای و فرهنگ غالب آن سرزمین نحوه عملکردی اینان را نسبت به این دستورات تحت شعاع قرار می‌دهد. نداشتن رسانه و وسایل ارتباط جمعی این از هم گسیختگی را تشدید کرده و باعث شده تا افراد یارسانی در مناطق مختلف براساس داده‌های فرهنگی منطقه ای عمل کنند. و یا به هنگام جذب طریق و نحله‌ها به خاطر عدم راهنمایی‌های لازم، ایشان افکار و اعتقادات پیشین خود را تفویض کنند. همچنین نداشتن و در دسترس نبودن کلامهای یاری- که بتوان از طریق این

۱- قیام و نهضت علویان زاگرس ۱ محمد علی سلطانی ص ۱۶۳.



کلامها دستورات و قواعد خاص دینی را از این متون بیرون آورد و آن را بسط داد- از دیگر مسائل ازهم گسیختگی است که هیچگاه یارسانیان بنا به دلایلی نتوانسته اند مبادرت به چاپ کتاب خود کنند و اگر چنانچه کلامی نیز در دسترس بوده هیچگاه به جد به آن اهتمام نداده اند تا آن را مدون کنند. و این باعث گردیده تا هر منطقه ای براساس ذهنیات غالب خود این کلامها و دستورات را تفسیر به رأی کنند. و این قوم به خاطر مسائلی چون فقر، عدم معرفی صحیح، در ارباب قرار گرفتن زاگرس، وجود سرکوبگر در طول تاریخ، پیچیدگی در رمز و راز و عدم آگاهی، و یا متمایل بودن در جهت‌های و حتی ردیه و بهتان از جانب افراد... نتوانسته به آرمانهای موجود در خود برسد و در جهت تحقق آنها گام بردارد. چرا که متولیان امور فرهنگی این آئین سعی در ایجاد یک فضای سالم و آزاد برای تفکر و چاره‌اندیشی نداشته و به خاطر عدم سلامت موجودیت خود و مسائلی که مطرح شد این جامعه آسیب‌پذیر گردیده است. به طوری که می‌توان گفت به نسبت اصرار و تأکید بر تحصیل علم و سواد، نیاز به جمع، اتحاد و یکپارچگی، یاری‌یابوری، تحقیق و تفحص، خوب زیستن و فهمیدن معنای آن، آزادی و... که از آرمانهای مطرح و مهم این آئین است و در متون یارسانی بسیار از آن یاد شده، این جامعه در راستای این آرمانها قدم برنداشته و حتی در جهت عکس آن نیز پرداخته است ...

تکمله (شرحی بر کلامها و شخصیت‌های سرانجام)

قبل از هر مطلبی بایسته می‌نماید شمه‌ای از چگونگی کتابت کلامهای یارسانی مطالبی عنوان گردد. بر اساس اسناد روایی و اعتقادی لحاظ می‌گردد که در زمان عصر پردیور تمام گردهم‌آیندانی که توسط سلطان اسحاق در پردیور شکل می‌گرفته و یاران به جهت مسأله‌ای با هم به بحث و گفتگو می‌پرداخته، پیرموسی به عنوان دفتردار و کاتب دستگاه یاری مطالب عنوان شده را که به شکل منولوگی بوده در دفتر خود ثبت می‌نموده، و یارانی که خود این مطالب و کلامها را می‌فرموده در طول سالیان نیز به سایر یاران انعکاس و شرح می‌داده تا آنها نیز این کلامها را از بر کنند. در نتیجه در همان عصر پردیور یارسانیان کلامها را در سینه و به شکلی شفاهی از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌داده‌اند. اما در خصوص دفتر پیرموسی که این کلامها در آن کتابت داده می‌شده هیچ آگاهی در دست نیست که کجاست و یا اینکه چگونه محفوظ می‌باشد. البته به خاطر عنوان شدن اسراری که در این کتاب هست بعید می‌نماید تا زمان نامعلوم کسی بتواند آن را ملاحظه کند.

اما کلامهای یارسانی که خود نیز از لحاظ عنوان کردن مطالب خاص درجه بندی می‌شوند تا زمان پایان عصر دوم پردیور همچنان شفاهی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند و یارسانیان به خاطر عشقی که به دین و آئین خود داشته‌اند تمام زبانی به فراگیری و حفظ این کلامها داده‌اند. مثلاً شنیدم از یکی از ریش سفیدان که می‌گفت نقل است جدم در حین شخم زدن زمین که کلام را زیر لب زمزمه می‌کرده به بی‌تی می‌رسد که واژه‌ای از آن را شک داشته که صحیح تلفظ کرده یا نه، پس به خاطر همان شک زمین و گاو و کار را رها می‌کند و فرسنگها فاصله را طی می‌کند تا به نزد پیر و معلم خود برود تا صحت واژه را مطمئن گردد.

علی‌کل کلامهای یارسانی تا زمان قرن دهم به شکل شفاهی بوده که از آن زمان به بعد است این کلامها نوشته می‌شود، و نسخه‌های نوشته شده در آن زمان توسط کلام نویس، به خاطر کمینه بودن، اسم خود را در نسخه پاراف نکرده و اغلب نسخ کلامی با قدمت بیشتر از دویست سال بدون اسم می‌باشد. اما از دویست سال پیش کلام نویس اسم خود را در آخر نسخه نوشته شده پاراف می‌کند. این کلامها به خاطر گستردگی و پراکنده بودن آن نزد افراد یارسانی و همچنین نداشتن قدرت و فقر و ترس و فرار هیچگاه توسط سردمدار یارسانی صلای گردآوری آن زده نمی‌شود. به عنوان مثال زمانی که در جنگ «یمامه» تعدادی از قاریان قرآن کشته می‌شوند اطرافیان پیامبر به فکر گردآوری آن می‌افتند، چراکه اگر در هر جنگی تعدادی از قاریان قرآن کشته می‌شد و گردآوری آن شکل نمی‌گرفت دیگر امروز جامعه مسلمین از وجود قرآن بی‌بهره می‌شدند. پس ندا می‌دهند که هر کس از قرآن آیه‌ای را حفظ است به جهت تدوین آن مراجعه کند و اینچنین می‌شود که عاقبت قرآن توسط عثمان تدوین می‌گردد. که این

موضوع برای تدوین سرانجام هیچگاه شکل نگرفته، پس ما تا زمان نامعلومی می بایست در انتظار به دست دادن کلامهای یارسانی باشیم.

همانگونه که گفته شد این کلامها به خاطر شفاهی بودن آن سبب گردیده تا در طول زمان از تعداد ابیات و بندهای آن رفته رفته کاسته شود، و یا به خاطر پیچیدگی در معنای اصطلاحات، حذف و یا جایگزینی واژه داشته باشیم. تا جایی که کلامخوان به خاطر معنا بخشیدن به بیت با حذف لغتی مجبور به آوردن چند لغت گردیده و این خود سبب گردیده تا وزن بیت تغییر پیدا کند، و یا به خاطر ارادت خاص به ذوات در حین قرائت کلام که با آواز خوانده می شده از این اسماء استفاده نموده و همان اسماء نیز در وسط پنج هجای اولیه باقی مانده تا بیت و مصرع کلامی افزونتر از ده هجا گردد.

اما یارسان و چگونگی ایجاد تفکر آن همانگونه که در پیش انعکاس داده شد توسط بهلول ماهی در ماهدشت کرمانشاه بنیان گذاشته می شود. این طرز تفکر خاص به شکلی رازورانه در میان چند تن از یاران ایشان نشر پیدا می کند. کلامهای مربوط به این دوره ذاتی به علت شفاهی بودن آن در نزد یارسانی و عدم مکتوب کردن آن تا سالهای پایانی عصر دوم پردیور و یا حتی متأخرتر از آن باعث می گردد تا از کمیت و بندهای آن کاسته شود، و آنچه به دست ما برسد قسمت ناچیزی از این کلامها باشد، که آن نیز با دوره گواهی دامیاردامیار تداخل پیدا کرده، همین امر نیز سبب گردیده تا کلام نویس آن را با کلامهای این دوره خلط کند. این در حالیست که نحوه تفکر و غالب ذهنی بر کلامهای دوره بهلول به خاطر شکل گیری اولیه بینش یاری و نزدیکی به خاستگاه و زمان مهرپرستی و همچنین زروانیسم، سمت و سیاق کلامهای این دوره را مشخص می سازد تا فاکتوری باشد که ما را در تشخیص کلامهای مربوط به این دوره یاری کند.

در تعریف شخصیت بهلول در تذکره ها اینچنین آمده است: ابو وهیب بهلول بن عمرصیرفی یا صوفی مشهور به دانا، عاقل یا مجنون. نام شخصیتی نیمه افسانه ای که در ادبیات عامیانه ایران نیز شهرت بسیار دارد. نخستین گزارشهایی که از بهلول به دست رسیده متعلق به نیمه اول قرن سوم است، و وی را در زمان مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ هـ - ۷۷۵ - ۷۸۵ م) قرار می دهد. که برای به دست آوردن تاریخ دقیق تر تولد ایشان می بایست به کلام سرانجام رجوع کنیم، آنجا که شاه خوشین می فرماید:

دویست سال نهی و هر نه دو ن مه ولام : نامام وه بساته و شیرین که لام<sup>۱</sup> [۲۰۶]

حال اگر ما تاریخ تولد شاه خوشین را سال ۳۴۳ - که در صفحه بعد شرح آن آمده - مبنا قرار دهیم تاریخ تولد بهلول ۱۴۳ هـ ق می باشد. چراکه بهلول به عنوان شاه میهمان ذات قبل از شاه خوشین بوده که در این مظهر ظهور نموده است. جاحظ (۲۵۵ هـ ، ۸۶۹ م) در نخستین روایت خود او را در گفت وگویی نکته آمیز مقابل اسحاق بن صباح (والی حجاز در زمان مهدی) قرار داده است و تشیع او را به

۱- سرانجام دوره شاه خوشین بند ۱۶۱ .

روشنی باز می نماید. بنا به روایت با هارون الرشید برخورد می کند و در عین دیوانگی او را چنان پندهائی می دهد که بغض گلوی خلیفه را می گیرد.<sup>۱</sup> میرزا محمدعلی مدرس می گوید: بهلول لقبی بوده به معنای سید و بزرگ جامع خیرات که به وی داده اند.<sup>۲</sup> در بینش یارسانی شاه میهمان بوده و اولین کسی است که از افکار یارسانی خبر می آورد و آن را در خفی با یاران خود در نواحی کردستان لحاظ می کرده. ایشان بنا به اسناد روایی در اطراف کرمانشاه به دنیا می آید که در آن زمان از مناطق ماه کوفه بوده، و شاید بهلول ماهی خطاب کردن وی بی ربط با وجود جلگه ماهیدشت نباشد. البته وی را بهلول کوفی نیز نام نهاده اند، که علت آن شاید به این دلیل بوده چون منطقه دینور به کوفه خراج می پرداخته پس دینور نیز به ماه کوفه اشتها پیدا کرده است و بهلول را با همین نام نیز می شناخته اند. بهلول با هارون الرشید هم عصر بوده و مطالبی در باب حکایتهای بدیع در ادبیات حکمتی ایران به وجود آورده است، و چون در آن زمان مناطق غرب ایران و در کل کردستان بنای آشوب و طغیان گذاشته بودند، هارون الرشید از جانب پدرش مهدی مأمور بر نواحی کردستان و غرب ایران می گردد و در این مناطق (کردستان کلهر و فیلی) حکمرانی می کند که این مهم باعث قربت مکانی این دو می گردد. رشید یاسمی در این خصوص آورده: در سال ۱۴۸ هـ ق هنگام خلافت ابوجعفر منصور عباسی کردان در موصل و علویان در همدان قیام کردند و آتش این انقلاب چنان وسعت یافت که بیشتر شهرهای ایران را در بر گرفت و دامنه آن تا به رود سند در شرق رسید و چون المهدی به خلافت رسید هارون الرشید پسر خویش را حکومت آذربایجان، کردستان و نواحی غربی ایران داد تا بلکه بتواند جلوی قیام اکراد را بگیرد.<sup>۳</sup>

گویند که خیزرانی داشت و سوار بر آن می شد و عصائی به دست می گرفت و راه می رفت تا به خدا برسد و از این رو او را نی سوار « قامیش سوار » می گفتند. مرگ او را به سال ۲۱۹ هـ ق ذکر کرده اند<sup>۴</sup> که هم اکنون « تنگه گول » در اسلام آباد غرب کرمانشاه به عنوان مدفنگاه وی مطاف صاحب دلان است.<sup>۵</sup> پس از بهلول و یارانش، شاه خوشین ملقب به مبارکشاه که در کتب با نام مسعود کرد علوی سیروانی شناخته شده در لرستان ظهور می کند و بینش یارسانی را در منطقه ای از شمال خوزستان تا منطقه

۱- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳ ص ۲۰۴

۲- ریحانة الأدب، ج ۵ ص ۲۰۶

۳- کرد و پیوستگی نژادی او، ص ۱۷۹

۴- المنجد فی الأدب والعلوم ص ۸۷

۵- البته در تاریخ و تذکره ها به نام چند بهلول دیگر نیز بر می خوریم همچون: بهلول خارجی: کشاره بن بشر شیبانی موصلی از کردان اطراف موصل بوده و به سال ۱۱۹ هـ ق بر هشام بن عبدالملک اموی شوریده و قوایی دور خود جمع کرده و از موصل تا کوفه را تحت تسلط خود در آورده و سپس در جنگ کشته شده است. یا بهلول شولی: که یکی از عرفای بزرگ و شعرای لرستان بوده و این بطوطه او را در لرستان ملاقات کرده و در سفرنامه اش به بزرگی از او یاد می کند.

کرمانج جنوب بسط و گسترش می دهد. آنگونه که نشان داده می شود این دوره ذاتی یکی از شکوفاترین و تأثیرگذارترین دوره های ظهور ذاتی قبل از پردیور می باشد. شاه خوشین پس از جذب فرقه ها و نحله های فکری موجود در منطقه همچون خرمیه و شکل دادن افکار اعتقادی آنها بر اساس بینش و موازین یارسانی، و به سلک خود درآوردن اینان، منطقه را از لحاظ اعتقادی تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می دهد.

امیر مسعود یا حسین مسعود و یا خوشین مسعود کردعلوی سیروانی متولد به سال ۳۴۳ هـ در لرستان و وفات در دهه دوم قرن پنجم هجری می باشد. در لرستان قیام نموده و درگیریهای نیز با حکومت اتابکان و در رأس آن حسنویه برزکانی داشته است که در متن کتاب مسطور می باشد. در بینش یارسانی در مقام طریقت بنیان یارسانی را می گذارد و مظهرالله است. این دوره ذاتی قبل از سلطان اسحاق اکمل ترین جلوه از بینش یارسانی را به منصف ظهور می رساند. دارای یارانی بی شمار بوده که علاوه بر هفتن ، هفتوانه ... سپاه نهصدنهمده، پیران و کبار منطقه را نیز در کنار خود داشته است که جملگی نوازنده یکی از سازهای نامبرده شده در سرانجام بوده اند، و همانطور که در سرانجام آمده در این دوره ذاتی به مقام هنر و موسیقی اهتمام شایانی داده شده است.

گسترده‌گی حوزه فعالیت شاه خوشین از شمال خوزستان تا نواحی شمالی هورامان و چندی قلعه پلنگان را تحت اختیار قرار دادن و همچنین گرایش و ائتلاف کبار و مغان منطقه هورامان به ایشان و ائتلاف با عارفان نامداری همچون باباطاهر، باعث به وجود آمدن دوره ای طلائی با اشعار و متونی نغز در فرهنگ یارسانی گردیده است. این دوره کلامی نیز نزد یارسانی به شکلی شفاهی تا زمان بعد از پردیور وجود داشته، که در روند زمان از قرن چهارم تا قرن دهم در هر نسلی از تعداد بندها و ابیات آن کاسته شده و ناگفته پیدا است که از هر بند کلام مفصل تنها چند بیت انعکاس پیدا کرده است و متأسفانه از این دوره کلامی قسمت ناچیزی از آن به دست ما رسیده است.

محمدعلی سلطانی در خصوص قیام شاه خوشین به نقل از سیوطی آورده است: امکان دارد شاه خوشین دعوت خود را از بغداد آغاز کرده باشد، زیرا بنابه گفته سیوطی یک جوان علوی به سال ۳۴۱ هـ در بغداد ظهور و دعوی کرد روح علی (ع) به وی منتقل شده و زنش مدعی شد که روح فاطمه (ص) به او منتقل شده و دیگری خود را جبرئیل نامید. (تاریخ الخلفاء ص ۲۶۵) که البته با اصلاح همسر به مادر این بیان با آنچه درباره شاه خوشین گفته می شود مطابقت دارد. شاه خوشین لرستانی پس از گرد کردن یاران بابک خرمدین به دور خود و با انجام اصلاحاتی در خصوص افکار و اعتقادات آنها، و بر اساس علوی بودن نهضت، بنیان و شالوده تفکری ایرانی که صبغه اسلامی به خود گرفته را می گذارد که در همان هنگام وعده ظهور سلطان اسحاق در پردیور را به یاران خود می دهد. شاه خوشین بر اساس اسناد

روائی در رودخانه گاماسیاب غرق و ناپدید می شود که این مسأله به چوگان بازی شاه بر روی دریا در کلامها از آن نام برده می شود. اما در خصوص تاریخ دقیق تولد ایشان می بایست به کلام «کاکاردا» که مظهر جبرئیل یا پیربنیامین است استناد کنیم. ایشان می فرماید:

یک شهسواری از گردن کوه با سر آمد      یک نیکو سواری از بلوران باور آمد  
خوش بگفت ردائی را سیدوشصت و شش سال      نخجیروان بودم امروز صیدم کامم برآمد

بنا به اعتقاد اهل حق پیربنیامین در اعصار مختلف چشم انتظار ظهور است و مقدمات آن را دامیاری می کند، تا لحظه وصال و دیدن معبود را شاهد گردد. در این کلام کاکاردا پس از ۳۶۶ سال مجدداً لحظه ظهور را که تولد شاه خوشین است ناظر می باشد. پس بر این اساس در ۳۶۶ سال پیش نیز کاکاردا شاهد ظهور معبود خود بوده، که با سیر قهقرائی در تاریخ و مرور در کلامهای یارسانی به ظهور حضرت علی می رسیم که در آن جامه کاکاردا بنا به گفته سرانجام «روزبه فارسی» یا سلمان بوده است. حال برای به دست آوردن تاریخ دقیق تولد شاه خوشین می بایست تاریخ ظهور یا تولد حضرت علی را به دست بیاوریم که به این شیوه خواهد بود.

سال ۴۰/۹/۲۱ هـ ق وفات حضرت علی می باشد که اگر آن را به میلادی تبدیل کنیم برابر می گردد با ۶۶۱/۲/۴ میلادی. و چون تاریخ مدت عمر حضرت علی را ۶۳ سال عنوان کرده، پس تاریخ و روزشمار این ۶۳ سال را همان قمری یعنی ۳۵۴/۳۶۷ روز محاسبه می کنیم که می شود ۲۲۳۲۵ روز که با برگرداندن آن به میلادی ۶۱/۲/۱۵ یعنی ۶۱ سال و ۴۵ روز به دست داده خواهد شد، و اگر آن را از ۶۶۱/۲/۴ م کم کنیم تاریخ ۵۹۹/۱۲/۱۹ میلادی به دست داده خواهد شد. این محاسبه گفته تاریخ را که عنوان می دارد علی ۳۰ سال بعد از عام الفیل به دنیا آمده را صحه می گذارد، با این تفاوت که هم روز عام الفیل را مشخص کرده و هم روز تولد حضرت علی که ۵۹۹/۱۲/۱۹ م می باشد. یعنی با آنچه که تاریخ روایت کرده و سال ۵۷۰ م را واقعه عام الفیل معرفی نموده اختلافی در حد یازده روز به وجود می آید. سید قاسم افضلی در دایرة المعارف تشیع در خصوص تولد سلطان اسحاق بی‌تی از کلام سرانجام را انعکاس داده است به این مضمون:

نه پانزدهی مانگ ره بیعولنه وهل<sup>۱</sup>      میرد بی وه مهمان موسته‌فای مورسهل<sup>۲</sup> [۲۰۷]

که در اینجا منظور از «میرد» حضرت علی می باشد که در ماه ربیع الأول قمری و در روز پانزدهم بر حضرت محمد مصطفی میهمان می گردد، که متأسفانه آقای افضلی این کلام را در خصوص تولد سلطان اسحاق به کار گرفته است، در حالی که اینگونه نیست، و چون تاریخ ولادت حضرت علی قبل از تاریخ هجری می باشد پس نمی توان سال و ماه آن را بر اساس هجری مطابق با میلادی مشخص نمود اما بر اساس گفته سرانجام در ماه ربیع الأول بوده است.

پس تاریخ تولد حضرت علی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م می باشد که در این هنگام حضرت محمد سی سال سن داشته و سلمان فارسی نیز بر اساس اسناد تاریخی که از پیامبر بزرگتر بوده تقریباً در سن چهل سالگی به سر می برده. حال به استناد گفته کاکاردا اگر از لحظه تولد مولاعلی تا تولد شاه خوشین را ۳۶۶ سال محاسبه کنیم تاریخ ولادت شاه خوشین مشخص خواهد شد. و چون تاریخ پس از هجرت همان هجری محاسبه می گردد پس ما این ۳۶۶ سال را همان ۳۵۴/۳۶۷ روز قمری محاسبه می کنیم که می شود ۱۲۹۶۹۸ روز و اگر آن را به تاریخ ولادت مولاعلی یعنی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م اضافه کنیم تاریخ ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی به دست داده خواهد شد.

پس تاریخ تولد شاه خوشین ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی است که برابر می گردد با ۳۴۳/۹/۲۲ قمری و ۳۳۳/۱۱/۱۵ خورشیدی.

از یاران شاه خوشین لرستانی که مظهر شاه ابراهیم است «بابابزرگ» و همراه ایشان «کال نازدار» با جلوه بابایادگار می باشد که از نامداران منطقه می بوده و در کلام همین دوره از ایشان بسیار نام برده شده است. در مورد چگونگی آمدن ایشان و یار دیگرش کال نازدار به لرستان و چگونگی رحل اقامت افکندن وی در این محل به این صورت نقل می کنند که: اعقاب امام موسی کاظم و علویان در بغداد بنا به درخواست امام رضا به ایران می آیند، اما چون با خبر شهادت امام رضا مواجهه می شوند به خاطر ترس از مأمون و مأمورانش به کوهها و مناطق دور افتاده متواری می گردند که بابابزرگ نیز یکی از این افراد علوی است که در این محل رحل اقامت افکنده.

اوژن او بن نیز آورده: دولت زودگذر امام رضا در مشهد امواجی از امویان یعنی اولاد هفده فرزند موسی کاظم را به سوی ایران سرازیر نمود. این واقعه عمده ترین مهاجرت سیدها به ایران بوده است، چون بسیاری از آنان مورد قتل و غارت واقع شده اند بازماندگانشان ترجیح داده اند در گوشه زیارتگاههای کنار امامزاده ها منزوی شوند.<sup>۱</sup> که بابابزرگ به هنگام اقامت گزیدن در لرستان با شاه خوشین لرستانی به عنوان سردمدار یک نهضت دینی مواجهه می گردد، که پس از مناظره و مناقشات زیاد و خواستن ادله و معجزه از شاه خوشین عاقبت به سلک یاران ایشان درآمده و در لرستان ماندگار می گردد. ( شرح و چگونگی آن در کلام دوره شاه خوشین مضبوط است). بابابزرگ در پیروی چنانرا از مناطق محل نیز زندگی کرده است، آنجا جانی دارد به نام «جامال بابابزرگ». همچنین در ورکوه از این محل نیز جانی دیگر می باشد به همین نام. نقل است بابابزرگ همراهی داشته به نام سید محمد ارج که بعد از مدتی او را روانه روستائی به نام اسفند آباد برای ارشاد مردم می کند که در همانجا وفات می یابد. راولپنسون نیز در سفرنامه خود می آورد: سلطان ابراهیم (بابابزرگ) یکی از سه برادری می باشد که در لرستان اند که در تمامی استان به عنوان یک قدیس مورد پرستش است. نام آن دو برادر دیگر را

۱- ایران امروز، اوژن او بن، ص ۱۷۷

شاهزاده احمد که روی کوهی به همین نام در جاده خرم آباد اندیمشک آرامیده و سلطان محمود که به شاه محمد معروف است و در کوهدشت لرستان مدفون است معرفی می کند و در ضمن آن می نویسد که علی اللهی ها (یارسانیان) شاهزاده احمد و سلطان محمود را جزء هفتن به حساب می آورند و مقبره هردو جزء اماکن مقدسه آنهاست. حسال با توجه به یاران بسی شمار شاه خوشین (هفتن، هفتوانه،... نهصد نهصد،...) و شاخص بودن این دو بزرگوار (شاهزاده احمد و شاهزاده محمد) که برادر بابابزرگ نیز بوده اند، می توان صحه برگفته راولینسون گذاشت. اما متأسفانه کلامهای این دوره به خاطر طول مدت زمان و دلایل ذکر شده از بین رفته و کمتر نشانی از این دوره ذاتی به دست ما رسیده است. پس به همین خاطر است که نامی از شاهزاده احمد و شاهزاده محمد در کلام یارسانی نیست، در حالی که این دو بزرگوار از شخصیت‌های یارسانی و جزء یاران شاه خوشین بوده اند.

از دیگر یاران شاه خوشین می توان به پیرشالیار اشاره کرد که ایشان نیز از نامداران منطقه می بوده، و هم اکنون نیز یارسانیان و یا بهتر است گفته شود مهرپرستان منطقه که اسلام آورده هر سال جشنی به مناسبت ازدواج ویا تولد ایشان در پانزدهم بهمن ماه که نشان از آغاز سال نیز در منطقه دارد برای ایشان برگزار می کنند. البته ناگفته نماند که هورامان نام سه پیرشهریار را در خود دارد که اسم آنها در کتب اینچنین آمده است. پیر شهریار اورامی اوّل در اوایل قرن چهارم هجری تا اواسط نیمه اول قرن پنجم می زیسته و از مغان و رهبران دینی آئین زردشت در اورامان و فرزند خداداد بوده که پس از دیدار و ملاقات با شاه خوشین لرستانی در سلک پیروان ایشان قرار می گیرد. کتابی به نام «مارفتو پیر شالیار» معرفت پیر شهریار دارد که به لهجه اورامی به نظم درآورده و مشتمل است بر امثال و حکم و پند و اندرز با ذکر نکاتی چند از آداب و رسوم آئین باستانی زردشت که پس از هر دو بیت تکراری دارد با این مضمون:

گوشت چه واته‌ی پیر شالیار بوّ      هوشت چه کیاسته‌ی زانای سیمیار بوّ [۲۰۸]

مزار ایشان در اورامان تخت می باشد که اورامی ها هر سال در کنار مزارش در چهارشنبه نزدیک به پانزدهم بهمن ماه جشن می گیرند و تا سه روز به پایکوبی می پردازند. منشأ شکل گیری این جشن بر اساس اسناد روایی بر می گردد به ازدواج پیر شالیار با بهار خاتون (به روایتی دیگر شهباره خاتون) دختر پادشاه بلخ. به این شکل که پادشاه بلخ دختری بیمار داشته که حکیمان از درمان آن عاجز می مانند، پادشاه شرط می کند که هر کس دخترش را شفا دهد وی را به عقد او در خواهد آورد. آوازه پارسانی پیر شالیار به گوش ایشان رسیده و به قصد دیدن وی عزم سفر می کنند، وقتی به هورامان می رسند بهار خاتون شفا پیدا می کند و در همانجا مراسم جشن و عروسی را برگزار می کنند. سنگی نیز در کنار مقبره ایشان می باشد به نام «کومه سا» که زائران از این سنگ به عنوان تبرک می شکنند و گویند آن سنگ هر سال پس از شکستن دوباره به حال اولیه خود برمی گردد. از پیر شالیار به عنوان قطب دایره زمان و



پیر پیران نام می برند و منظور از آن قرار گرفتن در رأس نود و نو پیر هورامان است. که با توجه به وجود سپاه نهصدنهصد شاه خوشین و فعالیت مذهبی سیاسی ایشان از لرستان تا هورامان و دادن گواهیهای کلامی پیرشالیار در دوره کلامی این زمان، و همچنین ذکر اسامی نودونو پیر هورامان در تذکره ها که از نقاط مختلفی بوده اند، این مهم مستفاد می گردد تا شخصیهائی که به عنوان کبار و نودونو پیر از آنها نام برده شده است و اسامی آنها در سرانجام مسطور می باشد را اغلب از یارسانی بدانیم. به عنوان مثال از پیرعلی یا پیرالی نام برده شده که در بینش یارسانی مظهر از سیدمحمدگوره سوار سرحلقه هفتوانه دارد و در زمانی قبل از پردیور ظهور پیدا کرده است. یا میرمحمد مردوخ که شرح آن در زیر آمده است.

پیر شهریار دوم بنا به روایت (تاریخ مردوخ) فرزند پیر شهریار اول بوده و گویا در نتیجه خوابی که دیده و حضرت محمد او را فرزند خطاب کرده از آئین نیاکانش (زردشتی) برگشته و مسلمان شده، اسم خود را تبدیل به مصطفی کرده و خود را سید خوانده است، حالا هم اهالی اورامان او را سیدمصطفی می گویند. نقل است که ایشان کتاب پیر شالیار (مارفتو شالیار) را بنابه اعتقادات اسلامی تغییر داده و کتابی که اکنون در دست اورامی هاست شکل تغییر یافته آن است. در سنه ۵۶۷ هـ وفات می یابد و مرقد او در هورامان است.

پیر شهریار سوم در زمان عصر پردیور می زیسته که از هفتاد و دو پیر می باشد و گویا در کنار مقبره پیر شهریار اول به خاک سپرده شده است.

میر محمد مردوخ اهل روستائی به نام مردوخ در شام سوریه بوده که اهل آنجا نیز در روزی بوده اند، در سال ۶۸۰ هجری متولد می گردد و به سال ۷۳۷ هـ ق به کردستان مهاجرت می کند، و عاقبت در سال ۷۹۰ هجری در هورامان وفات می یابد. تشریف ایشان به هورامان در زمان عصر اول پردیور و همزمان با حیات سلطان اسحاق برزنجی ای بوده است. صاحب تاریخ هورامان در بخش معرفی نودونه پیرهورامان در خصوص نام ایشان مطالبی آورده که عنوان کردن آن خالی از لطف نیست. بابا مردوخه در خواب به خدمت پیر شهریار می رسد و بلادرنگ زادگاه خود مردوخ را ترک و به هورامان روی آور می شود. بابا مردوخه بعد از سکونت و گذشت چندسال قصد مراجعت به صوب وطن می نماید که حضرت پیر شهریار مانع آمده و بدون اطلاع او نزد شیخ شهاب الدین (نورالله مرقده) که حال در پایین دزآوردفون است می فرستد می فرماید: بابا مردوخه شخص فاضل و عالم کاملی است. مدتی این مرز را به قدم میمنت ظهور مزین و مشرف فرموده چون عزم مراجعت دارد بر همه سعی واهتمال کلی واجب تا در این دیارمانده و از مراجعت منصرف گردد. چنان مصلحت دانسته آن برادر زاده، دختر عقیفه ات رامحض ترضیه خاطر فقیر و صلاح مسلمانان برای بابا مردوخه عقد فرمایی، اگرچه مسن است در عوض معصوم

ومحسن است. شیخ شهاب الدین دخترش را با نازوجهاز روانه خدمت حضرت پیر می نماید. پیر شهریار وکاله دختر را منکوحه وی نموده...

همانطور که گفته شد آمدن بابا مردوخ به کردستان در اواسط عصر اول پردیور یعنی در سال ۷۳۷ هجری بوده است، و در متن تاریخ هورامان از پیر شهریاری صحبت به میان آمده که در جهت اسکان بابا مردوخ در هورامان اقدام برای ازدواج ایشان با دختر شیخ شهاب الدین دزآوری اهتمام داشته است. که طبق اسناد ومدارک منظور پیر شهریار سوم از هفتاد ودو پیر می باشد، که غیر از آن نمی تواند باشد. چرا که در هورامان سه پیر شهریار بیشتر نداشته ایم، یکی پیر شهریار اول که در قرن چهارم می زیسته، دوم پیر شهریاری که در قرن ششم می زیسته و به نام مصطفی تغییر نام داده، و دیگر پیر شهریار سوم که از هفتاد و دو پیر و از یاران سلطان اسحاق بوده. و باتوجه به هم عصر بودن ایشان با سلطان اسحاق که تاریخ هورامان از آن صحبت به میان آورده رابطه بابا مردوخ با یاران سانی محرر می گردد. خاصه اینکه ایشان از مکانی (شام-سوریه) به کردستان آمده که در آنجا مردم گرایش درویشگری داشته اند، و در کلامهای دوره پردیوری نیز از شخصی صحبت به میان آمده به نام «شیخ دروز» که به پردیور جهت سرسپردگی مشرف می گردد.

از دیگر موارد انعکاس پیدا کرده در کلام این دوره نشان دادن اعجاز و قدرت الهی به بابا فقی اهل ریجاب دالاهو می باشد. یعنی سماک بن خرشه از طایفه اوس، از نزدیکان سعد بن عباد و از بزرگان صحابه و دلاوران عرب در جنگهای بدر، احد... که در کنار حضرت علی در حضور پیامبر بوده را از گور خود در ریجاب زنده می گرداند، و همین مهم نیز سبب می گردد تا مردمان منطقه ایشان را با نام امام دو شهید بشناسند، چرا که یک بار در صدر اسلام شهید شده و بار دیگر به امر شاه خوشین لرستانی به منظور گواهی دادن بر حقانیت ایشان از قبر برخاسته است. (ر. دوره شاه خوشین)

فعالیت مذهبی و سیاسی شاه خوشین از لرستان فراتر می رود و تا نواحی شمالی هورامان یعنی تا کرمانج را در بر می گیرد، یعنی تا چندی قلعه پلنگان را نیز در اختیار خود قرار می دهد و چند صباحی آن را مقرر فرماندهی خود می سازد.<sup>۱</sup>

۱- قلعه پلنگان یکی از قلاع مستحکم قرون چهار تا هفتم هجری بوده که در ناحیه هورامان قرار داشته که حوزه زیست قوم گوران بوده، اما بعدها توسط اردلانها تسخیر می گردد و هم اکنون نام منطقه ای می باشد از توابع پاوه در استان کرمانشاه. البته مناطق دیگری نیز در کردستان جنوبی هستند که تشابه اسمی با پلنگان مذکور دارد که می توان به پلکانه ای که توسط بدلیسی در معرفی یکی از شاخه های رودخانه الوند آورده و آن را حوضه زیست پلنگان دانسته است اشاره کرد، و یا پلنگ آباد از دهستان زرین دشت بخش مرکزی شهرستان دره شهر استان ایلام که نام دیگر آن بهشت آباد است. یا پلنگ گرد از دهستان شیان بخش حمیل شهرستان اسلام آباد غرب. همچنین پلکانه از دهستان بیجونند بخش مرکزی شهرستان شیروان چرداول استان ایلام و یا پلکانه دیگری در دهستان عثمانوند بخش فیروزآباد کرمانشاه.

در کلامهای این دوره برای اولین بار از «تاش هورین» hawrin نام برده شده است که نام کوهی می باشد در هورامان و در فرهنگ یارسانی معادل کوه قاف است. شاه خوشین به هنگام پرده گرفتن قباله ای در آن پنهان می کند و می فرماید هرکس بعد از من آن را بیابد او شاه خوشین یا مظهرالله خواهد بود. این قباله از نشانه های ظهور است و می بایست توسط فرد مدعی الوهیت و منجی گری به یاران نشان داده شود. این مطلب تجلی همان قباله سر مگو است که طغرای است از نور که شاه ولایت علی به دست مبارک تقریر فرموده و در زیر ستونی از ستونهای مسجدکوفه پنهان کرده است که آن قباله توسط شاه خوشین لرستانی از زیر ستون مسجدکوفه برداشته می شود و به تاش هورین منتقل می کند.

تاش هورین در متون یارسانی و وجود سنگ نبشته های تاریخی از شاه انوبانی نی و تعلق خاطر یارسانی به تاریخ خاصه فرهنگ ایران باستان و مرده ریگ بودن آثار به جای مانده از آن دوران برای یارسانیان نمی تواند بی ربط به هم باشد.

اولین کسی که از این صخره (تاش هورین) نشانه برداری کرد و بر آن مقاله نوشت ژاک دومرگان بود که در جغرافیای غرب ایران از آن چنین آورده: من سنگ لوح نبشته بسیار مهمی از لحاظ تاریخی از شاه انوبانی ANOU-BANI کشف کردم. این سنگ نبشته یکی از مهمترین یا قدیمی ترین سنگ نبشته هائی است که من در آسیا با آن برخورددم. سنگ لوح در صخره ای در حدود سی متر بالای سطح جلگه کنده شده است. این سنگ لوح شاه انوبانی را نشان می دهد که پای چپ خود را بر روی جسد یک اسیر درافتاده گذارده و از الهه نی نی NINI دو اسیر را می گیرد که اولی آن از بینی به زنجیر کشیده شده است. در پائین شش نفر زندانی دیگر هستند از آن جمله یک شاه. کتیبه می گوید: انوبانی شاه مقتدر شاه لولوبی (ک-ایم) LOU LOU (K IM-) تصویر او و تصویر الهه نی نی در کوه باتیر (پدیر) (PADIR) BATIR دارد. آنکس که این تصاویر و این لوح را بر کند، که انوم ANOUM، و آنات ANAT، انکیت ENKIT و بلکیت BELKIT، ادد ADAD و نی نی، سین SIN و ساماس SAMAS ... و... که نین ... و... که از آن ... مرگش .. و که .. لعن و نفرین آنها اعلام می کنند، که نفرین و لعن می کنند فرزندان او را که .. (رجوع شود به دو سنگ نبشته از ذهاب توسط ژ. دومرگان و و. شیل در مجموعه کارهای مربوط به زبانشناسی و باستانشناسی مصری و آسوری) یک استامپاژ از این سنگ نوشته توسط آقای سروان لئون برژه برای آقای هوزی ارسال شد که در آن موقع یک نمونه ترسیمی از ژنرال رالینسن نیز در دست بوده. اما سنگ لوحه ای که سروان برژه یک استامپاژ آن را برای آقای هوزی ارسال داشته است سنگ لوحه هورین شیخان است. اما درباره ترسیمات ژنرال رالینسن که در پنج سلسله بزرگ پادشاهی به چاپ رسیده آنها از پائین صخره سرپیل گرفته شده و به قدری ناکامل است که شخص به

زحمت آن را باز می‌شناسد. کتیبه ای که بر آنست و من آن را باسمه کرده ام و همچنین کتیبه هورین شیخ خان قبل از سفر من چاپ و منتشر نشده بوده است.<sup>۱</sup>

در کل دوره کلامی شاه خوشین یکی از بی نظیرترین دوره های کلامی تاریخ موجودیت یارسان بوده است که از بسیار لحاظ دخور اهمیت می باشد. یکی اینکه تاریخ و شرح رویدادهای محلی آن زمان همچون مبارزه و جنگهای مابین یارسانیان و حکومتهای محلی همچون حسنویه برزکانی، حکایت مربوط به تسخیر پلنگان، شرح دیدارهای باطنی و ظاهری با نامدارانی همچون باباطاهر و به سلک یارسانی درآمدن پیر شهریار اورامی به عنوان مغ اورامان، مهاجرت یاران شاه خوشین بعد از پرده گرفتن ایشان به نواحی شمالی کردستان که قوم ایزدی را شامل می گردند، زبان گفتاری حاکم بر کلامهای این دوره که با کارشناسی کردن آن مشخص خواهد شد که زبان هورامی فراتر از چهارچوب ذکر شده در کتب بوده و بسیار مسائل دیگر که این دوره کلامی به جهت روشن کردن بسیاری از سوالات مجهول تاریخی ما را یاری می رساند.

پس از شاه خوشین لرستانی باباسرهنگ دودانی در دودان از باینگان فعلی پایه ظهور می فرماید و بینش یارسانی را در منطقه دنبال می کند. از چگونگی کلامهای انعکاس پیدا کرده این دوره مشخص می گردد که ایشان با نومسلمانان متعصب منطقه و معاندان نیز درگیریهایی داشته است. این دوره کلامی نیز به خاطر شفاهی بودن آن در نزد یارسانیان و همچنین طول مدت زمانی زیاد آن از قرن پنجم تا بعد از پردیور که آن را مکتوب می کنند از تعداد بندها و ابیات آن کاسته می شود و قسمت ناچیزی از آن به دست ما می رسد. در این دوره کلامی همچون دوره قبل از خود- یعنی دوره شاه خوشین- یاران وعده ظهور در پردیور را گواهی می دهند و در انتظار آن روز کلامهایی را عنوان می دارند. برای پیدا کردن تاریخ ولادت باباسرهنگ می بایست به کلام دوره خزان اشاره کنیم که می فرماید:

لجام لاره داوه خـودادا      پاچه وگان بازی نیست نه و روو ده ریا

ردای کردار پاک ژیش پرسا نه حوال      فه رماش که وه عده که فته وه فتاد سال [۲۰۹]

شاه خوشین وعده جامه ی بعدی خود را بعد از هفتاد سال مشخص می سازد، که اگر ما تاریخ پرده گرفتن ایشان را در اواسط نیمه اول قرن پنجم بدانیم، پس تاریخ تولد باباسرهنگ در اواخر قرن پنجم می باشد که ایشان نیز تا اواسط قرن ششم در قید حیات می بوده.

پس از باباسرهنگ، باباجلیل دودانی ظهور می فرماید که یک دوره ذاتی ظهور در خفا با یاران خود داشته است. ظهور باباجلیل قبل از دوره برزنجه و از اواخر نیمه اول قرن ششم هجری تا تقریباً اواسط نیمه دوم همان قرن بوده است. اما اغلب به اشتباه آن را مربوط به قرن نهم می دانند که اینچنین نمی

۱- جغرافیای غرب ایران، ژاک دومرگان، ص ۱۰۸

باشد، چراکه شرح گواهی آن در کلام دوره برزنجه و حتی باباناوس و دامیار دامیار و بارگه بارگه آمده است که جملگی گواه بر آن می باشد باباجلیل با یاران خود قبل از برزنجه یک عرفان ناب حق شناس که معرفت آن در اوج بوده داشته است. این دوره کلامی نیز همچون سایر دوره های کلامی قبل از خود به خاطر قدمت و شفاهی بودن آن تا بعد از پردیور از تعداد ابیات و بندهای آن کاسته شده و جز چند بند از این دوره کلامی چیز دیگر به دست ما نرسیده است. وجود مقبره دده بگتر از یاران باباجلیل در روستایی به همین نام در خدابنده لو صحنه حکایت از آن دارد که حوزه فعالیت باباجلیل و یارانش فقط نقطه مرکزی هورامان نبوده بلکه مناطق کلهرنشین را نیز لحاظ می کرده اند.

نهضت وینش یارسان در هر دوره زمانی توسط بزرگان و شخصیت‌های شاخص منطقه دنبال می گردد و یکی پس از دیگری موجبات رونق و پربار کردن این بینش را فراهم می آورده. پس از باباجلیل باباناوس سرکتی به عنوان سردمدار یارسانی در روستای سرگت از توابع شهرستان عربت در استان کنونی سلیمانیه عراق دیده به جهان می گشاید که تا چهل سالگی از عنوان کردن رسالت خود معذور و روزگار را در آن روستا به ظاهر دیوانگی سپری می کرده است. پس از آنکه بر یاران هفتن ملهم می گردد که باباناوس پادشاه معنوی آنان می باشد- ابتدا با گرفتن نشانه های ظهور از وی- آن را به قیادت یارسانی به خلق معرفی می کنند. این مهم نیز همچون سایر موارد ظهور با مخالفت و عنادورزی معاندان منطقه رویه رو می گردد. اما از آنجایی که این دوره ذاتی با غضب معرفی می شود، بر معاندان چیره می شود و آنان را تار و مار می کند. در سراسر این دوره کلامی مبارزه نور بر علیه ظلمت و تاریکی با به کارگیری عرفان ناب و اعداد که می توان گفت در هر بند چندین تلمیح را به کار گرفته، و با زبان گفتاری کاملاً ادبی و کلاسیک هورامی و استفاده از لغاتی پهلوی، علاوه بر آنکه فهم و درک آن را مشکل کرده است این دوره را شاخص می نمایند. به اعتقاد نگارنده این دوره یکی از نابترین دوره های کلامی یارسان می باشد که بنیان اعتقاد و افکار یارسانی را می گذارد. و هرچند که به نسبت سایر دوره های پیش از خود از گزند و تحریف کمتری برخوردار بوده، اما باز اینچنین نشان داده می شود که بیشتر از آنچه که به دست ما رسیده می بوده، چرا که در این سالهای اخیر دو بند اول و آخر آن پیدا می گردد و به آن اضافه می شود.

نام ایشان ابراهیم است که در دفاتر یارسانی همچون جامه بهلول دانا در نزد عوام به (بله شسته) یعنی ابراهیم دیوانه معرفی می گردد. مادر ایشان داداخزان نام دارد که به شیوه ماما جلاله به بکرزانی آمده است و شاید به همین خاطر است که باباناوس را به همین نام یعنی نا ناوس - ناوس به زبان کردی یعنی حاملگی - خطاب کرده اند. اما برهان قاطع آن را به معنای آتشکده آورده است. تاریخ ولادت و وفات ایشان به درستی مشخص نیست اما براساس شواهد و قرائن پیداست که در اواسط نیمه دوم قرن ششم هجری به دنیا آمده و در اواسط نیمه اول قرن هفتم در قریه سرگت از توابع خورمال عراق پرده

می گیرد. از مفاد کلام این دوره مشخص می گردد علاوه بر اینکه در این قریه به تنهائی می زیسته دارای طبعی خشن وقهرآمیز نیز بوده است، به گونه ای که حتی مادر ایشان نیز بر وی خرده می گیرد. بابانوس در سالهای میانی عمر دعوت خویش را آشکار می سازد که درگیریهای را در منطقه به وجود می آورد، اما پس از چندی کشف وکرامات از دور و نزدیک به ایشان می گروند وادامه نهضت شاه خوشین لرستانی را به جهت پایه ریزی افکار یارسانی در پردیور عهده دار می گردد. برادری داشته به نام شیخ شیرو که از کبار منطقه بوده ومجالس وعظ و ذکر با هشتاد صوفی دف زن نیز داشته است و از جمله کسانی می باشد که سخت مخالف بر بابانوس ویارانش بوده اما عاقبت مغلوب قدرت وتوانائیهای ذاتی ایشان می گردد. عبدالکریم مدرس در خصوص سادات سرگت می نویسد: سادات سرگت کردستان که برجستگان علمی آنان در ۱۲۵۰ هـ درسرگت کم نبوده اند ودر ظهور مولانا خالد به سلسله نقشبندیه پیوسته اند از بازماندگان عارفی برجسته ودل آگاه به نام سیدابراهیم معروف به بابانوس هستند. در خصوص شجره ایشان آورده است: ... سیدعبدالله الملقب به باباغیب الله المدفون فی قریه سرگت ابن سیدسلیمان ابن سیدبابا ابن سیدمحمود ابن سیدصلاح الدین ابن سیدمقصود ابن سیدابراهیم ابن سیدسعید ابن سیدداود ابن سیدمحمود ابن سیدمحمد ابن سیدداود ابن سید سرهنگ ابن سیدسعد ابن سیدمحمد ابن امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر<sup>۱</sup>.

پس از آن کلامهای یارسانی در قالب ذوات و در عالم غیب شکل می گیرد. چگونگی انعکاس این کلامها توسط پیرموسی که واقف به اسرار نمانده پس از ظهور در پردیور به شکلی منظوم برای یارسان تشریح می گردد. همانند کلام دوره ساجناری که اینگونه نشان داده می شود تداوم کلام دوره بابانوس است. یعنی قبل از اینکه بابانوس پرده بگیرد به یاران خود می فرماید: ساز تنبور من در هرکجا کوک شد و با صدای دلنشینی بانگ برآورد بدانید که هنگام ظهور است. یاران در آن زمان سرگردان به دنبال معشوق خود به سر می بردند و هیچگاه ساز آنها کوک نمی شده، روزی که ساز کوک می گردد و قاضی با آن مقامی دلنشین می نوازد آگاه می گردند که لحظه ظهور فرا رسیده است. پس یاران جملگی به خانه پیرالی موردینی که بابانوس به آنها گفته بود نشان مرا از ایشان بگیرید می روند، تا شاه خداوندگارشان را پیدا کنند.

پیرالی موردینی در این دوره کلامی از فرزندان باباعلی همدانی معرفی می گرددو مشروط بر این نشان شاه خداوندگار را برای یاران پیدا می کند که پیری را به ایشان واگذار کنند که مقبول پیربنیامین- پیر ازلی- واقع می گردد. پس از آن حکایت ساجناری در عالم ذات شکل می گیرد. اما این مسأله به قوت خود باقی می ماند تا زمان دوره برزنجه یعنی هنگامی که سلطان اسحاق با یاران منزل شیخ احمد دکا شیخانی را به قصد پردیور ترک می کند که پیرالی در موردین انتظار آنها را می کشیده، در آنجا پیرالی

۱- بنه‌مالی زانیاران، ص ۳۸۱

ادعای پیری می کند و بر اساس قولی که پیربنیامین به وی داده پیری عالم را خواستار است... البته دوره کلامی پیره و پیرالی را نمی توان به صراحت گفت که مربوط به زمان عصر برزنجه است و شاید در پردیور اتفاق افتاده باشد، اما در کلام دوره برزنجه به این مهم اشاره شده که سلطان اسحاق پس از آنکه از منزل شیخ احمد دکا به سمت پردیور حرکت می کند به یاران خود می فرماید که هم اکنون پیرالی منتظر ما می باشد. همچنین دوره ای دیگر به نام دوره سیده شیبانی در سرانجام می باشد که بر اساس اسناد روایی آن را متعلق به همین زمان یعنی دوره برزنجه می دانند، یعنی آن هنگام که سلطان اسحاق با یارانش از برزنجه به سمت پردیور هجرت می کنند و مابین راه به سیده شیبانی که مغازه عطاری نیز داشته برخورد کرده و آن دوره کلامی را به وجود می آورد.

اما به زمان بعد از ساجناری برگردیم، یعنی پس از آنکه یاران نشان شاه خداوندگار را پیدا کردند. لحظه ظهور را از وی جويا می شوند و ایشان آن را عنقریب عنوان می دارد: پس هر کدام از هفتن در عالم خاکی به دونهای ناشناس حلول می کنند و بر آنان رویای پیدا کردن معبود وارد می آید. نشان به نشان به هورامان رهسپار می گردند و پس از آنکه همدیگر را شناختند مقدمات ظهور سلطان اسحاق را فراهم می آورند و دوره عصر برزنجه را به وجود می آورد. شکل گیری آن با اقدام پیربنیامین با نام روحتاف است که شرح آن به این صورت می باشد: در کلامهای دوره پردیوری (سرانجام) و سایر کلامها از شخصی نام برده می شود با نام پیر خدر که با توجه به دگرگونی زبان همان پیر خضر است که اغلب در زبان کردی «ض» به «د» تغییر پیدا می کند. اشتها این اسم و شخصیت اولیائی ایشان در کردستان که بر اساس آن حکایتها ساخته و آداب و رسومى همچون جشن پیر خدر و مقابر و زاویه هائی که به نام این شخص می باشد بایسته می نماید تا بر این مهم مطالبی عنوان گردد. در سرانجام از این شخصیت نام برده شده است و اینچنین نشان داده می شود منظور پیر بنیامین باشد که اغلب محققین نیز بر این نکته اذعان دارند.<sup>۱</sup> حاج نعمت الله در حق الحقایق می آورد:

نخستین چنین بود بنیام پیر      که گم گشتی از خویش ذات کبیر  
به پاوه بدی مسکنش آن زمان      که نامش خدر بود و بس نا توان

در تذکره ها نام ایشان را سید محمد زاهد ملقب به ظهیرالدین و مشهور به پیر خضر شاهو ثبت کرده اند، و در ضمن احوال ایشان و چگونگی آمدنش به کردستان اینچنین نقل می کنند: «سید محمد زاهد که این زمان مشهور به پیر خضر شاهو است از نبیره امام علی بن موسی الرضا می باشد، وقتی که از زیارت مکه به کردستان باز آمده از «گنجویه» که اکنون «شاهو» نام دارد می گذرد. در قتلوآباد که بعدها به پیرخضران معروف شده است چند روزی اقامت می کند و کرامات زیادی از او مشاهده می شود. چون

۱- البته در همین دوره (برزنجه) از پیرخدری نام برده می شود که از هفتاد و دو پیر می باشد و این امر محتمل است که شاید تشابه اسمی با پیرخدر منظور بحث باشد.

خبر به امیر مقرب الدین فرمانروای گنجویه که در پاوه اقامت داشته می‌رسد، آمده و او را می‌برند تا در پیش امیر مقرب الدین نشانند. امیر مقرب الدین چند چیز از او پرسید و او جواب می‌داد تا قاضی وقت که در آن زمان ابونجیب الدین بود برسد حسودی کشید و گفت ای امیر درویشان را به افعالهای خارج از عادت امتحان می‌کنند تو او را به مسائل علم می‌آزمائی؟ امیر گفت چون کنیم. قاضی گفت: آتشی بزرگ بیفروزیم و او را در میان اندازیم، اگر نسوخت ما همه مرید او شویم و اگر سوخت غوغائی از گردن خود انداخته باشیم. امیر گفت شما دانید. قاضی فرمود تا دو صد خروار هیمه جمع کنند و در تل عرض آتش در زند و سید محمد را با سه مرید در او اندازند. القصة هیمه را جمع کردند و در آنجا آتش درو زدند و سید محمد را با سه کس در آتش انداختند و العیاذ بالله آتش همچون آتش نمرود التهاب میزد تا سه روز گذشت. بعد از آن امیر گفت چند کس بروید و حال فلان کس را معلوم کنید. اوشان چون به نزدیک تل عرض رسیدند دیدند آن آتش به نور مبدل شده است. گفتند سبحان الله نار را ببینید که چون به نور مبدل گردیده. از آنست که تل عرض را این زمان تل نور گویند. و چون آن مردمان نزدیکتر رسیدند سیدمحمد را دیدند که با اوشان در نماز است. گفتند (شاه اوست نه امیر مقرب الدین) از آن سبب گنجویه را نام شاهو شده و چون پیشتر آمدند دیدند که در پیش ایشان چشمه روان شده و سبزه زاری دمیده دست و پای سید را بوسه دادند و گفتند (سبحان الله این آثار خضرست که از تو پیدا شده) از آن سبب سید محمد به پیرخضر مشهورست. القصة خبر به امیر رسید با همه لشکر آنجا آمد و اکرام و اعزاز بسیار کرد و قتلوآباد بر او بر اولاد او وقف نمود که محدودست به حدود اربعه: اول قبر فیروز، دوم برده چوکین، سیم سرده بیداد، چهارم بازوی شرطه.<sup>۱</sup>

این واقعه را در قرن هفتم هجری ثبت کرده اند یعنی آمدن پیرخضر به کردستان یا منطقه شاهو در قرن هفتم هجری می‌باشد، که با توجه به تاریخ تولد سلطان اسحاق در سال ۶۴۰ قمری و بر اساس دیوان برزنج که در اویش پس از آنکه در کوه شاهو همدیگر را می‌شناسند و به جهت فراهم آوردن مقدمات ظهور سلطان اسحاق اقدام می‌کنند و همچنین کلام دوره خزانة نیز که در این خصوص آورده:

بنیام که رد زوهوور... چه کوی شاهو بنیام که رد زوهوور [۲۱۰]

و نیز بر اساس کلام علی الدین از گویندگان یارسانی که پیدا کردن نشانه ظهور را در سال ۶۳۳ هـ ق<sup>۲</sup> می‌داند، صحت این تاریخ یعنی بودن پیر خضر در قرن هفتم را قوت می‌بخشد. پس ما اگر سال ۶۳۳ هـ ق را اوایل دوره برزنجه یعنی پیدا کردن نشانه های ظهور توسط پیر خضر (روح‌تاف) در شاهو بدانیم پس تولد ایشان در اوایل قرن هفتم می‌باشد.

۱- سراج الطریق نسخه خطی، قیام ونهضت علویان زاگروس ۱ ص ۵۹

۲- سال شیشهد و سی و سه تهمام بنیام چه شاهو بهیدا بی وه کام [۲۱۱]



اما سید محمدی دیگر نیز در تاریخ به قرن نهم متوفی به سال ۸۳۳ هـ.ق می باشد که اهل نیشابور از شاگردان قاسم انوار بوده و ظاهراً از خراسان به کردستان مهاجرت نموده و به سید محمد مدنی ملقب به میر مخدوم اشتهار داشته است و طبق اظهار نظر اغلب محققین از احفاد همان پیر خضر شاهوئی (پیربنیامین) می باشد. بستگی پیر خضر شاهوئی اول با یارسانی بر اساس کلامهای یارسانی و گفته بیشتر محققین که بر این امر متفق القول هستند روشن و مبرهن گردید، اما اینکه سید محمد مدنی یا میر مخدوم را به یارسانی نسبت دهیم سندی دال بر این ادعا موجود نیست. اما بر اساس فلسفه دونادون و بودن پیر بنیامین در دستگاه پردیوری به مدت بیشتر از سیصد سال مستلزم عوض کردن جامه و قالبهای مختلف است که وجود شخصیت‌هایی متفاوت را می طلبیده. پس دور نیست که اگر بگوئیم میر مخدوم نیز در قرن نهم هجری چند صباحی را در دستگاه حقیقت به عنوان ذات میهمان پیر بنیامین و وظیفه پیری بر یارسان آن سر دم را عهده دار بوده است.

در این دوره که تقریباً همزمان بوده با لشکرکشی هلاکو خان از منطقه محل نشر یارسانی به بغداد - که ائتلاف برادران سلطان اسحاق و معاندان منطقه با سپاه چیچک یا همان سپاه مغول را در پی داشته - بسیاری از بنیانهای اعتقادی یارسان گذاشته می شود. یکی از آن به وجود آمدن روزه خواندکاری - در ۱۲،۱۳ و ۱۴ ماه قمری در زمستان گرمسیری کردی که آغاز آن از اواخر آبان یعنی در منزل شوله یا نیش عقرب است - می باشد و بر همین اساس تاریخ تولد سلطان اسحاق - که جمعه ۶۲۲/۱/۱ خورشیدی مصادف با تاریخ ۶۴۰/۹/۲۰ قمری و ۱۲۴۳/۳/۲۲ میلادی است - را نیز مشخص می سازد. رسیدن به پردیور را می توان آغاز عصر اول پردیور دانست که مصادف است با ساختن کوشک پردیور و تغییر نام یاران به نامهای پردیوری یا ازلی. سلطان اسحاق پس از هجرت از برزنجه به سمت پردیور ساخت کوشکی را در اواسط دهه اول نیمه دوم قرن هفتم هجری بنیان می گذارد و رسماً آن محل را به عنوان پایگاه جنبش اعتقادی یارسانی معرفی می کند. آمدن سلطان اسحاق با یارانش به منطقه سبب می گردد تا درگیریهایی با مالکین منطقه همچون پیرمکائیل دودانی با ایشان شکل بگیرد. پیر میکائیل جاف یا دودانی مشهور به شش انگشت از اولیاء و صلحای قرن هشتم هجری است که در روستای دودان نزدیک رودخانه سیروان در منطقه جوانرود کردستان ایران اقامت داشته و همانجا به سال ۷۳۸ هـ.ق وفات یافته است، بعدها اولاد و احفادش آنجا را ترک گفته و در ناحیه قره داغ نزدیک شهر سلیمانیه در کردستان عراق سکنی گزیده‌اند.<sup>۱</sup> بنا به دفتر سرانجام پیر مکائیل پس از سرسپردگی در زی یارسانی دختر خود «دادا ساری» را برای خادمی جم به سلطان اسحاق می سپارد که بعدها از دادا ساری بابا یادگار متولد می گردد.

۱- مشاهیر کرد، ص ۱۰۳

پس از آنکه کبار و ریش سفیدان منطقه همچون شصت و شش غلام زرین کمر یا نودونوپیر، هفتادودو پیر.. جملگی در زی یارسانی خود را معرفی می کنند، سلطان اسحاق به تدوین مسائل شرط و اقرار، عهد و پیمان یاری و دعا‌های یارسانی همچون دعای نذر و نیاز در جم ، دعای تیغ، دعای جوز و سرسپردگی ، نامگذاری، عقدونکاح یاری، دعای غسل، دعای خاکسپاری<sup>۱</sup> و تلقین، دعای برادری را در رأس اقدامات خود قرار می دهد.

چندین سال از هجرت سلطان اسحاق به پردیور می گذرد که والی منطقه لرستان به نام میرخسرو لرستانی با دخترش به هورامان مشرف می گردند. خاتون بشیره دختر میر خسرو به عقد ظاهری سلطان اسحاق در می آید و زوجه سلطان اسحاق با ذات رمزبازی می گردد. از ایشان هفت فرزند ذکور هفتوانه ای در اواسط نیمه دوم قرن هفتم متولد می گردند تا مرحله ای جدید یعنی بنیان گذاشتن خاندانها را در جامعه یارسانی رقم بزنند.

پیدایش هفتوانه یک دوره کلامی را معرفی می کند که در آن نظام پیرومریدی و تشکیل خاندان را رسماً مطرح می کند. سلطان اسحاق به صاحب خاندانان که شامل سید محمد گوره سوار، سید ابولوف، سیدمیر، سیدمصطفی، حاجی باباعیسی و بعدها عالی قلندری و بابایادگاری اجازه می دهد تا تمام کسانی را که مستحق یارسانی شدن هستند را جوز شکسته و در زی خاندان خود قرار دهند.

جذب افراد غیر یارسانی در زمان خود سلطان اسحاق از جانب صاحب خاندانان امری بوده، چراکه شکل گیری جامعه یارسانی در سایه این مهم می بوده. اما پس از آن افراد غیر یارسانی یعنی چسبیده ها خود را در زی خاندان میر معرفی خواهند کرد. که بعدها اعقاب میر، باباحیدری و آتش بیگی را نیز شامل می گردند تا در این خصوص یعنی جذب چسبیده ها اهتمام داشته باشند. کلام دوره هفتوانه از ساداتی نام می برد که فرزند سلطان اسحاق باشند. و یارسانی می بایست ساداتی را که از اعقاب ایشان باشند را بر خود پیر گردانند. این سادات جملگی یکی می باشند و هیچ کدام برتری و یا بزرگی و

۱- در دفتر سرانجام دعای خاکسپاری میت در بخش دعاها آمده که مشخص نیست متعلق و گفته چه شخصیتی می باشد و همچنین اغلب یاران بیت چهارم از آخر را که عنوان می دارد « خاموش که وپه سا میر چه قه ورت بو» را دلیل آورده برای تحریفی بودن این کلام. البته بودن این کلام هیچ تحریفی بر پیکره کلامهای دیگر وارد نمی سازد و ما کلامی را تحریف شده معرفی می کنیم که با سایر داده های کلامی ایجاد تناقض کند. استدلال اینان برای خرده بر این کلام یکی مشخص نبودن گوینده آن است و دیگر اینکه به اشتباه کلمه خاموش را به « اکابر خاموش» منسوب می کنند که بودن ایشان با عصر اول پردیور مغایر است. در مقابل باید گفت که اغلب این دعاها به خاطر محتوای اصلی دعا و به کارگیری زیاد آن از جانب فرد یارسانی و به طبع کلام نویس ذکر نام گوینده آن سهواً از قلم افتاده همچون دعای خه یر که گوینده آن مشخص نیست. دوم اینکه کلمه خاموش اشاره به اکابر نیست بلکه معنی مصرع به این شکل می آید که: کاه گلی که بر روی لحد و قبر تو می ریزند جسم تو را خاموش می کند و از آنجایی که چراغ متعلق به میر است (یار دیده کانی میر نه محمد پیره ن صاحب چراغ ن بهون بر دینه ن) و بر سر قبر تا چند شبانه روز چراغ روشن نگه می دارند در این کلام نیز به آن اشاره شده که چراغ که نماد میر است تو را راهنما گردد.

کوچکی نسبت به دیگری نداشته، چراکه در این دوره کلامی آنها را یکسان معرفی کرده تا حدی که پیربنامین در تمیز دادن آنها دچار مشکل می شود و آخر الامر به کمک خود سلطان اسحاق است که می تواند این هفت فرزند و خود سلطان اسحاق را بنمایاند. در این موضوع است که مقام انسان خدایی به صاحب خاندانان نیز عطا می گردد.

پس از شکل گیری نظام پیر و مریدی که تمام یارسان به شکلی زنجیر وار به هم سرسپرده می گردند ارتباط به شکل ظاهری با فراتر از هورامان شکل می گیرد. یکی از آن، رابطه علویان هندوستان با پردیور است. یعنی پس از آنکه باباهندو یا همان سید جلال الدین حیدر بخارایی در سال ۶۷۵ هـ ق به پردیور مشرف می گردد و جوز (بوا) هندی را به یارسانیان اهدا می کند، تا به جای سنگ دزاور که در مراسم سرسپردگی از آن استفاده می شده، از این پس جوز هندی را در مراسم استفاده کنند.<sup>۱</sup> سیدجلال الدین حیدر صاحب طریقه حیدریه با ذات داودی چند صاحبی را در پردیور می ماند، سپس به جهت تبلیغ آموزه های خود دوباره رهسپار هندوستان می گردد و در همان جا به سال ۶۹۰ هـ وفات می یابد. ظهور سلطان اسحاق در منطقه غرب ایران اوج شکوفایی دوران حقیقت در نزد خواص به عنوان پایگاهی به جهت رسیدن به آنچه که دست نیافتنی است برای پیران و شخصیت های شاخص طریقتی جلوه می کند. از دیگر کسانی که در این مکتب تلامذہ کرده شیخ صفی الدین اردبیلی است که در سال ۶۷۸ هـ به پردیور مشرف می گردد و چند سالی را در پردیور ماندگار می گردد که بعدها اعقاب ایشان، پردیور و سلسله انساب سلطان اسحاق را به عنوان پیر و مرشد خود معرفی کرده و از وی در امورات دینی مدد می گرفته، که بعدها ائتلاف قزلباش - یارسانی و قیادت علویان آناتولی توسط سردمداران یارسانی قوت بیشتری به آن می بخشند. وجود پایگاهی به دور از خشونت با وجود افکاری انسان مدار و آزادیخواهانه و همچنین رفت و آمدهای برون مرزی توسط یاران سلطان اسحاق سبب می گردد تا سایر مکاتب و نحله های فکری که در آن زمان وجود داشته با پردیور رابطه پیدا کند و از آن بهره مند شوند. البته این مسأله باعث می شود تا معاندین منطقه و اسلامگرایان متعصب با سلطان اسحاق و یارانش عناد ورزی کنند و بر ایشان تحریفات و تجاوزاتی که موجبات آزار و اذیت را فراهم آورده روا بدارند. این دوره کلامی (شیخ صفی الدین) به خاطر تأخر در بروز آن نزد یارسانیان و اینکه مسأله قبله و ایوت حشار را در خود انعکاس داده، از جانب عده ای مورد پسند واقع نمی گردد و متأسفانه خواست

۱- معنی اینکه جوز تا قبل از آمدن باباهندو در مراسم استفاده نمی شده نه به این معناست که مطلع نبوده اند. چراکه این میوه هندی از ازل بوده و در ساجنار نیز برای مراسم سرسپردگی از آن استفاده کرده اند. اما از آنجایی که تمام موارد می بایست نظام مند باشد، پس مطلب به این مهمی - یعنی بنیان گذاشتن مراسم سرسپردگی و جوز شکستن در پردیور - می بایست واقعه ای بزرگ و درخور بطلبد، پس شخصی صاحب نام و صاحب شوکت از هندوستان این ارمغان را که از قبل بر ایشان ملهم گشته را با خود به پردیور بیاورد.

و اراده معطوف به قدرت ایشان در دو قرن اخیر باعث تحریفاتی در کلامهای یارسانی شده و چه بسا که منجر به از بین بردن کلامها نیز گردیده.

سالهای اوّل قرن هشتم یاراحمد زرده بام پرده می گیرد و جسم ظاهر را تهی می گرداند. پس از آن با نام میراسکندر تجلی پیدا می کند و بعدها یعنی در اواسط نیمه اوّل قرن هشتم حکایت دره شیش و آمدن یاران قولتاس از آذربایجان به هورامان مطرح می گردد که میراسکندر شهید می شود و به عالی قلندر (اوّل) اشتهار پیدا می کند. هر سال در همان روزی که میراسکندر جانبازی نموده یارسانی می بایست خدمت میراسکندر را به جای آورند، که بعدها یعنی در زمان شاه ویسقلی که یاران قولتاس بار دیگر به هورامان برمی گردند و حکایت به وجود آمدن روزه های قولتاس پیش می آید، تاریخ دقیق به جای آوردن خدمت میراسکندر مشخص خواهد شد که می بایست در روزه قولتاس باشد. حکایت و شکل گیری اولیه آن در زمان واقعه دره شیش بوده است. به این تفصیل قولتاس واژه ای است مرکب از «قه وهل» به معنای پیمان و «تاس» به معنای ظرفی گنبدی شکل که همان گنبد بودن یا آسمان بودن را توجیه می کند، و معنای کلی آن پیمانی می باشد که در زیر گنبدی طاس مانند شکل گرفته است. و آن برمی گردد به واقعه ای که یاران ترک زبان از منطقه آذربایجان به جهت سرسپردگی عازم پردیور می گردند، آمدن ایشان در اواسط عصر اول پردیور صورت می گیرد و رسیدن و اسکان آنها در زمان میراسکندر در روستای دره شیش بوده است. پس از خاتمه قائله دره شیش سلطان اسحاق جوز سر آنها را نمی شکند و اجازه سرسپردگی به آنها نمی دهد و امر می فرماید که به محل زندگی خود باز گردید و یار دیگر خود که قوشچی اوغلی است را در منطقه آذربایجان باغبان گردید. یاران قولتاس به آذربایجان برمی گردند، که با تولد قوشچی اوغلی رابطه ای بسیار عاشقانه بین آنها برقرار می شود. پس از مدتها یعنی تقریباً نزدیک به صد سال که جامه ظاهری نیزعوض کرده، باز مبادرت به عزیمت به سمت هورامان می کنند. که عزیمت ایشان در زمان عصر دوم پردیور شکل می گیرد، اما در میانه راه در نزدیکی هورامان دچار طوفان می گردند و سه شبانه روز زیر برف مدفون می شوند. اما از آنجائی که هاله ای از نیروی معنوی دور آنها را سامان می داده، گنبدی را به وجود آورده که برف بر آنها کارگر واقع نمی گردد و به خاطر وجود این گنبد هاله مانند که در زیر آن یاران به ذکر و مستی مشغول می بوده و هم پیمان بوده اند به قولتاس نامگذاری گردیده است. بعد از سه شبانه روز شاه ویسقلی به داود امر می فرماید که آنها را نجات دهد و به حضور راهنما گردد. نجات یاران قولتاس و آمدن ایشان به حضور باعث شادی و مسرت یاران می گردد، پس شاه ویسقلی امر می فرماید که یارسانیان می بایست این سه روز روزه یاری را که از قبل گواهی آن داده شده است را به اعیاد اضافه کنند و آن را روزه دار باشند.

همانگونه که در متن کتاب آمد و توضیح داده شد افراد در گروهها و دسته های مدیریتی در طول مدت زندگی سلطان اسحاق چندین جامه و قالب را تهی کرده اند. یکی از دوره های مشخصی که هفتن جامه ظاهری را تهی می گرداند دوره ای کوتاه در سرزمینی غیر از پردیور- اما با رابطه تنگاتنگ معنوی- می باشد. این دوره کلامی دوره گلیمه کول و شندروی است که یکی از دوره های کم نظیر کلام سرانجام از لحاظ ساخت و ترکیب اسطوره و به کارگیری آن در لابه لای ابیات می باشد و گویا که در نواحی شمالی کردستان یعنی منطقه ترکستان - به خاطر زبان ترکی استانبولی حسینیه سیاه کوهی- اتفاق افتاده است، یعنی در شرایط زمانی خاصی که در این ناحیه بکتاشیه روتق می گیرد و سپاه یثنی چر را متشکل می گردد.

یکی از مسائلی که در دوره گلیمه کول عنوان می گردد بحث روزه قولتاس است که سه روز ایامی که یاران در کشتی گرفتار آمده اند را به نیابت سه روز روزه قولتاس که در آینده اتفاق خواهد افتاد قرار خواهند داد. به این شکل که دوره گلیمه کول در اواسط قرن هشتم اتفاق می افتد در حالی که بازگشت یاران قولتاس در اوایل قرن نهم صورت می پذیرد. در واقع روزه قولتاس در زمان اواسط عصر اول پردیور نیز بوده اما تا زمان آمدن یاران قولتاس در عصر دوم پردیور به هورامان نهادینه نشده و در رأس دستورات قرار نگرفته بود.

از دیگر رویدادهای خاصی که به واقعه و خلق یک دوره بی نظیر کلام فلسفی منجر می گردد چگونگی انقلاب فکری عابدین جاف در منطقه و گرایش ایشان به پردیور است. عابدین فرزند مام نوره یکی از حافظین قرآن و ملایان صاحب نام بوده که در مکتب ملا الیاس شهرزوی تلامذه کرده، دچار دگرگونی روحی می شود و در زی خاندان میر سرسپرده می گردد، که بابت این مهم درگیریهایی نیز در منطقه به وجود می آید. همزمانی شکل گیری این دوره کلامی مصادف بوده با اوج تحرکات و تبلیغات حروفیه توسط شاه فضل نعیمی استرآبادی، یعنی در دو دهه پایانی قرن هشتم هجری. که بر اساس شواهد تاریخی و کلامی می توان عنوان کرد که تاریخ ولادت عابدین ابن نورمحمد جاف در اوایل نیمه دوم قرن هشتم بوده و تاریخ پیوستن ایشان به یارسانی در اواخر قرن هشتم.

وجود مبلغین فضل الله حروفی در نواحی کردستان و برقراری ارتباطات معنوی، رابطه یارسانی با حروفیه را در همان سالهای پایانی عمر سلطان اسحاق یعنی پایان عصر اول پردیور شکل می دهد، به گونه ای که معاندین منطقه یارسانی را به داشتن علم سحر و جفر محکوم کرده که بعدها یعنی در سالهای دهه دوم و سوم نیمه اول قرن نهم به بعد با فرار حروفیان در زی یارسانی تداوم و تحکیم بیشتری به خود می گیرد.

در زمان کهولت سن سلطان اسحاق است که صاحب خاندانان به جهت نشر افکار یارسانی مأمور بر مناطق می گردند. در این رهگذر سیدمحمد و همسرش خاتون زینب بر نواحی دالاهو کوچ می کنند تا

در این سفر ابراهیم را صاحب گردند، که با مراجعت به پردیور توسط سلطان اسحاق به شاه ابراهیم نامگذاری می گردد. پس از آن حکایت به وجود آمدن فرزند خود بابایادگار که از داداساری است شکل می گیرد. داداساری نیز پس از پرده گرفتن خاتون بشیره با ذات رمزبازی که رهبری نسوان جامعه یارسانی را عهده دار بوده و مسئول بر امورات پخت قربانی، ذات رمزبازی را حامل می گردد. تولد بابایادگار مصادف است با دوران جوانی شاه ابراهیم، که پس از پرده گرفتن سلطان اسحاق در اوایل قرن نهم هجری قیادت یارسانی به شاه ابراهیم و بابایادگار سپرده می گردد، که می توان گفت ایجاد فضای باز برای نشر و گسترش یارسانی از این مقطع زمانی شروع می گردد، و با شروع عصر دوم پردیور یعنی حیات مجدد سلطان اسحاق با جامه شاه ویسقلی این فضا در اوج خود قرار می گیرد. شاه ابراهیم در بغداد و نواحی شمالی آن و بابایادگار در دالاهو و نواحی شرقی آن تا هندوستان را تحت نفوذ خود قرار می دهند. یارسان با رهبری شاه ابراهیم و بابایادگار تا اواسط نیمه دوم قرن نهم یعنی به هنگام ظهور شاه ویسقلی ادامه پیدا می کند و پس از آن عصر دوم پردیور شکل می گیرد که می توان گفت کلامهای دوره قولتاس، کماکنان، بارگه بارگه در این عصر عنوان می گردد.

کلام دوره بارگه بارگه که شرح تجلی ذاتی بر روی زمین است توسط هفتادو دو پیر که از گوشه و کنار گرد هم جمع آمده اند می باشد و همچون عصر اول پردیور که یاران با نامهای پردیوری شناخته می شدند و از نام اصلی خود نشانی نبوده در این عصر با نام اصلی به کلام گواهی داده اند. همچنین دوره قولتاس که شرح آن رفت و دوره کماکنان که یک دوره سمبلیکی می باشد، و تو گویی که در عالم ظاهر نیز این مهم شکل نگرفته، بلکه به صورتی داستانی به جهت دادن چند پیام که به تفصیل آمده عنوان گردیده است. اما اگر این مسأله یعنی تأکید بر حرام بودن خوک را ریشه ای به نقد بکشیم می بایست به باستان برگردیم.

نقل است که خسرو شاه پس از آنکه عاشق شیرین از ارمنستان می گردد او را با خدم و حشم بسیاری به ایران می آورد و در ناحیه گوران فعلی که ناحیه ای خوش آب و هوا و همسان با منطقه زندگی شیرین نیز بوده اسکان می دهد. از آنجایی که توتم نزد ارمنیها خوک است و شراب را نیز مقدس می دارند، باعث شده تا آن دسته از مردمان و همراهان شیرین که از ارمنستان آمده و در گوران سکنا گزیده همان افکار و اعتقادات خود را کمافی سابق حفظ کنند. این مهم تا زمان سلطان اسحاق برزنجی ای در میان اغلب گورانیان بازمانده همراهان شیرین از ارمنستان متداول بوده و خوک و شراب را در نزد خود مقدس می دانسته و از آن استفاده می کرده اند. از قضا در این منطقه خوک نیز به فراوانی پیدا می گردد تا که این مسأله باعث شود از خوک به عنوان خوراک نیز استفاده گردد. با ظهور باباناوس سرکتی و حرام دانستن خوک و شراب تلنگری بر پیکره افکار و اعتقادات مردم زده می شود که آن را نفی کنند، چراکه باباناوس صراحتاً عنوان می دارد که روح افراد خبیث همچون شیخ شیره در

قالب خوک تجسد پیدا می کند. با ظهور سلطان اسحاق استفاده از خوک به کلی در منطقه از بین می رود، اما ریشه این تفکر که خوک زمانی توتم بوده در میان اذهان تا زمان شاه ویسقلی که کماکان شکل می گیرد و آن حکایت سمبولیکی در کلام را به وجود می آورد باقی می ماند. البته اغلب صاحب نظران این دوره کلامی را از جمله تحریفات عنوان می دارند، اما به اعتقاد نگارنده این دوره کلامی با سایر کلامهای پردیوری ایجاد تناقض نمی کند، پس ناگزیر از صراحت رأی این کلام که نه تنها اجازه استفاده از خوک داده نشده است بلکه آن را تمام و کمال نیز نفی کرده، تا جایی که اگر کسی از آن تناول کند جوز سر وی باطل خواهد شد. این دوره کلامی نازروایی بابایادگار را نیز مورد عنایت قرار می دهد، یعنی آنجا که شفاعت پیر بنیامین کارگر واقع نگردد بابایادگار التجا خواهد کرد. پس در جای جای کلام سرانجام به این موضوع پرداخته که خوک در نزد یارسانی نه تنها حرام است بلکه جایگاه ارواح شریر و خبیث نیز هست. تعلق خاطر ایشان به خوک باعث می گردد تا کلامهایی را تحریف کرده و به جای قربانی گاو، تنگز جایگزین نموده، همچون کلام «بناوبنیا» که در نسخه های خطی این کلام با هیچ اشتباهی گاو یا کل کوهی را منظور داشته است. این تحریفات را می توان پس از حمله عثمانی و روس و انگلیس به ایران دانست، یعنی زمانی که غرب ایران یعنی کرمانشاه محل بررسی و گشت و گذار مستشرقین و جاسوسهای خارجی است که با نامهای مختلف در کردستان شناخته می شوند. زبان کردی با گویشهای محلی را آنچنان با تبحر صحبت می کرده اند که کسی به بومی بودن وی تردید به خود راه نداده.

همزمان با اوج قدرت رضا شاه و به منظور تضعیف طبقه علما و مبانی اعتقادی اسلام و کشتنیدن عامه مردم به سوی فرهنگ اعتقادی و اعتباری اروپا، محفل های متعدد بهائیت و مبلقین و میسیونرهای بین المللی از مسیحیت با پشتوانه محکم حکومت رو به منطقه آورده و با ایجاد جاذبه هایی چون بیمارستان، بهداشت عمومی، نشر و پخش رسائل و کتب مربوطه و با برداشتهای صوری و سطحی از آیین یارسان آنرا آبخور مناسبی برای اهداف خود تشخیص داده بودند و مدام در قلمرو مذکور تردد و فعالیت داشتند.<sup>۱</sup> هرج و مرج در کرمانشاه در زمان مشروطیت در اوج خود بوده و همانگونه که گفته شد کرمانشاه یکی از جبهه های فرعی جنگ بین عثمانیها از یک سو و روسها و انگلیسیها از سوی دیگر بوده.<sup>۲</sup> که این مخاصمان طرف توجه مردم را به خود می طلبیده که ناگزیر می شده تا در بطن مردم رخنه کنند. از آنجایی که یارسانی در منطقه از لحاظ یافتن قبیله ای و تعصباتی، آنها را نفوذ ناپذیر می کرده، نقطه مرکزی اتحاد این مردم که همانا اعتقادات ایشان باشد را آماج قرار داده. اسناد و دفاتر یارسانی را جمع آوری کرده و مطالعه بر روی آن به کمک متبحرین به کلام را آغاز میکنند. از نقاط ضعف سردمداران استفاده کرده و این نقاط ضعف را به فصل جدایی تبدیل می کرده، آن هم بسیار ساده

۱- خاندانهای حقیقت، محمدعلی سلطانی، ص ۲۷

۲- وقایع مشروطیت در کردستان و کرمانشاه، رضا آذری شهرزایی

با جایگزینی یک کلمه می توان جدایی و انفصال را مشاهده کرد. البته کلامهای یارسانی همچون حلقه های زنجیر به هم پیوسته می باشند، یعنی گواهی و نشان هر دوره کلامی را می توان در دوره های بعد یا قبل آن پیدا کرد و یا مسأله ای که در یک دوره کلامی عنوان گردیده، می بایست در دوره های بعد یا قبل حداقل یک بار دیگر تکرار شده باشد. همچون مسأله خوک که جای کلام سرانجام و دوره های مختلف از آن به عنوان قالب ارواح خبیث یاد کرده و در چند دوره کلامی نیز آن را حرام معرفی نموده است. از دیگر تحریفات کلام سرانجام که قبل از مشروطیت شروع و تا زمان قبل از انقلاب اسلامی ادامه داشته است می توان به مسأله شاه ابراهیم و بابایادگار اشاره کرد که شکافی چشم گیر در سطح جامعه یارسانی را به وجود آورده، یعنی دو کلان خاندان پیر و مرید را از هم جدا کرده است. اراده صاحب نفوذ بودن اغلب سادات شاه ابراهیمی دو قرن اخیر با مبنای سرحلقه هفتوانه بودن سبب گلگی به خاطر انحصاری کردن کلامها، حذف و جایگزینی شده است. داشتن رویه عنوان شده با تحریک منابع قدرتی باعث می گردد تا سادات یادگاری عکس العملی منفی به شکل دوری جستن از این سادات - که پیر ایشان نیز می باشد- داشته باشند.<sup>۱</sup> این دل نگرانی در ابتدا به شکل گله مند بودن مابین سادات نمود پیدا می کند اما دستهای مرموز و سیاستهای خاص به آن دامن زده و شکافی در حد جدایی در میان یارسانیان را طراحی نموده و به منصف ظهور رسانیده. در حالی که این دو بزرگوار در هست خلقت با هم بوده و همیشه باهم ظهور فرموده اند. این تحریفات را می توان در ابتدای کلام دوره زلال زلال که با سایر بندهای همین کلام تناقض دارد و در پاورقی همین دوره در دفتر سرانجام انعکاس داده شده مشاهده کرد.

دیگر بحث سرسپردگی درون خاندانی است که جامعه یارسانی را در انزوای هرچه تمامتر می کشاند، چراکه این مهم سبب می گردد تا افراد در خاندانهای یارسانی با یکدیگر ارتباطی نداشته باشند. همچنین معرفی کردن جم به عنوان دلیل افراد که عملاً مقام دلیلی را از اعقاب هفتادودو پیر گرفته و آنان را همچون سایر معرفی نموده. علی الحال وجود نظام ارباب رعیتی و ساداتی با همین خصلت با بهره گیری از زور و نفوذ، تحریفات دینی را به خاطر حفظ موقعیت القاء می کرده، که این موضوع نیز باعث می گردد تا خیل عظیمی از یارسانیان از جرگه یارسانی خارج شوند. ویا سایر وظایف در چارت

۱- آمدن کلامهایی تحریف شده که جنگ مابین شاه ابراهیم و بابایادگار را انعکاس می دهد - که متأسفانه در تحقیقات اغلب محققین نیز به شکل رقابت و یا جنگ بر سر قدرت معرفی شده - را می توان در این خصوص به دست داد. رقابتی که منجر به قتل بابایادگار توسط شاه ابراهیم گردیده!!! تناقضی که هر عقل ناسلیمی هم آن را نفی می کند. چراکه بینش یارسان اساس آن دوری از خشونت، مهرورزی و عشق است، و تمام تلاش سردمدار آن پرداختن به این مهم می باشد. حال این سوال مطرح است که دو تن از شخصیتهای برجسته یارسانی که شرح ملاحظفهای عاشقانه آنها در طول کلامها خاصه زلال زلال مشهود است چگونه ممکن می گردد که رقابتی مابین آنها باشد. البته ناگفته نماند در جامعه ابراهیم خلیل الله که شاه ابراهیم می باشد و اسماعیل فرزند ایشان که بابایادگار است بحث قربانی کردن مطرح می گردد که آن مقوله ای دیگر است، یعنی متعلق به مظاهر دیگر که آن بحثی است فرا انسانی .



مدیریتی یارسانی محول گردد، تا ما دیگر در این زمان شاهد اعقاب هفت خلیفه، هفت سازچی ... وحتی از اولادان هفتاد و دو پیر نباشیم.

یکی دیگر از کلامهایی که عده ای آن را تحریفی معرفی کرده دوره ساوا می باشد که آن هم مربوط به قربانی و چگونگی آداب به جای آوردن آن می باشد. این دوره کلامی به این شکل عنوان می گردد که ساوا در موقعیت زمانی خاص، شرایط روحی و موقعیت ذاتی خود را به زبان می آورد و عنوان می کند که در دستگاه الهی نازروا و سهیم در قدرت است. ساوا- گاو قربانی- دارای جلوۀ ذاتی بابایادگار یا عقیق در ازل به عنوان توتم در نزد یارسانی است. پس در یک موقعیت زمانی خاص مغرور می گردد و به سایر یاران فخر فروشی می کند، و در نهایت داود سخنوری ساوا را متوجه می گردد که بی راهه عنوان می دارد. پس سلطان به خاطر این اشتباه امر می کند که از این پس مغز گاو می بایست حرام گردد. و یارسانیان نیز مغز گاو را به هنگام قربانی در آورده در پارچه ای سفید در مطبخ قرار می دهند تا پس از خاتمه جم آن را بیرون از جمخانه دفن کنند. البته عده ای بر این باورند که این دوره کلامی جزء تحریفات مغرضانه ایست به جهت ایجاد اختلاف در بین یارسانیان، اما در مقابل باید عنوان کرد که دوره های کلامی دارای گواهی و نشان می باشند، به این شکل که از دوره های کلامی دیگر می توان سراغ دوره های دیگر را گرفت همچون این دوره کلامی که در دوره کلام بارگه بارگه و یا دوره گلیمه کول بند ۶۶ از آن یاد شده است. همچنین حرام کردن مغز گاو به علت پایین بودن درک و فهم آن عقلانی است که در کلام خان الماس<sup>۱</sup> هم بر آن صحه گذاشته و آن را حرام گردانیده است. ونیز در بند ۲۶ از کلام دوره ساجناری نیز به آن اشاره شده است.

و کلامهای پس از عصر پردیور، همچنین گستردگی خاندانها را به حوصله ای دیگر خواهیم کرد.

### طیب طاهری

۱- ممغز میش حلال، حرام بهی گایه نه سرنه نجاما وهیته ورر گه وایه [۲۱۲]

تبرستان  
www.tabarestan.info

# تعلقات

و

معانی ابیات کلامی در متن کتاب

## تعليقات

---

### خاستگاه و نژاد:

[۱] فرموده شیخ امیر:

قبله من خوب است که از سنگ و گل نیست، بلکه آن صفا و صمیمیت جم یار می باشد که شفای تمام دردهاست. قبله من خوب است که مزد و میزان آن مشخص و معلوم می باشد. قبله من خوب است که تمام مزد و میزان آن یک جور است.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## تعلیقات

### زبان:

#### [۲] پاورقی ف عابدین :

به گفته کتاب سرانجام عمل می کنم و عاقبت کارم در شهرزور می باشد.

#### پاورقی ف سلطان اسحاق :

اگر هر کدام از شماها پا کج بگذارد واز آنچه که به عنوان فرامین دینی وانسانی در کتاب سرانجام از آن یاد شده است بگذرد وآن را نادیده بگیرد اگر از آب تشارم بنوشد برایش مثل زهر بی مزه خواهد شد.

#### پاورقی ف خان الماس:

مغز میش به جهت قربانی حلال است اما مغز گاو حرام ، و این دستوری می باشد که در سرانجام گواهی داده شده است.

#### [۳] ف صالح عربتی :

برای طی طریق وبه راه بردن آداب وارکان دین گفته و عملکرد پدران واجدادتان را ملاک قرار ندهید چراکه این حرکت اشتباه است، بلکه قوانین و قراردادهای مشخص شده اصل می باشند و مردان حقیقت از این طریق است که به سر منزل مقصود رهنمون خواهند شد.

#### [۴] دوره سید فرضی:

لفظ عربی را از دوران برگرداندیم و گفتار خود را با لفظ گوران انعکاس دادیم.

یارسان در گذر تاریخ :

[۵] شیرین و فرهاد صحنه:

صحنه سی هه نه به معنای سی چشمه (هه نه = چشمه) است، و وجه تسمیه آن که آب و هوای خوبی دارد به خاطر چشمه های فراوان و سرابی پر آب می باشد. صحنه در گذشته شکل خصوصی واژه «آپارسنه» *aparsaena* بوده، خود حرف «ā» در اول واژه به معنی آمدیم است و شاید تمام این منطقه را در قدیم پارسنه *parsaina* می گفته اند که امروز شامل دو بخش مستقل گردیده. (جغرافیای غرب ایران و کوههای ناشناخته اوستا، ص ۸۵) و در تعریف «پارسنه» آقای دولتشاهی چنین آورده: شکل اوستائی آن «پئیری سینه» *pairysyna* است که امروز به «پارسینه» شهرت دارد که به نقل از کتاب تاریخ ایران تألیف مرحوم مشیرالدوله ص ۴۸ که از پارسوا نام می برد و مردم آن را در کوهستان مابین رود زهاب و دیاله معرفی می کند تصریح می کند که در نقشه جغرافیای غرب ایران در منطقه سنقر *sonqor* بخش مستقلی به نام پارسینه *parsyna* موجود است که همان می باشد. (جغرافیای غرب ایران و کوههای ناشناخته اوستا ص ۸۱)

از شهرستانهای استان کرمانشاه در غرب ایران است که جمعیتی بالغ بر یکصد هزار نفر با توابع را در خود جای داده است، و بیشترین نفوس آن را یارسانی تشکیل می دهد، چراکه از دیرباز مخلی بوده مهرپرست. خاصه وجود دخمه شیرین و فرهاد در این شهر بر این موضوع صحنه بیشتری می گذارد. این دخمه را متعلق به زمان مادها دانسته اند. واز روی شواهد وقرائنی که در این دخمه می باشد می توان آن را مربوط به مهرپرستان دانست، چراکه بر سردر آن قرصی از خورشید با دویال که نشان هوریهها بوده حک شده است. این دخمه در شمال شهر ودر سرابی به نام دربند و در کوه شوق علی است که ساکنین محل با نام «فراتاش» آن را خطاب می کنند، یعنی جایی که فرهاد آن را حکاری کرده است. این دخمه با ارتفاع ۱۳ متر از پای آن در دل کوه حفاری شده که دارای یک ایوان (۶متر×۱۶۰سانتیمتر و ارتفاع ۳متر) با دو ستون استوانه ای شکل به قطر ۳۰ سانتیمتر است که فقط آثار آن به جای مانده و شیارهای روی آن معماری دوران هخامنشی را در ذهن تداعی می کند. در وسط این ایوان مدخلی مربع مانند به ابعاد ۱۴۰×۱۶۰سانتیمتر موجود است که مشرف به اطاقکی می گردد با ابعاد ۳۰×۳۱۰سانتیمتر و ارتفاع ۲۴۰ سانتیمتر که در دو طرف این اطاقک دو قبر مانند که شکل سکو (۲۱۰×۸۰ و عمق ۸۰ سانتیمتر) نیز به خود دارد موجود است. در وسط این دو سکو یا قبر دهلیزی مستطیل شکل به سمت پایین با ابعاد ۱۵۰×۱۹۰سانتیمتر و به عمق ۳۰۰سانتیمتر حجاری شده که ما را به اطاقی به نسبت اطاق اولی بزرگتر با راهرویی به طول ۳۰۰سانتیمتر راهنما می گردد. این اطاق در عمق دخمه ۴۰۰×۳۳۰سانتیمتر و با ارتفاع ۲۱۰سانتیمتر می باشد که در آن حوض ویا گوری موجود می باشد به عمق ۱۵۰سانتیمتر و ۲۴۰×۱۳۰سانتیمتر که از دل سنگ حجاری شده است.

اولین کسی که در خصوص این گور دخمه گزارش تهیه کرده و آن را انعکاس داده جان مک دونالد کینز در سال ۱۸۱۳م بوده است. البته ابودلف در سده چهارم ه.ق در سفرنامه خود از ساختمانی عجیب که در دل کوه کنده شده است و آن را مابین بیستون وقصرالصمص آورده با نام «دستجرد کسروی» نام می برد که گزارش آنچنانی در این خصوص ارائه نمی دهد. (کرمانشاهان-کردستان ، ص ۲۵۷) علی الحال پس از مک دونالد شخصیتهای دیگری همچون فلاندن کست در سال ۱۸۴۰م ، هرتسفلد در سال ۱۹۱۳م ویلیامز جکسن ، لویی وانانبرگ ، دیاکونف ، والترهینز ، رومن گیرشمن نیز گزارشهایی در خصوص این دخمه ارائه می دهند که جملگی بر این قول می باشند این گور دخمه متعلق به زمان مادها و قبر کیکاوس کیانی می باشد. در خصوص سکوههای اطاقک اول که قبر مانند است شاید بتوان گفت که محلی بوده برای گذاشتن نذورات و قربانی. و نیز گوری که در اطاق زیرین می باشد که بر اساس شواهد وقرائنی تاریخی در مورد مهرپرستی و رایزنیهایی که با پرفسور فیلیپ کرین بروک مستشرق آلمانی مبنی بر چگونگی تدفین مرده ها در نزد مهرپرستان شد مشخص است که مهرپرستان مرده ها را طوری بر زمین می گذاشتند که سر آن با مشرق ودرآمدن

## تعليقات

خورشید هماهنگ و در راستای هم بوده. که این قبرمانند نیز به همین شکل می باشد. یعنی این گور بزرگ که در اطاق زیرین دخمه است سروته آن به سمت مشرق و مغرب است. سیدمحمد علی گلریز نیز آورده: حفاریهایی که در گنج تپه قزوین شکل گرفته گویای این است که طرز قرار دادن اجساد مردگان در قبر نزد ساکنین این محل مانند دفن اموات سایر تپه های قبل از تاریخ بوده و بین آنها شباهت کاملی وجود دارد و نیز از احترام خاصی که جهت آفتاب قائل می شدند و آن را مظهر بقاء موجودات می دانستند بدین سبب هنگام تدفین مردگان جسد آنان را به سمت آفتاب و عمود بر نصف النهار موقع به خاک می سپردند. (مینودریا باب الجنه قزوین، سیدمحمدعلی گلریز، ص ۴۱۷) اما این قبر، چال آزمون میترائی را نیز به ذهن متبادر می سازد. به این شکل که چال آزمونها به شکل تابوت در زمین دخمه حفر می گردیده تا از آن به عنوان آزمون اولیه ورود به کیش مهری استفاده کنند، و شاید در آن چیزی از ایده مردن و دیگر بار زنده شدن و تشریف به آیین جدید در آن نهفته بوده. (شناخت اساطیر ایران، ص ۲۳۰) نمونه این کاروبورگ *carrawburgh* یا چال آزمون را در نزدیکی نیوکسل نیز می توان یافت. وجود اطاق دوم در این دخمه که در عمق و به ارتفاع سه متر قرار دارد شاید همان اطاق غسل تعمید برای راه یافتگان به دین مهری بوده است، خاصه اینکه در این اطاق وجود حوض یا آب انباری به محیط دادن غسل در آن قرار دارد که صحت بودن اطاق غسل را افزون نشان می دهد. البته در دخمه ها جایهائی خاص بوده برای قرار دادن استخوان مرده ها، در ونیدیاد فرگرد ششم آمده که مهرپرستان باید استودانی (چاه نگهداری استخوان) بسازند در جایی که آب باران بایستد، در جایی دور از گذار سگ و روباه و گرگ.

اما از نقش برجسته های نمادین مربوط به مهری همچون قربانی کردن گاو... در این دخمه نشانی نیست که این همان تفاوت آیین مهری رم با مهرگرایی در ایران است که در مهرگرایی رومی هیچ متن و نشانی در دست نیست اما صدها نقش برجسته از این گرایش بازمانده. حال آنکه در زمینه مهرگرایی در ایران تنها یک نقش برجسته اما متنهای بسیاری در دست است. (شناخت اساطیر ایران ص ۲۲۲)

رومن گیرشمن آورده: ما از هنر ماد تقریباً هیچ نمی دانیم، تنها چند دخمه در دامنه کوه ها در این دوران تراشیده شده و از نقش نمای این دخمه ها یا آرامگاهها می توان تا اندازه ای به شکل ساختمانهای آن زمان پی برد. این آرامگاهها که در داخل تخته سنگهای کوه کنده شده اند نمایی دارند که به منزله در ورودی آنها محسوب می شود و سقف آنها روی ستونهایی قرار گرفته است. اگر این آرامگاه را از نظر اصول ساختمانی مطالعه نمایم متوجه می شویم که نمای آن شباهت به ایوانی دارد که در تابستان ایجاد سایه می نماید و مانع ورود آفتاب به درون ساختمان می گردد و در زمستان برعکس نور خورشید به علت تابش متعادل خود وارد ساختمان می شود و این ایوان به صورت پناهگاهی برای جلوگیری از برف و باران است. این آرامگاهها شامل یک در ورودی و یک یا دو اطاق بوده که گاهی این دو اطاق روی هم قرار داشتند و به وسیله ستونهایی در داخل آرامگاه از یکدیگر جدا می شدند. مانند آرامگاه فخریکا. در این آرامگاهها یک یا دو سه قبر کنده شده بود و در بعضی از آنها مانند آرامگاه دکان داود طاقچه هایی نیز برای قرار دادن نذرها و هدایا در دیوار اطاقها تراشیده می شد. (هنر ایران، رومن گیرشمن، ص ۸۷، ۸۹) وجود قرص خورشید با دو بال بر سر در شیرین و فرهاد ما را به زمان مهر پرستی و قبل از تولد زردشت می کشاند، یعنی تا قبل از ۵۵۰ ق.م. چراکه این تصویر یعنی قرص بالدار ادغام عقاب و خورشید که تکریم آن در نزد باستانیان حرف اول را می زده، از نشانه های مهرپرستی بوده است که شرح آن در بخش یارسان در گذر تاریخ (یارسان و مهرپرستی) آمده است. و چون این سمبل را بر سردر دخمه ها حک می کرده اند پس نمادی بوده بر علیه آسیب که چرایی آن در زیر آمده است.

همانگونه که از اسم این دخمه و دخمه های مشابه برمی آید، مشخص است که حفاری این مکان به جهت آداب به جای آوردن تدفین و مسائل مربوط به آن می باشد که نوعی عبادت را نیز به همراه داشته است. بر اساس آنچه که از اعتقادات مربوط به مهرپرستی بر جای مانده می توان گفت که مهرپرستان اجساد را بر بلندبها می گذاشته تا طعمه

## تعلیقات

لاشخوران گردند. آنها جسد مرده را جایگاه دیوان می پنداشته، از این رو شایسته نمی دانسته اند که این صندوق پر از دیو را در دل خاک، یعنی زمین (سپندارمذ) که مادر همه زندگان است قرار دهند، تا مسبب آلوده کردن آن نشوند. با آتش نیز نمی توانسته آن را از میان بردارند، چراکه آتش عنصری مقدس است و از این طریق آلوده می گردد. پس تنها یک راه باقی می ماند که آن را بر بلندی قرار دهند تا طعمه درندگان و لاشخورها گردد. آنگاه محل قرار دادن جسد را توسط سنگ ریزه آماده می کرده اند تا جسد با خاک تماس پیدا نکند، سپس چهار طرف جسد را توسط طناب یا هر چیز دیگری به زمین می کوبیدند که از این طریق مانع از جابجایی جسد توسط حیوان که نتیجه آن تماس با خاک می بوده گردد. پس از آن استخوان را جمع آوری می کرده و به محلی که «استودان» نام داشته منتقل می کردند، یعنی دخمه هانی که برای این منظور بوده. پس وجود دخمه می توانسته دو علت داشته باشد، یکی محلی برای نگهداری جسد به هنگام سردی و یا بارانی بودن هوا که تا در شرایط مساعد جوی آن را به کوه انتقال دهند، دیگر محلی برای نگهداری استخوانها که به استودان نامگذاری گردیده. این رسم در این منطقه به عنوان منطقه مهرپرست مرسوم بوده، چراکه وجود کوههایی بلند مخصوص این کار مؤید بر این نظر می باشد. همچون گردنه ای که در هورامان سر راه پناه مریوان می باشد. این گردنه «کله بردالا» kalabardala نام دارد که در چند کیلومتری آبادی دژاو در مشرق آن قرار دارد و مردم منطقه وجه تسمیه آن را به همین خاطر می دانند که مرده هایشان را در ازمنه دور بر این کوه می گذاشته اند. همچنین محلی دیگر به نام «دالانی» dalani که در ۱۰ کیلومتری نرسیده به «کله بر دالا» قرار دارد، ویا کوه دالاخانی در نواحی شمالی صحنه و همچنین دالاهو... جملگی این کوههای بلند که محل زیست لاشخوران بوده، در کردی به «دال» اشتها دارد و در اسم کوهها نیز ذکر شده است محلی برای گذاشتن مرده ها بر سر آن بوده است. پس از آن استخوانها را در محل جمع آوری می کرده و به محلی که نه از خاک و آب و باد و آتش باشد می برده و دفن می کرده اند. این مهم نیز در مراسم تدفین زردشتیان نیز معمول می بوده، به این شکل که ایشان پس از مراسم «سگداید» جسد را از بین می بردند. این عمل یعنی از بین بردن جسد راه و روش ویژه ئی داشته، به این مفهوم که جسد را نه دفن می کردند و نه می سوزاندند، بلکه طبق یک روش کهن که در بخشی از ایران و میان قبایل مرسوم بود بر فراز یک بلندی خارج از محدوده زندگی قرار می دادند تا طعمه لاشخوران گردد. هرودت واگذاری جسم و قرار دادن جسد را در معرض هوای آزاد رسم وستنی ویژه مغان مادی دانسته است و می گوید پارسیها چنین رسمی را معمول ندارند. استرابون گذاردن جسد را بر بلندبهای دور از آبادی برای آنکه طعمه لاشه خواران شود رسمی معرفی کرده که هیرکانیان (مردم ساکن در خطه مازندران) بدان عمل می کردند و میان سایر مردم ایران رواجی نداشته است. (دانشنامه ایران باستان، ص ۱۹۸۲) آنها مجبور بودند که در شرایط آب و هوای بارانی و نامطلوب مرده را در جایی قرار دهند تا زمانی که هوا مساعد گردد و آن را به منطقه ای انتقال دهند که طعمه لاشخوران گردد، محلی که در این شرایط آب و هوایی جسد در آن قرار می گرفت دخمه نام داشت که از سنگ بود، یعنی جایی که جسد تماس با خاک نداشت. البته این رسم دیگر از میان برداشته شده و هم اکنون تابوتی آهنین به نام «گهن» مرده را در خاک قرار می دهد تا جسد با خاک تماسی نداشته باشد. پس در هر منطقه دخمه ای وجود داشته که این شرایط آب و هوایی بد ساکنین منطقه بتوانند از آن به عنوان محل موقت نگهداری جسد استفاده کنند. در منطقه مادستان که نواحی فعلی غرب ایران است به عنوان منطقه مهرپرست چند دخمه وجود داشته که برای این منظور بوده و بعدها به محل دفن اشخاصی مهم مبدل می گردد. از جنوب مادستان می توان به دخمه دادختر در نواحی جنوبی لرستان اشاره کرد که تا نواحی شمالی آن یعنی منطقه همدان را تحت پوشش خود داشته، دخمه «خورزن» در همدان که این منطقه تا نواحی صحنه را تحت پوشش قرار داده، دخمه شیرین و فرهاد صحنه و اسحق وند در هرسین که آن منطقه تا نواحی جنوبی مکریان را تحت پوشش قرار داده، دخمه قیرقاپان در نواحی شهرزور، دخمه دکان داود نواحی حلوان

## تعلیقات

وسپروان و دخمه فخریکا نواحی مکریان را تحت پوشش قرار می داده است. وجود این دخمه ها که از سنگ می بوده صحت این موضوع را که خاک و آتش و باد و آب را از گزند آسیب و آلودگی جسم مرده به دور بدارند را بیشتر می کند. اما وجود این دخمه بر کنار آب روان و مشرف بودن بر آن یکی دیگر از موارد مطرح شده در این خصوص می باشد که اغلب این دخمه ها - خاصه دخمه صحنه - از این فاکتور برخوردار بوده. از آنجایی که چون مهر در داخل غاری به دنیا آمده پس مهرپرستان محله های عبادت خود را در درون غارها و دخمه های دست ساز انتخاب می کردند و اغلب این غارها و دخمه ها بر کنار آب روان می بوده که آن را مهرابه (مهر+آب) خطاب می کرده اند. قربانی کردن گاو در درون دخمه یا غاری که مشرف به رودخانه یا آب جاری باشد رسمی بوده ویژه مهرپرستان - که از آن رسم، قربانی در جمخانه نزد یارسانیان به جای مانده است- و علت آن این بوده تا خون گاو در آب جاری شود و چنین تفسیر گردد که اگر این خون بر روی مزارع و دشتها ریخته شود طراوت و فراوانی محصول در طبیعت افزون می گردد.

### [۶] مهر:

محبت، مهرپرستی، از ادیان بزرگ باستان بوده که در اوستا از زمره بزرگترین ایزدان می باشد و در آئین کهن پیش از عصر اوستائی یکی از بزرگترین خدایان بوده است. در کتیبه های هخامنشی نیز با املاء و تلفظ اوستایی اش میتر آمده و در سانسکریت میتر و در پهلوی میتر و در پارسی مصطلح امروز مهر شده است. کهن ترین مکتوبی که نام این خدای مشهور روزگار کهن در آن ثبت شده الواح گلینی می باشد متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد که در سال ۱۹۰۷ میلادی در کاپاتوکا از شهرهای آسیای صغیر در محلی به نام بغازکوی پیدا شده است. میتر میان همه ایزدان نیرومندتر است او را با زائر [آب مقدس که در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می گیرد] باهنومه با برسم و با زبانی آکنده از سرود ستایش عبادت می کنیم، مهر تنها ایزد روشنائی و پیمان نیست بلکه ایزد جنگ و پیروزی نیز می باشد و به همین جهت است که جنگاوران حتی روی زین اسب وی را می ستایند. (دانشنامه ایران باستان، هاشم رضی) میتر ایزدی است که وظایف بسیاری دارد وی ایزد جنگ است، ایزد روشنی و فروغ است، ایزد پیمان و نگهبان عهد و میثاق است، ایزد حافظ خانواده و شهر و کشور است، ایزد بخشنده ثروت و نعمت است، ایزد پیروزی است، ایزد شهریاری و قدرت و تسلط است، ایزد داور اعمال در روز واپسین است، ایزد راستی و سخن و کلام راست و زیباست. (ریارسان در گذر تاریخ) برای شناخت از مهرپرستی می بایست به شناخت میترا در دوران هندو ایرانی و همچنین هندو اروپائی، دوم مطالعاتی در وداها به ویژه ریگ ودا و سایر متون کهن سانسکریت، سوم مطالعاتی درباره مهریشت و به طور کلی مهراوستائی، چهارم مطالعاتی اندر باب منابع پهلوی، پنجم گردآوری و شناخت روایاتی که به وسیله مورخان قدیم از سده سوم پیش از میلاد تا سده پنجم میلادی برایمان باقی مانده، ششم توجه و شناخت نسبت به مهرابه هایی که در اروپا و برخی نقاط دیگر پیدا شده پرداخت. (دانشنامه ایران باستان، ص ۲۰۳۷) مهرپرستان مراسم دینی خود را در درون غارها و دخمه های ساخته شده ای که مهرابه نام دارد انجام می داده اند، چرا که مهر در درون غاری متولد شده و از این روست که برای اینان محترم بوده. فیثاغورث در سیاحتنامه خود می نویسد: بیرون شهر، در مدخل غاری تاریک حاضر شدم، از غرابت تعیین این محل برای برپا داشتن جشن درخشنده ترین ستارگان متعجب بودم، با تنی چند از تماشاگران به درون رفتم، آنقدر اعمال و شعائر و مراتب ستایش از پیش چشم گذشت که حافظه درستکار من توانائی بیان آن ندارد، واقفان اسرار را دیدم پیرامون چشمه آب روان بدن می شستند و پاکیزگی روان و خرد را از ایزد در خواست می کردند... یک نفر روحانی زیر دست که او را کلاغ مقدس می نامیدند تاجی آویخته به نوک تیغ به آنان تقدیم کرد، نپذیرفتند و به لحن خاص گفتند: مهر تاج من است. (سیاحتنامه فیثاغورث در ایران، ص ۶۷) در مورد مراسم تشریف و تعالیم اساسی دین مهر دست نوشته ای می باشد و در موزه فلورانس محفوظ مانده که ترجمه اش این می باشد: به نام خدائی که زمین را از آسمان، روشنائی را از تاریکی، روز را از شب، جهان را از آشوب، زندگی را از مرگ، نور را از ظلمت و کون را از فساد جدا کرده، با ایمان



## تعلیقات

و ایقانی راسخ سوگند یاد می‌کنم که اسراری را که مرشدان پرهیزگار من سرایپون serapion و کامریون kamerion و همدینان و برادران من بر من فاش کردند، برملا نکنم. خدایا وفاداری مرا به سوگند خویش با رحمت خودت بیامیز و لغزش مرا لعنت فرما. قبل از شرکت در مراسم باشکوه دینی، نوآموز می‌بایست سوگند یاد کند که هیچ یک از اسرار را فاش نخواهد نمود. تعلیم مراسم و اسرار به نوآموز توسط دو عضو بلند پایه جماعت مهری یعنی مرشد یا پسر و منادی انجام خواهد گرفت بعد از اینکه مراسم پایان یافت، نوآموز به عنوان برادر سایر رازآموختگان تلقی خواهد شد و همچون سایر همدینان شأن فرزندی مرشد را خواهد یافت، و مرشد دست وی را مهور خواهد کرد و خال خواهد کوبید تا هویتش معلوم باشد. (آئین میترا، ص ۱۵۸) بعد از انجام دادن فرایضی نظیر غسل و تطهیر و مدتی روزه گرفتن و امساک کردن، نوآموز به پایان محنت امتحانات خود میرسد. می‌دانیم که تا به حال نوآموز سوگند یاد کرده مهری آتشین بر روی دستان یا پیشانی‌ش خورده و دست راست مرشد را فشرده است. امر فشردن دست راست مرشد، نوآموز را به مقام هم مسلکی پدر می‌رساند، و امر سوگند یاد کردن باعث می‌شود که نوآموز در سلک مردان خدا در آید. (ص ۱۶۴). نوآموز پس از ورود به جرگه مهری‌ها یک عضو ساده باقی نمی‌ماند بلکه اگر واجد شرایط باشد می‌بایست از مراحل هفتگانه سلوک بگذرد که این مراحل و درجات هفتگانه نزد مهرپرستان به این ترتیب است: ۱- مقام کلاغ (Corax) که آن را «پیک» نیز می‌گویند که در اسطوره قربانی گاو، همچون منادی است، پیشرو است و پیام پروردگار را به میترا می‌رساند. علامت او چوبی است که به دور آن دو مار چنبره زده اند، این چوب همان عضای سحرانگیز هرمس - مرکور است. ۲- کری فیوس (Cryfios) یا کریپتوس (Cryptus) به معنای پنهان و پوشیده است، که به آن «همسر» نیز می‌گویند. همسر در معبد سنت پریسک شکل نمفوس یا همسری را نشان می‌دهد که با تکه پارچه‌ای سر و روی خود را پوشانده و در کتیبه‌ای بالای سر او نوشته‌اند که نمفوس تحت حمایت ستاره ونوس قرار دارد، از جنس مذکر می‌باشد و به دستگیری پدر به عقد میترا در می‌آید. ۳- مقام سرباز (Miles)، واقع این است که هر یک از پیروانی که به جرگه مهری می‌پیوندند به عنوان یک رزمنده راه ایزد می‌باشند و هنگام تشرف به درجه سرباز miles عضویت متشرف برای همیشه مسجل می‌باشد. کلاغ و نمفوس نشان دهنده آب و باد هستند و سرباز معرف عنصر خاک است و شیر گویای عنصر آتش. مراسم مخصوص سرباز در غاری انجام می‌گیرد که ظلمات مطلق است، سربازان در این غار می‌ایستند، از نوک شمشیری تاجی آویخته‌اند و این تاج باید به سر یک سرباز گذاشته شود اما عرف بر این است که این سربازان با دست خویش تاج را پس می‌زنند و آن را روی شانه می‌لغزانند و بدین ترتیب اعلام می‌کنند که در واقع میترا تاج سر آنهاست. بعد از این مراسم، دیگر مراسم تاجگذاری تکرار نمی‌شود و اگر روزی از این سربازان تقاضا شد که سوگند نظامی یاد کنند اینان می‌توانند مراسم فوق را به مثابه مدرک ارائه دهند. ۴- مقام شیر (Leo)، نماد آن بیلچه‌ای است که به کار جابه‌جا کردن آتش می‌خورد. آتش نماد شیر است و به هنگام اجرای مراسم دینی خاص این رتبه از آن یاد خواهد شد. ۵- مقام پارسی (Persis-Perses)، جامه‌ای خاکستری به تن دارد و ایزد و قیم ماه می‌باشد. به همین دلیل است که ماه همچون نگهبان میوه‌ها قلمداد شده و پارسی نماد آن است. در نقوش دیواری سنت پرسیک پارسی را می‌بینیم در حالی که شاخه‌هایی بلند و شاید خوشه‌هایی چند با یک داس به دست دارد. اما داس از متنسبات ساتورن هم هست و بر نقش دیواری دیبورگ میترا همچون ساتورن جدید دیده می‌شود، او دروگری است ایزدی که خرمن را به خانه می‌برد. خرمنی که حاصل مغز و خون گاو قربانی شده است. از این نظر بنا بر آنچه مذکور افتاد پارسی از مریدان با وفای خدای خویش است. ۶- مقام خورشید (Heloodromus) یا پیک خورشید، وظیفه این صاحب منصب در مراسم دین مهری نمایندگی خدای هلیوس - سل است در روی زمین و تحت حمایت وی قرار دارد. علائم مشخص او چنان که در اُستی آمده تازیانه و هاله و مشعل است و چنان که در سنتریسک دیده شد کره خاک و هاله پرتوافکن است. ۷- مقام پدر (Pater) یا پدر پدران (Pater - Patrum)، عالی‌ترین درجه میترا و نماینده او در روی زمین است، از این رو

## تعليقات

جامه اش نظیر جامه خود میترا است. این پیر مدافع منافع جماعت مهری و پیر مریدان است. آموزگار مقدس اوست و هم اوست حکیم انسان پروری که علامت فرزانش حلقه و عصای وی است. علائم باز شناساننده پیر عبارتند از: داس ساتورن، کلاه فریجی میترا، یک عصا و یک حلقه که نشانه فرزانش او می باشد. از نشانه های آن خورشید است که نماد مهرپرستی بوده، این نشانه ☩ که صلیب شکسته و یا به قول هرتسفلد (Herzfeld) گردونه خورشید نامیده شده است را نشانه آریانی دانسته اند. و آن را نخستین بار در حدود خوزستان پیدا کرده اند که مربوط به هفت هزار سال پیش از میلاد می باشد. همچنین در گرمی (Germi) مغان آذربایجان گورهای خمره ای پیدا شده که متعلق به دوره اشکانی می باشد و در میان آنها پارچه ای یافت شده است که دارای این نقش می باشد. و در جام تپه حسنلو، جام زرکلاردشت، و بر روی تخته سنگی به کار برده شده در معبد آناهیتای کنگاور این نشانه وجود دارد که بعدها با عقاب نیز در هم آمیخت و نشانه خورشید بالدار را به وجود آوردند که شرح آن در بخش یارسان در گذر تاریخ آمده است.

[۷] ف شیخ امیر:

یاری چهار عمل است که می بایست آن را به جای آورد، راستی، پاکی، نیستی و رضایت از آنچه که مستحق آنی.

[۸] ف سلطان اسحاق:

باقول و گریزان از هم نباشید و نسبت به یکدیگر متعهد گردید و دائم ذکر حق بجا آید.

[۹] ف عابدین:

راستی و پاکی و نیستی و رضایت از آنچه که مستحق آنی را در وجود خودتان نهادینه بکنید.

[۱۰] ف بابانوس:

کسی که سرسپرده بینش یارسانی است (هم اقراری که قول داده است) می بایست شخصی باشد که هوادار او گردد، چراکه برادر از تعهد و هواداری برادرش است که به رستگاری می رسد. اشاره به داشتن برادر و خواهر دینی برای هر فرد یارسانی است که شفاعت خواهی ایشان در دستگاه قدرت الهی کارگر واقع می گردد.

[۱۱] ف سلطان اسحاق:

به جای آوردن راه و رسم برادری برابر است با حیا و شرم (تعهد انسانمدار)، این حیا و شرم موجبات توجه را فراهم می آورد که می بایست به کار گرفته شود و یکدیگر را از خواب غفلت بیدار کرد. ای یاران برادری را بدهید به اقرار و تعهد و کمربسته دین از لئی همان دینی که تعلق و رنگ به خود نمی گیرد گردید.

[۱۲] ف پادشاه:

گاو است، آنچه که قربانی می گردد گاو است نه چیز دیگر. گاو بنیامین جمع ماه و خورشید است که برای توتم شدن و یا قربانی می بایست نشانه داشته باشد. و شاخصه آن نشانه ایست در فرق سر.

[۱۳] ف پیربنیامین:

ذات حق در گوزن است، گاو من شکاری به جهت قربانی است که گوزن می باشد. (توضیح این مصرع مشخص کننده این امر است که شکار و یا حیوان پس از انتخابش به جهت قربانی به توتم مبدل می گردد که قبل از آن فقط از احترام برخوردار بوده است) این گوزن که به توتم مبدل گشته احمد زرده بام (بابایادگار) است که ذات زیبایی او از ازل بوده و دارای نشانه می باشد که شاخهای او شاخه شاخه است.

[۱۴] هوم:

گیاهی است که بیشتر در نواحی کوه های ایران و افغانستان می روید. آن را در هاون می کوبند و شیره آن در مراسم مذهبی زردشتیان و پارسیان چشیده می شود، این گیاه در ریگ ودا «سئومه» نام دارد و در اوستا با «هئومه» خطاب می

## تعلیقات

گردد. در عرفان سرخپوستی نیز از گیاهی شبیه به هوم استفاده می‌گردد. هوم گیاهی زرد رنگ است دارای گره‌های نزدیک به هم که آن را با اورورام urvaram که ساقه کوچکی است از درخت انار با هم در هاون می‌کوبند، سپس آن را با شیر تقدیس شده و آب مقدس با زوهر zohr مخلوط می‌کنند. «پراهوم» که به این ترتیب به دست می‌آید تمام خواص آب و گیاه و زندگی حیوانی را داراست و از این روست که برای آن خاصیتی بزرگ قائل‌اند. این شراب مسکر و نیروبخش در مراسم دینی و فدیة و قربانی چشیده می‌شود. به موجب گائها زردشت با آن مخالفت کرده اما پس از پیغامبر موبدان دوباره این گونه عقاید و مراسم را محترم شمرده و همچون پیش از زردشت آن را یکی از ارکان دین قرار دادند. هئومه گیاهی است که خدایان را خوش آید و روحانیان و گروه مؤمنان در مراسم دینی از این فشرده سکرآور می‌نوشند تا به خدایان تقرب جویند. پس «سنومه» خداوند زندگی و شیرۀ حیات است، وی همان بارانی است که از پیمانۀ پر ماه به زمین می‌ریزد و از این شیرۀ حیاتی انسان و حیوان تغذیه می‌شوند. نرینه‌ها از انسان و حیوان این شیرۀ حیاتی را بدل به دانه می‌کنند و مادینه‌ها تبدیل به شیر، اما چون انسان و حیوان بمیرند این شیرۀ حیاتی دوباره به پیمانۀ ماه برمی‌گردد تا این ساغر لبریز شده و باز هم به زمین سرازیر شود. در اوستا هئومه و ماه به صورت تمثیل و استعاره یکی می‌باشد که دارای کمربندی از ستارگان می‌باشد، یعنی ستاره‌هایی که گرد ماه را فرا می‌گیرند، به همین جهت طی هر ماه هرگاه که پیمانۀ ماه پر شود (ماه به صورت بدر درآید) خدایان از آن می‌نوشند. پس سنومه باران است، شیرۀ حیات و آب زندگی است، همچنین تخمۀ گاو، چارپایان و دامها را در خود دارد چون بر زمین فرو می‌بارد گاو مقدس آن را از بن ساقه‌های نباتی می‌نوشد و در تنش نیرو می‌گردد و از آن نیرو (شیر) مردم تغذیه می‌کنند. (فرهنگ پهلوی دکتر بهرام فره‌وشی، دانشنامه ایران باستان، دکتر هاشم رضی)

[۱۵] ف داود :

گاو از ستر و راز مربوط به آن پایین بیاید ، (عنوان کردن نشانه ازلّی گاو به عنوان توتّم) من به فدای تو شوم ای شاه شیرین کماندار، نام صیاد آن گاو به جهت قربانی در جریده عالم و دفتر حساب ثبت خواهد شد، ما از گوشت آن گوزن قربانی آرام و قرار می‌گیریم چراکه در کوی ازلّ مایۀ مردان حق است.

[۱۶] ف قلم :

نیت برای واصل شدن است که بدون شک تمنا وخواهش ما حاصل می‌گردد، دل و درونم پر از شور و شغف است چراکه شاهباز (حقیقت) می‌آید.

[۱۷] ف کاکاردا :

از آن بال به هم زدن شاهباز سفید که صدای شهپر آن نشانه است، ذات حق از دانه و کلمۀ امید تجلی کرد.

[۱۸] ف احمد در کلام دامیار دامیار :

دام گسترانیده شده اش بی زوال است ، صیاد بنیامین است و دامش بی زوال ، دامش را در این هنگام (ویا قرار داد) به جهت گرفتن شهباز تنید (دامیاری کردن به جهت واصل شدن )، شهباز را گرفت آن بزرگی که کمال بخش است.

[۱۹] ف پیر بنیامین در کلام ساجناری :

به دنبال پیر روشن ضمیر (پیرالی) می‌روم تا که بجویم شاه خداوندگار را ، چرخنی خوردم در ساجنار دیدم که شاه خداوندگار در ساجنار در وسط آتش نشسته است.

[۲۰] ف دفتر سرانجام کلام پیره پیرالی :

ستاره آشکار می‌گردد در جامه و هیبتی که خورشید نام دارد و آن پیشانی حیدر کرار است، جایی که شوق و امید می‌باشد.

شہسہ وار ہانا	شہسہ وار ہانا
بوہ خشم وہ ناز وہر چہ وہر ناوا	بوہ خشم وہ ناز وہر چہ وہر ناوا
وہرہ زہرد نیلتجام بواجہ وہ شا	وہرہ زہرد نیلتجام بواجہ وہ شا
قامہ تم خہم دان شادیم زوی رہما	قامہ تم خہم دان شادیم زوی رہما
خہوہری باوہر چہ لای پادشا	خہوہری باوہر چہ لای پادشا
وہ چہ پ و وہ راس مہ کہ زی نیگا	وہ چہ پ و وہ راس مہ کہ زی نیگا
بسوہ خشمہ وہ ناز داود دانا	بسوہ خشمہ وہ ناز داود دانا
بیہ روش وہ دہس پیر و پادشا	بیہ روش وہ دہس پیر و پادشا
سہوای چہ سہحہر مہ نیشی ویگا	سہوای چہ سہحہر مہ نیشی ویگا
ہہلات کہر ناوا ہم چہ نو پاسا	ہہلات کہر ناوا ہم چہ نو پاسا
کہ سوار چہر خہچی چہی نہرز و سہما	کہ سوار چہر خہچی چہی نہرز و سہما
تومار رجام بدہر وہ بارگا	تومار رجام بدہر وہ بارگا

[۲۳] ف عابدین:

می دانم نسیمی از کارخانہ ذات الہی است، خورشید کہ پرتو افشانی می کند صلوات صلوات است، خورشید کہ پرتو افشانی می کند عالمگیر سمی شود، شوق و انرژی آن از زیبایی و جمال پادشاہ و پیر است.

[۲۴] ف نعمت در کلام باباناوس :

گیسوئی همچون زر دارد، منظور کلام ای باباناوس احمد است کہ گیسوئی همچون زر دارد، (اشارہ بہ خورشید است کہ ذات بابایادگار یا احمد دارد وطیف آن شاہ ابراہیم یا نعمت می باشد) من ہم بہ ہمراہش با صافی و همواری تام می تابانم ومی پاشم طیف نور و گرمای آن، کہ طیف آن خورشید منم نوری کہ پاک است.

[۲۵] ف شیخ زمان مرکہیی :

آفتاب احمد است کسی کہ در ہر دورہ ذاتی کہ ظہور می کند شہید می گردد. ہمتا و ہمیارش نعمت است آنکہ شیر خود است.

[۲۵] ف شاہ خوشین :

ای کسانی کہ چشم انتظارید، انتظار خود را عنوان کنید، ای دوستان منتظر ، انتظار خود را عنوان کنید، لگام و افسار حیوانت را سفت نگہ دار (قاطع و مصمم باش) مترس و نلرز، چراکہ من خورہ (دارای فر) ہستم، ای منتظر سرت را با گردن فرازی بالا نگہ دار ، مطمئن باش کہ شکار عاشقان ہدفمند است.

[۲۶] پاورقی شماره ۲ :

آتشکدہ ہا ویران شد ، آتشہا خاموش شد ، بزرگان و بزرگ زادگان خود را مخفی کردند، سببش کار عرب بود کہ ویران و خراب کرد، از پالہ تا شہر زور، زنہا و دختران را بہ اسیری بردند، مردان خوب در خون خود غلتیدند، کسی نماند کہ بہ راہ و روش زردشت اہتمام بدہد ، خداوند رحم و شفقت بہ ہیچ کس نخواہد کرد.

[۲۷] ف پیر احمد گنجہیی :

ہم از رحمت و عنایت تو ای سرور و بزرگ تمام عالم (امور) موظف گردیدم کہ بر جاری بودن آب ناظر شوم.

[۲۸] ف پیر عبدالعزیز :

## تعلیقات

هم اینکه به امر تو ای خداوندگاری که سر تو پنهان است تعلیم و راهبری حیوان به من واگذار گردید.

[۲۹] ف پیرناصربختیاری :

هم از رحم و شفقت تو بود ای شاه کامل و تمام که مؤظف و موکل بر گردانندگی و امورات مربوط به ماه کردم.

[۳۰] ف پیرقابل سمرقندی :

هم از این رحمت و شفقت تو است ای عزیز کامل بی عیب که به دستم داده شد امورات مربوط به حیات بر روی خاک.

[۳۱] ف پیرکمال مامولانی :

هم از رحمت و شفقت تو ای سرور کتاب سرانجام، به دستم داده شد امورات مربوط به لذتهای قرار داده شده طعام.

[۳۲] ف بابانجوم :

زروان بودم ، در روزگاران پیشین در جامه زروان تجلی پیدا کردم ، یاران اهریمن و اهورامزدا را دیدند و من کالای خوب یار (حقیقت) را در آن زمان رواج و آشکار گردانیدم.

[۳۳] ف نوروز :

ای شاه خداوندگار در نزد تو صد سال به مانند ساعتی است، مرا اسیر زمان و متعلقات آن نکتی . مدت زمانی کوتاه از یک میلیون تریلیون تریلیون ثانیه (۴۲-) ، با ۴۲ صفر بعد از یک دسیمال و یک، جزئی کاملاً عادی در تولد جهان هستی به شمار می رود. و در همان حال مدت زمانی طولانی مانند یک تریلیون تریلیون تریلیون (۴۸) یا یک به دنبال ۴۸ صفر، سال در اندازه گیری سرانجام جهان هستی به کار می رود. برای درک کامل داستان اعجاب آور کائنات تجسم مسافتهای کاملاً جزئی نیز ضروری است، و با فواصلی که چنان طولانی است که آنها را باید با مقیاس سال نوری سنجید و بنابراین با شرح چنین پیشینه ای و با درک زمان و مسافتی بی پایان باید اذعان کرد که کره خاکی، و عمر بشر و حتی پنج میلیون سالی که انسان در این سیاره زیسته صرفاً همانند برقی است که لحظه ای آسمان را روشن می کند. (اسرار کائنات ص ۷۰)

[۳۴] ف عابدین :

زمین و آسمان را سرشت (خلق کرد) چتر کبود (آسمان- فضا) را بزرگ ولایتناهی کرد، بعد در آن دوران مشیه (آدم) را از خاک آفرید، مایحتاج و خوراک و میوه را نیز برایش فراهم آورد، ماشیوی (مشیانه- حوا) را نیز برایش خلق و قرار داد تا که مشیه از جفت و همدم خود لذت ببرد.

[۳۵] ف عالی قلندر :

در تشت طلا ، عالی قلندر هستم که سرم در تشت طلا گذاشتند (اشاره به شهادت یحیی دارد. ر.فرهنگ) در گذشته در سه جامه به شهادت رسیدم، اول سیاوش (ر.فرهنگ) دوم یحیی، سوم حسین فرزند مولاعلی. که مرا شکار می کردند (همانند شکار کردن گوزن و قربانی کردن آن) و به همین دلیل است که در رأس تمام درخشنده ها قرار دارم.

[۳۶] ف پیرصفر :

در کوی سمنگان ، تجلی ذات حق در کوی سمنگان شکل گرفت، به فرمان و دستور شاه خداوندگار یکرنگان رستم در جامه پیر سرهنگها (پیربنامین) قرار گرفت که به همراه تهمین بانوی زیبا رویان جام یکرنگی را نوشید، اوست که جامه بی پاک و بی غش دارد اما در هر دوره ای زنگاری بر او وارد می آید چراکه حضرت حق او را به جهت اینکه رسالتی دارد و به موجب آن همیشه رنج کشیده می باشد در این جامه (رستم) نیز او را مورد آزمایش قرار داد.

[۳۷] ف پیرملوان :

## تعلیقات

در کوی جمشید ، تجلی ذات حق در کوی (زمان) جمشید شکل گرفت، که در این دوره ذاتی منوچهر شاه میهمان (ر.فرهنگ) با شاخصه امید بود، جمشید یاراحمد زرده بام بود در آن مکان با شاخصه پاسداری از وطن، چهارتن وهفتان در آن دوره ذاتی دارای دشمنان ومخالفین بی شماری بودند. قباد بنیامین وزیر وشاهد بود، داود کاوه استاد آهنگر بود، فریدون روچیار بود که در آن زمان دفتر ثبت ازگی از ایشان بسیار وبه بزرگی نوشته است، شیده مصطفی میهمان که رخسارش همچون خورشید تابان است وخاتون رمزیار در آن زمان زرین گل دایه ایرج بود و خود ایرج زرده بام بود که با تیغ گمراهان شهید شد ،سپاه سلم وتور که از گمراهان بودند همچون برگهای بید بی شمار بود.

[۳۸] کلام متعلق به میراحمد :

ای یار باطن دار وروشن ضمیر میراحمد پیر است ، صاحب چراغ خاندان ومسئول بر جوز شکستن چسبیده ها در بیش یارسانی است. (ر. بهون بر.فرهنگ)

[۳۹] ف شیخ امیر:

طاسهای نرد برایم نقشی آورده اند که نشان می دهد در این وادی(عشق) هنرکس زهر نوشید همانند آن است که شربت خورده است.

[۴۰] ف پیرسلیمان :

در کوی ناهید ، تجلی ذات حق در کوی ناهید شکل گرفته است ، شاه میهمان در آن زمان دارا بود که سرچشمه امید است و از چهره اش نوری به مثال نور خورشید می بارد.

[۴۱] ف پیرمحمد :

در لانه سیمرغ ، تجلی ذات حق در لانه سیمرغ شکل گرفت ، سیمرغ رمزیار بود به همراه نور خورشید زال دستان را از البرز آورد.

[۴۲] ف نعمت در کلام بابانوس :

خزان (رمزیار) سیمرغ بود در قلب کوی قاف ، پیر او شفا بود برای لحظه های نگرانی وتنگنا. (اشاره به حکایت سیمرغ که از پیرهای خود به زال می دهد تا در مواقع نگرانی زال هر کدام از آن پرها را آتش بزند وسیمرغ در حال حاضر گردد وبه کمک او بشتابد).

[۴۳] ف سلطان اسحاق :

مغز گاو به جهت قربانی حرام است اما مغز خروس نه ، خروسی که در گنبد خضرا قربانی شد وبه همین شیوه مغز او برای قربانی حلال بود ، که یارانم به اندازه یک لقمه از قربانی خروس مکفی می گردند، چراکه قربانی کردن خروس می تواند به جای گاوی که جلوه از نور دارد باشد، آری پیر وبالش (خروس) همچون زری می باشد که به هم زنجیر شده است و در این جلوه که منظر من است همچون شکار (گوزن) می باشد. میر آمد به نیابت برادرش امیر به این معنا که خروس وگوزن هیچ فرقی با هم ندارند، خروسی که من به آن اشاره دارم نقد وشاخص است و لقمه ای از قربانی آن هیچگاه از خاطر نمی رود.

[۴۴] :سولتان مهرانمؤ:

روکن وهدهفتهر ، روکن وه دهفتهر	روکن ئی تاریخ بنویس وه دهفتهر
نهی چلهی ناوسان بری رؤسهبت کهر	مانگو دلی راس دوازدهی سفیدپهر
بهری رؤی یاران چیگام بی وه فهر	عهبدو پادشاهیم دووهم داش نهسهر
عهبدم ناعهبدو نهزهلین مهزههر	تهپل شاهیمان ژهن نه دوهدهی خودر

## تعلیقات

کوره‌ی ساجین نه‌زه‌لین نه‌سپهر	تیانم ئاتیان ته‌لای نوور نه‌حمهر
چه هه‌فت لالم زیا ناش چما و چه‌ر	داواتم داوات ئانه‌زه‌لین شه‌ر
بویشان که‌له‌شیر سه‌ر وانگو نه‌خزه‌ر	چه‌بویشان برنج ستاره‌ی جه‌موهر
ناش چمایی چا قاپ و جه‌دوه‌ر	نه‌بویشان زیا چما جه‌وه‌ر
نیگایش هم چمی مه‌ر پوخته‌م کرد‌په‌روه‌ر	خوراک نه‌زی بیا چا‌گه‌وه‌ر
بونی وه شادی په‌ری رو‌ی دلوه‌ر	په‌ری عه‌یدو جه‌م یار پردیسه‌ر
په‌ی ده‌فغ گونای ساف سفید په‌ر	په‌ی نامین که‌رده‌ی دوعای ناموه‌ر
سیام گوناوه‌ن په‌ی سفید خه‌ته‌ر	سفید نه‌سیا مو‌که‌رو چکه‌ر

[۴۵] ف نعمت از کلام باباناوس :

من (نعمت - شاه ابراهیم) به همراه احمد (بابایادگار - یقین) در خرابه های غم جغد بودیم هر دو به همراه هم.

[۴۶] گنوسی:

گنوسی واژه‌ای یونانی می‌باشد به معنای دانستن، افراد گنوسی معتقدند که به حقیقت دست یافته و به آنها الهام می‌شود، دین در نزد آنها نجات و رهایی است و در آن روح انسان می‌آموخته که چگونه پس از آزادی بار دیگر به جهان روح که از آن به جهان مادی سقوط کرده بازگردد. این آزادی به کمک آگاهی بر وحی الهی و به یاری اجرای آئین‌ها و به کار بستن قواعدی که گاه جادوگرانه است حاصل می‌شود و هر کسی قادر نیست اهل راز گردد و نیز هر کسی را به جمع خود راه نمی‌دهند. (تاریخ ادیان آسیائی، مهرداد بهار)

[۴۷] خلاصه ای از دینکرد:

در آغاز کتاب سوم دینکرد، پرسش و پاسخی میان مزدکیان و روحانیون زرتشتی آمده است که بازگو کننده بسیاری از مسائل در خصوص دیدگاه‌های مزدکیان می‌باشد. از خلال همین پرسش و پاسخ‌ها می‌توان دریافت که مفهوم و منظور واقعی اشتراک زنان و اموال توسط مزدکیان، مخالفت آنان با ترویج ازدواج با محارم توسط موبدان، اصلاح در خصوص چند همسری، حذف داشتن حرمسرا توسط اشراف زاده‌ها و نیز یکتاپرستی مزدکیان در برابر ثنویت موبدان زرتشتی بوده است. در دینکرد، دوازده پرسش و پاسخ میان مزدکیان و روحانیت زرتشتی بازگو شده که دو پرسش نخستین از بین رفته و تنها پرسش‌های سوم تا دوازدهم بازمانده‌اند. به همین دلیل دانسته نیست که این گفتگو در چه زمان و مکانی اتفاق افتاده است، اما از آنجا که مزدکیان در پرسش‌های خود رعایت ادب و احترام را می‌کنند و سخن تندی بر زبان نمی‌آورند، اما موبدان زرتشتی آنان را با واژه‌ها و توصیف‌های زشتی بمانند: تباخو، فریب‌گر و شهوت‌ران خطاب می‌کنند، به نظر می‌آید که از پشتیبانی سرنیزه برخوردارند. همچنین در این متن، همگی مردمان به دو گروه «به‌دین» (زرتشتی) و «بد‌دین» (غیر زرتشتی) تقسیم شده‌اند. به چکیده کوتاهی از این گفتگو می‌پردازیم:

در پرسش سوم، شخصی مزدکی (که در همه جای کتاب آنان را «آشموغ» به معنای فریبکار و شرور نامیده‌اند) می‌پرسد که چرا شما مزداییان ما را بخاطر آنکه تنها اهورامزدا را ستایش می‌کنیم و نه چیز دیگری نکوهش می‌کنید؟ موبد در پاسخ این پرسش و پس از چند توهین و خطاب‌های ناپسند، به بازگویی سخنانی درباره دیو و دروغ و تبه‌خویی و روان آلوده و غیره می‌پردازد و بجای پاسخ منطقی به موضوع پرسش، سؤال‌کننده را از مظاهر روان بد و بیمار می‌داند که می‌باید با او و دیوپرستان مبارزه کرد تا جهان قرین پاکی و آراستگی شود. این روشی در گفتگو و مناظره است تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد. در این روش، شخصی که از پاسخ منطقی و مستدل ناتوان می‌شود به شعار دادن بی‌مورد با واژه‌های زیبا، و نیز توهین و تخریب شخصیت طرف مقابل روی می‌آورد. چنانچه این شخص قدرتی کافی نیز داشته باشد، به کشتن طرفی که از پاسخ پرسش او ناتوان است، روی می‌آورد (بنگرید به پاسخ پرسش ششم). در پرسش چهارم،

## تعلیقات

به بستن اجباری پوزه‌بند (پدام) در جلوی دهان که برای همه زرتشتیان واجب بوده است، انتقاد می‌شود و اینکار لازم دانسته نمی‌شود. موبد در پاسخ این پرسش و پس از اعتراض بر چنین خرده‌گیری‌های کم ارزش، بدن و بازدم آدمی را نجس و کثیف می‌شمارد که لازم است با بستن جلوی دهان، مانع رسیدن نجاست و کثافت به هوا شد. او کسانی که پوزه‌بند نمی‌بندند را پیرو اندیشه بد آشموغي می‌داند. در پرسش و پاسخ پنجم، به بحثی پیرامون این نکته پرداخته شده است که اگر کسی با مردار آدم یا سگ نجس شده باشد می‌باید که چند بار با گُمیز و آب شسته شود تا پاک شود. در پرسش ششم، شخص مزدکی از نهادن خوراک نزد آتش و محروم کردن مردم نیازمند به غذا انتقاد می‌کند و موبد در پاسخ، ضمن طفره رفتن از پاسخ منطقی و مرتبط با موضوع می‌گوید: از بین بردن همه دیوپرستان و کشتن همه دین‌ستیزان، کاری عادلانه و قانونی است. او همچنین می‌افزاید که لاشه مردم پلید و بددین را نمی‌باید در نزد بهدینان گذارد، بلکه می‌باید آنان را در بیابانی دار زند و بر دار بمانند تا بپوسند. در پرسش هفتم مزدکی از موبد زرتشتی می‌پرسد که ما از آموزه‌های کتاب زرتشت دانسته‌ایم که می‌باید ثروت و زن از آن همگان باشد و در انحصار گروهی خاص نباشد، چرا شما ما را نکوهش می‌کنید؟ موبد به شیوه پیشین خود در پاسخ می‌گوید که اینها سخنانی فریبکارانه است و کیهان را به سوی ویرانی می‌برد و موجب درهم شدن نژاد می‌گردد. این کار موجب آسیب به دارایی‌های طبقات خاص می‌شود و جایگاه‌های طبقاتی مردم از میان خواهد رفت. دیو پرستی رواج می‌یابد و دروغ بالنده می‌شود. از متن کامل این پرسش و پاسخ و نیز از بخش‌های بعدی کتاب دینکرد که ازدواج با محارم و آمیزش پدر و مادر با دختر و پسر و نیز خواهر با برادر را ترویج و توصیه می‌کند و آنرا موجب حفظ دودمان و نژاد، و نیز حفظ دارایی‌ها و ثروت در درون دودمان می‌داند، دانسته می‌شود که منظور مزدکیان از اشتراک بر زن و دارایی که همواره بگونه‌ای تحریف شده معنا بازگو شده است، عبارت بوده از لغو جامعه طبقاتی و ایجاد فرصت‌های برابر در فعالیت‌های اقتصادی، لغو مالکیت دستگاه دینی بر زمین‌های زراعی، اجازه و امکان اینکه هر کس بتواند همسر خود را بدون رعایت محدودیت‌های طبقاتی انتخاب کند و دختران نیز بتوانند همسر کسی غیر از پدر یا برادر خود بشوند. به ویژه که در عصر سانسانی، هر یک از پادشاهان و درباریان و صاحب نفوذان، دارای حرمسراهای بزرگی بوده‌اند که هر دختری را برای خود دست‌چین می‌کرده و عملاً آنان را تنها از آن خود می‌دانسته‌اند و نه انسانی که اجازه و فرصت داشته باشد تا بنا به حقوق انسانی، انتخاب‌کننده همسر و شغل خود باشد. در پرسش هشتم، مزدکی از موبد زرتشتی می‌پرسد که چرا برای رواج دین خود پیکار می‌کنید؟ و موبد در پاسخ می‌گوید که نبرد ما با تباه‌خویان و بد دینان، به پیروی از دستور دین است. آیین شما آشموغان (که با جنگ‌هایی برای رواج دین مخالفت می‌کنند)، بدترین آیین‌ها است. در پرسش نهم، مزدکی می‌پرسد که ما تنها گفتارهای شخص زرتشت را «گفت اورمزدی» می‌دانیم و نه دیگر بخش‌ها را. چرا شما بخش‌های دیگری که تحریف هم بدان راه یافته را «گفت اورمزدی» می‌دانید؟ موبد در پاسخ می‌گوید که اینها با دانشی استنباط و تفسیر می‌شود که فهم آن در توان هر کسی نیست و مردم نمی‌توانند به کوچکترین درکی از آن برسند. او در ادامه، پرسش و خوی پرسش‌گر را ناشی از منش شهوترانی او می‌داند. در پرسش دهم و یازدهم، گفتگویی درباره گذاردن هیزم تر و خشک بر آتش، و نیز مباح دانستن نوشیدن می‌نزد زرتشتیان انجام می‌شود که نکته خاصی در بر ندارد. در پرسش دوازدهم، مزدکی می‌گوید که خواندن روزانه بخش‌هایی از گاتهای زرتشت برای مردم کافی است و نیازی به این‌همه زمزمه‌ها، لب‌خوانی‌ها و ذکرگفتن‌ها نیست، چرا که اینها موجب تلف شدن وقت مردم و کارهای روزانه آنان می‌شود. موبد در پاسخ دلایلی می‌آورد که خواندن فراوان ذکرها و دعاهای روزانه، خواست اهورامزدا است و رستگاری روان را در پی دارد. او همچنین می‌گوید که اینکار موجب شکست آشموغان و دوری گزند آنان بر دین و حکومت می‌شود. همانگونه که گفته شد، این گفتگو در کتابی که از سوی دستگاه روحانیت زرتشتی نوشته شده آمده است و احتمالاً تنها پرسش و پاسخ‌هایی گلچین شده در آن ثبت شده‌اند که از دید موبدان موفقیت‌آمیز بوده است. بی‌تردید اگر منابع مزدکیان نیز از بین نرفته و



## تعلیقات

موجود بودند به آگاهی‌های کاملتری از کوشش آنان برای جلوگیری از تحریف دین، برای ایجاد جامعه‌ای غیرطبقاتی که امکانات و فرصت‌های برابر برای همه مردمان وجود داشته باشد، برای لغو مجازات اعدام در رفتار با کسانی که دین زرتشتی را تأیید نمی‌کرده و نسبت به آن مرتد شناخته می‌شدند، برای دوری از تنگ‌نظری و تعصب‌ها و جنگ‌های بی‌حاصل دینی که دستاوردی جز تضعیف بنیادهای اقتدار ایران را در بر نداشت، و همچنین دیگر نابسامانی‌هایی که در نهایت موجب سقوط کشور شد، پی برده می‌شد. این روایت دینکرد با همه کوتاهی و گزارش دست‌چین‌شده آن، به اندازه‌ای کامل و صریح هست که بتوان به آسانی به دیدگاه‌های کلی آنان و دلایل اختلاف آنان با زرتشتیان پی برد. خواننده به زودی در می‌یابد که اتفاقاً رفتارهای مزدکیان بیشتر بر پایه آیین‌های دیرین و آموزه‌های زرتشت بوده است تا کسانی که دین نوظهور خود را به زرتشت منسوب می‌کرده‌اند. خواست مزدکیان، آنگونه که از این سخنان دانسته می‌شود، عبارت است از: اجازه پرستش اهورامزدا به عنوان تنها خدای بزرگ، بنستن پوزهبند، خوراک دادن به مردم نیازمند به جای سپردن آن به آتش، صلح‌جویی و خودداری از گسترش دین با زور سلاح و جنگ افروزی، خودداری از تحریف اوستا، خودداری از رواج بی‌رویه عبادت و ذکرگویی، لغو جامعه طبقاتی و امکان استفاده از فرصت‌های برابر شغلی برای همه مردم، امکان ازدواج‌های بیرون از خانواده و خودداری از تصرف زنان و دختران. همین خواسته‌ها کافی بوده است تا به بازگوکنندگان آن تهمت‌های دشمنی، دروغ‌گویی، بی‌دینی، دیوپرستی، آشموغی، فریب‌کاری، شهوت‌رانی، بیمار روانی، تبه‌خویی و پلیدی داده شود و آنان مستحق اعدام و پوسیده شدن بر بالای دار باشند. با اینکه مزدکیان به خشونت‌بارترین شکل ممکن سرکوب شدند، اما آموزه‌های مزدکیان بیشتر رو به گسترش بوده است تا فرمان‌های موبدان. امروزه نیز همه زرتشتیان مطابق با آموزه‌های مزدکیان که برگرفته از آیین‌ها و فرهنگ ایرانی بوده است، تنها اهورامزدا را ستایش می‌کنند، پوزهبند نمی‌بندند، خوراک نثار آتش نمی‌کنند، خود را با گمیز نمی‌شویند، مرتدان را شایسته اعدام نمی‌دانند، با جنگ‌های دینی مخالفت می‌ورزند و از ازدواج با محارم و جامعه طبقاتی دوری می‌جویند. چنانچه از تحریف گاتهای زرتشت نیز دست برداشته شود، این اندازه از خواست مزدکیان که به موجب دینکرد از آن آگاهی داریم، عملی شده است. (دینکرد، کتاب سوم، ترجمه فریدون فضیلت، تهران، ۱۳۸۱). *Persian studies* رضا مرادی غیاث آبادی.

[۴۸] نیزه‌دی :

افکار و اعتقاداتی همچون یارسانیان دارند. باور به تناسخ، گذاشتن شارب، نماز خاص خود... از جمله این تشابهات است. ایزدیه‌ها به تمام ادیان اعتقاد و به آنها احترام می‌گذارند و دیدی جهان شمول دارند. برای آفتاب قربانی می‌کنند و کشتار طیور و حیوانات و همچنین قطع اشجار نزد آنها گناه محسوب می‌شود و به آن مبادرت نمی‌ورزند. به هنگام طلوع و غروب خورشید نماز می‌گذارند و بر آن سجده می‌کنند. چهارنوبت در شبانه روز نماز می‌گذارند: نماز بامداد، نیمروز، غروب و شامگاه، علاوه بر آن به هنگام طلوع و غروب خورشید آن را باین مضمون نیایش می‌کنند: ای خداوند بزرگ، الحق که توشه‌ریار جهان و خدای مهروماهی، روزی دهنده حق و آدمیزادی و خداوند جهان فرازی، ای مزدا، مردم کردستان را مژده و یاری کن که دفتر ایمان را بگسترند و گمراهان را تپاه سازند... ازدواج درون قومی دارند و از رنگ آبی و کاهو بیزارند و با مادیان نیز بارکشی نمی‌کنند. یکی از عناصر بارز اشتراک سنت اهل حق و ایزدی، اسطوره خاص کیهان شناسی است. در هر دو سنت گفته می‌شود که خدا خالق اولتین صدف و مرواریدی است که شامل عناصر گوناگونی برای تشکیل جهان است. سپس او گروهی متشکل از هفت الهه را برانگیخت و با رهبر آنها پیمان بست و خدای این جهان شد. بعد از آن این صدف تکه تکه و متلاشی شد و عناصر آن این جهان را به وجود آورد و مراقبت جهان به هفت الهه واگذار شد. عقاید اهل حق و ایزدی بر این اساس است که بعضی از وقایع خلقت (آفرینش) در چرخه تاریخ بیرونی که فراتر از یک واقعیت سری تر نیست بارها و بارها خود را تکرار می‌کنند. به عبارت دیگر خداوند و هفت الهه

## تعلیقات

در هر دوره از تاریخ در جلوه های گوناگون مانند انسان در روی زمین نقش خود را ایفا می کنند. اهل حق روی این جنبه چرخش و تکرار تأکید بیشتری دارد. در حالی که ایزدی بیشتر روی ماهیت ربوبی والوهی شیخ عدی و مردان مقدس همراه او متمرکز است... این عقیده بیان می کند که یک شکل (واقعه) تاریخی اساساً مشابه است با شکل (واقعه) دیگری که در زمانی دیگر وجود داشته است و هر دو تجسیدی از یک واقعه در زمان خلقت هستند.

### chapter orality and religion kurdestan the yezidi and ahl-e haqq traditions . Kreyenbroek philip

آداب و رسوم متفاوت دارند که یکی از سنتهای آنها سنجق گردانی می باشد، به این شکل سنجق (علم و پرچم) که بر سر آن تندیس طاووس ملک می باشد را با آب سماق می شویند سپس خشک می کنند، آنگاه با روغن زیتون آن را جلا می دهند، سپس قوالان به صورت هیأتی نزد امیر می روند تا در چهار گروه سنجقها را برای بردن به مزار شیخ عدی برای تقدیس از امیر تحویل بگیرند. پس از آن قوالان از خاک مرقد شیخ عدی خمیر گل درست می کنند و به صورت دانه هائی در می آورند که به هنگام رفتن به آبادیها آن را بین مردم به عنوان تبرک تقسیم کنند. قوالان سنجقها را به آبادی می برند که قبل از آن یک نفر به عنوان جارچی خبر رسیدن سنجق را به آبادی می دهد تا از آن میان یکی مفتخر شود که سنجق را به خانه خود دعوت کند، این دعوت مستلزم پرداخت هدیه ای بیشتر از دیگران به قوالان می باشد. مردم در حالی که با لباسهای تمیز و نو به پیشواز سنجق می روند آن را به خانه ای مشخص شده می برند که در آنجا به زیارت سنجق می روند و با هدیه (که بیشتر پول نقره است) به قوالان و گرفتن خاک تبرک یافته آرامگاه شیخ عدی این مراسم را با شادی برگزار می کنند.

ایزدیها جشنهای بسیار دارند، روزهای نیایش در هر ماه نزد ایشان به قرار زیر است : ۱- نیسان : که در ابتدای فصل بهار قرار دارد و نخستین چهارشنبه این ماه روز عید است که آن را سر سال می خوانند. ۲- تموز : که از روز پانزدهم تا روز بیستم ماه را جشن می گیرند و آن را عید چهار چهار تابستان یا عید شیخ عدی یا عید کبیر می نامند و از بیستم ماه تموز روزه چهار روزه شروع می شود که معمولاً سه روز از این چهل روز را بر سر آرامگاه شیخ عدی روزه می گیرند. ۳- ایلول، از روز پانزدهم تا روز بیستم ماه را جشنی می گیرند که به آن عید جماعیه می گویند و در آن به زیارت آرامگاه شیخ عدی و سایر پیران می روند و وقتی که عید جماعیه پایان یافت در روز بیست و یکم ماه ایلول پیش از ظهر جشن قباغ می گیرند. ( قباغ لغتی ترکی است به معنای کدو تنبل که در قدیم از آن به عنوان هدف تیراندازی استفاده می کردند، که ایزدیها هم اکنون با تیر و کمان تیر اندازی نمی کنند بلکه تیراندازی با تفنگ انجام می گیرد این مراسم را جشن قباغ می نامند.) پس از مراسم تیراندازی در صحن آرامگاه شیخ عدی به رقص گروهی که به رقص دبه نامزد است می پردازند. از دیگر مراسم و سنتهای این عید متبرک خواری عمومی به نام سماط ( سفره ) جلمیره است. به این شکل که پس از تیراندازی و برگشتن از کوه امیر گاوی را هدیه میکند که جوانان آن را به آرامگاه شیخ عدی ببرند و تبرک کنند، در این وقت جوانی دیگر گاو متبرک را ربوده و به آرامگاه شیخ شمس که در نزدیکی آرامگاه شیخ عدی است می برد و قربانی می کنند. در این ماه سنجق گردانی نیز برگزار میشود. ۴- تشرین اول ، مراسم سنجق گردانی برگزار می شود. ۵- کانون اول ، سه روز پیش از نخستین جمعه ماه کانون اول (سه شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه ) را روزه می گیرند و از روز بیستم ماه کانون اول روزه دیگری که چهل روز امتداد دارد می گیرند. از روز ۲۵ ماه کانون اول به مدت ۱۱ روز تولد شیخ عدی را با نام عید بلنده عید پیرانده یا عید میلاد جشن می گیرند که در نخستین روز جشن بلنده (۲۵ ماه کانون اول) در فضای باز خانه های خود آتش افروزی می کنند و از روی آن می پرند، همچنین خرما و کشمش را با این آتش تفته کرده و می خورند. ۶- کانون ثانی، در روز ۷ ماه کانون ثانی جشنی بر پا می کنند که عید عجوزه نام دارد. در این روز هر خانواده نان بزرگی پخته و در خمیر آن خرما و کشمش می ریزند و نان پخته را به پشت یکی

## تعلیقات

از کودکان خانواده بسته و در طی دو روز بعد یکی از خویشاوندان را دعوت می کنند که آن نان را از پشت آن کودک برداشته و میان اهل خانواده تقسیم کند و از روی تعداد خرما یا کشمش قسمتی از نان که به هر کس می رسد به طالع آن فرد در سالی که در پیش است تقال می کنند. از روز ۱۵ تا ۲۰ ماه کانون ثانی عید چهار چهار زمستان برگزار می کنند که مراسم آن همچون چهارچهار تموز است. ۷- شباط، که نخستین پنجشنبه ماه شباط را عید خضر- الیاس نامگذاری کرده اند، برخی از ایزدیها سه روز قبل از عید خضر الیاس را روزه می گیرند.

مراتب وجودی آیین ایزدی مشتمل بر هفت طبقه است که براساس دانش دینی، وظیفه آیینی- اجتماعی و برخی دیگر از ویژگی ها تقسیم شده است.

۱- «میر» که رهبر آیینی ایزدیان است و قدرت نامحدودی نزد پیروان این آیین دارد. میر از یک خاندان ویژه است که تنها در میان اعضای خود همسر اختیار می کند. میر باید «بابا شیخ» را انتخاب کند که بالاترین مقام آیینی است و در امور دینی، به نام میر فرمان و فتوا می دهد. میر همچنین وظیفه ای اعزام کاروان سنجاق به مناطق مختلف را بر عهده دارد. این نکته را نیز باید گفت که هر چند میر قدرت نامحدودی دارد اما نمی تواند مانع اجرای مصوبات کمیته شیوخ به ریاست بابیه شیخ شود، اگر چه بابیه شیخ خود منصوب میر و همه مصوبات متأثر از اندیشه های او (میر) است.

۲- «پسمیر» یک واژه ی کردی به معنای پسر میر است. پسمیر ها گویا نوه ی شیخ ابوبکر هستند و پس از میر قرار دارند پسمیر در امور اداری، قائم مقام میر است و در تمامی روستاهای بزرگ، یک نفر با این عنوان، خدمت می کند.

۳- «بابه شیخ» و «شیخ بزرگ»، رهبر همه شیوخ و نواده ی شیخ فخرالدین خداوند هفتم و برادر شیخ حسن است. بابیه شیخ مرجع دینی ایزدیان و دارای اقتدار آیینی بسیاری است به گونه ای که حتی میر هم نباید فتوای آیینی او را نادیده بگیرد. شیوخ لباس سفید می پوشند عمامه ی سیاه بر سر می کنند و شال سرخ زرد یا نارنجی به کمر می بندند.

۴- «پیر» به لحاظ درجه ی آیینی پس از شیخ قرار دارد و ایندوگامی (ازدواج درون گروهی) هستند. وظیفه ی پیرها در جامعه ایزدی پند و نصیحت و راهنمایی امور آیینی و نظارت بر نماز و روزه و عبادات پیروان و همچنین راهنمایی در امور مربوط به مراسم پوشش محاسن و همراهی شیخ در غسل میت و به خاک سپاردن او است. پیر در هنگام حج و زیارت و جشن، باید نان مریدان خود را تأمین و همچنین مسؤلیت سلامتی و درمان مریدان خود را بر عهده گیرد. براساس شرع موجود در بینش ایزدی، هر پیر باید مرید یک شیخ و هر شیخ مرید یک پیر شود. همزمان تمام ایزدی ها یک شیخ و یک پیر دارند یعنی هر ایزدی مرید یک شیخ و یک پیر است.

۵- «فقیر» گروهی از ایزدیان هستند که به فقر و ناداری روزگار می گذرانند و وقت خود را صرف پرستش و عبادت می کنند. هیچ کسب و کاری ندارند و به خدمت اماکن متبرکه مشغول و به کودکان سماع و دف می آموزند. فقیر جامعه ای مشکی بر تن می کند و عمامه ای سیاه نیز بر سر می گذارد، به همین خاطر او را قره باش (سر سیاه) می گویند. قره باش، شالی سیاه مزین به یک حلقه ی زرد به نام خادم به کمر و شال باریکی به نام کونن یزید برگردن می بندد. کلاه او نیز کولیک نام دارد که گویا نماد تاج شیخ عدی است. پوشش و لباس فقیر نزد ایزدیان بسیار مقدس است به همین خاطر هنگامی که فقیری وفات می یابد لباس هایش را همراه او به خاک می سپارند. فقیر جایگاهی ویژه نزد ایزدیان دارد، به سخنان او گوش فرا می دهند و فرمان های او را به جای می آورند. ایزدیان حتی اگر توسط فقیر مواخذه هم شوند، کسی حق پاسخگویی و دفاع ندارد. این مسأله شامل شیخ و پیر نیز می شود. هر چند فقیرها گروهی ایندوگامی هستند اما دیگران نیز می توانند فقیر شوند، البته باید با رضایت میر انجام شود. میر همچنین حق دارد درجه ی فقیری را از یک نفر بازپس گیرد و این در حالی است که فقیر از راه درست منحرف شود. کسی که طریقت فقیری بر می گزیند. پس از کسب رضایت میر، باید چهل روز روزه بگیرد و در تمام این مدت، در خلوت به سر ببرد. در طول این چهل روز، جامعه ای سراپا سفید بر تن کرده و ریسمانی سیاه به نام مهاک (محک) برگردن می بندد که نشانه ی فروتنی و دست برداشتن از گناه

## تعلیقات

است. رهبر فقیران گویا در منطقه‌ی حلب زندگی می‌کند و ملقب به «کاک» است. کاک هرگز همسر اختیار نمی‌کند و جامه‌ی او چون لباس فقیر است با این تفاوت که کیسه‌ی او به گردن می‌اندازد که آن را کشکول می‌گویند. همچنین تعداد معدودی از زنان که آنها نیز درجه‌ی فقیری دارند و مسئولیت خدمتکاری مرقد شیخ عدی را بر عهده گرفته‌اند «کابان» نام دارند. کابانها از خاک مرقد شیخ عدی «برات» تهیه و برای فروش به «قوال»ها می‌دهند.

۶- «قوال»، قوال‌ها کلام خوانند. در هنگام حج و عید و خاکسپاری مردگان آوازهای آیینی می‌خوانند. قوال‌ها انسان‌هایی بسیار زیرک و سخنور هستند که با فولکلور آشنایی دارند و مورد اعتماد میر هستند چون سنجاق به آنها سپرده شود.

۷- «کوچک» گروهی از اتباع بابه شیخ هستند و تنها کسانی حق دارند «کوچک» شوند که به بابه شیخ ثابت کنند می‌توانند با ارواح ارتباط برقرار کنند. کوچک‌ها جامه‌ی سفید بر تن می‌کنند، ریش بلند می‌گذارند و کمر بند سرخ رنگ مزین به حلقه‌ی مسی به کمر می‌بندند. به هنگام وقوع یک رویداد بسیار مهم، بابه شیخ تمام کوچک‌ها را گردآورده به آنها فرمان می‌دهند. به درگاه خداوند سجده برده از او بخواهند امکان پیش‌بینی آن مسأله را به ایشان عطا فرماید. هر کوچک عبایی به خود پیچیده و دراز می‌کشد و ضمن حرکت کردن به این سو و آن سو، از رادی می‌خواند آنگاه پیش‌بینی خود را آشکار می‌سازد. کسی که کوچک می‌شود باید ۱۶۰۰ روز روزه بگیرد. در این مدت باید دوبار به زیارت مرقد شیخ عدی رفته چهل چراغ مقدس افروخته به اتاق چهل میران برود که در همان بارگاه است. پس از به جا آوردن این مناسک، او به مقام کوچک نایل می‌آید. پس از آنکه مقام کوچک به کسی اعطا شد او دیگر ایندوگامی است و نباید از خانواده‌ی خود همسری اختیار کند. (ره‌وشتی نایینی و نه‌ته‌وه‌یی له کوردستان، دکتر رشاد میران)

**یارسان و سایر نحله ها :**

[۴۹] ف شیخ امیر :

شالودهٔ بینش یارسانی بر چهار اصل است که هر شخص در این بینش می بایست آن را به جای آورد، راستی، پاکی، نیستی و رضایت از آنچه که مستحق آنی.

[۵۰] سه ماوی :

بدالدین سماوی در سمانه قصبه ای بین زیغرای کهن و قیزانلق (ولایاتی در روم ایلی شرقی) در زمان سلطنت اورخان بیگ (که از سال ۷۲۶-۷۶۱ هـ / ۱۳۲۶ - ۱۳۶۰ م حکومت کرده است) به دنیا می آید. همانند پدرش اسماعیل به ولایات مختلف جهت کسب علم مسافرت می کند و به خدمت فیض الله، سیدشریف جرجانی، مبارکشاه، شیخ اکمل الدین و سیدحسن اخلاطی می رسد. صاحب تألیفات فراوانی است و شاگردانی به نامهای بورکلوجه مصطفی و طرلاق خوکمال نیز دارد که از نزدیکان وی به شمار می روند. بر علیه دولت عثمانی خروج می کند که عاقبت توسط الوان بیگ قپوچی باشی در زغرا دستگیر می گردد و سلطان محمدچلبی مجازات وی را به مولانا حیدر هروی می سپارد که در چارسوق سرز به سال ۸۲۴هـ/۱۴۲۱م او را به دار می آویزند که مزارش نیز در همانجا است. در قرن یازدهم هجری شیخ محمود هدایی افندی در تقریری که بر پادشاه نوشته دربارهٔ حادثهٔ شیخ بدالدین می نویسد: آنان در دهاتی که دوجالار خوانده می شود هیچ گاه از قصد ارتکاب فساد عاری نیستند و با قزلباش متحدند. از دیرباز میان آنان ارتباط و تبادل نظر وجود دارد، حتی سپاهبانی که در آن حوالی هستند. آنگاه که قزلباشان جنگی در پیش داشته باشند گویی به آنان فرمان جنگ داده اند. (شیعیان و بکتاشیان، احمد رفیق)

[۵۱] قه‌لنده‌رشا :

ایشان را از فرزندان حاجی بکتاش می دانند و مریدانش او را قلندر بن اسکندر بن بالم سلطان بن رسول چلبی بن حبیب افندی می شناسند که در سال ۹۳۳ هـ/۱۵۲۶م در آناتولی با دعوی مهدویت قیام می کند. سلطان قلندر روی مریدانش نفوذ فراوانی داشت به حدی که در آن نواحی هرچه ایشیق، ابدال و طرلاق بود همه در اطراف او گرد آمده بودند. به تعبیر پچوی قلندرشاه چنان قدرت و قوتی به هم زد و چنان مورد توجه مردم قرار گرفت که تا آن روز برای هیچ بیگانه ای میسر نشده بود... به تحقیق بیست سی هزار نفر اشقیا دوروبر او بودند. این آشوب سلطان سلیمان قانونی را به تلاش انداخت و ابراهیم پاشای صدراعظم را با سه هزار بنی چری و دو هزار سپاهی برای سرکوبی قلندر فرستاد. بیگلربیگی های آناتولی و قرمان با همهٔ سپاهیان خود به ابراهیم پاشا پیوستند، میان دو طرف نبردی شکل می گیرد که منجر به تارومار شدن سپاه سلطان سلیمان می گردد و به دنبال این پیروزی بسیاری از قبایل ذوالقدر به سپاه قلندر می پیوندند. ابراهیم پاشا پس از این شکست به البستان می آید و چگونگی سپاه سی هزار نفری قلندر را بررسی می کند که به دنبال آن رؤسای ترکمن بش آتلو و قراجه لو را با وعده های امید بخش با خود همراه می سازد که این اقدامات موجب شکست قلندر و دستگیری و بریدن سر وی می گردد. (شیعیان و بکتاشیان، احمد رفیق)

[۵۲] ف پیراسماعیل کولانی :

در بکتاشیه، تجلی ذات حق در بکتاشیه شکل گرفت، در پردیور شاه خداوندگار سر ازلی را بنیان گذاشت که این سر در حاجی بکتاش ولی متجلی و آشکار گردید. بنیان دین و طریقت علویه را گذاشت که در آن زمان جامعهٔ هفتتان نیز متجلی شدند، در آن هنگام قایاقسز بنیامین بود، گل بابا داود بود مرد میدان، شاهین پیرموسی دفترخوان بود، مصطفی در آن زمان نامش عریان بود، رمزبار عبدال بود که اسمش ویران بود، نام زرده بام غزل ویر سلطان دده بود، روچیار در

## تعلیقات

آن زمان نامش تراب بود ، جامه هفتان همین بود که در آن زمان ظهور کرده بودند، پادشاه «خداوندگار» در هر زمان شیوه ای متفاوت از حقیقت را عنوان می دارد.(مکرومکرنا)

ف سید اکابر خاموش :

تجلی دارم ، خاموش هستم و تجلی دارم، آن هنگام که شاه خداوندگار در مظهر بکنش ولی بود، من قایق‌سز عبدال بودم پیر ازلی .

[۵۳] ف پیرستم سو:

در سرزمین موسوم به روم (عثمانی) در این عصر که از حقیقت به دور است، شاه سفاکی پیدا شد که نواحی بغداد را تسخیر کرد، کشت و کشتار بی حد شد به نحوی که لاشه بر روی لاشه از اعراب و مسلمان بی نوا تلنبار گشت ، کشته شد از ایشان عددی بالاتر از چهل هزار نفر.

در خصوص این کلام که در دفاتر یارسانی انعکاس پیدا کرده است می توان گفت که بر اساس علم بر احوال زبان گفتاری حاکم بر این کلام و تطبیق آن با سایر کلامهای موجود متعلق به این دوره که آن را مقارن با اواخر دوره عصر دوم پردیور می کند همخوانی ندارد، و این گفته کلامی که منسوب به پیرستم سو می باشد را می بایست متأخرتر از دوره عالی قلندر دوم دانست. چراکه شیوه ترکیبی کلمات و همچنین سهل شدن زبان و عدم استفاده از کلمات اصیل هورامی بر این مطلب صحه بیشتری می گذارد. وانگهی اگر ما باباحیدر را که ایشان در اوایل قرن دهم متولد گردیده را از اعقاب پیر رستم بدانیم پس پیرستم نمی تواند با عالی قلندر دوم هم‌دوره باشد، در ضمن پیرستم در این کلام از عصری دور صحبت به میان می آورد که با آنچه در تاریخ آمده و زمان شهادت عالی قلندر است همخوانی نخواهد داشت. در نهایت مشکل می توان پذیرفت که این گفته کلامی متعلق به پیرستم سو باشد، و شاید کلام یکی از بزرگان یارسانی بعد از واقعه شهادت عالی قلندر باشد که شرح آن در کتاب آمده است، اما به خاطر اینکه دلیلی بر رد آن و مشخص نبودن نام گوینده آن برای جایگزینی نبود ناگزیر از آوردن این کلام با همان نام پیرستم سو که در نسخ انعکاس پیدا کرده گردیدیم. اما در کل می توان فارغ از نام گوینده این کلام، از آن به عنوان یک سند کلامی استفاده کرد. به اعتقاد نگارنده این کلام احتمالاً متعلق به شاهرخ کاکاوند دلیل خاندان عالی قلندری و هم عصر با آقا میر حمزه از اعقاب عالی قلندر باشد.

[۵۴] دوده عه‌جه‌م :

این دوده را شاه عباس صفوی به حیدریه اضافه کرد که طریق آن به این تفصیل است: شاه عباس برای ترویج و تبلیغ تشیع و ولایت مولی (ع) صلاح در آن دید آن مانده فقر که آن روز اختصاص به خواص بلکه اخص داشت صلاهی عام داده ۴۴ طبقه از گروه کاسب کاران از طبقه ۳ و ۴ توده نیز راهی به ولایت پیدا کرده و از نعمت ولایت بهره مند گردند. این گروه از قبیل شاطران و پهلوانان و طباطبایان و پاره دوزان و... بعد از آنکه تربیت می شد و به تصفیه صفات تزکیه اخلاق نایل می گردید آنگاه به رتبه دوم به نام غزا (مجاهدین) مفتخر می شد و در معیت مرشد کامل (اعلیحضرت وقت) یا سایر مرشدان به غزوات دینی و حفظ استقلال تشیع به جهاد می پرداختند، پس از مراجعت از جنگ چه در حال زخمی بودن و چه فاتحیت به رتبه سوم که صاحب علم و یا صاحب اختیار نامیده می شدند و در این مقام شخص فقیر صاحب اختیار بود که یا در همان مقام خود در مجامع یا سردم ها با استفاده از اشعار و مدح و منقبت آل الله مشغول بوده و یا اینکه خدمت مرشد کامل رسیده و به طی مدارج هفت گانه فقر خاکسار کامیاب می گردید.(گنجینه اولیاء ص ۶۹) که پس از گذراندن مراحل طریق در خاکسار در زی خاندان میری نزد یارسانی سرسپرده می گشت.

[۵۵] ف شیخ امیر :

## تعلیقات

زمانی که نه لوح بود نه قلم و نه یار و اغیار شاه خداوندگار در در بود و در در دریای لایتنامی.

### [۵۶] ف نرگس ابن ملاحسری :

عابدین کفر است ، کم حرفهای شیطانی عنوان کن که این صحبتها کفر است ، از کاکه بیهای بیمارمزاج بد چیزی نگو چرا که اسحاق جادوگر به علم جفر است.

### [۵۷] ف قوشچی اوغلی :

از اوزم دیل و دیک دابان و هفت قدم قیزقاپان ، النجه و نخجوان اردوباد یار را می خواهم ، در جلو گرگر و زوز و راسته صوفیان و مرند و در پایین شام قازان یار را در تبریز می خواهم ، متعادل مانده ها را مثل یاران علی بین ایل ترکمه یار چاروادار را می خواهم ، در قشلاق ارسباران در بیلاق تمام سنگین اش روز زمستان در کوه توکلی گل نرگس بهاره را می خواهم.

### [۵۸] ف پیرنازدار شیرازی :

در خانه ساری ، تجلی ذات حق در خانه ساری شکل گرفت ، نشان داد جلوه ای از جامه و شیوه عیاری ، گذاشت طریق معرفت شاه خداوندگار ، روح و مظهر هفتتان در جایگاهها و مکانها جاری شد ، تسیمی بنیامین پیر جوانمرد وردابار بود ، منصور داود بود که راهبری یاران را عهده دار است ، زکریا پیرموسی دفتر دار بود ، ترکه مصطفی کمان به دست قهار بود ، جسم و جایگاه ساری محلی بود برای ذات رمزبار ، زرده بام محمودابن سخاری بولا ، روچیار عزیز ابن مختار بود ، شاه فضل نیز شاه میهمان بود که اسرارش پاک و تمام بود که طریق معرفت را در دمشق بنیان نهاد ، چهار تن و هفتتان در آن زمان مشخص گردیدند و در شمایل و شخصیتهای پنهانی آشکار و ظهور پیدا کردند ، مولا رنگ باز است (مکرومکرنا) و مکر آن نیز بسیار است که یاران از مکر او آزار و اذیت نمی بینند.

### [۵۹] ف شیخ امیر :

آن روز در شهر بغداد کسی را سنگ باران کردند ، منصور سرمست بود که تسلیم دار شده بود ، منصور از شادی صبح شفق (به رستگاری رسیدن ، شهادت) سرمست شده بود از جام انالحق.

آن یار که از او گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

### [۶۰] زه که ریا :

نام پیغامبری از بنی اسرائیل که نسبش به سلیمان بن داود می رسد ، عمران بن ماثان دختری داشته به نام اضیاع که در فراش زکریا می غنود و منکوحه عمران را حنه بنت قاخوذ می گفتند . حنه در کهن سالگی حامله می شود و دختری به نام مریم به دنیا می آورد عمران و حنه مریم را به زکریا برای تعلیم و تربیت می دهند و پس از آنکه مریم قابلیت خدمت مسجد را پیدا می کند جهت او غرفه ای در مسجد اقصی تعمیر می کند و او را بدانجا می آورد و هرگاه زکریا از مسجد بیرون می رفت در غرفه مریم را قفل می نمود تا اینکه مریم به عیسی حامله گشت و غیر از زکریا کسی با او ملاقات نمی نمود . یهود جناب نبوی را به زنا متهم داشته و قاصد قتل او شدند و زکریا این معنی را فهم کرده به طریق فرار از میان آن اشرار بیرون رفت و در اتنای راه از درختی آوازی شنید که یا نبی الله به جانب من بیا و زکریا نزدیک آن درخت رفت و درخت شق شد زکریا را در جوف خود جای داد و باز اجزایش به هم متصل گشت . شیطان گوشه جامه او را بگرفت تا از درخت بیرون ماند و جمعی که از عقب زکریا متوجه بودند شیطان را به صورت انسان دیده پرسیدند که پیری به این صفات در این راه به نظر تو درآمده ، ابلیس جواب داد که من شخصی ساحرتر از آن پیر ندیدم زیرا که به سحر این شجر را شکافت و در جوف آن پنهان شده و اینک گوشه جامه او بیرون مانده و قوم به تعلیم آن لعین ، زکریا را با درخت به اره دو پاره کردند . ناگفته نماند که قاضی نورالله شوشتری از زکریای دیگری نام می برد که مناسبتی با شخص مورد بحث

## تعلیقات

ما ندارد. ایشان هم عصر با امام رضا بوده و در رکاب ایشان تلامذ می کرده، شرح وی را اینچنین آورده است: .. او ثقه و جلیل القدر بود و نزد حضرت امام رضا مکرم بود. روایت کرده کسی از زکریاء مذکور که گفت به خدمت حضرت امام رضا عرض نمودم که می خواهم از میان خویشان خود بیرون بیایم که سفاهت در میان ایشان بسیار شده. آن حضرت فرمودند: چنین مکن که خدای تعالی دفع می کند به تو از خویشان تو آن سفاهت را ، همچنانکه دفع می کرد از اهل بغداد به واسطه حضرت امام موسی.. شیخ نجاشی آورده که او را کتابیست در حدیث و کتابی دیگر در بیان مسائلی که آن را از حضرت امام رضا استماع نموده و نام ایشان را به این شکل آورده است: زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی.(مجالس المؤمنین ، ج ۱ ص ۴۱۷) که زکریای مورد بحث سرانجام همان زکریای بنی اسرائیل که شرحش رفت می باشد.

[۶۱] ف پیرموسی کلام دامیار دامیار :

زکریا می باشم که شقه شدم ، آری خطای خودم بود که شقه شدم ، کاتب و نویسنده دستگاه حقیقت (کائنات) می باشم و چون خطاکار بودم گرفتار نسیت شدم چراکه مطلق نیستم.

تبرستان  
www.tbarestan.info

[۶۲] ف ملارکن الدین:

در آن جامه آشکار، تا که در آن جامه آشکار ظهور نکردی ، تا که به مقام معرفت روتق ندادی شاه خداوندگار در جامه شاه فضل ظهور نکرد، دو هفت ذات به آن شرط و پیمان معنی ندادند. و شرط و اقرار ازلی را به جا نمی آوردند و حامل نمی شدند که آن بهانه بره ازلی بود که چهارتن بر آن قصد کردند.

[۶۲-۱] ف سید اکابر خاموش :

لعلی از دریا، خاموش هستم لعلی از دریا ، برآمد در مظهر و جامه‌ی شاه فضل آن خداوندگار، هنگامی که بر پری ها پادشاه بود.

[۶۳] ف سلطان اسحاق پاورقی شماره ۲ :

اقرار کرده ام ، با هندو اقرار کرده ، سن او از هشتاد سال گذشته و تازه آمده است برای سر سپردگی در بینش یارسانی.

[۶۴] دروز druze:

طایفه ای هستند دارای آداب و عقاید خاص که در لبنان و سوریه (مخصوصاً حدود دمشق و جبل جوردن) سکونت دارند و خود را موحدون می خوانند. همچنین نقل است گروهی از اسماعیلیان باطنی اند و پیرو ابو محمد عبدالله درزی. محمد جواد مشکور در مورد درزی می نویسد: نام او به درستی معلوم نیست، در آغاز از باطنیان اسماعیلی بود و مورخان نصرانی نام او را محمد بن اسماعیل نوشته اند و گویند: ایرانی الأصل بود و لقب نشتکین داشت. او در سال ۴۰۸ هـ به مصر رفت و با حمزه بن علی زوزنی که ظاهراً او نیز ایرانی الأصل و از مقربان الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی بود طرح دوستی ریخت و به یاری او به دربار راه یافت و مذهبی به نام توحید به همیاری مؤذنی به نام علی بن احمد حبال پدید آورده و می کوشید که از حمزه بن علی سعایت کرده و به جای او بنشیند ولی توفیق نیافت. این درزی نخستین کسی است که قایل به الوهیت الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی شد و می گفت که : عقل کلی در آدم ابوالبشر حلول کرد به صورت او تجسد یافت و از وی به دیگر انبیاء انتقال می یابد تا به حضرت محمد(ص) و ائمه و خلفای فاطمی رسد. همچنین دهخدا آورده : در باب اصل این طایفه اختلاف است بعضی آنها را از اعقاب نصارای لاتین می دانند که در اولین جنگهای صلیبی به این حدود آمده اند، اما قبول این هر دو نظر به جهاتی مشکل است و در هر حال این طایفه آداب و رسوم و مختصات نژادی و قومی خاص دارند. ارکان دین در نزد آنها عبارت است از راستگویی، حفظ دوستان، ترک جمیع ادیان، اجتناب از شرک و بهتان ، اقرار به وحدانیت خداوند ، رضا و تسلیم در همه احوال ، اعتقاد به تناسخ و



## تعلیقات

حلول. همچنین ایشان مقام شعیب پیامبر را که در اقحوانه بین طبریه و حطین واقع است و نیز مقام ایوب پیامبر را در نزدیکی ینجای لبنان مقدس می دارند. ایشان مکان عبادتشان را خلوت می خوانند و کلاً به دو دسته عقّال و جهال تقسیم می شوند. عقّال کسانی هستند که حق شناخت عقاید درزیه دارند ولی جهال چنین حقی را ندارند (فرهنگنامه فرقه های اسلامی، ص ۱۴۱) مقدسات دینی در نزد اینان پنج است: ۱- عقل کلی ۲- نفس کلیه ۳- کلمه ۴- جناح الایمن ۵- جناح الایسر. دارای کتب و رسائل مقدس بسیاری هستند که عدد آنها به صد و یازده می رسد که به صورت نسخ خطی در کتابخانه های اروپا موجود است. همچنین معتقدند که خداوند همیشه در انسان حلول می کند و پیکر آدمی پذیرد و تنها کسی را که به عنوان خدایی می شناسند الحاکم بامرالله است و منکر وفات او هستند و می گویند: او از چشم خلق مستور است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد. (فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۹۳)

[۶۵] ف پیربنامین :

هندوی تازه یار شده، خوش آمدی به خیر آمدی ای هندوی تازه یار شده، دانه ای (جوز) که جزء ارکان بینش یارسانی است را ای صاحب کالای گرانبار آوردی برای جم یارسانی، جمی که قانون خداوندگار بر آن حاکم است.

[۶۶] ف سلطان اسحاق :

جلای تو دادیم از جلایی که تحرک و جنبش ما نام گرفته است و حال که ما در بینش یاری شده ای به آن معترفی، این است که یار داود در رفیع ترین جایگاه است و به خوبی و خوشی آزاد می گردد از زندان انجام مسؤولیت در این دنیای خاکی.

[۶۷] ف باباشاهمراد :

فرزند. شیخ عیسی می باشد که خانه اش در بساکان است، ذات یکتایی که دارد بر تان تجلی کرد.

[۶۸] ف باباشاهمراد:

به آن شاه که ذاتش خالق جبار است، هیاس در جلو شاه خداوندگار تجلی کرده که در هندوستان دوده مرد حقانی نام داشت و در شهرزور دیدی که چها کرد؟

فلسفه یاری :

[۶۹] ف بهلول :

به گفته یاران دیوانه هستیم به گفته یاران ، به همراه هم یک به یک شهرها را می گردیم تا که زنده کنیم آیین ایران.

[۷۰] ف باباسرهنگ :

به همراه یارانم سرگردان می گردیم و برای احیاء آیین کردان می کوشیم.

[۷۱] ف بابایادگار :

جام (گیتی - کائنات) بنیامین است و جمشید جم در زمان مهرپرستی «میترا» بود که بنیامین در آن زمان آغاز سال را در ماه تیر قرار داد. آوردن آفتاب به معنای قرار گرفتن خورشید در یکی از انقلابها است. جام در ادبیات به گیتی و کائنات شناخته شده است و در این بیت از بابایادگار نیز به همین معنا به کار برده شده است، خاصه اینکه به معنای قدیمی ترین ممکنات از آن یاد می شود که همان جبریل یا پیربنیامین می باشد. در مصرع دوم این کائنات و گیتی است که آفتاب را می آورد و می برد که در اعتقادات و به طبع ادبیات کلامی یارسان خورشید بابایادگار است و جمشید نیز یکی از جلوه های ذاتی وی بوده است که جلوه دیگر آن میترا می باشد. بر اساس فقره ۳۵ از کرده ۶ زامیادیش فرّه پس از جدایی از جمشید به ایزدمهر می رسد که مصرع اول این بیت یکی بودن مهر و جمشید را محرز می سازد که در زامیادیش نیز به آن اشاره شده است و بر اساس بیت دوم مشخص می گردد که در آن روزگار آغاز سال را در برج سرطان (تیر) می گرفته اند که مبدأ سال به هنگام انقلاب تابستانی محاسبه می شده است. در آغاز تابستان، خورشید چون از بالاترین نقطه طلوع شروع می گردد و در بالاترین نقطه غروب می کند و همچنین به خاطر اوج آن در لحظه ظهر که نسبت به روزهای دیگر سال بیشتر است، بلندترین روز سال را پدید می آورد. این مهم برای مردمان باستان که از خورشید تکریم می نموده و آن را منبع حیات و سنبل مهر می دانسته اند اهمیت بسیاری داشته است ، همین مسأله نیز سبب می گردد تا جشنی را در این موقع از سال به نام جشن تیرگان بر پا دارند. که با پرتاب تیر آرش نیز مصادف می گردد.

[۷۲] ف باوه شمس :

یارانت نمی بایست که به هم تهمت بزنند، مادامی که در راه خاری و زمان نامراد قرار می گیری بر یکدیگر ظالم نگردید.

[۷۳] ف باوه شمس :

هر کسی که در جم کدورت داشته باشد و به کلام حقیقت نیز اکتفا نکند و بر اساس آن صحبت نکند و اگر به هم قول و قرارش (یار دینی) حرمت نگذارد و به درمانده ها و بیچارگان محبت نکند، آن را از قدرت بی بهره کن ای شاه خداوندگار و او را به خبائثت و درد و پلیدی آراسته گردان.

قدرت از دیدگاه کلامی به دو معنا تأویل می گردد، یکی قدرت منفی و دیگر قدرت مثبت. به این شکل که شخص در هر زمینه ای - اگرچه دینی و الهی نیز نباشد - به موفقیتهایی دست پیدا کند. و به نسبت به یک حاذق و متخصص مبادل گردد، آن شخص از قدرت الهی بهره برده است و تفاوتی با شخصی که در علوم الهی جزء اولیاء و متعالیون است ندارد، چراکه تخصص و یا علم و آگاهی ایشان که به خلق سود می رساند برگرفته از همان قدرت الهی می باشد که این قدرت مثبت است. اما قدرتی دیگر نیز می باشد که آن نیز به دست آوردن تخصص و مهارت در سطح نسبتاً شاخص است که شخص توسط آن می تواند با تأثیر به تسلط برسد اما در جهت غیر انسانی آن را به کار می گیرد که آن را می توان قدرت منفی نامگذاری کرد. اگر ما نموداری از قدرت را ترسیم کنیم که در یک سوی آن قدرت مطلق یا خداوند وجود داشته باشد و در سوی دیگر آن صفر و یا نقطه آغازین حرکت، به این شکل خواهد بود که تمام ممکنات حرکتی را به سوی اصل و مبدأ خود که همان قدرت مطلق است می آغازند که هر چه به سمت آن پیش بروند قدرتمندتر می گردند. حال این

## تعلیقات

قدرت می تواند علم و آگاهی، واقف شدن، فهم و شعور، قدرت اجتماعی، قدرت سیاسی، توانایی در هنر و یا هر تخصص در زمینه ای دیگر باشد که با در نظر داشتن بحث نسبت درجات آن را می توان تعریف کرد. به عنوان مثال شخصی را در نظر داشته باشید که بی نصیب از هر کدام از این موارد و لوازم قدرت باشد که با فرا رسیدن مرگ نام ایشان در گردونه زمان گم خواهد شد و به نسبت بهره مندی آن از قدرت ماندگاری اسم ایشان بر صفحه روزگار شکل می گیرد. گاه صورت پذیرفته که اسم شخص با خاک کردن جسمش هم خاک می گردد، گاه افرادی پیدا می گردند که زمان به عنوان بزرگترین حلال نمی تواند تأثیر بر آنها بگذارد و با وجود گذر سالها و یا قرنها نام آنها به نیکی بر جریده عالم ثبت و برده می شود. این موضوع برای شخص قدرتمند منفی گرا نیز صادق است البته با یاد کردن به بدی از آن.

[۷۴]:

توبه و شرک در نزد یارسانی را از آیه های ۱۲۰، ۱۲۳ از سوره طه در قرآن مورد بحث قرار می دهیم. آنگاه که آدم و حوا از میوه ممنوعه تناول کردند و خداوند بر آنها غضب کرد و فرمود که می بایست از بهشت خارج شوید. اما آدم و حوا بر گناه خود معترف شدند و توبه نمودند و خداوند توبه آنها را پذیرفت، اما با این حال باز از بهشت خارج شدند و مصائب بعدی زمین گریبانگیر آدم گشت. حال این سوال پیش می آید که اگر پس از توبه، گناهان بخشوده خواهد شد چرا آدم و حوا از بهشت رانده شدند؟

در واقع توبه نه به معنای نادیده گرفتن گناهان پیشین است، بلکه اعتراف بر اشتباه گذشته و سعی در بهبودی زندگی و حرکت است. با این اقدام شخص ارواح طیبه را برای هدایت و حمایت خود فرا می خواند. پس شخص توبه کاری که عمری به گناه مشغول بوده با کسی که سعی در انسان بودن داشته متفاوت خواهد بود. خاصه اینکه در قرآن آیه های ۷ و ۸ سوره زلزله آمده: «هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده باشد به کیفرش خواهد رسید». توبه در نزد یارسانی به معنای عزم جزم به سمت متعالی شدن است، که هر لحظه از زندگی اش توبه ای است به جهت دریافت و فهم آنچه که درک نشدنی است. اما در خصوص شرک و یا شکی که در کلامهای یارسانی نیز بر آن تأکید شده است که تحت هیچ شرایطی بخشوده نخواهد شد. شیخ امیر می فرماید:

پادشام مه و خوشگونای گوناهاکار      نمه بو و شه ریک تایفه ی شکدار

شک در این خصوص به معنای مردد بودن از داشتن اعتقاد و نداشتن ایمان به داده های عنوان شده ای است که برای وی مطرح گردیده است، یا با آگاهی بر نفی وجود و یا فرامین تأکید بورزد. در آن صورت شخص را مشرک خواهیم خواند.

روح دو سمت به جهت حرکت دارد، یکی به سمت مثبت و اعمال نیک است که در نهایت اصل ذات و مبدأ خود خواهد بود. دیگر به سمت منفی و حرکت خبیث است. در هر دو صورت لوازمات حرکت برای روح فراهم است. حال روحی که به سمت منفی پیش برود سیر نزولی را پیش خواهد گرفت و از حیوان که آن مراتبی دارد و انواع و اشکال متفاوت خواهد داشت تا نبات که بحث نسبت نیز در آن حاکم است و سنگ و جماد و واصل شدن به هیچی را طی خواهد کرد. یعنی آن روح از صفحه روزگار و در دستگاه هست معدوم خواهد شد و از بین می رود. گاه خبثت این ارواح که در جامه انسانی زندگی می کند به حدی می رسد که دیگر این مراتب را طی نخواهند کرد و در همان جامه معدوم خواهند شد. همانند قوم لوط یا عاد و ثمود که قرآن به آنها اشاره می کند. در سوره انبیاء آیه ۹۵ آمده: «اهل دیاری را که ما هلاک گردانیدیم دیگر زندگانی بر آنها حرام و هرگز به دنیا باز نخواهد گشت». همچنین سوره محمد آیه ۳۴ می فرماید: «آنان که به خدا کافر شدند و راه خدا را به روی خلق بستند و به حال کفر مردند دیگر ابداً خدا آنها را

## تعلیقات

نخواهد بخشید». که به دنیا باز نخواهند گشت دلیلی بر معدوم شدن روح آنهاست، خاصه اینکه واژه ابداً بخشیده نخواهند شد آمده است که دلیلی بر این مسأله دارد که دیگر روحی وجود ندارد تا بخشیده شود.

[۷۵] ف بابانوس :

اگر هم از یکدیگر خیانتی با چشمان خودتان مشاهده کردید آن را نزد دیگران و برای هم بازگو و فاش نکنید. (که این موضوع ممارستی است برای پوشاندن سر و یا سرپوشی در نوع ابتدایی آن و اگر شخص در این حد ابتدایی نتواند سرپوشی کند مطمئناً لیاقت شنیدن اسراری بزرگتر را نخواهد داشت حال اسرار الهی جای خود).

[۷۶] ف پیرنجم الدین پارسی :

آنانی که در دست جوز دارند (سرسپرده بینش یاری هستند) سرچشمه آنها نیل (کنایه از پربراری) است، پس نمی بایست در بینش یاری مکروحیله داشته باشد.

[۷۷] ف شیخ امیر :

اگر کسی برای تو لفظ درد را تمنا کرد تو آری و جان را در مقابل عنوان بدار، چراکه در نهایت برای تو سود است و برای آن شخص زیان.

[۷۸] ف شیخ امیر :

مرد آزاده یعنی کسی که تعلق ندارد، رها و فراح نظر است، راه خود را به پایان می برد. اما مردی که تنگ نظر است و در محدودیت فکری می باشد از یاری و بینش آن به دور است.

[۷۹] ف شیخ امیر :

اگر دین و آیین خودت را خوب می پنداری پس نمی بایست که از آیین کسی دیگر به بدی یاد کنی.

[۸۰] ف پیرحسن خراسانی :

دست و دل خودت را محکمه و قانون کن آنگاه رأی بده که چه کاری بد است آن را انجام نده. به شکلی دیگر نیز می آید که «شهره» معنی مرده ریگ و بی ارزش نیز می دهد پس اگر انسان دل خود را در خصوص مطالباتش بی ارزش فرض کند آنگاه به روشنی کارهای خوب و بد مشخص خواهد شد.

[۸۱] ف شیخ امیر :

هرکسی که دست و دلش او را یاری ندهد. مطمئناً از اسرار الهی خیر دار نیست.

[۸۲] ف سلطان سهاک :

برای رشد نهالی سالم هزار درخت بی ثمر را از بین برده ام ، آری برای به انجام رسانیدن رسالتی که از حقیقت سرچشمه می گیرد تیغم که برای هدف است دو لبه می بُرد.

[۸۳] ف تیمور بانبارانی :

ای یاران مگر آن زمان تیمور دلشاد گردد که آزادی عالم را ببیند، آنگاه که دادرسی به حق مظلوم شده باشد.

[۸۴] ف خلیفه دامیار :

در جمع یاری به زانوان همدیگر نیرو ببخشید تا که برای لحظه های بعد از آن برای تو حرکتی متقابل شکل بگیرد.

[۸۵] ف بابانوس :

با حرمت و ادب و بدون غم و اندوه در جمع بنشینید و برای همدیگر همیار و کمک کار باشید.

## تعلیقات

[۸۷] ف شیخ امیر :

من که ذات حق را در چهره یار (کسی که شاخصه های انسانی را داراست) می بینم چه احتیاجی به آمد و رفت به کعبه دارم.

[۸۸] :

یکی از مباحث مطرح و مهم بینش یارسانی وحدت وجود یا «پانته ایسم» است که کل شیوه فکری و اعتقادی آن را رقم زده است. و خالی از فایده نخواهد بود اگر شمه ای از فاکتورهای مطرح در این تفکر برای صراحت در بحث عنوان گردد. وحدت وجود انسان را بالاترین تجلی خدا می داند، طبیعت و تاریخ و کل هستی را رنگ و بوی الهی می دهد. به خدایی غیرمتشخص معتقد است و آن را روح کائنات می داند، به تعبیر دیگر خدا همه چیز است اما همه چیز خدا نخواهد بود. به این شکل که خدا ابتدا کلمه بود، یعنی درمی در ته دریا که با متلاشی شدن هستی را از نیستی به وجود آورد، و در این تکثیر از روح خود در همه کائنات دمیده کرد، که کوچکترین واحد کائنات تا کاملترین و بزرگترین آن از ذات الهی بهره منداند. اما در مراکز نورانی که جلوه افزونتری نسبت به سایر دارد همچون خورشید ویا کره دیگری که محتملاً از خورشید بزرگتر باشد تجلی قدرت الهی در آن بیشتر است. پیرمرزبار در خصوص تکثرگرایی وحدت وجودی در سرانجام کلام دوره هفتن بند ۲۲ می فرماید:

هزار خدا یک خداست هزار پیر یک پیر است، خدا یکی می باشد پیر هم یک پیر است.

این موضوع نه به معنی قائل نبودن به خدایی واحد و متشخص در نزد یارسانی است، بلکه علاوه بر اینکه این خدای متشخص و ناظر حاضر است، در کائنات نیز از ذات خود دمیده، یعنی در هر چیزی بنگری ذات خداوند را خواهی دید. در واقع یارسانی علاوه بر اینکه به همه خدایی قائل است، «تئیسیم» و واحدانگاری را نیز در خود دارد، اما توحید آن اشراقی است تا عددی.

از دیگر مسائل مطرح در وحدت وجود بحث شر و آن را از خداوند دانستن و یکی بودن آن با الوهیت است. به این معنی که نیک و بد به یک اندازه زیر لوای وحدت قرار می گیرند و خداوند دیگر فقط خیر نخواهد بود بلکه شر را نیز شامل می گردد. در واقع وحدت وجودیها به بینشی اعتقاد دارند که شریعت و قانده و ترتیب خاصی را در خود نمی پذیرد و جمله کلیسا و مسجد و کنشت.. را یکی دانسته و به ثواب و عقاب بهشت و جهنم نیز وقعی نمی گذارند. یک نوع بی قیدی و دیوانگی را در خود ایجاد می کنند که باعث می گردد تا این لجام گسیختگی او را از تکلیف شرعی رها کند. که حافظ آن را در بیتی اینچنین عنوان داشته:

تو خود حافظا سر ز مستی متاب که سلطان نخواهد خراج از خراب

اما یارسانی در عین حالی که این لجام گسیختگی در مستی را در خود دارد، از منظر دیگر کامل عقلانی بر شریعت موضوع و آنچه که به عنوان قانده و قانون حاکم است نگاه می کند. همانطور که گفته شد یارسانی دو جنبه عقل و عشق یا اسطوره و قانون، فیزیک و متافیزیک را در خود دارد به این شکل که از هر دوی آن بهره مند است. یعنی در عین مستی هوشیار است و اینگونه نیست که لابلایگری در عشق موجب گردد تا از وی تکلیفی ساقط گردد. یارسانی به عنوان یک آزاده موظف بر رعایت تمام اصول و موازین شرع در چهارچوب عنوان شده ای است که برای وی تعیین کرده اند. پس هر کدام از مباحث را در جای خود مورد تأمل قرار خواهد داد. مثلاً قائل به ایجاد شر از جانب خداوند هست، اما آن را منوط به ذات خداوندی می داند که ایجاد «واقع» می کند، که نمی توان آن را تعمیم به تعلق داد.

[۸۹] ف پیربنیامین :

## تعليقات

ای گروه همدل ، بیاید تا به هم بنشینیم ای گروه همدل ، آینه دلها را جلا و صیقل بدهیم ، در جم تمام مشکلات حل و فصل خواهد شد.

[۹۰] ف شیخ امیر :

هریاری که بدون یاور بنشیند و تنها باشد بدون شک آن شخص دوام آنچنانی نمی یابد و دچار مشکل خواهد شد.

[۹۱] ف عابدین :

ای جمع مردان یاری ، عقد برادری همانند مویی می باشد که به مویی دیگر بسته شده است، نيز دست و چهره همدیگر به جمال و هیبت دیگری صیقل و جلا داده می شود.

[۹۲] ف باباناس :

راه و راهداری دین را به اجبار نگیرید خاصه بینش یاری که نمی بایست با عتاب و خشونت باشد.

[۹۳] ف پیراحمدبرساهی :

ای یاران راه و رسم دین داری و بینش یاری را به زور تحمیل نکنند چراکه ظرف درونی افراد رقم می زند قابلیت آنها را و افراد خاص بی بحث و جدل یار می باشند.

[۹۴] ف شیخ امیر :

یاری همانند بهشت است اذیت و آزار ندارد و کسی به کار دیگری دخالت نمی کند.

[۹۵] ف شیخ امیر :

پیر و مرید همانند پروانه و شمع می باشند، دست یکدیگر را می بوسند و خاک پای همدیگرند.

(رابطه پیر و مریدی در بینش یارسانی یک رابطه باورمند و عاشقانه است. این رابطه با کمی تفاوت نسبت به رابطه پیر و مریدی در عرفان به این شکل تفسیر می گردد که پیر و مرید یاری مطاع و مطیع نیستند بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند و این دو از یک رابطه اجتماعی، دوستانه ، عاشقانه به ترتیب به یک رابطه واصلانه در حدپرستش رسیده اند که در قبال همدیگر نیز متعهد هستند، چراکه بینش یاری براساس مهرورزی و عشق بنیان نهاده شده است تا تمام افراد در این بینش همدیگر را عاشقانه نوازش کنند).

سید در بینش یارسانی نماینده خدا در این جامعه نیست تا برای ایشان سلطنتی الهی قائل شویم. فرد در این جامعه به تنهایی معنی نمی گردد بلکه یک کل به هم پیوسته است که تک تک افراد این نمایندگی را دارا می باشند، تنها فصل تمیز قابلیت و شایستگی است که آن هم فقط یک رأی خواهد بود. اما متأسفانه این بینش به خاطر آنچه که در سایر ادیان- توسط سردمدارانی که جایگاهی ویژه برای خود بنا نموده اند- رخ داده است دچار تحریف شده و آن را همانند سایر کرده است تا سید یارسانی در طول تاریخ موجودیت بعد از عصر پردیور این حق را برای خود لحاظ کند تا تمام دستورات و قوائد یارسانی را در انحصار بگیرد و مانع از انتشار آن شود و فرد یارسانی نیز برای انجام دادن مناسک و امورات دینی و فرهنگی خود ناگزیر از مراجعه به ایشان گردد. البته همانگونه که عنوان گردید رسالت پس از راسل همیشه دچار تحریفاتی می گردد چراکه میراث دار به جهت خواست و اراده معطوف به قدرت و پیشبرد منافع شخصی، از آن وسیله ساخته تا تفسیری باشد مطابق رأی و میل خود. این موضوع در اعصار و ادیان مختلف وجود داشته تا این مهم سبب گردد شخصیهایی روشنفکر که بر علیه تحجر و قدرت طلبی دستگاه دینی وقت که برای سرکوب از دین ابزار ساخته قیام کنند و تجدد را ملاک حرکتی خود قرار دهند.

اما بینش یارسانی در این خصوص یعنی سلطنت الهی بر روی زمین نظری متفاوت ارائه می دهد. به این شکل که بر علیه این نظام قیام می کند و انسان را آزاده می شناساند و عنوان می دارد که کسی بر کسی دیگر برتری نداشته و هر کسی

## تعلیقات

حق انتخاب خواهد داشت تا برای سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. از این روست که سلطان اسحاق به عنوان جلوۀ کامل حقیقت خود را مرید و یکی از این جامعه همانند سایر یاران معرفی می کند. اما متأسفانه این طرز تفکر از گزند تحریف در امان نبوده و از جانب تمامیت خواهان و انحصار طلبی سادات دچار دگرگونی می گردد، تا جایی که عملاً بر علیه این بینش (بینشی که سلطان اسحاق خود را همانند سایر یاران خطاب کرده) اقدام کرده و جامعه یارسانی را که روزگاری از شمال خوزستان تا نواحی روسیه و ترکستان را شامل می شده با انحصار طلبی، تحجر، عدم آگاهی و به کج راهه کشاندن افکار، حفظ موقعیت ... محدود در جامعه امروزی کرده. سید یارسانی به اشتباه بحثی همچون سید بودن و در مقابل عام بودن را دستمایه قرار می دهد تا خود را خاص خطاب کند!! در حالی که سید و یا پیر در جامعه یارسانی سوای تعریف پیر در عرفان و یا دده در علویه و کشیش در مسیحیت است. پیر در بینش یارسانی یک رابطه باورمند با مرید خود دارد که کسی را در این رابطه برتری نیست، در واقع هر دو مکمل هم می باشند و هر دو در مقابل هم مؤظف و مسئول، که این رابطه به رابطه ای عاشقانه که عاشق و معشوق آن مشخص نیست - هر دو هم عاشقند و هم معشوق - مبدل می گردد. تنها وظیفۀ اشخاص چه سید و چه غیر سید در مراسم و آداب مذهبی است که متفاوت خواهد بود، به این شکل که پیر و یا سید به هنگام انعقاد جم در رأس قرار می گیرد و یک نظام شاهی مشروطه را به وجود می آورد و هر کدام از جم نشین نیز مسئولیتهایی را بر عهده می گیرند، همانند خلیفه، کلام خوان، سر یا یا خادم. البته انحصار طلبی سادات باعث گردیده تا هم اکنون ما از اولادان هفت خلیفه از اولادان هفت سازچی... نداشته باشیم و حتی اغلب اولادان دلیل نیز مشخص نباشند، چراکه تمام این وظایف را سادات تحت اختیار خود قرار داده و به خود این اجازه را داده تا برای جامعه یارسانی تصمیم بگیرند و آن را در ورطۀ آسیب قرار دهند.

[۹۶] ف سلطان اسحاق :

عیب نیست اگر چنانچه در این جامعه همانند افراد عادی خدمت کنم چراکه من هم یکی هستم مثل شما در این جامعه .

[۹۷] ف عابدین :

دیگر زیارت گنبد های گلی را نمی کنم چراکه در جمع یاری پیالۀ می ولذت ناشی از آن را می فهمم و می بینم.

[۹۸] ف سلطان اسحاق :

هر چقدر که درخت عود و چنار بزرگ و تنومند گردد لازم می شود که آن را با ازه ببرند.

[۹۹] ف سلطان اسحاق :

با کلام و گفتگو تحجر فکرهای آهنین را نرم کنید و همانند مرده ها که برایشان قرآن می خوانند برای آنها کلام بخوانید.

[۱۰۰] ف پیر رستم سو :

بینش یارسانی و کلامهای مطرح شده در آن محل تأمل برای بحث و گفتگو است و خوشا به حال کسی که به این بینش خو گرفته است.

## تعلیقات

### ازل قبل از خلقت - آفرینش :

[۱۰۱] ف شیخ امیر:

در آن هنگام که نه لوح بود نه قلم نه یار نه اغیار، پادشاه خداوندگار در درّ بود و درّ هم در دریای لایتناهی ، نه قال و مقال بود نه صدا زدن و خطاب کردن (کنایه از حادث شدن و کن فیکن)، تا مدتی چند پادشاه خداوندگار در دانه درّ بود .

[۱۰۲] ف پیربنیامین:

دامیاری و دام را به من نشان داد، سرور و خداوندگارم الله بود دامیاری و دام را به من نشان داد، در دریای لایتناهی دوری بود که سزاوار بودم به من نشان داد، دور را شکافتیم و سرور و خداوندگار را پیش کشیدیم.

[۱۰۲/۱] ف پیربنیامین:

غواص در جیحون هستم (جستجوگر دریای لایتناهی هستی) ، آری بنیامین هستم غواص در جیحون ، در آن زمان (نامشخص) پادشاه خداوندگارم از داخل درّی (همان نقطه کوچک انرژی که شبیه درّ است) کامل و بی نقص که مخفی و بکر بود بیرون آمد، من خودم بودم و از خودم برگشتم (شکل تغییر یافته، شناختن خود، دوره سن سن و من من) . درّ را شکافت پادشاه خداوندگاری که بی چند و چون است، و از ماحصل این انفجار چرخ (آسمانها) را به وجود آورد و از تکه های ناشی از انفجار ستاره ها را در این چرخ ساکن و سکون کرد، ستاره ها را مستقر و ایجاد کرد با یارانی (موکلین، ایزدان) که فزونی پیدا کردند، سپس مرا برای آسمان و زمین (کائنات) به جهت پایداری ستون کرد. (علی العرش استوا)

[۱۰۳] ف سلطان اسحاق :

از اساس الست یعنی قبل از خورشید و ماه ، کیهان دریا (آب) بود و زمین همچون آسمان (غبار) .

[۱۰۴] ف پیربنیامین:

در تاریکی و سیاهی مطلق ، ای داود شاه خداوندگارم سلطان سهاک در تاریکی و سیاهی مطلق ، شکوه و جلال را نظم و ترتیب داد پس یخ و سردی به روی کار آورد، (جور= نام یکی از خطوط جام جم که خط لب جام و پیاله باشد، و پیاله جور به معنی پیاله ملامال است چه هرگاه حریف را دانسته پیاله ملامال بدهند تا مست شود بیفتد و بی شعور گردد به او جور و ستم کرده خواهند بود. برهان قاطع. که با این تفسیر از واژه حشمت جوری چنین مستفاد می گردد که شکوه و جلال حضرت حق ملامال و در خط لب جام بوده است.) پس اراده کرد و تمایل داشت که مردان و فرشتگان مقرب را جمع کند و آنها را قطار دهد. آنگاه به پا کرد طوفانی عظیم و سخت ، ای عزیز پس الست را از خود گذر داد.

[۱۰۵] ف داود:

عزیز و سرور بی همتا، ای بنیامین شاه خداوندگار سلطان سهاک عزیز و سرور بی همتاست ، به وجود آورد سرما و یخبندانی سخت ، در فضای سیاهی و تاریکی مطلق خودش بود تنها و فرد، برای جمع مردان و فرشتگان مقرب اراده اش افزون گشت برای محاسبه و نظم ، خلق کرد فوری چهار دریا را در ساعتی مشخص ، پس به یکپارچه یخ مبدل شدند و مردان و فرشتگان نیز درگیر این سرما ، که در این سرمای سخت تمامی آنها جامه را تهی کرده و روبه فنا می رفتند. همچنین داود در کلام دوره خزانه در این خصوص می فرماید:

جهان چوین به هشت ره نگره ننگ ره ژه نان  
به نسیان وه جای دیوان و جنیان  
دایم وه حکمت و ته شویشه نان

جهانت ره ژه نان  
دورپ سازنان به حررت روچه نان  
خلقهت په ی فهیز په ی نه ندیشه نان



## تعليقات

(کائنات را آراسته کردی، کائنات را همچون بهشت رنگارنگ آراسته کردی، درّ را ساختی و دریا را یخ بسته کردی، آنگاه انسانها را به جای دیوان و جنها خلق نمودی، آن نیز به خاطر فیض و اندیشه حاکم بر موضوع می باشد که دائماً در حکمت و معما و اندیشه باشد.)

[۱۰۶] ف سلطان سهاک:

راه سه روزه را قرار دادم، به این شکل راه وروش سه روزه را قرار دادم، سه روز ازلی که از چهارچوب کلی زمان درّ بوده است. بله در سه ساعت کائنات را با نظم و نظام خاصی ساختم. به اندازه یک ساعت آسمان را ساختم با علت ، صف ستاره ها و کهکشان را به هم پیوستم، در ساعت دوم ماه را در ساعت دوم ساختم ، هم پاک و روشن می شود عالم تاریک و ناروشن، اما روشنی آنچنانی به جهان و کائنات نداد، ساعت سوم، در ساعت سوم آفتاب را ساختم که بعد از سه روز در آن زمان روشن شد تمام عالم تاریک و ناروشن، هم اینکه شما را ریاضت و غم دادم و در روز ششمین عالم را ساختم.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## تعلیقات

### دونادون :

[۱۰۷] ف شیخ امیر :

ای مردان راه حق از این سیاست نترسید ، تسلیم روح همچون غوطه زدن مرغابی در آب است، هر کسی که مآووقع زندگیهای قبلی خود را بداند از این کوچ و آمد ورفتهای روح هیچگاه دلگیر نمی گردد.

[۱۰۸] ف پیرمونس :

اشیاء هم دچار مرگ و تولد می گردند یعنی جامه عوض می کنند، که این مساله را جملگی ما گواهی می دهیم.

[۱۰۹] ف صالح:

زمین من دفتر است و خیشم برای شخم آن زرین ، خیشم قلم است با تیغه هایی آبدیده و براق ، دقت و نظم من برای محاسبه و ثبت توانایی پنجه هایم هستند همانند گاو شخم زن پرقدرت، بذر من برای کاشتن در این زمین مروارید است، مروارید کلامی است که راهبر و راهنماست، نایس (خداوندگار) از کلام ما را آفرید.

[۱۱۰] ف باباسرهنگ :

راه و بینش یاری را در میان توده مردم و در خلال روابط اجتماعی قرار دادیم تا که با آزمون و شرم با یکدیگر برخورد کنید. در راهی که برایتان قرار داده شده است دلهایتان را گرم و صمیمی نگه دارید چراکه این روزگار هیچ است و همچون خوابی می گذرد.

گاهشمار کردی - روزه یاری :

[۱۱۱] گاسانبار :

شش جشن بزرگ ایرانیان می‌باشد که آفرینش اهورا مزدا در این شش گاهنبار شکل گرفته با نامهای ۱- میدیوزرم ۲- میدیوشم ۳- پشته شهیم ۴- ایاسرم ۵- میدیاریم ۶- همسپتمدیم. هریک از این گه‌نبارها پنج روز می‌باشد و آخرین روز جشن مهمترین روز آن است. گاهنبار شش فصل از سال شمسی است که سال را به صورت نامساوی تقسیم کرده و آن بر اساس زندگی جوامع دامداری و کشاورزی که در بینش زردشتی گری امری مقدس بوده به وجود آمده است. گاهنبار اول با صفت شیر دهنده که منظور شیره گرفتن و ساقه یافتن گیاهان است آمده که روز(دی به مهر) از اردیبهشت ماه یعنی پانزدهم اردیبهشت شروع آن است می‌باشد. گاهنبار دوم از پانزدهم تیرماه شروع می‌گردد و آن مصادف است با فصل درو. گاهنبار سوم از سی ام شهریور هنگام خرم‌ن شروع می‌شود. گاهنبار چهارم از سی ام مهرماه شروع می‌شود و آن هنگامی است که گله جفت گیری کرده و بار گرفته اند. گاهنبار پنجم از روز بیستم دی ماه که آغاز سرماست آغاز می‌گردد و گاهنبار ششم آخرین روز اندرگاه یا سیدوشصت و پنجمین روز سال است که هنگام آسایش و شکرگذاری به درگاه اهورامزدا می‌باشد. البته در برخی از تحقیقات «میدیوشم»- در اوایل تابستان یا هنگام انقلاب تابستانی (بلندترین روز سال)- را مبدأ معرفی نموده اند، بعد «پتیه شهیم» (پتیش ههیه) به معنای پایان تابستان، «ایاترم» (ایاترمه) به معنای آغاز سرما ، «میدیاریم» (میدیانیریه) به معنای میانه سال ، «هسپت مدم» (هسپت مئیدیه) به معنای برابری شب و روز یا برابری سرما و گرما (منظور پایان زمستان و هنگام اعتدال بهاری)، «میدیوزرم» (مئیدیوئی زرمیه)، به معنای میانه فصل سبز (منظور میانه بهار) می‌باشد. این گاهنبارها که در پهلوی گاسانبار نام گرفته جنبه دینی داشته و در امورات مربوط به گاهشمار و شرح روز و ماه و سال کمترین نقشی را عهده دار بوده است، پس به همین خاطر در هیچ کدام از تقاویمی که در ایران استخراج شده از آن به عنوان منبع و مأخذ استفاده نگردیده و بیشتر از آن به جهت به جای آوردن مناسک و آداب دینی استفاده می‌شده، خاصه اینکه پیر شمس الدین شاره‌زوری نیز از آن- همانند کلام دوره برزنجه و سایر کتب الهی که خلقت را در شش روز معرفی نموده اند- به عنوان مراتب تجلی و ظهور ذاتی نام می‌برد و می‌فرماید:

بارگه‌ی شام وه‌سته‌ن نه گاسانباری  
په‌ری ده‌سکیری می‌رده وه‌تاری

نه گاسانباری...  
ها هه‌فته‌وانش سازا چه ناری

[۱۱۲] ضرب المثل کردی :

جشن خدر (خضر) والیاس که آمد سال تمام شد ، یعنی خدر والیاس سال را به پایان رسانیدند.  
زمانی که جشن خدر می‌آید آرد انبار نیز تمام می‌گردد.

[۱۱۳] ف سلطان اسحاق :

ای گروه همردیف و همراه ، بیایید تا با هم بنشینیم ای گروه همردیف و همراه ، از دوازدهم ماه هرچه که از چله زمستان گذشته باشد سه روز روزه یاران می‌بایست اعمال گردد.

[۱۱۴] ف سلطان اسحاق :

ای روکن الدین (پیرموسی) در دفتر ثبت کن، این تاریخ مشخص را در دفتر ازگی ثبت کن، در این چله تابستانی سه روز روزه یاری را ثبت کن که آن موعدهش از ماه سمت راست چله یعنی اولین ماه آغازین در روزهای دوازدهم ، سیزدهم و چهاردهم است.

[۱۱۵] ف سلطان اسحاق :

اواخر ماه عقرب ، نیش ماه عقرب را منظور می‌باشم ، سیم آن از گنبد خضرا می‌باشد که راه کهکشان شیری است و آن دنباله پاهای خودم می‌باشد که در آسمان شب بسته ام .

[۱۱۶] عه قره‌ب:

## تعلیقات

یکی از بروج دوازده گانه ماه می باشد که برابر است با آبان خورشیدی که در فارسی به آن کژدم و در ترکی قوی نیل می گویند که برابر با ماه گوسفند و نوامبر میلادی می باشد. کواکب صورت عقرب بیست و یک در صورت و سه در خارج صورت است که عرب آن سه کواکب را که بر جبهه او باشند اکلیل خوانند و کواکبی که بر بدن او باشد و سرخ نماید قلب العقرب، و ستاره ای که نزدیک قلب العقرب است نیاط و آنها که بر خزرات او باشند فقرات خوانند و آندو کواکب که بر طرف ذنب او باشند « شوله » (نفائس الفنون، ج ۳ ص ۴۵۴) و این منازل قمر است که فاصله زمانی را که ماه یک دور منطقه البروج را تکمیل می کند و قسمتهای تقسیم شده ای است را نام می نهند. این منازل را بیست و هشت منزل می دانند مانند منزل زبانا یا زبانی العقرب که دو شاخ کژدم و دو دست عقرب هم به آن می گویند و منزل شانزدهم ماه است که علامت آن دو ستاره از قدر سوم است بر دو کفه میزان. عرب گوید این دو ستاره بر زبانای عقرب یعنی بر دو شاخ آن واقع اند. یا اکلیل که عوام آن را کاسه یتیمان و قصعة المساکین گفته اند، و آن صورتی است در نیمکره شمالی با بعد ۱۵ ساعت و ۳۵ درجه و میل شمالی ۳۰ درجه که ستاره روشن آن فکه نام دارد و منزل هفدهم ماه است که علامت آن سه ستاره بر خطی معوج از جنوب تا شمال کشیده و هر سه از قدر سوم می باشند و چون بر پیشانی عقرب واقع شده اند آنها را اکلیل گفته اند. و یا قلب که منزل هیجدهم این ماه است و علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر دوم با دو ستاره دیگر در دو طرف آن از قدر سوم به شکل قوس در زیر صورت اکلیل شمالی، و بدان سبب به آن قلب گفته اند که بر محل قلب صورت عقرب واقع گردیده و همچنین شوله که منزل نوزدهم ماه است که شرح آن در بخش گاهشمار یارسان آمده است. اما اسامی منازل قمر که به فارسی این چنین آمده: پرویز (پروین)، پّه یا پها، اویسر یا آزیسر، بشن یا بشن (بش)، رقت یا رخود (رخوت)، تره یا تره، اوز یا آذر، نهن، میان یا میان، اودم، ماشاه یا ماشاه، سپور، هوسرو، سرب یا سروی، نور، گیل یا گیلو (کل)، گرفس یا گرفش، ورتت، گاو یا گا، گوی، مورو یا موری، بُند یا بُنز (بندی)، کهتسر، و هت، میان یا میان، کهت، پدیور، پیش پرویز. و به زبان عربی: ثریا، دبر آن، خویا، هنع، ذراع، نشره، طرف، جبهه، زبره، صرفه، عواء، سماک، غفر، زبانان، اکلیل، قلب، شوله، نعانم، بلده، سعدالذابح، سعدبلع، سعدالسعود، سعدالاجنیه، الفرغ المقدم، الفرغ المواخر، بطن الحوت، الشرطان، البطنین است.

[۱۱۷] ف شیخ امیر :

وعده آن زمانیست که گوزنهای کوهی منطقه شاهو به خاطر جفت گیری صفی را پشت سر هم تشکیل می دهند که از آن طریق می توان آنها را شمرد و این موسم همراه است با تقرب خوشه پروین به نزدیکترین نقطه ممکن با ماه که این دو بیانگر آغاز روزه مرنوی در نزد یارسانی است.

[۱۱۷/۱] خوشه پروین :

پروین یکی از نزدیکترین خوشه های اختری باز در سراسر آسمان است و فقط خوشه باز " هوادس " در همان صورت فلکی ثور ، از آن به ما نزدیکتر است .

عکسهای زمانگیر، پروین را در احاطه سحابی رقیقی نشان می دهند که بیش از این پنداشته می شد بازمانده دوران پیدایش ستاره های آن باشد، اما چهار سال پیش، اخترشناسان، با بررسی دوباره تصاویر ماهواره فرو سرخ " آیراس " دریافتند که این سحابی متعلق به خود خوشه نیست بلکه پروین فقط از میان آن عبور می کند و ربطی به آن ندارد. اگر راستای کمر بند جبار را به سوی شمال غرب آسمان ادامه دهید ابتدا به ستاره الدبران و سپس به هفت ستاره درخشان و جفت هم می رسید که در کنارهم خوشه انگور زیبایی را در آسمان تداعی می کنند.

رد پای این جرم زیبا در تاریخ به حدود ۳۰۰۰ سال پیش برمی گردد و حتی در کتابهای مقدس دینی مانند تورات و انجیل نیز بدان اشاره شده است. شاید به همین سبب این خوشه تا این حد در شعر و ادبیات جهان جای دارد. برای رومی ها این

## تعلیقات

خوشه از اواسط خرداد در آسمان صبحگاهی طلوع می کرده است یعنی درست سه هفته زودتر از طلوعی که در عصر حاضر برفراز شرق دارد. آرتک ها در مکزیک و آمریکای مرکزی مبداء تقویم سالیانه خود را با دیدن نخستین تلالوئ ستاره های ثریا پیش از طلوع خورشید در آسمان صبحگاهی تنظیم می کردند. در یونان باستان ثریا جرم آسمانی مهمی برای زمان سنجی بوده و طلوع سحرگهی آن از آغاز موسم سفرهای دریایی و فرارسیدن فصل زراعت نشان داشته است. شاید به همین دلیل یونانی ها نام پلیدها (کسانی که با کشتی سفر می کنند) را به آن داده اند. در اسطوره های یونانی هفت ستاره درخشان این خوشه در حقیقت دختران اطلس و پلیون (اطلس، پسر تیتان که زئوس خدای خدایان برای تنبیه او مجبور می کند تا کره زمین را بر دوش خود قرار دهد) هستند. در اودیسه هومر یا شعرهای هسیود، شاعر معروف یونانی نیز اشاراتی به این خوشه شده است. هندوها این خوشه را هفت مادر خدای جنگ می دانستند. حافظ و دیگر شاعران پر آوازه ایرانی هم در غزل ها و اشعار خود به عقد ثریا و هفت خواهران اشاره کرده اند.

فاصله خوشه پروین در حدود ۴۴۰ سال نوری، قطر آن ۱۲ سال نوری و جرم کل آن ۸۰۰ برابر جرم خورشید تعیین کرده اند. سن این خوشه نیز با استفاده از نمودار هتسپرونک راسل بین ۷۵ تا ۱۵۰ میلیون سال تخمین زده شده است. حرکت فضایی ستارگان این خوشه چنان است که این خوشه به سمت جنوب شرق در حرکت است اما ماه هر ۳۶۰۰ سال جابجایی این خوشه را نسبت به ستاره های زمینه به اندازه قطر ماه در آسمان خواهیم دید. نکته دیگر آنکه در تمامی عکسهای زیبایی که از این خوشه می بینید گویی اطراف ستاره های پروین هاله آبی درخشان زیبایی نمایان است. ابتدا اخترشناسان گمان می کردند این سحابی بازتابی باقی مانده گازهایی است که خوشه از آن تشکیل شده است. اما بعدها متوجه شدند که این موضوع به علت سن خوشه درست نیست. زیرا تاکنون گازهای باقی مانده از تشکیل آن خوشه به سبب وجود گرانش بازوهای کهکشان پراکنده شده اند. این نمای زیبا فقط بخاطر گذر خوشه از میان منطقه ای سرشار از گازهای غبار آلود میان ستاره ای است.

بر طبق اساطیر یونان، خوشه پروین، هفت خواهران اطلس نیرومند بودند که اوریون (صورت فلکی جبار یا شکارچی) به دنبالشان بود و برای نجات از دست وی، به صورت هفت کبوتر در آمدند. قدر ستارگان روی هم رفته ۲۰ ستاره پروین از قدر ششم درخشان ترند. از آنجا که خوشه پروین در صورت فلکی ثور (گاو) قرار دارد این مقارنه نیز در صورت فلکی ثور اتفاق می افتد. هفت ستاره درخشان خوشه پروین را "نیرالثریا"، "اطلس"، "الکترا"، "مایا"، "مروپ"، "نحیه" و "تلیون" تشکیل می دهند. خوشه پروین متشکل از ۳۷۰ ستاره است که با چشم غیر مسلح فقط روشنترینشان (ستارگانی که داغ و رنگ آبی متمایل به سفید) قابل مشاهده هستند. خوشه ی پروین از اولین ستاره گانی بودند که در تاریخچه ی ادبیات چین در ۲۳۵۰ ق.م و قدری دیرتر در آثار هسیود و اودیسه ی هومر در حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ظاهر شدند.

در یونان پلیدس هفت خواهر به نام های: میا، الکترا، تایجته، آلیونه، سلیونو، آستروپ و مروپ بودند. آنها فرزندان اطلس خدایی که آسمان را بر دوش نگاه داشته و حوری دریایی پلیون (محافظ کشتیرانان) بودند. پلیداس با کره گانی هم نشین آرتمیس الهه ی شکار و ماه بودند. یک روز درحالی که آنها در کمین گوزن ماده ای بودند شکارچی بزرگ اریون سرگرمی معصومانه ی آنها را بهم زد و آنها هراسان فرار کردند. زیبایی آنها او را شدیداً تحت تاثیر قرار داد و او بی رحمانه آنها را تعقیب کرد. آرتمیس نزد زئوس شکایت کرد و مداخله ی او را خواستار شد. زئوس هفت خواهر را به دسته ای فاخته تبدیل کرد و آنها به آسمان پرواز کردند. آرتمیس از بی حرمتی آشکار اوریون عصبانی شد و انتقامش را از اوریون گرفت. آپولو برادر آرتمیس با اوریون رو در رو شد و عقرب غول پیکری را فرستاد تا به اوریون حمله کند. زئوس شکارچی مرده را در آسمان قرار داد تا برای همیشه در تعقیب بیهوده ی پلیداس در آسمان باشد به همراه صورت فلکی عقرب در تعقیب او تنها شش ستاره از خوشه ی پروین با چشم غیر مسلح قابل رؤیت است. یونانیان کهن شرح می

## تعلیقات

دهند که همه ی خواهران به غیر از مروپ با خدایان ازدواج کردند. اما مروپ با انسانی به نام سیسیفوس پادشاه کورینت که محکوم به غلتاندن سنگی بر روی کوه بود ازدواج کرد و فنا ناپذیری خود را از دست داد. داستانی دیگر در مورد ستاره ی گمشده به الکترا باز می گردد، وی جده ی خاندان سلطنتی تروی بود. پس از نابودی تروی غم و اندوه بر او چیره شد و خواهرانش را ترک گفت و به ستاره ای دنباله دار تغییر شکل یافت. از آن به بعد به نماد سرنوشت بد و فنا شده تبدیل شد. افسانه ی ستاره ی ناپدید شده انعکاسی است از افسانه های فولکلور یهودی، هندو و مغولی. آنها بر اساس اتفاقی واقعی پایه گذاری شده اند. مدارک علمی گواه بر آن است که ستاره ای در این خوشه نزدیک به پایان هزاره ی دوم قبل از میلاد از بین رفته داستانی مشابه با افسانه ی یونانی از کایووا قبیله ای از آمریکای شمالی روایت می کند که هفت باکره توسط روح بزرگ به آسمان فرستاده می شوند. تا از شر خرس غول پیکر در امان بمانند. روح بزرگ مائوتیپ یا برج شیطان- مقبره ی ملی وایومینگ- را ساخت تا از دست خرس در امان باشند. خط های عمودی بر روی سطح صخره را جای پنجه های خرس می دانند که برای بالا رفتن از کوه استفاده کرده. وقتی که خرس به نزدیکی باکره ها رسید روح بزرگ آنها را به مکانی امن در آسمان منتقل کرد. در افسانه ی قبیله ی ناواهو بعد از اینکه زمین از آسمان جدا شد خدای آسمان سیاه خوشه ای از ستاره ها بر روی قوزک پایش داشت. آنها پسران سنگ چخماقی بودند. در اولین رقص خدای سیاه با هر بار کوبیدن پای او بر زمین پسران چخماقی از بدنش به بالا می پریدند. ابتدا بر روی زانو سپس ران و شانه و سرانجام بر روی پیشانی. جایی که برای اقامت در آن ماندند آسمان بود. قبیله ی بلک فوت در جنوب آلبرتا و شمال مونتانا معتقد بودند که این خوشه ی ستاره ای پسران یتیمی هستند که از قبیله طرد شدند. دسته ای از گرگ ها با آنها دوستانه رفتار کردند و تنها همدیشان شدند. آنها به خاطر زندگی خسته کننده بر روی زمین غمگین شدند پس از روح بزرگ خواستند که به آنها اجازه دهد تا در آسمان تفریح کنند و او آنها را به عنوان ستارگانی کوچک در آسمان قرار داد. به عنوان یادآوری ظلمی که به پسران شد در مقابل مهربانی حیوانات هرشب افراد قبیله با زوزه ی گرگ هایی که به دنبال دوستان گمشده شان می گردند رنجور می شوند. نامهای دیگر خوشه ی پروین: کارتیکیا: خدای هندوی مردانگی و جنگاوری. او فرمانده ی سپاه خدایان است و از جرقه ای جادویی که توسط شیوا خلق شده بود متولد شد.

در اواسط خرداد، قبل از سحر خوشه پروین در صورت فلکی ثور با روشنی نسبتاً کم می درخشند. که برای بقیه ایام سال، خوشه پروین هر روز زودتر طلوع می کند و کم کم بالا می آید تا به این هفته (۲۴ تا ۳۰ آبان) برسد، که طلوع آن مصادف با غروب خورشید می شود و در نتیجه از ابتدای شب تا صبح، در آسمان قابل دیدار است. شما می توانید پس از غروب آفتاب به سمت شرق نگاه کنید تا این مجموعه زیبا را که از افق بالا می آید ببینید. چگونگی طلوع و ایام حضور این خوشه زیبا در آسمان باعث اعتقاد به تقدس آن از نظر مذهبی گردیده و گاهی به عنوان تقویم کشاورزی، در بسیاری از تمدن های باستانی از جمله مایاها و آرتک ها در مکزیک و پوئبلوس ها در جنوب شرقی ایالات متحده کاربرد داشته است. در باور سرخ پوستان ناواهو، خوشه پروین به عنوان خالق جهان بوده است. نام «هفت خواهران» پیوسته همراه با اسم این مجموعه بوده، در حالی که فقط شش ستاره آن معمولاً با چشم غیر مسلح دیده می شود. در افسانه ها آمده است که یکی از این خواهران با فرد عبوسی ازدواج و به همین دلیل کم نورتر از سایر خواهران شده است. چهره این خوشه در اواسط آبان ماه، ما را به یاد باران های زمستانی می اندازد، هرچند که سرما در پاره ای از مناطق روبه شمال، حضور خود را قبلاً نشان داده است. مجموع ستارگان خوشه پروین حدود یک و نیم درجه قوسی آسمان، یعنی سه برابر قرص ماه بدر را می پوشاند، لذا با یک تلسکوپ قوی که دارای میدان دید محدودی باشد، نمی توان همه ی ستارگان آن را به صورت یک گروه بهم پیوسته، یکجا دید. ستاره شناسان چندین صد ستاره را به عنوان اعضاء خوشه پروین می شناسند که پاره ای در درون و بقیه اطراف آن پراکنده اند. همچنین از نظر سن ستارگان خوشه پروین، ستاره شناسان معتقدند که این خوشه

## تعلیقات

به نسبت جوان بوده و فقط چند صد میلیون سال عمر کرده است. ضمناً بعضی از تحقیقات گویای این است که حتی هنوز هم، زایش در درون این خوشه انجام می گیرد. این ستارگان درهم تنیده، آثاری از اعتقادات فرهنگ های گوناگون را با خود به همراه می آورد. نحوه تشخیص خوشه پروین در آسمان پر ستاره به این شکل است که اگر راستای کمربند "جبار" را به سوی شمال غرب آسمان ادامه دهید ابتدا به ستاره "الدبران" و سپس به هفت ستاره درخشان و کنار هم می رسید که تداعی کننده خوشه انگور زیبا در آسمان است. (دانشنامه ستاره شناسی، سایت آسمان شب ایران، [tarrysky.ir](http://tarrysky.ir)) [۱۱۸] نسیء :

اندک سالی از رحلت حضرت محمد (ص) گذشته بود که نابسندۀ بودن گاهشماری مہی برای کارهای مدنی احساس شد و فکر استفاده از تاریخ خورشیدی به ذهن گذشت اما مشکلی حل نداشتنی در کار بود و آن موضوع نسیء بود. توضیح آنکه در میان اعراب پیش از اسلام که برای امور تجاری و داد و ستد در مکه گرد می آمدند، متغیر بودن تاریخ زمان وقایع موجب می شد که گاهی این اجتماع به زمانی می افتاد که فصل برای آن مساعد نبود. هوشمندان عرب با توجه به گاهشماری یهود بر آن شدند که گاهی ماهی بر تعداد ماه های سال بیفزایند تا فصل مساعد برجا بماند، اما این کار بی آنکه قاعدۀ صحیح داشته باشد انجام می شد و امر به تأخیر فصل مساعد، یا نسیء به نحوی دلخواه آن هم در انحصار خانواده معینی صورت می پذیرفت. اما در دین اسلام به حکم آیه ۳۷ از سوره نهم (توبه) تعداد ماه های سال نزد خدا ۱۲ مقرر شده است و چون اجرای نسیء گاهی سالهای ۱۳ ماهه به وجود می آورد آیه ۳۸ همان سوره بدین صورت نازل شد. کسانی که در صدد استفاده از گاهشماری خورشیدی که لازمه اش نگاهداری حساب کیسه بود بودند نسیء را با کیسه خلط کردند و از بیم ارتکاب عمل کفرآمیز از تحقق بخشیدن به فکر خود منصرف شدند. [۱۱۹] ف بابا یادگار :

رجوع شود به بخش فلسفۀ یارسان با تعلیقات شماره ۷۱

[۱۲۰] ف سلطان اسحاق :

در این چله زمستانی، ای داود روزه آنها در این چله زمستانی باید باشد، که عید آنها به بهانه وجود تو و برای تو سرمست می گردند، این نیت و روزه را می بایست به نام قولتاس و برای ایشان بخوانند.

[۱۲۱] ف قوشچی اوغلی :

بیا بیا بیاید ای یاران از پادشاه رحمت رسیده است به یاران قولتاس از شاه بلندمرتبه نظر گردیده، ارزش روزه را هفتاد و دو ملت درک نمی کنند. به یاران طعنه کش از حق چنین مقدر گردیده، آغاز روزه در پانزدهم ماه قمری است که آن ماه به طور کامل میان دو چله قرار دارد آن ماهی است که با دو چله بزرگ و کوچک مصادف گردیده.

[۱۲۲] ف قوشچی اوغلی :

آن پانزدهمی که از ماه در وسط چله می گذرد همان سه روز روزه ای است که در نزد یارسانی مقرر گردیده است، مرنو را سلطان بنیان گذاشت و قولتاس را ابراهیم که در دوره بغداد بینش یاری را سقام داد.

[۱۲۳] ف سلطان اسحاق :

از آن قولتاسها چراغ و روشنائی بگیرید چراکه همین ریاضت در زمان مرنو گذاشته شد، راه قولتاسیم (روزه قولتاسی) نیز هم می بایست که رواج پیدا کند و به آنها نیز (قولتاسیان) این سه روزه روزه یاری داده شود.

[۱۲۴] ف سلطان اسحاق :

روزه مرنوی را گذاشتم و همچنین روزه قولتاسی، طاس من آسمان است که همدریف گنبد خضرا می باشد.

[۱۲۵] دره شیش :

## تعلیقات

نام یکی از روستاهای شهرستان حلبچه در استان سلیمانیه عراق می باشد که در زمان سلطان اسحاق جملگی یارسانی بوده‌اند اما به خاطر سوء زن به یکی از یاران سلطان اسحاق جنگی مابین اینان و یاران سلطان درمی گیرد که اکثر اهالی این روستا توسط مصطفی به هلاکت می رسند. ماقع این جریان در متون یارسانی به این شکل آمده : در عصر اول پردیور شخصی از یارسان دل‌باخته زنی می گردد. روزی آن زن با کاسه ماستی که در دست داشته می رفته تا به خدمت سلطان اسحاق برسد اما در میان راه به وی برخورد می کند که از وی طلب حاجت ناروا می دارد و عنوان می کند که اگر حاجتش برآورده نشود کاسه ماست وی را می ریزد. پس با سرسختی زن مواجهه می گردد و کاسه ماست او را می ریزد. که به ریختن کاسه ماست زن نیز بسنده نکرده و بالأجبار از وی بوسه ای می گیرد. شیخ گناهکار به پردیور می آید و در جم سلطان اسحاق می نشیند که این امر بر سلطان پوشیده نبوده ، شاه عالم می فرماید: امروز کسی گناهی مرتکب شده که نه آسمان و نه زمین آن را بر نمی تاباند و آمده در جم نشسته است پس گناهکار می بایست که از جم خارج گردد... شیخ عاقبت گناه خود را به گردن می گیرد و طلب بخشش و توبه می کند. از این ماجرا مدتی می گذرد، روزی همان زن را در کنار رودخانه سیروان همراه فرزندش می بیند و همان درخواست قبلی را تکرار می کند که با سرسختی زن مواجهه می شود. به او می گوید که اگر کام مرا روا نداری فرزندت را به آب می اندازم که زن باز سرباز می زند و عملش را خلاف انسانیت عنوان می دارد، پس شیخ ناگزیر فرزندش را به آب می اندازد. این امر بر سلطان پوشیده نمی ماند و به داود امر می کند که فرزند زن را از آب بگیرد. و حکم بر دستگیری او می دهد. شیخ از قضیه مطلع می گردد و به لابه و عجز و التماس نمی تواند قلم عفو از جانب سلطان اسحاق بر گناه خود بگیرد، پس آن را به پردیور راه نمی دهند چراکه وی شکاک است و نه گناهکار، همچنین به اطراف و اکناف نیز خبر می رسانند که او را نپذیرند. شیخ به روستای دره شیش پناه می برد که در آن موقع سیدسرحم دره شیش میراسکندر (رفرنگ بابایادگار) بوده که قبلاً توسط سلطان اسحاق مأمور بر ارشاد مردمان آن محل شده بود. میراسکندر به مردم آنجا توصیه می کند که او را در پناه خود نگیرند چراکه وی شکاک است و راه دادن وی به معنای نادیده گرفتن دستور سلطان است. اما مردم دره شیش معتقدند که شیخ به ما پناه آورده و بر ماست که او را در پناه خود بگیریم، پس او را در دره شیش راه می دهند. این موضوع چندین مرتبه از جانب سلطان پیگیری می شود تا او را اخراج کنند اما نتیجه ای حاصل نمی گردد. پس سلطان اسحاق ابتدا به پیر دولتشاه امر می کند که برکت و روزی را از دره شیش ببر و خشکسالی و قحطی را بر مردمان آنجا مستولی کن تا جایی که به خوراک روزانه خود محتاج گردند. میراسکندر در آن مهلکه پیش آمده زنان و کودکان دره شیش را بر سر چشمه و یا در جمخانه گرد خود جمع می کرده و آنها را با ساز و آواز حقانی از گرسنگی غافل می نموده. چهره زیبا و حسن یوسفی ایشان که همراه با صدائی دلنشین و پنجه ای شیوا در تنبور نواختن بوده باعث تأثیر و تسلط بر عقل و هوش دره شیشیان می گردیده و اغلب آنهایی که به گرد ایشان جمع می شدند ساعتها را بدون واقف شدن از کف دادن آن، غرق و مدهوش در سکنت و حسنات میراسکندر می شدند. این موضوع با دامن زدن سوء شیخ به آن سبب بدگمانی مردان اهل آنجا به میراسکندر می گردد که عاقبت منجر به سنگسار و قتل میراسکندر می گردد. سلطان اسحاق که از موضوع آگاه بوده مصطفی دودان را مأمور بر غضب گرفتن بر اهل دره شیش می کند و می فرماید که با بغض تمام بر دره شیش بتازد و چنان قیضه روح کند که جنبنده ای از آن بیرون نیاید. مصطفی دودان بر اهل دره شیش می تازد و میراسکندر را به جهت خجل کردن اهل آنجا زنده می گرداند و بدن بلور بودن و خالی بودن جسم میراسکندر از اسباب و علل نفسانی را به دره شیشیان نشان می دهد سپس بر آنها خشم گرفته و آنها را قلع و قمع می کند. پیره زنی در دره شیش با فرزندش زندگی می کرده که بی گناه و مبراً از مشارکت در قتل میراسکندر بوده، وی به هنگام آمدن مصطفی به دره شیش غضب الهی را می فهمد پس شروع به درست کردن گرده (کلوچه) رمزبازی به تعداد هفت عدد می کند و آن را در سفره ای می گذارد و به پشت فرزندش می بندد و به او می گوید که از دره شیش به سمت پردیور فرار کند و هیچگاه به پشت سر خودش



## تعلیقات

هم نگاه نکند. مصطفی دودان متوجه پسر پیره زن می گردد و تیری به سمت او پرتاب می کند که به اولین گرده زرباری می خورد و آن را متلاشی می کند و دومین تیر را پرتاب می کند و گرده دوم نیز مانع از کارگر شدن تیر می شود و تا هفتمین تیر که هفتمین گرده را متلاشی می کند اهتمام می ورزد اما قبل از آن سلطان اسحاق به داود و میرورجم (شاه ابراهیم) امر می کند که در دره شیش پیره زن با فرزندش بی گناه هستند بروید و آنها را از غضب مصطفی برهانید تا مبادا گرفتار آیند. داود و میرورجم آرام کردن مصطفی را امری محال می دانند و گرفتن مهر مأموریت از وی را دشوار. اما سلطان اسحاق می فرماید که با این کلام آن را آرام کنید و مهر مأموریت را از او بگیرید. داود و میرورجم به هنگام پرتاب تیر هفتمین به سمت پسر سر می رسند و این کلام را می خوانند:

هسه ی یاری یاری نیمانم یساری      نه ز وه فیدات بام باش که مانداری

مصطفی با شنیدن این کلام آرام و مست می گردد و داود و شاه ابراهیم مهر مأموریت را از وی می گیرند و پسر را به پردیور روانه می کنند. مصطفی به دره شیش بر می گردد و اهل آنجا را در جمخانه در حال ذکر می یابد و این در حالیست که دیگر نمی تواند قبض روح کند چرا که حلقه جم مهر می گردد و راه به مصطفی برای قبضه روح نمی دهد. به در خانه پیرزن می رود و از باجه خانه ندا سر می دهد که از این طریق آن را قبض روح کند اما پیرزن می گوید برای قبض روح من هیچ حکمی نداری پس ندای تو بر من کارگر واقع نمی شود. مصطفی به سراغ جم نشین دره شیش می رود اما باز تلاش و سعی وی برای قبضه روح کردنش نامثمر واقع نمی گردد. لذا از سلطان اسحاق مدد می طلبد و ایشان می فرماید: تا زمانی که هفت نفر در جم یک دل و یک رنگ به قدرت برای تأثیرمبدل گردند من نیز در آنجا حاضر و ناظر خواهم بود و به ایشان می پیوندم و تونمی توانی کاری انجام دهی مگر اینکه حواس ایشان را پراکنده کنی و توجه آنان را به غیر از من معطوف کنی، لذا مصطفی به امرش زنبوری را مأمور بر دخول در جم آنان می کند که زنبور با بال خود بر سیم ساز تنبور ایشان زده و سیم ساز را پاره می کند و از این طریق تمرکز و توجه ایشان را برهم می زند و در همین فرصت مصطفی موفق به داخل شدن به جم شکسته برای قبضه روح می گردد. سید مصطفی که سرجم نشین بود عطر مصطفی دودان را استشمام می کند و آگاه می گردد که ایشان به حلقه جم وارد گردیده پس به اهل جم نشین - که یاران قولتاس که جهت سرسپردگی به پردیور آمده بودند. و در دره شیش اسکان پیدا کرده بودند نیز در آن حضور داشتند - می فرماید با پرواز فرار کنید. اهل جم نیز به فرمان سید مصطفی به شکل کبوتر درآمد و به پرواز درمی آیند. مصطفی دودان نیز به شکل بازی درمی آید و به تعقیب ایشان می پردازد تا به بالامو می رسند. سلطان عالم به داود می فرماید که به مصطفی دودان امر کن از تعقیب کسانی که به شکل کبوتر درآمد و فرار کرده اند صرف نظر کن ... پس از آن سید مصطفی با سایر یاران به پردیور آمده و به پای مبارک سلطان اسحاق می افتند و طلب بخشش می کنند. سلطان اسحاق مشروط بر سر دادن، آنها را می بخشد. در این میان میراسکندر به نمایندگی از آنها خود را قربانی می کند و به جای آنها سر می دهد و خود را قربانی می کند. سلطان اسحاق نیز این روز فرخنده را مبارک می کند و به یارسان امر می فرماید که هر سال در این روز می بایست خدمت میراسکندر به جا آورند و کسی که این خدمت را به جا نیاورد و از آن سرپیچی کند از غضب من مصون نخواهد ماند. سلطان اسحاق یاران قولتاس را که به جهت سرسپردگی از آذربایجان به پردیور آمده بودند روانه دیار خود می کند تا که یار هفتم خود را پیدا کرده و باز گردند. بازگشت یاران قولتاس به پردیور در زمان عصر دوم پردیور در جلوه ثانی سلطان اسحاق یعنی قرمزی شکل می گیرد و مدفون شدن آنها در زیر برف به مدت سه شبانه روز مقارن می گردد با همان روزی که یارسانان می بایست خدمت میراسکندر انجام دهند و چون در عصر اول پردیور میراسکندر به خاطر یاران قولتاس و سایر خود را قربانی کرده بود و یاران قولتاس نیز اسباب و علل روزه قولتاسی را فراهم آورده پس خدمت میراسکندر نیز در این ایام واقع می گردد.

## تعلیقات

این واقعه (دره شیش) یکی از درگیریهای خونینی است که در عصر اوّل پردیور در بین سالهای کمتر از اواسط نیمه اول قرن هشتم مابین یاران سلطان اسحاق و معاندان و گمراهان منطقه شکل گرفته است که نشان آن را در منابع تاریخی به این شکل می توان گرفت: همزمان با سلطنت اولجایتو شخصی به اسم موسی در سالهای ۷۰۷ هـ از کوههای کردستان خروج می کند و دعوی مهدوی گری می نهد و تا سی هزار مرد از آحاد و افراد بر خود جمع می گرداند... از امرای مغول طایفه ای که مقیم آن حوالی بودند چون از انبعاث فتنه و فساد او بیدار و آگاه شدند به دفع شر او همسر و مرتکب گشتند ... در اثنای فتنه و فتور و شور و آشوب موسی مدعی کشته شد سر او به اردو فرستادند و آتش آن فتنه منطفی شد. (تاریخ الجایتو صص ۷۶-۷۷) ، (دین و دولت در عهد مغول ج ۲، ص ۵۸۹) ، (قیام و نهضت علویان زاگرس ج ۱ ص ۷۲) که با توجه به اهمیت درگیری دره شیش توسط یاران سلطان اسحاق در همین سالها و عاقبت موسی که گردن او را می زنند این مهم را محرز می گرداند تا گفته ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی در خصوص واقعه دره شیش با جایگزینی موسی به میراسکندر به واقعیت نزدیکتر باشد. اما آقای محمد علی سلطانی این قیام را با توجه به مشابهت اسم مربوط به سید موسی فرزند باباعلی همدانی دانسته که با توجه به تاریخ وفات سید موسی که بنا به دفتر سرانجام به وقت چهارده سالگی سلطان اسحاق بوده در سال ۶۵۵ هـ می باشد که با تاریخ ذکر شده نمی تواند همخوانی داشته باشد.

[۱۲۶] ف پیر بنیامین :

ای مردان حق با هم بنشینید بدون شک و تردید، قولتاس را در رأس قلّه شاهو بنیان گذاشتیم به عشق یاران و همانند واقعه و سه روز روزه مرنو، مرنو و قولتاس با هم در گردش اند و یک محاسبه دقیق همچون موی را تشکیل می دهند، تابستان (مرنو) به اندازه زمستان (قولتاس) به هم بافته شده و این دو در چله زمستان می باشند بدون شک و تردید. (در این بیت از کلام آوردن تابستان به معنای چله گرمسیری است که در متن کتاب تشریح شده و منظور از زمستان چله سردسیری است که ایام روزه قولتاس در این چله قرار دارد.)

## تعلیقات

### سادات برزنجه و شرح حال ایشان:

[۱۲۷] ف پیرقابل سمرقندی :

شاه خداوندگار در بزرگی و رحم مطلق است که او محل تجلی ذات را در خانه باباعلی همدانی تعیین نموده.

[۱۲۸] کلام دوره خزانه :

آن باباعلی هایی که محل تجلی ذات می باشند ، شاه خداوندگار تجلی فرمود در اعقاب باباعلی هایی که محل تجلی ذات اند. از ما پیغام و نویدی به آن باباعلی ها که هفت روز از تولد فرزندشان گذشت مراسم نامگذاری را به جای بیاورید.

(این کلام چگونگی به جای آوردن آداب نامگذاری فرزند در نزد یارسانی را شرح می دهد. به این شکل که کودک پس از تولد و گذشت هفت روز از آن می بایست مراسم نامگذاری و آداب مربوط به آن را به جای آورد، سپس در مراسمی دیگر که مراسم جوس شکستن و سرسپردگی در بینش یارسانی است و آن پس از چله کودک می باشد اسم وی را در جرگه یارسانی ثبت کرد. این دوره کلامی را خزانه می گویند که در آخر کتاب انعکاس پیدا کرده است.)

[۱۲۹] ملارکن الدین :

از آن حدت و ضرب کاری بیل آب جاری می گردد از آن حدت و ضرب کاری بیل، اهورامزدا می آید در این کشت و زرع ، از او زاهر و آشکار می گردد خزانه معنوی ، خزانه قدرتی است شاه شاهان کشت و زرع ، یعنی اینکه این بوستان خزانه تمام افراد قبیله است.

[۱۳۰] ملارکن الدین :

فصل بهار است ، دوباره فرا رسید فصل بهار ، ای شیخ موسی جنبش عطر و گل فضا را پر کرده ، تصویر و نقش دست انبوه در صورت نشان می دهد که بار گرفته است، این است که شاهبازمان در حال گذر است، و نشانه های دامادی و عروسی همانند فریاد است.

[۱۳۱] ف ملارکن الدین:

تا که یک ماه ، می بایست که ساکن شویم تا که یک ماه ، ای قهار هر پنج نفرمان با عشق ندا ، صحبت بکنیم تا که موعد تمام حاصل گردد.

[۱۳۲] ف ملارکن الدین:

رهایش کن تا بخورد ، رهایش کن تا از گل بوستان بخورد ، ای قهار بره مان در این باغ بچرد ، تا چهل روز تمام تاریخ بگذرد، و وعده دایراک در این چهل روز بگذرد، تا شاه خداوندگار قرارش را به ما بدهد.

[۱۳۳] ف روحتاف:

پس از گذشت هفت روز با شادی و خوشحالی ، داخل شو به پرده سرایی که هر لحظه اش سرّی است از اسرار.

[۱۳۴] ف شاه خوشین:

مستیم و کریم ، دری می باشم که همه لعلها از من ارزش می گیرند ، ماه نوروزی هستم که در رأس سالها قرار دارم.

[۱۳۵] ف کاکاپیره :

اردبیلی هستم واز اردبیل می آیم ، کمان باطنی را (کنایه از کمرهت بستن ویا به جان خریدن تمام موارد و خطرات راه به سمت پردیور است) بسته ام و به سمت پردیور روانه می گردم ، آبی از چشمه ای خورده ام که هرگز کدر و گل آلود نمی گردد.

[۱۳۶] ف کاکه عرب :

## تعليقات

چرکسی هستم و از چرکس می آیم، کمان باطنی را (کنایه از کمرهت بستن و یا به جان خریدن تمام موارد و خطرات راه به سمت پردیور است) بسته ام و باز می گردم به همان جایی که در دون قبلی بوده ام (پردیور)، آبی از چشمه ای خورده ام که هیچ کس از آن نوشیده است. (چرکس کشوریست معروف و به کثرت جبال و تلال موصوف از اقلیم پنجم آیش خوب و هوایش سرد اهل آنجا اکثر طایفه لکزی و شافعی مذهب و دیگر کافرند. بستان السیاحه، ص ۲۱۰).

[۱۳۷] ف کا کا رحمان :

اهل دمشق هستم و از آنجا می آیم کمان باطنی را (کنایه از کمرهت بستن و یا به جان خریدن تمام موارد و خطرات راه به سمت پردیور است) به سمت آنچه که برایم رقم زده اند و قسمتم می باشد بسته ام و آبی از چشمه ای خورده ام که سرچشمه آن هرگز خشک نمی گردد.

[۱۳۸] ف مصطفی :

اهل استر هستم و از استر می آیم ، کمر به خدمت بینش یاری بسته ام و به نزد این مجموعه می روم، از چشمه ای آب نوشیده ام که آن چشمه کوثر است.

[۱۳۹] ف خاتون زربانو :

اهل دودان هستم و از میان داودانیان می آیم ، کمان باطنی (کنایه از کمرهت بستن و یا به جان خریدن تمام موارد و خطرات راه به سمت پردیور است) بسته ام به سمت میدان کارزار (کنایه از وجود داشتن و حق به جانب بودن است ) آب از چشمه ای خورده ام که هیچ نادانی از آن نخورده است.

[۱۴۰] ف شکرشیروانی :

ای شاه ابراهیم که ذات تو زلال است ، پناهم تو هستی و به تو پناه می برم که با عنایت و لطف یاران جمال و هیبت تو را شناختم و نشانه بابایادگار در این موقعیت که به جانشینی ایشان منسوب گشته اند سیدخیال و سید وصال است.

[۱۴۱] ف شکر شیروانی :

گواهی بدهم ، از دون خیال گواهی بدهم ، وصال مصطفی می باشد خیال سلطان اسحاق ، فرزند رشید با نشانه قدرت، فرزند رشید خیال و وصال ، آمدند و جانشین بابایادگار شدند.

[۱۴۲] ف شاه ابراهیم:

ای خیال عزیز و گرانمایه ، ای نشانه حسین (بابایادگار) خیال عزیز و گرانمایه ، پناه به تو آوردم ای ساقی چهل تنه ، امیدم تو هستی ای سر یکدانه.

[۱۴۳] ف القاص :

نشانه قدرت است ، نشانه حسین (بابایادگار) قدرت است، محل جلوس تخت شاه سرانه می باشد، بی آنکه کم لطف گردی شفقت بنمای.

[۱۴۴] ف پیر زواره :

مقام و منزلت یادگار در مرنو است که گواه به حساب آوردن این مقام و منزلت پیرستم سو می باشد ، که آن برای یارستان جزء اسرار مگو است و کسی را یارای فهم آن نیست و به همراه ابراهیم برای هم و یا هم به زیبایی باطنی آراسته شده اند. به حکایتی منظوم به جهت تکمله بحث اشاره می کنیم :

عالی قهله ندهر ...	وه بهر هی عالی قهله ندهر
وه قوم گوران چوین بی موکه دهر	چی وه لورستان وه حوکم داوهر
دایالی چپر و اناش وه بهر	بهر هی شا چول مهن وه حوکم داوهر

## تعليقات

<p>وه بهد گومانی قهومان پر کین          عالی سر ورداشت بال گرد چوین شاهین          عهرز حال ویش کهرد وه بنیامین          شاههم موستهفا مهنموور کهرد وه قین          تهمام کهرد فهنا وه حوکم خوهشین          عهرز کهرد وه سولتان پیر دهستهوهر          نیشتهن وه توی جهم وه بهدهن بی سر          عالی یه چاهن یوهر بو مهقبه          مهسانوم حهفش وه قهوم کافه          بنیامین عهرز کهرد یا شای پردیوهر          وه لوتف و کهرهم بیمان نیشان دهر          وه بههلوی نه یوه نش یوهر دهفنش کهر          بهردش وه شه خوان غیب بی نه ونهزر          بنیامین دهر دم ناما کهر مهحزه          واتش غروب کهرد عالی قهلهنده          شوات وه بنیام نهی پیر دهستهوهر          بهعهده چهن مودهت باز مه یوزاهه</p>	<p>قهومان پر کین          وه تیغ جهفا عالی سهر برین          هات وه پردیوهر نیشته وه رووی زمین          بنیامین هم چی وات وه شای دین          چین وه دهره شیش قهومان لهعین          پیر دهستهوهر          چیش کهم وهی بهدهن عالی قهلهنده          سولتان وات بنیام چوین نهو هل سهفه          دهفن کهر چوین یه حیا تا روژ ناخهر          یا شای پردیوهر          بهلد نیم نهو قهبر یه حیای موتهههر          سولتان وات بنیام وه پهردهی نهوهر          بنیامین نهو دم وه حوکم داوهر          ناما نهو مهحزه          عهرز کهرد وه حوزور پادشای نه کهر          نه زمانم دیگهر چیش بو موقهده          عالی مهنموور بی لوا نهو سهفه</p>
--	---

[۱۴۵] ف عبدل نازار :

شاه ابراهیم است شاه و یزدان ، یزدان بابایادگار است شاه به جهان.

[۱۴۶] ف بابایادگار :

شرط واقرارم به جا است ، امام حسین هستم و شرط واقرارم به جا می باشد، دون به دون و جامه به جامه می آیم که در کربلا فرزند موالعی بودم ، پیر من هم در هر دو دنیا شاه ابراهیم می باشد که جوز مرا شکسته است.

[۱۴۷] ف سیدمحمد :

ذات من از کوی شفا است ، ای برادر ذات من از ازل از کوی شفا بوده است، از وجود در متلاشی شده ازگی تکتیر پیدا کرده است همانی که رحمت است وجفا در آن راهی ندارد و سید ابوالوفا دستگیری و راهنمایی مرا به عنوان پیر به عهده دارد.

[۱۴۸] ف سلطان اسحاق :

غلامها (یاران یارستانی) در آن زمان سرسپرده بابایادگار شدند وایشان را به پیر خاندان خود منسوب نمودند.

[۱۴۹] ف دوسته :

میر و بزرگ خاندان بابایادگار پیرنرگسین چشم است که این مطلب را دوسته می گوید و پناه به جم می برم.

[۱۵۰] ف سلطان اسحاق :

بابایادگار در همه حال آزار واذیت دیده وزندگی را بر پایه خطر بنیان گذاشته است وبه همین خاطر است که به ایشان سید سرور می گویند.

[۱۵۱] ف شیخ صفی الدین :

## تعلیقات

به هنگام وداع روح ایوت حشار روان گشت که در آن زمان ایشان را در آن مرقد و مزار دفن کردند، امروز ایشان را در مرقد خودش قرار دادند و حال حج ایوت است هرکسی که به پردیور برای زیارت می رود.

[۱۵۲] ف عالی قلندر بند ۲۶ :

به لطف و عنایت سلطان اسحاق سرقطار و نقیب شدم ، ایوت شدم و رفتم به ساجنار.

[۱۵۳] ف بابایادگار :

گوزن زرد قربانی شدم یعنی ایوت حشار ، توتمی که به شکل گاو قربانی برشته شد در زیر ساجنار.

[۱۵۴] ف پیرموسی :

ذات و نور سیدمحمد در میان و هامی است و یار زرده بام در آن روز قربانی و شهید می شود.

[۱۵۵] ف شیخ صفی :

ایوت حشار در آن شرایط زمانی و مکانی خاص خود را قربانی و شهید راه حق گردانید که در پردیور به دون و جامه ای حشر دهنده ظهور فرمودند. (د. فرهنگ با واژه ایوت).

[۱۵۶] ف سلطان اسحاق :

در پشت پرده اسرار واقف و آگاه به امور هستم که در پردیور عهد و پیمان ازلی را تجدید نمودم ، نام تو را ایوت حشار می گذارم که نام جفت و همیارت روچیار می گردد.

[۱۵۷] ف میره بیگ :

در پردیور بیش یاری ظهور گردید که در آن موقعیت من ایوت حشار بودم همانند بابایادگار.

[۱۵۸] ف پیرطیار :

ایوت حشار محمد شیرزاد است که در آن موقعیت گیسیا بانو در جامه خاتون رمزار قرار داشت.

[۱۵۹] ف شاه ابراهیم :

محمد شیرزاد بودم بدون خواب و خورد که در آن شرایط برادر بزرگم بابایادگار بود در جامه اصغر.

[۱۶۰] ف پیرمالک :

خالد زرده بام است که زردی آن از خورشید است و بلال نیز روچیار می باشد مردی که هم شرع است.

[۱۶۱] ف شاه ابراهیم :

خطابه و بانگ بلال ، آری ابراهیم هستم با خطابه بلال

[۱۶۲] ف عابدین :

اکنون بیاید به دادم برسید ای هفتن قابل ، ایوت حشار رحم کن ای که قباله ات همچون طلا (زرد) است.

[۱۶۳] ف پیرنریمان شاهویی :

تیمور ایوت حشار است مردی که هوشیار می باشد و اکنون در حضور شما می باشیم در این سرزمین.

[۱۶۴] کلام عالی قلندر بند ۲۶ :

ایوت حشار وداع گفت و جان به جان تسلیم کرد و در مرقد خود قرار گرفت و برای یارسان به قبله مبدل گردید یعنی کوشک شاه خداوندگار برای ایشان بارگاه شد.

[۱۶۵] ف پیرنریمان شاهویی :

زرده بام نامش با زر و طلای ناب بافته شده است و روچیار که تیمور شاه است ملک طیار می باشد.

[۱۶۶] ف بابایادگار :

## تعلیقات

هرکس که ما را (بابایادگاروشاه ابراهیم) از هم جدا کند و فرقی مابین ما بگذارد همانند این است که بر فرق پیر و پادشاه ضربه وارد کرده است.

[۱۶۷] ف القاس :

هرکسی که بگوید این دوزات (بابایادگاروشاه ابراهیم) از هم جدا هستند فردا در روز محشر پشیمان خواهد شد.

[۱۶۸] ف جنین :

نور شاه خداوندگار در این دو شخص تجلی کرده است و ابراهیم و یادگار هر دو از یک منبع و محل ذات قدرتمنداند.

[۱۶۹] ف شریف ریجایی :

شاه ابراهیم ولیعهد و جانشین ذات حق است که بابایادگار نیز در این جانشینی او را سهیم است.

[۱۷۰] ف نوروز :

چهار ملک در فکر اساس یاری و خداوند هستند و صاحبکار و خداوند میهمان شاه یادگار می باشد.

[۱۷۱] کلام سیده شیانی بند ۲۲ :

عزم و اراده من بانگ زدن برای ناموس و رونق دین است این بانگ را بشنوید که آن بانگ ایوت حشار است.

[۱۷۲] دیوان بابایادگار بند ۳۸ :

بته ای می باشند که از بیخ و بن یکی است اما به دو شاخه مبدل گشته است و آن کشته ای است برای عده ای، اما در اصل برای کائنات می باشد. هرکسی که شک کند به این دو ذات انور در آخر شفاعت برایشان وجود نخواهد داشت و این گناه بخشوده نخواهد شد.

[۱۷۳] ف عابدین :

عقریت را در این راه به اقرار و ایمان درآوردی آری معلوم است که ملکی هستی از ذات پاک آسمانی.

[۱۷۴] ف پیربنیامین :

جامه و دونی بزرگ دارد

[۱۷۵] ف عابدین :

سلطان اسحاق از هفتوانه فقط پنج تن از آنها را توان و نیرو می بخشد تا صلاحیت تشکیل خاندان پیدا کند و شرط و اقرار ازگی با این پنج تن بیعت می کند.

[۱۷۶] کلام دوره خزانه :

ای یار روشن ضمیر فرزندان سلطان می باشند آن هفت کسی که هفت خاندان را به وکالت از پیربنیامین تشکیل داده اند.

[۱۷۷] ف پیرمحمد شاره زوری :

هفت خاندان حقیقت راه تدبیر و جم می باشند بیایید که تا این قول و قرار پردیوری را از هم نگسلیم .

[۱۷۸] ف سلطان اسحاق :

برای برقراری و اساس دنیا تو (سیدمحمدگوره سوار) لازمی و میر و بزرگ هفت خاندان می باشی.

[۱۷۹] ف باباگلاب :

پنج مرتبه ذات الهی در جسم انسان ظهور پیدا کرد ، خداوندگار، علی، خوشین، ناووس، سلطان سهاک ، آنگاه هفت کس را با موعجزه در میان نهاد، که چهار تن از آنها پیروند و سپس هفت کس دیگر مرید، تمامی ایشان یک شرط و اقرار یک جامه و قالب دارند.

[۱۸۰] ف پیربنیامین :

## تعلیقات

هرهفت شما (هفتوانه) این گواهی را به زبان بیاورید، و سرسپرده یکدیگر باشید و جوز سر خود را برای هم بشکنید، شرط ازلی ساجنار در این زمان روشن شد و شما می بایست که به دست همدیگر به اصل و مبدأ خود برسید.

[۱۸۱] ف خان الماس :

از شهر بغداد می آید، سیدابراهیم از شهر بغداد می آید، هم اینکه باباحیدر و شاه هیاس که با همدیگر همیار و همزمان هستند می آیند، هم اینکه میر و بزرگ میران بابایادگار می آید.

[۱۸۲] ف خان الماس :

در سال هزار و یکصدوسی و چهار گفته پیشینان را به گفتار بگویم.

[۱۸۳] ف ذوالفقار گوران :

در سال هزار و یکصدوسی و هشت خان الماس به بهشت رفت.



مرسومات یاری:

[۱۸۴] کلام حرام بودن خرگوش و چگونگی آداب به جای آوردن خدمت برای زنان :

وریزدی دهور بده نا خوان پر نوور

چون نانان نیبه نشان غوسل پاکی موور

وه عهین زانا زینشان مه بو کوور

سلطان به داود امر می کند که به سوی مطبخ برو و به پیر رمزیار بگو که تو از طرف حق مأمور هستی تا به زنانی که در حال خدمت کردن هستن بگوئی که شما شرایط خاص زنانگی دارید، پس دست از خدمت کردن بردارید و از مطبخ بیرون بیایید. این است که داود می فرماید:

پیرره مزبار پهی خوان	مازه نا ژنانه دهست بهره پهی خوان
نهر خواجامه ن پتهور نه فرمان	حوکم مه نمووریش ها وه شمش دان
هسا ویت مه زانی وه زوور یا وه زوان	مه شیوه نه بهران دهست پهی خوانچه و نان
زووتر پهی یاران مه نموورشان بلان	وه رنه غوزوه و موسته فای دهودان
که ردم وه مه نموور پهی غه زیهی بورشان	وه غه زه وایه رهوشان نه و گرووی حه یوان

داود امر سلطان را به پیر رمزیار ابلاغ می کند، پیر رمزیار به زنان می فرماید:

والاکان یار	نهوا دهست بلدی پهی خوانچه یار
نهر خواجامه ن شای شیرین سسوار	وه پتهور نه فرمان نا دین وه تشار
نهر میرد بو یا ژن نامسا وه رای یار	مه یلش بو وه جهم بکهرو کردار
مه شو خه یلش بو پاکسی و ته یار	نامچه و سیروان یا هانه و تشار
نا وه قته به تا وه دهست بهرو پهی تار	یا پهی قوربانی یا ناچه یا نار
شمه یلش پهی وه قته به نندی گرفتار	پاکیتان نیبه وه غوسل و یقرار
بلدیدی دوور بودی نا ته نویر و نار	خزمهت پهی شمه نمهلو وه تو مار
نه روچی هه ن نه خه یر نه کردار	ویتان نهی وه قته میهردی نازار
نا وه قته پاکی غوسل وه راگه و یار	پهی ویتان که ردی نه زراتان به ک جار

یکی از آن زنان با این امر به مخالفت بر می خیزد و اسرار دارد که باید در این کردار شریک شود، این است که به دایراک می گوید:

دایراک نمهلو	تا بهش نه سانوم مه درانم نمهلو
خواجا نه مرش که رد نا تشار جو	راسه ن هه واله ی نه مرش دان به تو
نهر موسته فای بی که روم قه وزه رو	بی بهش چهی بهره پا بنیهی نه و کو

خاتون دایراک این قضیه را به داود می فرماید و داود نیز خدمت سلطان عرض کرد:

داود مه ره مو:

یا شا کوره وه	یا شا ویش لکنان وه لای کوره وه
ماچو مروزیم وه ته نوره وه	مه تاوو بلوم وه رای دووره وه
به شم گره کا هر په بجوره وه	وه جهم خزمهت بودی نوره وه

## تعلیقات

سلطان در جواب داود می فرماید این زن زنی است که در آبادی دره شیش بود نه حال پاکی داشت و نه باکی از گناه . در آن زمان او را دور کردم و در دون حیوان قرار دادم که خرگوش شد. اینک آمده است و خود را درویش می نامد و ادعای بش می کند. سلطان می فرماید:

چا دهره شیشه	چا دهره شیشه
ژنه و چاگه بی وه نام عیشه	بی غوسل و پاکی مه که روش پیشه
نماوه رووی چیش بی به دین و ویشه	بی ترس وه کوی چه پیسی و پیشه
چاگه به زمم که رد نا دگا و ریشه	چا دون وحه یوان که ردم ههرویشه
ههر پیسه و ژنان بو زاو زیشه	تا چله ی جاری بو زارو لیشه
چهن دونی گیلان پیشه وه پیشه	نیسته نامان و ماچان دهرویشه
به شش گهره کا نا ناچه و نویچه	ماچو وه یاری نیمانش ئیشه
ناته ش شیخ تاله ناگاش نهویشه	ویش نامش چا دگا قلیشه
کرد ناقه وبله نما وهره و چیشه	دل نا پاک نه بو وه بکه زه ئیشه
به ری سه دون گیلان ویشه وه ویشه	هیمان چه نیسه وه ناپاکی پیشه
نیسه وریا بان بلوان دل پیشه	دیشان بلووه نا جامه و ویشه
نه مرش هه ر و ده له ههرویشه	خه بیس و ناپاک به د که رده پیشه

[۱۸۵] ف شیخ امیر :

آنچه که روح را ضایع می کند برای مردان راه حق حرام است.

[۱۸۶] ف سلطان اسحاق :

دختر و پسر ، تفاوتی مابین دختر و پسر نیست ، که آن قسمتی است از جانب خداوند ازلی و خاتون دایراک این سهم و قسمت را از جانب پروردگار وکیل است بر انسان ارزانی دارد و پوشاک و جامه بینش یارسانی را بر تن آن بپوشاند و از این روست که مادر تمام پسران آزاده شده است. هر کس که با لحن تبعیض اسم دختر و پسر را بیاورد او را به عذاب الهی و آخرت مبتلا خواهم کرد.

[۱۸۷] کلام پیدایش هفتوا نه :

مرید خود را به جهت همسری انتخاب نکنید و این رشته تسلسلی که قواعد و قرارداد آن را در سرانجام عنوان کرده ام خراب نکنید و هرگز این ازدواج را (ازدواج با مرید) مورد پسند قرار ندهید.

[۱۸۸] ف پیربنیامین :

امر و دستور شاه خداوندگار است که با گردن کجی در محضر و ساحت خداوندگار قرار بگیرد. و همچنین با دو زانو در جم جلوس کنید و هم سر و هم کمر خود را با دیده ای گریان ببندید. و در دل شفاعت و دعای خیر از پروردگار بکنید.

[۱۸۹] باورقی شماره ۴ :

فهریاد مهره مو :

ده موزه و دایراک هوندرهوی	نه سه رخه ت گیلان هوندرهوی
نه باخه و یاری هوندرهوی	شه فتالی شیلان هوندرهوی
لیمو چهنی ههنگ هوندرهوی	نه خله و نه ناری هوندرهوی
نه نجیر و نه نگویر هوندرهوی	به به و زهر د ساری هوندرهوی

## تعلیقات

زهیتون و بایم هوندرهوی	فندقه و شاری هوندرهوی
سرنج و تورنج هوندرهوی	بوخارا و شاری هوندرهوی
سیف مه و لائی هوندرهوی	باغچه و زهرکاری هوندرهوی
چوارده میوهی پاک هوندرهوی	باتن توماری هوندرهوی
پانزدهمین خواجهان هوندرهوی	سیف خوانساری هوندرهوی
ئی چوارده زیبا هوندرهوی	نه دوو هفت داری هوندرهوی

(دیوان برزنجه، نسخه خطی)

آنچه که رمز وراز خاتون دایراک می باشد مشخص گردید، ایشان از باغ یارستانی (آنچه را که مقرر داشته اند) شفتالو را چید، همچنین لیمو به همراه عسل، خرما و انار، انجیر و انگور، به زرد، زیتون، بادام، فندق، سرنج، ترنج، سیب سفید که جمعاً چهارده میوه شاخص و پاک نهاد که در دفتر دینی ثبت گشته اند که پانزدهمین میوه مورد نظر سبب قرمز می باشد و آن متعلق به خداوندگار (عشق) است.

[۱۹۰] پاورقی شماره ۱:

برای به جا آوردن آداب چگونگی ذبح و آماده کردن حیوان قربانی علاوه بر کلام دوره ساجناری که اشاراتی در این خصوص داشته کلام خان الماس نیز این مسأله را به این شکل عنوان کرده است:

غولآمان زایه..	کردار کرده تان مه که ردی زایه
شا سولتآن سه هاگ رمزش نیایه	پهری غولآمان قهرارش دایه
ئید شهرع وئوسول قوروانی شایه	حلال و حرامش که ردهن جیایه
فهرماش وه یاران به زهره و مایه	یه ده ستوره و شهرت پردیوهر جایه
نه زهل تا نه بهد ههر ئید گه وایه	نه پردیوهردا خواجام ویش نیایه
تیغ پهری قوروان بدهی سه قایه	وه ناز پیران بدهیش دو وایه
قوروان باورددی په ی خه لوه تگایه	تیغ پهری زبجش که ردی نامایه
یه کی چه یاران که جه وزمش دایه	په ی سر برانش به یدی وهو جایه
قوروان پهری زیح وه زه مین نایه	بوواچا وه ناز پیر پسادشایه
خاس ره گک حملش که ردی جیایه	تیغ وه بی مدار چه نهش کیشایه
یه کک چالی نه خاک که ردی نامایه	خوینش حهرامه ن خاک و چال جایه
ورگیران نه لیش تال چه نی خایه	روده ی حهرام و زه کهر زیایه
دوو گووشه ی دلش بیه نان وه لایه	مه سانه و فهرس که ردی جیایه
نیرینه ی نه ریش چه خوان خه تایه	حدهق مه کروهه ن حهرام توحایه
سیاهی دوو چه م وه سرشکک زیایه	غرس و فهره ج نه جنس مایه
خزره تولده ماغ علبا و نه شجایه	غوده ی نیرافه ن نه ران و پایه
نه سلنه مه گیران خوینش وه بایه	شا سولتآن سه هاگ میرد ناز مایه
ههر کهس حهرام وهرد نییه ن رزایه	ههم پیر نازان هم پادشایه
نه سلنه مه که ران قوروانی مایه	که ردهش ناکه رده نییه نش فایه
مه غز میش حلال حهرام په ی گایه	نه سه رنه نجاما وه یته ور گه وایه

## تعلیقات

پوشش وه پوخته ههر نه که رایبه	گیهش وه پوخته نیهن سه لایه
نیازی په‌ی پوس‌ت دواشان دایه	باوه‌ردی وه جسم بدن دوايه
باقی نه‌ندامش حلال نامایه	پوخته بکه‌ران چون نه‌مر شایه
نوخ‌ت خان نه‌لماس نه‌مرمه‌ولایه	نه‌نه‌جزای حرام و مه‌کرو حاشایه

در مورد حرام بودن مغز گاو علاوه بر این کلام که خان الماس آن را حرام اعلام کرده است، بند ۲۶ از دورهٔ ساجناری و همچنین بند ۴۹ از کلام دورهٔ ساوا نیز به آن اشاره شده است.

[۱۹۱] ف قوشچی اوغلی :

منزلت روزهٔ قولتاس سه روز روزه است که در این هفت شب خدمت واجب امر شده که من هم آن را بجا آورده‌ام.

[۱۹۲] ف قوشچی اوغلی :

به بنیامین امر شد و خدمت‌های هشت شب را تقسیم کرد، داود تکبیرش را گرفت، شرط حقیقت نزد من است.

[۱۹۲/۱] ف پیرموسی :

بهاو قیمت دوشاهی را به انار بدهید و بیاورید، برای قربانی کردن آن در جم بگذارید، آن کسی که دوشاهی را به عشق داود کرد می‌بایست که با این شیوه رسمی و گفته شد آن را دعا بدهد.

[۱۹۳] مراسم جوز شکستن :

حضرت خداوندگار، شهبوار پردیور، سلطان سالار، جوز سر ... که خودش یا وکیلش ... در جم حضور دارند می‌شکنم به شهادت جم و جمشین، زمین و آسمان، لیل و نهار، لوح و قلم، عرش و کرسی، پیر ازلی حضرت پیربنیامین، پیرتخت و پیشوای باطنی ... پیر ارشاد ظاهر ... دلیل ازلی یار داود کوسوار به وکیلی از جانب داود، دستگیری باطنش ... دلیل ظاهرش ... یا به وکالت از ... که در جم حاضر است به شرط و اقرار یاران در مرنو به قول و قانون یاران در شندروی، در این جم تیغ به نیابت کبیر و ذوالفقار، بشقاب به نیابت ساجنار، جوز به نیت بنیامین، سکه به نیابت داود، کلام و دفتر یاری به نیت پیرموسی، گرده (کلوچه) به عشق رمزبار، قربانی به یاد احمد نازدار و همچنین به جای سر یار، نبات به نیابت روچیار و پیروی از دین و شرط و اقرار حقیقت، قبله پردیور، خدا سلطان سهاک، در زی و قنار خاندان ... هو اول و آخر یار.

یارسان بعد از پردیور:

[۱۹۴] ف قوشچی اوغلی :

سهم وقسمت باطنی حضرت میر به عنوان پیر تخت عراق وشام وترکستان است که اهل آنجا را گرویده ودر زی خاندان خود قرار دهد.

[۱۹۵] ف باباحیدر :

سید خسرو است که شرط مبین من می باشد چرا که پیر ودستگیر وستون من است، نشاط و سعادت من از هفت خاندان رسیده ، آری رسیده ام من به آن نشاط و سعادت به واسطه هفتوانه .

[۱۹۶] ف سیدحیات :

از هفتوانه هستم یعنی سیدمصطفی، از گنجینه اسرار دعا می خوانم ، یارم همانی که به او سرسپرده شده ام و با او هم اقرار هستم میراحمد است که از عالم سرّ اوست که همیار وکمک کارم شده است، در کوی کفرآور (زمان عصرباباحیدر) سیدخسرو بودم وهمیشه پیشرو وپیشقدم برای نصیحت گوئی و دادن پند واندرز بودم، آنقدر به باباحیدر نصیحت وپند می گفتم تا که ذات حق بر ایشان تجلی کرد.

[۱۹۷] ف باباشاهمراد:

شاه دلدل سوار (سلطان اسحاق) سرّ است وکسی علم به احوال ایشان را نمی داند. در خاندانهای حقیقت خود را غیب گردانید. پس به امر معبود داننده یکتا در همان خاندانها شاه هیاس ظهور فرمودند.

### کنشهای جامعه یارسان:

[۱۹۸] فراماسونری:

این سازمان ابتدا در انگلستان توسط بنایان وسنگتراشان به وجود آمد و رفته رفته رجال، نقاشان، صنعتگران و فرهیختگان علم و ادب نیز به آنها پیوستند که قدیمترین لژ فراماسونری در دنیا لندن لژ می باشد و در انگلستان توسط دزاگولیه سازماندهی شد که پس از شکل گیری وسازماندهی لژ فراماسونری در انگلستان لژهای دیگری در اروپا و سپس در سایر نقاط دنیا به وجود آمد... فراماسونها علاوه بر قبول شاهان و رجال سیاسی ممالک، دانشمندان، مردان صاحب نام و با نفوذ، شخصیت‌های مذهبی و قومی واجتماعی، صاحبان صنایع را نیز در محافل خود می پذیرفتند که با شعارهایی چون آزادی، برابری، برادری، نوع دوستی اهداف خود را دنبال می کردند. بعد از چندی قدرت از لژ انگلستان که سمت استاد اعظمی داشته و تمامی لژهایی که در دنیا به وجود آمده می بایست از این لژ پیروی کنند به گراند لژ اوریان در فرانسه انتقال پیدا کرد و رفته رفته از اهمیت بیشتری برخوردار گشت چرا که بعد از آن اغلب کشورها فراماسونری را از فرانسه می گرفتند... نحوه پذیرش اعضاء آن با شرایط خاص و امتحان هائی صورت می گرفته که شخص در آخر به هنگام سوگند خوردن به خاطر تعهدات می بایستی کتاب دینی خود را به محفل می آورده و در حضور اعضاء سوگند می خورده. درجات و عناوین مربوط به محافل فراماسونری به این صورت می باشد: ۱- حضرت استاد اعظم ۲- رئیس محترم قبلی ۳- قائم مقام استاد ۴- معاون استاد ۵- سرپرست ارجمند اول ۶- سرپرست ارجمند دوم ۷- دبیر... که تشکیلاتی سری می باشد و به هم برادر می گویند علاوه بر آن بزرگان خود را استاد اعظم می خوانند و آئین و مجالس آنها مخفی است همچنین در محافل خود زن راه نمی دهند (البته به غیر از گراند لژ اوریان فرانسه)، فراماسونری در ایران نیز تحت عنوان فراموشخانه ( که این اسم را اولین بار میرزا ملکم خان بر روی فراماسونری گذاشت. البته این اسم اولین بار در زمان پادشاهان اشکانی بوده به این شکل که شاپور دوم زندانی درخوزستان داشته به نام فراموشخانه و قلعه فراموشی، مرتضی راوندی می نویسد که مجرمین سیاسی و افراد ممتاز که مرتکب جرمی می شدند معمولاً به قلعه مستحکمی در خوزستان به نام فراموشخانه گسیل می شدند و کسی حق نداشت نام زندانی و محل او را به زبان آورد) و یا با همین اسم فعالیت می کرده که گراند لژ ناسیونال دوفرانس در ایران دارای لژ مادر به نام مولوی بوده و... (مجموعه کتب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رانین)

[۱۹۹] ف پیردانیال دالاهویی:

بابابزرگ روجیار می باشد که جانشین خداوندگار است و کال نازدار نیز یار زرده بام بوده است.

[۲۰۰] ف باباناوس:

معجزه ام را بگوئید ای گروه حق شناس، گفته و کلامم را بخوانید و عنوان بدارید با آواز، از این ذات و قدرتم اعجاز کنید، برای کراماتی که دارم دلشاد گردید و آن را با الفاظ عنوان کنید.

[۲۰۱] ف سلطان اسحاق:

اگر چنانچه بی حد خداوندی بیاید و هر کدام از آنها بی حد بارگاه داشته باشد نمی بایست که بدون شرط و اقرار ازلی قدمی زیادتز از آنچه که قول و قرار و یا نظام پیروپادشاهی نامگذاری شده است بردارند، چراکه از این زمان (عصر پردیور) که این نظام و دستورات خاص بنیان گذاشته شده است تا یوم المحشر می بایست همین دستورات باشد بدون کم و کاست و هیچ کسی حق ندارد که از نو دستورات جدیدی و یا متفاوت با آنچه که دستورات پردیوری نامگذاری شده است بگذارد و جمعی را که بی شرطی در آن حاکم است را از جم پردیوری جدا کند.

[۲۰۲] ف داود:

## تعليقات

به پا می گردد عَلمِ بيش ياری در خاندانهای حقيقت و ای مردان حق این شرط را تحقيق کنید و آن را بدانيد و فراموش نکنيد.

[۲۰۳] کلام دوره خزانه :

ای یاران روشن ضمير فرزندان سلطان می باشند. کسانی که هفت خاندان را به وکالت از پيربنیامین تشکیل داده اند.

[۲۰۴] ف پيرحسن خراسانی :

تو به کج شرطها دست ياری ناه و به پیری که کج شرط است سجده نکن.

[۲۰۵] ف پيرعبدالعزيز بصره ای :

به پيرکج شرط سجده نکن (اطاعت پيرکج شرط نکن) چراکه پيرنا کامل جملگی یاران را از راه به در می کند.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## تعليقات

### تكملة (شرحی بر كلامها و شخصيتهاى سرانجام) :

[۲۰۶] ف باباخوشين:

دويست سال پيش از اين در دون مولا بودم كه هم اكنون آمده ام در اين شرايط با كلامى شيرين .

[۲۰۷] :

در پانزدهم ماه ربيع الأول مرد حق ميهمان مصطفىاى مرسل شد.

[۲۰۸] :

گوشت به گفته پير شهريار باشد، هوشت را معطوف كن به پير و داناي رمزگو.

[۲۰۹] :

افسار لاره (اسم اسب شاه خوشين ) را به دست خداداد داد، پس با چوگان بازي بر روى دريا نشست، كاكاردای پاك كردار از ايشان احوال آینده را پرسيد، پس فرمود كه وعده ظهور مجدد من در آینده پس از هفتاد سال خواهد بود.

[۲۱۰] كلام خزانه:

بنيامين ظهور كرد، در كوه شاهو بنيامين ظهور كرد.

[۲۱۱] ف على الدين:

در سال شيشصد و سى و سه بنيامين در كوه شاهو به مراد و مقصود خود رسيد.

[۲۱۲] ف خان الماس :

مغز ميش به جهت قربانى حلال است اما مغز گاو حرام ، و اين دستورى مى باشد كه در سرانجام گواهي داده شده است.



# (سه رتبه نجام)

www.tabarestan.info

۱- همانگونه که در متن کتاب دوره های کلامی به تفصیل آورده شد، و در بخش مقدمه کتاب سرانجام نیز عنوان گردید، دوره های کلامی به سه بخش تقسیم می شود: ابتدا کلامها قبل از عصر پردیور که شامل دوره بهلول، شاه خوشین، باباسرهنگ، بابا جلیل، بابانائوس، ساجناری، سیده شیانی، پیره پیرالی و دوره برزنجه است که متون کهن یارسانی را متشکل می گردند. لازم به ذکر است که از اواخر بابانائوس تا اواخر دوره برزنجه یک دوره مفصل کلامی می باشد و می توان آن را عصر برزنجه نامگذاری کرد، اما به خاطر اینکه قبل از عصر پردیور می باشد پس می توان آن را جزء کلامهای قبل از عصر پردیور معرفی نمود. سپس کلامهای عصر پردیور که خود سه بخش است و جمعاً سیصد سال را شامل می شود. این سه بخش شامل عصر اول پردیور که دوره ظهور ذاتی سلطان اسحاق، دوره جانشینی شاه ابراهیم و بابایادگار و پس از آن دوره ظهور ذاتی جلوه دوم سلطان اسحاق در قالب شاه ویسقلی ملقب به قرمزی است، که تمام کلامهای این سیصد سال را با نام سرانجام معرفی می کنند. و بخش سوم کلامهای یارسانی شامل کلامهای پس از عصر پردیور می باشد که شامل کلامهای دوره شاه هیاس، باباحیدر، ذوالنور قلندر، آتش بیگ، سیدفرضی و دوره سید براهه گوران است. پس از سید براهه دیده دارانی که دوره ذاتی را تشکیل نداده اما از راهبران یارسانی می باشند کلامهایی را نیز عنوان داشته اند. حال کتاب سرانجامی که تدوین و تصحیح شد و به دست یارسانیان رسید شامل متون کهن و سرانجام می باشد که به علت حجم زیاد آن در یک جلد قرار نگرفت. این دو دوره کلامی یعنی خزانه و کلام سید خاموش نیز که جزء کلام سرانجام محسوب می گردد آورده شد. باشد که شرایط گذار و عنایت حقیقت ما را به سایر کلامهای پردیوری و دیگر رهنمون گردد.

## «دهورهی خهزانه»<sup>۱</sup>

### «گهواهی خهلقهت»

پادشا مه‌ره‌مو:

چه به‌تن دوری

ئه‌وسا به‌رئامای چه به‌تن دوری

سه‌راسه‌ر جیهان وه به‌ک کام بپری

ستاره‌یه‌وسه‌نانی بنیامم چپری

۱- دوره خهزانه را بر اساس چگونگی زبان گفتاری حاکم بر کلام، موضوع و استفاده از تلمیحات به کار گرفته شده و شرح روایی آن به شکل منظوم، آمیختگی و در هم شدن این کلامها با کلامهای اواخر عصر دوم پردیور همچون کلام سید خاموش، کلام دوره قولتاس، دوره شاه هیاس.. زمان موجودیت و تولد آنها می‌توان تقریب زد، که در اواخر عصر دوم پردیور می‌بوده. اما در خصوص چرایی به وجود آمدن این دوره کلامی و وجه تسمیه آن می‌توان گفت که در زمان خفقان مناطق یارسانی که سایه حکومت عثمانی با تفکری خلاف بر آنچه که این پیش از آن پیروی می‌کند، یارسانی را از داشتن دفاتر کلامی و همچنین اشاعه آن نزد خود محروم کرده، که این مهم سبب می‌گردد تا بزرگ و متولی آن عصر که واقف و آگاه به مسائل کلامی بوده، دوره های کلامی و محتوای ادوار ظهور ذاتی را به شکلی منظوم به جهت آموزش به یاران و داشتن کلام انعکاس دهد. حال این فرد یا افرادی که مبادرت به گفتن کلام خهزانه نموده اند چه کسانی بوده بر ما روشن نیست و ما نمی‌توانیم به صراحت ایشان را باز نمایانیم. علی‌الحال این کلام از اوایل قرن دهم تا اواسط همین قرن گفته شده است، و همانگونه که گفته شد چون ذات به شکل میهمانی ذات جلوه نموده اند سهواً توسط کلام نویس همان نامهای پردیوری را مورد استفاده قرار داده و دیگر از ذکر نام اصلی خودداری نموده، با این ذهنیت که چون مثلاً کاکاپیره ذات پیر بنیامین داشته دیگر لزومی بر نوشتن کاکاپیره مه‌ره‌مو نبوده و همان پیر بنیامین مه‌ره‌مو را انعکاس داده است. اما در خصوص وجه تسمیه نامگذاری این دوره به خهزانه شاید به خاطر همین موضوع باشد که از اکثر دوره های ذاتی قبل از خود شواهد و کلامهایی را عنوان کرده، در واقع با پیش کشیدن ادوار ظهور ذاتی و یاد کردن از آنها به شکل منظوم در این دوره این کلام را خهزانه کرده است. البته اگر کلام نویس این واژه را به خاطر عمق در معنا به سایر دوره های کلامی به شکل ذوقی تعمیم داده نمی‌تواند صحیح باشد چراکه دوره خهزانه مشخص است و با مثلاً کلامهای دوره برزنجبه کامل متفاوت می‌باشد. همانگونه که گفته شد این کلام به علت آمیختگی با دوره قولتاس، کلام سید اکابر خاموش و پیره و پیرالی و در هم تنیدگی با سایر حکایتها و کلامهای کوتاه شده و تخریبی که کمتر از چند بند آن نمانده همچون شاه ابراهیم و پیرمکائیل، حکایت شیخ رش و شاشک این مهم را سبب گردیده تا کلام نویس نتواند آنها را باز نمایاند و به شکلی درهم که تفکیک آن مشکل می‌نماید را در دفاتر انعکاس دهند. و نیز اتفاق افتاده که از کلامهای این دوره در نسخه های مربوط به ظهور ذاتی در ادوار دیگر نوشته شود همچون انعکاس بخشی از کلام دیره دیره در نسخه ای متعلق به دوره شاه خوشین و یا تداخل آن با کلامهای دوره شاه هیاس و کلام شیخ امیر. اما قدیمی ترین سندی که این کلامها را در خود جای داده متعلق به بیشتر از ۲۵۰ سال پیش است که متأسفانه این دفتر نیز به تنهایی کلام خهزانه را تمام و کمال در خود جای نداده، که با در کنار هم قرار دادن نسخ دیگر که قدمتی نه به این سال گفته شده، بلکه نه چندان کمتر، اتمامی گردید تا دوره خهزانه گردآوری و تصحیح شود. اما در برخی از ابیات وزن و هجای کلام رعایت نشده و اینچنین می‌نمایاند که یا دو مصرع را در هم ادغام نموده و به یک مصرع تبدیل کرده، و یا موضوع یک بیت را به علت از خاطر رفتن آن و سعی در انعکاس آن در دفتر به شکلی تلخیصی آورده، که به خاطر حفظ در امانت و ناگزیر بودن از پیروی از آنچه که در نسخ کلامی انعکاس پیدا کرده آن ابیات به همان شیوه نوشته شد.

بنيامين مه رهمو:

نه جامه‌ی دور پي      پادشای به‌حر و بهر نه جامه‌ی دور پي  
نه به‌حر و قهر قهر نه به‌حر و بهر پي      زات شا نه يورت کهس نه‌زان سر پي

داود مه رهمو:

نه بدی و بسان      پيره چه‌نیش بکهره نه بدی و بسان  
چيگا راسيه‌ن چون راسی راسان      بوته‌ی حهق گيره‌ن بوته شناسان

پير موسی مه رهمو:

يا شا نامانه‌ن بوته وه قه‌باره ک      یاری بکهران بنیشن وه زاره ک  
غیر چه زات ویش رخنه نه‌کهران      میردان میردانه یاری بکهران

کی گاوش مه‌لو هه‌ر که نه‌به‌ران

ره‌م‌زبار مه رهمو:

مه‌وو ناشکار      نیق‌رارش که‌هرده‌ن مه‌وو ناشکار  
چه نه‌زل عه‌لی بی چیش بکه‌م گو‌فتار      نیسا ها نه جامه‌ی شای خواوه‌ند کار

بنيامين مه رهمو:

نامنا وه نیق‌رار      لا نیلا هه‌ نیلله لا نامنا وه نیق‌رار  
وه‌قتای نه له‌وح بی نه قه‌لم نه ما و روچیار      نا دور بیانی چه‌نی زولفه‌ق‌سار  
لا نیلا هه‌ نیلله لا نامنا وه ردائی      نه له‌وح بی نه قه‌لم نه گاو نه ماهی  
چه نوور کی‌شانان زات نیلاهی      به‌ری ده‌ستوری و راهنمای راهی  
لا نیلا هه‌ نیلله لا نامنا وه ردا      نه له‌وح بی نه قه‌لم نه نوور بی نه ما  
غولامان نه‌ی حه‌رفانه بده‌یدی گه‌وا      پادشا کی‌شانان چه‌ نوور له‌قا

پير موسی مه رهمو:

ناسمان سه‌قام دا زه‌میش ماسا      چه‌دانه‌ی گه‌وه‌ر حه‌ق بیبه‌ن ناسا  
خه‌لیفه نه‌حمه‌د پا نه پيوچه      ره‌مزبه‌ست وه نسويچه بیا وه ناچه  
ناسمانش چه‌تر زه‌مین ستوونی      نکه‌هدارش یار کوی بی بتوونی  
یه‌ی زه‌ره نه زات نه‌زاد و نه‌مه‌رد      سازا که‌رد وه روچ نادمه‌ی نیجاد که‌رد  
روح باد نه ده‌ره‌ج قه‌فس نه تاقی      زوان جاری شه‌که‌ر چه‌مه‌رای باقی  
وه نه‌ره‌مای ویش ناواز که‌رد وه رووح      نه‌و خو به‌کی بی په‌ی قال بی وه دووح  
قال وه‌ست وه به‌لا ، به‌لا وه فانی      فانی بی وه ته‌وه‌ق په‌ی زندگانی  
پای چه‌پ وه‌ست وه پیش به‌رناما نه دور      ده‌بده‌به‌ی شاهی به‌خشا وه مونکور

سهرنه نجام دهوره خهزانه

حوکم تاج و تهخت گهنج خهزینه  
 زمزمه‌ی شاهمی به‌سات وه دهستان  
 بهلی شوځن پړان حه‌یف که فانیه‌ن  
 دونیا وه شیوه‌ن فانی بی‌مایه  
 به‌قای ئی دونیا ناخرش هویچه‌ن  
 گردی قالو قیل مهنده‌ن هانه قال  
 هفت دهر نه سه‌ماهه‌فت ها چه زه‌مین  
 سه‌ما دوو دهره‌ن شه‌فقه مه‌شکاوو  
 زات بی‌زووال یه‌دوللای موتله‌ق  
 وه‌قت وایه‌ی روژ سو‌یج مه‌وو رو‌شن  
 په‌رده‌ی سپ‌دین که‌رده‌ن وه جه‌وشه‌ن  
 پرشه‌ی نو‌یر پاک جه‌لیل جه‌بار  
 ئیسراف مه‌یو دم نه‌سراف مو‌عه‌یان  
 نه‌سراف مو‌عه‌یان ئیسراف مه‌یو دم  
 گرو گرویان دیاری مه‌وو  
 بلوک بلوکان گردی گرد مه‌وو  
 خوروش زوهوور یه‌کسه‌ری مه‌وو  
 ناله‌ی حوکومه‌ت حه‌یده‌ری مه‌وو

داود مه‌ره‌مو:

نه‌وسا که موسی که‌رد وه ده‌فته‌ردار  
 په‌نای حساو بی وه پای مه‌شق شمار  
 نه‌ز بی چا سه‌ردا نه دجله‌ی بی‌دهر

بنیامین مه‌ره‌مو:

ئی به‌نا و بنیا  
 غولان مه‌شانندی تیر وه حه‌ده‌رگا

بنیامین مه‌ره‌مو:

حوق قه‌بولشان که‌رد وه سدق و یه‌قین  
 پادشا مه‌درا پا وه بان پا  
 هفت ته‌وه‌ق زه‌مین وه سه‌ما گرسیا

شی وه بال نه‌وج خواجای بنیامین  
 بنیامین بی‌شان دوعای گردین دا  
 بنیامین شه‌رت وریرا وه پا

شی وه بال نه‌وج وه نه‌ده‌ب مه‌درا

وه ئه دەب مه دراهه دهس وه بان دهس  
ههفت ته وهق زه مین نه و رو سه قام بهس  
یاری دور فشان به یای خه زانه  
گردشان زه رات هه زار به کدانه  
کهوا دان به یان نوختو نیشانه  
وه بدهو بسان گه واهی دان به یان

یا شا وه حشیان کو دیو و جنیان  
وه حشیان کو شیته و ویتنهان

جیهان جوی به ههشت ره نگرهنگ ره ژه نان  
به نه یان وه جیبای دیوان و جنیان  
دایم وه حکمهت و ته شویشه نان  
تو نمه شناسون په ری چیتنهان

روژ له وح هه بهات ویت به نا نیان  
سه راسهر توخم زه رات پاشان  
زه رات شانان بی هه د و سامان  
تو شناس نین په ری چیتنهان

پیره به نا کهر راهنماتانا  
ئاب خاک باد ناتهش جامه ی جیهانا  
ره ژات وه حوکم مه یوت نهو یانا

پیره بگیره چه شا به هانه  
چاگه نه لاجه ی گل هانه چه یانه  
سه لاج وه ویشا ناگا و عه یانا

ئی به نا و بنیا که شان که شانانا  
یار داود غولام به ره ی دیوانا

دهس وه بان دهس  
وه ئه ره مای شا شه رته و به یابهس  
یاری خه زانه  
ههفتو ههفت ته نان چه لانه  
دانه نه زهل بار ماوا ی سرخانه  
دونا دون ئامان به کتهن چوار ته نان

### بنیامین مه ره مو:

دیو و جنیان  
خلقهت ویتا ئامانی وه میان

### داود مه ره مو:

جیهانت ره ژه نان  
دورپ سازنان به حررت رو چه نان  
خلقهت په ی فه یز په ی نه ندیشه نان  
وه حشیان کو شیته ویتنهان

### پیر موسی مه ره مو:

ویت به نا نیان  
ئاسمانو زه مین چوار قورنه ی جیهان  
دانه ی مه له کوت وه حشی جنیان  
خه لقهت ویتنه ویلان مه گیلان

### پادشا مه ره مو:

راهنماتانا  
ئاسمانم پووون زه مینم تانا  
مسقال بکیشه مسقال میزانا

### داود مه ره مو:

چه شا به هانه  
پادشام قه درش سپ حهق زانه  
مایه ی به حر و بهر هه م پوهه م تانه

### پیر موسی مه ره مو:

که شان که شانانا  
پادشا ئیقراره ن پیره ئیمانانا

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

<p>جامه‌ی جیهانه‌ن هم پو هم تانا</p> <p>پیرموسی وه‌زیر داود ده‌لیله</p> <p>زهرده گل ماواش کوی سهرندیله</p> <p>یار جه‌لیل یار پیر ده‌لیله</p> <p>میردان میردانه ئیدمه‌ن ئیقرار</p> <p>موسی قه‌له‌مزه‌ر زه‌رین ده‌فته‌ردار</p> <p>موسه‌فا قه‌ساس مه‌له‌ک خونخوار</p> <p style="text-align: center;">پیره میزانا خادمه ره‌مزیار</p>	<p>تاب خاک باد ناته‌ش جمنا لاجه‌کل جانا</p> <p><b>موسه‌فا مه‌ره‌مو:</b></p> <p>داود ده‌لیله</p> <p>بنیامین مورشد ده‌لیل وه‌کیله</p> <p>به‌نای به‌نی نادم جه‌ل جه‌لیله</p> <p><b>پادشا مه‌ره‌مو:</b></p> <p>ئیدمه‌ن ئیقرار</p> <p>ده‌لیم داود یار داوده یار</p> <p>بنیامین پیرا په‌ی شهرت و ئیقرار</p> <p><b>داود مه‌ره‌مو:</b></p> <p>هر چه سه‌لاته</p> <p>به‌نه مه‌سازی جه‌نه‌ت خه‌لاته</p> <p>بسانه موعجز چه‌ی موعجزاته</p> <p><b>بنیامین مه‌ره‌مو:</b></p> <p>موسی وه‌ قه‌لم</p> <p>سورته وینه‌ی عه‌ین، لام و یا وه‌ هم</p> <p>وه ئیقرار حق مه‌یل ساحب که‌ره‌م</p> <p><b>داود مه‌ره‌مو:</b></p> <p>چه خاک عتره‌تی</p> <p>تا رخنه نه‌که‌رد زات قودره‌تی</p> <p><b>بنیامین مه‌ره‌مو:</b></p> <p>چه شا به‌هانه</p> <p>تا که زات نازیز نه‌شو نه یانه</p> <p><b>پیرموسی مه‌ره‌مو:</b></p> <p>یه کتا واحدم</p> <p>چه تو نمه‌ورو تیغ داود خاده‌مم</p> <p><b>پیرموسی مه‌ره‌مو:</b></p> <p>بی تانو پویی</p> <p>تا رخنه نه‌که‌رو زات وه‌ سوئی</p>
--	--

بنيامين مەرهمو:

ياران به حرو لعه ين  
سهر كيشون نه به حر دهرياي به حرو لعه ين  
بگيران بهره وه بينايي زه يــــن  
بي مهنی و مهنا وه بي مهنا و مهين  
دل به سته ي هيمهت نهر كان وه رين  
پاكبازو پاكدهس پاك زيلو پاك زه ين  
هيمهت به كيشان هووي  
هيمهت مه كيشو جيهان وه مووي

داود مەرهمو:

ياران به حر لان  
سهر كيشو نه به حر دهرياي به حر لان  
كويجه ي دل گولنه گول مه چونه دل  
عاشق حقه مو حقه كيشو نه دل  
هيمهت به كهران وه جه معي هيمهت  
پاك وجود كه رو پهرت كه رو كينهت  
هيمهت مبه كيشو جيهان وه مووي

پير موسی مەرهمو:

ياران به حر بهت  
سهر كيشو وه به حر دهرياي به حر بهت  
جهم يار جهم بو جه معي وه هيمهت  
بي فكر و خه يال بي فهرز و سونتهت

بنيامين مەرهمو:

مه وو بويه ران  
يا شا ميردانت چه ثيقرار مه وو بويه ران  
چه پيرو پادشا حاشا بكه ران  
سهرشان چه قايي نادمه بده ران

بنيامين مەرهمو:

يانه ي ثيقراري  
يا شا بسازه يانه ي ثيقراري  
ثيقرار بتوين وه يار نا شكار ي  
يار شهرت و ثيقرار ويش وه جا باري

داود مەرهمو:

ثيقرارش كه رده  
پيره چه نيمان ثيقرارش كه رده  
رهنجش رهوايي ريازهت به رده  
ثيقرار باقــــي نه زهر ناوهرده

پير موسی مەرهمو:

واده و ثيقراره  
يا شا نامانه واده و ثيقراره  
بنيام وه پير هه زار هه زاره  
خاتر جمع وه ثيقرار رو ي ساچاره

پادشا مەرهمو:

چه سر پهرده  
پيره واده مهن چه سر پهرده

۱- اين بند به اين شكل نيز آمده است: بنيامين مەرهمو:

مه وو بويه ران  
عازيزم ميردان چه ثيقرارت مه وو بويه ران  
چه پير پادشا حاشا بكه ران  
سهرشان چه قايي مه ردم بويه ران

## سهرنه نجام دهوروی خهزانه

<p>وه شهرت و ثقررار یار یگانه</p> <p>شام بهنده مه سازو یانه ی بن ماده</p> <p>هه زار هه زاره وه ی یانه شاده</p> <p>ها میردان شییه نهو جهنگ یه ل</p> <p>نازیز په ی که لان باوهره نهو که ل</p> <p>نیمان حرس ونهفس بییه نشان وه باس</p> <p>به لیله نانی<sup>۱</sup> مه له ک ئیخلاس<sup>۲</sup></p> <p>نیمان حرس ونهفس بییه نشان وه داو</p> <p>به لیله نانی<sup>۳</sup> مه له ک بی باو</p> <p>حرس ونهفس و نیمان بییه نشان وه جهنگ</p> <p>به لیله نانی<sup>۴</sup> مه له ک یه ک رهنگ<sup>۳</sup></p> <p>تو کشت مه کالی قینه وه چی کال<sup>۴</sup></p> <p>هه رکه س که رده ی ویش مه وو وه زه وال<sup>۴</sup></p> <p>سه راوان مه چرو ده لال ها ده لال</p> <p>هه رکه س حرس ویش مه وو وه زه وال<sup>۴</sup></p> <p>قینه مه کاله قینه نه نیشه</p> <p>که شتی وه بان توفان نه دلیشه</p>	<p>چه سر په رده بهر مه سازو یانه</p> <p><b>ره مزبار مه ره مو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>یانه ی بن ماده</p> <p>پیره به نا کهر سه حاک ئوستاده</p> <p><b>نه یوه ت مه ره مو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>شییه نهو جهنگ یه ل</p> <p>به لیل بانگ ده رو مه حهل تا مه حهل</p> <p><b>نه یوه ت مه ره مو<sup>۲</sup>:</b></p> <p>بییه نشان وه باس</p> <p>حرس و نهفس نیمان وه سته ن وه ناخاس</p> <p><b>نه یوه ت مه ره مو<sup>۳</sup>:</b></p> <p>بییه نشان وه داو</p> <p>حرس و نهفس نیمان ها وه سته ن نه داو</p> <p><b>نه یوه ت مه ره مو<sup>۴</sup>:</b></p> <p>بییه نشان وه جهنگ</p> <p>حرس و نهفس نیمان وه سته ن وه سهر نهنگ</p> <p><b>بنیامین مه ره مو<sup>۴</sup>:</b></p> <p>قینه وه چی<sup>۴</sup> کال<sup>۴</sup></p> <p>ناشایسته نمه وو وه مال<sup>۴</sup></p> <p><b>داود مه ره مو<sup>۴</sup>:</b></p> <p>ده لال ها ده لال</p> <p>قینه ورزازه<sup>۵</sup> بو ها دور و لال<sup>۴</sup></p> <p><b>پیر موسی مه ره مو<sup>۴</sup>:</b></p> <p>قینه نه نیشه</p> <p>راستی و پاکی که رده وه پیشه</p>
---	---

۱- این چهار بند (نه یوه ت) در نسخه ای با تفاوت هایی به فرموده های شیخ امیر منسوب شده است.

۲- حه به شمان دی غولام ئیخلاس نیز آمده است.

۳- گا دین حرس و نهفس نیان نه ژیر سه نگ گاهی حرس و نهفس دینشان که رده ن لهنگ نیز آمده است.

۴- برای چه ؟

۵- به پا خواستن



میردان مه‌ره‌مان :

یاران نادمه‌ن  
تایوه‌ن بی پو کهرمدار تهنه‌ن  
مهر نه‌وکه‌س که باج نه‌ده‌ریا‌سهنه‌ن  
یاران هامسهران هر که‌س هامده‌مه‌ن  
سه‌بر و سه‌هو که‌رد مه‌عناش ده‌ره‌مه‌ن  
بی مه‌نی مه‌عناش نه‌سینه‌ش به‌نه‌ن  
وه ته‌ک یار نیه‌ن رای یاری مه‌نه‌ن  
دانه چه‌کان چه‌نگان که‌نه‌ن  
په‌ی که‌سی خاسه‌ن مه‌حرم راز بو  
په‌ی که‌سی خاسه‌ن نیخلاس بتوین بو  
چلستوین عه‌رش وه‌حوکم خو‌شین  
سر قودره‌تش نه‌چهم پنه‌انه  
چه‌رخ گه‌ردوون گه‌ردچه‌رخ گه‌ردوونه‌ن  
چه‌رخ گه‌ردون گه‌ردجووار قورنه‌ی جیهان

بی خور و بی خواب ده‌ور مه‌دان ده‌وران

یار سه‌ره‌قه‌تار باتن میهمانه‌ن  
دانه‌ی نه‌زه‌لی مایه‌ش چه‌دوره‌ن  
باقی چه‌غولام و چه‌خاندانه‌ن  
پولی غولامان داخل نه‌سپره‌ن

سوئتان مه‌ره‌مو:

سایو زه‌مانی  
سازان هفت زه‌مین هر هفت ناسمانی

پیرموسی مه‌ره‌مو :

هیجون بی هیجون  
چل جه‌وز به‌ک سکه‌و چل قوچ بتوین  
چه‌هارته‌ن هه‌فته‌وان نه‌پای چل ستوین  
وه‌و سکه‌و شه‌رته<sup>۲</sup> سه‌رشان بری  
یار یاوه‌ره‌ن  
چل ته‌ن نه‌زه‌رگای زات به‌شه‌ره‌ن  
قودره‌ت بی مه‌وجود هیجون بی هیجون  
ناورد نه‌و مه‌یان په‌ی ره‌واج دین<sup>۱</sup>  
سه‌ره‌تارشان بی وه‌بنیامین  
گوشه‌ی په‌رده‌ی سر چه‌قیقه‌ت دری  
یاران به‌یای یار یاوه‌ره‌ن  
سه‌ر چه‌لقه‌ی چلته‌ن علی چه‌یده‌ره‌ن

۱- په‌ی نه‌رکان دین نیز آمده‌ است .

۲- وه‌و سکه‌و جه‌وزه نیز آمده‌ است.

باپوشان خهزرا پهي گومبه د بي دهر  
 خهزرا بي به سيا نه رووي په يغه مبه ر  
 گومبه د خهزرا سر نه للا سره ن  
 مايهي كوې زاتن دورا له دورن  
 چهلته ن چه زاتن هه فته ن چه نه فسه  
 چهارتن په ك تنهن په ك قهوا و قه فسه

«گهواهي دهوړې شاخوشين»

داود مهره مو:

شاخه شاخي آيد از بالاي كو  
 نميدانم خوشين است يا گاو دي لو  
 هر بنيامينن همه پيران با او

پير موسي مهره مو:

يارستان وه راه  
 راستي و پاكي و نيستي و ردا  
 پهي گرد غولامان پوشا پهردهي سر  
 جه لاله بكر بي كناچهي ده كا  
 جه لاله چوين گول نه وروژ گولان  
 باوهر ماماچه جمع كهر غولامان  
 ماماچه و غولامان جمع بي وه هوزوور  
 شوعله دا چوين ماه ليسك دا وينه ي هوور  
 شوعله دا چوين ماه ليسك دا وينه ي خوه  
 راي چه حق راستين پيران وه راه  
 قهدهم وه قهدهم تا وه مه نزلگا  
 شي بي وه ميه مان ميرزا تاماناي لپ  
 سه تار پوشاي سر ميه مانش بي شا  
 شاخنا به لال بچر به ليلان  
 بار پنهانيم مه وو نمايان  
 چه دهه ن تاما زات قورس نوور  
 خه لايق سف دا تمام نهو هوزوور  
 خه لايق تمام سف دان به رابه ر  
 خود بخوود گوفتا نه لالا و نه كبر

تاي فهي سهر كه تي ميلله ت ده كا  
 لايق دي پادشايانه ي ميرزا تامانا  
 يانه ي تامانا بي وه خه لوه تگا  
 سه ده ق ئاوهر دن نه لالا نه يوه لالا  
 نه مين پيشوازي زول ده كا

وه پارچه ي كه تان  
 وه چه پ و سوجه ت دهستان وه دهستان  
 ماماچه پيچاش وه پارچه ي كه تان  
 نامشان نيا شه هه نشاي شاهان

بنيامين مهره مو:

چه ويما چه وييم  
 لوانی وه مله گاهي دهسم بهرد نهو ميم  
 تير يار وييم چه ويما چه وييم  
 ديم تير ياره ن كه فته ن نه دليم  
 تير يار وييم وه نه م گناوي  
 وه نه م گناوي

۱- خهزرا بي دهرش به ست نيز آمده است.

میردان قه ولشان په نه بیاوی

خوینم بهر مه چیا چه هر دوو لای

پیر موسی موره مو:

روژي چه روژان نه پای یافته کو  
 قه والهي خوشين تازه کهرد چه نو  
 گوزهر نه بارگهي شاخوشين ناوهرد  
 نام ویش نیا وه مویاره ک شا  
 وهقتای ته شریف بهرد بو گاورزان  
 واتشان یا شا فقی گرتن راه  
 هیچ نمه شناسا شا کامین قه واس  
 فقیه وات ردا منم ره شه دال  
 هه می مه واچه زیاد چه نی شا  
 یا چه شاخوشين دل وه نه ندیشه ن  
 نه زم خهیر و شهر هه نهم وه دس  
 شکار بازم کوشتی مرواره  
 په ردهش ورگیلا ناساش خوداوهند  
 فقیه حق حق کهرد حه قش دیه وه  
 ناشکار کهردهن سر پنهانی  
 یه پیره میردی هه ن چه می مه زاره  
 دیده داری رای منو توش کهردهن  
 نهی چای زولماته باوه روش وه دهر  
 وریره وه جات شا ناماوه ویهرد  
 وریرا کهنه کهرد وه سهد پاره  
 یه وه عدهی رووه ن وریرام وه پا  
 میردان پا یقرار شهر تو شو ن به نهن  
 چه مه رای شاهن تا وه عدهی حساو  
 واتش شا حقه ن سایو شه بو رو  
 راهی بین وه را پا که عبهی حه جهر  
 واتن حقه ن حقه خوشين شه هه نشا  
 گل ناوردوه شین شه و شاره زویل  
 قه والهم نیان وه حه وورینه وه

نه پای یافته کو  
 کاکاردا بی یاران چه نی تو  
 نه وه ل نه یانه میرزازوهوور کهرد  
 نه به تن ماما جله لاله بهر ناما  
 یا شا نه کهردم غه له ت وه زوان  
 نوهسه ده چه نی رداو خوداداه  
 فقی چه نی شا دستش کهرد وه باس  
 راه بهری مه کهرد مه پرسا نه حوال  
 ردا وات فقیه مه جمه وه جا  
 فقیه وات ردا شا خوشين چیشه ن  
 شا فهرما فقیه ماچه حه رف گهس  
 فهرما نهی فقیه چه مت ور داره  
 فقیه ئید شنه فت نیست نه و سهر به ند  
 غه لتان بی وه خاک چه مش بیه وه  
 زه و به عد شاخوشين چه قه ورستانی  
 فهرماش وه ردا نهی دیده داره  
 سیسه دوشه ستو شه ش ساله مه رده ن  
 بلو باوه روش به یوت شه و نه زهر  
 ردا سه نه و به ت واتش پیره مهرد  
 پیره مهرد نه و چای زولمات تاره  
 وه زار زاره وه لالیاه شا  
 شافهرما دوجانه وه عدهی رو مه نهن  
 پیره هه م چه نو چه مش چی وه خاو  
 فقیه ئیدش دی دوباره چه نو  
 نوهسه د نوهسه ده کفت نه و پشت سهر  
 چاشت نوهسه ده وه کاسه ی ماسدا  
 چه مداران شا ، شا نه کهردن ویل  
 زه و به عد نهر شو نهم مه جورینه وه

تاشین وه یانهی مههدی سهرای ویش  
 ژهو بونه سوچده نه کهردش وه شا  
 خوشین پا یاران بیهره دوس نما  
 تو نماز کهری گوژه مرداری  
 شی وه جامه‌ی فارگوژش داوه سینگ  
 لهب گرد وه دنان نهو چه قین شا  
 وات خوشین کوشته‌نم وه تیر تانه  
 تا وهی کهلبانه سیرشان بکه‌ران  
 کهلبان سهر بری نیا وه تووی ناش  
 شاهرما وه ناش کهلبان کهرد نهو بهر  
 مههدی روو سیا سهرش وهست نه وهر  
 ههرتا پوسنت بو په‌نام بگیری  
 شاته‌شریف نهو مولک قه‌نبه‌نامی بهرد  
 سه‌رو مال کهردش پایه‌نداز شا  
 چل فه‌قیه نه‌فهر نامان وه سه‌رریش  
 تا که ههر چلش بکه‌رو بی گیان  
 وردار چه زه‌مین ته‌نیا مشتی خاک  
 وه نه‌مر خوشین شاناش وه پر قین  
 قه‌تل یه‌ک کهردن وه دوس ویشان  
 پای موباره‌ک نا وه بان یه‌ک سه‌نگی  
 جای نوهسه‌ده گردش کرده‌وه  
 ته‌شریفشان بهرد روو نهو پردیوهر  
 کوهان وینه‌ی بید مه‌له‌رزا نارو  
 دیش که تارو تم گرتن ناسمان  
 نه‌یوه‌للا وه حهرف خاران گومرا

ناما حهرف گه‌س بوواچو وه شا

سهروش بی وه بانگ یا هو یا ته‌کبیر  
 چه‌نی شا خوشین دوس کهرد نهو که‌لام  
 چه شاهو خوشین شی وه نه‌لوه‌ند کو  
 شا چه‌نی میردان شاخوشین په‌سه‌ند

یاران نه په‌سدا شا که‌فته‌ن نهو پیش  
 مه‌هماندار مه‌هدی هیچ ناوهرد وه جا  
 رازش ههر نید بی ههر نیدش بی رزا  
 شاهرما مه‌هدی نه‌ز سایو نمازی  
 مه‌هدی نید شنه‌فت ورگیلا چه ره‌نگ  
 کوژه که شکنا موشی به‌رناما  
 پا به‌هانه‌وه روو کهرد وه یانه  
 واتش چه‌ن که‌لبی په‌ریم باوهران  
 قه‌ده‌غه کهردش سرش نه‌بو فاش  
 چا وه‌قت مه‌همانان وه‌سته‌ن نهو نه‌زهر  
 چه ههر خوانی که‌لب لیش لوا وه دهر  
 شاهرما مه‌هدی وه ژار بمیری  
 مه‌هدی باد ناورد سهره‌خه‌راب کهرد  
 قه‌نبه‌ر خاس خزمه‌ت ناوردش وه جا  
 چه نو بی سووار قه‌نبه‌ر وه‌ست نه پیش  
 قه‌نبه‌ر یه‌ک تیری نیاش وه که‌مان  
 شاهرما قه‌نبه‌ر کهرده خزمه‌ت پاک  
 قه‌نبه‌ر مشتی خاک ورگرد چه زه‌مین  
 ههریه‌کی گهردی شانانا وه لیشان  
 شاه‌مه‌دا نیشان جامه‌ی خود ره‌نگی  
 سه‌نگک وه لوتف شاه‌ته‌به‌ق به‌رده‌وه  
 نوهسه‌د نوهسه‌ده شاه‌چه‌نی قه‌نبه‌ر  
 نه سدا ی سوچه‌ت زمزمه‌ی هو هو  
 نیشت نهو خان زین شای سایو زه‌مان  
 نه‌یوه‌للا نامی چاگا بی په‌یدا

وه‌قتای که‌ناما چه‌مش که‌فت وه نویر  
 نه‌یوه‌للا نهو رو خاس یاوا وه کام  
 بیوه‌ن که‌لامخوان شاناش وه شاهو  
 چه نه‌لوه‌ند کوداشی وه نارومه‌ند

خهلق همه‌دان نامان وه پيشواز  
 شاه و اتش وه خهلق خاران زاهر  
 شاخوشين خوشنام قه‌دهم رهنجه كهرد  
 تاهر چه هه‌بیه ت شاه ناما وه دهر  
 شاه پرسا تاهر ئینه چيشنه چيش  
 تاهر وه نساواز واتش وهی وینه

سهرينش خسته بالینی زه‌مینه

شاه حرف تاهر وه‌نش ناما كه‌س  
 فاتمه جامه‌یی وه خهلقی سانا  
 فاتمه جامه‌ی خهلقان نه وهر كهرد  
 واتش ده‌خیلن وه‌نت عه‌یانن  
 سهر ته‌خت سینه‌م جاگه‌ی سولتانه‌ن  
 شاه كه ئید شنفت پا ئاوه‌رده‌وه  
 تاهر نه‌دار بی هیچ نم‌ورد را  
 شاخوشين نه‌و رو كه‌رم نمانا  
 به‌ك قه‌دری برنج چهن دانه فلفل  
 فاتمه سانا نه خواجای خاموش  
 ده‌ست وه فاتمه به‌ره كه‌ت چه شاه  
 چه یانه‌ی تاهر خوشين بی سووار  
 یار هندو ناما وه حرف خاران  
 وه‌قتای كه ناما چه‌مش كه‌فت وه شاه  
 زولماتش وه رووی چه‌مان ره‌میاوه  
 وه شون كه‌لام شهرت داران شوون  
 لجام لاره دا وه خوردا  
 ردای كردار پاك ژيش پرسا نه‌حوال  
 نه‌وه‌فتاد ساله نه كوشه‌ی دهریا  
 ژه‌وه‌به‌عد هه‌فتاد سهر به‌رناورد وه به‌ر  
 فه‌رماش وه كاكا نو‌هسه‌ده كووه‌ن  
 یاران چه‌مه‌رای راگه‌ی نه‌ز كه‌رده‌ن

شی نه جامه‌ی قار چه‌رخنا وه فه‌ره‌س<sup>۱</sup>  
 واتش شاه لوا هانا سهد هانا  
 ده‌س نه‌وسینه به‌رد نه‌عزیم وه شاه كهرد  
 مه‌زانی جامه‌م نه دیکه‌رانن  
 ئیمشه‌وی‌یری شه‌و شاهم مه‌همانه‌ن  
 جای نو‌هسه‌ده گردین كه‌رده‌وه  
 یه‌عنی كه كه‌رو میهمانی وه شاه  
 پا ل‌ه‌ف‌ز شیرین فاتمه وانا  
 دا وه فاتمه چاشت كه‌رو حاصل  
 كه‌ردش وه دیگی هه‌ر مه‌دانش جوش  
 چاشت نو‌هسه‌ده وه نا دیکه‌دا  
 شه‌ك ناورده‌ن پیش خاران شه‌ك‌دار  
 تا كه به‌د واچو وه شه‌هسه‌واران  
 به‌رده‌ی كلاوش جه سهر بی سه‌وا  
 یار هندو پا دین شاه شاد بیاوه  
 وه‌قتای كه ناما وه به‌حر جه‌یحوون  
 با چه‌وگان بازی نیشته‌و رووی دهریا  
 فه‌رماش كه وه‌عه‌ده كه‌فته وه‌فتاد سال  
 یاران شهرت ویش ناوردن وه جا  
 چه كاكاردا شاه پرسا خه‌به‌ر  
 كاكاوات یا شاه‌عیان وه تووه‌ن  
 نا‌شهرتو ئیقرار نه‌و جا ناورده‌ن

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

همه نامانوه نوځسهده چه نو  
چه یافته کو شا کهردش ته مه ننا  
چه یاقیه نهوسا وات یا قازی و نهخی  
وه عدهی رو که یه کهی وه عده رووه ن  
شا فرما هیمان وه عدهی رو مه نهن  
که رده بتوینان مه نیشان وه ویل  
هر کهس وه ئیخلاس وه بی به هانه

### داود مهرانمو:

نه یافته کودا کهردی گوداره  
داوینکار کیه ن نیشانه باره  
نهوی مه نو شو پالسه بی وه ژار  
میردی مه نو شو نه گیلو چه رهنک  
شونمان ئاورد نه یانه ی غه نی

دوستان مزگانی نه زه لی بی به نی

### داود مهرانمو:

وه ئیقرار به نهن  
ئیقراره و حهقت شهرته و ههفته نهن  
یا شا میردانت وه ئیقرار به نهن  
میردان وه ئیقرار وه راسی به نهن  
یار مابه دار ئیقرارش هه نهن  
راگهی حهقیقهت وه ئیقرار مه نهن

## «گهواهی دهوړې بابانوس»

### پیرموسی مهرانمو:

یاران وریشان نام حهق به ردن  
قهدهم وه قهدهم مه نزل وه مه نزل  
یا شا نه وه زیم غهلهت نه و زووان  
دهس به ردن وه کوک ساز ره زباری  
شیره بله مرد کهردهوی دورساخ  
بله چه پالهی یه دوللابی شهن  
چه سام سه نگی ن اوس سهر کهت  
سهر کهت خهراو کهرد ساحب شه و رو

روو نه ماواو زید شاره زویل کهردن  
شون شهرتشان نه کهردن غافل  
وه یانه ی شیره نه وشه و بین مه همان  
ساز نمه کهرد کوک دهوران یاری  
نهوا نه و ناکام به یو وه نه و تاخ  
دا نه رووی شیره، شیره کهرد وه پهن  
به یو یه ک چه رمی شیره وه هه یهت  
ئی دؤن عهوهز کهرد هم غهیب بی چه نو

سەرئە نجام دەورەي خەزانه

بی وه سەرزەنش تایفە ی سەرکە تی  
ها وه بارشان مجری پەر مه تا  
قودرەت مه وجود ئوستای دامیار

شا پەنجە کیشا وه بار قودرە تی  
تایفە ی سەرکە تی میلیه تی ده کا  
بڕانا وه شوون عەلی جادو کار

ناوس مەرەمو:

گردی چه ویمەن ئی ویتە ویتە  
ناسمان و زەمین مه کەری هامیتە

ئی ویتە ویتە  
ناعوسە نانی ناعوسە شیتە

ناوس مەرەمو:

ناعوسە نانی مه یوئی چه و یو  
ئەز ئا سوارە نا بەندی کەرد د یو

مه یوئی چه و یو  
شیا و عاقلان ئەزی کەرد ل یو

ناوس مەرەمو:

ناعوسە نانی مه یوم چه هەوا  
چه ئیمە مه گنیو گردی سەراوا

مه یوم چه هەوا  
زات پادشام ئینا وه لاوا

غولامان بەیدی ئەزەنان زاوا

ناوس مەرەمو:

ناعوسە نانی مه یوم چه عەرش  
ئەز ئا سوارە نان نەو و ر دەن لەش

مه یوم چه عەرش  
خوان و پادشام وەستەن وەرە و بەش

ناوس مەرەمو:

یوئما ناعوس نامیما بلە  
ملە مارە نان مه مارپوئ ملە  
چه مه میدان باتن وەست وه دلی گەله

نامیما بلە  
چەنی چەن سواران رامام ئەو ملە  
چه باغچە ی یاری ور چنام وله

زات ئا سوارە نی نەو و ر دەنی گەله

ناوس مەرەمو:

میردیوہ نانی زاتم هەاویتە

بلە نانی قەندیلیم هەلاویتە

شەمس مەرەمو:

پیالە ی نوورە نی جام شەروە تی  
وه شاننا بابا ئی دوئە و شیتی

یا شا شەروە تی  
بی شک قودرە تی زات پاک نییە تی

ناوس مەرەمو:

ناعوسە نانی چه ی وەر دگاوا  
ئاسیاوم نیئا نمارپوئ ئاوا  
هەر کەس مه یو وە ئاسیاو بلاو بە یاوا

چه ی وەر دگاوا  
وه زیل و زوان تاشام ئی ناوا  
ئاردی مه هروئ نمە یوش ئاوا

## سهرته نجام دهوره‌ی خه‌زانه

ههر کهس نمه‌یو<sup>۶</sup> وه‌ئاسیاو بلاو نه‌یاوا

### ناوس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

په‌ی وه‌ر دگاوه  
ههر کهس ده‌عواشه‌ن وه‌ی شو<sup>ن</sup> راوه  
بوته‌ش نه‌له‌خشو<sup>۶</sup> وه‌ قه‌وه‌لگاوه  
فه‌ردا مه‌وینی نه‌و رووش سیاوه

### ناوس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

چه‌ی به‌رزه‌کو<sup>۶</sup>وه  
ههر کهسی<sup>۶</sup> چه‌ی دار جه‌فت<sup>۱</sup> نه‌چنو<sup>۶</sup>وه

### ناوس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

ناعوسه‌نانی<sup>۶</sup> مه‌یوم<sup>۶</sup> چه‌ مه‌کان  
زات پادشام<sup>۶</sup> بیهن وه‌ میهمان  
چه‌و ساوه‌ زوانم وه‌ که‌وه‌هر وه‌شیان

### ناوس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

زولف وه‌ر مایه‌ نازی ویما وه‌ره  
زات خالقیم وه‌سته‌ن نه‌و سه‌ره  
نه‌ که‌ر برهنه‌نی مو<sup>۶</sup>وه‌ری بو<sup>۶</sup>وه‌ره  
نه‌ که‌ر نه‌و رایبی قووتش بده‌ره  
وهر نه‌ تیغم تیژه مه‌رو<sup>۶</sup>وت سه‌ره

### شه‌مس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

یا شا باره‌و تو<sup>۶</sup>وه‌ من جه‌ننه‌ته‌ن  
وه‌شه‌ن مننه‌ته‌ن وه‌ گیان ره‌حه‌ته‌ن

### ناوس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

یویما ناعوس نامیما بله  
رامام نه‌و ده‌واخ هه‌زاران تله  
هیچ که‌س وه‌ر نه‌ که‌رد رامام نه‌و مله

### قازی مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

یا شای شاهان گیان وه‌ فیدات بو<sup>۶</sup>  
ور خیزه‌ بلمی<sup>۶</sup> نه‌ شاخه‌ی شاهو<sup>۶</sup>  
تایفه‌ی کبران قوم سه‌ر که‌تی  
نه‌واچو<sup>۶</sup>ن بلدی<sup>۶</sup> وه‌ بی<sup>۶</sup> حورمه‌تی

### شه‌مس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

شه‌مس و ماوانی  
بابا شه‌مه‌سه‌نان شه‌مس و ماوانی  
وه‌قتای نه‌ له‌وح بی نه‌ قه‌له‌م نه‌ ئاودانی  
نه‌ز چه‌ سه‌ر قوله‌ی عدرشه‌وه‌ بیانی  
ده‌لیل سه‌یدموحه‌مه‌د بیم په‌ری<sup>۶</sup> نیشانی  
چشمه‌م خو<sup>۶</sup>شینا پرا چه‌ دانی

### شه‌مس مه‌ره‌مو<sup>۶</sup>:

۱- پوست دانه‌ی بلوط که‌ برای دباغی و کیفیت مشک به‌ کار برده‌ می‌شود.



## سهرنه نجام دوروی خه زانه

شهمسه و قهله ندهر  
 باباشهمسه نان شه مسه و قهله ندهر  
 نه له وچ نه قهله م نه مانگ بی نه وهر  
 چه سهر قولهی عهرش وهسته نم وهره وهر  
 دهلیل سهد موحه ممد بیم نه کان که وهر  
 چشمه خوشینا پرا چه که وهر

**شهمس مهره مو:**

شهمس باوه فا  
 باباشهمسه نان شهمس باوه فا  
 نه له وچ نه قهله م نه وهر بی نه ما  
 چه سهر قولهی عهرش وهسته نیم نیگا  
 دهلیل سهد موحه ممد بیم وهسته ویم وهره را  
 چشمه خوشینا پرا چه سه فا

**نه حمده مهره مو:**

بابو و نادائی  
 براهان بریانی چه بابو و نادائی  
 بهردان وهستشان نه و سیا چائی  
 هامرازم بیبا ماره و سیانی  
 هامرازی مارانم وهشتر چه برای بی رائی

**ناوس مهره مو:**  
 مه یومی چه سهر  
 ناعوسه نانی مه یومی چه سهر  
 چه و ساوه زوانم وهشیان وه که وهر  
 زات نا سواره نان نامشا چه یدهر

**ناوس مهره مو:**  
 وه شیوای شیوا  
 که شان و کوانم وه شیوای شیوا  
 زاتو باتنیم وهسته ن وه میوا  
 نه ز نا سواره نان به ندم که رد دیوا

**ناوس مهره مو:**  
 چه سهر او سپری مهئی چه دلی خاسا  
 زات خالقیه نان که مه رم نه لماسا  
 چه نی نه وینو نه شناس نه یوم باسا  
 زات نا سواره نان چه یاسه و خاسا<sup>۱</sup>

**ناوس مهره مو:**  
 مه یومی نه بار  
 ناعوسه نانی مه یومی نه بار  
 نه دلی غولامان ویم که رد ناشکار  
 نه ز نا سواره نان نامشا هه زار

۱- پس از این بند در نسخه ای بندی آمده که در دیوان بابا ناوس نیز انعکاس پیدا کرده است و به این شکل می باشد:

### ناوس مهره مو:

بارم که ردهن شیت  
 باران به هاریه نان بارم که ردهن شیت  
 شیانی وه کاوه خاک کاوه ویت  
 که رد م نه جام و کیاسته نم په ریت  
 نه ر وهرز که رهنی بستانه جریت  
 نه کربیکارهنی بگریه کریت  
 نه ر نومیدوارهنی بنیشه وه نومیت  
 توشه ی عومرانی بووه سه نه میت

تا که شا و شاهبازان بووه زو نه میت

## سه‌رئه نجام ده‌ورهی خه‌زانه

### ناوس مه‌ره‌مو:

مه‌یومی چه دویر  
ناوسه‌نانی مه‌یومی چه دویر  
نه و علم عالمی میریومی پاوه‌ن و زه‌نجیر  
دامم ردانا ردا دانسی گیر

### ناوس مه‌ره‌مو:

ناوسه‌نانی ناعوسه سووره  
چه و سه‌ر شمه نیه‌نتان شووره  
تا باچانی کار ناعوسه سووره

### ئه‌حمده مه‌ره‌مو:

چه سه‌راو س‌ری مه‌ئی چه ماه‌زه‌رینه‌گیسا  
نه چه خاتونه‌گولیه‌نانی نه چه عه‌لی دل‌ویزا  
شا مار سفیدیه‌نانی ماران توی مه‌لیسا  
دار یگانه‌یه‌نی وه‌لکت نه‌ریزا

### ناوس مه‌ره‌مو:

چه سه‌راو س‌ری مه‌یی چه ماه‌قازی  
سوار کابه‌وه‌نان گوم‌ها نه بازی

### ناوس مه‌ره‌مو:

چه بی‌یاوه‌ری  
خهریک مه‌نده‌نان چه بی‌یاوه‌ری  
هه‌رچه من ماری تو نمه‌وه‌ری  
چمان کازاوه‌ن مجبو نه‌وه‌ری  
ئه‌حمده و قازی چه‌نی یاوه‌ران  
شین بین وه‌ میهمان یانه‌ی شیرخان  
حه‌مزه و س‌لح به‌یان چه نووره  
چاگا حازره‌ن ک‌وک ته‌نبووره

### ناوس مه‌ره‌مو:

به‌یو په‌ی ماره  
پولی غول‌امان به‌یو په‌ی ماره  
راسته‌وه ک‌هردی ئی بار لاره  
نوور ته‌جه‌لیش مه‌زیو نه‌چاره

نیشانه‌ی خوشین وه‌ کیه‌وه‌ دیاره

۱- در نسخه‌ای پس از این بند چند تک‌مصرعی نیز آمده است که به این شکل می‌باشد:

### ئه‌حمده مه‌ره‌مو:

س‌ر وه‌ دوردانه بیه‌نی شهرته‌ن نه‌بواری

### قازی مه‌ره‌مو:

بورت خاوه‌ندکار قه‌دیمه‌نی بی‌تو که‌سی‌نمازی

### ناوس مه‌ره‌مو:

چه سه‌راو س‌ری مه‌نی چه‌دلی دوردانه  
ده‌و دانیان ماچان بله‌دیوانه

### حه‌مزه مه‌ره‌مو:

س‌ر و نه‌سراری مه‌نی یک‌سه‌ره‌وه‌بانه

### س‌لح مه‌ره‌مو:

سه‌بر و جه‌بارینی وه‌ بی‌به‌هانه

نه حمده<sup>۱</sup> مەرهمو:

ياران نهو نيشان  
ياران گهواهي به يان نهو نيشان  
كوک تهنبورم ناما وه زهبان  
وه عدهی خوشين يانهی شيره خان

ناوس مەرهمو:

شمه مدويدی نهز مه دوينه  
نهز رازم چه نه رش شمه چه پهروينه  
نهز قسم چه قاف شمه چه نوينه

نارو زماون مه که ريو چهی نه رک نوينه  
دهست زاما و زهماوونی نهز مەرهموينه

قازی مەرهمو:

ياران ته فرهق  
به يانی نهو ههم ياران ته فرهق  
يانهی شيره خان دادهنم مولهق  
ديدهنم وه چه م صاحب هفت ته وهق

نه حمده مەرهمو:

ياران پنهان  
به يدی وه هوزورور ياران پنهان  
حه مزه و سألح به يان وه دهوان  
ديدهنم وه چه م صاحب هفت که يوان

سألح مەرهمو:

ياران نهو خه بهر  
به يان نهو نشات ياران نهو خه بهر  
يانهی شيره خان نامانم چه سهر  
چيگا حازره ن صاحب هفت لهنگهر

قازی مەرهمو:

نه حمده گيانه  
چه نی قه ندیلی بلمی وه يانه

چاگا حازره ن زات چلانته

ناوس مەرهمو:

ناوسه و بار دار  
ناوسه نانی ناوسه و باردار  
بارم خالقا غه فوور غه ففار  
نهز گير مه که رو نهو شيرهی شه ک دار

ناوس مەرهمو:

ناوسه و نه علا  
ناوسه نانی ناوسه و نه علا  
قازی و نه حمده م وه نیمه ياوا  
قه نديلم روشه ن چراغ شادا

قازی مەرهمو:

قازی غه زهب کهر  
په ری شه کداران قازی غه زهب کهر  
نیزه بیم نه دهست نه مير شهش په ر  
تیغ دوو سهر بیم نه شهست حه يدهر

ناوس مەرهمو:

۱- در نسخه ای این بند به حمزه نسبت داده شده است.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

<p>ناوسه نانی<sup>۲</sup> ناوسه و خو<sup>۱</sup>شین</p> <p>قهباله<sup>۱</sup>م نیان نه تاش هورین</p> <p>نه دست بله شیره کریا جهور</p> <p>دهستی وهش ثافات دندانش هوزور</p> <p>دوستان گیانی که رده نم حرسه</p> <p>چه بله شیتته ویش مور<sup>۲</sup> ترسه</p> <p>وه ناز یاران ده ستم وهست نه و کور<sup>۱</sup></p> <p>نه مو کوری ویش شیرم که رددن ور<sup>۱</sup></p> <p>چونکه چه ناوس نه که رددت شهرمه</p> <p>ته وهن وهره تاو ژیر پات بو<sup>۲</sup> نهرمه</p> <p>سالم جابر نه حمده وهست وه حیت</p> <p>حه مزه م قه نه را قه نه رم عفريت</p> <p>چه سه راو مه ئی نه نه سل<sup>۱</sup> سه راو</p> <p>زات نا سواره نان نامشن سوهر او</p> <p>ناعوسه نانی<sup>۲</sup> گـازم ژاره نی</p> <p>چه نی خوماریان ، نه ز ویم مه خه نی</p> <p>هر چه شمه ماچدی<sup>۱</sup> نه ز نمه ته نی</p> <p>ها شه هبازیوا چیمه نا چه دی<sup>۲</sup> بهرز</p> <p>هر که س خوشینا هر خوشینا نه رز</p>	<p>ناوسه و خو<sup>۱</sup>شین</p> <p>چه دور نامانی نه و زات سه نگین</p> <p><b>دایه خهزان مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>شیره کریا جهور</p> <p>دادمان ره سان نه دست ئی گهور</p> <p><b>شیره وات:</b></p> <p>که رده نم حرسه</p> <p>بلدی<sup>۱</sup> باوه ردیش نه و شیتته خرسه</p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>نه ی شیره مو کور<sup>۱</sup></p> <p>نه مو کوری ویش شیرم که رددن ور<sup>۱</sup></p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>شیره ی بی<sup>۱</sup> شهرمه</p> <p>ها گیروده بیت ورازه چه رمه</p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>ناوسه نانی<sup>۲</sup> ناوسه و سه ر شیت</p> <p>حه مزه م قه نه را قه نه رم عفريت</p> <p><b>سالم مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>نه نه سل<sup>۱</sup> سه راو</p> <p>چه نی غه واسان شیم نه و به حر تاو</p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>گازم ژاره نی</p> <p>شه هپر نه زه لی<sup>۱</sup> که فتن نه و که نی</p> <p>هر چه شمه ماچدی<sup>۱</sup> نه ز نمه ته نی</p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p> <p>چیمه نا چه دی<sup>۲</sup> بهرز</p> <p>په رپم رامنا چه ی مه رز وهره و مه رز</p> <p><b>ناوس مه رهمو<sup>۱</sup>:</b></p>
---	---

۱- شیره شیره نیز آمده است .

۲- ته وهن وهره تاو نساو چه ژیر پات بو<sup>۲</sup> نهرمه آمده است .

سهرته نجام دهوړې خهزانه

چهنی یوسف مسری کیشام یاساخ چالی نهز نا سواره نان وهستم نهو ماما جه لالی  
نمه ک شیخ جگیر نهز کهردم تالی

ناوس مه رهمو:

چهی بهرزه ماوه نهز ناوسه نان چهی بهرزه ماوه  
زیل و زبانه تاشا وه ناوه ناسیابم نیا چهی تاش کاوه  
هر کهس بهارو بلا و بهیاوا هر کهس نههارو بلا و نهیاوا

ناوس مه رهمو:

نامیما ناوس یویم نه مامه فره گیلابی چهی مسر و شامه  
هزاران پوخته کهردیم چهی خامه نهز بیزاره نان چهی خهلق ناته مامه

ناوس مه رهمو:

نامیما ناوس یویم نیاز چهنی میهمانان بهیان لنگه ناز

ناوس مه رهمو:

زمزمه من بار وارن به هارینه نان زمزمه من بار  
دار یه گانه نان چلما هه زار دهر دان نیمه داین نیمه یش مه دیم چار

ناوس مه رهمو:

به هارمن حساب وارن وه عده نان به هارمن حساب  
پیالهی ره حمه تم و ورد نه واردم شهراب کاوهی من جه من نه گوانم نهو محراب

ناوس مه رهمو:

سهردمه سهرد و لمه چل گاو بوړ و کول دمه  
عسا و پوست که شکولمه نهی واته وره چه حولمه

نه حمه د مه رهمو:

چه سهر او سپری مهئی چه دلی چالی چهنی به حرو شت سوچیانم بالی  
زات نا سواره نان چه نهخی زالی

حه مزه مه رهمو:

چه سهر او سپری مهئی چه دلی به حران چهنی ته همته ن شام نهو هفت خوان  
کیشانم نه سباب زه نه ندهی ده مان

ناوس مه رهمو:

مهئی چه مه کان نهز ناوسه نانی مهئی چه مه کان  
حوکم خودائیم بییهن وه میهمان زات نا سواره نان قه باله ش نیا

قه ندیل مه رهمو:

## سدرنه نجام دهوړې خهزانه

نه ز قه نديله نان مه ئيه نان چه نار  
سر دهر دانم كهر دهن ناشكار  
چه پرديوهر دا مه وي وه يادگار

### ناوس مه رهمو:

نه ز ناوسه نان مه ئيه نان چه سر  
تېغ دوو دهمم بنیان نه كه مهر  
چه سينهم مگنيو خولاسه و گوههر  
زات نا سواره نان نامشن چه يدهر

### ناوس مه رهمو:

نه ز ناوسه نان مه ئي چه بالا  
حوكم پادشاهيم كه مهرم لالا  
نه سينهم مگنيو خالسه و نه علا  
زات نا سواره نان به غدادش تالا<sup>۱</sup>

### ناوس مه رهمو:

نه ز ناوسه نان ناوس سهر گه تي  
نان گرد خوانان نه ز مه نه ي په تي  
په ي كه سي شهر به ته په ي كه سي مافه تي  
بياني وه زه زده ماهي لواني وه شه تي  
زه ده ست مي رد بي چه يا و مه كر عافره تي  
هر مي ر داني گرد كوچ خه لوه تي<sup>۲</sup>

### ناوس مه رهمو:

نه ي سهر كه تيا نه ي كـولپه تيا  
نه ي نه كبه تيا نه ي نه عله تيا  
نيمي بشـوړان نيمي بنيا  
شهرت بو نيميتان نه و كوچ مز گفتا  
مه دي وه دهستان موهر ته سيبا  
مهر چه كار ناوس خه بهرتان نيبا  
سهر گه تي چوین گا گولپه تي چوین خهر  
پيره چوتان بووري وه ته بهر  
دهوداني گرويوهن گرده نمان نه وهر  
جوانه چوتان بچه مني نه و مهر  
چونكه چه كار ناوس نيبه نتان خه بهر

### ناوس مه رهمو:

نه ز ناوسه نان ناوس زوره  
ریش ملای دهودانی باردی وه دهوره  
سهوای بنیه تان نه تا ته نووره  
وه موری مانان دراز بان وه موره

### ناوس مه رهمو:

۱- این بند در نسخه ای دیگر به این شکل آمده است: **ناوس مه رهمو:**

مه یومی چه بالان  
ناعوسه نانی مه یومی چه بالان  
زات پادشاهی کهرم لالان  
فهردا به غداد شار مه دی وه تالان

۲- این بند در نسخه ای به این شکل آمده است: **ناوس مه رهمو:**

ناعوس سهر که تی  
ناعوسه نانی ناعوس سهر که تی  
نانی که هان نه و خوان عهر به تی  
په ی که سی شیرینه ن په ی که سی مافه تی  
چه دس می رد بهد و مه کر نافر ته تی  
زه رده ماهی بیانی شیبانی نه و شه تی

## سهرنه نجام دهوری خهزانه

زات بی زهوالی کهس هوژم ورنمه دارو<sup>۱</sup>      سدقم دهر وازه دا گرد چیوش مویارو<sup>۲</sup>  
**قازی مهره مو:**

شایی سواران      قازیه نان قازی شایی سواران  
 دوست یار هنان ره قیب خساران      دهر د بی دهر مان قازیش دهر کاران

**ناوس مهره مو:**

شاه و حه بیا      ناوسه نانی<sup>۱</sup> ناوس شاه و حه بیا  
 خوان سه نگینه نان دوستم نه سبیا      دهر د بی دهر مان قازیش ته بیا

**ئه حمده مهره مو:**

چه ماه و قازی      چه سهر او سرپی مه نی چه ماه و قازی  
 سوار گه لنی بو تا نه بوازی      که وهر دور دانه میه نی نه زه لین بازی

**ناوس مهره مو:**

نامیما بله یوئما ناوس      پیکاویم وه سهر جو قه پهر تاوس  
 زات نا سواره نان چه نی که یکاوس

**ناوس مهره مو:**

تفلیمه ن یانه زه ردیمه ن وه ره      نه کهر نه و رانی بو قوتی<sup>۱</sup> وه ره  
 نه کهر تیره نی مو ری پهی گهره      تیغم برهنه مو ریوت سهره

**ره مزبار مهره مو:**

شا سولتان هه یهو<sup>۱</sup>      ناعوسا ناعوسا شا سولتان هه یهو<sup>۲</sup>  
 خه لقان مه و اچو شیخ عیسی بابو<sup>۱</sup>      بنیامین مهره مو یا شا، داود مهره مو یا هو<sup>۲</sup>

## «گه واهی دهوری هه فته ن»<sup>۱</sup>

**بنیامین مهره مو:**

یا شا به هانه، یا شا به هانه      میگردان مه گیران پهنه ت به هانه<sup>۲</sup>  
 جه لای حه ق نییه ن خویش و بیگانه      ناگسا و بیسنایی چهنه ت عه یانه  
 جه رگ که و او مو چه تیرو تانه

۱- این دوره کلامی با نواقصی در نسخ متفاوت در دفتر سرانجام انعکاس داده شده بود که با پیدا شدن نسخی کهن آن را کامل گردانید. تمام کلام نویسان و همچنین نسخی که به آنها استناد شده بر خزانه بودن این دوره اذعان دارند، و این سبب گردید تا آن را متعلق به این دوره با تصحیحاتی که بر آن شده بدانیم.

۲- پهلپ و به هانه نیز آمده است.

سوډان مهره مو:

راهنمای یاران تو پیر شاهي  
چه له ووح تا قه لڼم چه گاو تا ماهي  
ماروم نه و به سات زيل رو شناهي

تو پیر شاهي، تو پیر شاهي  
بده چه نیشان له فز و گه واهي  
وه ټيقرار مه يوم خاهي نه خاهي

بنیامین مهره مو:

یه له فز و گه واهي ټيقرار شامه  
ټيقرار شامه خه تمی که لاهه  
باقی نه و یار<sup>۱</sup> جیهان وه کامه

ټيقرار شامه، ټيقرار شامه  
خاتر چه مه و یار چه خاس تا عامه  
غوغای هندو روم چه له ب و شامه

داود مهره مو:

له فز و گه واهي یار دارو نیشانه  
وه شاده تی یار زيل<sup>۲</sup> خه زانه  
په ی فهدای باقی سه بوور بمانه

پیره نیشانه، پیره نیشانه  
هر چی تو و اچی مننه ت وه گیانه  
موسی بنویسوش نه و ده فته رخانه

پیر موسی مهره مو:

بنیامین شهرت پیر وه ټيقراره ن  
شامان یه کره نگه ن شهرتش ته یاره ن  
چه مه رای بیای شهرت و ټيقراره ن

یاران ټيقراره ن، یاران ټيقراره ن  
داود ره به ره ن ره هنمای یاره ن  
تا بیوه غولام، بیوه<sup>۲</sup> هه زاره ن

ره مزار مهره مو:

چه ووه خت و واده، چه ی ته م وتاره ن  
نه خجیره و پادشام نه خجیره و یاره ن  
هر یساری یاره پا وهر کسرداره ن  
نه ناسمان وه زی، شونش دیاره ن

چه ی ته م وتاره ن، چه ی ته م وتاره ن  
نه و روشن زیلان کرد کرد یاره ن  
نه خجیری داروم گوشتش مرواره ن  
فهدا روی باقی سه بت تووماره ن

بنیامین مهره مو:

میردان مه که ران بی بوتنه یاری  
وه ردا و راسی وه بورده باری  
په ری ویتنه ا فهدا وهر مالی

بی بوتنه یاری، بی بوتنه<sup>۲</sup> یاری  
بزنانان نه رکان خاوه ندکاری  
کردار کشته ن هر چی مه کالی

داود مهره مو:

بنیامین پیرا بوتنه گیر مه یون

بوتنه گیر مه یون، بوتنه گیر مه یون

۱- باقی مال یار نیز آمده.

۲- بی حد.

۳- بُته، اصل و اساس، هم ریشه و هم نمر.



## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

وه لوتف و کهره م پادشا و پير مه يوڼ  
پهري و پتانا فهدا مه مالون

سهراسر جيهان پر چه نوړ مه يوڼ<sup>۱</sup>  
کشت و کردارن هر کهس مه کالون

پير موسی مەرهمو:

هر ياری ياره ن بوته ته و او بو  
سهر سپرده بو چه گيان سهوا بو  
هم و هر مه مالو هم سهر قه تاره

بوته ته و او بو، بوته ته و او بو<sup>۲</sup>  
کردارش پيش بو نازش ره و او بو  
نهو ياريش کشتش کرداره

ره مزار مەرهمو:

چا و هت و ساعت و ادهی کهره مه  
پيرو پسادشام په روانه و شه مه  
فهدا شه رمه سار، خه لاش خه مه  
خه رمه نش و هسهن فهدا مه مالون

ياران کهره مه، ياران کهره مه  
گه واهي نه رکان چلانه و جه مه  
هر ياری نهو روژ چه دين واره مه  
ياری شهرت و شون کردار مه کالون

پير موسی مەرهمو:

گه واهي به يان زات شه هه نشا  
نوخته و پير موسی، نه فس موسته فا  
رجووشه نه و زات تاي بي هه متا  
دلش دولدولن نه لالو نه يوه لالا  
عه ينش قه نبره ن قه نبره جله و دار

ياران شه هه نشا، ياران شه هه نشا  
بنيامين وه شه رت داود وه ردا  
هر وه خو ره لات<sup>۳</sup> تا وه خو رتاوا<sup>۴</sup>  
بي هه متسا عه ليه ن، عه ليه ن الله  
دلش دولدولن ده ستش زولفه قار

موسته فا مەرهمو:

وه حو کم خوا جام گيليام چه هه و  
هه فت ته به ق زه مين هم چه رخ و سه ما  
به نده ن وه موعجزه ي تاي بي هه متا

گيليام چه هه و، گيليام چه هه و  
چه له وح و قه لم تا دارولفه نا  
چه قوتب يه قين چه خو ر و چه ما

پير موسی مەرهمو:

قودره تش مه وجود جام جيهان بين  
خاوه نند کار عه لي زات شا خو شين  
وه يقرار و يش شهرت بنيامين

جام جيهان بين، جام جيهان بين  
بي شه ک و گو مان، بي چه نو بي چوين  
موسه خه ر که رده ن ناسمان و زه مين

داود مەرهمو:

۱- سهراسر جهان هر چه نهی و هر مه یون نیز آمده.

۲- کنایه از کامل شدن و در غایت خوبی.

۳- طلوع، مشرق

۴- غروب، مغرب

۵- مسته حق نیز آمده.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

حهد بهرد نهو حهدگا ، حهد بهرد نهو حهدگا  
 یاران موستهفا حهد بهرد نهو حهدگا  
 شکافت سرپه و زات جام جهم نما  
 سککه‌ی شهرتو شوڼ حهد که ردش ره‌وا  
 خدمه‌ته‌و خه‌لات ویش ټاورد وه جا  
 خه‌لات پوښ حهد تا دونیا بیا

### موسته‌فا مه‌ره‌مو:

ده‌فته‌رداره‌نان، ده‌فته‌رداره‌نان  
 پیر موسی وه‌زیر ده‌فته‌ر داره‌نان<sup>۱</sup>  
 ده‌فته‌ر دار ده‌ور پادشا و پیره‌نان  
 چه‌نی یار داود به‌ره‌گیره‌نان  
 هم ده‌فته‌ر دارو هم ده‌ستگیره‌نان  
 بینای یارشناس چه‌رای دویره‌نان<sup>۲</sup>

### پیر موسی مه‌ره‌مو:

بنیام‌ها وه پیش، بنیام‌ها وه پیش  
 پیره و شا ویشنه بنیام‌ها وه پیش  
 فهدا پای حساو نه‌و رای کیشا کیش  
 داود که‌مه‌ربه‌ند روزشا چه‌یش  
 موسته‌فا وه ټیقرار شا ویشنه بو کیش  
 باره وه مه‌فتویل<sup>۳</sup> کیش وه هویره‌ن نه پیش

### بنیامین مه‌ره‌مو:

یاران خه‌تم که‌رده‌ن، یاران خه‌تم که‌رده‌ن  
 پیر موسی وه‌زیر ټه‌رکان خه‌تم که‌رده‌ن  
 هر یاری وه‌یته‌ور ټامو، وییهرده‌ن  
 وه ټیقرار شا سهر پیش سپهرده‌ن  
 وه ټیقرار ټه‌رکان، ټیقرار وه‌حده‌گا به‌رده‌ن  
 یاران موسته‌فا مه‌نیش نه‌که‌رده‌ن

### موسته‌فا مه‌ره‌مو:

ده‌وای گرد ټینسان، ده‌وای گرد ټینسان<sup>۴</sup>  
 ها بنیامینا ده‌وای گرد ټینسان  
 یه‌ک شه‌رت یه‌ک ټیقرار یه‌ک ټیو یه‌ک لسان  
 بنه‌ن وه‌ټیقرار بیاوبه‌س سولټان

### بنیامین مه‌ره‌مو:

ژایمیش په‌نه، ژایمیش په‌نه  
 نارین قولله‌ی نار ژایمیش په‌نه  
 به‌زازی ره‌نگین نیشته‌نش چه‌نه  
 هر چی مه‌وازی نه‌و مه‌ده‌و په‌نه

### ره‌مزبار مه‌ره‌مو:

بنیامین شه‌رت و ټیقرار شاه‌ی  
 پیر پیش قه‌ده‌م وه‌ټیقرار شاه‌ی  
 چه‌بالا تائی هام شه‌رت شاه‌ی  
 چه‌له‌وح تا قه‌لم چه‌گاوا تا ماه‌ی  
 چه‌نه‌ت ټیزه‌ره‌ن سر ټیلاهای  
 به‌ری یارانت بده‌ی گه‌واهی

### بنیامین مه‌ره‌مو:

۱- ده‌فته‌رگیره‌نان نیز آمده.  
 ۲- به‌ره‌گیره‌نان نیز آمده.  
 ۳- نخ‌مانند، تابیده شده.  
 ۴- داروی گیردانان نیز آمده.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

ره زيار وه نوخت شاه جهانگير مه يو<sup>۱۷</sup> شاهمان به نده ساز جهانگير مه يو<sup>۱۸</sup>  
 هفتاو دوو گرو پيش ده ستگير مه يو<sup>۱۹</sup> نه نهو رای ته زوير نهو ته کبير مه يو<sup>۲۰</sup>  
 هر گروى تالب و هيه ک پير مه يو<sup>۲۱</sup> کاهي سه غيرا گگا که پير مه يو<sup>۲۲</sup>  
 يار داود ره هبه ر گروى يار مه يو<sup>۲۳</sup> پير موسي وه زير ده فته ردار مه يو<sup>۲۴</sup>

### ره زيار مه ره مو:

بنيام ده سگيره ن، بنيام ده سگيره ن  
 خاوه ندي کار خودای هفتاو دوو پيره ن  
 داود ره هبه رهن موسي وه زيره ن  
 وهی گه واهي شا، وه يار ده سگيره ن  
 هزاره يه ک خودا هزاره يه ک پيره ن  
 خودا يسه کيوه ن پير هر يه ک پيره ن

### بنيامين مه ره مو:

خاتوونه ره زيار تو ره مزه و ياری  
 خادمه و خدمت مه خدومه و شاری  
 هر چی بواجی قه بزوه و ثقبازه  
 نهو ياران ياری، شريک وه باری  
 تيخ زواني ده ست وه کرداری  
 مه خره مه و رازی رای عه بنت وازه

### ره زيار مه ره مو:

ها پير بنيامين تو سه ر قه تاري  
 پير سه ر قه تار به ر تا وه باری  
 شا، ثقرار و يشه ن سه ر يت سپه رده ن  
 هر چی بواجی ردا راسيه ن  
 ثقرار شاهي تو سه ر قه تاري  
 وه كيلو وه سي نيخت يارداري  
 وه ثقرار حه دت وه حه دگا به رده ن  
 بينايی دیده حه ق شناسيه ن

### داود مه ره مو:

قه له م زه رينه ن، قه له م زه رينه ن  
 خودام خوشينه ن پير بنيامينه ن  
 که ره م وه کيره بگيرو که ره م  
 وه حه لقه ی راسی وه بتوينه و جه م  
 بنيشو نهو ته خت بگرو چوین نار  
 سفید خه ت موسی قه له م زه رينه ن  
 پير سه ر قه تار هفتاو دوو دینه ن  
 ئيمه ی هه مده مان بنيشيم نهو هه م  
 شامان بنيشو وینه ی شوعله ی شه م  
 وه جامه ی به شهر سولتان سه ها کوار

### پير موسی مه ره مو:

نهو فتوای پير بو، نهو فتوای پير بو  
 هه م هيمه ت به سته ی نوسه ير و مير بو  
 سه بت ده فته رهن ثقرار و يشه ن  
 ياران وه هيمه ت بکيشن وه کيش  
 جه ميار جه م بو موهرش چه نویر بو<sup>۲۷</sup>  
 شهرت نهو هه ممه ت وه فتوای پير بو<sup>۲۸</sup>  
 فهدا رو ی حساو پای کيشا کيشه ن  
 بنيشو وه جه م وه ثقرار و يش

۱- در نسخه ای مه بو آمده

۲- نهویر بو نیز آمده.

بنیامین مه‌ره‌موؤ :

ویره ویره‌نان  
ویره ویره‌نان ، ویره ویره‌نان  
گاهي مه‌له‌ک بو گاهي پیره‌نان  
گاهي که‌مان گاهي تیره‌نان

داود مه‌ره‌موؤ :

ویريای ویرم  
ویره ویره‌نان ویريای ویرم  
گاهي مه‌له‌ک گاهي ده‌ست‌گیرم  
گاهي تیره‌نداز که‌مان و تیرم

پیرموسی مه‌ره‌موؤ :

ویريای وه‌رم  
ویره ویره‌نان ویريای وه‌رم  
گاهي مه‌له‌ک گاهي قه‌له‌نده‌رم  
گا قه‌لم گا نوسه‌نده‌گا ده‌فته‌رم

ره‌مزبار مه‌ره‌موؤ :

ویريای وه‌رینه‌ن  
ویره ویره‌نان ویريای وه‌رینه‌ن  
ده‌ست‌گیر پیر داود پیر بنیامینه‌ن  
ده‌فته‌ر دار موسی قه‌لم زه‌رینه‌ن

ره‌مزبار مه‌ره‌موؤ :

هر چوارچه‌نی هم مه‌ست و هه‌راسان  
روو وه هه‌م تامان زات یه‌ک ناسان  
بنیام و داود پیرموسی و ره‌مزبار  
یه‌ک‌تاو یه‌ک نه‌ف‌س یه‌ک شه‌رت و ثیقرار  
بنیامین وه شه‌رت داود وه کوفتار  
موسی وه قه‌لم ره‌زبار وه کردار  
وه شوون نه‌رکان خاوه‌ندکاری  
دیشان په‌یدا بی یه‌ک شه‌سه‌واری

پیرموسی مه‌ره‌موؤ :

کا‌کا کا‌کامه‌ن  
نی شه‌سه‌واره کا‌کا کا‌کامه‌ن

داود مه‌ره‌موؤ :

لوقه‌ت یاری  
بنیام چه‌نه‌ش بکه‌ر لوقه‌ت یاری  
وه له‌فز عومران خاوه‌ندکاری  
خادم خدمه‌ت پای ساجناری

ره‌مزبار مه‌ره‌موؤ :

پیر مه‌ووؤ ناشکار  
شام وه له‌فز ویش پیر مه‌ووؤ ناشکار  
وه نوخ‌ت و نه‌ف‌س موسی ده‌فته‌ر دار  
وه داروؤ په‌رده‌ی راسی داود یار  
وه لاله‌و ناز بکی‌شان یاهوؤ  
وه ثیقرار ویش ناشکار مه‌ووؤ

پادشا مه‌ره‌موؤ :

ها خه‌یلی وه‌فته‌ن نی دو‌نای دو‌نه  
کو‌هنه‌ نمه‌ووؤم نمه‌ووؤم کو‌هنه  
ثیقرار می‌ردان هه‌ن چه‌نی شو‌نه  
وه دو‌ن شه‌هباز مه‌یوؤم وه شو‌نه  
ها خه‌یلی وه‌فته‌ن نی قویلا‌ی قویله  
شه‌هباز نه‌زه‌لییه‌نان به‌سته‌نم لویله

## سهرته نجام دهوړې خهزانه

هر کهس پهری ویش مه نیه رو کيله

ها خه یلی وه قته نئی شه قای شه قه	ئی شه قای شه قه
یویوی ماچان نئی دیوانه حه قه	باد مه ده میو گرد که سسی ره قه
یاساخ سه نگیں گرد کو مه نه مو	گرد کو مه نه مو
میرد مایه دار نه و جه م مه ره مو	فره ی نه چو خه تر مه ده مو
قافله ی خانانم وه ستم چه هه رده	وه ستم چه هه رده
نیمجار که مه یوم بی په ناو په رده	وه یه کتایی ویم سه و گه ندم وه رده

بنیامین مه ره مو:

وه ده سته وهن زنده و مه رده      ئی قافله خانان هه رده چه هه رده

پادشا مه ره مو:

جه م چون ستاره ی قالب چون مه بو	مه یوم چه رویی به رنه ویت بهر بو
سدای یار وینه ی سدای فه جهر بو	گوش ده نگداران گوششان کهر بو
میردان گرد نه دهس مه کر زه ن تهر بو	نابادی وینه ی بیابان بهر بو

نوخته که لآمان گرد بی نه سر بو

وه عده ی که ره مه ن یا زیاد یا کم      نه و وه قته و ساعته بگیران وه چه م

بنیامین مه ره مو:

حه د گام پیر موسیه ن چه ی ده فته ر داره ن	داود یار مه ن شه رتم ره مز باره ن
په نا ه م تونی زاتت ته یاره ن	هیلم راسیه ن گام نقراره ن
مه نزل باقیه ن یار سه نگیں باره ن	داود مه هار کهش راهنمای یاره ن

داود مه ره مو:

شا ویش نقراره دار راسی کرداره ن	راسی کرداره ن
نازش زه وایه ن شه ریک باره ن	پیر موسی مه نیه ران گرد چه ره ز باره ن

نه رکان به سته ی خاوه نند کاره ن

پیر موسی مه ره مو:

شامان نيزهار که رد به یای نه زه ل بار	به یای نه زه ل بار
باشاباش ناوهر د وه شه رت و نقراره	پیره نيزهار که رد نه پای ساچنار
حه د گاش نه یوه ته ن هه ر کهس خه وهر که رد	یهره وه توش سپه رده نه یوه ت نه یوه ت که رد

ره مز بار مه ره مو:

شامان دونای دون که رده ن وه پیسه	که رده ن وه پیسه
ویش خه وهر داره ن خه وهر دار ویشه	حوکم ناسمان و زه مین چه نیسه

بنیامین مه‌ره‌مو:

وټ وه وټ قه‌سم                      وټ وه وټ قه‌سم  
 ټه وه‌وقت پیر تالب باشیان وه هم                      ټه وه‌وقت و ساعت نه‌داریم وه چه‌م  
 وه شهرت و ټقرار وټ نه‌ویم وارهم                      واده‌ی باقیه‌ن بنیشیم وه هم

ره‌مزبار مه‌ره‌مو:

چه‌وقت جیهان بشون نه‌گرد حيله                      زه‌ره‌ی یار زه‌ره‌ن چه‌قه‌با بويله  
 سه‌ره‌ن‌دیلی بویل غه‌لتان بويله                      جای پای ټلتماس پیرو ده‌لیله  
 قه‌ول ناخه‌رن ټقرار که‌فيله

پادشا مه‌ره‌مو:

وه دی‌ده‌ی بنیام وه ناز ره‌مزبار                      وه ردای داود موسی ده‌فته‌ر دار  
 وه یه‌کتائی وټم وه شهرت و ټقرار                      ټقرارم که‌رده‌ن نه‌دارون ټنکار

ره‌مزبار مه‌ره‌مو:

میردان میردانه خه‌تم ټقراره                      بنیامین پیره‌ن راهنمای یه‌اره  
 ټه‌شک ناماسی دیوان یار زامن داره                      پیرموسی وه‌زیر چه‌ی ده‌فته‌ر داره  
 ټقرارش وه موهر چه‌ار ته‌ن چه‌اره

پادشا مه‌ره‌مو:

میردان میردانه                      داو و باس چیتانه میردان میردانه  
 مه‌یو چه‌روویی به‌یو ناخه‌ر به‌یانه                      پادشا پیره‌ بچرو ټه‌و یانه  
 پیره‌ ماچو یا شا نامان نامانه                      میردان فره‌یین چه‌ تو‌شه‌کشانه

پادشا مه‌ره‌مو:

پیره‌ تا به‌ند یانه‌مان چه‌ به‌ند بو‌رابی                      میردان بچنیان ها چه‌ی که‌وایی  
 دیده‌شان روشن زه‌نشان زیل بو                      یو وه یو جفت بو جفتش وه پیل بو  
 ټه‌و وه‌وقت و واده‌ جای نامانمانه                      نا واده‌و که‌ره‌م په‌ی سامانمانه  
 مه‌وو وه‌قه‌حتی و شه‌کی و زلاله‌ت                      میردی‌کم گه‌ره‌کا باوه‌رو تا‌قه‌ت  
 ټه‌وسا که‌ره‌مم چه‌ یاران مه‌وو ناگا                      به‌شمان مه‌وو راما نه‌وه‌رده‌ را

بنیامین مه‌ره‌مو:

شا چه‌نی میردان به‌نشان به‌سان                      جامی پر چه‌ نور شای باتن ره‌سان  
 شا وټش قه‌بول که‌رد پیرموسی نویسان                      باقی که‌فت ټه‌و مشت رای حه‌ق په‌ره‌سان

پادشا مه‌ره‌مو:

بنیام تو‌زامنداری                      وه من وه کیلی وه یاران یاری

بنيامين مه رهمو:

يا شا تو خودای بهر و بارهني  
وه شون موري خهوه ر دارهني  
يا شا ویت زامن هم وه کيلي  
جان وه جان ستان پيرو دهليلي

پادشا مه رهمو:

ها بنيامين مه نزل كهفت نهو دوير  
خه يلي مه كيشو بهيان نهو هوزوير

بنيامين مه رهمو:

يا شای شاهان نه كهر مه يلانت بو  
ثيقرارت كهر دهن بيهن هم مه بو

پادشا مه رهمو:

بنيام ميرد انم مو وه گشت جهم بو  
هه زار يه ك دون بکهره ته مام  
بپوشن جامه سي قه وای نه وانو  
فاني بهر بادهن باقی بو وه کام

بنيامين مه رهمو:

يا شای شاهان ههر چه سه لاته  
ثيقرارت قه بز شهرت شه هاته  
فاني بهر بادهن باقی خه لاته  
ميردان چه مه رای وه قه ت واده ته

پادشا مه رهمو:

بنيامين حه رامم حه لال نمه وو  
بنيامين شهرت پير پيشه وامه ن  
پير موسی وه زير ديهه راسمه ن  
پيره ره مزبار ، ره مز بارمه ن  
بنيامين شهرت موهرم به ياو به س  
ثيقرارم دادهن به تال نمه وو  
ره حمم دادهن ره هنماي رامه ن  
بينائي ديهه ي يار شناسمه ن  
كردارش پشت به س گردی يارمه ن  
نه فه سم داود نه فه س نه فه س

پير موسی مه رهمو:

يا شا دهو ر بنيام ناما نهو هوزوور  
سه ووز مه وو سوخته سوچيای كوی توور

بنيامين مه رهمو:

ياران بو ي مشكه ن ، ياران بو ي مشكه ن  
گا تال گا شيرين گاهي خو وای سو لهن<sup>۱</sup>  
شامان بوش وه شهن گا بو ي مشكه ن  
گا چوين مانگو خور پيالهي نووره ن

پير موسی مه رهمو:

گرد كو برشته ن ، گرد كو برشته ن  
بي شه ك بنيامين پيشكش وه مشته ن  
ياران ياساخ سه نگينا گرد كو برشته ن  
ته لخي ش ور داشته ن نهو شيرين شه سته ن<sup>۲</sup>

داود مه رهمو:

۱- گاهي خوشوره ن نيز آمده.

۲- شته ن به معنای شستن، اشياء نيز آمده.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

ياران ياوه ران گـروې حـق پـه رـهـس  
نه نيشان وه لاک<sup>۱</sup> چوین نه فس که رکس  
ياران مه شناسو جامه ی خاس و گهس

گروې حـق پـه رـهـس، گـروې حـق پـه رـهـس  
رای حـق پـه رـهـس، وـه بـی خـوف تـه رـهـس<sup>۱</sup>  
فـه رـدا پـير مـوسى نو و سـه نـده ی تـه لـهـس

### رهمزبار مەرهمو:

کروې ياره و خار<sup>۲</sup> والاويتانه  
چه مه نزلگانان کام جا جيتانه  
به قهول<sup>۳</sup> و ثيقرار شهرت و شاتانه  
يـه دـام بـه لـا يـه بـه لـاتـانـه  
ياران دين ناشکار به رمه لاتانه

والاويتـانـه، والاويتـانـه<sup>۲</sup>  
عشق حـق و ه سـه شـيـب و ویتـانـه  
رای حـق پـه رـهـس، پـه رـهـس ریتـانـه  
باقی ناخـره ت مه نزلگانـانـه  
شادی پای ستون کوی ته لاتانه

و ه بـی خـوف و تـه رـس شـادی شـاتـانـه

### سولتان مەرهمو:

پیره و دهنه وهر راهنمای راهی  
که وه هر بار تا خاهی نه خاهی  
سککه ی شهرت و شون جهوز بوایی  
به نای به ناگه رانای دونیایی

راهنمای راهی، راهنمای راهی  
چه له وچ تا قه له م چه گاو تا ماهی  
ها شهرت پادشا چه بالآ تایی  
پاکي پاک بازی پاک ئالایی

### بنیامین مەرهمو:

مه وجود که رزات کان که رهمی  
جهم جیهانی، نه و جیهان جهمی  
خودای هفت ثیقلیم نه ههفته مینی  
همم جیهانگیری همم جیهان به خشی

یا شا صاحب که رهمی  
ویم په روانه نان یا شا تو شه می  
زات قودره تی موله ق نشینی  
سر قودره تی پا عاله م<sup>۴</sup> نه قشی

### سولتان مەرهمو:

بزانه رای حـق تـه رـکان و ه نـستی  
نه و شهرت به یعت یانه ی شیخ عیسی

پیره و ه نـستی، پـیره و ه نـستی  
و ه ردا ی داود قـه لـه م پـير مـوسى

### پیر بنیامین مەرهمو:

داود بـزانو رای حـق و ه ردا

یا شا و ه ردا، یا شا و ه ردا

۱- به خاطر وزن شعر تهرس، تهرس خوانده می شود.

۲- لاشه.

۳- بلند مرتبه هستید، بیخته شده است، خالص شده است، غربال گردیده.

۴- خاک نیز آمده.

۵- ساعه تی نیز آمده.



## سهرئه نجام دهوړی خهزانه

زاتش زهرده كل والا ویت والا  
مایه ی کوی زاتن سهر نه ندیل ماوا<sup>۱</sup>  
نهو خاتر جهم موجزاتی شا  
جیهان جیهانن تا دونیا بینا

### سولتان موره مو:

پیره تو ئیق—رارمی داود ده لیله  
لهنگهر جیهان کوی سهر نه ندیله  
سرم کهس نه زان جهل جه لیله  
روچیار ئیبراهیمه، زهرده وان پیله  
باقی گرد غولام داغمه دارتهن  
خادم ره زبارهن موسی وه زیره  
زاتم بالویل سهر تیله  
موسه فا شه یان نه یوهت قه ویله  
بی پرد نه که ردی گوزهر ئی خیله  
سپای پشتنه عله مدارتهن

### بنیامین موره مو:

ئیقرارت باخته، ئیقرارت باخته  
یه جای راسیهن ئیقرارت باخته  
هه فتادو دوو پیر مه وجودت ساخته  
موسی قه لم زهر نهو ده فتهر ناخته

### سولتان موره مو:

حیله گهریمه، حیله گهریمه  
شه یان راهنمای بنده بهریمه<sup>۲</sup>  
دوشمهن عهلی دین کهریمه  
موسه فا قه ساس روی مه حشریمه  
پیره یه رای مه کر حیله گهریمه  
خلقهت ناخر راگهی شهریمه  
قه ویل روی نه زهل به نهی بهریمه  
نه یوه تا جار کیش، یار یه کسهریمه

### ره زبار موره مو:

پیره راهبه رهن، پیره راهبه رهن  
سررش زولفسه قار دولش قه نبه رهن  
فهردا باقیمان چوارتهن وه چوارهن  
موسه فا و نه یوهت شهربیک بارهن  
یا شا تو راهنما پیره راهبه رهن  
که رده نیش که ردهن خه تم ده فته رهن  
هر چوار سهر قه تار یار سهر قه تارهن  
نه فسه و یاران سوچه ندهی خارهن

### پیر موسی موره مو:

یاران خه تم که ردهن، یاران خه تم که ردهن  
حه د وه حه دگا، یار وه حه دگا به ردهن  
هر میردی چاره وه یار حه ق که ردهن  
ئیقرار باقی یاران خه تم که ردهن  
نیشانه ی نوختش زه مانه ی سپردهن<sup>۳</sup>  
چمان گوی باتن چه مه یدان به ردهن

### داود موره مو:

که ردیم گوزاری، که ردیم گوزاری  
شونئی دیم، شون یه یه شه هسه واری  
چه یافته کویی که ردیم گوزاری  
شونش یه کیوهن شون بهر هه زاری

۱- مالا نیز آمده.

۲- بهری، روا، بجا، بهری که ردهن = سرپرستی کردن.

۳- ربودن، رمیدن، پاک کردند.

## سهرنه نجام دهوړی خهزانه

هر کس داوا کاره نیشانه باری

### بنیامین مەرهمو:

والا ویتانان، والا ویتانان      سپر حهق وه یار والا ویتانان  
هفت سواره‌ی دهوړ چوار تن چل تانان      نه یوت حهشار موسته فاو شه یانان  
یه کتا و یه ک نه فس وه یه ک زه رنه      والا ویت والا ی هام یو هام تانان

### داود مەرهمو:

سپر و سپر نان، سپر و سپر نان      یاران خهزانه سپر و سپر نان  
یاره و مایه دار بیای دوره نان      یه ک زه روه یه ک زات یه ک توره نان  
فردا مه سخ دل گرد مونکره نان

### داود مەرهمو:

بهرو باره نان، بهرو باره نان      کوری مونکران بهرو باره نان  
پرده ی تاریکی تم و تار نان      وه زاهیر چمان ژار ماره نان

### پیر موسی مەرهمو:

ژار فهره ننگه، ژار فهره ننگه      حه قیقه تهلخن ژار فهره ننگه  
رنگ ریز رنگ، زاته و یه کره ننگه      شه کاک شه ک دار سهران سه ننگه  
شهرته و شریعت تهوفقه و حه قن      ته ریه ت چاوش<sup>۱</sup> خهلقه و خالقن  
حه قیقه بهرپا شریعت له ننگه      جیهان سه قام دهر بهنده ی یه کره ننگه

### ره زبار مەرهمو:

هو شیاران هوش، هو شیاران هوش      میدان نه زه ل هوشیاران هوش  
مه عرفه ت موهره ن چه پرده ی سپر پوش      به نایی یاره ن جامه ی نه و نوش  
چوار قورنه ی جیهان مو و چوار جهسه      شه رتیه ون وه پای چوار جهسه ی له<sup>۲</sup>  
چوارته ن چوار له نگره هم جیهان گیره      هم سه ر قه تاره ن هم نه و یار پیره  
هم خاتر جه می ریازه ت کیشانان      هم سه ر مه نزلگای به سه ر کاشانان<sup>۳</sup>

### بنیامین مەرهمو:

یاران بیای ره زبار لوتف و که ره مهن      ره زبار ره مزیه ون کان که ره مهن  
چه خاتر جه می خاترش جه مهن      ئیقرارش بتوین شه رتش مو حکه مهن  
باقی ماله و یار چالانه و جه مهن

### میردان مەرهمان:

۱- نقیب و پیشرو لشکر، پیشرو کاروان، چاوش به معنای خنیا گر نیز آمده.

۲- به خاطر، جزئی از کل، ظرف زمان، برای شروع، از.

۳- بینائی. کاشان = ردگیری، به سه ر کاشانان به معنای راهبر و ردگیر نیروهای موجود می باشد.

## سهرنه نجام دهوری خهزانه

شهریک بین وه بار  
هفت تن وه مه وجود<sup>۱</sup> شهریک بین وه بار  
بنیام و داود پیرموسی و ره مزبار  
موسه فا و نه یوهت مه له ک ته یار<sup>۲</sup>  
هه ر یه ک نموری<sup>۱</sup> دا وه ده ستشان  
موهر که رد وه یقرار بیا و به ستشان  
یه کتاو یه ک نه فسه شهرت یقراره ن  
یار مایه دار بی<sup>۲</sup> ته و فیر چه یاره ن

### پادشا مه ره مو<sup>۱</sup>:

ره زبار وه ناسان  
چه نه ت مه علوم بو ره زبار دا سان  
وه یقرار به نه ن میرد خوراسان  
په ی چه مه رائی پیره ن هه راسان  
ده ستور ک ه فته ن ها نه یانه ی روم  
بکیشو وه ناز یه و شته ی بار توم  
چه ویرت مه یو نه شاخه ی شاهو  
بنیامین ناوه روم داود خوراسان موسی سیاکو<sup>۱</sup>  
په ی واده ی زوهوور بی وه روای رو<sup>۲</sup>

### ره مزبار مه ره مو<sup>۱</sup>:

یقرار شاهه  
داود ره هیره ن ره همنای راهه  
میردان بی<sup>۲</sup> ته قسیر یقرار شاهه  
یه جای یلتجا رای نه یوه للاهه

### بنیامین مه ره مو<sup>۱</sup>:

شا وه بان ته خت میردان مه ست نوور  
ش ه هاده ت نامچه یقرار دینه ن  
یا شا میردان نه زه ل مه که ریم زوهوور  
میردانت که رد غه رق مه وج موحیتنه

### پادشا مه ره مو<sup>۱</sup>:

یه حه د یه حه د گای مه نزلگانانه  
وه عه هلو یقرار وه شهرت و دوسی  
وه فهردای باقی شا وه لاتانه  
میردان وه خدمه ت ره زبار وه کردار  
هم تو هم بنیامین داود پیرموسی  
شادن وه جه مال پادشای که ره مدار

### ره مزبار مه ره مو<sup>۱</sup>:

میردان وه حاجه ت  
پادشام و یشه ن راگه ی ده ره جه ت  
رای حه ق ره ره روان میردان وه حاجه ت  
رای باقی یقرار نه و رای مه ره حه مه ت

### پیرموسی مه ره مو<sup>۱</sup>:

سه ردی و تاریکی رای عه نیم وازه  
یه زات به شهر گاهی شه هبازه  
یه خودای جیهان شای سه نه ت سازه  
سکه ی شهرت و شون ناز و نیازه  
ره مزبار ره مزبار یار هه مراره  
خاتر جه معی یار که رده ی ره زباره  
یه ک خوداو یه ک پیرو یه ک یقراره  
بنیام به نا که ره به و تا باره

۱- موجز نیز آمده.

۲- بنیامو داود، پیر موسی و ره زبار موسه فای مو تله ق، زه رده بام رو چیار نیز آمده



«سهر کوی شاهو»

رهمزبار مهره مو:

د هفتەر کهرده وه...  
پیرموسی وه زیر دهفتەر کهرده وه  
شوی وه سهر هانی ناوی وه رده وه  
نامانه مروت مه کرت کهرده وه

سولتان مهره مو:

مه کهردن لاله  
پیره چهنی میردان مه کهردن لاله  
پهل پا مه کهردی قانه قه واله  
رای په ک ساعه تان مو هزار ساله  
قه بولشان کهرد  
ههر چوار چهنی هم قه بولشان کهرد  
رخنه دا وه زات هم قودرهت مه کهرد  
نارو بهنا کهرد دونیای زاد ومهرد

سولتان مهره مو:

به یای ناخهرین  
کاوه کاوه نا به یای ناخهرین  
نیقرارم داود شه رتم بنیامین  
قه بزم پیرموسی سفید خهت زهرین  
موسه فا و نه یوهت رو چیار یارمه  
رهمزبار هم شهرت هم نیقرارمه  
سوخت سوز دم کویره ی نارمه  
پاک ده سو دیده پاک کسر دارمه  
خناتر جهمی دون راگه ی یارمه  
بینایی دییده دییده دارمه

رهمزبار مهره مو:

ههر کهس قانع بین گرد وه بهش ویش  
داود شوی وه به حر غویته غه واسی  
بنیام نیشته نه و چه رخ که مان توند کیش  
پیرموسی نه بهر جه لای جیهان بین  
قویته بهرد نه و به حر په ی شهرت راسی  
رای شه یتان بازار چه کارخانه ی سپر  
ته ی کهرد مه نزلان فهرش روی زه مین  
شا نهوی په یدا هر وه چوارمه حال  
مه نزل وه مه نزل فهرش زه مین بر  
چه نو کهردشان نیکو رای فه ن  
وارد بین وه ههم یاران نه بدال  
بنیام په یداش کهرد چه قه فهس باد  
به لکه په یدا بو عه یار کوهه ن  
هم چه زه مین بی هم چه ناسمان  
بی شک هر ویشنه نه مهرد و نه زاد  
وه نهش عه یانه ن قاف تا قاف جیهان

نه یوهت مهره مو:

چهم وه پیشه وه  
ناما سواری چه هم وه پیشه وه  
دهستش وه تو من پا وه هیشه وه  
پیشه کار نه زه لهنان وه کول پیشه وه

داود مهره مو:

## سهرنه نجام دورهي خهزانه

<p>پیشه بکهردی چه پیشه کاری بو وهشی مه یو چه دوکان عه تاری</p>	<p>چه پیشه کاری دهم چهنی گه وههر دس چه کرداری</p> <p style="text-align: right;"><b>ره مزبار مه ره مو:</b></p>
<p>پیشه بکهردی چه پیشه سازی بو وهشی مه یو چه دوکان به زازی</p>	<p>چه پیشه سازی دهم چهنی گه وههر دس چه نیازی</p> <p style="text-align: right;"><b>پیر موسی مه ره مو:</b></p>
<p>پیشه بکهردی چه پیشه تاشی بو وهشی مه یو چه دوکان قوماشی</p>	<p>چه پیشه تاشی دهم چهنی گه وههر دس چه نه قاشی</p> <p style="text-align: right;"><b>پیر موسی مه ره مو:</b></p>
<p>مسه یدان بیستی داودش وهنه مشت ویش گرده پشکش بو چه نه</p>	<p>داودش وهنه ها که سی گردهن دهست دهر مه نه</p> <p style="text-align: right;"><b>داود مه ره مو:</b></p>
<p>ها که سی گردهن مشتیه وه پشکی به لات مه وهزی بن دار هوشکی<sup>۱</sup></p>	<p>مشتیه وه پشکی راسانش وهزنا سوخه ن واشکی</p> <p style="text-align: right;"><b>بنیامین مه ره مو:</b></p>
<p>پشکوازان شاکشی مه وازان هه رکه پشک خالقیش نه وه جه مش نمازان<sup>۲</sup></p>	<p>پشکی مه وازان هاوای وه کوران ویل که چ بازان</p> <p style="text-align: right;"><b>موسه فا مه ره مو:</b></p>
<p>هه ی پشکوانان پشکش بگیران هیجوم یاری جاودان وه ران</p>	<p>پشکش بگیران توبای حوسه بینی نه وه بهرز سهران</p> <p style="text-align: right;"><b>داود مه ره مو:</b></p>
<p>هه ی پشکوانان پشکو گه وره گاو به قا کیاسته ن نه لحوزووری داو<sup>۳</sup></p>	<p>پشکو گه وره گاو جهوز توبایی نه شاخه ی نافتاو</p> <p style="text-align: right;"><b>بنیامین مه ره مو:</b></p>
<p>هه ی پشکوانان پشکش بکیشان نه رای گه واهی ناچه و نویچه شان<sup>۴</sup></p>	<p>پشکش بکیشان شهرت و به یابه س کهفت وه دلیشان</p> <p style="text-align: right;"><b>سولتان مه ره مو:</b></p>

۱- راستی وهزناو سوخه ن وه پیلی به لام نه وه بن نه شکیلی نیز آمده است.

۲- هه ی وه کوران یورت که چ بازان پشک به ی خالق نه وه جه مش نازان نیز آمده است.

۳- به قا ناوهردن نه نته هوور و باو نیز آمده است.

۴- ناچه نه وائی نویچه ره مرشان نیز آمده است.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

<p>هه ی پشکوانان نی پشک بکیران به قا باقیه ن موسی وه زیران</p> <p>هیچکسم نه دی پَسای ویم خهسه گردشان وه خاس دیم هیچ نه دیم گهسه</p> <p style="text-align: center;">هر چه خاوهند کار ماچو ه قش وه دهسه</p>	<p>نی پشک بکیران دوَن وه دوَن نامام سه غیر که بیران<sup>۱</sup></p> <p style="text-align: center;"><b>پیر موسی مەرهمو:</b></p> <p>پَسای ویم خهسه چه بهر هی دیوان نه قلیمی بهسه</p> <p style="text-align: center;"><b>داود مەرهمو:</b></p> <p>که متر چه غولا نه شخاس دیوان ته بهرزین ته لا</p> <p style="text-align: center;"><b>بنیامین مەرهمو:</b></p> <p>چه گردی نه وار سوئتان مەرهمو:</p> <p>پیره مهواجه داود مەرهمو:</p> <p>نه زهل دیوانی شام وه حکمه ته و تیر میردانی</p> <p style="text-align: center;"><b>بنیامین مەرهمو:</b></p> <p>چه سهر و یهرده چه دهستش بیو کلیل په رده</p> <p style="text-align: center;">نه ز نه تانو دیوان نه زه لی کرده</p> <p style="text-align: center;"><b>پیر موسی مەرهمو:</b></p> <p>زیاد وه رده بو تازه نو نال بو چه م بی په رده بو</p> <p style="text-align: center;">جویاری رای حق مهست که لام بو</p> <p style="text-align: center;"><b>سوئتان مەرهمو:</b></p> <p>میردان به یانه مه پو شو جامه ی په رده ی سرخانه</p> <p>میردان بده ران بیای به یانه دانه ی نه زه لین یار به کدانه</p>
---	---

۱- به بیان بنیشان سه غیر که بیران نیز آمده است.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

میردی که مهنیش وات یانهش ویرانه      هه رکس بکهرو نه زهل دیوانه

### میردان مهران :

هه ر یار وه ئیخلاص پیشه رنج مه وو      فه ردا رو ی حساب ساحب گنج مه وو  
 مه حبوب دلان که س نه رنج مه وو      فه ردا بی بازخواست وه بی رنج مه وو  
 کوره و ده مخانه سهر د و سر مه وو      حق بین حق بینان کور و کهر مه وو  
 مونکران هم مات هم مونکر مه وو      شو ن بهران والهی شو ن وتور مه وو

### پادشا مهرانو :

پیره قهوه لگا      پیره باوهره میردان نه پای قهوه لگا  
 سکه و شهرتشان بکه ریم ره وا      ئیقرار که رده نم باوهری نه و جا  
 وه لوتف که رهم شای خاوند کار      نامسان نه و خوزوور بنیامین یار  
 میردان وه قه تار ناورد نه و نه زهر      پا نویسا نه و پاسهر نویسا نه و سهر

وه شهرت و ئیقرار سبب بی وه ده فتهر

### پیرموسی مهرانو :

ها وه بارمان      ده فتهر یاری ها وه بارمان  
 چونکه مه یلشن وه هه چوارمان      هامشهر تو هه مقهول هم ئیقرارمان  
 موهرش ها وه ده س سه رقه تارمان      هم زات ویشن مهماندارمان  
 خاسه غولان هم ئیقرارمان      خولاسهی خالس زه ره دارمان  
 گردی غولان هه فتهن هه فته نان      زه رده کل خاکان سرپوش سرپوشان  
 هم گهور و هم به ورهم نه ره شیران      فیلان فیله وان هیتان هیته وان  
 دیوان په هله وان جنه ن جنیان      کافر کافهران یه زید یه زیدان  
 په یغام په یغام بهر نیمام نیمامان      هم جان مه ده رو ن هم جان مه سانان  
 نه و زاهر جه وره ن وه یاران یاره ن      یاره ن یاره ن هم قازی شاره ن  
 هم داغماچییه ن هم داغما داره ن      هم به لا که رهن هم به لا داره ن  
 چه هه دوو سه ره هم خاتر شاده ن      خاتر جه م وه قهول پیرو نوستاده ن

### پیرموسی مهرانو :

یاران کاوه ما      ئی شه هسه واره بی شه ک کاوه ما  
 بنیام دامیاره جه م هه ن یاره ما      چه بو ی وه شش میردان سه رساما

### داود مهرانو :

بنیامین یاری      چه نیش بگی ره نیستی وه یاری  
 وه له فز نه رکان خاوند کاری      خادم خدمت پای ساجناری



ره مزبار مه ره مو:

پیره ناشکار  
پادشام وه ناز پیره ناشکار  
چهنی بنیام داود موسی که ردش ثیقرار  
وه ثیقرار ویش مه وو ناشکار

بنیامین مه ره مو:

بکیشو نازم  
بکیشو وارم بکیشو نازم  
نهر نهو سووارهن منیش نهو بازم  
نهر نهو دوکاندار منیش به زازم  
چه مه رای ثیقرار شای جیهان سازم  
نهر نهو سهر جه منیش هه مرزم

خادم خدمت ناز و نیازم

پادشا مه ره مو:

نهر نهو سوواره نا چه کووی سهر ندیل  
بنیام که ورد وه پیر داود وه دهلیل  
ره مزبار ره مز پیر موسی وه کیل  
سرم که من نهران زاتمن به هلو یل  
تو چهنی داود پیر موسی و ره مزبار  
یه کتا و یه کنه فسن یه کشرت و ثیقرار  
منیش نهو یارم چه کووی بولغار  
وه سل نیام وه دین ، وه ره مزو چوار یار  
پیر موسی وه کیل ره مزبار بازمه  
بنیام و داود هه م هه مرزمه  
شاد بین وه جه مال شای خاوه ندکار

داود مه ره مو:

خه تم ثیقرارهن  
خه تم ثیقرارهن  
ثیقرار شاهن بهر تا وه بارهن  
پیره نوخت پادشام خه تم ثیقرارهن  
وه شی داد مه وو دین ناشکارهن

پیر موسی مه ره مو:

دهست باقیه  
باقی بهشتن بهشت باقیه  
پیره نوخت پادشامهن دهست باقیه  
خادم ره مزبارهن بنیام ساقیه

پیر موسی مه ره مو:

نهر شاخه ی شاهو  
شاها نه شاخه، نه شاخه ی شاهو  
ئی زه منیش تان ناسمانش پو  
ثیقرار که رده نش بیهن هه م مو  
میردان سهراسهر  
میردان گپوشان بهرد وه مه دیدان سهراسهر  
ماهی برشته گیانش وهست نه وهر  
وه ره و سهرای پیر  
غولام یو وه یو مه وه زی وه ویر  
وه ره و دیاری  
سهرزه مینانت داوی قهراری  
بارگای شام وهستن وهره و سهرای پیر  
چه دهه ن بهر ناوهرد پیر موسی وه زیر  
بارگای شام وهستن وهره و دیاری  
چه عهرق ویش ناراست مه له ک ره زباری

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

وه ره و سهر كو<sup>۶</sup>                      بار گای شام و هستن و هره و سهر كو<sup>۶</sup>  
هسته وانه هسته وانه هسته كهره هو<sup>۶</sup>                      چه به غهل بهر ناوهر د بنيام شاهو<sup>۶</sup>  
هسته يهات هسته يهاتا تا كه بپوشو<sup>۶</sup>                      شام و حله ب چه هم پپاشو<sup>۶</sup>  
غورنش سواران خوروش نه هه رسو<sup>۶</sup>                      كهله كدار گيرو كهش و كو و رو<sup>۶</sup>  
قهوم خوشيني نازاده بهر مه شو<sup>۶</sup>

### داود مه ره مو<sup>۶</sup>:

بلو بوينه                      پيره و پادشا فهدا بلو بوينه  
پيره بلده مو<sup>۶</sup> سفيد وه سینه                      بشكاوا دهفتهر چينه وه چينه  
كاوهم مه نمانو<sup>۶</sup> ساعه تي سه د وينه                      يورتش ره نگاره نگ نه دو نای دو نه

### بنيامين مه ره مو<sup>۶</sup>:

بلو بوينه                      داود وات ز پيره بلو بوينه  
شا چه نی میردان چيان وه چينه                      كهس دهس منم چه ویش نه نينه  
مه واچان خوا جام مه وجوده نينه                      دانه ی نه زله ن زات وه رينه

### پير موسی مه ره مو<sup>۶</sup>:

شو ن نه و سرخانه                      ها بنيام بهردش شو ن نه و سرخانه  
سهر نه نجام دور جامه ی یه گانه                      بنيام ميهماندار خوا جام ميهمانه  
بنيام دا قهرار شهرت و ئيمانه                      بنيام مه درو<sup>۶</sup> په رده ی سرخانه

### بنيامين مه ره مو<sup>۶</sup>:

گاو بی گاو ان نارو<sup>۶</sup> بهرو<sup>۶</sup> سان                      میردان بنیشان گه واهی سولتان  
چه نی غولا مان نامان نه و مه كان                      نه كو ی شاهو<sup>۶</sup> ویشان مه ناسان

### سولتان مه ره مو<sup>۶</sup>:

به یدی بوينه                      بنيام وات داود به یدی بوينه  
زات موتله قيم چينه وه چينه                      هه ر كهس شناسا دامش سه نگینه

### بنيامين مه ره مو<sup>۶</sup>:

به یدی بزانه                      موسی دهفتهر دار به یدی بزانه  
زات قه ديمه ن یه كتای یه كدانه                      مه كهر تو بزانی سر كارخانه

### پير موسی مه ره مو<sup>۶</sup>:

یه كتای بی هه متان                      پير پادشام یه كتای بی هه متان  
سر سه تاره ن عه لیه ن نه للان                      زاتش حازره ن چه گردی دلان

### بنيامين مه ره مو<sup>۶</sup>:

زات کهس نهزان	ره مزار بشناسه زات کهس نهزان
نه چوین نهو میردان کهفتن نا گومان	زات موتله قیم وه حق نهزانا
<b>ره مزار مەرهمو:</b>	
نه یوه تش کهری	سرپر میردانه نه یوه تش کهری
پیرموسی راما شوڼ نهو سهر سهری	چه نه زهر ئوستاد حقش بکهری
<b>بنیامین مەرهمو:</b>	
پیر رهنج بهرده	نه ز چه نی تومنه پیر رهنج بهرده
زات موتله قیم نه زاد نه مەرده	ها میردان به کک کهفتن نهو هه رده
<b>سوئتان مەرهمو:</b>	
زیادت وهرده	پیره پیاله ی نوور زیادت وهرده
چه ویت بهر مه گیلی چه ی سهره به رده	چه ویت مه و هزه مه لو نه هه رده
میردان چه نیمان جه فاشان به رده	چه ویرشان نه چو هه زار بنیام ناوهرده
<b>سوئتان مەرهمو:</b>	
سرپرش نمه درو	پیره هه رکس یاری کهرو سرپرش نمه درو
زیاده واچو پایهش مه سرو	میردان باتن یه خهش بدرو
<b>داود مەرهمو:</b>	
ته مه ره ماوه	پا نیم ئیشاره ی شاته مه ره ماوه
رمانا ره مه ق ته م لیش نه ماوه	دیش هه فتاد و دوو بنیام مه دران وه پاوه
<b>بنیامین مەرهمو:</b>	
نازیز چا هوزوور خاویمی دیبهن	عه رشان پر مه له کک کوهان پردیوهن
چه ویم وادیام زیادم چیه ن	حالم حالیه ون میردان چه نیم به کک شیوهن
<b>سوئتان مەرهمو:</b>	
روو وه روو کیشو	پیره چه نارو زوو وه روو کیشو
ته مام نه علادا دما سه ف کیشو	زه رهی چه نیشان ته شویشته نیشو
<b>پیرموسی مەرهمو:</b>	
پیر ردا پووش	مه نیهره پا پیر ردا پووش
ره خت روز و شهب بشانه نه دوش	واده ی پادشان مه کهر فه راموش
زوهوور که ی مه هدی به یو نه عالم	واده نه مه نه ن مه نیشدی ماتهم
خاس و خراب گردسدا کهن وه هم	هه ر کهس کار ویش بوینان وه چه م
شا مه نیشو وه رووی ته خت زه رنیگار	به بیان وه حوزوور میردان وه قه تار

بنيام مه رهمو:

يا شاه شاهان مه يو چه هه يهو  
هو هو گاوانت مه يو چه هه يهو  
چر نشينان پای ته خت شاهو  
چه شاهو مه کيشون ياهو

پادشا مه رهمو:

بنيامين به يدي بلمی نه و يانه  
تو چهنی مېردان به يدي بلمی نه و يانه  
شاهو پای ته خت جای خویشانه  
يانسه ي بده و بسان نه سهر گشتيانه

پادشا مه رهمو:

مه نموور سړی  
دانه ي نه زه لی مه نموور سړی  
قاف تا قاف جيهان وه کامم بری  
نیشانه ي پادشام بنيامين چړی

پادشا مه رهمو:

داود دوروسا  
راگه ي حه قيهت داود دوروسا  
حہ قيهت دینوه بنيامينش به سا  
بنيام شہ خسيوه رو خولقو دوسا  
نهر کانش حه قه ن شهرتش دوروسا  
مېردان وه قانون مه سيح حه ق ناسا  
بنيامين عیسی ، عیسی بنيامين  
قانونش ته يار شهرتش ته مامه ن

داود مه رهمو:

شه فای بیماران  
وه دس بنياما شه فای بیماران  
نیشاره ي به يو چه خاوه نند کاران  
په ي کی نیمه ران سهر وه گرد داران

موسته فا مه رهمو:

پا به رزه ماوا  
ياريمان نيان پا به رزه ماوا  
داود و موسی به يان چه لاوا  
بنيامين مدرا وه شهرت شاوا

ره مزبار مه رهمو:

پا به رزه کووه  
ياريمان نيان پا به رزه کووه  
داود و موسی بيان چه نووه  
بنيام مدرا وه شهرت تووه

پير موسی مه رهمو:

نه راگه ي یاری  
ياريمان نيان نه راگه ي یاری  
یاری بکرمی وه بورده باری  
بنيامين مدرا وه کهرده ن لاری

پادشا مه رهمو:

په ي وهره و دیمی  
ياران ياوهران په ي وهره و دیمی  
نیمی بواجدی بشنه و دی نیمي  
تا بگندی نه و شو ن نهر کان قه دیمی

سولتان مه رهمو:

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

ياران به يديوه چه ههرده ههردی	چه ههرده ههردی
هر چ مهواچی مهواچو کهردهو بهردی	پيرو دهليمان مهسلهحت کهردی
چه ننی ساعه تن ئيمانو قهسا	سولتان مه رهمو:
يار عهلی زمان روسته مش وه دهسا	ئيمانو قهسا
روسته م روسته مهن روسته م هوانان	چه بهرې ديوان بگير بگير <sup>۱</sup>
دهستش وه گووهن يوش وه چهوگان	سولتان مه رهمو:
ئيقرارش شه رتهن ميردان وه ئيمان <sup>۲</sup>	روسته م هوانان
	ياران روسته مشان نه جهم نمانان
	باقي مهنيشو ياران جاودان

### «گهواهی دهوړې بهرزه نجه»

داود ته کبير وات بنيامين ياهو	رهمز بار مه رهمو:
بنيام شاخنا چه شاخه ی شاهو	بو ی وهش مهدهمو
داود وه گوغت نهو خوراسان موسی سياکو	پير موسی ئامين پادشام قهبول بو

بنيامين نه کو ی شاهو کهرد زوهوور	پير موسی مه رهمو:
شی بی وه شاگرد ملای پر شعور	بنيام کهرد زوهوور
ملا په ی به ختم ره ملی بشانه	بنيام وهر گيلا وينه ی چه رخ توور
نه تالم چيشا تا قسی بزانه	بنيامين مه رهمو:
بنيامين نهر تو شهرت مه کهری چه نهم	ملا بشانه...
	بوينه کتاو په ريم بنمانه
	ملا روکنه دين مه رهمو:
	مه کهری چه نهم ...

بهشت فرهين بهش مهدهری په نهم؟

۱- ... بگير بگير برهس برهسا نیز آمده است.

۲- این بند در نسخه ای به کلام خزانه خاموش منسوب است و به این شکل آمده است:

چه بهرې ديوان جهمو نه لهسا	لا ئيلا هه ئيلله لا ئيماننا قهسا
يار عهلی زمان روسته م وه دهسا	بگير بگير برهس برهسا
ياران روسته مشان نه جهم نه مانا	روسته م روسته ما روسته م هوانا

یاری زولاله ن دیده ی سولتان

بنيامين مه رهمو:

كول ثيقرار داران ... قه سەم بو و ه زات كول ثيقرار داران  
به شم شهريك بو چهني گرد ياران

ملا روکنه دين مه رهمو:

تو بنيامينه ني ... وه كيل وه يانه ي خوداوونده ني  
هر كاتي زاناي چه مله گاهي نه فوق شاهو چوار تهره ف راهي  
موسي سياكو رزاي خوراسان نه چشمه ي شاهو و يتان مه ناسان  
بنيامين وه ناز داود وه ده مساز پير موسي وه نوخت و نه زمو ناواز  
پهري نور فهرد وه ناز و نياز شاهتان حازر مو وه دو ن شه ه باز  
چه ني پير داود چه ني پير موسي مه ويت وه ميه مان يانه ي شيخ عيسي  
چاگا كه مه لي تو و يت مه ويني شات خاوه نك كاره تسو بنياميني

ملاروکنه دين مه رهمو:

بنيامين لـوا بي وه رهنجه ري بي وه خزمه تكار يانه ي كاك فه ري  
تا چند وه عدو وه وقت رهنجه ري مه كهر د جه فامه كيشاوره نج ده ست مه وهر د  
چونكه مه يلش بي بوينا وه چه م دهر د و نازاري يا وناش وه ه هم  
هر روژ صاحب مال مه و ات نازار دار رهنجه ريت مه دم گردين كردو كار  
نه كهر وه نازار وهر مه داري سهر وهر نمه ماني وه رنج بيوهر  
روژي دي شه خسي ره مل مه شانو عاله م وه علم ره ملش مه زانو  
واتش نه ي ره مال عيلم غيب نه دس بزانه نازار در د زيلم چه س  
وات نه ي نازار دار پيت نماچوم راس روكنه دين وه ره مل نيكاش كهر د وه خاس  
نر به شم مه ده ي زه ي سه روژه و سهر سر را ي ياريت مه وه زي نه وهر  
نر به شم مه ده ي زه ي سه روژه وسهر مه داره نه نديش  
واتش تو وه كيل يانه ي خودائي وه لاي خوداوونه د صاحب ردائي

ملا روکنه دين مه رهمو:

ئي نه سيحه ته من مه كه م وه تو ئي نه سيحه ته من مه كه م وه تو  
مه ويني شه خسي نيشتن بي هامدم وه سوز را ي يار مه دارو وه چه م  
ده ستو روو تازه كهر د وه ناب زو لال بنيشه وه لاش پيرسه نه حوال  
نان باره وه بهر بسواچه الله شه خسي هني هه ن ماچو نه يوه الله  
پير موسي وه زير ، ره زاي خوراسان ميران حق بين گك يه كشان ناسان  
مه لي وه جاگه خودا مه ويني نه وه خاوه نك كاره تسو بنياميني

هر سه په ك ناسان همه تي كسره دهن

ته شريف وه يانه ي شيخ عيسى بېر دهن

ملارو كنه دين مه رهمو:

داود و بنيامين چنه ني پير موسي  
عيسى ته وازوع كه رد وه دهر وپشان  
نه كه دهر وپشان بنيشان سه د سال  
روژي دهر وپشان واتشان يا شيخ  
نامانت فهرزن باوهر په ك ژه ني  
شيخ واتش هر فم گهس نه يو ليتان  
باوهرن پهريم وه رووي خودا و پير  
ياران وريزان وه په قين پاك  
حوسه ين به گ قبول كه ردش دهر وپشان  
دهر وپشان واتن چه لات نامانيم  
كناچه چه ویت نه نعام كهر پيمان

يهر ي تن لوان يانه ي شيخ عيسى  
واتش نه ي ياران مادهر و خویشان  
كهس هر ف به دي نارو وه خه يال  
هر ف ي مه واچيم مه كهره دهر يخ  
هانه تالغ تو نيكو فهرزه ني  
په ك كناچه په مه وازوم ليتان  
هر رگر خاسيتان نه شو نه وير  
شين بين وه مهمان بابوي دايراك  
واتش چيشته نه شاهو دهر وپشان  
بي ملك و بي مال بي نه نجامانيم  
غهر ژه مال و گيان بستانه ليمان

حوسه ين به گ وات :

چهن هزار ماین چه رمله ي چاو رهش  
چهن هزار هم ميش پر بو شاره زويل  
حوسه ين به گ جلد چه مش شي نه خاو

چهن هزار شو تر چاووش بار كesh  
نه وسا هر فتن مه كه روم قه ويل  
هيمان وه تاي هر ف مانده بي وه شاو

ملارو كنه دين مه رهمو :

ياران وريزان وه دهوان داو  
چه دهست باتن نه كارخانه ي سر  
حوسه ين به گ نه خاو سوب وراشش سر  
واتش نه ي ياران مادهر و خویشان  
داود بنيامين چنه ني پير موسي  
تا چهند وه قت خزمهت دايراك كهر دن  
رياي كرده ر پاك وات وه دايراك  
چه دهر وازه وه بنمانه بسالات  
شيخ عيسى وه هر ف ياران كرد باوهر  
دهر نهو مهره كهر دن وه بوستان  
بنيامين شهرت ، شهرتش وه ياد بي  
يقرارشان كهر دهر سه وه ياري

گوشه ي ته په سو وراشش نهو شاو  
سه حراو سه زه مين شاره زويل بي پر  
دیش كه پر بييهن سه حراو ده شو دهر  
تسا كسناچه م دا وه دهر وپشان  
دايراك بېر دهن يانه ي شيخ عيسى  
شه كاكان شوم خه يالي بېر دن  
روژي سه نهوبهت وه په قين پاك  
تا په ك په ك بكه يم سوجه ي خاكو بات  
ياران تور يان روو كهر دن وه مهر  
پهر ي گوزه رگاي تايفه ي دوستان  
رو كنه دين ناوهر د كهر د وه بوستانچي  
ته نيا كاله كي كهر دن دياري

سهرنه نجام دهوړی خه زانه

کاله ک بوښ ناما چوین رهوزان رهوز  
 هه ر به ک بهراتی مهدهیم مزگانا  
 تا و هقت بوستان نه کهردش غافل  
 مزگانی بهردش مراد بی حاصل  
 چهنی یاراندا نهو کهلام کهردن

واتشان هه ر و هقت بیخس مه بو سهوز  
 وه تاجیل و جهلد بیا وه هانا  
 روکنه دین خه یال په ریش بهرد نه دل  
 روژی دیش کاله ک مهدرهوشان چوین گول  
 بنیامین دست کهرد وه زکر کهردن

سولتان مه رهمو:

وه رچه دوعایی وه رچه ته کیری  
 ها میردان کهفتهن نهو شوڼ نه خجیری<sup>۱</sup>

وه رچه ته کیری  
 دور بیم زولماتم وهستهن نهو دوری

شیخ عیسی مه رهمو:

وه رچه دوعایی وه رچه سوبحانی  
 هه جم قهویلا چه ویم شوکرانی

وه رچه سوبحانی  
 نورویویم دیهن چه یوه ر دگانی

سولتان مه رهمو:

وه رچه ته کیری وه رچه سوبحانی  
 بهری ته نانم کیاست وه یانی

وه رچه سوبحانی  
 هه جت قهویلا په ی تو شوکرانی

جام جه مشیدا قه درش بزانی

سولتان مه رهمو:

کاوه ت قهویلا هه جت شی وه یانه  
 جو بهو جهوشه ن ویمه نا قه درش بزانه

هه جت شی وه یانه  
 شیخه بهری تن چه یانه ت میهمانه

شیخ عیسی مه رهمو:

حاجیه نانم حاجم چه ی رانه  
 هه جم قهویله ن قه دیمن یانه

حاجم چی رانه  
 مه نزلگا کهردن چه ی مه نزلگانه

شیخ عیسی مه رهمو:

هه جم کهردنی په ویم شوکرانه<sup>۲</sup>  
 واجهن سهر و مال بدهیم چه ی رانه

په ویم شوکرانه  
 وهستهن نهو یانه م زاتو به کدانه<sup>۳</sup>

پیر موسی مه رهمو:

خه بهر بووهردی نه یوه ت باغه بانی  
 ئیستا سهوز بیهن توت دیوانی

نه یوه ت باغه بانی  
 مزگانی بده کول یارستانی

۱- ها میردان کهفتهن نهو شوڼ نه خجیری نیز آمده است.

۲- هه جم کهردنی په ی ویم شوکرانی نیز آمده است.

۳- چونکه وهستهنم ته حقیق یگانه نیز آمده است.



## سهرئنه نجام دهوړی خه زانه

چه نی هه وړه تهره قه چه هفت ناسمانی شه هباز سفید و هست نهو بوسانی

نه یوه ت مهره مو:

باغ نهو ته ماشا  
یاران هه ی یاران باغ نهو ته ماشا<sup>۱</sup>  
فردا رو چه من مه که ردی حاشا<sup>۲</sup>  
خاتون دایراک ناما وه ده رگا  
شای شه هباز وهر توت ناما و هزا

بابا رو کنه دین بهی سر نه زانی  
که رش که ردهن گوش و له بش زوانی  
واتش شیخ عیسی په نهم بنمانی  
عیسی وات هه رچه هه ن ده رویشان زانی

پیر موسی مهره مو:

شین نهو میانگه  
پیره و پیر داود شین نهو میانگه  
چه زیلمه ن وجودم پاکه  
پیره ورگیله دیه نهم کاکه

داود مهره مو:

شین نهو میانگه  
پیره و پیر موسی شین نهو میانگه  
پیره ورگیله دیه نهم کاکه

پیر موسی مهره مو:

شین نهو یانه  
پیره و پیر داود شین نهو یانه  
ورگیله پیره دیه نهم زات یه کدانه  
نه ی پیره گیانه نه ی پیره گیانه  
بی شک دیه نهم نور یه زدانه

سوئتان مهره مو:

وه نه دهب بله وه نه دهب بنیه ر پا<sup>۳</sup>  
وه ر پاتان سیاه زه نگیوه ن سیا  
دلو دیده ی ویت هه میشه وریا  
چه می نارو نهوینو که ی مهوینو فردا

داود مهره مو:

وه لوتف پاک که رو  
پیره زیاره شه معی مه گرو  
پیره ورگیله دین کاکه که رو  
شه مع خاوند کارا غولام مه چرو

داود مهره مو:

نهو کوئی زه والی  
وه ره زه رده بیانی نهو کوئی زه والی  
کووران مه جووران ناسمان خالی  
پادشام مه وجودا یانه ی باوالی

داود مهره مو:

۱- نه ی بهراده ران باغ نهو ته ماشا نیز آمده است.

۲- ها بانگ نه زی مه که ردی حاشا، و همچنین سه با مونکران نهو رو مه که ردی حاشا نیز آمده است.

۳- وه چه زه ر بله وه چه زه ر بهر پا نیز آمده است.

په يدا بې لامي ئه و باباليان <sup>۱</sup>	نه و باباليان
نامش كهفت نه و دهست بنيامينان	ههفته ش كه لوا ، نامشان نيان
چه باباليان په يدا بې لامي	<b>پير موسي مه رهمو:</b>
حوق خاوه نديكار پيرش بنيامي	په يدا بې لامي
مهر كاوهم وه زات نه يوه ت بكهران	ههفته ش كهردن نياشان نامي
سهر وه زاته و حوق بسپهران	<b>بنيامين مه رهمو:</b>
تانه بكيشان شو كرش بكهران	ياري بكهران
ئي به نا و بنياد وه جه دگا بهران	جه وزش بشكان سكه ش بنگهران
كاوهم كاواناش به ياي ئاخهرين	تهن وه بي خورد و خواو جه فا دهران
قه بزم پير موسي سفيد خهت زهرين	تاقت باوهران حاشا نه كهران
ره مزبارةن هم شهرت هم ئيقارمه	<b>پادشا مه رهمو:</b>
پاك دهست وديده پاك كردارمه	به ياي ئاخهرين
بينائي ديده ديدهداراننه	ئيقارم داوه شهرتم بنيامين
هاميارما ره مز راى ژار نوشانه	نه يوه تم ره مزبار ، ره مزبار يارمه
ياهو يامه نهو هر ياهوشانه	سهخت وه سووز دم كويره ي نارمه
داغدار غولامان خهلات پوشانه	خاتر جه معي دو ن راگه ي ياراننه
هه ي ده يار ده يار عه يد نوشانه	<b>ميردان مه رهمان:</b>
سهردي و بهر نه ويت پاى مليشانه	زامندار ده ور ريزازت كيشانه
په رده شان كه فته ن شا وه لاشانه	فهدا وه شي وه ره و وه شي روشانه
ئيقارم جهم جاى ئيلتجاشانه	يه كره ننگ غولامان داغ وه دو شانه
حوق و يش موين دادره سشانه	مه ستي قيل و قال قوقوي قوشانه
يار باقى وه پاى كاوه جاشانه	كردى دم ئاشنا نه دلشانه
ساعتى سه د خه يال نه يوه لاشانه	هاوار مه كهران هر شا شاشانه
بيناي شا ويشه ن هر شاه شاهانه	چونكه دام شهرت شو ن وه پاشانه
به ك به ك وه ليشان كيشانه شانه	چوين كور عساي شهرت وه ده سشانه
	كه واهي ئيقارم به ياي شاشانه
	هر ياري سه نگر پيشه وه راشانه
	پير ده سته وهر ره هناماشانه
	سهردي و بهر نه ويت نيشانه شانه

۱- چه نيمه په يغمي نه و په يغمي نيز آمده است .

## سەرئە نجام دەورە ی خەزانه

به یاو به ست کۆشک پای کاوه شانه  
 بنیام و داود ره هه نهم — اشانه  
 پیشه وای پیشین به پیشه شانه  
 داروی دارووان دارو نیشانه  
 ههر یاری دارو نام و نیشانه  
 شهرت داران شهرت وهشی شاشانه  
 ههر کهس سهر دادهن سهر وه لاشانه  
 سینه ی بنیامین خزنه ی شاشانه  
 نه و رووی حساب شه مع راشانه  
 قسه تار هه فته وان به ره و دیوانه

### میردان مەرهمان :

هیتو هیته وانه په ریشان بوانه  
 هون ه گیانه دل وه شیشانه  
 دهستان دوستان یا هو به گیانه  
 خاتر جه معی خه یر یار باقیشانه

### سوئتان مەرهمو :

گیله وه په زار  
 بیره و رگیلا گریوا وه زار  
 بیره گیله وه گیله وه په زار  
 وات وه تو عه یانه چه به رتا وه بار  
 شیخ عیسی مدران نه و بن دهر کار

### پادشا مەرهمو :

نه ده بش وه زه نا  
 چه پیر و پادشا ویش نه ره وه زه نا  
 بابوم شیخ عیسی نه ده بش وه زه نا  
 چراغ یاری وه تاریکی نه ره هیره نا

### پیر موسی مەرهمو :

چه والا ویتان  
 نه ی ئه له ک چیان شیتان ویتان  
 کاوهم کلاوه ورمالو چه والا ویتان  
 خاک مه که تان پیتان مه ویتان  
 مه که معراجهن رای به ره که تیان  
 دانه شی وه ستهن، وه ستهنش نه و تان

### داود مەرهمو :

مه که و مه دینه  
 بنیام به نا کهر به ناش بینه  
 کاوهم ئوستاد مه که و مه دینه  
 میردان باوهران خشت ببن چینه  
 حوکمش بالای حوکم ههفت موعه له قینه  
 که عبه کاوهم زات نه زه لینه

### داود مەرهمو :

نه ده بشان کالان  
 که عبه شان ناراست گرد بالینش مالان  
 کاوهم و بنیام نه ده بشان کالان  
 چه بو ی وه شش خوروس عهرش نالان  
 زه رده کل خاکان والا ویت والان  
 بارقه تارهن نالا هه ی نالان  
 نه سه د هه زاردون بو روشن تاب گولالان

### بنیام مەرهمو :

هه‌ی به‌را‌ده‌ران وه‌ته‌ن كه‌فت نه‌و دو‌یر  
كاوهم جه‌هان‌گیر جیهان په‌ی نه‌و نو‌یر  
جیهان سی هه‌زار له‌ك، له‌كی هه‌زار می‌ر

می‌ردان مه‌گیلان سه‌فت هه‌راسان  
ئیقرارشان كه‌رد به‌نشان به‌سان  
می‌ردان زات ویش گ‌ردی مه‌ناسان  
مه‌یون نه‌و هوزوور ده‌ستان وه‌ده‌ستان

یاران ره‌واجه‌ن  
مه‌دینه رای دین كاوه‌مان حاجه‌ن  
شه‌كاكان وارپم مونكر موحتاجه‌ن  
كه‌عبه یار جه‌منه‌ن جه‌م رای معراجه‌ن

می‌ردان به‌یدی بلیم وه‌كه‌عبه  
به‌ندامان بی‌په‌تك مه‌گیلو په‌كه

به‌نده مه‌سازی به‌نده خو‌یینه  
یورت كه‌س نه‌زان ته‌خت زه‌رپینه  
حور په‌عنی مه‌نزلگای زاتینه

نه‌ز چه‌نی تو‌منه‌ن لامی نه‌و كاوه  
چاگا كه‌ می‌ردان نه‌زانان كاوه  
پردیوه‌ر په‌ی یار چه‌ج نه‌كه‌ره‌ن

چه‌من مه‌شهنه‌وی بووری وه‌كاوه  
چاگا می‌ردیوه‌ن نه‌زاده‌ن كاوه

كه‌وه‌رم مه‌یو چوین مه‌وج ده‌ریا  
په‌ری دو‌ست ویم مه‌ریزو به‌رم

وه‌ته‌ن كه‌فت نه‌و دو‌یر

مه‌دینه‌پای ته‌خت كه‌عبه‌په‌ی نه‌و سو‌یر  
كه‌مان سه‌د كه‌مان تی‌ری هه‌زار تی‌ر

### پیرموسی مه‌ره‌مو:

می‌ردان هه‌راسان  
پیشه‌وای پیشه‌ن نه‌و كه‌س بی‌كه‌سان  
تو‌مشان شه‌نه‌ن میوه‌شان ره‌سان  
فهردا رو‌ی حساو رای چه‌ق په‌ره‌ستان

### ره‌مزار مه‌ره‌مو:

یاران ره‌واجه‌ن  
مه‌دینه رای دین كاوه‌مان حاجه‌ن  
شه‌كاكان وارپم مونكر موحتاجه‌ن  
كه‌عبه یار جه‌منه‌ن جه‌م رای معراجه‌ن

### پادشا مه‌ره‌مو:

بلیم وه‌كه‌عبه  
بسازیم نو‌هسه‌د سه‌ره‌نجام سی هه‌زار له‌كه

### بنیامین مه‌ره‌مو:

مه‌كه مه‌سازی بساز مه‌دینه  
دو‌ت ده‌ور ده‌وره دونیات چین چین  
سه‌ره‌نجام زات كام حورپینه

### بنیامین مه‌ره‌مو:

لامی نه‌و كاوه  
یارم شاه‌یو بی‌دایه‌و باوه  
كاوه‌ی یارانم ها پردیوه‌ره‌ن

### پیرموسی مه‌ره‌مو:

لاوی وه‌كاوه  
یار خو یاریو په‌ی نادا و باوه

### پیرموسی مه‌ره‌مو:

چه‌م مه‌گنو نه‌و می‌رد وریا  
چون مه‌وج ده‌ریا مه‌یو گه‌وه‌رم

پيرموسى مهره مو:

جه ماله و يارى جه جهو نه كبره  
 جه ج و نه كبره  
 چاگا ميرد يون گرد پرديوه را  
 بنيامين شهرت شيرين به شه را  
 دنيا فانيا باقى يه ك سهره  
 تهخت سهوز پا ته مام گوهه را

پيرموسى مهره مو:

يهرى به رادر داوا مه كه رانى  
 وهرو تيرانى  
 كهفت نهو خوا جام قالى و سفره قه زانى  
 چه ماه و تيرانى به ش مه كه رانى  
 چه مهر نوينه وه كرده نش لانى

چه به رزه نجه كه وهه رش تاورد نهو بهر  
 عه جايب بنيامين سوار دلبر

شيخ عيسى مهره مو:

چهنى ناجيان حاجى دا به يان  
 حاجى دا به يان  
 جسم و گيان بيگه راد چوين پارچه ي كه تان  
 بنيامو داود پيرموسى و سولتان  
 ويشان وه ويشان بين وه حونيان  
 تايفه ي چيچه ك قهوم بى نيمان  
 ميردان حازر بين نهو كوى مهرنون  
 وه حوكم سولتان يشان سهر نگون

بنيامين مهره مو:

پولى شه هبازم چه به رزه نجه په پرائى  
 چه به رزه نجه په پرائى  
 هانى وهش گيلا كهفت نهو نوائى  
 قاليچه و سفره كهفت نهو دمائى  
 نه ساس يسارى نهو رو نيائى  
 چه گولزاره وه ناما وه زائى

بنيامين مهره مو:

نازير په ي باقى سه بريمان كه رده ن  
 سه بريمان كه رده ن  
 ياران وه دلشاد دوستان نه مهرده ن  
 نه ي دنيا ي فانى جه بريمان به رده ن

سولتان مهره مو:

ساقى بدهره پياله وه نينسان  
 ساقى وه نينسان  
 شهر يارستان وه خه ير بنويسان  
 مه ناش وه ته وهن ته وهن مه فيسان

سولتان مهره مو:

ساقى بدهره پياله وه دهوران  
 ساقى وه دهوران  
 حازر يه راق بوڼ ها چا راگه و ران  
 زين بكه ردى گرد نهو پشت بهوران

پيرموسى مهره مو:

هـا بنيامينا پير گشت پيران  
 پير گشت پيران  
 شيم نهو بهنى جان بهنى جان وه ران  
 سرشته كه ردش ته ركش و تيران

## سدرنه نجام دهوړې خه زانه

گره گرم بهر باتنا شام هات وه شیران چه بیوه هزاره غولام ویش مه گیران  
کاهی بگیریان گاهی نه گیران

### بنیامین مه ره مو:

شون نهو گورانی به یدی بگمی شون نهو گورانی  
یوزله چه مهنی شیرین زوانی وهر چه گشت مه لان به سته نش لانی  
په روازش که ردهن باز نهو شیروانی باز خو سولتانهن گول یارستانی

### بنیامین مه ره مو:

شیروان مه ثوانی باز شاهی بیانی شیروان مه ثوانی  
مه ست چه مهنی نه خچیروانی چه دهور ویشان ههر دهور مه دانی

### داود مه ره مو:

شیروان نهو بازان ها بنیامین گرد شیروان نهو بازان  
چه نیشان بدان پنه ویشان بو رازان شهوان بدهران نهوان بو رازان

وه بنیام به خشان شاهو شه هبازان

### پیر موسی مه ره مو:

نهو شیروانیان که فش زهر نیش وهره و پانیان  
چه نیمه په یغامی نهو شیروانیان یوسف مسری پاکا پاک زیان

### سولتان مه ره مو:

ساقی وه حالی ساقی بدهره پیاله وه حالی  
پر که ره پیاله وه لاله و لالی پرش بکه ردی وه لاله و زالی  
غولامان نامان چه بی زه والی غولامان رانان چه به نه دایی

پادشا مه وجود بی وه ست نهو بابالی

### شیخ قادر گوید:

نیمداد هه له شکر هه داد هه بی داد نیمداد هه له شکر  
خه لک هه ورامان نیمداد هه له شکر با بلمی نهو سهر نسحاق جادو گهر

### بنیامین مه ره مو:

چه خومای خومه نازیزم نامانهن چه خومای خومه  
نه شه قه تروهن بسمارو سمه زمی و ناسمان نامی نه جمه

ههر چی تو بدیش وه سهر چه مه

۱- این بیت به این شکل نیز آمده است: کوچ رهو کیشان نهو بنیامینان بالش مارنا چه گردی ملان

۲- آمدن

سوئتان مەرهمو:

بوووزه نهو بهر      داود ها پات بوووزه نهو بهر  
 وه عشق بنیامین پیشه ننگ نهره نلهر

داود مەرهمو:

ناغای غولآمان..      ناماننه نامان ناغای غولآمان  
 ناما له شکه ری بی سهر و سامان      بومه له رزه حازر کرد کوه مه جمان  
 مه کهر دهسته وهر بگیروش دامان      نه یومان نه دهست خواجای غولآمان

پیر موسی مەرهمو:

چه ی سیخای سیخه...      نازیز ناماننه چه ی سیخای سیخه  
 نه شه ققه ی تو و هن بسمارو میخه      زمی و ناسمان که نیا چه بیخه

پیر موسی مەرهمو:

نه خومای خوما      که شان و کووان نه خومای خوما  
 ههرچی تو ماچی ئیدشه ن ناما      گیر نه غله نی بسمارو سوما  
 ههرچی تو مه دی وه سهر چه ما

بنیامین مەرهمو:

در سر کوی تو این بلا نبود این بلا ما کسردیم      با هم نفسان عشق کس این گناه نکرد این گناه ما کردیم  
 این آینه بلا کس نگاه نکرد این نگاه ما کردیم      در سر کوی تو این راه نبود این راه ما کردیم

سوئتان مەرهمو:

پیره بلا کش      ار مرد راهی پیره بلا کش  
 پیره بلا کش تا لقای دوست بینی      که مرد بی بلا مرد لقا نیست

بنیامین مەرهمو:

در میان صد بلا باشیم اگر ما      آنجا که تو باشی آنجا بلا نیست  
 اگر در کوره افغان تو باشی      در آنجا توئی آنجا بلا نیست

بنیامین مەرهمو:

دردم از دوست درمانم از دوست      کفرم از خودم ایمانم از دوست  
 نسیمی بیانی کیشانمی پوست      دست وهر نداشتم از دامان دوست

داود مەرهمو:

دردم از یار درمانم از یار      کفرم از خودم ایمانم از یار  
 منصور بیانی کیشانم بر دار      دست وهر نداشتم از دامان یار

پیر موسی مەرهمو:

دردم از حق و درمانم از حق      کفرم از خودم ایمانم از حق

## سهرنه نجام دهوړې خه زانه

<p>دست وهر نداشتم از دامان حق</p> <p>کفرم از خودم ایمانم از حیدر</p> <p>دست وهر نداشتم از دامان حه یدهر</p> <p>وجود میردانم ته لا ههن ته لا</p> <p>میرد مایه دار مه کیشو به لا</p> <p>یاشا نامانهن ساحب سږی</p> <p>قهوم نائیکان به د فه پری</p> <p>داود وه ئیشاره ی شاه وه دستو حه قی</p> <p>وه دست غه زهب بشانه نهو قوشون چیچه کی</p> <p>داود وه ئیشاره ی شا وه مشت حه قی</p> <p>وه دست غه زهب شاناش نهو قوشون چیچه کی</p> <p>سه شهو و سه روژ کفت نهو تاریکی</p> <p>قرش نیا په ی خه شم ئیلاهی</p> <p>سه روژه نارو بی داوات شاهی</p> <p>یا شاه هر کس پیری دارد دل پریشانی نرود</p> <p>نازیزم وه نه مرت به نده که رد نامین</p> <p>شانام نهرووی قهوم چیچه ک که چ بین</p> <p>قهست به ک که ردن زه رب شه مشیر مه دان</p> <p>زیروح بهر نه شی به کی چه ویشان</p> <p>نه خورد و نه خاب بده و بستان بی</p> <p>غولامان بکه ردی نهو سووه سوئی</p> <p>سه روژه بهری ته نانم نهو مه رنوی</p>	<p>زکریا بیه نمی کردشانم شق</p> <p><b>موسته فا مه رهمو:</b></p> <p>دردم از حیدر درمانم از حیدر</p> <p>ترک سر بر بیه نمی پریشانی سهر</p> <p><b>سوئتان مه رهمو:</b></p> <p>ته لا ههن ته لا</p> <p>پیره مه ترسه ئیدمه ن سه لا</p> <p><b>داود مه رهمو:</b></p> <p>ساحب سږی</p> <p>ناما وه شوئت خه لقه و مونکری</p> <p><b>سوئتان مه رهمو:</b></p> <p>وه دستو حه قی</p> <p>قه بزهی خاک وردار چه ژیر قالیچه ی قودره تی</p> <p><b>پیر موسی مه رهمو:</b></p> <p>وه مشت حه قی</p> <p>مشتی خاک وهر داشت چه ژیر قالیچه ی ده مشقی</p> <p>یو یویشان بری خار چه ی پوله کی</p> <p>ته مه په میاوه کفت نهو رویشانی</p> <p><b>داود مه رهمو:</b></p> <p>هر کس باغی دارد به بستان کسی نرود</p> <p><b>داود مه رهمو:</b></p> <p>نازیزم نامین...</p> <p>ور گر تم مشتی خاک نهرووی زه مین</p> <p>وه فه رمان تو وه مشت میردان</p> <p>قر و هه ی به کش کفت نه دلیشان</p> <p>سه شه بانه رو تاریکستان بی</p> <p><b>سوئتان مه رهمو:</b></p> <p>نهو سووه سوئی</p> <p>قوشون چیچه ک بهری داو دوئی</p>
---	--



## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

بنیام نسی داوا و لوتف تویی

### سوئتان مه رهمو:

بنیامین وه گیان  
هر که نام تو وات وه دیده وه گیان  
شهرتن چه لای من بی بهش نمهوان  
سهرش مهنه ری نهو سهف میردان  
هر که نام تو نهوات وه دیده وه گیان  
دل و دیده گیانش مهوهزی وه تیخ بوران

### رهمزبار مه رهمو:

ته پلو کوستن  
فهردا که شادی ته پلو کوستن  
کام کرده و ثیقرار شهرت دوستتن<sup>۱</sup>

### بنیامین مه رهمو:

هر کهس کهل کهرو  
یهری رو یاران هر کهس کهل کهرو  
نهر روژی هفت جار یانهش به خور جهم دهر  
پادشام چه ته قسیر گسوناش نهویهرو

### سوئتان مه رهمو:

پولی هام ملی  
بهیدی بنیشمی پولی هام ملی  
دوازدهی سفیدی هر چه نه چلی  
یهری رو یاران ناما نهو دلی<sup>۲</sup>

### داود مه رهمو:

نامانهن یا خواجای وهش وهخت  
دهستهوهر بنیام موسیت کهردهن تهخت  
شاه فرود ناوهرد غولام نیل تار  
سهر فرود ناوهرد غولام نیل تار  
سه شهبانه روژ غهزای چیچه ک کهرد  
تاق زی حهیات ژیشان بهر نه کهرد  
تهمه رهماوه کههفت نهو روشنائی  
ئی نیهت بگیران چه عشق یاران مهرنوی  
نامایان کهردی زماشت سهخت  
هیجو داودن جهلا بدهر جهخت  
بووهزهش وه چیچه ک وه عهزم غهزا  
لوا پهی چیچه ک تایفه ی کوفار  
یهری رو یاران ناما نهو دلی<sup>۲</sup>

۱- به این شکل نیز آمده است: یه گام که وره ثیقرار دوستتن

۲- در نسخه ای یک بند در گواهی ایام مرنو آمده است که به خاطر کهن نبودن نسخه و نیز انعکاس آن فقط در یک دفتر ناگزیر از آوردن آن در باورقی شدم، هر چند این کلام با سایر کلامهای موجود که در خصوص مرنو گواهی می دهند مغایرتی ندارد و در جهت تأیید و تکمیل آن نیز می باشد، اما به یک نسخه نمی توان اکتفا کرد آنهم نسخه ای نه چندان کهن.

که لان شاهسو رهمشان بر پرهن  
هر دور کووه و مانگ نه قولهی شاهو  
وه سلنهی وه هم شاهوار شهو بو  
نسه چلهی تاربان ثیقرار پهی مهرونو  
ناوخته وه عدهی بچر بچرهن  
نه دلی چلی چهن رو بویهرو  
پهی جفت مهگیلان نیرشان ورهن  
ناخیز مه کهران پهی گوفت و شنو  
کووه چه پهی سهر مانگ چه نوا مهلو  
ژه نسا شاهو وه فران ههن کوکو  
بهبعث مهرونوم واره مسز و سرهن  
ثیقرار و شهترتم باوهران وه رو

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

پهی وهخت وساعت پهی وهقت پاي وانی  
چه لهوح تا قهلم چه گاو تا ماهی  
بگیران یهړی داوات و شاهی

ههر کهس نه کهرو داوات شاهی  
بهشش نمهدان خهرمان دووچيانی

### سولتان مهره مو:

پیره رهنگینه  
سه روژهی مهزورور سهقام دینه  
ههر کهس نه گيرو چه عشق پير زهنگینه  
روش سیا مه کهری پایهش مه مارینه

### سولتان مهره مو:

وه مهسهل ميش بو  
دوستمی کهره کا وه مهسهل ميش بو  
که مهر بهسته بو یه قین دهرويش بو  
نهر کانش بتوین کردارش پیش بو

ههر بنده خه تی نوقته وه پیش بو

### بنیامین مهره مو:

وه حهق دوس مهو  
ههر یاری یاره وه حهق دوس مهو  
مهر گرم و دلشاد عاجزپوس مهو  
گوش وه دهنک بانگ ته پل و کوس مهو

### داود مهره مو:

وه حهق جور مهو  
ههر یاری یاره وه حهق جور مهو  
جهر گ کهواو بریان سوچيای نور مهو  
گوش وه دهنک بانگ روی زوهوور مهو

### پیر موسی مهره مو:

پاک نه علا مهو  
ههر یاری یاره پاک نه علا مهو  
زیل و دهر وون پاک وه سهفا مهو  
والهی بی بازخواست بی بهلا مهو  
بی خهوش و بی گهرد چوین تهلا مهو  
ناخر مایه شان وه تهلا مهو

### ره مزبار مهره مو:

پاک وجود مهو  
ههر یاری یاره پاک وجود مهو  
دویرچه سهودایی حهرف سوود مهو  
دایم وه شوکر نهو سووجود مهو  
فهردا روی حساب بهره گیر مهو  
وه ثیقرار شا وه شهرت پیر مهو

### پادشاه مهره مو:

پیره نهو حه دگا  
برانا گاوت هیل بهر نهو حه دگا  
شاهرای یاران حه دگای مهزل گ  
برانا که چ نهو نارو چه فهردا

### بنیام مهره مو:

یا شا داود یار، شه رتم ره مزبارهن  
هیلم راسیهن گامو ثیقرارهن  
حه دگام پیر موسین چی ده فته ردارهن  
بینایم تونی زات ته یاره ن

مه نزل باقیه یار سه نگین باره ن

داود مه هار کوش ره هنامای باره ن

داود مه ره مو:

شا ویش یقرا ردا راستی کرداره ن

پیره راستی کرداره ن

ره مزبار مه ره مو:

یاران برانان رای حه ق بی حیه

رای حه ق بی حیه

وه پای یقرا ردا شا ویش وه کیله

بنیامین پیرا داود ده لیه

پیر موسی مه ره مو:

شون و نون حه ق یاران بو ی وه شه ن

یاران بو ی وه شه ن

بو کیش بو وه ش دایم سرخو شه ن

بو ی وه ش نه کویره ی گره ی ناته شه ن

بنیامین مه ره مو:

میردان برانان رای حه ق وه راسی

رای حه ق وه راسی

به حر بی پایانه ن رای حه ق شناسی

هیچکس نه شه نه ن فالی وه ی خاسی

پیر موسی مه ره مو:

یاران غولامان باقی وه گیره

باقی وه گیره

پیر بنیامینه داود دستگیره

یقرا ردا مال شا شهرت ماله و پیره

داود مه ره مو:

پیر موسی یقرا سه بت ده فته ر کهر د

سه بت ده فته ر کهر د

یقرا ردا نه زه له ن ویت وه پیره کهر د

حه د گای ویتنه حه د نه و حه د گا به رد

پادشا مه ره مو:

یقرا ردا چه نی پیره ینکار نه دارو

ینکار نه دارو

ره حه م تم رو ی باقی نه و یار مو یارو

خا تر جه مع بویدی فهدا چه نارو

ره مزبار مه ره مو:

شا یقرا ردا کهر د بو ی وه ش مه ده مو

بو ی وه ش مه ده مو

میرد مایه دار نه و جه م مه ره مو

سه حاک سهر جه من جیهان مه جمو

پیر موسی مه ره مو:

شا سولتان ویشنه یار شناس مه یون

یار شناس مه یون

ناگا نه ی بنا بیچونی بیچون

یار ره نگاره نگه ن نه ههر جامه و دون

پادشا مه ره مو:

پیره و پیر موسی یار داود دهر جه م

یار داود دهر جه م

یه کتا و یه کدین بو ن یه کدل خا تر جه م

بیخوف و خه یال بنیشان وه هه م

بنيام مه رهمو:

مه ده مو ده مه  
 کهره مدار کهره مش مه ده مو ده مه  
 مور شد سهره نجام نوهسه د زمزمه  
 ههم ویش مه ده مو ههم ویش چه که مه

سولتان مه رهمو:

نیدمه ن ده ماغ  
 میدان میدانه نیدمه ن ده ماغ  
 جیهان بده مو بیو چوین چراغ  
 میر وه پای ته وقم مه گیلو ده واغ

«گه واهی دهوړه پیر داودی»

پادشا مه رهمو:

قه لّم گرد وه دهس  
 پیر موسی وه زیر قه لّم گرد وه دهس  
 ههر چه روئی نه زه ل به نای خاس و گهس  
 نه چاره ی میدان مه نوسو خاس و گهس

پیر موسی مه رهمو:

نو شتم نه و قه لّم  
 چه ده فتهر شاهی نو شتم نه و قه لّم  
 وهر چه گرد جهسه حازریم نه ههم

داود مه رهمو:

یوم میکائیل  
 نامیمه ن داود یوم میکائیل  
 خاک نادمم ناورد چه سهره ندیل  
 چه راگهی یاری نه ز بیم نه و دهلیل

داود مه رهمو:

دهلیل و راهنمائی  
 پیر داوده نان دهلیل و راهنمائی  
 په نه م مه واچان نیمام رزانی  
 خوراسانم کرد وه مه نزلگائی

داود مه رهمو:

حازر نه گرد جا  
 پیر داوده نان حازر نه گرد جا  
 جیهان تا جیهان مه گری نگا  
 په نه م مه واچان پولی عهرسه گا

داود مه رهمو:

پر زور و زاتی  
 داود بیانی پر زور و زاتی  
 عارز عارزان هیچ مه وودی ماتی  
 بهلی باوهران کوهنه خهلاتی

داود مه رهمو:

حازر نه گرد جا  
 داود بیانی حازر نه گرد جا  
 قه ولّم نیاوی وه دارولتوبا  
 گردی گو مرهان مه وه زیم نه و را

داود مەرهمو:

سپا کو نشین      میرد مایه دار سپا کو نشین  
یار گه وهر بار سفید خهت زهرین      قهباله ی قه دیم هفتاد و دوو دین  
باوهر نهو نه زهر بشکاوه دهفتهر      وه یقرا ر کی بی پیره ی دسته وهر

داود مەرهمو:

که شتیشا فری      ده ریای داودی که شتیشا فری  
میردان وه یقرا ر یاوان نهو سپری      یار ژار قاتل شهش تاس مهنده ری  
ژیر شهشی تاس      یار ژار قاتلن ژیر شهشی تاس  
سولتانا مه حموود بنیاما نه یاس      سه ختی ورمیهران نه جاش خاسه لخاس  
چا خاسه لخاس بو      غولام که سپوا چا خاسه لخاس بو  
سولتانش مه حموود ها ویش نه یاز بو      چه یانه ی ویشدا خودا شناس بو  
خوداش بو چه نی      غولام که سپوهن خوداش بو چه نی  
ره ژیا بو وه رهنگ دانه ی یه مهنی      نه گرو وه ویش هیچ رهنگی هه نی

داود مەرهمو:

هزار تن رهنگ      نامانه ن یا شاه هزار تن رهنگ<sup>۱</sup>  
وه حاجی به گتاش وهستی نهو فهرهنگ      نه شقهر دیوژا تو کی شانت تهنگ  
په ری غولامان شهستت بهست بی دهنگ<sup>۲</sup>

پیر موسی مەرهمو:

نه چه شامیانی      نه چه شامیانی  
عه له م سفید چه کام شارانی      چه وه شا زوهوور شای میردانی  
موهر چه سه فی سن نعله بن عوسمانی      میردان بنیشان وه جاودانی

داود مەرهمو:

یاران وه دهوران      یاران بزنان چا دونیا وه دهوران  
حوکم پادشا نهو نه زهر باران      چه نی ماوهران چه نی مه وهران  
میردان هزار دون یاری مه که ران      دونیا مبه ویه ران یاران وشیاران

داود مەرهمو:

بی وه هه زاره      میردان مزگانی بی وه هه زاره  
نوهسه د سهرنه نجام هزاره زاره      یاری یه کسه ره و جای یه ک ئیشاره

۱- حمزه تن خویبار هزار تن رهنگ نیز آمده است.

۲- په ری غولامان بهستن نهو مه زهنگ نیز آمده است.

ههړ کو کاوه مهن نهو کوږی یاره

میرد مایه دار وه قه تار یاره

پیرموسی مه رهمو:

میره ی باش توجار

چهند دانه که وه هر دانه ی بی شومار  
 تله و که رد چهند که س میرد بورنا و پیر  
 راهی بین نهو را وه تاو و ته عجیل  
 که شتی تله و که رد په ی سهیر دنیا په ی  
 چهند شه و تا وه سو ده ریا ته ی که ردن  
 میره نیگاش که رد دونیاش دلته نگ بی  
 دی گرمه ی شه مال نه به ختش له نگه ن  
 بانگ که رد وه یاران چهند که س موخته بهر  
 ئیلتجا که ردن پا دیسه ی نه مناک  
 هه ر که س دین ویش ناوردن وه یاد  
 سه شه بانه روژ که شتی دا له نگه ر  
 میره دی میردی هه ژار و فه قیر  
 جامه ش پا گلیم سه را پا پو شنه  
 میره وات سایل ئینه چه جاشنه  
 وریز هانا که ر که شتی زه بونه ن  
 هانا که ر چه پیرت بده رو نه جات  
 نه ر پیرت که شتی نه گیج که ی راهی  
 سایل پا ئیمداد نه ی داد و ییداد  
 روو که ردش وه کوشک پردیوه نالا  
 بره س وه فه ریاد نه ی که ریمولحاجات  
 داود نه خزمه ت سولتان سرپوش  
 عه رز که رد وه سولتان سایل دلته نگه ن  
 لوتف و که رهم که رد شا وه له فز ویش  
 داود چه خزمه ت سولتان که رد ناخیز  
 هه ی که رد نهو شه مال بهرق موهه یا  
 نه زه رب برشت تیغ ده ریا وه  
 ته ی که رد رووی ده ریا نه کول سهوز که و

خیزنا که رد ناخیز میره ی باش توجار  
 که ردنه تو ی سه ندوق نه علای زه پریگار  
 په ی سهیر شاران سه رحه دان دویر  
 تا یاوان وه پای ده ریای روود نیل  
 جیهان که ردی نیشته و رووی ده ریا  
 که شتی نه مابه بین ده ریا را به ردن  
 پا که چی ئیقبال ستاره ش له نگ بی  
 که شتی توفانی کام نه هه نگه ن  
 نامان دین که شتی نه گیج داش له نگه ر  
 لالان گریوان روخ مالان نه خاک  
 فه ریاد ره س ناما په ری رای نه جات  
 شه مال چه و راسه نه که ردش گوزه ر  
 بی په روا نه خوف که شتی توفان گیر  
 بی خه وف و خه پال مه ست و مه دهوشه ن  
 که شتی گرفتار گیج ده ریاشه ن  
 سه رنگون نه به حر ده ریای پر خوفه ن  
 به رچیم نه تسلیم تاریکی زولمات  
 مه وه خشوم په نه ت خه زانه ی شاهی  
 هانا ره س داود ناوردش چه یاد  
 نرکنا وه زار هه ر تا ته وانا  
 که شتی شکه ستیم نه گیج دهر نه جات  
 ناله ی گلیمه کول نامانش وه گوش  
 پا که شتی نه سیر تاو نه هه نگه ن  
 بره س وه فه ریاد سایل دلریش  
 پا نیا چه رکاو شه مال توند خیز  
 وینه ی قورس نوور نیشت نهو رووی ده ریا  
 ناگر گر مه دا نا به حره بین ناوه  
 شه مال بو ی عه ترش به رده ن نه جلّه و

پيچا وه ده‌ماغ سايل دلریش  
 واتش مزگانا ميره‌ی له‌عل شناس  
 که‌شتی نشینان هجوم به‌ردشان  
 دین که‌وسواری مه‌یو چه‌راوه  
 په‌نجه‌ی موباره‌ک قوفل که‌شتی که‌رد  
 ميره‌خه‌لاس بی وه دیده‌ی نه‌مناک  
 هه‌وای حاته‌می ناوردش وه سهر  
 سهرتا پای داود زه‌پاران که‌ردن  
 داود زه‌پواران نه‌کردش قه‌بول  
 دووشاهی چا زه‌ره‌وه حوکم سولتان  
 هه‌ی که‌رد نه‌شمال نه‌سل و نه‌سب پاک  
 شوات مه‌رحه‌با داود به‌کسره‌نگ  
 چاخه‌لات به‌خشان ميره‌ی باش توجار  
 داود وات یا شا ثیقرام که‌رده‌ن  
 سولتان ده‌ستش به‌رد لو‌ی میزه‌ر وا که‌رد  
 چه‌سام هه‌یبه‌ت شیر بی سامان  
 چا دم دووشاهی داش وه غولامان  
 به‌های دووشاهی نه‌نار باوه‌ران  
 چا دار نه‌نار پیرنسماعیل که‌وه‌لان  
 پاشه‌رت بنیام چه‌هوزور شا  
 سولتان چه‌نی جه‌م که‌ردشان نه‌ف‌س  
 فرمان سادر که‌رد نه‌و یاران سولتان  
 نا که‌س دووشاهی داود بکه‌ران  
 بی شک یار داود مه‌کیانوم په‌ریش

چا رای سه‌ختانه هه‌مراو هه‌م نه‌ندیش

پیرموسی مه‌ره‌مو<sup>۱</sup>:

داود داودا زه‌ره‌دار چه‌یار  
 په‌وکه‌ حازره‌ن چه‌نه‌عل و بسمار  
 هنگامیش چه‌وه‌ر هنگامیش چه‌وار  
 داود داودن داود نسا‌زدار

بنیامین مه‌ره‌مو<sup>۲</sup>:

۱- در نسخه‌ای این سه‌بند به کلام خزانه‌ی سید خاموش منسوب است.

## سهرنه نجام دهوری خه زانه

<p>داود میړدیوا یاریش وه لاوه داود شه خسیوا بی نادا و باوه</p> <p>شاسوار مه یو دوسان مزگانی بی شه ک حازره نه چه پیچ پنهان ویش که مترگرتن چه یورت ژنان په ی توپل مه گیلو دیوان راسا داود داودا داود حاساوا هر هاواری بی هر داود یاوا هنگامیش مه نو قاف نه ندر قافا داود داودا داود بی تالا داود داودا داود زولالا میردان مه سه نجان مه شناسو کالالا</p> <p style="text-align: center;">نه به حر جمینه مه کیشو نالا<sup>۱</sup></p> <p>داود داودا ها چه پیش و پهس بی ئیشان یاری نمه دهرو و کهس نهو چه دیواندا قه دهم هامشوشا داود داودا داود حه کاکا هر ناد مه زانو و شو کاکا مینا و سهرا که وه هر شناسا</p> <p style="text-align: center;">کسرچک داودا هر داود راسا</p> <p>داود داودا نه شقه ر تا سه قهر جهان حرس و نفس ناد که رد موسه خهر داود داودا نه گردی جاوه حازر سواران چه گردی لاوه داود مه نشورن گشت که راماتش هر کو هانانی بی بی وه خه لاتش مه که رو دیوان عهرزه ی گورگ و میش چه له وچ تا قه لوم چه گاو تا ماهی</p>	<p>یاریش وه لاوه داود هفت ئیقلم مه دو و پاوه</p> <p style="text-align: center;"><b>ره مزار مه ره مو:</b></p> <p>یار داود ناما وهره و دیوانی داود داودا چه بهری ته نان داود داودن داودم هانان داود داودا داود ئی خلاسا جهان وه هنگامش چوین کاسه ماسا دهس وه جلوه و پانه ریکاوا داود داودا داود بی لافا که شتیش گل داده نه گنج تافا نومور وه ده ستا چه گرد نه حوالا قه پان وه ده ستا دیده مسقالا</p> <p>ها چه پیش و پهس حوکم موسته فاش دریانش وه دهس داود داودا داود ئیژهوشا سر جهانی هر داود پوشا نه لماس وه دهسته پاک بی باکا داود داودا داود غه و اسا</p> <p>نه شقه ر تا سه قهر په و که شا وانا نیمه ردی فه خهر نه گردی جاوه ناسمان و زه مین مه دو و پاوه گشت که راماتش که فته ویش نهو جه م مال و میراتش تیر موسته فانیان وهره و کیش داود داودا داود ردائسی</p>
--	--

۱- به یانقوش ناسا مه کیشو نالا نیز آمده است.



## سهرنه نجام دهوره خه زانه

داود وه فیدای یاران ییوی

داود داودا داود شـــه و رو ٲ ناسمان و زه مین جه ولان مه گیلو ٲ

ته علیم جیهان هر داود مه دو ٲ

### داود مه ره مو ٲ:

چه گردی لاوه په نام په ناما

په نام په ناما

په نام یاران چه نه و ته ماما

هم ده ستورا هم پاراما

### پیر موسی مه ره مو ٲ:

ها پیر بنیامینی که رد نی ده سته و هری

نی ده سته و هری

په ری غولامان هو یوه که ری

واچه په ی نه زاو که واهی ده ری

### ره مزبار مه ره مو ٲ:

ها پیر بنیامین کیشاش هو وه نه هو یی

هو وه نه هو یی

بده روش نه و سه رمیل نه و ده هو یی

که فته نه مه یدان چه و گان گو یی

### بنیامین مه ره مو ٲ:

غولامیم گه ره که ن وه ی کو وه زانو ٲ

وه ی کو وه زانو ٲ

گوش ولدویو خجل نه مانو ٲ

نازیز سواری به یو نه مه یدان چه و گانی شانو ٲ

### پیر موسی مه ره مو ٲ:

ها بنیام مهنه ن خجل وه ی گو یی

خجل وه ی گو یی

ناسمان و زه مین چه جه مالت مه گیر و خو یی

سازانت به شهر که رده نت رو یی

### داود مه ره مو ٲ:

نه ز حازر به یانی چه به حر تا به ری

به حر تا به ری

په نه م مه و اچان شه یتان شه ری

زاتم هامیته ن چه گرد هه و هری

### داود مه ره مو ٲ:

چه به ره ی دیوان نه ره نمانی

نه ره نمانی

چه فانی بو کزه ر تا باقی بستانی

نه فست کوشته که ر وه تیغ نیامانی

### موسه فا مه ره مو ٲ:

پسولگی غولامان با ما په ی ماره

با ما په ی ماره

وه رتر نه خوا جام غولامان دیاره

نور ته جه لی مه زیو نه چاره

نه به ره ی دیوان جای ما و ریا

جیهان غافلن غولامان و ریا

سولتان پیر بنیام پیر شه هه نشا

دامیار مه یو شا باز گیریا

بو ی شندروی وه سته نش جهم گورانی دو یی

شه هباز سفید یورتش یافته کو یی

بنيامين مه رهمو:

دلو دهر ونم پهر و په يکانا  
 په رو په يکانا  
 ته بيم جهمه يارم نيمانا  
 وه نهرمه نهرمه مه دهر وم ژانا  
 چه باغچه ي ياري داود بوينا  
 ياري بوانان ياري په رچينا

بنيامين مه رهمو:

يارسنان به يان ياري بوينا  
 ياري بوينا  
 ههر سووره مه شيو دل وه په رچينا  
 تازه و گران برده برينا

بنيامين مه رهمو:

جه مالو ميردي دلا وه زهرده  
 دلا وه زهرده  
 ههر يار مه شيو دهرمان دهرده  
 غونچه نه شکاوان شکوفه کرده

داود مه رهمو:

به يدي بچندي دلا وهر دگايي  
 دلا وهر دگايي  
 وهر بکردي چه ني ياران دوو چياري  
 چنگ چنگ بچندي ني دله نه رووي قه وايي

پير موسي مه رهمو:

نه دوو چياريان بچر بچرا  
 بچر بچرا  
 دوو نسف جيهان خهلق مونکرا  
 پير موسي وه زير بنيامين سرا

پير موسي مه رهمو:

هيچ کهس نه کردهن سفه تش عه يان  
 بنيامين عه يان  
 نه هوسا مه وانا نام رو چياريان  
 ميردان شناسان نهرزان دياران

رهمزبار مه رهمو:

ها ميردان شناسا وه نهرزان و موفت  
 وه نهرزان و موفت  
 بهو کار نمه يو په ي ميردان روفت  
 نه و تاي بي هه متا بنيامين شهن جوفت

داود مه رهمو:

که رده وه مه کردي چه ي روفت و رووه  
 چه ي روفت و رووه  
 مه يدان ياري نه و رو مه ورووه  
 ها بنيامين بهر د چه ي مه يدان گووه

پير موسي مه رهمو:

به يدي مه کردي جه ننگ و حوران  
 جه ننگ و حوران  
 نارو مجيو پادشاي سوبحان  
 چمان روسته مهن چه مازنده ران

سوئتان مه رهمو:

بنيامين مه شيو ساقی وه باری  
 ساقی وه باری

## سهرئه نجام دهورهی خهزانه

یورتش مهنسوورهن پیر شههریاری  
 ئومیدوارهنمی ئی دهوره گیلو وه یاری  
**سوئتان مه ره مو:**

وه یاری و دهم  
 ها کهسی مه دو وه یاری و دهم  
 کرده ویش چه زیل چه زوان چه چه م  
 ئاسوده نه بو ئای چوین عالم  
**پیر موسی مه ره مو:**

هووه نه هووه  
 ها چابوک سواران هووه نه هووه  
 پادشای سوبحان ها بی دهووه  
 ها تیر میردان باتنی پووه  
**بنیامین مه ره مو:**

شهومان لوان یه وادهی رو یا  
 گاو گل وهرده وه دهوران نو یا  
 داوای غولآمان وه سهر کو یا  
 هو هو ی دیده دار نر که ی شاهو یا  
 فهرزند مه چرو نه و بهی بابو یا  
 مه کرش پنهانن شون زهنگ زریا  
 نه ههر دوو سهر میل پای دهلیل بریا

**پیر موسی مه ره مو:**  
 نهو دهم دهردی  
 وه ههم مه ویندی نهو دهم دهردی  
 وه عده که رد پیمان وه بالآ سهردی  
 پادشام مه که رو دیوان که ردی

**میردان مه ره مان:**  
 یاری وه تهمام  
 ها داود کردهن یاری وه تهمام  
 سواری مه که ردی وه بوزهی جهمام  
 تا خواجا نه بو چیش که رو غولآم

### «گهواهی سهر سپوردگی سهد موحه ممه د»

**میردان مه ره مان:**  
 یار سهد موحه ممه د بهر نهو دیوانی  
 یار نازش رهوا که ی بهی یارسانی

**میردان مه ره مان:**  
 دیوان بهره  
 نا کام مه گيرو دیوان بهره  
 بهلیل جارشا مه دو مان چه یدره  
 نه حاکم و چه کیم نه قازی شه ره  
 دونیا فانی باقی یه کسه ره  
 پیر موسی سهراب کان گه وه ره  
 بنیامین شون داود وه لهنگه ره  
 سهد موحه ممه د بچردی نهو وه ره بهره

مه یون نهو حوزوور نوسهیر و قهره

۱- این بند در نسخه ای از کلام دوره شیخ امیر به شکلی نه چندان متفاوت آمده است.

پادشا مه رهمو:

سهی مامه چهی سهر پور چه و سهر م بابو جیائیم نیانسه بهدهنی تو

بنیامین مه رهمو:

نهوسا پادشا نه لامه کان بی چهنی سهی مامه یه کک جسم و جان بی  
یه کک نه مری ناما پیر موسی نوانو سر پادشا ههر شا مهزانو

پادشا مه رهمو:

داود ره هبر یه سهد موحه ممد دا ره هبریش بکهر  
داود تو سواره نا نیهنت کینه دهست حوینه چه مت دهر مینه  
به لی وه چه م و دهر دی سهد موحه ممد مه وینه

سهد موحه ممد مه رهمو:

داود تو ره هبر بهر و باره نی شهریک میرد پر ثیقراره نی  
داود تو ره هبر دونیا و دینی شهریک میرد پیر به قینی

داود مه رهمو:

مه کهر ئینکاری مه کهر ئینکاری  
نه ناسمان بی نه زه مین نه مانگ و ستاری پادشا نه بهر بی ههر یه ری ته نان وانا وه یاری

سهد موحه ممد مه رهمو:

سهد موحه ممد ده نان میرد ثیقراری وه نه م عیاننن چه بهر تا بازی  
نه ز نه وهر ده نان گوشت مورداری حیله بازیم کهر د پهری پوخته کرداری

پیر موسی مه رهمو:

سوورباش سوورباش نه بهر هی دیوان سوورباش سوورباش  
پادشام پادشاهیه ون شیرین کالاشا وه بنیام بلاله ههر نه و شا شناسا

سهد موحه ممد مه رهمو:

پیره ره نگینه نه هفت ناسمان تو م چهنی یینه  
نه چه نی تو مهن پیره ره نگینه من موحه ممد په یغه مبر تو نه خینه  
به و ههر گاو ویم وه کاو یاری بوینه

بنیامین مه رهمو:

ئی بومه خارا ئی بومه خارا  
چه دلی جام دانه ی یارا گاو تو نمه تاوو کیشو ئسی بارا  
ته یار بو باری گاویم کهره کا ته یار بو باری  
هیشش زهرین بو تو مش مرواری سهر بارش گه و ههر بن بارش یاری

سه يد موحه ممه د مه رمو:

پيره ره نځينه  
 پيره ره نځينه  
 بوينه وه خهت و هيتهره بوين چيش مه وينه  
 وه قتاى كه نه چهرخ هه فتمين بينه  
 بهو گاو و يم وه كاو يارى بوينه  
 نه ز موحه ممه د ه نا تا تو نه خينه

بنيامين مه رمو:

داود ره هبر  
 داود ره هبر  
 بووهرهش تا تو نه ه و نه زهر  
 يه سه يد موحه ممه دا بگنش نه وهر  
 چاگا وه نه زهر سهر سپه ردهش كهر

پادشا مه رمو:

ششم پوره نا موحه ممه دشان يارا  
 ششم پوره نا موحه ممه دشان يارا  
 وه ستهن وه يانهش خاوه ندي كارا  
 وه ستهن وه يانهش خاوه ندي كارا  
 باش خا ترانه يانه ي ردايي  
 باش خا ترانه يانه ي ردايي  
 ها نه و مه ورو حه د نه و حه د گايي  
 ها نه و مه ورو حه د نه و حه د گايي

پادشا مه رمو:

كارخانه و سپري  
 كارخانه و سپري  
 وهر ني تا ما چه بهره و كورپي  
 وهر ني تا ما چه بهره و كورپي  
 بنيام بي وه پير داود ده ليل بهرد  
 بنيام بي وه پير داود ده ليل بهرد

سه يد موحه ممه د مه رمو:

پيره ره نځينه...  
 پيره ره نځينه...  
 چه من را مه وي وه كو مه لينه  
 چه من را مه وي وه كو مه لينه  
 چه ههفت ناسمان تو م چه ني بينه  
 چه ههفت ناسمان تو م چه ني بينه

بهو گاو نيمه يش وه گاو يارى بوينه

سه يد موحه ممه د مه رمو:

يا شان وه به زم نه دلي چلتهن  
 يا شان وه به زم نه دلي چلتهن  
 ياوام وه مه زموون كول كائنا ت  
 ياوام وه مه زموون كول كائنا ت

سه بووره هندانه مه رمو:

سووره و زه مزه ما  
 سووره و زه مزه ما  
 نه حه لقه ي چه لتهن حه يد هر سه رجه ما  
 نه حه لقه ي چه لتهن حه يد هر سه رجه ما  
 نه ينا موحه ممه د داود نازدار  
 نه ينا موحه ممه د داود نازدار  
 سه يد موحه ممه د وه تو وه ن ثي قرار  
 سه يد موحه ممه د وه تو وه ن ثي قرار

تا كه كارخانه ي يار بو ن اشكار

سهرنه نجام دهوړې خهزانه

لواوه نه زهر ناماوه نزاو  
داود تاويا بې وه قه تره ی تاو

سهد موحه ممد وړيزا پې وه عدو حساب  
پادشا خه شمش خوروشا وه تاو

پادشا مه رهمو:

غولامان بگندی نهو راگه و جائی  
نه يانه ی سهد موحه ممد مهو و روشنائی  
باچه غولامان نه گیلان چه رهنګ  
فانی ور مه گیری باقی مه گيرو رهنګ

نهو راگه و جائی  
نه ی حه رفانه بدی گه وائى  
سهد موحه ممد دخولا سهد یه کره نګ  
بلان بگیلان به يان نهو سه ر به ند

پادشا مه رهمو:

سهد موحه ممد نه يانه ی تو یار مهو و په یدا  
بنیامین مه که رو شه رعی دوو چیا

یار مهو و په یدا  
داود وه نیستی مارو نهو وهر دا

بنیامین مه رهمو:

سهد موحه ممد نه يانه ی تو یار مهو و نیزهار  
باقی نه يانه ی تو مهو و ناشکار

یار مهو و نیزهار  
داود وه نیستی مه دران وه رووی کار

رهمزبار مه رهمو:

باش خاتران یه نه ره وائى  
به لی حه دان تو نیای وهر وه حه دگائى

ها سهد موحه ممد کویى وه فانی  
میردان توی تاورد وه قه وه لگائى

فیلان هندوستان تو چه جا جمنائى

پیرموسى مه رهمو:

هر تو مهنی چه ی قه وه لگانه  
عالم وه جیهانی تو شان ته مانه

سهد موحه ممد بووهری وه يانه  
بارگات سه نگیانا بهر وه نه مه یدانه

پادشا مه رهمو:

باچه غولامان نه که ران داوا  
نیمجا غولامان مه تلهوی وه قه وه لگا

سهد موحه ممد نازشه ن رهوا  
شه ش قهوا لوانی هه فت مهوی نهو دوما

یه ک و سه حه قشان مه دهی وه دوما

یاری پهدی یاران بکه ری ته مام  
نر کرد و که رهم نه که ری په نهم مه و اچان خودا

چاگا بووه زیوهره دهس وه جام  
فانی وهر مه گیری باقی بو وه جا

رهمزبار مه رهمو:

سهد موحه ممد ره هان که رد وه بهر گ به نه

موحه ممد ديه نان سهد موحه ممد وه نه

سهد موحه ممد مه رهمو:

به لی مه روه تن خه راوی نه که ر

سهد موحه ممد به نه وه ن چه گردی که مته ر

## سهرنه نجام دهورهی خهزانه

پهري غولامان هـويوه كهر

بنيامين مهـرهـمو:

بارگای شام وهـستهـن نهـو سهر و پيلا	نهـو سهر و پيلا
پادشا حشمة تش وهـرهـحمهـت گيلا	باچه غولامان نهـوانی و پيلا

پادشا مهـرهـمو:

روزي سهـد مينگه نه گيلان چون خيل	باچه غولامان نه گيلان وه ويل
----------------------------------	------------------------------

## «گهواهي دهورهی بهغداد و سهرانه»

يادگار مهـرهـمو:

چه كارخانهی ياريه وه نيهـنم كينه	ئيمام حوسه ينهـنان پيره رهـنگينه
بار ياری كهـفت نهـو سرهـو بارخانه	شيام نهـو سهر چشمه نهـسل كارخانه
ئيمام حوسه ينهـن وه گرد نيشانه	شاهباز سفيد وهـست نهـو سهرانه

ئيبراهيم مهـرهـمو:

ئيبراهيمهـنان فـهـرز قهـلهـندهـر	فهـرز قهـلهـندهـر
خود بهـخود گوـفتهـم نهـلا و نهـكبهـر	نهـخوردم شير مادهـر نهـديدم رهـنج پهـر
كلاو باتنی كيـشـاوم وه سهر	

جهـعهـه رای بهـغداد گردنم نه وهـر	گردنم نه وهـر
ئيمام حهـسهـنهـنان نهـولاد هـهـيدهـر	خهـزيتهـی سولتان كيـشـانم وه سهر
هـا بنيامين ناوهـرد كالا بهـبالا	كالا بهـبالا
والاويژش ناورد ويچن بتالا	رهـهـبريش نيان پهـري رای بالا

ئيبراهيم مهـرهـمو:

وه عشق زياني، زياني نهـو بانا	زياني نهـو بانا
نهـزهـهـهـعقوبهـنان يوسف ميهـمانا	نهـينا مهـچري گردی بزانا

يادگار مهـرهـمو:

وه عشق زياني وهـستهـن نهـو بانا	وهـستهـن نهـو بانا
نهـزهـهـهـيوسفهـنان بهـعقوب ميهـمانا	نهـينا مهـچري گردی بزانا

ئيبراهيم مهـرهـمو:

برين دارهـنان بـرـينم ئيشو	برينم ئيشو
خواجای يادگار ازهـجرش كيـشو	نهـينا مهـئيشو بيـحهـد و بيـشو

## سه‌رئه نجام ده‌وره‌ی خه‌زانه

### یادگار مه‌ره‌مو:

بریندانه‌نان برینم سه‌ختا  
خواجای ئیبراهیم به‌غدادش ته‌ختا

برینم سه‌ختا  
نه‌ینا مه‌ئیشو دهر هم و وه‌قتا

### یادگار مه‌ره‌مو:

برین دانه‌نان برینم قایم  
ئیراهیم نه‌زا نه‌زا ئیراهیم

برینم قایم  
نه‌ینا مه‌ئیشو دهر هم و دایم

### ئیراهیم مه‌ره‌مو:

برین دانه‌نان برینم ناو دار  
یادگار نه‌زا نه‌زا یادگار

برینم ناو دار  
وه‌نهرمه‌نهرمه‌ده‌روم نازار

### ره‌م‌زار مه‌ره‌مو:

وه‌هوکم سولتان شاخناش وه‌بار  
حه‌ق بینان وه‌حه‌ق نه‌یوه‌للاشان که‌رد

ها‌جونه‌ین وه‌زور سویره‌ی به‌غداد شار  
چه‌ن چینی نویچه‌نه‌به‌حر به‌ر ناوهرد

### قوشچی ئوغلی مه‌ره‌مو:

نه‌یوبه‌نانی نه‌یوب دهردم گرانا  
په‌ری هجر یار سه‌برم که‌ردانا  
نه‌یوبه‌نانی نه‌یوب دهردم سته‌ما  
چه‌پر دیوهره‌وه‌ستم نه‌و چه‌ما  
شاهم ئیراهیم نیه‌نم خه‌ما  
شهو‌ی شیان‌ی نه‌و چه‌م مه‌ستان  
چه‌ده‌ولت خواجه‌م چه‌م وارسان  
چه‌ده‌ولت شام رستم چه‌خه‌ما  
چه‌شون دنیا نه‌که‌ردم ته‌ما  
چه‌گردین لاوه‌دانه‌مه‌چرو  
دو‌نیا فانی باقی مه‌چرو  
هه‌ی دیده‌کانی نه‌ینا جه‌شنه‌نه  
دوستان مزگانی دو‌نیا نه‌مه‌نه  
چه‌پر دیوهردا ده‌س باقی سه‌نه

دهردم گرانا  
کرمان قالم وه‌ست نه‌و سوخانا  
دهردم سته‌ما  
کرمان گوشت نه‌ز په‌ی ویش وهرده‌نا  
وا‌سه‌ر دو‌ست یار وستاش نه‌و جمما  
نه‌و چه‌م مه‌ستان  
گیانمی دا‌گه‌واهی په‌ی ناسان  
رستم چه‌خه‌ما  
په‌روانم ره‌ژیا وه‌ره‌نگک شه‌ما  
دانه‌مه‌چرو  
ره‌نگک غولامان چه‌نویر مه‌گرو  
نه‌ینا جه‌شنه‌نه  
جه‌شن یاریا یاوا‌یمیش په‌نه  
چه‌پر دیوهردا ده‌س باقی سه‌نه

### داود مه‌ره‌مو:

به‌دیم نه‌که‌رده‌ن چه‌وه‌ده‌ر ناستانه  
چه‌من بو‌یه‌ر نه‌ی گورگک ده‌مانه

یوسف برانه‌چه‌وه‌ده‌ر ناستانه  
ناگای کول حالی شاه‌مه‌ردانه



سدرنه نجام دهوړې خهزانه

داود مه رهمو:

نه چه نی تومن یوسف برانه  
پادشام کیاسته ن پهری فرمانه  
من گورگ نیام گورگم مه وانه  
خه لاست نیه ن چه ی مه نزلگانه

داود مه رهمو:

داره بیده لاره لار  
حوکم خوا جامه ن دهر کار  
سهرت بووه ز وهره و خوار  
عه مه لت نیه ن نه و روژگار

داود مه رهمو:

یوسف برانه بلمی به راوهر  
خه لاسیت نیه ن چه حوکم سه روهر  
چه نی نی گورگه بلمی به راوهر  
حوکم حوکم ویشه ن پادشای پردیوهر

پادشا مه رهمو:

داود سواره نا چه نی نیه نت کینه  
چه شمت دهر مانا چه ننگت حونینه

داود مه رهمو:

چه نغم دی وه خون  
یوسفم کوشته ن وه زهر ب باحون  
چه شمم دهر مانا چه نغم دی وه خون  
حوکم خوا جامه ن پاسه که را بون

بنیامین مه رهمو:

نه یوه ت حه شاری  
دامیار مه رهمو په ی دامیاری  
داود مه چرو نه یوه ت حه شاری  
یاران یاوهر شان خاوه ند کاری  
نی کاره و وه عده مه وو دیاری  
ناسمان و زه مین مه گیلو وه یاری

پیرموسی مه رهمو:

شوعله وه سووره ته ی وه هامه  
سکه بژهن دی په ی یاری نامه

تا که پوختانش نه وانی خامه

پیرموسی مه رهمو:

وه به نده و ه نی  
توز نه وه لی شان وه دس و ه نی  
که ما که نان شاهی وه به نده و ه نی  
په یغام په یغاما نه و یانه ی غه نی

عازیز دهر دیمان که رده ن دهر مانش تو و ه نی

پادشا مه رهمو:

نه و که ما که نان  
نانه گاویما پیشان کیانان  
چه نیمه په یغامی نه و که ما که نان  
گوشتش بورا قه درش بزنانان

بیشان نیمان نه وان په شیمان

گاو ناما جواو:

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

پادشای کیاسته ن پهری <sup>۶</sup> فرمانا گوشتم بووهردی پیتان نیمانا چه و بارگهی سر یوسف نه و چائی خاصه نه ن وه یار روزگار تالی چه و بارگهی سر یوسف پیری سه حاکن عهلی شای خه بیهر گیری ها بنیامینا جه زیره و شه تان وه نه ش مونکری په ریمان خه تان وه سته نه وهرمان شا نه و نیبه تان	کای دیره نانی که ردیم دهرمانا سه رم ها بوړدی مه عناش نه زانا پیر موسی مەرهمو: <sup>۶</sup> یوسف نه و چائی نازش ره واهن که رده و جه مالی یوسف پیری پادشام نه هه ننگن میرد جه زیری جه زیره و شه تان نوسه یر بازه رگان بارش مه تان
---	---

### شا ئیبراهیم مەرهمو:<sup>۶</sup>

ههفت ساله مووهر و ژه ههفتاد ساله ها نه ز نو شانم زه هر نه و پیاله به یسدی بنیشمی <sup>۶</sup> نه و ته وه که لی یاران مه ناسو <sup>۶</sup> باوای نه زه لی	ژه ههفتاد ساله وه ده سته وه هه ن موهر و قه واله نه و ته وه که لی نه چل ده سگیره ها پیر چلی
---	---

### پیر موسی مەرهمو:<sup>۶</sup>

شام بازه رگائیوه ن نامانی وه چین چا پر دیوه را ره و اج داده ن دین	نامانی وه چین سکه ش دوو شاخا چه مش نه رگسین
--	--

### یادگار مەرهمو:<sup>۶</sup>

یادگار ه نان ی یادگاری یار <sup>۱</sup>	یادگاری یار
---	-------------

۱- در نسخه ای ایبانی در وصف بابایادگار نیز به فارسی آمده است :

هم سر افراز شهیدان است بابایادگار یک قدو یک رنگ یک جان است بابایادگار صانع سی جزم قرآن است بابایادگار در دو عالم شاه خوبان است بابایادگار چونکه ما را دین و ایمان است بابایادگار مرشد مسنجی دوران است بابایادگار هم دواي درد و درمان است بابایادگار سرور سردار سلطان است بابایادگار هم دبیر روز گردان است بابایادگار تاج بخش پادشاهان است بابایادگار هر چه می خواهی همه آن است بابایادگار	گر نمیدانی بگویمت از زمین کربلا با حسن گفت روز ازل خرم آن است نور عین مصطفی باشد حسین ابن علی من یقین دارم که اوبی مثل باشد در جهان سر فدای مقدمش از جان و دل دارم رواست می شود از مظهرش اظهار نور احمدی این تن رنجور ما را از راه لطف و کرم چشم مست کور است نمی بیند ماه خاوری در ره شفای خود بکشت عاشقان بر درش روز ازل من گدائی میکنم از زمین تا به سما بر فراز روزگار
---	---

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

میردیوه نان میرد سهر قه تار  
چاگه حازر به یانی چه کارخانه ی یار  
ناسمان و زه مین نه وسا گرد قه رار  
ههر چ یاواته ن من به رده نم بار  
وه سده قه ی یار نه ویانی پویله دار  
غولآمان مهره مان شاهید باوهر دهر کار

### شا ئیراهیم مهره مو :

ئیراهیمه نان چه وی پوره وده  
زات خالقیه نانی نه زاد و نه مهرده  
خه مان حرس و نه فسم هر گز نه وده  
ئیراهیمه نان چه ژیره و فهره جی  
چه ژیر خرقه ی خالق نه ز وی می دی  
ههر چه یاریم که رد گردیم چه ویم بی  
ئیراهیمه نان زول هندی رهس  
مه کانم زابل چه مولک چه ره کس  
زول خودائیوه نان بابوم نه وی که مین

### پادشا مهره مو :

شاهید و گهوا  
ثامن ویمه نان شاهید و گهوا  
یادگاری ویمه ن یار پادشا  
ردا باره نان بارشهن ردا  
وه قتای بکهروم جهشن غولآما  
پهنهش مه وه خشی چند هزاره نشیا  
ههر نه شیائی چند هزاره گونا

### پیرموسی مهره مو :

پیرموسییه نان دهفتهر وه دهسا  
چه من که مته رین هنی کهس نیا  
یادگار مه شیو یار پادشا  
نامیژه نیوهن په ی گردی دنیا

### بابا علی دهرویش مهره مو :

لوا پالاره  
جه یحوونه و سپری لوا پالاره  
به غداد مه ژه نیو ته پل و نه قاره  
یانهی سه یید موحه ممد زما و زیاره  
زما و زه ماوهن چه یانه و قانه  
قسانونم ته کیه میرم دیوانه  
قهله ندهری بچردی باش په هله وانه  
ها سویره مه شیو قازی مه یدانه  
چه هر دوو سهره وه کوش رفانا  
حوسه یین شه هید نازش ره وانا  
پای یهره مجیو خه زینه و خانه  
چه یانه ی خان نه حمده کهر کووک نیشانه  
شیان نه و خه زینه خه زینه ناسا  
میر سه یید سهراج دهواخ وه دهسا

همچو اسمئیل قربان است بابایادگار  
پیشوای اولیاهان است بابایادگار  
در آن وقت حق شهیدان است بابایادگار  
شاه باقی جم نوران است بابایادگار

در ره پروردگار خویش خود سرباخته  
از سربایش همه ذات است به معنی صفات  
پیراهن خونین در گردن باد تا روز عزا  
صدر گوید از حسین صدر نور

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

بنيامين دخواخ بولغار پوسا

دهواخم ناما چه دهواخانه	چه دهواخانه
دوستان مزگاني شائيراهيم نامانه	نهعل بهندی نوردو، شادی غولامانه
تو بهو قه در ویت وه ویت بگیریه	ئیراهیم سویره نهی شیره شیره
عالمه چه ره حمهت تو مه بو سیره	چا وهقت پادشام چه سر مه دو ویره
بهیدی بگنمی راگه رای به غداد	راگه رای به غداد
سه یدمو حه ممد که فتن وه ره و بارگا	سازنان شا دشان وه سورنا
حوق غولامان چاگه مه وو نادا	شاره زویل مجیو سر وه قه وه لگا
حیفه ن په ی ناستای پوخته مزیرخام	شام شاره زویل شاره زویلن شام
لسموام نهو که لام که لام و انام	میرد خجل مه بو بلو نهو که لام
که لام که لام که لام پیرش مه وانا	که عبه مهن جه مهن نهی مهره بانا

وه رتر نه خواجام پیرش نماانا

بار یاری ناما سر نهو بارخانه	شیم وه سر چشمه ی نه زهل کارخانه
نیمام حوسه یین بی وه گرد نیشانه	شاهباز سفید هه فته مین یانه

ناما وهست نهو بورج قه لای سهرانه

ناما وهست نهو بورج قه لای بان زهرده	چه نی هه فتاده تن نه سهر ویره ده
غزای گورش که رد وه بان زهرده وه	کلیل قایی وه ویش که رده وه
نیمام حوسه یین بی تیغ نه باتن شه ند	په ری یادگار، یادگاریش سهند

یه زد گرد نه بورج بان زهرده ور که ند

پیوه ن هه زار گه ز ده ستش دراز بی	باتش چه نی سه عد وه قاس بی
ههر باچانه وه تا چه ندی دهور	داوه لویل ساز سورنا چپای گهور
ههر باچانه وه تا دهور دونیا	داوه لویل ساز سورنا چپای شا
ته عنه مهیدی نی خه لقه کوره	نیمی وه سهر او نیمی وه جه وره

بنکه ی یار بهسته ن کیش موزوره

میره بادهوا نیمام حوسه یینا	ته عنه مهیدی نه پیتان دونیا
میره بادهوا ساقی چلانا	وه میره میره میره ش میهمانا
بهر که ره لاش ناوردن وه فهر	نیمام حوسه یینن شه هیدی نه بهر
کول و کوتا و وشک وه ناز که رد دراز	وهست نهو سهرانه چون مشکین شه هباز
گشت دیشان وه چه م خیش و بیگانه	شا یار نه نه یوان تاق سهرانه
شا یار نه نه یوان چه ندی مه ندن کم	خیش و بیگانه گشت دیشان وه چه م

## سهرئنه نجام دهوړوي خهزانه

چه نې سه وائی شی نه و پای مه مېر      وه ناز حوسه یین نازار حه ییده ر

شا یار دراز که رد نه و چه هر دوو سهر

سازش ته یارا      با ما سازه نده سازش ته یارا

خالس و موخلس شا یاد گارا      شهریک وه سرپ خاوه ند کارا

با ما سازه نده سازش بی باکا      شا یاد گارا نه تیجه ی پاکا

چه مش نه رگسین ریشش دوو فاقا      شهریک سرپ سولتان سه حاکا

با ما سازه نده سازش وه ده وام      شا یاد گارا سهرانه مه قام

وه باقی بنیشو یار نه و جاودان      شا یاد گارا یاد گاری سولتان

وه نه مر سولتان خوا جای غولامان      نه چشمه غه سلان ته ختس کرده ن لان

شا یاد گارا پیر نه رگس چه م

چشمه ی غه سلانش که رده ن وه زه ننگ      پهری نشات گای چل ته نان ته ننگ

نه و چل ته نانه نه ده ورش چه مهن      نیمام حوسه ی نه پیر سر چه مهن

وه گرد گه وای شا یاد گاره ن      مایه ی نامیژنه نه بهر تا باره ن

با ما سازنده سازش نه زه لی      شا یاد گارا سولتانش چه نې

چشمه ی غه سلانش چه م چل ته نې      شا یاد گارا گردیش هه ن چه نې

### سولتان مه ره مو:

نه و چه م جه لا      غولامان نشات نه و چه م جه لا

حوسه یین نه نته هوور شهریش وه هامپا      نه کو ی سهرانه مه ده می گه و

پهری زما یشت قه و او قه و او      به هانه ی ویم بی نیبراهیم ناما

### موسته فا مه ره مو:

سهرمان داده ن      نه حوزوور چه م سهرمان داده ن

شاید گار پیر نه زه لیمانه ن      ده لیل داوده ن مو شکل گوشاده ن

### پیر موسی مه ره مو:

به شمان نوخته ن      پیر یاد گارا به شمان نوخته ن

شه فه قه ت سولتان په نه مان که رده ن      ده لیل داوده ن پیشره ویش به رده ن

«گه‌واهي وه‌عه‌ده‌ی زوهوور»

پيرموسی مه‌ره‌مو:

كاوهم وه‌كه‌ره‌م خه‌يرش بده‌مو  
بيخه‌وش مه‌مانو وه‌نوور مه‌گرو

كاوهم بده‌مو  
سی هه‌زار له‌ك غولام هه‌ركام بچرو

پيرموسی مه‌ره‌مو:

پيرموسیبه‌نان سه‌بووری دلان  
مالش مه‌ده‌روم نائینه‌ی زیلان  
كه‌ل نیش كه‌لان وه‌ویل مه‌گیلان  
شه‌هر به‌غداد شار مه‌كه‌رو تالان  
به‌لال به‌لیله‌ن به‌لیل به‌لالان

سه‌بووری دلان  
وه‌مه‌سقل كیشوم كلاوه‌ی كه‌لان  
نه‌ی دیره‌داران ئی وه‌ره‌و پیلان  
سوواری به‌یو تورك به‌لیلان  
میردان كوهنه‌ی كوهنه‌ن سالان

بنیامین مه‌ره‌مو:

يار ژار قاتلیوا با تیه زه‌رده‌نه  
ئه‌لماس جوش مه‌دان نه‌ کویره‌ی زه‌رده‌نه

باتیه زه‌رده‌نه  
يار ویش نه‌دیوه‌ نه‌ رووی په‌رده‌نه

داود مه‌ره‌مو:

ياران بده‌ران پیاله‌ وه‌ ده‌وران  
چه‌نی ماوه‌ران چه‌نی مه‌وه‌ران  
دوניה مه‌ویه‌رو یار هو‌شیاران

ياران وه‌ ده‌وران  
حوكم پادشام وه‌ نه‌زه‌ر باران  
میردان هه‌زار دو‌ن یاری بکه‌ران

داود مه‌ره‌مو:

ياران بده‌ران به‌یان وه‌ ده‌وران  
دوניה چین چین چین مه‌ویه‌ران  
دوניה مه‌ویه‌رو یار هو‌شیاران

ياران وه‌ ده‌وران  
حوكم پادشام وه‌ نه‌زه‌ر باران  
میردی هه‌زار دو‌ن پاره‌مه‌ که‌ران

میردان مه‌ره‌مان:

یه وه‌عه‌ده‌ی هه‌یه‌هات تورك سه‌رینه‌ن  
بسه‌بو بی سالار ساحب نگینه‌ن

تورك سه‌رینه‌ن  
هوجوم تاتار خاقان چینه‌ن

بنیامین مه‌ره‌مو:

روژ وه‌ روژ مه‌بو زولم و زور و جه‌ور  
میردان مه‌گیلان چون گه‌ردش نه‌ور  
ئه‌وه‌ل روژ گه‌ور بی ناخر بی وه‌ که‌ور

زولم و زور و جه‌ور  
پادشام مه‌گیرو وه‌ پشت په‌رده‌ی سه‌ور  
دوניה مه‌گیلو وه‌ی ته‌رز وه‌ی ته‌ور

داود مه‌ره‌مو:

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

کاکا روژ وه روژ دهور سهر دتهر مه وو<sup>۱</sup>      خاصه غولامان بی گهر دتر مه وو<sup>۲</sup>

**بنیامین مه رهمو<sup>۳</sup>:**

کاکا خاصه غولامان سینه پاک      ژه سهر دی دهوران نه دارن پاک

**داود مه رهمو<sup>۴</sup>:**

برا به قین دهور راست بهر چنی و خواجای وه ست      شون وه کوره ی گهرم هیچ نمه یو<sup>۵</sup> وه په ست

**بنیامین مه رهمو<sup>۶</sup>:**

به قین که راست بهر شون<sup>۷</sup> وه کوره ی گهرم      زه بان ده لیر بی بی په روا و بی شهرم

نیمشه و موناجات میردانه شا نیراهیم بیدارا      ناوړه نگش سه نه چه ناوړه نگ دارا

نه و چه نی دیا گه واهی دهر کارا

مه میدان باتنی دهر نه دهر وه سته نه مه یلی      وه یه ک وتاره نان نه هه نگ و فیلی

شه و چرای خوشین مه رهمو<sup>۸</sup> چه قه ندیلی<sup>۹</sup>

**پیر موسی مه رهمو<sup>۱۰</sup>:**

یاران شادیه      نه و وقت ساعت واده ی شادیه

ئی دهوران دهوران دونیای بادیه      دونیای خود بین بی بونیادیه

به یان کلام بالا تائیه      له نگه ر جیهان کاو و ماهیه

**بنیامین مه رهمو<sup>۱۱</sup>:**

یارم نه ویران      چه مه وجودی خواجام یارم نه ویران

شیری<sup>۱۲</sup> چه شیران چه کوی تاویران      ویش وه ویش گیلو شکار که رینان

عهرز نه که مین چیشش مه گیران

**پیر موسی مه رهمو<sup>۱۳</sup>:**

ئی کاره وه عدهش مه کیشو<sup>۱۴</sup> نه ویر      تالو حاشا مه وازو<sup>۱۵</sup> نه پیر

چه وینه ی کالای ناپوخته قالب      نه روژ موشکل مه وان وه تالب

**سولتان مه رهمو<sup>۱۶</sup>:**

بنیامین تووه      وه ذاتی که ری وه شان تووه

بشانی وه چه وگان بدی وه گووه      یاریش نه مانو<sup>۱۷</sup> نه ده بش بسریووه

نه هه رسه ر کوئی ستاره ی گریووه      مه وو<sup>۱۸</sup> نه مانو<sup>۱۹</sup> نه ده بش بکریووه

چاگا پام نیا ناوردم وه را نام      شاهم به د نام که رد شاره زویل نه و شام

۱- بعد از این بیت دو مصرع با هجای اضافه نیز به این شکل آمده است :

ماچان یه ک دهریانی هه نه که نه هه نگه هه نه گشت چیری مه ورو<sup>۲۰</sup>

به ره و کانی نه وه مه گرو<sup>۲۱</sup> هه که س خه ریداره ن به یو چیر بووه رو<sup>۲۲</sup>

## سهرنه نجام دهوره‌ی خه‌زانه

بورې دهنګ سازهم دهنګ که‌لام  
سهدوسادات گردمه‌پېچې نه دام<sup>۱</sup>  
چه بيوه‌ن غولام يوي نه‌يو و له لام  
نهو سا مه‌خيزو دستم چه‌نی جام  
ياري په‌ی ياران مه‌کهری ته‌مام  
نهر شهو سا ياري ناوهری وه جا  
نهر نهو سا ياري په‌ی ياران نه‌کهری  
ثافه‌ريده بياني نهو يانه‌ی خودا  
چه نومت موحه‌مه‌د بياني روژی په‌نج جانماز بکهری

### ميردان مهران:

شامان دونای دون  
دهوران دهوران مو شامان دونای دون  
قودره تا مه‌وجود بي چونه‌ن بي چون  
چه‌نی ماوه‌رون چه‌نی مه‌وه‌رون  
چه‌نی ناخري بي باوه‌ر مه‌بون  
سه‌ر زه‌مينانش بي قه‌رار مه‌بون  
هه‌می داد هه‌ی بيداد هه‌ی هاوار مه‌بون

### پيرموسی مهران:

خه‌ت وه بي قه‌لم  
ميردان مه‌کيشان خه‌ت وه بي قه‌لم  
هه‌فتادو دوو دين داخل مو وه هم  
دينداران وه دين ويشان مه‌وان رهم  
تاريکی مه‌يو دم ده‌مو که‌م که‌م  
نهو وه‌قت وساعت بده‌ران وه چه‌م  
ناگا مه‌خيزو دهنګی چه‌ناکام  
ياري په‌ی ياران مه‌کهری ته‌مام

### بنيامين مهران:

ثيقرارش نه‌بو  
جه‌هه‌نه‌می که‌سيوه‌ن ثيقرارش نه‌بو  
بي به‌ش که‌سيوه‌ن باچو نمه‌بو  
به‌هره که‌سيوه‌ن باچو که‌ی مه‌بو  
ههر که‌س باچو ناروم که‌ره که‌ن دهر نه‌دهر  
شهرت سر ثيمانش بلو نه‌خه‌ته‌ر  
لامی که‌فته‌ن نهو شو‌ن بنيامين ره‌به‌ر  
ثی ناچه‌و نويچه‌نيانی وه‌ره‌و وه‌ر  
نوميدواريش بکيشه‌روژ وه روژ بيشته‌ر  
تا جه‌مال يار مه‌زيو چه‌مه‌حشره‌ر

### بنيامين مهران:

مه‌زيو چه‌کويی  
رو چياروه که‌مالي مه‌زيو چه‌کويی  
ياری چه‌سه‌راو بن جو چه‌کويی  
وه‌رش نمه‌گيرو که‌مه‌ر و کويی  
جو چه‌بن جوا بن جو چه‌بارا  
وه‌رش نمه‌گيرو که‌مه‌ر و دارا

۱- این دو بیت نیز به این شکل آمده است:

هنگامی مه‌نهری ناو بواریو نام  
سازور مه‌گیری سوچه‌ت و که‌لام  
شاهو نه‌بام که‌ری شاره‌زویل وه شام  
سهد و سادات گرد بووه‌زی نه دام



## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

که مالو رو چیار مه زیو چه سه فی	مه زیو چه سه فی
یار ناگاو بینان چه گرد تهره فی	وه دستشه وهن مه مرو د ه فی
نا من دیه نم سفید سوار ی	سفید سواری
داوای کار نه زهل نیشانه باری	نه یافته کووه که ردش کوداری
مایه دار نشو ها قاتل زاری	شون هر په کیوه شون هر هه زاری
که فته میش نه و شون ناما میش چه نی	ناما میش چه نی
دوسان مزگان ی نازاد که رد به نی	شونمان راما تا یسانه ی غه نی
شیان به نیخان ، به نیخان ویران	به نیخان ویران
چه هه زار قالب یوی مه گیران	نالهی بهور مه یو سامات شیران
ویشان نیشان مسیر و وه زیران	نا پیچ پوشه وه داغما وه شیران
نگینش سه ندهن نه په یغه مبهری	شیر هر په کیوه قه دیم سړی
پاکش که رده وه رووی سر زه مینی	په یغه مبهرش که رده ون وه دینی

### موسته فامه ره مو :

کوان وریا بی مه ریوان مه سا	مه ریوان مه سا
ئی نهو که شتیه نوح چه نه ش رسا	وه نه گشت کوئی وه رده نش وه سا
که شتیم پیچنا نه گیج باری	نه زده های به یانی چه نه سل کاری
نیمی بی وه نه وچ نیمی بی ده مار	فری بی شی که شتی چی نه وار
ناجویح ماجویح چه نه م بی جیا	په ری خه راوی بیه نمی سوچیا
پام نه زه مین بی سهرم نه هه وا	عه و جه نانی عه وچ سالیوم هه ن را
عفریت بیانی شه ستم به سا	پوشاکم نه وی خورا کم بی وا
زه رب ناسام وهر د چه ده س موسا	زولفه قار بیانی نه که مه ره و شا
چا قه وا نامای چه مم که فته وه شا	چه ی قه وا نامای شیم چا قه وا
نیسا مه لکه نانی مه له کم مه وانا	ناته ش نه زه لی سهر سه ف غولا ما
جینه نانی جنم مه زانا	گورز و ناته شینه نانی سهر وه میر قرانا

### چه نی پادشای وستانی نه مه ریوانا

ده ستیویم ناسان یوم زولفه قار	نیسا مه له که نانی مه له ک ته یار
چون مه رکب شود ده ستانم وه دار	نه حو کم ناغام مه گیلو مانگو رو چیار
چه و قه وا به رشانی چه مم که فته وه یار	قه دیم سوار ی بیان بیانی سوار

### موسته فامه ره مو :

نه وده هه زار وهر تر زه جان نیین جان

زه جان نیین جان

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

بارم بی ژه خاک و یومنه شه یتان  
 ویمان مه نمانوم دوناى دوناى با تنگ  
 ها وه لامه وه هم نه لاس و هم زه  
 هم رهنگ باز رهنگ هم موسلمانم  
 هم نفع کوننده ی روزی رهسانم  
 هم بی وه فائیم هم په نا دارم  
 وهقت بی وهقتی غوروب مه غریب  
 خومخانه ی عالم رهنگ ره ژانم  
 باج گیر باج کول کاروانم  
 عزرائیل مه رگ مهوت مه ماتم  
 باخه وهر ژه سر خشی مورانم  
 بهرق زولفه قار تیره و خه ده نگم  
 توش بی نامان قوت نه هه نگم  
 جه عفر جهنگی ناگر وارنم  
 بهور و بالای شیر نه رووی مه یدانم  
 نه ز نه و تاغون واحدولقه هارم  
 فرمانبر وه حوکم خاوه ند کارم

مه له ک بیم تاووس بهنده ی کس نه زان  
 هه رساعت هه زاره هه فته دسی رهنگ  
 هه کس په ی که سی تن مه دن وه تن  
 هم بهد کونه نده هم با نیمانم  
 هم وه لگ ریزان و کاهیل خیزانم  
 هم شه هه شه کهر هم ژه هر مارم  
 گه زهنده ی روتیل نیش عه قره بم  
 له نگر زه مین هه هفت ناسمانم  
 کوره ی زمستان نه و وه رف وارنم  
 راهدار راگی پول سه راتم  
 هم شهریک قول میر میرانم  
 ژهر هه لاهل شه هر فهره نگم  
 گورگ دهره نده چه نگ په له نگم  
 سیای هندووی زهنگی مسارانم  
 نیژدهای هه هفت سه ر بار قه پانم  
 چه رخ زه ننده ی باز ته وارم  
 موسته فای سه ر مه ست مه عموور کارم

### ره مزبار مه ره مو:

هیتش مه رانان

هیته وان سه ره هه نگ یوش عالی جیهان

### ره مزبار مه ره مو:

شه یتانه گیانه

هه رجا وه ره حم بلی ثانه ناودانه

### سولتان مه ره مو:

زولفی دهر مانما زه ردی وه بهره

نه کهر نه و رانی قویش بیره

وه نه تیغ تیژ مه ورپت سه ره

### میردان مه ره مان:

مه ده مو بوی

نه و یه ک نه مانو هیچ ماوا و رووی

شه یتان و موسته فا هیتش مه رانان  
 داد که ران جیهان خجل بمانان

شه رت وه لا دهر شه رت گرانه

هه رجا وه خه شم بلی ثانه ویرانه

زات خوشینم نیشتن وه سه ره

نه کهر تیره نی موهرش بکه ره

بایسه د بنمانی پیچ میزه ره

مه یو چه رووی مه ده مو بوی

راسی نه مانو چه نه سه ر مووی

## سهرنه نجام دهوړه خه زانه

نمه يو ســــداى دهنگك ياهويي  
 نهو وقت وساعت وه چه م بداران  
 دهس پيچ وه دام بهرنه وي سهردي  
 فهدا رو حساو خه لعته به خشانه  
 فاني وغولامي وه جهم دهرش بكه رينه  
 چه نومته مــــوحه ممد بيانينه  
 بو كيشي نيين نيين سو سويي  
 تالع بهخت وه شهرت ثقرار بسپاران  
 مه شكايي حجاو په رده ي نامهردي  
 شهقه ي شه مشير ناله ي په يكانه  
 نه ربه يو نه وساعت ياري نه كه رينه  
 روژي په نج جا سه لات بكه رينه

### بنيامين مه رهمو:

ياري بكه رمي وه قهنده و شاري  
 ياري مه كه ري چه ژار ماري

### داود مه رهمو:

ناوان مه وو ليل  
 نه دهنگ هو هو بو نه شهقه ي ييل  
 چا رو مه ترسم ناوان مه وو ليل  
 باغان بي سه مهر باغبانان ويل

## «گه واهي دهوړه شه ريعته»

### بنيامين مه رهمو:

شون نهو نمونه  
 راى حق راسيهن بي چه ند و چونه  
 ياران برانان شــــون نهو نمونه  
 پادشام رهنگارهنگ نه دو ناي دو نه

### داود مه رهمو:

راى حق وه چه زهر  
 كهس چه سپر حق نيين با خه وهر  
 ميردان برانون راى حق وه چه زهر  
 مهر چه غولامان مالک نه ژدهر

### يار فيروز مه رهمو:

ياري بياني  
 چه نه زه ل سيموورغه ناني قافمن لاني  
 يار فيروزه ناني ياري بياني  
 عه تار عه تارا  
 عه تار عه تارا  
 نيسا ته مامي گوناشان بارا

### سولتان مه رهمو:

يو يما عه لي  
 وي م ناشكار كه رد مه خفي و جه لي  
 ناميما ســــه هاك يو يما عه لي  
 دين موحه ممد په نهم مه واچان وه لي

### يادگار مه رهمو:

## سهرنه نجام دهوروی خهزانه

وہ ویمہن گہوا	یاد گارہنان وہ ویمہن گہوا
چا سہر مہنیروش پولی عہرسہ گا	مہوہخشہ ونہش چہن ہزار نہ شیا
ہر نہ شیا ی چہنی چہن ہزار گونا	ہر چہ خواجام مہرہموؑ نللا نہ یوہلا
<b>سہید نہ بولوہفا مہرہموؑ :</b>	
زاتمہن حازر	چہ گردی دلان زاتمہن حازر
میرد لیقانیوہنان تہیب و تاہیر	چینا نہ بولوہفانانی چہو سہر موہمہد باقر
<b>دہدہرہ چہب مہرہموؑ :</b>	
بلمی نہو شہر	کہواہی نہزہلیوہنان بلمی نہو شہر
چہ سہر بہ یومؑ نہو پا چہ پا بہ یومؑ سہر	چینا دہدہرہ چہبہنانی چہ نہزہل جہ عفر
<b>خوبیار مہرہموؑ :</b>	
خوبیارہنان نامیمہن خوبیار	مہر کب شوذہم وہستہن وہرہو دار
نہ سرارم سانا چہ حوسہین یار	نیمام زہنولعابہ دینہنانی نامیمہن خوبیار
سہر ویم بہرا دا وہ حوکم بابایادگار	
<b>یارزہردہبام مہرہموؑ :</b>	
یار زہردہبام	نیمام مہدییہنان یار زہردہبام
شیام نہو نہزہر خواجام وہ نوخت کہلام	چہی پردیوہردا وہ مہتلہب یاوام
<b>پیرئسمائیل کہوہلانی مہرہموؑ :</b>	
موسیٰ نازار	پیر ئسمائیلہنانی موسیٰ نازار
سیسہد سال نہ سپر بیم نہو دیرہدار	نہوسا قہبول کہرد یہک دانہ نہنار
<b>موسیٰ سیاوہمہرہموؑ :</b>	
موسیٰ سیاوہم	نیمام رزانان موسیٰ سیاوہم
خاک خوراسان بیہن وہ ماوام	وہ پردیوہردا وہ مہتلہب یاوام
<b>پیرروستہم مہرہموؑ :</b>	
موہمہد تہقیہنان چینا پیرروستہم سوؑ	چہنی خواجای ویم کہردم گوہتگوؑ
چہ پردیوہردا نزاع بی دہرگیر	کردن وہ موہردار ہفتاد و دوو پیر
<b>عہبدولؑ نازدار مہرہموؑ :</b>	
عہلیہن نہقی	چہنی خواجای ویم کہردم کہلہشہقی
	عہبدولؑ نازارہنان غولام حہقی
<b>نہریمان مہرہموؑ :</b>	
حہسہن عہسگہریہنان چیگا نہریمان	نہزش کہرد وہ سہر بیوہن غولامان

سولتان مەرهمو:

ها نه ز خودانا صاحب زه مانی  
نسا چه ئینا کردم مه کانی

ساحب زه مانی  
سازام هفت زمین هفت ناسمانی

«گه واهی که له زهردهی قوربانی»

یار نه حمده مەرهمو:

نه و قوربان ویم بیم نامام نه که وهر  
کاردم ناماوه ویمی بری سر

نامام نه که وهر  
ته کبیر کاردم وانا سه راسه

نه حمده مەرهمو:

بار گای شام وهستن نه و کوی دهوام  
نه و قوربان ویم بیم نه که وهر نامام

نه و کوی دهوام  
نه ره مز خواجهام بنه بیم سه رسام

پادشاه مەرهمو:

ساحب نان گاوم هه زارم بود یورت  
ره مزم نارمزا سه قفور شی له موت

هه زارم بود یورت  
دهر شه ته سار بنیامم بود حوت

ره مزبار مەرهمو:

ساحب نان گاوی یورت ما به ردی به عینه  
نان شه نتیا بودی به الست مه نزلت بود نه خینه

یورت ما به ردی به عینه  
دهر عه رز به ره حق گفتیم ژه و بهینه

بنیامین مەرهمو:

میردان چنه نی یانه شان چه نه م نوکیاری  
چه شون مورچه رانام چه شون شه هسه واری

چه نه م نوکیاری  
غویتی وهردهن چه ته دهر یا باری

چه وهر شان نمه شو نه زهر حازر بی چه نه م بویاری

ره مزبار مەرهمو:

فه قفوروی بوده م دهر جه زیره  
گاوم نان گاوا نه واش دهر تیره

دهر جه زیره  
با یاران که رده م نان ویره ویره

نیبراهیم مەرهمو:

تو صاحب آن گاوی بنیام بود مه وزوون  
دهر به ره بود یاران که ردی سر نگون

بنیام بود مه وزوون  
نان که رمت بما به خشیدی چل ستون

پادشاه مەرهمو:

## سهرنه نجام دهوړی خه زانه

قه وڼم بود چلته نه

نان یوهرم قه وڼم بود چلته نه

نان تو یا شود هام گفتم چو بهینه

**پادشاه مه رهمو:**

کول جمان داده م

نان گاوم دهران کول جمان داده م

دهر نانجا زات دهر اینجا بود سفاته م

خود نان گاوم یاران دادند نجاته م

**بنیامین مه رهمو:**

پادشای کهس نه زان

نیبراز کهرد نهو کول پادشای کهس نه زان

چه سر قودرته خه زانه ی عومران

نهو ســـــــــــــــــا بابا نادمه ناورده نهو جیهان

**پیر موسی مه رهمو:**

ها چه مه نزله

گاو گاوانم ها چه مه نزله

سیفات نه زه مین زاتش نه کهله

که لئش نافتاوا هزاره چله

**نهوا مه رهمو:**

ها ناما وه دی

گاو گاوانم ها ناما وه دی

میردان قه وڼش پهنهش هه ن ئومی

بنیامی گرتنه دامش سه یه ری

داود و بنیام چه نی پیرموسی

**نهوا مه رهمو:**

نه چل چرانه

کاو گاوانم نه چل چرانه

میردان قه وڼش وه نهش ته مامه

بنیامین گرتنه سه حاکش تانه

**رهمزبار مه رهمو:**

په یدا بی نه دور

کاو گاوانم په یدا بی نه دور

میردان قه وڼش چه نهش شی نه سر

مه بو بارائیش دوو ده می که یپر

**نهوا مه رهمو:**

ها شی نه یوهر

گاو گاوانم ها شی نه یوهر

میردان قه وڼم وه نهش شی نه سهر

مه بو بارائیش بگیران له نگه ر

**بنیامین مه رهمو:**

نه چه خت دیارا

کاو گاوانم نه چه خت دیارا

میردان قه وڼم وه نهش قه رارا

گاوه هره نهو گاوا یورتش هزارا

**نهوا مه رهمو:**

ها پیکا نه سه خت

گاو گاوانم ها پیکا نه سه خت

میردان قه وڼم وه نهش شی نه چه خت

مه بو بارائیش بنیانش نه ته خت

داود مه رهمو:

کاو گوانم ها ناما وه جا  
مه بو بارانیش پا دیوان یا

ها ناما وه جا  
میردان قه و لکش چه نه شه ن هامتا

نیب راهیم مه رهمو:

گاو گوانم ها چه ته خت گردن  
میردانی دیبه نه زاد نه مه رده ن

ها چه ته خت گردن  
بنیامین چه نه ش هامت هرتن

داود مه رهمو:

گاو گوانم ها چه جا جما  
بنیامین گردن دامش سینگ سه ما

ها چه جا جما  
میردان قه و لکش چه نه ش هام علما

بنیامین مه رهمو:

هو هو ی دیده دار سه یاد نه و سپر شی  
نه خچیر چیان شا نه یا وان وه که ردی

سه یاد نه و سپر شی  
یاران یار داود نه ز نا گوم دی

بنیامین مه رهمو:

چه سه راو سپری دیره دارت ناما وه وار  
کوشته ی نا گاو مه نده ن وه ثیقرار

شو ن ناما نه و وار  
نه ز وه فیدات بام شیرین که ماندار

بنیامین مه رهمو:

ده رونم که رده ن و ایر نه و که شا  
دو عاشان که فتن که وره ی گرد به شا

و ایر نه و که شا  
باچه غولامان به یان وه نه شا

رهمزبار مه رهمو:

به ش که ر بنیامین ئی به شه که رده<sup>۱</sup>  
به ش سولتانا نه زاد نه مه رده

ئی به شه که رده  
هر که س که یاوا به ش ویش به رده

رهمزبار مه رهمو:

به ش که ر بنیامین به شش نه یاوی  
نانه شان چه جه م یاریشان راوی

به شش نه یاوی  
هر که س پا به شه قانع نه و یاوی

داود مه رهمو:

میردان قه و لکش وه ر گردن وه نه  
ثیقرار میردان وه به یعت به نه

گاو گوانم چه مه خه له نه  
مه بو بارانیش شاد بوان په نه

پادشا مه رهمو:

گاو گوانم ها نه توی نه قما

ها نه توی نه قما

۱- این بند و بند زیرین آن به اشتباه در کلام دوره ی پیره و پیرالی (سرانجام) آمده که متعلق به خزانه می باشد.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

میردان قهولم چهنیش هام ئیسمَا      ها یاوام وه ئیسم پیرو پادشا

پیرموسی مهره مو:

من آن گاوم منزلش بود در مه خهل      آن یاران می بردند در جهنگهل  
چون که پیری طوبا دادند قهوه ل

بنیامین مهره مو:

نه و شوته زهرده      بارگای شام وه ستهن نه و شوته زهرده  
میردانت چری نه و سهرو کهرده      خوان رهنگینت نه و شهرت ویه رده

پیرموسی مهره مو:

نه و پوشن رهشا      بارگای شام وه ستهن نه و پوشن رهشا  
سهرتا پای بالاش سهوزه و بو وهشا      پایه ش میریه وایزه و کسه شا

داود مهره مو:

نه و لهچک سوورا      بارگای شام وه ستهن نه و لهچک سوورا  
سهرتا پای بالاش سهوزه و زهرورا      پایه ش میریه و میهرو وه زیـرا

پیرموسی مهره مو:

وهر چه گالانی وهر چه ته دبیری      ها میردان کفتهن نه و شوته نه خجیری  
دور نه دوردانه بی زولمات و پیری

پادشا مهره مو:

دهستی بی گونه      چه نی نه بدالان دهستی بی گونه  
یار گاو دیده بان یا هو بجونه      چه مشک و عه تار وه شترش بونه

## «گهواهی دیره دیره»

رهمزبار مهره مو:

مزدوور ئوستائی      بهخشان کسه فتهن مزدوور ئوستائی  
ئوستاد مزویرش بهرد نه و حورسائی      لامه مه گندی نه و شوته کور که چ بینائی  
مینا کول مینان نایینا به رده      مینا گسه وه ره ن چلانته کهرده<sup>۱</sup>

۱- پیرموسی مهره مو:

مزدوور ئوستائی      باسیشان کسه فتهن مزدوور و ئوستائی  
ئوستا مزدوورش بهرد نه حور و شایي      لامی مه گندی وه شوته کور و که چ بینائی  
بینا نه و بینان نایینا بهرد      نینا گسه وه ره ن چلانته کهرده



## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

### مه له ك ته يار مه رهمو:

ره فېقى بې دهردا  
نهى دهرده داران مه كړدى ره فېقى بې دهردا  
هم سوجه تى مه كړدى سوجه ت سهردا بهنى مه كړدى يار پنهش وهردا  
خاسه غولآمان نى گهوههر كهردا

### داود مه رهمو:

نى بهنا و بڼيا  
چهنى ساعه تهن نى بهنا و بڼيا  
كارخانهى خواجام مه دا وه دونيا  
بهلى وه هنگام دوستى كى غه نيا

### داود مه رهمو:

نوستا مزوورى  
باسيشان كه فتهن نوستاو مزوورى  
نوستا مزوورش به ردهن نه حور و نوورى  
بنيامين ساحب جهوز سه بوورى

### داود مه رهمو:

نى ديره سهخته، نى ديره سهخته  
چهنى ساعه تهن نى ديره سهخته  
ناما شا سواری سهر تا پاش نهخته  
وهسل پای هرير ياريشه ن جهخته

### بنيامين مه رهمو:

نى ديره زوويا، نى ديره زوويا  
چهنى ساعه تهن نى ديره زوويا  
ناما سازنده سازش هندويا  
چهى سهر و پاچان توشان ره نجيا

### داود مه رهمو:

نى ديره ديره، نى ديره ديره  
چهنى ساعه تهن نى ديره ديره  
ناما شوانى ها گه لهش نيره  
نيرش باوهره يارش گولنيره  
بهنه بهنه نه كبر نه كبره  
قه بالهى قه ديم بهلى وه ويره  
وه شه نند روويدا باز زهنجيره  
دهور دهور مزگانى بنيامين پيره

### پادشا مه رهمو:

نهو سهر و پاچان  
چه نيمه په يغامى نهو سهر و پاچان  
سدای نای مه يو ناله و كه مانچان  
نالنه بكهردى ناله با چاوشان  
قه تل نه فشار بو قهر كرمانچان  
قه سى نه وه لهن ناخرش ماچان  
ميردان و يشان پرازنان پيساي كناچان  
نهوسا بانگ يارى وه ناشكار ماچان

### پير موسى مه رهمو:

۱- به لى جاگه نه رزنواى خواجا ده ستورى نيز آمده است.

۲- اين چند بند كلام در نسخه اى در كلامهاى دوره شاه خوشين (سرانجام) آمده بود كه طبق همان نسخه در اين دوره جاي گرفت، اما بر اساس چند نسخه قديمى مشخص گرديد كه كلام ديره ديره متعلق به دوره خزانه مى باشد و به اشتباه در سرانجام آمده بود.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

چهنی ساعه تن ئی دیره ماتا  
نه یاری والا وه هیچ نیاواتا

ئی دیره ماتا  
بنیامینه نان کول صاحب براتا

داود مەرهمو:

چهنی ساعه تن ئی پیره پیره  
سرشتهی عشقی کیش گشت تیره

ئهی پیره پیره  
که لام ئه و سپری که ردش وه ویره

پیرموسی مەرهمو:

وه خه یر هم به یو میر گرد میری  
ها میردان به ردن شوئ نه و تاویری  
به شش نمه دان گوشت وایری<sup>۱</sup>

میر گرد میری  
سه یاد بنیامین وه شه هباز گیری  
هر کهس یاریش که رد وه غه قل زاهیری

بنیامین مەرهمو:

به یدی بنیشمی جه جبه خانه ن  
هر کهس قه بول که رد یانهش ویرانه ن  
دامیار مه گیلو پهری دامیاری  
به و ده ستش که فته ن دوکان عه تاری

جهم جبه خانه ن  
نیشته نش سو دهن که مه زیانه ن  
چه وه شن ده نگساز برینداری  
یاران یاوه رشان خاوه ند کاری

پیر داود بیهن ره همنمای یاری

داود مەرهمو:

یه چه ندی وه فته ن پیرموسی پیره ن  
ئوردوی شاهین بنیامین پیره ن

پیرموسی پیره ن  
ژهی سهر داوه سهر که رده ش نویره ن

## «گه واهی دهوړې وه زاوهر»

سوئتان مەرهمو:

قه در وه زاوهر باوه ران وه جا  
چهنی نه وایم قه واهم نیا

باوه ران وه جا  
غولامان به یان شاده تی و گه وای

یار نه حمده مەرهمو:

بار قودره ت کیش ره مز جه واهه  
بکه ران هیمه ت پهری قه واهه

ره مز جه واهه  
داود و موسی بنیام ژه ناله

وه زاوهر مەرهمو:

ئیلتجام ئیده ن نوخت جه م یار

نوخت جه م یار

۱- این دو بند اخیر به اشتباه در کلام دوره پیره و پیرالی در دفتر سرانجام آمده است که مربوط به کلام خزانه می باشد.

## سهرنه نجام دهوړه‌ی خه‌زانه

وه ناز ره‌وای داود که‌وسووار  
وه نوقته‌ی موسی وه‌زیر نازار<sup>۱</sup>  
ردا تو وه‌کیش خه‌شم صاحب کار  
بنیامین وه‌ فزل<sup>۲</sup> عه‌بدول ته‌یار  
بلاچه‌ی دووده‌م کیشای ساجنار  
به‌قات ناوردن<sup>۳</sup> نه‌و نه‌وای هه‌زار  
**یار نه‌حمده‌م مه‌رمو:**

وه‌زاوهر واتش گه‌وای غولآمان  
داود ناوردن<sup>۴</sup> نی‌سهنګ وه‌ دامان  
ناوردن<sup>۵</sup> وه‌ زمین وه‌ بی<sup>۶</sup> کفروکین  
بنیامین وه‌ دام کیشاش وه‌ زمین  
**سولتان مه‌رمو:**

نوخته‌ هفت ته‌نی  
سهنګ وه‌زاوهر نوخت هفت ته‌نی  
سهر حه‌لقه‌ی زهرات نویسای سه‌مه‌نی  
مه‌نزل<sup>۷</sup> نه‌زهل<sup>۸</sup> چلته‌ن مه‌زه‌نی  
جای جه‌م یاران حه‌لقه‌ی چلته‌نی  
وه‌زاوهر نشان<sup>۹</sup> نه‌زهل<sup>۱۰</sup> نیشانی  
چه‌و بو<sup>۱۱</sup> کیشا نا‌خواجای سه‌لمانی

www.tabarestan.info

**ره‌مزبار مه‌رمو:**  
نه‌زهل<sup>۱۲</sup> نیشانی  
وه‌زاوهر دارو<sup>۱۳</sup> نه‌زهل<sup>۱۴</sup> نیشانی

نه‌جای شو<sup>۱۵</sup>ن دور<sup>۱۶</sup> خواجای پنهانی

**موسته‌فا مه‌رمو:**  
نه‌زهل<sup>۱۷</sup> نیشانه‌ن  
نه‌سهر قول<sup>۱۸</sup>ه‌ی عهرش جاگه‌ی می‌ردانه‌ن  
وه‌زاوهر مه‌حه‌که‌ نه‌زهل<sup>۱۹</sup> نیشانه‌ن  
چه‌و بو<sup>۲۰</sup> کیشانه‌ی خواجای سه‌لمانه‌ن

**بنیامین مه‌رمو:**  
وه‌زن قودره‌ته‌ن  
نشینگه‌ی بازه‌ن جاگه‌ی شوره‌ته‌ن  
وه‌زاوهر مه‌حه‌که‌ وه‌زن قودره‌ته‌ن  
چه‌و بو<sup>۲۱</sup> غولآمان پیش مه‌سله‌حه‌ته‌ن

**سولتان مه‌رمو:**  
هام وه‌زن دورهن  
غولآمان به‌یان هام وه‌زنش سپرن  
وه‌زاوهر مه‌حه‌که‌ هام وه‌زن دورهن  
قه‌پانچیش ویم بیم که‌سیر بورهن  
**داود مه‌رمو:**

نه‌سیم زیوم  
شه‌و گهرده‌ی عه‌یار نه‌سیم زیوم  
حه‌واله‌ی هاوار شو<sup>۲۲</sup>ن نه‌یوم  
خسره‌و نه‌تلمس ناوهرده‌ی گیوم

**بنیامین مه‌رمو:**  
دور<sup>۲۳</sup> وه‌ کامم بو<sup>۲۴</sup>  
دیدارت نه‌هار میهرت شامم بو<sup>۲۵</sup>  
یا شا‌ثامانه‌ن دور<sup>۲۶</sup> وه‌ کامم بو<sup>۲۷</sup>  
یارسان سه‌رمه‌س پیاله‌و جامم بو<sup>۲۸</sup>

۱- پیرموسی نه‌و کیش نه‌و کال نازار نیز آمده‌ست.

نه حمده موره مو:

دور و گوهه ری  
بارگای شام وهستن دور و گوهه ری  
وه لوتف خواجام گرم له نگره ری  
توبا بیانی نه کسوی بیوهری

داود موره مو:

یاری وه دوره  
ها بنیام گردش یاری وه دوره  
مه خلوق کاوهم کردیو کوره  
ئوستاد بهوره بهور بار کوره  
معمار زمین ناسمان داوده  
تختش زهرینه مەر که بش سوره  
زاتش عزیزا ساعه تی سهد توره

میردان موره مان:

هه ی دیده کانی یار دیده کانی  
پیر و بادشام وه خه ییر به یانی  
هه ی دیده کانی ره ژیان دالاهو  
شا و شه هیازان وه ست وه بالامو  
هه ی دیده کانی یاری به یانی  
بسه یو یار داود بارو نیشانی  
هه ی دیده کانی بنیشیم نه ودهر  
تاشای پردیور په یدا بو چه سر  
هه ی دیده کانی بنیامین پیره  
پیر موسی وه زیر داود ده سگیره  
هه ی دیده کانی وه شی وه شن وه ش  
به شکهر بنیامین به ش مه که رو به ش  
هه ی دیده کانی ره ژیان ده شو دهر  
وهسته نش نه وهر پسادشای پردیور  
هه ی دیده کانی خان نه حمه دخانه ن  
پیشه وه مه هدی ساحب زه مانه ن

دیده داریشه ن شاهو بالامو

هه ی دیده کانی شندروی مه ستنه  
وهر چه گشت کووان زات وه نش وه ستنه  
هه ی دیده کانی ده ور گیلو باقی  
جهم مه ستانه ن بنیامین ساقی  
هه ی دیده کانی نه مه ن ناشو وه  
پادشام بگیرو دیوان نو وه  
هه ی دیده کانی نه مه نده ن هه نی  
سوار ی به یو نازاد کهر به نی  
هه ی دیده کانی کاوه ی پر چه نو ور  
وایر به خشانه ن حاجیان ده ستو ور  
هه ی دیده کانی سه ید مو حمه د یاره ن  
سهد مو حمه دسه ره ی هفت خاندانه ن  
هه ی دیده کانی بنیامین سازه  
پیر موسی سیمه داود ناوازه  
هه ی دیده کانی یار ته مسر یاره ن  
یار ته مر نه یورت خاوه ند کاره ن  
هه ی دیده کانی پوور سو لثانه ن  
ههفت خاندانان وه کیل بنیامه ن

بنیامین موره مو:

۱- این بند از کلام در نسخه ای منسوب است به خزانه ی سید خاموش .

۲- بهره جهژنانه ن نیز آمده است .

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

هه داوا کارې شورش نه سهر بی  
 فریو وه رده ی رهمزجه نام فهااموش  
 بهردن نهو هوزوور باچان چیشا چیش  
 نهزاد و نه مهرد جان دهر جان ستان  
 وه عه رهبی هه ی هیش که رد به یان  
 نایر بساوه ره نهو بانس بنیر  
 بویتان وه چه م گرو ی حه رهمه  
 په مه و نارو ئاو وه هم دان قه رار'

نهوسا که خواجام چه پردیوه ر بی  
 یه کی چه نیشان غافل بی وه هوش  
 جبه ی کیانا ره مزی نه ده ویش  
 بهردن نهو هوزوور خواجای غولامان  
 وات وه گورانی مار وه تورکی ئیلان  
 فه رما وه داود جبه پر ئاو که ر  
 نهو بساوان نایر بنیره په مه  
 ئی حو کم نهو حو کمه ن یاران هوشیار

### داود مه رهمو:

خه بلی زه مانه ن پیر موسی پیره ن  
 دوستان شادی که ریم بنیامین پیره ن

پیر موسی پیره ن  
 ئی رو و نهو رو کرده ش وه ویره ن

### ره مزار مه رهمو:

ته عنه شان وه کار خلعت مه دینه  
 ها بنیامین ئاورد نهو سه رزه مینه

قبله م جمان نه دیروم برینه  
 پادشام نه به حر بی پایان بینه

### پیر چه مزه مه رهمو:

پیر عه لی مه ردیوه ن پیر که هسه ره  
 شه باز نه زه لهن نشته ن نهو سه ر داره

پیر که هسه ره  
 وه سه تنش دام نه پیش داود یاره

### پادشا مه رهمو:

ها بنیامینه ن شه هباز بازان  
 شه هباز بنیامینه ن که سش نمه زان

شه هباز بازان  
 هه رچه که س وه مال و بال مه نازان

### پادشا مه رهمو:

کور فاته لوره چه مزه به رشاهی  
 نزم مه نشین تو نهو به رز په رائی

چه مزه به رشاهی  
 زیاده مه لو که زیاده لوائی

نه سلت گورانن مه ده ی گه واهی

### پیر چه مزه مه رهمو:

پادشام نه به حره وه بی پایان بی

ئیمه ئی کاره مه دو م گه واهی

ئقرراره هبه ری پیر عه لی دانی

### پادشا مه رهمو:

چه ئیمه په یغام نهو چه مزه به رشاهی

چه مزه به رشاهی

۱- اشاره به حکایت شیخ صفی و شیخ زاهد گیلانی در پردیور است. (ر. کلام دوره شیخ صفی)

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

چونکه نویرش بهرگ و بهر پو شاهي

ثانه وهرگیریا جیهان وه شاهي

### بنیامین مه رهمو<sup>۶</sup>:

نه هایل بی نه قایل

نه یانه ی خودا، نه ئیرام خلیل

روحم دیده بان نه کوئی سهرنه ندیل

### پیر مکائیل مه رهمو<sup>۱</sup>:

وصف جانانم بر هر دهان روا نیست

تیر باطنی بر هر کمان روا نیست

شصت اندازی مکن تیر بر بطة یار انداز

بی بطة یار تیر اندازی بر هیچ کمان روا نیست

یا شا تیری زدی بر میان جان و دل من

من از تو شادم که زخم تیر تو خوردم

تیر نه و بی بتی<sup>۲</sup>

حوره مه وزه تیر نه و بی بتی

شه سواری ناما حورش مه تی

وته ش وریا بو وریاش بو و تی

تیر نه و بی بتی

حوره مه وزه تیر نه و بی بتی

زاتی نمه که ران نه هه وهر تی<sup>۳</sup>

بهلی و ته ش وریا بو وریاش بو و تی

چه دس وریای

وته چیش که رد چه دس وریای

نه گهر بکه رو چه شا دز نه و خهر گای

خه زینه و خالقی دهنش مو و پای

### شائیر اهییم مه رهمو<sup>۶</sup>:

میکائیل هه رگز نه و ته

دهریای بیانی هه رگز نه و ته

حوریوه نانی زاتم هامیته

وه ته بهرم مارنا بوتخانه و بوته

ساقی وی ناما هه وهرش مه تا

بوتم مارنا بوتخانه و بو تا

### سه ید موحه ممد مه رهمو<sup>۶</sup>:

پیر مکائیل چونکه بیش وه شکار ئیراهییم

دیده دار دهوړی بیم شا خسر دایم

### ئیراهییم مه رهمو<sup>۶</sup>:

له عل به مهنی

ها ئینا به نم له عل به مهنی

میردان بهرناوی چه گردی مهنی

داوی سوار ئینه ها چه نی

تیرم نه وینی

ئیراهییمه نان تیرم نه وینی

نه چه رخ چهارم نه خجیر که رینی

یویو وه سته نا نه و که شتینی

خوشا پا نه خجیر نه زش که رینی

وه شا پا نه خجیر نه ز به شش دینی

۱- این بحث در کلام به حکایت پیرمکائیل و شاه ابراهیم نامگذاری گردیده است.

۲- آهسته و سست، کند و درنگ کننده.

۳- پنهان کردن کار، پوشیده سخن گفتن، طی طریق.

بنیامین مورهمو<sup>۱</sup>:

تیر چه گهوهه را گهوهه ر چه کانه  
هه ر که ته شویش که رد یانهش ویرانه  
هه ر کاتی زانای واتش سه لانه

تیر یکم وهستن چه ویم پنهانه  
قانخ میردان بدهی و بشانه  
ئی دیم و نهو دیم یه ک موئی رانه

داود مورهمو<sup>۲</sup>:

جهم بهی کهسی سوده ن بهی کهسی زیانا  
هه ر کهس ته شویش که رد یانهش ویرانا  
ئی دیم و نهو دیم هنگامی رانا

بهیدی بلمی جهم و جهم خانا  
بهی کهسی دهردهن بهی کهسی دهرمانا  
هه ر کاتی زانای واتش سه لانا

تبرستان

www.tabarestan.info

۱- این کلام در بیان حکایت شاه شک گفته شده است.

« خهزانې عابدين »

عابدين مه رهمو:

سولتان سه هاكم نان نوري پاكم      براي آن شه هباز يك مشتې خاكم

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

نيقبال شاهي      شيخ حبيب شا نيقبال شاهي

جه مال مه زهر شه مس هم ماهي      وه كرده ياران پشت په ناهي

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

سالار نه عزم      مير كاله جه سالار نه عزم

مه حمود نه كره توي موقه دهم      نازار هه فتش مير موخته رهم

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

سعيد موسسته فا كان بورده باري      چه دهم توون نركان خاوه نديكاري

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

سعيد موحه ممد گوره سوار جارچي ياره      روژ مه حشر عه له مداره لوتفش پيمان تيماره

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

سعيد نه بولو هه نه هل وه فاني      نور حقه قيقه نه هل سه فاني

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

زه رين كولا بو      شيخ شه هابه دين زه رين كولا بو

خلقه زه رين سيمين ته لا بو      هه كهس كه ديده ش دلش سه فا بو

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

گورزش گراني      حاجي باوه يسي گورزش گراني

ساحب حكومت هندوستاني      نور حقه قيقه نه هل ميزاني

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

مه ست بي باكم عابدين چاكم      ساحب نه دراكم چاوش سه هاكم

كاكام كيانا كاكام نوري پاكم كيانا

عابدين مه رهمو:

نه وان دهنيشن تايفه ساني له جه من

سفره له ناو دهرده چي ، ياري ناكه ن وه دهن<sup>۱</sup>

هه ركو ميړدي چه و داره سينه پاك و بي غه من

وه فتاي سفره تي له ناو، وه ك په روانه و شه من

۱- دهن ، كنيه از مرد عمل بودن است.



## سهرنه نجام دهوړه‌ی خه‌زانه

چه زاهير كوړت كه‌رى روځ له بدهن بكيښي<sup>۱</sup>  
 هه‌زار ته‌عنه لي بدهن هه‌ر باجو شوكر ياران  
 نه‌وان ده‌نیشن وه‌جهم مويچه ده‌ گرن وه‌ ده‌س  
 نه‌ر له‌سهر دين يار سه‌د جارت كيښي قه‌مه  
 سه‌رت له‌ له‌ش ده‌پړن چه‌نه موئي نه‌له‌خشي  
 هه‌ر كه‌س كه‌ يارش ته‌وي دوور چه‌ لوقمه‌ى مراده  
 زاهير زوړاي<sup>۲</sup> كه‌رينه ميږد باتن حه‌شه‌شاره  
 ده‌ست بكات وه‌ كردار هه‌ني كردار وه‌ گيره  
 شاسوار بو نه‌و دولدولش كيشو نه‌عردى حه‌بده‌رى  
 جه‌نگله‌ زهاب ده‌كړي ده‌نوان<sup>۳</sup> وه‌ شاره‌زويږي  
 .....  
 وه‌ له‌فز شيرين پادشام ليان ده‌پرسى خه‌وهر  
 پيره وتي وه‌ حاجات تال ب وه‌ پير ده‌وه‌خشي<sup>۴</sup>

هه‌ر كه‌س كه‌ يارى ته‌وي<sup>۱</sup> ته‌وي<sup>۱</sup> وه‌حقه‌ دانيشي<sup>۱</sup>  
 كوئي بكاښ وه‌ باد كوئي بكات وه‌ باران  
 خوم ده‌زانم تايفه‌سان چه‌ند كه‌سانى تيداهه‌س  
 راگه‌ى يارى شيرينه خه‌يلى<sup>۲</sup> سه‌خته عه‌زيمه  
 توى هه‌ر شوكر بوژي سهر له‌ريي يار بووه‌خشي  
 يارى به‌ دم ناكړي يارى كشت و كسرداره  
 كوئى تايفه‌سان نيه‌ دونيا واحدولقه‌هاره  
 هه‌ر كه‌س كه‌ موئمن دل<sup>۳</sup> راگه‌ى ياريش به‌ ويره  
 نوخت ميږدانه‌ن وه‌قتاي به‌يو تورك سه‌رى  
 وه‌ ده‌س راست به‌ر كيښي<sup>۴</sup> زولفه‌قار دوو سه‌رى  
 نه‌وسا بكات ديوان ده‌عواي تال ب پيري  
 شاي به‌ر زه‌مل ده‌نيشي<sup>۵</sup> هه‌ر وه‌ك تير نه‌و نه‌زهر  
 تال ب وه‌ر گه<sup>۶</sup> ناگري چه‌نه‌مووي<sup>۷</sup> ده‌له‌خشي

### عابه‌دين مه‌ره‌مو<sup>۸</sup>:

نيـــــــمرو<sup>۹</sup> وه‌ك روژان نيمه  
 خوداي هه‌فت نه‌رز و سه‌مام ديمه  
 هه‌ر چه‌ن ده‌نوارم له‌شه‌تيا

ياران نازانـــــــم چيمه  
 نه‌ز سه‌راسيمه‌ى خوداي بيمه  
 هه‌ر چه‌ند ده‌نوارم له‌خه‌تيا

### هه‌موى پير و پادشاها تيا

بوچ له‌كهل كنيو نه‌للا ده‌كه‌ى داوداوه  
 نه‌مه له‌ هيجران كچ گاو چاوه  
 كـــــــچه بيلا وه‌ها نيه  
 بارم له‌ قه‌تارا حه‌قم خاوه‌ند كارا  
 وتى چيه سه‌راوى گيانان  
 بوچ خستت له‌ئاو كنيو و قورنان  
 نه‌روم وه‌ نه‌زهر سلولتان  
 دونيا به‌م دينه ره‌نگينه  
 نه‌روم به‌ خزمه‌ت سلولتان

فه‌قيه وات عابه‌دينه لاوى لاوه  
 هه‌موى كنيو نه‌للات خست له‌ئاوه  
 عابه‌دين وتى كچه وه‌للا وه‌ها نيه  
 به‌ر ده‌ستم يارا پشت ده‌ستم يارا  
 نه‌حمه‌د ده‌لى<sup>۱</sup> عابه‌دينى جافان  
 وتى بوچى ده‌روى تو وه‌ ده‌وان  
 وتى دى ناخوينم سياخه‌تان  
 نه‌ى عابه‌دين قايم دينه  
 ناروم به‌ كوئنج مزگفتان

۱- ده‌وى، مى‌خواهد

۲- زوړدار، پر قدرت

۳- نواندن،

۴- به‌رگه، توان مقابله

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

نه ز عابه دین چاوشم      قه‌وای قه‌دیم کوهنه پوښم  
 بارم ژاره ژار ده‌فسروشم      به که‌سی نادم خوم ده‌پنوښم  
 نه ز عابه دینم کور فقیان      رقم نه کسرد به کاکه بیان  
 په‌یکولم وه‌شان به ریگه یان      ویلمی کرد بو له ریگه و بان  
 که وتم له که‌لی سوجهت چیان      تا رویم به خزمهت سولتان  
 نه حمه د وتی یاران خوشین وه‌ها له کو بی      نه ثابه‌دانی نه دی بی نه کانی و نه ری بی  
 عابه دین وتی نه حمه د خوشین وه‌ها فره‌فره      له‌وی که خاتره پیرو پادشا حازره  
 نه حمه د وتی نه سل تو کورده نه سل من گوران      نه ز تیری وه‌زی نه و شوه جوران  
 میردان ده‌ست نما وه چیش مه‌گیران؟  
 عابه دین وتی نه حمه د دی وه‌دی به‌ستی      میردان ده‌س نما حه‌قشان دی وه‌دی به‌ستی  
 چونکه چه قال ره‌هبری نه‌ره نه‌وه‌ستی      یار وه‌خه‌زینه و به‌سات ده‌وه‌ستی  
 به‌لی میردان نه پیاله‌ی نه‌زه‌لی مه‌ستی  
 شهریفه وتی عابه‌دینه لاوی مه‌سته      بوچ نه‌ده‌ی په‌ی دهر په‌ی ده‌سته  
 نه‌م دهر په‌ی دهر په‌وانه‌ی هه‌سته      عابه‌دین وتی شهریفه دهر په‌وانه  
 مه‌وه‌سه لیم دهر په‌وانه      وه‌خوی ده‌مخوینی سوبحانه  
 سوبحانی هه‌مو جیهانه  
 شهریفه وتی عابه‌دینه کلاو لاره      سا وه‌سن به‌ده وه‌ تو نینزاره  
 له‌وی مشکه بو دیاره  
 شهریفه وتی کیش گشت تیران      تیریکم وه‌ستن کیش گشت تیران  
 میردان ده‌ست نما وه‌چیش مه‌گیران؟  
 عابه‌دین وتی حه‌قت وه‌ ده‌سته      تای بی هه‌متا حه‌قت وه‌ ده‌سته  
 میردان ده‌ست نما دی وه‌دی به‌سته  
 شهریفه وتی عابه‌دینه چاوی مه‌سته      سا تو نه‌م زاویه به‌سه  
 راگه‌ی یاری هه‌ر نه‌مه‌سه  
 شهریفه وتی جیهان به‌حر بی به‌رقه‌راره      مه‌یدان یاری وه‌ کرداره  
 میرد وه‌ که‌زاف گه‌رفتاره      خوفته‌ی غافل‌ی یار بیداره  
 عابه‌دین وتی دهرمان دهردم توئی      چه هه‌ردوو سهران سوارم توئی  
 کرده‌می کرده‌ن کردارم توئی

سهرنه نجام دهوړه خهزانه

شا وتی عابه دینه جـافان      د دنیا به حـر بو ته مام جیهان  
 له کـه لم بو چهار یاران      سهر حه لقه بنیام گاو ماهیم وناران<sup>۱</sup>  
 نه ز نه و سر بوم وه بی گومان  
 عابه دین وتی صاحب به حرو بهران  
 نه زه مین بو نه ناسمان  
 نه ز عابه دینم کور فقییان  
 په یکول مه شاندم نه ریگه و بان  
 نابه له د بوم کور بوم چاوان  
 شا وتی له فز تو شیرین چاووش دیوانی  
 ههر بارخانه ی تو باجش بسانی  
 عابه دین وتی من نه و کوردم تو نه و گوران  
 من نه و کوردم تو نه و شاهی  
 شا وتی عابه دین یاری ناویت وه هی و بهر داش<sup>۲</sup>  
 عابه دین وتی نازیم ههر کس نه یاریت مهری کهم بی<sup>۳</sup> دنیای له بهر ستم بی<sup>۴</sup>  
 ههفت مال بکا بو خورای جهم بی<sup>۵</sup>  
 عابه دین وتی که ره می له که لم که تاسه ری بی<sup>۶</sup> نه که ده هو ده ستانی له بهر بی<sup>۷</sup>  
 بو غولامان حه جی نه کبر بی<sup>۸</sup>  
 وتی ناروم که ره که ن له حه سره تی      نیسام جه ستن له فرسه تی  
 وه قنای که کـهفت له قیامه تی      نه زیش له که ل نومه تی  
 عابه دینه هه نم هه زار غولام هه مو پاک دینه      هه مو چاو دینی یه ک وه ک عابه دینه  
 وتی نازیم نه ز نه زانم هه زار غولامت نه مینه      هه موت کور کردیه و نابینه  
 حاشا ده که ن له م دینه  
 بهس ره نگم بی<sup>۹</sup> وه ره نگ ره ژان      وه ها ده مخه ی که ژان که ژان  
 مه سم نه که هی ها وه ک فیل      دهر سم نه ده ی وه عه زایل  
 مه مخه وه شوئی ره هـزنان      خه تا بکه م وه خـانـه دان  
 نه ز عابه دین تـه عنه بارم      نه سل خـاره وه خو م یارم  
 نه ز غولام خاوه ند کارم  
 ناوی شـه تانم هـاته      ناوی حـالانم هـاته

۱- قرار دادن

۲- سنگ زیرین دستار که صدای هار هار می دهد که کنایه از سروصدای نابهنجار است.

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

هه موی نه جور و نشاته  
 هه که ده که نه و به حر یانه ماته  
 عابه دین وتی هه یاری که له بنیادی  
 وه للا من ناخه نه مه ناوی  
 خودایکم گه ره کا نه یار یاری بی  
 له کهل غولامان نه گو فتاری بی  
 شا وتی عابه دینه قایم دینه  
 دنیا و دین چون ره نگینه  
 عابه دین وتی نازیز شیوا شیوه مو جه می  
 به سترگیه هه مو چه می

ده ویزن یار به شم که می

عابه دین وتی نازیز کوری کردوم له چاوان  
 ویلت کردوم نه و ریگه و بان  
 ناروم وه ژیر تـــــــه قسیران  
 نیسا هــــاتگمه له دیوان

هه چه ده که ی مننه ت وه گیان

عابه دین وتی نازیزم خه وهریکه داوانه  
 که خو یان ده ون میرفانه  
 سودم ناکـــــــه زیانه  
 ده رد م ده کـــــــه ن ده رمانه  
 وتی نازیزم تی وه بیرم ده شت نیسلام  
 تو نه و شاهی من نه و موسام

ده ویتم هه زار یه ک که لام

نازیز نه وه نه ز بوم له که ریمی  
 له دلت ده کـــــــه مردم که لیمی  
 نـــــــازیز همه تیکت دام هاته  
 نامـــــــانه زولماته عالمی تیدا ماته  
 هیچ کـــــــهس وه پاک نامینی  
 مانگ و خوړ نوور له مابه بینی  
 نازیز زه مینت که ردن ددرستان وه میردانه  
 تا مانگ و رو چپارت مه گیلو چه ی یانه

هه روژی نه وه نه یو وه یانه

پهس ره تم لی ده کوهنه ره تان  
 سوجه ناووم وه گل گومبه دان  
 نه کهر په نهم باچن یه هوودو جهوود  
 گوړخانان تو پیم نه دارو سوود  
 گوړخانان تو چای زولماته  
 شهب بی رده یانه مه ماته  
 نی شه وه شه وه روئی هم دارو  
 چون نه سیم سوبح سه حر مه ده مو  
 نه زانووم نه سیم کارخانه ی زاته  
 خوړ که لیسک مه ده و جیهانگیر مه وو  
 خوړ که لیسک مه ده و سله وات سله وات  
 نازیز نه رو بویژن عابه دین گه ورده جهوود  
 شه و قش چه جه مال پادشاو پیر مه وو  
 هه ره کهس که خودای په خاره  
 وه گوړ خانانت ناووم سوود  
 دوور له به یعت و یقرا ره

هه موانی لی بیزاره

نازیز خه بهره پرسم له نائین و له نه رکان  
 له رموز روئی باقی له نه رخنوی جاودان  
 هه وه وقت حـــــــه شر نومت ده وی  
 وها ده ویزن له خـــــــه ت ده وی  
 کام پیر صاحب نوسره ت ده وی  
 له کام مه قام ســـــــو حجت ده وی

## سهرنه نجام دهوړې خهزانه

<p>پورسش نیکو سفهت عه‌ره‌بی و عومرانی          ئه‌ره‌مای حه‌قه و مه‌قام یونانی          کالای نوستای ناشی نابی<sup>۶</sup> وه قوماش          وه هیمه‌ت بارگای به، وه لوتف یار قه‌لنده‌ر          نیمرو<sup>۶</sup> نه‌وان له هه‌له‌ت سوزی له په‌شیمانی          ئه‌ر مه‌نی دویژن باویسن هه‌ل بریژن<sup>۱</sup>          ده‌ده‌م وه مه‌قام کاکا گیانی          نه همه‌تی بارگای نه لوتف یار قه‌لنده‌ر          نازیز مه‌ویژه چه‌خته وه خسته          ئه‌ر مه‌یلت بو سه‌برت جه‌خته</p>	<p>نائین ئه‌ر کان دین به‌قای جاودانی          مه‌قام مه‌ی بی غه‌ش سو‌جبه‌ت ئه‌رخه‌نانی          یاری ناوی<sup>۶</sup> وناکری<sup>۶</sup> وه هه‌ی هه‌ی و به‌رداش          خزمه‌ت ده‌که‌ی به‌نوستاد شونت ده‌که‌فی<sup>۶</sup> نه‌و به‌ر          سازانی و ساجانی سه‌رگه‌تی و ده‌ودانی          ئه‌ر نه‌لین وه‌ها نیه‌بین جه‌وابی بویژن          سوزی ده‌که‌وم نه‌و به‌ر سو‌بجانی          برون خدمه‌ت بکه‌ن شونتان نه‌که‌وی<sup>۶</sup> نه‌و وه‌ر          نازیز نیمرو<sup>۶</sup> تویی له‌م نه‌خته          شاورتی نه‌مه‌له‌ دا بی<sup>۶</sup> له‌ بابی<sup>۶</sup>          نه‌و له‌له‌ بوی کسریا بی<sup>۶</sup>          عابه‌دین وتی نازیزم له‌دابی<sup>۶</sup> له‌بابی<sup>۶</sup>          من هه‌ر نه‌یزم خودا بی<sup>۶</sup></p>
--	---

<p>زات حه‌ق مه‌وسته‌جای          کاکام حوسه‌ینت کوشه‌ت نه‌که‌ربه‌لای          دی مه‌مخه‌ هه‌له‌ت نه‌و هه‌سه‌له‌ت          له‌که‌له‌م بکه‌که‌رم ره‌حمه‌ت          هه‌زار گدا وه‌خان ده‌کا          بیوه‌ن هه‌زار له‌گیان ده‌کا          تو خودای منی و خوت ده‌زانی</p>	<p>ئه‌زه‌ز نه‌زانم تو خودای          کاکا شاهی گابابای          دی مه‌مخه‌ وه‌ریگه‌ی غه‌له‌ت          دی ناخوینم کاغه‌ز و خه‌ت          هه‌ر وه‌قت ناقام مه‌یلان ده‌کا          خانان هه‌مو بی<sup>۶</sup> نان ده‌کا          به‌س ره‌تم پی<sup>۶</sup> ده‌کونه‌ ره‌تانی</p>
---	--

### سوجه‌ی تاب و گل وه‌من ده‌نمانی

<p>نیستم نه‌و جه‌م و چلانه          نیمرو<sup>۶</sup> ده‌ده‌م نه‌و به‌یانه</p>	<p>نه‌ز عابه‌دینم نه‌و جافانه          په‌یغه‌مبه‌رت بی میرفانه</p>
--	---

۱- در نسخه ای این چند بیت به این شکل آمده است:

<p>له‌رموز رو‌ی باقی له‌نهرخه‌نوی جاودان          وه‌ها ده‌ویژن له‌خه‌ت ده‌وی<sup>۶</sup>          له‌کام مه‌قام سو‌جبه‌ت ده‌وی<sup>۶</sup>          پرشنگ نیکو سف مو‌جب کاکا گیانی          نه‌گه‌ر مه‌نی ده‌ویژن راویژن هه‌ل بریژن          نیمرو<sup>۶</sup> نه‌وان نه‌هه‌له‌ته و سوزی له‌په‌شیمانی</p>	<p>نازیز خه‌وه‌ر ده‌پرسم له‌نائین و له‌ئهرکان          نه‌و روژه‌ه‌شره‌هه‌مت ده‌وی<sup>۶</sup>          کام جی جیهان نوسره‌ت ده‌وی<sup>۶</sup>          مه‌قام مه‌ی بی<sup>۶</sup> خه‌وش عه‌ره‌بی و عومرانی          نه‌گه‌رده‌لین وه‌ها نیه‌سه‌ر بی<sup>۶</sup> نه‌وانی بویژن          ساجانی و سازانی و سه‌رکه‌تی و ده‌ودانی</p>
--	--

## سهرنه نجام دهورهی خهزانه

نه سرار کـــوهنه سولتانه      نایدهم وه خهلق نامـــهردانه

هه موی به شی خو مانه

ئهز عابه دین سهه ر قه تار      بارم گه وهه را گه وهه رم ها وه بار

دهرد بی دهرمان یاری دهوا چار

ئهز عابه دین کـــوردم      له پیچ پیچانت به کـــوردم

کاسه ماست بو ت ناوردم

ئه وه ئهز بو م له وهه مه ران      بانگت کـــردم له قه ر قه ران

زاتم ناسای له هه وهه ران

ئهز نوسه یرم نه مـــردگم      نه قه ر قه رانت بانگت کردگم

مینگه و مینگه ت ناوردگم      سهه ر پشگی یاری بردگم

ئهز نوسه یر بوم له کهل قه مهر      زولفه قارات به ست له که مهر

تو نه و سوواری ساقی که وسه ر      خه رابت کرد قه لای خه بیه ر

ئیمروم ناسی له پر دیوه ر

ئهز هه تیوی پیره زه نان      خاویم که فتگه له بن به ردان

وه رت گردم له ناو و توفان      پر دیوه رت کردگه مه کان

تیدا ناسیم زات سهه ریحان

نازیز ناگای له هه مهه وان      ئه زیش دهدهم منه ت وه گیان

لوتفت بو کـــردت مه یلان      بیم وه گرووی سو حبه ت چیان

نیویکت هه س خه نه چه ر تیزی      له جه مدا پیت کاویژی

ده ست ده گرن وه دهه وه      نه که ن وه لا چوره جهه وه

به شان ده سینن وه که مهه وه

ئهز عابه دین به ره وه دارم      پا وه ژوره وه سهه ر وه خو ارم

پر له کونای بی شو مارم      له قاپی تو نو میدوارم

دهویژن عابه دین بی که سهه      که فتگه له م ریگه ی هه وه سهه

هیچ کهس نهوی وه ویم جه سهه      من که سم سهه حاکه وه سهه حاکم که سهه

له کهل بنیامین په یوه سهه      نهه ر مه یلی بو لوتفیگم به سهه

نازیز مهر من له یاریت نهه دهرم      ههه ر کاتی تی نهه سهه رم

شادت ده خه ی له بهه رم      مهه ر من وه یاریت بیزارم

ههه ر کاتی تی نهه دیارم      شادت ده خه ی وه هاوارم

امشب عجب شبیی که      به لای ره جهه م ته تم لیکه

## سهرنه نجام دهوړه څه زانه

تېغ حشمه ت ت ټه و جی که

پرديوهرت كردگه وه عه رش      ټيدا ناسيم خودا و جهش  
خستوم وه ټاب كاغه زى رهش      له كهل يارانت نه ز دهم بهش  
داويكارانت داويان ده يکرد      چونكه ريگه يان مه وه زانه وهرد

ههرچيكيان ده كرد هموى لاوان بهرد

وه پيران خه راو نه ويژن      پيران هه مويان تير تيژن

يه ك كه يه ك تيرى ټه ويژن

هه ر وه قت داواى دينيان دهوى      پرسای زيل و زوان دهوى  
يار قه لهندهر وه مير دهوى      حه ق حوسه ين دهستگير دهوى  
ټه ز يهستگم له ناستانه      له يارم توى ټه نيشانه  
تو ټه و شاهى له بوتخانه      وه عيسا دات ټه نيشانه  
تو ټه و شاهى له كليسا      ټه نيشانه داوه عيسا  
جه يحوون بو په يدا      ته جله لى نه به حر جه يحوون بو په يدا  
خوش كوره ي عشق جه لا بو جيا      چه ي كاران له عشق جه لا بو شه يدا  
جادووا نوينى      جه لاي جى كاران جادووا نوينى  
گيه دار له گى بارى يه مينى      ده فتهر دار ده فتهر يارى ده خوينى  
يه مينى بارى      گيه دار له كى يه مينى بارى  
روشن دووشم شهرت نامه ي يارى      جى كاران له جه م جه لاي ديارى  
ټه وييم دوويه وه      جه لاي جيكاران له وييم دوويه وه  
وه شهرت بنيام پير ناموزه وه      وه ره مسز نه حمه د يار پيروزيه وه

« دهوری سهد نه کابر خاموش »

سهد میره به یگ مهورمو:

شی بی وه میهمان بابا سهد خاموش  
کیشاش نهو نیاز پیره دهسته وه  
کیشاش نهو نیاز بنیامین شهرد  
گه وهر بی وه پهرچ په ی سهد خاموش  
نه لماس بی وه رهمز یاران قسه ولتاس  
کریا و هجه لات بابا سهد خاموش

دوو دانه گه وهر بهر ناوهرد نه گوش  
چه گوش بهر ناوهرد دوو دانه گه وهر  
دوو دانه گه وهر نه گوش بهر ناوهرد  
پیر ویش ناسا سولتان سرپوش  
گه وهر بی وه پهرچ، پهرچ بی وه نه لماس  
پوست که له زهرده نا جه مو سرپوش

سهد میره به یگ مهورمو:

زار قاتلهن نه کابر بنوش  
نه کابر نامت وانایم وه خاموش  
بار باقیهه نه کابر به گوش  
بیان وه گه وهر په ی سهد خاموش

نه کابر بنوش  
وه سهن کافیهه شه یدایی خوروش  
نه کابر به گوش  
رهبزار وهست نهو گوش میره وه مه گوش

سهد خاموش مهورمو:

ناگای بهرو بار سولتان سرپوش  
چه نه کابری نامام نهو خاموش

سولتان سرپوش  
وه سایه ی میره بیان دور نه گوش

سهد میره به یگ مهورمو:

ناگای عهرش و فهرش سولتان سه ما  
بیان نهو گه وهر گوش پیشه وا

سولتان سه ما  
وه نه رمای رهمز و نیستی نهوا

رهمز بار مهورمو:

ناگای بهرو بار سولتان له نگر  
بیان نهو گه وهر گوش دهسته وهر

سولتان له نگر  
وه نه رمای میره و میرئیسکه ندهر

خاموش مهورمو:

کارخانه ی خواجام گرد بین وه رهوزان  
نهو یورت قه دیم وهسته و کس نهزان

گرد بین وه رهوزان  
نهز<sup>۲</sup> نا سواره نان دهستش وه غهزان

۱- شرط

۲- در نسخه ای نید آمده که معنی نمی بخشد.



ره مزبار مه ره مو<sup>۱</sup>:

کارخانه‌ی خواجام گرد بین نه و هه می  
نه و یورت قه دیم وه ست نه و سهر جه می

گرد بین نه و هه می

نه ز نا سواره نان ده ستش نه و گه می

ره مزبار مه ره مو<sup>۲</sup>:

کارخانه‌ی خواجام گرد بین نه و وزی  
نه و یورت قه دیم وه ست نه و جه وزی

گرد بین نه و وزی<sup>۱</sup>

نه ز نا سواره نان که وسهر نه و جه وزی

ره مزبار مه ره مو<sup>۳</sup>:

هه ن وه لاهمه وه لال بده خشان<sup>۲</sup>  
نه و یورت قه دیم به خشان نه له خشان<sup>۲</sup>

لال بده خشان

نه ز نا سواره نان په یدا که رد ره خشان

خاموش مه ره مو<sup>۴</sup>:

مسکین سه یده نانی نامیما خاموش  
وه سایه می میره ده روزه مه ن گوش  
باده می یار زه رده م گرته ن نه ئاغوش<sup>۳</sup>  
غولام نا که سم عه بدینش چاوش

نامیما خاموش

نالهم چه نه فهس میردی مه بو پوش

باده م وه رده نی چا خومو سرچوش

دارولمه نسوورم ناوهر د نه ئالوش

ره مزبار مه ره مو<sup>۵</sup>:

خاموش به نده یوا چیما چه ی به نه  
شهریفه ش که ردن چه عالم مه نه  
عاشق جه نگشه ن به ی مه عشوقه ی ویی  
والا و زه ردم خاوه ند کاره ن  
میردان حه ق بین وه حه قشان ناسا

چیما چه ی به نه<sup>۵</sup>

میره پادشا نه زه ر وه ست وه نه<sup>۶</sup>

شهریفه ش که ردن میردی وه لویی

عاشق ویمه نان مه عشوقم یاره ن

خاوه ند کارم دانه ی نه لماسا

خاموش مه ره مو<sup>۶</sup>:

فه رزه ند نه سلی به لالا حه وه ش  
نه و ده س بنیامین شه فای گرد ناوه ش

حه وه شا حه وه ش

چه نو مه نیه رو تیرش نه ته رکه ش

۱- مرغابی ، فو . در جامه ای یاران جملگی فو بودند که حوض کوشر برای آنها می بوده .

۲- به خشان و ته خشان نیز آمده است .

۳- باتیه زه ردم گرده ن نه باووش نیز آمده .

۴- این بند در نسخه ای به چوپانی نسبت داده شده که در راه میره بگ و خاموش به سمت پردیور گفته شده است، یعنی در وقت آوردن میره بگ خاموش را از مرّ خاموشان در میان اجنه ، که بعد از دیدن اجنه در پای دار کره پای بیوه نیچ ریجاب به این چوپان رسیدند.

۵- در نسخه ای چیمنا چی به نه نیز آمده است.

۶- پادشا ویش نه زه رش وه ست وی وه نه نیز آمده است.

## سهرنه نجام خاموش

شہ فای بیماران	بنیامین مہ شیو شہ فای بیماران
نیشارہی ٹاما چہ خواہند کاران	وہی کووہ نمہ دہران سہر وگرد داران
ئی دار و ئہو دار	زلزلہ <sup>۱</sup> مہ زیوئی دارو ئہو دار
خہ لیفہ موخہ ممہد قازیا جہ بار	ساقی بنیاما چہ بہ حر ورمیہ رو نہ بار
ساقی ئہو باری	بنیامین مہ شیو ساقی ئہو باری
یورتش مہ نسوورہن پیر شہ ہریاری	ئومید ہن ئی دہور گیلو <sup>۲</sup> وہ یاری
ئہو یاری وہ دہم	ہا کہ سی <sup>۳</sup> مہ دو <sup>۴</sup> ئہو یاری وہ دہم
گر تہویش چہ زیل <sup>۵</sup> چہ زوان وچہم	نالودہ نہ بو <sup>۶</sup> نائیش چون عالم
شاخنا پا ماوا	مست <sup>۷</sup> ستا بنیامین شاخنا پا ماوا
ہیجوم دیوان موسی سیاوا	پیر داود بہ یو <sup>۸</sup> دہس وہ چہ راوا
پیر خدر ناورد ئی گیان موژاوا	دہرب خہ بیہری چاگا شکاوا
چشمہی ئہ زہلی چہ نو <sup>۹</sup> زاوا	ہر کہس تشنہ شہن نا ہانہ و ناوا <sup>۱۰</sup>
ناو حہ یاتی	تشنہی نا ناوہ، ناو حہ یاتی
پا کہ سی <sup>۱۱</sup> کہری ئہو راستی واتی	راستا نہ نیشو <sup>۱۲</sup> سہر ئہو سیفاتی
چہ پەر بکیانو <sup>۱۳</sup> پہی تورک تاتی	یار تہمر راستی کہ رو <sup>۱۴</sup> نشاتی
شادی ئہ یوہ تا موژدہی مہماتی	ہر نہ پردیوہر تا رو <sup>۱۵</sup> ی ہہ بہاتی
ہفتہ وان دہستگیر پہی گرد مہماتی	
حہی ئہو تہوانا	لا ئیلا ہہ ئیللہ لا حہی ئہو تہوانا
بندہ پہ چی تہرسو <sup>۱۶</sup> پەرچین یہزدانا	یہزدانہن پەرچین پہی گرد ئینسانا
لا ئیلا ہہ ئیللہ لا ئیمان و شادہت	جہودم و ہشتر گہرہ کا نہ دو <sup>۱۷</sup> ست بی <sup>۱۸</sup> ہیمہت
چہ برای نا ئہ ہل <sup>۱۹</sup> دوست کہم بینہت	ہامسا و ہزہنی پہی یار پاک تینہت
خیلی بہد ترہن چہ زنای دووریہت	
بہ یو <sup>۲۰</sup> وہ مہیدان	رہ خش چہنی رو <sup>۲۱</sup> ستہم بہ یو <sup>۲۲</sup> وہ مہیدان
دہستیش وہ گووہن یو <sup>۲۳</sup> یش وہ چہ وگان	وہ باقی نیشو <sup>۲۴</sup> یار وہ جاویدان
مہ حمودا جہ بار	لا ئیلا ہہ ئیللہ لا مہ حمودا جہ بار

۱- در نسخه ای بومہ لہرزہ آمدہ، البتہ بہ علت ہجای اضافی نمی تواند صحیح باشد.

۲- در نسخه ای پس از این بیت مصرعی بہ این شکل دارد: یاری زولالہن مہ کہن ئی داوا

۳- بہ ندہ وچ تہرسو کہ همان معنی یعنی بندہ برای چہ می ترسد نیز آمدہ.

۴- بہ این شکل نیز آمدہ: جہود بہد فیعلم ئہز و د شتر مہوہت

## سهرنه نجام خاموش

نیمانم شی بوره زینم وهسته و وار  
دوستانم باردی مهنه چ ههوار  
وه تاشای دل ویم رامام نه رای شار  
وه کار سولتان نیهن خهوه ر دار  
دیم چاگا مه دران یه ک زه رده سوار

روچار ئیبراهیم شای بوزه سوار

### زه رده سوار مه ره مو:

خاموش چیشه نی  
چه لای باش توجار چ کالآ سه نی  
نهر به یوت وه سهر سه د رسوا و به نی  
نه هه زار عه جهب هه رگز نه خه نی

### خاموش مه ره مو:

نهمیری سه تار  
شکهسته چیشا چیشش ها نه بار  
سهر چه سهران زیاد نه وه وزیش وه وار  
ههر سه ری زیاد سه رهن وه وزیش وه زولمات

یا شا به خشه گونای یار خه تات

ها مه نیم چه نی  
که فته نیم نه و شوون پیسای روشه نی  
نه سللمن ته رسا  
ههر که س نه ته رسا کرده ش عه به سا

### زه رده سوار مه ره مو:

سپ پنهانی  
هامرای راگه تن ویت نمه زانی  
مه بو ش وه یاری  
دهست قودره تی سپ پنهانی  
ئی پیله وانای چسویت گوزاری  
ههر که س کرده ی ویش مه بو ش وه یاری

- ۱- یاوه رانم سه نگین پیش مه نی نه هاوار به ورم سهر خدر گیله نی که ردیم وه نه فسار نیز آمده است.
- ۲- باش دو کانداز دوس منش گرد گیلانی بهی بازار نیز آمده است.
- ۳- ههر سه ری چه سهران زیاده بی وهزی وه دار نیز آمده .
- ۴- زولمات بهرگ به نه نی نه که پیل سهرات نیز آمده است.
- ۵- بی شک مه معلومه ن خاس بو یا گه سا نیز آمده است.

## سهرنه نجام خاموش

رجاش مه کهری چه خاوه‌ند کاری  
چرای پیس پان چه بهر تباری  
مه‌ستو باده‌نی یه کره‌نگ ره‌ژیانی

### سه‌ید خاموش مه‌ره‌مو:<sup>۱</sup>

چیشنه‌نی چیوه  
دیده‌وانی ده‌ور چیشنه‌نی چیوه  
نه کابر رو‌ی ده‌ور گرت‌ه‌ویم دیوه  
غافل نه جیهان گرت‌ه‌ویم زیوه  
چهنده‌واس به‌یان وه شو‌ن میریوه  
له‌یلا سیاوم وه شه‌وا سیوه  
چهنی داود و موسی راما‌ن نه‌گر‌یوه  
وه نه‌سه‌قدم ناسا پاما سفیوه  
رویه‌چهنی میر، نه‌حمده‌د گه‌نجیوه  
هر دوو رامایمی‌سهر نه‌و خراوه  
رام ک‌ه‌فت نه‌و خزنه‌ی قه‌ت نمو‌ریوه  
جاسوسم‌نما چه شیروائیوه  
دوستان مـزگانی راهی بیوه  
قازی میردیوا میرد خودایوه  
شاوش نه‌به‌سته‌ن به‌ند‌په‌ی زه‌میوه  
خاموش بناله‌ههر وه ده‌ردیوه

### شانیراهیم ره‌هاش ک‌ه‌رد و لیوه

نه‌و جه‌م و مه‌سا  
سهره‌ی ویم کی‌شا نه‌و جه‌م و مه‌سا  
گیانی ویم دا گیان گه‌وه‌هرم ناسا  
وه سایه‌ی میره‌هرچ غه‌مه ره‌سا<sup>۲</sup>  
ره‌ستا چه‌ی غه‌مه  
وه سایه‌ی میره‌ره‌ستا چه‌ی غه‌مه  
په‌روانه‌م ره‌ژیا وه ره‌نگ شه‌مه  
هیچ نمه‌په‌ویم چه‌ی هه‌ورو ته‌مه  
لال یه‌مه‌نی  
ههن وه لاهمه‌وه لال یه‌مه‌نی  
نه‌سپان مه‌زماوی نه‌سپ نه‌رمه‌نی  
چه‌نی سوارانم گرت‌ه‌ن ها چه‌نی

### سه‌ید میره‌به‌گ مه‌ره‌مو:<sup>۳</sup>

لال قودره‌تی  
لال قودره‌تی  
نمه‌دیش وه‌و که‌سی به‌یو‌سه‌ره‌تی  
یار ی بگیرو قائم شه‌ده‌تی  
ههن وه لاهمه‌وه لال قودره‌تی  
وه که‌سیش مه‌دی بیوش حورمه‌تی  
پیاله‌ش مه‌ده‌ری شیرین شه‌روه‌تی

۱- این بند به‌شکلی دیگر در نسخه‌ای آمده‌است:

چیم چیوه  
چیم چیوه  
غافل وه جیهانی که‌ردیم ره‌نییه‌وه  
له‌یلی سیاودم وه شه‌سیه‌وه  
مه‌جنوون غه‌واس بیان جه‌یل نه‌مرییه‌وه  
گفان وه خه‌زینه‌ی خالقی ههر گز نه‌ودریه‌وه  
چهنی داود و موسی راما‌ن نه‌و ک‌ه‌ریه‌وه  
نه‌سه‌قدم شناسا هوما سفیوه  
چهنی میر نه‌حمده‌د گه‌نجه‌ راما‌ن نه‌و حزییه‌وه  
قازی میردیوا میرد خودایه‌وه

نادیش نه‌وه‌ستش به‌ند‌په‌ی زه‌میوه‌وه

۲- شو‌کرانه‌ی میره‌و پادشاه‌نیز آمده.

## سهرنه نجام خاموش

وه یورت قه‌دیم وه‌ست نه‌و سهر‌کته‌تی

دوستی وام مه‌بو پیسای په‌روانه<sup>۱</sup>  
 نیواره و ساره به‌روم وه یانه<sup>۲</sup>  
 غومل چه دیدار دوست نه‌ک چه ناوه‌انه  
 بیسمیل مه‌که‌ران چا‌گا بو دیوی  
 بیسمیلا که‌ران نام خودانا  
 نیمی چه که‌لام ده‌فته‌ر نالانا  
 دوستی وام مه‌بو چه‌ی دیده‌کانه  
 سه‌ره‌م کی‌شانا نا‌هه‌ورامانه  
 ته‌خت نه‌زه‌گی سینه‌ی می‌ردانه  
 حالی پیم یاوا چه‌ی سوب و شامه  
 نان ناپوخت مه‌وه‌ر پا نانش خامه  
 لوت مه‌که‌نان چه‌ میان چه‌ماته

نا توی ورمی‌ه‌ران نا‌ک‌ه‌س وه‌ جاته

میردی مه‌گیران چه‌ نه‌رینانا  
 ها کاتی زانای واتشان سه‌لانا  
 مه‌که‌فه وه‌ شون کسور نا‌شاره‌زا  
 مه‌ره‌ژوت وه‌ زه‌نگ قالاوه‌ سیانا  
 یاران کبی دیده‌ن خام چه‌نی پوخته  
 گروی سمیل قاج شا چه‌نه‌ش سوخته  
 موچیار مه‌که‌ری مه‌که‌ریت موچیار  
 شام چه‌یا که‌رو چه‌میرد چه‌یا دار  
 موچیاریت مه‌که‌ری نه‌ر مه‌شنه‌وینه  
 ماچه‌ من خاسم نه‌و گه‌زه‌نینه<sup>۵</sup>

نه‌ز ناسواره‌نان سازانش گه‌تی

سه‌ید خاموش مه‌ره‌مو:

پیسای په‌روانه  
 بسوچو وه‌ شه‌م بالو زیل زوانه  
 تیرچه‌دیدار دوست نه‌ک چه‌نه‌و نانه  
 نا‌که‌سان که‌ردن راز وه‌ په‌شوی<sup>۳</sup>  
 نام خودانا  
 نیمی چه‌ کتیو‌ها مه‌وینانا  
 سه‌ره‌ی ویم کی‌شا چه‌ئی رامانا  
 نیواره و ساره بلوش وه‌ یانه  
 کور بو چه‌مانی نه‌ر بوش بی‌گانه  
 چه‌ی سوب و شامه  
 نه‌سیحه‌ت کریام چه‌ نه‌سیح نامه  
 نان ناپوخت مه‌وه‌ر نه‌ر سه‌د براته

چه‌ نه‌رینانا  
 لوت مه‌که‌نان چه‌ میان چه‌ مانا  
 ره‌فیی سفله‌ هامرایی گو‌مرا  
 نه‌ر سفیده‌نی وه‌ک سفید بازا  
 ره‌فیی سفله‌ هامرایی سوخته  
 وه‌ ده‌ست بنیامین قه‌واله‌ و نوخته  
 مه‌که‌ریت موچیار  
 کار ناشایس دیت سهر بووه‌ز وه‌ وار<sup>۴</sup>  
 نه‌ر مه‌شنه‌وینه  
 هه‌رگز مه‌نیه‌ره‌ ده‌ست وه‌ سینه

۱- دوستیم گه‌ره‌کا وینه‌ی په‌روانه‌ نیز آمده‌است.

۲- هه‌ر سو‌یح و نیوار نوختش بو یانه‌ نیز آمده.

۳- در نسخه‌ای قبل از این مصرع مصرعی به‌این شکل آمده‌است: سه‌ره‌ی ویم کی‌شا چه‌ئی رامانا

۴- کار ناشایست مه‌وینی سهرت وه‌ز نه‌ وار شا شهرمش مه‌بو چه‌ به‌نه‌ی چه‌یا دار نیز آمده‌است.

۵- مه‌واچه‌ نه‌ز خاسه‌نان تو که‌س نینه‌ نیز آمده‌است.

## سهرنه نجام خاموش

هوهوی سوارباتن مهوه زوت چه زینه<sup>۱</sup>  
 خاموشه و وریا  
 چه و ساوه زوانم وه یاری وه شیا  
 خاموشه و پرچن  
 بیان په وره رش دایه ی سه خه ری جن<sup>۲</sup>  
 خاموشه و مسکین  
 چه نه زه ل چه یار گرتنه نم یه قین  
 چه بیخ دیواری  
 ناگا به زه بان ناما وه جاری

نیسا خاموشم هام نه پیواری

بنه رت دیواری  
 چه و ساوه زوانم وه شیان وه یاری  
 بنه رت گشتی<sup>۴</sup>  
 ده ست به رد م گشتش ناما وه مشتی<sup>۵</sup>  
 وه سایه ی میره تالیمان شوشتی  
 بنه رت میحرای  
 روشنائی روژم دوشمه ن کیتاوی  
 مه نی چه بوخارا  
 گه وه هر م ناورد په ری نه شنه وا  
 سیر و ته ماحدار وه ویش که ردن زوور  
 هه زار قالویا چه باده ی زه رده

کوته خشتی بیام بنه رت دیواری  
 هنگام ره حمت په ری بیماری  
 کوته خشتی بیام بنه رت گشتی  
 جه مو یارانن په ی دوست به هه شتی  
 وه شیمان ناما په ی ورد و دوروشتی  
 کوته خشتی بیام بنه رت میحرای  
 خه لاتم غه بیا په ریم سوای<sup>۶</sup>  
 خواجای نه علا و دین مه نی چه بوخارا  
 په ری سیر نیا، مه دیش وه ناورا<sup>۷</sup>  
 چه هه زار قالو چه یاری هه ن دوور  
 ناو ناو ناو دیوانه و مه رده

۱- هوهوی سواران زورداره نی مهوه زانیت چه زه مینه نیز آمده است .

۲- نه ز به بیان به رداش داد سه خه ری جن نیز آمده است.

۳- نگین ، سلیمان بیانی نه حوکم نغن نیز آمده است.

۴- بنه رت خشتی نیز آمده است.

۵- ده ستم به رد گردی نیام و هه شتی نیز آمده است.

۶- دوستم سازنائی دوشمه نم کیتاوی خه لاتم جه نه تا په ریم سوای نیز آمده است . همچین در نسخه ای بندی متعلق به پیر شمس علمدار در دوره بارگه بارگه به اشتباه در این دوره آمده با این مضمون :

برینم نیشو برینداردان برینم نیشو

نه بنا مه نیشو بی حه د و بی شو خواجای غولمان وه خه برش کیشو

۷- گرسته

## سهرنه نجام خاموش

میردی جوښ مه‌دان چه کوږه‌ی سرده  
 یار ویش نه‌دیا ها چه رووی په‌رده  
 ها یار داودهن ده‌لیلو گه‌سره‌ده  
 په‌رده‌ی گرد کاران<sup>۱</sup>  
 ستاره‌ی سووه‌یلنه‌نان مه‌رپه‌ژی داران<sup>۲</sup>  
 ستاره‌ی سووه‌یلنه‌م مزویم چه یه‌مهن  
 یه‌مهن صاحبکار  
 مه‌بو بره‌ژیو میرد مایه‌دار  
 یار ویش نه‌دیا ها چه رووی په‌رده  
 یاری ماوه‌رو و چه چو لو هه‌رده  
 خاموشه‌نانیو په‌رده‌ی گرد کاران  
 جه‌مال یار مه‌وینی سوب و نیواران  
 چه نیمه ره‌ژیان بولغارو یه‌مهن  
 سووه‌یل بنیامین یه‌مهن صاحبکار  
 هه‌زار و یه‌ک کو کویی غولامان

ماچان بارخانه‌ی بنیامین نامان

خاموشه‌و بیمار  
 خاموشه‌ناتی خاموشه و بیمار  
 وه سسایه‌ی میره‌ها بیانی بیدار  
 نه‌ر وه برینداری شیام وه قه‌تار  
 ده‌ستگیره‌و شهرتم ناقای به‌غداد شار  
 یانی نیبراهیم شای بوزه سوار  
 نازاد بی به‌ندم  
 به‌ند پای ده‌وری بیام نازاد بی به‌ندم  
 سایه‌ی ده‌ست یار نامی نه‌ه‌ندم  
 سیدی پو شام مه‌گه‌ر بیوه‌ندم  
 ناما نه‌یانه‌م  
 پاوه‌ش مزگانی ناما نه‌یانه‌م  
 خاموشه‌نانیو نه‌سیم بیانم  
 وه هنگام میره‌و هشیان زه‌بانم  
 نازاد بی به‌ندم

شباباز نه‌زه‌لی وه‌ستن نه‌و شانم

خاموشه‌گیانه  
 خاموشه‌نانیو خاموشه‌گیانه  
 ناهیری عشقم کی‌شانس زوانه  
 نه‌یو نه‌وهرم خیشو بیگانه

نه‌وا بسوچیو پیسه‌ی په‌روانه

به‌یو نه‌لوه  
 به‌یو نه‌لوه  
 مه‌همانم وه‌خه‌یر<sup>۳</sup> به‌یو نه‌لوه  
 ساز به‌قای یاران به‌ستن په‌ی مووه<sup>۴</sup>  
 شاهو شاپازان رویه‌که‌رووه

به‌رگ میردان به‌ردن په‌ده‌ست بدووه

مه‌همان چه‌وه‌خت  
 مه‌همان چه‌وه‌خت  
 به‌یو نه‌لوه مه‌همان چه‌وه‌خت<sup>۵</sup>  
 شه‌هباز نه‌زه‌لیم نیشته‌ن وه‌سهر ته‌خت  
 که‌ماندار مه‌نمانو وه‌که‌مان سه‌خت

۱- پوخته‌ی گرد کاران نیز آمده‌است.

۲- به‌شم شریکا چنی گرد یاران نیز آمده‌است.

۳- میهمانم گه‌ره‌کدن نیز آمده‌است.

۴- ... په‌ی له‌لووه نیز آمده‌است.

۵- وه‌خه‌یرم به‌یو میهمانی وه‌وه‌خت نیز آمده‌است.

## سهرنه نجام خاموش

وه شله پا جهسه وه ياريشا جهخت<sup>۱</sup>

مه همانه و شاهي	وه خه یرم به یو مه همانه و شاهي
چه مم نوور گه ره کا زیلیم روشناهی	نومیدواره نان چه نم نه که ی جیاهی
خاموش دهسته وهرم	خاموشه نانیو خاموش دهسته وهرم
قه وای بنیامین کریان نه وهرم	زات میره به گی بی نه و ره هبرم
شه هبازی سفید نیشته ننه و سهرم	یانی میره به گک ناغای سهر وهرم
خاموشه لیوه	خاموشه نانیو خاموشه لیوه
مـــــوهر قازیه تیم نریا سهریوه	چه نی یار داود هم پیر موسیوه

هام گفت نه و خشت هیچ نه وهریوه

بنچینه ی گشت خشت	نهر تختیوه نان بنچینه ی گشت خشت
دهستم بهرد بهی خشت گشتم که رد نه مشت	یار داود بییه ن ها میانه و خورش
وه قهول میره به گک نورم به نه و هشت	

خاموشه شیتته	به نه مـــــه و اچان خاموشه شیتته
که سی نماچو خاموشی ریته	چه نی میره به گک براین هامیتته
چه نی یار داود هم پیر موسیتته	

چه تومار دهفته ر گشتمان یه ک خه ته	حروفمان بی گونا نوشایم شه روه ته
خاموش ردایی	خاموشه نانیو خاموش ردایی
چه نی یار داود پیر موسی بیایی	شون وه شون نامایم نییه نمان جیایی
کوگای میره به گک به نه م ناگایی	ها میره به گک چه نیم هامرایی
به نه مـــــه دهرو و دهرسو نوستایی	شام پیری نوستا ره حمش بیایی

سه ید میره به گک مه ره مو:<sup>۲</sup>

نی خاموشه	نه ز چه نی تومهن نی خاموشه
دور نه زه لیت نه ناغوشه	شا وات خاموش گه وه هر پوشه
هر که چه تو که رد نه ندیشه	زامو ئیشش گسه سا ریشه
چه خه رمانه و شاره زویل دا	به شش مه دان چه و موچه دا
هر که شه کش ببو چه تو	بزان نه و که س مه نده ن بی پو

سه ید خاموش مه ره مو:

۱- خوشا پا که سه وه یاریشن جهخت نیز آمده است.

۲- این بند هشت هجائی می باشد.



## سهرنه نجام خاموش

له‌عل رووی ده‌ریا خاموشه‌نانی له‌عل رووی ده‌ریا  
 به‌رنامای وه دوون جامه‌ی شافه‌زل شا نه‌وسا پادشای پسه‌ریان بیا<sup>۱</sup>  
 به‌شمان داوی هه‌ی خاموشه‌نانیو به‌شمان داوی هه‌ی  
 یونس بیم شپام نه‌ زگ نه‌و ماهی یاوام پا جاگه‌ مه‌غز هه‌فت ده‌ریاهی  
 چا جه‌م چلته‌نی شام که‌رد په‌یداهی  
 میردان مه‌زماوی خاموشه‌نانیو میردان مه‌زماوی  
 وه‌ختای نازیز نه‌شت چا به‌ره‌ی شاوی سه‌یدنه‌حمه‌د بیم چه‌ یانه‌ی ره‌فاوی  
 یاجوج و ماجوج چه‌ئیمه‌په‌یداوی  
 زیانا چه‌کان خاموشه‌نانیو زیانا چه‌کان  
 وه‌ختای نازیز وه‌ست وه‌حال سپ‌نامان گورزه‌دین پیام جاگه‌م بلوران  
 نه‌ به‌رگ کاک ردا ویم مه‌دی نشان  
 شه‌رتو سیفه‌تی خاموشه‌نانیو شه‌رتو سیفه‌تی  
 قازی نه‌بی بیم دگاو ره‌حمه‌تی سو‌جده‌ی شاهم که‌رد ناوز سه‌رکه‌تی  
 مه‌ست پیاله‌ جامه‌و شه‌روه‌تی  
 نامام چه‌عه‌ده‌سی خاموشه‌نانیو نامام چه‌عه‌ده‌سی  
 وه‌ختای نازیز وه‌ست وه‌مال شیخ عیسی لامینمان وانا چه‌نی داود پیر موسی  
 سه‌ر مور قه‌واله‌م که‌فته‌ن نه‌و ده‌سی  
 به‌رمه‌شی چه‌یه‌من<sup>۲</sup> ستاره‌ی سووه‌پلم به‌رمه‌شی چه‌یه‌من  
 وه‌ئیمه‌ مه‌ره‌زا یاققو چه‌مه‌ن په‌وسه‌ مه‌ره‌مو خاموش کوه‌ن<sup>۳</sup>  
 چپوی چه‌نه‌زل بو ئیستایش هه‌ر هه‌نه‌ن خاموش وه‌ پیاله‌ی میریه‌ن روشن  
 ره‌تو مرواری خاموشه‌نانیو ره‌تو مرواری  
 دوستو سازه‌نان دوشمه‌ن کیتاوی وه‌هیمه‌ت میره‌ وه‌ یاری مه‌تاوی  
 مه‌ده‌ی نه‌و به‌یان خاموشه‌نانیو مه‌ده‌ی نه‌و به‌یان  
 نه‌ وه‌خت مه‌دین سه‌لمان بیم عه‌یان وه‌ختای پادشام وه‌ست وه‌مال هاشمیان

۱- این بند به این شکل نیز آمده است:

خاموش وریایی، ... خاموشه‌نانیو خاموش وریایی  
 وه‌ختی شام چه‌ دوون شافه‌زل شایی نه‌ز پادشای جن وپه‌ریان بیایی

یورت بنیام بیبه‌ن مه‌دیش گه‌والی

۲- مه‌زبو چه‌یه‌من نیز آمده‌است.

۳- ... خاموش نی سوخه‌ن نیز آمده‌است.

## سهرنه نجام خاموش

زاتمن حازر                      خاموشه نانيو زاتمن حازر  
 چه پرديوهر دا خاموش نه کابر                      چه که ربه لآ دا موحه ممد باقر  
 ناميما خاموش                      سهد و سهدانم ناميما خاموش  
 چه ته په کورپه نوورم گرت ناغوش                      په نجم نيشارهت زوبانم تير کوش  
 جام نه زر و نيازم شه فاي گرد ناوش  
 نامام چه شاهو                      خاموشه نانيو نامام چه شاهو  
 وهر چه گشت کوانی شاليش که رده هو                      ياری برانان به يونی وهی سو  
 وه يار نمه يـوـ مهن مهنو تو تو  
 عوزرم عه زيمه                      خاموشه نانيو عوزرم عه زيمه  
 وه من مه و اچان شه يتان ره جيمه                      چهنی نه زازيل و خه ناس يه کيمه  
 ياری پاک به ردن ئی ديم نه و ديمه  
 نامانا چه يار                      خاموشه نانيو نامانا چه يار  
 وه ختای شاشق که رد نيزدهای سيامار                      نه ز ناميم نيا حه يدهر که رار  
 مه سکه نم گه وهر چه ده لياي زه خار  
 وه ختای چه مم مه گنو وه ميرد وريا                      گه وهرم مه يو پيسه ي مه وچ دهر يا  
 پيسه ي مه وچ دهر يا مه يو گه وهرم                      په ری دوست ويم فریزی به رم  
 ميردی بويی پهريش موژاری                      بی رای بويی دوکان ورداری  
 گه وهرشان واتن په ی ژنو ياری                      په ری خه ريدار نه ک په ی دیواری  
 سهر مه شق نه له ستان                      خاموشه نانيو سهر مه شق نه له ستان  
 شه هبال سفيدم گرت نه دله ی بوستان                      وه ختای پادشام وه سته و فهره ننگستان  
 جبره يلیوه ند بيم رانام نه و داستان  
 هه نه م ته جه للی                      خاموشه نانيو هه نه م ته جه للی  
 وه ختای شام نه دو ن نه و به کتاش وه لی                      قاياقسر عه بدال بيم پير نه زه لی  
 ديل چه وزم گرت ، پيرو ده لیلی  
 چشمه ی زولاله                      خاموشه نانيو چشمه ی زولاله  
 به عشق ميره شانوم ئی په رو باله                      که لامم حه قه حروفانم تاله  
 يار کالآ مه وهر و وه قه د و باله  
 وه شيانم زوانا                      خاموشه نانيو وه شيانم زوانا  
 وه ختای ئازيزم بی بالويل دانا                      عه يار بازيش بی شيتو ديوانا

## سهرنه نجام خاموش

چهنی داود و موسی هومان مهوانا  
 چونه عالی جونهد بیانا  
 بیانا پهیدا  
 خاموشه نانیو بیانا پهیدا  
 چه سپ سینه یار نامام وه دنیا  
 وهختای شام چه نام عه ره بان بیا  
 نه دوون موحه دیدین عه ره بی قدویا  
 نهز نه سیم بیام پوستم ها که نیا  
 چه نی قازی موسی په نه یه رینا  
 یورقه ن بنیامین  
 خاموشه نانیو یورقه ن بنیامین  
 وهختای شام نه دوون شاه لاله دین  
 لال شاباز بیام نیام نه رکان دین  
 وه رای ته ریه ت که ردنمان یه قین  
 خاموش ره نگینه  
 خاموشه نانیو خاموش ره نگینه  
 هه نه ن زوبان لوپس ده روون نه وینه  
 دوزدیم مه که ران چه مال خشتینه  
 دوزدی مه که ران ده شان پاک نینه  
 که سی چه قرانم که سی چه نوبه  
 هه نم ته یاری  
 خاموشه نانیو هه نم ته یاری  
 نهز وه رم پنهان میردان موژاری  
 بارم جه واهیر سه ربار مرواری  
 وه یار داش مورش سهر نوخته داری  
 دیده نه سرینه  
 له یلی سیا ولهم نهز وهش هه ستینه  
 مه جلومه نانیو دیده نه سرینه  
 چه یاری نیه ن بوغزو رای کینه  
 سه رتیف و ته یار  
 خاموشه نانیو سه رتیف و ته یار  
 شانه مه توللا شام بی که رد گوزار  
 چه مال بابا لیرا تیرم که رد ناودار  
 زه نگم به ست چه پشت نه و پیره و شالیار  
 نینه مه وینی  
 خاموشه نانیو نینه مه وینی  
 نه رگس چه مین بیام نامام نه چینی  
 سلیمان په یغه مبه رنه زش بی نگینی  
 مه عشوقی وه نان ره نگم بنیامینی  
 به رداناش به رده  
 به رده لاوی بیام به رداناش به رده  
 چه نی خورشید خاوه ر به رشیم چه به رده  
 فهوج نه خزهر یوه نان نیه نم مه رده  
 گهریم په ی دوستان په ی به دان سهرده  
 مه دی نه وه وه  
 خاموشه نانیو مه دی نه وه وه  
 مه جلومه نانیو وه کووی نه ژده وه  
 مه عشوقی له یلیم دیوانم پیه وه  
 قه یس پوس وه کولم مه سکه نم کیه وه  
 سهر دهرز ئوستاد  
 خاموشه نانیو سهر دهرز ئوستاد

## سہرئہ نجام خاموش

شیرین نرمن بیبم عشوقہی فہرہاد  
گہنج باد ناوہر دیہنش وہ باد

یاران و ہرجام یوان وہ مراد  
تہلام حہلالہ  
خاموشہ نانیو تہلام حہلالہ  
کوران مہواچان خاموش بی مالہ  
بی مال کہ سیوہن چہ دین رجالہ  
ثیقرارم بہ تو شہرتم یہ ک حالہ

تہز نیہنم گہرد  
وہختای مہولام دہس ثفریت رہا کہرد  
خاموشہ نانیو تہز نیہنم گہرد  
لہلہ بیانانیو جہردم نہ کول کہرد

دہفتہر بنیامین تہز مہوانی فہرد  
بہر شیم نہ چارہ  
ستارہی زو حہ یلم بہر شیم نہ چارہ  
وہختای شا خوشین سوار بی وہ لارہ  
فیل ہندوستان بیبم کی شام ئی بارہ  
قازی ہہر دوو سہر مہژماری یارہ

مہست تہتہ ہوور  
مہ عشوقم عہینہ ویم جامسم مہنسور  
خاموشہ نانیو مہست تہتہ ہوور  
عیسای مہریہم بیبم خہ زرام قوبہی نور

سی سہد سال جاری مہدی نہو زو ہوور  
زامم کاویا وہ  
خاموشہ نانیو زامم کاویا وہ  
وہختای شام نہدو ن بہ عقوب مہدو یا وہ  
حہ زرہت یوسف بیبم جو اوم داوہ  
میردان وہ پاکی یوان وہی سواوہ  
چہنی زولیکھا بیبم داو داوہ  
ہہفت دہر پولاین پیریم کسریا وہ  
ہا نازیم بی وہ تلف ساوہ

دوستان مزرگانی نگین ناماوہ  
نامم چہ یونان  
یونانیہ نانیو نامم چہ یونان  
گا غائب مہوی چہ سہر کہس نہزان  
مہنوشی پیالہی شہر بہت ساقیان  
سی سہد سال جاری مہدی نہ جیہان

گا گا ویرانہ  
گا یادہ نانیو گا گا بسو تخانہ  
گا گا ویرانہ  
گا قہندیل شہم گا گا پہروانہ  
گا عارف حروفم گا شہست دیوانہ

حوکوماتم نمانا  
نہ جای تہزیز مسر شہ مشیرم شانا  
خاموشہ نانیو حو کوماتم نمانا  
ہہفت سال مہندان چہ زندانخانہ  
ساتم تیجاد کہرد پہی دہور زہمانا

شہوقم ہا نہ دل  
شہوقدار یوہنان شہوقم ہا نہ دل

## سهرئه نجام خاموش

وهختی نازیزم وجود کهرد حاصل<sup>۱</sup>      من بیم وه بولبول ویش بیا وه گول<sup>۲</sup>  
 دهستم ناموختهن په لجام دولدول<sup>۳</sup>  
 مه گری نه سهودا      سهر سهودا یوه نان مه گری نه سهودا  
 وهر چه گرووی ناج نهز بیانا پهیدا      نیمه با نهوشان نهوشان با خودا  
 خاموشه گیانه بنمانه ردا  
 نامام چه خاوهر      خاوهر یوه نان نامام چه خاوهر  
 کهشام وهست وهدوش نه یوب په یغه مبهر      سوجه د بیانانو کیشانم له شکهر  
 میردان وهی را شیان تا وه پشت نه خزه ر  
 هه نه نم مایه      خاموشه نانیو هه نه نم مایه  
 چه نی خدر ئیلیاس دا گرتمان کایه      چه شاره زویل<sup>۴</sup> ناو زند گیم بیانه  
 سهر جوقه ی میردان کهس پیم نیانه  
 هه زارم یارا      ویم یویووه نان هه زارم یارا  
 وهختای شام نه دون ئیسکه ندهر دارا      شه مشیر مه کیشا چه به حر و بارا  
 زهر کش په یغه مبهر ماوام بوخارا      من هاست تاته شم نه چه رخ ستارا  
 خاموش و په رچن      خاموشه نانیو خاموش و په رچن  
 وه فرمان شا گه وه هرم وهر چن      نو کتهش بهردانا جادوی سه خهر جن  
 ههر چه ند داد که ردین نگین نهوی پیا      ویمیش دوزیه وه په ی به حر و ده لیا  
 تاتم چه و ده مه دا وه ناب سدا کهرد      وه ناب نه کووی قاف ناه هو ماش ناوهر د  
 هو ماش پهیدا بی دهر ساعات مه گهر      نگین سلیمان وه فرمان داوهر  
 ها نه و بهر ناوهر د نه دجله ی بییدهر  
 صاحب نه و نگین      خاموشه نانیو صاحب نه و نگین  
 شیان نه سهروهر نه و تهختو زهرین      سه خهریم دورپساخ کهرد وه حوکم نگین  
 یورت موحه ممه د باقرم قهوام بنیامین  
 هاها نه ز روسته م      خاموشه نانیو هاها نه ز روسته م  
 چه نی ئیسکه ندهر سه د یاجوج بهستم      گاز هووره نانیو گا گا نیستم  
 کلیت هات و نه هات ها وه دهستم  
 واده ی هات هاتم      خاموشه نانیو واده ی هات هاتم  
 شام نه کووی توور بی نه ز نه و نامیاتم      کهس پایان نه کهرد سروسیفاتم  
 گوشادی نادم سی و دوو زوان واتم

## سهرنه نجام خاموش

نيهنم گهردي خاموشه نانيو نيهنم گهردي  
 وادهي نيک و بهد نهو سهراو پهردي چه نام يار نيهن نهو ديدهو دهردي  
 قهول يهري وانان کرده خام بهردي  
 جامم بي سووه خاموشه نانيو جامم بي سووه  
 ياريم سهراوهن جو و بن جووه هوژمش نه تاوان هيچ که شو کووه  
 جهم تايفه سانان حه يا و نابروهه  
 رهدان دارهنا رهدان رابح رهدان دارهنا  
 سورشت مه قام په يامبه رهنا ته علميچي مه کان چه نه خزهرهنا  
 که مانو تير که ش غه زاي سهرهنا  
 ساقبي که وسهري خاموشه نانيو ساقبي که وسهري  
 وهختاي پادشام شي دون سه همناري رهدن قه لاش بيانان نه ريمان نهري  
 په ي په يغه مبه ران له و ح ناريم بهري  
 مه قام جاويدان خاموشه نانيو مه قام جاويدان  
 شام شي نه جامه ي جهريده ي فهرهنگستان مه عشوقم نهو بي نه ز بيم شيخ سه نعان  
 خروس سه حهره نانيو چه واده ي به يان  
 نابه حرو جه يحوون عه زم ياريو نهان نا به حرو جه يحوون  
 شام شي نه جامه ي حه زرهت هاروون عومران بيانايو مه حره م نهنده روون  
 غه رق که رد ين ته مام فيرعه ون وه نه فسوون  
 هه نه نم ناگا خاموشه نانيو هه نه نم ناگا  
 شام شي نه جامه ي ها نهو قه شه مشا نه ز نا سايل بيم قه تار پيم به خشا  
 حو کمات ده قيانوس داي ن وه باد فهنا  
 ها ناخر زوهوور نهو زوهوور نه نانيو ها ناخر زوهوور  
 سه نه نم مایه نه ز نه چه م بلوور نازیز نه جامه ي نه سز بي په يجوور  
 نه يوان و قه لای نمروود که رد خاپوور نه ز ئيسحاق بيانان دام مه عنای زبوور  
 جام چه به حرو بهر نه ز هور وه هارم جام چه به حرو بهر  
 شام شي نه جامه ي فهر يدون فهر لوت په يغه مبه ر بيم نه ز وه باد سهر سهر  
 فهو تو فه نام که رد قهوم بي ياوه ر  
 جيهان که رد م ته ي خاموشه نانيو جيهان که رد م ته ي  
 جام جيهان بيم نه دهس کاوس که ي سهر له شکه ر کياتيان بيم چه ده شت ده ي

## سهرئنه نجام خاموش

سینه م نا جامه ن دست وه حه ربه و نهی

چراغ چه رخ چون خاموشه نانیو چراغ چه رخ چون  
شا چه دو ن دانیار بی نالوده ی خون فہ خار په یغه مبر بیم شکسته ی نه فسون  
نه ز غه رقم کرد گنج قارون و هارون

سہنا و سدایی ئینا مه دوئی سہنا و سدایی

چرایی چرپه م چه سینه و دوو چگایی میردان بیانی سه روه ر بیایی

چه ده ستمه ن ته پیل زه مزه مه ی شایی

نه زشان وانا نه دلی خه زانه نه زشان وانا

نه زشان کهر د وه پیر نه و شای دانا نه دلی خه زانه پادشامه ن وانا

خه زینه م نه و دوستان خه زینه م نه و دوستان

که فتن وه سه رم کول گه له ی دوستان مه وی سرپم چیان بولغار وه بوستان

سینه م جام خالقی سینه م جام خالقی

روشنائی روژنه نان ره همنای شه و تاریکی چهنی داود و موسی هم شهریکی

سرپی گو مان خاموشه نانی سرپی گو مان

چه و سا زوانم وه یاری وه شیان ته پیل دوستانان داروی چه کیمان

یویویم کردار ده ستیم خدمه تا یویویم کردار

هیچ نه کهر دن نه عل پیه ی بسمار یار بارش کهران نه ز بهری په ی کار

ناما نه یانم یه ک وهش مزگانی ناما نه یانم

شه هباز سفید وه ستمه ن نه شانم چه نه ره مای میره وهشکیا زه بانم

ناما نه بهرم یه ک وهش مزگانی ناما نه بهرم

شه هباز سفید وه ستمه ن وه سه رم چه نه ره مای میره وهشکیا گه وهه رم

ناما نه زیلم یه ک وهش مزگانی ناما نه زیلم

شه هباز سفید وه ستمه ن نه و پیلم چه نه ره مای میره حهل بی موشکلم

خاموشه نانی ده واغم نامان پوستم خام نیا ده واغم نامان

ها بلدی نوردوی جبار غولامان یاران مزگانی بنیامین نامان

تیرم ها په نه چه سه ریو نه و سرپی تیرم ها نه په نه

حوریه نانی زاتم وه ستمه ن جیهان تا جیهان چه بوش مه ستمه نه

مهئی په نه م تیره چه سه ریو سرپی مهئی په نه م تیره

چهنی جنی سواران رامان نه و جهزیره پیالهمی وه رده ن ساقیما میره

## سهرنه نجام خاموش

چه نوردوی شامه ئی پهنه ما تیره  
پادشای به حرا، به حر و میرد جه زیره

جه زیره و شه تا  
هر پیر بنیامینه ن جه زیره و شه تا

نه سیم بازه رگانا بارشهن مه تا  
ونه ش مه گندی پهنه مان خه تا

وهسته بش پوره شسا وه نیه تا

وه دور زیانی، زیانی چه دور  
پیاله ی رحمه تم وهرده ن شرم بیه ن پر

پیاله ی رحمه تم وهرده ن پریم بیه ن شار  
چه نی ئسکه نده ر زولقهرنه بینی شینی نه بار

چه به حر زیانی  
زیانی چه به حر چه به حر زیانی

سه راسه ر جیهانم چه نی گیلانی  
گه زو کوچم گه ره کن چه پردیوه رنیانی

خاموش وریا  
خاموشه نانی خاموش وریا

نه وسا چه نه زهر پادشای بیا  
سایله موحه ممه د سهرش سپریا

واردم به لانی  
به لاوه ر ده ور یوه نانی واردم به لانی

هیتی ماسنا که ردم قه لانی  
هیجو دیوانی پهنه ره ژیا بالانی

قه لای یارم که رد زیانی وه نه  
دیم چه دو کاندار ره رنگین نیشته وی چه نه

هه ر چه مه وازی مه دانیت پهنه

گشت شیوا شیوا  
گشت شیوا شیوا

هه ر شیوی چند زه رت نیانی نه پیوا

چه وینه کانی  
وینه بیانی چه وینه کانی

نه له وح نه قه لم نه هه فت ناسمانی  
چه به حر بی پایانه نه مه ده ی به یانی

خاموش سهر وهر  
خاموشه نانی خاموش سهر وهر

چه کارخانه ی یاریه وه مه ئی بیه نما گه وه هر  
باش که مانداری بیه نان تیرش وه ست نه و سهر

خاموش دیندار  
خاموشه نانی خاموش دیندار

نیشانه ی نه زه لیه نان وه ویم دا گو فتار  
ته بیب ده رده نانی پهنه مان ئیقرار

ئیقرارم که رده ن  
چه نی میرد مایه دار ئیقرارم که رده ن

دل وه پهر چینه نان وه ویم ناوه رده ن  
خاموش مه زیو ده وای گشت ده رده ن

ده رده ن که رده ن  
خاموش نازار ده رده ن که رده ن

زام برینش که رده وه نازا  
مه رحه م لوقمانی هه ر وه ویش نیا

پادشا مه ره مو :  
یاران پر هوش

به یان بنیشان یاران پر هوش  
نه خر قه ی پر چین مه یو بو ی خوش

چاو واکه ران بنیام وه خاموش



## سهرنه نجام خاموش

هه ره کهس نه که رو بنیام وه خاموش

### خاموش مه ره مو :

میره به گک میر دیوا میر یسه کدانه

وهسته نش پوره شا وه چالانه

غولامان به یانی بی کفر و کینه

میره به گک میر دیوا میر سه رقه تار

### غولامان مه ره مان :

بلمی وه سه راو بلمی وه جو ره

بن جوی یار به ستهن که ی مه نور و شه ره

### غولامان مه ره مان :

هه ی دیده کانی میره میهمان

میره به یگک بین ناو ساقیمان

### خاموش مه ره مو :

حساب گزی جوش

سه ید سه یدان نامیمه ن خاموش

غولام نهو که سم عه بدینش چاوش

نه باده ی باتن سه ره مستم مه دهوش

دهفتهر باتنیم ها چه پشت گوش

### پیر موسی مه ره مو :

نه سپشه ن زه رده

په وسه مه رانو نی نش گه رده

نه سپش گه وره گوش

په وسه مه رانو وه نه رم هاموش

چه سه ره که شه وه

سوار موسته فا نه سپش ره شه وه

چه وهر ماله وه

سوار پیر موسی نه سپه تاله وه

خاموش دیوانه

ثانه به رمه شیو نه کویره ی پر جوش

غولامان وه ری هرمانه که ردی شو کرانه

میره به گک میر دیوا میر ره نگینه

وهسته نش پوره شا وه مه دینه

غولامان به یدی گه واهیا دهر کار

ته عنه مه یدی نه حه لقه ی کوره

میره باده دا سافی چالانان

پیاله ی ره حمه ت نوش گیانمان

شیرینه دهر دهن وه حوب گزی جوش

زات بنیامینم وه ستهن دهر سه ر جوش

زیادم نه واتن نه بو فسه راموش

بایه زیدم گگرت ها نه ز نه ناغوش

ناما سواری نه سپشه ن زه رده

سوار شا خوشین نه زاو نه مه رده

ناما سواری نه سپش گه وره گوش

سوارت خوشین پیاده ش خاموش

ناما سواری چه سه ره که شه وه

چهن تیر شاهیش وه ته رکشه وه

ناما سواری چه وهر ماله وه

موهر پادشاهیش به و قسه باله وه

خاموشم خاموش خاموش دیوانه

## سهرئه نجام خاموش

نایرم گرتن خویشو بیگانه      ناته‌شو عشقم کیشان زوانه  
نه و نابو جاندا وینه‌ی سیروانه<sup>۱</sup>

تبرستان  
www.tabarestan.info

۱- این بند در نسخه‌ای منسوب است به کلام خزانه‌ی خاموش، اما در نسخه‌ای دیگر اینچنین آمده است:

نیبراهیمه‌نان دوئن خوداودند      هیجده هزار عالم چه نیمه مه‌وو رهنگ  
ژده قه‌تار من پیلان و نه‌ه‌نگ  
نیبراهیمه‌نان دوئن خواوندکار      چه س‌راوسری منی چه کارخانه‌ی یار  
میردیوه‌نانی میرد س‌ر قه‌تار  
سواری‌ئ‌نا ما نه‌سبشن زه‌رده      په‌وسه مه‌رانو نه‌تش گ‌رده  
سوار نیبراهیم حازر نه په‌رده  
سواری‌ئ‌نا ما نه‌وهر میره‌وه      مور خودانیش ها‌وه پیله‌وه  
سوار نیبراهیم نه‌سپ چیره‌وه  
ناما سواری‌ئ‌نه‌س‌ر که‌شه‌وه      تیر خ‌ودانیش نه‌ت‌ر که‌شه‌وه  
سوار شا نیبراهیم نه‌سپ ره‌شه‌وه  
ناما سواری‌ئ‌نه‌وهر م‌آله‌وه      نور خ‌ودانیش نه‌جه‌م‌آله‌وه  
سوار نیبراهیم نه‌سپ ت‌آله‌وه  
ناما سواری‌ئ‌چه بوخ‌ارانی      وه ده‌ستشودن قه‌باله‌و شاه‌ی  
خه‌تانی حوسه‌ین حوسه‌ین خه‌تانی  
ناما سواری‌ئ‌نه‌سپش که‌ره‌گوش      په‌وسه مه‌رانو وه نه‌رم و ناموش  
سوار نیبراهیم پیاده‌ش خاموش  
ناما سواری‌ئ‌نه‌دور دانا      تاجش مه‌لکی بوزه‌ش مه‌رانا  
بوزه‌ش وه بوزه‌ی ره‌سول مه‌نمانا      س‌وار شا نیبراهیم خیله‌ نه‌زانا

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# فهره نگوکی سه رنه نجام

## فهره نگوکی سهرنه نجام

می‌رسد جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. جشن تیریگان به

همین مناسبت برپا می‌شود.

**نارده** : تازه داهاتوو - وردهی دار. نوآمده، خاک اره

**نارو** : نمرؤ. امروز

**نارهك** : ده‌پیتی. می‌آورد

**ناری** : ناگری - ناریایی. آتشی، آریایی

**نارزا** : لی هاتوو - بویر - مافوول - ساغ. دلبر، نجیب، سالم

**نارزات** : نارزاد. آزاد

**نارزانو** : ده‌زایت. می‌داند

**نارزمور** : کافسی - نهرموون. آزمون، امتحان

**نارمه‌تله** : تامه‌زرو - کارجات. آرزومند، متمنی، درستکار

**نارزیز** : خوشه‌ویست - هیژا. عزیز و گرامی

**نارزیه‌ت** : جه‌زهره‌به - ماته‌م. اذیت و آزار، عزا

**نارزیه‌تی** : برسه - ماته‌مینی. عزاداری

**نارزیه‌ت‌بار** : ماته‌مین. ماتم زده، خسته و مانده

**ناسا** : وهك. مانند، مثل

**ناسکه** : ناسک - نهو گاته. آهو، آن موقع، به معنای آشپز نیز

آمده

**ناسن** : ناسن. آهن

**ناسنن** : ناسنن. آهنین

**ناسو** : قه‌راخی ناسمان. افق

**ناسوده‌وهن** : آسوده خیال می‌باشد

**ناش** : ناسیو - به‌رد ناش - شیو - خواردن. آسیاب، شام، غذا

، دو سنگ آسیا

**ناشانی** : نهوان. آنها

**ناشو** : به‌شوی و نازاوه. آشوب، پریشان

**ناشوش** : نازاوه و کات و ساتی. آشوب و هنگامه اش

**ناشه‌وان** : ناسیوان. آسیابان

**ناف** : خور. خورشید

**نافر** : ناخویر. آخور

**ناقهره** : نهوه‌نده - قه‌سی. آنقدر

**ناغاسی** : نعام - سه‌روک - زیو مالان. نهال، کنایه از کوچک

و بیچه می‌باشد، رئیس غلامان، مهتر

**ناک‌ه‌س** : نهو که‌سه. آن کس

**ناگاه‌ه‌نی** : وشیاری. آگاه‌ه‌ستی

(د)

**نا** : که‌وره، نامازه، به‌لی، وشه‌ی خون یون. بزرگ، آن، اشاره

به دور، بلی، کلمه پرسشی، کلمه مالکیت

**ناد** : جزیره، وشه‌ی نامازه، نهو - دور که. آن، کلمه اشاره، او

**ناتاو** : شیو. شایسته

**ناج** : ددان، زهوی - تکا. عاج، دندانه، زمین، تمنا، خواهش

**ناجولاج** : زهوی و زهریا. زمین و دریا. ناج : عاج، کنایه

از برندگی و قدرت میباشد. لاج : جوان زیبا رو

**ناخار** : لاپال. نسا، جانی که همیشه سایه باشد

**ناخل** : ناخله‌ی مانک. هاله دور ماه، در کلام کنایه از جمع

شدن یاران گرد شاه (حقیقت) می‌باشد.

**ناخنه‌با** : حه‌وتووی کوتایی چله‌ی زستان. هفته آخر چله

زستان

**ناخه‌لیوه** : ناخلیف، ناخلیفه، سر‌آغاز بهار

**ناخیز ناخیز** : بزافی به‌رده‌وام. برخاستن مکرر، حرکت دائم

**ناخیز** : هه‌ستان. بلند شدن، برخاستن، کنایه از قیامت و

رستاخیز، به وجود آمدن

**ناد** : که‌ین و به‌ین. عهد و پیمان

**نادا** : دایک. مادر، در اوستا نام ایزد توانگری می‌باشد،

پادشاه اخروی نیز معنی می‌دهد.

**ناداو** : داب و نه‌ریت. آداب و رسوم

**نادی** : که‌ین و به‌ین. عهد و پیمانی

**ناژاو** : تیک‌چوون. عذاب، آشوب و هنگامه، ناژو

**ناژاوه** : شه‌گیزی، جه‌زهره‌به. هنگامه، آشوب، عذاب

**ناژوی** : تیک‌ه‌لدان. آشوب است

**ناژو** : پیگرد، جستجوگر، کسی که در پی چیزی می‌گردد

**نارا** : هاوری بوون - ژینگه - بوون - دژینت - نهوه. دوستی، محل

ثابت زندگی، وجود داشتن، آراسته، می‌آورد، آن راه

**ناره‌ش** : آرش کمانگیر یکی از تیراندازان و پهلوانان ایران

بوده که در جنگی که بین ایران و توران شکل می‌گیرد و

به آشتی و صلح کشیده می‌شود مأمور مشخص نمودن مرز

ایران و توران می‌گردد. پس به فرمان فرشته زمین

اسفندارمذ به کوه البرز می‌رود و با تمامی نیرویش تیری

رها می‌سازد که پس از پرتاب تیر که به نزدیکیهای جیحون

## فهرهه تگۆکی سه رنه نجام

ناگردان : ناورگه. آتشدان  
 ناگری ژیله : ژیلهمۆ. آتش زیر خاکستر  
 نال : گروپ، سوور. گروه، جماعت  
 نانا : پرچم، قلم، پارچه نازک، تنگ، سرخ، اعلا و نفیس  
 نانتوون : زیر، بریتی له به نوخ. طلا، کنایه از پرارزش  
 نانشت : گۆزانهوه. داد و ستد، معاوضه  
 نالوت : ناوجهیک له بانه. منطقه‌ای در بانه  
 نالۆز : پهریشان، خم و خهفت. غم و اندوه، پریشان  
 نالوس : قهلس. خشمگین  
 نالۆش : تووره، خویران. ناراحت، خارش تن، زبون  
 نالی چهوته : هۆزی ناراست. قوم نادرست  
 ناما : هات. آمد  
 نامان : دیت- کهسی سیهمی ناکه. می آید، سوم شخص مفرد، امان  
 نامانا : هات. آمدم  
 نامه‌نان : هاتووم. اول شخص مفرد در ماضی، آمده‌ام  
 نامام : دیت. اول شخص مفرد در مضارع از فعل آمدن  
 نامای : دیت. دوم شخص مفرد در مضارع از فعل آمدن  
 نامان : دیت. سوم شخص مفرد در مضارع از فعل آمدن  
 نامایمی : دیت. اول شخص جمع در مضارع از فعل آمدن  
 نامایدی : هاتن. دوم شخص جمع در مضارع از فعل آمدن  
 نامانی : هاتن. سوم شخص جمع در مضارع از فعل آمدن  
 نامانان : هات. اول شخص مفرد در ماضی از فعل آمدن  
 نامانی : هاتی. دوم شخص مفرد در ماضی از فعل آمدن  
 نامان : هات. سوم شخص مفرد در ماضی از فعل آمدن  
 نامانی : هاتین. اول شخص جمع در ماضی از فعل آمدن  
 ناماندی : هاتی. دوم شخص جمع در ماضی از فعل آمدن  
 نامانی : هاتن. سوم شخص جمع در ماضی از فعل آمدن  
 نامۆشوی : هامۆ. هات و چوو. آمد و شد، رفت و آمد  
 نامووت : هیلانه. لانه  
 نانج : گیاه که زعرور، گیاه و یا میوه ای است که در کوه و صحرا می روید و برگهای بریده و میوه کوچک سرخ رنگ دارد و در طب به کار می رود که در عربی به آن تفاح البری گویند و شاید همان زالزالک فارسی باشد.  
 نانوش : نامیز، باوهش. بغل

نان وه نان : ده ماو دهه. لحظه به لحظه، وقت به وقت  
 نانه : نهو، وشهی نامازه. آن، او (کلمه اشاره)  
 ناهر : ناور. ناگر، آتش  
 ناهرخانه : ناورگه. آتشکده  
 ناھو : ناخۆش- ناسک- کهم و کوری. مریض، کاستی، آهو  
 ناو : آب، پسوند اشتراک، کنایه از منیت  
 ناورا : برسی. گرسنه  
 ناو زنگان : ناوی زیان. آب حیات  
 ناوات : خویلا - هز و ناوات. آرزو  
 ناوا : ناوا بوون - ههروا. آباد  
 ناوام : ههروام. آتم، اویم، همانم  
 ناوئوس : ناوی دارنگه. آبنوس، درختی است که در هند و حبشه می روید و فائدت درخت گردو بزرگ و تناور می شود، چوب آن سنگین و سخت و دارای لکه های سیاه است که آن را پس از بریدن مدتی در آب می اندازند تا سیاه شود.  
 ناووچۆویییل : ناو جووگه له و پیمه ره. آب و جوب و بیل  
 نایاخ : وشار- شیلگیر. باخیر، هوشیار، پایبند، مقید  
 نایر : ناگر - ناور. آتش  
 نایرا : لیره. اینجا  
 نایش : نهو هس. آن هم، او هم  
 نایل : مندال - زارۆک. بچه، کودک  
 نایو : دیت. می آید، بلند مرتبه  
 نایه‌تان : نایه‌گان. آیه ها  
 نئار : زیرهک - گهش بین. تیز نگریستن، روشن بین  
 نئتوار : نه توار- لهق و لۆق. بد ادعا، بد رفتار  
 نخل : نسک و ناهمی. لغت تفضیلی از خل، محتاج تر، درویش و مفلس، راههای نافذ در ریگ یا میان دوریگ  
 نخهل : مۆلگه. اصل کلمه ئیخ میباشد که محل خواباندن شتر می باشد، در کلام کنایه از بی ارزش بودن محل است.  
 نسبینمان : مالی سپی. خانه سفید  
 نسقلان : پیازه کتیوله. پیازهای کوهی، جمع اسقیل  
 نسقیل : پیازه خیوانه. پیازی کوهی است که گویند اگر موش قدری از آن بخورد بمیرد و اگر گرگ پای بر برگ آن گذارد لنگ می شود و اگر ساعتی توقف کند بمیرد.

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

نوسای نارین کار : وهستای جوان کاری. استاد ظریف کار ،

بسیار هنرمند

نوشو : ناهوز. عقل، خرد

نوتاغ : دیو. اتاق

نولگه : هه رتیم- گوره بان. منطقه، ناحیه، میدان

نوم : په له وه رتگی خه یالیه. سیرغ

نومیت : نومید- نوات. امید

نومی : خه لک - هوز. امت، مردم

نهدال : شیت و شهیدا. اصطلاحی است که بکناش ها به

فدا بیان حاجی بکناش ولی می گفتند، درویش جهانگرد،

مخفف عبدالله

نهدالان : درویشان

نهبی : ده بی- نه شی. می شود، باید، میباید

نهناسی : جاودتیری. نگهبانی

نهنهوان : تونه وه. آب می کرد

نهنهویز : ده مانه وی - دهت بهین. می خواهیم، تورا خواهیم

برد

نهنه پت : هه زمان. ابد، همیشگی

نهنه پورفا : ریشک - جور کردن. برنا، چفت و بست کردن،

قرار دادن با نظمی مشخص

نهنه جباب : هاوریان - دلوفان. دوستان، حبیب

نهنه حمده : احمد جاف از یاران باباناووس می باشد که مظهر

یقین یا بابایادگار است. احمد زرده بامی که ظاهراً از

هندوستان به پردیور مشرف شده و تا اواسط پردیور نیز در

قید حیات بوده که از نام و نشان ایشان هیچ اطلاعی در

دست نیست چرا که به وقت تشرف به پردیور نام خود را

به نام پردیوری تغییر می دهد. به بابایادگار نیز احمد می

گویند چرا که جلوه گذشته ایشان بوده و هیچ تفاوتی مابین

آن نیست.

نهنه جمانی : جوولانه وه - هه لخراندن. می جنباند، شورانید ،

جنباند

نهنه خزهر : شین - سهوز. سبز

نهنه خی : برا. برادر، لقب جبرئیل، پیر بنیامین

نهنه دا : به جیکه هینان. ادا، به جا آوردن ، می داد

نهنه دی : نه دات- نه ده بی. می دهد، می دهی

نسه کندهر : اسکندر بن فیلقوس یا اسکندر کبیر، اسکندر

ذوالقرنین، اسکندر رومی (۳۵۶-۳۲۳) ق.م. شاگرد ارسطو

بوده و در ۲۰ سالگی به سلطنت می رسد، در بعضی روایات

آمده که او پسر داراب و برادر ناتنی دارا بوده، در سال

۳۳۴ ق.م در جنگ گرانیکوس با ایرانیان پیروز شد و به

تحریک طائیس تخت جمشید را به آتش کشید. در بینش

یارسانی ایشان شاه میهمان می باشد.

نفسوا : فریودان. گمراه ساختن، از راه بدر کردن

نکسیر : جهوه ری گوژان. جوهری که ماهیت جسمی را

عوض می کند، کنایه از نظر مرشد است که ماهیت شخص

را تغییر دهد

نهنجار : نه مر- نه مکاره. این کار. در این هنگام، بعد از آن

نهرداد : مانگی زبان- گهلاویژ. نام هفتمین روز و پنجمین ماه

در اوستا می باشد که به معنای جاودان و نمیر معنی

می گردد، یکی از امشاسپندان که نگهبان نباتات می باشد و

همیشه با امشاسپند دیگر خرداد همراه است. این دو

امشاسپند (امرداد، خرداد) مظهر کمال و جاودانگی

اهورامزدا می باشند، اهورامزدا خوشی خرداد و جاودانگی

امرداد را به کسی می بخشد که اندیشه نیک، گفتار نیک و

پندار نیک داشته باشد در پردیور بابایادگار می باشد.

نهنجاح : سه ره و تن. پیروز مند شدن، بر آوردن حاجت

نوپین : نسک - بی مال. مستمند، فقیر

نوتاخ : نه نیش. طرف، سمت و سو، بالا

نووخ : وشه ده برپینی خوزگه. کلمه اظهار شادی

نوردی : له شکر. اردو، سپاه

نوردیهشت : مانگی گولتن. در اوستا با نام اشاوهیشت آمده

که از دو کلمه «اردی» به معنای تقدس، درستی و

«یهشت» به معنای بهترین آمده که بهترین راستی و درستی

معنای آن می باشد و تقدس اهورامزدا است. در عالم مادی

نگهبان کلیه آتشیهای روی زمین می باشد و سومین یشت و

دومین ماه بهار و سومین روز ماه از اردیهشت می باشد که

جشن اردیهشتگان در این روز برگزار می گردد و در

پردیور پیر موسی می باشد.

نوستات : سوا - وهستا. استاد

نوستای شیرگهر : وهستای چهک و جوول. شمشیر ساز

## فهرده نگوی سهرنه نجام

نهرس : زهوی - ههرد. زمین  
 نهرک : ، قهلا- رهونی به نهستو گرتنی کاریک. رنج و زحمت،  
 وظیفه، مسؤولیت، قلعه، جایگاه  
 نهرگ : نهرک - قهلا. قلعه، دیوان، دارالسلطنه، مسؤولیت،  
 وظیفه، رنج و زحمت  
 نهرغه نون : یکی از سازهای ذوات الأوتار است که از تعداد  
 زیادی لوله تشکیل شده و هوا را با واسطه داخل آن لوله‌ها  
 دمند. اولیا چلیبی می‌نویسد که ارغنون از سازهای قدیمی  
 است و حضرت داود هنگام خواندن زبور با نواختن مزامیر  
 و آواز خود را همراهی می‌کرده است و این نویسنده  
 اختراع آن را به حضرت داود نسبت می‌دهد و عده‌ای هم  
 اختراع آن را از افلاطون می‌دانند اما این ساز در اصل  
 ایرانی می‌باشد.  
 نهره ستایی : نهره ستوو. ارسطو  
 نهره ما : تاسوخ - فرمان - بریار. میل و خواسته، دستور  
 نهروا : گیان. جان، ارواح، بودن، ثبت شدن در جریده  
 عالم دوام آنچه که قدرت نام دارد  
 نهرهوند : زیوهک - دلیر - نه‌بهز. الوند، دلیر، چابک  
 نهره : یاسا- بهلین. قانون، مفاد و موارد، بیابوس، شرط و  
 پیمان، آن چه که قوانین خاص بر آن حاکم است و هست  
 زمان هیچگاه بر آن تأثیر نمی‌گذارد و متغیر نمی‌گردد.  
 نهره ج : میج، مفصل، حق و ناحق، هستی و نیستی، مجهول  
 و نامعلوم  
 نهره ستو : آریستو تلس معروف به معلم اول (۳۸۴-  
 ۳۲۲) ق.م فیلسوف یونانی و واضع علم منطق، شاگرد  
 افلاطون معلم اسکندر مقدونی بوده که جلوه از داود داشته  
 است.  
 نهره نلهر : خاس خوا. قدیسین، مردان خدا  
 نهرین : دیروک - میژینه. پیشین، قدیم  
 نهرز : من  
 نهره لین نقتار : چاو دیری میژینه. ناظر قدیم  
 نهره ل هشت : مهرته‌بهی ههشتم. طبقه هفتم  
 نهرسته : ههنوکه. اکنون  
 نهرستی : ناسنیکه له بهردی ناور هاوژی ده‌دهن. آهنی که به  
 سنگ آتش‌زنه زنده، آتش‌زنه

نهدراوه : دانه‌وه - نه‌دات. داده شده، می‌دهد  
 نهژ : له- بو. از  
 نهژنه‌وی : ده‌بیسی. می‌شود  
 نهژیور : وشیار - نایاخ. هوشیار، پرهیزگار  
 نهر : نه‌گهر- گه‌له‌باب. اگر، خروس  
 نه‌را : بو؟ برای چه، چرا؟  
 نه‌راگیل : بیواره - ناراو. آواره  
 نه‌ریود : دیوه‌زهی بوته‌ایی. دیو فضا  
 نه‌رجه‌ل : نه‌بله‌ق. قوی پا، اسبی که یک پا و یک دستش  
 سفید باشد  
 نه‌رجنه : ناوجه‌یه‌که له فارس. نام دشتی است در فارس،  
 گویند امیرالمؤمنین سلمان را در آن روز به زور ولایت از  
 چنگ شیر نجات داد.  
 نه‌رجو : تکا - نه‌نه‌نا. رجا، خواهش، دعا  
 نه‌رجووم : تکا و رجام. خواهش و خواسته ام  
 نه‌رخاندن : ژیا‌نه‌وه. زنده کردن  
 نه‌رخه‌ن : ههرمان. زنده، جاوید  
 نه‌رخه‌نوی جاودان : زنده ابدی  
 نه‌رخه‌نی : زیندووی ههرمان. زنده‌ی جاودان  
 نه‌رخین : زیان. زنده بودن  
 نه‌رده : پاک و خاوین. مأخوذ از ارته اوستایی و ورته  
 سانسکریت به معنای درستی و راستی و پاکی و تقدس است  
 ، نام ایزدی در آئین باستان ایرانیان به معنای نیک و خوب.  
 نه‌رده‌بیل : ناوی شاریکه. از شهرهای استان آذربایجان است،  
 گویند کیخسرو پس از گرفتن دژ بهمین که در اردبیل قرار  
 داشت به پادشاهی و جانشینی کیکاووس رسید و به جای  
 آن دژ آتشکده آذرگشسب ساخت، بنابراین این دژ  
 می‌بایست بر کوه سیلان بوده باشد که اردبیل در پای آن  
 قرار دارد.  
 نه‌رژه‌نگ : ناوی دیوه‌زهمه‌یه‌که. نام دیوی است که به هنگام  
 جنگ کیخسرو به دست رستم کشته شد. نام پهلوانی تورانی  
 پسر زره که به دست توس کشته شد، نام چاهی در توران  
 زمین که افراسیاب بیژن را در آن انداخت. ناک کتاب مانی  
 که بر نقش و نگار بوده است.  
 نه‌رز : زهوی - رووهر. زمین، پهنا.



## فهرهه نگوکی سهرئه نجام

نه سپاپ : کهل و پهل. اسباب و اساس  
 نه سپهر : قه لخان - جیکه هی هلهکوکین به یتمه ره. جای پای بیل،  
 کنایه از اثرگذاری و ایجاد نقش و وجود می باشد، سپر  
 نه سر : نه سرین - فرمیتک. اشک  
 نه سری : نه سرینه. ازلی، اشکی  
 نه سکه ملی : کورسی. صندلی  
 نه سلله حه ی سازژهن : یکی از پیغمبران آریایی که مظهر یکی  
 از هفتوانه بوده در زمان پادشاهی بیدادگر ظهور می کند و  
 مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند ولی مردم از او  
 معجزه می خواهند، وی سازی اختراع می کند که هفت  
 آهنگ می نواخته و به وسیله آهنگ های آن مردم از هر سو  
 گروه گروه به پیرامونش می آمدند و آئینش را می پذیرفتند  
 ، پادشاه چون از این ماجرا مطلع شد دستور می دهد که  
 پیغمبر را بگیرند و بکشند، دژخیمان شاه چون به قصد  
 کشتن او می روند همین که آوای ساز او را می شنوند به او  
 می گروند، پادشاه نیز چون درمی یابد که بیشتر مردم به او  
 گرویده او نیز سر می سپارد و ایمان می آورد و این ساز به  
 اسلحه سازژهن معروف می گردد.  
 نه سوهد : رهش - بی خم. سیاه، اسود حداد آهنگری بوده که  
 سازنده ذوالفقار می باشد و مظهر عزرائیل یا مصطفی است.  
 نه شنهو : کوئی بیس. شنونده، می شنود  
 نه شیا : هیلانه. آشیانه.  
 نه فلاتون : فیله سوفیکی یونانی. فیلسوف یونانی در آتن به  
 دنیا آمده (۳۴۷-۴۲۷) ق.م نزد سقراط تحصیل نموده و  
 آکادیمیا را تأسیس نمود که جلوه از بنیامین داشته است.  
 نهک : وشه ی سر سوورمان. پیشوندی برای نشان دادن تأسف  
 و تعجب.  
 نه لاوان : شیوهن کردن - کاویان. مویه می کرد، به آهستگی  
 زجه می کشید  
 نه لیم : نه لیم. می گویم  
 نه لیم : دهرد و چهرمه سری. درد و رنج  
 نه مه : نه مه - ئینه. این  
 نه مهک : چاکی - رهنج - وهفا نیکی و احسان، رنج و  
 زحمت، وفا  
 نه ناپ : کاول. ویران  
 نه ند : پتوانه. مقدار، اندازه

نه ندووه : خم و که سر. اندوه و غم است  
 نه نقهس : کارتک کردن به ویست و زاینه وه. عمداً  
 نه نوس : خو گرتن. مانوس، الفت گرفته  
 نه نوش : نهر - هرمان. بی مرگ، جاودان  
 نه نیس : خوو گرتوو. مونس، انس گیرنده  
 نه هری : شهیتان. اهریمن  
 نه هوهن : هین - له سره خو. شکیب، آرام  
 نه و : ناهزه - نهو. اشاره، آن، او  
 نه وان : نه وچند که سه. آنها  
 نه وتاخ : خوار ته نیش. طرف، محل، سمت و سو  
 نه وچه : لهو جیکادا - نه وه جه. در آن جا و مکان، احتیاج،  
 اوج، بلندی  
 نه ورا : برسی. گرسنه  
 نه وراک : برسی. گرسنه  
 نه ورام : له روو - ناشکرا. ظاهر، آشکار، بهرام  
 نه ورنگ : وهک. تخت، فر، نمونه، مانند  
 نه وزار : که ره سه. ابزار، وسیله، جمع وزر، جاودان، نیرو  
 نه وزل : بی که رد - سه رکه و توو - نه و او. افضل، اشرف،  
 پیرومند، کامل  
 نه وسا : نه وکات - پیش ئیستا. آن وقت، در آن موقع  
 نه وساین : پیش ئیستا. گذشته دور، در آن زمان  
 نه وشان : به کی له وانه. یکی از آنها  
 نه وقاد : کات و سات. اوقات  
 نه وگار : دیل - به شیو. اسیر، پریشان، گرفتار  
 نه وگارهت : په که ری. ناراحتی، بیماریت  
 نه وگهر : بی دهره تان. درمانده  
 نه وگیلن : چه واهه کردن. آن را برگردان، تبدیل کن  
 نه ویش : نه ویش. او هم، آن هم  
 نه هله تی : خه لکی هوز. اهل و قبیله  
 نه هلوکوور : له خه لکی کوئر دهر وون. اهل کور باطنان  
 نه هه وونه : هین - نه هون. شکیب و آرام  
 نه هیوت : به سادات برزنجه و شرح حال ایشان رجوع کنید.  
 نه هیویت : نه یگوت - نه یزیت. می گفت  
 نه هیوس : خه ملاو. آراستگی، پیراسته  
 نه جاح : به جیکه هینانی پیداو یستی. بر آوردن حاجت،  
 پیرومند شدن

## فهرده نگوکی سهرنه نجام

نیلا : خواوه‌ند. له‌گه. این سو، الله  
 نیله‌گ : سوخمه - کوئجه. یلک، بالاپوش و نیمتنه زنانه  
 نیله‌گ ساچ : کولنجه دوور. کسی که بالا پوش و نیمتنه زنان  
 می یافد  
 نیلیا : مال - مه‌تیریز هوزیک مادی له دیار به‌گر. خانه،  
 پناهگاه، نام عشیره‌ای مادی در دیار بکر امروزی  
 نییمان ههرده : خویا بوون. کسی که ایمانش به یغما رفته  
 باشد، ایمان از کف دادن  
 نییچار : هه‌نووکه. حالا، اکنون  
 نییمدادگه : فریاکه‌وتن. امدادگر  
 نیینا : هه‌تیتتا. این است، در این وقت  
 نیینجان : به‌ئمه‌گ. وفا کردن به عهد، مکافات عمل،  
 رسیدن به آنچه که مستحق آن باشی  
 نییوت : به‌ختیو. نگاهداری، پرستاری، ابوت حشار

نیقاری : دوو جار وه‌ستان. باز ایستادن  
 نی : ئمه. این  
 نییرام : نییراهیم. ابراهیم  
 نیتر : چتر. دیگر  
 نییقان : باوه‌و ئیمان. اعتقادوایمان  
 نییوور : به‌مجوره. به این شکل، همینطور  
 نیید : ئمه. این  
 نی دوومه : ئمه دووه‌مه. این دوأم  
 نییدن : که‌ته‌تی‌تر. دوباره، این است  
 نیژیکی : خه‌لکی به‌تیز. مردم شریف  
 نیره : له‌گه. این جا  
 نیروچ : از فریدون سه پسر به جای ماند به نامهای سلم، تور  
 و ایرج و چون مُلک خود را بین آنها تقسیم کرد، ایران به  
 سهم ایرج افتاد. پس سلم و تور دسیه کردند و ایرج را  
 کشتند. از ایرج دو پسر و یک دختر به جای ماند که دو  
 پسر ایرج نیز به دست سلم و تور کشته شد اما دختر ایرج به  
 وسیله فریدون نجات یافت، از آن دختر منوچهر به دنیا آمد  
 که به خونخواهی جدش، سلم و تور را نابود کرد. ایرج در  
 پیش یارسانی مظهر بابایادگار است.  
 نییرمان : هاووی. یار، یاور، در اوستا ایریامن که به طبقه  
 پیشوایان دینی و روحانیان اطلاق می‌شده و در شاهنامه نیز  
 سه بار به معنی میهمان آمده، بنده  
 نییرمانان : هاوویان. یاران  
 نییز : ئسه‌واری شوئنه پی. رد پا، نشان، اثر  
 نیرسی : خو-گروگ. عادت و خو گرفتن  
 نیس : ناهومید - هه‌نووکه. ناامید شدن، مأیوس شدن، بودن  
 و وجود، مقابل عدم، هست  
 نییسا : هه‌نووکه. اکنون  
 نییش : ئاوار. درد  
 نییشوع : یکی از بزرگان یهود بوده که به خاطر شباهت به  
 عیسی او را دار می‌زنند.  
 نییشه : بغه. - پیسه. کلمه تحذیر، بر حذر داشتن، ترساندن،  
 کار  
 نییشودر : خو‌سه‌باندنی سه‌روکی مروف. تسلط و اقتدار مافوق  
 بشری  
 نییگا : هه‌نووکه. اکنون، در این وقت، الآن

## فهره نگوکی سه رنه نجام

**باتیر :** شه‌شمین نیای زه‌ده‌شت. ششمین نیای زردشت

**باپکینی :** ریختن. برپا کند

**باپیر :** باوه‌گه‌وره. پدر بزرگ، نیا

**باخ :** دارستانی میوه. باغ

**باچی :** بلیمه - بیژم. بگویم

**بادر :** پیتره‌وو. شتابنده، پیشی‌گیرنده

**بادیله :** بایه - قاپ. پیاله کوچک، باتیله، که در کلام (ت) به (د) تخفیف یافته است و آن نام دیگر کوه استو در راه شبانکاره است که در راست قبله آن بلوک واقع است و به کوه باتیله مشهور است. بلندی آن کوه کمابیش سه فرسنگ بود بر مثال قبه افتاده است مدور، دور آن شانزده فرسنگ و قله آن کوه در اکثر ولایات فارس دیدار دهد و در آن کوه ادویه بسیار است و دره‌ها بسیار از قله کوه تا دامن کشیده و در دامن کوه هموارست و مار هر روزه بر آن کوه ظاهر می‌شود و اکثر اوقات بر آن کوه برف است و مارهای عظیم پنجاه شصت منی. (شبانکاره به نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران نام تیره ایست از تیره گهواره گوران که تابستان در حدود دامنه جنوبی کوه و قلعه قاضی زراعت می‌کنند و زمستان به گرمسیر ذهاب می‌روند. همچنین مؤلف مجمع‌الانساب شبانکاره گوید: که ایشان از اسباط اردشیر بن بابک اند و از نژاد کرد بوده و بفارس فرار کرده اند و سبب تسمیه ایشان به شبانکاره اشتغال به چوپانی بوده است. ابن بلخی در احوال شبانکاره کرد پارس چنین می‌نویسد: بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود که ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم کشی و مزدوری بودی به آخر روزگار دیلم در فتور چون فضلوپه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و بروزگار زیادت می‌گشت تا همگان سپاهی و سلاح ور و اقطاع خوار شدند و از جمله ایشان اسماعیلیان اصلیند).

**باژ :** په‌یف. از ریشه اوستایی وچ می‌باشد به معنای سخن و کلام و به طور کلی بر تمام دعاهای کوتاه که مجوسان آهسته بر زبان می‌آورند اطلاق می‌شود.

**باژیژ :** شار. شهر، بازار، یکی از شهرهای شهرزور بوده

**باران بران :** وه‌زی باران نه‌بارین. قطع شدن باران، موسم نیاریدن باران

## (ب)

**با :** نه‌نی - ده‌بی. باشد که ..، بشود، باید

**باب :** باوک - درگا. پدر، درب

**باباحاتم :** از یاران بهلول بوده که مظهر عزرائیل یا مصطفی می‌باشد.

**باباره‌جہب :** از یاران بهلول بوده و مظهر اسرافیل یا داوود می‌باشد.

**بابالوره :** از یاران بهلول بوده و مظهر جبرئیل یا پیر بنیامین می‌باشد.

**بابا سره‌نگ :** بابا سره‌نگ دودانی در روستای دودان نزدیکی پاوه در منطقه شامو متولد شده و مظهر الله می‌باشد.

**بابا یادگار :** فرزند سلطان اسحاق برزنجی ای و داداساری در اواخر عصر اول پردیور است که مظهر یقیق در عالم ذات از هفتن یا هفت فرشته مقرب درگاه می‌باشد. جلوه بر هابیل پسر آدم، ایرج پسر فریدون، سیاوش پسر کیکاووس، فرامرز، یوسف پسر یعقوب، یحیی در زمان عیسی، اصغر لعل‌پوش در زمان اسکندر، حسین در کربلا، سعدان فرمانده لشکر مختار سقفی، باباطاهر در زمان شاه خوشین، حکیم نظامی گنجوی، محمودین سخار در عرفان شاه فضل داشته و در زمان باباسره‌نگ ته‌وریز بوده و در زمان باباناووس احمد می‌باشد. در برزنجی جلوه بر حسین بگ عموی خاتون دایراک داشته، همچنین در برزنجی و قبل از پردیور ایوت حشار بوده که بعد از آن جلوه بر شیخ صفی‌الدین اردبیلی پیدا می‌کند، سپس یار احمد زرده بام اهل مرکه از هندوستان می‌باشد و در اواسط عصر اول پردیور میراسکندر می‌باشد که ملقب به عالی قلندر می‌گردد. در زمان حاجی بکتاش غزل بوده و از جواهرات یاقوت می‌باشد که در اوستا با نام امرداد آمده است. زه‌ده‌بام، شاه یادگار، پیر نرگس چم، نازروا، پیر رنگینه، از القاب ایشان می‌باشد.

**بابه‌پیر :** هشارگه. لیزگه. پناهگاه

**بات :** سه‌رتو - روشن وواست - با. برتر، والا، روشن وصادق، باد

**باتان :** های بیوه. بادتان

**باتمان :** پیوانه. پیمانه ای برابر با ۱۶ کیلو و نیم

## فهرده‌نگوکی سهرنه نجام

باشد، همانند پرواز عقاب در اوج که بدون بال به هم زدن آسمان را طی می‌کند.

بان : وهن - بین - لای سه‌رو. بیاید، بشوید، باشید، بالا  
 بانه‌مه‌ر : هاوینه هه‌وار. ماهی که در آن گوسفندان از آغل بیرون می‌آیند و برای چرا به صحرا می‌روند. گوسفند به بام (بیرون) که معنی به بیلاق رفتن ده‌نشینان را می‌رساند.  
 باو : وهره - باوک - ههل - گه‌شه. بیا، شدن، گشتن، آوردن، پدر، رونق، فرصت، رشد و نمو، چرخیدن سریع، در خور و لایق

باوا نایه‌م : باوه هه‌وا. بابا آدم

باوانیت : باوکی کردنت. پدری کردنت

باوالی : بااعلی همدانی، (ریارسان، سادات برزنجه).

باوس : سووک و بی گیتن. بی وزن و سبک

باوی : ییتن - ههل - گه‌شه. بیاوری، رونق، فرصت،

رشدونمو

باوهر : باریز - ییتن. بادریز، بیاور

باوه‌رو : بی‌هیتت. بیاورد

باوه‌رون : بهیتن. بیاورند

باوه‌ریم : بهیتن. بیاوریم

باوه‌لباو : ره‌گمز. آبا واجداد، نیاکان

باوه‌هو : گه‌رده‌لولان. گردباد

باویژه : بیخه. بینداز، بردار، پرت کن

باهر : روون - ئاشکرا - دره‌وشان. روشن، درخشان، آشکار

باهو : باسک - ئاسو - واواوه. از آرنج تا شانه، بازو، ژرف،

افق، تیر سقف

باهووم : ناخ - باسکم. ژرف، بازویم

باهیر : ئه‌ودال - زه‌وی بور. سرگردان، زمین بایر، سراسیمه

بایه : تیانه مسی. ظرف مسی و محکم، کنایه از محل امن و

محکم

بایه‌ت : جامۆله‌گه‌ت، ئه‌شی. پیاله‌ات، باید

بایه‌قویش : کونده بوو. جند

بای واده : شه‌مال. بادی است که موسم وزش آن در اسفند

می‌باشد که بعد از آن بارش باران شکل می‌گیرد و برفها را

آب می‌کند.

بپاچ : دابلۆسان - بیره. بپُر، قطع کن

باران : ییتن - واران. بیاورید، بیاورند

بارانی په‌له : شکاندنی تینویه‌تی زه‌وی. بارانی که زمین را به اندازه‌ی عمق خیش گاوآهنی که در زمین فرو می‌رود خیس کرده باشد و موسم آن در ماه آبان ماه خورشیدی است.

بارپه‌د : په‌لبه‌د یا باربیز آمده که یکی از نوازندگان و مغنیان دربار خسرو پرویز بوده که صدایی خوش داشته.

باره : به‌ره - ییتن - به‌ش - ئه‌توار. حاصل، بهره، توانایی،

تلافی، سهم، طرز، روش

بارهنج : زیان لئی گه‌وتوو. زیانکار، زیان دیده

باردی : ییتن - بهیتن. بیاورید

بارزه : بلا. بگذار، دوم شخص مفرد در مضارع

بارزو : دانیان - بهیتت. بگذار

بارزووم : بهیتم - دانیان. بگذارم

بارگه : جینگه‌ی بار. جای بار، بارگاه، محل تجلی، سرا

بارگه‌چی : لاگری کوچ و بار. پاسدار باروبنه، خداوند باروبنه

باره : ته‌ور - گه‌شمت - چار. طرز، دفعه، چاره

باریزان : باریزان. بادریزان

بازیشان : تا قمیک له‌وانه. بعضی از آنها

بازی و نوین : کایه و قتل. بازی و حیله

بازه به‌رانی کورتی : اشاره به انقلاب خریفی است

بازه‌به‌بان : انقلاب ربیعی است که طول مدت روزها بلند

می‌شود و آفتاب بر روی نقاط سایه‌نشین می‌پرد، هفته آخر

اسفند که حالت آفتاب تغییر پیدا می‌کند. البته به پنج روز

قبل از اول پائیز نیز می‌توان آن را اطلاق کرد.

باس : په‌یف - وته - هه‌وال. بحث، خبر

باش : چات. خوب، بهتر، باشد

باشلوق : سه‌رانه. سرانه

باشو : جوړیک مراوی. نوعی مرغابی

باق : زه‌مه‌ر - لی‌دان. ویران، زدن

بال وه‌شان : این مقام متعلق به دوره ذاتی عصر اول پردیور

(دوره برزنجه) است یعنی هنگامی که یاران سلطان اسحاق

با وجد و شور مزدگانی آمدن سلطان اسحاق را جشن می

گیرند و به سماع و پایکوبی می‌پردازند. که وجه تسمیه

آن سماع با حرکات موزون دست در امتداد شانه‌ها می

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

بپیلک : گیتز و ویتل. بگرد، بیهوده گشتن، قاطی شود، خود را بمال به ...  
 بیهی : بیری  
 بپیون : رنگه برین - پیوانه گهن. پیمانہ کنید، طی کردن  
 بتال : په زیوان. باطل، پشیمان  
 بتوین : پتهو - ره سن. جملگی، محکم، دست نخورده و کامل  
 بتی : شل و بی هیز. بطی : آهسته وسست، کند و درنگ کننده  
 بجوران : پهی گتیز - هوزیک. جستجو کن، قبیله ای در موصل، دیار بکر و ماکو که در مرز ایران و ترکیه نیز ساکنند.  
 بخروشو : حاشاول. بخروش، غلیان کند  
 بخزی : خلیسگان. سر خوردن  
 بچران : قاو کردن - گاز کردن. صدابزیند  
 بدارات : به تو بدات. ترا بدهند  
 بدان : داویانه. بدهند، دادند  
 بدبو : هملدره. پاره کند  
 بدهریت : به تو بدات. تو را بدهد  
 بدو : به دهو، تیسک سووک - زیره ک. زیرک، چابک  
 بدو : بدات. بدهد  
 بدوئه نه : به تو بدن - له تو بدن. ترا بدهد، به تو بزند  
 بدوین : وته بیتز. صحبت کن  
 بدیون : له گه له نو بلتی؛ بدوی. با او صحبت کن  
 بیژاره : ژمار - هه لیژارده. شمرده شده، بیخته شده، کم نظیر  
 بر : برکه - له ناو بردن - لهت گردن. دسته و گروه، از بین بردن، قطع کردن، بریدن، از جمع جا ماند  
 برا : بوپ. تیز - براوه. دوو کور له باوک و دایگی. برادر  
 برا : لهت گرا. برنده و تیز، بُرید  
 براز : برازتهوه - بی خه ملینه. آراسته کن، زیبا کن  
 برازن : جوانی که - رازاوه یه. آراسته کن، آرایش کن  
 برازتهوه : نهوه برازتهوه. آن را آراسته کن  
 برازینه : برازتهوه. آنرا آراسته کن  
 بردگم : نهو رنگامه بری - بردم. طی کردم، بردم  
 براك : برا - هاوری. برادر، دوست  
 براهم : بوری ده کم - تیزی ده کم. برنده می کنم  
 بران : براو - برؤ - جوولاندن. بُرید، برو، تیز، حرکت دادن

برانی : برامه. برادرم است  
 براینم : نبراهیم. ابراهیم  
 برپر : برکه برکه. دسته دسته، گروه گروه  
 برزقاو : خراب - فهوتاهه. خراب، از بین رفته، فاسد  
 برکه : بر - لهت - گیاهی کی خوشبو. گروه، گله، رمه، پاره، تیکه، گیاهی خوشبو، بوته پائیزی  
 برکه : لیواره - جینگایه کی براو. لبه، جای بریده شده  
 برگی : له کوتوپرا. پرت شدن ناگهانی و با سرعت  
 برهینه : فراندن. از فعل ربودن می آید، بر با  
 برمه : تووره یی. ژکیدن، غرولند، غرش  
 برووت : بروه گانت. ابرویت  
 بری : روشنایی. فروغ  
 بریت : زهوی بهرین - برکه. زمین هموار، دلیل ماهر، گروه، در کلام کنایه از هفتن و هفتوانه است  
 برین : برین. بریدن، بستن پیمان همانند عقد بریدن  
 برین : زخم  
 بریو : لهت گردن. بُرد، آنرا بُرید، پاره شود  
 بزآن : تیکه. بدان  
 بزاونوت : فعل به انجام دادن امری که تورا از جانی در آرد و به جانی داخل کند. همانند این کلام که می فرماید: بزاونوت نهو توی جهم... یعنی تورا از خود فارغ کند و در جم قرار دهد.  
 بزاونیم : بزین - زگ و زا. زاد و ولد کنیم  
 بزور : ون. گم و ناپیدا، ناپدید شدن  
 بزونه قسر : بزنی نهزاو و نهزوک. بزغاله ماده، بز نازا  
 بزوانه : تراوش کن، بیاور، از بزاوندن به معنای تکان دادن می آید.  
 بزوت : چیلکه کی سه رتگی سوتا بی. چوبی که یک سر آن سوخته باشد  
 بزوی : بهزه یی. رحم و شفقت  
 بزویا : ناشکرا بوو - زیا. آشکار شد، زندگی کردن  
 بزویاوه : وهن - یته دهروهه. بیاید، بیرون بیایند  
 بساچه : نؤقره بگره. بساز، آرام بگیر  
 بساچی : چاکبکه. بسازی

## فهره نگوکی سهرنه نجام

بلدی : برون - بروء. بروید، برود  
 بلغ : باری زمان. بار زبان، جرم زبان  
 بلم : بروم. بروم  
 بیلو : کانی بهاری - بروء. چشمه‌ای که تابستان بخشکد، برو  
 بلوور : سازی است از لوله باریک فلزی که اکثراً برنجین  
 است و چون صدایش کم است بیشتر مجلسی می باشد،  
 صدائی لطیف دارد و نوع چوبی آن در لرستان مورد  
 استفاده قرار می‌گیرد.  
 بلویل : شمخال. نی لبک  
 بلی : بروی. بروی  
 بلیاق : گلینه. وسط چشم، مردمک، که در لهجه لکی به آن  
 بیل یتلی می‌گویند.  
 بلیز : نهره - نهره‌ته. نهیب  
 بلیزه : بلنسه - شوله. زبانه و شعله آتش، لهیب  
 بلنج : بزیک - پرووشه. بروسکه، پرشنگ، اخگر، پاره  
 آتش  
 بلن : بروین - هرز. برویم، بلند  
 بماره : مشاری که. بیر، از بین ببر  
 بمجمی : بی‌هزته. بریزیم، بجنبم، تکان بدهم  
 بمجیو : بی‌جولته. ریخته شود، تکان بده، بجنبان  
 بنار : دانی، داوینی کتو. بگذار، سینۀ کوه  
 بن جو : سرچاوه‌که - بن جوکه‌له. سرچشمه، ته‌جوب  
 بنچینه : بناخه - ره‌ته‌وه. شالوده، پایه و اساس، پی دیوار  
 بن ناخ - قوولایی - کوتایی. انتها، عمق، آخر  
 بنگه : بن - بنه‌ما. پایه و اساس، بنیاد، مفاصل بدن  
 بنمانو : پیشان بدات. نشان بدهد، نمایان کند  
 بنواره : چاوکه - سه‌یرکه. نگاه کن  
 بنور : چاوکه - سه‌یرکه. بنگر، نگاه کن  
 بنوینه : ناشکراکه. نشان بده  
 بنه‌دهت : بنیاد، به وجود آمدن  
 بنیام : من داتین. بنیامین، مرا بگذارند  
 بنیامین : پیر بنیامین شاهی بی یکی از یاران سلطان اسحاق  
 برنجه ای و از هفتن است. در عالم ازل جبرئیل می باشد و  
 در زمین جلوه بر قباد داشته، در زمان کیانیان جلوه بر  
 کیکاووس و رستم داشته است، جلوه بر شعیب، ایوب،

بسو : قوزین - که‌نار. کلمه فرمان، بسای، گوشه و کنار،  
 خلوت  
 بسمار : بزمار. میخ  
 بسوریو : بچره. بسراید، بخواند  
 بسوس : سوز. با سوزوگداز  
 بشانوم : بزمن - بیژن - بهاوژم. بیاشم، بزمن، بیاندازم  
 بشراقنو : هاوار - هه‌را. صدای مهیب در کردن، با حدت  
 کوفتن، با صدای بلند داد زدن  
 بشریقنی : بشریخنه. بشراقنو  
 بشو : بچوو. برو  
 بشیم : بروین. برویم  
 بقم : دانه گیاه که بو چاو تیشه. دانه گیاهی است برای چشم  
 درد  
 بگندی : برون. - بکه‌رتین. بروید، بیافتید  
 بگنمی : بکه‌ویم. بیافتیم، برویم  
 بگنو : بکه‌وی. بیفتند، برود  
 بگه‌روه : بیره‌وه - وه‌روه. برگرد  
 بگیریا : بکرن. بگیرد  
 بگیریین : بکره. بگیرد  
 بگیله : بکه‌ره. برگرد، گردش کن  
 بکا : بکه. بکند  
 بکینیم : کپ بکه‌م - بیه‌ستم. کپ کنم، ببندم  
 بکه‌ی : کردن کاریک. بکند  
 بکه‌یدی : نه‌و کاره بکه‌ن. بکنید، آنرا انجام دهید  
 بکیانو : به‌ری بکه‌ن. بفرستد  
 بلا : لیکه‌ری. بگذار  
 بلاچه : بزیک - تروسکه. جرقه، اخگر، برق تند و تیز  
 بلان : بچوو - لیکه‌رتین. بروند، بگذارند  
 بلاو : ناشکار - برون. بروید، آشکار  
 بله : سووکه‌له ناوی تیراهیم. مخفف ابراهیم، برو  
 بله‌خشن : بچووله. تکان بده  
 بله‌رینن : به‌رتین. بلرزاند  
 بلج : نهران - شیت - بی‌ناوهمز. نادان، دیوانه، بی سواد و بی‌کار  
 بلخین : زه‌نگ لی‌داو. زنگار گرفته، جرم آب جوشیده،  
 ناصاف

## فهره نگوکی سه رنه نجام

**بوچ :** بوجی. بوجه. برای چه  
**بوئو :** بوئوه. برای شما  
**بوئته :** رهگ و بهرهم. بته، اصل و اساس، هم ریشه و هم نمر  
**بوخچه :** دستمال بزرگی که پارچه و لباس در آن می گذارند  
**بور :** بیرهوه. از فعل بریدن می آید، بئر  
**بورک :** بورو، بورغو، سازی است از خانواده آلات موسیقی  
 بادی: در برهان قاطع آمده: (به ضم اول بر وزن پرگو،  
 شاخی باشد میان تهی که آنرا مانند نفیر نوازند. عبدالقادر  
 مراغه‌ای در مقاصد الالحن به صورت (بورغو) ثبت کرده  
 و نوشته است: (بورغو و آن را از برنج سازند و طول آن سه  
 چندانگ طول سرنا باشد و از آن سه نغمه حاصل شود که  
 آن نعمات بر این نسبت باشند: الف، یا ویح.)  
**بوئتان :** بوئی تیوه. بو و عطر شما  
**بورنو :** بخوات. بخوراند  
**بورو :** بخوات - بیریت. بخورد، ببرد  
**بورو :** بیرهوه. ببرد  
**بورووت :** هه لگیراو. برداشته شده  
**بوروشان :** بفروشی - نهوانه بیرئ. بفروشد، آنها را ببرد  
**بوره :** بخو - یایو. بخور، زمینی که در آن کشت نمی شود.  
**بوره شو :** بفروشه. بفروشد  
**بوز :** بوژ - ردین جو گهنمی. کبود، ریش جو گندمی، امکان،  
 مرد تیزهوش و چابک، دقیق، ظریف، اسب تندرو  
**بوزاخ :** نهسپ - خامه. اسب، مرکب  
**بوره :** وهره - بوره. بیا، زمین بایر و یا آیش  
**بوره وار :** وهره خوار. بیا پائین  
**بووز :** بووز - بیاوی به ناوهز. مرد تیزهوش و چابک، ریش  
 جو گندمی  
**بوژه :** نهسپ. اسب، مرکب  
**بوژه چمیر :** وزیر انوشیروان می باشد که سالها در وزارت  
 انوشیروان دادگری کرد که به حکمت و تدبیر مشهور و  
 معروف است و داستانهای بسیار از خردمندی او گفته اند و  
 گویند وقتی پادشاه هند شطرنج را نزد پادشاه ایران فرستاد  
 بزرگمهر اسرار آن را کشف کرد و در برابر آن بازی نزد  
 را اختراع نمود، رساله‌ای به زبان پهلوی (پند نامگ

صالح، یونس، یعقوب، افلاطون داشته، در زمان عهدجدید  
 عیسی مسیح بوده، در زمان محمد سلمان بوده، در زمان  
 پهلوی شیخ خاجات و بابالوره بوده، و بعد امام جمفر صادق  
 ، در زمان شاه خوشین کاکاردا بوده، در زمان باباسرهنگ  
 یورهنج ، در زمان بابا ناووس قاضی نبی بوده، جلوه بر  
 حافظ و ایاز نیز داشته. در عرفان شاه فضل نسیمی و در  
 طریقت حاجی بکتاش قایاقسز بوده، در برزنجه روحتاف و  
 در پردیور پیر بنیامین و عصر دوم پردیور کاکاپیره بوده،  
 جلوه بر حسین سیاه کوهی و زرتشت پیامبر نیز داشته ،در  
 دستگاه قدرت الهی وظیفه پیری و ارشاد را به عهده دارد  
 و پیرپیران را منظور وی است. تابستان به وی تعلق دارد و از  
 زبانها خالق زبان عربی می باشد، از جهات مغرب است، از  
 مزه‌ها شیرینی، از رنگها سفید، از صفات ردا و جوانمردی،  
 از سنگها دور و از چهار عناصر خاک است.

**بنیشو :** دانیشه. بنشیند

**بنهوا :** بناخه - بن. پایه و اساس، زیر بنا

**بنیهت :** توانا - شیاو. توان، صلاحیت، از بنا و اساس آمده  
 است

**بنیهران :** دای بنین. بگذارید

**بنیهری :** دانین. بگذاری

**بو :** دهبی - بو - بوئ - شنه. باشد، برای ، بو، شمیم

**بوار :** ریئل گه. گذرگاه، عبور

**بوازو :** بلین. بگوید

**بواج :** بلی. بگو

**بواچان :** بلی - بلین. بگویند، بگویند

**بوازم :** بخوازم - ناره زوو بکه م. بخوام، آرزو کنم

**بوان :** بخوینه - کوئه گهی ره شمال بخوان، بشوند، بشوید،  
 ستون خیمه

**بوانان :** بخوئین. بخوانند

**بواندی :** بخوئین. بخواندی، بخواندید

**بواندیش :** بیچره - بانگی گه. آنرا بخوان، صدایش بزن

**بوانمهوه :** بخوئین. بخوانیم، صدا بزنیم

**بوانو :** بخوئنت. بخواند

**بوئ :** بت، بامک آسیاب، باشی

**بوئجات :** پاشه کی گو. بسوند جمع، جمع شدن، به جای، بدل

## فهرهه نگوکی سدرنه نجام

**بووین** : بینه ، بین ، باشی  
**بووینان** : بینین . بینین  
**بووینیت** : بینیت . بینیت  
**بوویه** : بهم هوویه . به این دلیل  
**بوویهر** : بووره - به سه چوو . بخش ، گذشته ، بگذر  
**بوویهران** : رابورن - بوورن . بگذرید ، بخشید  
**به** : دلّ به من بده . بده  
**بهاران** : بهاره - وردی که . خرد کنند ، آرد کنند  
**بهاره** : وردی که . آسیاب کن ، آرد کن  
**بهاویژ** : بیاویژه . بیانداز  
**به بیاهن** : به بادان . بر باد است  
**به پزینه** : بیپزینه . پاش  
**به تال** : بی که تک . باطل  
**به حیل** : به فیئل . با حیل و مکر  
**به خته باران** : رنگی که بی بارانه . ماهی که در آن احتمال  
 بارش باران کم است که مصادف است با ماه خرداد یا  
 جوزه ردان  
**به دایی** : نهران - به دفر . بد و نا آگاه  
**به درا** : لاری - همتله . بد راه ، گمراه  
**به دزاک** : به وجنس - به دهیم . بد ذات ، بد طینت  
**به دزاکانهن** : بی په یوه ند - خراب ناکار . بد قاعده ، بد روش  
**به دفسالی** : ناشیرین بوون - به وجنس . بد چهره بودن ، بد  
 زاتی  
**به دفر** : مزیر - هار . بدشکوه ، بد یمن  
**به دفره** : ناحمز - ناشیرین . بد منظر ، چهره ناشیرین  
**به دکیلان** : بوره - به رده لآن . بدشخم ، ناپوخته ، ناهموار  
**به دمه** : بی نوقره . ناشکیب ، نا آرام  
**به دهات** : روودای خراب . حادثه بد  
**به دی** : بینین - خراب بوون . دیدن ، به گمان ، آری ، بد بودن  
**به دیل** : نوره . نوبت  
**به دیووم** : خراپه به . بدی می باشد ، بدادیم  
**به ر** : روویهر - بهش - نازاد . روی و جهت ، سهم ، طرف ،  
 درگاه ، آزاد ، سنگ ، عرض و پهنا ، آغوش ، سینه ، ثمر ،  
 میوه ، پیشوند بر ساختن افعال

**وزرگمهر بختگان** ( یعنی پندنامه بزرگمهر پسر بختگان بدو  
 منسوب است که دارای ۴۳۰ کلمه است .  
**بووزن** : لوت تیژ . دارای شامه قوی  
**بووسا** : راههسته . به ایست  
**بووسه** : راههسته - دیز کردن - وهک - شارهوه . بایست ، درنگ  
 کردن ، ماندن ، پنهان ، کمین ، یوغ  
**بوش** : نیو مائی - فره - قهره بالغ - بیژه - یو نهو . میان نهی ،  
 بسیار ، شلوغی مردم ، بگو ، برایش  
**بوق** : دهنگی زورنا . سرو صدا ، کنایه از قدمت و ماندگاری  
 ، شیور  
**بوغرانه** : له خو بایی . مغرور  
**بولاونو** : پی شیل . پایمال کردن ، پایمال کند  
**بولغاری** : به نوخ . نام شهری بوده که در کلام نماد کمال  
 یافتگی و پرورش است ، البته گویا به خاطر جرم مرغوب  
 و خوبی که داشته مورد مثال قرار گرفته است .  
**بوون** : له بهر نهوه . به این خاطر ، به این دلیل  
**بوونیش** : هه به . می باشد ، هست ، بشوند  
**بووک** : وهوی . عروس  
**بووخشی** : لیوردن . بخشد  
**بوووش** : بهاویژه . بینداز ، پرتاب کن  
**بوهار** : وه هار . بهار  
**بوهر** : برانهوه . بیر  
**بوهرز** : بیاویژه - تون و تیژ . بینداز ، پرآن ، تند و تیز  
**بوهریم** : بیبرینهوه . ببریم  
**بوهر** : بیاویژه . بینداز  
**بوهرزمان** : چوق به نیمه و نی . مارا بیندازد  
**بوهرستان** : بیهستهوه . ببندید  
**بوهم** : ده بهم . ببرم  
**بوویاغ** : رهنگ - دیمه . رنگ ، جلوه  
**بوویژ** : بهاویژه . بینداز  
**بوویژو** : رتکه بیری - بلیت . بگوید ، بخواند  
**بوویس** : راههسته - راههستاو - هرمان . به ایست ، ایستاده ،  
 ماندگار  
**بوویل** : خو له گهو - خو له میش . خاکستر  
**بووینه** : چاولیکه . بین



## فهره‌نگوکی سهرئه نجام

بهره‌جیژنان : چهن رۆژ بهر له جیژن. روز های نزدیک به عید

وجشن

بهره‌نگا : سوود - بهره. سود، بهره

بهره‌رهت : کمینگاه، تله، در قدیم دو نوع شکار کبک

معمول بوده یکی توسط کبک شکاری که آنرا تربیت

کرده بودند دیگر توسط بررت که آن وسیله‌ای است شامل

دو تخته چوبی که با کش لاستیکی و بند ساخته می‌شود که

به هنگام مهاجرت کبک بر چاله‌ای قرار می‌دهند چرا که

کبک مسیر مهاجرت را بصورت مقطع با پرواز و با طی

می‌کند و این دام را در مسیری می‌گذارند که کبک توسط

پا مستیز را طی می‌کند، انعکاس تخته که با دریافت پای

کبک باز می‌شود کبک را به چاله می‌اندازد و تخته فوراً به

حالت اولیه برمی‌گردد و در چاله را سد می‌کند.

بهره‌زا : ناوی گیاه‌که. نام گیاهی است

بهره‌ك : به‌رۆك. گریبان، ستاره‌ سهیل، پیش‌بند پزشک، در

نزد، برو کنار

بهره‌لا : ویلق - گه‌رال. لاقید، ویلان

بهره‌مه‌شكه : گه‌ره. کره، حاصل ماستی میباشد که در

مشک می‌ریزند و دوغ و کره به دست می‌آید

به ره‌ونه‌ق دهرده‌چی : گات به‌سه‌راچوو. از رونق می‌افتد،

بیرون می‌رود

بهره‌ی : به‌شی - قائم - قازانج. بهره، قسمتش، گروه، دسته

بهره‌و : بهره‌وارتکه خۆپۆ. بلوط

بهری : لاو نه‌نیش. درگا - ئازاد. روی و جهت، درگاه، آزاد،

طرف، سهم

بهره‌ویا : به‌رتابار. برّوبار، بهر تا بار

بهره‌ویی‌دا : دوور و نزیک. دور و نزدیک

بهره‌ویه‌ره : هاوسه‌نگ. برابر و میزان است

بهره‌یه‌ز : ماهی که در آن بلوط کم می‌گردد و گوسفندان

و حیوانات دیگر به دنبال بلوط نمی‌گردند

بهریژن : ناخۆش و نه‌زان. بیمار و ناآگاه هستند

بهریه‌من : ره‌وا - به‌خۆ کردن. بری، روا، بری کردن،

سرپرستی می‌کنم

بهری : به‌جیگه - بی‌هیژ. روا، بجا، بی‌تاوان

بهره‌ا : به راست - گه‌نار - وشکانی. به راستی، مدبر، کنار،

خشکی، به راه

بهرات : کری - براوه - ژویار. مزد، مقرری، تقسیم روزی

بهراتق : زور خاوین. بسیار تمیز

بهران : به‌زی تیر. بهره‌ها، قوج

بهرانی : بی‌درو. به راستی

بهرتابار : له وشکی تا ره‌یا. از خشکی تا به دریا، از سر تا

به پا، جملگی، کنایه از حادث شدن عالم

بهره‌یه‌ر : هۆزنگه. نام قبیله‌ای ساکن در قسمت‌های شمالی

آفریقا که با عرب و حبش اختلاط پیدا کرده است.

بهرد : کوچک - به‌رد. سنگ، بُرد

بهردهش : نه‌وه‌ی برد. آن را بُرد

بهرداوام : همیشه‌یی. همیشگی، بیرون شدم، بیرون آمدم

بهرز : سه‌ر تروپك. بلند، رفعت

بهرزه‌مل : مل‌به‌رز - که‌له‌گه‌ت. گردن فراز، کنایه از توانا و

پرهیبت است.

بهرزیوه‌نه‌وران : سه‌ره‌ویژی. جای سرازیر و فرود

بهرزین : به په‌له هیرش بودن. با عجله یورش بردن، اسبی

که هنگام زین کردنش رسیده باشد، آتش

بهرسیله : پینه‌گه‌یشوو - کال - چه‌قاله. غوره، نارس، کال

بهرشو : بره‌وده‌ری. بیرون برود

بهرشی : نه‌و چوو ده‌شت. بیرون رفت

بهریق : رگن - غه‌ره‌زن. کینه‌توز

بهرکه‌رد : راوینان - له‌ره‌تی گه‌وت. بیرون کرد، به در کرد

بهرلوا : به‌و کاره. بدر رفت

بهرلوان : به‌و ئاکار - چوو نه‌ده‌ر. به در رفتند، بیرون رفتند

بهرنه‌شیان : نه‌چوو نه‌ده‌ره‌وه. بیرون نرفتند

بهرنه‌وی : جیگه‌ی خۆف. خارج نشوی، جاهای خوفناک،

آخر زمان

بهرنه‌لان : نه‌پۆنه‌ده‌ره‌وه. خارج نشوید، نروید

بهره‌م : سوودم. بهره‌ام

بهرمه‌شه : مه‌چوو نه‌ده‌ره‌وه. بیرون نرو

بهرمه‌که‌رۆ : ده‌ری ده‌گات. بیرون می‌کند

بهروود : رووت و ئاشکرا - ده‌نگ و ئاواز. برهنه و آشکار، آواز

و صدا

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

به لیل : بوزان - گزبا. باد سرد توأم با باران، جارچی، بانگ بلند، کسی که خیرها را با صدای بلند به سمع مردم می-رساند، بلال حبشی

به م : بردن - بهم شیوه - دهنگی نهستور. به این، می برم، صدای کلفت

به م وزیل : زیفه و بوری دهنگ. لسان غیبی، زیرترین ویم ترین صدا

به ن : کیو. کوه

به نای چین : گاتی خولقاندنی نادم. زمان خلقت آدم

به نچ : رهگ - ناخ و بهرعت. ریشه، عمق و اساس

به نچی : بهما - ره گمز. اصل، ریشه، نژاد، نسب، باز گردیدن به اصل خویش، شلتوک

به ندان : بهسته لوک. بختن، یخ بستن راهها از شدت سرما و برف

به ندانه : سههوله ندان. راه ندان، بسته شدن راهها از شدت سرما و برف

به نی : دیل - بهند کراو. زیور، بنده، زندانی، بندی

به نیسان : بهند کراوان - زیز و زیزو. زندانیان، زیورآلات، بندهها، بسته شد

به نییه وان : خولقاوه گان. بنده ها، مخلوق

به هرام : وهرام یا ورهرام در میان گروه ایزدان ایزد پیروزی و یکی از یادگارهای شایان توجه روزگار آریایی است. روز بیستم ماه به نام او خوانده شده و بهرام یشت یکی از سروده های نغز اوستاست. در اوستا آن را ورت رغن می خوانند و واژه آن به معنای پیروزگر می باشد، یعنی ایزد پاسبان و رستگاری. نام ستاره مریخ است که در لاتین با نام خدای جنگ مارس آمده است. از پهلوانان شاهنامه می باشد که فرزند گودرز و برادر گیو است و در لشکرگاه سیاوش در دوران فرمانروایی کیخسرو به دست تزاو کشته می شود.

به ههمن : هه رهمس. نام یکی از امشاسپندان می باشد که در اوستا وهومنه و در پهلوی وهومن آمده که ترکیبی از دو کلمه «وهو» به معنی خوب و نیک، و «منه» از ریشه من که در پهلوی منشن و منیتین یا منش در فارسی می باشد یعنی بهترین منش، وهمن یا پاک نهاد نخستین آفریده

به زافم : بههیز - گهند و گهند. با توان، با نیرو، با کجی و نا همواری

به زهیی : بهزهیی. رحم و شفقت

به زهگیت : نهمگی تو. رحم و مروت تو

به زیکا : بهزهیت بیت. رحم کن، مهرورزی

به ژن : بالا. قد و قامت

به سات : نامانج و هوکار. انگیزه و باعث، به وقت

به ستریان : بستزوه. بسته شده است

به سیان : بستزوه. بستند، بسته شده است

به ش : پشت. سهم، قسمت

به شد : هاویه شی - شه یکی. هم بهره گیری، شراکت

به شدار : به بهمره. بهره دار، هم بهره، اصطلاحی که یارسانیان در هنگام تقسیم نذر و نیاز برای افراد جم نشین به کار می برند که اگر چنانچه جم نشین کسی را داشته باشند که واجد شرایط گرفتن بهره قربانی و نذر برای وی باشد به آن بشدار می گویند.

به شکر : سه ریشک - پشت دار. تقسیم کننده، خلیفه

به غه : خوا - نه هورا. خدا

به فراومر : وهزی بارینی به فر. موسم بارش برف

به فرانباز : به کم مانگی زستان. اولین ماه زمستان

به فره مبار : به فر ده باری. برف می بارد

به قه م : بی به لین. بدقول و پیمان شکن، خاک دو رنگ

به لام : گهرچی - که چی. لیکن، اما، به نظر من، به جانب من

به لاو : ناشکرا کردن. عنوان کردن، آشکار کردن

به له شه : بریقی ناسمان. برق آسمان

به لهك : رهش و چه رمگ. هر چیز سیاه و سفید

به له کی : خالی سپی سه ریشک. بهک، لکه سفید که روی پوست بدن پیدا می شود

به نم : بیانو - بیانگ - به لب. گاه شالی، بهانه

به نهمه ریش : ریش بان - ودین پر. ریش پهن و پر پشت

به نسمن : گاتنه - هه لیت و هه لیت. حرف تمسخر

به لو : به روه. بلوط

به لیت : دزواری. آزار و رنج، سختی

## فهره نگوکی سهرئه نجام

بهیومر : ده هزار - زؤر - له دهست چوون: ده هزار، در  
 پهلولی بیوره است، فراوان، از دست دادن  
 بهیهو : وهرن - بیاید  
 بی : وهرن - دهبی. باشد، بدون، بیا، شود، می شود  
 بی : بوو. شد، بود، بدون  
 بییا : دهبی. بشد، گردید  
 بیا : دهبی - بهلین. بشد، بیاست، عهد و پیمان  
 بیان : بوون - بدن - پهیف. شدن، بدهید، بیایند، صحبت  
 بی بهانم : بی بیانوم. بی بهانه می باشم  
 بیانقوش : کونده بوو - بایه قوش. بوم، جغد  
 بیانم : بووم - هاتم. شدم، آمدم  
 بیانوت : له بناخه و بخولقتنی. پیدایت کند، از نو خلقت کند  
 بیانویلان : بین و پرون. بیابند و بروند  
 بیانی : بووم. بودم، شدم  
 بیاوه : دوزیه وه. پیدا کرد، پیدا می کند، برگشت، برس  
 بیاون : وهرن - بگات - گهینه. بیایند، برسند، برسان  
 بیاوو : بدوژتهو - بگات. بیاید، برسد  
 بی نهرز : بی نرخ. بدون ارزش، بی ارج و بها  
 بییهسه : نهوه بیهسته. آنرا ببند  
 بی پو : بی بناخه - بریتی له بی نه مک. بدون بی و اساس،  
 بی ریشه، کنایه از بی وفا  
 بییتال : بی وینه. بی همتا، بی مانند  
 بی ته لاش : بی تیکوشان. بدون تلاش و کوشش  
 بی حدویی شو : بی برانه وه. بی حد و اندازه، بی پایان  
 بی خوف : بی خوف - به جهرگ. بدون ترس  
 بی خول : بی هورته. بی ادب  
 بیخهن : بهاوژن. بیندازید  
 بی خه بیر : بی ههوال. بی خبر  
 بی خه بیرانه : له نهو بی ههواله. از آن بی خبر است  
 بی خهوش : بی خهوش. بی عیب  
 بی دهنگ : نوقه ی لی براو. بی صدا  
 بی دهو : بی گومان. بی شک و تردید  
 بیید : بی - بریتی له سهرشین بوون. بید، کنایه از سرسبزی  
 بییدویفن : له کهل نهو بدوی. با او صحبت کنید  
 بیژنگ : سهرهن. غریبال

اهورامزدا می باشد که در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و  
 خرد و دانایی خداوند است که در آیین یاری داوود یا  
 اسرافیل می باشد. در شاهنامه بهمن پسر اسفندیار روئین تن  
 است که پس از کشته شدن پدر به تاج و تخت می رسد.  
 به وار : سهره و خوار. به پائین  
 بهوزه : نو دارنگه. نام درختی است  
 بهودره : بوئر - نوقره. بادل و جرأت، شکیبا  
 بهوهیش : نهو ده بهم. او را می برم، می برم  
 بهون پر : بادیه پیمان، از القاب سید میر احمد می باشد به  
 معنای کسی که زمینهای بایر و بی حاصل را آباد می کند.  
 از آنجائی که چسبیده ها یا کسانی که وارد جامعه یاری می  
 کردند می بایست به یکی از سادات میری سرسپرده گردند  
 پس از این رو این لقب یعنی راهنما و احیاء کننده یا کسی  
 که زمینهای بایر و بی حاصل که مقصود همان افراد بوده را  
 آباد می کند به ایشان داده اند.  
 بهی : بدات - به نه م. بدهد، به این  
 بهیا : بهلین. بیاست، عهد و پیمان  
 بهیاخ : نالا. درفش  
 بهیان : ناشکرا و روون - گازیه. آشکار و مشخص شدن،  
 بیاید، آغاز بامداد، بیان و گفتار  
 بهیانی : گازیه - بهره به بیان. بامداد  
 بهیاویهس : بهلین. عهد و پیمان، مجموعه دستورات و قواعد  
 خاص و یا پیمانی ازلی که خداوند با فرشتگان در ساجنار  
 بسته و در پردیور آن را تجدید نموده است.  
 بهیتال : تیمارچی نازهل. دامپزشک، تیمارچی  
 بهیداخ : نالا. پرچم  
 بهیداخدار : نالا هه لگر. پرچمدار  
 بهیدیوه : وهرن - بگه رنه وه. بیاید، برگردید  
 بهیدی : وهرن. بیاید  
 بهین : روون و ناشکرا. پیدا و آشکار، هویدا، میان، وسط  
 بهینهت : نه مک. وفا  
 بهینهتی : روون. پیدا و آشکار  
 بهیو : وهرن. بیاید  
 بهیوه : وهرن - رابوون. بیاید، بگذرید

## فهرهه نگوکی سهرئه نجام

بیهیدی : بدن - بکن - بدهید، بکنید  
 بیهردی : بیرون - رابون - ببرید، بگذرید، عبور کنید  
 بیل : تۆز و پووش و پلاش - خاک و خاشاک  
 بیئلو : بروات - ویل بیت - برود، رها شود، بگردد  
 بیله : بلانه - بیته - بگذار  
 بیلیو : نهوه بیته - آن را بفرست  
 بین : بوون - ههناسه - قورگ - وهرن - دیتن - بودن، نفس، گلو، دیده  
 بین : وهرن - بن - بیئید، بیخ  
 بینه : بلا - لیکه ری - بگذار  
 بینه : پنگ دانهوی ههناسه - نفس در سینه حبس کردن  
 بینهی : بیته - بیاورش  
 بنیات : بناخه - بنیاد  
 بیوهر : بی بهر - ویل - بی گهوشن - بی ثمر، سرگردان ، بی حد و اندازه، مقیاسی که در وهم نگنجد  
 بیوهر بیوهران : بیژماره و نه اندازه - بی حد و اندازه، هزاران هزار  
 بیوهران : ههزاران - هزاران  
 بیوهن : بی تهی - بی ژمار - بی شمار، ده هزار  
 بیوهی : به تۆقره و ئارام - آرام و شکیبیا  
 بییهنه : بووکه - شده است، گردیده

بیر : هوش - هزر - فکر، اندیشه  
 بی راوا : به بی شه - بدون جنگ و دعوا  
 بی رایلی : بی نه لاونهولا - بدون چون و چرا  
 بییره : بگره - بگیر  
 بییز : رهنگ - قهی - بیژگ - رنگ، اشتها، تهوع، و یار  
 بییزی : سهرن کردن - چیزی را غربال کردن، امر به بیختن  
 بیژهنگی : بی خوش - پهنی - بدون زنگ، صاف و بی غش، خالص  
 بیسه : بخهوه - بنوه - بخواب  
 بی شو : بی گهوشن و بی ژمار - بی حد و اندازه  
 بی شوون : بی سر و شوین - بی نام و نشان  
 بی شهوه : بیتاریکی - بدون شب است، بدون تاریکی است  
 بیع : کزین و فروشتن - خرید و فروش، اصل کلمه بهی می باشد  
 بی عهتهو : بی بیانوو - بی بهانه  
 بی فاله ن : بی دهنگ و چربه - بی سروصدا است  
 بی قایه : لیزگه - بی داب و نهوت - پناهگاه، بی قاعده  
 بی کووم : چاو نه ترس - بوئیر - ترس، بی باک، بی اعتنا  
 بی گهرد : بیخهوش - پاک - بی آرایش  
 بیگیژره : در خود فرو رو، صحبت را ابتدا نزد خود تکرار کن بعد از پختگی آن را عنوان کن  
 بییم : روو - دهم و چاو - هزر - مهنرسی - چهره، صورت، فکر و اندیشه، خطر  
 بی مز : بی کری - بدون مزد، بی بهره  
 بییشان : روومه تیان - چهره شان  
 بییه : بووگم - وام لی کرا - شده ام، گشته ام  
 بی مهسل : بی هاوتنا، - بی وینه - بدون همتا، بی نظیر  
 بی مهنج و مهنا : بدون ممانعت و محدودیت، بی امر و نهی  
 بی هام : پرزه لیراو - بی تام - متفرق، جدا از هم، بدون نمک  
 بی هو : بی باور - له گوئیرا - بی گهوشن - بدون آگاهی، بی اطمینان و اعتماد، ناگهان، یکجا و بی اندازه  
 بی هوو : بوئیر - بی گومان - بی باک، بدون شک  
 بیهران : بگون - بگیرد  
 بییهن : بووه - بووکه - شده است  
 بیهولهت : نسک و ناهمی - بدبخت و بیچاره

(پ)

پا : پیتی - وشه به لاجهوی. اندازه، به نیابت، به جانشینی، حرف تعجب  
 پاتار : چاودتیر - پاهوان. نگهبان  
 پاتاری : نواره - پیر و بهک کهوته. آواره، مات و نامفهوم، پیر و فرتوت، نگهبانی  
 پاتان : پیر و بهک کهوته - کهرستهی مال. پیر و فرتوت، بیکاره، ابزار خانه  
 پاتهرم : ناپورهی خهک. جماعت، توده مردم  
 پاتیله : مه نجهئی چوکه. دیگ کوچک  
 پاپاغ : جوژی کلاو. نوعی کلاه  
 پاییا : پیرهو. پای پیاده  
 پاچ : چری. سر داده  
 پاچ : هه لپاچین - له تکردن. قطع کردن، بریدن  
 پار : پاره که برکه - پارچه. قسمت، جزء، پارسال، نیمه دوم، زنگهای کوچکی را گویند که رفاصان دوره گرد موقع رقصیدن در انگشتها می کشیدند و به تناسب ضرب موسیقی آنرا به صدا درمی آوردند.  
 پاره : بول - له تکه - پاره - برکه. پول، جزء، پاره، آنجا  
 پاره که : بریتی له رابردوو. پارسال، کنایه از گذشته  
 پاس : ریژ - چاودتیری - زیره فانی. حرمت، نگهبانی  
 پاسا : له نیو چوون - چارونهوه - چاوپوشی. از بین رفتن، پنهان کردن، سرپوش نهادن، چشم پوشی  
 پاسای : وهک - شیوه. مانند  
 پاسه : ههروا - وه گوو. اینچنین  
 پاش : پاشه ل. پسوند به معنای پاشنده، پس مقابل پیش، پس از این  
 پاشه پاییز : پاش وهرزی پاییز. پس از پاییز  
 پاقر : توژگ و ژهنگی مس. زنگار مس، جرم و زنگ  
 پاکتاو : خاوتین - شوژدنهوه. پاکیزه، به طور کلی، تمام و کمال  
 پال : لاپال - لاشپانی گتو. دامنه و کمر کوه، کنار، کوه، هول دادن، درون، همکاری، پشت، متکا، زباله  
 پال : نوقسان - زبل - گتو. ناقص، زباله، دامنه کوه و کمر ، ستیغ کوه، متکا، جانب، همکاری

پالار : زهل و چیلکه. چوبی استبر باشد که بام خانه ها را با آن می پوشانند  
 پالفته : پالاوتن. بالایش، صاف کردن  
 پالو : پالهوان - پالاوتن - زیپ که. پهلوان، بالودن، زگیل  
 پاله : گریکار. کارگر  
 پالنه : لاپال. دامنه و کمر کوه  
 پاوه : سه ریا - پتهو. بریا، قائم  
 پاوه پا : پیتی به پیتی - مال به مال. قدم به قدم، منزل به منزل  
 منزل  
 پتیاره : پهنای - شهینانی. آفت، آسیب، اهریمنی، بدکار، خُل و دیوانه، خلاف، ضد رونده  
 پرباران : مانگه باران - فره باران. ماهی که در آن بارش زیاد باشد  
 پرپیو : به پهله - شارهوه. عجله، پوسیده  
 پرپیوت : نیو خالی - رزیو - خاش. میان تهی، بسیار ریز ، فرسوده  
 پرپه لاش : پووش و په لاش. خاشاک  
 پرده : پیکل. پل، پردیور  
 پردال : پر بهرد. پر از سنگ، سنگ آماج در بازی سنگ اندازی  
 پردالنه نان : پیکاندن - په ری دال - نه نکاوتن. دقیق و بی خطا  
 به هدف زدن، پر کرکس  
 پردوناج : بریتی له هوزی پردیوهه. پردیور ناجی ، کنایه از قبله بودن پردیور می باشد.  
 پردیوهه : پرد + وِر. این طرف پل. پرد + وِر : پل خورشید. نام منطقه ای می باشد در هورامان مابین پاوه ونوسود که محل نثر آئین یاری و همچنین محل زندگی سلطان اسحاق و یارانش می باشد که بنا به اعتقاد اهل حق قبله گاه یارسانیان می باشد و کنایه از پل صراط است که روان در گذشتگان از آن عبور می کند و در اوستا با نام چینوت پل آمده که یک سر آن بر قله دائیتی و سر دیگرش بر البرز است و در عبور خطاکاران از آن به اندازه لبه تیغ باریک می گردد.  
 پرسام : پرسیم. پرسیدم  
 پرسه : ماته مینی - ماته م. عزاداری، عزا

## فهرده نگوی سدرنه نجام

**پوشپهر :** گیای وشک - یه کم مانگی هاوین. خشک شدن برگ و گیاه و رستنیهای نازک ، موسمی که در آن گیاهان و گلهای صحرائی به خاطر گرما خشک و از جا کنده شده است.

**پول :** دهسته - تاقم - قوناغی له خونیدن. دسته ، گروه، کلاس، جمع

**پول وه پول :** قوناغ به قوناغ - کورت به کورت - کات به کات. کلاس به کلاس، گروه به گروه، لحظه به لحظه

**پولا :** ناسنی پنهو. پولاد

**پولان :** زیکهوته له گه ل دوا مانگی زستاندا. رشمه برابر با ماه

**پولهک :** چوبکه. نوا

**پووسانو :** بهلهپهل - چل و گه لای دار. شتاب وعجله، شاخ وبرگ درخت، پوسیده

**پویت :** لیوان خالی - ورد - کورت و کز. میان تهی، بسیار ریز، کوتاه و حقیر

**پویج :** خالی. هیچ، خالی، بوج

**پویله دار :** خشل. داشتن رشته و مهره های زینتی

**په :** وشه یه یوه ندی. کلمه ربط ، وه ، به

**پهت :** کورتی - لهت - پهنه. طناب، تکه پاره، سرور، عمل، بند

**پهتکه :** گوریس. ریسمانی که از موی بز درست می شده است که پس از استفاده و فرسوده شدن دوباره آن را از هم باز کرده تا دوباره بریسند که به کار گیری مجدد آن مو را به تکه می گفته اند.

**په تمان :** به لئین. پیمان

**په تواج :** ولآم. پاسخ

**په ته وه :** شر و شیتال - نالوز. پاره پاره، درهم و آشفته

**په تی :** رووت - بی خموش. خالی

**په دیت :** دیار. بدید

**په ژاره :** خهوم خهفت - نالوزی. فکر و خیال ، آشفستگی

**په ژم :** خوری. پشم

**په رپهر :** یوشپهر - خهزه لوهه. پرپر و ریخته شدن برگ گل و پریدن برگ خشکیده جو و گندم و گیاه می باشد.

**په ران :** وه رزی به ران گرتن. فصل جفت گیری گوسفندان

**پرشت :** نالوز - بریتی له که مینه. افشان، کنایه از کثرت

**پرشنگ :** تیشک - بزبسک - پرووسکه. تابش، شراره، جرقه

**پرلاک :** پرچوله - پر بزاغ. پر تکان، پر جنب وجوش

**پرمه :** برمه ی گریان. زیر گریه زدن

**پروازه :** شلواغه - بی بناخه. بی اساس، شل وی پایه

**پش :** پشت - دوا. پشت، عقب

**پشتای پشت :** پشتاو و پشت - بهره به بهره. مکرر ودائم ، نسل به نسل

**پشک :** پشک. قرعه، وسیله بخت آزمایی، سهم و قسمت

**پشکش :** پشکی. قرعه اش، سهم و قسمتش

**پگه :** گه له خان. اصطیل

**پکه :** فرمانی بگر. امر به کردن، قاب بازی، دمر افتادن

**پلاره :** تانه - لومه - ونه ی تال. متلک، سرزنش، سخن سرد

**پلاش :** بابرده له. گیاه خشک باد برده، خاشاک

**پلنگیان :** تیکه لاور. درهم و برهم

**پله :** پله و پایه - ههل - بناخه. مقام و مرتبه، درجه، فرصت، پایه، دامان

**پلی وش :** خامه - نوسپ. مرکب، اسب

**پو :** بهلهپهل - هیز و توان. عجله و شتاب، شاخ و برگ درخت، پوسیده، تاب و توان، بود

**پووپه :** به بووگه ره - به تامه - سه ره تا. هدهد، آرزومند،

آغاز، ستیغ کوه، آگاه، مطلع

**پوور :** کور. پسر

**پووره :** کور - وه چی تازه ی میشه هنگ. برآن، نسل نوین

زنبور عمل، خرد و بودر شده، پسر، ریز ریز

**پورهنگ :** نشان آنچنانی از این ساز که نه بدست نیامده فقط

دومین فرد از خاندان سلجوقی به نام آلب ارسلان را سازنده

نوعی شیپور فلزی به نام بورو یا پیرنگ می دانند.

**پوز :** پوزه - دهم و قه پوز. گرداگرد لب و دهان

**پوس :** جهسته - پیست. جسم، پوست

**پوش :** باشل به مانای شاردنه وه. پسوند به معنای پنهان

کننده

**پوشا :** شاراوه. پوشید

**پوشته :** شاراوه. پوشیده

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

پهړ: تيله - قوژين. گوشه، کنار، اطراف  
 پهړاش: خاش و پهړاش. خرد شده، آرد شده، کنایه از  
 بختگی  
 پهړاش پهړاش: لهفه لهفه ورد. تکه تکه، ریز ریز شده  
 پهړاو: نیوی کښوکه له کوردستان. نام کوهی می باشد در  
 استان کرمانشاه که پشت کوه بیستون قرار گرفته است.  
 پهړاوه: تی په ریو - باز بردوو. گذر کرده، پریده  
 پهړتوک: ورده. ذره  
 پهړتووک: کتیب. کتاب  
 پهړج: پرچین، حصار  
 پهړد: فوک دان - تاراندن. دور افکندن، انداختن، راندن  
 پهړداغ: بهرداخ - جوان گاری - ساز و به گه یف. پرداخت،  
 درست کردن و به انجام رساندن، زیبا، درست و سالم  
 پهړدهوانه: خاوه نهنی. صاحب پرده، صاحب اسرار  
 پهړوشه: خهفتبار - فالوژ. پکر، غمگین، پریشان  
 پهړویش: خه و خهفت هه لپروا. بهروش، غم و اندوه،  
 پراکندگی و منجم نبودن، خس و خاشاک  
 پهړه ند: بزیک - بریقه شمشیر. اخگر، شمشیر براق، برق  
 شمشیر  
 پهړهنگ: پرووسک - گواره. اخگر، گوشواره، فروغ  
 پهړهنگه: جیکه ی باز بردن. جای پریدن، اندازه ای که بتوان  
 از آن بر روی آب یا ارتفاع عبور کرد  
 پهړی: بو\_ له بو. برای، از برای  
 پهړیتان: بو توه. برایتان، برای شما  
 پهړیر: دویکه - پیوه - رابردوو. دیروز، پریروز، گذشته  
 پهړیم: بو من. برایم  
 پهس: پاش - دوا - پیش. مقابل پیش، عقب  
 پهسپه سه کوله: جوزیک جالجا لوه. نوعی عنکبوت است  
 پهسیس: بی توخ - سارد و بی هست. بی ارزش، سرد و  
 بی روح، آش زیاد پخته شده و درهم  
 پهشت: فالوژ - تهوا گهروهی یهک. در هم آمیختن، مکمل  
 هم بودن  
 پهکه: نیش کردن. کار کردن  
 په ل په لهن: له کاو له که. شاخه شاخه است  
 په له تن: به په له یی. اشتباه کار است  
 فزونی

په لار: راوچی بالنده. کسی که پرنده ها را می گیرد و  
 نگهداری می کند  
 په لام: په نابهر - به کار هینانی - مالی حورام - هیرش. پناه  
 بردن، استفاده از حقی که متعلق به شخص نیست، حمله  
 په لامار: هیرش - هه لمت. پناهنده، تحت حمایت قرار  
 گرفتن، تجاوز و بورش  
 په له مار: په ناوا - لیزکه. مأمنگاه، پناهگاه  
 په له مه: به رزی. بلندی، رفعت  
 په لپار: جیوی سی جل. یک قطعه چوب سه شاخه که  
 سنگ آسیاب بر روی آن مهار می شود، کنایه از صبور و  
 بردبار است  
 په لیت: هه لیت و به لیت - گه و جانه ریستن سخن و حرف  
 بی مزه، پلید  
 په مین: هه لماسین. آماسیدن  
 په ن: سووک و ترو. پند، خراب و ضایع، سبکی  
 په نا: لیزکه - هه فارگه. پناه، مأمن  
 په نی: ناشکرا - سووک و ترو. پیدا، آشکار، ضایع و سبک  
 په نه: وتهی به نوخ. پند، درس عبرت  
 په نهش: بو نهو - به نهو. برایش، به او  
 په نه شان: به نه م. به ایشان  
 په نه م: بو من. برایم  
 په نی: ناشکرا. پیدا  
 په وسه: به م هویه - به م جوژه. به این دلیل، اینطور است، به  
 شکلی دیگر  
 په وکا: بو نهوهی. برای اینکه  
 په وکه: به م هوکاره. به این دلیل، زیرا، برای اینکه  
 په ی: بو - به شوین گه و تن. برای، به دنبال  
 په یجوور: گرگاش - سه نگ و سوژن. جستجو  
 په یماوه: پیوات. طی کردی، طی شد، اندازه گرفتی  
 په یوهروه شان: له هه مبر زه نجیره چیا. در روبروی سلسله  
 جبال  
 په یوهسته: پیوسته. مربوط است، لازم می باشد  
 پیئا: دیار - ناشکرا - ییاو. معلوم، مشخص، مرد  
 پییت: ییز - سه ره تا. یمن و برکت، آغاز، برایت، پایت،  
 فزونی

## فهره نگوکی سه رنه نجام

**پینتا** : لای تو - بو تو. نزدیک، برای تو

**پینتاپینت** : له په پینتا - له په ستا. هه پناهه بیت، پی در پی

**پیخ** : روکیان - زامار. خراش

**پیرموسی** : یکی از یاران سلطان اسحاق برزنجی می باشد که مظهر مکائیل یکی از هفت فرشته مقرب درگاه الهی می باشد و ملقب به پیر موسی است که در زمان پیشدادیان جلوه بر گودرز داشته، جلوه بر لقمان حکیم، سام پسر نوح، موسی نبی، شمعون در زمان عیسی، جابر انصاری در زمان مولا علی، در زمان بهلول شیخ حسن، بابا نجوم، و بعد امام سجاد، در زمان شاه خوشین بابا فقی و سید فلک الدین، در زمان بابا سرهنگ قیصر، در زمان بابا ناووس صالح عربتی، در عرفان شاه فضل زکریا، در زمان بکتاشیه شاهین، در برزنجه ملا رکن الدین پنجوینی که در پردیور ملقب به پیرموسی می گردد. در عصر دوم پردیور با نام کاکارحمان از دمشق آمده است. بر شاعران جلوه بر مولانا، سنایی و فردوسی نیز داشته است که در اوستا یکی از امشاسپندان به نام اردیبهشت می باشد. پاییز به وی تعلق دارد. از جهات جنوب است، از صفات راستی و از رنگها دیز یا بنفش است. خالق زبان کردی می باشد و از عناصر آب، از سنگها صدف از مزه شوروی، وظیفه او در دستگاه قدرت الهی ثبت کردن وقایع هست و نیست می باشد، قلم زرت، وزیر، دفتر دار، از القاب ایشان می باشد.

**پیس** : خراب - ناجور. بد، ناجور

**پینسا** : وه کوو - شیوه. مانند، مثل

**پیساو** : خراب - ناریک - ناوی پیس. بد، ناجور، آب کثیف

**پینسای** : مانند، مثل

**پیسسه** : وهک - شیوه. مانند

**پینشان** : له بو نه مان - بو نه وان. از برای ایشان، به آنها

**پیش تهرم** : بهر له مهرگ - به خشینه وهی خیر بهر له نه سپردهی تهرم. پیش از مرگ، بابت جنازه و مرگ، خیرات قبل از سپردن مرده به خاک

**پیشواره** : خواردنی ناماده. عرضه شده، غذای حاضر، خوراک قبل از غذا

**پیشیه** : تیسک - ناوک. استخوان، هسته

**پیشه نگ** : پیش رهو. پیشانگ، پیشرو

**پیف** : هه لتوقاو. پف کرده

**پینک** : بان و بهرین - ریز به گه یف. هموار، درست، منظم و مرتب، شاد و سرحال، رفتن

**پینکای** : نه نگه وتی. مصدر فعل به هدف زدن

**پینکام** : نه نگه وتم. اول شخص مفرد در ماضی

**پینکات** : نه نگه وت. دوم شخص مفرد در ماضی

**پینکاش** : نه نگه وتی. به هدف زد، سوم شخص مفرد در ماضی

**پینکایمی** : نه نگه وتان. اول شخص جمع در ماضی

**پینکایدی** : پینکاتان. دوم شخص جمع در ماضی

**پینکاشان** : سوم شخص جمع در ماضی، این افعال در مضارع به این شکل خواهند بود:

**مه پینکی** : اول شخص مفرد در مضارع

**مه پینکو** : دوم شخص مفرد در مضارع

**مه پینکا** : سوم شخص مفرد در مضارع

**مه پینکمی** : اول شخص جمع در مضارع

**مه پینکدی** : دوم شخص جمع در مضارع

**مه پینکا** : سوم شخص جمع در مضارع

**پینکامان** : له خالی دان - سره واندن. زدیم، کوبیدیم

**پینکاو** : له خالی دا. زد، به هدف زد

**پینکاویم** : پینکامان. زدیم، افکندیم

**پینکای** : لیت دا. زدی

**پیلان** : گه لاهی کار - گهین و بهین بو فیکل بازی. طرح، توطئه، پیل + ان : پل، نوع، یک لحظه، هریک از دست و پا

**پینم** : بو من - به باوه ری من. برای من، به من، به گمانم

**پینمان** : بو مان. برایمان

**پینمه من** : له کن من - له بو من. نزد من، از برای من

**پینو** : باشه ل بو پینواندن. پسوند به معنی پیمان، اندازه گیر، به شما، فکر شما

**پینوار** : پینواره. غیب، ناپیدا

**پینوان** : پینواندن به هر شیوه. اندازه گرفتن به هر طریق

**په پیهوس** : باشکو - په پیهوند. پیوست، پیوند

**په پیهون** : په پیهوند. پیوند

**پینویست** : پینویس. لازم

**پینین** : بان - پرزاو. پهن، ولر



(ن)

تا : جووت. جفت، همتا، حرف فاصله زمانی، برای اینکه، حرف شرط

تابگنیم : با بَلیم - تا ده نغمه هیه. تابگویم، تاصدایم هست  
تابوور : دسته بزرگ، لشکر، سپاه، تل بلند، کوهی واقع در  
زمین جلیل در جنوب شرقی ناصره و از کوههای فلسطین  
است که آن را طور خوانند. برخی تابور را کوه تجلی  
حضرت مسیح دانسته اند. بعد از شش روز عیسی پطرس و  
یعقوب و یوحنا را برداشته ایشان را تنها بر فراز کوهی به  
خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیر گشت و لباس او  
درخشان و چون برف به غایت سفید گردید چنان که هیچ  
گازری بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید و الیاس  
با موسی بر ایشان ظاهر شده با عیسی گفت و گو می  
کردند. (مرقس ۵-۲ : ۹)

تابوق : رسمی قدیمی در میان مغولان که شخص گناهکار با  
سر برهنه یک گوش خود را بدست می گرفت و نزد سلطان  
یا امیر خم می شد و عذر تقصیر می خواست و گاه این عمل  
جهت ادای احترام بجا آورده می شد.

تات : تاشه بهرد-باوک-عارهب. کوه سنگی، تخته سنگی صاف  
که روی آن نماز گذارند، پدر، همواری، عرب

تاتیل : پهروشی - پهشیوی. نگرانی

تاپان : نالاندن - نوور دین. پیچاندن، نور دیدن، چاله ای  
که چهارچوب در در آن به حرکت بازوبسته می گردد.

تاپو : ناسو. تارما. افق، شبح

تاپوور : هوژنگی مورد له نازه ربایجان. قبیله ای کرد در  
آورباگان

تاجیل : پهله. عجله

تاخ : گه رگه - ته نیش. محله، طرف و سمت سو، محل مورد  
نظر

تاخم : کوّمه لیک کهل و پهل یان جلگه. دسته ای از ظروف یا  
لباس

تارهن : شهوه زهنگه. تاریک است

تاریق : میژوو. تاریخ

تاری : تاریکی - له داهاتوو - ناشاره زا هاتوون. تاریک  
درآینده، ناگاه روی آورنده

تاری شهو : شهوه زهنگه. شب تاریک

تاریوه شه بانسی : شهوه زهنگه - تاریک تاریکه شب ، نوزهیل  
، شب تاریک

تاس : قاپ. کاسه ، یکی از آلات ضربی است و آن  
کاسه ای فلزی می باشد که پوستی روی بدنه آن کشیده شده  
و این پوست به وسیله نخهایی که از اطراف آن می گذرد به  
خوبی محکم شده همچنین به وسیله دو قطعه چرم محکم که  
به انتهای هر کدام نخ می متصل شده است و نوازنده نخها را  
به منظور نگهداری قطعات چرم دور مچهایش می بندد و آن  
را به صدای درمی آورد مشخص می گردد که آن را بیشتر در  
خاقانه ها و مراسم ذکر به کار می برند. آسمان، مکعب شش  
طرف که در بازی نرد به کار میرود.

تاسه : هز - خولیا. آرزو، میل، حسرت، اشتیاق

تاسهت : هز و رهوتی پی گهیشتن. اشتیاق و وصال

تاش : گاشه بهرد - هیژک. صخره بلند در کوه، تخته سنگ

تاشام : دام تاشی - دابلوساندن. تراشیدم

تاشیا : دابلوسیاک - داتاشراو. تراشیده شده، تراشید

تاف : وهرز-خویرشت. خروش آب، موسم، غرش، فرو ریختن

آب از بلندی ، اوج و فرود موج

تافی : به نهوژم - توند و توّل. شدت و تندی، محکم

تاق : جل و بهرگ - مال. جامه، عبا، لباس، اتاق، خانه، نیم

روز، کارگر نیم روز، محقق نیز معنی می دهد، بی نظیر

تاق وه تاق : نیوهرو - تووژینهر - مال به مال - نیوهرو - به

نیوهرو. نیم روز به نیم روز، منزل به منزل

تاقه سوار : چاک سوار. یکه سوار، سوار کار بی نظیر

تاقی : بهراورد - تووژینهوه - ههژمار کردن. آزمایش، تحقیق،

راستی ، ادغام، حسابرسی

تاقی : نیوهرو - بی وینه - جووری کلاو. تاق، نیمروز، بی

نظیر، فرد، نوعی کلاه

تاک : تاکه - بلاو. تک، تنها، باز، گشاده

تال : تامی تال - تاله پهتی. تلخ، یک رشته نخ یا هر چیز

دیگر

تالا : چاره نووس - بی هاوتنا. بخت، اقبال، یکی است، بی

همتاست

تالان : تالان - چه پاو. غارت ، به بغما بردن

تالاو : کهسر - گوماو. غم و اندوه فراوان، تالاب

## فهرده نگوکی سهرئه نجام

**تاویر :** تهرم - که لاک - گاشهبرد-تاقیتر، جنازه، تابوت، مفاک، سنگی که از بالای کوه رها شده باشد، تخته سنگی صاف که بر روی آن نان می‌بزند.

**تاوین :** تاوانهوه. ذوب شدن

**تاهی :** تاکه. یک تا، تائی

**تایر :** تیر. طاهر

**تای میزان :** تا ترازوو. لنگه ترازو، کفه ترازو

**تایوور :** گاشهبرد-تهرم. تاویر، تخته سنگ، جنازه

**تایه :** زمهر. توده انباشته شده گیاه برای آذوقه زمستان،

گیاه و غله درو شده مزرعه

**تایی :** تاکه. یکی، تا، واحد

**تایین :** دیاری کردن. تعیین

**تر :** بریتی له خو هه لکیشان و درو- باشکوه. الکن، دیگر،

صفت تفضیلی، کنایه از لاف و دروغ

**تراز :** شکنجه، کنایه از بیهودگی و ولگردی، بی ارزش و کم

**ترجمان :** تاوان دانهوه. جریمه

**ترشقه :** تریشقه، تهره شقه : چه خماخه - پرووسک. رعد و برق

، شراره و اخگر

**ترکه :** چؤل و ویل - ویر. متروک، وامانده، مرده ریگ

**تشتهر :** نه ستیره ی تایه تی باران. فرشته باران در آئین

زرتشت، ستاره مخصوص باران که با دیو خشکسالی در

جنگ است

**تفاق :** زمهر - هه لکهوت. آذوقه، اتفاق، اتحاد، جم

**تفت :** روپ - پز. مره گس و یا تند

**تکا :** تکا و ته مه تا. شفاعت و خواهش

**تلار :** پورخز - ته مه ل. تنبل

**تله :** مرغزار باران رسیده، شیرین

**تنگز :** خبو. خوک، خنزیر

**تولف :** زاروک - کوربه. طفل، نوزاد

**توتهک :** سازی است بادی مانند نی لیک و آن را در دهان

قرار می‌دهند و از لای شکاف آن می‌دمند و صدای

یکنواختی مانند سوت از آن پدید می‌آید و آنرا از چوب

سخت درست می‌کنند و عده‌ای هم آنرا از نی سرخ

می‌سازند و گاهی آنرا چنان درست می‌کنند که از آن

صدائی شبیه صدای پرندگان درمی‌آید.

**توپراغ :** بووش و پلاش. خار و خاشاک

**تان تان :** رووش رووش - دهنکه دهنکه - پت. ریش ریش  
دانه دانه، نخ نما

**تالو :** چه باو - بوچیلکه - خوازبار - پهیرهو. تالان، غارت، گیاهی  
که ریشه‌اش را هیزم سازند، مرید، طالب

**تالو تورش :** تال و ترش. تلخ و تورش

**تالوش :** تالک. گیاهی است تلخ که کبک آن را دوست  
دارد.

**تالووخ :** پالهوان. پهلوان

**تالوک :** پهله پهل. شتاب و عجله

**تالوکه :** پهله. شتاب

**تاله :** چاره نووس. بخت، مخفف طاهر و پاک، نوعی دانه  
تلخ که قاطی دانه‌های گندم می‌شود، سیاه مایل به  
خاکستری، گیاهی که ریشه آن را هیزم سازند، نحس و  
شوم، تلخ است

**تام :** تام - ته اوو. طعم، مزه، تمام، کامل

**تامل :** خوراگر. تحمل، شکیبایی

**تامه :** سهرترویک - هه لکهوت. بلای سخت که بالاتر از همه  
بلاها باشد، حادثه بزرگ

**تان :** کات - هیز - تال. وقت، هنگام، توان، تار مقابل بود،  
پرچین

**تانج :** زهره رنگ. کلاه پادشاه، کنایه از نماد و سر لوحه می  
باشد.

**تانجی :** تازی - تانیزی. تازی شکاری

**تانجیه وان :** چاودتیری سه می راو. نگهبان سگهای شکاری

**تانوک :** پهرزین - چه پهر. دیواره از ترکه تنیده، پرچینی که  
از ترکه و چوب درست شده باشد

**تانول :** دهم لهق. کج دهان

**تانه :** سهرکونه - بنه ما - تار. طعنه، تان مقابل بود، اصل  
و اساس، پایه

**تاو :** هیز و توانا - خوره تاو - تهو - به پهله. تابش، تاب و  
توان، گرمای شدید، تب، با شتاب و عجله

**تاوان :** سزا - تاو کردن. جریمه، جبران، تلافی، پاداش، ذوب  
کرد، گداخت

**تاوشت :** هیز - توانا - بوشت. تابش، قدرت، تاب و توان

## فهره‌نگوکی سهرئه نجام

توخ : قه‌له‌و - نامی تال- تۆز. گردوغبار، چاق، مزه تند  
 تور : چلباو - باشکۆ. گل و لای، خورجین، دام یا شبکه  
 توراغ : سیراج. ماست کیسه، دوغی که آن را در کیسه می  
 کنند تا آب آن بچکد و سفت شود  
 توران : ولاتی تورکان. به سرزمینهای ناحیه ترک، چین،  
 ماجین و خزر گفته می‌شده که فریدون به پسر بزرگ خود  
 به اسم تور داده است.  
 توراو : زیز - تاراو. رنجیده، قهر کرده  
 تورناغ : ناوی شوئینکه وهک کیوی قاف. نام محلی می باشد هم  
 چون کوه قاف  
 تورنیانچی : که سیکه تورمیا لی بدات. تلمبه چی، پمپ چی  
 توره : زانست - له‌فی تاکه - تووره. دانش، رد کوچک،  
 شاخه تاک که می‌برند، خشمناک، اثر، آزر، آگاهی  
 توز : خاک و خۆل. گرد و خاک  
 تووز : خاک و خۆل- چرو- داخ. گردوغبار، جوانه درخت، داغ  
 توس : پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران بوده که سرلشکری  
 سپاه کاوس و کیقباد و کیخسرو را داشته، گویند شهر  
 توس خراسان از ابنیه اوست، در شاهنامه آمده که توس از  
 جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو و به قصد مسافرت به  
 جهان دیگری روی به کوه و بیابان می‌گذارد اما پس از  
 غایب شدن کیخسرو و با سایر همراهان در زیر برف ماند و  
 جان سپرد. توس در اوستا به همراهی سیوشانس و کیخسرو،  
 گیو، گرشاسب و سام نریمان در رستاخیز خواهد آمد.  
 توس : تاریک. تاریکی  
 توش : نووش بوون. تورا، درگیر شدن، گرفتار شدن  
 توش : سهرماوهز. هوای سرد و بارانی، مودی و بد اخلاق،  
 کنایه از ناهمگون  
 توشا : قه‌لس. درداخلش  
 توشهر : تووشی هاتن - ته‌فه‌فا. توش، روبرو شدن با هم،  
 هوای سرد و بارانی  
 توش بون : نازه‌لای یه‌کتز بوون. گرفتار شدن، روبرو شدن  
 با هم، مواجهه شدن با مسأله ای  
 توق : سهر توویک - زیزه - به‌رنه - سهرۆک. بالاترین نقطه،  
 گردن‌بند زرین، حلقه، در رأس  
 توك : نه‌ختیک - تووک. اندکی، کم، دعای شر، نفرین  
 تهبوور : نالۆز. افشان

توکه‌ل : توکله - قاوخ. پوست، پوسته میوه یا هر چیز دیگر  
 که بی ارزش می‌باشد  
 تۆل : یز - ییزه. جنین  
 تۆلی : تۆیل. پیشانی، کنایه از نمایش قدرت و در بر داشتن  
 پرده سرو واقف گردیدن است.  
 تولا : توکمه - تیک تونجاو. چگال، هر چیز سخت و سنگینی  
 که ذرات آن به هم فشرده باشد، سختی  
 تۆله : گیاهک بو دهرمان. بنه‌تو - شتق. انتقام، تلافی، گگاهی  
 که استفاده داروئی دارد  
 تۆم : شتق - بنه‌تو - نه‌ره - فیژه. تخم، بذر، صدای بلند و  
 مهیب، توأم، شمایم  
 توم : نه‌ره - فیژه. صدای بلند و مهیب، عظیم  
 تومارک : تاریک. تاریک  
 تومتوراق : نه‌تنه‌نه و رازاوه. شکوه و جلال، کروفرا  
 تومری : نه‌نوور. تنبور  
 تۆمه‌نی : تو بو منی. تو برای من هستی  
 تون : ناورکه. گلخن، آتشدان  
 توننا : به فیرو چوون. نابود  
 تووا : ته‌وزمی ساردی و کهرمی. شدت سرما و گرما، موقعیت  
 زمانی از لحاظ گرما و سرما، کنایه از شدت بدی  
 تووره : داو-توچن- زانیاری- شهرم. دام، شبکه، دانش، آزر  
 توونه : دۆزه - نادیار و تپ و تۆز. جهنم، نامشخص و پیرگرد  
 و غبار  
 تووه : کو‌تایی - دووما - تۆیی. انتها، بن و بیخ، تو هستی  
 تووه‌نی : تۆیین. تو هستی  
 تووانه : نوقل و شیرینی له‌گه‌ل پتیه‌کی. نقل و شیرینی همراه  
 جهیزیه  
 توین : ناورکه. گلخن، آتشدان  
 تویس : گیاهکی درکین. گیاهی خاردار  
 توچییا : هه‌لپزاو. پاشیده شد، پراکنده گردید  
 توئیل : ته‌پلی سهر. توئیل. بالای سر، پیشانی  
 توویل : بیواره - زل - چرو. غریب، نسبتاً بزرگ، ترکه و  
 شاخه جوان  
 توویل ته‌کن : وه‌رزی میوه جنین. فصل برداشت نهایی در باغ  
 ته‌باخ : مانگی هه‌شتمی رۆمی. ماه اوت، ماه هشتم رومی  
 ته‌بوور : نالۆز. افشان

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

ته تهر : ههوال بهر. نامه بر  
 ته تی : گاشه بهرد. سخره ای ، سنگ بزرگی که زیر آن خالی باشد.  
 ته پیل : دهول. طبل  
 ته پلی : زانیاری. آگاهی  
 ته پهسو : ناوی گردیکه له شاره زوور. نام تپه ای می باشد در شهر زور  
 ته جنیس : به ریز کردن. هم جنس کردن، از جنس هم قرار دادن، آهنگین، نغمه دلنشین وموزون  
 ته خش : گولله بهک که خال بپیک. تیر و یا هر چیز دیگری که بیاندازی و به هدف بزند  
 ته خلیت : جۆر - تیکه ل - به تی نه بوون. نوع، گونه ، در هم آمیختن ناخالصی با خالص  
 ته ر : خوسا - چاک - وشه بهک بو گاته. خیس، خیلی خوب، کلمه تمسخر، برازنده  
 ته رز : شیوه - رهوش - جوان و دل بزوین - ناوی مقامیکه له تهنوور. شیوه، روش، نوع، مانند، زیبا و دلپسند، نام یکی از مقامات تنبور می باشد  
 ته رزیل : دل و چاو خاوتنی. چشم تر یا دل پاک  
 ته رش : برکه - بریک ناگر. بخشی از گله، مقداری از آتش  
 ته رفه : تله - قوزین - کوتابی هر شتیک. کنار، گوشه، منتهی، پایان هر چیز  
 ته رفی توین : تهر و توونا. تهر و توین  
 ته راق : دهنگی له شکیان. صدا و آوازی که از کوفتن وشکستن چیزی برآید  
 ته رقی : لیدان. زدن، کوفتن  
 ته رکه : بووچک - چکوله. کوچک  
 ته رم : ترم - نه ستره ی حوت برا - خوی نالۆز. جنازه، مرده، ستارگان هفت برادر، پی ریزی کردن، خواب ناراحت و پریشان  
 ته رهک : جۆزیک نالوون. تهرک : ززین، نوعی زیور  
 ته ره شقه : چه خماخه. ترشقه  
 ته ربیب : جۆزه ته قمل لیدانی دروست. نوعی دوخت با بخیه درشت، دوختی که دو سر پارچه را به هم بدوزند  
 ته ریده : ریگر. راهزن  
 ته ریک : بیوه. بی نصیب

ته زیقا : بی ههست کردن. بی حس کردن  
 ته شخیس : بهرز و به ریز. متشخص  
 ته شهر : په یف به تووره بیهوه. حرف زدنی که از روی عصبانیت باشد  
 ته ف تهف : گرم و گور - شهر و شوور. گرم و پر حرارت، دعوی داغ  
 ته فتیش : پشکنین. جستجو، تفحص  
 ته فروتوین : هه لیزاو. پراکنده، جدا از هم، از هم پاشیدگی  
 تهق : دهنگ دانهوه. اسم صورت، صدای بر هم خوردن چیزی سخت  
 ته قبیل : ماچ کردن - رامووسین. بوسیدن، بوسه  
 ته که : ته قلیا. تنها است  
 ته ل : هه لیزارده - نال. برگزیده، نمونه، تلخ  
 ته ل : بهرد - تانی باریک له ناسن. سنگ، تار، رشته ای از هر چیز، سیم ساز، اصل کلمه عربی بوده یا کتابت طل به معنای خوش نما و نیکو، شگفت آور  
 ته لار : کوشک. ایوان  
 ته لاره : مهرته بهی دووهم له مال. طبقه بالایی ساختمان و بنا، مقام و منزلت  
 ته لاش : کار و تیکوشان. تلاش و کوشش  
 ته لان : بهرده کان - زیوهک. سنگها، صخره ها، چابک، زرنگ، متحرک  
 ته لانی : تله و قوزین. گوشه و کنار  
 ته لمیت : کوچ و بار بو هوار. اسب زین و براق شده، کوچ کردن، اسب مراسم عزاداری، بار و بنه ای که بر روی چهارپا می گذارند و زنی هم بر آن سوار می شود.  
 ته لهوی : خواستن. طلبید  
 ته لیس : گوتوو. گونی  
 ته لین : کوتین له سهر ناور. جوشیدن بر آتش، گذاختن  
 ته م : مژ - ههوری رهش - تاریکی - خهفت. مه، ابر سیاه، تاریکی، غم  
 ته مار : شاده مار. شاهرگ  
 ته مهید : بان کردنهوه. گسترانیدن، هموار کردن، آماده کردن  
 ته مهله : بناخه. بنچینه، پی دیوار، زیر بنا  
 ته می : سزا. تنبیه

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

تهه ما : رزدي - ناوااته خواز. طمع، آرزومند، اميدوار  
 تهه مه : رزدي - ته ماچ. طمع  
 تهه ميره : ته نبور. تنبور  
 تهه نايي : داساگاندن. آسودگي، آرامش خيال، تنهائي  
 تهه نزيله : ريك خستن. فرو فرستادن، ترتيب دادن، قرآن  
 تهه نكه چي : كسي كه راه عبور را در جاهاي سخت مي بندد  
 تهه نشتا : قهراخ - خو حه شار دان. جنب و كنار، حمايت، پهلو  
 گرفتن، در كنار و طرف خود قرار دادن  
 تهه نووره : كه رده لولول. گردباد، صدای غرش  
 تهه نه : تهونه. تنيد  
 تهه نك : باشكو - كوئل و بار. جوال، بار و خروار از چيزي  
 تهه نش : تهونيهوه - داو داخستن. آن را تنيد، تنيد ،  
 گسترانيدن دام  
 تهه نينه : هونيهوه. تنيده اند  
 تهو : ياو. تب  
 تهوا : ناوات. اميد  
 تهوار : بالنده. پرنده، شاهباز ماده  
 تهواسا : گيز و وور - نالوز. گيج و منگ، درهم و برهم  
 تهواسان : بي هيو. نااميد، پژمرده، دلسرده  
 تهواوي : بي كه م و كورتی. بي كم و كاستی، همگي  
 تهويه : دووباره نه كردنهوه - ههله. تكرر نكردن، اشتباه  
 تهور : جور - كهوشن. نوع، حد، اندازه  
 تهورم : ديار - جور - روشن. مشخص، نوع، روش  
 تهوريز : از ياران بابا سرهنگ بوده كه مظهر يقيق يا  
 يار احمد زرده بام مي باشد. تبريز، مركز آوربايگان  
 تهوش : بي ترخ. بي ارزش، ناهنجار  
 تهوشات : سه رترويك. بلندترين نقطه از جايي  
 تهون : كوچك - بريتي له بناخه دنيا. سنگ، كنايه از حادث  
 شدن دنياست  
 تهومر : نامرازيكه بو دار برين. تبر  
 تهومره : چه مكي سه ره گي. موضوع اصلي ، محور سنگ  
 آسياب، آسيب و گزند، بلوا و آشوب، تير جرخ  
 تهومسي : بي بهره - بريتي له مردني خراب. بي بهره گي ،  
 سرگرداني ، كنايه از مردن بد، كنايه از جهنم  
 تهومن : بهرد. سنگ

تهه هير : يتوه گلاندن. انداختن كسي را در امري كه روي  
 رهايي ندارد  
 تهه ويللا : تهويل : نهني - سه روك. پيشاني، دررأس، طويل  
 تهه مار : له خو بايي. پر غرور و با وقار ، دمار  
 تهه هار : سه رينه وه. پاك كتنده ، طهير  
 تهه همتن : كه له پياو. مرد قوي جنه و دلير و بي نظير را  
 گویند، پهلو اندام، از القاب رستم و بهمن می باشد.  
 تهه هوورس : برادر جمشيد جم بوده كه در زمان او بودا  
 ظهور مي كند و دين وي را مي پذيرد، تهمورث را ديوبند  
 خوانند.  
 تهه هوور : خور. خورشيد  
 تهه هيون : قوملاخ. آماده، حاضر  
 تهه يفور : چوله كه. پرنده اي كوچك، پرنده  
 تهه يه مون : بيروزييي. مبارك بودن، تبرك جستن  
 تي : ناخ. داخل، درون  
 تيان : تيانه. ديگ بزرگ  
 تيتهر : ته ره زوو - مره گيفي. قرقاول، خروس صحرائي  
 تيندا : له ناخيدا. داخل آن، درون آن  
 تير : شوه زهنگ - مانگي يووشه ر. تيره و تاريخ ، ماه  
 تير (سرطان)  
 تيزادي : لي ها توويي. جلاكي  
 تيرهه : مركب از دو جزء تير + مه است كه مه همان ماه  
 است و تير نام ماه يا ستاره ايست شايد عطارد باشد، در  
 كردستان سوريه كه اين نام رايج است به پنجمين ماه سال  
 كردي اطلاق مي گردد كه اين نام در زبانهاي ديگر نيز از  
 جمله در سيستان قديم به صورت (تيركيانو) و در  
 كاپادوكي (تيري) و در ارمني (تري) آمده است.  
 تيريال : يكي از سازهاي ضربي است كه مانند تنبک  
 مي باشد كه با وارد آوردن ضربه به صدا درمي آيد  
 تيز : گاته كردن - گه مه جاري. ريشخند كردن  
 تيش : له ناخيدا. درونش، در آن  
 تيق : تاكه - تاخانه. دانه، فرد، تاك  
 تيله : جل و جينو. بار هيزم  
 تين : هيز و توانا - كه رم و كوري خوور - بناخه و بنجينه. تاب و  
 توان، گرمي خورشيد يا آتش، شالوده و اساس، مي آيند ،  
 خاك نمناك

(ج)

جانُه : نُو جِنگه. آن جا، جای

جات : باشگری مۆ - جینگات. پسوند جمع، گرد شدن ، جایگاهت

جاخ : ئاورگه - په رزین. آتشدان، پرچین، سند مالکیت

چار : که شت - چارگیشان - گهنه چار. دفعه، بار، صدای بلند برای آگاهانیدن، زمین درو شده، محل رستن گیاهی مشخص

چار : بار - که شت - کات. دفعه، گاه

چاران : دئوین - مۆنه. قدیم، کهنه، رایج

جاری : گاتی تو - جاری تو. یک وقت، دفعه دیگر، هنوز

جاری : خور. روان، در گذار

جاسووس : سیخۆز. جستجو کننده، جویا

جاف : هۆزنگی کورد. یکی از قبایل کرد

جامک : جامۆنه. جام کوچک

جامه : تجسد روح در یک زندگی با شرایط زمانی و مکانی خاص و موقعیتی متناسب با شرایط آن روح، و یا یک دوره زندگی از تولد تا مرگ را در فرهنگ یارسانی جامه گویند.

جامهک : ئاۆته. آئینه

جامیله : جامۆنه. پیاله کوچک

جان نَبَن جان : ابوالجن سوما ملقب به جان، در اسفار آدم مسطور است که جان طارنوش نام داشت و چون اولاد او در زمین بسیار شد حق تعالی شریعتی را به آنها ارزانی داشت و همه آنها را به طاعت فرا خواند، طارنوش و اولادهای او احکام شریعت را قبول نموده و تا یکدوره ثواب می نمودند. بعد از آن عامی شدند که بعضی از حکما دوره ثواب آنها را سی و شش هزار سال، بعضی بیست و پنج هزار سال و برخی دیگر بیست و چهار هزار سال دانسته اند، که بعد از عیبانی آنها ملائک به جنگ آنها می روند و آنها را تارومار می کنند و بعضی از آنها چون ابلیس به آسمان می برند و چون ابلیس در طاعت و عبادت یکتا شد مأمور ارشاد بنی جان در زمین می گردد.

جانقا : ساک - چه مه دان. کوله پستی، خورجین درویشان،

چمدان

جاود : هرمان. جاوید

جاودهون : هرمان بۆ همیشه. همیشگی و جاویداست

جاوه جا : جینگه - کوز. مکان به مکان، فوراً، بدون درنگ

جاوه : جینگه. مکان، جا

جاهیلی : ساویلکه. نادانی و جاهلی

جایل : گهه ئاوهز. جاهل، نادان

جر : دزوار - درۆز کوردنهوه. دشواری، ستوه، کشیدن، امتداد دادن

جرت : سووک - قر و فر. جلف، هرزه

جرفهک : زۆر زمان چهور. بسیار حراف

جزران : کون و قوزین. گوشه و کنارها

جسر : زور بویز. پل، جسور

جفت و جام : بریتی له اجووت بوونی دوو دل. پیوند دو جام، کنایه از پیوند دل

جلوشاهی : این مقام خاص تنبور است که قدمت آنرا اغلب به باستان معرفی می کنند اما این مقام به نظر نگارنده متعلق به دوره ذاتی شاه خوشین می باشد که ریتمی ابتدا کند سپس تند دارد و لحن مقام حکایت از مزده دادن از واقعه ای مبارک دارد، همچون اجرای آن برای پیشوای از رهبر و یا پادشاه بوده است که وجه تسمیه آن نیز همین مطلب را عنوان می دارد یعنی اجرای آن به میمنت آمدن پادشاه و یا واصل شدن به حضرت حق است که با کوک طرز(فا) اجرا می گردد.

جلیت : یا جلید که از بازیها و مسابقات دیرینه کردن می باشد و بدین نحو است که یک نفر یا چندین نفر پشت سر هم به فاصله نه چندان زیاد در حالی که چوب یا تیری به نام «جلید» یا «تهقه له» در دست دارند اسپهای خود را به جولان درمی آورند و با سرعتی که اسب دارد خود را به سمت راست خم کرده و تمام فشار را روی پای چپ قرار می دهند در این حال تیری را بر زمین طرف راست جلو اسب زده که تیر به زمین خورده و حالت ارتجاع پیدا می کند و به هوا پرتاب شده و چندین متر بلند می شود، اکثر اتفاق می افتد که سوارکار آن را در هوا پس گرفته که این خود نشانه ورزشدگی سوارکار است، یا اینکه یکی از جلیدبازان از دیگران فاصله گرفته و دیگری وی را دنبال

**جوله :** بزاف - جووله. جنبش، حرکت  
**جولقی :** جولخ، پارچه پشمی خشن که از آن خرجین و  
 جوال درست می کنند، جامه پشمی خشن که درویشان و  
 قلندران بر تن کنند.

**جوله قه :** بی نوخ. پارچه پشمی خشن که از آن خرجین و  
 جوال درست کنند، بی ارزش و پست  
**جوم :** برکه - زهوی هاوسان - جوولانهوه - قامیشه لآن. دسته.  
 تیره، گروهی از مردم، زمین راست و تراز، جنبیدن، نيزار،  
 غوطه ور شدن

**جومه :** گراس - بریتی له دوو گیان له بهك جهسته دا. پیراهن،  
 جامه، کنایه از یکی بودن یا دو روح در یک قالب است  
**جونات :** گولنی ییو کوز و خویری. جمع جانی و گناهکار  
**جووتی :** خوشه ویستی. صمیمی، همدم، یاری  
**جوور :** که سیک وا بشکین ده گات. کسی که جستجو می کند،  
 ایجاد شدن معنی می دهد، یکی شدن

**جووقه :** کرووپ - برکه. گروه، دسته  
**جووقه ی :** جهنجال. سروصدا، دیده جغرافیایی ظاهر و باطن  
**جووقیان :** دوومشقی. نشستن با دو زانو، لرزیدن از تب و  
 سرما  
**جوویار :** میثاؤ. جستجو کننده، آبیاری که آب خوب خود  
 را کنترل می کند، یاری کننده آب خوب  
**جه :** له - زه. از

**جه حیم :** جهه نهم - جینگی گهرم. جهنم، جای بسیار گرم  
**جه خت :** په له له کاردا - زیره کی - پیروز. شتاب در کار،  
 چستی و چالاکی، مبارکی، خوب آوردن  
**جه دوهر :** شایان - زهوی - بریتی له نه بوونی. سزاوار، زمین،  
 مفاک، کنایه از نیستی

**جهر :** که لئن له زهوی - نهینی - په یف - زیره ک. شکاف زمین،  
 رخنه، نهر کوچک، اصرار، بحث، زرننگ، سفت و محکم  
**جهرت :** نه نیست - تیکوشان. جهد، کوشش  
**جهره :** کوزه. سبو، کوزه بزرگ دسته دار  
**جهره پ :** گهر بوون. گری، یکی از بیماریهای جلدی با  
 عوارض سوزش و خارش پوست بدن با دانه های ریز روی  
 پوست که مسری نیز می باشد.

می کند و به محض اعلام سوارکار دومی، اولی خود را از  
 زین به طرف شکم اسب آویزان می کند و دومی از عقب  
 جلید خود را به سوی وی پرتاب می کند که اکثر اتفاق  
 افتاده به ران وی برخورد کرده و از اسب به زمین انداخته  
 یا سر چوب جلو زین وی را شکسته و با خود برده که بعد  
 از اینکه به سر میدان که رسیدند نوبت عوض شده و این بار  
 دومی فرار کرده و اولی او را تعقیب کرده و کار او را  
 دنبال می کند تا اینکه برنده معلوم گردد. چوگان بازی، در  
 کلام کنایه از جولان زدن و توانا بودن در امور است.

**جم :** جووله - بزاف. حرکت، جنبش  
**جمان :** بزوت. جنبانند  
**جمه :** بزوت - جیا گردنوه. جنبانیدن، جدا کردن  
**جمشت :** بزاف - شوژی - رابه زین. جنبش، قیام، به پا خواستن  
**جمشتش که رد :** شوژی کورد. قیام کرد، به پا خواست  
**جمنات :** گیان له بهران. جانداران  
**جمهیر :** گو گردنوه - کومای خلت. گرد آوردن و جمع  
 کردن، جماعت مردم

**جمیا :** بزوت. جنبانیده شد، تکان خورد، پدر یحیی در زمان  
 عیسی مسیح که جلوه ای از شاه ابراهیم داشته است.  
**جمیان :** بزوتنهوه - به کومه ل. جنبش، حرکت کردند، جمیعاً  
**جوبهات :** مات بردوو. بهت زده

**جوبهاتی :** هیزایی - بهرزی - بلندی. جوبهات، جوبه تی، رفعت  
 ، بزرگی و بلندی، چکاد، گشادگی و فراخی

**جوٹ :** هاوری - هاوسهر. صمیمی، دوست، همدم، جفت  
**جوته :** قامیشه لآن. نيزار، آبگینه  
**جوئیاری :** شیفیر - جوتکار. شخم زن  
**جوخنیان :** خه رمان. خرمن گندم و جو، توده انباشته شده  
 خرمن

**جوړوو :** جوئال. پاک کردن خوب مزرعه  
**جوړه :** واشی تیر. باز نر، چرنده نر  
**جوشنا :** کولاندن. جوشاندن  
**جوگه :** جوگه له. جوی آب  
**جوق :** ناقم - برکه. دسته، گروه  
**جوقه :** قیره و ویره. سروصدا  
**جوقن :** لاواز. لاغر، مردنی و بیجان

## فهره نگوکی سدرئه نجام

جهره : لا - کوشش - بؤره. جهد، کوشش، تخت، زمین  
 خالی از گیاه، فوری، زرنگ  
 جهرده : ره شمال. خیمه  
 جهردان : به هیز نالاندن - یان جهردان. تند بیج دادن  
 جهرده : ریگور. راهزن، دزد  
 جهره : کپ به ستر او. محکم و سفت بسته شده  
 جهره : جوریک گوزه. نوعی سبو  
 جهرهقی : بریقه. جرقه، کنایه از تندی و تیزی، چابکی و  
 چالاکگی  
 جهرگه : برکه - کؤ - هه نووکه وهرز - ناوه ند. گروه، جمع،  
 چرخه، وسط، موسم، هنگام  
 جهری : مانگرتن. سرسختی، اعتصاب، بیج و تاب از نگرانی  
 جه عده : ریگه. جاده، راه  
 جه فر: علمی که صاحبان آن مدعی هستند به وسیله آن  
 می توان به حوادث آینده آگاهی پیدا کرد، علم حروف نیز  
 به آن می گویند.  
 جهق جهق : ههرا و هؤرا. شور و غوغای بی معنی  
 جهلی : ناشکرا - روشن. آشکار، نمایان  
 جهم : کؤ. جمع، پیوستن و یکی شدن در شرایط زمانی و  
 مکانی خاص برای ایجاد قدرت و تحول، یکی از ارکان  
 یاری می باشد که نمادی برای اتحاد، یاری یابوری، یکرنگی  
 و صداقت می باشد که در آن حالت به عبادت، ذکر، دعای  
 نذر و نیاز پرداخته می شود.  
 جه مخانه : محل و مکانی که در آن جم بسته و برگزار  
 می گردد.  
 جه مشید : جمشید جم از بزرگترین پادشاهان سلسله  
 پیشدادی می باشد که جانشین برادرش طهمورث است و  
 مخترع برخی ابزار و آلات جنگی می باشد که بانی شهر  
 استخر و واضع جشن نوروز است. در وندیداد آمده که او  
 نخستین کسی است که اهورامزدا دین خود را به او سپرد،  
 در زامیادیش از جمشید چنین آمده که در هنگام پادشاهی  
 او نه سرما بود نه گرما، نه پیری نه مرگ که آخر الامر به  
 دست ضحاک در کنار دریای چین با اژه به دو نیم  
 می گردد، در ریگ ودا بیشتر یک خداست تا یک انسان که  
 خود خورشید نیز شمرده می شود و در جایگاهش مردگان

بار دیگر خورشید را رؤیت می کنند، او آتشی زمینی است  
 درست همان طور که خورشید آتشی آسمانیست.  
 جهمه : برؤین - راه. برویم، برخیز، راه بیافت  
 جه نیقاندن : پرووگانندی نه چیر. خسته کردن و از پا آوردن  
 شکار  
 جه ویون : بهو هویه. به آن دلیل، به این خاطر  
 جه ورمردان : جؤزه ردهان. زرد شدن جو  
 جه ویله : با برده له. جهویل، آنچه باد از کاه ریزه ها و  
 برگهای افتاده ی درخت برده باشد.  
 جه ههن : دؤزه خ. جهنم  
 جه یاری : تیشیت - شهر - رگنی. جهد، جنگ، لجبازی  
 جه ههر : نووره یی - رگن. خشم، نفرت، لجبازی  
 جه یران : ناسک. آهو، غزال  
 جه یاز : دیاری به نوخ. خلعت، پیشکش گرانها  
 جه یتا : جینگه. جایگاه  
 جه یران : هاوسی - جیران. همسایه  
 جه یره : بهش. جیره، مواجب، سهم و بهره  
 جه یری : پیش خرمهت. خدمتکار، کلفت  
 جه یر : سوور - جهسته - خهرمان. دانه، گردو، کرانه وادی،  
 جسم قرمز، خرمن انباشته  
 جه یران : رؤزه گانی جه زن. روزهای جشن عید  
 جه یرنه : جه زن. عید، جشن  
 جه یف : لاق - کالات. جمع جیفه به معنای لاشه و جسد مرده  
 بو گرفته می باشد  
 جه یفه : گیرفان پؤل. جیب پول، کنایه از مادیات است  
 جه یم : جینگه ی من. جای من، دستمایه  
 جه یم : ولأم. جواب  
 جه یورؤ : جؤمال. پاک کردن جوب مزرعه



(ج)

چ : چیه؟ چه؟  
 چا : نهوی. آنجا، در آن  
 چات : کوت - پارچه. لت ، پارچه ، واصل گردیم  
 چاپ : درو - بهره‌ودان. رواج دادن، دروغ  
 چاپان : دروژنه‌گان. دروغگویان  
 چاره‌ت : چارت - له‌ورنگه‌و ره‌وشته؟ چاره‌ات ، در آن راه و روش  
 چاره‌ک : به‌شیک له‌چوار به‌ش. یک چهارم  
 چاگا : له‌وی. در آنجا  
 چاگه : له‌و جیگه. در آنجا  
 چاکو : له‌و جیگه‌دا. در آن مکان  
 چاکه : به‌سند گراو. خوب و پسندیده  
 چاوشاره‌کی : چاوشارکی - جوژی گه‌مه‌یه. به غلط انداختن، چشم‌بندی  
 چاوه‌ش : ژنار - سه‌روکی نه‌وفدیککی بیست که‌سی - بیژره.  
 نوازنده و رامشگر، سرسته یک واحد بیست نفری، سخنور  
 چاوش : رابه‌ر - سه‌روک. رئیس و فرمانده سپاه، نقیب  
 چاهوب : شوینی هه‌ندان چهن ره‌شمال. محل بر پایی چند چادر  
 چر : گاز کردن. صدا زدن  
 چرا : قاو ده‌کا. صدا می‌زند  
 چراخ : چرا، چراغ، فانوس  
 چرام : چویم. صدا زدم  
 چرای چر : بانگی به‌ریز. صدا زدن مکرر  
 چرو : چروک ، چین خوردن به خاطر پاره شدن  
 چری : بانگی کرد. صدا زد  
 چریا‌پیشین : چری برابر با تشرین است که نام این دو ماه رومی می‌باشد. (چریا‌تیککی : تشرین یکم، چریادوا : تشرینی دوم)  
 چریا‌پاشین : تشرین دوم  
 چریت : گازت کرد. صدا زدی  
 چرین : گوژانی چوین. آواز خواندن، صدا کردن  
 چکاچاک : قوج و هوژ. آواز و صدای ضربت تیغ و شمشیر و گرز باشد که از پی هم‌زند  
 چکایان : ریز و بله و بایه‌ی ژورینه. ارج و منزلت مضاعف

چکی : بوژی و جوامیزی - نه‌ختیک - به‌راورد. دلیری و مردانگی  
 ، اندکی، تخمین زدن بدون اندازه‌گیری  
 چکیده : مندالی که له‌دایک و باوکیکی یارسانی په‌یدا ده‌بیت.  
 اصطلاحی است برای فردی که در جامعه یارسان متولد شده باشد.  
 چل : لکی دار - سه‌ر ترویکی کیو. شاخه درخت، قله کوه، خار و تکه چوب نازک  
 چلتو : چل ده‌نگ - چل‌نوی. چهل عدد ، چهل لایه  
 چلنگر : وه‌ستای قفل و کلیل. کسی که قفل و کلید درست می‌کند  
 چلووکی : سه‌روپه‌ی دار - نه‌ندازه‌ی به‌رز بوونی له‌ک. چلوک : بالاترین نقطه درخت، مقدار رشد یک ساله شاخه  
 چلیمه : کوژه‌وه‌ژنک بو کوانی گه‌نه. چوبی بوده که با آن پوست گندم را می‌گرفته‌اند ، دسته چوبی هاوان  
 چله بویچک : دووه‌م چله‌ی زستان. چله خود به معنای چهل است و چون کوچک می‌باشد پس به بیست روز تقلیل پیدا می‌کند و آن شدت سرمای زمستان است که بعد از چله بزرگ می‌آید که جمعاً شصت روز می‌باشد که از اول زمستان محاسبه می‌گردد که اگر سال خورشیدی اعتدالی را در نظر بگیریم اول چله برابر می‌گردد با اول دی مصادف با بیست و دوم دسامبر میلادی و اگر سال خورشیدی کردی گرمسیری را در نظر بگیریم اول چله مصادف می‌گردد با بیست و پنجم آبان ماه خورشیدی برابر با شانزدهم نوامبر میلادی.  
 چله‌ی پاشین : داوین چله. چله‌ی پسین  
 چله‌ورج : له‌بیست و پنج به‌فرانباره‌وه تا پنج‌مه‌ی ره‌شمه. از بیست و پنجم دی تا پنجم اسفند  
 چله‌ی گه‌وره : به‌گه‌م چله‌ی زستان. ابتدای زمستان است به مدت چهل روز  
 چمان : ده‌لینی. گویی  
 چمانکه : وه‌کوو نه‌وه‌ی. مثل اینکه  
 چمای : وه‌ک نه‌مه‌یه - تو ده‌لینی که. به مانند این است، تو گویی که  
 چمایی : چه‌ماندن - مووچاندن. خمانیدم  
 چمکه : بو نه‌وه‌ی که. برای آنکه، چونکه  
 چن : هوئینه‌وه - رستن. چیننده، بافنده

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

چهرده : جوجین - نهسهه. زرع و کشت برای نیازمندان به صورت صدقه و احسان، رنگ به سیاهی مایل را گویند  
چهرمه : چهرمگ - روو کوزی. سفید، ابرو در هم کشیدن  
چهرمور : سپی. سفید

چهرهنگه : چه لنگ. شوخ، چرند

چهس : چیه؟ بؤ وایه؟ چیست؟

چهش : چی نهو. مخفف چه اش، چه اورا

چهشتی : تام کردن - فام و هوسی. چشیدن، فهمیدن، درک کردن

چهسبیده : بهیرهو. فردی می باشد که مراحل شریعت، طریقت و معرفت را طبق دستورات و قوانین حاکم بر رفتار و حالات روحی طی نموده باشد و در مرحله آخر به خاندان میری دل میلک حقیقت سر بسپارد.

چهچ : ناوی شاریکه. منسوب به چاچ که نام قدیم شهر تاشکند بوده که در آنجا کمان خوب می ساخته اند

چهشه : تام کردن. چشیدن، مزه کردن

چهغانه : یکی از سازهای ضربی است و آن در زمان ساسانیان رایج بوده و عبارت بوده از دو باریکه چوب تراشیده شده که انتهای آنها به هم متصل بوده و به شکل انبر و زنگ و زنگوله هایی در دو انتهای دیگر آن می بستند و با بستن و باز کردن این دو شاخه زنگها و زنگوله ها به صدا درمی آمده است.

چهفت : چهماو. کج

چهقوانه : یک آلت موسیقی ضربی است که جرنگ جرنگ می کند. چغانه بر وزن ترانه، سازی باشد منسوب به اهل چغانه و نام پرده ای است از موسیقی. چغان و چغانه چوبی بوده است مانند مشتة حلاجان که سر آن را شکافته و جلاجل و زنگلهای چند بر آن نصب و بدان ضرب را نگاه می داشتند مثل قاشقک.

چهک : چهک و چؤل. سلاح

چهلقووم : خنکاندن. حالت خفه کردن به صورت حلق گرفتن

چه لهنگ : جوان - زهریف. زیباروی، شوخ و شنگ، جلاک

چه لهنگه : ترووسکه. اخگر

چه لهنگان : جوان شیوه کان. زیبارویان

چه لیش : لهوه. از آن

چنجه : ناوکه - گورانی. تخمه، هسته، آواز

چهل تن : بله و بایه یه کی نهینی له ده زگای هیزی خواهه ندا. مقام رازداری و توانائی را در دستگاه قدرت الهی دارند.

چو : چئو. چوب

چوار : وشه زماردن - ناواز - جوریک موسیقای دیرین تیرانی.

آهنگ، نام نوعی از انواع موسیقی قدیم ایرانی

چوارقورنه : چوار تيله. چهار گوشه

چوارقورنه ی جیهان : چوار گوشه ی جهان. چهار گوشه جهان

چوارقورنه ی سارا : چوار تيله دهشت. چهار گوشه صحرا

چوارمشقی : دوو نهژنو - دوو مشقی. دو زانو

چوتاش : دارتاش - مهره نگوز. نجار

چوز : سهروو - یان. بالا

چوول : دهشت - چؤل. دشت، صحرا، خالی، خلوت

چولوسکه : نیوه سووتاو. نیم سوخته

چوخستی : فرز و زیره که. چستی و چالاک

چووق : چئو - که لهمه. چوب، یوغ

چومهت : نیوه سووتاو. نیم سوخته

چونکه له مهو : چوونکوی بهر له مه. چونکه قبل از این

چوی : وهک - شیوه - کوت و مت. مانند، مثل

چوین : جلون - چونکوی. چگون، چطور، چون، به مانند

چوقیان : یاو و لهرز - لهرزین. لرزیدن از تب و سرما

چه : له - چه - چی. از، چاه، چه

چه توین : دزوار - بهدفر. دشوار، ناهنجار

چه په : چه بکه. دسته، مقداری از هر چیز که در یک دست

جای می گیرد، چه بکه ی گول. دسته گل

چه پهر : ره شه با. نرده ی پیک، باد بسیار سرد

چه پهللی : چلکنی - سووک و ترؤ. بلیدی، رذالت و پستی

چه پخون : پرچووله. - شهو کوتان به سهر دوژمن. شبیخون،

پرتحرک

چهر : بریاردهر. مغنی، مفتی، فتوادهنده

چهرت : جیا - دولچه. جدا، فاصله گرفته شده، سطل آبکشی

از چاه که از پوست حیوان درست شده باشد

چهرداخ : خانه باخ - کهوئل - ره شمال. کرچه، کرپج،

کرپز، کومه، خانه باغبان، خانه باغی، خیمه

چهرزه : چراخان. نورافشانی، چراغهای بیشمار در یک جا

## فهرهه نگوکی سه رئه نجام

چه وه لهن : له پیش دا. قبل از، در اول است ، قدیم ، کنایه از  
ازک می باشد  
چه هران : رومه ته کان. چهره ها  
چه ی : له وه. در این، از این  
چه یگا : له م جیگه. در این مکان  
چه ینا : له هه مبهه رئه وه - فاوا. به این خاطر، اینگونه ،  
اینچنین  
چی : باشگر بو پاکسازی. چرا، پسوندی است به معنی سازنده،  
کاردان، آماده، اینجا، خوب، رفت، از این  
چیا : کتو - سارد - فینک. کوه، سرد، خنک  
چیت : پارچه ی ناسک گولدار - چوویت؟ پارچه نخی نازک  
گلدار، رفتی؟  
چیو : زیو. زیر  
چیو : خهران - کو - گوئو. خرمان، انباشته، گردو  
چیش : کام - بوچی. کدام؟، چه کار، برای چیست  
چیگا : له م کاته دا. در این لحظه، در این زمان  
چینک : شتیک - ونارنک. چیزی، مطلبی  
چیلکه : هه زبوال. وسوک، فروزینه، هیزم باریک  
چیم : چووم - بروین. چیمه ن قهراخی جوگه له. رفتن، برویم،  
چمن کنار جویبار  
چیمه ن : میوگ. مرغزار، سر سیزی  
چین و ماچین : ناده م و هه وا - سه رده می خولقان. آدم و حوا،  
آغاز خلقت  
چینی : چین. جید  
چیو : چوون - داره دهس. چطور، چگونه، چو بدستی، چیز

چهم : چاو - چوم. چشم، رودخانه کوچک  
چمه : کانی - مال. چشمه، خانه  
چه نگان : دهس و پل. دستان  
چه مه : دیو - بازه. اطاقی در خانه، سرچشمه، چوب مدور  
شده مانند دف  
چه مه ر : چه مه ری - ماته میتی. عزاداری ، سوگواری  
چه مه ری : نام یکی از مقامهای کردی است که با سرنا و  
تنبور نواخته می شود و بیشتر در مراسم سوگ و عزاداری  
به خاطر حزن خاصی که دارد اجرا می گردد و همراه با آن  
رقصی متداول می باشد به این شکل: در مراسم سوگ  
چندتن از زنان نزدیک به شخص فوت شده گرد هم آمده  
و دست همدیگر را می گیرند و همراه با صدای ساز آهسته و  
با ریتمی منظم رقص چویی که یک پای را در پیش  
گذاشتن و به عقب برگرداندن آن است را اجرا می کنند .  
و نیز اگر شخص فوت شده همسر زنی جوان باشد که وی را  
دوست می داشته ، آن زن با کندن گیسوان خود و بیچاندن  
آن موی بر دور دستش و کل کشیدن و بالا بردن دستش که  
گیسوانش دور آن است به مردم نشان می دهد که من تا  
آخر عمر عزادار خواهم ماند و از همین الان اعلام می دارم  
که کسی بعد از این واقعه نمی تواند جای همسر را برایم  
بگیرد به این معنی که کسی به خواستگاری من نیاید.  
چه مینه : چه ماو - چاوه کان. خمیدن، چشمها  
چهن : چهند - ده رزی. چند، سوزن  
چهن چی : ده رزی وه شین. سوزن چی  
چه نگله لی : چنک و پل. چنگال  
چه نه : چناگه. چانه، زنج  
چه نه د : بو ت. برایت  
چه نه شان : له نیوان نه وانه. در میان آنها  
چه نی : هاو ری - چرا - نه ختیک. همراه، با، چرا، اندک  
زمان، مقداری، اندکی  
چه و : چاو - له وه. چشم، در آن ، از آن  
چه واشه : پیچه وانه. برعکس، آشفته، روی روال نبودن کار  
چه وان ت : چاوه کانت. چشمانت  
چه وتیمان : چه وتیمان. کجیمان، ناراستیمان  
چه وگا : له و جیگه. در آن مکان

حیهه خهن : قیله شان. دوروئی و حیهه

(ح)

حامیل : هه لگر. حمل کننده، حامل

حالد : شیوه. حالت

حایر : واق ورمان - گئیز و واژ - گووم - قوملاخ. حیرت، سرگشته، جای پست، مفاکی که آب باران در آن جمع شود، حاضر، آماده

حدوت : کهوشهن. حدود

حجامه : سه ریوش. در حجابند

حساو : هه زمار. حساب

حمار : هئستر - کهر. استر، الاغ

حلا بوو : رهوا بوون. حلال باشد

حلمین - هئمن - نهوهن. بردبار، شکبا

حلییا : راست - پهسن. درست، راست، پسندیده، راستی

حوتیه : کهوره و زه به لاج. بزرگ و گنده، یکی از صورتهای

فلکی

حور : سه ریبه ست. آزاده

حورپینهوه : زرگار بوو. آزاد شد

حوله : لاسی و شتر. سرگین شتر

هداد : ناسنگهر. آهنگر

هدان : کهوشهن - سنوور. مرزها، حد

هدس : وریا گردنوه. آگاه کردن

هدسهب : کری - سواو - بهرئیزی - مهزه نده. اجر، ثواب،

شرف و بزرگی، اندازه

هه قره : بریتی له میتشک و ناوهز. حفره، کنایه از مغزوفکر می

باشد

هه لئینا : که سیک چاره سه ده کات. حل کننده

هه مهل : گواستهوه. حمل کننده

هه وز : نه ستیرک. جایی که گرداگرد آن برآورده باشند،

جمع کردن و گرد آوردن هر چیزی و محیط شدن بر آن

هه وشه : ههوش - هه سار. حیاط

هه یا : شهرم و شووره بی - ژیان. حیا و شرم، حیات، زنده

بودن

هه یوان : ... نازه ل. نفهم، حیوان

هوئیل : شین - چیره بی. آبی، صورتی

## فهرده نگوکی سهرئه نجام

### (خ)

خاپوور : کاوول. ویران

خاریان : سووک دهین. خار شوند

خاری نه ورممان : دِرمکی هورامان. خار هورامان

خار گاز : دِرمکی دهشت. خار بیابان ، خاری که نیشش درد آور باشد .

خاس : چاک - خاسی. خوب

خاسب : سیو. سب

خاسهن : چاکه. خوب است

خاقان : پاشا. پادشاهان چین و ترک را خاقان می گفته اند که لفظ خاقان نظیر شاهنشاه است.

خاکو تیت : خۆئه سووره - له ژیر خاک. خاک قرمز ، در زیر خاک قرار داد .

خاکه نیوه : به کهم مانگی بههار. اوایل بهار، نام ماه اول سال کردی است. ماهی که در آن خاک به خاطر تنفس زمین و آب شدن برفها بسیار نرم می باشد و از مقدار زیادی آب همراه با گل ولای برخوردار است .

خانچی : کاروانسراجی. کاروانسرادار

خان نه میری : این مقام توسط یکی از خوانین کرد منطقه گوران تنظیم شده است که ابتدا به وسیله سرنا اجرا می شده است که به علت اجرای دلنشین آن با تنبور در زمره مقامهای تنبور قرار گرفته است تا هم اکنون آنرا با تنبور می شناسند تا سرنا. این مقام با کوک طرز(فا) اجرا می گردد.

خاو : خم - پهریشان. خواب

خاوان : خاوهن. صاحب

خاوهندکار : خاوهوند. خداوندگار ، واژه ای ترکیبی از خداوند + کار به معنای صاحب امور که در متون یارسانی با نامهای دیگری نیز خطاب می گردد: شای خاوندکار ، صاحب کرم ، صاحب شرط وشون ، شاه ، یار ، سلطان ، هو که همان زئوس یونانیان و بهوئه یهودیان ، روح القدس مسیحیان و الله مسلمانان است.

خاوی : کال - چهقاله. ناپختگی، خامی

خاین : به کری کیراو - جاش - ولات فروش. خائن، مزدور

خایی : هیلکه. تخم مرغ

ختوور : فیلماز - دروژن. فریب دهنده، دروغگوئی

ختهل : ههشارگه - شاراوگه. پوشش ، محلی که بدانجا پنهان می شوند ، برای صید در محلی مخفی شدن

خدووک : چیروک. داستان کوتاه، غمگین، محزون، درمانده

خدام : ژیرمائه - چوکار. نوکر، چاکر

خدئ : به خینو کردن. مراقبت، به خودآیی، طرف توجه قرار

دادن، خووعادت

خبر : گشت - کۆمه لگا - دولی بهرته سک - شه تاو - خویر -

بازنه بی. هله، گروه، اجتماع، دره تنگ، محل عبور سیل، روان و گشاد، زیبا، گرد و مدور

خراهی : کاوول - خراب - ناحهز. خرا، ویران، بد، زشت

وناپسند

خرت : گروفری - که رهسته بی نرخ. استوانه ای، اشیای بی

ارزش

خرته : زهوی بۆره - چریه - خرتۆئه. زمین سخت در شخم

زدن ، صدای خفیف ، استوانه ای و گرد است

خرخه چی : زه نیار. نوازنده، مثنی

خرشت : که له کار. حرکت و کار دسته جمعی ، به کار بستن

توان افراد گروه برای انجام کاری ، پیاپی و مکرر

خرگانی : نهوتله - ره شمال گوره - سه رچاوگه خویر. خرگ،

خیمه بزرگ، چشمه خورشید

خروشای : به خویر - به کویر و تاو. خروشید

خوی : گرووپ. گروه، مسائل جمع

خریت : کزین - که رهسته. خرید، کالا

خسار : زهره. خسارت ، آسیب، زیان

خش : دهنگی گاواناسن له کیلگه. صدای گاو آهن هنگام

شخم

خلا : بالابوشی پیشگه شی. خلعت

خلت : ناخوشی نه ناس ورده و پرووشه له هه رشتیک. بیماری

ناشناخته، ناهمگونی، خرده ریزه ازر چیز

خله : لیخورین - چتوبهک بو پایویر لیخورین. راندن، همانند راندن

ماشین یا لشکر، چوبی که ملاحان با آن کشتی می رانند

خلك : گرده بهرد - رووخوش. سنگ قلوه ، کنایه از خوی

واخلاق لطیف میباشد

## فهرهه تگۆکی سه رنه نجام

خوهر : خۆر. خو رشید  
 خوهرناوا : روژ ناوا. غروب، مغرب  
 خوهرگانه : رهشمال. چادرو خیمه  
 خوهروما : خۆر و مانگ (بان) خور و هه یف. خو رشید و ماه  
 خوهرهلات : روژهلات. طلوع، مشرق  
 خوهره لکرین : لیستنهوه - بریتی له هه یج نه مان. دست به ته  
 ظرف مالیدن، کنایه از چیزی در بساط نماندن می باشد  
 خوئی : خوئی - حاوهن - رهوش و گرین. خودش، صاحب،  
 خوی و روش، خرید  
 خهبات : تهلالات. تلاش  
 خه بیا : زانیار. دانا، آگاه و ماهر  
 خهتا : هه له. اششاه، ختاوختن، خطا  
 خهده : زهرهه. رخسار، خو، روش  
 خه رار : جوال. جوال، تاجه، بارجامه  
 خه رامه : دامتاشی. تراشیدم، درست کردم  
 خه رته : نوعی شخم زمین است که در اوایل انقلاب شتوی  
 شکل می گیرد به این صورت که زمین را آب می دهند و  
 پس از چند روز آن را یک بار از طول زمین شخم می زنند  
 و بعد بذر آن را می پاشند که پس از پاشیدن بذر آن را در  
 عرض شخم می زنند.  
 خه رگه : رهشمال. خیمه، چادر  
 خه رگا : رهشمالی گه وره. خیمه بزرگ  
 خه رمانان : گاتی کو کوردهوهی خه رمان. زمان جمع کردن  
 خرمن و محصول  
 خه رپه : نهزان. نادان، کسانی که به قدرت و تواناییهای  
 انسانی توجه ندارند.  
 خه رهج : تهلتهه - بیتاک. خراج، باج  
 خه رهک : بالندههههه. پرندههههه و حشی و حلال گوشت،  
 هو بره، ماشین پنبه رسی، ازابه، سنگ کیش جویی، فرغون  
 خه رهنگ : بو چاو تیشه - چاو نازار. مهره ای است که برای  
 چشم زخم بکار برند  
 خه رهیک : خه رهیک بوون. مشغول، سرگرم  
 خه رزان : گه لاریزان. خزان، پائیز (مهر)  
 خه زده لومر : گه لاریزان - دووهه مانگ پاییز. برگ ریزان،  
 برگ زرد پائیز زده (آبان)

خلوشی : گززی و ناوۆزی. خلیش، خلش، خلیدن، غوغا،  
 آشوب، گل و لای، وارد شدن چیزی، ریش شدن  
 خلی : گز و لاواز. سست و بی حال  
 خنجی : لار و له نهجه. خنج، عشو و ناز، تحسین و آفرین  
 خوا : نههورا. خدا  
 خو ت : خو ت - ویت. خودت  
 خو تویر : درۆزی - فریوگار. فریب دهنده، خارج،  
 دروغگویی  
 خو ته ن : نام قدیمی قسمتی از ترکستان شرقی یا ترکستان  
 چین که مشک و آهوی آن معروف بوده.  
 خو پ : رهوتی خیرا بوونی ناو. جریان سریع آب  
 خو را : خو ریا - خو اردن. خورده شد، خوراک  
 خو رج : باشکو. خورجین  
 خو رداد : جو زه ردان. کمال، رسا، در اوستا هئورو به معنای  
 تمام و درست آمده که در عالم مادی نگهبان آب می باشد و  
 یکی از امشاسپندان و نام روز ششم ماه و نام ماه سوم سال  
 است، تشری و بادو فروردین از همکاران وی می باشد. در بینش  
 یارسانی شاه ابراهیم است.  
 خو رمه : گوی زهره و زیان. مجموعه جرائم، خسارتی که  
 پرونده شود.  
 خو ره : دهنگی ناو - هو ره ی با - دهست ریژ. صدای جریان  
 آب، شدت وزش باد، رگبار  
 خو ره : نوور - بزیک - پرشکو - تهنه نه. نور، پرتو، فروغ،  
 جلال و شکوه  
 خو سا : تهر - خیسیاگ. خیس خورد، از خیزی نرم شد  
 خو سار : نالسهه - پرووشه. پُر، برف ریزه ها که از شدت  
 هوای سرد مانند زرک از آسمان بریزد.  
 خو شار : ترنجاندن. فشردن  
 خو شه ویست : نه قینی. محبوب، بسیار گرامی  
 خو مه رنگ : شین. نیلی رنگ، آبی  
 خو ل : شهرمن. سربزیر  
 خو نکار : سه روکی گه وره. فرمانروای بزرگ، حاکم  
 خو وود : سه روشت - پیکهاته ی نه مایی. سرشت، ذات  
 خو وودن : هوگر. خو گرفتن  
 خو وود : خو ت - ویت. خودت

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

خه زهن : خه زینه. خزانه  
 خه زنگال : خه زگه. خوشا، ایکاش  
 خه سه : شه گهت - مانووه. خسته  
 خه سیم : مانیاوم - چاکم. خسته ام، خوریم  
 خه سهف : زور دروژن. خصاف، بسیار دروغگو، زهر کاذب  
 خه سی : خه ست - قوری هه سی. غلیظ، گل سخت و چسبنده  
 خه ستان : گه له لا. بسیار مست  
 خه ف : شاراوه. پنهان  
 خه فان : خه توو - نووستوو. خواباند، خوابیده شده  
 خه فاندن : به خه و کردن. خوابانیدن، در خواب کردن  
 خه فتان : جوژیک جلگه. نوعی قبیای سرداری  
 خه فیه : فته - کوئه فته. سخن چین، رابط  
 خه له : دانه ویله. غله  
 خه له ت : هه له - فریو. اشتباه، فریب، غلط  
 خه لس : پته تی. خالص  
 خه له شه : ساف و نووس نه گراو. صیقل نخورده، عیب دار  
 خه لیفه : فردی است که در جم یاری حکم به تقسیم قربانی  
 می کند که در زمان سلطان اسحاق هفت نفر بوده اند و نسل  
 در نسل موروث بر این وظیفه میباشند. اگر چنانچه از  
 اعقاب ایشان در جم یارسانی موجود نباشد این وظیفه را می  
 تواند هر کسی که شرایط خلیفه گری داشته باشد انجام  
 دهد.

خه یردان : خوی دان له ته لیس. کیسه ای بوده از قالی  
 و جاجیم که به دار آویخته اند و جای نمک بوده.  
 خه ییل : برکه - قاقم. گروه، دسته  
 خه یوهت : ره شمال - چه رخ. چادر، دوار  
 خه یزان : زن - زن و منداال. زن، زن و بچه  
 خه یزنا : هه ستا. به پا خواست، بلند شد  
 خیل : هوز. قبیله  
 خیلکی : گه وره و ناغا. سرور مردم، صاحب و مالک  
 خین : باشگر گورانی خوتین پسوندی به معنی خواندن  
 و خواننده، خون  
 خیو : به خیو کردن - جنکه - خاون. صاحب، رب النوع،  
 پرورش دادن، جن، غیب  
 خیوهر : گه مژه - خول. بی عقل، بسیار فرتوت  
 خیوان : پتهو. انسجام  
 خیوانه : خولقینه ری نهرز و ناسمان. صاحب و خالق تمام  
 هستی می باشد  
 خیوانی : گولستان. گلزار، گلستان

(د)

دا : هاوار، سووکه له وشه ریز یو خوشک . داد ، مخفف دادا

داتهک : یاسا. قانون

داچ : تم - تاریکی. تاریکی

داخان : کاول خراب- ناخ و داخ. خراب، داغها، غمها، ویران

داخریا : سوورانهوه. چرخ خوردن، گرفتار شدن، گنج خوردن

داخمه : به داخه. داغما

دادا خه زان : دایه خزان سرگتی مادر بابا ناووس بوده که

مظهر حور یا پیر رمزار می باشد

دار : بی قازانج - بی جیکه. بیهودگی، حرف بی ربط

داراب : پسر بهمن هشتمین پادشاه ایران از سلسله کیانیان

می باشد که پدرش دختر خود را همای به زنی می گیرد و

در حین مرگ هما را به جانشین خود قرار می دهد تا وقتی

که داراب به بلوغ برسد و تاج سلطنت بر سرش بگذارد، اما

هما به خاطر اینکه سلطنت را در دست خود نگه دارد

داراب را در صندوقی می گذارد و همراه با طلا و

جواهرات در آب فرات می اندازد، صندوق را رخت شویی

از آب می گیرد و داراب را بزرگ می کند و چون بزرگ

می شود به خدمت سپاه هما درمی آید و توجه هما را به خود

جلب می کند و بدین صورت هما سلطنت خود را به او

می دهد.

دارابگرد : ولایتی در فارس و همچنین روستائی در کوره

اصطخر بوده، دارابگرد قدیم که در زمان ساسانیان شهر

آبادی بوده است.

داران : دارستان. درختان

دارتاش : نه جاو. درودگر، نجار

دارویه رشی : دار گه لا و میوه - بهرهم. داروبرگ، درخت و

میوه ، حاصل

دارلمه نسوور : هاوکاری. یاری دهنده

داسی : خراب - هیزه نههریمه نی و فریو. بد، بدی، نیروهای

اهریمنی و فریبنده

داچنفا : خسته کردن. قرار داد، روی هم چید

داغوده غه ز : هر ناخوش. دائماً بیمار

داغما : داخ کردن - دیاری کردن. داغ گذاشتن، معین شدن

و مشخص کردن توسط داغ که کنایه از بیداری و مجزا

بودن افراد می باشد

دال : پشک - دالاش - نیشانه - پرشکه. دفعه، بار، لاشخور،

اندکی، لاغری، دانه ای از هم جدا، خوشه، سنگ نشانه در

بازی سنگ اندازی

دالاهو : چپایه که له گوردستان. نام کوهی در بخش ریجاب

در شهرستان اسلام آباد غرب استان کرمانشاه می باشد که

مقبره بابا یادگار بر بالای آن قرار دارد.

دام : داغ - پیمدا. دام، دادم، ددم

داماو : دهسه پارچه. درمانده

دامه : داومه. داده ام

دامه : دامما : نهویندار - جووره گمه. حیران شدن، نوعی بازی

شبیبه به شطرنج

دامه ززان : گری بهت. قرار دادن، قرارداد

دامهک : خولقاو - داوی گچکه - داماوویی. مخلوق، دام کوچک ،

درماندگی

دامیار : نهیچیرفان. صیاد، پیر بنیامین، تنیدن راستی، پاکی،

نیستی و ردا برای به ظهور در آوردن حق.

دان : ناوکه - بهخشین - کوتان. دانه، دادند، زدند

دانش : نهویان داوه - زانست. او را دادند ، علم

دانگ : بهشیک له شهش بهش. یک ششم

دانگو : لیره لهوی. متفرق

داو : فیل - داوتین - تاله موو - پنهو - نووره - شهر. حقه و

کلک، دامن، تار نخ یا مو، تند، نوبت، ادعا، مشاجره و دعوا

داوا : شهر. دعوا

داواو دهنی : تیکمه نچوون. مشاجره ، دعوا ، اصطحکاک و

برخورد

داواو داو : گرتن و برین - ناژاوه - شوپش. بگیر بگیر، دعوا

و آشوب، مبارزه

داوخواز : خوازینی. داوطلب، خواستن، خواستگار

داود : پیر داود داودانی یکی از یاران سلطان اسحاق

برزنجهای می باشد که مظهر مکائیل و از هفت فرشته مقرب

درگاه الهی است. در زمان پیشدادیان کاوه آهنگر بوده، در

زمان کیانیان جلوه بر گیو داشته، در زمان اسکندر جلوه بر



## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

دز : دز - چهته. دزد  
 دفن : نووت - که بو. بینی  
 دگا : ناوایی - درگا. قریه، روستا، آستانه، درگاه  
 دل زوین : دل زه بوون. دل زبون  
 دنلیا : دنلیا - خاترجه. مطمئن، آسوده خاطر  
 دلؤ : گتیر و کیشه. گیر و گرفت  
 دلؤاز : دلخواز. دلخواه  
 دلؤشان : هتزا. مهربان، عزیز  
 دلؤهر : دلبر. دلبر  
 دلؤوش : دل زیندوو - خوشحال. روشن ضمیر، دل زنده، خوشحال  
 دلؤ : ناوه ند. نیوان. میان، وسط  
 دننا : دونیا. دنیا  
 دنایی : دنیایی. دنیایی  
 دما : پاش - دوا. عقب، پس  
 دوا : پاش - دوا. عقب، دعا  
 دوات : به شوین تودا. دنبالت، پشت سرت، دعایت  
 دوویار : پانفته گراو به وردی - سهرن گراو. بالایش شده  
 مضاعف، دوبار غریب شده  
 دوو په لار : دوو لهک - دوو فلیقان. دو شاخه  
 دوچاره : دیسانه وه. دوباره  
 دوو جهیل : هه رتیمیک وا هؤزی لهیلئ لهوی زیاهه. نام منطقه ای که ایل و تبار لیلی در آنجا زندگی می کرده اند.  
 دوخان : به داخ بوون. درد و اسف، داغ و ناراحتی  
 دوؤده : دوو که رته ده. بیست  
 دوو : کهوهه - ماگرت - زل - درتیز - بهرز. گوهر، مروارید  
 درشت، دراز، بلند  
 دوورا ته راف : دوو رنگه ی بنه رته تی. دو راه اصلی، راهی که شاخه های فرعی آن گرفته شده باشد.  
 دووردهک : شهراوی په تی. ته مانده شراب، درد، شراب خالص  
 دووروین : دوور دیتن. دوربین  
 دوز : پشکنه - پشکنیار. مفتش  
 دوزهله : نامیرتکی موسیقیه که له دوزهل درووست گراوه به نه نشتی په کهوهه. در فارسی به آن دونا ی گفته می شود و آن یکی از آلات موسیقی بادی است که نواختن آن به وسیله

ارسطو داشته، در زمان مولا علی قنبر بوده، در زمان بهلول شیخ معروف، بابا رجب و بعد امام رضا بوده، در زمان شاه خوشین خدادوست و بعد جلوی بوده، در زمان باباسرهنگ گرچک بوده، در زمان بابا جلیل دده بگتر، در عرفان شاه فضل منصور حلاج و در زمان بابا ناووس حمزه بوده، جلوه بر شیث، مهلائیل، نوح، هود، لوط، هارون، پطرس در دوران عیسی، کیقباد، سهراب، کیخسرو، شمس تبریزی، انوری، موسی سیاه، گل بابا در زمان بگناشیه، زنگی در اواخر پردیور داشته، در ابتدای برزنجه با نام کشکول آمده سپس فریاد بوده و در اوایل پردیور با نام داود داودان و در عصر دوم پردیور کاکاعرب آمده است. فصل بهار متعلق به اوست، از جهات شمال است، از سنگها گوهر، از صفات نیستی، از رنگها آبی، از مزه ترشی و خالق زبان فارسی می باشد و در دستگاه قدرت الهی راهبری و دلیلی هست و وظیفه او می باشد. که در اوستا بهمن نام گرفته، چرخه چی، فریادرس، رهبر، کیودسوار از القاب ایشان می باشد.  
 داون : شهر و شور - داگیانه. جنگ و دعوا، دادند  
 داوی : کوتایی - داوه - داتنه. آخر، دام است، گذاشتی  
 دایی : داکنه - داوته. دادی  
 دایا : زتری سوور. زر سرخ  
 دایاخ : هتور - هتینی - کوله که. صبر، شکیبایی، ستون  
 دایانی : دایان - تاپهن - له له ی زن. ماما، دایه  
 دجان : ره شه هور - ههوری پر و خهست. ابر بی باران و تاریک، سایه میخ، فرو پوشیدگی ابر به تاریکی و تراکم  
 دخاله : خو هه لئوتان. دخالت  
 درک : درک و دال. خار، تیغ  
 درکه : درگاندنی نهینی. گوشه ای از راز را اعتراف کردن، روشن و آشکار شدن راز  
 درمه : دوورم - په تا. بیماری واگیر و مسری، زکام  
 دراوه : به خشراو. داده شده  
 درویدی : دروت وت. دروغ گفتی  
 دروهو : دروتنه - دووراندن. دروغ  
 درهوشا : پرپریتک. پرفروغ، مشعشع است  
 دری : هه لدرین - هه لچیران. پاره کرد  
 دریان : درآ - دروازه. داده شد، دروازه، درگاه

زبانهای صورت می‌گیرد که از اسمش پیداست نای مضاعف بوده و اختراع آن به ایرانیان نسبت داده شده است.

**دوساخ :** له بهند گراو. بازداشت شده، زندان

**دورساغ :** بهندیخانه - بهند گراو. زندان، بازداشت شده

**دووگیان :** ناوس. آبتن

**دوعای بهرادمیری :** دوعای برا بوون - نایینی یارسانی. یکی از رسومات مهم در بینش یارسانی می باشد که هر فرد در جامعه یاری می بایست یک برادر دینی برای خود انتخاب کند و با وی عقد برادری که دعای آن در دفتر سرانجام می باشد ببندد. این مهم یکی از شرطهای پردیوری است که یارسانی باید به آن اقرار بیاورد و در جهت به انجام رساندن آن بکوشد، چراکه نقض آن به معنی خلل رساندن به شرط و اقرار مقرر شده در نظام پردیوری و نص سرانجام می باشد. در واقع شفاعت خواهی برای فرد در نزد خداوند توسط پیر و برادر باطنی صورت می پذیرد و گاه اینچنین روایت می گردد که شفاعت خواهی برادر باطنی از شفاعت خواهی پیر پیشه می گیرد و در دیوان مقبول تر می افتد. مینورسکی به نقل از سید محمد کلاردشتی و خداقلی (خلیفه جم ایشان) که مصاحبتی چند ساله و نزدیک با هم داشته اند می نویسد: خداقلی به لزوم اینکه هر سر سپرده ای وقتی به سن بلوغ رسید دارای یک خواهر باشد اصرار می ورزید و سید کلاردشت تأکید می کرد که پیوند برادرانه برای روز رستاخیز می بایست مرکب از دو برادر و یک خواهر باشد، و آنگاه اطلاعات داده شده توسط خداقلی به این شکل است که خواهر و برادر باطنی نمی توانند یکدیگر را به مدت هفت سال از زمان عقد خواهر برادری ببینند. البته این موضوع در کلام سرانجام به آن اشاره ای نشده است اما با توجه به بودن این سنت در صد سال پیش نشان از بودن یک خواهر و برادر باطنی برای فرد یارسانی واجب می گردد که این موضوع متأسفانه توسط یارسانیان به خاطر ذهنیاتی چون واهمه داشتن از انجام فرائض دینی و خود را مقید قرار ندادن به خاطر عدم باورمندی تا حدی منسوخ گردیده است.

**دووقات :** دوو نهونده. دو چندان، دو برابر

**دول :** دوتجه. کیسه چرمی برای کشیدن آب از چاه

**دوما :** پاش. عقب، پس، دنبال

**دوون :** مآخذ از ترکی می باشد به معنی جامه که در اصطلاح کلامی به قرار گرفتن روح در شرایط خاص جسمانی و مرتبه ای اطلاق می گردد.

**دوونادوون :** سیر و گردش روح برای بدست آوردن زمان جهت کمال و صیقل خوردن، آمدن و رفتن روح در جسم برای گذراندن آنچه که مستحق اوست، مرده و زنده شدن، بازگشتهای مکرر روح به جهان جهت پختگی و رسیدن به کمال.

**دووی :** وته بیژی - دوئیکه - دویشو. سخن گفتن، دیروز، دیشب، عدد دو

**دوویژی :** دهلی می گوید

**دوویر :** پانتا - دوور. فاصله و مسافت زیاد، دور

**دووام :** پاشه ملم. پشت سرم

**دووییت :** نهوین - پهله و پایه. عشق، بلند پایگی

**دووددم :** شمشیره که ی نهلی (شا). ذوالفقار شمشیر مرتضی علی، دو دهنه

**دوودیمه :** دوو روو. دو رویه، دو جهت

**دوور :** پانتایی - دوور. فاصله و مسافت زیاد، دور

**دووشاهی :** شاهی کمترین واحد ارزش پولی رایج در ایران زمان قرن ششم و هفتم و هشتم .. است. و منظور از دوشاهی مقدار ارزش برای خرید نذر و نیازی می باشد که می بایست برای دستگیری و ارشاد و کمک برای صاحب سکه یعنی داود صرف کرد و پرداخت نمود. این دوشاهی مختص داود برای دستگیری و راهنمایی می باشد که مقدار آن در زمان عصر پردیور بنا به کلام سرانجام دوره شیخ صفی بند ۲۱ به این شکل تشریح می گردد که بهای یک خروس در آن زمان چهارشاهی بوده و اگر معادل آن را در این زمان مشخص کنیم که خروسی را با ده هزار تومان (۱۰۰۰۰۰ ریال) بتوان خریداری کرد پس دو شاهی برابر می گردد با ۵۰۰۰ تومان یعنی ۵۰۰۰۰ ریال. این شاخص برای پیدا کردن نرخ دوشاهی در هر زمانی قابل محاسبه می باشد.

**دووکوونه ی زانو :** دوو نه زو. دوزانو

**دوولا :** له دوو لوه. از دو طرف، از دو جانب

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

دهری : درگا - بریتی له زانا. درگاه، کنایه از دانا و آگاه می باشد

دهروهج : ده لافه - دوه ری. پنجره

دهروین : بهند گراو - ناخ. دریند، درون، داخل

ده دورج : ده کرن. ده منفذ، در کلام سرانجام کنایه از ده سوراخ و منفذی می باشد که در قالب و پیکر انسان می باشد.

دهس نیشان : دیاری گراو. دست نشان، مشخص کردن، تعیین کردن

دهسا : سا - نینجا. پس، پس دیگر

دهسارا : ناوانی بچوون. آسیای کوچک دستی

دهسباره : دهسه وار. دست به دست هم دادن برای بار کردن وسیله ای، یاری رساندن، کمک کردن، یآوری

دهستاخ : بهند گراو. زندانی

دهسوین : تاقم - برکه. دسته و گروه

دهستهک : نازاد. آزاد

دهسه لات : حکومت - هیز بو بهره و بهری. توانائی برای انجام امور

دهش : دهره وه. بیرون

دهچی : دهروات - ده رویی. می رود، می روی؟

دهغهز : ناخوشی. بیماری

دههقاق : کزینکه - ساف ولووس. اتو، آهار زدن، دقیق، استاد حاذق، صاف و بی چین و چروک

دهکالی : ده چینی. می کرد

دهکو : جووله - له رزین. تکان، لرزش

دهلهسه : دروزن - خوئه لکتیش. دروغگو، لاف زن، چاخان

دهلق : شووره بی. عیب و عار، رسوائی، خرقه، جامه درویشی

دهلقه : جل - په رده. جامه، پرده، خرقه، کنایه از حجاب

ازلی است

دهلو : زه نیار - شیت - گورانی بیژ خنیاگر، دیوانه، آوازخوان

دهلوه : دام، به کارگیری مجموعه قواعد و دستورات برای دامیاری، حاجتتست برای ظهور حضرت حق، مثل نذر و نیاز، جمع، ریاضت، آدمیت ..

دهله شه : درو کونن - خو هه لکتیشان. دله سه : چاخان و لاف

زن

دهوون : توژتک - نه گری گوران. ناچیز، بی مقدار، متغییر، پست

دهوهاج : ورمان - گیز - بی نوقره. متحیر، درمانده، ناآرام

دهوهاچه : دوولهک - دوو نیوه - لت. دو شاخه، دو نیم، نصف

دهوههم : دیسانه وه - له سه ریگ. دوباره، مکرر

دهوی : وته بیژی - راویژ کردن - ناموزگاری. سخن گفتن، برای دستگیری و ارشاد

دهو : فیل - کومان. حيله، بکر و دودل، شک و گمان

دهبی : نه شی. می شود

دهباغ : پیست خو شه گهر. دباغی

دهبیو : دیت. می آید

دهریوی : دهروات - دهویژ چاودیری. میرود، می پیماید، شما پیمائید

دهرودختی : هه نووکه. هم اکنون، حالا

دهجال : کسی است که به زعم اهل سنت پیش از نزول عیسی از آسمان و به عقیده شیعیان پیش از ظهور مهدی خروج کند و خلق را می فریبد که صوفیان این کلمه را گاهی به همان معنی اصلی یعنی دجال آخر زمان می خوانند.

دهخوسینن : بی گون کردن. می خیسانند، نرم می کنند

دهخوینی : ده خوینی. می خواند

دهده : برای گه روه. کاکه، برادر بزرگ

دهر : دهره وه - هه نده رین. بیرون، خارج

دهرهج وه دهرهج : هه نگاو به هه نگاو. پله به پله، درجه به درجه

دهرخور : شیاو. شایسته و درخور

دهرز : وانه - ریتوین - که نار - ناوه ند - قلیش. کنار، میان،

ترک، درس، راهنما

دهره شیش : دهره شیش. تعلیقات

دهرهک : جیکه ی نادیار - جه حانم. محل نامعلوم، جهنم

دهره نه : داماو - قه تیس. درمانده

دهرهج : پله و پایه - په یژه - پله - ناشکرا - روزگاری. مرتبه و

مقام، پله، نردبان، درجه، هستی و آشکارا بودن، رهایی

دهرهینان : دهرکتیشان. بیرون آوردن، بیرون آوردن

دهرهینه : دهرکتیشه. بیرون بیاور

## فهره نگوکی سه رنه نجام

دهند : بریتی له کاوول کردن. جای گاو آهن در خیش، کنایه

از ویران کردن

دهنوارم : دهینم. می بینم

دهنوئی : دهخوی. می خوابد

دهنوینن : پیشان نه دات. نشان می دهند

دهنوینتی : پیشان نه دات. نشان می دهد

دهنی : پهراسوو، جامو لکه. دنده، طرف

دههران : خوانه ناس - نکولی له بوونی خواوه ند. کافران،

دهری، کسی که منکر وجود خدا باشد و بگوید دنیا ازئی و

ابدی است و صانعی ندارد و پس از زندگی در این دنیا

جهان دیگری نیست و حشر و معادی وجود ندارد.

دههرین : له ناو چوون. نابود

دههو : فیل. حیل و نیرنگ

دهو : گه مژه. کردن، بدباطن، می دهد

دهواخ : پوست خوشه گهر. دباغ

دهورات : ره شمال - جوار پای دهسته مو. چادر، چهار پایان

اهلی

دهوار : ره شمال چاروای ده ستاژو. ستور، سیاه چادر، چهار

پایان اهلی

دهوال : دزی شهو گهرد - په له. دزد شبگرد، شتاب

ده ورن : نیت ورن - دلخوش گهر. دیگر بیائید، ده از حروف

ترغیب می باشد

دهود : بی جهر بزه - تهرسه. بی غیرت، بی ناموس

دهور : دهوروهر - نه نیش. پیرامون، گردیدن گرد چیزی،

اطراف

دهوریج : نه نشتی. اطرافش، پیرامونش

دهوی : ده بی - نه زان. می شوی، نا آگاه، کنایه از غفلت

و نا آگاه بودن

دهوینتی : هره که بدان. دوات

دههو : گومان - فیل. شک، حیل

دهی : وشه هاندان. کلمه تحریک، شروع کن، مرحم

دهیار : خولقتهر. خالق، خدا، صاحب دیر

دهیسی : دهیسی. می شنوی

دهیجا : نیش و نازار - دزواری. دهیجو، درد و رنج، مصیبت

دهیجو : نیش و نازار. دهیجا، درد و رنج

دهلی : دهلی - ده بیژی. می گوید

دهلیا : زهریا - بریتی له زور. دریا، کنایه از بسیار زیاد

دهلیل : هو. علت موجودیت، دستگیر و راهنمای راه، داوود

که سووار در بینش یارسانی این وظیفه را به عهده دارد و

چون ایشان اولاد نداشته پس هفتاد و دو پیر به جای وی

موظف به دلیلی یارسان می باشند، که هر کدام از خاندانها

دلیل هائی مجزا از هفتاد و دو پیر دارند. به این شکل که

دلیل خاندان شاه ابراهیمی پیر ابراهیم جاف است، دلیل

خاندان عالی قلندر دده حسین، دلیل خاندان بابا یادگار دده

ایمان، دلیل خاندان سید خاموش یوسف شاه، دلیل خاندان

میر سور پیرنریمان، دلیل خاندان سید مصطفی پیر محمد

شاره زوری و حاجی بابو عیسی و بابا حیدر هفتاد و دو پیر

است که سر حلقه آن پیر رستم سو می باشد، دلیل خاندان

ذوالنور سید حیات، دلیل خاندان آتش بیگ عبدال بیگ و

دلیل خاندان شاه هیاسی بابا گلاب است.

که خطبه نیاز دلیلی به این صورت است:

سکهی دلیلی ...

باشا قبول کهر سکهی دهلیلی

وه عشق بنیامین پیر سهر خلیلی

وه عشق یار داود رووی ده ریای نیلی

به عشق نا که سه نه کوی مه ندیلی

پادشای پردیوه که روش قه ویلی

دهمار : هیلاک - له کیس چوون - له خو بایی. هلاک شدن،

تباه شدن، تکبر، وقار و مردانگی، رگ، رگه

دهمان : گات. زمان و اوقات

دهمه : بوزان. باد و برف و سرما را توأمان دهمه گویند

دهمخوینن : من ده خوینن. مرا می خوانند

دهمشت : پیش دهست - قوملاخ. بردست، آماده، جلودست

دهمنات : هاوسر - هافزین. دو همدم، همسر

دهمنخوین : ده هورو سر به زیر. سربه زیر، رو به پایین،

دمر خوابیدن، پشت و رو

دهم هورت بپر : زاری کاوست بهسته. دهن گشادت را ببند

دهن : پهراسوو - هزم - رهنگ. دنده فقهه سینه، هضم، رنگ

دهنا : نه گینا - مه گهر. و گرنه، مگر

## فهرسه نگوکی سهرنه نجام

دیواخان : ژووری تایهت. مجلس عمومی در دهکده، اتاق  
میهمانی ارباب  
دیوان : کونخا - راوتزگار - ژووری تایهت - چار. کدخدای،  
مباشر، دیواخان، چاره  
دی وه دی : چهره به چهره، رو در رو، دیدن یکدیگر

دهیچوور : ژور تهپ و تاریک. بسیار تیره و تاریک  
دهیدا : له ناو چوون. نابود شدن، از بین رفتن، نابود  
دی : گوند - را و بوچوون. دید، روستا، دیده، فکر و تأمل،  
کلمه تحریک

دیا : نه مینی - دوزیهوه - دی. می بیند، پیدا کرد، دید  
دیار : مهوتن - هه رتم - ده رگه وتوو. زادگاه، ناحیه، پیدا،  
پدیدار

دیاکوپیان : هاویشت. انداخت، پرت کرد

دیام : ده مینی - بینیم. می دیدم، دیدم

دیاوا : دوزیهوه.. پیدا کرد

دیای : تیروانین. نگاه کردن

دیده کانی : ده روودار-لیژان و بنه رت- را و بوچوونیک به پاننایی  
جوگرافیای خواوه نند. باطندار، روشن ضمیر، واقف و اصل

دارای دیده ای به وسعت جغرافیای باطنی و اسرار الهی

دیره : جاوه روان - نوقره گا - جینگه ی خاوین - دهیر - دنیا.

انتظار، آرامگاه، محل مقدس، دیر، دنیا

دیره داری : دیر کردن - جاوه روانی. چشم انتظاری

دیرهك : گوله كه. ستون، تیره

دیره گنا : شاراوکه - رابردوو - خورئاوا. دیر وقت، نپانخانه،

وقت گذشته، وقت غروب

دیری : دیر کردن. درنگی

دیرین : جارن - نهوسا. قدیم، کهنه

دیز : قه شقه - رهش. نحس، بد شانس، سیاه

دیل : یه خسیر. اسیر

دیله : تهخته بهردیک بو سرمیچی مال. پوشه سنگی سقف،

تخته سنگی برای پوشاندن سقف، دوده ای که از سوختن

نفت یا هیزم درست می شود

دیلهك : نافیتیژی - رازه. و حمال یا چوبی که دو سر آن را

بر روی دیوار می گذارند و سر تیرهای سقف را بر روی آن

گذارند، تیر چوبی که در زیر چادر به عنوان ستون

می گذارند.

دیم : بینیم - روومت - بهرمه لا - دیم. دیدم، چهره، آشکار،

می آیم

دیو : ناوچه - ته نیش - نه ملا و نهولا. دیو، منطقه، طرف،

جهت، پشت یا روی هر چیز، نمایان، دیده شده

## فهرهه ټگۆكى سه رټه نجام

راوچى :رافچى - راو. شكارچى ، صياد  
 راوگه : چينگى راو. شكارگاه  
 راوى : سهگ يان مهلى فيزه داو - وتار گيره وو . سگ يا پرنده  
 شكارى، روايت كننده  
 راويار : رتيوار - راوگه ر. رهگذر، مسافر، شكارچى  
 راي : رتيگى ټو - بوچى - راو بو چوون. راه او ، چرا، براى  
 ، راي و تدبير  
 رايهل : راهيل هه والى بو. تارهاى بافت، مقابل بود  
 راج : ريز. رديف  
 راج : بهسته لوك - سههولبه ندان. بسته شده، يخبندان  
 رچانلدين : سههولبه ستن - بهسته لوك. يخ زده كردن، يخ بستن  
 رچيا : سههولتى بهست. يخ بست ، كرخت شد  
 ردا : جواميرى. بردبارى و جوانمردى، رضايست از آنچه كه  
 مستحق آنى  
 رذآن : كاربان - رهوتى رذآن به شيوهى به فر و باران. ريزش،  
 فروريزى ، آنرا ريخت  
 رذاندين : رهوتى رذآن. فرو ريختن  
 رز : ريزى ديوار. رده، چين ديوار، صف  
 رزنه : ريز و به كسان. قطار، رده، هم پايه  
 رزمه : پيش هاتهى چاوه پروان نه كراو. پيشامد غير منتظره  
 رس : ده له مه. برس  
 رسينه : گه يشتى. رسیده اى  
 رساگه : رزياگه. ريخته است  
 رشت : سه ره سه ر. معامله پاياپاي، مبادله، معاوضه  
 رشيا : رزا - رزاوه. ريخت، ريخته شد  
 رف : رفاندين. ربايش  
 رفان : رفاندى. ربود  
 رفانا : نهوى رفاند. آن را ربود  
 رفاندين : رفاندين. ربودن  
 رفت : رتيونه. رگبار شديد باران  
 رقووم : كۆى هه ژمار بو نووسين و پيشاندين. جمع رقم به معنای  
 نشان و نوشته مى باشد  
 رك : تووره يى - زنجيره كتيوى چكوله. تپه، رشته كوههاى  
 كوچك مابين كوهها

(ر)

رات : رتيگى ټو. راه تو  
 راپرد : هه وال دان. راپرت، بيان خيبر  
 راجى : هيوادار. اميدوار  
 راجنا : رازاوه - هه لى بژارد. آراست، انتخاب كرد، انتخاب  
 كردن چيزى يا كسى  
 رازه : كار بو كردن - خزمهت. خدمت  
 رازايى : رازانه وه - پيك هيتان. آراستى، درست كردى  
 رازه : زياروان. بنا و معمار  
 راگه : رتيگه و رهوش - رتيگا. راه و روش، راه  
 راش : راو - ريز - شرم و شووره يى. نخجير، رده، صف،  
 شرم و حيا  
 راق : گه مهورى كيو. دامن كوه، صحرا، ارتقاء يابنده،  
 افسونگر ، لباس خيصى كه در زمستان به علت سرماى شديد  
 يخ مى زند و به هر شكلى كه هست باقى مى ماند، خشك  
 شدن بر اثر سرما، غصه و اندوه  
 راك : گاشه بهردى زير به تال - جوړيك مه قام. صخره زير خالى،  
 غار مانند، نوعى آواز  
 رام : پرواى من - ميه ر - خو گرتوو. رحم، مروت  
 رامنان : فريم - ده فريم. پرواز كردم ، پرواز مى كنم، مى رانم  
 راموس : ماج - زه ريا. راموز ، دريا  
 رامهك : ده رماتيك خوش بون. دارويى خوشبو مانند مشك كه  
 در طب قديم به كار ميرفته  
 ران : ميگه له مه ر - له ټو ټو تاسمت. گله، رمه  
 رانك : شوال. شلوار از شال، شلوار پشمى محلى  
 راهيل كرد : ريز كردنى داوى ټون يا بوزو. تارهاى بافندگى را  
 رديف كرد  
 راهيل : راوى ټون. تار بافندگى  
 راو : نه چير. شكار  
 راوار : يه كسى خو شوق. رهوار  
 راوه : شوقه - فرمان بو راوه ستان. شرح و تفسير، امر به  
 ايستادن  
 راوه ند : گه وره زا - ناوى هوزيكي كورد له ټو ټو ستا. بزرگ زاده،  
 در اوستا راونت آمده، نام طايفه اى كرد در آوربايگان

## فهره نگوکی سهرنه نجام

**رمان** : رمان و عمان نام دو تن بوده که جلوه ذاتی از بابا بادگار و شاه ابراهیم داشته اند، آوار کردن یا به زمین کوفتن  
**رمه** : نیره - قیره. صدای بلند و نهیب  
**رند** : پهسند گراو - فیل باز. خوب و پسندیده، زیبا، حیلہ گر  
**رند و قهلاش** : فیل باز - که زال. حیلہ گر و کلاش، ولگرد  
**رؤ** : رؤز - پله و پایه - بوئری. روز، قدر و منزلت، جسارت  
**رو** : وهرز - دهرفته - رؤز - جووگه له - رومهت - بوئری. موسم، فرصت، روز، جوی آب، صورت، جسارت، قدر و منزلت، شرم  
**رواق** : پله و پایه - شوره یی. رواق چراغ، کنایه از آسمان  
**رووا** : روباه  
**روت** : روت - نسک و ناهمی. عریان، فقیر  
**رود** : سازی است از ذوات الأوتار که چون آن را نوازند صدائی اندوهبار و غم‌انگیز از آن پدید می‌آید.  
**رؤژانه سه** : له م رؤزه دا. در این روزها است، کنایه از به روز بودن است.  
**رؤژ** : رؤ. روز  
**رؤژان** : رؤزه کان. روزها  
**رؤژهللی** : خورکه و تن. برآمدن آفتاب، روز برآمدن  
**روش** : توووه و زیز. تندخوی، خشن و زبر، رویش  
**رؤج** : رؤز. روز  
**رؤچه** : روزه، که آن در نزد یارسانیان در دو مرتبه «مرنو» و «قولتاس» به مدت جمعا شش روز می‌باشد که یارسانیان مرنو را به عشق هفتن و هفتوانه روزه دار می‌باشند و قولتاس را به عشق میراسکندر و یاران قولتاس که این اعیاد بر تمامی یارسانیان که به سن تکلیف رسیده باشند واجب می‌گردد و هیچ توجیه و تبصره ای همچون مسافر بودن .. برای سرباز زدن از عدم رعایت آن نمی‌باشد.  
**رؤچیبار** : خور. روجیبار، آفتاب، روزگار، یاری دهنده روز، یکی از جلوه های ذاتی شاه ابراهیم است.  
**رؤک** : ناوه‌ند - سه‌ره‌تا - ناوه‌رؤکت. هسته، محتوا، مرکز، مبدأ  
**رؤکه‌ن** : خوش روو. خنده‌رو  
**روو** : له سری - له بانئ. بر روی

**روون** : ناشکرا - رؤشن. آشکار، نمایان  
**رؤوه رؤ** : رؤز به رؤز. روز به روز، وقت به وقت  
**رووی** : روویبار - رومهت. رودخانه، چهره  
**رونج** : گیبه - جوړتک خواردن له گاک یا ریخؤلؤ مهر و گاک. زونج، زناج، زیچک، عصبیب، نوعی خوراک می‌باشد که از تکه‌های معده و روده گاو یا گوسفند درست می‌کنند.  
**روویماری** : رووکروزی به لاخویاکیتشان - له خؤبایی. چهره برافروختن و مدعی شدن، چهره نمایان کردن از غرور  
**رودت** : بنه‌رهت - لادهر له ریگه. منحرف از راه، اصل و اساس، فکر و اندیشه، حرکت تند، چاله در راه تخجیر، راه و روش  
**رؤتقان** : بنه‌رهت و بنه‌ما - په‌له. فرار، دویدن، فراری داد  
**رؤخنه** : لؤمه - خاو - که‌لین - قه‌لش. سرزنش، سستی، شکاف، درز  
**رؤزیه‌ر** : به‌گم مانگی پاییز - وهرزی تری چنین. موقع رسیدن انگور  
**رؤزم خوان** : نهئینی زان. کسی که از سر و رمز آگاه باشد، رمز شرایط  
**رؤزم** : کؤمه‌لئک بار و دؤخی تایه‌ت. بزم، رمز، نظم، مجموعه شرایط خاص  
**رؤژ** : خه‌لوروز - بؤیاخ بؤ قژه. سیاه، موادی که با آن موی سر را رنگ می‌کنند  
**رؤژتئن** : ره‌نگ کردنی موو - خه‌ملاؤ. رنگ کردن مو، سرمه کشیدن چشم، آراستن، ایجاد تحول به سمت کمال  
**رؤژد** : خه‌ملاؤ - رازاندنوه - کله له چاوان. آراست، آرایش کرد، نورانی کرد  
**رؤژیان** : خه‌ملاؤ بوون - جوان بوون. آراسته شدند، زیبا و نورانی گشتند  
**رؤساس** : بنه‌رهت. پایه و اساس  
**رؤسه‌د** : سوود - به‌ش ناقم - ریگه چاودئیر. بهره، قسمت، دسته، جوخه، طریق، راه، مراقب، نگهبان، در جایی نشستن و چیزی را زیر نظر قرار دادن  
**رؤسه‌ن** : بنه‌ما و ره‌گه‌ز. اصل و نژاد، اساس و اصالت  
**رؤش** : سیاه، پاشیدن، روشن روز در اوستا رشنو به معنی دادگر و عادل است و در اصطلاح فرشته موکل بر میزان معرفی گردیده، این فرشته با مهر و سروش مناسبات

## فهره نگوکی سهرنه نجام

خاصی دارد که سومین داور محکمه روز پسین به شمار می‌رود.

**رهشت :** وهك چاورشتن به گل. ره‌ژد، آراست، نورانی کرد  
**ره‌شمه :** دوا مانگی زستان. ماهی که در آن زمین از سفیدی به سیاهی می‌رود به این معنا که با گرم شدن هوا و آب شدن برفها و از دست دادن پوشش سفید برف سیاهی زمین نمایان می‌شود که آن مژده آمدن بهار است.

**رهف :** برکه بانده - جنیو - به‌خشین - دلوفان.. گروه پرنده در حال پرواز، دشنام، رف در دیوار، نیکوئی کردن و احسان، مهربانی

**رهف رهف :** توندو تیژ - بال له بهك دان. تندوتیز، بال به هم زدن  
**رهفیف :** چاك ره‌هوست. نیک وبا خصلت، خوش خلق ، درخشنده و روشن

**رهفی :** توندو توئی. سفتی و سختی

**رهقیف :** هاوری - هه‌فال. همراه، رفیق

**رهقم :** نووسراوه - بریاری شازاده. نوشته، حکم شاهزاده

**رهم :** برکه - پاکسازی - سل - خه‌لک. گروه، دسته، اصلاح کردن، درست کردن خرابی، رهم، مردم

**رهم :** ره‌ف - برکه - داو - تیکوشان بو هینمی. گله ، دام، کنایه از کار و تلاش برای بدست آوردن آسایش و آرامش زندگیست

**ره‌مای :** راکردن. فرار کرد

**ره‌مهق :** هیز - ماهه و مؤله‌تی زیان. توان، نیرو، باقی حیات، آنچه باقی جان را نگه دارد

**ره‌مزبار :** به معنای داشتن بار رمز است که نام یکی از هفتن در بینش یارسانی می‌باشد. از هفت فرشته مقرب درگاه الهی با نام حورالعین می‌باشد که در عالم مادی جلوه بر فرنیگیس مادر سیاوش داشته، دختر نمرود بوده، در زمان یوسف زلیخا بوده، در زمان ایوب رحمه، در زمان فرعون آسیه، در زمان سلیمان بلقیس، در زمان اسکندر گیسازان، در زمان عیسی مسیح مریم، در زمان محمد فاطمه بنت اسد، در زمان حسین زینب، در زمان شاه خوشین ماما جلاله بعد فاطمه لره، در زمان باباسرهنگ خونکار، در زمان موسی کاظم معصومه، در عرفان شاه فضل داداساری (عینه)، در زمان باباناووس داداخزان، در زمان حاجی بکتاش ویران،

در زمان امام مهدی نرگس بوده که در برزنجه عاستا و هاتف می‌باشد سپس زراوه دختر کوچک شیخ احمد دکا شیخانی سپس خاتون دایرک دختر حسین بیگ ، و در پردیور خاتون بشیره است که در عصر دوم پردیور خاتون زربانو نام دارد. به وجود آورنده زبان انگلیسی می‌باشد، از رنگها سبز به ایشان تعلق دارد، از صفات پاک، از جواهرات سنگ یعنی اساس و هستی جواهرات، دبلکچی، خدمتچی، رمزار از القاب وی است و در اوستا با نام سپنت آرمیتی (سپندارمذ) ایزد صفا و نیکی آمده است.

(ر.سپندارمذ)

**ره‌مناش :** روزگار کردن - مؤله‌ت دان بو هه‌لاتن. فراریش داد

**ره‌میم :** گونه - دترین - پوشراو. کهنه، قدیم، پوسیده

**ره‌می :** برکه - هوز. گروه، قبیله

**ره‌ن :** قوملاخ کرا - ساف و لووس کردن - دانه‌وتله‌ی پات کراو بو کوتان. آماده شده، صیقل داده شده، صاف و صادق شده ،

غله ناکوبیده پهن شده برای کوبیدن

**ره‌نگ :** مان دنیا - فریو - رامیاری - به هه‌له دایردن. تعلقات

دنیوی، مکر، سیاست، به غلط انداختن

**ره‌نگ :** ته‌قی به خه‌به‌ره‌هینان. زنگ، کوبه در خانه

**ره‌وا :** شیاو. شایسته، قابل قبول

**ره‌وان :** خور - ره‌وایه. روان، روا می‌باشد، سزاوار است

**ره‌وه‌ت :** پاریز - راوچی. کمین، شکارچی

**ره‌وجه :** زوو سه‌ر کرتنی کارتک - پله و پاییه به‌رز. زود انجام

گرفتن کاری، زرق و برق، فر و شکوه و مرتبه بلند

**ره‌فی :** که‌نار - چاکمی کردن - دلوفانی. کنار، نیکویی کردن

و احسان، مهربانی

**ره‌واق :** شیله - شیرین. شهد، شیرین

**ره‌وهق :** نه‌ستور - به‌لکه. ستبری، حجیم، قباله

**ره‌وهقی :** نه‌ستور - به‌و. ستبری، ضخامت، محکمی

**ره‌وهن :** ره‌وت - ریژه‌و - هه‌لس و که‌وت. روند، ره‌رو، رفتار

**ره‌وز :** چرو - له‌کی تازه و بارلک له دار. جوانه، شاخ نویر و

تازه رسته از درخت

**ره‌وزان :** گوپکه‌گان. شکوفه‌ها

**ره‌ویب :** در دونگ - گومان کردن. در شک افتادن، گمان

رنی : ریگا. راه



## فهرهه نگوکی سه رئه نجام

**ریا** : روآلت سازی. تظاهر و ریا، ردا و بردباری، کاکا ردا  
از یاران شاه خوشین  
**رینک** : نامازه. اشاره  
**ری بهندان** : مانگی دووهه می زستان. بسته شدن راهها از  
شدت بارش برف و سرما  
**ریتانهن** : ریتکاتانه. راهتان می باشد  
**ریخوز** : بهره لآن - لاساو. سنگلاخ، ریگ، شنزار، آب  
آمیخته به سرگین  
**ریج** : بهسته لۆک - دانه چۆقه. یخ بسته، دندان قروچه  
**ری هه زهف** : ریگه کی دوور و درتیز. راه دور و دراز  
**ریژ** : به مانای ریز - ناخۆشی. پسوند به معنای ریزنده،  
بیماری  
**ریژ** : ریز - لهت - ورد. صف، ردیف، جزء، خرد  
**ریژاو** : نالۆژ - ریژاو. پریشان و پراکنده، نوعی انجیر  
**ریژان** : رژاندن - هاتنه خوار. نازل شدن، ریختن، فرو آمدن  
**ریش** : برین. زخم  
**رینک** : راست و ریس. هموار، درست، منظم و مرتب  
**ریو** : فریو. ریا، بنا به روایت شاهنامه پسر کاوس است که در  
جنگی که میان سپاهیان ایران و توران شکل گرفته بود در  
میدان نبرد کشته می شود و تاج او بر زمین می افتد که  
تورانیان به عنوان غنیمت آن را ربودند اما بهرام فرزند  
ریوتاج را از میدان نبرد برگرفت و برگشت اما در مراجعت  
بعدی کشته شد.

(ز)

زا : مندال - زایی - زاین - وشک. فرزند، زاد، زایش، خشک

زات : هه فالان - بویری. یارا، شجاعت، شهامت

زاج : گیاهی که کمه تمهمن. گیاهی است کم عمر، از نمکهای است که به طور آزاد در طبیعت به دست می آید، جسمی است بی بو و بی مزه و دارای خاصیت قبض شدید، در آب حل می شود و در طب و صنعت به کار می رود، خط موی پیشانی بچه

زاخ : هان - هیل - ریخ. تحریک، تشجیع، خط، زاج، ریگ

زارو : مندال. کودک

زارا : ناوجهیه که له کوردستان - چووکه زاراو هیه که له زاراو هی هورامی. منطقه ای در کردستان، یکی از شاخه های گویش هورامی است که بیشتر در کردستان ترکیه تکلم می گردد.

زاغ : هیلی راست و قیت. خط افقی و عمودی در خط کش

زاغدار : بسیار دقیق و تیز

زاف : زور - که لیک بوسی بوون. بسیار، بزرگ، از گرسنگی دل درد گرفتن، ناتوان

زاک : له تکه له تکه قهسی چوریک که می ده کری. پوست هسته زردآلو وقتی از وسط دو نیم شده باشد که با آن نوعی بازی می کنند.

زاکان : یاسا. قانون، روش

زاگ : له دایک بوون. زاده، بطن و هسته، با کنایه اصل و لب می باشد.

زالو : زاله. زهره، زالو، کیسه صفرا

زام : برین - زهوی. زخم، زمین

زامن : نیشتمان. میهن

زانا : زانا - زانیاری. دانا، دانست

زانام : زانیم - زانیارم. دانستم، دانا هستم

زاو : روویار. زاب، رود

زاوا : زاما. داماد

زاوه : مانگی پوشهپر - زاین. تیر، عطارد، بچه آورده، متولد شده

زاوهر : به هیز - بویر. توانا، شجاع، قادر

زایهک : به ره - توومه. نسل

زایی : له دایک بوو. زاده شد، به وجود آمد

زبیل : زبل. آشغال

زجا : جهزه به - زهلیلی. زجر، فلاکت

زپ : زهلام جهسته - خووه لکیشان. گنده، بزرگ جثه، خشک، لاف، بیهوده

زپار : زهره. زیان

زراو : بویری - به زه بو. شجاعت، زهره، بسیار کوبنده

زرنگه ری : کانا کار. شغل مربوط به آهن آلات مثل زرگری

زرانی : نه ژنو. زانو

زرفزپ : سییگ. پژمرده، از شدت خشکی صدا دادن

زری : زه ری - زهنجیر - توانا و ناماده. دریا، زره، توانا و آماده

زگار : که سه ر. ساندوه

زفر : زوده نان - ریژه ول. ریزه نان و غذای باقیمانده درسفره

زلق : بزوتن بو ههستان. بازیگوش و ناآرام، تکان دادن به خود برای برخوردن

زله : قال و هه مه ره مزی پتو - دیله - بریتی له ناماده بوون. همهمه و جنجال، تنومند، سیلی، جوشش، کنایه از آماده بودن

زلی : پله و پایه بهرز - زهلام. بلند پایگی، گندگی و بزرگی

زما : سه رما و سووله. سرما

زماآت : هیور و له سه ر خو. آهسته و با وقار

زمار : زماره یا با املائی متداول میان اعراب (زمارة) هم به نواختن نای و هم به سازی که به آن نای می گویند اطلاق می گردد. زماره جزو سازهای بادی به شمار آمده که از چوب یا نی ساخته می شود، زماره نوعی دیگر از دونای است که فقط یکی از دو نای آن سوراخ دارد و نای دیگر یک صدای ثابت و دائم به همراه آهنگ موسیقی می نوازد درست مثل نی انبان اسکاتلندی ها که در آن نغمه می **mi** همیشه ثابت و همراه با لحن شنیده می شود.

زماقتن : تاقی کاری. آزمایش کردن

زمایشت : نه زمون و تاقی. امتحان و آزمایش

زمایی : تاقی کرده وه. آزمایش کرد

زمی : زهوی. زمین

زناق : بویر - بی باک. زناق، شجاعت، بی باکی

زند : مانا - ناوه روک. معنی، مفهوم، هست آن چیز

زنگان : ژیان. زندگی

زنه : زیندوو - به ژیان. زنده

## فهره‌نگوکی سدرنه نجام

زهراب چی : زیرگار - کسه‌سی وا زئیر ده‌رازیتیه‌وه. تذهیب کار،  
 آب طلاکار  
 زهرابه : کون له دیوار. سوراخ در دیوار  
 زهربولی : جورنگ پیلاو. پاپوش، نوعی کفش  
 زهرار : چزاندن. زیان رسانیدن، گزند رساندن  
 زهرساری : زئیری په‌تی. زر خالص  
 زهرقان : دهره‌تی گونجاو. مهلت طلائی، فرصت استثنایی  
 زهقه‌نی : هه‌لگری بار - یارمه‌تی دهر. برداشتن بار، کمکیار  
 زهرچی : وه‌رزئیر. زارع، کشاورز  
 زهرنا : زورنا. سورنا  
 زهریا : زهریا - ده‌لیا. دریا  
 زهریر : به‌ئاوه‌ز و زیره‌ک. باهوش و زرنگ، سبک روح،  
 زرد رنگ  
 زهریه : زهریا. دریا  
 زهران : وه‌رزی وشک هه‌لتنی گه‌لا و پووش. زردیها، موسمی  
 که برگ بعضی از رستنیها و گیاهان نازک مخصوصاً جو در  
 این ماه زرد می‌شود.  
 زهرمیت : نالیکی زئیرنه له تار و بو‌دا. نخ زری که به صورت  
 گره در تار و بودقالی قرار می‌گیرد  
 زهقیر : ناهه‌ز. ناخشنود، هوس جماع  
 زهقیفه : بریتی له ئافره‌ت. کنایه از زن  
 زهغهل : بیاره. ناسره، بدل  
 زهفت : داگیر کردن. مصادره کردن  
 زهفره : دهم گئیر - چناگه. کج دهان، دهن کج، پوز، فک  
 زهلان : بای باشور - گه‌رده لوول. باد سرد جنوب، گردباد  
 زهم : په‌یف - قسه‌ی زئیده. صحبت، حرف اضافی، هجو  
 زهمات : له سه‌ر خو. آهسته و صاحب وقار  
 زهمره : برکه. دسته، فوج، گله  
 زهمور : بریتی له بیاو. کنایه از مرد  
 زهمه‌ق : ئیوی گوئیکه. گولی زه‌نبه‌ق. زنبق  
 زهمیله : زبئلدان. زنبیل، آشغالدانی، جای آشغال  
 زهند : شرو‌فه - شی گورده‌وه. شرح، تحلیل، رشته رشته کردن  
 زهنج : زه‌لکاو. بانلاق، مرداب، چانه  
 زهنگ : سیاه، یکی از سازهای ضربی است که به آن  
 زنگوله‌هایی آویزان می‌کنند و با زدن آن را به صدا  
 درمی‌آورند و نیز دو پیاله کم‌عمق باشد از نوع برنج که

زنده‌شت : دبتن - ئاشکرا و له روو. دیدار و رؤیت، آشکار و  
 نمایان  
 زوو : خئیرا. زود  
 زو : گیایه‌ک خوش بو - زوو. گیاهی خوشبو، زود  
 زواره : داماو - زه‌بوون. بی نوا  
 زویون : گه‌وا و کوله - جورنگ پارچه. گه‌وا، نوعی پارچه  
 زور : زور به‌هئیر. قدرت، بسیار  
 زوری : زورینه. اکثریت، عده‌ای  
 زوم : کومه‌تیک ره‌شمال. دسته‌ای سیاه چادر گرد هم، او به  
 زومه‌ت : نه‌رک. زحمت  
 زونار : کمر بندی که مسیحیان به کمر می‌بندند یا گردن‌بندی  
 با صلیب که به گردن آویزان می‌کنند. زرتشتیان به آن  
 کستی یا کستی می‌گویند و آن کمر بندی می‌باشد از پشم  
 گوسفند که از هفتاد و دو تار ساخته شده و بر روی سدره  
 به کمر سه دور می‌پیچند. که در آداب جم یارسانی پشت  
 بند نامیده می‌شود، و آن کنایه از بستن کمر همت برای  
 خدمت و شدن در مقابل آنچه که مستحق آن هستی می  
 باشد، یا جدا کردن نیم تنه قلب و عقل بدن از دیگر است.  
 البته بستن کمر نه به معنای استفاده از تار نازک است،  
 بلکه از قدیم‌الایام که هم اکنون نیز در نواحی کردستان  
 رایج است استفاده از شالی می‌باشد که روی ناف را  
 بپوشاند چرا که یکی از چاکراه‌های بدن انسان ناف می‌باشد  
 که با پوشاندن و بستن آن مانع از خروج انرژی از بدن و  
 ذخیره آن به جهت انتقال به ناحیه سر برای ایجاد نیرو و  
 تمرکز هر چه بیشتر برای اتصال است.  
 زوواره : برای روستم. برادر رستم و از پهلوانان کیخسرو و  
 کیکاووس می‌باشد  
 زوان : زمان. زبان  
 زور : هئیر. زور، قدرت، نیرو  
 زویر : خه‌فه‌تبار - سوون روچ - تووره. غمگین و بکر،  
 ناراضی، سبک روح، خشمگین، بدحال  
 زوین : زه‌لیل - داماو - ئالوز. زیون، ناتوان، زار، پریشان  
 زویی : خئیرا. زود  
 زهبت : له ره‌فه‌وه لادراره. غصب، گرفتن، از اصل جدا شده  
 زه‌بوور : نووسراوه - په‌رتووک. نوشته، کتاب، کتاب داوود نبی  
 زه‌خویم : ئیش و ئازار و جه‌زه‌به. درد و رنج، آزار و اذیت

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

زئیل : دل - ناخ. دل، درون  
 زیناری : نه‌شا - دوور له راستی. منکر، به دور از حقیقت  
 زنیوار : په‌راویز. کناره، حاشیه  
 زیوان : هه‌ژاندن - هاندان. جنباند، تکان داد، تحریک کرد  
 زیوخاو : بریتی له دهرد و نکه‌تی. خونابه، کنایه از درد و مصیبت است  
 زیونام : هه‌ژاندن. تکان دادم، حرکت دادم  
 زیوه : بزاف - جووله. جنبش، تحریک، تکان  
 دل بی زیوه‌تی : دل بو‌تی زیاره‌تکه. دل کعبه و زیارت‌گاه شد  
 زیوه : گوژی پیروژ. زیارت‌گاه، مقبره اولیاء  
 زیوه‌ت : ناوی تیکه‌لاو له گه‌ل پروکه‌ی زیر. آب آمیخته با گرد زر

خنیانگران در گذشته به هنگام خوانندگی و رقص آنها را به انگشت شست می‌کردند و در سر ضربها آنها را با باز و بسته کردن انگشتان به صدا درمی‌آوردند.  
 زهنگوول : زهنگ - دلۆبه - ترویکی چیا. جرس، قطره، قلّه کوه  
 زهنگی : بریتیه له ره‌ش بوون وه‌ک زهنگ. کنایه از سیاه بودن، جرس آسا، رکاب  
 زه‌نه‌ق : جه‌ره‌زه - بویری. شجاعت، زهره  
 زه‌هوق : لذت، خوشی، سلیقه  
 زه‌وینتی : ئوقره - بارمه. زوت، آرام، شکیب، به زور گرفته شده  
 زه‌وق و تین : هیز و توانا - هیز و گوپ. تاب و توان، نیرو و گرمی  
 زه‌هرمه‌ر : زه‌هری مار. زهرمار  
 زه‌هرنیل : بلیسه‌ی ناگر. شعله‌های شدید آتش  
 زه‌ین : هزر - زیر و زیو - رازانده‌وه. ذهن، فکر، آرایش، زیورآلات، آراستن  
 زیا : ده‌رکه‌وت - دیاری گراو له بیر بوون. فروغ کثرت، معلوم شدن، زیاد شد، مشخص شدن به خاطر بودن  
 زیام : اول شخص مفرد در ماضی که زیانی<sup>۲</sup> نیز تلفظ می‌گردد  
 زیایت : دوم شخص مفرد در ماضی  
 زیبا : سوم شخص مفرد در ماضی  
 زیایمی : اول شخص جمع در ماضی  
 زیایدی : دوم شخص جمع در ماضی  
 زیای : سوم شخص جمع در ماضی  
 زیب : جوانی - زیو. زینت، زیور  
 زیت : زیه‌ک - به ناوه‌ز. زرنگ، باهوش  
 زئیپاک : خزیان - لیسکان. لغزش  
 زید : بهره‌نگاری. مخالف  
 زئیده : نیشتمان - ولات - گوپ. مبهن، وطن، قبر  
 زیدهوان : ئیشکچی. نگهبان  
 زیج : نالۆزی - بهره‌لدان. هیجان و پریشانی، واکنش، لگد آدمی یا ستور  
 زیش : له ئه‌و. از او  
 زیضا : میوانی بو‌ گلابه‌ک. میهمانی برای همه، میهمانی

## فهره نگوکی سه رنه نجام

ژوبونه : بهو بونهوه. به آن دلیل  
 ژودوما : له باش نهوه. از آن پس  
 ژولاره : بهو لایه ده. از آن طرف  
 ژی : وشه سووکه لهی ژیان - تلهی کهمان. حرف جدا کردن،  
 از، زندگی، زه کمان  
 ژیان : زینگانی. زندگی  
 ژیانوه : ژیان - زیندوو بوونهوه. زندگی، زنده شدن، سرحال  
 آمدن  
 ژیانندن : ژیان بهخشین. زندگی دادن  
 ژیت : له تو - جه تو. از تو  
 ژیتان : له بو نیوه. از برای شما  
 ژیر : زانا، دانا، عاقل، زیر  
 ژیران : ناوهندی بو مزوکه لیکه ژیر. صفتی برای آدمهای بی  
 آزار که زود انس می گیرند  
 ژیگر : نهگوسیهی سه پهجه که ژی کهوانی بی ده گرن.  
 زهگیر، انگشتهای تیرانداز  
 ژیله : ژیلهمو. اخگر و آتش زیر خاکستر  
 ژیم : به من - له من. به من، از من  
 ژیوه ژیو : مروژانه - موچرک. مور مور شدن  
 ژین : ژیان به سه بردن. زندگی کردن  
 ژین ویاش : بوون و نه بوون - مهرگ و نه مان. بود و نبود، مرگ  
 ونستی

(ز)

ژاژ : جورتک قامیش. گیاهی می باشد بلند همانند نی که بر  
 سر آن توپکی ایجاد می شود که گرده آن را برای  
 استحکام و به هم چسبندگی در داخل گیل می ریزند که در  
 آن صورت دیگر احتیاجی به کاه نمی باشد.  
 ژار : نه دار - بی مال - هزار - بوش. بینوا، فقیر، بدبخت،  
 سهم  
 ژاکاو : سیس هه لگه راو. پژمرده، پلاسیده  
 ژال : جورتک گیا - قامیش - زهر - هیلانه. ژاژ، کنایه از  
 سخن بیهوده و بی معنی می باشد، نی، زهر، سم، لانه، جای  
 ژام : تالی. تلخی  
 ژان : برك. درد  
 ژاو : کاویژ. نشخوار  
 ژاومرو : ناوجهیه که له هورامان - چومی روون. رودصاف  
 وزلال، نام منطقه ای در هورامان  
 ژلیق : پلیخان - تلیقیگ. ورز داده شده، له شده، آمار شده  
 ژلیق بوو : دفلیا قاو. له شده، پخته شده  
 ژمار : بزار - ژماره. شمار  
 ژوز : لای سهرو. طرف بالا  
 ژوم : دهم کاتی دیاری گراو بو خواردن. وقت، هنگام، وقت  
 مشخص که اغلب برای صرف غذا به کار برده می شود  
 ژویران : پایه بهرز. بلند مرتبه، در صدر قرار گرفته  
 ژه نهو : له نهو. از او  
 ژه : له - جه. از  
 ژهر : زهر - خراب و زهلیل. زهر، بد و زبون  
 ژهرهچ : کهو. کبک  
 ژهرهژ : کهو. کبک، زرج  
 ژهرم : گه لیک تال - زور کوشنده. بسیار تلخ و دردآور، بسیار  
 کشنده  
 ژهم : سی کاتی دیاری گراو بو خواردن. وعده و هر نوبت از  
 غذا، صبحانه نهار شام  
 ژهن : ژن - نافرته - وهک ژهنبار. زن  
 ژهندن : ژهندنی نامیریکی موسیقا. نواختن، بهم زدن، افروختن  
 ، بستن و برهم آوردن  
 ژهنگ : جلکی سهر کانزا. زنگار  
 ژهنگار : جلکی سهر کانزا. زنگار

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

ساچنا : درووست کراو له. ساخته شده از، درست کرد، ساخت

ساخت : ساق - بی خوش. سالم، بی عیب

سادهی : وشه ی هاندان - واته دهست پیته. یته - بهزه بیت بی.

کلمه تحریک، پس شروع کن، بیاور، مرحم کن

سار : مال - دهشت - جیگا. سال، صحرا، جای، زار، رنج، از

ادات تشبیه و همانندی، پسوند به شکل کثرت و انبوهی

سارا : دهشت. صحرا

ساران : نالسه. از واژه سردی و سرما می آید و در لغت به

معنی پژ با ضم اول شبنم ریزه یخ زده بر روی گیاه و برگ

را گویند. [www.tobarjoo.info](http://www.tobarjoo.info)

ساروخانی : ساروخان نام شخصی بوده که از نوازندگان

برجسته موسیقی کردی بوده است که پس از تنظیم این

مقام آنرا به نام خود ثبت می کند وهم اکنون آنرا با نام

خود این مقام را خطاب می کنند که از حالتی حماسی

برخوردار است و بر روی کوک طرز (فا) اجرا می گردد.

ساره : به یانی - سوژی - هوشتر. فردا، صبح زود، شتر

سارپژ: وشک بوونه وهی پتروخه ی سه برین. التیام پیدا کردن

زخم

سارپیش : پتروخ. التیام پیدا کردن زخم

ساعی : تیکوشهر. کوشنده، والی، عامل، قاصد، کنایه از

انسان

ساف : جاموله. ظرف

ساکه : ههرواکه. همین که

سالخ عهربه تی : از یاران باباناووس می باشد که مظهر

مکانیل یا پیرموسی است.

سام : سام - خوف. هیبت، ترس، سامان

سامع : بیسه. شنونده

سامیا : ترسا. رسید

سامین : مال و ناسایش. سامان و آرامش

سان : ههسان. سنگی که با آن شمشیر و چاقو تیز می کنند،

پسوند مکان، پسوند همانندی، پسوند به معنای طرز و روش،

پادشاه، سلطان و بالا مرتبه، آستان، کلمه ای برای کثرت و

انبوهی، گرفت

سانا : نامان پیجه وانه ی دزوار. آسان، جای رژه، آستان

سانت : پاشایت. پادشاهیت، فرآیزدیت

## (س)

سا : هه نوکه - دم - ئیتو. اکنون، هنگام، دیگر

سائیس : بیون - ناهومید. موجود بودن، هست بودن، مأیوس

شدن، ناامید، مقابل عدم

سائیله : پرسا - خوازیار. پرسش کننده، خواهنده

ساب : سام. ترس

سابات : گهبر - مائی گوستانی له چرو. خانه ترکه بی

بیلاقی، کنایه از عالم مادی و حادث است

ساباق : جیگه ی بهر فراوان. جای وسیع

سات : کات - تاو - ده مزیمو. وقت، هنگام، سایهات، ساعت

ساتمه : رته بردن. سکندری، سرنگون شدن

ساحب ناش : ناشه وان - خاوه ناش. آسیابان، صاحب

آسیاب

ساحب نه رجووم : خاوه نی نکاو لاته. صاحب رجا، مستجاب

الدعوه

ساحب سکه : پاشای یه که به نیوی خوویه سکه لی بدات.

پادشاهی که سکه رایج را به نام خود ضرب زند، صاحب

اقتدار

ساج وئیل : بلنسه. شعله های پر توان و شدید آتش

ساجنار : ساجی سهر ناگر. مرکب از دو بخش «ساج» :

وسيله ای گرد ومدور که بر روی آتش می گذارند تا بر

روی آن نان بپزند. و «نار» : به معنای آتش. که در مجموع

کره آتشین را منظور است. در نزد یارسانیان اصطلاحی

برای معرفی کره خورشید و یا هر کره دیگری است که

قدرت افزونتری از خورشید داشته باشد. ساجنارتنها جایی

است که از ذات حق بهره و نصیب بیشتری گرفته است و

مکانی می باشد که در آن خداوند با فرشتگان مقرب خود

عهد و میثاق و یا آنچه که از اسرار ازل است داشته است.

ساجنار نوری است که بر همه چیز و همه جا نافذ و حیات

بخش است.

ساج وناج : ناسمان وزهوی. آسمان و زمین

ساج : وئک هاتن. سازش، ساختن

ساجاخ : سازدان - گوئینگه و زیوی فهراخی زین و جلکی

پیاوانه. منگوله ونخهای آویزان کنار زین ولباس مردانه

ساجان : سازتراهه. ساختند

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

«سپنته آرمیتی»، برگرفته شده است. اصل این نام «آرمیتی» است که واژه سپند برای احترام بیشتر به آن افزوده شده است، و آن را «آراماتا» به معنای «مادر زمین» می‌دانند.

**سپیتا** : سپی - چهرمگ. سفید

**سپیچاو** : اسپیچاب نام یکی از شهرهای توران زمین می‌باشد که رستم پس از شنیدن مرگ سیاوش به توران لشکرکشی کرد و به اسپیچاب رسید و آن را فتح نمود، افراسیاب نیز فرزندش سرخه را با سپاهی روانه اسپیچاب کرد که در این جنگ سزاخه کشته می‌شود و افراسیاب نیز می‌گریزد، رستم هم توران را فتح می‌کند.

**ستاخی** : چرو. شناخ، شاخه درخت نوچه نازک را گویند که از شاخ دیگر بجهد و بعضی دیگر گویند شاخ درختی است که در شاخ دیگر بپجد.

**سحاف** : پی سر پشت مهر - مقام - دوشین مهر. پیه پشت، چربی پشت گوسفند، آواز، دوشیدن شیر، مصحف کننده، جمع کننده

**سراج** : چرا بریتی له هوی چراغ، کنایه از مهتاب

**سریوه** : سروه - زریوه. نسیم، چشمک ستارگان

**سزگه** : سیرگه. لرزشی درونی که ماحصل لذت ناشی از جذب باشد

**سفته** : لوس - سووتاو - دیاری. صاف شده، سوخته، سوغات

**سفر** : برگه‌یک له پرتوگی تهورات. جزئی از اجزای کتاب تورات، هر یک از پنج کتاب اول عهد قدیم

**سفره** : خوان - پرتیگی نان. سفره خوان، توشه دان

**سفری** : بهردی چهخماخ. سنگ آتش‌زنه

**سفته** : سووتاو - دژواره. سوخته، سخت است

**سفیان** : چهرمگ. سفید

**سفته** : هه‌له - خزین. خطا، لغزش

**سل** : ناژه‌نیک که زوو سل ده‌کاته‌وه. حیوانی که زود رم کند، رمنده، رم کننده

**سم** : باشگر بو کون کردن. پسوند به معنای سوراخ کننده

**سماع** : یکی از مقامهای پر وجد و شور تنبور است که حالتیست برای اجرای سماع یا چوپی رمزبازی که با کوک

**سائوه** : سه‌دنده‌وه. گرفت، ستانید

**ساور** : به‌رتیل - ساوار. باج و خراج، نام یکی از دیوان است که رقیب امشاسپند و شهرپور می‌باشد.

**ساره** : هه‌ساره‌ی - کوپه‌ی تازه ری. سیاره عطارد، ساوا، نورسیده، ماش، آسمان صاف، مالیدن، آسوده، هیبت

**ساور** : برویش. بلغور، بروش

**ساره سهر** : په‌نا - بریتی له که‌سیک که‌سیکتر به‌خه‌تو بگات. سایه ای بر سر

**ساویان** : تیز بوون. ساوان، ساویاگ، ساوین، ساویاو، ساییدن، مالیدن، سودن، تیز شدن

**سای** : سپهر. سایه

**ساین** : ناسمانی ساف و بی‌ههور. آسمان صاف، از یاران بابا جلیل می‌باشد که مظهر مصطفی است

**سایوسیرهت** : مروی ته‌واو. صاحب سیرت، انسان کامل

**سای** : ساوه. آسمان صاف

**سبوود** : سه‌لماندن. اثبات، ثابت

**سپار** : باوه‌ی پیکراو. - به‌رتیز- به‌یو. بسیار، مقبول، مورد احترام، بلوط، سپاه

**سپه** : سه‌ک. سگ

**سپه‌ند** : کوه سپند که بنابه روایت شاهنامه دژی محکم داشته که در زمان فریدون، نریمان پسر سام آن را محاصره کرده ولی نتوانست آن را فتح کند که کشته شد و سام به خونخواهی پدر لشکرکشی کرد و آن را سی سال محاصره نمود اما نتوانست آن را فتح کند، پس رستم به کین‌توزی نیاکان، آن دژ را با حيله فتح نموده و به سیستان بازگشت.

**سپه‌ندارمه‌ز** : نام یکی از امشاسپندان می‌باشد که در اوستا سپنته آرمیتی، مظهر محبت، خلوص، پاکی و پارسایی آمده، که همان خاتون رمزبار در فرهنگ یارسانی است.

وصف او چنین آمده است: زنی پاکدین را می‌ستایم که فزون خوب اندیشد، فزون خوب گوید، فزون خوب رفتار کند، در عالم مادی نگهبان زمین و زنان نیک است و در عالم ذات مظهر محبت، بردباری و تواضع، و مؤظف است همیشه زمین را خرم، آباد و بارور نگهدارد. پنجمین روز ماه و آخرین ماه سال از وی می‌باشد. واژه اسفند یا سپندارمذ، از واژه پهلوی «سپندارمذ» و اوستایی

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

سورهنج : از یاران بابا سرهنگ بوده که مظهر عزرائیل یا مصطفی می باشد  
 سوس : به سوز - شادی و گه یف. سوز  
 سوش : گیاهه که خوش بون. گیاهی است خوشبو  
 سوقان : تیسک. استخوان  
 سوغات : کوی تیکوشه ران. جمع ساعی  
 سول : سوز - توند و تول. شور، سفت و سخت  
 سوما : ناسو - روشنایی پرشنگ. افق، روشنایی، افروختن نور  
 سون : په نای گهنه - ماشه برد. آفت گندم، سن، پرتو، صخره، سنگ بزرگ  
 سوواش : شهر و توند و تیژی. جنگ و ستیز  
 سوواق : نه لدر ووس - ساغ. ساق، سالم  
 سوودق : باژیتر. بازار، جای خرید و فروش کالاها  
 سووهیل : با - هه ساره ی سوهیل - گه لاریژ. باد، ستاره سپیل، هوای صبحگاهی در اواخر تابستان و اوایل پاییز که باعث رسیدن میوه ها می گردد، باد سرد، نیرویی که موجب تکامل و زیبایی می گردد، شبنم، سفید و نورانی  
 سوی : نزدیک  
 سویر : زه ماوند - سوور. جشن عروسی، سرخ  
 سوین : سوتند - ساویاک. سوگند، ساییدن  
 سوینه : شنه ی هینم. نسیم ملایم  
 سه : سیهر - باشگری هوالن. سایه، پسوند خبری  
 سه بووره : از یاران بابا سرهنگ بوده که مظهر اسرافیل یا داوود می باشد  
 سه بون : بای گهرم. باد گرم، باد زهرناک، باد سام  
 سه جار : از مقامهای تنبور است که زیر مجموعه سماع اجرا می گردد که از نوع سلمی آن ریتمی کندتر دارد و سماعی میانه را می طلبد. این مقام با کوک طرز(فا) اجرا می گردد و قدمت آن به عصر اول پردیور بر می گردد. سه جار به معنی سه دفعه آمده است که مقامی می باشد در حالت سماع، که به آن سه جارن نیز گفته می شود. سه جار دارای حرکت های سریع و تند بوده و بسیار هیجان انگیز است که به آن فناپاشائی نیز می گویند و یکی از اصیلترین و قدیمی ترین رقصهای متداول در کردستان می باشد که پس از رقصهای گریبان، خان امیری و جیبی اجرا می شود. این

طرز (فا) اجرا می گردد. تاریخ پیدایش این مقام به زمان عصر اول پردیور می باشد.  
 سناو : سه ندنوه. باز پس گرفتن، باز پس گرفت  
 سنجاف : قه لشی قه لشی نیوان بهره. شکاف بین پرده، پرده ای که بر در آویزان کنند  
 سنجان : په راویژ - گه ناره. سنجاف  
 سنجانا : به راورد - کیش کردن. سنجید، وزن کرد  
 سنجلق : ههریم - نالان. ولایت، ناحیه، پرچم  
 سنقره : نیوی نامیریکی موسیقا گه فه وناوه. نام سازی قدیمی که از بین رفته و نشانی از آن نمانده  
 سنک : گه لین. قلاده، گردن بند  
 سنو : ریخته لوه گویره. مرضی است که شاید همان آپاندیس باشد  
 سنوور : گهوشن. مرز، حدود  
 سنوون : سالیان. سالها  
 سوو : روشنایی - ته نیش قوزین - گه ناره. روشنایی، طرف و گوشه و کنار، سمت  
 سوار سوار : این مقام خاص تنبور می باشد که بنا به اسناد روائی قدمت آن به باستان بر می گردد که با کوک طرز(فا) اجرا می گردد و ریتمی در ابتدا کند و سپس تند دارد. در واقع این مقام را از روی حرکات راه، بورتمه و چهارنعل اسب تنظیم کرده اند که وجه تسمیه آن نیز به همین علت می باشد.  
 سواق : قورمالین به دیواردا. سواخ، گل اندود  
 سوچنا : سوواتندن. سوزاندن  
 سوپه تر : ونه بیژ. سخنگو  
 سوور : شایی. شادی  
 سووری : گه رنه نا - بویره. صور، شیپور  
 سووران : سوورانندن. چرخش، چرخ خورد، چرخاند  
 سووران : سوور. شایی. سرخ، سرور و شادمانی، کنایه از روشنی و به صراحت درآمدن مبهمات است  
 سوورانی : نه وه ی سوورانند. چرخشی، آنرا چرخاند، ادوار تجلی  
 سوورژن : نیوی نامیریکی موسیقا گه فه وناوه. نام سازی قدیمی که از بین رفته و نشانی از آن نمانده است.



## فهرده‌نگوکی سهرئه نجام

سهرجهم نشین : سر دسته و رئیس گروه ، در اصطلاح یارسانی به سیدی گفته می شود که در رأس جم از طرف راست به عنوان اولین شخص برای به جا آوردن فرایض و آداب مربوط به جم می نشیند. همینطور واژه (سهر جهم) که به معنای قسمت اول و یا بش اول از قربانی در جم می باشد که به نام حضرت حق و خاوندگار از نذر جدا می کنند و آن سهم در آخر به سید سرجم نشین می رسد، و ایشان نیز به عنوان تبرک آن را مابین جم نشین تقسیم می کند تا هر کدام از این سهم بهره‌ای داشته باشند.

سهردهق : راست. صادق

سهردهیق : زهمن - نهزاکاو - دهست لینه‌دراو. دست نخورده، پژمرده نشده، بکر

سهردهم : لهو گانه‌دا. در آن وقت

سهردهج : دورمی مهر و مالاته. نوعی بدی و بیماری که به دامها مربوط می‌باشد، کنایه از پستی و کم‌ارزشی

سهردهجه : دورمی نازه‌ل. نوعی بیماری دام و ستور

سهردهک : داری دوو فلیقانه‌ی درک کو کرده‌نوه. چوب دو شاخه خار جمع کن، بر غربال باقیمانده

سهردهس : سهرسم دان - پی هه‌لکه‌وتن. سکندری خوردن به هنگام راه رفتن

سهردهسپ : بای زهمن و سهرده. باد تند و سرد ، پله ای می باشد از پله های جهنم

سهردهف : هزیخ - بهخت. خرج کرد

سهردهرف : پوئی بانده‌ی فریو. گروه پرنده در حال پرواز

سهردهرفه : قه‌ف : سهوزه‌ی وشک - شیف. تره و سبزی خشک، جای روئیدن غله

سهردهکته : سرتخت، صاحب رویداد، نام یکی از روستاهای بخش سلیمانیه جنوبی در استان عراق می باشد که بابا ناوس

در آنجا نشو نما پیدا کرده است.

سهردهماخیز : سهرماوهز. شروع سرما

سهردهماوهز : سهرماوهز. وزیدن سرما

سهردهملان : سهر مله‌ی گتو. سر گردنه ها

سهردهمیل : سراندیل کوه که « سهره‌نیل» نیز آمده است که نام کوهی می باشد در هندوستان. (ر. سهره‌نیل). نام یکی

از روستاهای هورامان نزدیک دالاهو است.

مقام در اصول موسیقایی خود متنوع ترین نوع مقام می باشد که به خاطر وجد و شور بسیار آن فقط مخصوص مردان می باشد.

سهرجهین : جهه‌نهم. دوزخ

سهرخه‌ری جن : جنوکه‌ی بچووک. جن کوچک

سهر : واحد شمارش چهارپا و انسان، طرف، سمت و سو

سهرناسو : سهر سو‌ما - سهر هاسو. بالای افق

سهرئه‌ندو : سراندیل

سهرئه‌ندیل : بعضی آن را سیلان نیز خوانند و هندوان سنگل دیو گویند، بهترین جزایر هندوستان است طول و عرض آن تقریباً نود فرسخ در نود فرسخ است مجموع آن جزایر معمور و آنچه دل خواهد و خاطر پسندد در آنجا به وفور است مگر برف در آن دیار نمی بارد گویند هر دیاری که مستدیر واقع شود در آن ولایت دولت و برکت بی نهایت باشد چنانکه در عالم بکثرت دولت و برکت مانند سراندیب جانی نشان نمی دهند و در کتب هندوان مسطور است که در ایام سلف سه شبانه روز در آن جزیره هون باریده است و هون یک مثقال طلاست چنین حکایت درباره حضرت ایوب مورخان نقل نموده اند که چند ساعت ملخ زرین بدولت منزل آن حضرت باریده است مجموع اراضی سراندیب مزروع و معمور و اکثر درختان جنگلی آنجا قافله و قرنفل و جوز بوا و دارچین و نوفل و فلفل و کافور است و عنبر سارا و معدن یاقوت و الماس و غیره موفور است و در وسط ملک آنجا کوه بلند است هبوط حضرت آدم گویند در آنجا بوده و اثر قدم شریف آن حضرت بر سنگی باقی است و جمعی از هندوان در آن مکان مجاورند و بریاضت و مجاهده و مراقبه به سر می برند. (بستان السیاحه، ص ۳۰۵)

سهراو : تراویلکه. سراب

سهرته‌ریده : شادز - سه‌وکی ویکران. سر دسته ی راهزنان

سهرته‌ل : هه‌لژارده. برگزیده، نمونه، بهترین

سهرتیله : ناو بار. باری که بر بالای بار می گذارند که در

کلام کنایه از گل سرسبد می‌باشد.

سهرجهد : سنوو - کهوشن. سرمرز

سهرجهوت : سهر هفت. سر هفت

## فهرده نگوی سهرنه نجام

سهرنه خه فانی : گرتوش نه بهی. سر نخواباندن، تسلیم نشدن.  
 سهرهك : بر غربال باقیمانده، چوب دو شاخه خار جمع کن،  
 بزرگ، آن چه که بزرگ است و بر غربال می ماند  
 سهریر : نهختی پاشایی. تخت پادشاهی، فرآیزدی  
 سهرین : گهوره - بهرز و بهریژ - زبان - سهرسر - بالگه.  
 بزرگ، بالامرتبه، دوران زندگی، بالای سر، زرین، بالشت  
 سهران : زنجیره کیو. سلسله جبال  
 سهفت : نووسراو - تومار. ثبت  
 سهفجه ینیم : لاپه‌ری پرتوگم. صفحات کتابم  
 سهفره : بهره‌فان - ناخوشی - برسیه‌تی. یرقان، بیماری، گرسنگی  
 سهفیر : سازی است ذوات‌النفخ یا بادی که با دمیدن هوا در  
 آن به صدا درمی آید، صفیر در اصل دو استخوان بوده که  
 پهلوی هم می‌گذاشتند و در دهان قرار می‌دادند و از لای  
 شکاف آن می‌دمیدند و صدای یک‌نواختی از آن به وجود  
 می‌آمد که صدای آن بیشتر شبیه به صدای پرندگان است.  
 سهفیری : رتیوار - نه‌مانه‌وه. ناماندگار، راهی، مسافر  
 سهفیری‌نه‌نان : رتیوار. مسافر  
 سهقهر : جه‌حانه - دۆزه‌خ. جهنم، یخبندان  
 سهقمر : بالدارتیکی راوچی. چرخ، پرنده‌ای شکاری  
 سهقیف : سرمیج - ناسمان. سقف، پوشش خانه، آسمان  
 سهقیل : رۆد. خسیس  
 سهقیم : نه‌خۆشی - شهری نابه‌راه‌بر. بیمار، جنگ نابرابر  
 سه‌لا : ئیزن - راویژ - به‌رزی. اجازه، مشورت، بلندی،  
 مناجات و ستایش  
 سه‌لاخ : قه‌ساو. قصاب  
 سه‌لاره : جوان دل‌پرین. زیبا و دلکش، گوارا  
 سه‌لاقی : قه‌ساوی. سلاخی  
 سه‌لامان : دیاری - بی‌غول و خوش. هدیه، پاکی و رهایی از  
 عیب و آفت، هدیه و پیش‌کشی  
 سه‌لته : سهر جلیگه مه‌لا له سهر گه‌واوه ده‌بهری ده‌کات. نوعی  
 کت کورناه که روی قیای روحانیت می‌پوشند، تنها  
 سه‌لسال : قوری وشکو و بوو که نه‌نگوستی لیده‌ی ده‌نگ نه‌دات.  
 گل خشک که چون انگشت بر آن زنده صدا کند، گلی که  
 به موجب قرآن انسان از آن آفریده شد.  
 سه‌لیت : زمان دریژ - ده‌مه‌ور. زبان دراز، زن بی‌حیا

سهم : پشک - سام - زار. سهم، بهره، ترس، زهر  
 سه‌ماوهن : سنور - سه‌مایه. مرز، رقص است  
 سه‌مای تاس : هه‌لپه‌رگی ناسمان. رقص آسمان، آسمان کاسه  
 مانند، به صدا در آمدن تاس، کنایه از حادث بودن کائنات  
 و تمام قیل و قالهای مربوط به آن است  
 سه‌متوور : سه‌توور. سنتور  
 سه‌مسام : شمشی‌ری تیژ. شمشر برآن، تیغ برنده، منبع قدرت  
 سه‌میات : پله و پایه‌ی به‌رز. بلند پایگی، رفعت، صاحب  
 شوکت  
 سه‌مین : کوان - پر‌نوخ. بر بها، گرانبها  
 سه‌ن : گوله‌واژ - گوله‌سپانه. گیاهی که بر درخت می‌پیچد،  
 عشقه  
 سه‌ناخات : دو‌عاویژ. ثناخوان، دعا گو  
 سه‌ند : گرتی - گیز و کیشه. گرفت  
 سه‌نگلاخ : خیزه‌لان. سنگلاخ  
 سه‌نگان : تاقی کرده‌وه. نجید، آزمود، ارزیابی کرد  
 سه‌و : رۆژگ - رۆزوو. روزه گرفتن، روزه  
 سه‌وان : به‌یانان. جامه‌دان، صبحگاهان  
 سه‌وگه‌ن : سوئند. سوگند  
 سه‌وه : سه‌وه‌ته - گۆزه. سبد، سبو  
 سه‌وه‌ناچه : مۆرت - مه‌وره‌و. سوهان  
 سه‌ویل : گۆزه - تاقگه. سبو، آبشار، ناودان  
 سه‌وین : سه‌وه‌ته‌ی قاپ و که‌چوک. سبد جای ظرف  
 سه‌هاک : مرد فصیح زود سخن، مردی که مانند باد در کلام  
 مرور می‌کند. سلطان سهاک برزنجه‌ای که در متون کلامی  
 با نام سلطان اسحاق نیز آمده است، که الف اول اسم افتاده  
 و در زبان کردی اغلب ق به ک تلفظ می‌گردد و این باعث  
 شده که اسحاق به سهاک تخفیف پیدا کند.  
 سه‌ییده‌وان : راوچی. شکارچی  
 سه‌یوان : چه‌تر. سایه‌بان  
 سیاه : ره‌ش. سیاه  
 سیازاخ : ره‌ش هیل. سیاه خط  
 سیام : ناوی گتوبه‌که. نام کوهیست به جانب ماوراءالنهر  
 سیاهوش : پسر کیکاووس است که نامادریش سودابه او را  
 متهم به معاشقه با خود می‌کند و آزمایش عبور از آتش را

سهرنه خه فانی : گرتوش نه بهی. سر نخواباندن، تسلیم نشدن.  
 سهرهك : بر غربال باقیمانده، چوب دو شاخه خار جمع کن،  
 بزرگ، آن چه که بزرگ است و بر غربال می ماند  
 سهریر : نهختی پاشایی. تخت پادشاهی، فرآیزدی  
 سهرین : گهوره - بهرز و بهریژ - زبان - سهرسر - بالگه.  
 بزرگ، بالامرتبه، دوران زندگی، بالای سر، زرین، بالشت  
 سهران : زنجیره کیو. سلسله جبال  
 سهفت : نووسراو - تومار. ثبت  
 سهفجه ینیم : لاپه‌ری پرتوگم. صفحات کتابم  
 سهفره : بهره‌فان - ناخوشی - برسیه‌تی. یرقان، بیماری، گرسنگی  
 سهفیر : سازی است ذوات‌النفخ یا بادی که با دمیدن هوا در  
 آن به صدا درمی آید، صفیر در اصل دو استخوان بوده که  
 پهلوی هم می‌گذاشتند و در دهان قرار می‌دادند و از لای  
 شکاف آن می‌دمیدند و صدای یک‌نواختی از آن به وجود  
 می‌آمد که صدای آن بیشتر شبیه به صدای پرندگان است.  
 سهفیری : رتیوار - نه‌مانه‌وه. ناماندگار، راهی، مسافر  
 سهفیری‌نه‌نان : رتیوار. مسافر  
 سهقهر : جه‌حانه - دۆزه‌خ. جهنم، یخبندان  
 سهقمر : بالدارتیکی راوچی. چرخ، پرنده‌ای شکاری  
 سهقیف : سرمیج - ناسمان. سقف، پوشش خانه، آسمان  
 سهقیل : رۆد. خسیس  
 سهقیم : نه‌خۆشی - شهری نابه‌راه‌بر. بیمار، جنگ نابرابر  
 سه‌لا : ئیزن - راویژ - به‌رزی. اجازه، مشورت، بلندی،  
 مناجات و ستایش  
 سه‌لاخ : قه‌ساو. قصاب  
 سه‌لاره : جوان دل‌پرین. زیبا و دلکش، گوارا  
 سه‌لاقی : قه‌ساوی. سلاخی  
 سه‌لامان : دیاری - بی‌غول و خوش. هدیه، پاکی و رهایی از  
 عیب و آفت، هدیه و پیش‌کشی  
 سه‌لته : سهر جلیگه مه‌لا له سهر گه‌واوه ده‌بهری ده‌کات. نوعی  
 کت کورناه که روی قیای روحانیت می‌پوشند، تنها  
 سه‌لسال : قوری وشکو و بوو که نه‌نگوستی لیده‌ی ده‌نگ نه‌دات.  
 گل خشک که چون انگشت بر آن زنده صدا کند، گلی که  
 به موجب قرآن انسان از آن آفریده شد.  
 سه‌لیت : زمان دریژ - ده‌مه‌ور. زبان دراز، زن بی‌حیا

## فهرده نگوی سدرنه نجام

سیمیار : پسیور- فیتی زان. رمزگو، دانشمند

سین : سنگ. سینه

سینگ : سنگ. سینه

سینگه : منگه منگ - بوته. صدای نامفهوم و نارس، حرف

زدن در بینی

سیون : رووباری سیروان. رودخانه سیروان، سایه بان، قدرت،

سهناسکی

سیوی : هتیم - بی بهش له دایک یان باوک. یتیم

برای وی مقرر می کنند سپس سیاوش به توران پناه می برد و افراسیاب دختر خود فرنگیس را به او می دهد که پس از چندی به واسطه بدگویی گریسوز افراسیاب دستور کشتن سیاوش را می دهد که بعداً کیخسرو فرزند سیاوش انتقام خون پدرش را از افراسیاب و گریسوز گرفت، که جلوه از بابا یادگار داشته است.

سینتا : گوریسی سی لوونه. طنابی که سه لایه باشد.

سیخار : زوقم. سرما ریزه، پُر

سیخ وار : خووسار - ریژنه. سیخ : پُر، سرما ریزه + وار : بارش  
سیروان : رووبارنگه له کوردستانه. نام رودخانه ای که از بخش رزاب و مریوان در کردستان سرچشمه گرفته و پس از عبور از شمال غربی اورامانات و عبور از دو آب و شمال هرتا رودخانه های ژاورود، قشلاق رود، رودخانه لیل، رودخانه مره خیل، آبهای لوشه، دشت حُر، زمکان به آن پیوسته و وارد کشور عراق می گردد.

سی سلا : راو و راویژ. صلاح و مشورت

سینف : سیو - شمشیو. سیب، شمشیر

سیکل : بزوسک - پریشک. شراره، پرشنگ

سیلاح شوری : جهک و چوژ بو شهر - نامادهی شهر. سلاح

جنگی، سلاح در قد، آماده به جنگ

سیلاخ : ریخه لان - خیزه لان. ریگزار

سیله : تیلهی چاو - کیسهل. گوشه چشم، لاک پشت

سیلاغ : خیزه لان. ریگزار

سیلاو : لافاو. سیلاب، کنایه از کثرت و قدرت میباشد

سیماک : ناوی ژرمانیکه. نام غلامیست از غلامان

سیموور : سیمرغ، نام یک پرنده افسانه ای است که در کوه قاف آسیانه دارد و نیز در شاهنامه آمده است که زال پسر سام هنگامیکه متولد شد موهای برش سفید بود، سام او را به کوه البرز برد و به سیمرغ سپرد تا او را پرورش دهد، عاقبت پس از چند سال به جستجوی پسر رفت و سیمرغ زال را به سام سپرد و به او لقب دستان می دهد و پری از خود به او می دهد تا هرگاه احتیاج به کمک داشته باشد آن را در آتش بیندازد تا حاضر گردد. سیمرغ کنایه از انسانهای کامل و به حق واصل است که در متون یارسانی خاتون رمزبار یا حورالعین است.

## فهرهه نگوکی سدرنه نجام

(ش)

**شا ئیبراهیم** : فرزند سیدمحمد گوره سوار و خاتون زینب و نوه سلطان اسحاق برزنجی ای می باشد، که یکی از هفت فرشته مقرب درگاه الهی است و در عالم ذات عقیق نام دارد. جلوه بر شافیل فرزند آدم، طوس در زمان کیانیان، فریدون کیانی، جمیا پدر یحیی در زمان عیسی مسیح، ابراهیم خلیل الله، از که لان پادشاه حبشه، امام حسن فرزند مولا علی، بابایزرگ لرستانی در زمان شاه خوشین، صبوره در زمان بابا سرهنگ، توراب در زمان حاجی بکتاش، عزیزین مختار در عرفان شاه فضل، شاه نعمت الله ولی و جالینوس داشته است. در اوستا با نام خرداد آمده و از صفات هستی از وی است، از رنگها قرمز و وضع کننده زبان بربری می باشد. در ابتدای برزنجی حسن بگ پدر خاتون دایرک می باشد، سپس شاهمار فرزند شیخ احمد دکا سپس میروه رچم و بعد روجیار و در اواخر پردیور شاه ابراهیم می گردد. جلوه دیگر او در پردیور میره باش تجار می باشد که شای بوزه سوار، شای بغداد شار، ابراهیم سور از القاب ایشان می باشد.

**شاپرشا** : شاپور شاه

**شات** : مه سرور.

**شاطر** : زیهک. چالاک و چابک، پیادهی باد یا، نام پیادگانی در قدیم بوده با لباسهای مخصوص که پیشاپیش مرکب پادشاهان و امیران می رفتند.

**شاخ نه فیر** : یکی از سازهای ذوات النفع یا بادی است که با دمیدن هوا در آن به صدا درمی آید که این ساز را بیشتر در اویش و قلندران می نوازند، آشوربها این ساز را به کار می برده اند و قدیمی ترین اثری که از این ساز به دست آمده شاخ نفیری است که بر روی تخته سنگی بر مزار سناکریب (۷۰۵-۶۸۱ ق.م) حجاری شده است.

**شاخان** : چیاکان - به قیره و قیزهوه. شاخاندن، فریاد زدن با خشم، بانگ بلند، کوهها

**شاخاندن** : بانگ کردن. داد زدن، فریاد بر آوردن

**شاخای شاخ** : سه رمه - سه ترویگی شاخ. پی در پی، مداوم، درگیر بودن، بالاترین نقطه کوه، قله

**شاخنا** : قریشکاندن به تووریهوه - هاوار. شاخاندن، فریاد

زدن باخشم، بانگ بلند

**شادت** : شهدت

**شار** : بازاری. شهر

**شاروس** : شاره زور. شهرزور

**شارمزا** : زانا - ناسیاگ. دانا، آشنا

**شاره زور** : شهر زیاد، منطقه ای که شهر زیاد داشته باشد.

شهری که با زور ساخته شده باشد. یاقوت حموی در

معجم البلدان به نقل از مسعر بن مهلهل می گوید: شهر زور

به مناسبت اینکه بین راه مدائن و شیز محل دو آتشکده

بزرگ، ساسانیان واقع بود عبارت است از مجموعه شهرها و

دیه های بسیار که شهر مرکزی آن را در این زمان (زمان

مسعر) نیم از راه می گویند و کوههای مجاور آن به نام

شعران و زلم معروف است. این شهر دیوار استواری دارد

که پهنای آن هشت ذرع می باشد و در شهرستانهای شهر

زور، شهری دیگری می باشد بنام (شیز) و میانه این دو شهر،

شهر کوچکی هست به نام دزدان و در اندرون این شهر

دریاچه ای هست که آب آن از شهر بیرون می رود. نام چند

شهر از شهرهای شهرزور را این چنین عنوان می کنند:

کرکو، موردین، زاو، شارباژی، چیز، پاله، خار، پاتیر،

سراو، سازان، باژی. تعدادی از این نامها منجمله موردین،

پاله، پهله، خارخار، سراو، سازان، زاب اکنون جزو

روستاهای کرمانشاه و سنندج و افشار می باشد، و شهرهای

کرکو، چیز، پاتیر، شار باژی به شهر بازار معروف اند. در

بینش یارسانی این منطقه تقدس خاصی دارد چراکه در

اینجاست قیامت و ظهور برپا خواهد شد.

**شارك** : چوونه ناخوه. نفوذکننده، سرایت کننده

**شارهك** : شاده مار - لهو شاره. شاهرگ، در آن شهر

**شاقیز** : شانازی - به لیتیک یو شانازی. افتخار، شرطی که می

بایست به آن افتخار کرد

**شاکم** : گویا - هیویه. گویا، شاید

**شالکری** : شال چین. شال دوز

**شانام** : رزاندنم - پهرته کرد - لیم دا. پاشیدم، انداختم، زدم

**شانان** : رزاندن - لیدان - هاویشتن. پاشیدن، زدن، انداختن

**شانای** : هاویشتن - رماندن. انداختن، افکندن

قصر به اتمام می رسد وزن و فرزند پادشاه به آنجا می روند. اما پس از مدتی زن پادشاه که به خیال خود که دیگر خطری وی را تحدید نمی کند از سبد سیبی که باغبان برای وی آورده بود دانه ای برمی دارد و نصف می کند که در میان سبب کرمی کوچک بود که به همان مار مبدل می گردد. زن را نیش می زند و در دم جان می سپارد. از آن تاریخ به بعد مردم نذری به نام شاه ماران درست و مصرف می کنند که شامل شیر و شکر و آرد است تا که از گزند مار و سایر گزندگان در امان باشند که بیشتر روستائیان و عشایر که در دشت زندگی می کنند به این نذر اهتمام می دهند. البته روایت دیگری نیز برای درست کردن این نذری در میان یارسانیان می باشد که آن شامل گندم، لوبیا، نخود، عدس، رشته .. است که فصل به جای آوردن آن آغاز گرما می باشد.

**شاه میهمان** : الوهیت و یا اتحاد مابین شخص - که از قبل دارای ذاتی متعالی بوده و یا به حلول رسیده باشد - و ذات خداوندی به صورت میهمانی موقت و یا بهره داشتن از ذات خداوندی را شاه میهمانی گویند. که آن با ظهور یا به قول یارسانی ذات قرص متفاوت است، و همانگونه که در متن کتاب نیز آمده تجلی ذات به سه گونه می باشد: ظهور که آن جلوه اعظم و نیروی مطلق خداوند بر زمین است. اتحاد که آن الوهیت و اصل و اساس انسان در آن واحد است و حلول که مستولی شدن ذات خداوند نه به صورت تمام و کمال در انسان است. و شاه میهمانی توجه ذات خداوندی (نه ظهور) به صورت مقطعی و یا دایم اما ضعیف است، و ممکن است در یک شرایط زمانی در یک منطقه چندین شخص از این میهمانی ذات برخوردار باشند و در همان شرایط به صورت کلی در جهان به وفور شاهد این میهمانی ذات باشیم. این شرایط برای هفتن و هفتوانه که می بایست در کنار ذات میهمان باشند نیز صادق است و گاه اتفاق می افتد که یک شخص حامل دو ذات از هفتن و هفتوانه می گردد یعنی هم جلوه از پیرنیامین دارد و هم از سید محمد گوره سوار (شیخ امیر...) که این میهمانی ارواح و یا تعلق دو نفس (روح) در یک بدن در بخش دونادون به تفصیل آمده است.

**شانه** : نامیرگی موسیقیه. یکی از سازهای ضربی است که مانند دهل و طبل نواخته می شود و آنرا از چوب و سفال می سازند و دوره گردها آن را زیر بغل گرفته و می نوازند. **شاهباز** : واهی سبی. نوعی باز سفید و بزرگ با چنگالها و منقاری قوی می باشد که از هوش و ذکاوت خاصی برخوردار است که در بینش یارسانی کنایه از ذات مطلق الهی می باشد.

**شاه ماران** : یکی از دوره های ذاتی است که در کلام به آن اشاره شده است. شرح آنچنانی از آن به دست داده نمی شود اما در فولکلور و ادبیات عامیانه مختصری از ماقع این حکایت بدین شکل آمده که در ازمنه دور پادشاهی با تعدد همسر فرزندی را صاحب نمی شده. یکی از همسران آن پادشاه حکایت خود را نزد صاحب خردی عنوان می دارد تا که چاره ای بیاندیشد. مرد صاحب خرد چاره همسر پادشاه را در درخت بزرگی که در آن حوالی بوده می داند که می بایست به آنجا برود و از درخت که ماری بزرگ در آن لانه دارد مدد بگیرد. زن نیز این کار را انجام می دهد و به پای درخت برای گرفتن حاجت خود می رود. پس از عجز و لابه بسیار می بیند که ماری بزرگ از تنه درخت بیرون می آید و به مردی نورانی مبدل می گردد. آن مرد به زن پادشاه می گوید که به مراد دلت خواهی رسید اما مشروط بر اینکه پس از تولد فرزندت یا شما خواهید مرد و یا همسران پادشاه به این صورت که اگر فرزند پسر باشد پادشاه می میرد و اگر دختر باشد شما. زن پادشاه شرط را می پذیرد و راهی قصر می گردد. این راز سر به مهر نزد همسر پادشاه می ماند و شبهای بی شمار را صرف دعا برای تولد فرزندی دختر می کند. عاقبت زن حامله می شود و دختری به دنیا می آورد که مایه سرور و شادی در قصر می شود، اما از آنجائی که زن می بایست در همین روزها توسط مار زندگی را وداع گوید نشانه های غم در چهره اش نمود پیدا می کند. چهره پژمرده زن، راز درخت بزرگ و شرط مار را نزد پادشاه برملا می سازد، که ایشان چاره کار را در ساختن کاخی بدون روزنه می داند و دستور ساخت آن را می دهد تا بتواند از این طریق مانع از دخول مار به خانه و آسیب رساندن به همسرش شود. عاقبت ساخت

## فهره نگوکی سه رنه نجام

شنياره : نيک چوو. درب و داغان، از هم پاشيده شده  
 شو : دهروات - پرو. مي رود، برو  
 شوارهك : شهواره بي کردن. شکار پرنده در تاریکی به وسیله نور، کناپه از واقعیت زیبا که حقیقی نیست  
 شوتان : نامیرکی موسیقی فهوتاو. نام سازی بسیار قدیمی که حتی نشانی از آن در کتب نیامده  
 شور : شووشه - سول - سویر. شیشه، مزه شور  
 شولهی فه نهرش : شولهی چراگی. شعله فانوس و چراغش  
 شون : برۆن. بروید، دنبال  
 شوره : شۆره شۆری ئاو. صدای ریزش آب  
 شوره : شهرم و شووره بی. ننگ و عار، بارو، حصار  
 شۆره چی : سوار جاک - نوند و تیز. سوار کار چابک، چالاک و تند و تیز  
 شووهیلی : کولهش. شویل، ساقه های غله، بوته گندم  
 شوفار : چاودتیر. پاسبان سری  
 شوفاری : سیخور - درگاندی نهینی. جاسوسی، عنوان کردن اسرار  
 شووک : چرۆ. ترکه نازک درخت، مقدار رشد یکساله  
 شوکایی : دردۆنگ. شک و گمان  
 شه بگییر : ده مهوبه یان. اول صبح، سحرگاه  
 شه بوور : کهرنا. شبپور  
 شه تهر : شه تیر. شه تیر، ساطور، در کلام کناپه از بی رحمی  
 زمان و غدار بودن دنیاست  
 شه تهك : کب و قایم بهستن. سفت بستن  
 شه تهن : گوریس بو بهستن. طناب برای بستن  
 شه ته : زه ریا. شط، دریا  
 شه ته ندان : پنه و رایج کردن. سفت کردن، محکم بستن  
 شه توور : لار. کج، ناهموار، اریب  
 شه پووره : فالۆز-سیوه کردن. زار، پریشان، شیون کنان  
 شه خته : سه رمای بهیتر - سه هولبه ندان. سرمایه پائیزی، آفت کشت، یخبندان  
 شهر : شر و دواو. تکه و پاره، مخفف شرع  
 شه را : بای گرم - پروسکه - بهرزیی. باد گرم، شراره، اوج  
 شه راق : هه نقلیاشو. ترک خورده

شای هینوی : ماموستای راهیتان. شاه علم و دانش، صاحب تمام لحظه ها، معلم آموزش  
 شاور : نامیرکی به «با» دیته دهنگ. ساز بادی  
 شایار : شای هاویری. شاهی که یاراست  
 شایی : شایی. شادی  
 شته : پرۆ و بلاو. متفرق، پراکنده، کناپه از سرگردانی روح میباید  
 شتاب : سه ر لی شیواو - به پهله. سردرگم، عجول  
 شتاو : پهله - زوو. شتاب، زود  
 شتور : دوزمن - نه یار. دشمن  
 شچار : دار. شجر، درخت  
 شجام : سه رما و سوله. سرمایه سخت  
 شخهل : لیره وار. سرزمین پر از درخت، انبوه سرسبزی  
 شره : بیایوی خول. مرده ریگ، بی ارزش، اناثیه، کناپه از حادث و لحظه های نبودن و نیستی  
 شریت : گوریس. طناب، رشته تابیده شده  
 شریته : زری. زنجیره  
 شش پهر : شش پهوه - بریتی له گوانی. شش پهلو، کناپه از گران بودن  
 شفره : نه شته رکه ری - برینی رم. بیشتر جراحی، زخم پیکان  
 شکات : سکا لا. شکایت  
 شکاوا : قلیش. شکافت  
 شکاوه : شکیندراو. شکسته شده  
 شکاوان : قلیشیندراو. شکافتند  
 شکه سی : شکاو. شکته  
 شگو : دردۆنگ. شکاک  
 شماته : زله و هه را. جار و جنجال  
 شمائه ن : با گووره. شمال است  
 شمخال : نامیری زه ندن. یا نی لیک که در ترکی به آن دودک و در عربی مزمار الراعی گفته می شود  
 شمقار : بالرداری راو گهر. پرنده شکاری، سنقر  
 شمه : تیوه. شما  
 شن : تا سه - هه ناهسی سوار. اشتیاق، صدای نفس خسته  
 شنو : شاریکی گووردستان. اشنویه شهری در کردستان، بشنو، وزش باد

## فهرده نگوی سهرئه نجام

اهورامزدا است. در عالم مادی نگهدار فلزات می‌باشد. در اوستا «خشتروئیریه» به معنی شهریاری یا سلطنت مطلوب و عالی آمده، چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال است که در پردیور با نام مصطفی دودان آمده است.

**شه‌همار :** شامار. مار بزرگ، نام فرزند شیخ احمد دکا شیخان که ذات شاه ابراهیم داشته است.

**شهو :** دزی روژ. شب

**شهوخی :** بریقه تی خستنی گانزا. زدودن و جلا دادن چیزی

**شه‌واره :** شه‌واره پی کردن. شکار پرنده در تاریکی به وسیله

نور چراغ، راه رفتن در خواب

**شه‌وژتلان :** به سوز بوون. شور و شوق، شادی و سرور

**شه‌وق :** خوشیی و شایی. شادی و نشاط

**شه‌وکه :** شه‌وک، قلاب ماهیگیری، زیوری که بردستار زنند

**شه‌وهره :** مؤته - نارما له رتکه. کابوسی که به سراغ آدم می

آید، گرفتار شیخ شدن

**شه‌وهکا :** هیز و ریز و گه‌وره‌یی. شوکت، فرّ و شکوه

**شه‌ویمان :** شه‌وی خومان. شیمان

**شی :** جوو. رفت

**شیت :** خول - جوویت. دیوانه، رفتی؟

**شیییا :** توانی - جوو - ره‌وايه. توانست، رفت، روا بود

**شییام :** جووم - شیام. رفتم، شایسته بودم

**شییمان :** جوون - ده‌رفته - هیز - شیاو. رفتند، امکان، قدرت

، سزاواری

**شیده :** یا پشنگ پسر افراسیاب و از پهلوانان و سران سپاه

او در جنگ با ایرانیان می‌باشد

**شیدوش :** پسر گودرز و از سران سپاه ایران در پادشاهی

فریدون و نوذر، کیکاووس و کیخسرو و جنگهای آنان با

تورانیان است

**شیره‌پهز :** پالاوتنی شیر. پالانده ی شیر

**شیریژ :** شیراز. شیراز، از لبنیات می‌باشد که توسط دوغ

درست می‌شود

**شیرگهر :** وه‌ستای شمئیر و چه‌قو. شمئیرساز، چاقوساز

**شین :** شیون و روژو. شیون و زاری، رفتند

**شینیی :** آسایش، آرامش، اجتماع مردم

**شهرت و شون :** مجموعه دستورات و قوانین مربوط به پیر بنیامین از ازل تا به پردیور را شرط و شون گویند.

**شهرت و یققرار :** به دستورات و قوانین مربوط به بیابس و اعتراف بر آن و پذیرفتنش را شرط و اقرار گویند.

**شهره :** توشه‌ی شهر. آزمند، شرّ است

**شهره :** بی‌توخ - که‌له‌بوور. مرده ریگ، بی‌ارزش، شرع

**شهری :** نه‌هامه‌تی. بدبختی، فلاکت، شری

**شهرد :** مهرج. شرط

**شهردم :** مهرجم. شرطم

**شهرده :** ره‌وتی په‌روه‌ده بوون. تربیت

**شهرجوم :** شهرخواز. خواهنده شر و جنگ

**شهرست :** وشیار. هوشیار، باخبر

**شهرسی :** په‌نجه - گورج و بر. پنجه، ضرب شصت، نشان دادن

قدرت

**شه‌شپهر :** شه‌ش لایه. شش پهلو، کنایه از گران و توانا بودن،

نوعی پیکان است

**شهق :** شه‌پ تیه‌ل‌دان. ضربه‌ای که با سر پنجه پا به چیزی

بزنند، سیلی، چوگان گوی بازی، پریشان و دشوار، سخت و

سفت، شکاف، رک و صریح، درهم شکسته و سست، نیمه

**شه‌قام :** خیابان - هه‌نگاو. شاهراه، جاده، گام

**شه‌ل :** پوشن - سوال له خوری - شه‌ل - که‌م‌ایسی. فرش،

جوال، شلوار پشمی، لنگ، لخت، قسمت، ناقص

**شه‌له :** نه‌ستیره‌به‌که. یکی از ستاره‌های بنات‌النعش

**شه‌له‌مه :** تریوکه. گیاهی است مسهل و شبیه سیب زمینی،

شلغم

**شه‌لم باس :** شه‌می نیو کور. شمع گفتمان، شمع محفل

**شه‌ماته :** قیره و قیزه. جارو و جنجال، جمع شدن

**شه‌ماله :** پرووسکه. باره آتش، اخگر

**شه‌سواران :** ریژنه. بارش شدید باران

**شه‌مین :** کوی مؤم. جمع شمع است

**شهن :** هاویشت - جوویت. انداختی، رفتی

**شه‌نهو :** دانه‌ویله بزاندن. پاش، بذریاش، افشاندن

**شه‌نینه :** هاویشتن - نه‌هاویژی. انداختند، می‌اندازند

**شه‌هریومر :** نام یکی از امشاسپندان که در عالم ذات نماینده

سلطنت ایزدی و فرّ و اقتدار خداوند و شهریاری منطقه

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

عهمار : كوژشك - مالن - خوژشنيو. عمارت ، خانه ، ثابت و  
 استوار ، خوشنام  
 عوين : پانايي - يارمه تي - پيلان. مساعدت، ياري، حيله  
 عه ياري : جواميري. جوانمردی

### (ع)

عازيز : هيزا. عزيز و محترم، گرامی  
 عاسته : به نه سپايي. يواشكي، كم  
 عاد : به لئين. عهد  
 عاداي : ده برين - قهره يو كردن. ادا كردن، جبران كردن  
 عاجل : به - گوز. عجله ، شتاب  
 عاجوي : خرته و هوره. حركت خارق العاده، شگفتی  
 عاف : خور - خور. سهل و نرم ، روان، نواف : خورشيد  
 عافره ت : زن. زن  
 عالوس : ئوخزن. آرام، شكيبا  
 عالی قه له ندرم : ر. بابايادگار، ر. درشيش ، ر. سادات  
 برزنجه و شرح حال ايشان در متن كتاب  
 عامه : خه لك. عام، مردم  
 عزار : رومه ت. رخسار، چهره، موی ريش كه تازه روئیده  
 عقوا : لاری كردن. ريش ساختن، بدر بردن  
 عمار : قيت و چه فاو له جيگاده. ثابت و استوار، خوشنام  
 عه به س : بيخو - بي قازانج. بيهوده  
 عه توت : بيانك - به لپ - بيانوو. بهانه  
 عه تهو : به لپ - لومه - ناقز - به لئين. بهانه، سرزنش،  
 ايراد، اقرار، پيمان  
 عه جو : سه مه ره - نه لاجه وي. عجب  
 عه ده سي : نيسكيته - مه زنده - به تي و ره سن. عدسي، ميزان  
 اندازه گيري، خالص واصل  
 عه ريه ت : ناوي شاريكه له كورده ستان. عربت نام شهرستان  
 وهمچنين دشتي مي باشد در شهرستان سلیمانیه عراق  
 عه رز : زه وي. زمين، شرف  
 عه رنه وور : كهوره - ريه ر. بزرگ، سرايل، پيرو بزرگ  
 جمعيت  
 عه زاو : جه زه وه. عذاب  
 عه زمش : را و يوچووني. قصد و منظور، اراده و نيتش  
 عه شره ت : خزم و خویش - هوز. فاميل، عشيره، خویشان  
 عه له م : نالا. پرچم، درفش  
 عوتاز : كازيوه ي راسته قينه. عوتاس، دميدن صبح و صبح

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



(غ)

غار : زهوی دژوار - نه شکهوت. زمین سخت، خار  
غازیان : شهه وان - شهه فان. جنگجویان، دلاوران  
غالبه : زورینه. اکثریت  
غزم : قیره ی نیو قورگ. خشم آوردن و بانگ زدن در گلو  
غولیز : دژوار - تندرهو. ناهموار، ناهمگون، بسیار متعصب  
در دین  
غهار : بی نه مهگ - شمشیره. غدار، بی وفا، غطار از اسماء  
شمیر است  
غهره : له خوبایی. مفرور  
غها : شهه - شوپش. جنگ، مبارزه  
غشه مشه : ملهور. خودبین، بی پروا و گستاخ، ستمگر  
غلهیه : پیاره. ناسره، بدل  
غلهج : خه ملاوتن - بهناز. آرایش، کرشمه  
غولیس : تندرهوی نایینی. بانعصب در دین، کنایه از  
کورذهنی و تعصب بیجامی باشد  
غهبیان : دهرنه کهوتن. رگهای درخت، ریشه های درخت که  
در زمین پنهان می شود و چون بکنند آشکار شود، غیب شده  
ها، قدسیان  
غهیوی : بیواره - بزر. غیبی  
غیلهت : گز - گوشتنی کوت و پری که سیک. خدعه، مکر،  
کشتن ناگهانی کسی  
غیلهت : نه له که. خدعه، مکر

(ف)

فريك : كان - چه قاله. نیم رس  
 فریو : فرین. پرواز  
 فریونام : فراندم. پرواز دادم  
 فریوش : گزی لیگورد. فریش داد  
 فزهل : زانا. فاضل، دانا  
 فسال : جمع فصیل به معنای دیوار کوتاه درون حصار یا درون باره شهر می باشد، مداح مردمان برای گرفتن پاداش  
 فقار : په رژین. پرچین و حصار  
 فل : ته رال. بسیار خسته، تنبل  
 فلابوو : تیکه - هاوکار. درهم، باهم، همکار  
 فلیت : نوقسان له کار. بخشی از کار است که سالم صورت نگرفته باشد.  
 فو : پف. فوت  
 فوئات : پروکه. ریز و خردۀ هر چیز، شکسته و خردۀ چیزی  
 فوران : فوالت وه شانندن - کوئین. فوران، غلیان، جوشیدن  
 فورتای : بای به تهوژم. باد تند و تیز  
 فهئات : ناسیواو. معرفت، شناخت  
 فهتار : داوه شیگ. مبالغت در تافتن چیزی، هزارستان، پاره  
 فهتان : پرتوکاوو. پوسیدگی و از هم پاشیدگی، احياء زمین بایر  
 فه جهر : کازیوه - نوور. فجر، روشنایی، نور  
 فجه رهن : کازیوه به. فجر است  
 فه داک : شهرم و شووره بی. فهدی، فهدوک، شرم و حیا، آزر  
 فه ر : جوان و رازاوه. باشکوه، زیبا و برازنده، فر و شکوه  
 فه رهج : دوور کموتنه وه له خهفت - گری کرانه وه له کار. رهایی از غم و رنج، گشایش در کار، فروغ  
 فه رهخی : گراوه. فراخ  
 فه رزن : یتویست - روله. فرزند، واجب و ضروری می باشد  
 فه رهوت : هزری به تی. اندیشه ناب  
 فه روت : زور - گه لیکت. زیاد، بسیار  
 فه روه : که لپوس. نوعی عبا که از پوست حیوان درست می کنند  
 فه روار : هوار. خانه تابستانی در بلندی  
 فه ریت : یارمه تی. کمک کردن، به موقع رسیدن، فری، گسیل، برخیز

فاکوفیک : جه نجال. سر و صدا  
 فام : فام و ناوهز. فهم و شعور  
 فامهت : فامت. فهم ات  
 فان : پیر و پاتال. پیر سالخورده، نابود شونده  
 فایه : سوود - قازانج. سود، بهره، فایده  
 فایز : سوود - بایهخ. بهره، سود، کمال  
 فتهن : شهر - کوله فیتنه - ناژاوه چی. فتنه  
 فتراک : تسمه و دوال، کنایه از در بند بودن است  
 فطار : پروژاو - پروکه فت. پراکنده، فئات، ریزه هر چیز، فطاریدن، فطالیدن، پراکنده شدن، درهم پاشیدن  
 فتحار : فتیر  
 فتنه فل : ته رال - زور ماندوو. تنبل، بسیار خسته  
 فتووهت : جوامیری. جوانمردی  
 فتویر : لهش کران. سستی و بیحالی، کندی، آرام شدن پس از تندی  
 فرا : تیویر - شهقی بال. تیز پرواز، بال زن، ربود  
 فردا : سوورانندن - هه لفرانندن. چرخاند، پرواز داد  
 فرو : زهک. آغوز، اولین شیر بعد از زایش که می بایست زیاده از حد معمول بر آتش نباشد چرا که خراب می گردد.  
 فروت : ژیر. پایین، زیر  
 فروک : بریقه و رووناکسی. فروغ  
 فری : بزافی بهره ووم - ته نه نه. حرکت و گسیل، شکوه و جلال  
 فریز : نسک - نابوخت - کز و لاواز - نه کولاو - وهک شیر په نجه - گیاه که - تالیکه نه ستور بو تهون کردن. فریز، حقیر، ناپخته، سرطان مانند، گیاهی می باشد خود رو با برگهای نازک و ریشه هایی در هم تنیده که در هر جا بروید محل وسیعی را فرا می گیرد و از بین بردن و کندن آن مشکل است.  
 فره : زور - گه لیکت. زیاد، خیلی  
 فریا : سه رهخت گه یشتن. به موقع رسیدن، کمک، فریاد  
 فریت : بود، نخی کلفت برای بافتن بافتنی، کنایه از زمختی است، فرورت، فرورتین، فروتاک: در بر دارنده مسائل مربوط به اهورا مزدا، کسی که دارای فروشی نیک و پارساست، کالای راستی و پارسایی.

## فهرده نگوکی سهرنه نجام

فیل: گز و فیل. نیرنگ، حيله  
فیل و فهند: گز و فیل. مکر و حيله

فهریدون: پسر آبتین از نژاد طهمورث است که پدرش به دست ضحاک کشته می‌شود. در اوستا تراتون خوانده می‌شود، هنگامی که کاوه آهنگر بر ضد ضحاک قیام می‌کند فریدون به پادشاهی می‌رسد و انتقام خون پدر را از ضحاک می‌گیرد او سه پسر به نامهای سلم، تور و ایرج داشته که ممالک خود را میان آنها تقسیم می‌کند که جلوه از شاه ابراهیم داشته است.

فهریق: گهل - دهسته‌بک - پؤل. گروه، عده‌ای، طایفه‌ای  
فهرینی: رووبه‌ند. فوته، نوعی از نقاب که زنان صورت خود را با آن می‌پوشاند

فهزجهدت: مایه‌ی سووک و ترؤ بوون. مایه‌ی ننگ و رسوائی

فهقار: کولین - هاوده‌نگی. جوشش

فهقاره: به‌رناو شمشیره‌کمی‌عه‌لی. لقب شمشیر حضرت علی

فهقان: هاوار - پرژان. فریاد، پردرد

فهلا: وه‌رزئیر. کشاورز

فهلاقه: جیوه بو لیدان و ته‌می‌کردن. فلکه، چوب فلکه

فهلیت: کار ناقز. بخشی از کار است که از روی عقل صورت نگرفته باشد

فهن: گز و فیل. حيله و نیرنگ

فه‌نهر: چرا. چراغ

فه‌ند و فیل: گزی. مکر و حيله

فه‌ندوق: میوان‌خانه. کاروانسرا، مهمانسرا

فه‌نوفیت: گز و فیل. حيله و مکر

فه‌وار: جوشنده و خروشان

فه‌وج: گهل - پؤل گروهی از مردم، دسته

فه‌وز: رزگار - سرکه‌وتن. رستگار، پیروز شدن

فه‌همیت: فام. فهم

فیا: دار بیبار. دار فلفل

فیت: بیت - هان - گوناج. برکت، تحریک، گناه

فیروز: نام محلی می‌باشد در اطراف جیرفت، مینو دشت

گرگان، گهواره کردند

فیز: نه خوبایی - خو به‌سن. تکبر، خودخواهی، فیس و

افاده، غرور

فیش: زؤر. فیشتر

فیشته‌ر: گهلک - بی ژمار. بیشتر، زیاد، بیشترین، خیلی

زیاد

قامیش : زهل. نی

قامیش سوار : زهل سوار. نی سوار، کنایه از بهلول دانا می‌باشد که خیزرانی داشته و بر آن سوار می‌شده است.

قان : خوین بایی - دهرفتی. خونبها، مهلت بازی به بازنده، نوبت، پیرسالخورده

قاو : دهنگی به‌رز - دووباره‌ی گمه. - شب - ههنگاو. صدای بلند، شایعه، تیپا، گام، قالب و ظرف

قاوای قاو : هاوار - وتی درۆ - زاوه‌زاو. صدای بلند و مکرر، شایعه، صحبت کذب، همهمه

قاوه : قاسپی گهوی راوچی به سر گهوی هیرش‌هرا. صوتی را که کبک شکاری بر کبک مهاجم نهیب زده و جهجه‌ او را خفه می‌سازد

قاوی : ههنگاو - پانتایی - رتیوان. گام، مسافت، در آن راهپیمایی، صدای بلند

قاووقاو : جیق و واق. قیل و قال، همهمه

قاو قاجه : باسی نیوه چل. صحبت نیمه تمام، دادو فریاد

قایش : جیقه جیق. داد و قال، رابط میان یوغ و خیش

قایل : رازی. راضی

قایم : پتهو. محکم، سخت، استوار

قایه : لیزگه - بهرد - مانکانه‌ی ژن. پناهگاه، سنگ، قاعده

قتوز : در نسخه ای، محلی که گرد و غبار در آن ایجاد می‌شود معنی گردیده و در جایی دیگر به معنای سرازیر شدن آمده است، اما با تلفظ «غته‌ته‌سه» به معنای فرو رفتن در آب یا فرو بردن در آب می‌باشد که اغلب در کردی

«س» به «ز» تلفظ می‌گردد و با توجه به معنی کل کلام می‌توان همین معنی را برای آن اتخاذ کرد.

قِر : قِران - بی‌دهنگ - سه‌رما. مرگ همه گیر، خاموش، سرما

قِرناخ : پیوه‌ره. بیمانه غله

قِرژ : بسک - گه‌زه. گیسوی زنان

قِرچ : زهوی - بۆره و رووتن. زمینی که گیاه مفید در آن نمی‌روید و آنچه برویاند احشام از آن استفاده می‌کنند.

قِرال : پاشا. پادشاه

قِرپووز : کوانه‌ی زین. قِرپوس، بر آمدگی جلو و عقب زین

قِرلمات : بی‌کوتایی. بی‌پایان

(ق)

قا : سووکه‌له ناوی قادر - هیژ و توانا - تۆراو - خهم - تۆخۆن - ره‌سته‌نده‌ی هه‌زاران - دهم - کات. مخفف قادر، تاب و

توان، قهر، غم، آرام، جیره روزانه فقرا، هنگام

قات : پچران - پاچین - فهوتانندن. قطع، بُریدن، از بین بردن

قاتی : قات و قری. قحطی

قاپ : دهوری - سه‌روه‌ران. بشقاب، درگاه و آستانه

قاپی : درگا - ده‌روازه - فراندن. درگاه، دروازه، ربود

قاچ : نیوه - گه‌رت. نیمه، نصف، برآمدگی جلوزین اسب

قاده : روست. قاعده، روش

قاژه : دهنگی قشقه‌ره. صدای زاغ یا کلنگ، تیر و امثال آنها را گویند

قار : تۆریان - کور - ئارام - ره‌ش - قیژ و هاوار. خشم، تاب و توان، آرام، نوعی تقسیم با انگشتان، سیاه، سروصدا، فریاد

قاره : دهنگی مهر و بز. صدای بزغاله و گوسفند را گویند

قازان : مه‌نجلی گه‌وره - تیانه. دیگ، تیان

قازانج : قازانج - سوود. نفع معامله، سود

قازی : ناو بۆیوان - ته‌بارگه‌ر. قاضی، قاضی نبی سرکتی از یاران بابا ناووس می‌باشد و مظهر جبرئیل یا پیرنیامین است

قاسا : نه‌ندازه - کات. قاس، اندازه، آن دم

قاسل : شمشی تیز - بریتی له دهم و کاتی. برآن، شمشر تیز، کنایه از لحظه پر اضطراب و مشوش کننده می‌باشد

قاش : گه‌رت - له‌ت - برۆ دووکه‌رتی. نیم دایره، قاج، برش از چیزی، نگین، قسمت جلوی زین اسب که از فلز یا چوب یا شاخ سازند، قاج زین، ابرو، صورت و نقش و نگار

قاف تا قاف : گه‌ناره تا گه‌ناره - سه‌راسه‌ر جیهان. کران تا کران، سراسر جهان

قاف : کیوتیک دروینه. نام کوهی افسانه‌ای که سیمرغ بر فراز آن آشیانه داشته است.

قال : قیژ و واژ - تاوانه‌وه. جنجال، بحث، فریاد، گداخته

قالاو : قه‌ل - قه‌لا. کلاغ، قلمه

قالی : لیزانی - راه‌ره. مهارت، فرش

قامه : چه‌قۆ. قمه، چاقو، گزلیک

قامه‌چی : لات و نه‌لوات - چه‌قوتیش. قمه‌چی، چاقوزن

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

مرکب از یک قطعه چوب مجوف بر شکل عودی کوچک دارای پنج وتر است.

قوپه : بله. بارگاه، درجه

قوچهپ : هیزی. نیروی پر و داغ

قور : خول - گول. خاک، گل

قور : بریتی له وتهی بی نرخ. کنایه از سخن یاوه و کار هرزه، جنجال و هیاهو، ناتوان، بیماری فتق

قوران : قوراندن و بانگ کردن. با تحکیم صدا زدن، غرید

قورانهن : به تووره یهوه بانگ کردن. با تحکیم صدا زدن، غران

است  
قورخانهچی : به برسی چه خانه. مسؤول اسلحه خانه، مهماتچی

قورنه : قوزین. گوشه

قوزی : جوان و خه ملاو - روانکه. زیبایی و شیکی، زاویه

قوزی : دهشت. صحرا

قوشچی : گوره راوچیان. میرشکار

قوشون : هیز - لهشکر. سپاه، لشکر

قوشقن : به رزی - ناخ - کلوه - بویانه. بلندی، ژرف، قله

کوه، تاج خروس

قوقو : نامیری موسیقا که فهوتاهه. نام سازی قدیمی که از بین

رفته و نشانی از آن نمانده

قول : کف و قزی ناوی کولیو. زیر و رو شدن آب از شدت

حرارت

قولان : بهراورد گراو - بهتین. ارزیابی شده، برآورده شده،

عهد و پیمان

قولزوم : ناوی جارانی زهریای سوور. نام قدیم دریای احمر،

دریای بزرگ

قوله : نازهل. حیوانات، نهیب بر حیوان درنده

قولی : کوهیله. برده، غلام سیاه پوست

قومری کوته : از یاران باباناووس می باشد که مظهر عزرائیل

یا مصطفی است.

قومش : بیرکمن. چاه کن، مغنی

قونره : چهقین و ههستاندن. بلند شدن و فرو رفتن، اوج و

فرو، طغیان

قویت : تهقله خواردن. غوطه خوردن

قرمزی : شاه ویسقلی (قرمزی) که دومین جلوه ی ذاتی

سلطان اسحاق برزنجه ای می باشد در عصر پردیور.

(ر. یارسان سادات برزنجه)

قرن وه قرن : دهوران به دهوران - نم سده تا نو سده.

زمان به زمان، سده به سده

قرنا : نامیرتکه بو زهدنی موسیقا سازی است از خانواده

آلات موسیقی بادی، زاکس ذیل واژه قرن نوشته است:

(قرن، شیپور یا شاخ عربی است که به آن قرنا یا کرنا نیز

گویند، جمع قرون، نوازنده این ساز را قرنایی یا قرناوی

گویند. در لغت نامه دهخدا به نقل از آندراج آمده: (قرنا،

کرنا، نای بزرگ، زیرا که خر به معنای کلان می آید و

خای معجمه به کاف و قاف بدل شود.)، کرنا

قربقر : به تووره بی و قه نسیهوه قسه کردن. صدا و آواز

ناکوک، از روی غضب زیر لب صحبت کردن

قسناخ : پیوه ری گهنم به رابه به ۳۲ کیلو. پیمان غله برابر سی

ودو کیلو

قشقری : قیز و واژ و ههرا. جنجال و آشوب، همهمه و فتنه

قل : وهك بولیک تری - ناو لهپ. تنها یک ساقه، یک دانه،

کف دست

قلف : دهسک. قفل، دستگیره

قلیج : شمشیر. شمشیر

قناره : نامرازیکی سی چله بو قهسوی. چنگک قصابی،

قداره

قنییات : به نهوس - نهوس کوز. قناعت

قورخانه : چهك خانه - چهك چول. اسلحه خانه، محل قرار

گرفتن آتش، جنگ افزار

قوار : مؤخی میوه. قوار، مغز میوه

قواق : قیره و قیزه. سر و صدا، همهمه

قوپه : کومهزی. قبه، بنائی که سقف آن گردو برآمده

باشد، دانه گرد

قوپوز : سازی است ذوات الأوتار که امروز به آن زهی

گویند و چنانکه از نامش پیداست سازی ترکی می باشد، ابن

غیبی در کتاب مقاصد الألیحان این ساز را به عنوان قوپوز

رومی می شناسد و می گوید این ساز دارای پنج وتر دوتایی

است و روی کاسه آن پوست کشیده شده است و آن

## فهره‌نگوکی سهرئه نجام

**قهف :** زهوی وشک - نهم له له تا نو له له قامیش. تره و سبزی خشک، جای روئیدن غله ، مقدار رشد نی از گره تا گره بعدی

**قهفتانچی :** پاروچی. پاروزن قایق

**قهفته :** چهپکه گول یان گیا. دسته گل یا گیاه

**قهفته ته :** ناوله پ - چهپکه گول. یک کف دست، دسته گل یا گیاه

**قهلا :** قهلات - کلات. قلمه، دژ

**قهلاچه :** قه و قهه - به کومه کوشتن. قلع و قمع، منقرض کردن

**قهلاش :** ویتل و خونیزی. آدم ولگرد و هرزه

**قهلاووز :** ریتوین. راهنما، رهبر، دلیل راه

**قهلب :** بیاره - ناره سهن. نقلی، ناسره

**قهلسی :** وه رهزی - زیز - تووره - قین. پکری، ناراحتی، خشمگینی

**قهلوین :** کولین - قول لیشان نایان هر شیشک له سهرناگرو. اصل کلمه قه لین به معنای جوشیدن و گداختن بر آتش است.

**قهله شه :** رووکاو - ناژ. ناصاف، معیوب و خط خطی

**قهلهوه :** خراپه - ناره سهن. قلب است، ناخالص می باشد

**قه لیم :** یتووس. قلم

**قهه :** پل بزرگی که بر روی رودخانه ساخته می شود.

**قهه مامه :** له یهک هه ل دووران. بهم دوختن، بهم دوزی طرف بالای دو لنگه باز

**قهه متهر :** پوزه بند، مهار

**قهه میس :** کراس. پیراهن، جامه، در کلام کنایه از جلوه و دون می باشد

**قهه مه :** خاکی بی بیت - بریتی له مروی بی نوخ. خاک بی بهره و بی سود، کنایه از شخص خشی و بی خاصیت

**قهه ن :** قهند. قند

**قهه نهیل :** لای چهپ. یسار، طرف چهپ

**قهه نتهره :** بریتی له ناهه نچی گه ری. پل آبرسان، کنایه از واسطه بودن و دوستی و یاری می باشد

**قهه ندور :** قهندیل - ناوی چیا به که له کوردستان. قندیل

**قهه نیل :** قندیل

**قهویناغ :** ناوی باده به کی رووسیه. نام یک نوع عرق روسی می باشد

**قهویل :** قوولایی. عمیق و گود

**قهویله :** دهنگ بوژ - قووله قوول. بد صدا ، بد آواز، قیله ، بانگ خروس ، عمیق است.

**قهباله ی سهرمه گو :** ر. تاش هه ورین

**قه باغ :** قاوخ. قه باغ، قه باخ، سربوش، روکش

**قه بزه :** له تی شیتک - جیکه ی مست. دسته هرچیز ، جای مشت، مشت

**قه بهل :** به راورد. ارزیابی

**قه پاغ :** قاوخ. در پوش، روکش، کنایه از جسم می باشد که مظروفی برای روح است

**قهه :** به زن - نه اندازه - لؤلؤ. قامت، اندازه، چین، لایه

**قهه راغ :** که ناره - لیواره - به راسو. کنار، کناره، لبه، پهلو

**قهه ریهن :** گهول. قه ریون، زیر شکم برآمده

**قهه ریوز :** قه ریوس، برآمدگی جلو و عقب زین

**قهه رنهین :** سه ده گان - ساله ها. قرنیا، سالها، ذوالقرنین

**قهه ره :** رهش - سووری مه یله و رهش - مهرگ. سیاه، سرخ مایل به سیاهی ، مرگ و میر

**قهه ره پایاغ :** کلاو رهش. کلاه سیاه، کلاه سرخ مایل به سیاهی

**قهه رهج :** قه ره چی - گهولی. کولی، قجر

**قهه زوان :** قهز خوان. ثمر درخت بنه یا پسته وحشی که از آن ترشی درست می کنند

**قهه زمو :** تووره بی. غضب

**قهه س :** مه به ست - رشانه وه. قصد، تهوع

**قهه سقه وانه :** قه زخوان. قه زوان

**قهه سما :** بهش - بشک - سهر بشک. قسیم، بهره و نصیب، قسمت کننده

**قهه سی :** وه رهزی - تووره. ناراحتی، پکری ، خشمگین

**قهه شقه :** قوشه و بهخت رهش - ناره زوو. نحس و بدبخت، آرزو

**قهه شه :** پیاوی نایی خاچ به رهستان. کشیش مسیحی

## فهرده نگوی سدرنه نجام

**قهو** : به زن - نه اندازه - قو. قامت، اندازه، بانگ، صدا  
**قهوا** : کهوا - نه با. قبا، قالب، جامه  
**قهواتا** : رهوشت خوری و حالات، اخلاق و صفت  
**قهواقو** : قیره. سر و صدا، هیاهو  
**قوای قوی** : زیره و قیره - بریتی له بلاو بوونه نایی یاری. سرو صدا، بانگ در کردن، کنایه از نشر آئین یاری می باشد  
**قهور** : گوژ. قبر  
**قهوران** : زکی به کتر دپین. همدیگر را تارومار کردن، رانده شدن، غوغا  
**قهوز** : به نگه ملیکی. قبض و قبالة، سند  
**قهوزی** : نووسراوه. ثبت شده  
**قهوقه** : زیر و وار - خهوه نوچگی. همه، سر و صدای بلند، خراب کوتاه  
**قهوقهوه** : دهنک بوژ - که له کمت. بانگش بلند است، قد و قامتش قدرتمند است  
**قهولان** : به راورد - به لئین. ارزیابی شده، برآورده شده، قول و قرار  
**قهوله** : قبیله. قبله  
**قهوم** : هوژ - کهل. قوم، ملت  
**قهومان** : خرم و کمس. اقوام، خویشان  
**قهمزده** : له بجه و لار. عشو و ناز  
**قهوه** : هیز. نیرو، قدرت  
**قهوه ران** : شهر. جنگ  
**قهوه ل** : شهرت و به لئین. شرط و پیمان، عهد  
**قهودنگا** : جیزوان. محل بستن عهد و پیمان  
**قهویله** : هوژ - کهل. قبیله، گروه، قبول است  
**قهوی** : بلا - که نار. قد، کنار  
**قهویار** : قوژین. گوشه، کنار  
**قهویهر** : بزر بوو. غیب شده، در خفا بردن  
**قهویز** : بورانهوه - قیز هاتهوه. حال به هم خوردن  
**قهویسر** : از یاران بابا سرهنگ می باشد که مظهر مکائیل یا پیرموسی است، بازار، در کلام کنایه از گذرا بودن و زناشوئی است.  
**قهویسری** : قهویسر : محل داد و ستد، کنایه از گذرا بودن، بازار، سرا، کنایه از زناشوئی

**قهیناغ** : کلکه وانه. انگشت پوش چرمی دروگر  
**قیبا** : هستان - رابه رین. رستاخیز، قهین به معنای عبد و بنده که جمع آن قیان می باشد  
**قیبتار** : یکی از ذوات الأوتار است که بسیار خوش آهنگ است و شش سیم دارد که آنرا با اند  
**قیته** : قنج - قیت. برجسته و شاخص است، قائم و بلند است  
**قیژه** : زیره ی کهو بو راکیشانی کهوی هیز بهر. صوتی که کبک شکاری برای نهیب و جلب کبک مهاجم سر می زند  
**قیژهک** : در فارسی آن را غیشک، شیشک، شیزک و شیزان هم گویند و آن سازی کروی شکل است با دسته ای گرد که بر روی دهنه آن پوست می کشند و دارای پایه های آهنی می باشد که در گذشته آن را با ناخن یا زخمه سپس با آرشه می نواختند و علاوه بر دو سیمی که روی آن آرشه کشیده می شود هشت سیم اضافی که در زیر سیمهای اصلی بسته شده به ترتیب با به درجات گام یا مقامی که می نوازند کوک می شود.  
**قیس** : هه - ده رفهت - ره خساو. فرصت بدست آمده  
**قییل** : گوان. پستان دام شیرده  
**قییل** : په یف - سه روک - باشا - ناخ. سخن، رئیس، پادشاه، ژرف  
**قییله** : خزم. خویشاوند  
**قییله ن** : ونه - ناخ. سخن، ژرف  
**قییماغ** : توژک - تووشک. سر شیر، چربی روی ماست، غذایی که با آرد و شیرینی و ... درست می کنند، کنایه از نرمی است.  
**قین** : رک - رکن - قین هه ستاو. کینه، خشم

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

کایه : گمه - خوینگی گمه. بازی، یک دور بازی  
 کتاو : پهرتووک. کتاب  
 کرا : کوی. کرایه  
 کر : به کر گهوتنی - خوتن له سه هیلکه. آماده برای جفت  
 گیری درماکیان، مهیا شدن برای خوابیدن روی تخم  
 کراندن : هه لگه راندن. کشاندن، کشیدن و بردن  
 کرگ : مامر - مریشک. ماکیان، مرغ  
 کرک : جوړتک باندنه به. گونه ای پرنده می باشد، بلدرچین  
 کرنا : گه رنه نا. شیپور بزرگ، نای جنگ  
 کرند : که در اوستا کویرینت آمده که قصبه کوچکیست  
 در جایی که ضحاک فدیه نثار ایزد هوا می کرد، در بالای  
 کوهی واقع است میان بابل و ایران و نزدیک به توری وطن  
 اصلی ضحاک است. در ۳۵ کیلومتری شمال باختر شاه آباد  
 و ۸۰ کیلومتری قصر شیرین قرار دارد.  
 کرنگ : مچه - گه نه. حشره ای ریز که به بدن حیوانات  
 می چسبد و خون آنها را می خورد  
 کری : هیمنایه تی - بی دهنگی - گرین. آرامش، خاموشی،  
 خرید  
 کری : بی دهنگ - له تکه - کوی کار. خاموش، پاره، کری،  
 قطعه قطعه، کرایه و اجرت  
 کریا : ناروا - نه نجاوو - گرین. بدر شد، خارج گردید، انجام  
 شد، خریده شد  
 کریاس : به هیوان - بالاخانه. دربار، جلو خانه، بالاخانه  
 کریکار : که سی که به کار کردن پاره وهر ده گری. کارگر، مزد  
 بگیر  
 کریانه : بووگه. شده است  
 کز : خه موکی. افسرده  
 کزهن : قه آس و ناؤوز. ناراحت و پریشان است  
 کزی : خه موکی - لاواز. افسردگی، لاغری  
 کج : که نیشک - دوت. دختر  
 کشتوکیل : کشت و کال. کشت و زرع  
 کلب : سه گ - جهنگامیر - قه لوه. سگ، کنایه از سلاح  
 جنگی، دندان پیشین درنده، میخ تویله  
 کلاو : به خته وری. کلاه، سعادت  
 کلاوش : کلاوه کی. کلاهش

### (ک)

کا : وردهی کولهش - وشه ریژ بو پیوان - کو ده کاته وه. کاه ،  
 جمع می کند، گرد می آورد، کلمه احترام برای مرد  
 کات : کات - زهوی - دم. وقت، زمین، زاگ، هنگام  
 کارگه چی : به ریه وری کارگه. مسئول کارگاه  
 کازه : گالته. شوخی و مزاح، کنایه از دروغین بودن دنیاست  
 کاژ : پوسته ای که مار می اندازد، کوه سنگی  
 کاژوی : ناوی کوندیکه له سلیمان. اهل کازاوی که نام  
 روستایی می باشد در سلیمانیه  
 کاسو : هزار - کایه به گو جان. چوگان بازی، چوگان، بینوا  
 کاشان : شوپاژو - شوین هه لگر. رد گیری  
 کافور : کاپوور - ماکیکی سیبه. داروئی می باشد خوشبو و  
 سفیدرنگ که در طب جهت تقویت قلب و پائین آوردن  
 حرارت بدن به کار برده می شود.  
 کافه : خهست - خوینی ده لمه. غلیظ، خونی که لخته شده  
 کاک : برا - نابرا. برادر، کاکه  
 کاله م : نامرازم. کالایم  
 کان : کانکا - کاراک. معدن  
 کانه : زهوی پوره. زمین بایر، زمینی که چند سال کشت  
 نشده باشد  
 کانی : هانی. چشمه  
 کاهی : کولتیره چه وره. نوعی نان که با روغن و سرشیر درست  
 می کنند.  
 کاو : کیتو - به نرخ. کوه، مراد، ارزشمند، خودپسند، آبی،  
 می کند  
 کاو کاوان : ترویکی کیتو. بالاترین نقطه کوه، قله  
 کاونا : کردن - مه به ست. انجام دادن، منظور و مقصود  
 کاوه : کعبه، نام آهنگری است که در زمان ضحاک پسران  
 او طعمه مارهای دوش ضحاک گشته و او نیز تکه چرم  
 پاره ای که آهنگران بر پیش می بندند بر سر نیزه ای کرد و  
 به دادخواهی برانگیخت و با گروه ناراضیان فریدون را به  
 پادشاهی فرا خواندند و با ضحاک به جنگ شدند.  
 کاویان : نووگه - گریانی هیواش. گریه و مویه با صدای  
 آهسته، سوزش پوست



## فهرهه نگوکی سهرئه نجام

یکی نیستی به سمت معدوم شدن و در هیچ شدن است و دیگر نیستی که گم و ناپدید شدن در هستی می باشد.

کوپه : کووپ - هومه. خُم

کوتاهی : که مینه - توژقالتیک. کم، ناچیز

کوجیله : پیاله چتیوی بووچک. کاسه کوچک چوبین، پیاله

کورت : کورت - دژی درتیز. کوتاه

کورهک : کوری بچووک. پسر کوچک

کوزهر : کوته لی خهرمان - له کی رووت و بی گه لا. نخاله گاه،

گیاهی که در میان کشتزار می روید، کنابه از بی ارزشی،

سوزش

کوستا : یاریده - چاره نووس. مدد، یاری، بخت

کوستاغ : ملهؤر. گوستاخ

کوشک : نه مارهت - قه سر. بنای خوب، بنائی که در دامنه

کوه سازند

کورنيس : باله خانه - لیوی سه روو که به هه لپاچینی سمیل

دهرده که وی. بالا خانه، لب بالایی که هنگام گرفتن سبیل

ظاهر می شود

کوف : کیتف - کتو. کوه

کوفت و ناته شهک : هاو له. بیماری آبله مرغان

کوک : رهک ریچکه - بنچینه و ره سن. ریشه و شالوده

کوکا : شوتنی کو کرده و هی ههر شتیک. محلی برای جمع

کردن، کو کردن، مغازه، کنایه از خاندان، ریشه و اساس

کوکو : کوه، جمع توده، مقدار معین چیزی در یک جا

کوول : ته وئله - زاخه - حه شارگه. اصطبل، زاغه، آبخور

دام، کمین

کول : سه رشان - قه لا دوشان. شانه ها، استراق سمع

کول : هه موو - کو - گشتیان - کول - دژی تیز. همه، کل،

کند، نا توان، مقابل تیز

کول : کورت - ناو داخ. کوتاه، آب داغ

کولان : کوئلان. کوچک

کولنو : کولنو. کلخ

کولجوؤز : هه موو به شیک. کل و جزء

کولنه ژین : زبانی کورت. زندگی کوتاه

کولیباین : تازه شدن و التهاب زخم

کلاوکه ن : به خته وری - خواست. سعادت طلب، کمال گرا

کلاوکه نه : نازادی خواز. آزادیخواهی، سعادت طلبی

کلپه : بلیسه و زوانه ی ناگر. شعله های تند و تیز آتش

کلپی : راسپارده. فرستاده، شهره

کلؤ : کلؤم - قفل. قفل، بند و قید

کلو : میوه که. میوه ای است که غلافی دارد مانند لوبیا،

هسته گیاه، ریز بهم چسبیده

کلوش : کوله ش. ساقه های غله، غله های درو شده به صورت

کلاف

کلوم : قملی دارین درگا. قفل چوبی در

کناچه : گچ - که نیشک - دوت. دختر

کنشته چی : ناورگه چی. معبدچی، آتشکده چی، مغ و موبد

کنگه : مه شکه بو ناوهینان. مشک آبکشی، کنایه از شکم می

باشد

کلیت : کلیل. کلید

کو : چیا - کتو - کیتف. کوه، کجا، مکان

کوا : له کوئیه. کجاست؟

کوو : کو - برکه - بازنه. جم، گرد، گروه

کووا : وه شاندى. کوید

کوت : لهت - پاسه وان - کوت به ند. قطعه، جزء، پاسبان،

کنده پای زندانی، پرچین

کوته : کوته وار - بنی داری براو. تنه ی درخت

کوتهل : مانه مینی به یوتوه بردن به نه سپ. اسبی که هنگام

مرگ کسی سیاه پوش می کنند، به این شکل که اسب را

زین و برگ کرده آنگاه پارچه ای را از بالای سرش تا نوک

دمش به صورت سه گوش می بندند و آویزان می کنند

سپس دستمالی بزرگ به گردن اسب می بندند که تا جلوی

پاهای اسب آن را بپوشاند و بعد از آن کلاهی را بر روی

قاج می گذارند و تفنگ و قطار را در طرف چپ اسب بر

روی زین آویزان می کنند.

کوپپال : کورتان - کوئان. بالان

کوپیان : کورتان - کوئان - که موی گوچان. بالان، چوگان

کووپه سا : خوئیه سه ند. اهل خود پسند، مغرور، در کلام از

آن به معنای نیستی تعبیر می گردد که آن نیز دو رویه دارد

## فهره‌نگوکی سه‌رنه نجام

ندارد با انگشتان نواخته می‌شود و از این رو فقط برای دم دادن به کار می‌رود، قرنا  
 که‌روؤ : کند، می‌کند  
 که‌ریز : ریگه ناوی به زیر زهوی داکتیشراو. قنات، کلبه  
 که‌ریو : ده‌گات. می‌کند  
 که‌زه‌ن : نمدار - نیوه‌ته‌ر. نیمه مرطوب  
 که‌ژگوسار : گاز. پوست مار در دشت، ماری که به هنگام بزرگ شدن در دشت از پوست خود بیرون می‌آید  
 که‌ش : چیا - چاندن. کوه، کشت  
 که‌شین : ده‌کیشم. می‌کشم ، انجام می‌دهم  
 که‌فت : که‌وت. افتاد  
 که‌فی : ده‌ستمال. دستمال  
 که‌فیر : نام‌رازیگه بو نان کردن. یکی از ابزارهای پختن نان می‌باشد  
 که‌قیله : که‌ریوه. کولاک  
 که‌ن : بزنه کیوتیکه. گوزن ، بزکوهی و فوج را در اصطلاح کلامی کل گویند.  
 که‌لاوه : پوستی سر همگی قامک - چوار دیوار بی‌سرمیج. پوست چروک شده روی مفاصل و بندهای انگشت ، ویرانه، چهار دیوار بدون سقف ، کنایه از نداشتن قصور و کم و کاستی  
 که‌لپوس : پنیسی بزنه کیوی. پوست کل کوهی  
 که‌له‌شه : بی‌توخ. بی ارزش، پست  
 که‌له‌ک : قلیش - فیل - دیوار وشکه چن. روزنه، نیرنگ ، دیوار خشکه چین  
 که‌له‌مه : کاره‌سات-دژواری و مه‌ینه‌ت. مصیبت، سختی و رنج  
 که‌ل‌گرا : راوچی که‌ل. کل گیر ، شکارچی کل  
 که‌لوینی : که‌لپوست. کل پوس، پوست بز کوهی، پوستین  
 که‌له‌هرز : وه‌ریزی که‌لگرتنی بزنه کیوی. زمان جفت‌گیری بز کوهی می‌باشد که از پانزده یا بیست و یکم آذر به مدت دو هفته است.(محمدعلی سلطانی). در کلام سرانجام به زمان جفت‌گیری بزهای کوهی که‌لپه‌م گفته می‌شود که دلیل آن هم به همین خاطر است ، چون آهوی ماده در این موقعیت قرار می‌گیرد فرار می‌کند و بز نر به دنبال آن مسافتی را می‌بایست طی کند تا جفت‌گیری شکل

کولینان : کوهی نام‌رازیان هر شتیکی پیروز. جایی و محلی که شیء یا چیزی مقدس را در آن جا قرار می‌دهند  
 کولیزه : په‌یکه - کولیزه. نان ساجی ، گرده ، کوکه  
 کووم : کیوم - که‌ره‌کم. کویم ، محلم  
 کومه‌ل : ناپوره‌ی خه‌لک. توده ، توده‌ مردم، ملت  
 کومه‌له : کومای خه‌لک. توده‌ مردم  
 کون : کونه - له میزینه. کهنه  
 کووه : له کوویه. کجاست؟  
 کوی نه‌لبرس : نه‌لبورز. کوه البرز  
 کوی نه‌شت : بیابان نجد  
 کویت و میت : شر و شیتال. پاره پوره  
 که : بگات. کنند، کند  
 که‌پووت : که‌وک - شین. کبود  
 که‌ت : ته‌ختیک بو له سر نوسن - رووداو - په‌ند - که‌وت. تخت، حادثه، رویداد، پند، افتاد  
 که‌ته‌ن : ده‌ست به‌سراوی بی‌ده‌سه‌لات. دست بسته و درمانده  
 که‌تی : مریشکی چینه له به‌رد- بی‌وتیه‌بی-که‌وت و پلک که‌وتوو - لیو شکاو. بی‌همتا، افتاده، از کار افتاده، لب‌شکری بودن، شکستگی لبه، مرغ سنگخواره  
 که‌پره‌شینه : جیژنی تابه‌ته بو جووله‌که. یکی از اعیاد در نزد یهود است (که‌پره سه‌وزه)  
 که‌پیلله : که‌ریوه. کولاک  
 که‌ده‌ر : خم و که‌سه‌ر. غم و اندوه  
 که‌ر : راوستاو. برپا، ایستاده، آرام و قرار، قرار گرفتن  
 که‌ران : بکه‌ن - ده‌که‌ن. بکنید، می‌کنند  
 که‌رت : له‌ت. دونیم، پاره، قطعه  
 که‌ره : بکه. کن. بکن  
 که‌ره‌خت : وه‌ره‌س - بی‌هیز. ناراحت، کسل، سست و بی‌حال  
 که‌ره‌ک : فره‌نجی بی‌قول (جووه). پالتوی نمدی بی‌آستین، پرندۀ کوچکی که در کشتزارها و در پای بوته‌های گندم لانه می‌گذارد و گوشت چربی دارد که به ترکی به آن بلدرچین و به عربی سمائی گویند.  
 که‌رش : بکه. بکن  
 که‌رنا : که‌ره‌نا. نوعی نفیر دراز است که در گذشته در جنگ به کار می‌بردند و صدای آن بم است و چون سوراخ

## فهره نگوکی سهرنه نجام

تعریف کرده‌اند ولی تفاوتش با سازهای مذبور این بوده که بدنه آن به شکل کاسه یا نیم کاسه بوده است.

کهول: پوستین، کنایه از پرده

کهونهین: دوو جیهان. دو جهان

کهووه: شینه - کتیه. کیود است، کوه است

کهویج: پیوره. پیمان، پیمانهای معادل ۱۲ صاع

کتویس: چونه‌تی. کیفیت

کهیبر: نوعی پیکان لبه پهن، قصابی، در نزد یارسانیان تیغ مخصوص مصطفی است برای بریدن سر قربانی

که یخسرو: سومین پادشاه کیانی پسر سیاوش و نوه کیکاووس است مادرش فرنگیس دختر افراسیاب تورانی می‌باشد که برای گرفتن انتقام خون پدر به جنگ با افراسیاب شتافت و او را کشت. در اوستا هئوسرونگه به معنی پادشاه نیک آمده است.

که یقیباد: مؤسس سلسله کیانی وجد کیکاووس می‌باشد در اوستا به صورت کوی کوات آمده است.

که یکاوس: دومین پادشاه کیانی پسر آئینی و نگو و نوه کیقیباد و پدر سیاوش و شوهر سودابه، در اوستا نام او در ردیف نامدارانی چون، فریدون پیروز، جاماسب نیرومند، کاوس بسیار توانا، طهمورث مسلح و... آمده است.

کهیل: کهویل - شوخ و شنگ - سه‌روکی هوز - پراوپر - خه‌ماوی. کوخ، شوخ و زیبا، سردار ایل، مالامال، اندوهگین

کهین: په‌یوه‌ندی. ارتباط

که‌یوان: نه‌ستیره‌کی‌گه‌روکه. زحل، نام سیاره‌ای که بعد از مشتری از سیارات دیگر بزرگتر است و در فارسی به آن خادم پیر، خادم سپهر و پاسبان فلک گفته می‌شود.

کیا: کی‌یه. کیست، چه کسی می‌باشد؟

کیاست: به‌ریتکرد. فرستاد

کیاستن: به‌ریتکرد. فرستادن

کیان: ییکادان. به هم زده شدن، کیانیان

کیانا: هه‌ناردی. فرستاد

کیانای: به‌ریتکرد - هه‌ناردی. فرستاد، فرستادی

کییا: کتیه. کیست؟

بگیرد که آن وجه تسمیه که لپه‌م یعنی فرار بزکوهی می‌باشد. این موقع در ابتدای دسامبر میلادی یعنی از ابتدای ده روز ماه آذر شروع و تا آخر ماه دسامبر ادامه پیدا می‌کند. که‌ما: جوړه گیاه‌که. نوعی گیاه وحشی می‌باشد به شکل برگ سوزنی

که‌مانچان: که‌مانه‌کان - جوړه نامیری موسیقیه. کمانچه‌ها

که‌مه‌هیز: بی‌هیز - نه‌وال. ناتوان، تنبل

که‌مه: چتوی خر‌گراو. چوب خمیده دایره شکل، غربال

که‌مه‌ر: نیوفه - به‌رد - گاشه به‌رد. پشت، سنگ، صخره

که‌مینه: دزی زورینه. اقلیت، کمترین

که‌ن: کنگا - که‌ندی - تمه‌نا - رجا. معدن، کندن، خنده،

جایی که از آن خاک برداری شده باشد، التماس

که‌ند: له‌جنگه که‌ندی. چاله، آب‌کند، معدن، ستیغ کوه

که‌ندهوه: له‌جنگه هه‌لکه‌ندن. آن را از جایی کند

که‌ندی: ناوایی. ستیغ کوه، آبادی

که‌نه‌ی: خوش‌روو - که‌ندن. خنده رو، کندن

که‌ه‌ر: نه‌سپی سوور و ره‌ش. اسب کمیت، اسبی که رنگش

سرخ مایل به سیاهی باشد

که‌و: کبک - که‌نه - که‌و. کبک، کبک

که‌وا: جلکه. قبا

که‌وان: که‌وان - کتیه‌کان. کمان، کوه‌ها

که‌وبه‌دار: که‌و دتیه مه‌ونه‌نی خوی. کبک به دیار خود برمی‌

گردد

که‌وبووار: که‌و له‌سه‌رما هه‌لانوو. کبک می‌گذرد، در این ماه

کبک از دست سرما می‌گریزد

که‌ودری: په‌که‌ر - وه‌ره‌ز - زیز بوون. پکر، عاجز بودن

که‌وه‌ل: پوس - په‌رده. پوست، پرده

که‌وه‌له: ناوی روون - خیزه‌لان. آبی روشن، ریگزار، سبزی

دشت و در، پوستین

که‌وته‌مه: که‌وته. افتادهم

که‌ور: به‌رد - نه‌شکه‌وت. سنگ، غار

که‌وس: یکی از سازهای ضربی و رزمی است که در زمان

ساسانیان هم معمول بوده و کلمه کوس به معنی فرو کوفتن

است که در کتابهای لغت آن را به معنای دهل و طبل

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

کی : ج که سیک - هره شه - مملانه له باس کردن دا. چه کسی؟، تهدید، جر و بحث

کییت : نه سپی رهش و سوور. اسب کمیت، اسبی که رنگش بین سیاه و سرخ باشد  
کیته : داربستی که برای بافتنی و یا زیر درخت تاک قرار می دهند

کیته : قازانی گهوره - همبانه. دیگ بزرگ، دیزی سفالین  
کید هندی : پادشاه هندوستان بوده که اسکندر پسر داراب به آنجا لشکر کشی می کند و به یکی از شهرهای مرزی هندوستان به نام میلاد می رسد، کید برای جلوگیری از جنگ که می دانست شکست می خورد چهار تحفه گرانبها شامل (دختر، جام شرابش، فیلسوف و پزشکش) را به او هدیه می دهد که این وسیله ای برای صلح دو طرف می گردد.

کید : له نجه - کز - فیل. مکر، حيله

کیضا : چیا. کوه

کیش : هیژ و توانا - خزم - بریتی له دوو جهان. ترکش، تاب و توان، وزن، خیش، کنایه از دو جهان، در هر حال  
کیشام : رامکیشا. کشیدم  
کیشان : رامکیشا. کشیدن

کیل : ردین. - تهسک - قهلس. ریش، تنگ، ناراحت

کیل : کشت و کال - بهردی گوژ - نه خشی فهرش - بهرز - بالآ  
بهرز جوان - پیوه ره - جوژیک نانی خر. کشت و شخم، سنگ قبر، نقش گلیم، بلند، زیبای قد بلند، پیمانانه غله، نوعی نان گرده

کیلان : کالان - کیلانن. نیام شمشیر و خنجر، شخم زدن زمین

کیلیک : کلک - قامک. انگشت

کیناره : یکی از سازهای ذوات الأوتار است که آن را با زخمه نوازند و صدای آن بسیار دل انگیز است، عده ای آنرا بریط دانسته اند و گروهی آن را شاخه ای از تنبور و برخی دیگر هم نوعی طبل یاد کرده اند ولی به احتمال قوی کیناره نوعی سنتور است و قدیمی ترین اثری که از این ساز به دست آمده در خرابه های آشور پیدا شده است که این خود می رساند که این ساز بسیار قدیمی است.

کیو : چیا - کیتف - کیو. کوه

کیو : چیا - کام له نیوه؟ کوه، کدام یک از شما

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

(۴)

**گاس :** نه‌شی - گۆرانی خوئیدن - وهرز . خواندن، سرود،  
آواز سر دادن، فصل  
**گاریه‌چی :** که‌سینک وا گاری لی ده‌خوئی. راننده ی گاری ،  
مسئول راه بردن گاری

**گاکور :** میوه ره‌سانی پی ده‌لین . ماهی که در آن به خاطر  
گرمای شدید گاو و حیوانات دیگر به تنگ می آیند  
**گاگیره :** گای هۆله. گاو خرمن کوب

**گامیش تران :** زه‌مه‌ریو - ساردترین مانگی سال. ماهی از  
زمستان که به خاطر سرمای شدید حیوان یا گاو که در  
مقابل سرما مقاومت است اذیت می شود.

**گالای گان :** قال ومقال ، کنایه از حادث شدن است  
**گاودوم :** یکی از سازهای بادی می‌باشد که به شکل دم گاو  
بوده و بیشتر آن را در گذشته در جنگ به صدا  
درمی‌آوردند و آنرا نای روئین هم گویند.

**گاوسار :** ما جهسته - گای ده‌شت. گاو پیکر، گاو صحرا،  
گرز فریدون که از آهن بوده و به شکل سر گاو آن را  
ساخته بودند، فریدون را گاو دایه هم گفته‌اند زیرا به هنگام  
کودکی گاوی او را شیر داده و در بزرگی بر آن سوار  
می‌شده. شاه ابراهیم نیز به وقت تولد میثی او را شیر  
می‌دهد و به بوزه سوار ملقب می‌گردد.

**گای :** که‌شفت - جار. دفعه ، بار

**گایی :** که‌شفتی - دهم و جاری - چرکه. گاهی

**گر :** کلبه‌ی ناگر - تیشک ناگر. شعله ور ، زبانه آتش

**گرچک :** از یاران بابا سرهنگ دودانی بوده که مظهر  
اسرافیل یا داوود می‌باشد

**گرد :** گرتی. گرفت

**گرد و کوئی :** له یك ترنجاو - بازنه. کومه، گرد، در هم فشرده،  
کنایه از جماعت

**گرس :** زل - به‌ویژ - ریز. درشت، بزرگوار، تکوین یافته،  
رسته

**گرسا :** ره‌وتی به‌دیانتن - که‌شه کرد - گه‌وره بوو. تکوین یافت،  
رشد کرد، ریشه کلمه گرس می باشد به معنای رستن

**گرسان :** هه‌لگیرساند - که‌ره‌ی کرد. برافروخته کرد، بزرگ  
کرد

**گرسنا :** هه‌لگیرساوه - ره‌وتی به‌دیانتن - گه‌وره‌یه - به‌ویژه.  
شعله‌ور است، برافروخته است، تکوین یافته است، رسته  
است

**گرکی :** قسه‌ی له دل. سخن مبهم

**گره‌شت :** به‌هیز. پر توان

**گرهه :** نیره - به‌هیز. صدای مهیب، پر توان

**گرو گرو :** ناقه و ده‌سته. گروه گروه

**گروین :** گویان. گریه

**گره‌ش :** گری - دزوار. گره ، مشکل

**گری :** گری - ده‌نگی بویر - گویان. فرضاً، گره، زبری صدا،

گریستن، یک شانزدهم ذرع شاهی

**گریا :** ره‌وتی سووناندن. شعله ور شد

**گریش :** له‌تکه - پینه - باقه - گری‌دانی به‌لین. پاره‌ای از

چیزی، وصله، پینه، بسته‌های گیاه، گره زدن و بستن پیمان

**گریوا :** گویا. گریست

**گزم :** ناز - روش - نعامی گمز. خشن، زبر، درختچه گز

**گزی :** فیل - کز. حبله، نیرنگ، خدعه

**گزییر :** زرماله - نوکهر. پادو، بر دست، شاگرد

**گش :** هه‌موو. همه، جملگی

**گشت :** هه‌موو. همه

**گشان :** خوسن - جینو. سخن ناسزا، توهین

**گلاوی :** میتاوه‌ی ، هاته‌وه - گۆران. برگشت، تغییر پیدا کرد

**گلکۆ :** خۆل - گۆر. توده خاک، قبر

**گله وه‌دهره :** مقامی که خاص تنبور می باشد و قدمتی قبل از

پردیور دارد که بر روی کوک طرز(فا) اجرا می گردد

و حکایتی نیز برای آن در ادبیات فولکلور عنوان می دارند

که وجه تسمیه آن نیز می باشد. به این شکل که دو دوست

در گذری با تنبور نوازی رقابت می کرده اند، که در این

حین شخصی از کنار ایشان می گذرد، یکی از آن دو

برتری در نواختن تنبور را در اجرای بداهه ای می دانند که

غنا و بار عاطفی اجرا سبب گردد تا شخص از حرکت به راه

خود باز ایستد و گوش به نوای تنبور و اجرای شیوای تنبور

نواز فرا دهد، که یکی از تنبورنوازان این مقام را اجرا می

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

گورپام : گرم تی چوو-گوروم. داغ شدن از احساس، متغییر شدم

گورینی : گوردراو. متغییر، تغییر یافته

گوستاخ : ساخ - تیره دهس. سالم، درست، تردهست، یاور

گوشلی : جوژی ناو گوشت. نوعی دیزی

گول : بیتام - نه خوئی پیستی. بد طعم، بیماری گری و از فرط بیماری پست و حقیر شدن، جزامی

گون : کو بوونهوی ناو - گویم. جمع شدن و عمق آب، مفاک

گولان : مانگی گولان. گلهها، باز شدن تمام گلهای صحرائی

گونه جاران : وهزی گول - پشگهوتنی گول. ماهی که در آن گلهای صحرائی تمام اشکفته می شوند

گونه داران : وهج دهرگردنی داره کان. شکوفه کردن درختان

گونه و گونه : جیکه به جیکه. مکان به مکان

گومبهت : گومهزی. گنبد

گومه : وشهیک بو سووکایه تی گردن. واژه ای در معنای توهین

گومه : رانا - کارا. ماهر، آگاه

گهر : وهک زهره گر. کننده، پسوند به معنی استادکار، استاد صنعت، همراه

گهرد : تهپ و توژ - ناره سن. گرد و غبار، ناخالصی، بر کرد

گهره شه : سکالا - ناره زایه تی. شکایت و اعتراض

گهرگر : ناوی خواوه ندیکه. نام خدایست عزوجل

گهرما جمان : سرده می وهزی گهرما. ابتدای فصل گرما

گهرما خیز : دهسپیکردی گهرما. شروع گرما

گهره : نوخون. صبر و آرامش

گهریز : کیو - رووت - هیزی دهم و دهست. کوه، لاج، لخت، نیروی دست و دهان

گهرین : پشکنین. تفتیش، مفتش

گهس : خراب - نه شیاو. بد، ناشایست

گهش : شاد - بزیک - رووی گراوه. شاداب، اخگر، مشتعل، روی گشاده

گهشت و گیل : گهران. گشت و گذار

گهن : گهل - هاوری. گروه، ملت، همراه

گهلاریزان : مانگی وهزینی گهلای دار. برگ ریزان

گهله : سل - کوپ. رنه، گروه

گهلی : گهلک - خهلکیک زور. ملتی، مردم، بسیار

کند و شخص از حرکت خود بازمی ایستد و آنرا به گله ودره یعنی برگرداندن و متوقف کردن از حرکت نامگذاری می کنند. البته روایت دیگری نیز برای این مقام هست و آن به این صورت است که در قدیم الأیام کشاورزان در موسم درو غله همیاری می کرده و دسته هائی چندین نفره را تشکیل می دادند و برای هر کدام از کشاورزان به نسبت داشتن روز درو افرادی در این همیاریها شرکت می جستند. فرد که در آن روز برای درو غله به کمک او می آمدند موظف بر تأمین خوراک و راحتی آنها را عهده دار می گشت و شخصی را برای نواختن تنبور و یا سرنا و دهل اختصاص می داد تا نوای ساز توان و نیروی افراد را فزونی بخشد که این مقام را به هنگام درو غله می نواختند یعنی گله درو گر.

گنیا : چوو - جمیا - مهوت. رفت، برآمد، افتاد

گواده : وت و وویژ - وتار - پشت راسگردنه وه. گفته و سخن، گفتار، گواهی و شهادت

گودار : معبد، گذرگاه، گذار و عبور

گودهرز : از پهلوانان ایرانی می باشد که پدر گیو می باشد و در اوستا آمده که او از جاودانیهاست و در رستاخیز با سوشیانت خواهد بود.

گورگور : شیوه و واوه یلا. شیون و زاری، جیغ و داد

گورپ : بلنسه - هه ره شه - تیکراجوون. زبانه آتش، تهدید، همه با هم رفتن

گوران : تکامل یافتن، اسم منطقه ای در استان کرمانشاه

گوران : بلنسه ی ناگری به توژم. شعله آتش، آتش شدید

گوران : تیره - قیر - له حالیکه و بو حالیک تر. غرید، غریدن، تغییر دادن

گوردهش : نیش - تیره - هه ره شه. - قیژه ی نهو. کار، نهیب، تهدید لفظی، غرش او

گورد : زیرهک و لیهانوو - پالنهوان. چابک و زرننگ، قهرمان، پرتوان

گوزی : گوژی. تغییر داد

گوزیده : نالشتی کرد. تغییر داده

گوریس : شریت - ره سن. طناب

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

گیروده : گیروده . گرفتار  
 گیره کچی : دواو ساز - داوانانهوه . سازنده تله و دام، کسی که  
 تله می گذارد  
 گیل : خول - مه ران - خشته کردن . گیل، گشت و گذار، طبق  
 کردن  
 گیلو : دهه گیری . می گردد  
 گیلی : دهه گیری . می گردی  
 گیلو : دهه گیری . می گردد  
 گیلیمی : دهه گیری . می گردیم  
 گیلیدی : دهه گیری . می گردید  
 گیلا : دهه گیری . می گردند  
 گیله چی : گه ستار - پاریزه - شاهوان . گردش گر، محافظ ،  
 آسیابان  
 گیلی : گیل - گیتز - سهیران کردن . ابله، گشت و گذار، کنایه  
 از آمدن بر روی زمین در قالب انسان  
 گلی : دیت - ده چیت - هاتهوه . می آید، می روی ، برگشت  
 گیلیانا : در گردش بودن  
 گیلیای : مه ران - هاتهوه - هانی . گشتن، برگشتی، آمدی  
 گیو : کویتجه - کوی . گوش

گل وهر : مه لاریز . برگ ریز  
 گه مه : گانه . شوخی  
 گه می : پایوو . کشتی  
 گهن : خراب . بد، خراب  
 گهند و فریزان : چیز ناپوخته و بی نرخ، حقیر . فریز : گیاهی  
 بی حاصل دارای ریشه های درهم پیچیده و سخت که در  
 مزارع می روید و به سرعت محل وسیعی را نیز فرا  
 می گیرد. کوچک ، ناپوخته و حقیر. نام دو آبادی می باشد  
 در ناحیه خورمال که با بابانوس دشمن بوده اند و همچنین  
 دو چشمه نیز به همین نام در این محل وجود دارد.  
 گه نجه : گانه و گه مه . شوخی و بازی، کنایه از دروغ  
 و غداری دنیا، گونجه ، دریچه پائین استخر یا آسیاب  
 گهنشته : گهن و ناپه سهند . گند و ناپسند  
 گهنووه : گهنووه . گندیده می گردد  
 گه وایی : پشت راست کردهوه . گواهی  
 گه وران : گه وره و زل . بزرگ و عظیم  
 گه ووجه : گیتز و خول . نادان و گیج است  
 گه وره : مه زن . بزرگ  
 گه وره : مه زن . بزرگم  
 گه وره و ردین : گه وره و بچووک . کوچک و بزرگ  
 گه یه : ورگ - زک . شکم  
 گیانی : هیزا - هاوورپی خوشه ویست . جانی، گرمی، دوست  
 عزیز  
 گرت : گرتی . گرفت  
 گرتن : گرتن وهک دهست گرتن . گرفتن، گرفتند  
 گرد : هه موو - بازنه یی . همه، مدور  
 گرداو : کیتزه لووکه . گرداب  
 گردن : گرتن . گرفتند، گرفتم  
 گردوز : وه رزی تایهت کهل گرتنی ختو . در این ماه خوک  
 آماده جفت گیری می شود و به همین دلیل با بی قراری  
 خود گرد و خاک می کند.  
 گردین : هه مووان . همگی  
 گردنم : گرتم . گرفتم  
 گردو : تاقم - دهسته بهری . گرو، ضمانت  
 گریو : گری گوت . شعله ور شد، پر لهیب گشت

## فهره‌نگوکی سه‌رنه نجام

**لغت :** دلوفانی. لطف، مهربانی  
**نظام :** بزاف - هوسار - جوو حرکت، افسار، رفت  
**لماو :** هه‌رگه‌لیته. لای و لجن  
**لوا :** جوو. رفت، ممکن شد، نمد  
**لوان :** جوو. رفت  
**لوس :** په‌که‌ر - بریتی له ماندووویته. بی زار، پکر، کنایه از خستگی شدید  
**لوفه :** قووت دان. قورت دادن، خوردن ناگهانی  
**لوفانن :** لووباندن. خوردن سریع، قورت دادن  
**لوم :** لومه. سرزنش  
**لومعه :** بری له خذک - تالی سپی له ناو قژدا. گروهی از مردم، لکه سفید، لکه موی سفید میان موهای سیاه  
**لومه‌تان :** شیاوی لومه. کمانی که مستحق سرزنش اند  
**لوش :** لووشین - قووت دان. نوشیدن و قورت دادن  
**لؤلؤ :** بریتی له تی‌ترینجاو. لایه لایه، کنایه از فشرده‌گی  
**لوینه :** ناشه‌وان. آسیابان  
**لووس :** بی‌زار - په‌که‌ر. بی‌زار، پکر، لوس، کنایه از خستگی شدید  
**له‌بؤ :** تۆ - ژبؤ. برای، از برای  
**له‌ت :** پارچه - دراو-کومه‌تیک په‌له بهره. پارده، قطعه، توده قلوه سنگ، دو قلو  
**له‌ته‌ر :** له‌ته‌ره. دوک نخ ریسی، کنایه از دوران بودن و در چرخش است  
**له‌جاج :** ناوی شاریکه. نام شهری در ترکستان می باشد  
**له‌چهر :** لاواز. لاغر  
**له‌چهر :** رزد - رکن - به بیانوو. خسیس، لجاز و بهانه‌گیر  
**له‌چهری :** رکن. لجازی  
**له‌شنؤ :** به دل گوی بگره. می بایست شنوا بود (گوش دل)  
**له‌ف :** شه‌بؤل - له سووران. موج، در چرخش، دور تسلسل  
**له‌ق :** لومه - گالنه - گمه پیکردن. سرزنش، شوخی، بازی دادن، لق  
**له‌قه‌م :** لومه - تانه. سرزنش، طعنه  
**له‌قه‌وسمان :** له‌قه و سم. لگد و سمها  
**له‌قیف :** بنه‌ره‌تی وشکه به مانای مندالی سه‌ره ریته. اصل کلمه له‌قیبت است به معنای بیجه سر راهی

## (ل)

**لا :** رکن - لار. لجاز، کج و ناهموار، نافرمان، کنار، پیش  
**لاج :** که‌نجی جوانکاره. جوان زیبارو  
**لاجه‌رم :** بی‌ده‌ره‌تان. ناگزیر، ناچار  
**لار :** کتیز - له‌نجه و لار - له‌ش. کج، رفتن با ناز و عشو، لاشه، تن  
**لاره‌لاره :** نام اسب شاه خوشین بوده، خرامیدن، توجه به اطراف در راه رفتن  
**لاش :** له کن نم - له لای نهو. نزد او، کنار او  
**لاق :** شهل - له‌ر. لنگ، کم گوشت  
**لاک :** له‌ش. لاشه  
**لان :** که‌سیکه ناتوانیت قسه بگات. لعل، کسی که توانایی صحبت نداشته باشد  
**لانا :** تکا و رجا. التماس و خواهش کرد  
**لانان :** دامای و بی‌ده‌سته‌لاتی. لابه، عجز و نیاز  
**لالی‌وا :** ده‌بیش - هه‌یه. می باشد، هست، لعلی می باشد  
**لالی‌وهم :** لعل من اینطور....  
**لانه :** تکا و رجا. التماس و خواهش  
**لالهم :** زارؤ‌له‌م - مندالم. فرزندم  
**لام :** لای من - که‌ناری من - کن من. پیش من، نزد من  
**لامم :** رؤلهم. فرزندم  
**لامی :** مندالم. فرزند  
**لامیانت :** منداله‌کانت. فرزندان  
**لامون :** به لاتیروانی - لای نیمه. چپ چپ نگاه کردن، با اخم نگاه کردن  
**لان :** لای - ته‌نیش - جیکا - هیلانه. نزد، پسوند مکان، لانه، کنار، جایگاه  
**لانا :** لای خوی - کن خوی. نزد خود، به پیش خود  
**لاهور :** خراب - که‌لاوه. خرابه، ویرانه  
**لاو :** جوان - کور - لاده. زیبا، فرزند نرینه، سیل، کنار بزند  
**لاوانن :** پنداهه‌لگوتن. زروکه. مدح کردن، نوازش لفظی، مویه کردن  
**لاوانه‌وه :** به نووکه‌وه لاواندی. او را با مویه نوازش کرد  
**لاوش :** جوانیه‌گی. زیبایی اش، لایه اضافی اش



## فهرده نگوکی سهرئه نجام

لینمن : چلکن. لجن، چرکین  
 لینو : لیج - که ناره. لب، کنار  
 لینیونام : شیتیم کرد. آشفته کردم، دیوانه کردم  
 لینیوه : شیت - ژمن - به من. دیوانه، غشی، از من، به من  
 لینیوت : لیجت. لب  
 لینیویان : شیت بوو - واقعی ویرما. دیوانه شد، یکه خوردن، غش کردن

لهك : صد هزار، نام قبیله ای در کردستان جنوبی در استان کرمانشاه.  
 لهه بهر : لهو جیگه دا - لیزگه و په نا. در این جایگاه، پناه و مأمنگاهی  
 لهلا : له کن - لا. در نزد، پیش  
 لهلات : لای تو. نزد تو، پیش تو  
 لهلهت : نه رگی گه وره کردنی تو. چوب خط، مسؤل بزرگ کردن تو  
 لهمسا : ههست کردن. لمس کردن، احساس کردن  
 لهمی : دل - دهروون. دل، درون  
 لهمه : له ئیمه - له ئه مه. از ما، از این  
 لهمه ره : هه رگه لیمه. گل و لای چسبناک، خاکی که برای کوزه گری به کار برده می شود.  
 لهناو : له ناوه ندا. در میان  
 لهنج : رکنی. کینه توزی  
 لهنجی : لهنجه و لاره و ناز. خرامیدن و ناز  
 لهوا : بو ئه وهی که - ئالا. برای اینکه، پرچم  
 لهوجا : له ئه و جیگه. در آنجا  
 لهوش : لهوس. لب و لوجه آویزان، دراز، آویزان و بی حال  
 لهونه : لهم جوژه - بهم شیوه. در این نوع، به این شکل  
 لهوی : لهو جیگه. در آنجا  
 لههه ب : بلتسه - تیشک. شعله، زبانه آتش  
 لهیل : خو شه ویست. معشوق، یار، لیلی  
 لیژه : لیژه. اینجا  
 لیئت : به تو - بو تو. به تو، برای تو  
 لییز : جیگه بی خوف - به ناسایش گه یشتن له جیگه به کی باوهر پی گراودا. جای امن، آرامش پیدا کردن در جایی امن  
 لیژاو : سهره و خوارگی. سرازیری  
 لیسه : لیبوردن. چشم پوشی از خطا  
 لیسک : شه به نگ. طیف، نور خورشید که از روزنه ای بتابد  
 لییش : به ئه و. به او  
 لییل : تم. کدر، تیره  
 لینم : به من - زه لکاو - چلک و پسیایی - قه نناخه. به من، لجن، چرک و کثافت، چرک زخم

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

**مازؤ :** ده هاویژی - داده نی. مازگ، می اندازد، می گذارد  
**مازه :** مهیلا. نگذار  
**مازور :** بی کار - سووره وگراو. بیکار، آویزان  
**مازی :** مؤرخه - بربره. ستون فقرات  
**ماس :** پر که لکه له - بهندی - جوړی یتخوره له شیر. پر دغدغه،  
 زندانی، اسیر، ماست، آماسیدن، واله عشق، سوراخ مسدود،  
 کنایه از بدزهری است  
**ماساوا :** ماسی. ماهی  
**ماسویل :** بهریس. مسؤل  
**ماشیان :** دهیان نووسی. می نوشتند  
**ماشوی :** مشیوی، حوا  
**ماسه :** که نی پات گراو. توده انباشته شده غله که از  
 ناخالصی پاک شده باشند  
**ماف :** ماؤ - بهش - بهره. حق، سهم، بهره  
**مافه :** جیوتکه درگای بی ده بهستی. چوبی که در را با آن  
 می بندند  
**مافته :** جیوتک ناخوشی درم. نوعی بیماری واگیر  
**مافورہ :** مهووز - قالی. قالی  
**ماقول :** باوه یتکراو - بهریز - بهرو. مقبول، مورد احترام،  
 بلوط  
**ماقوله :** بهریز و حورمهت - بهرو. مورد قبول است، بلوط  
**ماکینه :** نامیر. ماشین  
**مالات :** مهر و مالات - بریتی له سامان. دام، کنایه از دارائی  
**مام :** ناپؤ - وشعی ریز بو پیاو - دیم. عمو، کلمه احترام به  
 سالخورده مرد، می آیم  
**ماما جهلاله :** مادر شاه خوشین لرستانی و فرزند میرزا  
 امان الله لرستانی که مظهر حور یا پیر رمزیار می باشد.  
**ماماچه :** قابله، زائو  
**مامام :** دیم. می آیم  
**ماموت :** نازه لیکه ی فهوتاو. حیوانی عظیم الجثه شبیه فیل که  
 در قدیم وجود داشته و از بین رفته است.  
**مان :** مانگ - زیان - مانهوه - جوانی بهریز. ماه، زیستن،  
 ماندن، زیبای گرامی  
**مانج :** ده زمانی پوره رده - موه با. مانجه، انیج، داروهای  
 پرورده، مریبات ادویه، معنی کثرت و فراوانی نیز می دهد

## (م)

**ما :** می - ده دن. ماده، می دهند  
**مات :** مت - تم - نادیار. مات، تار، نامعلوم  
**ماتله ی :** چاوه پروانی. معطلی  
**ماتل :** چاوه پروانی. معطل  
**ماچا :** نه لیت. می گوید  
**ماچان :** نه یژی. می گویند  
**ماچؤ :** ده لیت - زار او به که له زار او ی گوزان. می گوید،  
 یکی از لهجه های زبان هورامی یا گورانی است در منطقه  
 کردستان که بیشتر مردمان زنگنه، کاکه بی، باجلان،  
 شیخان، جمور، روزیانی، شبک با آن صحبت می کنند.  
**ماچه :** مهوشه - مه یزه - مه لی. نگو  
**ماچین :** ده لیتی. می گویی  
**ماچیم :** نه یزم. می گویم  
**مار :** ده زی - زیندوو ده میتی - مال. مار، می ارزد، زنده  
 می ماند، خانه  
**ماراش :** ده پیتین. می آورندش  
**ماران :** دین - دیتین. می آورند، می آوریم  
**مارتین :** جوړی چاک. نوعی سلاح، نوعی تفنگ  
**مارزؤ :** داده نی. می گذارد  
**مارزه :** مهوزره، پهرتی مه که. نینداز، نگذار  
**مارزه :** داده نی. می گذارد  
**مارم :** دیم. می آورم  
**مارون :** دین. می آورند  
**ماړه :** ماره کودنی زن. عقد و نکاح  
**مارئ :** دیتیت. می آورد  
**ماری :** دیتی. می آوری  
**ماز :** خزم و به تیره وی زه رده شت. پیرو زرتشت، خویشاوند  
 زرتشت، ستیغ کوه  
**مازگ :** مازوج، مازو، گونه ای از درخت بلوط که با میوه آن  
 پوست را دباغی می کنند، در صنعت از مازو جهت تهیه  
 مرکب سیاه و رنگ کردن پارچه ها و نیز در چرم سازی از  
 آن استفاده می کنند. در پزشکی به عنوان قابضی قوی  
 مورد استعمال دارد.

## فهره‌نگوکی سهرنه نجام

مانگ : ماندوو - هه‌یف. خسته، ماه  
 مانگ سی که له‌نگ : به‌فرانبار به‌کهم مانگی زستان له بهر سارد  
 بوونی ره‌سه‌مانگی بی ده‌تین. اولین ماه زمستان است و به  
 خاطر سرمای شدید به آن ماه سیاه گفته اند که برابر با اول  
 چله است.  
 مانگ سی گوچهر : چله بووچک به زاراهوی لوری وله‌کی. برابر  
 با چله کوچک یا چله بوچک در گویش لری و لکی است.  
 (ر.چله)  
 مانگا : ماندوو - می‌گا. خسته و درمانده، ماده گاو  
 مانوو : ماندوو - بهینی. خسته، مانده، بماند  
 مانی : شه‌کته. خسته  
 ماو : زیندوو - پاش ماوه - هرمان - ده‌بی. زنده، باقی،  
 جاوید، می‌شود  
 ماوت : پارچه‌کی نه‌ستوروه و له خوری. ماهوت، پارچه‌ای  
 پشمی و ضخیم  
 ماوه : ماول - بانایی - ده‌بی. مهلت، مدت، مسافت،  
 می‌شود، مانده، مأوا  
 ماوه‌رو : دیتیت. می‌آورد  
 ماوه‌ری : دینی. می‌آوری  
 ماهیر : زانا - گارا. ماهر، حاذق  
 مای : مینه - دایک - تافکه - دیت. جنس ماده، مادر، نایی  
 ، آبشار، می‌آبی  
 مایر : لیژان. ماهر  
 مایه : هوین - بنه‌رت - دیت. مایه و اساس، می‌آید  
 مایی : ماسی - می - بووک - مانوه - ده‌بی - هاتن - ناماده. ماهی  
 ، ماده، عروس، ماندن، شدن، آمدن، موجود گشتن  
 مثال : قه‌لخان - له‌مپهر. سپر  
 مجی : ده‌ریزی. می‌ریزی  
 مجیان : پزراوه. ریخته شده است  
 مجیه‌ره : هه‌پزوه. ریخته شو  
 مجیز : گیتل - ئیشیا - هز و ناره‌زووی خواردن. اشتها  
 مجیو : ده‌پزوی. ریخته می‌شود  
 مجیوئی : ده‌پزوی - ده‌زووی. می‌ریزند، می‌جهند  
 مدرا : راوستی. می‌ایستد  
 مر : مهر - پوز. گوسفند

مردار : بی‌ده‌وام بوون. فانی و رفتنی  
 مردال : مانگی که مهرگ و مردن له نیویدا زوره. ماهی که در  
 آن مرگ و میر زیاد باشد  
 مرار : هز - ئاوات. مراد  
 مرانا : هز و مه‌به‌سته. مراد و منظور است  
 مرقی : مروف - خزمه‌تکار. بشر، آدم، خدمتکار، شاهی که در  
 قالب بشریت است، انسان خدایی که خدمتکار است  
 مروج : گولول. بد شانس، اندوهگین  
 مریک : مردوه. مرده  
 مز : کری - توشی و شیرین - ئاخیندراو. مزد، بهره، ترش و  
 شیرین، فشردن  
 مزیر : مزیر. مؤذی، آسیب‌رسان  
 مزگه‌وت : مزگت - هورمزگان - جیکگی خوتنده‌وه‌ی گاتاگانی  
 نه‌وتستا. مسجد، که تغییر یافته همان مزدگه می‌باشد که آن  
 به معنای محل اجتماع نیازمندان هرمز است، به این شکل  
 هرمزگان..هرمزدگان..هرمزدگه  
 مزگفت : مزگه‌وت - شوئی ری و ره‌سمی ئایینی. مسجد، محل  
 عبادت  
 مزمار : نوعی نای است که کاملترین و ظریف‌ترین آلات  
 موسیقی صدای انسان می‌باشد، نوای مزمار بیش از صدای  
 سازهای زهی به صدای آدمی شباهت دارد چنانکه گویند  
 که حضرت موسی از هواداران این ساز بوده و در اسلام  
 نوای نای یا مزمار را برای بیماریهای روحی مؤثر دانسته‌اند  
 و ابونصر فارابی درباره‌ آن می‌گوید: این ساز دارای هشت  
 ثقیه بوده که هشت اوکتاو کامل از آن بیرون می‌آمده  
 است.  
 مزیر : مزیر - هار و هاج. آسیب‌رسان  
 منبت : له‌پی ده‌ست - مسته گوله. کف دست، پُرمشت،  
 مشت گره کرده  
 مسته‌وفی : ماف خواز. حق گیرنده، کسی که تمام حق را  
 بگیرد  
 مشتاخان : ره‌وتی وشکه‌و گردنی میوه. میوه پهن کردن جلو  
 آفتاب برای خشک کردن، شهرپور ماه  
 مشکول : دزوار. دشوار، سخت  
 مفاران : نه‌شکه‌وتی قوول. غارهای عمیق

## فهره نگوی سدرنه نجام

رفت و با او هم پیمان شد. عبدالله ابن زبیر او را به کوفه فرستاد تا مردم را به اطاعت وی فرا خواند اما مختار به جای این کار مردم را به امامت محمد حنفیه دعوت کرد و خود را نایب و خلیفه او معرفی نمود. گروه بسیاری به وی گرویدند و او به یاری آنان بر والی کوفه عبدالله ابن مطیع شوریید و بر آنجا دست یافت و بر موصل نیز مستولی شد. مختار کارش بالا گرفت و به جستجوی قاتلین امام حسین برخاست و کشتاری از آنان کرد که در تاریخ اسلام شهرت بسیار دارد از جمله شمر ابن ذی الجوشن که مباشر قتل امام حسین بود و خولی ابن یزید که سر آن حضرت را به کوفه برده بود و عمر ابن سعد که سردار سپاه دشمنان حسین بود هنگامی را کشت همچنین سپاهی به جنگ عبیدالله ابن زیاد که به جنگ امام حسین لشکر فرستاده بود روانه کرد و او را کشت و بسیاری از کسانی را که در واقعه کربلا شرکت داشتند به قتل رسانید.

**موران :** پاندهگان، موربانه

**مورگینلناوه :** ده نیت - ده گزیتیهوه. می گویند ، تعریف می

کنند

**مورسهل :** یقه مبری نیسلام - راسپارده. پیغمبر اسلام،

فرستاده شده

**موراننا :** واژه - جهز و مه بهسته. مهر است، مراد و مقصود

می باشد

**موراوا :** گهوه ره. مروارید است

**موز :** چنو دهستی سوارکار. جلیت، چوبدستی سوارکاران در

مسابقه سوار کاری

**موزگاری :** راوتیز - موزجاری. نصیحت

**موزگانش :** برزانگهگان. مژه هایش

**موساک :** تیخی گهوره. ساتور، تیغ بزرگ

**موسه نجهق :** هیل دار. خط دار

**موستهفا :** مصطفی دودان یکی از یاران سلطان اسحاق

برزنجهای می باشد که از هفت فرشته مقرب درگاه الهی با

نام عزرائیل است. جلوه بر طهمورث در زمان پیشدادیان

داشته، در زمان کیانیان شیده بوده، در زمان عیسی یوحنا،

در زمان یعقوب شمعون، در زمان مولا علی سعد، مالک

اشتر و بعد ابوالفضل عباس بوده، در زمان بهلول شیخ قیران

**مغراز :** تیخی تیز. قیچی، تیغ تیز

**ملانییم :** نهوهن. ملایم، باطمأنینه

**مله :** نیوانی دوو شاخ. گردنه

**ملومه :** چوب وسط دستاس زیرین

**ملی :** دهوی - دهروم. می روی، می روم

**منجر :** پالهوان فسه و دهسه پاچهی فرمان. کسی که بسیار

حرف می زند و کمتر عمل می کند ، حراف و لاف زن ،

دروغگو

**منداره مانگا :** مانگی پهتای نازهل. ماه مردار، در این ماه

غالباً مرض حیوانات شیوع دارد و مرگ و میر و ناخوشی

گاو و گوسفند زیاد است ، مردال مانگ

**منهؤ :** ناوه روکی پهرتووک. متن کتاب

**منیج :** منیش - منیز. من هم

**مؤ دهبی - نهشی - نهز - نیواری تیخی تیز - خهم و گهسه.**

می شود، باید، گردید، شد، من، کزدم، لبه تیز تیغ، غم

واندوه

**مؤبهت :** دلوفان. محبت

**موتاو :** کورس چین. موتاب، ریسمان باف

**موتیهف :** گه مارؤ دهه. آن که احاطه می کند و گرداگرد

چیزی را می گیرد ، آنچه گرد آن را طواف کنند

**موج :** روو کرؤ - دانه - هه لماراو - دهمارهگانی بان دهست.

اخمو، بوسه، اندرز، رگهای نمایان پشت دست، برجسته

**مویچه :** مویچه

**مویجاری :** ناموزگاری. نصیحت گوئی

**مویجر :** دالدهدان - فریا گهوتن. پناه دهنده، فریادرس

**مویجر :** هانا دان - فریا گهوتن. پناه دهنده، فریادرس

**موجهر :** رزگاری دهه. آزادکننده

**موختار سهقهفی :** ابواسحاق مختار ابن ابی عبید ابن مسعود

نقفی (۱-۶۷ هـ.ق) یکی از دلاوران و بزرگان عرب و

موجد مذهب کیسانیه که در کوفه به خونخواهی امام

حسین قیام کرد. پسر ابو عبید نقفی مختار اهل طائف بود و

بعد با پدرش به مدینه رفت. پس از شهادت امام حسین (۶۱

هـ.ق) عبیدالله ابن زیاد دستور داد او را زندانی کنند و بعد

به طائف تبعید شد پس از مرگ یزید ابن معاویه (۶۴ هـ.ق)

که عبدالله ابن زبیر به ادعای خلافت برخاست مختار نزد او

## فهرده نگوی سهرنه نجام

**موله‌ت :** کانی دیاری کراو. مهلت  
**موله‌ق :** چاوده ریوقو. چشم برآمده و بی حرکت، متعجب و حیران  
**موله‌مول :** دهنه‌هاتن و برده‌وام ریگه برین. تحریک شدن و راغب بودن در تداوم حرکتی ملتمسانه  
**مون :** روو گرز. اخمو  
**مونجه :** توی گیا. تخم گیا، دانه هر گیاه  
**مونگ گهرم مردار :** مانگی پر مه‌رگ. مردال، منداره مانگ  
**مووتاو :** ریسه‌نده. ریسنده  
**موهره :** سازی است که انواع مختلف دارد، گونه‌ای از آن از خانواده آلات موسیقی ضربی به شمار می‌آید و گونه‌ای نیز از خانواده آلات موسیقی بادی. ۱- نوع ضربی: الف) مهره‌ای است خرد و میان تهی از جنس فلز که شکافی دارد و در درونش مهره کوچتری نهاده شده است که به آن زنگ نیز گویند. ب) تعدادی از این زنگوله‌های خرد را به باها می‌بستند و در پایکوبی‌ها اصول موسیقی را با آن حفظ می‌کردند که به آن پازنگ گویند. ج) تعدادی به دست می‌بستند و در رقصها اصول موسیقی را با آن حفظ می‌کردند، (جلاجل و خلخال). د) تعدادی را نیز بر چنبر دفاها و دایره‌ها می‌بندند. ۲- نوع بادی: بوقی بوده که از حلزون‌های درشت‌جثه می‌ساختند و به آن سپیدمهره می‌گفتند، گونه بسیار بزرگ آن را خرهمهره می‌نامند، نوع دیگر بوقی بوده که از عاج می‌ساختند و به آن عاج مهره می‌گفتند.  
**موهررمز خون :** به‌واژی سولتان - نهینی پاریز. مَهردارسلطان ، محرم اسرار  
**موهلهك :** كوشنده - قورس - فهوتینر. مهلك، سنگین، نیست کننده، نیست شدن در هست جمع  
**مویچه :** گوشتی قوریانی. قربانی، قسمتی از گوشت قربانی که در لای نان می‌گذارند که بهره از ذات بابایادگار دارد.  
**مویشه :** مه‌یژه. نگو، ابراز نکن  
**مویکه‌ش ژهن :** ژهناری که‌مان. کمانچه زن  
**موین عید :** مانگی جیزن. ماه عید  
**مه :** من - نیمه. من، ما، از ادات نهی، پیشوند به معنی جای  
**مه‌نیم :** دیم. می آئیم

و بابا حاتم بوده، در زمان شاه خوشین قزند و بابا فقی بوده، در زمان بابا سرهنگ سوره‌نج، در زمان باباناووس قمری کوتاه، در عرفان شاه فضل ترک سربر، در زمان حاجی بکناش عریان بوده است. در ابتدای برزنجه قلم سپس قهار و زوال بوده که جلوه بر پیر مکائیل دودانی نیز داشته و در پردیور با نام مصطفی دودان معرفی می‌گردد. در اوستا با نام شهرپور آمده و وظیفه او در دستگاه قدرت الهی قبض روح کردن، خشم و غضب گرفتن، تنبیه و مجازات و بخشیدن توان و نیرو می‌باشد. از فصل‌ها زمستان از جهات مشرق، از عناصر آتش، از رنگها سیاه، از صفات هستی، از مزه‌ها تلخی است و بوجودآورنده زبان ترکی می‌باشد. قهار، کماندار، باش کماندار از القاب ایشان است.  
**موسی سیاه :** مأمور قبض روح عزرائیل یا مصطفی می‌باشد، در واقع حالتی دیگر از خود عزرائیل است. آمده که موسی سیاه چنانچه اگر شرایط بودن خود را معدوم کند، کف دستش را می‌خاراند و رفته رفته قبض روح می‌شود. در پردیور ملقب به داود کوسوار می‌باشد.  
**موسیقار :** از آلات ذوات النفع مطلقات و آن نایها باشد که به حسب طول و قطر مقدار حاد و ثقیل شود و به مراتب نایها را یلی یکدیگر چسبانند اگر خواهند که آهنگ نایی احد شود قدری موم را مدور سازند و درون آن اندازند. آهنگش در حدت زیادت شود، موسیقار همان معنی (آوازخوان) است، موسیقور و موسیقار نام نوازنده و آهنگساز است، مأخوذ از یونانی و نوعی از انواع سازهای دهنی می‌باشد و نام مرغی افسانه‌ای که گفته‌اند در منقارش سوراخهای بسیار است و از آن سوراخها آوازهای گوناگون برمی‌آید.  
**موش :** بی‌توخ - زهوی پوره. بی‌ارزش، زمین بایر  
**موشغول :** کارگر. کاردار، مشغول در کار  
**موشیر :** راویژکار - نامازه‌گهر. مشورت کننده، اشاره کننده  
**موغه :** گای قه‌لهو. گاو چاق سرمست  
**موشه‌ومز :** پاریزه‌ر. وکیل  
**موکور :** چه‌سه‌سو-دان به تاوانا دانان. گستاخی، معترف  
**مول :** له سه‌رخو. درنگ نکردن، تحریک شدن و در پی آن آغازیدن حرکتی آهسته، گرد همایی

## فهرهه تگۆکی سه رنه نجام

مه دوت : یاریدهر - یاریکار. مدد و یاری  
 مه دهران : نه دهن. می دهند  
 مه دهم : نه دم. می دهم  
 مه دهو : نه دات. می دهد  
 مه دهین : نه دهی. می دهید  
 مه درهوشو : بریقه نه داتهو - نوورایه. می درخشد، نورانی است  
 مه دیه نی : دیاری - راسپارده - پیتشه ش - رینوینی گراو. هدیه ،  
 فرستاده شده، پیشکش، ارشاد شده  
 مه هر : مه گهر - پیمه ره - نه شکوت - مه ر - گۆزه. مگر اینکه،  
 بیل آهنی، غار، گوسفند، کوزه  
 مه رازنه شهوه : نهو ده رازنه شهوه. آن را آراسته و زیبا می کنم  
 مه رازنیشه وه : آن را آراسته و زیبا می کنم ، اول شخص  
 مفرد در مضارع  
 مه رازنوشه وه : دوم شخص مفرد در مضارع  
 مه رازنوشه وه : سوم شخص مفرد در مضارع  
 مه رازنمشه وه : اول شخص جمع در مضارع  
 مه رازنناشه وه : دوم شخص جمع در مضارع  
 مه رازنناشه وه : سوم شخص جمع در مضارع ، که این افعال  
 در ماضی به این شکل می باشند:  
 رازنامه وه : اول شخص مفرد در ماضی  
 رازناتانه وه : دوم شخص مفرد در ماضی  
 رازناشانه وه : سوم شخص مفرد در ماضی  
 رازنامانه وه : اول شخص جمع در ماضی  
 رازناشانه وه : دوم شخص جمع در ماضی  
 رازناشانه وه : سوم شخص جمع در ماضی  
 مه ره مه ر : بهردی نامه گی وه ک بلۆر. سنگ، کوه سخت، سنگ  
 مرمر  
 مه راق : ناره زوو - خه م و خه فه ت. آرزو، غم و اندوه  
 مه ره نه ند : زه نجیر و میخته و تله پای و لآخ. زنجیر و میخی که به  
 پای ستور بندند، پای بند ستور  
 مه ره نه ندچی : میخ ته و تله چی. کسی که میخ و زنجیر پای  
 ستور می کند  
 مه رزان : نیشه چی بوون. سکنی گزیدن، قرار دادن  
 مه ره عوب : تو قاو. ترسیده، ترسانیده شده  
 مه ره قنن : ده ره قنن. می ربايم

مه یو : ده بی - نه شی - مه به. شاید، می شود، می باید، نباش  
 مه نی : دئی. می آیی  
 مه به رزقینه : نه وه خراب مه که. آن را خراب نکن ، آن را از  
 بین نبر  
 مه بوئی : ده بی - نه بی. می شود، نشوی  
 مه به یزی : سه رهن ده که م. غربال می کنم  
 مه به یچرتو : ده نائی. می پیچد  
 مه به یکو : ده کوئی. می زند  
 مه تا : که ره سه - که له وه بل. کالا، متاع  
 مه تاره : سارد و گهرم - ده فریگی دوو دیواره بو راگرتنی تینی  
 نه وه ی تیده کوی. ققمه، مشک آب، ظرف آب  
 مه تال : قه لخان - له مه پو. سپر  
 مه تکیو : دلۆبه ده کات. می تكد  
 مه ته ل : لپچار - له گمز - مه ته لۆک. چیستان، سخن سر بسته ،  
 کلام پیچیده که درک آن احتیاج به تفکر و تأمل دارد  
 مه پینی : ناوقه - تیک هالوو - پیکاندن. گلاویز شدن، به هم  
 پریدن، خوردن ضربه به هدف، می زند  
 مه جام : ده بشکیم - ده که رم. جستجو می کنم ، می جوم  
 مه جاوو : بهی جو به - ده جاویت. می جوید ، می جود  
 مه چی : ده رو ات. می رود  
 مه چی : ده روئی؟ می روی؟  
 مه جه مر : ناور که. آتشدان  
 مه جیز : ماستاو که ر - خولته که ر. متملق، چاپلوس  
 مه حاک : تیساو - بهردیکه بو تا قی گردنه وه ی زیر. از محک به  
 معنای سنگی که طلا را به آن می آزمایشند آمده است.  
 مه حهل : جینگه - شوین. محل  
 مه خشه ل : ناگری به ته وزم. شعله نورانی، مشعل، آتش تند  
 و تیز  
 مه خهل : کو مه ل - به چه - مو لکه. اجتماع ، جای آسایش  
 حیوانات  
 مه خه لگا : کو کراوه - شوینی خربوونه وه. مجتمع ، محل جمع  
 شدن  
 مه خهل : جوان و لووس گراو. جلا داده شده، مرتع اختصاصی  
 مه خیزو : هه ستان. می خیزد، بلند می شود  
 مه دران : ایستاده

## فهرده‌نگوکی سهرنه نجام

مه‌رمینه : ویران و گاول ده‌گه‌یی. خراب و ویران می‌کنی  
 مه‌رقووم : نووسراوه - تو‌مار گراو. نوشته شده، رقم خورده،  
 ثبت شده  
 مه‌رنو : اسم مرکب از «مه‌ر» به معنای غار و «نو» به  
 معنای تازه است، یعنی تکرار واقعه‌ای که قبلاً اتفاق افتاده  
 و حال تازه شده است. نام غاری بوده که سلطان اسحاق و  
 یارانش سه شبانه روز در آنجا بوده اند که موقعیت  
 جغرافیائی آن در کوه شندروی از سلسله جبال شاهو در  
 هورامان است. واقعه‌ی مرنو به این شکل آمده است که سلطان  
 اسحاق با یارانش به خاطر عنادورزی برادران و معاندین  
 منطقه، برزنجه را به قصد نواحی پردیور ترک گفته  
 و هجرت می‌کنند. رسیدن سپاه هلاکوخان به منطقه که  
 همراه با معاندین و برادران سلطان اسحاق به یاری قبیله  
 مادریشان شیخ خالد کاژاوی که در کلام سرانجام به سپاه  
 چیچک نامگذاری گردیده موجب می‌شود که سلطان  
 اسحاق با یارانش در غاری که سر راه ایشان به پردیور بوده  
 پناهنده گردند، که این غار «مرنو» نامگذاری می‌گردد و  
 در آن بنیان سه روز روزه‌ی یاری گذاشته می‌شود. لازم به  
 ذکر است که در فاصله‌ی بین برزنجه به پردیور تنها کوه مهم  
 و بلندی که وجود دارد شندروی می‌باشد. و کوه شاهو بعد  
 از پناه قرار دارد. بدین صورت اگر بخواهیم از برزنجه به  
 سمت شاهو برویم می‌بایست ابتدا به شندروی برویم سپس  
 به پردیور و بعد از آن به پناه سپس به شاهو. و این مهم با  
 عقل همخوانی نخواهد داشت که بگوئیم واقعه‌ی مرنو در  
 کوه شاهو بوده است، منتهی چون مهمترین کوه منطقه  
 شاهو نام دارد و شندروی نیز جزء سلسله‌ی این جبل است پس  
 در کلام از شاهو نام برده شده است.  
 مه‌ره‌د : مال و چوئیه‌تی. حال، وضع، چگونگی  
 مه‌ره‌گ : زا و مه‌رگ. زاد و مرگ  
 مه‌ره‌م : به متمانه - مه‌رام و ره‌وشت. محرم، مرام و روش  
 مه‌ره‌مؤ : ده‌فهرمی. می‌فرماید  
 مه‌ریچی : شوان. چوپان، رمه گردان گوسفند  
 مه‌ری : مرویی - گئیویی. انسانی، آدمی، کوهی  
 مه‌ریز : مه‌رزنه - ناخوش - ورد مه‌که - بی‌خه‌زان - نریز،  
 مریض، خرد نکن، بدون خزان

مه‌ریس : وریشه - جوانی - دیارده. درخشش، زیبایی، جلوه  
 مه‌ریسؤ : ده‌ریسی. می‌ریسد  
 مه‌زانؤ : ده‌زانی. می‌داند  
 مه‌زاوؤ : ده‌زائی. می‌زاید  
 مه‌زبوت : زیه‌ک - ناسک و نهرم. چالاک، لطیف و نرم،  
 قابل قبول  
 مه‌زه‌ل : گوژی پیروژ - خسته - بان. مقبره‌ی اولیا، طبقه، بام، هر  
 طبقه از بنا  
 مه‌زه‌نه : درد‌نگ - نرخ. مه‌زه‌نده، حدس، گمان، نرخ، قیمت  
 مه‌زماوی : تاقی ده‌گانه‌وه - به‌راورد ده‌گات. آزمایش می‌کند  
 ، می‌شنجد  
 مه‌زن : سه‌رؤک - گه‌وره - به‌رز. بلند، بزرگ، سرور، رئیس  
 مه‌زهو : ناین. مذهب  
 مه‌زه‌هر : دیارده. جلوه، مظهر، دون  
 مه‌زیر : وریا و به‌ئه‌وه‌ز - رۆح سووک. باهوش و زرنگ، سبک  
 روح  
 مه‌زیؤ : پرژه ده‌گات - زاوؤی - دیاری نه‌دات. تراوش می‌کند  
 ، تکثیر می‌شود، آشکار می‌شود  
 مه‌زیوم : شخص اول مفرد از فعل داخل شدن و یا آشکار  
 گشتن در مکانی در مضارع  
 مه‌زیه‌ی : دوم شخص مفرد در مضارع  
 مه‌زیؤ : سوم شخص مفرد در مضارع  
 مه‌زیمی : اول شخص جمع در مضارع  
 مه‌زیه‌یدئ : دوم شخص جمع در مضارع  
 مه‌زیایی : سوم شخص جمع در مضارع ، این افعال در  
 ماضی به این شکل خواهند بود:  
 زیام : اول شخص مفرد  
 زیاییت : دوم شخص مفرد  
 زیا : سوم شخص مفرد  
 زیایمی : اول شخص جمع  
 زیایدئ : دوم شخص جمع  
 زیانی : سوم شخص جمع  
 مه‌زیوو : ده‌زی. می‌ارزد  
 مه‌زیه‌ی : په‌یدا ده‌بی. به وجود می‌آید ، زایش پیدا می  
 کند

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

مه زیم : ده زیم. زندگی می کنیم  
 مه ژنه فو : ده یسی. می شنود  
 مه ساف : جیکه ریز به ستن - گوژه پانی شهر. جای صف  
 بستن، میدان جنگ  
 مه سانو : ده گری - ده گری. می گیرد، می خرد  
 مه ستر : کون. کهن  
 مه سحفا : کومه لی نووسراوه - قورنان. مجموعه اوراق، قرآن  
 مه سقل : نامرزی رازانده وه. ابزار بزرگ و آرایش کردن  
 مه سوچوم : ده سووتیم. می سوزم  
 مه شاخنو : ده نیوتی. فریاد می کشد  
 مه شخهل، مشخهل : تیشکی ناگر. زبانه بلند آتش، مشعل،  
 آتش تند و تیز  
 مه شون : ده وون. می روند  
 مه شقی : راهتان. تمرین، ممارست  
 مه شیه : در بندهشن مشیا به منزله آدم و مشیوئی به منزله  
 حوا در نزد اقوام سامی آمده، نقل است هنگامی که خدا  
 مشیه را آفرید روان در بدن نداشت پس از ۴۰  
 روز خداوندگار به پیربنیامین سردهسته فرشتگان فرمان داد  
 که به تن آدمی یا مشیه روان بدمد، بنیامین با نوای راست  
 تنبور روان به بدن مشیه دمید.  
 مه شیهن : ده وون. می روند  
 مه شار : نه شگوتی قوول. غار عمیق  
 مه غز نوور زهر : بریتی له کله زهرده. کنایه از کله زرده  
 می باشد  
 مه فتویل : پت شیوه - پیکه وه جر دراو. نخ مانند، تابیده شده  
 مه قهری : تووره مه به. خشمگین نشو  
 مه کرش : گز - پیلان. حيله اش، عمل و حرکتی که  
 کمتر کسی قدرت فهم و درک آن را داشته باشد  
 مه کوگا : چرینی گورانی. آواز سر دادن، هست شدن، با  
 طمأنینه صحبت کرد  
 مه کو : بارکه. بارگاه  
 مه کوم : ده کم. می کنم  
 مه کورا : ده کات. می کند  
 مه کوران : ده کن. می کنند  
 مه کورو : نه نجام نه دات. می کند، انجام می دهد

مه که فو : ده که وی. می افتد  
 مه که م : ده که م. می کنم  
 مه که ن : ده که ن. می کنند  
 مه که یین : ده که ی. می کنی  
 مه کیانو : ده نیوی. می فرستد  
 مه کیانه : مه نیوه. نفرست  
 مه کیانی : می فرستید  
 مه گروام : کهوره ده به. بزرگ می شوم، تکوین می یابم،  
 نورانی می شوم  
 مه گنوه : ده روات - ده که وی. می رود، می افتد  
 مه گیلو : ده که ری. می گردد  
 مه گیلیم : ده که رین. می گردیم  
 مه گیلین : ده که رین. می گردیم  
 مه ن : به له وه. پرنده  
 مه نان : ده وون - مه وون - بانده کان. می روند، نروید ،  
 پرندگان  
 مه له رزا : ده له رزی. می لرزید  
 مه لو : ده روات. می رود  
 مه لهق : فرشته. ملک، فرشته  
 مه لوئی : ده چیت. می رود  
 مه له وهر : بانده. پرنده  
 مه لی : ده ووم - ده ووی؟ می روم، می روی؟  
 مه لنین : ده لنین - مه یون. می گویند، نگویند  
 مه مات : مردن - نه مان. مردن، فنا ونیستی  
 مه ماتی : ناویلکه. دم مرگ، هنگام مرگ  
 مه مارنینه : ده بری - ده شکیم. می بُری، می شکیم  
 مه مازان : داده تین. می گذارند  
 مه مانی : ده ساوی. می مالد  
 مه مانو : ده میتی. می ماند  
 مه مچیو : ده پرتی. می ریزد  
 مه مهر : دوانکه. منبر  
 مه مخه : مه هاویژه. مینداز، نینداز  
 مه ن : خو به سن - له سه رخو - ماوه. منیت، پیمان، آرام و  
 شکیبا، ماند، مانده  
 مه نا : قورخ. ممنوع



## فهرده‌نگوکی سهرنه نجام

مه‌نیهرؤ : ده‌هیلت. می‌گذارد	مه‌ناو : په‌نگاو. آب راکد، گرداب
مه‌هینه : مه‌لانه. مگذار	مه‌نجه‌ل : تپانه‌می - داس - جینگه و کوگای شت. دیگ
مه‌و : مه‌به. نیا، فعل نشدن	می، داسی که بدان زراعت و غیره دروئد، جای انداختن چیزی باشد
مه‌وا : ده‌بی - نه‌کا - نه‌بی. می‌شود، نکند، نشود	مه‌نجه‌م : کاناگا - مه‌رچاوه. کان، معدن، منشأ، منبع
مه‌وات : نه‌یکوت. می‌گفت	مه‌ند : خاوه‌ن. صاحب، باوقار، جنه
مه‌واریا : ده‌باری. می‌بارید	مه‌ندمر : پی‌خف - له‌وی نیشته‌جی. رخت خواب، تشکچه، در آن، ایستائی وساکن بودن، ساج تخت و صاف
مه‌واچؤ : ده‌لی. می‌گوید	مه‌ندهران : راه‌ستاو - ده‌دهیت. ایستاده، می‌دهی
مه‌وافؤ : ده‌هونته‌وه. می‌بافد	مه‌ندهرانی : راه‌ستاوی. ایستاده‌ای، می‌گذاری
مه‌وان : ده‌بی - نه‌بی - مه‌لی. می‌شود، نشوید، نگو	مه‌ندور : می‌زهره. مندیل
مه‌وانی : ده‌مه‌وی. می‌خوانم، اول شخص مفرد در مضارع	مه‌ندیل : سه‌روین - کلاو ره‌شتی. کلاه و دستمال دور سر
مه‌وانؤ : دوم شخص مفرد در مضارع	مه‌نشور : ناودار - به‌ناوانگ. مشهور
مه‌وانؤ : سوم شخص مفرد در مضارع	مه‌نوسوو : ده‌نوسوی. می‌نویسد
مه‌وانمی : اول شخص جمع در مضارع	مه‌نوپهر : یکی از پادشاهان پیشدادی است که در اوستا «منوش چیستر» یعنی از نژاد منوش آمده. از خاندان ایرج و پسر پشنگ و برادرزاده فریدون می‌باشد. در جنگ بین افراسیاب و منوچهر است که صلح ایجاد می‌شود و آرش کمانگیر مأمور مشخص نمودن مرز بین ایران و توران می‌گردد.
مه‌وانیم : اول شخص جمع در مضارع	مه‌نویسیو : ده‌نوسوی. می‌نویسد
مه‌وانا : دوم شخص جمع در مضارع	مه‌نهر : راویستاو - خوپه‌سند - مانگرتن - جینگه‌ی ستایشی خوا. ایستادن به سستی، گذرا، اثر، تکبر، اعتصاب، جای مقدس که در آن گفتار ایزد گفته شود.
مه‌وانا : سوم شخص جمع در مضارع	مه‌نیزه : نام معشوقه بیژن می‌باشد که داستان دلدادگی آنها بدین شکل است که روزی بیژن پسر گیو به قصد شکار همراه با گرگین به دشتی می‌روند که منیزه دختر افراسیاب در آن دشت خیمه زده که یکدیگر را می‌بینند و عاشق هم می‌شوند که پس از آن چهل شبانه روز بیژن در سرای منیزه می‌ماند و چون افراسیاب از موضوع مطلع می‌گردد بیژن را در چاهی زندانی و منیزه را از کاخ خود بیرون می‌کند، سرانجام رستم با راهنمایی‌های منیزه بیژن را از چاه نجات می‌دهد و به ایران می‌آورد.
مه‌وانی : اول شخص مفرد در ماضی	مه‌نیل : می‌زهره - پارچه‌ی پتهو. مندیل، پارچه محکم
وانی : دوم شخص مفرد در ماضی	مه‌نیم : ماوم - ده‌هیلتم. مانندم، می‌گذارم
وانی : سوم شخص مفرد در ماضی	
مه‌وانیم : اول شخص جمع در ماضی	
مه‌واندی : دوم شخص جمع در ماضی	
مه‌وانان : سوم شخص جمع در ماضی	
مه‌وران : می‌شود یا نشوید	
مه‌ورد : نه‌یرد. می‌برد	
مه‌وریو : نه‌یرد. می‌برد	
مه‌وریو : ده‌خوا. می‌خورد	
مه‌وری : ده‌باچم - شر و له‌تیه‌کهم - ده‌بری - رامان. می‌برم، پاره و لت می‌کنم، می‌برد، اخم، خیره نگاه کردن	
مه‌وری : ده‌به‌بی - ده‌خویی. می‌بری، می‌خوری	
مه‌ولند : دایکی زاوی و فره‌گه‌روه. مادر تکثیر کننده	
مه‌ولهق : جاوده‌ریوقیوو - بی‌جووله - نیشته‌جی. چشم برآمده بی حرکت، ساکن	
مه‌ون : ده‌بی. می‌شوند	
مه‌وه‌خشم : لی‌ده‌بورم. می‌بخشم	
مه‌ودرم : ده‌خوم. می‌خورم	

## فهره نگوکی سه رنه نجام

مهوزان : دهاوژن - دهاوژن. می اندازند، می اندازد  
 مهوژو : دهاوژن. می اندازد  
 مهوژیش : بهری نه دههوه - تووری دههه. می اندازمش،  
 می اندازیش  
 مهویا : دههوه. می شد  
 مهویژان : سه رن دههات. غربال می کنند  
 مهویژو : به پهله هاتن. آمدن به تندی  
 مهویژان : دهینن. می بینند  
 مهویژو : دهینن. می بیند  
 مهی : مهی - دیم - گوسفند، می آیم  
 مهیان : دین - دیت. می آیند، می آید  
 مهیاوو : دههات. می رسد  
 مهییت : نه رم. مرده، کنایه از کور باطن می باشد که به  
 اسرار الهی واقف نیست، اینان از دیدگاه کلام مرده می  
 باشند که اگر آن لقمه قربانی را با صداقت تناول کنند دور  
 نیست که دیدگان آنها به نور ایمان روشن گردد.  
 مهیتهر : گهوه و سهروک - تیمارچی نه سپ. بزرگ، رئیس  
 ، کسی که تیماراسب می کند، استربان  
 مهویه ردم : می گذشتم  
 مهویه رو : راده بووری. می گذرد  
 مههیمیز : نامراژی کنایه کاتی سوار بوون به چه کههوه  
 دهههستن. آلتی فلزی که به هنگام سواری به چکمه می  
 بندند در فارسی به آن فحیز هم می گویند کنایه از پراپهت  
 آمدن است.  
 مهیه رات : به تو نه هات - که له بووری مردوو. تو را می دهد ،  
 میرات به معنای ارث نیز معنی می دهد  
 مهیه ریم : دهه گرم - نه دهه. می گیریم، می دهیم  
 مهیه وه : دیت. می آید  
 مهیر : مهیر - خور په رهستی - دارنگه. مهیر، میترائسم  
 مهیر : مهیر له خواهه ندهه کانی دیرین. مهر از خدایان باستان ،  
 ر. واژه مهر تعلیقات  
 مهیس : نام درختی است کلان، که ثمره و میوه آن را به  
 یونانی لوطاس خوانند. و آن درختی است نزدیک به جوز  
 رومی و دارای چوبی با بوی خوش و دانه سیاه و گرم و  
 خشک است، خرامیدن، بی باکی کردن

مهیل : حمز - دلوفانی. آرزو، محبت  
 مهیلان : حهزه کان - به کهیل بوون. آرزوها، میل داشتن،  
 مایل شدن، محبتها  
 مهیلو : مههیل. نگذار  
 مهیله : مههیل. مگذار  
 مهیموون : میوان - پیروز. میهمان، مبارک و خجسته  
 مهین : کولوتی - ریپ. محنت  
 مهینهت : چه ره سه ری و خم و خهفت. محنت، غم و اندوه،  
 آزار و اذیت  
 مهیو : دیتن. می آید  
 مهیوم : دیم - هاتم. می آیم، آمده ام  
 مهیه نی : نه دهه. می دهند  
 میات : زور به له نهجه و لار. میاد، بسیار خرامنده  
 میادات : دهست به دهست پاداشت که یاننده که سی. پاداش  
 دادن دست به دست به کسی  
 میان : دین - ناوه ند - که مهر. می آیند، وسط، کمر  
 میانهت : نیوان - ناوراست. میان، وسط  
 میاو : دیت. می آید  
 میاوه نیش : نهوه دهه که تیم - نهوی پهیدا کرد. آن را می رسانم،  
 آن را پیدا کرد  
 میت : مهله. غلط  
 میتان : مردوهه کان - پهیره وان. مردهها، امتیان  
 میتیان : پهیره وانیه موحه ممد. امتیان، قوم و امت محمد  
 میر : ناغا - سهروک. آقا، سرور، سید میراحمد سور  
 میرخانه : میوان. میهمان  
 میردانی نه ردم : بیوانی هاویه ایمان. مردان باشرط و اقرار،  
 مردان هم پیمانم  
 میرغوزار : باغ و چیمه. میرگ، چمن و باغ  
 میژه : مهلی. مگو  
 میژ : کوی. مزد  
 میژهر : میژهر - سهروین. عمامه، دستار  
 میسسال : نه اندازه - بریار. اندازه، مقدار، فرمان، حکم، عالم  
 مثال، عالمی میان عالم ارواح و عالم اجسام  
 میش : مه کهز - بریتی له بههیزی. کنایه از توانایی، میش

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

میش پهر : میوی بهر له بشکوئن (ره شه مه). تاک قبل از شکوفه (اسفند)

میش شینی : هیمی - کومای خه لک. آرامش، اجتماع مردم، همراه گرگ رمه را می خورند و می درند و همراه میش در آرامش هستند

میشو : ژان ده کات. درد می کند

میل : لاره - خه تی راست به رازونهی ترازوو. کج شده، خط مستقیم در قماش، زیانه ترازو، شاهد قبر، کنایه از سنجیدن و لحظه های مکافات می باشد

میلن : په تا. بلا، آفت

میلان : کوئی حمز و ناوات. جمع محبت و میل

میلنومان : رتکه ده پیون - ده پون. می پیمائیم، می رویم

میمان : میوان. مهمان

مینگا : جینگه کاتی هوز. محل اتراق ایل، جایی که ایل

بهنگام آغاز کوچ کردن مدتی در آنجا توقف می کند

مینگه : هاوار - جار - ده نگ. بانگ، صدا

مینگه : مایینه - نازه ل. مادینه، حیوان

میوان : میمان. میهمان

میوه گه نان : وه رزی میوه گه بین و چین. ثمر درخت، مرقع

چیدن میوه، فصل چیدن میوه

میهن میهن : ده سه ده سه - که رهت به که رهت. دسته دسته،

گروه گروه

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

(ن)

نا : هیستم - هیشت - نه - لهوی. گذاشم، گذاشتی، نه ،  
 آنجاست  
 نابویت : له ناو چوون - قسر. نابود، بی بهره  
 نات : نهات. نیامد  
 ناتاو : باوه نه گراو - نوقسان. باور نکردنی، غیر قابل قبول،  
 ناقص  
 ناتور : چاودیز. کیشکچی، نگهبان  
 ناج : پیروز - بهاناوه هاتن. پیروز، ناجی  
 ناجات : پله و پایت. در آن جایگاهت  
 ناجن : رزگار دهر. ناجی هستند، فریادرس  
 ناچا : نهرون - نایون. نروند، نمی روند  
 ناچان : نهئین. نگویند  
 ناچه : نان - نان و گوشتی قوربانی. نان ، نانی که قربانی در  
 آن می گذارند و مایه از شاه ابراهیم دارد.  
 ناخ : ناوک - قوولایی - جیگا. ناف، عمق، جای  
 ناخل : داری خورما. نخل، درخت خرما  
 ناخوا : که یخو - ناخوات. ناخدا، نمی خورد  
 ناردمی : نوم هه نارد. او را فرستادم  
 نارزی : نه بیشت. نمی گذارد، نگذاشت  
 نارو : مه بیته - ناهین. نیاور، نمی آورد  
 نارون : نهئین. نیاورند  
 ناری : باروشی کوورهی ناسگر. از وسایل آهنگری می باشد  
 که کار تلمبه هوا را برای کوره آهنگری انجام می دهد.  
 نارین : ناسک - تهسک. ظریف، لطیف  
 نازویه ده : ناسکوله. ناز روا و بسیار عزیز  
 نازوناخوینمان : گوشتی ژیر نینوک. نینوک، پوست نازک و  
 وصل دهنده ناخن با گوشت انگشت که زیر ناخن است.  
 ناس : ناودار - ناسراو. آشنا، شناخته شده، مشهور  
 ناسران : ناسراو. شناخته شدن  
 ناک : یسگراو - جیگهی خالی - به پهزاره - نسک و ناهمی -  
 باشلی دارابوون. آلوده، مغشوش، اندوهناک، فقیر، بینوا،  
 پسوند دارا بودن، جای خالی  
 ناگا : ناکات به جیگه و کات نه که یشتن. نمی رسد، سر وقت  
 نرسیدن چون میوه کال، نمی آید

ناگیه : هیشتووته. گذاشته است

ناق : قورگ. گلو، دهان

ناقورچی : سورناچی - ناقوس کوت. شیپورچی، سرناچی  
 ، ناقوس زن

ناقوس : زهنگی گلیسا. زنگ کلیسا، ناقوس نام یکی از

آهنگهای قدیم ایرانی ، نام لحنی از سی لحن باربد

نال : نال - بریتی له بی قام. نعل، کنایه از ذهن کور

نامهت : هموال - نووسراوه. اخبار، نامه، مطالب

نامهدی : نایاوی - نه هاهمتی. نامردی ، بد بیاری

نامهور : نامه بهر - نهوی له گهل تو له پیوهندان. نام آور،

نامهبر، افرادی که با تو در ارتباط اند

نامچه : زاگان - بهئین نامه - بهئین. قانون، بیابوس،

پیمان نامه ، شرط و اقرار ، عهد نامه

نان یه و : کولیره جو. نان جو

ناهید : نام یکی از ایزدان می باشد که مادر مهر است،

خدایانوی آبهای توانمند بی آرایش و خاستگاه همه آبهای

روی زمین است. همچنین خدای باروری و سرچشمه آن در

کائنات است. زیبا و آزاده و قدرتمند است که روز ویژه این

خدایانو آبان جشن نام دارد که در روز دهم آبان می باشد

و مردم آن را کنار دریاها و چشمه سارها گرامی می دارند

و به نیایش می پردازند همچنین یشت پنجم به ستایش این

بانو اختصاص دارد که نام زهره و ونوس نیز می باشد. در

کلام سرانجام پیرسلیمان از هفتاد و دو پیر بند ۱۹ سخن

خود را با نام وی آغاز می کند.

ناوس : ناورگه. آتشکده، معبد ترسایان، رباباناوس

ناوهند : ناوه راست. میان، نهانند

ناویت : نهوتنی - قسهی خراب. ناگفتنی، حرف زشت، نمی

شود

ناویت : له ناوچوو - فهوتاو. نابود

ناویز : ناوناخنی دیوار. آگنه دیوار

ناویژی : نایت. نمیگوید

ناوین : گه چکاری - تهره مال - نادیار - دهره گه وته. اندایش،

اندود کردن، گچ مالی، گل کاری، نابینا، مجهول

نایژم : نایتم. نمی گویم

ناین : نهئین. نمی آیند

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

**نایی :** ههر نهوه - نهین - ناییت. همین، نیائی، نمی آید  
**نجد :** بویر بوون. دلیر بودن  
**نرا :** دانراو - بهرته. گذاشته شده، بنیاد  
**نرکان :** قیره - نیره. نالید، غرید  
**نرکه :** قوره - قیزه. ناله، ضجه، غرش  
**نریاوه :** هیشتیان. گذاشته شد  
**نزار :** چاودتیره. نظارت  
**نزاو :** شفاعت خواهی  
**نزمی :** کوتایی. کوتاهی  
**نزویل :** فرود آمدن، عجز و زاری، التماس و التجا  
**نسا :** یکی از یاران شاه خوشین لرستانی می باشد که به لزا خانم جاف نیز در نسخ آمده، نام بتی بوده که اعراب قبل از اسلام آن را پرستش می کردند، نام دو ستاره در آسمان به نامهای نسر طائر و نسر واقع می باشد، در اوستا و پارسی باستان به معنای آباد و آباده آمده، جسم مرده  
**نساو نهو نساو :** پشت کیوتک تا پشت کیوتکی تر. پشت کوه تا پشت کوه دیگر  
**نساو : سیتیر.** سایه، آفتاب نگیر  
**نسیوو :** بهش - پشک. نصیب  
**نشت :** بو خوار هاتن. پائین آمدن، به پائین گرائیدن  
**نگریسی :** رزدی. خسیسی  
**نگوون :** قاز. نگین  
**نک :** نکه و ناله - کولول. صدای ناله ضعیف، بیچاره  
**نکا :** ماړه. عقد ونکا  
**نکول :** پاشگهزه بهلین - ده نووک. پشیمان از قول، منقار  
**نما :** نویتز - ناسکرا بکه - شیوه. نماز، نمایان کن، شکل، نمایاند  
**نماچی :** ناییم. نمی گویم  
**نمازان :** ناین - ناهیلین. نمی آورند، نمی گذارند  
**نمازاش :** ناییلین. نمی گذارندش  
**نماهه :** تازهزی - روته. نورسیده، فرزند  
**نمان :** نه کردن - نه مانکرد. نمودن، نکرد، نکردیم  
**نمانا :** ناسکرای کرد - روونی کردهوه. نمایان کرد، آشکار ساخت  
**نمؤ :** نابی. نمی شود

**نمؤن :** ناین. نمی شوند  
**نمهزا :** نازانم - گورت - تاوانی. نمی دانم، کوتاه، قصور  
**ذهن ونداستن**  
**نمهزانؤ :** نازانی. نمی داند  
**نمهکه رو :** ناکات. نمی کند، انجام نمی دهد  
**نمهکه فؤ :** ناکهوی. نمی افتد  
**نمهلان :** ناچن. نمی روند  
**نمهلو :** ناروت. نمی رود  
**نمه ناسوت :** نه تو ناسی. تو را نمی شناسد  
**نمه نمانؤش :** تو ناسکرا ناکات. تورا نمایان نمی کند، نشانت نمی دهد  
**نمهئی :** نایلم. نمی گذارم  
**نمهوی :** نابی - ناکه ریم. نمی شوی؟، نمی گردم  
**نمه یؤ :** ناییت. نمی آید  
**نمگنؤ :** ناکاوی - ناروا. نمی افتد، نمی رود  
**نواله :** بهش و به خشینی خواهه ند. عطا، بهره و نصیب، هر چیزی است که حق اهل قرب را بدان نوازد از خلعت رضا. و نیز بر هر خلعتی که خدای تعالی به هر که خواهد دهد اطلاق شود. و نیز به خلعتی خاص که به یک نفر داده شود اطلاق گردد. (شرح اصطلاحات تصوف) بخشی از گوشت قربانی که لای نان پیچیده باشند و به عنوان یک سهم به جم نشین یا شخص متقاضی قربانی دهند.  
**نوتوق :** وته - په یف. نطق، سخن  
**نوخت :** وتار. گفتار  
**نور :** چؤل - خالی - پیچه وانه. تپی، وارونه، تو خالی  
**نوره :** نوره. نوبت  
**نوور :** نور و روشنائی  
**نوورباف :** چنراو له نوور. بافته شده از نور  
**نوسه پیر :** درمتون یارسانی غلام حضرت علی می باشد که در آئین یاری مظهر پیر موسی است و در کشورهای سوریه و لبنان پیروانی به نام نصیری دارد. (ر. تکمله)  
**نول :** رفتار، خلق و خوی، نرم  
**نوما :** ناسکرا - نیشانی ها. نمایان، نشان داد  
**نومم :** نیوم - ناوم. نامم  
**نونهار :** پاریزه. وکیل

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

**نوخشان :** تازه بهر. نوخشان تازه، بهره مند شدن از محصولات گندم و جو، ابتدای نوبری، موسمی که نوبر به بازار می آید.  
**نووه :** نوئی - نوژه - نه کوا. نوبت، تازه است، مبادا  
**نوئی :** نزم - تازه ونوئی - نووک. پست، کم ارتفاع، تازه ونو، نخود  
**نوبیا :** نزم - گز و لاواز. پست، کم ارتفاع، نابود، حقیر  
**نویچه :** قربانی، قسمتی از قربانی که در لای نان نیچند  
**نویل :** مه لفه - لاواز. اهرم  
**نولین :** روون - نوینه - پیخهف. روشن، شفاف، نماینده، رختخواب  
**نولیم :** نوئی - دیمنه - دوژمنی. نو، نما، دشمنی  
**نولینی :** روونکردنوه - دوژیوهوه. شفاف کردن، روشن نمودن، نو کردن، پیدا کردن  
**نه بن گرینی :** مه گریه و قه لاس مه به. گریان و ناراحت نباشید  
**نه باران :** نه باری - نه گری - مه بهن. باریدن نگیرد، نگیرند، تیرند  
**نه بو :** نه بی - نه شی. نباشد، نشود  
**نه بوونی :** نسک و ناهمی. نیستی، افتادگی  
**نه نیینا :** هه نیستا - هه نووکه. در این لحظه، حالا  
**نه بوش :** نهو نه بی. او را نباشد  
**نه بون :** نسک و بی مال بوون. نیستی، فقر و نداری، افتادگی  
**نه بییزان :** سه رنه نه کردن. غریب نکردن  
**نه جاخ :** نهوه ری چکووله. تبر کوچک  
**نه جده :** سه رزه وینی بهرز. سرزمین مرتفع و بلند، بیابان نجد  
**نه جفا :** بی توه - بهرز. بی حرکت، جای بلند و مرتفع  
**نه چمیا :** نه چه ما - بریتی له خو به سه نی. خم نشد، کنایه از غرور  
**نه چیره وان :** نیچیرقان - راوچی... صیاد، شکارچی  
**نه چیش :** بوچیبه. برای چیست  
**نه ختینه :** شتیک به نرخ - نهخت - بریتیه له ناو گوشت. چیز گرانبه و باارزش، نقدینه، کنایه از آبگوشت است.  
**نه خوسا :** ته ر نه بوو - نه رم نه بوو. خیس نخورد، نرم نشد  
**نه خووه :** وشیار و به ناگان. هوشیار هستند، در خواب نیستند  
**نه خیل :** داری خورما. نخل، درخت خرما

**نه دانی :** نه دن. ندهید  
**نه دراوه :** نه دراوه. داده نشده  
**نه دووه :** نه دن. ندهند  
**نه دیم :** نه م بینی. ندیدم  
**نه ر :** کن - تیله. نزد، گوشه  
**نه رد :** بریتی له هه ژمار کردن - گه می نه رد. بازی نرد، کنایه از حسابگری و دقت است  
**نه رژی :** وشک نه بووهوه - نه ریا. خشک نشده، پوسیده نشده  
**نه رم به :** به نوقره به. نرم و آرام باش  
**نه رهج :** تیره - دره نده، درنده، نرینه دیو یا شیر  
**نه ریمان :** باوکی سام بایره ی روستم - نه رم و نیان. پدر سام و جد رستم که در اوستا صفت جهان پهلوان است، نرمش  
**نه رز :** به خشین له ریگه ی خوا. نذر  
**نه زهر :** روانین - بیر و خه یال. نگاه کردن، فکر، اندیشه  
**نه زیر :** وهک - شیوه. مثل، مانند  
**نه زیو :** فایت. نمی آید، وارد نمی شود، بیرون نیاید  
**نه سته :** مان دوو نه ناس. نستوه، خستگی ناپذیر  
**نه سورینی :** پای نه خزی. پایش نلغزد، پایش سر نخورد  
**نه سهو :** ره توه - ره سهن. نسب، اصل  
**نه سرشان :** سه رگه وتن - سه رگه وتیان. پیروزی، پیروزی شان  
**نه سرفته :** برینی ناسور. نیاسود، زخمی که دردش آرام نشده  
**نه سسی :** روخ - هه ناسه. نس، نسما، نسمه، روح، دم، نفس  
**نه سیر :** یاری دهر. یار و مددکار، یاری دهنده  
**نه شه :** سه رخوشی. سرمستی، سرخوش بودن  
**نه شره :** شوته پی - ناسه وار - ناشوگری. ردپا، اثر، دعای بد، ناسپاسی، ناشکری  
**نه فری :** په بوهند نادهن - ناچمن. گسیل نمیدهند، حرکت نمی دهند، برازندگی و رونق نمی دهند  
**نه فیژهن :** زه نیاری شه بوور. شیپور زن، نوازنده شیپور  
**نه فیسیا :** ته ر نه بوو - بریتی له پتهو بوون. خیس نخورد، کنایه از سختی و سفتی است  
**نه قاره :** کووس - گه ره نا. کوس، کرنا  
**نه قدینه :** نهوی له کیسه دا هه یت. نه ختینه

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

نه قییم : زور لی کراو - هه لیزارده. نه قی با ریشه کردی به  
 معنی مورد ظلم و ستم قرار گرفته شده می باشد و با ریشه  
 عربی به معنای پاک و برگزیده است.  
 نه قییمه : ناهز و سروشتی - مروّفه گان. سرشت، عقل و  
 طبیعت انسانها  
 نهک : نه گوا - نه ئاوا. مبادا، نه اینکه  
 نه که ران : نه گمن. نکنند  
 نه گرسنه : رزگار نه بوو - سووک و ترو. نمی رھید، رسته نمی شد  
 ، تکوین نیافته، رها نشده، حقیر و پست  
 نه گرهوو : نه گرن. نگرید  
 نه گورینی : مه گورن. تغییر ندهد  
 نه گیرو : ناگرتی. نمی گیرد  
 نه فره : دوعای شهر - تاروا - رت. دعای بد، رانده شده از  
 جامعه، نفرت  
 نه فری : په یوه ند دراو - جم نه خواردن. گسیل ندادن، حرکت  
 نکردن، رونق ندادن  
 نه فیسیا : نه خوساو - بریتی له پتو. خیس نخورد، نم نخورد،  
 کنایه از سختی و سفتی  
 نه قار : زور مرو مووشکر - که سی وا له سهر بهردیان چیو  
 هه لده کوتی. بسیار کنجکاو در امور و اخبار، کسی که روی  
 سنگ یا چوب کنده کاری می کند، دف زن  
 نه قیل : نامۆ - رینوار - کوژانه وهی و ته. غریب و مسافر ،  
 نقل کننده  
 نه لو : مه رو. نرو  
 نه لوا : نه چوو. نرفت  
 نه ماریوم : نابرمو - ناشکیتیم. نبرم ، نشکتم  
 نه مالاو : ناش ناکا - ناساوی. آسیاب نمی کند ، آن را  
 آرد نمی کند، نمی مالد  
 نه مه نه : نه ماوه. نمانده  
 نه میاوه : چه ما - گرنۆشی بود. خم گردید، سجده کرد  
 نه میقه : نووسراوه - تو مار. نه میق ، نوشته شده، مکتوب  
 نه نوینی : نه خه ونی - نه خه وی. نمی خواباند، نخواهد  
 نه نه ری : لووس و بی تام. لوس و بی مزه  
 نه نه ی : مه هیلن. نگذاری

نهوا : نه بوو - تازه نازو - نهک وا. نبود، دوشیزه تازه بالغ،  
 رمنق و توان، آواز، مبادا، نباشد  
 نه وارنو : نه هاوژی - هه نگاوه هه نه گرتی. نیاندازد، نمی اندازد،  
 پرت نکن ، راه نرو، گام بر ندارد  
 نه وازو : ناگرتی. نمی گیرد  
 نه واشان : گوژانیه گانیا. نغمه هایشان، نکند آنها  
 نه وال : کهن. دره کوچک، دشت  
 نه وایی : نه بووم - تازه نازو. نبودم، دوشیزه تازه بالغ نیز  
 معنی می دهد  
 نه ویه : نووره - نووگه. نوبت  
 نهوت : نه بیوت. نگفت  
 نهوران : نووگه - نوژه - شوینی نزم سهر بهره و خوار. نوبت،  
 محل پست و هموار، جای سرازیر و فرودست، محل  
 کم ارتفاع  
 نه وره شو : نه فرۆشی. نفروشد  
 نه وردی : نه تبرد. نبرد  
 نه ورو : به کهم روژی بهار. نوروز  
 نه وروزمانگ : مانگی که مزگینی بهار نه دات. ماهی که مزده  
 آمدن بهار را می دهد  
 نه وریو : نه پاچی. نبرد  
 نه ولا : له دواي نه مه - پیشیل کردن. بعد از این، پایمال  
 نکردن ، پایمال نکن  
 نه ولانو : پیشیل مه که. پایمال نکنید، پایمال نکن  
 نه ولاییم : پیشیل نه که یین. پایمال نکنیم  
 نه وهال : میز مندال. نوجوان  
 نه وه : نووره - نووگه. نوبت  
 نه وورد : بویر و کارا. دلیر و کارا، نبرد  
 نه وورینی : نه روژینی. نریزاند  
 نه وهس : هه ناسه. نفس  
 نه وی : نه بوو - نزم - نه بوون. نبود، نشد، کم ارتفاع ، نیستی  
 نه ویا : نه بوو - هه ژار و ترو. نمی بود، نبود، پست و حقیر  
 نه ویانی : نه وینم. نبینم  
 نه ویته : مزگینی - مزگانی. نوید، مزده و خبر خوش  
 نه وین : کویر - نه بی. نایبنا، نباشید، نشوی، نیستی یا نبودن  
 که در مقابل بودن و قدرت درک حقیقت قرار دارد.

## فهره نگوکی سه رنه نجام

نمه زانوئ: نازانوئ. نمی داند  
 نیئا: دایئا- لهم کاته دا. گذاشت، قرار داد، در این هنگام  
 نیه نا: دایئا. گذاشت  
 نیئوس: نیه. نیست  
 نیئیان: دایئا. گذاشتند  
 نیان: گذاشتند

نه وینوئ: نه یینی. نبیند  
 نه هاره: وردی مه که. آرد نکن، آرد نمی کند  
 نهاریوئ: ئاش ناگا - ناتویته وه. آسیاب نمی کند، ذوب نمی  
 کند، آرد نمی کند  
 نهی: له مه. در این، از این  
 نه یاروئ: نه بیئا - نه یوئیرا. نیاورد، جرأت نکند  
 نه یجه: زهل. قامیش، نی  
 نه یئا: هه ر ئیستا - لهم کاته دا. در این هنگام، در این لحظه  
 نیئا: دایئا. گذاشت  
 نیئات: هیشت. گذاشتی  
 نیارا: دایئا. گذاشت  
 نیام: هیشم. گذاشتم  
 نیان: هیشتیان - نهین - نیه. گذاشتند، نیابند، نیست  
 نیای: دایئا. گذاشت، گذاشتی  
 نیایی: هیشتن - هیشت. گذاشتم، گذاشتی  
 نیئت: توئیت - نیت. تو نیستی، نیستی  
 نیئت: مرخ له کارئیک خوش کردن. نیت کردن  
 نیئر: کات - وهخت - نوور. هنگام، وقت، نور  
 نیئر به ردان: وه رزی به ران گرتن. ماهی که دامداران قوچ نر  
 را داخل گله می فرستند که جفت گیری گله شکل بگیرد.  
 نیروما: نیر و می. نر و ماده  
 نیروهه ر: نیره کهر. نره خر  
 نیسک: جوئرئک دانه وئله به. عدس  
 نیقباو: رووبه ند. نقاب  
 نیشته: روئیش - نیشته وه - ورد. نشست، پایین آمده و ریز  
 ، خرد، کنایه از فروتنی و نیستی می باشد  
 نیشته جا: جئکه گرتن. جای گرفتن  
 نیئل: بقیسه ی ناگور. شعله های پرتوان و سوزان آتش  
 نیئلو: نه روئن. نروند  
 نیله: که له مه. بوغ  
 نیمه چل: نیوه چل - بریار - که مایه سی. ناقص، نصفه، ناتمام  
 نیمه ی یوت: نیوه بک له تو - نیوه بک له نیوه. نیمه تو ،  
 نصفی از شما  
 نمه دهو: نادات. نمی دهد  
 نمه زانوئ: نازانوئ. نمی داند

تبرستان  
 www.tabarestan.info



## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

**واچوم** : نه نیم - بلیم می گویم، بگویم  
**واچینک** : وتاریک - وشه یهک. مطلبی، گفتاری، کلمه ای  
**وافی** : هونیمانهوه \_ به لاین ناس. بافتیم، می بافی، وفای به عهد، کسی که به عهد خود وفا کند.  
**وال** : بان و بهرین و نزم. عریض و بزرگ و در عین حال دست یافتنی و کم عمق، طرف کم عمق و گشاد، باز  
**والا** : پارچه ی تهسک و ناسک. باز، تهی. پارچه بسیار نازک توری، بلند پایه  
**والاویت** : پالوتراو. بیخته، وسیله نرهمبیز، پالوده شده، کاندید  
**والاویتانه** : نللهک کراو - پاک و بهتی. غربال گردیده، بیخته شده است، بلند مرتبه هستند، خالص گردیده  
**والاوینج** : سرود والا  
**وانام** : خوتندم. خوانندم  
**وانان** : خوتنه واره گان - خوتنه ران. خواننده ها، خواندند  
**وانندن** : خوتندیان. خواندند  
**وانگ** : هه را. بانگ  
**وانگم** : هاوارم - دهنگم. بانگم، صدایم  
**وانه** : پی به بند. پابند  
**واوا** : چهند و چون. چنین و چنان، وبا  
**واهه** : هه ر نه مه. همین  
**واهور** : مه رده لوول - با و بوزان. گردباد، طوفان  
**وایه** : به لاین - ههروایه - راسته. وعده، هنگام، اینطور است، صحیح می باشد.  
**وایر** : قوریانی - نه چیر. قربانی، شکار  
**وایی** : هه به - کراونهوه. موجود است، گشودن، واقف گردیدن  
**وت** : گوتی - ناله - چوره. گفت، ناله، جرعه  
**وته** : خو - قسهو باس. خواب، گفته  
**وتار** : وتار. گفتار  
**وژد** : ویزدان. وجدان  
**وژ** : گیتو - ویرمان - تیر و پر. گنج، سرسام، لت و پار  
**وراستش** : نهوه ی رازندهوه - رازانهوه. آن را آراست  
**وراستهن** : بهستن - دووراندن - رازاندهوه. بستن، دوختن، آراستند  
**وراستی** : خه ملاوی. آراستی  
**ورچه وان** : چاودیز و تیمارچی. ورج. نگهبان و تیمارچی خرس  
**ورد** : بووچک - چکوله. کوچک

(و)

**وا** : بوون - نه مه به - نزیکتو - بلاو. موجود است، این است، نزدیک تر، دورتر، گشودن، هنگام، کاشکی، باد، بار، هان، اینک  
**وات** : گوتی - له مه ل تو - خوتنه سن. گفت، با تو، خود پسند  
**واته ی** : وته ی نهو - په یی. گفته اش، صحبت او  
**واتش** : وتی. گفت  
**واتشان** : گوتیان. گفتند  
**واتم** : وتم. گفتم  
**واتن** : وتیان. گفتند  
**واتوویت** : دهنگو - ویت وات. شایعه و گفته بی اساس  
**واده** : بریار. وعده  
**وادهم** : بریارم - به لیم. وعده ام، عهدهم  
**وار** : نه یلاخ - مان و سامان - خواردن - خوار. بیلاق، بار، دارایی، پسوند دارا بودن، محل و جای، پسوند فاعلی به معنای خوردن، پایین  
**واران په لئه** : خووساندنی زهوی به باران. ماهی که در آن اولین باران بعد از تابستان باریده می شود و زمین را برای شخم زدن مهیا و آماده می کند (آبان)  
**وارهم** : هه لاتوو. فراری  
**وارده** : خواردن. خوراک  
**وارگه** : هاوینه ههوار. زیستگاه بیلاقی، رخت و بار سفر  
**وارما** : فه رمان. فرمان  
**وارمای** : ده ستووری دا. فرمان داد  
**واز** : کراوه - وازهینان - خوازیار - هاویری. باز، گشاد، عدم مداخله در کار، خواهان، همراه، دوباره، لبریز، بازی  
**وارنامان** : جیا بوونهوه له ره سن - جینگه به جینگه. جدا شده از اصل، جابه جا شدن، انداختیم، دوباره، اندکی، برداشتیم  
**وازی** : کار و عادت، خواهان، همراهی، لازم  
**وازییه** : : فیلباز - زورزان. حيله گر، بسیار دانا  
**واش** : هه روا - لار و ناراست - هه له ی کار. همینطور هم، کج و ناهموار، پرت و اشتباه کار، فام، جدا، باشد، سالم و سرحال  
**واچ** : په یف. سخن  
**واچه** : بلئی. بگو

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

وهتری : گوتار. وتار، گفتار  
 وهتهن : خهوت - نوستوه. خوابید، خوابیده  
 وهچ : چرو - مندال. شاخه ای که تازه از درخت روئیده  
 باشد، بجه، فرزند  
 وهچکه : چرو - روله. فرزند، شاخه ای که تازه از درخت  
 روئیده باشد  
 وهچکه : زاروک. بجه  
 وهچی : بوچی. چرا؟  
 وهر : خواردن - بهفر - خور - سنگ - لا - هو. خور(فعل  
 خوردن)، پیش، برف، خورشید، سینه و بر، طرف، سبب  
 وهرانوهر : هاوسان. برابر  
 وهراره : وال - واله. گشاد، گشاده  
 وهرت : دهر کهوتنت - بهر یتت. جلوات، تنت، برپایت  
 وهرتاج : گیای بهتیره - گیای خور بهرهست. گیاهی است که  
 آن را پنبیره خوانند، گیاه آفتاب پرست.  
 وهرتر : پیشتر. جلوتر  
 وهرچی : قوملاخ. آماده، مهیا، خوب و پسندیده، انجام کار  
 وهرد : دووجار کیلندن. شخم بعد از شخم نخستین، کنایه از  
 تکرار کردن، ساقه گندم یا جو را در حال کوبیدن، زیر و  
 رو کردن، کنایه از یکی شدن با همسر، خورد  
 وهردار : ههنگره - هیز بده. بردار، بلند کن  
 وهردای : لات دا - بهرزی کردهو. کنار زدی، بلند کردی  
 وهرده : بهریده - خوئیری - خواردهمهنی. رها کن، لاقید، خوردنی  
 وهردهن : خواردن. خوردن  
 وهردی : پارویی خواردهمهنی. لقمه خوردنی، خوردی  
 وهرز : پیشلهوه - وهرزی کشت وکال. پیشه، قبل از، بلند،  
 موسم کشت و برداشت محصول، فصل، پخته کردن، پکر  
 وهرزی : کسب و کار - بهرز. کسب و کار، بلند  
 وهرزیز : وهرزیزی. کشاورز  
 وهرزکار : وهرزیزی. کشاورز  
 وهرس : پهگهر - قهلس. پکر، ناراحت  
 وهرک : بهرخ. بره  
 وهرگرم : براگهم - دهگرم. بردارم، برگیرم  
 وهرگه : خو راگری. تاب و تحمل، این طور است  
 وهرم : خهو - پیش - خهزته. خواب، جلوم، محفوظ در  
 سینه، خزینه

ورده : خر خیوال - بووچک - ورده. خرت و پرت، کوچک،  
 خورده  
 وردمان : چکوله مان. کوچکمان  
 وردی : بیتجهوانه ی درشت. کوچکی، خردی  
 ورسی : برسیتتی. گرسنگی  
 ورگ : گوری. گرگ  
 ورگرنی : گری تیه ردهم. شعله و رسازم، نورانی کنم  
 ورمز : خوی چاکی و روشنایی - خوی گه وره. هرمز، اهورا  
 مزدا  
 وری : گیزی. گیجی  
 وریا : شری - گیزی. زرنگ، هوشیار  
 وریانی : زیرهک - هوشیار - بههوشه. هوشیار است  
 وریزی : رایه - ههسته. برخیز، بلند شو  
 وریزا : ههستایه سه رپی. به پا خواست، برخواست  
 وریزان : ههستا. بلند شدند، به پاخواستن  
 وریزنا : ههستان. به پا خواست، بلند شد  
 وریزو : رابوون - ههسته - رابه رین. به پا شود، قیام کند،  
 برخیزد، بلند می شود  
 وریین : لهتیان کرد. بریدن، برید  
 وریینه : وراوه - پانه ران. هذیان  
 وجهری : کهلله رقی - دله راوگی. سر سختی، پیچ و تاب از  
 نگرانی  
 وزر : کوله بارنک له تاوان. بار گناه  
 وزرگ : کهوره. بزرگ  
 وزی : قسه بی نرخ و دریو. حرف بیهوده و طولانی  
 وزاریان : ههزمار کردن. حساب کردن  
 وشک : وشک و زر. خشک  
 وشیار : وریا - بههوش. هوشیار  
 وفاق : هاریکاری - هاودلی. سازگاری، همکاری، همدلی  
 ولك : پهراسوو. پهلر  
 ول و له : زیقه زیق. سروصدا، قیل و قال  
 وناو : ویل - پرژاو. ویلان، پراکنده  
 وناونام : ویلم - گوتته. ویلان و سرگردان هستم، گفتم  
 ون : بهستراو - سهر. بند، بسته شده، سر  
 وهنیف : وهوی. بووک، عروس  
 وه نهز بیهنه : به خوئا بی. بخود بیا

## فهره نگوکی سهرئه نجام

ودشت : شادیت - به خوازی تو. شادیت، خواسته ومد نظر تو  
 ودشتی : تامهزرو - حهز. اشتها، آرزو  
 ودشش : خوشی. خوشش  
 ودشگیل : گهران. خوش گشت وگذار  
 ودشله : خوزگه. ای کاش  
 ودشونه : دهروم. میروم  
 ودشیان : تی کهوتن - هه لپرز او. تو افتادن، پاشیدن، خوشحال شدن  
 ودک : کوتومت. مانند، مثل  
 ودکیانووه دل : دلگر. به دل می نشیند، حک شدن در دل  
 ودکشان : پاشه گشته. به عقب برگشتن  
 ودفات : نههگی تو. وفای تو  
 ودفقی : له گهل بوون. سازگار، موافق  
 ودقار : قیرو قیژه - به ئوقره. سروصدا، گفته ، تاب و تحمل، خشم و غضب  
 ودعزی : شیایو پیداکوتن. قابل وصف ، شاخص وقابل توصیف  
 ودل : پیش و بهر. اول ، پیش وجلو  
 ودلاتهن : لای توپه. پیش توست، نزد توست  
 ودله نان : یه کهم - له بهروهوم. اول می باشم ، در پیش هستم  
 ودنگ : که لا. برگ  
 ودله د : کارمامز - زاروک. آهو بچه، فرزند  
 ودلهک : گه لا زترین. زرین برگ، ولک  
 ودلیش : به نهو. به او  
 ودلین : له پیش دا - دترین. ابتدا ، قدیمی  
 ودم : من ناوا. من این طور  
 ودمن : بهنداو - خوئیدی - هه یه. بند، سد، بسته شده  
 ودنه : بو-گوزه - هونراوه - بهند. برای، سبو، بافته، بنده  
 ودنهت : بو تو. به تو، بر تو، برای تو  
 ودنهتهن : بو توپه. برایت می باشد  
 ودنهم : به من. به من، بر من  
 ودند : بهسترا - خوئیدی. بست، خواند، بستن و جمع شدن  
 ودندهی : خوئیدی. خواندش  
 ودنگ : زهنگ. رنگ، بند استخوان، بانگ، تهیدست  
 ودنگهن : شک - بی هیژ. تهیدست، بی نیرو  
 ودنگه : جیکه ی بهر بهست. جای سد

ودرمه : خه تووه. خواب است  
 ودرمه که فو : ده کهوی. می افتد  
 ودرمه کیشی : ده کیشی. می کشد  
 ودرمیزو : هه لده سی. بلند می شود  
 ودرمیلنا : ده بیشت. می گذاشت، قرار می داد  
 ودرن : وهرن - ناشکرایه. بیایید، جلویند، آشکار است  
 ودرنا : بهر له. قبل از  
 ودرنه : نه گینا - بهر له. وگر نه، اگر نه، قبل از  
 ودریو : رابواردن - بیره. ببرد ، به سر بردن  
 ودرهک : پیشین - دهشت. جلویی، خوشا، خارین، بیابان  
 ودرهم : نه خوشیکه - تیکه لاو. بیمار باریک، درهم، دق، کنایه  
 از گرفتار شدن به بدی می باشد، ورم  
 ودرهن : گری گرتووه - مافی نهوه - یاری. شعله ور است، مقدم است، دوستی  
 ودرین : کون - برژنه. پیشین، امر به ریختن  
 ودرینه : بهرتره - پینه - هه لرونه. پیشین است، بیاور، فروریز  
 ودرزاه : برژه ونه ندا - شیا. تراوشید، تراوش کرد، وزید  
 ودرزه : لیدان - پیوه دان هیژ و توانا. زدن، نیش زدن، بستن در، لاغری، تاب و توان  
 ودرزو : هاویشتن - بهم زووانه. انداختن، می اندازد، به این زودی ، انداخت  
 ودرهو : به نه نیش. به سمت  
 ودریویو : تو مار ده بی - بهرمله لا. تکثیر میشود، افزون آشکارو  
 عالم گیر می گردد  
 ودرژد : ویژدان - کهم ویژدان. وجدان، وجدان ناقص  
 ودهس : بهس - نه ندازه. کافی، بس، اندازه  
 ودهست : بهستی - هاویشتی. بست، انداخت  
 ودهسپ : پیداهل گوتن - ستایشت. وصف، ستایش  
 ودهسیل : کهرسته - هو. وسیله، علت، دستاویز  
 ودهسین : تی وامان. تأمل، تعمق  
 ودهسن : بهسه. کافی است  
 ودهسین : تی وامان - وهر بگره وه. تأمل، تعمق، توقف، باز ستاننده  
 ودهش : له یهک بوونه وه - خوشی. از هم پاشیدگی و باز شدن، خوشی  
 ودهشا : خوشه - ههر نهه یه. خوش است، خوشا، همین

## فهره‌نگوکی سهرئه نجام

**وهنگی** : ده‌نگ بویر - ناهمز. بدصدا، بد بانگ، بد رنگ  
**وهنیا** : هیشتن - به‌سترا. گذاشتن، بسته شد  
**وهها** : ناوا. اینطور، اینچنین  
**وههم** : له‌گه‌ل یهک. با هم  
**وهوی** : وهیف. عروس، بروک  
**وهی‌ته‌ور** : به‌م شیوه. به این شکل، بدین صورت  
**وهیشوم** : نازاوه‌چی. فتنه‌انگیز، مصیبت  
**وهیکان** : له‌گه‌م - له‌م جیکه. در این مکان  
**وهیف** : بووک - وهوی. عروس  
**وهینا** : لیره - نه‌کاته - به‌م شیوه - دانیان. در این جا، در  
 این لحظه، به این شکل، گذاشتن  
**وی** : نهو - وشه‌ی رمان. او، حرف تعجب، حرف اظهار درد  
**ویارا** : روون و ناشکرایه. نمایان و آشکار است  
**ویارده** : رابوورد. گذشته  
**ویت** : خۆت - گوتی. خودت، گفت  
**ویت** : وته. گفته  
**ویتان** : باتنده‌به‌که ناسراو به‌که‌م ناوه‌زی. پرنده‌ایست مشهور  
 به کم‌هوشی  
**ویتان** : خۆتان. خودتان  
**ویتای ویته** : وته‌ی دووباره. گفته شده‌های گفته شده،  
 صحبت تکراری  
**ویتنه‌نی** : خۆتی؟ - وته‌نی - وتی. خودت هستی، گفتنی،  
 گفتی  
**ویتتی** : سهرگه‌ردان - وتت. سرگردان، گفتی  
**ویتچن** : سهرن. غربال  
**ویتچیاوه** : سهره‌تکراو. غربال شده، بیخته شده است.  
**ویتچیر** : فرمان. فرمان  
**ویتد** : خۆت. ویت، خودت  
**ویتدانچی** : پاسه‌وان. پاسبان، مأمور  
**ویر** : هوش - بیر. فکر، هوش، یاد، خاطر  
**ویرا** : به‌وره - وستا. شجاع، استاد  
**ویرای ویر** : رازاندنه‌وه‌ی روچ و بیر. آراینده روح و فکر،  
 پیراینده افکار و اندیشه، اندیشه ناب  
**ویرای** : رازاوه - به‌وره. آراینده، پیراینده، شجاعت  
**ویرت** : بیرت. فکر، یادت  
**ویره‌گا** : نیواره. غروب، دیروقت

**ویرین** : جه‌ریزه - بویری. نرسیدن، جرأت  
**ویژ** : قین له‌دل. نفرت داشتن و دل برآمدن از چیزی  
**ویژا** : په‌یدا بوون - جیا بووه‌وه - هه‌ستا. به وجود آمد، جدا  
 شد، درخواست  
**ویزاوه** : شوین هه‌لگرتن. به وجود آمد، شد، گردید، تعقیب  
 کرد، به دنبال بودن، پیدا کردن و گرفتن رد.  
**ویزو** : هه‌لده‌ستی. بلند می‌شود، به وجود می‌آید، درخواست  
**ویزی** : ده‌نگی نووره - زیکه - له‌ناکاودا گه‌یشتن. صدای ویز  
 ویز، بودن نه به شکل مطلوب، یواشکی، مخفیانه سررسیدن  
**ویژ** : گه‌مزه - سهرن کردن - پاشگر به‌مانای وته‌بیژ. گنج،  
 هالو، خوش، بیخشن، غربال کن، پسوند به معنای گوینده،  
 گفتن  
**ویژا** : نیله‌کی مکره‌ی غربال کرد  
**ویس** : هه‌رتیم - ماله‌بند. ناحیه، منطقه، بیست  
**ویش** : نه‌ویش. او هم، خودش، کج و ناهموار، پرت و  
 اشتباه کار  
**ویشان** : خۆیان. خودشان  
**ویشووم** : هه‌له‌کار. پرت و اشتباه کار، مصیبت  
**ویگا** : له‌م کاته‌دا. در این لحظه  
**ویلان** : سهره‌لگرتوو. گردان  
**ویم** : خۆم - جه‌رمگ - نوورانی. خودم، سفید، نورانی  
**وین** : بینر - چاو. بیننده، دیده  
**وینا** : دیار - دیتن و ناسین - گوناح. بینا، دیدن و شناختن،  
 گناه  
**وینه** : شیوه - له‌وی - نه‌وان. مانند، شکل، آنجا، آنها  
**وینو** : ده‌بینی - ده‌بینم. می‌بیند، می‌بینم  
**ویهرد** : رابوورد. گذشت  
**ویهرده** : رابوورد. گذشته، فراموش شده  
**ویهرده‌ی** : رابردوویی. گذشته‌اش

## فهرده نگوی سهرنه نجام

(هـ)

ها : ههیه - هه نووکه - نمازه. هست، آری، اکنون، آگاهی، اطلاع، اشاره  
 هات: ناما - بهخت - ماله هات. آمد، شانس، سال پرمحصول، اطلاعات  
 هاج : سهرگیژ - بزوز. متحیر، درمانده، ناآرام، بازیگوش  
 هاژه : دهنگی ئاو یان «با». صدای آب یا باد را گویند  
 هار : نامرزی وهك ئارد کردن. ابزار آرد کردن، کسی که چیزی را آرد کند، سنگ آسیا  
 هارز : وهستای شمشی سازی مسری. هارس مصری استاد شمشی ساز  
 هاروت و ماروت : ناوی دوو فریشتهی بابولی. نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای بابل است که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی گشتند.  
 هاری و ههرهج : مزیر - بهدفر و به ئازار. هار هاج، ستیزه‌جو و ناآرام  
 هاز : توانا - هیز. توان، نیرو  
 هازه : گیاهه که گیاهی می‌باشد، بذر گیاهی شبیه گندم  
 هاس : ترس و خوف - ههست - خواست - نازه لیک درنده وهك پلنگ. ترس و بیم، احساس، خواست، یوزپلنگ، کمک، قرض دادن  
 هاسی : سهخت و دزوار. سخت و دشوار  
 هاشار : شاروه. نهان  
 هاشیت : هاوئشتی. انداخت  
 هاچکوکچک : ناوی تابهت - مه‌ناره - چهپکه گول. اسم خاص، مناره، گلدسته، میل و نشان، ههچکوکچ  
 هاف : لا - کن - مه‌رتبه‌ی مال. نزد، پیش، طبقه بالای ساختمان، آماده بودن، اسم صوت  
 هالووم : هه‌لمای ده‌رووم. گرمای وجودم، زبانه آتش درونم  
 هالائی : بو ناوداری. برای نامداری، در معنی ومستی  
 هام : کو - بازنیی - خوئی. هم، جمع، گرد، نمک  
 هاما : دیت. می‌آید  
 هام شهره : هاوبه‌یمان - هاوبه‌لین. هم شرع، هم شرط و اقرار  
 هاملو : هاوبه‌ش - گوتومت. شریک، همتا، همانند  
 هامه‌ئی : دیت - هاوئویی. می‌آیی، آمده‌ای

هامیته : ناوتیه - تیکهل. آمیخته، مخلوط، درهم  
 هامیت : ناو ئاخن. داخل  
 هامیتی : هاته ژوور. داخل شدن  
 هامین : مؤلت بو دانه‌وه‌ی قهرز. مهلت دادن، پرداخت وام را به تأخیر انداختن و مهلت دادن، همانند و همتای او ساخت، شبیه به هم کرد، تابستان، در هم آمیخته  
 هان : دهنه - تیش و ئازار. تحریک، درد و آزار، ارزن تلخ، کلمه برانگیختن  
 هانا : هانا وه‌به‌رکی خستن - هانای چاو - ئاوا. پناه بردن و دادخواهی، تیروی بینائی، این طور  
 هانج : جه‌ژن و شادی. هانگ، بزم و جشن  
 هانه : هان - بزووتن - هانه هانه. تحریک، در آن حرکت، وادار کردن  
 هانی : کانی - چاوکه. چشمه  
 هاهیت : بوون - هه‌یت. بودن، هستی  
 هاو : ییتی هاوبه‌شی بوون. حرف شراکت، حرف ندا برای دور، او، چگونگی، کلمه‌ای که در هنگام حمله بر دشمن استعمال می‌کنند.  
 هاوار : قاو. فریاد، نام روستائی در شهرستان حلبچه در سلیمانیه عراق می‌باشد.  
 هاوسات : دراوسی. همسایه ات  
 هاوشه‌رد : هاوبه‌یمان. هم شرط و اقرار  
 هاورده‌ن : هینایان. آوردند  
 هاومار : ریک، بی‌بهرزی و نزمی، هامار، هموار  
 هاوه : به کهلک هاووو، پیویست، بدرد بخور، بجا، پربهره، لازم، ضروری  
 هاویت : ناوتیه، تیکهل، درهم، مخلوط، همنشین  
 هاوین : ناوسان، هامن، تابستان  
 هاییت : ژیوار - به‌ره‌للا، هستی، آزاد و رها  
 هایه : هیلکه، تخم  
 هاییی : زانیاری - وشه‌ی رامان - وشه‌ی به داخ بوون. های، اطلاع، حرف تعجب، هستی، کلمه تأسف، نام و نشان  
 هدائی : ده‌نگ و بانگی خوئش، آواز خوش  
 هائییدن : به‌لی تمه‌یه، بله این است  
 هره : له‌گره، لیره، این جا

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

هوریزان : بلند شد، به پا خواست، قیام کردند، بلند شدند  
 هوز : خیل - توژ. عشیره، ایل، جمعیت، گردو خاک از زمین  
 برخاسته، دومین کلمه مصنوعی از کلمات ابجد می باشد  
 مرکب از ه. و. ز.  
 هوژه : دهنگی به تهوژمی با. صدای تندباد، آمدن دسته جمعی  
 هوژم : گهوره بی. بزرگی  
 هوژمت : گهوره بیت. بزرگی ات  
 هوژمش : مهزن بوونی. بزرگیش  
 هوسار(خوسار) : پرووکه بهفر. پژ، برف ریزه ها که از شدت  
 هوای سرد مانند زerk از آسمان بریزد  
 هوسار کن - لا. نزد  
 هوسکار : به ناوژ خوش فکر  
 هوشهنگ : از پادشاهان سلسله پیشدادی است که آهن از  
 سنگ استخراج کرد و پیدایش آتش و جشن سده یادگار  
 اوست، در اوستا هئوشینگه آمده که جزو نامورانی می باشد  
 که ستوده شده و همچنین آمده که ایرانیان از پشت  
 هوشنگ می باشند و نخستین پادشاه نیز خوانده می شده.  
 هوک : ناوات - کری کرده نهوه. آرزو، باز کردن گره  
 هول : هول - به پهله. هراسان، سراسیمه، بی قرار  
 هولان : گه می کوچان. چوگان بازی  
 هوم : هیل - شیف - کیل دراو. شیار شخم، زمین شخم خورده  
 و آماده، شوم  
 هومی : ناوات - هیوا. امید، امید  
 هونهر : هونهر - شهرفان. هنر، جنگاور  
 هونی : بکوژ. خونی، قاتل  
 هونیان : بکوژان. قاتلان  
 هوو : نهو - ماژ. او، حق  
 هوود : بریار - سویر. حکم، قاطعیت در فرمان روابی  
 هووه : ناوژن - نهو شته. پارو، آن چیز  
 هوور : خوژ. آفتاب  
 هووم : شیف - به بیت. زمین شخم خورده و آماده، کنایه از  
 آماده و بکر، بر توان و غنی  
 هووی : بانگ کردن له دوور. حرف ندای دور  
 هوی : به تین. شرط، پیمان  
 هوویه : به تین. شرط و پیمان

هرهب : نوعی صمغ که با آن تسبیح و اشیاء قیمتی درست  
 میکنند  
 هرشتا : هیزش، پهلامار. هجوم، حمله، تکرار کار  
 هرمان : کوچ - دووری. هجران، دوری  
 هرهب : وشه به که بو سرنج راکیشان. اسم صوت، کلمه ای برای  
 متوجه کردن، صدا در آوردن  
 هل : سهره و ژووری - مله. سربالائی، گردنه  
 هل وه هل : سهر بهره و ژوور - مله به مله - به دژوار سهرکهوتن .  
 سربالایی، گردنه به گردنه، بازحمت صعود کردن  
 هلوت : نوقسان - هوهوهوه. ناقص، مهمه  
 هنج : ههجن کردن - ورد کردن. ریز ریز، خرد شده با چاقو  
 هند : نه اندازه - پیشی - بریتی له حورمهت. اندازه، مقدار، نزد،  
 پیش، کنایه از ارج و احترام  
 هنگاو : ههنگاو. قدم، گام  
 هنو : سوژ و قرچی دل. جوش و خروش درونی، به درد آمدن  
 دل بر اثر عشق، هنو هاتنی دل  
 هو : از ابزار شخم زدن، کلمه ای برای راندن و برگرداندن  
 گاو هنگام شخم زدن می باشد  
 هو : بهرهم - هوکار. بهره، فایده، خود، انگیزه، امید، ذات  
 حق، سبب و دلیل  
 هوپ : هوپه - جیگه ههلدانی چند ره شمال. محل بریایی  
 چند چادر  
 هوپر : خوژ. خورشید  
 هوذا : خواوه نند. خدا، معادل آن در عربی هوذا است، این  
 است، می باشد  
 هوژ : ههور - ههنگوژاو - جوآله. ابر، برافروختگی، جوال،  
 خرار  
 هوژا : به رهتهوه. اساساً، ذاتاً  
 هوژزان : ههستا - ههلی کرت. برخواست، بلند کرد، به پا کرد  
 هوژنای : ههنگرتن. بلند کردن، بیدار کردن، بلند کرد، به  
 پا کرد  
 هوژستهی : ههستان - خه بهر بوونهوه. برخاستن، بیدار شدن از  
 خواب، قائم شدن  
 هوژمژگان : ناورگه. آتشکده  
 هوژیزا : ههستا. برخاست

## فهره‌نگوکی سهرئه نجام

هویل : ههول- سراسیمه، گیج، خالی، تهی  
 هه‌تانا : بهم نه‌اندازه. تا این اندازه، باز هم بیشتر، تا اینکه، حتی آنجاست  
 هه‌تاو : خۆر- آفتاب  
 هه‌تکار : به‌مه‌لا کردنی نه‌ینی. پرده دری، آشکارنمودن راز، اشاره به خلقت و آموختن هزار و یک اسم و علم ازلی به آدم توسط خداوند است.  
 هه‌دره : دبی مهرگ. از شدت ناراحتی مردن  
 هه‌دیر : پارتیز- به فیروندان. احتیاط، تلف کردن  
 هه‌دیران : به فیرودا چون. ضایع، هدر  
 هه‌ر : فقط، نشانه استمرار، همیشه، حتماً، خر  
 هه‌را : ئازاوه. آشوب و هنگامه، صدای بلند، فراخ، گریز  
 هه‌راش : له یه‌ک ده بران. از هم گسیخته، متلاشی  
 هه‌را : ئازاوه. آشوب و هنگامه  
 هه‌راکهم : هه‌را ده‌کهم- هاوار ده‌کهم. فریاد می‌زنم، گشاده روی می‌روم  
 هه‌راگیل : ئاواره. آواره  
 هه‌راو : ره‌ویانه‌وه. گشاده، گشاد  
 هه‌راوی : هه‌راو- ئازاوه. همین‌طور، آشوب و هنگامه، راه انحراف و دور  
 هه‌ریور : البرز  
 هه‌رد : زه‌وی- کتوه کوچگینه- ئارد. زمین، کوه سنگی سخت، خرد شده، آرد، گرد شده، هر دو  
 هه‌ردان : سهرزه‌مینی سخت. سرزمینهای سخت، کوههای صعب‌العبور  
 هه‌ردی : در دوتنگ. شک، دودلی  
 هه‌رده : سهره‌لگرتوو- سل- له ناو چوون. سرگردان، سست، نابود شدن، گذشته، بیابان  
 هه‌رده‌نم : ورد- شیت بووم. خرد شده، دیوانه شدم  
 هه‌رده‌نی : خواره‌مه‌نی- شیتی. خوردنی، دیوانه شدی  
 هه‌رمی پشکوان : ر. هه‌رمی پشکوان  
 هه‌رمی پشکوان : امرود شکوفان که در بعضی از مناطق نام دومین ماه کردیست، درخت امرود یا گلابی وحشی شکوفه کرد.  
 هه‌روهکی : هه‌ر وه‌گوو. همانند...، به مانند

هه‌رون : جینگه پی- جینگه. جای پا، رد پا، جای  
 هه‌ره‌ج : هار- به‌دفر. هاج، نا آرام، ستیزه‌جو  
 هه‌ره‌نجه : درگای کارتیزه. آن قسمت از قنات که رویش باز است و پوشیده نیست  
 هه‌ره‌نگ : هیزو توانا- هونه‌ر. توانایی، هنر  
 هه‌ریز : فریز  
 هه‌ریس : زۆر به‌که‌ین- پارتیزکار- دلمردوو- حلیم- شرو شیتال. بسیار مشتاق و راغب، پرهیزگار، دلمرده، آش حلیم، کنایه از لت و پاره شدن  
 هه‌زاران : بولبولان. بلبان  
 هه‌سپیل : شوننی کو کردنه‌وه‌ی ئاو. محل ذخیره آب، استخر، آب انبار  
 هه‌چکوچ : تویز  
 هه‌فتا کوپیز : هه‌وت شیوه- هه‌وت مان. هفت طرح و قالب، هفت خانه، هفت گوشه  
 هه‌فتاد و دوو پیر : مقام ارشاد و راهنمایی را دارند و به جای داوود و کیل بر یارسان می‌باشند که سرحلقه ایشان پیر رستم سو می‌باشد، عدد اشاره می‌باشد که نزد سایر اقوام نیز مقدس است چنانکه کشتی و بندی که زرتشتیان همیشه بر میان دارند از هفتاد و دو نخ بافته شده است.  
 هه‌ل : وال- جار- وه‌ک هه‌لگردن ئاگر. گشاد، باز، دفعه، پیشوند به معنای بلندی، بالا، اشتعال، افروختن  
 هه‌لا : هه‌وه‌وه- شه‌ر- هه‌وای تاریک و بی‌خۆر. همه‌مه، جنجال، نزاع، هوای تاریک و بدون آفتاب، کنار، پوسیده  
 هه‌لات : خۆره‌لات- مانگ هه‌لات. طلوع کرد، برآمد، بالا آمد  
 هه‌لاوان : گه‌رمای به‌رده‌وام. گرمای بی‌در پی  
 هه‌لاویت : به‌گر بوون. فروزان، در بلندی قرار گرفته  
 هه‌لاویته : فیشقه‌ی کرد. فوران کرد، بالا آمد، به سر آمده  
 هه‌لده‌تکینی : هه‌ناسه سواری- به‌په‌له قسه کردن. شرحه شرحه، نفس نفس زدن از شدت هیجان یا خستگی، با شتاب صحبت کردن  
 هه‌لریژ : رزاندن- برژنه. ریختن، بریز  
 هه‌له : ساو- دۆخی نادروست بوون. سهو، اشتباه  
 هه‌له‌ت : زه‌وی سه‌خت و پنهو. زمین سفت و سخت، پرتگاه سخت در کوه، کنایه از سختی و دشواری

هویل : ههول- سراسیمه، گیج، خالی، تهی  
 هه‌تانا : بهم نه‌اندازه. تا این اندازه، باز هم بیشتر، تا اینکه، حتی آنجاست  
 هه‌تاو : خۆر- آفتاب  
 هه‌تکار : به‌مه‌لا کردنی نه‌ینی. پرده دری، آشکارنمودن راز، اشاره به خلقت و آموختن هزار و یک اسم و علم ازلی به آدم توسط خداوند است.  
 هه‌دره : دبی مهرگ. از شدت ناراحتی مردن  
 هه‌دیر : پارتیز- به فیروندان. احتیاط، تلف کردن  
 هه‌دیران : به فیرودا چون. ضایع، هدر  
 هه‌ر : فقط، نشانه استمرار، همیشه، حتماً، خر  
 هه‌را : ئازاوه. آشوب و هنگامه، صدای بلند، فراخ، گریز  
 هه‌راش : له یه‌ک ده بران. از هم گسیخته، متلاشی  
 هه‌را : ئازاوه. آشوب و هنگامه  
 هه‌راکهم : هه‌را ده‌کهم- هاوار ده‌کهم. فریاد می‌زنم، گشاده روی می‌روم  
 هه‌راگیل : ئاواره. آواره  
 هه‌راو : ره‌ویانه‌وه. گشاده، گشاد  
 هه‌راوی : هه‌راو- ئازاوه. همین‌طور، آشوب و هنگامه، راه انحراف و دور  
 هه‌ریور : البرز  
 هه‌رد : زه‌وی- کتوه کوچگینه- ئارد. زمین، کوه سنگی سخت، خرد شده، آرد، گرد شده، هر دو  
 هه‌ردان : سهرزه‌مینی سخت. سرزمینهای سخت، کوههای صعب‌العبور  
 هه‌ردی : در دوتنگ. شک، دودلی  
 هه‌رده : سهره‌لگرتوو- سل- له ناو چوون. سرگردان، سست، نابود شدن، گذشته، بیابان  
 هه‌رده‌نم : ورد- شیت بووم. خرد شده، دیوانه شدم  
 هه‌رده‌نی : خواره‌مه‌نی- شیتی. خوردنی، دیوانه شدی  
 هه‌رمی پشکوان : ر. هه‌رمی پشکوان  
 هه‌رمی پشکوان : امرود شکوفان که در بعضی از مناطق نام دومین ماه کردیست، درخت امرود یا گلابی وحشی شکوفه کرد.  
 هه‌روهکی : هه‌ر وه‌گوو. همانند...، به مانند

## فهره‌نگوکی سهرنه نجام

هه‌له‌د : کتوی سه‌خت و هاوژگه . کوه سخت و برتگاه  
 هه‌لی : هه‌ل بیت- هه‌ستی- طلوع کند، بلند شود  
 هه‌لیمه : رووت. عربان  
 هه‌لین : به‌رزکردنه‌وه- به‌رزه‌وه‌که. بلند کردن، بلند کن، باش  
 هه‌لینی : به‌رزه‌وه‌که . بلند کن، به پا کرد  
 هه‌م وتیش : هه‌ر نه‌ویش گوئی. هم او گفت  
 هه‌م تازمن : هاوتا- ریکت. همتا، برابر  
 هه‌ما : له گه‌ل په‌کتر بوون. با هم بودن، در کنار یکدیگر  
 هه‌مانه : ته‌لیسی گه‌وره. کیسه بزرگ، انبان  
 هه‌میگتانه : هه‌موو ئی‌توه. همه‌ شاماها را  
 هه‌می : گرد شدن، جمع گردیدن، سقام پیدا کردن  
 هه‌ن : له بوون دان- دارایی- نه‌ندازه. هستند، موجودند،  
 دارائی، این اندازه، پیشوندی به معنی شیرینی، هست  
 هه‌نا : ده‌سی گه‌یشتن- فریا گه‌وتن- سو‌مای جاو- در دوتنگ.  
 دسترسی، فریادرسی، نیروی دید، شک و دو دلی  
 هه‌نان : هه‌ن- هه‌م. هستند، هه‌م  
 هه‌نه‌ن : هه‌به. هست، می‌باشد  
 هه‌نج : جو‌زی دورمان- دوو‌گه وشر- نوعی دوخت، تیره،  
 کوهان شتر  
 هه‌نجار : شیاو- هه‌موار- ریکت. شایسته، مناسب، هموار  
 هه‌نجام : ته‌واو- نه‌نجام. پایان، انجام  
 هه‌نجی : هنج، دو شخص که بر یک قصد و اراده باشند،  
 دو چیز را گویند که یک کیفیت و یک قدرداشته باشد،  
 انداختن و کشیدن نیز معنی می‌دهد.  
 هه‌نگ : هیز- کیش- میشه‌نگف- ناز- ده‌لالی. قدرت، وزن،  
 شوکت، وقار، هوش، قصد، زنبور عسل، جشن و سرور،  
 توده بسیار، ناز و دلبری، حيله و نیرنگ  
 هه‌نگا پر : هه‌نگوتن بری- که‌سی که هه‌نگه‌فین له گوژه ده‌بری.  
 عسل بر، کسی که عسل را از کندو بیرون می‌آورد  
 هه‌نگان : میشه‌نگف. زنبور عسل، عسل  
 هه‌نده‌ت : تا نه‌و راده. آن قدر  
 هه‌نده‌نان : فره- گه‌لیک- زور. زیاد، بی شمار  
 هه‌نی : هاوژی- هه‌روا- ئیتر- گانی- زورتر- جاودتیری- شووتی.  
 همراه، اینچنین، دیگر، عقیده و مرام، هنوز، بیشتر، چشمه،  
 اندکی، حالا، در این وقت، ناگهانی، بودن، هندوانه، هستی

هه‌نی‌ت : کتیلاندن. شخم زدن  
 هه‌و : هاوتا- هاو‌به‌ش. هیو، لنگه، همتا، شریک  
 هه‌وار : هاوار- له‌یلخ. فریاد، ییلاق  
 هه‌وارگه : جیگه و شوین. مأوا، جای و مکان  
 هه‌وری : هاوژی. همراه، رفیق  
 هه‌وران : ئیران- کتوی سه‌ر به‌هه‌ور. ایران، کوه هورین، اشاره  
 به قباله شاه خوشین که در این کوه مخفی نموده است  
 هه‌ورین : نام کوهی می‌باشد معادل کوه قاف در اورامان که  
 شاه خوشین به هنگام پرده گرفتن قباله‌ئی را در آن پنهان  
 می‌کند و می‌فرماید هرکس بعد از آن را بیابد او شاه  
 خوشین یا مظهرالله می‌باشد. ر. تاش هه‌ورین در تکمله  
 هه‌وسار : هه‌فسار- نه‌وسار. افسار  
 هه‌وس : راهتیا. تعلیم، یادگیری  
 هه‌وشه‌چی : به‌ریرسی هه‌وش و مال. حیاط بان، کسی که  
 مسؤول بر امورات حیاط خانه باشد  
 هه‌ول زستان : په‌کم روژی چله گه‌وره. اولین زمستان، نخستین  
 ماه زمستان برابر با نخستین روز چله بزرگ  
 هه‌ول : جاک- بویر- تی گوتشان- په‌له. خوب، شجاع،  
 کوشش، عجله  
 هه‌ولئ زستان : ته‌قالا بو زستان- مانگی نه‌وه‌ل زستان. کوشش  
 برای زمستان، اولین ماه زمستان  
 هه‌وه : هاوتا. هیو، لنگه، همتا  
 هه‌وه‌ر : زه‌بوون- دیارده- هه‌وال- زانیاری. دون، مظهر، خیر،  
 آگاهی  
 هه‌وه‌س : بیخو- بیهو. عبث، بیهوده  
 هه‌وه‌سته : تکا- له به‌ر تکای خوئی. خواهش، بنا به خواسته  
 خود  
 هه‌وه‌ن : به‌زم و شایی. شادی و سرور  
 هه‌وه‌نگ : ناوان. هارن  
 هه‌وی : له کار- به‌ئی- بو رابواردن. درکار، بلی، وسیله  
 سرگرمی، حرف ندای دور  
 هه‌وینم : هیم و سرشتم. ذاتم، سرشتم  
 هه‌ی : وشه‌ی رامان. حرف تعجب، پیش در آمد پناه بردن و  
 کمک خواستن، پیش در آمد سرزنش  
 هه‌یتاهه‌یت : په‌یتا په‌یتا. پی در پی، مکرر



## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

هیناومهانه : هاوردمان. گذاشته ایم، آورده ایم  
 هیناومه : هاودهم. آورده ام، آوردم  
 هیو : نازوه. آشوب و بلوا  
 هیورد : ورد - خاش. خرد، ریزریز  
 هیوئی : بکوز. قاتل  
 هیوی : تکا - نومیید - ناوهنگ - مچوی. خواهش، امید،  
 شبنم، رطوبت

تبرستان  
 www.tabarestan.info

هه ی هه ی : تر کنازی  
 هه یه : وا دهرده گوی. هست، چنین پیدا است، می باشد  
 هه یکه : قیره ی تاراندن. نهیب زدن برای راندن، نهیب زن تا  
 برود  
 هیت : خوت - کیلاندن - به تو. خودت، شخم زدن، به تو  
 هیتار : جووتیار. جفت یار، کسی که با گاو زمین را شخم  
 می زند، شخم زن  
 هیته وان : جووتیار. هیتار  
 هیجوی : سه یوش - خوازگه - پهرده. حجاب، خواستگاری ،  
 پرده  
 هیر : ناگر. آتش  
 هیری : ناورین. آتشین  
 هیز : هیز. نیرو، توان، قوت  
 هیسر : چواربا - نوسپ. استر، چهار پا، هیسر، اسب  
 هیسره : هومار - که نوو - زمهر. انبار، کندوی غله، آذوقه  
 هیش : کیلاندن. شخم  
 هیشتا : هنوز  
 هیشتان : هنوز  
 هیل : هیل کیلاندن. شیار شخم، میدان جنگ، پسوند به معنای  
 گذارنده، هشتن، نیرو و توان، کج و ناهموار، سمت و سو  
 هیلان : هه هیلک له کیلاندن. شیار شخم، شخم زدن، نیرو و  
 توان  
 هیم : بهرته. شالوده، زیر بنا، روش و اخلاق، خودم،  
 می آیم، سنگ بزرگ، اصلی  
 هیمان : یومان - هه نووکه. برایمان، هنوز  
 هیمه : لهک و پوی هه رسی گراوی دار. شاخه های هرس شده،  
 هیزم، شاخه های زائد  
 هیمن : هیمن. شکبیا، آرام  
 هیمو : داوین پاک. پاکدامن  
 هیمی : داوین پاک - بهرته یی - بهردی - مچوی. پاکدامن،  
 اساسی، سنگی، نم، رطوبت  
 هین : وا - نهو راده - تاییهت - پهروه رده - عیلم و زانست.  
 چنین، اینقدر، ویژه، منسوب به، آموزش، علم و دانش،  
 خبر، آنها، اینها  
 هینا : هاوردن - راهینا و زانا. آورد، آموزش دیده و ماهر

## فهرهه نگوکی سه رنه نجام

یانگه : رمیگه‌ی سه‌ساره‌وه. ظرف مکان، استراحتگاه  
 یانکیه : دل. قلب، ظرف  
 یانو : مال. خانه  
 یانه : مال. خانه، منزل  
 یانه‌ی دهند : جینگای گا و ئاسن. جای گاو آهن در خیش،  
 کتابه ازویران کردن  
 یانی : وایه. یعنی  
 یاوا : گه‌یشت. رسید، آمد  
 یاوام : گه‌یم. رسیدم  
 یاوایدی : گه‌یشتن. رسیدید، رسید  
 یاوایمی : گه‌یشتن. رسیدیم  
 یاوه‌ئان : گه‌یاندیان - گه‌یشتن. رسانیدن، رسیدند  
 یاونا : گه‌یشت - گه‌یاندی. رسید، رسانید  
 یاوو : بگات - گه‌یشت. برسد، رسید  
 یاویا : گه‌یشت. رسید  
 یایی : له ناوه‌گانی خواوه‌ند. از اسماء الهی می باشد  
 ید : له پیش ده‌ست. در بر، جلو دست، بردست  
 یرقه : تاوان. برق، جرم و گناه  
 یری : عدد سه ۳  
 یری رۆ : سی رۆزه. سه روزه  
 یو : بهک - نهو. یک، او  
 یوت : ویت، خوت. خودت  
 یوتی : دیار و به‌راچو. یوت، غیر از، یوتیه، جدا بودگی،  
 مشخص، شاخص  
 یوه : به‌کی. یکی  
 یورت : جینگه. جایگاه، مکان، موضع، قرار گرفتن روح در  
 جسم و جامه  
 یورتاک : دانه‌وتله. غله  
 یوز : نازه‌تیک‌ی درنده‌یه له پشیله‌گان. یوزپلنگ، ترکی عدد  
 صد می‌شود، تفحص و جستن مانند رزم‌بوز به معنای  
 رزم‌جو، نگهبان، سخنی است دیگر گونه  
 یوزل : uzul، وستا و پرپوخته. ماهر، متخصص، پخته و کامل  
 uzaoyli : اهل فضا، ساکن در یکی از کرات فضا، نوعی  
 مخلوق فضائی که تصور می‌رود در یکی از کرات ساکن  
 باشد و با تکنیک ویژه‌ای که در اختیار دارد به کرات دیگر  
 نیز سفر کند.

## (ی)

یا : سه‌ره‌تای خولقاندن. ابتدای خلقت، اولین جلوه حضرت  
 حق، از اسماء الهی  
 یات : بیر. یاد  
 یاخو : یان نه‌وه‌ی گه. یا اینکه  
 یار : خوا - دؤس. خدا، معشوق، دوست، کسی که پیرو  
 بینش یاری باشد  
 یاردیده‌گانی : رووناک بیر. روشن ضمیر، یار واصل و واقف  
 به اسرار  
 یاره‌ما : بن و بوته‌ی باخی. بوته پالیزی  
 یارسان : از دو جزء تشکیل شده یار به معنای دوست و یاور  
 و همراه، و «سان» که به چند معنی آمده است، یکی به  
 معنای گروندگان و یا پسوندی برای جمع بستن و یا وابسته  
 بودن و دیگر اینکه «سان» در هورامی به معنای پادشاه  
 و سلطان آمده است. یاران سلطان، مردمی که پیرو آئین  
 یاری باشند، گروندگان به بینش سلطان اسحاق.  
 یاسا : زاگوون. قانون، شیوه، راه و روش مشخص  
 یاساخ : تنبیه، کلمه ممنوعه، طعنه، قانون، به زحمت  
 افتادن برای به دست آوردن مراد و مطلب و یا پرداختن  
 تاوان و مکافات است.  
 یاساق : یاساخ  
 یاساغ : یاساخ  
 یاساول : چاودیز. نگهبان، دربان جم، کسی که مؤظف به  
 نگهبانی از جم می‌باشد برای راه ندادن خار و غیر یار در آن  
 حریم.  
 یاقوو : یعقوب، یاقوت  
 یاقیتی : ناقیق. عقیق  
 یاگه : مال - جیکه. منزل، جا، مکان  
 یاغما : دزی - تالان. یغما، تاراج  
 یال : به‌ماله. آل، خاندان  
 یام : داو - نه‌بوون. دام، ندانستن، خطا رفتن، دادم، شدم،  
 یک در میان جمع، پیوند جمع، یا اینکه، او را قرار بده  
 یامی : داو - به‌هه‌له‌چوون. دام، خطا رفتن  
 یانم : تاسه‌بار. مشتاق دیدار، آرزومند  
 یانه : مال. خانه

## فهرهه نگوکی سهرنه نجام

جهت وی سوگند خورده گفت هر آنچه از من سؤال نمائی اگر چه نصف مُلک من باشد به تو ارزانی خواهم فرمود، و او بیرون رفته از مادر خود سؤال نمود که چه طلب نمایم گفت سر یحیی غسل دهنده را ، پس به سرعت تمام نزد مَلِک اندرون آمده سؤال نموده گفت که خواهش آن دارم که در این دم سر یحیی غسل دهنده را در تشتی بمن عنایت فرمائی ، و مَلِک به غایت دلگیر گشته لیکن به جهت پاس سوگند و خاطر جوئی مجلسیان نخواست که مأیوسش نماید. فی الفور پادشاه جلادی را فرستاده به آوردن سر وی فرمان داد و او رفته سرش را در زندان جدا ساخت و سرش را در تشت آورده به دختر سپرد و دختر آن را به مادر خویش رسانید. (انجیل مرقس ، باب ششم آیه های ۱۴ تا ۲۸)

**یهخته سار :** به تا - نازار. آفت، آزار، رنج و درد

**یه خسیر :** دلیل. اسیر، بیچاره

**یه خنی :** ناکوشت- تاویه که. آبگوشت، نوعی کاسه آش خوری

**یه رهج :** ریز و حورمهت. ارج و احترام، مقام و منزلت

**یه رهق :** چک و جوؤن. از یراق می آید به معنای اسلحه از قبیل سپر، تیرو کمان و تفنگ، پروانه آسیاب، کنایه از قدرت و دوام

**یه رقه :** نسیبی خوش بهز. راهوار و تیزرو، اتفاق و اجتماع و مصلحت، اسب آزموده بلغاری

**یه ری :** عدد سه

**یه قین :** به باوه. یقین، ایمان، حقیقت

**یه سار :** سامان. ثروت، فراوانی، طرف چپ، ضد یمن

**یه کتوپ :** بهک - به کیوون. واحد، یکی بودن، گردو جمع

**یه ک چارهک :** به شی له جوار بهش. یک چهارم

**یه ک چهکی :** بهک را - بهک جار. یک دفعه، یک باره

**یه ک شاهی :** تا قانه. واحد، ر. دوو شاهی

**یه لات :** هوؤ. ایلات، قبیله

**یه م :** زه ریا. دریا

**یه مان :** به توانا - سه سوور هتیر. قدرتمند، عجیب، زرنگ

**یه نجی :** وهک ناکو گرتنی تری. پنج، فشار برای گرفتن آب چیزی ، آلات و ظروف نقره ای یا آهنی را با دست فشار دادن

**یه و :** جوؤ. جو

**یه ی برشان :** برتک له وانه. یک عده از آنها

**یه ی :** بهک - نامازه - برتک. یک، اشاره، یک عده ای

**یوش :** خوش - نهو. خودش، او

**یوشت :** گوشت. گوشت

**یوشه ن :** نهوه. اوست، او می باشد

**یوؤ :** گیز - نادیار. گنج، حیران، نامعلوم، دست نیافتنی، راه، مجرا، روش، طریقه، طریق درست

**یوم :** سه رکه و تن. پیروزی، سفر، فرخندگی، اجازه

مخصوص از پیر به مرید، خودم

**یومان :** بهک به بهک. یک به یک

**یوی :** به کی - نهو. یکی ، او، یکی از یکی

**یویؤ :** نهو - بهک. او، یک

**یویو :** گله گله. یکی یکی

**یویوه ن :** ته لیک. یکی، تنهایی میباشد، توأم

**یه حیا :** فرزند جمیا که در زمان عیسی مسیح در تشت طلا سرش را بریدند و جلوه ای از بابا بادگار داشته که در انجیل شرح آن اینچنین آمده است: ... واز آنجا که اسم وی شهرت یافته بود هیرو دیس مَلِک آوازه اش را شنیده گفت که یحیی غسل دهنده است که از مردگان برخاسته و بدین جهت امور عجیبه از وی صادر می گردد و دیگران گفتند که ایلیا است و بعضی گفتند پیغمبری یا مانند یکی از پیغمبران ، اما هیرو دیس شنیده گفت که این یحیی است که گردنش را زده بودم و الحال از مردگان برخاسته است، زیرا که همین هیرو دیس به جهت خاطر هیرو دیا زن برادرش فیلیپوس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در محبسش حبس نمود زانرو که آن زن را در عهده نکاح آورده بود و یحیی به هیرو دیس گفته بود که نگاه داشتن زن برادرت بر تو جائز نیست. از این جهت هیرو دیا در کمین وی می بود که او را به قتل برساند لیکن نمی توانست، زیرا که هیرو دیس از یحیی خوف می نمود از آنجا که او را مرد صدیق و مقدس می دانست و رعایتش نموده کلامش را شنیده اعمال بسیار بجای آورد و سخنش را به خوشی می شنید و چون هنگام فرصت رسید که هیرو دیس در روز تولد خود به جهت امراء خود و مین باشی ها و بزرگان جلیل ضیافتی نموده بود ، که دختر هیرو دیا و مذکوره داخل گشت و رقصی نمود که هیرو دیس را با هم نشینان مسرور نموده مَلِک آن دختر را گفت که هر آنچه خواهش داری از من بطلب که من بتو خواهم بخشید. و به

## منابع و مأخذ

### منابع و مأخذ (کتابنامه):

#### (آ. ۱)

- ۱- آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی به قلم اکبر دانا سرشت، تهران، ابن سینا ۱۳۵۲
- ۲- آثار الحق، نورعلی الهی، جیحون ۱۳۷۳
- ۳- آداب و رسوم کردها، محمود افندی بایزیدی به سعی و اهتمام الکساندر ژابا، چاپ میعاد ۱۳۶۹
- ۴- آیین مهر، میترانیسم، هاشم رضی، تهران انتشارات بهجت ۱۳۷۱
- ۵- آیین میترا، مارتن ورمازن، ترجمه بزرگ نادرزاده، نشر چشمه، تهران ۱۳۷۵
- ۶- ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین کوب، تهران، مجله یغما ۱۳۴۲
- ۷- اسرار فرق خاکسار، نورالدین چهاردهی، تهران پیک فرهنگ ۱۳۶۹
- ۸- اسرار کائنات، ابراهیم ویکتوری، انتشارات حکاک ۲۰۰۶
- ۹- اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، کریم کشاورز، تهران نشر پیام ۱۳۶۲
- ۱۰- الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات اشراقی ۱۳۵۸
- ۱۱- الفهرست للندیم، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق المعروف بالوراق، تحقیق رضا تجدد، تهران دانشگاه طهران
- ۱۲- الملل و النحل، ابوالفتح محسّم بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه تابان ۱۳۳۵
- ۱۳- اوستا، جلیل دوستخواه، تهران انتشارات مروارید چاپ ششم ۱۳۸۱
- ۱۴- ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، محمد معین، تهران انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۶

#### (ب)

- ۱۵- بابا طاهر نامه، دکتر پرویز ادکائی، تهران توس ۱۳۷۵
- ۱۶- باستان‌شناسی ایران باستان، لویی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۵
- ۱۷- باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام، محمد اسدیان خرم آبادی - محمد حسین باجلانی - منصورکیانی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی مرکز مردم شناسی ایران ۱۳۵۸
- ۱۸- بحر الأنساب و رساله سادات برزنجه، بغداد ۱۹۵۶
- ۱۹- بدایع اللغه، فرهنگ کردی فارسی، علی اکبر وقایع‌نگار، محمدرئوف توکلی، تهران ۱۳۶۹
- ۲۰- بررسی مختصری از تاریخ ادیان کسردان، توفیق وهبی ترجمه جمال‌الدین حسینی، مهاباد

سیدیان ۱۳۶۱

## منابع و مأخذ

- ۲۱- برهان الحق، نورعلی الهی، تهران امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۴۳
- ۲۲- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲
- ۲۳- بزرگان یارسان، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران ۱۳۵۲
- ۲۴- بستان‌السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی، چاپ سنگی ۱۳۱۵
- ۲۵- بندهش فرنیغ دادگی، مهرداد بهار، تهران انتشارات توس ۱۳۶۹
- ۲۶- بنه‌ماله‌ی زانیاران، عبدالکریم مدرس، بغداد چاپخانه‌ی شه‌فقیق ۱۹۸۴
- ۲۷- بهلول عاقل، علی صدر، تهران کتابفروشی بوذرجمهری ۱۳۴۰
- ۲۸- بیست مقاله تقی‌زاده، حسن تقی‌زاده، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۱
- (پ)
- ۲۹- پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کردی، فاروق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران ایران جام ۲۶۹۷ کردی
- ۳۰- پیرشهریار زردشتی، محمد بهاء‌الدین صاحب، بغداد ۱۹۶۸
- (ت)
- ۳۱- تاریخ ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۶۳
- ۳۲- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ هفتم تهران انتشارات فردوس ۱۳۶۹
- ۳۳- تاریخ باستانی و تاریخی لرستان، حمید ایزدپناه، تهران انجمن آثار ملی ۱۳۵۰، ۱۳۵۵
- ۳۴- تاریخ تصوف در کردستان، محمدرئوف توکلی، تهران انتشارات اشراقی
- ۳۵- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ترجمه عبدالحسین قاجار، طهران [بی‌نا] ۱۳۲۹
- ۳۶- تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، دکتر احمد تاج‌بخش، شیراز انتشارات نوید ۱۳۸۱
- ۳۷- تاریخ جنبش‌های مذهبی در ایران، عبدالرفیع حقیقت، تهران انتشارات کوشش ۱۳۷۵
- ۳۸- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران نشر اساطیر ۱۳۶۸-۱۳۷۵
- ۳۹- تاریخ عثمانی، اسماعیل حقی‌اوزون چارشی‌لی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت
- ۴۰- تاریخ ماد، ایگور میخائیلوویچ دیاکونوف، کریم کتباورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۴
- ۴۱- تاریخ مردوخ، محمد مردوخ کردستانی، سنندج، کتابفروشی غریقی بی‌تا، ۱۳۵۴
- ۴۲- تاریخ مشاهیر کرد، بابا مردوخ روحانی، تهران، سروش (انتشارات صدا و سیما) ۱۳۶۴، ۱۳۶۶
- ۴۳- تاریخ موسیقی کردی، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران بهنام ۱۳۷۷
- ۴۴- تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، میرزا شکرالله سنندجی، تهران امیرکبیر ۱۳۷۵
- ۴۵- تشیع و تصوف، کامل مصطفی‌الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران نشر امیرکبیر ۱۳۵۹
- ۴۶- تقویم پنج هزارساله هجری شمسی، ایرج ملک‌پور، تهران راه کمال (انجمن نجوم) ۱۳۷۸

## منابع و ماخذ

- ۴۷- تقویم و تاریخ در ایران، ذبیح بهروز، تهران نشر چشمه ۱۳۷۹
- ۴۸- تنبور، سید خلیل عالی نژاد، تهران دانش و فن ۱۳۷۶
- (ج)
- ۴۹- جامعه‌شناسی مردم کرد، مارتین وان بروین سن، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران نشر پانیند ۱۳۷۸
- ۵۰- جستار درباره مهر و ناهید، محمد مقدم، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها ۲۵۳۷
- ۵۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، خرم‌آباد کتابفروشی محمدی ۱۳۴۳
- ۵۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، محمدعلی سلطانی، بی‌جا ۱۳۷۰
- ۵۳- جغرافیای غرب ایران یا کوه‌های ناشناخته اوستا، عمادالدین دولتشاهی، تهران ۱۳۶۳
- ۵۴- جغرافیای غرب ایران، هیئت علمی فرانسه در ایران، ژاک دومرگان، کاظم ودیعی، تبریز انتشارات چهر ۱۳۳۹
- ۵۵- جهانگشای خاقان، دکتر الله دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
- ۵۶- جنبشهای دینی ایران در قرن دوم و سوم، غلامحسین صدیقی، تهران نشر پازنگ ۱۳۷۵
- (ح)
- ۵۷- حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی، محمدرئوف توکلی، تهران ۱۳۶۴
- ۵۸- حماسه پرشکوه اهل حق چهل‌تنان، پرویز بابازاده، تهران بی تا ۱۳۴۷
- (د)
- ۵۹- دانشنامه ایران باستان، هاشم رضی، تهران سخن ۱۳۸۱
- ۶۰- دانشنامه نام‌آوران یارسان، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران هیرمند ۱۳۷۶
- ۶۱- دایرةالمعارف تشیع، مؤسسه دایرةالمعارف تشیع باهمکاری شرکت نشر یادآوران، تهران ۱۳۶۹
- ۶۲- دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، انتشارات امیرکبیر
- ۶۳- دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیاری، رحیم رضازاده، تهران ۱۳۶۳
- ۶۴- دفتر رموز یارستان گنجینه سلطان سحاک، سیدقاسم افضلی شاه ابراهیمی چاپ راستی تهران ۱۳۵۰
- ۶۵- دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین‌کوب، تهران امیرکبیر ۱۳۳۶
- ۶۶- دوره دیوانه گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو، محمد مکرری، پاریس ۱۳۵۶
- ۶۷- دوره بهلول، یکی از متون کهن یارسان، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران طهوری ۱۳۶۳
- ۶۸- دیوان نورعلیشاه، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران
- ۶۹- دستور و فسرده‌نگی زمانی کوردی، عه‌ره‌بی، فارسی، علاءالدین سجادی، بغدا چاپخانه معارف ۱۹۶۱

## منابع و مأخذ

- ۷۰- دین مهر در جهان باستان مجموعه گزارشهای دومین کنگره مهرشناسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران انتشارات توس ۱۳۸۵
- ۷۱- دیوان گوره، سید محمد حسینی، کرمانشاه، انتشارات باغ نی ۱۳۸۲
- (ر)
- ۷۲- راز مگو و سنگ سیاه در ایران در سنت لرها و کردان اهل حق (دوره و زاوور) پاریس ۱۳۸۷ هـ.ق/ ۱۳۴۶ کتابفروشی شرقی هراند سامونیلیان
- Le secret indicible et la Pierre onire en perse dansla tradition des kurdes et des lurs
- ۷۳- ریگ ودا، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، مقاله دکتر تاراچند، تهران بی نا چاپ تابان ۱۳۴۸
- (ز)
- ۷۴- زبده تاریخ کردوکردستان، محمدامین زکی بیگ، ترجمه یدالله روشن اردلان، تهران توس ۱۳۸۱
- ۷۵- زروان سنجش زمان در ایران باستان، فریدون جنیدی، تهران بنیاد نیشابور ۱۳۵۸
- ۷۶- رهوشتی نائینی و نه‌ته‌وه‌یی له کوردستان، دکتر رشاد میران، سلیمانی ۲۰۰۰
- (س)
- ۷۷- سرانجام برگزیده دوره هفتوانه، صدیق صفی‌زاده بوره‌ک‌ه‌یی، تهران طهوری ۱۳۶۱
- ۷۸- سرسپردگان، تاریخ و شرح عقاید دینی اهل حق، محمدعلی خواجه‌الدین، تهران منوچهری ۱۳۶۲
- ۷۹- سلوک در تاریکی، خلیفه مازندرانی، تهران نشر مهتاب ۱۳۷۸
- ۸۰- سه سال در ایران، کنت دوگو بینو، ذبیح‌الله منصوری، تهران فرخی ۱۳۶۳
- ۸۱- سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق، مینورسکی، تهران نشر سها ۱۳۷۸
- (ش)
- ۸۲- شاعیر و ناودارانی کاکه‌یی، هه‌رده‌ویل کاکه‌یی، بغداد ۱۹۹۰
- ۸۳- شاهنامه حقیقت حاج نعمت‌الله جیحون آبادی، قسمت ایران‌شناسی ۱۳۵۰
- ۸۴- شرفنامه، شرف‌الدین بن شمس‌الدین بدلیسی، تهران محمدعلی علمی ۱۳۴۳
- ۸۵- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت الله رضا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۷
- ۸۶- شگفتیهای جهان، مجموعه مقالات علمی، ابراهیم ویکتوری، چاپخانه آلک ۱۹۹۸
- ۸۷- شناخت اساطیر ایران، جان راسل هینلز، ترجمه باجلان فرخی، انتشارات اساطیر ۱۳۸۳
- ۸۸- شناخت رهروان عشق علی، داود موحد بشیری کلاردشتی، نشر بی‌تا

## منابع و مأخذ

- (ص)  
۸۹- صیاد الهی و شاهباز ازلی (دوره دامیاری)، محمد مکرری، ویسبادن (آلمان) ناشر، اتو هاراسوتیس ۱۹۶۷
- (ط)  
۹۰- طریق الحقایق، محمد معصوم شیرازی معصوم علی شاه، تهران، بارانی، ۱۳۳۹-۱۳۴۵  
۹۱- طلوع و غروب زردشتی گری، آرسی، زرنر، دکتر تیمور قادری، تهران فکر روز ۱۳۷۵
- (غ)  
۹۲- غیاث اللغات، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری، به کوشش منصور ثروت، تهران امیرکبیر ۱۳۷۵
- (ف)  
۹۳- فرهنگ ایران باستان، استاد پورداود، تهران اساطیر ۱۳۸۰  
۹۴- فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران ۱۳۴۶  
۹۵- فرهنگ ترکی استانبولی به فارسی، ابراهیم اولغول و دکتر جمشید درخشان، انتشارات تلاش ۱۳۷۴  
۹۶- فرهنگ جامع ترکی استانبولی به فارسی، جمشید صالحپور، اصفهان انتشارات جنگل ۱۳۸۱  
۹۷- فرهنگ جامع شاهنامه، دکتر محمود زنجانی، تهران انتشارات عطائی ۱۳۷۲  
۹۸- فرهنگ سازها، حسین علی ملاح، تهران، کتابسرا ۱۳۷۶  
۹۹- فرهنگ عمید، حسین عمید، تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۵  
۱۰۰- فرهنگ فارسی - کوردی، شکرالله بابان، [بی‌جا: بی‌نا] ۱۳۶۱  
۱۰۱- فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمدجواد مشکور، چاپ انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۸  
۱۰۲- فرهنگ کردی، مراد اورنگ، صدیق صفی‌زاده بوره‌ک‌هی، تهران بی‌تا ۱۳۴۷  
۱۰۳- فرهنگ لاروس، عربی - فارسی، دکتر خلیل جر، سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر ۱۳۷۵  
۱۰۴- فرهنگ لری، حمید ایزدپناه، تهران نشر آگاه ۱۳۶۳  
۱۰۵- فرهنگ لغت سه‌زبانه ناسو، امیر امینی، تهران ۱۳۸۱  
۱۰۶- فرهنگ لکی، حمید ایزدپناه، مؤسسه فرهنگی جهانگیری ۱۳۶۷  
۱۰۷- فرهنگ ماد، کردی به فارسی، صدیق صفی‌زاده بوره‌ک‌هی، تهران عطائی ۱۳۶۱  
۱۰۸- فرهنگ معین، دکتر محمد معین، تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۵  
۱۰۹- فرهنگ نامهای پرندگان (در لهجه‌های غرب ایران)، محمد مکرری، تهران نشر امیرکبیر ۱۳۶۱  
۱۱۰- فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، جیمز هال ترجمه رقیه بهزادی، تهران فرهنگ معاصر ۱۳۸۰



## منابع و مأخذ

- ۱۱۱- فره‌نگی بوره‌ک‌یی، کردی فارسی، صدیق صفی‌زاده بوره‌ک‌یی، تهران پلیکان ۱۳۸۰
- ۱۱۲- فره‌نگی خال، شیخ محمد خال، بغداد ۱۳۳۹، ۱۳۴۳، ۱۳۵۵
- ۱۱۳- فره‌نگی کشت و کال، معروف قهره‌داغی، بغداد چاپخانه دارالسلام ۱۹۷۲
- ۱۱۴- فره‌نگی کوردستان، گیو موکریانی، کتیبخانه‌ی نیشتمانی (بی‌جا) ۱۹۹۹
- ۱۱۵- فره‌نگی له‌ک و لور، حمید ایزدپناه، بغداد مجمع علمی کردی ۱۹۷۸
- ۱۱۶- فره‌نگی مه‌ردوخ، محمدمردوخ کردستانی، سنندج، کتابفروشی غریقی
- ۱۱۷- فره‌نگی مه‌هاباد، گیو موکریانی، هه‌ولیر چاپخانه کوردستان ۲۵۷۳ کوردی
- ۱۱۸- فره‌نگی هه‌زار، کردی - فارسی، عبدالرحمن شرف‌کنندی، تهران سروش ۱۳۶۹
- (ق)
- ۱۱۹- قرآن و تفاسیر آن همچون تفسیر خواجه عبدالله انصاری و تفسیر ضحی‌علیشاه
- ۱۲۰- قیام و نهضت علویان زاگرس، محمدعلی سلطانی، کرمانشاه نشر سها ۱۳۷۷-۷۶
- (ک)
- ۱۲۱- الکاکنیه فی‌التاریخ، عباس‌العزاوی، بغداد ۱۹۴۹
- ۱۲۲- الکاکنیه، محمدمامین هورامانی، بغداد چاپخانه حوادث ۱۹۸۴
- ۱۲۳- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران نشر علمی ۱۳۵۰-۱۳۵۵
- ۱۲۴- کتاب مقدس (عهدعتیق، عهدجدید)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن، هنری مرتن، انتشارات اساطیر تهران ۱۳۷۹
- ۱۲۵- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، تهران کتابخانه سقراط، بی‌تا
- ۱۲۶- کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، محمد قاضی، تهران نیلوفر ۱۳۶۶
- ۱۲۷- کرد، تاریخ، زبان و فرهنگ، ولادیمیر مینورسکی، محمدرئوف یوسفی‌نژاد، تهران سهیل ۱۳۷۸
- ۱۲۸- کرد، ولادیمیر مینورسکی، حبیب‌الله تابانی، تهران نشر گسترده ۱۳۷۹
- ۱۲۹- کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه، گ.ب. آکویف (هاکوپیان)، سیروس ایزدی، تهران هیرمند ۱۳۷۶
- ۱۳۰- کردها، ترکها، عربها، ادموندز، سیسیل جان، ابراهیم یونسی، تهران روزبهان ۱۳۶۷
- ۱۳۱- کلاردشت (جغرافیا، تاریخ، فرهنگ) علی ملک‌پور، تهران کارآفرینان ۱۳۷۸
- ۱۳۲- کولکه زپرنه، گیو موکریانی، بی‌جا، کتیبخانه‌ی هه‌ولیر
- (گ)
- ۱۳۳- گاه‌شماری ایرانی، احمد بیرشک (ادامه گاه‌شماری تطبیقی سه هزار ساله)، تهران بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی ۱۳۸۰

## منابع و مأخذ

- ۱۳۴- گاهشماری در ایران قدیم ، حسن تقی زاده ، طهران ۱۳۱۶
- ۱۳۵- گاهشماری ایرانی، فاروق صفی‌زاده، تهران نشر نذیر ۱۳۷۹
- (ل)
- ۱۳۶- لغت فرس اسدی طوسی، فتح‌الله مجتبیانی، علی‌اشرف صادقی، تهران انتشارات خوارزمی ۱۳۶۵
- ۱۳۷- لغتنامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۱۳۷۳
- (م)
- ۱۳۸- مجالس المؤمنین، قاضی نوزالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة ۱۳۵۴
- ۱۳۹- مجمل‌التواریخ والقصص، ملک‌الشعراء بهار، به همت محمد رضانی، تهران کلاله خاور ۱۳۱۸
- ۱۴۰- مروج‌الذهب، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۶۵
- ۱۴۱- مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، ولادیمیر ایوانف، بمبئی ۱۹۵۰
- ۱۴۲- مسئله کیسه‌های جلالی، تقی ریاحی، تهران انتشارات شرکت سهامی چهر ۱۳۳۵
- ۱۴۳- مشعشعیان، محمدعلی رنجبر، تهران نشر آگه ۱۳۸۲
- ۱۴۴- معرفت‌الروح، نورعلی الهی، تهران جیحون ۱۳۷۱
- ۱۴۵- مقدمه فقه اللغة ایرانی، ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز، تهران نشر پیام ۱۳۷۹
- ۱۴۶- موسیقی و عرفان، ژان دورینگ، سودابه فضائلی، تهران پرسش ۱۳۷۸
- ۱۴۷- میرسیدعلی همدانی با شش رساله از وی، دکتر محمد ریاض، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۶۴
- ۱۴۸- میژووی هورامان، محمدمین هورامانی، تهران نشر بلخ ۱۳۸۰
- (ن)
- ۱۴۹- نامه سرانجام یا کلام خزانه، صدیق صفی‌زاده بوره‌ک‌بی، تهران هیرمند ۱۳۷۵
- ۱۵۰- نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قرن هشتم، قزوین، نشر طه ۱۳۷۸
- ۱۵۱- نوروز در کردستان، مصطفی کیوان، تهران سازمان چاپ تبریز ۱۳۴۹
- ۱۵۲- نوروزنامه، عمرخیام، تصحیح مجتبی مینوی، طهران کتابخانه کاوه
- ۱۵۳- نسخ خطی مورد استفاده برای تدوین و تصحیح متن کلامها(سرانجام): می توان به نسخ کهنی اشاره کرد که به علت قدمت در نوشتار آن و یا از بین رفتن صفحه‌ مربوط به ثبت اسم نویسنده نام ایشان نمی‌باشد.
- ۱۵۴- نسخه خطی آقا احمدثانی فرزند آقا احمد برنده (۱۱۴۰ هـ.ق. ۱۷۱۹ م)
- ۱۵۵- نسخه خطی پیرویس کرکوکی (حمه نه‌مین سیابیم) (۱۸۱۷-۱۸۹۲ م)، (۱۱۹۶-۱۲۷۱ ش)
- ۱۵۶- نسخه خطی سید عبدالعزیز دکه (۱۳۰۰ هـ.ق) (۱۲۵۸ ش - ۱۸۷۹ م)

## منابع و مأخذ

- ۱۵۷- نسخه خطی ملا صمد پیر ویس (۱۸۳۹-۱۹۱۵م)، (۱۲۱۸-۱۲۹۴ش)
- ۱۵۸- نسخه خطی حمه آقای خویبیله زاده (۱۸۷۲-۱۹۵۹م)، (۱۲۵۱-۱۳۳۸ش)
- ۱۵۹- نسخه خطی ملا عباس حلمی (۱۸۸۲-۱۹۶۶م)، (۱۲۶۱-۱۳۴۵ش)
- ۱۶۰- نسخه خطی یارمراد خلیفه (زبور حقیقت - ۱۳۳۷ ش، ۱۹۶۱م)
- ۱۶۱- نسخه خطی سید برهان سید رشید ابراهیمی (۱۹۱۱-۱۹۷۶م)، (۱۲۹۰-۱۳۵۵ش)
- ۱۶۲- نسخه خطی حقمیراد کاکانی (۱۳۳۷ ش، ۱۹۵۹م)
- ۱۶۳- نسخه خطی طالب نجم الدین فرج (همرده و پیل کاکه‌بی)
- ۱۶۴- نسخه خطی سید جمشید سید ولی مصطفائی
- ۱۶۵- نسخه خطی حسین روحتافی
- ۱۶۶- نسخه خطی ناآشنا نزد مرحوم سید رحمت محمودی
- ۱۶۷- نسخه خطی سام الدین تبریزیان
- ۱۶۸- نسخه خطی سید ایمان خاموشی
- ۱۶۹- نسخه خطی تذکره اعلی، میرزا غلام حسین افشار
- ۱۷۰- همچنین نسخ چاپی دیگر که ذکر آنها با شماره های ۷۲، ۷۱، ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۸۹، ۱۴۹ رفت، و نسخ پراکنده دیگر همچون نسخ سادات زنجان، نسخه درویش مراد، نسخه غلامرضا خاموشی، نسخه خلیل منور کاکه‌بی، نسخه درویش حبیب الله گوران ....
- (و)
- ۱۷۱- واژه‌نامه پهلوی - پازند (فرهنگ پهلوی) سعید عربان، تهران سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۷
- (ه)
- ۱۷۲- هفت اورنگ، بهمن بوستان، محمدرضا درویشی، تهران ۱۳۷۰
- ۱۷۳- هویت ملی در ترانه‌های اقوام ایرانی، بهمن کاظمی، تهران مؤسسه مطالعات ملی ۱۳۸۰
- (ی)
- ۱۷۴- الیزیدیه، سعید الدیوه‌جی ساعد، المجمع العلمی العراق علی نشره ۱۹۷۳
- ۱۷۵- یزیدیه‌ها و شیطان‌پرست‌ها، جعفر غضبان، تهران عطائی ۱۳۴۱
- ۱۷۶- الیزیدیه بقایادین قدیم، جورج حبیب، بغداد مطبعة المعارف ۱۹۷۸
- ۱۷۷- دست‌نوشته‌ها، کتابهای غیرچاپی، فیلمها، مقالات، بیانیه‌ها، گردآوریه‌ها و تمام زحماتی که صاحبان اندیشه و قلم در راستای حفظ و اعتلای فرهنگ یاری کشیده‌اند، (شاهرخ کاکاوند، ترکه میر، سید ولی آقای کاکه‌بی، سید یعقوب ماهیدشتی، ابراهیم آقای خویبیله زاده، فتاح خان سنجابی، پیر ویس سیا بیم، سید نوشاد ابوالوفائی، درویش قلی کزندی، یوسف ساوک، ملا صمد پیرویس، بابااسد

## منابع و مأخذ

مندلاوی، سید ولد افندی، سیدخلیل آقا، سیدسلیمان افندی، چوبان یوسف ساوک، فتح الله حویش (ملافتوش)، سید نوشاد ابوالوفائی دوم، مام فرامرز مام ولی (فرامرز چمچمالی)، ملا زینل حویش، حمہ آقای خوبیلہ زادہ، درویش ایاز کړندی، صوفی رشید ہاواری، ہجری ددہ، خلیل منور، خضرلطفی افندی، ملا عباس حلمی، درویش حبیب الله گوران (صحنہ)، محمدحیدر (فقی حمہ حیدر)، محمدچوبان، محمد کساس، استاد سرخاب قصرشیرینی، سید فرج الله شاہ ابراہیمی، کدخدا ہیاس ظاہر، درویش کریم جاف، بابا غلام ہمت آبادی، سیدطہماسب قزوینہ ای، روستم یادگار، سید فتاح آقای کاکہ بی، مام عزت یادگار، عزیز رمضان، طاہر آقای کاکہ بی، سید صابرسید حمود، اسماعیل خان سالار اقبال، سید آقا جان موسوی، سید مردان علی عباسی، مہدین علی پیرداوری، سیدخلیل آقای کاکہ بی، فتاح آقای کاکہ بی، درویش ولی قوجہ، آقا عزیز ذوالنوری، سید برہان سید رشید، غلام رضا شیدائی، سید ایاز قزوینہ ای، درویش شاکر، درویش علی باینالی، نصرت الله خان تیموری، درویش نصرالله جلالوند، سیدتوفیق سیدعلی، غلامرضا خاموشی، حسین روحتافی، سید محمد سید درویش (سید حمہ دورسن خان)، سیدوہاب سید فتاح، سید امرالله شاہ ابراہیمی، درویش امیرحیاتی، سلیمان فائق، خلیل کاکائی، حسام کاکائی، شمس الدین حمہ، کاکئی عزیز توت شامی، کاکاوند-خانقین، قرکہ یادگاری ہاواری، کاکئی محمدقلی یوسفشامی کړندی، عابدین خادمی، ایرج ہندسی، کاکئی اسکندر مقصودی، محمد لواوبری، رحیم کاکائی، سیاوش تیموریان، سیاوش تیموری، سید فلک الدین کاکہ بی، سید ایمان خاموشی و ...)

## منابع و مأخذ

علاوه بر کتب عنوان شده، کتابها و مقالاتی دیگر نیز پیرامون اهل حق و جامعه یارسانی چاپ گردیده (منابع فرعی) که عناوین آنها به این شکل می باشد:

- ۱۷۸- آرش ازدیدگاه کردان یارسان، صدیق صفی زاده، مجله فروهر ۱ مرداد ۱۳۶۲، ص ۲۸۶
- ۱۷۹- آشنایی با عقاید و آداب و رسوم اهل حق، علی محمد آزادی، کرمانشاه مؤسسه فرهنگی هنری و سینمایی کوثر ۱۳۸۲
- ۱۸۰- نائین و تایفه ناینه کان له کوردستان، میهرداد نیره دی، وهرگیران کامهران فه می ۲۰۰۲
- ۱۸۱- نائین و باوهر له کوردستان، گهریده کهریم زه نند، سلیمائی ۱۹۷۱
- ۱۸۲- آرپل فی مختلف العصور اللواء و المدینه، المحامی عباس العزازی، بغداد ۲۰۰۷
- ۱۸۳- نه ده بی کوردی و لیکولینه وه له نه ده بی کوردی، علاء الدین سجادی، چاپخانه مه عارف ۱۹۶۷
- ۱۸۴- از همدان تا کشمیر، علی اصغر حکمت، ماهنامه یغما سال چهارم ۱۳۳۰
- ۱۸۵- استدلالیه برای اهل حق، حاج میرزا عبدالله صحیح فروش
- ۱۸۶- اسرار یاری و آئین یاری، میر کاظم نیک نژاد، تهران ۱۳۷۵
- ۱۸۷- اسرارنامه حقیقت، شیخ نظر علی جناب
- ۱۸۸- اسطوره اهل حق، ایرج بهرامی، تهران نشر آتیه ۱۳۷۸
- ۱۸۹- اسطوره اهل حق، علی آل داوود، نشر دانش ش ۹۷ تابستان ۱۳۸۰ ص ۴۹
- ۱۹۰- الأکراد ملاحظات و انطباعات، ولادیمیر مینورسکی، معروف خزنه دار، بغداد ۱۹۶۸
- ۱۹۱- الشبک فی فرق الغلاة فی العراق، احمد حامد الصراف، بغداد ۱۹۵۴
- ۱۹۲- الکاکیه، نوری یاسین الهرزانی، سلیمانیه معدالتراث الکوردی ۲۰۰۶
- ۱۹۳- اصول اعتقادی اهل حق، اسماعیل قبادی، کلام اسلامی سال ۵ ش ۱۸ تابستان ۷۵ ص ۴۸-۶۰
- ۱۹۴- اطلاعاتی چند راجع به طایفه علی اللهیان، تی XVII از مجموعه جنگ مورد استفاده در توصیف، قفقاز، تفلیس ۱۸۹۳
- ۱۹۵- اندیشه مظهریت در نزد اهل حق، محمدمکری، مصطفی کیهان، نامه پارسی سال ۷ ش ۴ زمستان ۱۳۸۱ ص ۷۳-۷۷
- ۱۹۶- انگیزه و احساس در موسیقی و شعر لری، حمید ایزد پناه، روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۲۳۶ بهمن ۱۳۵۵
- ۱۹۷- انقلاب ایران، ادوارد برون، ترجمه احمدپژوه، تهران انتشارات معرفت ۱۳۲۹

## منابع و ماخذ

- ۱۹۸- اهل حق، تحقیقی پیرامون تاریخ پندار و کردار اهل حق همراه با نقد و بررسی، احمد ملامیری کجوری، قم نشر مرتضی ۱۳۷۶
- ۱۹۹- اهل حق سیدعلیار افضلی، مجله مهر شماره ۱۷۶ سال ۱۲
- ۲۰۰- اهل حق، مهران افشاری، چیستا، دوره ۹، ۱۳۷۱، ۱۳۷۰
- ۲۰۱- اهل حق، شهین دخت کامران مقدم، ادبیات تربیت معلم، ج ۱ ش ۲، ۱۳۵۶
- ۲۰۲- اهل حق چه می گوید، مرتضی ولایی، [بی جا: بی نا] ۱۳۷۲
- ۲۰۳- اهل حق، احمد ملامیری کجوری، قم انتشارات مرتضی ۱۳۷۶
- ۲۰۴- اهل حق، حشمت الله طیبی، مجله وحید سال هفتم شماره ۱، مهر ۱۳۴۹ ص ۱۲۰۷
- ۲۰۵- اهل حق، حشمت الله طیبی، مجله وحید سال هفتم شماره ۱۱ آبان ۱۳۴۹ ص ۱۴۱۱
- ۲۰۶- اهل حق، حشمت الله طیبی، مجله وحید سال هفتم شماره ۱۲ آذر ۱۳۴۹ ص ۱۵۴۳
- ۲۰۷- اهل حق، ولادیمیر ایوانف، مجله مردم شناسی شماره ۳ سال ۱۳۳۵
- ۲۰۸- اوسکارمان

### Kurdish persich for sehugcn mundart Guran besonders kandulai Auramani and oskarman Badshalani

- ۲۰۹- ایالت های دریای خزر در ایران، گیلان جلد XXXVI (۱۹۱۵، ۱۹۱۶) آر- ام- ام، ا.ج.ال.رابینسون
- ۲۱۰- ایران، جی.بی.پلاک، لایپزیک ۱۸۶۵
- ۲۱۱- ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین شاه، س.ج.و، بنجامین، ترجمه حسین کردبچه، تهران نشر جاویدان ۱۳۶۹
- ۲۱۲- ایران امروز، اوژن اوین، علی اصغر سعیدی، تهران انتشارات زوار ۱۳۶۲
- ۲۱۳- ایران و مسئله ایران، جی.گورزن ۱۸۹۲
- ۲۱۴- اینسایکلوپیدیا اسلام به زبان آلمانی ۱۹۲۸
- ۲۱۵- باباقیصر، صدیق صفی زاده، مجله هوخ ت دی ماه ۱۳۵۴، صفحه ۳۷
- ۲۱۶- باز الهی و بوستان در پردیور، مجله آسیائی پاریس ۱۹۶۷، محمد مکرری
- ۲۱۷- بحث جامعه پوشی و مظهریت، متن سخنرانی در بیست و چهارمین کنگره شرق شناسان منعقد در شهر مونیخ در سپتامبر ۱۹۵۷، مجموعه مقالات و گزارشهای علمی کنگره، ویسبادن، ۱۳۷۹ هـ/ق/ ۱۹۵۹ م، محمد مکرری
- ۲۱۸- برخی منابع مطالعه اهل حق، مصطفی دهقان، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا ش ۷۵، ۷۶ (دی و بهمن ۱۳۸۲)

## منابع و مأخذ

- ۲۱۹- بررسی آثار فرهنگی معنوی میترائیسم در حاشیه رود سیمره در منطقه لرستان ، محمد کاپله ، دانشگاه آزاد اسلامی تهران ۱۳۸۱
- ۲۲۰- بررسی جامعه شناختی اعتقادات، آداب و رسوم و باورهای اجتماعی فرقه اهل حق ، احمد مراد شهبازپور ، دانشگاه آزاد تهران ۱۳۸۵
- ۲۲۱- بررسی دموگرافیک اقلیتهای مذهبی ایران، مهدی امانی
- ۲۲۲- بررسی تاریخ تحولات آرای اهل حق و ارتباط آن با ادیان ایران پیش از اسلام ، محمد رضا مرادی ، تهران دانشکده هیات ۱۳۷۶
- ۲۲۳- برهان الحقیقه، جمیل افشار، تهران مؤسسه دانش تایب ۱۳۷۱
- ۲۲۴- بقایا الفرق الباطنیه فی لواء الموصل ، عبدالمنعم الغلامی ۱۹۵۰
- ۲۲۵- بغ مهر ، احمد حامی ، تهران داور پناه ۱۳۵۵
- ۲۲۶- بومیان دره مهرگان ، رستم رحیمی عثمانوندی ، کرمانشاه ، انتشارات ماهیدشت ۱۳۷۸
- ۲۲۷- بنه‌ماله‌ی پاکان یا بحر الانساب نه‌حمه‌دی ، محمود احمدی ، سنندج ۱۳۷۸
- ۲۲۸- بهلول دانا و یاران حقیقت، محمد مکرری، پاریس ۱۳۹۴ هـ/ق ۱۳۵۳ هـ ش
- ۲۲۹- سلک داویدی ، پدر. آناستاز ، اوجی ، المشرق ۱۵ ژانویه شماره ۲ سال ۱۹۰۳
- ۲۳۰- پاسخ به قسمتی از مندرجات صفحه ۶۱۰ جلد دوم دایرةالمعارف تشیع، یارمراد تیموری‌زند، انتشارات رضا کرد بچه ۱۳۷۰
- ۲۳۱- پرتوی از امشاسپندان در آیین یارسان ، مصطفی دهقان ، چیستان ۱۶۸، ۱۶۹ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۹) ص ۶۹۶-۶۹۸
- ۲۳۲- پژوهشی دقیق در اهل حق، محمد محمدی، تهران پازینه ۱۳۸۴
- ۲۳۳- پژوهشی در موسیقی محلی کردستان ، ایرج برخوردار، مجله موسیقی دوره سوم شماره ۱۳۶ سال ۱۳۵۱
- ۲۳۴- پیر شهریار اورامی نخست، صدیق صفی‌زاده، مجله هوخت اردیبهشت ۱۳۵۱، ص ۴۵
- ۲۳۵- پیشگوئیهای ایل بگی جاف، صدیق صفی‌زاده بوره‌کیمی، تهران عطانی ۱۳۶۹
- ۲۳۶- پهنده و قسه‌ی نه‌سته‌قی ماچو، هدرده ویل کاکه‌یی ، هه‌ولیر ۲۰۰۶
- ۲۳۷- پهیامی ههورامان ، هادی ره‌شید به‌همه‌نی ، هه‌ولیر ۲۰۰۷
- ۲۳۸- پیشگوئی‌های درویش اجاق، صدیق صفی‌زاده بوره‌کیمی، تهران نشر عطانی ۱۳۸۱
- ۲۳۹- پی‌ره‌وانی راستی ، یارانی کوردستان (نه‌هلی هه‌ق)، ایوانف ۱۹۵۳ وه‌رگیران ناسوکه‌ریم ، هه‌ولیر ۲۰۰۳

## منابع و مأخذ

- ۲۴۰- تأثیر هفت امشاسپند در آئین کردان اهل حق، حشمت‌الله طیبی، مجله بررسیهای تاریخی سال ششم شماره ۳، ۱۳۵۰
- ۲۴۱- تاریخ اهل حق، یونس تمدن‌زاده، کرمانشاه، انتشارات کرمانشاه ۱۳۷۹
- ۲۴۲- تاریخ تبریز، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز چاپخانه شفق ۱۳۳۷
- ۲۴۳- تاریخ پنج هزار ساله ایران، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران نشر آوران ۱۳۸۲
- ۲۴۴- تاریخ سلسله‌های اسلامی گلیفورد ادموند
- ۲۴۵- تاریخ سلاطین هورامان، قاضی عبدالله شیدا مردوخی، انتشارات پرتو بیان ۱۳۸۳
- ۲۴۶- تاریخ کرد و کردستان، صدیق صفی‌زاده بوره‌کاهی، تهران آتیه ۱۳۷۸
- ۲۴۷- تاریخ مشعشعیان، سیاوش دلفانی، قزوین بحر العلوم ۱۳۷۹
- ۲۴۸- تاریخ مشعشعین، جاسم حسن شیر، چاپ نجف
- ۲۴۹- تاریخ و اصول عقاید اهل حق، علی الوندی تویسرکانی، تهران ۱۳۸۴
- ۲۵۰- تاریخ و مذهب نصیریان، ار.دوسود ۱۹۰۰
- ۲۵۱- تبیان السحق آیات ولایت (تحفه درویش)، عبدالکریم مدرسی عالم، تهران چاپ مطبوعاتی نیکپو ۱۳۳۷
- ۲۵۲- تحدید مرز ایران - ترکیه، ولادیمیر مینورسکی، ایزوستیا، انجمن جغرافیائی LII بطروگراد ۱۹۱۶
- ۲۵۳- تحقیقات آسیائی جلد VII، اچ.تی. گلیروک، سال ۱۸۰۷
- ۲۵۴- تحقیقی پیرامون فرقه اهل حق، اسماعیل قبادی، کلام اسلامی سال ۴ ش ۱۴ تابستان ۱۳۷۴ ص ۸۴-۸۹
- ۲۵۵- تحولات تصوف از دوره تیموریان تا قاجار، یوسف فضائی، خانم سهیلا قائم‌مقامی، کرج دانشگاه آزاد اسلامی ۱۳۸۱
- ۲۵۶- تحقیق راجع به کردهای روسیه، پ. لرج ۱۸۵۶
- ۲۵۷- تغییر سیمای بین‌النهرین و کردستان، بی.بی. سوان ۱۹۱۳
- ۲۵۸- تنبور، دکتر مهدی فروغ، کتاب سال شیدا
- ۲۵۹- تقویم کردی، عبدالله ایوبیان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره دوم، سال شانزدهم ۱۳۴۳
- ۲۶۰- جزوه بیان الحق، قادر طهماسبی ۱۳۷۱
- ۲۶۱- جزوه شناخت اهل حق از نظر اعتقادی و فرهنگی، فخرالدین، الف ۱۳۶۹
- ۲۶۲- جشنهای یارسان، کورس آندره، لرستان پژوهی ۳ و ۴



- ۲۶۳- جمع خانه هنر و تنبور نوازی، حمید ایزدپناه، هنر ایران ش ۶ فروردین ۱۳۸۱ ص ۶۰-۶۱
- ۲۶۴- خاطرات کشور شاهنشاهی ایران، جی. مکدونالد کینیر، آ. جورج ۱۸۱۳
- ۲۶۵- چند کلمه درباره طریقه اهل حق، یوسف فضائی نشریه چیستا ۲۲۴-۲۲۵
- ۲۶۶- چند باسیک ده باره‌ی نه‌هلی هق (ناجهریان، مینورسکی، محمد مگری، کرامیر) و هر گیرانی له فوره‌نسییه‌وه نه‌جاتی عه‌بدوللا، چاپ موکریانی ژماره سپاردن ۱۲۷
- ۲۶۷- چهل تنان، مراد اورنگ، آ. خادمی
- ۲۶۸- حماسه میر مخدوم، سیاوش دلفانی، قزوین، بحر العلوم ۱۳۷۷
- ۲۶۹- خاطرات لیدی شل، شیل مری لئونورا، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران نشر نو ۱۳۶۲
- ۲۷۰- خاکسار و اهل حق، نورالدین چهاردهی، بی تا ۱۳۵۸
- ۲۷۱- دانشمندان کردستان (بهلول)، مجله دلها و اندیشه‌ها، شماره ۳۰ تیرماه ۱۳۵۷
- ۲۷۲- در پیرامون آئین اهل حق، میر مهدی موبد، مجله هویخت سال سی و دوم آبان ۱۳۶۰ ص ۸
- ۲۷۳- در پیرامون آئین اهل حق، میر مهدی موبد، مجله هویخت سال سی و دوم آذر ۱۳۶۰ ص ۳۴
- ۲۷۴- در پیرامون آئین اهل حق، میر مهدی موبد، مجله هویخت سال سی و دوم دی ۱۳۶۰ ص ۲۹
- ۲۷۵- دره‌الأسرار، قوشچی اوغلی، جمیل افشار
- ۲۷۶- دره‌البيضاء و میثاق ازلی، محمد مگری، مجله آسیانی پاریس ۱۹۷۷
- ۲۷۷- دفترسرانجام اهل حق و بابا طاهر همدانی، محمد تقی دانش‌پژوه، راهنمای کتاب، دی - اسفند ۱۳۵۴، صفحه ۹۴۱
- ۲۷۸- دوتار سلسله اهل حق با رنگی دیگر، محمدرضا درویشی، ابرار، ۶ مرداد ۱۳۷۹ ص ۸
- ۲۷۹- دو سفرنامه درباره لرستان، سیسیل جان ادmondز، بارون دوبود، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیاری، تهران نشر بابک ۱۳۶۲
- ۲۸۰- دیوان ادیب الممالک فراهانی، محمدصادق امیری فراهانی قائم مقامی، به تصحیح و اهتمام مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران نشر فردوس ۱۳۷۸
- ۲۸۱- دیوان میرزا خلیل منه‌ووه‌ری کاکه‌یی، هه‌رده‌وویل کاکه‌یی، هه‌ولیر ۲۰۰۶
- ۲۸۲- دین و مذهب در عهد صفوی، مریم میراحمدی، تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳
- ۲۸۳- رازهای عرفانی کردان اهل حق، محمد مگری، پاریس ۱۳۸۶ هـ.ق/ ۱۹۶۶ م
- ۲۸۴- راه از بغداد تا باکو، جی.اس.اف ناپیر، ژانویه ۱۹۱۹
- ۲۸۵- رضا حمزه‌ای برلین ۱۹۹۰

The yaresan (A sociological, Historical and Religio-Historical study of a Kurdish community) M.Reza Hamzeh,ee Berlin 1990

## منابع و مأخذ

- ۲۸۶- رموز تأویلی مروارید (درّ و گوهر) و افسانه‌های مربوط به آن، محمد مکرّی، مجله آسیائی پاریس ۱۳۸۰ هـ.ق / ۱۹۶۰ م. صفحه ۴۶۳-۴۸۱
- ۲۸۷- روایت شخصی سفر از هند به انگلستان، جی. کیل، ۱۸۱۷
- ۲۸۸- روئین تنی و جاودانگی در اساطیر، ایرج بهرامی، تهران انتشارات زوار ۱۳۸۵
- ۲۸۹- روزنامه سفر مباشر حاکم روس برای تجدید مرزهای سرزمینهای ترکیه و ایران ۱۸۴۹-۵۲ چاپ سال کلنل. بی. ای. چیریکو و ۱۸۷۹ در خاطرات بخش قفقاز و جامعه جغرافیای روسیه جلد IX
- ۲۹۰- روایت شخصی سفر بر رودخانه فرات در سال ۱۸۳۵، دبلیو. اف. انسورت ۱۸۸۸
- ۲۹۱- روایت شخصی سفر از هند به انگلستان، جی. کیل ۱۸۱۷
- ۲۹۲- ریشه نژادی لر، حجت الله حیدری، انتشارات فردوسی ۱۳۵۵
- ۲۹۳- زایش زردشت از دیدگاه کردان یارسان، صدیق صفی‌زاده، مجله فروهر اردیبهشت ۱۳۶۲ صفحه ۲۵
- ۲۹۴- سالنامه قفقاز سال ۱۹۰۷، زاپیسکی بخش قفقاز، انجمن جغرافیائی روسیه XIX ۱۸۹۷
- ۲۹۵- سخنی با اهل حق، عباس طباطبائی فر، عصر جوان، قم ۱۳۸۵
- ۲۹۶- سرانجام، ولادیمیر مینورسکی که در سال ۱۸۴۳ آنرا تدوین و به سال ۱۹۱۱ منتشر می کند
- ۲۹۷- سروده‌های دینی یارسان، ماشاء الله سوری، تهران امیرکبیر ۱۳۴۴
- ۲۹۸- سفرنامه بلوشر، وپرت بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران انتشارات خوارزمی ۱۳۶۳
- ۲۹۹- سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان، یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران خوارزمی ۱۳۶۸
- ۳۰۰- سفرنامه ابودلف، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۲
- ۳۰۱- سفرنامه هانری بایندر- کردستان: بین‌النهرین و ایران، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران فرهنگسرا ۱۳۷۰
- ۳۰۲- سفرنامه هنری راولینسون، ترجمه سکندر امان‌اللهی، انجمن ادب و قلم ۱۳۵۶
- ۳۰۳- سفرهایی در لرستان و عربستان، بارون. سی. ا. دوید ۱۸۴۵
- ۳۰۴- سفرهای به بخارا در سالهای ۱۸۳۳-۱۸۳۱-۱۸۳۴. ا. بورنز
- ۳۰۵- سلاسل تصوف، نورالدین مدرسی چهاردهی، مجله وحید شماره ۱۱ سال ۱۳۵۲
- ۳۰۶- سلسله های اسلامی، کلیفورد ادموند بوسورث، ترجمه فریدون بدره ای، تهران پژوهشگاه ۱۳۷۱

## منابع و مأخذ

- ۳۰۷- سلطان اسحاق و آئین یارسان (اهل حق) ، مجله بررسیهای تاریخی شماره ۳ تهران  
امرداد و شهریور ۱۳۵۷ . ص ۱۲۹-۱۴۶
- ۳۰۸- سماع فرقه اهل حق، ن.ژ.مار
- ۳۰۹- سماع و موسیقی مذهبی کردان اهل حق در ایران، محمد مکرری، دایرةالمعارف  
موسیقی های تقدس آمیز، پاریس چاپ لابرزری ۱۳۸۸ هـ/ق/ ۱۹۶۸ م
- ۳۱۰- سه نحله یزیدی، اهل حق و علوی در کردستان، فیلیپ کرین بروک، ترجمه مصطفی  
دهقان، نشریه معارف - ۶۰
- ۳۱۱- سه سال در دربار ایران ، دکتر فوریه ۱۹۰۰
- ۳۱۲- سیاحتنامه حدود ، خورشید افندی ، قسطنطنیه ۱۸۶۲
- ۳۱۳- سیاحتنامه خاخام بنیامین به تودلا ، ا.آشر ، برلین ۱۸۴۰
- ۳۱۴- سید محمد علی معروف به باب ، آ.آل.ام.نیکولاس ۱۹۰۵
- ۳۱۵- سیروتفحص در کلد و شوش ، دبلیو.اچ.لوفتوس ۱۸۵۷
- ۳۱۶- سیر و سفر مابین ارمنستان و کردستان، اچ سات گیت ۱۸۴۰
- ۳۱۷- سیری کوتاه در مرام اهل حق، محمد مردانی، تهران، تابان ۱۳۸۳
- ۳۱۸- سیری در تصوف در شرح حال مشایخ و اقطاب، نورالدین مدرسی چهاردهی،  
تهران اشراقی ۱۳۷۹
- ۳۱۹- شرح اقامت در کردستان ، سی.جی.ریچ ۱۸۳۶
- ۳۲۰- شروح مختصری درباره کاسپین ، دبلیو.ار.هلمز ۱۸۴۵
- ۳۲۱- شکرانه، موسی پرنیان، منوچهر کمری، کرمانشاه چشمه هنر و دانش ۱۳۷۹
- ۳۲۲- شناخت فرقه اهل حق، عبدالله خدابنده، تهران امیرکبیر ۱۳۸۲
- ۳۲۳- شیعیان و بکتاشیان ، احمد رفیق ، معارف دوره دهم شماره یک ۱۳۷۲
- ۳۲۴- الشیخ معروف نودهی البرزنجی ، شیخ محمدخال ، بغداد ۱۳۸۱ ق
- ۳۲۵- ضیاع المعصومین، شیخ نظر علی جناب
- ۳۲۶- طایفه اهل حق ، وی.ا.ژوکوفسکی ، زاپیسکی.وست.اد ۱۸۸۷
- ۳۲۷- ظهور الکرد فی التاریخ درسه شامله عن خلیفه الامه الکردیه و مهدها الجزء الثاني ،  
الدكتور جمال أحمد رشید ، اربیل انتشارات ناراس ۲۰۰۳
- ۳۲۸- عالی قلندر و شاه فضل ولی، سیاوش دلفانی، تهران، منشور امید ۱۳۸۴
- ۳۲۹- علل و اهمیت شارب در آئین یاری، مسعود رضاییگی، تهران نشر موج ۱۳۸۱

- ۳۳۰- علوی ها یا معتقدان به خدا بودن علی ، اس.آر.تروبریح ، هاروارد مجله مربوط به علوم الهی ۱۹۰۹ II ، تجدید چاپ در دنیای مسلمین ژوئیه ۱۹۲۱
- ۳۳۱- علی اللهیان ، روزنامه تفلیس ، قفقاز ۱۸۷۶ شماره های ۲۷،۲۹،۳۰
- ۳۳۲- علی کیست، جمیل افشار، تهران نشر هنرمند ۱۳۷۶
- ۳۳۳- غلات شیعه، عبدالحمیدگلشن ابراهیمی، دانشکده ادبیات تهران ش ۱۰ سال ۱۳۲۱
- ۳۳۴- فرقه اهل حق در ایران، و.آ. زوکسکی
- ۳۳۵- فرهنگ مردم جنوب کاسپین ، ملکونو ۱۸۶۳
- ۳۳۶- فرهنگ و زبان کردی، صدیق صفی زاده، مجله هوخت ۱ مرداد ۱۳۵۴، صفحه ۱۴
- ۳۳۷- فرهنگ و زبان کردی، صدیق صفی زاده، مجله هوخت مهرماه ۱۳۵۴، صفحه ۱۷
- ۳۳۸- فیلیپ کرین بروک Mitra and ahreman, Binyamin and malak tawuş traces of ancient myth in the cosmogonies of two modern sects. In recurrent patterns in Iranian religions, from mazdism to Sufism, (studies iranica chaire 11), paris 1992, pp.5780
- ۳۳۹- فیلیپ کرین بروک chapter orality and religion in Kurdistan the yezidi and ahle hagg traditions
- ۳۴۰- قبایل لرستان ، اچ.ال.رابینسون (آر - ام - ام) ۱۹۱۶
- ۳۴۱- قصة الاكراد فى شمال العراق ، أمين سامى الغمراوى ، من منشورات دارالنهضة العربيه فى القاهرة ۱۹۶۷
- ۳۴۲- قره قویونلو، و.آ. گاردولوسکی
- ۳۴۳- قلمی ، اثر شخصی بهائی در مورد اهل حق که در سال ۱۹۰۹ توسط دکتر اسکارمان به کتابخانه رویال برلین انتقال داده می شود
- ۳۴۴- کاکه بیه کان و ری و رچه که یان ، سه دیق بوره که بی ، سلیمانی ۲۰۰۷
- ۳۴۵- کتابنمای ایران، درباره اهل حق و گویش لکی، حمید ایزدپناه
- ۳۴۶- کرد و پراکندگی او در گستره ایران زمین، حیدر بهتویی، تهران ۱۳۷۷
- ۳۴۷- کرمانشاه ، اچ.ال.رابینسون ، جلد XXXIII مارس ۱۹۲۰
- ۳۴۸- کشکول خاکساری، محمدعلی خواجه الدین، تبریز، بی تا ۱۳۶۰
- ۳۴۹- کشفیات در خرابه های نینوا، آ.لایارد ۱۸۵۳
- ۳۵۰- کلاماتی از آئین یاری در اصول دین، مسعود رضاییگی، تهران نشر موج ۱۳۷۹

## منابع و مأخذ

- ۳۵۱- کومه له شیعری مه لاهه باس حیلمی کاکه بی، هه رده ویل کاکه بی، بغداد مطبعه اسد ۱۹۸۴
- ۳۵۲- کومه له ناسی کورده واری، حوسینی خه لیفی، بغداد الحوادث ۱۹۹۲
- ۳۵۳- کورد و میژوو، قادر نه حمه دی، سلیمانی ۲۰۰۵
- ۳۵۴- گذر از ذهاب به خوزستان، سرهنری راولینسون، ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند، تهران، آگاه ۱۳۶۲
- ۳۵۵- گنبد علویان، محیط طباطبائی، مجله آموزش و پرورش، سال نهم ۱۳۱۸
- ۳۵۶- گنجینه اولیاء، عبدالکریم مدرسی عالم، تهران چاپ مسعود سعد ۱۳۳۸
- ۳۵۷- مأموریت شرق، ا.ج. پیترمان، لایپزیک ۱۸۶۱
- ۳۵۸- مبدأ و عقاید مذهبی ویژه برخی از مسلکهای محمدی، ا.ج. تی. گلبروک، تحقیقات آسیائی جلد VII چاپ ۱۸۰۷ صفحه ۳۳۷
- ۳۵۹- مبنا و اصول اعتقادی اهل حق، فرهاد محبی، دانشگاه یادگار امام سال ۱۳۸۷
- ۳۶۰- مجموعه آئین و اندرز و رمز یاری، مجید القاصی، بی تا ۱۳۶۲
- ۳۶۱- مجموعه انهار جاریه، میرزا احمد نایب الولاية
- ۳۶۲- مجموعه اسناد عبدالحسین میرزای فرمانفرما، منصوره اتحادیه سیروس سعدوندیان، تهران نشر تاریخ ایران
- ۳۶۳- مجموعه مقالات اهل حق، مراد اورنگ، ماهنامه ارمان شماره های ۴ تا ۱۲ سال ۲۵۳۶
- ۳۶۴- محمد مکرری ۱۲۹۸ فرانسه Nar ali-shah elahi: I, esoter isme kurde
- ۳۶۵- مدارک و اسناد مورد استفاده برای مطالعه اعتقادات طایفه ایرانی موسوم به اهل حق یا علی اللهی، ولادیمیر مینورسکی، مسکو از آثار انستیتو لازارف بخشی از XXXIII ۱۹۱۱
- ۳۶۶- مراد و مرید، صحبت الله مرادی، کرمانشاه نوپردازان ۱۳۷۸
- ۳۶۷- مه قام و موزیکی فولکلوری کوردی، هه رده ویل کاکه بی، کرکوک به کیتی نووسه رانی کورد ۲۰۰۶
- ۳۶۸- مسأله آفرینش در نزد کردان اهل حق، محمد مکرری جلد دوم مجموعه مقالات و گزارشهای علمی بیست و پنجمین کنگره شرق شناسان، مسکو ۱۹۶۳، صفحه ۱۵۹-۴۸۱
- ۳۶۹- مسلک مسلمانان در ماوراء قفقاز، تفلیس ۱۸۹۵
- ۳۷۰- منشا معتقدات اهل حق، حشمت الله طیبی، مجله بررسیهای تاریخی، سال هفتم شماره ۵، ۱۳۵۱
- ۳۷۱- مشابهت های فرهنگی دو قوم زرتشت و اهل حق در غرب ایران، جهان بخش نوری
- ۳۷۲- مقاله آیت الله محمد باقر حکمت نیا در رابطه با سلسله اهل حق

## منابع و مأخذ

- ۳۷۳- یادنامه مینورسکی (مقاله‌های اهل حق) ولادیمیر مینورسکی، دانشگاه تهران ۱۹۵۶
- ۳۷۴- مقالات مکرری (پژوهشها و ریزه‌یابیهای علمی) محمد مکرری، پاریس کتابفروشی کلینکسیک ۱۳۹۰ هـ/ق ۱۳۴۸ هـ ش
- ۳۷۵- مقدمه‌ای بر دین و روان با تأکید بر اهل حق، صحبت فرخ‌منش، تهران ۱۳۸۲
- ۳۷۶- مقدمه‌ای بر شناخت تنبور، سید خلیل عالی نژاد، فصلنامه آهنگ شماره اول
- ۳۷۷- مؤسس الدولة المشعشعیه، جاسم حسن شیر، نجف مطبعة الاداب ۱۳۹۲ق
- ۳۷۸- مؤسس و پیشوایان اهل حق، اسماعیل قبادی، کلام اسلامی سال ۴ ش ۱۶ زمستان ۷۴ ص ۶۷-۷۵
- ۳۷۹- مینورسکی و کورد (کومه‌له شه‌ش وتار)، وه‌رگیرانی، نه‌نوه‌رسولتانی، هه‌ولیر، موکریان ۲۰۰۲
- ۳۸۰- میر حسینی زیبا Faith, ritual & culture among the ahle-Haqq, in Kurdish culture and identity. Ed Atlantic Highlands, j, zed Books, 1996, pp 111-134.
- ۳۸۱- میر حسینی زیبا Redefining the truth; Ahl-haqq and the Islamic republic of iran, in British journal of Middle eastern studies, n 21, 1994, pp 211-228.
- ۳۸۲- میژووی نه‌ده‌بی کوردی، دوکتور مارف خه‌زنه‌دار، ناراس هه‌ولیر ۲۰۰۱
- ۳۸۳- نامه‌های دوازده ماه درگوشهای کردی، دکتر عبدالله ایوبیان، مجله فروهر، شهریور ۱۳۶۲، صفحه ۴۲۳
- ۳۸۴- نسخه خطی کلام بعد از پردیور: نسخه خطی کلام قوشچی اوغلی و گوینده‌های فرعی، مهندس علی پیرداوری. ترجمه به فارسی خانم رامش کاشانی و ن.چهل امیران
- ۳۸۵- نسخه خطی کلام دوره سید اکابر خاموش، نزد کاکه‌بیه‌های عراق، سید عبدالعزیز دکه
- ۳۸۶- نسخه خطی کلام دوره بابا حیدر، نزد کاکه‌بیه‌های عراق، سام الدین تبریزیان
- ۳۸۷- نسخه خطی کلام دوره ذوالنور قلندر، سیدام‌الله شاه ابراهیمی، سید ایمان خاموشی
- ۳۸۸- نسخه خطی کلام دوره خان الماس، سید خلیل عالی نژاد
- ۳۸۹- نسخه خطی کلام دوره شاه هیاس، آقا احمد خال وه‌ چه‌م، سید شمس الدین محمودی
- ۳۹۰- نسخه خطی کلام دوره سید فرضی و شیخ امیر، متعلق به نگارنده، حسین روحتافی
- ۳۹۱- نسخه خطی کلام دوره سید براهه و دراویش ایشان

## منابع و مأخذ

- ۳۹۲- نسخه خطی کلام دوره تیمور بانیارانی، سید امرالله شاه ابراهیمی، حسین روحتافی، سید فیض الله زرکوب
- ۳۹۳- نقدی بر اهل حق در دایرة المعارف تشیع، احمد ملامیری کجوری، حوزه سال ۱۲ ش ۶ بهمن و اسفند ۱۳۷۴ ص ۱۸۹-۱۹۶
- ۳۹۴- نقدی بر پیشگوئیهای خان الماس و ایل بیگی جاف، حجت الله حیدری، خرم آباد انتشارات افلاک ۱۳۷۸
- ۳۹۵- نگاهی به پندار اهل حق از دیدگاه قرآن و فرموده های حضرت پیغمبر اکرم (ص)، علی حسینی
- ۳۹۶- نگاهی گذرا به تاریخ و فلسفه اهل حق (پارسان) گلچراد مرادی، سنوند، انتشارات ارزان ۱۹۹۹
- ۳۹۷- نه گفتار در تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، شیراز چاپخانه موسوی ۱۳۳۹
- ۳۹۸- نوروز در میان کردان، صدیق صفی زاده، مجله فروهر، اسفند ۱۳۶۲، صفحه ۹۰۲
- ۳۹۹- نماز و نیایشهای کردان ایزدی، جلادت بدر خان، ترجمه احمد شریفی، چستا ۱۳۶۹/۷۰
- ۴۰۰- نوروز در میان کردهای پارسان، صدیق صفی زاده، مجله هویخت فروردین ماه ۱۳۵۳، ص ۶۳
- ۴۰۱- نوشته های پراکنده درباره یارستان اهل حق، عطائی ۱۳۶۱
- ۴۰۲- هورامان (لیکولینه و هیه کی میژوویی - کولتووریه)، نه یوب روستم، سلیمانی ۲۰۰۴
- ۴۰۳- هورامان و مریوان (چند لایه ریه که له کتیبی نورالانوار سید عبدالصمدی نووداری، محمدی مهلا کریم، به غدا چاپخانه ی سلمان الاعظمی (۱۹۷۰)
- ۴۰۴- هوشنگ پیشدادی از دیدگاه کردان پارسان، صدیق صفی زاده، مجله فروهر تیر ۱۳۶۲، ص ۱۹۲
- ۴۰۵- وان بروین سن  
Martin a kizilbash community in iraq;  
Kurdistan the shabak, in islam des kurdes, n 5, 1998, pp. 185-196.
- ۴۰۶- وضع ایران در سال ۱۶۶۰، رافائل دومان، ناشر ج. شفر، ۱۸۹۰
- ۴۰۷- ولادیمیر آلکسی یویچ ایوانف ۱۸۸۶
- The truth - woshippers of kordistan
- ۴۰۸- ولادیمیر مینورسکی
- Notes sur la secte des Ahle-haqq .I-II / par v.minorsky.- paris: E leroux, 1921  
یادداشتهایی در مورد طایفه اهل حق، ترجمه سیاوش تیموری
- ۴۰۹- یادداشتهایی در مورد حرکت از زهاب به کرمانشاه، اچ. راوولینسون، جی. آر. جی. اس. IX ۱۸۳۹
- ۴۱۰- یادداشتهایی در مورد سلک های کردستان، ام. تی. ژیلبرت ۱۸۷۳

## منابع و مأخذ

---

- ۴۱۱- یاران شاه خوشین، محمد مکرى، مجله آسیایی پاریس ۱۳۹۰ هـ ق / ۱۹۷۰ م. صفحه ۳۵۹-۳۱۷
- ۴۱۲- یارسان، لیکولینه و هیه کی میژوویی - دینییه، نه یوب روسته م، ۲۰۰۶ عیسایی
- ۴۱۳- یزیدی اند یا یزدانی، حسن جاف، رودکی، ش ۷۰ / ۶۹، ۱۳۵۶
- ۴۱۴- یک سلک مذهبی از آسیای صغیر، قزلباشها، اف. گرونارد، جی. ا. ژوئن ۱۹۰۴
- ۴۱۵- یه که سوار اسب کبود، موکل باد، مجله آسیائی پاریس ۱۳۹۴ هـ ق / ۱۹۷۴ م. صفحه ۹۳-۴۷، محمد مکرى

تبرستان  
www.tabarestan.info



میژوو و فه لسه فهی

# سه رنه نجام

تبرستان

www.tabarestan.info

راقه یهك له سه رنیازگه لی هزری و بیر و باوهری له

کوردستان

فه رهه نگی یارسان

لیکوئینه وه و لیکدانه وه :

تهیب تاهیری

## ناومروك

تبرستان

www.tabarestan.info

- ۵۷۹..... یارسان (نیشتمان و ره‌گهز)
- ۵۸۹..... زمان
- ۵۹۵..... یارسان له دریزایی میژوودا.
- ۶۲۶..... یارسان و ریبازه‌کانی تر
- ۶۳۳..... عهله‌وییه و به‌کتاشیه
- ۶۴۰..... سه‌فه‌وییه
- ۶۴۵..... حرروفیه
- ۶۵۵..... نووربه‌خشییه
- ۶۵۷..... مۆشه‌عشه‌عییه
- ۶۵۸..... حه‌یده‌رییه
- ۶۶۵..... فه‌لسه‌فه‌ی یاری
- ۶۷۴..... نه‌زه‌ل پیتش له خیلقه‌ت (نه‌فراندن)
- ۶۸۷..... دوتادۆن
- ۶۹۶..... رۆژۆمیری کوردی رۆژه‌یاری "رۆژوویاری"
- ۷۱۸..... سه‌یده‌کانی به‌رزنجیه و به‌سه‌رهاتیان
- ۷۴۴..... نه‌ریتی یاری
- ۷۵۳..... هونه‌ر و موزیک
- ۷۶۱..... یارسان دوای پردیوه‌ر
- ۷۷۷..... خسار ناسی کومه‌لگای یاری
- ۷۸۴..... ته‌واواری (شی کردنه‌وه‌یه‌ک له سه‌ر که‌لامه‌کان و که‌سایه‌تییه‌کانی سه‌ره‌نجام)

## يارسان (كاكهي يان نه هلي جهق)

### نيشتمان وره گهز :

يارسانيه كان نه تهويه كن ناريابي له لقي هيندونه وروپي كه له زه مانتيكي نادياردا، واته چند ههزار سال پيش زايين هاتونته ناوچه ي نيسستاي كوردستان . به بوجوني ههنديك له زانايان، كورده كان له كه ناري باكووري "زهرياي بالتيك" سه بهره و ناوچه ي زاگروس كوچيان كردوه . "دكتور كوتينسو" له م باره يه وه ده لتي: "له ههزاره ي چواره مي پيش زاييندا، هوزگه ليك له باشووري سيبيريا وه بهره و كيوه كان ي زاگروس كه پيشان ده گوتري "نازياتيك" كوچيان كرد. دواي نه وان، واته له ههزاره ي سيهه مي پيش زاييندا كومله هوزيكي تر بهره و نه و ناوچه يه كوچيان كرد كه پيشان ده وتري هيندونه وروپي".

نه م هوزه كوچكردوانه له گه ل كوچكردواني پيشتردا، تيكه لاوي يه كتربون و نارچه ي زاگروسيان خسته ژير دهسه لاتي خويان . به لام به باوهري ههنديك له زاناياني تر، پيش نه وه ي هوزه كوچبه ره كان بگه نه كيوه كان ي زاگروس، هوزگه ليكي تر له م ناوچه يه دا نيشته جي بون كه به هوزه زاگروسييه كان ناو بانگيان ده ر كردوه . "مهمه د مهردوخي كوردستاني" ده وه ي يه كه مي ميژووي كورد ده باته وه بو چند ههزار سال پيش زايين "تا سالي ۳۶۰۰ پ. ز" واته نه و ساله ي كه دهسه لاتي "نارامسين" كموري "سارگوني يه كه م" دواي هيرشي هوزه كان ي گوتي "كورده ناراراتيه كان" هه ره سي هينا و ده وله تي "گوتي" سه ري هه لدا .

۱- گيراو له وحدت قومي كرد و ماد، حبيب الله تاباني.

۲- تاريخ مردوخ ص: ۳۸.

## یارسان

"محمد ثمین زهکی"، بنهرهتی ره گهزی کورد ده باته وه سر دوو بناغه، یه که میان: هۆزه خو جییه کانی زاگروس و دوو ههم: هۆزه کۆچکردوو ناراییه کانی (ماده کان)،<sup>۱</sup> که هۆزه خو جییه کان بریتین له:

۱- "لولووی" یان "لولووی" یه کان. که له ههریم گهلی نیوان "کرماشان" و "بهغدا" و "شاره زور" و "ورمی" دا نیشته جی بوون. په یکه ری "نانبانی" له "سهرپولی زه هاو" میراتی نهو سهرده مه میژوییه یه.

۲- "کاسی" یان "کاسی" یه کان، که له ههریمی لورستانی نیمرییدا نیشته جی بوون. نه گه ری نه وه هه یه که باکووری "لورستانی" نهو سهرده مه تاراده یه که له گه ههریمی "نه لیبی" دا که "ناشورییه کان" زۆرجار ناویان بردوو، په یه ندی هه بوویت.

۳- "هوری" یه کان و "میتانی" یه کان که له ناوچه کانی "تورکیا" و "سووریا" یه نه مپژدا، له "فوراتی" ناوه ندی نیوان "موسل" و "ترابلس" دا نیشته جی بوون. کۆنترین ناوی هوریه کان "یان نه ته وه یه کی تر که په یه ندی نزیکه له گه له نه واندا هه بووه" "سۆباری" بووه و زانایان له سر نهو باوه رهن که ولاتی "هوری" له نیوان ههریمه کانی "میتانی" و باکووری "سووریا" دا هه لکه وتیبوو و پایته خته که ی شاری "ئورفا" بووه.

۴- "گوتی" یه کان. نه ه هوزه یه کیک له هۆزه گه وره کانی "کوردستان" بوون، که به باوه ری زانایان ته واوی هۆز و تیره کانی "زاگروسیان" گرتوته خۆ.

"گوتیه کان" له سه رچاوه کۆنه کاندایا به ناوه کانی "گوتی، کاردۆ، کردوین و کاردۆخی" یش ناسراون. ده ولته تی گوتی، هه روه ها که له خشت نو سه ناشورییه کاندایا ناماژه ی پیکراوه، حکومه تیکی "خان خانی" بووه و زۆربه یان په یه ری نیانی "میهره رستی"، واته میترانیسم بوون.

۵- "نایری" یه کان یه کیک تر له قه ومه زاگروسییه کانن که له باکووری "نیگاس" (کیتوه کانی تورور عابدین) له ناوچه ی "دیاربه کر" و "خه رپوت" و "ده رسیمی" نه م سهرده مه دا نیشته جی بوون. "مینۆرسکی" له م باره یه وه نوو سیویه تی: "حکومه تی نایری له ههریمی بۆتانی نه سروژیدا دامه زرابوو و له سهرده می خۆیدا به ولاتیکی به رفراوان له قه له م ده درا". له درتۆدها به شیوه ی خواره وه ناماژه ده کا بهو نه ته وه یان تیره و هۆزانه ی که دانیشتوو ههریمه کانی باکووری ده شتی "شووشن" و نهو هۆزانه ی که که متر له گه له ناوه ندی تیراندا په یه ندی ده گرن، به لām به به رده وامی له گه ل ولاتی سۆمه ر و سامی ره گه زه کانی "میژۆپۆتامیا" دا په یه ندی یان هه یه، که بریتین له: "عیلام" یه کان، "کاسی" یه کان، "لولوی" یه کان و "گوتی" یه کان، که هه موویان سه ر به یه لقی ره گه زین و زمانه که شیان له یه ک نزیکه<sup>۲</sup>.

جیا لهو هۆز و تیرانه ی که پیشتر باسیان کرا، هۆزه ناراییه کانی له سه ره لدان و په ره سه ندی حکومه تی "ماد" دا که به "مدیا"، "نامادا"، "مد" و "میدی" ناوی براوه، رۆلکی به رچاویان بووه. هۆزه ناراییه کان،

۱- زبده ی میژوی کورد کوردستان، محمد ثمین زکی به گ، ص: ۶۲، (چاپی فارسی).

۲- خان خانی: ملوک الترابی.

۳- ایران از آغاز تا اسلام، رومن گریشمن، ترجمه محمد معین، ص: ۲۸.

## يارسان

گوايه له سه دهی نۆهه مدا له له وه رگا پان و بهرينه كانی "روسیه" ی باشوورییه وه به ره و ناوچهی زاگروس کۆچیان کردوو و ناوێتهی دانیشتوانی پیشووی نهم هه ریمه بوون و له کۆتایی سه دهی هه شته می پیش زاین. له سه ره تادا "یه کیه تی ماننا" و دواتر حکومه تی "ماد" ی سه ره خۆیان پیکهینا. پیوسته ناماژه به وه بکریت که هه ندی له زانایان له سه ره نه و باوه رهن که گوايه کۆچی هۆزه ئارییه کان بۆ ناوچهی زاگروس له دوو قۆناغدا روویداوه. یه که م: له هه زاره ی دووه می پ. ز بووه، له و کاته دا به پیتی نووسینی سایکس، هه ریمی ماد به سی ناوچه یان پارێزگا دابه شه کرا: "مادی گه وره" که ده بیته "ئه راک" ی نه مرو، مادی "نا تروپانتن" که نازه ربایمانی ئیستایه و مادی "راجینا" یان "راگیانا- ره ی کۆن" که نه مرو که ناوچه یه که له ده قه ری تاراندا.<sup>۱</sup> "دیاکونوف" یش سنوره کانی هه ر یه که له و سی پارێزگایه ی به وردی دیاری کردوو که تاراده یه که له گه ل و ته کانی "حه مدالله مستوفی" دایه که ناوچه کوردنشینه کانی به شانزه ولایه ت دایه شکر دووه و سنوره کانی ده ستنیشان کردوون، یه که ده گێرته وه.

مستوفی نووسیویه تی: "کوردستان له نیوان ئیراقی عه ره ب و خوزستان و ئیراقی عه جه م (ئه راک) و نازه ربایمان و دیاره کردا هه لکه وتوو و به گشتی شانزه ولایه ته که ناوه کانیان نه مانه ن: ئالانی، نه لیشته ر، به هار، خه فتیان، ده ره ندی تاج خاتوون، ده ره ندی زه نگی، دزییل، دینه وه ر، سولتان ئاوا ی چه مچه مال، شاره زوور، قرمیسین "کرماشان"، که رهند و خۆشان، که نگاوه ر "قصر القصوص"، ماهیده شه ت "مایده شه ت"، هه رسین و هه ستام.<sup>۲</sup> به واتایه که، نه گه ر بانه ویت به بێ ره چاو کردنی سنوره سیاسییه کانی نیوان ئیران و ئیراق و تورکیا و سوریا، نه خشه ی کوردستان به گشتی بجهینه به رچاو، ده بێ بجهینه سه ر و ته کانی محمه دی مه ردۆخ که نووسیویه تی: کوردستان بریتیه له شه ش هه ریم: دیاره کر، ده قه ری مو سل، سه نه، سابلاخ "موکریان"، کرماشان و لوړستان.<sup>۳</sup> که واته کوردستان له کینه کانی نارارات "ناگری" له تورکیا وه ده ستپنده کات و به ره و باشوور درێژ ده بیته وه و هه موو به رزاییه کانی باکووری رۆژئاوا ی ئیران تا ده شتاییه کانی باشووری پارێزگای خوزستان ده گریته خۆی. له ئیراقیش له باشووری مه نده لیه وه تا موو سل و له وێه تا حه سه که "باکووری رۆژهه لاتی سووریا" و "قه زای نه تیب و سیواس" له "تورکیا" درێژه ی هه یه.

کورد هه کان له ئیراندا به به راورد له گه ل کورده کانی ئاسیای بچوک ریژه یان که مته ر.<sup>۴</sup> شوینه کانی نیشته جی بوونی نه هلی حه ق (یارسان) له کوردستاندا، له کۆنه وه تا نهم سه رده مه هه ندیک گۆرانکاری به خۆه دیوه. به لام نه وه ی که هه مووان له سه ری پیداگری ده که ن نه وه یه که له سه ره تادا ئایینی نه هلی حه ق (یارسان) له ناوچه کانی هه ورامان و شاره زوور و لوړستان بلا بووته وه و گه شه ی کردوو، جادواتر گه یشتووته ناوچه کانی تری ئیران "کرماشان، هه مه دان، نازه ربایمان، تاران، زه نجان و باکووری ئیران" و ته شه نه ی سه ندوو. په ره وانی نهم نایینه، له ئیراق له ناوچه کانی خانه قین، که رکوک، موو سل، سلیمانی، هه ولیر و به غدا جیوار بوون، له تورکیاش له

۱- گنجینه تاریخ ایران، استاد عبدالعزیم زانی، ج ۳ ص ۱۳۵.

۲- نزحه القلوب، حمدالله مستوفی، ص: ۱۰۷.

۳- تاریخ مردوخ، ص: ۶۷.

۴- هیئت علمی فرانسه در ایران، ژاک دومرگان، ص: ۹۰.

دهرسيم و سيواس، نيشته جيئن. ههروهه ڙمارهه ڪيش ڪوردي نه هلي جهيش له رويسيا، له ناچهي نه ليزابت پول سهر به ناحيهي قارس ده ڙين<sup>۱</sup>. نه هلي حق له قه فقايش هنن و له وي به ڪوردي ره سن له قه له م ده درين و نايينه ڪه شيان وه ڪ ناييني ڪي تايهت ره چاو ده ڪري<sup>۲</sup>.

ههروهه ڙمارهه ڪ له په ره واني نم نايينه له ولاتاني هيندستان و پاڪستان و نه فغانستان ده ڙين ڪه به "زڪري" به ناوبانگن و له "توربهت" و "ميشڪي" و "گريشه" نيشته جيئن و چيبي "موراد" له توربهت به شويئي پيروي خويان ده زانن. ههروهه هه ندي ڪيان له ده قهري "مهزار شهريف" و "دوشي" و "پول خومر" نيشته جيئن ڪه په ره وي بنه مالهي يادگارن و مه سنه نيشنه ڪه يان "سه يد مه نسوري نادرهه"<sup>۳</sup>.

پيويسته ناماڙه به وه بڪريت ڪه دواي ده رڪه وتي "قوشچي شوغلي" له ناچهي "نازه ربايمان" و ههروهه ڪوچي "خان تاتش" به ره و ناچهي "سه هه ند" ڪه بوته هوي بلاويو نه وه وي نم نايينه له و ناچانه دا، ڙمارهه ڪ له تور ڪه ڪان هاتنه ناو په ره واني ناييني "ياري" يوه و تانيستان هه ره له سهر نم نايينه ماونه ته وه<sup>۴</sup>. نه لبهت گومان له وهه دانويه ڪه سه ره تاي ده ستي ڪي نم بزاڙه نايينه له ناچهي "لورستانه وه" سووه و دواتر به ره و باڪوري "گوران" په ره ي نه ستاندوهه. هه ره له به ره وهه ناچه ڪاني لورستان و باشوري ڪوردستان، له ڪو نترين پيه وهه ريه ڪاني "گوران" له ڪاندا شويني ڪي به رچاوي هه به، هه ره نه مهش بووه ته هوي نه وه ي ڪه شوينه پيروي ده رينه ڪاني نه و ناچانه، وه ڪو "تاتش ڪه ده ي تاقگرا" نزيڪ به شاري "زههار" يان "دو ڪاني داورد" ڪه په يڪه ري ڪي ده رينه يه و ده رڪه وتوه و په يوه ندي به "ناگر پارتي" يه وه هه به، به پيروي بزائن و ناوي "دو ڪاني داورد" ي له سهر دانين و وه ڪ ميراتي پيروي خويان ري زي لي بگرن. په ره سه ندي نم هه ره له لورستان به ره و

۱- ڪرد، زمان، تاريخ، فرهنگ، مينورسڪي، ص: ۹۴.

۲- بنه ماله ڪاني سهر به ناييني نه هلي حق له ده قهري (ماڪر، صوفي، قه ره زمي، قزلبه قه لا، فيشل قه ره قرويرون، تازه ڪه ند و مرگن) نيشته جيئن ڪه به (قه ره قزلبه) دناسرين. مارواو قه فقايش عه شيره ته ڪاني قه ره قزلبه له ناچهي گه بجه، نزيڪ هه ري مي گوران ده ڙين. ههروهه له (قه ره باغ) له ناچه ڪاني نزيڪ ستوري نيران و رويسيا، قه ره باغ، نزيڪ شاري سه لماس، ورمين، ميانداو، بناو و ته ورزي نيشته جيئن. له تور ڪيا، له ناچه ڪاني قه ره قه دايلي، قه رايي، روتاي نانا توي، پوم نيلي، سرز، سلانڪ، زاگاري يه بجه، فيليب، جيوان. له نيران له ناچه ڪاني ڪرمانان، سه حنه، قه سري شيرين، سه ريولي زه هاو، گه يلاتي غه رب، ڪه نگاوه، ڪرند، گوران، هه ليلان، عوساونه ند، جه لالوه ند، دولفان، پشت ڪينو، خوردم ناوا، نه ليشته ره و نه هاوه ند نيشته جيئن. له هه مه دان و نه سه داوا و نازه ربايماني شه رقي و غه رب، له صوفيان، نيلچي، قه ره زيادين ورمين، خوي، نور و ڪه جوور، ڙيان به سه ره ده بن. هه ندي له تور ڪانه ڪاني باڪوري ده بجه له سهر به ناييني نه هلي حق ده ڙمير درين. ههروهه ڙمارهه ڪ له هه لڪاني سهر به ناييني نه هلي حق له ناچه ڪاني نه ره سباران، ڪه بران، ميجران و ڪه ليهه ره ده ڙين، ڪه پييان ده گوتري (شاملور). له نيراڻ، له ناچه ڪاني ڪه ڪوڪ، خانه قين، مه ندي، هه له بجه، هه ليز، سلتماني و به غدا، نيشته جيئن.

۳- مجله هوخ، شهردان، ص ۲۷.

۴- شوينه ڪاني نيشته جي بوني يارسانيه ڪان له نازه ربايمان بهم جه ره ش ناويان لي ره داوه:

له ده قهري چرنداب، ته ريز، هه شتاروه، ده لاک قه ري، ساتيلميش، ڪورده ره و له قه راغ چومي سوني چايي وه به ره مه راغه، گونده ڪاني: ناتهش به گ و پاش به گ. له مه راغه و شه و ناچه ياريمان، هاسيل قه بي، شاته به، نه وچ ته به. له ناچه ي ورمين گونده ڪاني: ده رباچه ي ورمين گونده ڪاني: ڪوله دانلي، ده رويش قه به ره، دل له باشوري ورمين و قه راغ ده رباچه ي ورمين. گونده ڪاني: دلوه ڙه، جوله ره، قه راچه داغ، گه لدر، هه ران، ڪامران، نه زتا، ناشيخلي، ماڪر له ناوه ندي خانان ده روه ره ي چيبي سوقار، تازه ڪه ند، قه ره نوزغلان، ميزاسام، شيتو، سرويويخ بولاخ، نالياسي، قارازاس، عه باس بولاغي، مريان، شخ سيلو، نينجه، ڪوچالار، قه زي بجه قاله، قاسم ڪه ندي، ناق برلاق، نيسماعيل ڪه ندي، فيشل، تور ڪه ندي، قاباخ بولاخ، ناراپاخ، مه ليح لي، سوني مروخور، مرگن. له ده وه ي تاران ناچه ڪاني: رويات ڪه ريم، شه هريار، نيسلام شار، مافين ناوا و گونده ڪاني تر.

## يارسان

ناوچهی کرماشان و هورامان، بوته هۆزی بلاوبونهوی له ناو هۆزی "کههور" (یان لهک) که لهو سهردهمه‌دا به یه کینک له هۆزه سهره کیهه کانی پهیرهوی نهم نایینه له قهلهم دراوه. نهمهش له بهر نهو هۆیه بووه که نهم هۆزه "یهک جینشین" بووه و بۆچوونه کانی "شاخۆشین" ی له بهرزه وهندی خۆیا دیوه و بروای پینکردووه.

"شهمسه‌دین بدلیسی" نهم هۆزه ی "کههور" ی به سهی لقا دابه‌شکردووه: "په‌له‌نگانی، دهرته‌نگی" و "ماهیده‌شتی". "ناکۆپوف" له کتیبی "کوردانی گۆزان و کیشهی کورد له تورکیا"، "ماهیده‌شتی" له نیوان سنوره کانی ئیراق و ئیران له باکووری خانه‌قین داناوه، "دهرته‌نگی" به کرماشان زانیوه و "په‌له‌نگانی" وهک یه کینک له ناوچه کانی نزیک به چه می نه‌لوه‌ند دهست نیشان کردووه. به‌لگه‌شی بۆ نهم شوینه‌وارناسیه نه‌وه‌یه که گوایه چه می نه‌لوه‌ند باریکه ناویکی "لقیکی" ههیه به ناوی "پلکانه" و بهو پی یه کهواته ناوچهی "په‌له‌نگان" ده‌بی نزیک نهو لقه‌ی نه‌لوه‌ند بی<sup>۱</sup>.

به‌لام نهم بۆچوونه خالی له گومان نییه، چونکه ناشکرایه "په‌له‌نگان" یه کینکه له قه‌لا دیرینه‌کانی ناوچهی هورامان و تانیستاش شوین و ناسه‌واری هه‌ر ماوه‌ته‌وه. نهم قه‌لایه ماوه‌یه‌کی زۆر به دهست هۆزه‌کانی کههور و گۆزانه‌وه بووه<sup>۲</sup>. دوور نییه نهم قه‌لایه له کۆتایی سه‌ده‌ی چوارده‌م و سه‌ره‌تای سه‌ده‌ی پینجه‌مه‌دا له لایهن "شاخۆشین" ی لورستانی و پیرشالیاری هه‌ورامیه‌وه، که یه کینک له یارانی شاخۆشین بووه، به کارهینراییت.

به پیی نووسه‌ری "حدیقه ناصریه": هۆزه‌کانی گۆزان و کههور، که له هۆزه به‌ناویانگه‌کانی کوردستانن، له قه‌لا ی په‌له‌نگاندا نیشته‌جی بوون. به‌لام نه‌رده‌لانه‌کان که ماوه‌یه‌ک له موسل و دیاربه‌کرده‌دا خاوه‌ن ده‌سه‌لات بوون، به ناچار پی به‌وه‌ شاره‌زور کۆچ ده‌کهن و له سالی "۵۶۴" ی کۆچیدا لهو ناوچه حکومه‌تیکی سه‌ربه‌خۆ پینکدینن و قه‌لا ی زه‌لم سازده‌کهن و ده‌یکه‌نه "دارالمک" ی خۆیان. دواتر ورده‌ ورده‌ ده‌ست به سه‌ر زۆربه‌ی ناوچه‌کانی کوردستاندا ده‌گرن، که په‌له‌نگانیش یه کینک لهو ناوچه‌یه<sup>۳</sup>.

په‌له‌نگان که‌وتوته ناوچه‌ی هورامان و هه‌روه‌ها که پینتر باسمان کرد ماوه‌یه‌ک له ژیر رکیفی شاخۆشین لورستاندا بووه و وێرای نه‌وه‌ی که نهو زاته پیرۆزه له ناوچه‌ی لورستان سه‌ری هه‌لداوه و گه‌شه‌ی کردووه، به‌لام به‌لگه‌ میژوویه‌کان له‌وانه دیداری له‌گه‌ل "بابافه‌قی" ی خه‌لکی ریجاب، گۆری ئیمام دووجانه لهو شوینه‌دا، که چۆنییه‌تییه‌که‌ی له که‌لامی سه‌رته‌نجام هاتووه.

هه‌روه‌ها ناماژه‌ کراوه که "پیرشالیار" ی هه‌ورامی، که مه‌زاره‌که‌ی له هه‌ورامان ته‌خته و هه‌ر لهو شوینه‌ش نیشته‌جی بووه، روونی ده‌کاته‌وه که شاخۆشین له ناوچه‌ی هه‌ورامان دا چالاکی هه‌بووه. ده‌توانین بلتین یان

۱- شرفنامه، شرفخان بدلیسی، ص: ۴۰۸.

۲- کردان گۆزان و مسئله کرد در ترکیه، ص: ۶۷. نه‌لته‌ت له‌وه‌ده‌جی هۆزی کههور یان نهو خه‌لکانه‌ی لهو سهردهمه‌دا له باشووری زاگۆس نیشته‌جی بوون، (گۆزان) برویتتا، زانیاریه میژوویه‌کانی سه‌رده‌می (شاخۆشین) هه‌ر نهم بۆچوونه ده‌سه‌لینن. نه‌وه‌ش نابین له بیربیرکی که هه‌رچه‌ند شاخۆشین له ناوچه‌کانی باشووری زاگۆسدا ده‌که‌رتوره و نایینه‌که‌ی ده‌بریره، به‌لام زمانی (زاراوه‌ی) وتاره‌کانی خۆی و یارانی هه‌ورامی بووه. به واتایه‌کی تر گوایه نهم هۆزه دواتر ناوی کههوری لیتراپین، کهواته ده‌بی کههور لقیک بن له کۆزانه‌کانی باشووری کوردستان. (کردان گۆزان، ص: ۶۸).

۳- حدیقه ناصریه، علی اکبر وقایع نگار، ص: ۱۲۹.

۴- سه‌رچاره‌ی پیتشور.

## يارسان

هه ورامان له و سهرده مه دا ناوه نديكي بههتير و توانا بووه و هه بهم بۆنه وه سه رنجي شاخوشيني پراكيشاوه، يان هوكارگه ليتكي تر بووه ته جيگاي سه رنجي شاخوشين.

سه ره ياي ته مانه، ناوچه ي هه ورامان و بهشي له شاره زوور وهك پيگه ي تاييني "ياري"، هيچ كات بايه خي خويان له دهست نه داوه، نه ويش تايينيكي كه رۆژه له تناساني به ناويانگي فهره نسي، نزيك به يهك سه دهه پيشتر بهم شيويه وه سفى كردوه: تاييني ياري، تايينيكي گرينگي نيرانه كه هه بهم له بواري "سه حكام" و هه م ژماره ي زۆرى په يره و كه راني، به راستي سه رنج پراكيشه<sup>1</sup>. له واقعا دواي موسلمان بووني خه لكاني هه ورامان له سه دهه كاني چوارم و پينجه م و كوشش بو په ره داني نيسلام له ناوچه كه هاوكاته له گه ل سه ره له داني بينشي يارساني نومسلمانه ده مارگرژه كان بيروبووچي نايد يولوژيكي خويان ده كه نه نامرازي گوشار خسته سه ر يارسانيه كان و به ستيني كوچي خه لكاني ناموسلمان له ناوچه كه. له واقعا دواي موسلمان بووني خه لكاني هه ورامان له سه دهه كاني چوارم و پينجه م و كوشش بو په ره داني نيسلام له ناوچه كه هاوكاته له گه ل سه ره له داني و بينيني نومسلمانه ده مارگرژه كان بيروبووچي نايد يولوژيكي خويان ده كه نه نامرازي گوشار خسته سه ر يارسانيه كان و به ستيني كوچي خه لكاني ناموسلمان له ناوچه كه وه دي نه هينن و هيواش هيواش له ناوه ندي هه ورامان جيگير ده بن.

بويه نيستا ناتوانين وشه ي "گوران" به ناوچه ي نيستاكه ي "هه ورامان" به چه سيپين. نه مه له خاليكدايه كه "گوران" ناويكي گشتي دانيشتواني ناوچه گه لي ناوه ندي كوردستان هه ر له "لورستان" تا "موكريان" بووه و دانيشتواني نه مرو ي "هه ورامان" نيتر "گوران" و په يره و كه ري تاييني "يارسان" نين به لكوو "گوران" به خه لكاني نيستا ي باشووري هه ورامان ده گوتريت. به واتا، نه وه هشت عه شيره ي كه له ناوچه گه لي "شاه نباد" و "گرند" و ده ورو بهر نه ژين و بريتين له: "گه هواره يي"، "قلخاني نه سپري"، "قلخاني بارامي"، "تفه نگچي"، "تايه شي ي"، "دانيالي"، "بي بياني" و "نيري زي". خوالي خوشبوو "ديه خردا" ش له فه ره نكه به ناويانگه ي، نه وان وه كوو "گوران زازا" پيناسه ده كات. به واتا "زازا" كه له كوردستان "توركي يا" نه ژين و نه وان وه "هه وراماني" له قه له م داوه.

دانيشتواني هه ورامان به گوران ناوبراون. نه مه ش به هو ي رووداويكي گه وره ي ميژووي وهك سه ره له داني هزري يارساني له و ناوچه دا بووه. هه بهم بۆنه وه زۆره ي ليكۆله ران وشه ي "گوران" و "يارسان" به يهك مانا به كار ده هينن. به لام نه مه له راستيه وه دووره، چونكه گوراني وا هه يه كه يارساني، واته خاوه ن هزري ياري نييه. تويزه ران و كوردناسه كان نه م هۆزه، واته "گوران" سه كانيان به يه كيك له دانيشتواني ره سني مسادي كوون له قه له م داوه، كه خاوه ني زمانتيكي تايه تن و جياوازيان هه يه له گه ل كورده كوچه ره شه ر كه ره كان. چونكه گورانه كان دانيشتووي ناوايه كانن و ژيانتيكي كشتوكالي سه ر. هه روه ها گورانه كان ره چه له كي خويان ده به نه وه سه ر "به هرام ي گوور" پاشاي ساساني.

۱- كردها، تركها، عربها، سيسيل جي، ادموندز.



## يارسان

بهلام تاقيمتيكي تر له تويژه‌ران، وهك "ن. مار" له سر نهو باوه‌ره‌ن كه وشه‌ي "گۆر" شيويه‌كي گۆراوي وشه‌ي "كورد" ه، "ريچ" يش كه يه‌كيك له ره‌گه‌زناسه‌كاني نه‌وروپيه له بواري سيماي سرووشتيه‌وه، كورده‌كان به دوو دهسته دابه‌شده‌كات:

يه‌كه‌م: ره‌شمال نشين و شوان پيشه، كه شهر كهرن و ناوي "ناسيوتا" لي ناون. دووه‌م: ناوايي نشينه كشتوكال پيشه‌كان، كه پييان ده‌گوتري گۆران<sup>۱</sup>.

ميينورسكي سه‌باره‌ت به گۆرانه‌كان ده‌نووسئ: ناوي گۆران ده‌گه‌رپته‌وه بو وشه‌ي ديريئي "گاوباره" كه له سه‌ره‌تادا له ناوچه‌كاني باكووري ئيران، نزيك زه‌رياي كاسپيه‌ن نيشته‌جئ بوون، يان له‌و شوينه‌ي كه بنه‌ماله‌كاني گاوباره و ده‌يله‌مي و ته‌به‌ري، له سه‌ده‌كاني حه‌وته‌مي زايينيدا فه‌رمانه‌واييان ده‌كرد.

به‌گشتي ده‌توانين ميژويه‌كي دوو هزار ساله بو گۆرانه‌كان ره‌چاو بگه‌ين سه‌ره‌راي نه‌مانه، له‌سه‌ر يه‌كيك له "واژو" سه‌ده‌مي ساسانيه‌كان وشه‌ي گۆران نووسراوه<sup>۲</sup>.

مارتين وان برونسين ده‌لي: له يه‌كيك له شيعره نايينه‌كاني نه‌هلي حه‌قدا كه من له دالا‌ه‌وو تو‌مارم كردوه، وشه‌ي گۆران و كورد به دوو ماناي جياواز هاتوون، پيره پياويك كه شيعره‌كه‌ي بو ده‌گوتسه‌وه "بو خزي گۆران بو" وشه‌كاني كورد و گۆراني ناوا بو ليك‌داده‌وه: كورد له ره‌شمالدا ژيان به سه‌رده‌با و كوچه‌ره، گۆران ناوايي نشينه و نيشته‌جيه. بهلام نه‌و پيره پياوه، هيچ باسيكي له جياوازي ره‌گه‌ز نه‌كرد و هه‌ر نه‌و له شوينه‌كاني تر دا وشه‌ي كوردي به مانايه‌كي به‌فراواني زماني و نه‌ته‌وه‌يي به‌كارده‌هينا و گۆرانه‌كاني به كورد ده‌زاني<sup>۳</sup>.

گۆرانه‌كان له ناوچه ناوه‌نديه‌كاني كوردستان، له باشووري سليمانيه‌وه تا باشووري سنه و به‌رزاييه‌كاني دالا‌ه‌وو "شاهو"، تا سه‌ره‌پولي زه‌هاو و باكووري خانه‌قين و هه‌روه‌ها ته‌ويله و بياره‌دا، نيشته‌جئن.

نه‌لبه‌ت پيشتر، ناوچه‌كاني نيشته‌جيبووني گۆرانه‌كان، وهك كو‌نترين خه‌لكاني دانيسشتوي زاگرو‌س، زۆر به‌فراوانتر له قه‌باره‌ي نه‌م سه‌رده‌مه بووه و له‌وه‌ده‌جئ كرماشان و سنه‌ش شويني نيشته‌جيبووني نه‌وان بوويت، بهلام به‌هۆي كوچيان به‌ره‌و ناوچه‌كاني دياربه‌كر و ده‌رسيم و موسل و كه‌ركوك و هه‌ندي ناوچه‌ي تر، ريژه‌يان كه‌متر بوته‌وه و له‌م سه‌رده‌مه‌دا ته‌نيا له ناوه‌ندي هه‌وراماندا ماون.

نايي له بيريكي كه ناوچه‌ي هه‌ورامان بو پيره‌واني ناييني نه‌هلي حه‌ق، سه‌رچاوه‌ي هه‌موو پيشه‌هاته ناسمانيه‌كانه و هه‌موو ديارده نايينه‌كان له‌م ناوچه‌يه‌دا ده‌رده‌كه‌وي. نه‌گه‌ر له شوينيكي ترش روويدات، بيگومان نيشانه و هيمايه‌ك له‌و ديارده يان رووداوه له هه‌ورامان ده‌بينريت.

۱- وه‌رگه‌راوه له: كرد و كردستان، واسيلي نيكيئين، ص: ۲۷۸.

۲- وه‌رگه‌راوه له: باباتاهر نامه، پرويز ازكايي، ص: ۱۳۶.

۳- وان برون سن. (وه‌رگه‌راوه له): مقاله فيليب كرين بروك.

هه‌روه‌ها (به‌روزي نه‌زكاي) يش به پشت به‌ست به سه‌رچاوه ناشوريه‌كان، كه رووني ده‌كه‌نوه له ساله‌كاني (۷۲۵-۷۲۲ پ. ز) دا له هه‌رته‌سه‌كاني نه‌و ديري سنووري باكووري روژنارايي نزارتودا (جو‌رجي‌اي نه‌م سه‌رده‌مه) به‌شيك له جو‌رجيه‌ي‌كان و (كه‌لور) سه‌كان ده‌ژيان، بجزونه‌كه‌ي رازيلسون پشت راست ده‌كاته‌ره كه گرايه هۆزي گۆران و خيلي كه‌لور پاشماره‌ي جو‌رجيه‌ي‌كان و كه‌لوره‌كانن و وشه‌ي (كه‌لور) گۆردراي وشه‌ي (كه‌لور) ي ديريئه. بروانه: بابا تاهرنامه.

## يارسان

به پیتی نهم بۆچونه ئایینییه، ههورامان ناوهندی پیرۆزی "یاری"یه و گرینگترین "دهوره کان"ی ئایینی لهم ناوچهیه روویداوه و تیپهر بووه، ههر نهمهش بوته هۆی نهوه که پهیرهوانی نهم ئایینه له ناوچهی ههورامان بۆ زیارهتی هیچ شوینیکی پیرۆز له ههورامان دوور نهکونهوه، چونکه ههموو شوینه پیرۆزهکانی دنیا، بهرانبهر هیماکانیان له ههورامان هیه<sup>۱</sup>.

به واتهیهکی تر، ههورامان "پردیوه" قیبهلی نههلی یارییه. نهلبهت پیویسته بگوتری له هزری یاری دا به هۆی باوهر به "دۆنادۆن"<sup>۲</sup> و "یه کگرتنهوه"<sup>۳</sup> و ریزی "جهم"، "دل" و "کۆمهل"یش به قیبهله دادهنرین و باوهری به شوینی تابهت نییه و ریزی له گشت شوینهکان دهگرئ. ههر بهم بۆنهوه کاتیک ناوی رۆژههلات دینیت و کاتیکی تر، رووده کاته رۆژناوا. مهولانا دهفرمیت:

تواف کعبه دل کن اگر دلی داری      دلست مقصود تو سنگ و گل چه پنداری  
کمر به خدمت دلها ببند چاکر وار      که بسر کشاید در تو تریق اسراری<sup>۴</sup>

نهم بۆچونه له هزری "یاری"دا له لایهن "شیخ نهمیر"هوه به جوانی لیکدراوهتهوه:

کاوهی من خاسن، نه سەنگ نه بەردەن      سەفای جەم یار، شەفای کۆڵ دەردەن  
کاوهی من خاسن، با مسۆزد و میزان      کاوهی من خاسن، وه جهوزی رزان<sup>۵</sup>

نوستالژی له روانگهی یارسانش ههر ههمان راهی لیدهکویهتهوه که "میرچانیلیاده" دهلیت: "ههستیکی پوشرای رازوهرانه له گهه خاك ههیه و نهم شته ته نیا خۆشه ویستییهکی ناسایی به نیسبهت ولات و پارێزگا و ستایشی دیمهنی ناسراو بهرز راگرتنی ئاباو نه جدا که له جیلگهلی پیشوودا له دهوروبهری کلیسای دیهات نیژراون نییه. شتیکی تر ههیه نهزمونی ناوچه گرای "auro chtong"، ههستی قوولی هاتنه دهه له زهوی و له دایکبونیکی تابهت به ههمان شیوه که زهوی به هیزی بی کوتایی سهوزکردن و پهروه ده کردن، ژیان به داروبهرد و روخانه و گل و گیا ده به خشیت. بویه نه بی بهم شیوه ناوچه گه رایبی ده رک بکریت. مرۆڤ ههست ده که کات که نینسانه کان وابهسته بوونیان به جیگایه که وه ههیه و نهم ههستی پیوهندی روحیه، قوولتر له پیوهندی بنه مالهیی و نیژادی ... تامه زروویی گه رانه وه و نیژران له ولاتی خو له کاتی مردن و نه سپه رده کردن له خاکی دایک... نیستا ده توانین مانای خاکی نیشتمان ده رک که مین و ههستی ترسان له نه سپه رده کران له خاکی بیگانه ده رک بکهین. نهمه به مانای ههستی خوشی وه سل بوونی دووباره یه به خاکی دایک.<sup>۶</sup>

وشه ی ههورامان به شیوازی جۆراوجۆر لیکدراوهتهوه:

۱- وان برون سن. سهراوهی پیشوو.

۲- تناسخ الارواح.

۳- وحدت الوجود.

۴- کلیات دیوان شمس، بدیع الزمان فروزانفر. ههر لهم بارهوه خایام دهفرموی:

هر سیزه که بر کنار جویبی رسته است      گویی ز لب فرشته خوبی رسته است  
تا پا بر سسر سیزه به خوراری نهی      کان سیزه ز خاک لاله رویی رسته است

۵- دیوان شیخ امیر، نسخه ختی به اهتمام حسین روحتاقی بند لیلی و مجنون.

۶- استوره، رویا، راز، میرچا الیاده، ص ۱۶۹

## يارسان

- ۱- "هۆر": له زمانى مادى و كوردیدا به مانای "هتاو" هاتوو و "مان" به مانای شوین و جیگا، كه به گشتى دهیته شوینی هتاو.
  - ۲- "هۆرا": به مانای "ئههورا" و "مان" به مانای شوین و جیگا، یانی "شوینی ئههورا".
  - ۳- "هۆر- نامان": واته: هتاو هات.
  - ۴- "ههوه- نامان": واته: خه بهر گهیشته، مزگانى هات.
  - ۵- "ههوارى- نامان": واته: شوینی گیانه نا.
  - ۶- ههندن كه شیش له سه ره ئه و باورهن كه وشه ی هه ورامان له وشه ی "تورامان" سه وه هتاوو كه ناوى به كینك له مه قامه كوئه كانى موسیقای كوردی بووه له ده وراى پيش له نیسلامدا.
- جیگای خویه تى به سه ره نجان به سه ره هه لدانى ئه م وینینه له هه ورامان و چالاكییه كان له م ناوچه دا ئه م په سیاره ش جواب بدریته وه كه بوچی نیستا نیشه گه لیک له ئایینی یارسانى نابینریت؟ و هه ورامان به و هه موو ناسه واره میژووینییه له بارى سه مبولگه لى "يارسانى" هه ژار دیته بهرچا و؟
- هه ره ها كه پيشتر گوترا ناوچه ی چالاكى ئایینی گه وره پیاوان و سه روکایه تى یارسانى له باکوورى "خوزستان" تا "تورکستان" و "روسیا" بووه كه ناسه وارى میژووینی و نیشه گه لى دیوگرافیک سه له یه نهرى نیدیعاگه لى ئه مه سه باره ت به م بوچونه یه .
- هه بوونى "شاخوشین لورستانى" له لورستان با راکیشانى "خوره مییه" ... و نیمامزاده گه لیک كه له عیراقه وه به ره و ئه م ناوچه كوچیان کردوو هه ره ها نیمامزاده "بابا بوزورگ"، "عه مه د"، "ئه جمه د" ... كه زمانى نووسین و ناخافتنیان هه ورامى بووه یان هه بوونى "بابا سه ره ننگ" و "بابا جه لیل دودانى" له باینگان و دیکه ی گه وره پیاوانى ئایینی هه ورامان یان "نوسه دى نوسه ده" و هه ره ها "ئه وودونو په یرى هه ورامان" كه له كه لامى "يارسانى ناویان لیراوه هه موو شایه تى ئه وه ده دن كه كه مته كه سایه تییه ك له هه ورامان په یدا ئه به ی كه یارسانى نه بووبى.
- هه ره ها به پى به لگه نامه كان ده توانین بلین كه هه ورامان، ته نانه ت به رفراوانتریش بووه له حالیکدا نیستا نه ته نیا ناتوانین هیچ نیشه گه یه ك له یارسانى له هه ورامان ببینین به لكوو له ناوچه گه لى ئامازه پیکراویش ئه م دیالیکته له ناوچه وه و به داخه وه له هه ورامان ته سك كراوه ته وه. هه ورامان له میژووگه لى به هوى پيشینه ی یه كجیشینی، به ستینیک بووه بو په وروه ده و فیروون.
- هه ره ها به هوى دژارى ریگا برین، كه مته هیرش كراوه ته سه زى، بوته شتوازی بیروبوچوون و ئه ندیشه ی خوى تا سه رده مانیکى دوور پاراستوو و بووه ته به ستینی شوړشگه لى فیکرى كه گرینگترین ته وانه له بارى سه ره لدان و په ره ئه ستانن و کامیل بوون، یارسانى بووه كه دوایین دراوى مینتالیای ناوچه كه بووه. ئه م هزره و په رای بوچوونگه لى دژه خوى، توانیویه تى قوناغگه لى ته كامول به سه ر بوا و له نیتو جه ماوه رى دانیشتوى ناوچه و له دوایى دا، ناوچه گه لى ده ورو بهر گه شه بکات. ئه م شوړشه ئایینییه به سه ره لدانى "سۆلتان نیسحاقى به رزه نجه یی" وزه یه كى نوى ده گرى و به پى به لگه و تیکستگه لى یارسانى و هه ره ها ها و ته ی نه قل کرا، كه مته

## يارسان

كەسەك لە ناوچە پەيدا ئەبێ كە ئايینی يارسانی قبوول نەكردبێ. بەلام دواي پەردە گرتنی "شاوھيس قولى" و پەرسەندنی ئىسلام لە ناوچەكە، جەماوەر دەكەونە ژێر كاریگەری فەرھەنگی دەسەلات. ھۆتێكى تری بە موسلمان بوونی خەلكى ھەورامان، رازوھرانە بوونی ئايینی "يارسانی" و رەمزورازەكانى ئەو بوو كە تا رادەيەك خەلكى لەخۆ دوور كردوتەوھ.

بەداخوھە كاریگەری فەرھەنگی دەسەلات ئەبێتھە ھۆی ھێرشى نومسلمان بوسەر پەيرەو كەرانى ئايینی يارسانی و بيسانوو بوختان كردن وەك "كافر بوون" و "ئىرتىداد" و... و لە ئاكامدا لەژێر گوشارى نەنكيزبسيون دەسەلاتدارانى مۆسلمانى ناوچە، يارسانييەكان، ناچار، ولاتى ئابا و ئەجدابى خويان بەجێ دێلن و لە ھەورامان كۆچ دەكەن. بەلام بەشێكى تر لە يارسانييەكان بەرانبەر بە ھێرشى فيكرى مۆسلمانان رادەوھست و بەرھەنگارى لە ئايینی خويان دەكەن ئەگەرچى ئەم بەرھەنگار بوونەوھ دەبێتھە ھۆى دوور بوونەوھ لە زمان و ولاتى داىكى كە ئەم پرتيستو كردنە وەك دوور خستنەوھى خۆ لە فەرھەنگ دێتھە نازوھ تا رادەيەك كە يارسانی ھەورامى زمان، ديالكتى خۆى لەبەر دەچیتەوھ و جگە لە جەماعەتێكى بچوك لە كوردستان، "عراق"، ئىتر ھيچ يارسانييەك بە ھەورامى قسە ناكات.

كۆچى يارسانييەك لە ھەورامان ئەبێتھە ھۆى ئەوھى كە ناوچە تا رادەيەكى زۆر بوشابى تىكەويت و ئىستا ھەورامان تەنيا بە چەند ديھات و شاروچكە لە ناوچەيەكى جوگرافىيە بەرتەسك ئىتلاق بكريت. بۆيە ئەمرو دەبينن ناوچەى ھەورامان كە رۆژگارانيك ناوھندى بىرو ھزرى كوردستان بووھ و پانتايى ھەر لە لورستان تا موكریان بەراورد دەكرا و لەبارى فەرھەنگ و وێژ و شۆرشى فيكرى، كاریگەريەكى يەكجار زۆرى لەسەر ھەموو كوردستان بوو ھىدى ھىدى لە ناوھندەوھ بکەفیتە پەراويز و گرینگی خوى لەدەست بدات.

## زمان:

زمان، دياردهيه كې تاييېته بؤ دهربريني نهنديشه و ناميرتيكه بؤ دروستكردني پهيودندي، كه به پيكيه وهلكاني پيټه كان "فوتيتيك" به ديديت. زمان، بنه ماي تيگه يشتن له چؤنييه تي نيشانه كانه، ياني هه موو شه و تاييېه نهندييانه ي كه پي دهورتي: داب ونهرت، كولتور و بؤچونه تايييه كاني نه ته وه يه ك. زمان، گرینگترين دهستكه وتي كؤمه لايه تايييه كه كؤمه لگا پيكيدينيت و گه شه ي پيټده دا، تاكوو نهنداماني كؤمه لگا به به كارهيټناني بتوانن را و بؤچونه كاني خؤيان دهربرن. له هه موو كؤمه لگا كاندا، نهم دهستكه وتي كؤمه لايه تايييه به يه ك شيوه نييه و له ژير كاريگه ري شويگه ي جوگرافيايي و داب ونهرت و چؤنييه تي مامه له كردني كؤمه لگا له گهل "خؤبي" و "نهواني تر" دايه، ههر بهم بؤنه وه زماني نه ته وه كان و كؤمه لگا كان جياوازان و ههر نه ته وه يه ك خاوه ني زماني تايييه تي خؤيه تي.

بؤ ليكؤلنييه وه له زمانيك، پيويسته هه موو زمانه كاني هاوريشه ي نه زمانه بناسين، تاكوو بتوانين به باشي تيشك بخه ينه سهر چؤنييه تي دروستبون و گه شه كردني نه زمانه.

تويژه ران و زمانناسان روونيان كردؤته وه كه گوايا ريشه و بنه ماي زماني كورد ي ده گه رپته وه بؤ زماني "نهويستايي" و زماني نهويستاش له گهل زماني "هيټنو ئيراني" دا هاوريشه ي<sup>۱</sup>.

نه لبت نه گهر زمانه ئيرانييه كان به پي ميژوو و چؤنييه تي و گه شه كردنيان، خشته چن بكه ين، ده بي بگوتري: كه دواي زمانه ههره ديږينه كان، وهك زماني ناويستايي و زماني مادي، زماني "پارسي ناوه ندي" سهر ي هه لدا كه به خه ت و نهل و بي "نارامي" دهنوسرا و له سه ده ي سيټه مه وه تا سه ده ي هه شته مي پيش زايين، به كارهيټناره، زماني پارسي ناوه ندي برتي بووه له زمانه كاني: په هله وي، پارتي، سوغدي و خارهمي بوو<sup>۲</sup>. به برواي پروفيسور مينورسكي، زماني ديږني ناوچه ي زاگروس زماني "مادي" بووه و بنه ماي زماني كورديش ده گه رپته وه بؤ زماني مادي.

پيويسته نامازه بكرت كه زؤريه ي زمانناسان له سهر نه و باوه رهن كه زماني هيټندي له هؤزه ديږينه كاني دانيشتوي ناوچه ي زاگروس، پيش له وه ي هؤزه كؤچره ناريايه كان بيته نهم ناوچه يه، زماني "قه قازي" بووه. زماني "لولوبي" يش لتيك له زماني "عيلامي" بووه و زماني "سوباري" "ميتاني" يه كانش كه به زماني "هورباني" ناوبانگي دهر كردوه، زماني فهرمي ده ولته تي "ميتاني" بووه و هيچ پهيودندييه كي به دهسته زمانه كاني هيټنوئه وروپيه وه نه بووه. نهم زمانه ش پهيودندييه كي به رچاوي له گهل زمانه رده سه نه كاني ناوچه ي زاگروسه وه هه بووه<sup>۳</sup>.

۱- زمانه ئيرانيه ديږينه كان له گهل زمانه هيټنديه كاندا، به تايييه ته وه زمانه ي كه سروده كاني (ريگوردا) ي، پن نووسراوه پيټو ندييان هه يه. لغت نامه، ده خدا، ص: ۱۱.

۲- فقه اللغة ايراني. اوانسكي، ص: ۱۹.

۳- رحمت قومي كرد و ماد، حبيب الله تاباني. تاباني ههر له م سهرچاره يه دا به كه لك وهرگرتن له بؤچونه كاني (تورو دانزين) و (ديباكونوف)... نووسريه تي: زماني كؤتي زمانتيكي سهر به خؤ بووه كه پهيودندي به زمانه كاني تري ناوچه ي زاگروسه وه هه يه، وهك زماني (لولوبي و كاسي). ههر وه ها له سهرچاره ديږينه كاني (ته كري) دا (متون اللغات اكراي) نامازه به زماني (كؤ) يا (كؤتي) كراوه. پروانه هه مان سهرچاره، لا: ۱۱۵.

## يارسان

به پیتی نهم دهستکهوتانه دهتوانین بلیتین: پیتش له دروستبوونی زمانیکی سهر به خۆ و گشتگیر، زمانه کانی هوروی، لولوبویی، کاسی و گۆتی، بابوون، که ههر ههموشیان په یوه نندیان پیکه وه هه بووه.

له هزاره ی دووه می پیتش زاینندا، که هۆزه هیندونه وروپیه کان به ره و ناوچه ی زاگروس کۆچده کهن و کاریگه ری ده خه نه سهر هۆزه ناوچه ییه کانی نهم دهقه ره و زمان و فره نه نگیان توشی گۆرانکاری ده کهن، که به هۆی نهم تیکه لاوبوونه وه زمان و نایینیکی تازه پیکدیت، دهتوانی بگوتری نهم زمانه نوییه زمانی "نه ویستایی" یه و زردهشت بهم زمانه بۆچونه بیروا نایینیه کانی خۆی ده برپوه.

به مانایه کی تر زمانی ناویستایی زمانی نویی دانیشترانی ناوچه ی زاگروس، دوا ی هاتنی ناریه کان بووه، که دواتر به زمانی "مادی" ناویانگی ده رکردووه.

سه باره ت به خه ت و نه لقبی و چۆنییه تی نووسین لهم ناوچه به دا، ده بی بگه ری نه وه بۆ چوار هزار سال پیتش زاین و بۆ ولاتی "سومر" که له و سهر ده مه دا به "شهنار" ده ناسرا. نه لیه ت هه ندی که س ده رکه وتنی خه ت بۆ سهر ده می "ته هموورس" کوری "ویونگهان"، برای "جه مشید" یش ده به نه وه و له سهر نه و پروایه ن که ته هموورس به ره مهینه ر و داهینه ری خه ت بووه، به لام یه که م خه ت که له نیراندا بۆ نووسینی یه کی که له زمانه کانی نیرانی کۆن به کاره یتر اووه، خه تی "بزماری" هه خامه نشی بووه که بۆ نووسینی ته ته له به ردینه کان که لکی لیوه رگیر اووه. دواتر، ههر له سهر ده می هه خامه نشیه کاندا خه تی "نارامی" له نیراندا په ره ده ستینت و جیتی خه تی بزماری ده گریته وه. سهر چاو و بنه مای خه تی نارامی ده گه ریته وه بۆ "فینیقی" یه کان که دواتر له "بابل" و "ناشور" دا به کاره یتر اووه و له ری نه وانه وه گه یشتوته نیران. دواتر خه ت و زمانی "سریانی" ش، که لقیکی گرینگی نارامی رۆژه لاتییه له نیراندا بلاو بوته وه.<sup>۱</sup>

به بروای مه لک شوعه رای به هار، پیته کانی نه لف ویی "مادی" بریتی بووه له "۴۲" پیت که "۳۶" پیتی له رووی نه لف ویی ناشووریه وه دروستکرا بوون. "دیاکونوف" یش نووسیویه تی: له هزاره ی یه که می پیتش زاینندا، نووسین له ولاتی ماددا بوونی هه بووه و زانیارییه کان نه وه مان بۆ روون ده که نه وه که پارسیه کان "فارسه کان" خه تی بزماریان له ماده کان وه رگرتووه. به لام زمانی په هله وی که "پارتی میانه" شی پیتده گوتری له گه ل وشه کانی: پراسا، پارسه، پارس و فارس، پرتو، په هله، فه هله و پارتدا یه ک مانایان هه یه و ناوی "پارس" یش

۱- نه لیه ت خه تی (نه ندیشه نگار) که به خه تی هیروگلیف ناسراوه، له پیتش خه تی بزماری بابووه و تا کۆتایی هزاره ی سینه م و ده ستینکی هزاره ی دووه می پیتش زاین به کاره یتر اووه و حه ت به لگه به م خه ت له ته بۆلکه می (سیلک) دۆزراو ده ته. بروانه تاریخ ماد.

۲- نه لیه ت نه و خه تی که بۆ نووسینی زمانی سریانی به کاره یتر اووه خه تیک بووه که ایگور میخانیلوویچ له شاری نۆدسا (باکووری نیراق) نه و سهر ده مه دا پیتی ده نووسرا. نۆدسا له زمانی سریانیدا (نۆرهی) پیتده گوترا و عه ره به کان تا سه ده ی پانزده م پیتیان ده گوت (روها) و له م سهر ده مه دا (نۆرنا) ی پیتده گوتری. له ناوچه ی بین النهرین (میزوپۆتامیا) دا شاری (حران) له میژوی زمانی سریانیدا رۆلینکی به رچاوی هه بووه. نهم شاره له که تیه ناشووریه کاندا به (حهران) ناوی لیتر اووه و له سه ده کانی ناوه راستدا به ناوه ندی زمانی رهنه تی سریانی ده ژمیر درا. بروانه: فرهنگ ایران باستان، ابراهیم پوردراد، ص: ۱۶۴-۱۶۱.

بۆ خۆی وشه‌یه‌کی "مادی" یه و له سه‌ره‌تادا نارێ ناوچه‌یه‌ك بووه كه له گه‌ڵ ناوچه‌ی كرماشانی نهم سه‌رده‌مه‌دا یه‌ك ده‌گرێته‌وه، یانی له ماهیده‌شته‌وه تا سنه، واته له درێژایی جاده‌ی بابل هه‌تا ئیكباتان<sup>۱</sup>.

چهندین كتیبه‌ی دینی زه‌رده‌شتی كه به زمانی په‌هله‌وی نووسراون، تا نهم نه‌مروك‌ه‌ش ماونه‌ته‌وه<sup>۲</sup>، به‌لام زۆریه‌ی په‌رتوو كه نایینه په‌هله‌وییه‌كان له سه‌ره‌تای هێرشێ عه‌ره‌به ئیسلامه‌كان بۆ سه‌ر ئێران، به ناو شه‌ۆردراوه‌یه‌ یان سووتیتران. له به‌ر نه‌وه‌ی په‌رتووکی مه‌جوسان كه له گه‌ڵ قورئاندا یه‌كی نه‌ده‌گرته‌وه، ده‌با بفه‌وتیترایه<sup>۳</sup>. زمانی په‌هله‌وی له سه‌رده‌می ساسانییه‌كاندا زمانی فه‌رمی ده‌ولت بووه. نهم زمانه زۆر له زمانی كوردی نزیک بووه، تارا ده‌يك ده‌توانین ب‌لێین زمانی په‌هله‌وی نه‌و سه‌رده‌مه هه‌ر زمانی كوردی بووه<sup>۴</sup>. "ملك الشعراى به‌هار" یه‌ش زمانی كوردی به‌ یه‌كێك له له‌قه‌كانی زمانی ئێرانی ده‌زانێ و ده‌لێت: نهم زمانه پاشاوه‌ی زمانی "ماد" یه<sup>۵</sup>.

دوای ده‌ركه‌وتنی ئیسلام و هێرشێ عه‌ره‌به‌كان، نهم زمانه‌ش تووشی گرفت و گۆرانکاری هات. له‌م سه‌رده‌می هاوچه‌رخ دا ده‌توانین ب‌لێین دیالێكتی هه‌ورامی "گۆرانی" كه له ناوچه‌ی هه‌ورامان به‌كارده‌برێت، درێژه‌ی زمانی په‌هله‌ویه. نه‌وه‌ش نابێ له بێرېكرێ كه له زۆریه‌ی كتیبه‌ میژووویه‌كاندا، هه‌ر كاتێك باسی ناوچه‌كانی رۆژئاوا و ناوه‌ندی ئێران ده‌كړن، نهم ناوچه‌ به "فه‌هله" یان "په‌هله" ناوه‌برین و زمانه‌كه‌شیان به "په‌هله‌وی" ده‌ناسرین و به نه‌ده‌بیاته‌كه‌شیان گوتراوه "فه‌هله‌ویات". هه‌روه‌ها هه‌بوونی ناسه‌وارگه‌لیتکی میژووویی به‌جێ ماو له‌م سه‌رده‌مه وه‌ك "قه‌لای یه‌زدگرد" له "ناوانی بان زه‌رده‌ی ریشاوی" "دالاهوو" و ناته‌شگه‌ گه‌لیت كه له‌م ناوچه‌دا ی، "ده‌خه" یان "مائی بی‌بی شه‌هربانو" هه‌ر له‌م ناوچه "نهم ناوچه جیگای سه‌ره‌لانی بابایادگار و به‌ره‌ی دووه‌می یارسانی له‌دوای پر دیوه‌ر بووه. نیسته‌ا چلوناویه‌تی هه‌لبژاردنی نهم جیگایه له‌لایه‌ن یه‌زدگرد و بابایادگار بۆ خۆی چیرۆكێكه دوور و درێژ كه به‌كه‌لك و هه‌رگرتن له‌سه‌ر چاوه‌گه‌لی باوه‌ر پێكراو له داها‌توودا به‌ تیروته‌سلی باسی ده‌كین". هه‌روه‌ها خه‌لكانی دانیشه‌تووی نهم ناوچه‌یه كه به‌زمانی په‌هله‌وی - هه‌ورامی قسه ده‌كن پێشاندهری نه‌و راستیه‌یه‌ن كه پێوه‌ندیه‌کی پته‌و نیوان یارسان و ناوچه‌كه‌یان له‌گه‌ڵ "گوتنه په‌هله‌وی" (باستان په‌هله‌وی) هه‌بووه.

بۆ نمونه ئیبن خورداد ناوچه‌كانی په‌هله‌وی زمان به‌مجۆره دیاری ده‌كات: ره‌ی، ئیسفه‌هان، هه‌مه‌دان، دینه‌وه‌ر، میته‌ر جانقه‌زه‌ف "مه‌رجان قزف"، ماسه‌به‌زان و قه‌زوین<sup>۶</sup>. ژاك دوموزگان سه‌باره‌ت به هه‌ورامان نووسیویه‌تی: له

۱- بابا تاهیر نامه، پرویز ازکایی. (ره‌شید یاسمی) یه‌ش له‌م باره‌یه‌وه نووسیویه‌تی: له سه‌رده‌می ناشورییه‌كاندا، ناوچه‌كانی رۆژئاوای ده‌ریاچه‌ی ورمسێ به (پارسا) ناوه‌درا كه سه‌رده‌مێك له ژێر ده‌سه‌لاتی ناشورییه‌كان و ماوه‌یه‌كیش به‌هه‌ش له ده‌وله‌تی (هالدا) ده‌ژمێردا. دانیشه‌توانی پارسا به‌ رده‌گه‌ز ناراییی بوون و له‌گه‌ڵ ماده‌كاندا هاتبوونه نهم ناوچه‌، دواتر (نزیک سالی ۸۱۵ پێش زاین) هۆزد نارایییه‌كانی ناوچه‌ی پارسا به‌ره‌و باشوور كۆچیان كرد و له‌باكووری رۆژه‌لاتی (شوش) نزیک ناوچه‌ی (نازان- نه‌شان) كه به‌شێك بوو له ولاتی عیلام، نیسته‌جێ بوون و به‌یادی نشینگه‌ی پێشویان، نارێ (پارسوش-پارسامش) یان لیتنا. بروانه: كرد و پێوستگی ژاودی و تاریخی، ص: ۷۹.

۲- هه‌ندێ له‌و كتیبه‌نه‌ بریتین له: دینگرت، بندهش، داتستان دینیک، ماتیکان، کارنامك ارتخشیر پاپكان، درخت أسوریک، خسرو كواتان و...

۳- فره‌نگ كوردی، صدیق صفی زاده، ص: ۲۷، دو قرن سكوت، به نقل او تاریخ ابن خلدون.

۴- تاریخ ریشه‌ ژاودی كرد، احسان نوری، ص: ۹۷.

۵- سبک شناسی محمد تقی بهار،

۶- مسالك و ممالك، ابن خرداد به، ص: ۱۸۶.

## یارسان

نیوان کیتوه کان و ناوچه دووره کان، وهك بیوانیج و ههرواماندا ههندی دیالیکتی تاییهت له کۆنهوه ماونه تهوه که که متر کهوتونه ته ژیر کاریگهری زمانه بیانییه کانهوه<sup>۱</sup>.

ههروه ها ده توانین به "قهباله" کانی ههروامان، که له سالی "۱۹۱۳" دا دۆزراونه تهوه، ناماژه بکهین که میژووی نووسینیان ده گه پیتتهوه بۆ سه دهی یه که می پیتش زاین. قهباله ی یه که م که به زمان و خهتی هیلینییه له سالی ۲۲۵ سلووکي ۸۷ تا ۸۸ پیتش زایندا نووسراوه و قهباله ی دووهه م، که نهویش هه به زمانی هیلینییه و له سالی ۲۹۱ سلووکي ۲۱- ۲۰ پیتش زاین و قهباله ی سیته م که به خهت و زمانی په هلهوییه له سالی "۳۰۰" سلووکي "۱۱- ۱۲" زاینی "دا نووسراوه، مه به ست له نووسینی نه م قهبالانه فرۆشتنی باخی ههنگور و چۆنیهتی دابهشکردنی ئاو بووه، "فرۆشتنی نۆبه ئاو".

نه م قهبالانه روونی ده که نهوه له ههرواماندا، که پیتشتر سنووره کانیا ن ده ست نیشانکرد، خهت و زمانی په هلهوی باو بووه. ههروه ها ده ری ده خه ن که زمانی ههروامی یان گۆزانی، دریتۆهی زمانی په هلهوییه.

کاتیک "پیچ" سهردانی سنه دهکات "که سنه له و سهرده مه دا پایته ختی حکومهتی نهرده لان بووه"، بینوییهتی که خان و به گزاده کان به زمانیک ده دوتین که له گه ل زمانی کوردیدا جیاوازه و دیالیکتی گۆزانییه. له وته کانی گهشتیارانی دوا ی نهویش، واده ده که وئ که زمانی پر و پوخته و نه ده بی ده رباری نهرده لان، ههروامی بووه، که نهویش له راستیدا دیالیکتی که له گۆزانی، به لام به داخه وه له م روزگارانی هاوچه رخ دا دیالیکتی ههروامی به ته وای له سنه فهوتاهوه<sup>۲</sup>.

زمانی "په هلهوی- گۆزانی" خاوهنی چه ند دیالیکتی که، وهك : ههروامی ته خهت، ژاوه رووسی، له سۆنی، زازا، باجه لانی، ماچوماچو، گه هواره ی پیتشین، دیالیکتی بیوه نجی پیتشین "قه دیم" و دیالیکتی قه لاعی، که له بواری شوینی نیشته جی بوونیانه وه دابهش ده کرین به:

کورد ده کانی ژاوه رو، ههروامانی ته خهت، نه وسوود و پاوه له نیران و کورده کانی ته و پله و بیاره له کوردستانی نیراق و کورده کانی دیار به کر، بینگول، نه له عه زیز، نادیا مان، سیفرک، تو نجه لی، نه رزنجان، قه لب، هینه پیران، چیرموک و سپروک و کاکه بییه کانی خانه قین و که رکوک "زه نگه نه، باجلان، جوو، شیخان، رۆژبه یانی و شه به ک له مووسل، به م زمانه ده دوتین<sup>۳</sup>. له دیالیکتی ههروامی "گۆزانی" دا تا نیستاش نیرو می هه ماوه و له وتاری رۆژانه دا به کار ده بری. بۆ نمونه: بۆ نیر "ئانی \_ نه و ژنه، ئانی \_ نه و پیاوه" به کار ده هینریت. ههروه ها

۱- جغرافیای غرب ایران، ژاک دومرگان، ص: ۵۰ و ۵۶.

۲- جامعه شناسی مردم کرد، ص: ۱۵۴.

۳- فرهنگ کردی صدیق صفی زاده ص: ۳۴. په ند و قسه ی نه ستقی ماچو، هه رده و پیل کاکه بی. نه لیه ت ده توانین زمانی ههروامی به م جو ره ش دابهش کهین: له کوردستان ماچو، له تورکیا زازا و له فارسیدا گۆزانی پینه گوتری. شایانی ناماژه به ده رباره ی وشه ی «گوران» بلیم که ههروه ها که به شی پیتشو (نیشته و نیزاد) وترا، گورانه کان به دوا ی جوی بوونه وه له نیشته گی سه رده تایی خویان و دابران له ههروامان به هۆی کیشه گه لی نایدیلوژیک، تروشی گۆزانی زمانی بوون و به هۆی دراوسی بوون له گه ل ناوچه گه لی باشووری کوردستان و گرتنی وشه گه لی جو راو جو ره به تاییه ت نه بیرونی پیوه ندرییه تی فه ره نگی له گه ل ههروامی زمانه کان، له دیالکته سه رده تایی خویان دوور کهوتنه وه و نیستا که نیتر به زمانی ههروامی نادزین. نه م کیشه به ده بیته هۆی نه ره که کورانه کان له زمانی ههروامی جوردا بیسه وه. نه لیه ت نابی له بیر بکهین که هیشتا له به شگه لیکتی جو رگرافیایی زۆر به چووک وهك «بان زه رده» له «ریژاو» بی «دالاهه» یان «که ره ره جو» کۆمه لیک یارسانی به زمانی ههروامی ره سه ن ناخافتن نه کهن.



## يارسان

"وهشەنى- تۆ باشى "بۆ ژن" و وهشنى- تۆ باشى "بۆ پساو" و...هتد. يان زماني وتوويژ به كاربراو له «سەرەنجام»<sup>۱</sup> كه تاييهت به «تاك» وەكى به كارهيئاني «و» دواي «ه» به جيگاي «ژير» (كسره) و بو پيوه‌ندی دان وشەگەلى بيكهوه لكاو.

يه كه‌م وتارى نووسراو به شيعرى هيجايى له زماني كورديدا پيوه‌ندی به قهومي "يارسان" سه‌وه ههيه كه به زماني "په‌له‌وى- هه‌ورامى" له‌لايه‌ن "به‌هلولى ماسى" و يارانييه‌وه له ناوچه‌ى هه‌وراماندا، گوتراوه. به شوي‌ن ئه‌واندا، ته‌واوى كه‌سايه‌تيايه ئايينييه‌كاني نه‌هلى حق، له شاخوشي‌نى لورستاني و باباناسى سه‌ركه‌تيايه‌وه بگه‌ره تا دواترين كه‌سايه‌تيايه‌كان، وتاره‌كاني خويان به زماني كوردى "دياليتكى گۆزاني" گوتوه.

سه‌بارت به هۆكاره‌كاني هه‌لبژاردنى دياليتكى "گۆزاني" له‌لايه‌ن شاعيرانى كورده‌وه ده‌توانين دوو هۆكارى سه‌ره‌كى ده‌ستنیشان بكه‌ين: يه‌كه‌م شاخاوى بوونى ناوچه‌ى هه‌ورامان، كه‌ به‌م بۆنه‌وه هه‌وراميايه‌كان تا سه‌ده‌ى چاره‌م و پينجه‌مى كۆچى ئيسلاميان وه‌رنه‌گرت و خۆراگرانه له به‌رانبه‌ر عه‌ره‌به‌كاندا وه‌ستان و هه‌ر نه‌مه‌ش بووه هۆى پاراستنى فه‌ره‌نگ و زمان و ئاييني ديري‌نى خويان.

دووه‌م: له سه‌ده‌ى ده‌يه‌مى كۆچيدا به‌هلولى و ياره‌كاني، كه به كه‌لك وه‌رگرتن له گه‌نجينه‌ى ئايينه ديري‌نه‌كان، ئاييني "يارسان" يان پي‌كه‌يتنا، وتاره ئايينييه‌كاني خويان به دياليتكى ناوچه‌كه "هه‌ورامان" نووسيه‌وه و نه‌م شيوه‌يه تا ئيستاش له ناو كورده‌كاني "يارسان" دا په‌يره‌وه ده‌كړئ. به وته‌ى چاخى سه‌يد فه‌رزى:

له‌وز عه‌ره‌بيمان گيتلا نه‌ ده‌وران كه‌ردمان كه‌لام وه له‌وز گۆزان

سه‌بارت به خسته‌چن كردنى دياليتكه‌كاني زماني كوردى، به‌كورتى ده‌توانين بليين: دانيشتوانى توركيا، نه‌رمه‌نستان، رۆژئاواى زه‌رياچه‌ى ورمى و باكوورى شيراق، دياليتكى كرمانجى ژووورو به‌كاردين و كورده‌كاني ناوچه‌كاني هه‌له‌بجه، پاوه و نه‌وسوود به شيوه‌زار گۆزاني ناخافتن ده‌كهن. ناوچه‌كاني باشوور، واته‌ خانه‌قين،

۱- نيرى كتيبي يارسانيه‌كانه كه له زۆريه‌ى لاپه‌ره‌كاني ناماژه به‌م وشه دراوه. وه‌ك نه‌م وتاره‌ى «عابدين» كه ده‌فه‌رمى:

به پي‌ وتەى سه‌رنه‌نجام له شاره‌زوره هه‌نجام

سولتان له‌ كلامى به‌يعه‌ت و توبه‌ى يارى، به‌ندى ۱۰ ده‌فه‌رمى:

هه‌ركام چه‌ لئتان وه‌ كه‌چ بنه‌و گام بويه‌رۆ نه‌ قه‌ول واته‌ى سه‌رنه‌نجام

نه‌ر چه‌ ته‌شارم مه‌نوئشدى وه‌ جسام چمان ژار نوئشو بى‌ مه‌زه‌ بى‌ تام

نه‌لبه‌ت ناره‌ك‌لينكى تر به‌پي‌ن زه‌وقى بينه‌ران و لي‌كوله‌ران به‌م كتيبه‌ دراوه وه‌ك «ديوان گه‌وره»، «زه‌بوورى حه‌قيقه‌ت» و... به‌لام نه‌وه‌ى كه راسته‌ر بيت و به‌پي‌ن رته‌كاني خودى كتيبه‌ به‌لگه ده‌كره‌ت «سه‌رنه‌نجام».

«قه‌شه‌ اناستاز»، يارسانى به «داويدى» پيناسه ده‌كات و كتيبه‌كه‌يان به وته‌ى يه‌ك‌ياز مه‌شايى نه‌م كۆمه‌لگا به «زه‌بوور» ناو ده‌با كه به وته‌ى كه‌سيكى خاچ په‌رست، نه‌و كتيبه‌ به‌زمانى توركى و ديوى عه‌ره‌بى (گرمانه‌ى نه‌وه هه‌يه مه‌به‌ست ديوان قوشچى بيت) نووسراوه. نه‌و كه‌سه ده‌لبه‌ت: نه‌م كتيبه‌ به‌راسته‌ى «كتيبي مه‌زاميرى داوودى نه‌بى» به‌لام درۆى زۆرى پيوه هه‌لبه‌ستراوه. هه‌روه‌ها له جيگايه‌كى تردا ده‌لبه‌ت كه «داويدى» به‌كان زۆر ميران خۆشه‌ويست، خاچ په‌رسته‌كانيان خۆش ده‌وى، نه‌هلى نويزو تاعه‌تن، بيري كۆمه‌لگه‌تاي لايان زۆر به‌هتيزه، له‌كاته‌ دژوارى يارمه‌تى يه‌كه‌تر ده‌دن و بپرواى ته‌واويان به يه‌كسانى هه‌يه. هه‌روه‌ها ناماژه ده‌كات كه له‌به‌ر نه‌وه‌ى پايه‌ى «داوودى نه‌بى» له وينينى يارسانى، په‌لى «هه‌فته‌ن» و ريزى يه‌كه‌جا «دكان داوود» كه يه‌كيكه له ده‌خه‌گه‌لى هه‌تا په‌رسته‌ى يان نزيك بوونى نيوى «داوودى نه‌بى» له «داوود» (يه‌كيك له ياراني سولتان) هه‌روه‌ها هه‌بوونى جه‌ماعه‌تيك له‌وان (مه‌به‌ست يارسانيه‌) كه ميريدي «داوود» و به «پيره‌داوودى» ده‌ناسرين، يارسانيه‌كاني خويان ده‌به‌سته‌ره به «داوودى نه‌بى» و زۆر جازان، كتيبي «سه‌رنه‌نجام» وه‌ك «زه‌بوورى حه‌قيقه‌ت» ناو ده‌بن.

## يارسان

سەرپولی زه‌هاو، کرماشان و نیلام به دیالیکتی که‌له‌پوری "له‌کی" ده‌دوین و له ناوچه‌کانی لورستان، پشت کیتو، چوار مه‌حالی، به‌ختیاری و خوره‌مئاوا دیالیکتی لوری به‌کارده‌بریت.

پیتویسته ناماژه بکری هه‌رکام له‌م دیالیکتانه‌خواه‌نی چه‌ندین زاراوه "بنله‌هجه، بیچه‌زار" ن. بۆ نمونه کرمانجی ژوو‌وو به زاراوه‌کانی: بۆتانی، شه‌مدینانی، بادینی، بایزیدی و قووچانی هه‌یه و هه‌روه‌ها له کرمانجی خواروو به زاراوه‌کانی: سۆزانی، بابانی، موکریانی و جافی ب‌سه ده‌کریت. دیالیکتی گۆزانی "هه‌ورامی" به زاراوه‌کانی: هه‌ورامانی، زازایی، ژاوه‌رویی، له‌هۆنی و باجلانی دابه‌ش ده‌کریت. هه‌روه‌ها دیالیکتی "که‌له‌پوری" یش‌خواه‌نی چه‌ندین زاراوه‌یه‌که نه‌مانه‌ن: له‌کی، کولیایی، سه‌حنه‌یی، هه‌رسینی و نیلامی. دیالیکتی "لوری" ش به شپوه‌زاره‌کانی: فه‌یلی، به‌ختیاری، هه‌فتگۆلی و مامسه‌نی دابه‌ش ده‌کریت.

به‌هه‌رحال که‌لامه‌کانی یارسانی یه‌کیک له سه‌رچاوه دیرینه‌کانی بیر و هه‌زری کۆن و په‌سه‌نی ئەم وڵاته‌یه که به دیالیکتی هه‌ورامی دارێژراوه و نرخ و بایه‌خی زمانناسی زۆری پێوه دياره و پیتویستی به لیکۆلنه‌وه‌ی تایبەت هه‌یه. چۆنیه‌تی دارشتن و تیکه‌لبوونی وشه‌گه‌لی غه‌یری هه‌ورامیش له‌م که‌لامانه‌دا په‌یوه‌ندی هه‌یه به ده‌وره‌ی دارشتن و ده‌رکه‌وتنی که‌لامه‌کان و بلا‌وبوونه‌وه و په‌ره‌سه‌ندی ئەم هه‌زره له ناوچه‌کانی ده‌روه‌ی هه‌وراماندا. هه‌روه‌ها تپه‌په‌رپوونی زمانیش له‌م بواره‌دا رۆلی کاریگه‌ری بینیه‌وه، واته هه‌رچه‌نده له کات و زمانی ئەم سه‌رده‌مه نزیک ده‌بینه‌وه، زمانی که‌لامه‌کان ناسانتر و پرونتر ده‌بیته‌وه، بۆ نمونه: ئەگه‌ر که‌لامی بارگه بارگه‌له‌گه‌ل که‌لامی ده‌وره‌ی باباناس، یان که‌لامی ده‌وره‌ی به‌رزه‌نجه به‌راورد بکه‌ین، ناسانبوون و نزیک‌تربوونه‌وه له که‌لامه‌کان له‌زمانی رۆژانه‌ی خه‌لک، باشتر ده‌رده‌که‌وێ. هه‌روه‌ها به‌هۆی په‌ره‌سه‌ندن و بلا‌وبوونه‌وه‌ی هه‌زری یاری له ده‌روه‌ی ناوچه‌ی هه‌ورامان، واته له‌ناو خه‌لکانی غه‌یری هه‌ورامیدا، وشه‌ی تازه‌ی هاتووته نیو که‌لامه‌کانه‌وه. هه‌ر له سه‌رده‌می "په‌دیوه‌ر" یشدا به‌هۆی وه‌رگرتنی هه‌زری یاری له‌لایه‌ن تورکه‌کانه‌وه، زمانی تورکیش دیته ناراه و دواتر له سه‌رده‌می ده‌رکه‌وتنی "یه‌عقوبی قووشچی تۆغلی" و "بايرام قووشچی تۆغلی" و "موحه‌مه‌د به‌گ" و "خان تاته‌ش" و نه‌وه‌کانی نه‌وان له ولاتی تورکستان، ده‌بیته هۆی نووسینی که‌لام و راشه‌ی سه‌رته‌نجام به‌ زمانی تورکی. که‌لامه‌کانی سه‌رته‌نجام زۆرتر به‌شی ده "برگه‌یی" ن، به‌لام که‌لامی هه‌شت برگه‌یی، دوانزه برگه‌یی و شانزه برگه‌یی و هه‌ژده برگه‌یش هه‌ن که ئەم شێوانه به ده‌گه‌ن له سه‌رته‌نجامدا به‌کاره‌ینراون. بۆ نمونه له ده‌وره‌ی عابديندا شه‌ش و هه‌شت و دوانزه و شانزه و هه‌ژده برگه‌یی، ده‌بینریت. هه‌روه‌ها له که‌لامی ده‌وره‌ی باباناس دا "هه‌رچه‌ند شانزه و هه‌ژده برگه‌یی تیدا نییه"، به‌لام شه‌ش و هه‌شت و دوانزه برگه‌یی به‌ر چاو ده‌که‌وێ.

## يارسان له دريژاي ميژوودا:

نايين تيکوشانيکه بو تيگه يشتن لهو شتانه ي ليسان تيناگه يين و ده برپيني شهو چه مکانه ي نانووسر يته وه "مارکس مورليتر"، ههروهه نيزاميکي هاوبه شه لهو باوه ر و کردارانه ي که تايبه تن به پيروزه کان و مه حره مه کان. که له ناکامدا شهو باوه ر و کردارانه گشت شهو که سانه ي که باوه ريان پييه تي به ناوي کومه لي باوه ر مەندان له تۆمه تيکي يه کگرتوي مەعنه ويدها، کۆ ده کاته وه "نيميل دوورکيم".

وشه ي ناين و ناينزا به ماناي به کاره يتاني کردار و دابونه ريت و رهوشتي سروشتي "فيترييه" بو گه يشتن به تهبابي و هيمنايه تي، ههروهه باوه ر به نيزاميکي گشتي له کائيناتدا "بوونه وه ره کاند" که تيگه يشتن لهو نيزامه و ليکدانه وه يه کجار دژواره.

بوچروني ماترياليسته کان سه باره ت به ناين، که گويا ديارده به که له ته تيايي و ترس له ده ورره و ديارده ترسناکه کاني سروشته وه سه ري هه لداوه و زور له راستييه وه نزيك نييه و له ناو هۆکاره کاني سه ره لداني شه م ديارده يده دا، پيويسته روونکرده وه ي سه ره لدان و گشتگيري شه م ديارده يه، فيرته ت و رۆح و تيکوشان بو گه يشتن به تهبابي به رچاو بگيردريت.

به هه رحال چۆنييه تي پيشکه وتن و پوخته بووني ناين و خوڻايي شهو فيتره ته و تيکوشان له پيناو گه يشتن به تهبابي، بووه ته هۆي شهو که مرۆڤي به دوي هه ست به بووني هيزيکي نه ناسراو بکات له هه ر شتتیکدا، هه ر شه م هه ده بووه هۆي دوورکه وتنه وه لهو شتانه.

چوتکه وايانده زاني نه گه ر بيتهو شهو شتانه له مس کهن، تووشي به لا و گرفت ده بن. واته شهو هيز و تواناييه که له شته کاند به دي ده کرا، ده بووه هۆي دوورکه وتنه وه لهو شتانه که زاناياني کۆمه لئاس شه م ديارده يان به "تابو" نازده د کردوه. به پيئي شه م بوچرونه، ته نانه ت شهو که سانه شه که ده بوونه سه روک و ريبه ريش، خاوه ن هيزيکي له م چه شنه بوون و هه ر به م بوته وه وه ک تابو هه لسوکه وتيان له گه ل ده کرا.

هه ر تابويه ک خاوه ن هيزيکي ناديار و ره مزيبه، که پيئي ده گوتري "مانا". شه م هيزه نادياره به دوو جوړ دابه شکراوه:

يه که م: شته ناپاک و خه بيسه کان. دووه م: شته پاک و پيروزه کان. که دواتر له چه رخه سه ره تاييه کاند دوو ديارده ي حه لال و هه راميان ليده که ويته وه.

"تۆميرم" يش به شيک بووه له باوه ري نايني مرۆڤ که تانيستاش له ناو کۆمه لگادا شوين پيئي دياره و شه وه ش بريتييه له به پيرۆزداناني هه نديک له درهخت و گيا و گيانداره کان.

ههروهه فيتيشيزم يان "شت په رهستي" يش يه کيک بووه له بوچرونه ناينييه کاني مرۆڤي کۆن. به پيئي شه م بوچرونه هه نديک له شته کان هه لگر و خاوه ني هيزي سيحراوي بوون، له وانه: شاخي بزنه کيوي و له م جوړه شتانه جيگه ي نامازهن.

تا نيستاش شه م باوه ره هه ر بووني هه يه و به رچاو ده که وي، وه "خاچ" و هه نديک په يکه ري تر له لاي مه سيحييه کان که بنه ماکه ي ده گه ر يته وه بو باوه ر به "فيتيش". يان "نانيميرم" که شه و يش يه کيک بووه له

## یارسان

تسهوراتی میثکی مرۆژی سه‌ره‌تایی. به‌پیتی نهم بۆچوونه، دنیا پره له‌م بوونه‌وه‌ره خیالیانه. نانیمیزم له‌ وشه‌ی "نانیما" وه‌رگیراوه که به‌ مانای رۆح و په‌وانه. نانیمیزم پیمان ده‌لیت که هه‌ر شتی، له‌ به‌رد و دار و شته‌کانی تره‌وه بگره، خاوه‌ن رۆحیکی نادیارن. هه‌ر به‌پیتی نهم بۆچوونه هه‌ندیک له‌ مرۆقه‌کان نه‌و تواناییه‌یان هه‌یه که ته‌داخولی دنیای رۆحی بکه‌ن و رۆحیک تاییه‌ت له‌ جه‌سته‌ی که‌سیک ده‌رکه‌ن و رۆحیکی تر له‌ جیگای دابین. به‌م پیشه‌کیه‌ کورته‌وه سه‌رنجی کوردستان ده‌ده‌ین.

ناوچه‌ی زاگروس به‌هۆی پیشینه‌ی میژوویی دانیشتووه په‌سه‌نه‌کانی و کۆچی په‌یتاپه‌یتای هۆز و خێله‌ کۆچه‌ره‌کان به‌ره‌و ناوچه‌که، هه‌ر له‌ کۆنه‌وه شویتیک بۆ ده‌رکه‌وتن و په‌ره‌سه‌ندن بیروباوه‌ری نایینی جۆراوجۆر و کاریگه‌ری نه‌و نایینه‌ له‌ سه‌ر یه‌کتر بووه.

هه‌روه‌ها ده‌رکه‌وتووه که دانیشتوانی په‌سه‌ن و کۆنی ناوچه‌ی زاگروس، پیش له‌ هاتنی کۆچه‌ره‌ ناریه‌کان، هیژ و دیارده‌ سروشتیه‌کانیان به‌لاوه‌ پیرۆز بووه و "ناو و ناگر و با" یان په‌رستش کردووه. بۆ نمونه "میتانی" یه‌کان باوه‌ریان به‌ خوی "هور" بووه و نهم خوادا گه‌وره‌یان به‌ شیوه‌ی هه‌تاوی بالدار وینه‌ کردووه. نایینی "هوری" یه‌کیک له‌ گرینگترین نایینه‌کانی سه‌رده‌می خۆی بووه و له‌م نایینه‌دا باوه‌ر به‌ ژیانی دوا‌ی مه‌رگ په‌چاو کراوه. له‌ شارۆچه‌کی "سه‌حه‌"ش که نزیک شاری کرماشانه، شویتیک به‌ناوی "گۆزی شیرین و فه‌هاد" دۆزراوه‌ته‌وه که پێده‌چیت له‌ سه‌رده‌می ماده‌کاندا بینا کرا بیت. له‌ سه‌ر ده‌رگای شوینه‌که وینه‌ی "هه‌تاوی بالدار" په‌سم کراوه. که نهم وینه‌یه ده‌توانیت هیمایه‌ک بیت بو په‌یه‌ه‌ندی نایینی هوریه‌کان و دانیشتوانی باشووری کوردستانی له‌ ئیران دا.

نایینی میترا یان میهر، پیش له‌ سه‌ره‌لدانی زه‌رده‌شت له‌ناو ناریه‌کاندا وه‌ک هیژیکی مه‌عنه‌وی رۆلی هه‌بووه، به‌تاییه‌ت له‌ ناو خه‌لکی ناساییدا زۆر خۆشه‌ویست بووه. به‌لام دوا‌ی ده‌رکه‌وتنی زه‌رده‌شت پله‌ و پایه‌ی میترا تارا‌ده‌یه‌کی به‌رچاو دابه‌زی و زه‌رده‌شت میترای تا ناستی یه‌کیک له‌ نیه‌ده‌ه‌کانی نایینه‌که‌ی خۆی، نزم کرده‌وه.<sup>۱</sup> هۆمباخ له‌ سه‌ر نه‌و به‌روایه که زه‌رده‌شت باوه‌ر به‌ ناهورای له‌ پیشینیانی خۆیه‌وه وه‌رگرتووه و ویده‌چێ گۆرانکاری تیدا کرد بیت، یان بۆ یه‌که‌م جار هه‌ر نه‌و ناوی ناهورامه‌زدای داهینابی به‌ ناهوره‌ کاتی تری کردبیت به‌ سیفاتی نه‌و.<sup>۲</sup> میهر وه‌ک یه‌کیک له‌و ناهورایانه، که له‌ "زیگ و دا" و گاتا‌کاندا وه‌ک خوی په‌یمان و راستی و تیشک و پرونکی ناساندراره و له‌گه‌ل دوو خوی گرینگی نه‌و سه‌رده‌مه‌دا به‌ ناوه‌کانی "ئیندرا" و "وارونا" ناوی هینراوه، دواتر واته بۆ جاریکی تر و به‌ شیوه‌یه‌کی تر له‌ رۆژی ۲۵ دیسامبری ۲۷۲ پیش زایندا، له‌ خوا ژنی "ناهید" ده‌که‌وتیه‌وه و نایینی میهر سه‌ره‌لده‌داته‌وه و له‌ رینگای رۆژناوای ئیرانه‌وه، واته کوردستان ده‌گاته ناسیای بچووک و له‌وتیه ده‌گاته سه‌رانسه‌ری نه‌وروپا و ده‌بیتته نایینی فه‌رمی زۆربه‌ی ولاتانی نه‌وروپایی. له‌ کتیبی "زیگ و دا" دا به‌م شیوه‌ باسی میترا کراوه:

۱- تاریخ خاقاد در ایران، دکتر محسن کیانی، ص ۲۸.

۲- میراس باستانی ایران، ریچارد بن. فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۵۵.

## يارسان

هر کات ميترا ديتته قسه، خه لکان هان ده دات بو نيشکردن. ميترا زهوين و ناسمانی راگرتوه. ميترا به چاوی کراوه ده پروايتته خه لک... ميترا خاوهن شکويه کی جيهانييه، نهو له ناسمان و زهوين گه وره تره. هر پينج په گهز "گشت ناربيه کان" روو ده که نه ميترا و نهو پرهيزه بو يارمه تيدانيان. چونکه نهو سهروه ری گشت خواکانه. ميترا ره زاقی خواکان و خه لک و نهو که سانه يه که بو بهر يوه بردنی ياسای پيرؤز "گياي پيرؤز" ناماده ده که ن.<sup>۱</sup> له کتیبی "ناويستا" يشدا ميترا خاوهن هزار گويچکه و ده هزار چاو و به خشه ندهی له ودرگی پان و بهرين و خواي جهنگ و پياوی جهنگاوه به خشه ندهی پلهو پایهی پاشايه تيبه و بهم جوړه سيفاتانه و هسف کراوه.<sup>۲</sup> له نايینی ميهردا دوو هيزی سه ره کی له شهر و پيکدادانی برده و امدان. نهو دوو هيزه بريستين له ناهورامه زدا و نه هر يه من.

له هزارهی دووه می پیش زایندا، هاتن و نيسته جي بوونی هؤزه کوچره هيندونه وروپيه کان، گؤرانکاریه کی گه وره له نايين و زمانی دانیشتوانی زاگروسدا پيکده هيتيت. که به بیدابون و په ره سه نندی باوه به خوا ناربيه کانی "وارونا"، "ئيندرا" و "ميترا" له ناو نه ته وه کانی زاگروس، نيستانه يه که لهو گؤرانکاریه. زؤری پيتاچن که "ميترا" ده بيتته گرینگترين و گه وره ترين خواي نهو سه رده مه و "ميترا نيسم" ده بيتته نايینی فه رمی زؤربه ی ولاتانی ناوچه که و تا نه وروپاش په ره ده ستيتنی، نايینی ميترانيسم به تاييه تی له ناو له شکه ريه کان و هيزه شه رکه ره کاندای بلاده بيتته وه و گه شه ده کا، نه مه ش ده گه ريتته وه بو بنه ماکانی نه م نايينه که له سه ر بنه ره تی "ميترخاسی" و "ياسا" و "له خو بردووی" دانرا بوو. نه م سيفاته له که لامه کانی نه هلی حه قدا به وشه ی "ردا" رهنگی داوته وه و له م هزاردها يه کينک له خاله سه ره کيبه کانه. شيخ نه مير ده فه رمووی:

يارى چوار چيوهن باوه رى وه جا پاسى و پاكى و نيستى و ردا

نمونه يه کی تر له ليکچووی يان ره نگدانه وهی نه نديشه ی ميترایى له نايینی "يارى" دا، "راستگویی" و پيداگريه له سه ر "په يمان"، که له م نايينه دا زؤر گرینگه، له م باره وه سولتان سه هاک ده فه رمووی:

چه قهول يه کتر نه کرانى رهم داييم زکر حه ق بووه نيشان نه ده م<sup>۳</sup>

يان "عابدین" له به ندى "۲۶۲" ديوانه که يدا ده فه رمووی:

راستى و پاكى و نيستى و ردا بکه نه نارمسان له به سردا

ميترا هم له "ودا" ی "بره همه نه کان" يشدا، خودا وه ندى په يمان و راستی و تيشک و پروناکيبه، له "نه ويستا" دا، نه م خودا وه نده له "ودا" دا دژ به درؤ و درؤ زنی و په يمان شکينه کان ده وه ستی.<sup>۴</sup> هه روه ها باباناوس له به ندى "۴۱" ی ديوانه که يدا ده فه رمووی:

۱- ريگ ودا ستایش ميترا ماندالای سوم سرود ۶۰.

۲- اوستا، مهر يشت کرده ۷.

۳- بروانه سه رنه نجام، دعای برادری.

۴- ودا: کتیبی پيرؤزی هيندوکانه.

۵- بره همن: پياوی نايینی هيندؤ.

۶- بروانه: دانشنامه ايران باستان، ص: ۱۹۹۴.

## یارسان

هام نیقرار قهول یویش بۆ هوادار      برا وه قهول و برا مؤ رهسگار  
 ریزی "پهیمان" له نایینی یاریدا که له دعای "برادری" له سهرنه نجامدا هاتوو، لیکچوونیکی تهواری هیه  
 له گهڵ قهول و پهیمانیکا که له نهو یستادا له نیوان دوو نهفهردا دههستری و زۆر ریزی لیده گیری، چونکه  
 پهیمان شکینی تاوانیکی گهوره بووه و پاداشگه لیککی شرعی بۆ دانراوه<sup>۱</sup>. له هزری یاریدا هر یارسانییهک دههستی  
 خوشک و برایهکی "یاری" هه بیته، یانی دههستی له گهڵ پیاوێک و ژنیکی هاواناییندا پهیمانی برایهتی و خوشکایهتی  
 پیکبیتته، ئەم پهیمانهش به سیرمیونیاکی تایهت پیکدیت تا برایهتی و یاری و یاهوهری و خوشهویستی  
 بهشیوهیهکی بازهیی تهواری یارسان پیکهوه گری بدات.

رای برانیمان پا حهسیا و شهرمه      یهک بیدار کهردی چهی سهنگین وهرمه  
 یاران برایی بهردی وه نیقرار      کهمههر بهستوی دین شهزلهی تهیار<sup>۲</sup>  
 کۆمهلهی پهیرهوانی "میترا" له "میترا به" کاندایه کسان بوون، پهیرهوانی "یاری" ییش له "جهم" دا بهههمان  
 شیوه یه کسانی برایهتی و له بهرکردنی جلی یه کسان و یه کجۆر و ههروهها له کاتی خواردنی "چیشته و نانی  
 پیروز" دا که پیکدههات له گوشت و خوینی گا، "پیر" و "مورشید" شان به شانی پهیره و کهرانی ناسایی،  
 داده نیشن.

خواردنی گوشت و خوینی گا، هیمایهک بوو بۆ "یه کبوی" له گهڵ نهو گیانداره پیروزه دا<sup>۳</sup>. له دونیای کۆن و نیو  
 نارییهکان و بریک له قهومه رهسه نه نارییهکان، گا ناژهلمیکی پیروز بووه که خواردنی گوشت و ههرجوره  
 بههره گرتن لهو تابو بووه. ئەم بوچوونه لای هیندووهکان به تهواری پاریزراوه و ئیرانییهکان نیستا نهو تابویهیان  
 شکاندوو و تهنانهت له نایین زهردهشتی دا قوربانی و خواردنی گوشتی گا کاریکی ناشیرینه "مه کرووه".  
 گا له کۆتهوه بهرچاوترین سه مبولی جینسی "ئیرینه" له سروشتدا بووه. ئەمه به واتای هیئو توانای زاوژی  
 کردن دیت. وزه ی سیکسی گا له میتولوژی دا پیوهندی له گهڵ ههتا و خودا و هندهکان و ناسمان بوو و له دوایین  
 سهراوه دا گاو نیهدی خولقیته وهک یهک له قهلم دهدران.

په رهستنی گای نیر، ره سمیکی گشتی بووه له "میسر" و رۆژهه لاتی ناوین و رۆژهه لاتی زهریای سپی و  
 هیندوستان و هیلین و رۆم و له دوای بهشیک له "ئهروپا" ش "گا" وهک خودا په رستش ده کهن. په رستنی گا  
 له لایین زۆریک له قهومه کانهوه، په یوهندی له گهڵ ئوستوره ی دایک - نیهده بووه.<sup>۴</sup>

له میتولوژیای نیسکاندیناویا که لیکچوونیکی زۆری به میتولوژیای ئیرانییهوه هیه جیلی سه ره تایی  
 مرۆفایهتی "گای سه ره تایی" بووه که ئەم تابلویه له نایینی یارسانیش دا به رۆشنی ده بینریت. "نهو جیگایه که  
 گا با حورمه تیکی زۆرهوه قوربانی ده کری و له سه ره سفره داده نریت."<sup>۵</sup> "جیگای ناماژهیه که گا بزنه کتوی دوای

۱- بروانه: دانشنامه ایران باستان، ص: ۱۹۹۸.

۲- بروانه سهرنه نجام، دعای برای یاری.

۳- بروانه دانشنامه ایران باستان، ص: ۲۰۵۴.

۴- فرهنگ نگاره ای نادهها در هنر شرق و غرب، ص ۸۵.

۵- ناین مهر، میترا نیسم، دکتر هاشم رزی، ص ۳۰۷.

## یارسان

هه‌لێژاردنیان بو قوربانی کردن، ده‌بنه تووتم و هه‌لێژاردنیان بو قوربانی کردن، نیشانه‌یه که له بایه‌خی نه‌و دوو ناژه‌له له لای یارسانه‌کان. قوربانیکردنی "گا" وه گياندارتیکی پیروژ، یه‌کیکی تره له خاله هاوبه‌شه‌کانی نه‌م دوو نایینه.

پێویسته بگوتری که له‌و کاته‌وه بزنه کیوی و گا، که بۆ قوربانی کردن ده‌ست نیشان ده‌کری، ده‌بنه تووتم، چونکه له‌و ساته‌دا توانای قوربانیبوونیان تیدا ده‌رده‌که‌وت. له‌م باره‌یه‌وه پادشا ده‌فرموی:

به‌قه‌ره‌ن به‌قه‌ر، به‌قه‌ره‌ن به‌قه‌ر      گاو بنیامین، به‌قه‌ره‌ن به‌قه‌ر  
بنیامین گاوش، ما‌هو خۆزه‌ن ما‌هو خوه‌ر      نیشانه دارۆ، نه‌وه‌ نه‌ فه‌رق سه‌ر<sup>۱</sup>

هه‌ر له‌و ده‌وره‌ی که‌لامیه‌دا پیربنیامین ده‌فرموی:

زاتش نه‌ که‌له‌ن، زاتش نه‌ که‌له‌ن      گاوم واپه‌ر، زاتش نه‌ که‌له‌ن  
زاتش نه‌حه‌ده‌ن، نازش چه‌وه‌له‌ن      هه‌نه‌ش نیشانه، شاخس په‌ل په‌له‌ن

نه‌لته‌ت "تۆتم" له‌ نایینی یاری دا ته‌نیا "گا" نییه، به‌لکوو بزنه‌کیوی و به‌ران و که‌له‌بایش پیروژن، واته‌ بۆ قوربانیی و سه‌ربرین، هه‌ر کامیک له‌و گياندارانه ده‌ستکه‌ون، به‌ کارده‌هێنرین و له‌ نایینی "میترا" یشدا هه‌رکات "گا" ده‌سنه‌که‌وتبایه، "نان و شه‌راب" یان به‌ کارده‌هێنا. له‌ نایینی "مه‌زدا په‌رستی" یشدا خواردنی نانی پیروژ که‌ "Draona" ی پێده‌گوترا و شه‌رابی "هتومه" باو بووه<sup>۲</sup>. داوود ده‌فرموی:

گاو به‌یۆ وه‌ وار، گاو به‌یۆ وه‌ وار      چه‌ سه‌ر و سه‌ری، گاو به‌یۆ وه‌ وار  
نه‌ز وه‌ فیدات با‌م، شیرین که‌ماندار      کوشتی نا‌ گاو‌ه نامان وه‌ تو‌مار  
وه‌ گوشت که‌له‌ زه‌رد گرتنمان ئیقرار      مایه‌ی می‌ردانه‌ن سه‌ره‌ن چه‌کۆی یار

لێکچوویی نه‌م دوو نایینه هه‌ر به‌مانه‌ کۆتایی نایه‌ت، بۆ نمونه‌ یه‌کسان بوون و لێکچوویی له‌ دایکبوون یان ده‌رکه‌وتنی "میترا" و سه‌ران و پیره‌کانی یارسان، زۆر سه‌رنج راکێشه. میترا له‌ کچ یان خوا ژنیکی شوونه‌کردوو "باکره" په‌یدا ده‌بی<sup>۳</sup>.

نه‌م چیرۆکه‌ پیروژه "بوون له‌ کچیککی شوونه‌کردوو- باکره" له‌ نایینی یارسانی‌شدا هه‌یه و ده‌توانین بلێن زۆربه‌ی که‌سایه‌تییه‌ سه‌ره‌کییه‌کانی نه‌م نایینه به‌م شێوه‌یه‌ ده‌رکه‌وتوون. وه‌کو سک پرپوونی "ماما جه‌لاله" به‌ پارچه‌یه‌ک له‌ تیشکی هه‌تاو، که‌ له‌ نه‌جامدا ده‌بیته‌ هۆی له‌ دایکبوون "ده‌رکه‌وتنی" شاخۆشین<sup>۴</sup>، یان به‌پێی چیرۆکیکی کۆن "میترا" له‌ کۆیستانتیکی شاخاویدا له‌ تاشه‌ به‌ردیک ده‌رده‌که‌وی "له‌ دایک ده‌بی<sup>۵</sup>"، که‌ نه‌مجۆره‌ له‌ دایکبوونه

۱- بروانه: سه‌رنه‌نجام، که‌ماکه‌نان، به‌ندی ۳۳.

۲- ناژه‌ل یا هه‌ر گيانداریک که‌ به‌ پیروژ ناسرابن (خوا - ناژه‌ل).

۳- دانشنامه‌ ایران باستان، ص: ۲۰۵۴.

۴- نه‌م چیرۆکه‌ دێرینه‌ پیروژه، دواتر ده‌بیته‌ یه‌کیک له‌ سومه‌رله‌ سه‌ره‌کییه‌کانی دینی عیسا، (میترا) بوو به‌ (عیسا) و (ناهید) کرا به‌ (مه‌ریه‌می پیروژ).

۵- بروانه‌ ده‌وره‌ی شاخۆشین.

۶- به‌م بۆنه‌یه‌وه‌ له‌ گوزارشه‌ لاتینییه‌کاندا میترا به‌ (به‌ردزا) ناویراوه‌. بروانه: ناین مه‌ر، میترا نیسم، ص: ۲۰۰.

## يارسان

شپوهی له دایکبرونی "شانبراهیم" وهبیر دینیتتهوه<sup>۱</sup>. وپرای نهمانه، لیکچوون له نیوان دوو نایینی یاری و میترایدا، پله و پایه رڅحانییه کانیش دهگریتهوه: له نایینی میترانیسم دا حهوت پلهی نایینی بو پیرهوان دانراوه که هر پیرهوکه ریک به پیی توانای دهروونیی و ناستی باوهر و چالاکیه نایینهکانی وهری دهگری و پاشان دهتوانی بو پلهیهکی تر بهرزبیتتهوه. نهم حهوت پله و پایه له نایینی یاریشدا به شپوهیهکی ریکوپیک رهنگی داوتهوه. ژمارهی "حهوت" له نایینی یاری دا رولیکي گرینگ و هره بهرچاوی هیه، "حهوت" له سردهمی سولتان سههاکدا بنهمای ریکخستنی کومه لگای یارسان و دانانی پله و پایهکانی نایینی بووه، وهک: هفتنه "حهوت تن"، هفتهوانه، حهوت بیژهر، حهوت ژهنیار و هیت<sup>۱</sup>. نهلبهت نابی له بیرکری که پیروزبوونی ژمارهی حهوت و دابهشکردنی پله نایینهکان له سر حهوت، هم له نایینی میترایدا و هم له نایینی یارساندا رهمز و سهموله و بهشیکي هره گرینگ "نهینهکانی" نهم دوو نایینهیه، که هیچ کهس بوئی نهبووه نهم سر و سهمولانه بدرکینتی. دواینترین و بهرزترین پلهی نایینی، واته حهوتهمین پلهی میتراسی، پلهی "پتهر، پدهر، باوک" بووه که به پلهی "هلو" ناسراوه، نهم پلهیه له نایینی یاریدا به توضای پلهی "موتلهق" و نیشانهی مهزنی "حقیقت" ناسراوه، که هیماکهی "شبابز" بووه و به بهردهوامی له کتیبی "سهرتهنجام" دا ناماژدی پیکراوه. هلو یان شاباز ناماژیه به هزرهتی حق و نیهایهتی کهمال. قهلم دهفرموی:

نیبهت پهی کامین حاسلا نهرجو و هشیاو زیلیم شاباسازمان مهیو

لهم بارهیهوه "اکارهدا" له بهندی "۱۵۹" ی کهلامی دهرهوی شاخوشیندا دهفرموی:

نمو شهقی شابال شاباز سفید بروز کهردش زات نه دانهی نومید

هروهها له کهلامی دهرهوی "دامیاری" دا هاتوه که پیربنیامین "دامیاره" و له هر سردهمی کدا "داو" دهنیتهوه بو گرفتارکردنی "شاباز"، یانی بو دهرکهوتنی هزرهتی حق هولددهدا<sup>۲</sup>. "نهمده" له بهندی حهوتی کهلامی دامیار دامیاردا دهفرموی:

دامش بی زووال، دامش بی زووال دامیار بنیامین، دامش بی زووال

نینا تهنهنش، نه وهرهو شابال شابازیش گرتن خواجای یار کهمال

نهم بالنده له "ریگ ودا" یش ریزی لیکراوه. له "ماندالای چوارم سروودی ۲۶" دا هاتوه که نهم سهروهی گشت بالندهکانه: نهمی "مروت" لهکانی نهم ههلویه گهورهیه سهروهی گشت بالنده راوچییهکانه. چونکه نهم بالندهیه به بی نهوهی هیچ گوچیکهیهک گوچی له دهنگی بیت، گشت نهمو شتانهی پیشکش به خوا دهکرین، دها بو "مانو". هر وهها هلو له نهویستادا به "سهن" ناوی لیکراوه که نهم وشه له گهل وشه "شه ن" له

۱- پروانه: له دایکبرونی (شانبراهیم).

۲- ژمارهی حهوت له (تسهوف) یشدا پیروزه و بنهمای سرکهوتن و گشهکردنه، وهک: حهوت پلهی عرفانی لای فیقهی جهلالیه و خاکساریه و...

پروانه: بهشی یارسان، دوی پردیور.

۳- پروانه: سهرتهنجام، دامیار دامیار.



## يارسان

زمانی سەنسکریتدا يەك مانایان هەیه و دەتوانین بڵێین ئەمە هەر ئەو وشەیه كە لە زمانی كوردی "لەکی" دا بوو ته "ساین".<sup>۱</sup>

یەكێکی تر لە بنه‌ما هاوبه‌ش و لێكچوو‌ه‌كانی نایینی میترا‌یی و نایینی یاری، رێزگرتن و پیرۆزکردنی "هه‌تاو"ه. هه‌تاو له نایینی میترا‌یدا سه‌مبول و هه‌یمای "میترا"یه، له هزری یارسانیشدا هه‌تاو مه‌نزله‌گای هه‌زرتی "هه‌ق"ه. بنیامین له كه‌لامی ده‌وره‌ی ساجناری، به‌ندی "۱۶" دا ده‌فه‌رموی:

هه‌ز وه شوته‌ پای، پیر چه‌مداری  
مه‌لۆم په‌ی جۆیای شای خاوه‌ندکاری  
ویم فردا، چه‌ تۆی نا ساجناری  
دیم كه‌ شا نیشه‌تن، نه‌ دلێ ناری

به‌ فه‌رمووده‌ی سه‌ره‌نجه‌م و به‌په‌ی هزری یاری، خۆز یان هه‌ر گۆیه‌کی تر كه‌ به‌هۆی پاکیه‌وه له هه‌تاو په‌رتینتر بیت، به‌ هه‌یه‌کی زۆرتری له توانایی له بن نه‌هاتوو "خوداوه‌ند" هه‌یه. هه‌ر به‌م هۆیه‌وه به‌لامه‌كان ناوی لێده‌برئ. چونكه‌ جگه‌ له خوداوه‌ند هه‌چ شتیکی تر ناگرێته‌ خۆی. له‌م باره‌وه كه‌لامی سه‌ره‌نجه‌م ده‌فه‌رموی:

ستاره‌ی مه‌زیو نه‌ جامه‌ی خورشید  
په‌شانی هه‌یده‌ر جایی شه‌وق و ئومید

له‌ ناو دو‌عا‌های یارسانیش دو‌عا‌یه‌ك هاتگه‌ به‌ ناوی زه‌رده خۆز كه‌ هه‌ر یارسانیه‌ك به‌ كات خۆرناوا له به‌رامبه‌ر خۆز ئەم دو‌عا‌یه ته‌خوینت. هه‌ر وه‌ها عابه‌دینیش له كه‌لام ده‌وره‌ی خه‌زانه ده‌فه‌رمیته‌:

ئه‌زانۆم نه‌سیم كه‌ارخانه‌ی زاته  
خۆز كه‌ لیسك مه‌دۆ سه‌لوات سه‌لواته  
خۆز كه‌ لیسك مه‌دۆ جیهانگیر مه‌وۆ  
شه‌وقش چه‌ جه‌مال پادشا و پیر مه‌وۆ

هه‌روه‌ها به‌هۆی ئەوه كه‌ شائیره‌هه‌یم و بابا یادگار یان "عه‌قیق" و "یه‌قین" نوینه‌رایه‌تی عه‌رفانی و جیگری هه‌زرتی "هه‌ق" ده‌كهن، هه‌تاو له زاتی ئەوان په‌نكه‌هاتوو. له واقیعه‌دا هه‌تاو بابا یادگار و تین و تیشه‌كه‌ه‌ی شائیره‌هه‌یمه. نعه‌مه‌ت "شائیره‌هه‌یم" له‌م باره‌وه ده‌فه‌رموی:

زهرینه‌گیسا...  
ناوس، ئەجه‌ده‌ن زهرینه‌گیسا<sup>۲</sup>

هه‌ز چه‌نیش شانام په‌رشنگ وه‌ لیسا  
لیسمان چا وه‌ره‌ن نوور وته‌میسا

هه‌روه‌ها شه‌یخ زه‌مانی مرکه‌یی، هه‌ر له‌و ده‌وره‌یه‌دا ده‌فه‌رموی:

نافتاو ئەجه‌ده‌ن شه‌هیده و جانی  
هام لیفش نعه‌مه‌ت شه‌ر یه‌زدانی<sup>۳</sup>

هه‌روه‌ها ده‌گوتری "سه‌ید براهه" كه‌ یه‌كێك له په‌یره‌وه‌كرانی مه‌زنی سوڵتان سه‌هاك بووه له سه‌ده‌ی سێزده‌هه‌مدا، هه‌موو به‌یانیه‌ك ده‌چوو شه‌وینیکی به‌رزایی و چاوه‌روانی ده‌رکه‌وتنی هه‌تاوی ده‌کرد، كه‌ هه‌تاو ده‌رده‌كه‌وت كړنوشی بۆ ده‌برد.

ده‌رویش شا فه‌خولای گۆرانیش هه‌موو رۆژی سه‌ر له به‌یانی و ده‌مه‌و ئه‌واران ده‌چوو سه‌ر كێوێکی به‌رزای ده‌ربه‌ندی "سه‌حنه" و چاوی ده‌بریه هه‌تاو و عیباده‌تی ده‌کرد. هه‌تاو له "وه‌داها"، "سووریا"، له "ئه‌ویستا"،

۱- تاریخ پرچم ایران . ن . مختور تاش ، ص ۹۲ .

۲- كه‌لامی ده‌وره‌ی بابا ناوس به‌ندی ۲۴ .

۳- بروه‌انه به‌ندی ۳۱ .

## يارسان

"هورخشت"، له "پهلهوی"، "خورشت" و له "گات" هکاندا وهک "هور" هاتووه، که له نهو یستادا جهستهی نههورا مهزدا "وهک" خورهتاو" رسم کراوه و یان له جیگاگه لیکتردا وهک چاوی نههورا مهزدا پیناسه کراوه. "هتاو" وهک سه مبولی پاکی له هه موو نایینه کاندا جیگای تایبته تی خۆی هه یه. له نیسلا میشا وهک سه مبولی پاکی پیناسه کراوه و ناوی یه کیک له سووره کانی قورنانی پیرۆزه. وه سیلهی "ئوشس"، نورپژان به سه مبولی تیشکی هتاو له گه ل نیزه دبامیا که له فرههنگی یارسانی دا، جیلوهیه که له شائیرا هیم، مزگینی هه لھاتن و سه ره لھدان به جیهان ده دات. نهم باسه له "ریگ وهدا" به شیوازی خواروو هاتووه:

به بهخته وهه ریبه وه هه ل بچ نهی شا ژنی روژنایی، به سه رووت و سامان سه ره هه ل بده نهی به خشندهی فراوانی...  
نهو که سهی که کاتیک نزیک بووه هه موو نه ندیشه کان بولای خۆ راده کیشی، وهک نهوانه ی له بان لافاو، له رووی گه وردهی ده گهرین... "ئوشس" وهک دایکیکی میهره بان دپت و وردیئانه چاودیری به سه ره هه موو شتیکدا ده کات.

ژیان به خه وه ده کاتوه و هه موو خولقیندراوی پادار هه لده خرنیت و هه موو بالنده کان ده فرینیت... بۆ دیداری نهو، هه موو خولقیندراوه کان سه ردا دهنه وینن... نهو سه رووه خولقینه ری هه موو روژناییه کانه...<sup>۱</sup> و نهم جوړه ریژلینانه له هتاو به هۆی پاکی و سه رچاوهی ژیان بوونی، هه لیه کی ده روونی له نیو زۆربه پسپوران دروست کردوو که یارسانی به "هتاو پشت" بشوبهینن.

بو نمونه نو سه ری "مه دره سهی ناینیه کان" "ده بستان مه زاهب" ده لیت: رای نهوان نهوه یه که چونکه علی الله جهسته ی به جی هیشت به هتاو په یوست بوو نیستا هتاوه. له سه ره تاشدا هتاو چهند روژیک به جهسته ی بنه مایی په یوست بوو و له م رووه ده لین که هتاو به نه مری نهو گه راوه له بهر نهوه ی که نهو خودی "شمس" "هتاو" ده. بۆیه به هتاو ده لین "علی الله" و به گه ردوونی چوارهم "دلول" و نه مانه بیگومان "هتاو به رستن"...

نهو بوو چوونه به ته وای هه لیه. هتاو له وینینی یارسانی دا ته نیا سه مبولی وزه و پاکیه که به نیسه ت خولقیندراوه کانی تر، هه لگری جیلوهیه کی زۆرتره له حقیقه ت. نهم بابه ته به روانینیکی تر له م باسه دا به واتا "فه رر نیزه دی" ده که یه نهوه که له که لامی یارسانی دا ناماژه ی پیکراوه. شاخوسین ده فه رموی:

نهی دیسه داران دیره ت که ره عه رز      دۆست دیره داران دیره ت که ره عه رز  
ته نگ بوژه ت بکیش مه ترسه و مه لهرز      خوړه م، دیره دار، سه ر ناوهر وه به رز

شکار عاشقان نه بو سه ره رز<sup>۲</sup>

"فه رر" به مانای تیشک و روژناییه که له زمانی په هلی به شیوازی "خوره" و زمانی "ناویستایی" به "خوره" به واتای دره و شان و شکو هاتووه. وشه ی "هوه ر" له ناویستایی و کوردیدا به مانای "خور" یا "خورشید" "هتاو" هاتووه. "فه رر روژناییه کی نیزه دیه که به هه ر که س به خشریت شایسته ی سه روهری و

۱- ریگ ردا ستایش او شش ماندالای اول سرود ۴۸.

۲- سرانجام ده رده شاخوشین بند ۹۸، هه ر ودها به بند ۹۷ له نهم ده رده

## يارسان

گورهی ده بیټ. بو نمونه به پیتی "فقهه ری" ۳۵ له "کرده ی" ۶ "زامیادیشټ"، "فهره" دوی جیابوونه وه له جهمشید ده گاته نیزه دمیه ر. ههروه ها له "یهشت" گه لی "ناویستا" دا هاتوه:

"ستایش نه کهین شکوی کیانی به هیتر مه زدا، نافریندراوی یه کجار درهوشان، چالاک، پاریزکار و کارامه که سهرووی هه موو خولقیندراوه کانه".<sup>۱</sup>

له وینینی یارسانی دا، نم "فهره" له سهرشانی زۆر به ی گوره پیاوان دا دانیشتوه و زۆر که سان هه بوون که له م جیگه دا پایه ی به رزیان بووه. نه توانین بلین یه کیک له فاکتیره بنه ماییه کانی این روانگه یه - مرۆڅ خودایی - یه. بو نمونه له دوی چهرخی یه که می "پردیوه ر"، یه که م که سیټک که ده بیټه ساحیبی "فهره ی" نیزه دی "شانیراهیمه" که له خوره تاو یانی ها "بابایادگار" تیشک وهرده گریټ و ههروه ها خودی بابایادگاریش ساحیبی نم "فهره" یه...

"فهره" پیش هه له اتن و دوی دابه زین له پشت کیفه به رزه کان که سه مبولی هیزو توانیه ده بینریت و نه مه نه بیټه هۆی دروست بوونی پیوهندی نیوان کیف و خوره تاو که چ له "یارسانی" و چ له "زهرده شتی" دا به چاویکی پیروز سه یر ده کری.

هه بوونی روانگه ی یارسانی له ناوچه گه لی هه ورامان به هه ورازونشیوه کانییه وه "شاهۆ و دالاهو و یافته کووه و..." هه موو نیشانه ی پیروز بوونی ناوچه گه لی ساحیب هیزو توانا له لایهن ئایینی یارسانه. هه ر نم جوژه روانینه نه بیټه هۆی نه وه ی که نه خشی "فهره" له سه ر کیف و به رزاییه کان ره سم بکریټ.

په یوهندی نیوان خوره تاو و هه بوونی جووتی بال که له زۆر به ی ناسه وارگه لی میژووی وه که سه رده روازی "میهرابه ی" شیرین و فه رهاد سه حنه ده بینریت نیشانه ی ریزگرتن هه ره زۆری هه لۆ و هه تاو له ناسمانه. هه بوونی لیټکچوونی نیوان هه تاو و هه لۆ له ده وارانگه لی کوژ لای خه لک بوته هۆی نه وه ی که نم دووانه له یه ک بزائن. له لایه که وه هه تاو له کاتی هه له اتن و دابه زین به بال یا هه مان "فهره" "تیشک، پرشنگ، لیسک، ته یف" خو ده نوینی و له لایه کی تره وه هه لۆش وه که به رزه فترتین بالنده، نزیکترین خولقیندراوه به هه تاو. نه خشی هه تاو و هه لۆ، دوی ماوه یه که ده گری و هه تاویټک به دووبال ده خولقیندریت که هه رده ووی نه مانه له وینینی یارسانیدا سه مبولی "حق" ن. به م شیوه که هه تاو پایه ی حقیقه ت و هه لۆش سه مبولی خودی حقیقه ته که له که لامی یارسانی وه که "شاهباز" پیناسه ده کریټ.

به هه ر حال، نم لیټکچوونانه و دۆزینه وه ی ده یان شوین و ناسه واری میترایی له کوردستاندا نه وه مان بو ده سه لمینټی که کورده کان تا سه ده ی شه شه می پیش زاین، له ئایینی میتره په یه و بیان کردوه، به لام دوی ده رکه وتنی زهرده شت، نه ته وه ئارییه کان ده چنه سه ر ئایینی زهرده شتی و ده ست له میترانیسم هه لنده گرن. سه باره ت به کورده کانیس ده تاوم بلیم، دۆزینه وه ی چه ندین شوینی "ناته شگا" له کوردستاندا، پرونی ده که نه وه که کوردیش چوونه ته سه ر نه و ئایینه و نه وانیس بوون به زهرده شتی. بو نمونه ناته شگا کانی: نازه ر گوشه سپ،

۱- ارستا، زامیادیشټ کرده یکم فقره ۹، جلیل دستخواه

## يارسان

پاوه، ريجاب و حملوان، هرسين، فروغ له شاري سه قز، قه سري شيرين و هتد شاياني ناماژن<sup>۱</sup>. هه روا كه ناماژم پيكر دوه ليكچوويي ناييني زه رده شت و هزري ياري زون، لي رده دا چمند خاليكي تر ده خهينه بهر ديدى خوينه ران. وهك ليكچوويي و بگره يه كبووني "ميت" له كان و حيكايه ته كان و شوينه كان و دابونه ريته كانى هه ر دوو نايين. به ناييه ت نه وانى كه هم له نيستادا و هم له نامى سه رنه نجامدا به وردى باسيان كراوه.

هه روا كه له ناساندنى كه سايه تيبه كانى يارساندا، له فهره ننگه كه دا، ناماژم پيكر دوه، هه ر يهك له سه و ته سن "هه فتهن" يه كيك له "نمشاسپه ندان" ن و پير بنيامين له پرديوهر زه رده شته و داوود "به همهن" له و پير موسا "نورد يبه هشت" له و مسته فا "شه ريوهر" له و په مزيار "سپه ندرمه ز" له. بابا يادگار "نه مورداد" ه و شائيراهيم "خورداد" ه. له واقيعدا ده توانين بلين گشت كه سايه تيبه سه ره كيبه كانى يارسان "هه فتهن و هه فته و هه فته و دوپيرو...". له گه ل خوداوه ندانى ناييني زه رده شتى دا هاوتسا و بگره يه كن كه به پيى فلسه فهى "دؤنادون" به مه به ستي چولنه بووني دنيا له هيزى ته باهى و ريئوتين له هه ر سه رده ميكددا دهرده كه ون. بو نمونه ده توانين ناماژه به خوداوه ندای راگر و به رپويه بهرى كانينات ناماژه بكهين. له وانه خوداوه ندی "نايم نيات" كه خوى ناوه و له نه و نيستادا به نازناوى "بؤرزخوا" يان "به رزانت" ناوى ليبراوه و نه م خوداوه نده له سه رده مى پرديوهر دا به ناوى "پير نه جمه دى گه نجبه يى" يه وه كه يه كيك له "هه فته و دوو پير" كه مى ناييني يارسان، دهر كه وتوه. پير نه جمه دى بو ناساندنى نه ركى خوى و هوى دهر كه وتنى له سه رنه نجامدا ده فه رموى:

هم وه په جمه ت مه ولاى گردين داو دريان وه ده ستم جسارى بين ناو

خوداوه ندی "گوو شروون" كه نه ركى پاراستنى نازله لى پيسپير دراوه، له سه رنه نجامدا "پير عه بدولعه زيزى به سه ردى" يه كه نه و يش يه كيكه له هه فته و دوو پير. نه م پيره سه باره ت به نه ركى خوى ده فه رموى:

هم وه نه مر تو شای سر پنهان دريان وه ده ستم نه علميم حه يوان

خواژنى "نشتاد" كه ريئوتينى به هه شت يبه كان و كانيناتى پيسپير دراوه و ناوه كه مى به ماناى راستى و ريئك و پيكي ليكده دريتته وه و له ريئى سى فريشته مى سى رؤژه ي مانگ دا به، له سه رنه نجامدا به ناوى "پير ناسرى به ختيارى" يه وه ناوى ليبراوه كه ريئوتين و جوليتنه رى عه ره بانى مانگه. بو خوى ده فه رموى:

هم وه په رحم تو پادشای سر دانگ دريان وه ده ستم جله و كيشى مانگ

خوداوه ندی "زامياد" كه نه ركى خاوه ندرتيتى و پاراستنى. "زه وين" ي پيسپير دراوه رؤژى ۲۸ مانگى به ناوه وه يه، واته نه و رؤژه ي كه پيرؤژه بو سه فه ر كردن و چاندنى درخت و هه ر چالاك يبه ك، له سه رنه نجامدا به ناوى "پير قابلى سه مه رقه ندی" ناوى ليبراوه و له سه رده مى پرديوهر دا يه كيكه له هه فته و دوو پير. ده فه رموى:

هم وه ي په جمه ت نازيز بى باك دريان وه ده ستم مايه وه رووى خاك

۱- نه ليه ت رهنگه دانيشترانى باكوورى كوردستان به هوى كوچنشينى و جهنگاوه ريه انوره هه ر له سه ر ناييني ميترايى پيدا گريان كرديست، به لام دانيشترانى باشوورى كوردستان (نارجه مى هه ررامان و كرماشان) درای دهر كه وتنى زه رده شت چورنه ته سه ر ناييني زه رده شتى، چونكه ناييني زه رده شتى ناييني يه كجيتنشينى بو و دانيشترانى نه م ناوجه ش يه كجيتنشين بون.

## يارسان

خوداوهندی "پام" که له نهوئستادا به "پامه" یان "پامن" و له زمانی په هله ویدا به "پامش" ناوی لیتراوه و پاسه وانی پوژری بیست و یه که می مانگ و به خشین له وه پگا و خوار دنی خوشی پیسپیتردراوه، له سه رده می پردیوهردا به ناوی "پیر که مالی مامولانی" ناوی براوه وه سه بارهت به نهرکی خوی له سه رنه نجام دا ده فهر صوی:

هم وه په همتت خواجهی سه رنه نجام دریان وه ده ستم لسه زهت ته عام

خوداوهندی "پهش" یان "پهشتو" که نهرکی به خشین سه رکه وتن له مهیدانی شه ری پیسپیتردراوه، له سه رده می پردیوهردا له سه رنه نجامدا ناوی "پیر نیبراهیمی جاف" ه.

خواژنی "چیستا" که خوداوهند زانست و معرفه ته له سه رده می پردیوهردا ناوی "پیر نیبراهیمی ته بریزی" یه. خواژنی "دین" یان "دئا" که نهرکی به توانا کردنی ویزدانی مرؤشه کانی بو به رده وامی له سه ر ریبازی نه هورایی پیسپیتردراوه له سه رده می پردیوهردا به ناوی "پیر نه همه دی نورستانی" ناوی لیتراوه. خوداوهندی "دیوه" که خوداوهندی "با" یه له سه رده می پردیوهردا "پیر وکته دین" ه. هه روه ها گشت خوداوهنده کان له سه رده می پردیوهردا هه لیان بو په خساوه و مه جالی نه و دیان پیدراوه که بو جار یکی تر ده رکه ون و نهرک و په یمانی خویان ببنه سه ر. نه لبت پیوسته بگوتری که له م سه رده مه دا نهرک و په یمانی خوداوهنده کان پروونتره و به وردی جیاکاری تیدا کراوه و هه ر خوداوهندیک ته نیا خاوهنداریتی به شیک له نهرکه کان ده کات. بو نمونه "پیر نیبراهیمی جاف" له سه رده می پردیوهردا ته نیا خاوهنداریتی له و چه کانه ده کات که له مهیدانی شه ر و پیکداداندا به کارده برین. به لام خاوهنداریتی و سه ر په ره شتی کردنی مهیدانی شه ر که، خوداوهندیکی تری هه یه و نه و نهرکه به یه کیکی تر سپیتردراوه که ناوی "پیر موحه ممدی شاره زووری" یه. به پیی هزری یاری و نه و نیزامه ریکوپیکه ی که له سه رده می پردیوهردا دارپژراوه، به ریوه بردن و ریکوپیک کردن و پاسه وانی له هه ر رووداو و دیارده یه که به خوداوهندیکی سپیتردراوه وه هیچ شتیک بی پاسه وان و به ریوه بهر نه ماوه. وه که خوداوهندی روخساری جوان، خوداوهندی به زه بی مرؤشه، خوداوهندی گرانی، خوداوهندی هه رزانی، خوداوهندی بسویری، خوداوهندی له خه و هه لسان، خوداوهندی خه و، خوداوهندی بونی خوش له به هاراندا، خوداوهندی پاسه وانی دره خت، خوداوهندی خه زان و گه لاریزان ...

هزری یارسانی به پشت به ستن به و تینگه یشتنه قوول و به رفراوانه ی که له زمان "زروان" هه یه تی، به چاویکی پر بایه خ و کیرامه ته وه روانیوه ته یه گشت که سایه تیبه پرؤزه کانی پیش خوی. تاراده یه که ده توانین بلین هه موو که سایه تیبه پرؤزه کانی "ریگ ودا" و "نهوئستا" هه ر به و شان و شه و که ته وه که پییان به خشراوه، له هزری یاریدا، ده رکه و توون و ریزیان لیگیراوه. که نه مهش یه کیکه له فاکتوره هه ره گرینگه کانی لیکچوویی فهره نگی یارسان و زه رده شتی. به لام به هوی له به رده ستانه بوونی ده قه زروانییه کان، ناچارین بو روونکرده وه ی لیکچوویی هزری یاری و "زروان" یه کان پشت به ستین به و ده قه زه رده شتیبه نه ی که باسی زروان "خوداوهندی زمان" یان کرده وه. پیش له هه موو شتیک ناماژه به وته یه کی "بابانجووم" ده که یین که یه کیکه له یارانی "به هلول" و له که لامی سه رنه نجامدا نو سراوه ته وه. به وته ی سه رنه نجام، بابا نجووم "پیر موسا" میوان بووه. بابانجووم له م چوارینه دا خوی وه که "زروان" له رابردوودا ده ناسینییت:

## يارسان

زروران بيانسی، زروران بيانی

نه دوره‌ی وهرین زروران بيانی

نه‌هری و ورمز ياران ديانی

کالای خاص يار نهو دهم شيانی

ليکدانه‌وه و شيکردنه‌وه‌ی ناوه‌رۆکی نه‌م چوارينه‌يه، ده‌مانباته‌وه بۆ چيرۆکيک که "زروانيسم" به‌م شيوه باسی ده‌کات:

زروران پاش هه‌زار سال قوربانی کردن و سپاسگزاری و پارانه‌وه، خوازياری مندالیک ده‌بی به ناوی "نه‌هورامه‌زدا"، به‌لام ده‌باردی وه ديهاتنی ئارزووه‌که‌ی، تووشی گومان ده‌بی و هه‌ر نه‌مه‌ش ده‌بیته هۆی شه‌وه که دوو مندال له ده‌روونیدا پيک بيست. له‌وه دوو منداله "نه‌ورمزد" به‌ره‌مه‌ی قوربانی کردنه‌کان و سپاسگوزاریه‌کانيه‌تی و "نه‌هریمن" يش به‌ره‌مه‌ی گومانه‌که‌يه‌تی. دواي شه‌وه زروران په‌یمان ده‌به‌ستیت که پاسايه‌تی ره‌وین بدات به‌وه منداله‌ی که زووتر دیتته دونیا، نه‌هریمن ئاگاداری په‌یمان‌که‌ی زروران ده‌بیته و سینگى دايکی "زروران" هه‌لده‌دپړ و دیتته ده‌ره‌وه. به‌لام به‌هۆی بۆنی ئاخوش و گه‌نيه‌وه، زروران پاشايه‌تی نه‌وه قبول ناکات. نه‌هریمن په‌یمان‌که‌ی وه‌بیر ده‌هيتته‌وه و زروران به‌ ناچار پاشايه‌تی ده‌ونیای بۆ ماوه‌ی ۹ هه‌زار سال پيده‌به‌خش و دواي ۹ هه‌زار سال بۆ هه‌تایی ده‌يدات به‌ نه‌هورامه‌زدا.

زروران له نه‌و‌يستادا وه‌ک خوداوه‌ندی "زه‌مان" ناسیتراوه. له ده‌قی "زادسپرم، به‌شی يه‌که‌م، به‌ندی ۲۴" دا وه‌ک يه‌کيک له خه‌لق‌کراوه‌کانی نه‌هورامه‌زدا باسی ليکراوه.

راستيه‌که‌ی نه‌وه‌يه که بوونی "دوناليسم" "سنويت" وه ديارده‌گه‌ليکی وه‌ک "خیر و شه‌ر" که به ناوی شه‌يتان و خوده‌ندانی چاکه و خراپه باسی کراوه و هه‌ردووکیان به خولقيت‌راوی يه‌ک سه‌رچاوه له قه‌لم دان و هه‌روه‌ها زالبوونی زه‌مان به مانای ديارده‌يه‌کی کۆن و سه‌ره‌لدانی بيروباوه‌ری به "جه‌بر" و ناچاری مرۆڤ، هه‌روه‌تر باوه‌ر به ته‌قه‌دومی "شه‌ر" که ده‌بیته هۆی ره‌شبینی هه‌ندیک له‌وه بيروباوه‌رانه که سه‌رچاوه‌يان ده‌گه‌رپته‌وه بۆ زروانيسم به بۆچوونی زوربه‌ی ليکوله‌رانی نه‌م بواره، سه‌ره‌لدانی نه‌م ئايينه ده‌گه‌رپته‌وه بۆ پيش له ده‌رکه‌وتنی زه‌رده‌شت و په‌يوه‌ندی له‌گه‌ل "ميترايسم" دا هه‌يه. به‌لام دواتر، واته له سه‌رده‌می هه‌خامه‌نشيه‌کاندا گه‌شه‌ی کردوه و وه‌ک ئايينيکی به‌هيتزی نه‌وه سه‌رده‌مه رۆلی بينيه‌وه و دواتریش کاریگه‌ری هه‌بووه له سه‌ر زۆربه‌ی ئايين و نايينزاکانی پاش خۆی "چه‌رخ چی" يان "هه‌لسوورپنه‌ری چه‌رخي زه‌مان" له هه‌زری ياریدا "داوود" هه‌ر نه‌ویش به‌رپرسی گشت نه‌وه رووداو و دياره‌دانه‌يه که له رۆژی نه‌زه‌له‌وه به‌پیتی نه‌زميکی دارپتزاوه ده‌ست نيشان کراون و ده‌بی رووبده‌ن. نه‌م نه‌زمه له سه‌ر بنه‌مای باوه‌ر به کاریگه‌ری "۱۲ برج"، که هه‌رکاميتکیان خوداوه‌نديکی تاييه‌تيان هه‌يه "پروانه که‌لامی گواهی هه‌فتاوه‌دوپير" و نه‌وه حه‌وت هه‌ساره‌يه‌ی که به‌سه‌ره‌هاتی مرۆڤيان له ده‌ست دايه و داها‌توويان بۆ داده‌رپتزی بنيات تراوه.

که واته باوه‌ر به "جه‌بر" له ناو يارساندا به مانای "جه‌برگرایي" نييه، به‌لکوو بنه‌ماکه‌ی ده‌گه‌رپته‌وه بۆ باوه‌ر به نه‌زم و حيسابتيکی تاييه‌ت که خۆی له خويدا وه‌لامدانه‌وه‌يه بۆ گشت نه‌وه پرسيارانه‌ی که هه‌يچ ولاميتکیان بۆ نه‌دۆزراوه‌ته‌وه. وه‌ک نه‌م پرسياره که بۆ ده‌بی من وه‌ک که‌سيکی هه‌ژار خاوه‌ن جه‌نگه‌ليکی بۆ ماوه‌ی تاييه‌ت له بنه‌ماله‌يه‌کی تاييه‌ت له که‌ش و هه‌وايه‌ک و شوينتيکی تاييه‌ت دا له دايک بيم؟ ولام به‌م جوړه‌يه که به پيشی

## يارسان

فلسه‌فهی دۆنادۆن گشت ئەو تاییه‌مه‌ندییانه له‌سه‌ر بانه‌مای توانایی و تاییه‌مه‌ندی رۆخی تۆ دارپۆژارون. به‌وتهی حافظ:

من اگر خارم و گر گل چمن نارایی هست  
کز نان دست که او می کشدم می رویم.

که واته مرۆڤ له هزری یارسانیدا دهرته‌نجامی کرداری رابردوویه‌تی و ناچاره تاوانی لادانه‌کانی پیشتری "دۆنی پیشتر" ی خۆی بدات. زمان پێکهاته‌یه‌کی تاییه‌ته که له سێ فاکته‌ری رابردوو، هه‌نوکه و داها‌توو پێکهاته‌وه. به‌لام له رواله‌تدا لیک جیان و هه‌رکامه و سه‌ربه‌خۆن. له راستی دا ئەم سێ فاکته‌ره وه‌ک حه‌لقه‌ی زه‌نجیر پێکه‌وه به‌ستراون و له نه‌نجامدا ده‌بنه هۆی پێکهاتنی "بوونی" زمان.

که واته زه‌مان بوونیکی گشتییه که "سات" له‌کان پێکیان هیناوه. وردبونه‌وه له فلسه‌فهی زه‌مان ئەوه‌مان بۆ روون ده‌کاته‌وه که هیچ دا‌برانی‌ک له زه‌مان دا نییه و یه‌ک بوونی و یه‌ک بوونی یه‌کێکه له تاییه‌مه‌ندییه‌کانی زه‌مان. که‌واته ئێمه ده‌توانین هاوکات هه‌م له هه‌نوکه‌دا بین و هه‌م له رابردوو‌دا.

به واته‌یه‌کی تر ده‌توانین بلێین بوونی رابردوو به‌هۆی به‌رده‌وامی هه‌نوکه‌وه‌یه و هه‌نوکه‌ش به‌شێوه‌یه‌کی نادیار له داها‌توو‌دا نوقم ده‌بیت و نبوونی هه‌نوکه داها‌توو‌یان بۆ ده‌خولقی‌تی و رابردوو‌مان بۆ پشت راست ده‌کاته‌وه.

مرۆڤ به‌ درێژایی ته‌مه‌نی خۆی تێده‌کۆشی بۆ گه‌یشتن به‌ ناخیره‌ت و رابردووی خۆی. رابردوو لای یارسانیه‌کان بریتییه له‌و زه‌مانه‌ی که شوینی هه‌نوکه‌ی بۆ ده‌ستنیشان کردوه. که‌واته هه‌نوکه‌ی ئەو به‌ پێی باوه‌ر به‌ دۆنادۆن دهرته‌نجامی کرداری ئەوه له "کراس" له‌کانی رابردوو‌یدا.

فه‌یله‌سۆفی گه‌وره‌ی ئالمانی، هه‌یگل له‌م باره‌وه ده‌لێت: بانه‌ماو بنچینه‌ی من له رابردوو دایه و ئەمه یاسای ژیا‌نه. هه‌روه‌ها به‌ بۆچوونی دی‌کارت هه‌نوکه‌ی ئێمه ده‌یسه‌لمی‌تی که له رابردوو‌یشدا بووین.

"حه‌دیس" ئیک ده‌فه‌رمووی: هه‌ر که‌س ئیمامی سه‌رده‌می خۆی نه‌ناسیت، له‌وپه‌ری نه‌زانیدا ده‌میری. ناما‌ژه به‌ ئیمامی زه‌مان له‌م هه‌دیسه‌دا به‌ مانای په‌رده‌لادان له سه‌ر حه‌قیقه‌ت و راستییه و گه‌یشتن به‌ چا‌وکرا‌وه‌یی و تێگه‌یشتن له حه‌قیقه‌ته، که له نایینی زه‌رده‌شتیدا "سووشیانت" له لای بووزییه‌کان "گریشنا" و له نایینی مه‌سیحیه‌تدا "مه‌سیح" له لای نیسه‌لامه‌کان "مه‌هدی" یه و لای یارسانیه‌کان "زاتی ته‌وا‌وکه‌ری حه‌قیقه‌ت" له که پیش له ده‌رکه‌وتنی "نه‌یوت هه‌شار" مزگانی سه‌ره‌له‌دانی بلا‌و ده‌کاته‌وه. به‌پێی بۆچوونی با‌و، ئیمامی زه‌مان له کاتی راسان "قیامه‌ت" دا ده‌رده‌که‌وین. به‌لام لای ئەو که‌سه پایه‌به‌رزانه‌ی که توانایی لێ‌کدانه‌وه و شیک‌رانه‌وه‌یان هه‌یه و له مه‌عریفه‌تدا گه‌یشتونه‌ته ناستیکی بلند، کائینات هه‌یچکات له وجو‌ودی ئیمامی زه‌مان بێ به‌ره‌ نییه و له هه‌ر سه‌رده‌می‌کدا هه‌یژ ته‌باهی بۆ پاراستنی ژیا‌ن له سه‌رزه‌وین بوونیان هه‌یه.

له کتێبی "داتستانی دینیک" دا وانوسراوه که: زه‌وین له ده‌سپێکی خه‌یلقه‌ته‌وه تانۆژه‌نکردنه‌وه‌ی دنیا، قه‌ت بێ مرۆڤ نه‌ما‌وه‌ته‌وه و نامی‌نیته‌وه و نه‌هه‌رمه‌ن که هیچ چا‌که‌یه‌کی تێدا به‌دی نا‌کری، له‌م نا‌گادارییه‌ بێه‌شه.

## يارسان

به گشتی ده‌توانين بلئين: پيناسه‌ی نيمامي زه‌مان له‌م حدیسه‌دا به مانای تيشك خستنه سهر په‌يوه‌ندی "بوون" و زه‌مانه.

پيناسه‌ی زه‌مان لای که‌سیتی پایه‌برز جياوازه له‌گه‌ل پيناسه‌ی نه‌م ديارده‌يه له‌لای که‌سانی ناسایی. هه‌روه‌ها لای فريشته‌کان که بو‌خویان هه‌لسوورینه‌ری زه‌مانی "داوود"، رابردوو، هه‌نوکه و داهاتوو، شتیک نیه که به سه‌ریا زال نه‌بن. هه‌ر به‌م هۆیه‌وه که ناگاداری چۆنییه‌تی ده‌رکه‌وتنه زاتییه‌کانی خویان له‌سه‌ر نه‌م زه‌وینه خاکییه‌ن و به‌روونی شهرحی ده‌که‌ن (بروانه که‌واهییه زاتییه‌کانی سه‌رنه‌نجام) هه‌ر به‌م بۆنه‌وه توانایی بریاردان له‌سه‌ر داهاتوویان هه‌یه و ده‌توانن پيشووی بکه‌ن. هه‌روه‌ها نه‌و تواناییه‌شیان هه‌یه که که‌سانیک، که بووچوونی یه‌کسانیان هه‌بووه. به‌لام له‌سه‌رده‌می جياجیادا ده‌رکه‌وتوون، له‌یه‌ک زمانی تاييه‌ندا، واته له‌یه‌ک "ده‌وره‌ی زاتی" دا کۆبکه‌نه‌وه، وه‌ک نه‌وه‌ی گشتیان هی یه‌ک زه‌مان بن. (بروانه یارسان وریبازه‌کانیتر، حوروویه).

که وایه کات و زه‌مان له‌کن یارسانی هه‌ستیکی به‌هتزه که نینگه‌شتن له‌نه‌وه پتویستی به‌ریک خستنی وزه‌ی ده‌رویه تا له‌کات و زه‌مان تیبگه‌ییته. له‌راستی دا یارسانی قیامه‌تی که مانای راوستانی زه‌مانه، له‌گه‌ل خوی به‌دریژی ته‌مه‌نی له‌هه‌ر ده‌میگ دا به‌ر پایه و ئیتر چاوه‌روانی بو‌دیتنی له‌کات و ده‌میگی نادیار دا ناکات. به‌لام راوستانیک زه‌مانیک تر لای یارسانی به‌نیو کاتی فنانا لیک دراوه‌ته‌وه به‌هراورد هه‌ر پینجا هه‌زار سال یه‌کجار روو نه‌دات. لیکدانه‌وه‌یه‌کی سالیس لای ناوه‌زه‌کانی نه‌رزوی جياواز له‌نه‌وه‌ی وه‌کوو کات لای خواوند لیک ده‌دریته‌وه، ده‌بیته. چه‌شنی نه‌م دووخسته له‌نه‌روزی سورانی که ده‌فرمیت:

يا شا نه لای تو سه‌د سال وه ساتی  
نه‌سیرم نه‌که‌ی نه‌و سه‌ر به‌ساتی

نه‌و "میت" انه‌ی له‌نه‌ویستادا ناویان براوه‌وه له‌شانامه‌ی "فیردوسی" دا به‌وردی باسیان کراوه، به‌شیتی هه‌ره گرینگ له‌فه‌ره‌نگی ئیران و هه‌ر به‌م بۆنه‌وه له‌هزری یارساندا بایه‌خی زۆریان پیدراوه. له‌راستی دا که‌سیتی یارسانی پيش خویندنه‌وه‌ی که‌لامه‌کانی سه‌رنه‌نجام، لاینکه‌م پتویسته یه‌ک جار شانامه‌ی خویندیتته‌وه. گرینگی شانامه وایکرده که کورده‌کان وه‌ریگینه‌وه بو‌سه‌ر زمانی کوردی هه‌ورامی و به‌پیتی خواستی خویان چند چیرۆکی بجه‌نه سه‌ر. یه‌کین له‌وه‌که‌سایه‌تییه کوردانه‌ی که پيشتر ده‌ستی داوته وه‌رگيرانی شانامه "مه‌لا ئالماس خانی که‌ندۆله‌یی" بووه. نه‌م وه‌رگيرانه دواتر له‌لایه‌ن به‌ریتر "هه‌رده‌ویل کاکه‌یی" له‌ئیراق و "ئیره‌ج به‌هرامی" له‌ئیران ساخکراوه‌ته‌وه و له‌چاپ دراوه. له‌یه‌کین له‌ریش سپیه‌کانی که‌رکوکم بیست که ده‌یگوت "پیره‌یسی سیابیم" به‌ته‌له‌به‌کانی ده‌گوت: پيش له‌خویندنه‌وه‌ی که‌لامی سه‌رنه‌نجام، شانامه بخویننه‌وه. به‌هه‌رحال لیکچوویی و نزیکي "میت" هه‌کانی نه‌ویستا و هه‌روه‌ها شانامه له‌گه‌ل که‌لامی سه‌رنه‌نجامدا پروون و ناشکرایه، به‌لام نه‌م لیکچوونه به‌مانای په‌یره‌وی سه‌رنه‌نجام له‌م کتیبانه نیه. به‌لکوو نه‌وه‌مان بو‌ده‌سه‌لمیتیت که "میت" به‌شیکه له‌میژوو و هه‌لگری بیروباوه‌ی و هزری مرۆقه‌کانن بو‌پیناسه‌ی خویان.

ده‌توانين بلئين هه‌ر چیرۆکی "میت" باسی بناغه و بنیاتی شتیکمان بو‌ده‌گيرتته‌وه و باسی به‌رده‌وامبوونی هه‌مان شت ده‌کات. میت له‌رووی پیکهاتنه‌وه، به‌تاييه‌ت نه‌و میتانه‌ی باسی بنیاتی ديارده‌کان ده‌که‌ن، له‌گه‌ل



ئەو مېتانهى چۆنەتى ئافراندى گەردووفغان بۆ دەگېرنەو، لېكچوويەكى تەواو دەبېنرېت،<sup>۱</sup> مېت لاي يۆنانىيەكان بە چىرۆكىكى پىرۆز دەھاتە نەژمار و پېيان وابو چىرۆكى مېت حەقىقەتتىكى مېژوويە.  
لېكۆلەرى ئىتالى "پتازۆنى" سەبارەت بە مېتۆلۆژى دەنووسىت: مېت ئەفسانە نىيە، بەلكو مېژووه، مېژوويەكى راستەقىنە نەك درۆ. گېرانهو مېت خۆى لە خۆيا "ناين" سە و ھەمان نەرك و نامانجى ئاين بە جى دەھىنېت، بانى پاسەوانى لەبەردەوامى ژيان و گەشەکردنى. ھۆى رەنگدانەو مېتەكان لە دەقەكانى يارسانىدا دەگەرېتەو بۆ ئەم تايبەتمەندىيە مېتەكان. كە ئەمەش نابى وەك باوہ بە بوونەوہرە خەيالئىيەكان و خورافات لېكېدرېتەو. چۆتكە چىرۆكى "مېت" گېرانهو مېت "حەقىقەت" سە. لەحالىكدا كە خورافات لادانە لە حەقىقەت.

كەواتە بايەخى "مېت" لەگېرانهو بەردەوام و رەنگدانەوئەيان لە ئايىنەكاندا دەردەكەوئ. لەپراستىدا نەركى ھەرەگرىنگى مېتەكان وە بېرھىنانەو مېتەكان دەروادانەيە كە لەدەستپېنكى عالەمدا پرويانداوہ و ھەر ئەمەش يارىدەرى مەرۆقى سەرەتايىيە بۆ تىگەيشتن لە حەقىقەت و چۆنئىيەتى شتەكان. كەواتە مېت ئەوہ دەسەلمىتت كە دياردەيەكى پايدار و بەردەوام لە عالەمدا بوونى ھەيە و ئەو دياردەيە پىرۆز و رۆحانئىيە.<sup>۲</sup> بۆ نمونە چىرۆكى "مېتى" خىلقەت كە دەتوانىن بلىن لە گشت ئايىنەكاندا بە يەك شىوہ باسى كراوہ و لە بەشى "ئەزەل پىش لە خىلقەت" ئى ئەم كىتەبەدا دەبىنن، يانى بوونى "مەشىيە و مەشىانە" كە كىتەبى "بوندە ھش" باسى كەردوون. لە سەر ئەنجامدا "دەردى عابدين، بەندى ۲۶۳" بەم شىوہ رەنگى داوہتەوہ. عابدين دەفەر موى:

زەوى و ئاسمان سىرووشتى كرد	چەتى كەوتى دروشتى كرد
نەوسا مەشىيە وە خاك خەلقان	دارو بەرشى بۆ لەقان
ماشىوى داھىنا لە دەنى	مەشىيە بەر خوشى با پكىنى

چىرۆكە "مېت" سەكانى تايبەت بە "خوالياھوانەكان" يان زات مېوانان، كە لە فەرھەنگەكەدا باسيان كراوہ، وەك "سىاوش" كە لە پردىوہر "عالىقەلەندەر" ە و لە كەربەلا "حسەين" سە. ئەلەبەت نكۆلى لەوہ ناكۆى كە دواى سەرھەلدانى ئىسلام، ئاين و دونىاي مەرۆقى ئىرانى گۆرانكارى بە سەرداھات، بەلام زۆر لە بىر و بۆچوونە كۆنەكان لە ناخىدا مانەوہ و سەرلەنوئ سەريان ھەلدايەوہ كە چىرۆكى شەھىدبوونى سىاوش يەكئىك لەو باوہرەپانە بوو.<sup>۳</sup> چىرۆكى قارەمانانەى "عاشورا" و رويشتنى ئىمام حسەين بۆ كەربەلا و شەھىدبوونى، يەكئىكە لە پروداوہ گرېنگانەى مېژووى مەرۆقايەتئىيە كە لە ھزرى يارساندا بايەخىكى زۆرى پىندراوہ. چۆتكە ئىمام حسەين لە ھزرى يارساندا "بابايدگار" ە. يانى ئەو كەسەى كە نوئىنەرايەتى عىرفانى و كەمالى ديارى كائىناتى لەلايەن ھەزرىتى "ھەق" ەوہ پىچ بەخشاوہ. شەھىدبوون بەشىكە لە چارەنووسى ئەم رۆحە "فرىشتە" سە. كەواتە ھەر كات دەركەوئ دەبى شەھىد بىكرىت و بىتتە قوربانى.

۱- بىروانە: چشم اندازهای استوره، ميرچا الياده، ص: ۳۱

۲- چشم اندازهای استوره، ص: ۱۴۴

۳- بىروانە: سرگ سىاوش، شاھرخ مسكوب، ص ۸۱

## یارسان

کوژرانی "هابیل" به دهستی "قابیل"، سیاوهش و ماته‌منه‌که‌ی "یه‌حیا" و سه‌ربرآوه‌که‌ی له‌ ته‌شتی ئالتونیدا، شه‌هیدبوونی حوسه‌ین له‌ که‌ربه‌لا هه‌روه‌ها "عالیقه‌له‌نده‌ر" و زۆر که‌سانی تر، به‌ شه‌هیدبوونی خۆیان نه‌مامی هه‌قیان ناویاری کردووه و بوونه‌ته هۆی گه‌شه‌کردنی هزره‌کانیان. عالیقه‌له‌نده‌ر ده‌فه‌رموئ:

ئه‌و ته‌شت ته‌لا،	ئه‌و ته‌شت ته‌لا
سه‌ دوئم چیه‌ین ئه‌و ته‌شت ته‌لا	ئه‌و ته‌شت ته‌لا
سه‌ویمین حوسه‌ین پوو‌ر شه‌ه‌نشا	ئه‌و ته‌شت ته‌لا
سه‌ دوئم چیه‌ین ئه‌و ته‌شت ته‌لا	ئه‌و ته‌شت ته‌لا
سه‌ویمین حوسه‌ین پوو‌ر شه‌ه‌نشا	ئه‌و ته‌شت ته‌لا

به‌ وته‌ی نووسه‌ری "میژووی بوخارا" دانیش‌توانی ئه‌و شاره‌، له‌ سه‌ره‌تای سالی نویدا بۆ سیاوه‌ش "که‌له‌شیر" یان قوربانی ده‌کرد. که‌له‌شیر بالنده‌یه‌که‌ که‌ بۆ "خۆر" ده‌کریتته قوربانی و له‌ تیران و ناسیای ناوه‌راستا له‌ لایه‌که‌وه‌ په‌یوه‌ندی به‌ "خورشیدنیایش" هه‌وه‌ هه‌یه و له‌ لایه‌کی ته‌وود په‌یوه‌ندی به‌ نایینی میته‌روه‌ هه‌یه. <sup>۱</sup> هه‌نوکه‌ نه‌م قوربانییه له‌ ناو یارسانه‌کاندا بۆ سیاوه‌ش "بابایادگار و عالیقه‌له‌نده‌ر" ده‌کریت و یه‌کیکه‌ له‌ پێداویستییه نایینییه‌کان. هه‌روه‌ها "خۆر" له‌ هزری یاریدا بابا یادگار (پروانه‌ که‌لامی ده‌وره‌ی بابا ناس، به‌ندی ۲۳). هه‌روه‌ها "پیربنیامین" رۆسته‌مه و ئه‌رکی ئه‌و تیکۆشان و ته‌حه‌مولی موسیبه‌ت و ده‌رده و نیشه له‌ پیناو رێبازی هه‌قدا. که‌ ئه‌و موسیبه‌ت و ده‌رد و نیشه به‌ باشترین شیوه له‌ کاتی به‌ره‌نگاربوونه‌وه‌یدا له‌ گه‌ل "دیو" هه‌کان به‌ ناشکرای ده‌بینریت. "پرسه‌فه‌ر" له‌ که‌لامی ده‌وره‌ی بارگه‌ بارگه‌، به‌ندی ۴۳ دا ده‌فه‌رموئ:

ئه‌و کوی سه‌مه‌نگان،...	بارگه‌ی شام لوان، ئه‌وکۆی سه‌مه‌نگان
وه‌ فه‌رمان شام خواجای یه‌که‌ره‌نگان	رۆسته‌م نه‌ یورت پیر سه‌ره‌نگان
چه‌نی ته‌همینه بانوی چه‌له‌نگان	جام یه‌که‌ره‌نگی نو‌شا روو چه‌نگان
هه‌رته‌و جامه‌ بی پاک که‌ردش ژه‌نگان	رۆسته‌م نه‌ یورت بنیامین سه‌نگان

ئه‌لبه‌ت پێش له‌ رۆسته‌م، بنیامین مه‌زه‌ه‌ری "قوباد" بووه و دواتر له‌ جه‌سته‌ی "کایکاوسی کیانی" دا ده‌رکه‌وتووه. پێویسته‌ بگوترێ به‌ پیتی ئه‌و ئه‌رک و چالاکیانه‌ی که‌ بۆ هه‌ر رۆحیک "فریشته" یک ده‌ستنیشان کراوه، ئه‌مانه له‌ هه‌ر ده‌وره‌یکدا ده‌رکه‌ون هه‌مان ئه‌رک و چالاکییه ده‌ستنیشان کراوانه‌ی خۆیان به‌ جێ ده‌هینن و هه‌مان به‌سه‌ره‌تایان ده‌بێ که‌ له‌ ده‌وره‌کانی تر دا بوویانه. وه‌ک ئه‌و عه‌زاب و نه‌شکه‌نجی که‌ عیسا "بنیامین" ته‌حه‌مولی کرد.

له‌ جیژی "په‌سی" دا ئه‌ویان به‌ که‌مه‌تر له‌ "باراباس" زانی و له‌ باراباس خۆش بوون و نازادیان کرد و عیسیان دایه‌ به‌ر قه‌مچی و تاجی درکیان له‌ سه‌ر سه‌ری دانا و ناردیان بۆ "جولته‌تا" و دوا‌ی نه‌وه‌ی ده‌ست و پێیان به‌ بزمار داکوتا، له‌ خاچیاندا <sup>۲</sup> هه‌ر به‌و شیوه‌ پیربنیامین له‌ به‌رزه‌نجه‌ ناواره‌بوو تا بۆ گه‌یشتن به‌ مه‌عریفه‌ت و ناسینی خوداوه‌ند بۆ ماوه‌ی هه‌وت ساڵ لای هه‌وت که‌س له‌ گه‌وره‌کانی ناوچه‌که‌، هه‌وته‌مێن که‌س بۆ ماوه‌ی هه‌وت ساڵی تر خزمه‌ت ده‌کات تا ره‌مزی ناواره‌یی و سه‌رگردانی خۆی بدۆزیته‌وه و هه‌روه‌ها کیشه‌ی کۆل کردنی

۱- بره‌انه: شناخت اساتیر ایران، جان راسل هینلز، ص: ۳۳۰

۲- ننجیلی میتا، بابی ۲۷ نایانی ۲۰ و ۴۶

## يارسان

قالچې ده سلاّت که ده بېته هوی کورانی. یان پرینی هر دو قاچی له لایه ن دوزمنانیه وه و شیوه نی سولتان سه هاک له ناو بېشه دا بۆ نهو، (پروانه: سر نه نجام، دوره ی بهر زه نجه) هر وه تو "فهره ی دوون" کوری "ناپتین" که له نه ویتادا به "تراتون" ناری لیبراه و به هاوکاری کاوه ی ناسنگر "داوود" ده کاته پاشایه تی و تۆله ی باوکی له زه حاک ده کاته وه. فهره ی دوون له هزری یارساندا "شائیراهیم" له و هر وه ها که پیشتر باسی کرا، ژیان و به سهره اتیان وه ک یه ک وایه. فهره ی دوون له مندالیدا به شیر ی مانگایه ک گوره ده بیت و دواتر سواری هه مان مانگا ده بیت و هر به م بۆنه وه پییده گوتری "مانگادایه". شائیراهیم دوا ی له دایکبوونی به شیر ی مه ریک به ختوده کریت و به "بوزه سوار" ناویانگ در ده کات. له یه کچوون و یه کبوونی میته کان نه ویتستا و که سایه تیه پیروزه کانی هزری یاری زۆرن که له فهره نگی یارساندا باسم کردوه و لیتره دا سهر نجتان بۆ وته یه کی پیرمه لوان "یه کیک له هفتاودوپیر" راده کیشم که ده فهره موئ:

نه نهو کوی جه مشید،...	بارگهی شام وه متهن نه نهو کوی جه مشید
ویش بی مه نوچه ر چا وده و نه امید	جه مشید زهرده بام بی چامواو وهر زید
چوار تن ههفته نان شونشان پر زید	قویاد بنیام وه زیمر و شاهید
داوود بی کاوه نوستاد وه هه دید	فهریدون روچیار دهفته رش ته مجید
شیده موسسته فا روخسار ش چین شید	ره مزبار زهرین گول دایه ی نیره ج وید
نیره ج زهرده بام وه تیغ بی شه هید	سه له م و تور سپاش وینه ی وه لگ بید

جیا له "میت" له کان، که به کورتی ناماژه مان پیکرد، داب ونهریت و بیروباوه ری هاوبه شیش له نیوان نایینی زهرده شتی و یارسانیدا زۆره که لیتره دا تیشک ده خینه سهر هه ندیک له وانه.

یه کیک له نهریته کۆنه کانی زهرده شتی بایه خدان به "هه نار" ه. که له و نایینه دا یه کیکه له میوه به هه شتی و روحناییه کان و به کاره ی نانی له جیژن و بۆنه نایینه کانداه تابهت له سیریمونیای زه ماوه ندا باو بووه له ناو یارسانیدا به هه مان شیوه به کارده بریت. جیا له وهش، هه نار سه مبول و مه زه ری "بابا یادگار" ه. چوتکه "داداساری" دایکی نهو زاته پیروزه به خواردنی ده نکیک هه نار دووگیان ده بی و بابا یادگاری ده بیت، هه نار، نه ته نیا له وینینی یارسانی، سه مبولی باروه ری به لکوه هر له ده ورانگه لی کونه وه نیوان قومه کانی روژه لاتی ناوین و روژه لاتی نریک و هیندوستان و ولاتانی دیکه وه کوو سه مبولی فراوانی و باروه ری پیناسه کراوه.

هه نار نیشانه ی خودایانی هیلین دمتراسرس، پرسفونه و هرا رجوتو بووگه و پیده چی سه مبولی وزه ی سیکسی و هوی زگپربون بیت. له م رووه وه، نهو له گه ل خودایانی باروه ری په یوه دست ده زانن. پیش نهو ی پرسفونه سه فه ره که ی خوی بۆ ولاتی هادس "جیهانی خواروو" ده ست پی بکات، ده نکیک هه نار یان پیدا که بووه هوی گه رانه وه ی او به جیهانی خواروو و قوناعی داهاتوی مهرگ و له دایکبوون واتا مردن و ژیان.

## يارسان

هنار ههروههها سه مبولی گه رانهوه و ههتا ههتاييه لای خاچ په رسته كان و بۆيه له وینه پرۆزه كاندا، هه میشه هه ناریك به دهست عیسا له مندالییه وه دهیینین.

ههروههها "ناگر" له ههردوو نایینه کهدا به دیاردهیه کی پرۆز له قهلم ده درتیت و له نایینی یاریدا، ناگر مهزه هری "مستهفا داوودان" یه کیك له چوار یاره سه ره کییه که ی سولتان سه ها که. له نایینی "زه رده شتی" شدا هه ركات باسی ناگر ده کهن وه کوری نه هورامه زدا ناوی ده بن. له "ریگ و دا" جا به م شتیوه باسی ناگر "ناگنی" کراوه: ناگنی "ناگر" به دار و چیلکه ی خه لک هه لده ستیت تا له گه ل سپیده ی به یانیدا دیدار بکات. گری ناگر وه ک له ق و پۆی دره خته کان که روویان له ناسمانه، به ره و ناسمان ده کشین.

ناگنی وه ک رۆحانییه کی پسپۆر، له باوهش دایکی خویدا که شویتیکی بۆن خو شه، دانیشتووه... نه و هیزی گایه کی هه زار شاخی شتیك زۆتره. (بروانه: ماندالای پینجه م - سرودی یه که م) ههروههها له سرودی شانزه هه مدا به م شتیوه باسی ناگنی کراوه:

هیژیکی یه کجار زۆر له تیشکی رووناکیدا بوونی هه یه، ستایشی ناگنی بکه ن، ستایشی نه و خوداوه نده، نه و خوداوه نده ی که له ریزی "میترا" دا دایده نین (بروانه: ریگ و دا، ستایشی ناگنی) له ناو کورده كاندا، ریزگرتن له ناگر له سه ره تای سالی نویدا، له یه که م رۆژی نه ورۆزدا ده که ویته به رچاو. نه ورۆز وه ک نه ریتیکی پیروژ له لایه ن کورده کانه وه بایه خی پیدراوه، ناگر، لای یارسانییه کان، له کورده نیسلامه کانیش بایه ختیکی زۆترتری پیدراوه و وپرای هه لگی رسانی دنی له سه ر مه زاره کان، وه ک چرا له "جه مخانه" كاندا هه لیده گیرسین و له دهوری کۆده بنه وه. چرا په یوه ندی به "میر نه جمه" وه هه یه:

يار دیده کانی میر نه جمه پیره ن      صاحب چراغه به ون بر دینه ن

ههروههها دروستکردنی "برسم" له چیتی هه نار و به ستن "کوستی" به پشت مناله کانه وه، له سیریمونیا ی داخل بوونی به کۆمی زه رده شتییه کان، که نه و کوستییه ده بی هفتا و دوو گرتی هه بی ت، ناماژه یه که بۆ "هفتا و دوو پیر" ی یارسانییه کان و پشتوین به ستنیان له جه مخانه دا و له کاتی پیکهیتانی "جه م" دا.

قوربانی کردنی "گا" هه م لای میترا نییه کان و هه م لای یارسانییه کان باوه و له نایینی زه رده شتیدا ده بی بۆ سه رکه وتنی "تیشته ر" به سه ر دیوی وشکه سالی دا قوربانی بکرتیت. له یارسانییه کان، ناژه لدار و کشتکار ده بی هه موو سالیك له وه رزی به هاردا، بۆ ماوه ی سی رۆژ شیر ی ناژه له کانیا ن به شتیوه ی خواره وه قوربانی و پیتشکه ش بکه ن:

سه ره تا شیره که ده کهن به ماست و دۆ و که ره که ی ناویتی هه هویر ده کهن و جۆره نانیکی پی ساز ده کهن و پاشان نه و قوربانییه که پی ده گو ترئ "سی به ره" پیتشکه ش به خوداوه ندی باران و شینایی ده کهن و داوای سالیکی پر باران و پر به ره می لیده کهن. خواژنی "ناناهیتا" خاوه ن و پاسه وانی رووبار و ناوی فراوان له نه ویتستادا شویتیکی به رچاوی هه یه و بایه ختیکی یه کجار زۆری پیدراوه. "پیر سلیمان" له ده وه ره ی بارگه بارگه، به ندی ۱۹ دا قسه کانی به ناوی نه وه وه ده ست پینده کات و ده فهرموئ:

نه نه و کۆی ناهید،...      بارگه ی شام وه ستنه نه نه و کۆی ناهید

## يارسان

شام ویش دارا بی سهرچشمه‌ی نومید چه رروش مه‌وارا پسرشنگ خورشید  
له کتیبی "بونده‌ش" دا ویرای نه‌وه‌ی ناماژه کراوه که یه‌که‌م زهریا "فراخکرد" ه‌ ناوی چندین زهریا و زهریای  
تریش براوه که بریتین له: چیچه‌ست، سویر، خواره‌زم، فرزدان، زه‌رناوه‌ند، نه‌سواست، خوسره‌و، سدویس، نوریش.  
له فره‌ه‌نگی یارسانی‌شدا جیا له‌وه‌ی بایه‌خینکی زۆر به‌ ناو دراوه و ناو به‌ ذاتی "پیرموسا" که یه‌کینکه‌ له  
هفته‌نه زانراوه، ناماژه به‌ چندین پروبار و زهریا کراوه که نه‌مانه‌ن: سیروان، نیل، فورات و دیجله، هه‌روه‌ها  
ناوی چند کانی‌اویتک براوه که بریتین له: ته‌شار، غه‌سلان، ناناھیتا و زه‌مزهم.  
هه‌روه‌ها یه‌کینکه له پید‌اویستییه‌کانی پیکه‌یتانی "جه‌م" هیئانی دوو قاپ ناو بو‌ جه‌مخانه‌یه که وه‌ک ره‌مزیک له  
ناوی غه‌سلان و ناناھیتا سه‌یریان ده‌کریت و به‌ ناوی "چهرخ" ناویان لید‌ه‌بریت. به‌کارهیئانی نه‌و دوو قاپه‌ ناوه  
به‌م شیوه‌یه ده‌بیئت: دوا‌ی خویندنه‌وه‌ی دۆ‌عای سیه‌هم، که دۆ‌عای سفره‌یه، خادمی جه‌مخانه دوو قاپه‌ ناوه‌که  
ناویته‌ی یه‌کتر ده‌کات و دوا‌ی گوتنی "نه‌ول و ناخر یار" له سه‌یدی سه‌رجه‌مه‌که‌وه ده‌ست پید‌ه‌کات و به‌ هه‌ر  
که‌س قومیک ناو ده‌به‌خشیت. به‌م قاپه‌ ناوه شه‌ربه‌تی جه‌میش ده‌گوتری که نه‌م ناوه به‌هۆی نه‌وه‌وه له‌و ناوانه  
نراوه که هیژی "شه‌فا" یان هه‌یه.  
یه‌کینکی تر له لیک‌چوو‌یه‌کانی نایینی یاری و نایینی زه‌رده‌شتی بریتیه له به‌ پرۆزکردنی چند کویستان و  
چیاپه‌ک.

له نایینی یارساندا ناوی حموت چیاپ پرۆز هیئراوه که نه‌مانه‌ن: شاهۆ، بالامو، سه‌ران‌دیل، چیاپ شن‌دروی،  
دالاهوو و بافته‌ کیتو. له نه‌ویستادا یه‌که‌م چیاپ پرۆز "نه‌لبورز" ه. پاش نه‌و "نه‌بورسین" له هیندوستان، کیتوی  
"قاف" یان "که‌پک" کیتوی "نوشداشتار" کیتوی "بووم" کیتوی "روویشمه‌ند" کیتوی "پشت‌خوار" کیتوی  
"ریوه‌ند" و کیتوی "به‌رف مه‌ند"...

نه‌ل‌به‌ت کیتوی "قاف" وه‌ک کیتویکی نه‌فسانه‌یی له نایینی یارسانی‌شدا هه‌مان پیناسه‌ی بو‌ کراوه که له  
نه‌ویستادا هه‌یه‌تی. به‌پیتی نه‌ویستا نه‌م کیتوه به‌رزترین کیتوه و که‌س ناتوانی بگاته‌ لووتکه‌ی. هه‌روه‌ها کیتوی  
قاف شوینی "سیمورغ" ه و به‌شیکه له چیاپ "نه‌لبرز". ناوی سیمورغ له نه‌ویستادا به‌ شیوه‌ی "مورغوسن" به  
مانای "هه‌لو" هاتوه که ناوی "وارغن" یش لیئراوه و سه‌میولی سه‌رکه‌وته‌ن. پیرموحه‌مه‌د له هزری یاریدا  
هه‌مان سیمورغه که له که‌لامه‌ی ده‌وره‌ی بارگه‌ بارگه، به‌ندی ۱۵۲ ده‌ده‌رموی:

نه‌و لانه‌ی سیمورغ                      بارگه‌ی شام لوا نه‌و لانه‌ی سیمورغ

سیمورغ ره‌زباری بی چهنی زه‌رده‌ هور                      زال ده‌ستانش ئاورد وه‌ هه‌ربور

هه‌روه‌ها که پیر موحه‌مه‌د ده‌ده‌رموی نه‌م بالنده "سیمورغ" یارمه‌تی زالی باوکی رۆسته‌می داوه و له کاتی  
له‌دایک بوونی رۆسته‌میشدا ده‌وری بینیه‌وه. جیا له‌مانه‌ ده‌توانین بلین سیمورغ "تۆقی" بنه‌ماله‌ی "نه‌ریمان" ه و  
له فره‌ه‌نگی یارساندا خاترون ره‌مزبار مه‌زه‌ه‌ری نه‌وه. نیعمه‌ت له که‌لامی ده‌وره‌ی بابانوس، به‌ندی ۱۵۳ ده‌ده‌رموی:

خه‌زان بی سیمورغ نا کو‌ی قاف دله                      په‌رش شه‌فا بی په‌ی زام و پله

## يارسان

يه کيڻکي تر لهو بالڼدانهی هم له نهوښتادا و هم له سرته نجامدا ناماژهی پيکراوه و ده تانين وهک تۆم سهيري بکهين، کهله شپيره که له نهوښتادا به ناوی "پرودرش" به مانای "پيشين" ناوی ليپراوه. بالنده له نهوښتادا وهک په يکي "سرووش" پيناسه کراوه. له "فهرگري ۱۸ی وهنديداد" دا بهم شيوه باسی کهله شپيره کراوه:

زهردهشت له نهوورامه زداي پرسى: نهی نهووره مه زدا، نهی پاکترين عقل و هوش، نهی ناوېژيکهری جيهانی خاکی، نهی خاوين، کيپه نوښتهری سرووشتی پاک و دلير، نهو کهسهی که وتاری خوداوهند وهبرگريت؟ نهوسا نهوورامه زدا گوتی: نهو نوښتهره ناوی پرودرشه، نهی زهردهشت. چوتکه نهم بالندهيه که له کاتي بهرهبه يانيدا بانگ له خه لک دهکات: ههست نهی خه لکينه، نوښی به راستی بکهن، نفرهت يو ديوه کان بنيرن... له هزری يارسانيدا کهله شپيره وهک تۆم يو قوربانی کردن زيږی ليده گيردريت و هه ر بنه ماله يکي يارسانی ده بي له دريږايی ساليکدا ههشت خزمهت "قوربانی" به جي بهينن که بريښه له ههشت کهله شپيره بالغ که دهنگی بانگ هه لډانيان هه بيت. له م باره وه سرته نجامدا ده فرموي:

هرام سهری گاو سه لال سهری نهر	نهرم خوروسا وه پته ور وه نه خزه ر
پا لوقمه ی خوروس يارام مو وه سير	ديده وه خوروسم پا گاو جام نویر
هسا په رو بالش زه را وه زه نجير	چهی وه ربيم بييا ها چه نی وایر
ميرمان ناما پا برای نه مير	چه نی که له زه رده دم نيپه نش ته و فیر

خوروسم نه قدا لوقمه ی باقی وير

له م فرموده يه ی سرته نجامدا کهله شپيره له گه ل بزنه کيوی که وهک تۆم نه ژمار ده کریت و ميوانداری ذاتی بابا يادگار دهکات، وهک يهک پيناسه کراوه و ناماژه به وه دهکات که نهو روچه پاکانهی توانايی سرکه وتنيان هه يه له جهسته ی کهله شپيره دا يو قوربانی بوون له پيناو "حق" دا، نيسته جي ده بن. چونکه ماوهی به نديخانه ی بوونی نه م روخانه له قه فسهی له شدا کورنخايه ن ده بيت. نه م بالنده يه له سرده می "زولنووری قه لهنده ر" دا موعجيزه دهکات و به پيداگری له سهر حه قانييه تی زولنوور ده بيته هوی سهر شوږی دوژمنه کانی. نه م رووداوه له کهلامی زولنووردا بهم شيوه باسی کراوه:

زولنووری قه لهنده ر و ياره کانی له سرده می خوياندا له لايه ن "والی" ناوچه که وه به هوی بيروباوه ری تايبه تيانه وه تروشی گرفت و نازار دهه اتن، شه ويک له شه وان له کاتي کوپونه وه ياندا له جه مخانه، له لايه ن والی و سپا که يه وه هيرشيان ده کرته سهر و داوايان ليده کات يان حه قانيهت و راستی ريباز که يان بسه لمينن، يان گشتيان ده کوژرين. زولنووری قه لهنده ر به کهله شپيره قوربانيه که که سهری پردراوه و ناماده ی دابه شکرده، ده فرموي: ههسته و به ليتنی حه قانيه تی من بده. کهله شپيره که ش هه لډه ستيت و به دهنگی به رز حه قانيه تی زولنوور راده گه ينيته.<sup>۱</sup> ههروه ها له کهلامی قوناغی به رزه نجه ش باس له کهله شپيره يو قوربانی ده کریت "يوی کهله شپيره سه روانگ و

۱ - (بروانه: کهلامی دهوړه ی زولنوور دهقی دهسنوس).

## یارسان

نه خزره " ... که یول ده لیت: له سهرده می حکومتی مەغولەکان برێک له کاربەدەستانی بالا که جیگری خان بوون به "وانگ" "Wang" ناویانگیان در کردبوو که به مانای "سولتان" هاتوو.<sup>۱</sup>

له بهر فره بوونی وشه گهلی تورکی له کهلامی یارسانی و ههروهها هه بوونی مەغولەکان له ناوچه گهلی سهر به نایینی یارسانی که له کهلامدا وهک "چیچەک" ناویان لیتراوه، دوور نییه که مەبهست له سهروانگ، هه مان سولتان و پاشای بالندهکان بیت که بانگ ده دات و که له شیریش به مانای بالندهیهک دیت که سهری له سهری شیر ده جیت.

یه کیتی تر لهو بالندهی که له نهوێستادا به چاکه باسی کراوه "بایه قوش" یان "کونده په پوو" ه. ئەم بالندهیه له نهوێستا به ناوی "نەشوزوشت" ناوی لیتراوه و به بالندهیهکی پیروژ ناسراوه.

له کتیبی "بوندهش" دا نووسراوه که به شیک له نهوێستا به زمانی نەشوزوشت گوتراوه و له کاتی خوێندنه ویدا له لایهن ئەم بالندهوه دیوهکان خۆیان دهشارنوه. هۆی نهوهش که ئەم بالندهیه له کهلاوهکاندا نیشته جییه نهوهیه که دیوهکان نه توانن لهو شوێنانهدا خۆیان هشار بدن. ههروهها ئەم بالنده سه مبولی تیگه یشتویی و بیر و هۆشه. له سهرته نجامدا "دورهی بابا نوس" نیعمهت دهفه موئ:

نەز چەنی ئەحمەد چا خراوەی خەم      بیانقوش بێمان هەر دوو چەنی هەم

دوای بلاو بوونهوی نایینی زهردهشتی، "مانی" له بنه مالهیهکی ئەشکانیدا له "بابل" له سالی "۲۱۶" ی زایینی له دایک ده بی و له سالی "۲۴۲" ی زایینیدا واته له سهرده می شاپووری یه که مەدا، نایینه تابه ته که ی خۆی دهرده خا و له لایهن شاپووری یه که مەوه مۆلته تی چالاکی نایینی وهرده گری. لەم نایینه دا "ماده" و "گیان" به دوو دیاردهی دژ به یهک ناسراون و ههروهک نایینه کانی تری کوردستان "هووری، زهردهشتی و میتراپی" له نایینی مانه ویش دا "ماده" سهرچاوهی ناپاکی و شهرد و "گیان" کانگای رووناکی و پاکیه. ههروهها "درو" و "خۆنمای" دوو تاوانی گه ورن که مانه ویهه کان ده بوایه خۆیانی لسی بیاریژن.<sup>۲</sup> نایینی مانه وهی بایه خیتی یه که جار گه وهی ههیه چۆن بروای نه وهیه که نیتوان باوهرگهلی هه موو نایینه گه وره کان، نيمکاني ریکه و تن و یه که گرتن هه یه. بنیاتی ئەم نایینه بریتیه له په رستنی جوانی و سه مبوله کانی و پهیره و که رانی مانی، له به ستنی خویان به جوانی و جوانکاری و جوان خوشه و یستی نه ته نیا ترسیان نه بوو به لکوو به کاریکی پیروزیان ده زانی. هه لسوو که وتی جوان و جوامیتری و زهوقی شیرین و وتهی جوان، هه رگیز بروای خۆیان بۆ مه سلحه حه ت نینکار نه ده کرد و دروو دوروویی دژ به مۆرالیتهی نایینی مانه وهی و گونا هیتی گه وره له قه له م ده درا.

دوو سه ده دوای مانی، له سالی "۴۸۸" زایینی دا، که سینک به ناوی "مه زدهک" نایینیکی پیکه پنا که ده توانین بلین تا رادهیهکی زۆر له ژیر کاریگهری نایینی مانیدا بوو. مه زدهک له شاری "نەیشابور" له دایک بوو و سه ره تا پهیرهوی نایینی مانی بوو. نه ویش بروای به دوو سهرچاوهی دژ به یهکی "رووناکی و تاریکی"

۱- سفرنامه ابن بطوطه، دکتر محمد علی مرشد، ص ۴۲۶.

۲- ته زاهور.

۳- جنبش های دینی ایران در قرن دوم و سوم، غلامحسین صدیقی، ص: ۱۳۴.

۴- له نایینی نیسلامیشدا به سهرچاوهی پاکی ناوی لیتراوه یه کیک له سورته کانی قورنانی بۆ ته رخانکراوه.

## یارسان

هه‌بوو. مه‌زده‌ك له سه‌رده‌می "قوباد" و "نه‌نۆشیره‌وان" دا نایینه‌كه‌ی خۆی ده‌رخست و بۆ ماوه‌یه‌ك "قوباد" ی هێنایه سه‌ر نایینه‌كه‌ی خۆی، به‌لام به‌ حوكمی "نه‌نۆشیره‌وان" كوژرا.

به‌باوه‌ری مه‌زده‌ك سه‌رچاوه‌ی گشت ناپاکی و شه‌ره‌كان "ژن ویستی" و "پاره‌ په‌ره‌ستی" بوو، هه‌ر به‌م بۆنه‌یه‌وه دا‌یینه‌کردنی ژن و دارایی بۆ هه‌مووان یه‌كێك له‌ گرینه‌گترین بنه‌ماكانی نایینه‌كه‌ی بوو.

به‌پیتی به‌لگه‌كان وا ده‌ر ده‌كه‌وی كه‌ كه‌سایه‌تی گه‌لی باس لێكراو "مانی" و مه‌زده‌ك "له‌جه‌رگه‌ی ریفورمیسته‌كانی سه‌رده‌می خویان بوون كه‌ ئالای نویگه‌رایه‌یان دژ به‌ كوته‌په‌رستی هه‌لكرد و شه‌ری فیکری خویان له‌گه‌ڵ "مووبد" و "موغه" كان كه‌ بوونه هۆی په‌رته‌وازه‌یی و دووبه‌ره‌کی نێوان ده‌سه‌لات و جه‌ماوه‌ر، ده‌ست پێكرد.

له‌ راستی دا، نه‌وان شوپشگی‌رانی بون كه‌ سه‌رده‌می خویان وه‌ پیش خست نه‌گه‌رچی وه‌ك هه‌موو كات و سه‌رده‌میك، كونه‌په‌رستانی نه‌و ده‌م بوونه دوژمنیان و سه‌ره‌نجام به‌ خراپترین شتوازه‌كان، له‌ناویان بردن.

له‌ به‌لگه‌نامه‌كانی وه‌ ده‌ست هاتوو له‌ "توروفان"، دووبه‌ره‌گی نێوان ده‌سه‌لاتدارانی "زروانی" و "مانی" ره‌نگدانه‌وه‌ی هه‌بووه. له‌ "دینه‌کرد" كه‌ وتووێژی نێوان "مه‌زده‌ك" و "موغه" زه‌رده‌شتیه‌كانه، دیسان دوا‌كه‌وتوو‌یی و كونه‌په‌رستی و كه‌لك وه‌رگرتن از ده‌سه‌لات بۆ مه‌حكوم کردنی "مه‌زده‌ك" به‌چاو ده‌بینی‌ت، نه‌مه له‌حالی‌كدا‌یه كه‌ هه‌ر نه‌و باه‌تانه‌ی وا ده‌سه‌لاتی نایینی سه‌رده‌م بو‌نا‌بوود کردنی "مه‌زده‌ك" كه‌لكی لیه‌رگرت، له‌دواییدا بوو به‌ به‌شێك له‌ریی و ره‌سی نایینی مووبه‌ده‌كان.

ئه‌لبه‌ت نه‌م یاسا گرینه‌گه هه‌ر له‌ كۆنه‌وه به‌دریژایی میژووی مرۆڤایه‌تی هه‌بووه كه‌ رووناكی‌یر و ریفورمیست له‌ سه‌رده‌می خویان‌دا، تووشی گوشارو نازار و نه‌شكنجه بووگن.

به‌لام نه‌فسانه‌ی "مانی" و به‌تایبه‌ت "مه‌زده‌ك" له‌به‌ر نه‌بوونی سه‌رچاوه‌گه‌لی باوه‌ر پێكراو له‌م باره‌وه، تووشی "ته‌حریف" و گوژانی‌کی ناره‌وای زۆر بووه و هێرشێ عه‌ره‌به‌كان بۆسه‌ر نێران و له‌ناو‌بردنی كتیبه‌ به‌نرخه میژووییه‌كان، كیشه‌ی ناسین و ناسینه‌وه‌ی مانی و مه‌زده‌کی زۆرتر كردوو. ته‌نیا به‌لگه‌یه‌ك كه‌ ده‌رباره‌ی "مه‌زده‌ك" به‌ جێماوه "دینه‌کرد" ه كه‌ هه‌لگه‌ری په‌یامه‌كانی مه‌زده‌كه. هه‌روه‌ها له‌ شاهنامه‌ی فیرده‌وسی سه‌باره‌ت به‌ مه‌زده‌ك هاتوو:

بیامد یکی مرد مزدك به نام سخنگوی و با دانش و رای و کام

به‌هه‌رحال، نه‌گه‌رچی به‌لگه‌یه‌کی قایم سه‌باره‌ت به‌ مانی و مه‌زده‌ك نه‌ماوه و كه‌سیك ناتوانی‌ت نیدیعا بکات هه‌لسوو‌كه‌وت و ریی و ره‌وشتی نه‌و دوو رووناکی‌یره له‌ سه‌رده‌می خویان‌دا چون بروه بیان نه‌وه‌ی كه‌ بتوانی‌ت نایینی مانی و مه‌زده‌ك له‌گه‌ڵ نایینه‌كانی‌تردا به‌راورد بکات به‌لام جیگه‌ پیتی نه‌ندیشه‌ی نه‌م دوو گه‌وره‌ پیاوه له‌ عیرفان و به‌تایبه‌ت له‌ نایینه‌گه‌لی یارسانی و ئیزه‌دیسیم ده‌بینی‌ت له‌به‌ر نه‌وه‌ی كه‌ كوردستان یه‌كێك له‌ گرینه‌گترین

۱- خۆینده‌وه و لێكدانه‌وه‌ی بارودۆخی كۆمه‌لایه‌تی و سیاسی نه‌و سه‌رده‌مه، نه‌و راستیه‌مان بۆ ده‌ردخات كه‌ له‌و سه‌رده‌مه‌ دا دیاره‌دی (فره‌ژنی) و (كۆكرده‌وه‌ی مال و سامان) له‌ ناو نه‌شراف و كاره‌به‌ده‌ستاندا زۆر بار بروه و نه‌مه‌ش وای كردبوو كه‌ به‌ سه‌دان ژن و كچ له‌ حه‌رمسه‌راكانی نه‌شرافدا بینه‌مه‌وه و له‌ هه‌مان‌كاندا زۆر له‌ پیاوانی هه‌ژار و ده‌سكورت توانای ژنه‌نیان و پێكه‌تنانی خێزانیان نه‌بووه. هه‌ر نه‌مه‌ش وای له‌ مه‌زده‌ك كرد كه‌ به‌ توندی دژ به‌ (فره‌ژنی) و (كۆكرده‌وه‌ی مال و سامان) لای نه‌شراف و كاره‌به‌ده‌ستانی ده‌سه‌لات هه‌لوێستی توند بکری و خوازیاری (دا‌یینه‌کردنی ژن و مال و سامان) بۆ هه‌مووان بێ. (بروانه: جنبشهای مذهبی در ایران، عبدالرفیع حقیقت).



## يارسان

ناوهنده کانی پروپاگنده کردن بۆ "مانه‌وییه‌ت" و "مه‌زده‌کیسم" بووه و خه‌لکی کوردستانیش کاریگه‌ری زۆریان لیوه‌رگرتووه.

له راپورتگه‌لی میژوویی وهک گێرانه‌وه‌کانی "الفهرست" و "مه‌سه‌وودی" و "شه‌هرستانی" وا ده‌رده‌که‌ویت که شه‌ره‌زور، میهرجان قه‌زه‌ق "مه‌رگان کده"، "سیمره" و "سیروان"، ناوچه‌گه‌لی ناوه‌ندی بزوتنه‌وه‌سووگن و ته‌نانه‌ت "خوره‌مییه" ش به‌ په‌یره‌وه‌که‌رانی مه‌زده‌ک ده‌ناسینن له‌به‌ر نه‌وه‌ی "خوره‌مه" نیوی خیزانی مه‌زده‌ک بووه‌یان بزوتنه‌وه‌گه‌لی "مانه‌وی" و "مه‌زده‌کی" که له‌ ناوچه‌گه‌لی "مووسل" و "که‌رکوک" روی داوه. نه‌مانه‌ هه‌موو پیشانده‌ری نه‌و راستیه‌ن که نه‌م دوو بزوتنه‌وه‌ په‌یوه‌ندییه‌کی فراوانیان له‌گه‌ل کوردستان و کورد بووه و به‌تاییه‌ت ده‌توانین ب‌لین ره‌نگه‌ به‌هۆی رۆحی ریفۆرمیستی و ناسان‌گیری لای یارسانه‌کان، نه‌م تاینه‌، به‌ستیشک باش بوویت بۆ سه‌ره‌له‌دانی نه‌م دوو بزوتنه‌وه.

یه‌کێکی تر له‌و تاینانه‌ی که له‌ کوردستاندا پێکهاتووه، تاینی نیه‌دییه، نه‌م تاینه‌ به‌ چه‌ندین ناو، وه‌ک: شه‌یتان په‌ره‌ست، هه‌تاو په‌ره‌ست، یه‌زیدی "یه‌زیدی کوری مه‌عاویه" وه‌ ناسراوه. هه‌روه‌ها به‌ "داسنی" ش ناویان براوه و تا سه‌رده‌می نیستاش زۆربه‌ی نیسلامه‌کان به‌ داسنی ناویان ده‌به‌ن.

سه‌باره‌ت به‌ ناوی "نیه‌دی"، پێویسته‌ بگوترێ که له‌ زمانی په‌هله‌وییدا ناوی "یه‌زته" بووه‌ته "یه‌زت" که کۆکه‌ی ده‌بیته "یه‌زدان"، نه‌م ناوه‌ له‌ سه‌رده‌می نیسلامدا، له‌لایه‌ن عه‌ره‌به‌کانه‌وه، به‌هۆی تینه‌گه‌یشتن له‌ ناوه‌رۆکی وشه‌که، کرا به‌ "یه‌زید" و داسنیه‌کانیان لکاند به‌ یه‌زیدی کوری مه‌عاویه<sup>۱</sup>. "سه‌عید الدیوه‌جی" ناماژه‌ به‌وه‌ ده‌کات که سه‌رچاوه‌ی نیه‌دیسم، "مانه‌وییه‌ت" ه که له‌ قۆناعی گه‌شه‌سه‌ندنی به‌ بۆنه‌ی زال بوونی ده‌سه‌لاتی نیسلام، ره‌نگ و بۆنی نیسلامی به‌خووه‌ گرتووه. هه‌روه‌ها "عه‌بدوله‌زاق نه‌الحسنی"، نیه‌دییه‌کان، به‌ زه‌رده‌شتی گه‌لێک ده‌زانی که بووگن به‌ مؤسلمان، به‌لام دوا‌ی کۆچی "عه‌ده‌ی بن موسافیر" و به‌پێی فه‌توای یه‌کێک له‌ جیگره‌کانی، هاتوونه‌ته‌وه‌ سه‌ر تاینی باب و باپیران.

"دیوه‌جی" هه‌روه‌ها له‌ سه‌رچاوه‌یه‌کی تردا "نیه‌دیسم" وه‌ک بزوتنه‌وه‌یه‌کی "نه‌مه‌وی" دژه‌ عه‌باسیان سه‌یر ده‌کات که دژ به‌وان راپه‌رین و نه‌مه‌ بوو یه‌که‌مین لادان له‌ ریبازی نیسلامی راسته‌قییه.

زۆربه‌ی پسه‌پۆرانی کورد، نه‌م گرووپه‌ تاینییه‌ وه‌ک "نیه‌دی" نه‌ یه‌زیدی "پیتاسه‌ نه‌که‌ن"، "مه‌سه‌وود محمه‌د" ده‌رباره‌ی ریشه‌ی وشه‌ی "نیه‌د" ده‌لێت: "نه‌م وشه، ریشه‌ی سانسکریتی و ئیرانی هه‌یه و وشه‌گه‌لی "یه‌زنه‌" ی ناویستایی و "یه‌جته‌" ی سانسکریتی له‌ سه‌رچاوه‌ی "یه‌زنه‌" به‌ واتای "په‌رستن" هاتوون. نه‌م وشه‌یه‌ له‌زمانی فارسی بووه‌ به‌ "یه‌ز" و له‌ کوردیدا به‌ "نیه‌د" و به‌م پێی وه‌ وشه‌ی "نیه‌دی" به‌ واتای "په‌رستینه‌کان" دین. "جه‌مال نه‌به‌ز" یش ریشه‌ی وشه‌ی نیه‌دی ده‌باته‌وه‌ بۆ ئیرانی هه‌ره‌کۆن به‌لام له‌و بروادایه‌ که وشه‌ی "نیه‌د" هه‌مان "یه‌زت" یانی ناوی ملایه‌که‌تێکی زه‌رده‌شتی و له‌ "نه‌مشاسپه‌ندانه‌". له‌ روانگه‌ی نه‌به‌زه‌وه‌ "یه‌زه‌ت"

۱- تاریخ تصرف در کردستان، محمد رفوف توکلی، ص: ۱۷.

## يارسان

له زمانگهلی كوردی و فارسی گۆرانی بهسهردا هاتوو و نیستا بهشیوهی "یهزدان" دهخویندریتسهوه. به برپوای شه، نیزهدهی به واتای "پهیرهوکهری خودا" هاتوو.<sup>۱</sup>

بنهمای نایینی نیزهدهی له سهه بۆچوونه نایینیهکانی مانای و زهردهشت دانراوه. باوهه به دوو هیزی "خیر و شهر"، ریزگرتن له ناژهل و سی رۆژ، رۆژووگرتن و ههروهها باوهه به "تهناسوخ" له بنه ما سهه رهکیهکانی نایینی نیزهدهیه.

له کتیبی "مسهحفا رهش" دا ناماژه بهوه کراوه که خودا پیتش له هه موو شتیك "دۆر" یکی سپی و دواي شه و بالندهیهکی بهناوی نهغهز "انغز" خهلق کرد، دوره سپیهکهی بۆ ماوهی ههزار سال له سهه پشتی بالندهکه دانا و دواتر ههوت فریشتهی له ههوت رۆژدا خولقاند. یه کهم فریشته "عزرائیل" بوو که هه مان "تاوسی مهلیک" ه. زاتی تاوسی مهلیکیش هه مان زاتی خودایه، ههروهها "شیخ عودهی بن موسافیر" و تاوسی مهلیک یه کن. دواي تاوسی مهلیک، شهش فریشتهکهی تری خهلق کرد.<sup>۲</sup>

نیزهدهیهکان دوو کتیبی پیروزیان به ناوهکانی "جیلوه" و "مسهحفا رهش" ههیه.<sup>۳</sup> له کۆمهلگای شاردهوه و نهینیوونی زۆربهی سیریمونیا نایینییهکان، وهک بنهمایهکی گرینگ سهیری ده کری. لیکچوونگهلی فرههنگی و نایدیۆلۆژیکي نهه قهومه له گهه یارسانی، نهه باسه دینیتته ناراوه که نه مانه یارسانی بوویته که پیتش له دایکبوونی "شیخ عادی" بههۆگهلی جوړاوچۆر له یارسانیان دور کهوتبێن و بهرهو کرمانجی باکوور کۆچیان کردبیت و له بهر دایرانی پیوهندی له گهه ناوهندارییهتی نهه وینینه و ههروهها نهه مووی بوونی شیخ عادی و... گۆرانکاری گهلیک له ریی و رهسم، بیروبوچوون و روانگهی نهه وان که له گهه یارسانی هاوناهاهنگ نهه بووه وهدی هاتبیت.

گریمانی شهوه ده کریت که نه مانه یارانی "شاخۆشین" بوویتنن که له ناوچهی بلاو بوونهوهی یارسانی کۆچیان کردبیت و لهه ناوچه گهله "باکووری کوردستان" سهقامگیر بوون. نهه لهت "نیبنی نهه سیر" له "تاریخ کامل" ده نووسیت:

"له سالی ۲۱۸ جه ماعه تیکي فراوان له خه لکی جیبال "کیفسان" و هه مه دان و نیسفه هان و ماسبزان و... نایینی خۆرره مییان قبول کرد و دواي کۆبوونهوه، له هه مه دان، له شهکه رگهیه کیان ساز کرد و "موعتسه م" سوپایه کی نارده سهریان و "نیسحاق نیبن نیبراهیم موسعه ب" فهرماندهی سوپا بوو و له مانگی "شهوال" فهرمانی سهه رکوته کردنی شهوانی پیدرا بوو. سههه نهجام شهه و پیکاتان له دهه رووبه ری هه مه دان رووی دا و نیسحاق شهست ههزار کهسی له وان کوشته و شه که سانهی که گیانیان به دهه برده بوو به رهه رۆم "هه لاتن". ههروهها له تیکسته کهی دا دریه به باسه که ده داو نه نووسیت: "له سالی ۲۱۹ کۆچی جه ماعه تیک له خورره مدینه کان که له شهه ی هه مه دان، سهریان به سهلامهت دهه کردبوو چوونه بیلادی رۆم و په نایان برده تیشوفیلی نیمپراتوری

۱- رهوشتی نایینی و نهه وهی له کوردستان، دکتور رشاد میران

۲- به باوردهی محمه دهه مین زهکی بهگ وشه ی تاوس له وشه ی هیلینی (تینوس) دهه رهگیراوه که به مانای (الله) یه. مهسیحیهکان نهه وشه یان له رۆهیهکان وهه گرتوو و له دوعا و کتیه کانیاندا به کاریان هیناوه و نیزه دهیه کانیان له وانیان وهه گرتوو. (بروانه زبده تاریخ کرد و کوردستان، ص: ۲۱۶).

۳- (جلوه) مانای دهه گرتن دهه ات، (مسهحفا رهش) کتیبی گهوه.

كونستانين. له م كۆچهدا كه كۆچره كان له كهركوك و مووسل و ناوچه گهلى باكوورى عيراق و ناوچهى ژيانى نيزه ديبه كان ده پرينه وه، برېك لهوان لېنه جينگر بوون و دهستيان كرد به پروپاگنده كردن بۆ "مهزده كيسم" و "مانه وييهت" له ناوچه كه دا كه له تاكامدا له سه دهى شه شم به شيوازي "نيزه ديسم" سه رى هه لدا. نه ليهت جينگا ناماژديه كه نه نديشه ي يارساني هه ر له م سالانه له كيوسان وه سيله ي "بالوول ماهى" له م ناوچه سه رى هه لدا كه به دوو هو ي بانگه يش كردنى رازوه رانه ي بالوول و هه بوونى بزوتنه وه گه لى سه رانسه رى تر، كه متر خۆ ده نوينى. هه روه ها له تيكستى كى سريانى كه ميژووى هه لده گه ريتسه وه بۆ سه ره تاكانى سه ده ي شه شم و هه وائه كانى له لايهن كه ساني هارچه رخواه نه قلن كراونه ته وه، باس له برېك جموجوول له شارى "گرخ بيت سلوك، سلووك" "كهركوكى نه مرو" ده كريت كه مهزده كييه سازيان كردوه. نه م كورته باسه ميژووييه وه ك زۆرئيك له نووسراوه كانى تر، په يره و كه رانى مهزده ك به "مانه وى" پيتاسه ده كات. "هانس يوناخيم كلیم كايه ت" يش له "هونه رى مانه وى" دا هاورده ويه تى كه سيه مين لېزنه ي ميسترونه مانه وييه كان به سه ربه رشتى "اددا" و "نه بزه خيا" توانيو يانه له نيوان خاچ په رسته كانى كهركوك په يره و كه رانى فره بۆخويان بدوزنه وه. <sup>۱</sup> هه روه ها له "الملل و النحل" له شاخه ي "كوزده كييه" كه ده توانين بلين له "خوره مدينان" بن و له ناوچه گه لى "شاره زوور"، نيشته جى بوون باس كراوه <sup>۲</sup> و هه روه ها كه له تيكسته دا هاتوه نه مانه "خوره مدينان" كه له په يره و كه رانى مهزده ك بووگن له دوای بابك دېنه نيو ريزه كانى يارانى شاخوشين و به ريفورمگه ليك كه شاخوشين له نايدىاو رى و ره سميان دا وه دى ده ينيته نه وان له قالبى فه رمانه كانى نايينى يارساني فورم ده دات.

به م شى كردنه وه ده توانين بلين كه ناوچه ي مه به ستي نيمه تا سه ره تاى سه ده ي شه شم هه موويان يارساني بوون. شياوى ناماژه نه وه يه كه ميژووى هه ورامانيش له بزاشى كاكه ييه كانى ناوچه له سه ده ي پېنجه م باسى كردوه. و پېنده چيت كوچى خه لكانى ناوچه ي هه ورامان و ده قه رى باشوورى نه وه به لايهن باكوورى كوردستان به پي گه قاي نه بن نه سىر له ميژووى ته واو و هه روه ها شه رده كانى نيوان شاخوشين لوړستانى له گه ل دژبه رانى ناوچه و حكومه تى ناوچه يى به رزه كانى و هه روه ها ئالوژى و تيكچوونى سوپاى شاخوشين لوړستانى له دوای مه رگى وى له سه ره تاى سه رده مى پېنجه م له دوو قوناغدا پيكه اتوه: يه كيان له سه ره تاى سه ده ي سيه م و نه ويتر له سه ره تاى سه ده ي پېنجه مدا كه له هه ر دوو شيوه دا ناوچه ي يارساني بووه، كه به م تيبينى گه له وه نه توانين نه مانه وه ك ميرات دارانى فه ره ننگ و باوه رى كوردستان و كورد بزائين.

به شى هه ره زۆرى نه وان له ولايه تگه لى مووسل و له ناوچه ي شيخان و دهۆك ده ژين. سه ره راي نه وه له دياربه كر، ماردين، جبل التوار، ناوچه ي هه لبه، نه رمه نست، دوه رووبه ره باكو، باتوم، و تيفليس دا ژيان به سه ر ده بن. روژگه لى جيتن و شادبان زۆره و بۆ هه تاو سوچه ده بن و قوربانى بۆ ده كهن. رازوه رى و نه ينى كارى نايينى و پراوى، به شيكى هه ره گرنگ له نادابى نايينى نه وان به نه ژمار ديت. شه يتان به خوداوه ندى شه راشويى ده زانن

۱- شه رهاى ايران در روزگار پارتيان و ساسانيان ، ص ۳۹۷ .

۲- هنر مانوى ، ترجمه دكتر عبدالقاسم اسماعيل پور ، ص ۳۸ .

۳- الملل و النحل شه رستانى ، ص ۱۹۸ .

## يارسان

و له بهر نه وهی ښښان تروشی نازار و گرفت نه کات، عیباده تی ده کهن و نه و هک "نه هریمه ن" پیناسه ناکه ن، به لکوه به رای نه وان، شهیتان سه مبولی بیناتی شه ره که درېزه ی خیر به حسیب دیت. شم باسه ش له وینینی نایین گه لی تر و به شیتوه گه لی جوړه جوړ هاتوه. بؤ نمونه له سوورده تی ښیراهیم نایه تی ۲۲ هاتوه که: شهیتان به رانبر به کافران و دروژنان ده لیت: ناوا ښستا نیوه ی ساویلکه قسه قوره کانی منتان به بې مو حاجه کردن قبول کرد و زه می من ده کهن به لام نه بې زه می نه فسی خو تان بکهن و من پروام به و چند خودا په ره ستیه ی نیوه نیبه. ههروه ها له سوورده تی نه عرف نایه تی ۲۷ نوسراوه که: نیمه نه وعی شهیتان هکان نه کهینه یاری نه وانسه ی که ښیمانان نه هیتاوه.

ههروه ها له سوورده تی نه عرف نایه تی ۲۰۱ هاتوه که کاتیک شهیتان خوا په ره سته کان وه سوه سه ده کات هه نه وده م خودا وه ندیان دیته وه یاد و له نایه تی ۴۲ سوورده تی حیریش دا هاتوه: هه رگیز ناتوانیت گه وره یی بکه ی به سه ر عه بدی پاکي من دا به لام زه بری تو هه ر له سه ر که سانگه لی نه زان و ریگه ونکراودا بیت. و زوړیه که له نایاتی تر که با لیکدانه وه یان ده گینه شم نه نجامه که هه بوونی شهیتان و بؤ له ریگا به دهر کردنی ښښان هه له یه و له باری فلسه فییه وه نازادی نیراده له ښښان ده سینیت. شهیتان به پنی نایه تگه لی ۳۹ و ۴۰ سوورده تی حیر، ته نیا وه سوه سه ده کات و ونه ویش له سه ر که سانگه لیک کاریگر ده بیت که بی توانان و ښیمانان قایم نیبه "نه عرف، ۲۷".

له راستی دا شم نایه تگه له وه بیرمان ده هیته وه که ښښان به رانبر به شهیتان مه جبوور نیبه به لکوه نه سباب و هؤگه لیکه که هاوته ریب له گه ل بارو دؤخی تایهت وهک وه سوه سه رووبه پرووی ښښان ده بیته وه و جیلوه ده کات. که و ابو شم وزه ی خراپه که سانگه لیک یه خسیری تاریکی ده کات که توانای دهر کی حه قیقه تیان نه بیت (نایه تی ۴۲ سوورده تی حیر). له راستی دا شهیتان نه و تواناییه ی نیبه که له هیزی خوی بؤ نفوز که لک ودر بگریت به لکوه ښښان له دهر کی نه و شته ی که نیوی حه قیقه ته دور ده کات وه تا هه ر نالاییک، خو نرینی نه وینداری، به دروژ نه کات. له سوورده تی نه عرف نایه تی ۲۰۱ پله ی روژن بوونه وه و دهرک ده بانه سه ر و رووی قسه ی خوی ده کات ه نه و پاریز کارانه که نه مانیش توشیاری هه له سووگن "ریگه ونکردنی که هاوته ریبسه له گه ل بارو دؤخ" به م تییینیه وه که وه سوه سه گه لی شهیتان، وزه یه که که له مینتالیه تی ښښان فورماسیون پیدا ده کات به شتواریک که نه و که سه له گه ل خوی هاوړه نگ و هاوسازو هاوسان ده کات و مینتالیه له ریگای راسته قیینه ی خود که هه مان ریگای حه قیقه ته دور ده کات ه وه. له راستی دا شم نه فکر مرؤقه که خودی نه و ده بزینی و هه مور شتیه ی ره فتاری نه و پیناسه ده کات نه ک هیزیکی نه و په ری مرؤقی "ماوه رای". (سوورته به قهره نایه تگه لی ۱۶۸ و ۱۶۹)

له دینکردیش دا هاتوه: مالی نه هریمه ن له م دنیا دا جه سته ی خه لکه و مادام که جیگایه که له جه سته ی مرؤقا بو نه و نه بې، هیچ جیگایه کی له دنیا دا ناییت. تا کاتیک که له م دنیا دا هیشتا دیریکی بچووکیش بیت نه هریمه نیش هه یه. گه وه ری عیرفانی ښبلیس، ښساری نه و بؤ عیشقه، ښساریکی به رانبر و له رووی

## يارسان

ههلبژاردنهوه، له بهر نهوهی که ناوهها نهزموونیک له ریځگای جه برهوه وهدی نایست<sup>۱</sup>. و هه بوونی شهیتان وهک هیژی بهرگر، عهینی حقیقه ته له بهر نهوهی نه گهر جگه له مه بیت، که مال و ته واوی، مانای خوئی له دست ده دات و ههروهها نه بوونی هه ریهک له وزه گهلی هه بوون ده زگای حقیقه ت تووشی هه له ده کات. نهو شتهی که وهک خراپه و خه بیس "یان شهیتان" پیناسه ده کریت و به جهسته بوونی "که له م بابه ته وه هیژیکی تاییه تی بوخوئی خوئی قاندوه" ، کاریگه ری خوئی له هیژی خودایی ده ستینت له بهر نهوهی که نهوه هیژی ناشکراو سه ره کی خودایه و هه موو هیژی کائینات له هیژی خوداوه ند سه رچاوه ده کریت.

ته نانه ت به کارگرتنی به شیک لهو هیژه بو بهر هنگاری کردنی حقیقه تیش سه رچاوه که ی ره زای خودایه له بهر نهوهی که هیهچ کرده وهیهک و هیهچ کاریک به بی ئیراده ی خودا جیه جی ناییت. تیرامان بو رافه کردنی نایه گه لی قورشان له تیوری عارفه کان و فه یله سووفه کانیش دا کاریگه ری هه بوو به شیوازیک که "عین القزات همدانی" له نو سراه و په رتوک و به تاییه ت له کتیبی "ته مهیدات" دا به چاکه باسی شهیتان ده کات. "عین القزات" ده فرموی: "نوف، چ ده بیسی؟ نه م شیهه "نیبلیس" خوی خویش ده ویست. ده زانی که نه زموونی خویش ویست چی لی به سه رهات؟ یه کیک به لاو نهوی دی قار کردن. یه کیک سه رزه نشت و نهوی تر زه م کردن وتیان: نه گهر له عه شقی نیمه دا راست ده که یته نه بی نیشانه یه کت بیت: نه زموونی به لاو قار، دواتر سه رزه نشت و زه م کردنیان پیدا. قبولی کرد.

به زووترین کات نهو دوو نه زموونه شیهادی نهوه یان دا که نیشانه ی عه شق، راستیهه. هه رگیز نازانی چی ده لیم. عه شق جه فای ده ویت و وه فای ده ویت تا عه شق له عه شقی میه ره بانئ و قار ریک و پیک بیت به ته راستی، نه گه ینا کال و کرچه و هیه چیک کی لی نایته وه.

خوداوه ند پیی گوت: بچه سوجه نابهی نهی بی عه قل؟ له جواب دا وتی: من "محب" م و "محب" بی عه قل. تو ده لیبی بی عه قل و من له کتیبی موبین دا خویندوممه ته وه نهو چته ی دیته نیو وجودی من نهی ساحیب وزه ی راسته قینه، چو سووک ده م؟ "وقد خلقینی من نارو خلقتت من طین" و نه م دوو چته دژ به یه کن و له گه ل یه ک نین و من له خزمه ت دا کو نتر، له زانست دا به رزتر و له زانیاری دا زانتر و له ته مه نیش دا به ته مه نترم.

حه ق سو بجان ته عالا پیی وت: "نیختیار بو مننه و نه بو تو". وتی: هه موو نیختیاری من و هی من له بو تو یه. نه تو منت نیختیار کردوه. نه گهر منت له سوجه بردن بو ناده م مه نغ کرد بیت نهوه نه تو بویت.

نه گهر له م وته دا هه له م کردوه من له خود مه ره ویتنه، تو بیسه ری، نه گهر به ته وی که سوجه بو نهو به م من فرمان به رم. که من ناناسم. تو له ریگای خو ته وه ده ناسم.<sup>۲</sup>

نه جمه دی غه زالیش نازناوی "سیدالموحیدین" پیداوه و ده لیت: "شهیتان نه گهر چی له عه نه تی لی کراهه و سه ر داخواه به لام دیسان له باری له خو بردوین سالاری عاشقانه یانی له وه حدانییه ت دا نه بی باری زه م و لومه وهک نیبلیس هه لبگرئ و مه لعوونی چاک و خراپ بیت. "مه بوودی" ش له "کشف الاسرار" له نیبلیس وهک

۱- ابلیس الگوری شخص عارف، جیمز پیتر ارن

۲- ته راسین، حه لاج

## يارسان

سهره وری دهرکراوان یاد دهکات و "مهولا علی" له "نهج البلاغه" دهلیت: "ناشکرا جنیو به نههریمه نه مهده که به نهینی هاورازی نهوی".

له کتیبی "عهدهی قهدهیم" شهیتان وهک ماریک پیناسه دهکریت که رژی دیتسه لای ژن و پیی دهلی: (نهو بههشتهی که شهیتان هاتووچوی دهکات و نادم له نیویدا دوچاری کونا دهیت). نایاکوو راسته که خوداوهند نیوهی له خواردنی میوهی تهواری باغ مهنع کردوه؟ ژن له ولتامدا جواب دهدهاتهوه: نیمه نیونی نهوهمان ههیه که له بهری ههموو درهختهکان بخوین بیجگه نهو داری که له ناوهندی باغدایه. خودا نه مری کردوه که له باری نهو درهخته نه خوین نه گهینا ده مری.

مار دهلی: متمانهت پیدهدهم که نامریت. خودا خوی باش ده زانیت گهر لهو میوه بخون چاوتان ده کریتهوه و دهتوان چاکه له خراپه جوی بکه نهوه. نهو درهخته جوان هاته بهرچاو ژنه و له دوا پیدا له بهرکهی خوارد و به شوه که شی دا که لیبی بخوات. نهو دهم چاری همدووکیان کراوه و ناگاداری رووتی خویمان بوون. جا به گه لای ههغیر خویمان داپوشی و جلی ژیریان بو خویمان دروست کرد...<sup>۱</sup> لیته دا یه کهم قسهی راست له لایهن شهیتانهوه به نادم ده گوتریت... و یان باسی "غهرانیق" و چ دروست بوونی نهو که نه بیته هوئی نهوهی نیمه شهیتان به هیری بهتوانا بزاین که له زور کونه وا بووه...

له وینینی یارسانی دا وا هاتوه که کاتیک ههرگی نادم سرشت کرا و روچی له بهر کرا خوداوهند نه مری کرد که فریشتهکان سوچهی بو بهن که "هفتهن، و پاشان" شهیتان" نافرمانیان کرد. بویه خودا بهستینی مهنع و لومهی "هفتهن"ی دروست کرد که به شیوهی هاتنه قالبی شهیتان خوینونی و ههریهک نه بی بینه میوانی زاتی شهیتان تا باری مهنع و زهم و لومه به هوئی نافرمانی کردن بچیون. و نه گهر بو نمونه داوود وهک شهیتان پیناسه دهکات به واتای نهوه نیبه که داوود شهیتان بیت به لکوه هوئی نافرمانی ماوهیهک دهیکاته میوانی زاتی شهیتان و نه مه له حالیکدایه که نهو دوو زاته لیک جییان و به تهواری فهرقیان له گهل یه کتر ههیه. "هفتهن" دوا ی سوچه بردنی "هفتهوانه" ناگاداری نافرمانی خویمان دهبن و سوچه ده بهن به لام شهیتان ههرگیز سوچه نابات و بویه ههتا ههتا له عن ده کریت.

دهرکهوتنی نیسلام و هیری داگیرکه رانهی عهره ب بو بلاوکردنهوه و په ره پیدانی شم ثایینه، کوردستانی شی گرتوه و نه تهوهی کوردیش له ماوهیه کی کورت دا یان به زهبری شم شیر، یان به خواستی خویمان بوون به نیسلام. له سهردهمی دهسه لاتداری عومهدا بارودوخی ئیران زور نالوز و پهروش بوو و عهره به کانیش له نریک "حیره" و قهراغ چومی دیجله، یانی سهر سنوره کانی رژی تاوای ئیران، ناکنجی<sup>۲</sup> بیون و ههره شهیان له سهره وری ئیران ده کرد. له هه لومهرجیکی تاوادا خلیفه "عه مەر" چوه مینبهر و له وتاریکدا رایگه یاند: خه لکینه، خوداوهند له ریگای ره سوولی خویهوه مژدهی سهرکهوتن به سهر خوسرهوان و قهیسره کانی به نیوه داوه، ههستن شهیری

۱- کتاب عهد قدیم سفر پیدایش باب ۲ نایه های ۲ تا ۱۵.

۲- ناکنجی: جیگیر.

## یارسان

"فوس" ددهست پی بکه<sup>۱</sup>. دواي نهوه، لهشکرکی به فرماندهی نه بو عوبیده پیکهینسا، که له نهجامدا شهړه کانی "قادسییه" و "مه داین" و "جهله ولا" و "نه هاوهند" ی لیکه و ته وه<sup>۲</sup>. دواي هه لاتی "یه زد گردی سیهم" بو کوردستان "ناوچهی هه لوان"<sup>۳</sup>، "سعد وقاص" له سالی شانزه ی کؤچیدا شاری مه داینی داگیرکرد و "قعقاع" ی به ره و شاری جهله ولا به ری کرد. نه م فرماندهیه شماره کانی جهله ولا و هه لوانی داگیرکرد و خوی گیانده کوردستان. به لام داگیرکری کوردستان فرماندهیه کی تر به ناوی "عه یاز بن غنم" بو که به فرمانی عومری کوری خهتاب و "سعد کوری وقاص" له سالی "۱۸" ی کؤچیدا به ره و ناوچهی جهزیره و دری کهوت و شماره کانی "ره ها" و "نه سیبین" و "ماردین" و "دیاربه کر" ی داگیرکرد.

فرماندهیه کی تریش به ناوی "قیس بن سلمه الاشجعی" به ره و ناوچهی لورستان و دری کهوت و له گه ل کورده کانی "ماسیزان"<sup>۴</sup> و "سه میره" به شهر هات<sup>۵</sup>. سه له دواي له کورده کانی نه و ناوچهیه کرد که یان نیسلام و درگن، یان له سه نایینی کونی خویان بیئنه وه و "جزیه"<sup>۶</sup> بدن. به لام کورده کان به گویان نه کرد و له گه لی به شهر هاتن، له ناکامدا کورده کانی تیکشکاند و زوری لیکوشت و به دیلی گرتن<sup>۷</sup>. "ابو موسی اشعری" یش که فرماندهی لهشکری به سره بو، هه لیکوتایه سر "دینه وهر" و بو ماوه ی پینج رۆژ نه و شماره ی گه مارودا، که له نهجامدا کورده کان به پیشکهشکردنی جزیه له سه نایینی باو بایرانیان مانه وه و گه ماروی شماره که یان کۆتایی پیتهات.

دواتر "اشعری" هه لی کوتایه سه سیروان و دانیشتوانی نه و ناوچهیه ش هه روه ک دینه وهر پیشکهشکردنی جزیه یان گرتنه ستو. "سائب بن الاقرع" یش لهشکری برده سر "سه میره" و خه لکی نه و شماره ش هه ر به "جزیه" خویان و نایینه که یان رزگار کرد<sup>۸</sup>. به لام به گشتی ده تانین بلتین: داگیرکردنی نیران و ناوچه ی زاگروس له لایه ن عه ره به نیسلامه کانه وه بووه هوی گۆرانکارییه کی به رفراوان و میحراب و مناره له شوینی ناته شگاگان و په رستگاگانی باو بایران، سه ری هه لدا. زمانی عه ره بی جیگه ی زمانی په هله و ی گرته وه و له جیاتی "پچه ی موغان" و سرودی خه سره وانی، بانگی ته کبیر و سه لای "موژن" "بانگ بیژ" نیشته گوی خه لکان و بیسه ران و گویگرانی گۆرانیه سه ماوییه کانی "باربود" و "نه کیسا"<sup>۹</sup>، هیدی هیدی به بانگی "حدی" و زهنگی و شتر

۱- دو قرن سکرت، عبدالمسین زرین کوب، ص: ۶۲.

۲- تاریخ کبری

۳- نه لیت له (تاریخ کبری) دا هه لاتی یه زد گرد نانه وا شهرح کراه: له سه رده تادا به ره و شاری (مه رة) ده رجور، پاشان په نای برده بهر خاقانی چین و دواتر له سه رده می خیلافه تی عوسماندا (له کاتی سه ره لاندانی بزافی دژی عه ره بی خه لکی خوراسان) یه زد گرد گه رایه وه بو نه و ناوچهیه. به لام به هوی ناکوکی له نیوان یاریده رانیدا، په نایی بو ناشینک برد و هه ر له وین کوژا. (تاریخ کبری، ج پنجم، ص: ۲۰۰۳) پیوسته نامازد بکری که هه لاتی یه زد گرد بو هه لوان له دواي هه لگیرسانی شه ری (جهله ولا) و هه رس هینانی لهشکری نیران له (مه داین) روویداوه، (سه رچاره ی پیشوو، ل: ۱۸۲۸).

۴- ماسیزان: ناری شارینک برده له رۆژه لاتی کوردستان.

۵- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص: ۱۷۵.

۶- جزیه: جزینک باجی نایینی بووه، که ده بو نه و خه لکه ناموسلمانانه ی که له ولاته نیسلامیه کاند ا ژیاون، بیدن.

۷- تاریخ ابن خلدون، ل: ۵۵۳.

۸- سه رچاره ی پیشین، ل: ۵۴۴.

۹- باربود و نه کیسا: دوو موسیقاژدن و ده نگخوشی سه رده می ساسانییه کان بوون.

## یارسان

راها تن<sup>۱</sup>. سوتاندن و فوتاندنی کتیبخانه کان به بیانوری دژایه تی له گه لّ فرههنگ و نایینی "مه جووس" که له باوه پری ئەوان پێگربون له بلا بوونه وه و پهره سەندنی باوه پ به قورثانی پیروز و دواتر کوشتن و له ناو بردنی هه مورو نه و که سانه ی زمان و خه تی په هله وی و "سوغدی" یان ده زانی، له ناکامدا بووه هۆی زالبوونی فرههنگ و زمانی عه ره بی به سه ر فرههنگ و زمانی ئیژانیدا.

خوینبایی نه و که سانه ی وا ئیسلامیان نه ده هینا یه ک له پانزده ی ئیسلامه کان بوو<sup>۲</sup>. وته ی نایسلام له مه حکه مه دا باوه پری پینه ده کرا و ئەمانه وایکرد که هیدی هیدی زۆریه ی نه و که سانه ی ئیسلامیان وه رنه گرتبوو، به ناچار ئیسلام بێتن و ده ست له نایینی پێشویان هه لگرن. به سه ر نه وه شدا زولم و زۆری خه لیفه کانی ته مه وی و عه باسی، که به پێچه وانیه ی یاساکان و بنه ماکانی نایینی ئیسلام بوو، کۆتایی نه ده هات و هه ر ته مه ش وایکرد ده یان بزاف و سه ره له دانی نایینی، نه ته وه بی و فرههنگی دژ به ده سه لاتداری عه ره ب و بگره نایینی ئیسلامیش، له ناوچه جیا جیاکانی ئیژاندا رووبدات.

بۆ نمونه بزاقی موختاری کوری ئەبو زوبهیدی سه قه فی، بزوتنه وه ی ئەبو موسلمی خوراسانی، "ره ش نالاکان"، شورشیه عه بدولره همانی کوری ته شه سه به یارمه تی فه یروز، سه ره له دانه ناوچه ییه کانی خواره زم و خوراسان و سه مه رقه ند و بزاقه کانی ئیسماعیلییه، به نافه رید، فه ریدی کوری شیخ میه ری، شۆرشیه سه نباد، سه ره له دانی ئیسه حاقی تورک، بزاقی راوه ندییان، بزاقی ئوستاد سیسی خوراسانی، بزاقی "سپی جله کان"<sup>۳</sup> بزاقی یوسفی به رم، بزاقی حه مزه ی نازه ره ک، بزاقی فه رقه ی زه دیدیه و سه ره له دانی بابک "سوور جله کان" و مازیار و زه نگیسه کان و سه ره به داران و ساداتی مه ره عه شی و هیتر، شایانی ناماژه پێکردن. به لام ته واری ته م بزاف و سه ره له دانه به توندی سه رکوت ده کران و به سه دان و هه زاران کوژراوی لینه که وته وه و مه رگ و مالتوێزانی چاره نووسی دیساری کراوی به شداربووانی به دواوه ده بوو.

دیسانه وه وایکرد که "خۆپاریزی" و "دوورگری" و باوه پ به په یوه ندی تاکه که سی له گه لّ خودا "تصوف" په ره بستینێ و ده یان ته ریه قه ت و رێبازی جیا جیا به تابه ت له کوردستاندا ده رکه ون و په ره بستین. باوه پێتکه رانی ته م رێبازانه دوا ی به جیهینانی ته واری نه رکه نایینی یه کان، به نه وه پری له خۆبهدووییه وه، ده گه یشتنه نه و ناسته ی که له گه لّ هیژه ناسروشتیه کاندایه یوه ندی بگرن و هه ر ته مه ش ده بووه هۆی ته وه ی که چیتر باوه پریان به زووه که شه کان و دیاره کانی شه ریه قه ت<sup>۴</sup> نه مینێ و به جیهینانه هینن و به جیهینانی یاساکانی شه ریه قه ت به نه رکی خه لکانی ناسایی بزانه، یانی نه و که سانه ی که هیشتا نه گه یشتوونه ته پله ی نه وان. که پله ی "حه قیه قه ت" ده. له و ته ریه قه تانه ی که له کوردستاندا ده رکه وتوون و په ره یان سه ندووه، ده توانین به ته ریه قه تکه کانی: قادری، نووربه خشی، ته یفووری، سوهره وه ردیی، مه وله وی، شازلی، که سه ره وی، چه شتی، نه قشبه ندیی، سه فه وی، نیعمه ت

۱- در قرن سكرت، عبدالمسین زرينكوب، ص: ۹۰.

۲- خوینبایی مه جروسینك یه ک له پینجی خوینبایی مروسایی جووله که و خاچ په رده ست بووه و خوینبایی جووله که و خاچ په رده ست، یه ک له سینی خوینبایی پیاویکی ئیسلامه. (الفرق بین القرق، ص: ۲۵۷).

۳- المنع.

۴- زراهر شریعت.



## يارسان

---

ئه‌لاهیی، جه‌لالییه و موشه‌عشه‌عییه ناماژه بکه‌ین که له‌ رووی چۆنییه‌تی په‌یوه‌ندی ده‌روونی و مه‌عنه‌وی، هه‌روه‌ها برینی ریباز و په‌یوه‌ندی بنه‌ماله‌ییوه‌ ده‌چنه‌وه‌ سه‌ر شه‌لی حه‌ق "کاکه‌یی".

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## یارسان و پیمازه‌کانی تر:

دوای به‌رفراوانبوونی ولاتانی نیسلامی و پوره‌سندنی نایینی نیسلام، به مه‌به‌ستی باشت به‌پرتوه‌بردنی نهم ولاتانه ده‌سه‌لاتدارانی موسلمان پیوستییان به دانان و نیجرای یاسای تاییهت بوو، چونکه له‌سه‌رده‌می ژیانی حه‌زرتی موحه‌مه‌ددا، نهو زاته گشت کیشه کومه‌لایه‌تی و سیاسی و نابوریه‌کانی به پشت به‌ستن به "وه‌حی" چاره‌سهر ده‌کرد. به‌لام دوای کۆچی دوایی پیغه‌مبهر، وه‌حی نه‌ما و قورنانش نه‌یده‌توانی وه‌لامی گشت کیشه کومه‌لایه‌تییه‌کان بداته‌وه. نه‌مه‌ش بووه هۆی نه‌وهی که یارانی نزیکه پیغه‌مبهر "سه‌حابه" گشت نهو بیره‌وه‌ریی و گوتانه‌ی له پیغه‌مبهره‌وه ودریانگرتبوو و له‌یادیان مابوو، وه بیره‌په‌ینه‌سه‌وه و به‌م شیوه وه‌لامی پرسیاره‌کان بده‌نه‌وه و چاره‌سهری کیشه‌کان بکه‌ن. نه‌مه‌ش بووه هۆی دروستبوونی حه‌دیس. نه‌لبه‌ت پاش کۆچی دوایی پیغه‌مبهری نیسلام، هه‌ندیک له یارانی نزیکه نهو زاته به مه‌به‌ستی پاراستنی قورشان وه‌ک ته‌نیا سه‌رچاوه‌ی موسلمانیه‌تی، له‌گه‌ل حه‌دیس و پشت به‌ستن به بیره‌وه‌رییه‌کانی سه‌جابه نه‌بوون. به‌لام گرووپیکه تر له سه‌حابه و له سه‌رووی هه‌موویانه‌وه، عه‌لی کوری نه‌بووتالیب، به‌پشته‌ستن به وته‌یکه پیغه‌مبهر که فه‌رمووبوی: خودا شادی دده‌ت بهو که‌سه‌ی که وته‌کانی منی بیستوه و له بیرنی ناکات و بۆ نهو که‌سانه‌ی ده‌گپرتیه‌وه که گوئیان لینه‌بووه. له سه‌ر کۆکردنه‌وه و بلاوکردنه‌وهی حه‌دیه‌سه‌کان پیداگریان ده‌کرد. نه‌مه‌ش بهو هۆی نه‌وهی که لایه‌نگران و دوستانه‌ی عه‌لی، له‌وانه "مالیکه بنی نه‌نه‌س" له ریزی پیشه‌وه‌ی نهو که‌سانه‌ی بن که ده‌ستیان داوه‌ته کۆکردنه‌وهی حه‌دیس و زانستی تاییهت به‌م بواره‌یان پیکه‌یتنا و گه‌شه‌یان پیدا. که له‌ناو نه‌هلی سونه‌دا له سه‌رده‌می "عومهری نیبنی عه‌بدولعه‌زیز" ده‌سه‌ستی پیکرد.

گپرتانه‌وه‌ی حه‌دیس و شیکردنه‌وه‌ی، بووه هۆی پیکه‌اتن و سه‌ره‌له‌دانی مه‌رجه‌ع و که‌سایه‌تییه‌ باوه‌ریپیکراوه‌کانی نهم بواره. هه‌ر نه‌مه‌ش مملاتی لیکه‌وته‌وه و به‌رده لایه‌نی جیاوازی له کومه‌لگای نیسلامیدا چوو. له‌وه‌ها هه‌لومه‌رجیکدا، بنه‌ماله‌ی به توانای به‌نی نومه‌یییه‌ش به‌هۆی رکه‌به‌ریی و به‌ربه‌ره‌کانی له‌گه‌ل بنه‌ماله‌ی عه‌لیدا، له قولکردنه‌وه و ته‌شه‌نه‌کردنی جیاوازییه‌کان ده‌وریان بیینی و بوونه هۆی دابه‌شبوونی موسولمانان و سه‌ر هه‌له‌دانی فیرقه نیسلامیه دژیه‌ره‌کان که هه‌ر یه‌ک له‌وان به پشته‌ستن به شیکردنه‌وه‌ی تاییه‌تی خۆی و چۆنییه‌تی تیگه‌یشتنی له قورنان و حه‌دیه‌سه‌کان، بۆچوونی خۆیان به حه‌ق و هی نه‌وانی تریان به لادان له نیسلامی ره‌سه‌ن دانا.

بنه‌ماله‌ی به‌نی نومه‌یییه، شیعه‌کان و لایه‌نگرانی عه‌لی و فیرقه‌ی ده‌رچوه‌کان "خه‌واریج" سه‌ی لایه‌نی گه‌وره و به‌هیژی دونه‌ی نیسلام بوون که دواتر له هه‌رکام له‌م سه‌ی لایه‌نه‌لق و فیرقه‌ی جۆراوجۆر که‌وته‌وه. له‌گه‌ل نه‌وه‌شدا بیروبوچوونی دواکه‌وتوانه‌ی عه‌ربه‌نوئ موسولمانه‌کان و هزری ره‌گه‌ز په‌ره‌ستی "عه‌ره‌بیسیم" که عه‌ره‌بی له سه‌روه‌ی نه‌ته‌وه‌کانی تر داده‌نا و به‌م بۆنه‌وه به چاوپیکه سووکه‌وه سه‌یری ناعه‌ره‌به‌کان، به‌تاییه‌ت نیترانییه‌کانیانی ده‌کرد و نه‌وانیان به عه‌جه‌می "موالی"، واته کۆیله‌ی نازادکراو داده‌نا.

## يارسان

هر نه مەش له لايه كهوه بووه هۆی سهرهه لدانى هزرى عيرفانى كه هيچ بايه خينكى به تاييه تمەندى گه لى وهك ره گهز و زمان و نه تهوه نه ده داو به يه كسان سه يرى عه رهب و عه جهم و كۆنه موسولمان و تازه موسولمانى ده كرد و له لايه كى تره وه، ناگرى فيرقه گه رى و سهرهه لدانى بۆچوون و ته فسيري جيا جياى له قورنان و حه ديس و بنه ما فيكريه كانى ئيسلام به تين تر ده كرده وه.

نه له ت له سه ره تاي ئه م گورانكار ييه نه دا، ريه رانى دونياى ئيسلام جگه له زانستى حه ديس و شيكر دنه وهى ئيسلامى، هيچ زانستىكى تريان و درنه ده گرت و نكۆل ييان له بوونى هر زانستىكى تر ده كرد، كه ده توانين بل يين هر نه مەش بووه هۆى ئه وه هه موو كتيب سوتان دنه ي كه به وردى له ميژوودا باسيان كراوه. به لام ئه م شيوه تيروانينه زۆرى نه خاياند و له ژيتر گوشارى گۆرانكار ييه كانى سه رده م دا، كولى دا و هه ره سى هيناو موسولمانه كانيش بۆ وەرگرتن و فيربوونى زانسته كانى تر چالاكى زۆريان نواند، كه له يه كه م هه نگاودا ده ستيان دا يه خو يند نه وه و وه رگي ران.

چالاكى وەرگي ران و فراوانبوونى ئه وه كتيبانه ي كه له سه ده ي دووه مى كۆچى دا له زمانه كانى تره وه وەرگي ران ه سه ر زمانى عه ره بى، ئه وه نده له سه ر دونياى ئيسلام كار يه گه ريان هه بووه كه له ميژوودا به "شۆرشى وەرگي ران" ناوى لى ده بر يت.

ئه وه شۆرشه، به تاييه ت له سه رهه لدانى زانستى "كه لام" دا رۆل يى كى گر ينگى هه بوو، هه ره ها هزرى "عيرفانى" ش به كه لك وەرگرتن له عيرفانى مه سيحى، ئيرانى و هيل ينى ئه وه نده ي تر به هيژ بوو. هر له وه سه رده مه شدا، وەرگي ره كان، به وەرگي رانى سه رچاوه فه لسه فييه هيل ينييه كان، بىر و بوو چوونى "فه لسه فى" شيان هينايه ناو موسولمانه كانه وه.

به سه ره راي هه مووى ئه مانه، زولم و زۆر و ديكتاتور ييه تى ده سه لات داران و سه ركوت كردنى به نى ئومه ييه له لايه كه وه و و توندره وى و ئيفراتى تازه موسولمانه كان له لايه كى تره وه، بوه هۆى ئه وه كه هه نديك له زانا ئاي ينى و ريه رانى فيكرى گۆشه گي رى بگه رنه به رو هه م له كۆمه لگا و هه م له ده سه لات داره كان دوورى بگه ن. ئه مانه ريه بازى ده روونگر ايبى و خۆشه ويستى "الله" و په ره رده ي تاكه كه سيان گه رته به ز و به ره به ره بوونه هۆى دروست بوون و سه رهه لدانى بىر بوو چوونى جيا جيا له ئيسلامه تيدا. بۆ نمونه بۆ هۆى ته شه نه كردن و بگه ره زالبوونى وه شكه موسولمان ييه وه، كه سان يك ده ركه وتن كه بۆ پاراستنى به رژه وه ندى خۆيان ريه گاي "ريا" و درۆيان گه رته به ر. له به رانه ر ئه مانه دا تا قم يكى تر سه ريان هه لدا كه به "مه لامه ت ييه" ناوبان گيان ده كرد. په ريه وانى ريه بازى مه لامه ت ييه، به پيچه وانه ي ئه وانى تر، وايان ده نواند كه هيچ باوه ر يكيان به ياسا شه رعى و بنه ما ئيسلام ييه كان نييه. ئه مه له حا لي كدا بوو كه خۆيان به ئيسلامى راسته قينه ده زانى و له ته نيابى خۆياندا گشت ياسا شه رعيه كان يان به جى ده هينا و زۆريش له سه رى سوور بوون. به لام له به ر چاوى خه لكاندا جارى وابوو هه لسوو كه وتى به روواله ت دژه شه رعيان ده نواند و به م بۆنه وه وهك لاده ر سه ريان ده كردن.

١- ته سه وف و نه ده بيات ته سه وف، يرگنى ادارده ويچ برتلس

## يارسان

يان رېبازى "تەيفووريبه" كه له لايەن "بايهزىدى بەستامى" يەوه دامەزرابوو. پەپرەوانى ئەم رېبازە گرینگىيەكى زۆريان بە "خۆشى دەروونى" و "سەرخۆشى مەعنەوى" دەدا.

سەرھەلدىنى ھزرى جۆراوجۆر وەك يەكبويى، حلولى "جىگىربوونى خودا لە جەستەى مرۆڤدا"، مرۆڤ خوايى و... لە ناو سۆڤيەكاندا، بوو ھۆى ئەوھى كه مەلاكان و زانا نايىنيە فەرميەكان بە لادەر و كافريان دانستين و دەسلەتدارانىش بە پشت بەستن بە "فەتوا"ى ئەوان، دەست بەدەنە بەندكردن و كوشتن و شاربەدەر كردنيان.

بۆ نمونە "حسەين ئىبن مەنسورى حەلاج" كه بە ساحىريان ناو برد و بنەماى ساحىريە كەيان گەرانەو بە "سجاج موتەنبەه"ى سەردەمى وەفاتی ھەزرەتى موخەمەد!

ھەرھەلە "شەبلى" و بايهزىدى بەستاميان بە كافر لە قەلەمدا و بە دەيان و بگرە بە سەدان كەسايەتى لەم جۆرانەيان بە تۆمەتى لادەر و كافر دانا و سزاي جۆراوجۆريان بە سەزدا سەپاندن. ئەلبەت ھەلسوو كەوتى لەم جۆرە لە گەل كەسانى خاوەن بىرو بۆچوونى جىساوازدا، بەتايبەت لە گەل ئەو كەسانى بۆچوونەكانيان لە گەل نایدولوزىي زال و بۆچوونى "فەرمى" دا ناگوخت، تايبەت بە دونىايى ئىسلام نيبە و بەدرىژايى مېژووى مرۆڤايەتى لە ناو گشت نايين و كۆمەلگەكاندا رووى داو. وەك سوتاندنى "جۆردانو بورنو"ى مەسيحى كه دژ بە كۆنەپەرەستى و دواكەوتووبى كەلتىساي مەسيحى وەستا و قەشەكان بە زىندووبى سوتاندنيان.

يان مەحكەمە نايىنەكانى ئەوروپاي "مەسيحى" كه سەدان كەسيان بە تۆمەتى ساحير و لادەر و كافر، بە درندانەترين شېوہ سزادا...

پيويستە بگوتري كه بۆچوونەكانى "مانى" و نامۆژگاريەكانى "بوزا"يش لە سەرھەلدىنى "سوفيزم" لە ئيراندا دەريان بينيو و بەوردبوونەوھەكى ناسايش دەتوانين شوين پيى ئەو ھزر و نايىنە لە ناو شىوازي بۆچوونى سۆڤيە ئيرانى و ئىسلاميەكاندا، بە فیرقە جۆراوجۆرەكانىيەو، دەستنيشان بكەين.

ئەگەر لە دەرکەوتن و سەرھەلدىنى "سوفيزم" وە، كه دەگەرپتەو بە سەردەمى "حەسەنى بەسرى" و ئەو كەسايەتيە بە يەكەم سۆڤى دادەنريت، مېژووى ئەم بۆچوونە ليك بەدەينەو، بۆمان دەرەكەويت كه ئەم قوتابخانە فيكرىيە، بەتەواوى لق و پۆكانىيەو، بەشيوەيك لە شيوەكان لە ژيەر كاريگەرى ھزرى ئەھلى حەقدا بوو و ليكچوونىكى بەرچاويان تيدا دەبينريت، تارادەيك كه دەتوانين بلين ھەر ھزر و قوتابخانەيەكى عيرفانى دەتوانيت بنەماكانى خۆى لە نايىنى يارساندا بدۆزيتەو كه ئەمەش دەگەرپتەو بە بەرتەسكنە بوون و كراوھى ئەم ھزرە. حەسەنى بەسرى يەكئىكە لە "چل تەنان" و پلەيەكى بەرچاوى لە نايىنى ياريدا وەرگرتو. ھەرھەلە بۆچوونەكانى مەنسورى حەلاج، كه ئەويش يەكئىكە لە چل تەنان و پلەى "داوود"ى ھەيە و بېروباوهرى "مەلامەتتيان" و "فەتيان"يش لەم ھزرەدا رەنگى داووتەو، تا رادەيەك كه شىخ ئەمير دەفەرموى:

يارى چوار چيوەن باوهرى وە جا پاستى و پاكى و نيستى و ردا

ناشكرايە كه "ردا" ھەمان جوامىرى داشكاو بەلايەنى مەلامەتتيە دايە. يان خەلسە و جەزبەى فیرقەى تەيفووريبە كه وێرپاي ئەوھى كه بايزىدى بەستامى بۆ خۆى يەكئىكە لە "چل تەنان"، بىرو بۆچوونەكانىشى بە راشكاوى لە ھزرى يارساندا رەنگى داووتەو.

## يارسان

هونەر به گشتی و هونەری موسیقا له نایینی یاریدا بایه خێکی زۆری پیدراوه و ژەندنی "تەنبووره" له بۆنه نایینییه کاندا، به تاییهت له داخستنی جهمدا و له گەڵ ئەوهشدا زیکر و خەلسه و جهزه به و نه نجامی کرداری "خارق العاده" زۆر باوه. پتیوسته بگوتری جهزه و خەلسه به شیکه له عیرفان و له زۆریه ی ریبازه سۆفیانه کاندا بهرچاو ده که ویت. که له نا کامدا ده بیته هۆی ته سلیم بوونی رۆح بهرانبهر به جوانی ناسی هۆنەر و له خۆ، بیخود ده بیته. بۆیه له زۆریه ی ریبی و ره سمی نایینی خویاندا به "تەنبوور" له مه قامی "له خۆ بیخود بوون" دا قه رار ده گرن و کارگه لێکی سه یر و سه مه ر له خۆیانوه پێشان ده دن. نووسه ری "ترایق الحقایق" ده یگیره ته وه که له رۆژانی بی مرجه با ناغامه مه ده لی کرماشانی تایفه ی سوفیه له خزمهت نه ودا ده رسم ده خویند. که سانیکی له سه ر رینگا دانابو که ده رویشه کان بینن بۆ میوانی نه و. به سو دنه رۆژیک پیاویک که "باباتور" "شاته یوور" یان پیده گوت به تەنبووره هینایانه خزمه تی. بیهینن. لیبی پرسی، بنه ماکانی دین چەند دانەن؟ نه و که سه هیش به هه مان سازه که ی، ده ستی کرد به ژەندن و فه رمووی: مه گه ر بنه ماکانی نایین وه ک شاگه رانه و هه رو ده ها به ده م قسه وه ده گه را و تەنبووری ده ژەند و ده یخویند:

یکتاست یارما بی همتاست یارما

پاشان له نزیك درگای مال وه ستاو و وتی: مه گه ر به حاکم بوویت که رینگا به زایره کان ده گریته و جا له مال هاته ده ر. مه جلیس وای لیهات که هیچکەس نه یوانی قسه یه ک بکات و نه ویش به زووترین کات له بهرچاو ون بوو.

ده گێرنه وه که گوایه په یره وانی ریبازی "موشه عشه عیبه" له کاتی شه ردا دو عایه ک ده خویننه وه که شمشیر کاریان لێناکات. هه رو ده ها "نیوانۆف" له زمانی "زۆکو فسکیه" وه ده گێرته وه که له کاتی هیرش بردنیان بۆ خوراسان، له حالیکه که به شیک له له شکری "گۆزان" ه کان شه ریان ده کرد، گروپیکیان خه ریکی زیکر بوون و هه ر به م بۆنه وه تیری دوژمنه کانیا ن به رنه ده که وت. هه رو ده ها له هه مان لاپه رده دا نووسیویه تی جاریکیان "شاه نعمت الله کرمانی / ۱۴۳۱ - ۱۳۲۹" له گەڵ یه کیک له ده رویشه کانی نه هلی حه قدا سه رقالی زیکر بوون، که سیك به شمشیر هیرشی کرده سه ر نه و که سایه تیبه، نه و زاته پیروژه هه ستی به زه ربه ی شمشیره که نه کرد، به لام کاتیک که هاته وه سه رخۆی چاوی به هیرش به ره که که وت که سه ری برآ بوو و لاشه که ی له گوشه یه کدا که وت بوو. شه م رووداوه هه مان چیرۆکی "سبحان ما اعزم به شانی" بایه زیدی به ستامی وه بیرده هینیته وه.

نووسه ری کتیبی "طرایق الحقایق" ده باره ی فیرقه یه که وه که ده چوونه ناو ناگر و "حسین اللهی" ده ناسرین و نووسه ر خوی له شه وی نۆه می مانگی موچه ره مدا کرداره کانیا نی به چاو بینیه، ده نووسیت: بۆنه وه ی باشتر ناگام له کرداره کانیا ن بیت، نیزم لیوه رگرتن و لییا ن نزیك بوومه وه، شه و جه ماعه ته دوای دوو سی کاتۆمیر شیوه نه کردن و گه ران و هه ل سووران به ده ور ناگره که دا، هه شت نۆ نه فریا ن به ده م شیوه نه وه چوونه ناو ناگره که وه

۱- یادداشت هایی در مورد تایفه اهل حق ، مینورسکی

## يارسان

و تا نزيك نه ژنويان له پشکوډا بوو، به لّام به خه ياليشياندا نه ده هات که ژير پتيان پشکويه و نه وه نده به ناو پشکوگاندا سوورانوه، تا هم موي دامرکا و بوو به خه لوز<sup>۱</sup>.

سه بارهت به هزري يارسانى پيوسته بگوتري که پيش له ده رکوتن و سره هلدانى ته سه وهف "سوفيزم" عيرفان و پهرى سهد، به تاييهت له کوردستاندا، هم هزره که له سرده مى "ميترانيسم" وه سهرى هلدابوو به ودرگرتنى گشت شو حهقيقه تانهى له دريژايى ميژوودا بو مروّقه کان ناشکرا ببون، خوئى ده وله مهنه کربوو و له وپهرى گه شه سهدندا بوو. دواتریش فيرقه جياجياکانى ته سه وف دواى سره هلدانيان ناويتهى هزري يارى ببون، که لي ره دا ناماژه به هه نديکيان ده که ين.

که واته ناييت و ناتوانين يارسان به يه کيک له فيرقه کانى غالى بزائين و بهو شيوه پيناسه ي بو بکه ين. به تاييهت که بنه ماکانى هم هزره ده گه ريته وه بو سرده مى پيش له سره هلدانى زه رده شت. له واقيعدا ده توانين بليين دانيشتوانى زاگروډس ويراى پاراستنى بيروبوچونه کانى تاييهت خويان، تاسه ره هلدانى شاخوشين له هه ر شايين و ريبازيک که به دريژايى ميژوو ده رکوتوو به هره مهنه ببون و توانيو يانه حهقيقه ته کانى هه ر ناييتيک وه بگرن و له هه مان حالدا بنه ما فيکريه کانى خويان بپاريزن. به م پيسى يه به وته ي "نه بوو مه نسورى عه بدولقادرى به غدادى" يارسانه کان له بنه رته دا "مه جووس" ن و مه جووسه کان چوار فيرقه ن. مه جووسيه کان، مه سخيه کان، خوره مييه کان و بيته افه ريديه کان<sup>۲</sup>. که هه ر چوار فيرقه که له يارساندا تراونه ته وه و ناويتهى هم هزره ببون. که واته يارسانه کان هه ر شو مه جووسانه که قورنان له سوره تى حه ج نايه تى ۱۷ دا ناماژه ي پيکر دوون و نه وانى به نه هلى کيتاب داناوه. ده باره ي نه فکار و بيرووراى يارسانى نه بى بليين که پيش فورماسيونى سوفيگه رى و عيرفان و پهره سهدنى له ناوچه گه لى جوراوجور به تاييهت له کوردستان، هم ويينه سه يرى ته واو بوونى خوى له سرده مى "ميهر" وه تپه راندوه و به هه لگرتنى شو حهقيقه تانهى که له دريژه ي ميژوودا بو نينسان ده رکوتوو به کاميلترين شيوه جيلوه ي کردوه که دواتر ته ريقه تگه لى جوراوجورى سوفيگه رى دواى فورماسيون، له گه ل ويني يارسانى تیکه لّاو ببون که به شيک له وانه ده خينه به رياس.

به هوى نه وه ي که نايينزاگه لى "غه لات" له دريژه ي ميژووى خوياندا تووشى زه برو نازار و نه شکه نجه و سه رکوتکردن بووگن، روانگه ي يارسانى کارگه ليتكى وای کردوه که هم نايينزاگه له به شيوازي نه ينى له و سه رکوتکردنه دوور بکه ون و نه مرى نايينى و پروباگه نده ي دينى خويان دريژه بدن.

يه کيک له هوکارگه لى باسکراو که پيشتر باسى ليکرا نزيك بوونى باوه رى نايديو لوتزيكى نايينزاگه لى "غه لات" له گه ل يارسانى وه ک مروّقه خوداى، ريزلينان له که سايه تى حه زه تى عه لى "دروودى خوداى له سه ر بيت" و نيمامه کان، بروا به گه رانه وه، يه کگرتنه وه، سره هلدان، وحده الوجود و فره باوه رى يان فره ناسينيه.

ههروه ها يه کيکتر از هوکارگه ليتک که نه توانين ناماژه ي پسيده ين هه بوونى مينتاليتيه ي کراوه ي يارسانى و قبولکردنى خه لکى سه ره راى نايين و برواويروبوچوون و نايديايه. شو شيوه نيگا دلغراوانه لاي يارسانى نه بيته

۱- ته ريق الحقايق، جلد اول، ص ۵۳۲

۲- الفرق بين الفرق در تاريخ مذهب اسلام، ص: ۲۵۷.

## يارسان

هۆي دلكراوهي و دلقراواني له كيشهگهلي كۆمهلايه تي و رامياياري سه بارهت به نه ويدي و بۆيه له كۆمهلاگاي ياري دا هه رگيز روانيني قينه وه رانه و دۆژمى كردن له گه ل په يره وه كه راني ناين گه لي تر ناينريت. نه م شيوه روانينه نه بيته هۆي نه وه ي كه ناينى يارساني هه ر له "خوزستان" تا "رووسيا" زۆرتر له شه روقين و دۆژمى خهريك پته وكردنى پيه نديگه لي ناينى نيو خۆ بيته وه وه نه و حكومه تانه ش كه له دلئ ناين و بۆچوونى يارساني سه ر هه لده دن كه متر سيماي شه ر و دۆژمى و سه ركوتكردنى نه ويديان پيوه ديار بيت.

به م پيوانه نه بينين كه ريزو حورمه تي نه ويديش ده گيردريت كه ده توانين جيگه پيى نه م ئيديعايه له حكومه تگه لي سه فه وي و له شكه ري قه ره قويونلوو و نادرشا و زه ندييه و... بدۆزينه وه. هه ر نه م شته بووه هۆي نه وه كه كه سايه تي "غالي" يان هه ر كه سايه تيه كي ديگه كه نه چووه ژيتر حيمايه ي يارسانه وه به پاراستنى بيروبوچوونى پيشووي خوي، بيته پيتاسه كه ري ناينى يارساني كه به و دلقراوانيه وه قبوولئ كردوو و له مه ترسى نه ياران پاراستويه تي.

نه م باسه له دوايدا نه بيته هۆي ناكوكى نيوان كۆمه لاگاي يارساني به تاييه ت دواي سه رده مى "پرديوه ر". نه هلي حق فيرقه يه كي عيرفاني بووه كه جگه له سوفيه گه ري و حيكه تي ئيشراقي، ئيده گه ليك از بيروپاي جووله كه و مه جووس و مانه وييه شي له گه ل بريك له نه فكارو نه نديشه گه لي شتيعه و "غه لات" به تاييه ت "دروزيه" و "نسيه" تيكلاو كردوو و هيدى هيدى ره گه ي سوفيه گه ري له م ناينه دا به هيزتر بووه ته وه. بۆ راقه كردنى نه نديشه، نايدا و وته كاني نه م ناينه، نه بئ ناشنايتمان له گه ل هه موو شاخه كاني مرؤه ناسى بيت.

ته لبه ت نه و باسه كه سه بارهت به نه هلي حق ده كريت كه گوايه يه كيك له شاخه گه لي "غه لات" ه. يان نه فكار و نه نديشه گه لي سوفيانه تييدا ده ستى بالاي هه يه ناتواني دروست بيت له بهر نه وه ي كه زۆريه ك له ناين و نه نديشه كان به بئ نه وه ي هه لگري بيروبوچوونى يه كتر بن له بريك ربي و ره سم دا له يه ك ده چن.

هه ره ها به پيى نه م روانگه يه يارسان له قوناغى حه قيقه ت دايه و جگه له حه قيقه ت و قوولترين نه نديشه كان، هيجكى تر قبول ناكات و له بهر نه وه ي هه موو ناينه كان - چ ناسماني و چ نانا سماني - هه لگري به شيك له حه قيقه تن، ناينى يارساني به هه لگرتنى حه قيقه تي ناينه كاني تر نه گه يه ته نه وه په ري پئ گه يشتن و كه مان.

و نه م باروودوخه بووته هۆي نه وه كه زۆريه ي پسپوران، وينيني يارساني وه ك يه ك ناين تيكه لاو له "ميهرپه رستى"، "زه رده شتى گه ري"، "زروانيسم"، "هيندوييسم"، "بووديسم"، "ناينى كونفوسيوسى"، "خاچ په رستى"، "مانه وييه ت"، "مه زده كيسم"، "ئيسلام"، "ئيسلامى سوفيه گه رانه" يا "ناينزاهه لي غالي" و ته نانه ت فه لسه فه ي مودرنيسميش پيتاسه بكه ن...

ته لبه ت نابئ نه وه له بير بكه ين كه بۆ ليكچوونى يارسان له گه ل نه م ناينه گه له له به ري نه نديشه و نايديو لؤزى، ده توانين نيشانه گه ليك فره له كه لامى سه ره نجام دا بدۆزينه وه. يه كيكى تر له هۆكارگه لي نه م جوهره روانين و پيتاسه له لايه ن پسپوران وه، تينه گه يشتن له ره مز و رازى وينيني نه هلي حه ق بووه. له بهر نه وه ي كه نه م ناينه به دريژايى هه بوونى خوي، باسى داهاتوو و ته وه رگه لي جوراوجور ده كات. بۆ نمونه "شاخوشين" "سه ده ي چواره م"،

## يارسان

"باباسره‌هنگ" "سه‌دهی پینجهم" ... یا "بابا نوس سرکتی" "سه‌دهی شه‌شم" که سه‌ری هه‌لداوه هه‌موو شایه‌تی له‌سه‌ر سه‌ره‌لانی سولتان ئیسحاق له سه‌دهی هه‌وته‌م ده‌ده‌ن.

له واقیع‌دا، یارانی تاییه‌ت به دریزیی زمان، له ئیسلام به‌ره‌و شه‌ملا، ورده‌کاریگه‌لی سه‌ره‌تایی سه‌ره‌لانی سولتان ئیسحاقیان وه‌دیه‌ناوه و ته‌نانه‌ت له‌م که‌لام‌گه‌له‌یش‌دا "که‌لام‌گه‌لی پیش‌پردیوه‌ر" ناوگه‌لی زاتیان له‌م پریدیوه‌ردا وتوه و دوی شه‌وش که‌سانیک هاتون که له‌سه‌ر ته‌وه‌ری ناینده‌ بینی پیداگریان کردوه شه‌مه له‌حالی‌کدایه که هیچکام له ناینزاگه‌لی "غه‌لات" پیشتر شه‌م باسه‌یان نه‌هیناوه‌ته‌ ناراه. له‌واقیع‌دا شه‌مه ناینزانی "غه‌لاته" که به‌شیکه له شه‌هلی حق له‌به‌ر شه‌وه‌ی که ناوونیشانی هه‌موو شه‌م ناینزاگه‌له شه‌هلی حق‌دا هه‌یه و هه‌موو ریه‌رانی له‌باری ده‌روونی و پیوه‌ندی مه‌عنه‌وی گه‌یشته‌ونه‌ته‌ ناوه‌ندی بنیاتی شه‌هلی حق و له‌گه‌ل ریه‌ران و گه‌وره‌کانی شه‌هلی حق‌دا یه‌کیکن هه‌ر شه‌وه‌ر که پیشتر باس کرا بنه‌ره‌تی شه‌م روانگه‌یه هه‌لده‌گه‌ریتیه‌وه‌ بو پیش له‌دایک بوونی زه‌رده‌شت و له واقیع‌دا شه‌ه‌لکانی دانیشته‌وی زاگروس به‌پاراستنی بیروبوچون و بره‌واگه‌لی سه‌رده‌می خویان تا سه‌ره‌لانی شاخوشین، له‌هه‌ر روانگه و وینینی ناینی که له دریشه‌ی میژوودا سه‌ری هه‌لداوه به‌هره‌یان وه‌رگرتوه و نه‌گه‌رچی به‌شیک له حه‌قیقه‌ته‌کانی شه‌وه‌ ناینه‌یان وه‌رگرتوه به‌لام بره‌واگه‌لی کۆن و ره‌سه‌نی خویان هه‌روا پاراستوه.

که‌وایه به‌ییبی وته - به‌لگه‌ی "ابومنصورعبدالقاهر بغدادی" یارسانیه‌کان له مه‌جووسن که ده‌بنه‌ چوار گرووسی "زروانیان"، "مه‌سخیان"، "خوره‌میان" و "به‌نافه‌ردان" که هه‌ر چوار گرووسی تیکه‌لاره ناینی یارسانی ده‌بن. به‌م جوهر "یارسانی" شه‌وه‌ "مه‌جووسانه‌ن" که قورنان له سووره‌تی حه‌ج نایه‌تی ۱۷ ناماژه‌ی پینه‌کات و شه‌وان وه‌ک "شه‌هلی کتیب" پینه‌سه‌ ده‌کات.

هه‌روه‌ها ده‌توانین به سه‌رزه‌وی زاگروس به‌تاییه‌ت هه‌ورامان و ریگا شاخاوییه‌که‌ی ناماژه‌ به‌دین که دیرتر له ناوچه‌گه‌لی‌تر ته‌سلیمی ئیسلام ده‌بن. له‌م به‌شه له باسه‌که‌مان‌دا چه‌ند ژیر شاخه‌ی ناینی وه‌ک "عه‌له‌وییه"، "به‌کناشیه"، "سه‌فه‌وییه"، "حرووفیه"، "موشه‌عشه‌عییه"، "نور به‌خشیه"، "حه‌یده‌رییه" و پیوه‌ندی کۆمه‌لایه‌تی و لیکچونگه‌لی فیکری هاوبه‌ش نیوان شه‌وه‌ ناینزا و ناینی یارسانی ده‌خینه‌ به‌ر لیکولینه‌وه شه‌لته‌ت یارسان له‌گه‌ل که‌سایه‌تیه‌گه‌لی سه‌ر به‌ فه‌لسه‌فه‌وه‌ ناینی جوهره‌جوهریش لیکچونگه‌لیکی هه‌یه که هه‌ر له سه‌ره‌تا تا سه‌رده‌می قاجار ده‌توانین ناویان لی‌به‌ین. یه‌کیتک له‌وانه "ابن عربی" یه که فه‌لسه‌فه‌ی فیکری شه‌وه "وحدت‌الوجود" بووه و یان "شیخ‌الدین سه‌روردی" که باس له دوو ته‌وه‌ری عه‌قل و عیشق ده‌کات و له تیوری خوداناسی‌دا فه‌لسه‌فه و باوه‌ری خوی پینه‌سه‌ ده‌کات. یارسانیش به‌قایل بوون به "وحدت‌الوجود" شه‌لته‌ت به‌ روانین به‌یه‌کناپه‌رستی شه‌وه‌می و هه‌بوونی ته‌واوییه‌تی یه‌کناپه‌رستی ئیشراقی - گرینگی ده‌دات به‌ دوو ته‌وه‌ری عه‌قل و عیشق. به‌واتا هه‌م یاسا و شه‌خلاقه‌ی هه‌یه که روانگه‌ی کۆمه‌لناسی شه‌وه‌یه و هه‌م عیشق و نوستوره‌ی هه‌یه که باسی میتافیزیک ده‌کات.



### عدهلويه و بهكتاشيه:

له توركيای نه مړوډا كه به شيكه له نيمپراتوريه تي عوسمانی پيشوو، چهند ثابین و ريبازی فيكري پهره يان سهندوو و تاهه نووكهش بونيان ههيه كه له وانه ده توابن ناماژده به بهكتاشيه عدهلويه، سه هلی سوننه و سه هلی شهريعت بکهين.

ثابینی سوننه ثابینی فرمی و گشتگیری تورکیای عوسمانی بو و ريبازی بهكتاشيه، سه هوی بلا بونه وهی له ناو سوپای تورکیا "یہنی چری" یه كاندا له لایهن حکومتی عوسمانیه وه پشتگیری لیده کرا. له تورکیای نه م سردمه دا جیا له ثابینی فرمی، بهكتاشيه گری و عدهلويه دوو ريبازی فيكري بهرچاو و دیاری کراو بوون، كه به نهیته سیرمونیای ثابینی خویان بهرپوهه برد و له سه ره تادا په یوه نديیه کی نه وتوشیان له گه ل یه کدا نه بوو.

بهكتاشيه كان له ناوچه كانی "رؤم نیلی" واته له بهشی رؤوناوای عوسمانی و له ناوچه داگیر کراوه كانی نه وروویادا نیشته چی بوون و عدهلويه كان كه "قزلباش" یشيان پیده گوترا، له بهشی رؤزه لاتی عوسمانی، نزيك سنوره كانی نیران نیشته چی بوون. به لآم به پیچه وانه ی ريبازی بهكتاشيه كه له لایهن حکومتیه وه پشتگیری لیده کرا، عدهلويه كان به هوی نزيکی سیرو بؤچوونه كانیانه وه له ثابینی فرمی حکومتی "سه فویه" له لایهن حکومتیه وه وهك دوژمن سهیریان ده کراو رووبه پرووی عهزیهت و سازار ده بونه وه. دوژمنایه تی له گه ل عدهلويه كاندا كه ثیشق و قزلباش و رافزی شیان پیده گوترا، به تابهت له سه رده می سولتان سه لیمدا گه یشته نه و په ری خوی. پهیره وانی نه م ثابینه زایه، به مه بهستی سووک کردنه وهی گوشاری حکومت، نکولیان له ناسنامه ی نه ته وایه تی خویان ده کرد و خویان وهك تورک ده ناساند، نه م نکولی کردنه تا هه نووكهش هر ده بیتریت. به لآم به بهر ده وامی له سه ر بیره وایه ری ثابینی خویان پیدا گریبان کردوه.

نه لبت تهو گوشار و سهر کوکرتکردنانهش بی بهر په رچ نه بووه و تانبیستا بووه ته هوی چهنده ها سه ره لڈان و شؤرشی عدهلويه كان له کوردستان دا. زؤربه ی عدهلويه كان له شار و ناوچه كانی سیواس، درسیم، تکه، حه مید

۱- بكتاشيه ريبازی پیره وانی (حاجی بهكتاشی وهلی) ن كه (بالیم سولتان/ کؤچکردوی سالی ۹۲۲ زایینی) به کؤکردنه وه و ددستشانکردنی بنه ماو یاساكانی چوارچیو ديه کی تابه تی بؤ دانا. نه م ريبازه پهیره نديیه کی بهرچاری له گه ل هزری یاریدا ههیه و ده توابن بلتین جگه له و داب و سه ریت و تابه ته نديیه نه ته وایه تی و نارچه یه کی ناوتیه نه م ريبازه بروه، لیکچورتیکی ته وایان ههیه. حاجی بهكتاش كه ناری ته وای (موجهه کوری نیراهیم کوری موسا خوراسانی) په و له نه یشابور له دایک بروه، پورده کاته (ناناتولی) له سوپای (یہنی چری) دا لایه نگرینی زؤر پروی تیده کهن. سه ر که سابه تیه ريبازی بکتده هیئت که له سه ده کانی نؤهم و ده مه مده ديه تیه ثابینی فرمی سوپای یه نی چری و به هوی رؤلی نه م سوپایه له شه ر و دواتر داگیرکردنی (نیمچه دورگه ی بالکان) له و ناوچهش بلاو ده یته وه. به سه رهاتی حاجی بهكتاش نادیار و ته مورمژاویه و زؤرتر له که سابه تیه کی نه فسانه یی ده چیت. به لآم ناشرایه که له سه ره تادا پیره ی ريبازی (بابایی) بروه که نه م ريبازه یه کیک بروه له لقه کانی ريبازی مه لامه تیه له خوراسان. نه م که سابه تیه له سالی ۷۲۸ م کؤچی له گوندی بهكتاش، له نیران شاره کانی قورینه و قه سیره کؤچی دوابی ده کات. له ريبازی بهكتاشیه دا پینچ پله ی ثابینی ده ست نیشان کراوه که بریتین له:

(موجب). نه م پله تابه ته بهو که سانه ی سه ر سپورده ی یه کیک له (بابا) کان ده بن. پله ی دووم (ده رویشی) په. ده رویش به موجب ده گوترت که دان به ده رویشی دا بنیت و داخلی (ته کیه) په ک بیت و بؤ ماو ديه ک خزمه تی نه و شرتنه بکات. پله ی سهیم (بابا) په. ده رویش دوا ی نه غامی گشت نه و نه رکانه ی له سه ر شانی دانراوه به پشتگیری موجب و ده رویشه کانی تر، پله ی بابایی ورده گرت و نیزنی په روره د کردنی پیده دریت. پله ی چارم (تجرده). ته جهرود بهو درویش یان بابایانه ی ده گوترت که به خواستی خویان زه ماو مند ناکن و دوا ی تاشینی سه ر و کونکردنی گوتچکه کی راست، بؤ هه تاهه تایی خزمه تی ريباز ده میان ده کهن. پله ی پینجم (خه لیفه) په. هر که سیک یه ویت بگاته پله ی خه لیفه، پیوسته لانی که م پشتگیری سن بابای (موجهه د) و دربگریت: (پروانه: سبحانی و انصاری، ص: ۵۲۷ - ۵۲۹).

## يارسان

و زولقه در نيشته جين. نه لبت نه نهوى كه هموو قيزيلباش و عهلهوى به ته واوى كورد بزائين بهلكوو له كتيب و پرتو كه كاندا نيويك له كورد بوونى عهلهويان نه براوه و وهك "توركى قيزيلباش" پيناسه كراون. بؤ نمونه "گردليفسكى" ده نووسيت: "گومان له وهدا نييه كه قيزلباشه كان، له توركه شيعه كانن كه له ژيتر كاريگه ريبه تى خاچ په رستى "كه نيسه ي گريگورى نهرمى" و باوه رگه لى ميژينه يى ناسايى كوزدا ريگه ي نويى نايينى خويان دوزيوه ته وه. ده باره ي سره له لدانى عهله ويگه رى ده بى بلين كه نهو بزوتنه وه يه وهك زوريه ي سره له لدانه كانى ديكه ي كوردستان ده گه رپته وه بؤ سه ده ي سيه هم زايينى واته سرده مى سره له لدانى "مانى" كه له ژيتر كاريگه ريبه تى نيسلام، نه نديشه و بيرويوچوونى سوفيه گه رى و خاچ په رستيشى له نيئو خويدا جيگه كردوته وه. عهله وييه كان بروايان به گه رانه وه و دور نادوريش هه يه و ريبه رى نايينى خويان به "ده ده" ناو ده بهن يه كيك له ريبه رانى عهله وييه "چهلبي نه فندى" يه كه له سه ده ي بيستم وا ژياوه. ده ده له بنه ماله يه كى تاييه ت به ناوى "شيخ خوبيار" ه و مالى نهو زورتر جينگاي كو بوونه وه گه لى نايينى "جه مه". له ريبى و ره سمى جم كه "ده ده" بهرپرسايه تى ده كات "سه ماع" يش ده كريت و به و جوړه يه كه "ده ده" سرزوډى نايينى ده باره ي پله ي به رزى حه زره تى عه لى ده خونيت و هاوكات له گه ل نهو سروده جوړيك "سه ماع" ي عيرفانى پهيدا ده بيت. عهله وييه كان هموو پينج شه بنانه به روژوو ده بن و هوى نهو روژوو گرتنه، شه هيد بوونى حه زره تى عه لى له روژى پينج شه مه ده زانن. كه عبه ي عهله وييان مرقه دى حاجى به كتاشه كه روژى ده يه م محه رهم، كاتى به ريودچوونى ريبى وره سمى حه جى نهوان ده بيت به لام نابى له بير بكه ين كه مرقه دى گه وره پيساوانى موسلمان و سیده كانيش بؤ نهوان جينگاي ريز و حورمه ته و پايه به رزانه سه يرى ده كهن كه نه مهش هه بوونى پيوه ندى نيوان يارسانى و عهله وييه ده سه لمينيت.

"بيورووك" يان "بيارق" كتيبكه كه په ندى نايينى و مه سايلى دينى عهله وييه كانن تيدايه و كتيبى پيروى نايينى ريزى ده گيردريت. "زوربه ي كتيب به پيروزه كانيان له كاتى شه رى تورك و روس له ناو چوه" ... قيزيلباشه كانى توركيا له ناخافتندا خويان وهك "عهلهوى" پيناسه ده كهن. ده رويشيكى نه هلى حق به منى وت: له توركيا نيمه به نيوى عهلهوى ده ناسن... نو سه رانى به شى كوردستان ناسى له نينسيلكويدياى بریتانكا "سيريخ. راو ليسنون و سير چارلز ده بليو ويلسون"، عه لى الهى درسم و نه هلى حه قى زاگروس له ته نيشت يه كدا وه سف ده كهن.

پيويسته ناماژه بكرت كه له سه رچاوه كو نه كاندا هيچ ناماژه يه كه به كورد بوونى عهله وييه كان نه كراوه و به به ردهامى به "قزلباشى تورك" ناويان ليبراوه.

به به رحال، سه ره له لدانى ريبازى عهلهوى ده گه رپته وه بؤ سه ده كانى حه وته م و هه شته م، واته نهو سه رده مه ي كه پيرينيامين رووده كاته توركستان و له و ولاته چالاكى نايينى ده نويتيت.

نه لبت له توركياى نهو سه رده مه دا، بيجه كه له "نه حتيه" كان و په رده وانى "شيخيه"، فه لسه فه ي به كه بووى و عيرفانيش به شيويه كى زانستيانه له ته كيه و خانه قاكاندا ده گوترايه وه. به لام به هوى چالاكيه نايينيه كانى "شيخ عه لى سپاوش" و "شيخ حه يدر" و "شيخ جونه يد" وه كه هه رسيكيان له لايه ن ده ولته تى سه فه ويه وه

## يارسان

پشتگيريان لیده کرا ، له ناوچهی ئاناتۆلی پهره ی سهند. ههروهها دهتوانين ناماژه به چالاکی کهسایهتیبه یارسانییهکان له ناوچهیه بکهین. وهک "حسهینی سیاکووهی" که لهسهرئهنجامدا به "گلیمهکۆل" ناوی لیبراوه و لهگهڵ یارانێ خۆیدا پروودهکهنه بۆچوونهکانی "پردیوهر". ههروهها "شاوهیس قوولی" ش له ولاتی تورکستاندا، لهو ناوچانهی که عهلهوییهکان نیشتهجێ بوون، چالاکی دهنواند. دواي شهوان دهتوانين ناماژه به "بهعقووبی قووشچی نۆغلی" بکهین که بهباوهری ههندیك لایهن، یهکیتک له "بازبان" لهکانی سولتان سهلیم سووه و بههۆی پرووداویتکهوه دهست لهکارهکهی ههڵدهگریت و دهبیتته یهکیتک له یارانێ "شائیراهیم" و پاش ماوهیهک دهچیت بۆ تورکستان. ههروهها کورپی یهعقووبی قووشچی نۆغلی که یهکیتک له شاعیران و "کهلام" زانان و گهورهکانی یارسانی له ولاتی تورکستان بووه، ئەم کهسایهتیبه لهکاتی خۆیدا سههرئهنجامی وهرگێژاوهته سههر زمانی تورکی. له دواي ئەم کهسایهتیبانه دهتوانين ناماژه به "موحهمحمد بهگ" و نهوهکاتی، وهک "خان ناتهش" بکهین که له ناوچهی ئاناتۆلی دا چالاکی نایینیان بووه.

بههرحال لیكچووبی و پێوهندی یارسانییهکان و عهلهوییهکان تا رادهیهکه که زۆریهک له توژیهران و کهسایهتیبه سههرهکییهکانی عهلهوی به ئالا ههڵگرانی یارسان دادهنێن. نهلبهت ههروا که پشتر ناماژهه پێداوه، کهسایهتیبه سههرهکییهکانی یارسان لهسههرچاوهکاندا به "نازناو" ناویان لیبراوه و ههر ئەمهش وای کردووه که هیچ بهلگهیهک بهدهستهوه نهبیت بۆ سهلماندنی شهوهی که نایا نهو کهسایهتیبانه له سههرهڵدانهکانی عهلهوییهکانی ئاناتۆلی دا بهشداریان کردووه یان نا؟ بهلام نکۆلی له پهیههندی و لیكچوونی باوهرێ نایینییهکانیان ناگریت و دههکهوتنی شاوهیس قوولی و قووشچی نۆغلی و موحهمحمد بهگ لهو شوینانهی که عهلهوییهکان نیشتهجێن، رێخۆشکههر سووه بۆتهوهی که "خان ناتهش" هزری یارسانیان باشر پێ بناسیتیت و باوهرێهکانی ئەم نایینه زۆرتتر لیك نزیك ببیتتهوه. ههر ئەمهش وای کردووه که تا نیستاش شهواوتهی بۆ ناساندنی عهلهوییهکان بهکاردهبریت، زۆریهیان ناوی بنه ماله و کهسایهتیبه یارسانییهکان بن. لهوانه: نهبدال بهگ، ناتهش بهگ، نهبی لی، عهلی شهلالاهی و هتد.

ههروهها داخستنی "جهم" و قوبانی کردن له ناو عهلهوییهکاندا له یارسانهوه وهرگێژاوه. سیریمونای "سهماع" ییش له "چۆپی رهمزبازی" یارسانهوه وهرگێژاوه. بهکارهیتانی "تهمبووره" ش له بۆنه نایینییهکاندا، لیكچوونیکتی تهواوی لهگهڵ بهکارهیتانی شهوازه له لایهن یارسانییهکانهوه ههیه.

دانانی "سهیل" ییش وهک رهمزیکتی نایینی لهناو ههردوو ناییندا باوه. سهبارهت به بهکتاشیهکان دهتوانین بلیین هههرچهند له درێژایی میژوویدا بێ گروگرفت نهبوون، بهلام بهبهراورد لهگهڵ عهلهوییهکاندا له باروودۆختیکی باشردا ژیاون.

"بهکتاش" بهباوهری یارسانییهکان و بهپێی سههرچاوه کهلامیهکان، ههمان "سولتان سههاکی بهرزنجی" یه که لهنێوهراستی دهههه پردیوهردا سهردانی باکووری کوردستانی کردووه و لهناسیای بچوکدا بناغههی "بهکتاشیه"

## يارسان

داناوه و دواتر له لايمن "باليم سولتان" و گه وره شاعيرانی تره وه، وهك "قايفوسوزنه بدال" وه كه "بنياميني ميهمان" بوو و ههروه ها "پير سولتان نه بدال" و "مريد قول هيمهت په ره ی پيدراوه. پير نيسماعيلي كه وه لانی "په كيك له حفتاو دوپير" له م باره وه ده فهرموئ:

نهو به كتاشيان	بارگه ی شام وه ستن نهو به كتاشيان
نه پرديوه ردا شام وه ستن سرخان	نه حاجی به كتاش بروردا نيشان
نيياش ته ريقه ت دين عه له ويان	هه فته نان چهوگا يسورتشان زيان
قاياقسز بنيام چهوگا بی عه يان	گول بابا داوود مريد پرووی مهيدان
شاهين بيانی موسی ده فته ر خوان	موسه فا چهوگا نامش بی عوريان
ره مزبار بی عبدال نيسمش بی ويران	زه رده بام غمزه ل دده بی سولتان
نه يوه ت نامش بی توراب نهو زه مان	هه فته نان نيد بی چهوگا يورتشان

پادشام هه ر وه ختی رهنگی دا نيشان

به پتی نامیلکه ی "بساتی" كه له سه رده می "شاته حماسه" ی سه فه ويدا نو سراوه و عه له وييه كان به "مناقب و فرمايش بزرگ" ناوی لينده بهن، وا دهرده كه وئ كه بنه ماكان و بؤچوونه بنه رده تيبه كانی به كتاشيه هه مان بنه ماكانی ريبازی "نه خيه" ن و بیری "نه و په رگری" تيبدا رهنگی داوه ته وه.

ههروه ها سه رچاوه ميژووويه كان دهری ده خن كه به كتاشيه له كؤندا له گه ل په كيك له ريبازيه سو فيه كان، كه به "نه بدالانی رؤم" ناوبانگيان دهر كر دبوو، په يوه نديان هه بووه. هه ر به م بؤنه وه به كتاشيه كان به "نه بدالانی به كتاشی" ش ناویان لي بردراوه.

له ريبازی به كتاشيه شدا، وهك ريبازيه سو فيه كان و نه و په رگره كان، هه نديك له عيباداتی تاييه ت له جياتی حوكمه شه رعييه كان داده نريت وهك:

ناردنی سه له وات بؤ دوانزه نيمامی شيعه، له هه موو به يانی و نيواره به كدا. خویندنی دوعای "نادعه لی"، نه خوار دهنه وه ی ناو له دهرؤژی ده ستيپکی مانگی موچه رده مدا. داننان به هه له و گونا هه كان له لای "باباشيخ" له دوا ی مانگی مه چه رده م. ههروه ها به شيوه ی يارسانه كان رؤژی په كه می سال، واته نه و رؤژه ی كه هه تاو له "برجی هه مل" دا نيشته جي ده بيت، به رؤژی له دا يك بوونی سولتان سه هاك ده زانن.

رؤژی نه ورؤزيشيان به لاوه پيرؤزه و به رؤژی له دا يك بوونی چه زره تی عه لی ده زانن و ريبزی لينده گرن. ههروه ها له كاتی ديارى كراودا سفره ی ميه ره بانى "دهم" راده خن و به كؤمه ل له دهری كؤده بنه وه و سه روودی به كتاشی

۱- عارفگه لی شاعیر و كره رانتيكى فره به نازناوی «قايفوسوز» له نير توركه شيعه كان، به كتاشه كان و ريبازگه لی ناوه ها بووگن. نهو په رتووكه ی كه به نيروی «رساله دل قايفوسوز» هاتروه، به شيكه له يك «قارا مجموعه» ی تيگسته نايينيه كانی كتیبه ی كؤن تورك كه به ره ره می خوالیخوشبوو «فاخير نيز» ده. «قارا مجموعه» به كوی كتیبه گه لی بنه ماكانی نه دهب ده گورتيت كه له لايمن «موريد» كانه وه نو سراود و هه مووی بؤ شيخ سه فی يان وتاره كسانی نهو ده گه رپته وه. له بنه مادا «قارا مجموعه» نه بن نو سراودی «شيخ سه فی نه الدین نه رده بيلي» برويت. (قارا مجموعه، د. سه يد حوسه ين عه مه ده زاده سديق، لاپه ردی ۱۰۱).

۲- سه رنه نجام، كه لامی بارگه بارگه، به ندی ۵۴.

## يارسان

"نهفس" دهچرن و "نهى" دهژهنن، كه چۆننښه تى بهرپوه چوونه كهى، داخستنى جهم له لاي يارسانيه كان، وه بېرته خاتمه وه. كتيبه كاني به كتاشييه كان، وهك يارسانيه كان، زرتتر له سهر شيعر دانراون و شيعر لاي شم جهماعه ته بايه خى ههيه و به زمانى فارسى، توركى و عه ره بى و ثالبانيان.

به كتاشييه كان و عه له وييه كاني ناسيائى بچوك له سهره تاوه په يوه نديان پيكه وه نه بوو، به لام هه نو كه نه وه نده ليك نريك بوونه ته وه كه ده لتي يهك نايينن و به راستيش هه روايه. سه باره ت به شوپش و سه ره له داني عه له وييه كان بۆ نمونه ده توانين ناماژه به وانى خواره وه بكهين:

شوپشى "بابانيسحاق" له سهرده مى سه لچوقيه كاني ناساتولى له كاتى "غياسه دين كه بخوسره وى دووه مدا ۱۲۴۶-۱۲۳۶ ز" له ناوچه كاني سيواس، ناماسييه، توقات، چوروم و مه لاتييه.

هه روه ها شوپشى "به دردين سه ماوى" له سهرده مى حكومه تى موحه مده خه لى له ناوچه ي لى و بالكان و شوپشى "شاقولى بابا" كه "بابا تكه لى" يان قه رايق "سميل رهش" بشى پينده گوترا. شاقولى بابا كورى "حه سن خه ليفه" يه كيك له جيگره كاني "شيخ حه يدەر" باوكى شائيسماعيلى سه فه وى بوو، شاقولى بابا خه لكى ناوايى "يالم لى" سه ر به ناوچه ي قورقودايلى، بوو و يه كيك له نه ندامانى بنه ماله ي "تكه لو" سه ر به عه شپه تى "تكه نيلي" بوو و هه ر به م بۆنه وه به "بابا تكه لى" يش ناويانگى ده ركرد بوو.

هه روه ها له مانگى زيقيعه ي سالى ۹۳۳ ي كۆچيدا سه ره له دانيك له ناوچه ي "بوزوو" رووده ات كه "قه درى هه رجا بابا" ناسراو به "سولن" و كوره كهى "شاوه لى" سه ره كايه تى ده كهن. هه روه ها ده توانين ناماژه به شوپشى "سوكلون" قووچه توغلى له ناوچه ي بوزقات و بابا زولنون بكهين.

هه روه ها شوپشى "وه لى خه ليفه" له توركمه نه كاني قه را عيسالو و دوموز توغلان "توموز توغلان" له ناوچه ي نادانه و شوپشى "يه كجه به گ" له ناوچه ي ترسووس و شوپشى "قه له نده رشا" شايانى ناماژهن. پيويسته بگوتريت كه يه كيك له سه ره كى ترين هوكاره كاني شم شوپشانه زلم و زور و گوشارى حكومه تى عوسمانى بووه ده رحق به عه له وييه كان، كه به هوى جياوازي نايينيه وه نه نجامى داون و نه ويش به بيانوى نريكى نايينى عه له وى له نايينى شيعه گه رى كه نايينى فه رمى حكومه تى سه فه وى بووه، گومانى نه وه ده كرا كه به م بۆنه وه عه له وييه كان يارمه تى سه فه وييه كان بدن. نه لبه ت راسته كه پيش له وه ي ناوچه ي ناساتولى بكه ويته ژير ده سه لاتى عوسمانيه كانه وه، عه له وييه كاني نه و ناوچه يه، به هوى نريكى نايينيه وه په يوه نديان به سه فه وييه كان، به تاييه ت له سهرده مى شائيسماعيلدا هه بووه. به لام دواتر شم په يوه ندييه به هوى بى سنورى ده ستيوه ردانه كاني سه فه وييه كان له كاروبارى كۆمه لايه تى و نايينى عه له وييه كاندا، به ره ولاوازي چووه و ناره زايى عه له وييه كاني ليكه وتوته وه، كه له رووداوى "چالديران" دا رۆلى هه بوو.

شه رى چالديران به م شپه بوو كه دواى نه وه ي له سالى ۹۱۷ ي كۆچيدا "شاقولى بابا" له گه ل سوفيه كاني تردا رووى كرده نيژان و ناوچه كاني قرامان، سيواس و نه رزنجانى داگير كرد و سوپاي عوسمانى تيكشكاند و دو سه ركرده ي عوسمانى "قراگوز پاشا" و "سولتان بايه زيد خان على پاشا" كوست، "نور عه لى خه ليفه ي روملو له سالى ۹۱۸ ي كۆچيدا به فه رمانى شائيسماعيل به بيانوى كۆكرده وه ي سوفيه كان و لايه نگرانى بنه ماله ي

## يارسان

سەفەوی، هیرشی کرده سەر خاکی عوسمانی و شارەکانی قەرەحەساری شەرقی و مەلایەتی داگیرکرد و بەناوی شائیسماعیلەو خوتبەیی خۆیند. هەر لەو سالانەدا یەکیتر لە سەرکرده کانی قزلباش بەناوی "خان موحمەدی نسته جانلوو" قەلای دیار بە کری داگیر کرد و سوپاکەیی "عەلانەدولەیی زولقەدری" تیکشکاند و بوو هۆی ئەوێ که شوو سەرکردهیە تەسلیمی شائیسماعیل بێت و لە عوسمانییەکان دوور بکەوێتەو. ئەم هیرشانە بوو هۆی لەشکەرکێشی و هیرشی سولتان سەلیم بۆ سەر ئێران.

سولتان سەلیم لەشکەر کێشییەکی خۆی لە "ئەدرنە" وە دەستپێکرد و لەرێگای "ئاق شەهر" و "سوشەهر" وە سنوور دەبەزێتی و دەچیتە خاکی ئێران.

پێیستە بگوترێت که هەلسووکەوتی شائیسماعیل لە هەمبەر کورده کاندایە هەمان ئەندازەیی "ئاق قویونلو" هەکان زالمەنە و توندوتیژ بوو و هەر ئەمەش بوو هۆی ئەو کە سەرکرده کانی ئاناتۆلی لە گەڵ "یاوزسولتان" دا ریک بکەون.

ئەدیسەیی بەدلیسی لە داگیرکردنی دیار بە کر و ناوچە رۆژە مەلایەتیەکان دا، رۆژێکی گرینگی هەبوو و خزمەتیکی زۆری بە حکومەتی عوسمانی کرد. ئەم کاسایەتیە توانیویەتی لە گەڵ ئەمیرە کورده کاندایە دیدار بیکەبێت و هانیان بەدات بۆ هاوکاری کردنی دولەتی عوسمانی و لە کارە کەیدا سەرکەوتنی بە دەستەینا، بەم بۆنەو ئەمیرە کورده کانی ورمی، ئیراق، عەمادیە، جیزە، ئەکیل، بەدلیس، خیزران، گارزان، پالو، سیرت، حەسن کیفا، میافارقین، جەزیرەیی ئیبنی عومەر و بەگشتی ئەمیری بیست و پینج ناوچەیی لە گەڵ عوسمانییەکاندا ریکخست که چوار کەس لە ئەمیرە هەرە بەهێزەکانی ئەو سەردەمە، "ئەمیر شەرف خانی بەدلیسی" حاکمی بەدلیس و مەلکی خیزران "ئەمیر داوود" و "مەلک خەلیلی دووهم" حاکمی حەسەن کیفا و "سولتان حەسەن" حاکمی عەمادیەشیان لە گەڵ بوو.

بەلام بێجگە عەلەویەکانی ئاناتۆلی نوسەیریە لە سووریەشدا عەلەوییەکانی دەلێن و یەکی ترە لەو ریبازانەییە که لە گەڵ یارسانی پەیوەندی هەیە. ئەم نزیکایەتیە رادەییە که یارسانیەکان بەم ناو دەناسرێن.

خەلکانی ئەم ئەحەلە زۆرینەیان لە ولاتی سووریە و لوبناندا نیشته جین و رەگەزی سووریەیی و کلدانیان هەیە و بە دۆنادۆن دەرکەون باوەر مەندن. بریک توێژینەرەن ئەم کۆمەلە بە پەیرەوانی عەبدوللا کورپی سەبا که هاوچەرخیی حەزرتی عەلی و هەر وەها باوەر مەند بە پیناسەیی بەرێزبان بوو دەزانن و بریکێ تر رایان وایە ئەم کۆمەلە پەیرەوانی موحمەد کورپی نەسیرن که لە سەردەمی ئیمام عەلی ئەلنەقی دا ژیاو و ئیمام عەلی ئەلنەقی بە رەب دەزانی و خۆی بە ناردراوی ئەو. که ئەگەر تیرامانمان بەم بەلگە هەبێت موحمەد کورپی نەسیر لە سەردەمی حەزرتی عەلی دا نەبوو. موعین لە فەرەنگی خۆیدا نامازەیی داو که نووسەرانی شیعی و سونی لە سواری نەسیریە و باوەرپی ئەوان چەمک و بابەتی دژە یەکتریان نووسیو. لە نووسراوەی بریک لە نووسەرەن وا دەر دەکەوێت که ئەم کۆمەلە لە پەیرەوانی عەبدوللا کورسەبان و هندیکیش لەوان بە کۆمەلەیی زیدیە هەژمار کردوو. هیندیک نووسیویانە کۆمەلێک لە غەلاتن و باوەرپان وایە که خواوەند لە زاتی عەلی (ع) دا دەرکەوتوو و دەلێن: سەرھەلانی رۆحانی لە جەستەدا بابەتیکی حاشا هەلنەگر وەکوو دەرکەوتنی جوهرەیل بە شیوێ وحیە کولبی، و

چون عهلی و مندالانی له دیکه‌ی مه‌عسوومین سه‌رووترین و په‌یوه‌ندی‌دار به نه‌ینی خواوه‌ند و په‌سه‌ند کراو به پیتراژی خواوه‌ندن هه‌ق به شتیه‌ی عهلی ده‌رکه‌وت.

برێک نووسیویانه نه‌سیریه په‌یره‌وی موحه‌مه‌د کوری نه‌سیر نه‌میرین و نه‌و ئیمام عه‌لی نه‌لنه‌قی به ره‌ب زانیوه و خۆی به ناردرای نه‌و. هیندیک ده‌لین: ناوی کۆمه‌لێکه که به نه‌بوته‌تی موحه‌مه‌د کوری نه‌سیر باوه‌رمه‌ندن. نه‌مرۆ کۆمه‌لێک له نه‌سیریه له باکوری سووریه نیشه‌ جین. دوا‌ی قر کردنی تورکه‌کان که له عه‌له‌ویه‌کان کردیان ناوی عه‌له‌وی به نه‌سیریه گۆردرا و دوا‌ی ۴۱۲ی سال‌یانی پاش شه‌ر جیهانی ۱۹۱۸ دیسانه‌وه نه‌م گروپه‌ ناوی عه‌له‌ویه‌کانیان بۆ خۆ هه‌لبژارد. موسته‌فا کامل شه‌یبی له ته‌شه‌بیوع و ته‌سه‌وفدا باوه‌ری وایه که نه‌مانه ئیمام عه‌لی به خواوه‌ند ده‌زانن و مه‌سیحیه‌ت و نیسلا‌میان له گه‌ل یه‌ک کۆ کردۆته‌وه. موحه‌مه‌د جه‌واد مه‌شکوور ده‌لی: نه‌سیریه که به نه‌ساریه و عه‌له‌ویه‌یان پیتی ده‌لین: په‌یوه‌ندیان به نه‌بنه نه‌سیریه ناویک هه‌یه که له سه‌ده‌ی پینجه‌می کۆچی‌دا له شتیه‌ی نیمامیه جیا بوونه‌ته‌وه له دوا‌یسی‌دا له باکووری رۆژ ناوای سووریه نیشه‌جی بوون. فیترکاری نه‌سیریه بریتین له نه‌لته‌قات عه‌ناسور شتیه و مه‌شییحی و باوه‌رگه‌لی خه‌لکی پیش له نیسلا‌م. به باوه‌ری نه‌مانه خوا زاتیکه‌ی تا‌قانه‌یه که تیکه‌نالای سی‌بنه‌ره‌تی بی جیا بوونه‌وه‌یه به ناوه‌کانی مه‌عنا و نه‌سم و باب که نه‌م سیانه به نۆره له نه‌نییادا دیاری نه‌دات. دوا‌ین دیارده به ده‌رکه‌وتنی نیسلا‌می ریک هات و نه‌و زات تا‌قانه له سی‌که‌س‌دا به‌دی کرا وه‌ک عه‌لی و موحه‌مه‌د و سه‌لمانی فارسی. به‌م هۆیه سیانه‌ی ناو براویان به سی‌پیتی (عمس) ناساند. که ناماژه‌ی به سی‌پیتی سی‌ناری عه‌لی و موحه‌مه‌د و سه‌لمانه. نه‌سیریه باوه‌ریان به دۆنادۆن وه‌کوو ده‌رووز که به دوو به‌ش رۆحانی دابه‌ش ده‌بیته. به دوو خشته‌ی خه‌لکی ناسایی و خه‌لکی تایبه‌ت له‌ت کراوه. خه‌لکی تایبه‌ت په‌رتووکی پیروزیان هه‌یه و ناوه‌رۆکی نه‌وان به‌رییه ده‌بن و به‌لام بۆ خه‌لکی ناسایی ناشکرای نا‌که‌ن.

به هه‌ر حال نه‌سیریه‌کان له ساله‌کانی رابوردوودا له به‌ر گوشار و سه‌رکو‌تی تندرته‌وه‌کان له چه‌مکی که بوته‌هۆی کیشه‌ بۆیان خۆیان پاراسته‌وه. شیخ عه‌لی عه‌زیز ئیبراهیم یه‌کی له نه‌سیریه‌کانه که چه‌ند په‌رتووکی له بواری باوه‌ری خۆیان نووسیوه. وه‌کوو "العلویون بین العلو و الفلسفة و التصوف و التشیع" که له په‌رتووکی "العلویون فی دائرة الضوء" بابه‌تگه‌لیکی وای له ناوه‌رۆکی داهیناوه :

- ۱- عه‌له‌ویه‌کان موسلمانانی شتیه‌ی تاکه‌په‌ره‌ست که خواوه‌ند له شتیه‌ی خولقی‌ندرا و خاوتین ده‌زانن.
  - ۲- عه‌له‌ویان که پینگوتراوه هۆه‌که‌ی گۆشه‌نشینی و لاکه‌ته‌یی و ده‌سکو‌رتی و که‌م ناوه‌زی بووه.
  - ۳- زۆربه‌ی عه‌له‌ویه‌کان به ده‌رکه‌وتن و دۆنادۆن باوه‌ریان نییه و سۆفیه‌کانیان باوه‌ر به دیاردین نه‌ ده‌رکه‌وتن.
  - ۴- ناوی راسته‌قینه‌یان عه‌له‌ویه و ناوی نه‌سیریه له لایه‌ن نه‌یارانه‌وه پینان گوتراوه. نه‌وان به جینگه‌ی نیسلا‌م وه‌کوو دین و عه‌ره‌بیته وه‌کوو ره‌ته‌وه و ته‌شه‌بیوع وه‌کوو تاین و هیچ شتی‌کی‌تر وه‌کوو جیگر و درناگرن....
- به‌لام نه‌وه‌ی له که‌لامی سه‌ره‌نجام‌دا ناماژه‌ی پیندراوه نه‌سیریه‌ی به شتیه‌ی چیرۆک ده‌ره‌یناوه که به‌م شتیه‌یه‌که قه‌رقه‌ر ناوی شتیک یان ماسیبه‌ک بووه که له گه‌ل نه‌سیر و ت و ویزی کردووه. نه‌م بابه‌ته له نه‌ویستا به نیو «که‌ره»‌یه که له زه‌ریای فه‌راخکرد چاودیزی داری «گه‌وکیتره»‌یه له هه‌مبه‌ر بۆقی ناحه‌زی نه‌هه‌رمه‌نی‌یه که

شيوه گوزاوي له سرته نجامدا به «قهره» كه برېچار «ك» به «ق» يان «ق» به «ك» گوزدراوه ساتووه. به لامل چيروكي له سرته نجامدا شروڅه ي ناوايه كه روژنيك حزره تي عهلي سهرقالي ناماده كړدني له شكه ر بؤ شه ر ده بيت. كه له قوژنيك چاوي به پيره ژنيك ده كه وي كه بؤ تنيا مندالي موحه مه د كوري نسير په روڅ و گريانه. چونكو نسيريش له سوبا كه دا بووه و له گه ليان قوملاخي شه ر ده بيت. حزره تي عهلي متمانهي پتي نه دات كه كوره كه ي ساق و سه ليم بؤ ده گيرپته وه. شه ويك له كاتي بزاق ي له شكه ردا حزره تي عهلي ريگه ون ده كات. شه حزره ته به نسير ده لي: به قراخي رووباري هاوسې برؤ له يه كي له ماسيه كاني به نيو قهرقه ر «گرگر» ريگاي درووست بېر سه نسير كاتي ده گاته قه راخ رووباره كه و ناوي قهرقه ر به زمان دينيت كومه ليك ماسي سر له ناو ده دين و تيكرا ده لين: نيمه هم موومان قهرقه رين. نيوه مه به ستان كام له نيمه يه؟ نسير ده گه رپته وه لاي حزره تي عهلي و رووداوه كه شروڅه ده كات. به ريزيان ده لينك برؤ بلي: قهرقه ر كوري قهرقه ر. نسير ده چيته وه قراخي رووبار و به ماسيه كان ده لي: قهرقه ر كوري قهرقه ر مه به ستته و به ريزيان ده تواني ريگاي درووست به من پيشان بدات. قهرقه ر كوري قهرقه ر به نسير ده لي: كه سيكه باوك و بنه چهي ماسيك له رووباريك بي ناو له دنيا دا ده زاني چؤن ده بي ريگه ي درووست نه زاني. به م ناماژه يه قهرقه ر كوري قهرقه ر گوزرانيكي گه وره له نسير دا درووست ده كات. به په له ده گه رپته بؤ لاي حزره تي عهلي و به بي ترس هاوار ده كات تو خوايت. به لامل له گه ل به رهنگاري حزره تي عهلي رووبه روو ده بيتته وه و ده ستبه جي ده يكوژي.

به لامل به لينه كه ي كه به شه پيره ژنه دا بووي گواي مندالي ساق و سه ليم بؤي دينيته وه دپته وه يادي و زيندووي ده كاتوه كه پاش زيندوو بوونه وه. نسير دووباره هاوار ده كات و ده لي: نه گه ر يه كه مجار توم به خوا ده زاني شه دوخي كوشتن و زيندوو كړدنه وي نه بوو نستا گومانم نيه كه تو خوايت. به م شيوه كومه لي نسيه كه له غه لاتن درووست ده بيت.

#### سفه وييه:

سفه وييه له سه ده ي حوتم و هه شته مي كوچيدا په يره واني ريبازي سهفه وييه له يارسان نزيك ده بنه وه و يه كي تيبه ك له نيوانياندا پيكدت، شه وهش له سه رده مي شيخ سهفويه ديني نه رده بيلي دا، له سالي ۶۷۵ ي كوچيدا ده قه وميت. له و ساله دا شيخ سهفويه دين ده گاته خزمه ت "تاجه دين نيراهيم" ناسراو به "شيخ زاھيدي گيلاني" يه كيك له شاگرده كاني "عهينه دين زه ماني جه ماله دين گيلي" شاگردي نه جه دين كوبرا و شه ویش به پي نهرتي ريبازه كه بؤ كه مهربه ستن ده نييرت بؤ پرديوهر. چؤنيه تي شه رووداوه له سرته نجامدا به وردی نووسراوه.<sup>۱</sup> نه لبت هه روا كه پيشتر ناماژه م پيكرده، هزي ياري پيداگري ته واوي كړدوو بؤ شاردنه وي "نهيني" ي نايينه كه و شاردنه وه و نه دركاندني راستيه كان و به نهيني هيشتنه وي ناو و نشاني كه سايه تيبه نايينييه كان. هه ر به م بؤنه وه زؤريه ي كه سايه تيبه كان به نازناو، ناويان ليبراوه و رووداوي چاوپيكيه وتني شيخ سهفي و سولتان سه هاك له پرديوهريش به ناشكرا باسي نه كراوه و له سه رچاوه ميژويه كاندا ناماژه ي پينه كراوه.

۱- سرته نجام، دوردی شيخ سهفويه ديني نه رده بيلي.



## يارسان

بههرحال شيخ سفي، دواي چووني بو گهيلان و وهرگرتني پلهي نوينهرايه تي شيخ زاهيدي گهيلاني، ريبهري نهو ريبازهي وهرگرت و به ناردني "خليفه" بو ولاتاني دهووروبهر، ههروهها بو كوردستان بانگهشه بو نهوه ريبازهي دهكات و پهيرهو لايهنگريكي زور بو ريبازي سهفهويه كودهكاتهوه<sup>۱</sup>.

توانايي و هيزي ناييني نه م بنه مالهيه دهبيته هوي بههيزبووني ريبازهي كه و له نهجامدا دهسهلاتي سياسيان بو دهخولقيتيت، نهلبهت پيش لهوه دهستهپناني دهسهلاته سياسي و پيكيهپناني حكومهتي سهفهويه، كاريگهري زوريان له سهر دهسهلاتداراني پيش سهفهويه ههبووه. بو نمونه دهگيرنهوه كه "نه مير تهيموري گوركاني" دهستي يارمهتي و دوستايهتي دههاته دهست "خواجه عهلي سپاوش" و دهبيته موردي نهو<sup>۲</sup>.

نه مير تهيمور بو يه كه م جار له نزيك چومي فورات و جاري دووهه م له دزفول و بو سيته م جار له نه رده بيل چاوي به خواجه عهلي دهكهويت و لي دهپرست: چ خواستكيك ههيه تا بنوت داينكه م؟ خواجه عهلي داواي ليدهكات دي له روميكان نازادبكات، نه مير تهيمور نهو ناره زوهي بو جيه جي دهكات و گشت دي له كان نازاد دهبن. ههروهها ناوچهي نه رده بيل دهكاته وه قفي شيخ سفي. هيز و تواناي ناييني، سياسي و نابووري بنه مالهيه سهفهوي له سه رده مي شيخ عهلي دا سه قامگير دهبيت و په ره دهستيتيت. گشت دي له روميكه كانيش ده بنه سه رسپوردهي بنه مالهيه سهفهوي و داوتر ده چنه ناو ريزه كاني "قزلباش" وهوه ده بنه هيزي سه ره كي نهو سوپايه. به هوي گوشاري "جهانشاي قه ره قويونلو" وهوه "شيخ جونه يد" ناچار ده بيت نه رده بيل چول بكات و رووبكاته دياريه كر و له وي له گه ل خوشكي "نوزون سه سن" زه ماوه ند دهكات و له گه ل توركه نه كاني ناسي اي بچووك پيوهندي بنه مالهيه پي كده هيتيت و پاش ماوه يه ك به له شكه ريكي به هيزي توركه مانه وه ده گه رينه وه بو نه رده بيل و له م كاته وه پروپاگه ندهي ناييني بنه مالهيه سهفهوي ده گوردرت بو چالاكي سياسي و عه سه كه ري. داوتر به نه مري شيخ حه يد هر گشت مورديه كاني كلاويكي سوور له سهر ده كه ن كه كلاوي حه يد ره يشي پي نده گوترا. له وه كاته وه هيزي عه سه كه ري بنه مالهيه سهفهوي به قزلباش واته "كلاو سوور" ناوبانگيان ده ركرد. نه م هيزه له هوز و عه شيره ته كاني ناسي اي بچووك پي كه اتبوو. وهك هوزه كاني شاملو "به گدلو"، عه يدلو، عه ره ب گرلو و نلقاز، نه ستاجلو "تايفه كاني كه نكه رلوو شه ره فلو" زولقه در "تايفه كاني سنوكلان و شه مس دين لو و حاجيله ر و قزغلو" قاجار "تايفه كاني نيگرمي درت" نه فشار "تايفه كاني نيمانلو و نه لپلوو نه سالو" توركه مان "تايفه كاني پرناك و تورده كلو" نيسپرلو و روملو "تايفه كاني قويلاحه سار" و قاراداقلو و به يات و تالش ئالپانوت و قزاقلوو جاگيرلو و بايبورت لو<sup>۳</sup>.

پيوهندي نه م هوز و تايه فانه له لايه ن نيسماعيل، كوره بچووكه كه ي شيخ حه يد هر، به به كارهي تاني مورديه كان و په يه ماني ره كاني له ناسي اي بچووكدا به ريوه ده بر يا.

۱- زندگي شاه اسماعيل صفري، رحيم زاده صفري، ص: ۶۸.

۲- عالم اراي صفري، ص: ۲۵.

۳- سازمان اداري حكومت صفري، مينورسكي، ص: ۲۴.

## یارسان

سهردهمی شکۆ و بههیزی بنه‌ماله‌ی سه‌فه‌وی پیش له دایکبوونی شانیسماعیل "۲۵ ی ره‌جه‌بی سالی ۸۷۳ ی کۆچی" ده‌ست پیده‌کات که موریده‌کان ته‌ویان به مورشدی کامل" داده‌ناو به‌سۆفیه‌کانی سهر به‌و بنه‌ماله‌ له ناوچه‌کانی رۆم و قه‌راجه‌داغ و نه‌هه‌ر کۆده‌بوونه‌وه‌و دیاری و خه‌لاتیان بۆ ده‌برد. شیخ نیسماعیل دوا‌ی پینج سال نیشته‌جی بوون له ناوچه‌ی "لاهیجان" سهرده‌مه‌که‌ی به گونجاو زانی بۆ ده‌رکه‌وتن و هه‌لگیرساندنی شو‌رشیکی به‌رفراوان، له ژیر نالای سۆفیگه‌ری و ناییندا، به بانگه‌شه‌کردن بۆ پیکه‌ینانی حکومه‌تیکی شرعی که بریتی بوو له حکومه‌تی "نیهام مه‌هدی".

به‌م شیوه‌ بوو که کوره‌ بچوکه‌که‌ی شیخ حه‌یده‌ر دوا‌ی چه‌ند سال خۆشاردنه‌وه له گه‌یلان، به‌یارمه‌تی سۆفیه‌کان و موریده‌کانی خۆی بزافی سه‌فه‌ویی که له سهرده‌می سه‌دره‌دین و خواجه‌ عه‌لییه‌وه ده‌ستی پیکرد بوو، گه‌یانده‌یه‌ ده‌رئه‌نجام<sup>۱</sup>.

یه‌که‌م گروپ له‌موریده‌کانی که به هانایه‌وه هاتن، گروپییکی پینج هه‌زار که‌سی بوون له‌ موریده‌کانی سووریا و رۆم و پاش ته‌وان گروپییکی حه‌وت هه‌زار که‌سی له سۆفیه‌کانی تورکیا و ناسیای بچووک، که ده‌میک بوو هه‌زری سه‌فه‌ویییه‌یان وه‌رگرته‌بوو.

تاجریکی خه‌لکی "ونیز" له سالی ۱۵۱۸ زاینی سه‌باره‌ت به خۆشه‌ویستی شانیسماعیل له‌ناو موریده‌کانیدا ده‌لیت: خه‌لک ته‌و سۆفیه‌یان خۆش ده‌ویت و پایسه‌و پله‌ی تا ناستی خوداوه‌ندی به‌رز ده‌که‌نه‌وه. زۆربه‌ی عه‌سکه‌ره‌کانی بی‌قه‌لغان ده‌چه‌مه‌یدانی شه‌ر و هیوایان نه‌وه‌یه که سه‌رکرده‌که‌یان "شانیسماعیل" له‌کاتی شه‌رکردندا چاوی پینان بکه‌ویت... به‌سینگی بی‌به‌رگه‌وه هه‌رش ده‌بن و هاوارده‌که‌ن شیک، شیک<sup>۲</sup>.

به‌سه‌رکه‌وتن و سه‌قامگیربوونی ده‌سه‌لاتی سه‌فه‌ویییه‌کان له‌ناوچه‌که‌دا، شانیسماعیل ئاینزای شیعه‌ی دوانزه‌ ئیمامی له‌ ئیران کرده‌ نایینی فه‌رمی و هه‌رکه‌س خاوه‌ن بیروبوچوون و نایینیکی جیاواز ببوایه، له‌ ناوی ده‌برد. هه‌روه‌ها هه‌ستا به‌ده‌ستتیه‌وه‌ردان له‌ ناسیای بچووک و به‌ هاندانی ته‌و: له‌ سالی ۹۱۷ ی کۆچیدا، شاقوولی بابای سه‌رکرده‌ی سۆفیه‌کانی "تکه‌لو" هه‌ریمه‌کانی: تکه، قرامان و سیواسی روتانده‌وه و زۆر له‌ عه‌سکه‌ره‌کانی عوسمانی ته‌و هه‌ریمانه‌ی کوشت. بایه‌زیدخانی عوسمانیش به‌هۆی سه‌رقال‌بوونیه‌وه به‌دامرکاندنی ناهه‌رمانی کوره‌ بچکۆله‌که‌یه‌وه، نه‌یده‌توانی به‌ته‌واوه‌تی به‌ره‌نگاری ناژاوه‌چیه‌کان بیته‌وه و ته‌نیا به‌ نووسینی نامه‌یه‌کی ناره‌زایی بۆ شانیسماعیل په‌سه‌ندی کرد.

به‌لام دواتر فه‌رمانی دوورخستنه‌وه‌ی شیعه‌کانی ناسیای بچووک بۆ سووریا له‌ساله‌کانی ۹۰۷ و ۹۰۸ ی کۆچی" ده‌رکرد.

باروودۆخی قه‌یراناوی و شو‌رشی به‌ربلاوی شیعه‌کانی "تکه" له‌ سالی ۹۱۷ کۆچی ده‌ریخت که ته‌و به‌شه‌ له‌ ناسیای بچووک له‌ میژبوو ناوه‌ندی بۆچوونه‌ نایینییه‌ جو‌راوجۆره‌ تازه‌کانه‌ و هه‌ر ته‌مه‌ش بووه‌ هۆی ته‌وه که دوا‌ی کوژرانی بایه‌زید به‌ ده‌ستپییکی حکومه‌ته‌که‌ی له‌ وه‌زری به‌هاری سالی ۹۱۸ ی کۆچیدا، باروودۆخی شیعه‌کانی

۱- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۷۵.

۲- سفرنامه بك تاجر در شرح سفرهای ایتالیانیها در ایران، انجمن حکلیت.

## یارسان

ناسیای بچوک بهرهو خرابی پروات و مهترسی شۆرشی سەرله نوویان و هیژشی سهفه و بیه کان، سولتان سه لیمی گه یانده نهو قه ناعه ته که شیعه گه ری له ولاته که میدا قه دهغه بکات و تا بۆی کرا لییان بکووژتیت<sup>۱</sup>.

ئیسماعیل حهقی نووزون چارشی لی به پیی "تاج التواریخ" دهیگپرتتهوه: سولتان سه لیم سه بارهت به شیعه کانی دانیشتووی ناناتولی فهرماتیکی بۆ نه میره کانی نارد که به پیی نهو فهرمانه ده بوایه گشت شیعه کانی نهو ناوچه له حهوت تا حهفتا ساله، ناونوس بکرین و بۆی بنین. دواتر فهرمانی کوشتنیانی ده رکرد و چل هزار نه فهریان به ندرکان، که هه ندیکیان لیکوشتن و توئلی نهوانی تریان داخ کرد، تا بناسرینهوه.

نهم رووداوه، واته کوژرانی چل هزار کهس له شیعه کان، له کهلامه کانی یارساندا ناماژهی پیکراوه و هاوکاته له گه ل دورهی دووه می سه رده می پردیوهردا. واته له سه رده می شاوهیس قوولی دا بووه و هه ر نه ویش به مه بهستی نارهبزیی ده برپین نامه یه ک ناراسته ی سولتان سه لیم ده کات و له ریگای یه کینک له یاره کانی که ناوی نه حمده بووه و به عالی قه له ندهر ناوبانگی ده رکردبوو بۆی رهوانه ده کات. "پیر رۆسته می سو" سه رحه لقه ی حه فتاو دوپیر له م باره وه ده فه رموی:

ژه مولکات رۆم ژه ئی عه سر دوور	شای سه فاکی که رده بی زوهوور
که ردی موسه خه ر مولک به غداد شار	کوشته بی بی حه د له ش وه بان لار
نهمه عراب زه بون موسه لمان ژار	کوشته بی لی شان رهد وه چل هزار <sup>۲</sup>

و نهم بابه ته به واتا نامه نووسرانی نیوان شانیسماعیل و سولتان سه لیم که چه ندین جار دووپات ده بیته وه و هاتنی نهو نووسراوه گه له له تیکسته کانی یارساندا که ته وه ره که ی، نامه نووسینی "نه قیب یارسانی" که له وه کاته دا شاوه یسقولی بووه "بۆ سولتان سه لیم و بانگه یشت کردنی نهو به عیداله ته که به ره سته یه کی زۆر جوان له ژیر ناوی "ازا حکمتم بین الناس ان تحکم بالعدل" "کاتیک به سه ر خه لک دا حکومه ت ده که یه ت به عه دل و داد حوکم بکه" کاردانه وه ی ده بیته و ناکامی ژیانی وی شه هید بوون له به غداوه که نه وده م به شیک له ئیمپراتوریای عوسمانی بووه.

له لایه کی تره وه چالاکی عه له و بیه کانی ناناتولی له وه سه رده مه دا له و په ری تین و تاوی خوی بووه و له لایه ن شانیسماعیل وه "پیر کامیل" که له نیو عه له و بیه کان پله ی خودایی هه بووه و پیوه ندیگه لیککی نزیککی له گه ل یارسانی له سه رده می شیخ سه فی باپیری و سه دره دین خواجه عه لی بووه - پشتگیری کراوه و نه بووه هۆی گه شه کردنی زۆرتری نهو چالاکیانه، نه بیته هۆی نه وه ی که رۆاله تیککی روون و ناشکرا له رووداوه کانی نهم سه رده مه زاتییه وه ده ست نه که ویت.

به لام نهو شته ی که به پیی به لگه نامه کان، زۆر رۆشن و ناشکرایه نه وه یه که نهو که سایه تییه ی که له که لامی یارسانی دا وه ک ریبه ری نهو نایینه ناوی لیبراوه و دژ به حکومه تی عوسمانی راپه ریوه شاوه یسقولییه که جامی مه رگ به شه هید بوون ده نوشیت و له دوای شه هید بوونی به "عالی قه له ندهر" ناوبانگ ده ر ده کات.

۱- جنگ چالدران، نصرالله فلسفی، مجله دانشگاه ادبیات تهران، ش ۲ سال اول.

۲- سه رته نجام دورهی عالی قه له ندهر، به ندی ۷.

## يارسان

لايهنى بهرانبهه بهو كه "شاوهيسقولى" شههيد دهكات سولتان سهليمه كه سالى نيشتنه سهه تهختى نهو "۹۱۸ كوچى" هاوكاته له گهل قوناغى دووهه مى پرديوهر كه باسه كهى به تيروته سهلى له بهشى "ساداتى

نه مى سههدهمه هاوكاته له گهل قوناغى دووهه مى پرديوهر كه باسه كهى به تيروته سهلى له بهشى "ساداتى بهرزه نهجه" دا هاتووه.

جودا له وه "شائيسماعيل" لهو سههدهمه كه لاميهه دا جيگايه كى نييه به لام به پيى به لگه نامه گهلى يارسانى له يارسانى وه كه لايهك دژ به عوسمانى كه لكى وه رگرتووه و ماوهيهك توانيوه تهى به ردى "قيزيلباش" يارسانى "پيڭ بينى. به لام ريژهى كورده كان له ناو سويى شائيسماعيلدا زور كه مى سوو و هيچ ناويك له "كه لهور" ه كان نه براوه، نه لبهت نامه به كورده كانى "پازووكى" كه لهو زمانه دا له ده قهرى كيغى و نه لاشكرت له باكوورى زه رياچهى وان نيشته جي بوون، كراوه. هو كاري نه مهش ده گه رپته وه بو نه وه كه شانى سهه كهى و ناوه ندى سويى شائيسماعيل قزلباشه كان بوون و نه وانيش رازى نه ده بوون كه جگه له خويمان هيچ هووز و تايفه يهك له ناو سيسته مى سهه كهى و سياسى حكومه تدا به شدار بيته.

نه مى ريگريه تاراده يهك بوو كه بويمان بكرايه، بچووكترين و بي نرخترين پوست و سه قاميان به نيترانيه كان نه ده سپارد. قزلباشه كان، ناتوركه كانيان به "تاجيك" ناوه به ردى كه نه مى وشه تائيس تاش له ناو يارسانيه توركه كاندا باوه و بو ناو بردن لهو كه سهانهى كه يارسانى نين به كارد هينريته. نه لبهت پته وندى يارسان و قزلباشه كان "عه لوى" يه كان له سههدهمه سولتان سههك و قووشچى توغلييه وه، كه جوگرافياى چالاكيه كانى خوئى و يارانى ده قهره كانى: ته بريز، نه لنجه، نه خجه وان، توردوباد، مه رند و نه ره سباران بوو ده گه رپته وه كه دواتر به سهه ده لدانى شاههيس قولى و گه رانى له ناسياى بچووكدا نهو په يوه ندييه پته وتر ده بيت و دواى ده ركه وتنى موحه محمد بهگ و سهه فرى نهو زاته بو توركييا "له كه لامدا روم" و سهه روه ها رپته هرى كردنى به كتاشيه كان و عه له وييه كان، به پيى ناينى خويمان، سهه روه ها سهه ده لدانى خان ناتهش و براكان و ياره كانى ترى له ده قهره كانى ته بريز و سهه هند و نهو ناو چانه، په يوه ندييه كان نه وه ندهى تر به هيزر ده بيت.

سهه روه ها سهه بوونى سهه يد موحه محمد سهه ين، كه مه زاره كهى له "ماكو" يه به گشتى نه وه مان بو ده سهه لمي نيته كه له نيوان ساله كانى ۸۰۰ كوجى، سهه بوونى كاريگه ر و دايمى يارسانه كان له سهه ريمه كانى توركستان و نازه ربايجان و نانا تولى، به شيوه گه ليكى جوړاو جوړ، وهك ده وه ره كانى پيشتر، ده ركه وتنى شاخوشين له لورستان و سولتان سههك له سهه رومان و سهه روه ها شاههيس قولى و به ره كانى له توركستان، به ره ده وامى و ريشه داكوتسانى هيزرى يارى لهو سهه ريمانه ميژويه كى كوون و به رچاوى سهه يه. سهه روه ها مه به ست له "مه سه نه دنشينه سهه فه وييه كان" له ناو چل ته نانى نه هلى سهه قدا، نامه زييه به سهه فيه دين نه رده بيللى، شيخ سهه دره دين و خواجه عه لى سياه پوزه كه په يوه ندييه كى تايبه تيان به يارسان و پرديوهر وه سهه بووه. سهه روه ها بونياتنانى "دودهى عه جهم" له سهه ده ريبه كه ده رته نه جامه كهى "سهه سپورده گى" به بنه مالهى "ميرى" له ناو يارسانه كانيدا ليده كه ويته وه، نهو په يوه ندييه مان زورتر بو ده رده خهن.

به‌هرحالّ شو بزاقه‌ی که نایینی قزلباشه‌کانی ثاناتۆلی ریک و بیتک کرد و بیروبوچوونه‌کانیانی نویسی و له کتیب و نامیلکه دا تۆماری کرد، له ناوچه کوردنشینه‌کان به نه‌هلی حهق نوابانگی ده‌کرد و له راستیشدا به‌پیتی سه‌راوه‌کانی تایبته به نه‌هلی حهق، ده‌توانین بزاقه‌کانی بکتاشی و نه‌هلی حهق و قزلباش به سی شیوه‌ی جیاواز له یه‌ک ناین بچوینین<sup>۱</sup>.

"مینۆرسکی" ش ده‌نوسی: له‌ناوچه‌کانی پشت قه‌فهاز دوو گروپی عه‌لی ئەللاهی بوونیان هه‌یه، گروپی یه‌که‌م: له ژێر ده‌سه‌لاتی حکومه‌تی نه‌لیزابت پول "که‌نج" له ناحیه‌ی جبرائیل، لیواری چه‌پی رووباری ناراس، به‌رامبه‌ر ئاوابی قولدور نیشته‌جین. گروپی دووه‌م: ئەو عه‌لی ئەللاهیانه‌ن که له سه‌ر خهریته ره‌گه‌ز ناسیه‌کانی رووسه‌کان ده‌ست نیشان کراون و له ژێر ده‌سه‌لاتی حکومه‌تی "کارس" دا ژیان ده‌به‌نه سه‌ر. "م. گرونارد" نه‌مانه به قزلباش داده‌نیت و نه‌گه‌ر ئەو په‌یوه‌ندیانه‌ی که به "سواس" هه‌یانه له به‌ر چاو بگه‌رین، له‌وه ده‌چیتت ئەم بوچوونه راست بیت. ئەو ده‌نوسیتت: ئەم جه‌ماعه‌ته جارێکیان په‌یوه‌ندیان به به‌ریرسانی رووسی‌اوه کرد و خوازیاری ئەوه بوون که نایینه‌که‌یان وه‌ک نایینیکی نیوه مه‌سیحی یان "رۆم کریستیان" به‌ره‌سمی بناسریت<sup>۲</sup>.

حرووفیه:

یه‌کیکی تر له‌و بزاقه‌ فیکریانه‌ی که له‌سه‌ر بنه‌مای بیروبوچوونی سوڤییانه "عیرفان" و په‌روه‌ده‌کردنی نه‌فسانی پیکهاتوه، "حرووفیه" یه. بونیاتنه‌ری ئەم بزاقه "فه‌زل ئەللا حروفی ئیستراتابادی" کورپی نه‌بوموحه‌مه‌دی ته‌بریزییه، که به‌ناوی عه‌بدولره‌حمان بانگیان ده‌کرد و به "فه‌زل ئەللا حه‌لال خۆر" نوابانگی ده‌کرد بوو. فه‌زل ئەللا ئەوه‌نده پارێزکار و راست کردار بوو که سه‌باره‌ت به‌و وتوویانه له‌ درێژایی ته‌مه‌نیدا نانی که‌سی نه‌خوارد و داوای هیچی له‌ که‌س نه‌کرد و به‌ ده‌سه‌ره‌نجی خۆی ژیا<sup>۳</sup>.

په‌روه‌ که‌رانی حرووفیه، که باوه‌ریان به‌ پاشایه‌تییه‌کی مه‌عنه‌وی بو فه‌زل ئەللا هه‌بوو و پێیان ده‌گوت شافه‌زل ئەللا که ئەم باوه‌رپه‌ که له‌لامه‌کانی نه‌هلی حه‌قیشدا ره‌نگی داوه‌ته‌وه و هه‌رکات مه‌به‌ست ناوهردن له‌ نه‌عیمی ئیستراتابادی بیت، به "شا فه‌زلی وه‌لی" ناوی لێ‌راوه.

شافه‌زل ئەللا به‌ مه‌به‌ستی چالاکی نایینی و راگه‌یاندنی بیروبوچوونه تایبته‌کانی خۆی، سه‌ردانی زۆر ناوچه و شوینی کردوه که له‌وانه ده‌توانین ناماژه به‌ ئیراق و جیبال و نازه‌ربایجان و خوراسان و پشت رووبار "ماورا النهر" بکه‌ین که له‌و سه‌فه‌رانه‌دا توانیویه‌تی گه‌لێک په‌یره‌و بو لای خۆی رابکیتش که زۆربه‌یان "سه‌ید" بوون و هه‌ندێکیان له‌ناوداران و زانایانی نایینی و هه‌روه‌ها ده‌سه‌لاتدا و ئەمیر و سه‌رۆک هۆزه‌کان بوون<sup>۴</sup>.

بنه‌ما و بناغه‌ی هزری فه‌زلۆلا حرووفیه له‌ سه‌ر باوه‌ر به‌ په‌رۆزی حروف "پیته‌کان" و نه‌ینی ناوه‌کانی قورنسان و کتیبه‌ ناسمانیه‌کانی تر و هه‌روه‌ها "یه‌که‌بویی" و شیکه‌رته‌وه و تیگه‌یشتن له‌مانه به‌شیوه‌یه‌کی مرۆڤ دۆستانه‌ دارپێژراوه.

۱- تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهش در دانشگاه کمبریج، ترجمه: دکتر یعقوب اژند، ص: ۳۱۴.

۲- یادداشت‌هایی در مورد تایفه‌های اهل حق، مینورسکی، ص: ۱۳.

۳- واژه‌نامه گرگانی، دکتر صادق کیا.

۴- دنباله جستجو در تصوف ایران، ص: ۵۵.

## يارسان

نم بيروبوچوونه، بهجۆريك له جۆرهكان له زۆربهى نايينهكاندا بهرچاو دهكهوئيت. بۆ نمونه له قورناندا، پيستهكانى نەلف و لام و ميم بهشيويهكى "سرى" ناماژهيان پيكراره. يان نم وتەى حمزەرتى عدلى كه دهفهرموئى: "انا نقتە تحت با ب بسم الله" يان وتەى ئينجيل كه دهفهرموئى:

له سهرةتادا وشه ههبوو، وشه لاي خودا بوو، وشه خودا بوو، و ههمان له سهرةتادا لاي خودا بوو و هه شتيك بههۆى نهوهوه مهووجود بوو و جگه له هيج شتيك لهو شتانهى كه بوونيان پهيدا كردوه، بوونيان نهبووه.<sup>۱</sup> ههروهها ناماژه به وشهگهليكى وهك لهوح و قهلم به دواى يهكدا له چەندین شوینی سهرةتهجامدا دهريدهخەن كه دهسكهوتى پيونهندی نم دوانه، "وشه" يه. شيخ نهمير دهفهرموئى:

نه لهوح نه قهلم نه يار نه ئهغيار      پادشام نه دور بي دور نه دهريا بار

كه بۆ خۆى سهلمينهري نهويه كه ههنديك له وشهكان و پيستهكان له ئاو بهپهروانى يارسانيشدا ريز و حورمهتى تايهتيان ههيه. پيويسته ناماژه بكرت كه ريزگرتن له پيستهكان و ژمارهكان "اعداد" ميژوويهكى زۆر كوڤنى ههيه و دهگهريتهوه بۆ سهرةتاكاني دهستپيكي ژياني مرۆڤ. بۆ نمونه له كتبيسى "ريگ ودا" قاييل بوون به سيحراوى بوونى ههنديك له وشهكان بهرچاو دهكهوئيت. لهسرودى ۲ى ماندالاي دهههمى بهشى چيپوونى جيهاندا هاتوه:

لهسهرةتادا "هرن گريهه" دهركهوت و يهكهم خوداي ئافراندن بوو. نمو بۆ خۆى ئاسمان و زهوينى رادهگرت.<sup>۲</sup> له شوينيكي تردا بهم شيوه گوتراوه: كاتيک كه "بريهستي" كه ناوى له گشا شتهكان ناوه، كورتترين و يهكهم پيئي دهنگدارى ههنارد، گشت جوانييهكان و كهلكه شتهكان بهدلسۆزييهوه دهركهوتن.<sup>۳</sup>

بهلام بههۆى دژواري تيگهيشتن له بيروبوچوونهكاني شافهزل نهللا و بههۆى نهوهوه كه پيداگري له سر "حللول" واته جيگيربوونى خودا له جهستهى دا دهکرد، دژمنهكاني گشت توانايى خويان خستهگهپ بۆ نهوهى وتهكاني به بۆ بايهخ و ناراست له قهلم بدن... به ههرحال شافهزل نهللا قوتابخانهيهكى نوئي ناييني و فهلسهفى داهيتا و بناغهكهى دارشت كه نهگه بهشه نايينييهكهى لابردبايه سهركهوتوتتر دهبوو.<sup>۴</sup>

تهشه نهکردن و بلاوبوونهوهى بۆچوونهكاني حرووفييه و پروپاگهندهى "ناته نيستي" و خهباتى سياسى نهو جهماعهته، بيگومان له بهرژهوهندى فيردالهكان و مهلاكان و دهسهلاتدارانى "تهپوورى" دا نهبوو و ههه ئهمهش وايکرد كه به توندى بهرهنگارى بوونهوهو گشت تواناييهكانيان بۆ قۆل بهست كردن و له ناوبردن شافهزل نهللا و پهپهروهكاني خستهگهپ.

له سهرةتاي سالى ۸۰۴ى كوچيدا "شروانشاه" قۆل بهستى كرد و له باكو خستيه بهنديخانه. دواتر تهسليمى تهپوريهكاني كرد و نهوانيش برديانه قهلاى "النجم" و دواى كهتر له مانگيك "تهپوورى ميرانشا" به دهستى

۱- زندگى و اشعار عمادالدين نسيمي، ص: ۲۴.

۲- ريگ و دا.

۳- ريگ و دا.

۴- تاريخ ادبيات در ايران، ج ۴، ص ۶۲.

## يارسان

خۆزى سەرى بېرى و بە فەرمانى ئەو لاشەكەيان بە دووى ئەسپەو بەست و لە ناوشاردا کردیانە كېش تابىتە ھۆزى چاوترساندى خەلگ. دواى ئەوھش سەرو لاشەكەيان سوتاندى.

دواى كوژرانى فەزل ئەللاو سەركوكردىنى حرووفىيەكان، يەككە لە پەيرەوانى ئەو رېبازە بەناوى "ئەحمەد لور" ھېرشى كرده سەر "شاروخ مېرزا" و بە شكستھېتەنى ھېرشەكەى ناگرى گرتن و كوشتنى حرووفىيەكان ئەوھندەى تر بەتەن بوو و واى لېھات كە پاشماوھەكانى ئەو رېبازە چىتر كۆمەلگەى ئىران بە شوئىنكى گونجاو بو چالاكىيە ئايىنيەكانيان دانەنەن و پروبەكەنە ولاتى عوسمانى و لە ناوچەى ئاناتولى نىشتەجى بن.

لەوانە بەتايبەت دەتوانن ناماژە بە شاعىرى گەورەى حرووفى "ئەسىمى" و كچەكەى و "ئەلى ئەللا" و چەندىن كەسايەتى تر بەكەن، كە بەھۆزى نزيكى و لىكچووبى ھەندىك لە پروباوھەكانى خۆيان بەكتاشىيەكانەوھ، توانيان ماوھەك لەناو پەيرەوانى بەكتاشىيە بەسەنەوھ و رېبازەكەيان پەرزەن. دىبارە بەكتاشىيەكانىش ھەستيان بەو لىكچوونە ئايىنيە كەردووھ و رېزىكى يەكجار زۆريان بووھ بو شافەزل ئەللا، تارادەھەك كە لە رېزى حاجى بەكتاش و ھەزەرتى ئەلى دا دايان ناوھ و ھەنووكەش سىيەم كەسايەتى پەرزەن بەكتاشىيەكانە.

زۆرەى ئەو حرووفىيەكانى كە لە ئىراندا مانەوھ و پرويان نەكردە خاكى عوسمانى و نەشيان دەويست دەست لە رېبازەكەيان ھەلگەن، پرويان كرده ناوچەكانى نىشتەجى بوونى يارسانيەكان و ناوتەى يارسانيەكان بوون و لە كوژران و شەھىدبوون خۆيان پاراست.

ئەلبەت بەپىيى بەلگەنامە و سەرچاوھ مېژووويەكان ھەر لە سەھەتاوھ پروبوچوونى حرووفىيە لە كوردستان و لوپستان و كرماشان و كوردستانى ئىراقدا تەشەنەى كەرد بوو و كەسانىك لەم ناوچانەدا پەيرەوى ئەو رېبازە بوون. ھۆكارى تەمەش جيا لە سەردانەكەى خودى فەزل ئەللا، سەفەر و سەردانى پەيرەوانى حرووفىيە بوو كە بەردەوام بو چالاكى ئايىنى پرويان كەردبووھ ئەم ناوچانە و پەيرەويان وھ دەست خستبوو.

بەلگەھەك بەدەستەوھەيە كە دەسەلمىنەت كوردستانى ئىراق يەككە لە بنكەكانى ئەو رېبازە بووھ. ئەلبەت لە كەلامى يارسانيدا، لە دەمىشق وەك ھەلستگەى بزوتنەوھى "حرووفىيە"ش ناو دەبردەيت كە بە سەرنجدانى بەلگەنامەكان دەتوانن حرووفىيە لە عىراق و ناوچەگەلى ژىر دەسەلتاى عوسمانى كە دەمىشقىش بەشەك لەو ناوچەگەلە بووگە نەگاتە پەرسەندىك بەرچاو، بەتايبەت ئەوھ كە "فەزل" بو خويشى چەند جار ھاتووچووى دەمىشقى كەردووھ و دوور نىيە گەر بلىن پىگەى حرووفىيەش لە دەمىشق وەكوو ناوھندى چالاكى عەلەويەكان و شىعەى ئەو پەرگەر و بزوتنەوھى پەرسەنەكەرى ھەزەرتى ئەلى بووھ.

دواتر سولتان سەلىم لە سالى ۹۲۳ كۆچى تەكەيەكە لە دەمىشق بىنا دەكات كە ھى بەكتاشىيە بووھ ئەگەرچى نمونەى ئەو تەكەيەگەلە پىشترىش لە دەمىشقدا بووھ بەلام دواى يەكگرتنى "حرووفىيە" و "بەكتاشىيە" سەرنجىكى زۆرتەر بولاي خوى رادەكەشت كە ناوى ئەو تەكەيەگەلە كەكتىبى "پەرزادە ئايىنى"دا ھاتوھ. بەلام لە كۆتايەكانى سەردەمى يەكەمى قۇناغى پەردىوھ "جامەى سولتان سەھاكى" بەتايبەت كە لە كۆتايى دەورەى يەكەمى سەردەمى پەردىوھيدا "كراسى سولتان سەھاكى" يەككە لە مەلا پەلە بەرزەكانى ناوچەكە بە نىوى "مەلا عابەدىنى جاف" كە يەككە لە شاگردەكانى "مەلا ئىلياسى شارەزورى" بووھ رېبازى

## يارسان

يارى وەرده گرىت و ھەر بەم بۆنەوہ مەلاكان و موختەسەبىنى ناوچەكەوہ دژايەتى دەكەن، كە بەوردى لە "ديوانى عابدين" دا باسى كراوہ. چۆنئىيەتى گۆرانكارى لە بيروباوہرى عابدين و وەرگرتنى ئايىنى يارى لەلايەن ئەو زاتەوہ، چىرۆكى "پوليس" ى مەسيحيان بىر دەخاتەوہ.

يەكئىك لەو كەسانەى كە موچيارى عابدين دەكا و ھزرى يارى بەگالتە دادەنئىت "نەرگسى ئىبنى مەلاشكرى" دلدارەكەى خودى عابدينە كە دواتر بۆ خۆيشى ئايىنى يارى وەرده گرىت. بەلام لە سەرەتادا بەم شىوہ موچيارى عابدينى كرووہ:

عابدين كفرە  
كەم شەيتان بىژە، ئەم ھەرفە كفرە  
مەيكە وە بيانو كا كەبىيان سەفرە  
ئسحاق بە جسادو وە علم جەفرە<sup>۱</sup>

لەم وتانەى نەرگسدا ھەردەكەوئىت كە لەو سەردەمەدا باسنى حرووف "پىتەكان" و حرووفىيە و زانستەكانى پەيوەندىدار بەو عىلمە، وەك "جەفر" لە ناوچەكەدا تەوہرىكى ناسراو بوو و ئەوان يارسانيەكان بە تايبەت سولتان سەھاكيان بە كەلك وەرگرتن لە زانستى جفر و بگرە سىجر و ساحىرئىش، تاوانبار كرووہ كە ئەمەش لەلايەكەوہ مېژووى گۆرانى بيروباوہرى عابدينمان بۆ روون دەكاتەوہ و لەلايەكى ترەوہ نامازەيەكە بە مېژووى يەكئىتى نىوان يارسانيەكان و حرووفىيە. كەواتە ئەگەر ئىمە دەيەى ھەوتەمى سەدەى ھەشتەمى كۆچى بە مېژووى سەرھەلدان و دەستپىكى چالاكيەكانى بزاقى حرووفىيە لەلايەن شافەزللاوہ بزانين، بلاو بوونەوہ و تەشەنەكردنى ئەو ھزرە لە كوردستاندا، لە دەستپىكى دەيەى كۆتايى سەدەى ھەشتەمدا بوو و وەرگرتنى ئايىنى يارىش لەلايەن عابدينەوہ لە كۆتايى سەدەى ھەشتەمدا رووى داوہ.

ئەلبەت دواتر بەكئىيەتى حرووفىيە و يارسانەكان لە سەردەمى دەرکەوتنى شاوھيس قولى و قوشچى ئوغلى و ھەرەھا موھەممەد بەگ و خان ئاتەش، كە لەھەرىمەكانى باكوورى كوردستان و نازەربايجاندا چالاكى ئايىنيان دەنواند و بەم بۆنەوہ باروودۆختىكى لە باريان بۆ نزيك بوونەوہى زۆرتىرى ئەم دوو ئايىنە پىكھيئا. قوشچى ئوغلى سەبارەت بەو ناوچانە دەفەرموئ:

اوزومدلين ديك دابانى يدى قدم قىزقاپانى  
النجە و نخجوان اردوباد يارى ايسرتم  
گر گردن برى زنونى صوفيانى مرنند دوزى  
اشاقيدە شام قازانى تبرىز دەيارى ايسترم  
اراند قسالانلارى عين علينين يار نلرى  
تسركمە ايللريندە چاروادار يارى ايسترم  
ارسباران قشلاقيندا بتون اغير سيلاقيندا  
قىش گونى توكلى داغيندا نرگس بهارى ايسترم<sup>۲</sup>

بەپيى ئەم دىرپانە واديارە قوشچى ئوغلى گشت ئەو ناوچانەى كە حرووفىيەكان تىيدا بلاوھيان كرووہ بە مەبەستى بانگەشەيان بۆ ھزرى يارى گەراوہ و ھەر ئەمەش بووتە ھۆى لىك تىگەيشتن و نزيك بوونەوہى پەيرەوانى ھەر دوو ئايىنەكە.

۱- سەرتەنجام، ديوانى عابدين، بەندى ۴۰.

۲- ديوانى قوشچى ئوغلى - دەسنروس.



## يارسان

پيويسته بگوتري تهواوي نهو ناوچانه له كوتايي سدهي دووهم بدم لاره، شوي نيشته جي بووني "راوهنديه" و لهو ژير كاريگهري خوړم دينه كاندا بووهو شويته واري زوريان لهو ناوچانه ماوه ته وه، له وانه قهلاي "بهز" كه تا هه نووكهش بهر چاو ده كه ویت. هه روهها "غولامهين ساعتی" له كتيبي "ايلخچي"، لهو شويته دا كه به كورتی باسی به سره هاتي چل ته نانی ته هلی حقی نازه ربايمان ده كات، كه سایه تيبه ك ناو ده بات كه زور كهس به نه عيمي نيسر تابادي ده زانيت.

ساعتی ده نوويت: نه بی ناغا پيته ندي هيچ شويته كنه بوو، به رده وام به پي رتيگای ده پيوا، له چيايه كه وه بو چيايه كي تر، له گوندي كه وه بو گوندي كي تر، له شاري كه وه بو ولاتي... له پرده ده هات و كتووپر ون ده بوو، روژي كه له نهمه نستان و په پيره وان و نه خجه وان چاويان پيته كه وت و كاتي كي تر له خوراسان، سر له به يانی له گوند ده بينرا، كاتژمي رتيك دواتر له ساحي ب زه مانی ته بريزي و ده ك شيته ده ژيا و ده روشت و لای دoste كانی زور خو شه ويست ... پي ناو ته هه شويته ك، سرنجي كه ساني كي بو لای خو ي راکيشاوه.

له په پيره وان و نه خجه وان، له ناو نهمه نييه كاندا موریدی زوره... تا هه نووكهش له ئيلخچي تايه هيه كه نيشته جي ن كه پييان ده گوتري "نه بی لی" يه كان. هه روهها له ناو چلته نانی "ئيلخچي" و ده روه به ري و ته بريزا "قتب نامه" كه ليك هه ن كه دريژ تريسيان هي شاعري كي زور به ناويانگه به ناوي "ره هه ري". نهو شاعيره ديوانه شي تر كي شي ليماوه ته وه، هه روهها قوتب نامه ي "بابا نه هانی" كه نازناوي "خاتم القتبين" بووه. له م ناميلكانه دا باسی په پيره وانی ريبازه سوفيانه كان "ته هلی ته ريقت" و چلته نان<sup>۱</sup> كراوهو به زماني كي ساده و ساكار

۱- ايلخچي، غولامهين ساعتی، ص: ۱۰۰.

۲- مه سنده نيشانی عدلهويه، عرفان و سغهويه كه به نيوي «چل ته نان» ناويانگان دهر كردود بريتي له: ۱- هر ۲- شيخ حه سن به سري ۳- شيخ حبيب عه جمی ۴- شيخ عبدوللا سه مهر قندي ۵- نيراهيمي نه ده هم ۶- شيخ نه بوو سلیمان داوود بن نه سر تاعی كه رخى ۷- شيخ مارق كه رخى ۸- شيخ سري سه قتي ۹- عبدولرهمان جامی ۱۰- بايه زيد به ستامی ۱۱- شيخ جونه يد به غدادی ۱۲- شيخ مه مشاد ۱۳- شيخ دينه وری ۱۴- شيخ نه بو عه مه د عه موریه ۱۵- شيخ جامی و جيهه دين نه ليه كه وری ۱۶- شيخ نه جيب نه لدين سره ووردی ۱۷- شيخ قوتبه دين نه بووبه كر نه به ري ۱۸- شيخ روكنه دين سه جاسی ۱۹- شيخ فه ريده دين عه تار نيشابوروی ۲۰- شه می ته بريزي ۲۱- مولانا جه لاله دين عه مه د مه وری (مه لای رومي) ۲۲- مولانا جه لاله دين به لفي ۲۳- سولتان حه میه ۲۴- عاشق پاشا ۲۵- شيخ قه زل حه ق ۲۶- شيخ شه هابه دين نه هه ري ۲۷- شه مس مغربي ۲۸- شيخ جه ماله دين ۲۹- شيخ زاهيد گه يلانی ۳۰- شيخ سه قتي نه دين نه رده بيلي ۳۱- شيخ سه رده دين مورسا ۳۲- خواجه عه لی سپابوش (رهش پووش) ۳۳- شيخ عه مه د مورين خوراسانی ۳۴- حاجي به كتاش و هلی ۳۵- پيرنيلياس ۳۶- خواجه يورسيه حه يران ۳۷- سه يد عه مه د عاييزی ۳۸- سولتان حازری ۳۹- سولتان نه هانی ۴۰- بابا سه لمان (حهماسه ي پر شكوی چل ته نان، په رويز بابا زاده، لاپه ري ۶۲) كه كوی نهو چل كه سایه تيبه عيرفانييه و هك سه ره لانی دووهم لای نه هلی حه ق پيناسه ده كريت كه له جه سته ي چل مرؤقی پاك (نار بانگان به چلته ني پيشرو ده كرد) ناشكرا دهن و له سه رده می حه زره تي عه مه د وده نيها ت كه به كه م جه م به سته ي حه قبان له گومبه زي الحجرا پيكتهينا و نه نييه كانی نايي ني چلته نه لايه ن «مه ولا عه لی» خه لاتی «شيخ حه سن به سري» كرا. لاپه ري ۵۸ له كتيبي نه وان (چل ته نان) كه و هك به لگه ناوي لي ده بن، «كشف الاسراي» سولتان نه هانييه هه روهها ديوانگه لي تر و هك «قوتبنامه»، «ديوانی فاتيحي»، «ديوانی حه می تي»، «ديوانی نه سيمي»، «ديوانی ره به ري»، «ديوانی حه قتي»، «ديوانی بابا حازری»، «ديوانی خه تايی» (شائيسماعيلي سه قه وى)، «ديوانی عاشق پاشا». (لاپه ري گه لی ۶۸ و ۷۶). چل ته نان و هك مه سنده نيشانی چرا ناوده بن و به كه م چرای دا به ري جه می چل ته نان، «بابا سه لمان» بووه. له نيتر نه م چل كه سایه تيبه عيرفانييه، «فه زوللا نه عيمي»، «حاجي به كتاش و هلی»، «سه يد عه مه د موشه عه ش» و «شيخ سه قتي نه رده بيلي» مه سنده نيشانی عدلهويه و سه قه وین كه ته ريقت و ريبازي بيرمه ندانه ي خريان سامان داوه و نير خه لکی ناوچه و سه رده می خوريسان بلاويان كردو ته وه. هه روهها سولتان جه لاله دين حه يد و هه مو نهو ناييزانه كه پيروندي به وه هه يه و يان تايه كانی «قرلوق»، «سياد سه نسورويه كان» (رده سه نسورويه كان)، (ناير ملر) دكان، «قاسملوق» دكان، هه داو ده دكان و...

## يارسان

ناوی گشت "قوتب" له كان ده بات، كه وردبونه وه له و ناوانه به باشی په يوه ندييه كاني هر چوار پښتيازي حروف ييه و به كتاشييه و سه فوييه و يارسانمان بڼ پرون ده كاتوه<sup>۱</sup>. هه روه ها كه پيشتر باسكرا، فهزل نه للايي حوروف يي له كه لام ي سه رنه نجامدا به شافهزل نه للا ناوي ليبراهه كه "شاميوان" بووه و ياره كانيشي بريتي بوون له: مه نسور، نه سيمي، زه كه ريا و تورك سه رپر. كه به سه رهاتي هه مرويان له ده فته ره كاني يارساندا نوسراوه. پير نازداري شيرازي سه بارهت به شافهزل نه للا و ياره كاني ده فته رموي:

نهو يانه ي ساري ...	بارگه ي شام وه ستن نهو يانه ي ساري
فانا جلوه ي جامه ي عه ياري	نياش مه معرفت شاي خاوه نديكاري
جامه ي هه فته نان يورتش بو جاري	نه سيمي بنيام، پير ردا باري
مه نسور بي داوود ره هبه ر وه ياري	زه كه ريا موسي پاده فته ر داري
توركه موسته فا، كه مان وه قاري	يورت باري بي زات ره مزباري
زه رده بام مه حمود نين سه خاري	نه يوه ت بي هميز نين موختاري
شافهزل مه ولام سه رپش ته ياري	مه عرفه ت نيا نه ده مشق شاري
چوارته ن هه فته نان چه وگان دياري	وه به رگ سه ري بيشان نيزهاري
مه ولام ره ننگبازن ره ننگش وسياري	ياران چه ره ننگش نه وينان سازاري <sup>۲</sup>

هه روه ها له كه لامه كاني ياريدا چيرؤكيك سه بارهت به شافهزل نه للا و ياره كاني هاتوه كه به م جوړه يه: شافهزل نه للا و ياره كاني به رخيكيان بوو كه هه موو شه ويك ده يانكرده قورباني. قورباني كرده كه به م شيوه بوو: به نه مري شافهزل "توركه ي سه رپر" به ركه كه ي سه رده بري و سه يني كوري مه نسور به ركه كه ي به داردا ده كرد و نه سيمي پيشته كه ي ده گرتوه و له پاش نه وه زه كه ريا به ركه كه ي له ت ده كرد و عه ينه قوربانيه كه ي ده كولاند، دواي نه وه ي دوعايان به سه ردا ده خويند، ده يانغوارد. پاشان نيسكه كانيان ده خسته وه ناو پيشته كه يي و به ركه كه سه رله نوؤ زيندوو ده بووه و شهوي دواتر به هه مان شيوه قوربانيان ده كرده وه.

پڅوټيك كه شافهزل له وي نه بوو، به بي نيزني نهو، ياره كاني كه خو شيان به خاوه ن كه رامات داده نا، بي گويدان به عه ينه كه داواي ليده كردن له نه بووني شافهزلدا به ركه كه قورباني نه كمن، به ركه كه يان سه رپري، به لام له شاخردا هر كار يكيان كرد به ركه كه زيندوو نه بووه. دواتر كه شافهزل گه رايه وه و پروداوه كه ي له عه ينه پرسى و نه وپش بو ي گي رايه وه.

شافهزل به سه رهاتي هه مرويان ي بو پيشگويي كردن و هه مان كرداريان به سه ردا هات كه له گه ل به ركه كه ده يانكرده. به م شيوه دوژمنان سه ري توركه ي سه رپريان له جه سته ي جودا كرده وه. مه نسور له دار درا و زه كه ريا تيكه تيكه كرا و پيشتي نه سيمي يان به زيندويي ليكرده وه.

۱- ايلخچي ص ۸۷.

۲- سه رنه نجام، كه لام ي بارگه بارگه، به ندي ۵۵.

## يارسان

دوای کورته باسیک له سهر ژيان و به سهرهاتی "شافه زل" وهلی "مه بهستی کهلامی یارسان که هه مان" نه عیمی نه سترنابادییه" و په وهندی نهو له گه ل یارسانیه کان له ناوچه ی کوردستان، ده گهینه سهر باسی یارانی وی "مه نسور، نه سیمی، زه کهریا... " به پیی به لگه و تیکستی یارسانی.

له زۆریه ی تیکسته کانی یارسانی نیو له "مه نسوری" ده بریت که ده توانین به متمانوهه بلیین مه بهست "ابوالمغیس حسین ابومنصور محمد بیزاوی الحلاج" ه که له سالی ۲۴۴ کۆچی "۸۵۵ زایینی" له به یزای فارس له دایک ده بیته و له قوتابخانه ی "جونید" دهرس ده خوینیت و له دوایی دا سه فهر و ته بلیغ و فیرکاری دهست پیده کات. ههروهها که له میژوودا به تیروته سالی باسی کراوه، له په یوهندی له گه ل فیرکاری و خوداناسی نهودا دوژمنانی زۆری بو ساز دهویت و سهره نجام له سالی ۳۰۹ کۆچی "۹۲۳ زایینی" دوای موخاکه مه له دار دهدریت و له ناکامدا جهسته ی ناگر دهدری. شیخ نه میر له م باره وه ده فهر موی:

نهو رو سینگ واران نه به غداد شار بی  
مه نسور وه شادی سو شه فه قه وه

به لثم مه نسوری حلاج به ناو بانگی سه ده ی سیهه م به درتیایی پیسه د سال میژوو دیته نیو ریزی یارانی شافه زل. نه مه له حالیکدایه که شافه زل له نو سراوه کانی خویدا، به فراوانی باسی "مه نسور" ده کات:

همچو منصور انا الحق زده از غایت شوق  
بر سردار نعره زنان می نایم

و یان "زه کهریای" به ناوبانگ که شهرحی ژیانی له تهورات دا هاتروه و له ناکامدا جهسته ی دوو له ته ده کریت، هه م له کهلامی سه رده می بارگه بارگه و هه م دامیار دامیار و دیکه ی تیلستگه لی یارسانی به بی ره چاو کردنی جوغرافیا و زمان له ریزی یارانی شافه زل داده نریت و پیرموسا له کهلامی دامیار دامیار بهندی ۱۹۴ ده فهر موی:

زه کهریا شهقم  
نه خه تای ویم زه کهریا شهقم

نوسه نده ی دهوران دوو ههفت ته وهقم  
چوینکه خه تام بی نهوی موته لهقم

له واقیعه شدا که سیتیکی دیکه له میژوودا بیجگه له زه کهریای پیغه مبهری به ناوبانگ نانسین که شیهی مردنی دووشه قه بوون بیته و ناوی زه کهریا بیته و بیرو پروای تاییه ته به خویشی هه بوو بیته. ههروهها سه باره ته به "نه سیمی" شاعیر که یه کیک بووه له سهیده کانی شیراز و په پیرهوی ریبازی حرووفیهی کردوه و گوایه له گه ل کچی شافه زل دا زه ماوهندی کردوه، له سالی ۸۲۰ ی کۆچی "۱۴۱۷ ی زایینی" دا له شاری هه له ب به تۆمه ته ی لادانی فیکری، سه رته ته به زیندوویی پیستی ده که نن و دوای نه وه له سیداره ی ده ده ن.

نه بووزهر نه جهده ی کوری بورهانه دینی هه له بی "وه فات ۸۸۴ کۆچی" له کتیه که ی خویدا "کنوزالزه هب فی تاریخ حلب" به ناوی عه لی باسی نه سیمی ده کات و میژوونووسیتیکی تری هاوچه رخی نه سیمی واته نیبنی

۱- زۆریه ی سه رچاوه کان له باره ده دان که دواین ساته کانی ژیانی نه سیمی له هه له ب به سه رچوه. به لام خارهن کتینی (لتایف الحیال) نووسیره ته له شیراز کورژاوه و گشت نهو کتیه نهی (لتایف الحیال) یان وهک سه رچاره به کارهینهاره به هه مان شیره شوینی کورژانی نهویان شیراز، یان ناوچه یه کی نزیک نهو شاره به ناوی زرقان نووسیره. بروانه: زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، ص: ۲۲.

## يارسان

حجەرى عسقلانى "وہفات ۸۲۵" لہ بہرہ مہ کەى خۆيدا بہ "نەسیمە دین" ناوی لیدەبات. کە ئەمەش ھەمان نازناوہ کە مەتی و وادەردە کە ویت کە ناوی راستە قینەى شتیکی تر بووہ.

لەم سەرچاوانەدا وادەردە کە ویت کە لەسەر تادا نازناوی نەسیمە دینی بۆ خۆی ھەلبژاردووہ و ناوی عەلى بووہ و دواتر نازناوی "عیمادە دین" ی لە خۆی ناوہ.

ھەر وھا ئەو کەسەى کە بە ناوی "مەحمودى کورپى سخارى" لہ کەلامى سەرئەنجامدا ناوی لیبراوہ بە سەرھەلدانى "زەردەبام" پیناسە کراوہ، وادیارە ھەمان "مەحمودى پسیخانى" یە کە یەکیك بووہ لە یارە نزیکە کانی شافەزل ئەللا و دواتر بناغەى ریبازى "نقتەویە" ی دانا کە ئەم ریبازەش بە شیک بوو لە ریبازى حرووفیہ. بەباوہ رى من "سخارى" دەتوانیت ھەمان "پسیخانى" بیت و تەنیا وشە کە گۆرانکاری بە سەرداھاتبیت.

ئەلبەت بەرپرۆ موحەمەد عەلى سولتانی لہ کتیبى "قیام و نھزەت علویان زاگروس" دا نووسیویەتى مەبەست لہ "مەحمودى سخارى" کە لہ کەلامى سەرئەنجامدا ناوی لیبراوہ "مەحمودى غەزنەوى" یە کە بە ھەلە مەحمودى سخارى نووسراوہ.

ئەم بۆچوونەى سولتانی ناتوانیت لہ راستییەوہ نزیک بیت، چونکە ھەرگیز ھیچ پەیوہندییەکی فیکرى لہ نیتوان مەحمودى غەزنەوى لہ یارساندا نەبووہ و مەبەست لەھیتانی ناوی سولتان مەحمود لەسەرئەنجامدا شتیکی گشتییە و ھۆکارە کەى دەگەریتەوہ بۆ نەبوونی چوارچێتوہ کەى داخراو لە ھزرى یاریدا. لەراستیدا بەباوہ رى یارسان، ھەر دەرکەوتن و یەکیوونیک و بوونیک بەئیرادە و خواستى ئیلاھى سەردەگریت و تەواوى ھیز و توانا و شکۆیە کە لەسەر ئەم زەوینە خۆى دەنویتیت، لہ زات و خواستى خوداوە تەشەنە دەکات و ئەو ئەرکە بە جى دەھیتیت کە پیتی سپێردراوہ. جا لہ ھەر پلەوپایەو رەگەز و نایینک دا بیت گرینگ نییە.

کاتیک ھیز و شمشیر بە دەست چەنگیزخانى مەغولەوہیە و کاتیکى تر لہ کراسى ترسەرنۆکتکدا بە سەر سێداروہ یاری دەکات و کاتى وا ھەبە بۆ خۆى شمشیر ھەلدەگریت و توورەبى و قینی خۆى بە کوشتن و قێکردن دەنویتى و لہ سەردەمیکى تردا ھەر خۆى دەبیتتە قوربانى.

ئەلبەت ئەمە بەمانای جەبرگرایى ئەم ھزرە نییە، بەلکۆو باسکردن لہ و رووداوانەبە کە دەبێ رووبدەن و روودانیان گرینگى تاییەتى ھەبە.

بەپیتی نایاتى "قورئان" یش ھیچ غونچەبەک ناپشکویت و ھیچ دوگیانیک لى ناییتتەوہ مەگەر بە ئەمرى خوداوەند نەبیت و ھەموو شتیك بە خواستى خودا روودەدات.

سەرەرای ئەوہ، ناماژە کردنى ناشکرا بە قۆناغى زاتى سولتان مەحمود غەزنەوى و رووداوەکانى پێوہندیدار بە ئەوہ لہ کەلامگەلى یارسانى وەک سەردەمى بەرزەنجە، باباناس، بارگە بارگە، دامیار دامیار، دیوان عابدین و لہ کەلامگەلى دواى قۆناغى پردیوہر، راستى ئەم قۆناغە لہ کەلامەکانى یارسانى دا پێشان دەدات. کەوايە

## يارسان

"مه محمود په سيخاني" که له که لامي سره نجامدا به ناوی "مه محمود سه خاری" نیوی لیبراوه له گه ل "سولتان مه محمود غه زنه وی" دا دو که سایه تی به ته وای لیک جیوازن.

نیستا به سر نجاندا به وتارگه لیک که له سر که سایه تیبه کان هاتووه، گومانیک نامینیت که هم که سایه تیبه هه مان که سایه تیبه ناو داره کانن که له میژوودا ناویان هاتووه. به لأم هم باسه ش تهرح ده کریت که به پی تی کستگه لی "نوم نامه" له شافهزل - که بیوی یارانی خوی له نیوردا نویسیوه<sup>۱</sup> - هم مه سه له یه مه حال و غهیری مومکین ده کات که یارانی شافهزل، هه مان نهو که سایه تیبه کانن که له زمان و کاتی تایبه تدا سر یان هه لداوه.

نیستا هم پر سیاره دپته ناراه که چو ن نیمکانی هه یه هه ریک له هم که سایه تیبه له کات و زمانی تایبه تدا ژیا بیتن و له عهینی حالدا هه مانه له یه که سر ده مدا هاوژیان و هاو کات و هاو زمان بو بیتن؟ و بوچی له که لامي سره نجامدا ناوا هاتووه؟

نه لبت ززریه که له یارسانیه کان ددان به هه له بوونی ناوگه لی باسکراو له که لامي سر ده می پردیور "بیتجگه شافهزل نه عیمی نه سته رنابادی" ده که ن و لهو پروایه دان که شافهزل وه لی مه به سستی که لامي سره نجام له سه ده کانی سیه هم و چواره می هیجری دا ژیاوه به لأم هاتنی نهو، شایه تی سر ده می دیوانی به رزه نجه یه که له دوا بین ساله کانی نیوه ی یه که می سه ده ی هه وته می هیجری دایه که یارسانیه کانی دو چاری هه له کردووه.<sup>۲</sup> به لأم وا نیبه، چونکه نیمه که سیکی تر له میژوودا جگه له "فه زوللا حروونی نه سته رنابادی" نانسین که ناوی وای بیت. سره رای نهوه، که سانی که نکولی له م باسه ده که ن باسی پیش یینی له که لأم و که لک و ده رگرتن له ره مزو ژماره که له که لامي یارسانی دا کار دانه وی هه بووه له به رچاو ناگرن.

هه روه ها نیمه جگه له قونای سر ده می به رزه نجه، ته نیا له سی قونای که لامي له "فه زوللا" و "حروونییه" ده توانین نشانیه که پیدا بکه یین که هه ر سی قونای بگه ریته وه به میانه ی سر ده می دووه می پردیور و اتا سالکانی سره تایی سه ده ی دهیم به دواوه له حالیکدا که دوا بین که سایه تی شه هید کراوی به ناویانگ له که لامي سره نجامدا "نه سیمی" یه که نریک به بیست سال دوا ی شافهزل "۸۲۰ کچی مانگی" شه هید ده کریت.

که وایه ده توانین هه ر یه که له هم که سایه تیبه ته نیا له روانگه ی عیرفان و بیرو پروا وه که یه بزاین. له واقع دا خالی هاوبه شی هه مانه ته نیا به کارگرتنی عیرفان و راو بوچوونی هاوسان بی روانگه گه لی هاوبه شه که هه موویان

۱- ناوه کانی به ریزان به م شیره یه : مجدالدین، سید تاج الدین، مولانا کمال الدین، مولانا محمود راشسانی، حسین کیا، سید عماد، سلام الله، یوسف دامغانی، سید شمس الدین، شیخ حسن، ملک عزالدین، عبید، میر شمس، درویش توکل، درویش مسافر، درویش کمال الدین، عبد الرحیم، مولانا قوام الدین استرآبادی، مولانا صدر الدین، محمدرم فیروز کوهی، خواجه حسن ساوریج، شیخ منصور، فخرابنیک، پسر فخر مؤید، خواجه بایزید، امیر ولی، پادشاه اویس، عمر سلطانیه، پیرپاشا، تختمش خان، امیر تیمور، شل مرد. (واژه نامه گرگانی ص ۳۶)

۲- ملا روکنه دین په نجوینی ده فرمیت:

نهو جامه ی جهلی ..	تا سو نه زبای نهو جامه ی جهلی
تا وه مه عرفه ت نه کردت به لی	شا نه زبا نهو بورت جامه ی شافه زلی
نهو دوو هه فت نه داش شه رتو مه حملی	چوار تن نه کرد قست به ردی نه زه لی

## يارسان

پهیره کهری یهک فلهسه فهی "وحدت الوجود" کارگرتنی نهو له نیش و کاری نایینی دان. وهک نمونه "حلاج" که له جهرگهی چلتهنی ناسراوی نههلی حهق ناوی لیبراوه و پلهی داوودی ههیه دانی بهوهدا ناوه که زاتی پهروه ردگار دهک ناکریت و خوداوه ندگاری ساحیب رۆحیکی خوداییه و نهو رۆحه قسه که ره که ده توانیت پیوه ند بیت به دهروونی سالکه وه و نهو په یوهسته به شیوازی "حلول" "جیگر بسون" سه ره هله ده دات و بهم شیوه، نهو که سایه تیبه ده بیته بینهری هه بوونی خوداوه نده که وایه که کاتی وه سل بسون دا چه مکی "انالحق" به زمان ده لیت.

نهو بووچونه بو هه مو نهو که سانه راسته و ده توانین جیگه پیی له نووسراوه کانیا ن دا بدو زینه وه. وهک نهو دوو بهنده له "علی اعلی خلیفه شافهزل" که ده فه رموی:

حلاج که رفت بسر سر دار از قسه زل بیافست ابرار

ره برد به نتق گفت انالحق شه کشته و شد وجود متلق

و یا نهو دوو بهیته له "شافهزل" که تییدا، باسی مرۆژ - خودایی کراوه:

بیرون ز وجود خسود، خدا را زینهار مجو! که گفتمت فاش

گویی که بغیر ما کسی هست؟ از خویش تو این حدیس متراش

و ره چاو کردنی نهو بسروا مینتالییه و بروا به وهی که کو نترۆژل کردنی زمان، ته نیا له توانای نهولیا و پیغه مبه راندایه له بهر نهوهی که ده سه لات به سه ره هستی زمان و چاود تیری کردنی نهو، ته نیا تاییه ت به که سانگه لیکه که نیرادهی به هیزیان ههیه بهواتا نهو که سانهی که رازی هه تاهه تایی له عه شقدا ده ویتن و نهو گرینگایه تییه له که لامی یارسانی دا که ته نیا وینین و مینتالیتهی به رز له بهر چاو ده گریه وهک کوی که سایه تیگه لیک به یهک روانگه وه دیتسه ناراوه که هه ریهک ساحیب زات و فریشته کانن و پیوه ندی نهوان، پیوه ندییه کی زۆحی و دهروونی به بی ره چاو گرتنی کاته و نهوانیش به پیی هیزی نهو په رماتریالی خوایی کار ده که نه سه شوین و زمان. "موسته فا کامیل شه بیی" نیز ناماژه ده کات که حلاج له روانگه پهیره و که رانی فه زوللا پله یه کی به رزی هه بووه له بهر نهوهی که نهویان وهک گوره و پیشرو سه ر ده کرد. گوایه حلاج وهک یه که م شه هیدی سوفي دیتته خهوی فهزل و نهو وهک هاورا و دۆستی خوی ناو ده بات و فه زلیش دوا ی قه تل نه بیته یاری حلاج و له باری سه ره تاو سه ره نجام، به سه رهاتی حلاجی بو دوویات ده بیته وه.

هه مو نهو تاکانه به پیی پروای نههلی حهق له فریشته گه لی نزی که به ده رگای یه کتان که به پیی پیوستییه کان له قالیی جهسته یی دا له سه ره زوی جیلوه ده که ن تا هۆکاری گۆرانکاری و به ره و پیش چون ناماده بکه ن و بویه شرۆقهی هه بوونی خویمان هر له نه زه ل و له کاتی خو لقا ندن له قوناغه گه لی جورا و جزردا ده زانن و پیداگری له سه ره ده که ن. نهو باسه بهواتا "زمان" له کن نه مانده جیا له "کات" ه لا مرۆژ و هه روه ها به هۆکمی پیداویستییه کان، مرۆژ وهک ساحیب هیزو نیراده، دامیاری کردوه و پیشه کییه کانی حلول و یه که گرتن ناماده ده کات. له واقیعه دا به پیی بوچوونی نههلی حهق، هر که سایه تییه کی ناودار و یان به هیزیک که به په روه رده کردنی نیراده، ریگهی

۱- تشیع و تهرن، دکتر مرسته فاکامل شه بیی

## يارسان

خوی دهرات و نه گاته پلهی ماموستایی، نیشانه گه لیک له حلول له خوی دا نه بینیت که له چار یارسانییه وه، نهو که سایه تیه، نه بیته ساحیب هیژ و زات. که نه گهر، نه هیژو زاته له که سایه تی دا پیتاسه بکهین نه بی باسی فلهسه فهی نیشراقی "سوه ره وهردی" بینینه بهرباس که هر که سایه تیه که پلهی نیشراق ده پیویت و هیدی هیدی ده گاته هیژی ته واری رۆحی که میوانداری نه وه.

به هر حال، له چاو نه کردنی زمان بۆ فریشته کان که شروقهی هاتوو چووی پهیتا پهیتا یان بۆ سهر زهوی که وه که به هر چوونی قوناغگه لی جۆربه جۆر باسی لیده کری، وه که به شیک له فلهسه فهی دونا دوون له کن یارسانییه کان پیتاسه ده کریت که نه ته وهره له به شی یارسانی له میژوودا و ههروه ها له به شی لیکچوونی یارسانی له گه ل زه ده شتی گه ری دا باسی لیده کریت که پیویست به دوویات کردنی نییه، به لام وتنی یه که رهسته جینگای خویه تی که کوی ناسراوانی عیرفان له قوناغه زاتییه دا، مه قامی مه عریفیه و هه مووی به هژی نه وانه له مینتالیه ته و فلهسه فهی "وحدت الوجود" پهیره وی ده کهن که ناکامی هه موویان به هژی دا کۆکی کردن له نه رکی سهرشانیان، شه هید بوون و شه هاده ت بووه که نه لیکچوونه نه وانی له یه که ریزدا دهسته کردووه.

له واقع دا، نه که سانه به هژی وتهی راسته قینهی سهره نجام له "هه فته ن" که یاری "سۆلتان" ن و له قوناغگه لی جوراوجۆردا سهریان هه لداوه که نمونهی گرینگی نه مانه له جینگه به جینگه ی سهره نجامدا ده بینن" وه که نه وتهی "پیره له وان که عبه یی"، له به ندی ۵۸ له هه مان قوناغی که لامی دا که باسی سهره لدان ی پیتشدادیه کان ده کات و له ناکامدا به "کیانییه کان" ته واریان ده کات. کوی که سایه تی گه لیک وه که "جه مشید جه م" براده ری "ته هه مووریس پیتشدادی مه نووچیهر" له به ماله ی "نیرج" و کۆری "په شه نگ"، "که یقوباد" کۆری "نه نوشیروان" یه که مین پاشای زنجیره ی کیانی به میژووی پاشایه تی ۵۳۱-۴۸۸ زایینی و "فه ره ی دوون"... که به متمانوه له یه که سهرده م دا نه ژیاون، به لام هه ری که له مانه، له "هه فته ن" ن که له قوناغه جۆربه جۆره کاندا سهریان هه لداوه. ههروه ها که وتاری که لامی "ناغه نه حه دی دووهه م" ده باره ی نه م قوناغه زاتییه هاتوه: جیلوهی زاتی میوانی شافه زل وه لی قه له ندهر، بنیامین له نیو په رییه کان پاشا بوو، دهروونی چوار مه لایه که له حوزووزدا بوون، به ماکانی مه عریفه ت له پاشاوه سهرچاوه ده گرن و نه سیمی و زه که ریان و مه نسوور و "تورک سهربر" له وانن... به رخی شافه زل وه لی یان سهربری و هه ر چوار که س، ناکامیان به چاوی خویان دیت. "ناغه نه حه د" یش له و بروادایه که نه م گرینگیه تیه له دونیای دهرووندا شیلکی گرتووه و زاته کان له قوناغی کی زمانی تاییه تدا له یه که تر کۆ بوونه ته وه و نه م سهرده مه که لامیه ده دروست کراوه که له پردیوه ردا، رووداوه که ده نووسریت.

نووربه خشییه:

نووربه خشییه یه کیکی تر له و ریبازانیه که په یوه ندیه کی بهرچاوی له گه ل یارسان دا هه بووه. بناغه ی نه م ریبازه له لایه ن "موحه مه دی کوری عه بدوللا مروسه وی خوراسانی ۷۹۵-۸۶۹ کۆچی" یه وه دانراوه. میر سهید موحه مه د دوا ی سهردانیک بۆ شاری "هه رات" ده بیته پهیره وی ریبازی "کهروویه" که په ره که ی خواجه نیشراقی خه تلانی بوه.

## يارسان

خواجه ئيسحاق پاش ماويهك خهويك دهبييت و بههۆي ئه و خهوه وه نازناوي "نوربهخش" دهبهخشيت به سهد مهحه مهده و به دهستي خۆي خيرقهي "سهد عهلي همهدهاني" دهخاته سه ر شاني.

سهد مهحه مهده خۆي له م باره وه، له ناميلكهي "الهدي" دا ده نووسيت: شيخ و سهددي من ئيسحاق كوري نارامشاي خه تلاني "قدس الله تعالى سره" به من، نوبه خشي فرموو: بۆ من ده ركه وتوو كه تۆ نيمامي مههدي وه عده دراو له ناخره مان داي. پاشان له گه ل من به يعه تي كرد و گو تي: باكت نه بيت من شايه تي ده دم كه تۆ نيمام مهديت و من گيانم ده كه مه فيداي تۆ. خودا ناگادارت بيت، هه رچهنده لا و كيشه بۆ نيمام و پيغه مبه ره كان هه ر ده بيت و له وه شدا حيكه تيكي تيدايه. ئه و "خواجه ئيسحاق" برياره كه ي برده سه ر و له يه كيك له شه وه كانی نه ربه عيندا گشت شاگرده تايبه ته كانی بانگه يشت كرد، پاش نه وه ي كه هه موويان كۆبوونه وه گو تي: هه رچهنده كه به رواله ت موحه مهدي نوربه خشي موريدي منه، به لام له راستيدا شيخي منه... هه ر ئه و شه وه خيرقه ي شيخييه تي خسته سه ر شاني من و من هه ر به م خيرقه وه كۆچي دوايي ده كه م.<sup>۱</sup>

دواي نه وه ي سهد مهحه مهدي نوربه خشي خۆي به نيمامي زه ماني زاني و بۆ نه م مه به سه ته بانگه شه ي كرد و كه سانيك به يعه تيان له گه ل كرد، چهنده جارنيك له نيوان نوربه خشييه كان و حكومه تيه كاندا شه ر و بيكادان رووي دا و له هه مان سالدا "۸۲۷ كۆچي" شاره رۆخ ميرزا رييازي همه ده دانييه تي نوربه خشييه ي سه ركوت كرد و رييه ره ۹۷ ساله كه ي، واته خواجه ئيسحاقی خه تلاني و دوو كوره كه ي و ژماره يه كي زۆر له په ريه و كه راني شه هيد كرد.<sup>۲</sup>

دواي نه وه شاره رۆخ ميرزا ميرموحه مهدي ده سته سه ر كرد و ناردي بۆ هه رات. دواتر رووي كرده شيراز و له ويوه چوو بۆ به به به هان و شووشته ر و به سه ره و ناوچه ي كرماشان و نيلام. نه لبه ت به وته ي قازي نوورنه لا شووشته ري، پيشتريش، دوو جار سهرداني كوردستاني كرديو و واده رده كه ويته كه خه لكي ئه و هه ري مه باوه ريكي زۆريان پيي بووه و به ناوي نه وه وه خوتبه يان خویندوووه و سكه يان به ناويه وه ليداوه.

دواي بانگه شه ي "مه ده وييه ت" له كوردستان كه گوايه خه لكيكي زۆري لي كۆده بيته وه، شاره رۆخ ميرزا نامه يه ك ناراسته ي ده سه لاتداراني هه ري مي كوردستان ده كات و داوايان ليته كات له هه ر شوينيكا ئه و كه سايه تيه يان به ر ده سته كه وت ده سته سه ري بكه ن و بيني رن بۆ لاي ئه و.<sup>۳</sup>

دواي قولبه سته كردني سهد مهحه مهده، شاره رۆخ ميرزا، كه له كوشتني ده ترسي و به و مه رجه ي كه بانگه شه ي مه ده وييه ت نه كات و ته نيا باسي زانسته فرميه كه كان بكات، ده ني ريت بۆ ناوايي "سولغان" ي نزيك شاري ته بريز. سهد مهحه مهده تا كۆتايي ژياني له و ناوايه ني شته جي ده بيت و ژياني خۆي به عيباده ت و رينو مايي خه لكه وه ده باته سه ر.

۱- رساله الهدی ۲۱/۱ به نقل از مشعشان، محمد علی زنجیر، ص: ۸۰.

۲- روزات الجنان، جلد دوم، ص: ۲۵۰. مجالس المؤمنین، ۱۲.

۳- مجالس المؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۶.



## يارسان

چۆنئىيەتى پيئەندى نووربەخشىيە و يارسان له دوو روانگهوه جيگهه سهرنجه. واته هم له روانگهه بىرو بۆچوونه كانيانهوه و هم له روانگهه ميژوويى و كاتيبهوه. نزيكى و پيئەندى سەيد موحەمەد به يارسانهوه تا رادهيك بوو كه زۆربهه به سهرهاتنوسهكان و ليكۆلهرانى بيانى سەيد موحەمەد به برائى شيخ موسا و شيخ عيسا، واته به كورپى باباعهلى همەدانى دادهنيتن. ههروهه هەندىكيان شيخ عيساى باركى سولتان سەهاكى بهرزنجى به سەيد عيسا نووربەخشى ناودههبن. ههروهه زۆربههيان سەيد موحەمەد به گى باوكى خان ناتهش و سەيد موحەمەدى نووربەخش به يهك كهس دهزانن و له سەر ئهوه بارهههه كه نووربەخشى نازناوى ئهوه كه سايهتبييه بووه. كهسانىكيش بابايدگار و سەيد موحەمەدى نووربەخش به يهك كهس دادهنيتن و نووسيويانه سەيد موحەمەد كورپى سەيد عهلى كورپى شيخ موسايه. ههروهه به هۆى تيكهلبوون و يه كگرتويى "موشه عشه عيبه" و نووربەخشىيە له كۆمهلگاي يارساندا، تا هه نووكهش كه جانك ههه كه به ناوى بنه مالهه "نووربەخشى" يهوه له كۆمهلگاي ياريدا دهژين.

به هه رحال هاتنى سەيد موحەمەدى نووربەخش بۆ كوردستان، نهوئيش چهندين جار و به تاييهت سهردانى بۆ ئهوه ناوچانهه كه يارسانه كانى تيدا نيشتته جي بوون و ههروهه په يرهوى كردنى ئهوه كه سايهتبييه له لايهن پياوماقوولانى ناوچه كهوه، ناتوانيت بۆ په يوه ندييه كى پتهو و بهرفراوان له نيوان يارسان و ئهوه كه سايهتبييه دا پرووى داييت.

سهردانى سەيد موحەمەد بۆ كوردستان له كۆتايى سهدى يه كه مى پرديوهر و دهستپيكي سهردهمى دووه مەدا پرووى داوه، واته له دهوردى شاههيس قوولى كه لهو كاته دا ناوچه كه به تهواوهتى يارسانى بووه.

### موشه عشه عيبه:

موشه عشه عيبه يه كىكى تر لهو ريبازانه يه كه گوايه له گهه يارساندا پيئەندى هه بووه. نهه ريبازه له لايهن "سەيد موحەمەدى كورپى فلاحى موشه عشه" هوه بونيات نراوه. سەيد موحەمەد له ناوچهه "واست" ي هه ريمى خوزستان له داىك بووه له سالى ٨٤٠ى كۆچى بانگه شهه بۆ مه هده وييهت كردووه و خۆى به هه زه ته مه هدى زانيوه و له سالى ٨٧٠ى كۆچيدا وه فاتى كردووه. "سەيد موحەمەد" سالگه ليكى فره له قۆتابخانهه "شيخ نه جمهه" ژياوه و له چهنده سهرچاوه شدا هاتووه كه شيخ، داىكى نهوى به ژنى خواستووه. يه كىك له به ناوبانگه ترين شاگرده كانى شيخ نه جمهه، "سەيد موحەمەد نووربەخش" بووه كه پيشتر باسى كرا. له ميژوودا هاتووه كه "نه جمهه بن فه ههه هيللى" كتيبيكى نووسى كه بريتيى بوو له تهركيبگهه ته قينهوه كه بتكتولوجياكهه نيمه وه بىر بومبى هيدروژينى ده خاته وه. ئهوه كتيبه ده گاته ده ستنى سەيد موحەمەد كه له ريگاي نه وه وه ده يتوانى به خويندنى دوعايهك، دۆژمنانى له شهردا له ناو ببات و ئهوه دوعايشى فيتر جهنگاوه ران و په يره وه كه رانى خوى كردبوو "بۆيه هيج شمشير و نه سبابى شهريك كارى له سهه نه ده كرد.

سەيد موحەمەد به پيى وتهى خوى له كهلامى "المهدى" دا، دواى نه وهى ئيديعاى "مه هده وييهت" ي كرد. بۆ ناوچه گهه لى لورستانى - ناوچهه ژير ده سالتى يارسانى كه پيشتر وه سيلهه شاخوشين ئيداره ده كرا - هه لدى و له

## يارسان

لورستان بزوتنه و هيك ساز دهكات و پیره و كه رانی زۆر له دوری خوی كۆ دهكات كه دواتر پینگهی دهسه لاتی "موشه عشه عی" تا سرده می سید موحسین دهگاته ناوچه گهلی کرماشان و دورووبه ری. به لأم له میانهی ریگه دا مهولا عهلی جینگهی باوکی دهگریته وه و ته نانه ت سید محمد خانه نشین دهكات به لأم زۆر ناخایه نیت و له سالی ۸۶۱ كۆچی دهمریت كه به كۆچی دواپی مهولا عهلی، دهسه لآت، دیسانه وه ده كه ویته دست سید محمد. له دواپی سید محمد، سید موحسین ده بیته جیگری كه نه مه سرده می هیمنایه تی و لووتكه ی دهسه لاتی موشه عشه عیبه یه. له سرده می دهسه لاتی چل و چند سالی "سید موحسین"، سرتاسه ری خوزستان و به سره و ناوچه گهلی دورووبه ری تا نزیکه ی به غداد و بیهبه هان و کوهکیلوویه و به ندره کانی خلیجی فارس، به ختیری، لورستان، پشکوه و کرماشان ده كه ویته ژیر دهسه لاتی موشه عشه عیبه. و ههروه ها كۆر له دواپی باوك تا سرده می نادرشای نه فشار له ناوچه گهله دا. فخرمانزه دواپی ده كه ن.

سه ره بنجام نادرشا حكومه تی موشه عشه عیبه له ناو ده بات كه ده توانین نامازه به دواپن والی بنه ماله ی موشه عشه ع له رۆژه کانی ناخری سرده می نادری بدهین.

پیویسته بگوتری كه سه باره ت به بانگه شه ی مه هه دو بیه تی سید موحه مده ی نوربه خش و ههروه ها سید موحه مده ی کوری فلاح و ریبازه که یان، هیچ نامازه یان هیچ که لامیک له سه ره نه بنجامدا بوونی نییه و له هیچ شوی نیکندا وهك "خاوه ن زات" ناویان لیته براوه. ته نانه ت له که لامه کانی دوری زاتی "خان تاته ش" یشدا که هاوکات بووه له گه ل یه کگرتنی موشه عشه عیبه و نوربه خشیه، هیچ نامازه یه کیان پی نه کراوه هه ره نه مه ش ده یسه لمیتیت که په یوه ندی یارسان و نه م دوو بزاقه له راستیه وه دوروه نه وه ش که گوايه بنه ماله ی تاته ش به گی به ره چه له که په یوه ندی یان به موشه عشه عیبه کانه وه هه یه، راست نییه، چونکوو بناغه ی بنه ماله ی تاته ش به گی له پردیوه ر دارپژراوه. که تیبینی زیاتر له م باه ته وه له به شی یارسان دواپی پردیوه ر (خان تاته ش) هاتوه.

### حه یه ریبه:

یه کیکی تر له و ریبازانه ی په یوه ندیه کی نزیك و بهرچاوی له گه ل یارساندا هه بووه، ریبازی حه یه ریبه. نه م ریبازه له سه ده کانی حه وته م و هه شته می كۆچیدا له هندوستان، هاوکات له گه ل سه ره تا کانی دوری یه که می سه ره می پردیوه ر، له هندوستان سه ره له ده دات و له دوری دووه می سه ره می پردیوه ردا له ئیران به ره ده ستینیت و گه شه ده کات<sup>۱</sup>.

بنیات نه روسه ر حه لقه ی نه م ریبازه "جه لاله دین حه یه ره" ه که زۆر جار به باوکی شائیسماعیلی سه فه وی دا یه دین. له هه ندیک له سه رچاوه کانی شدا "قوتبه دین جه لاله دینی حه یه ره ی توونی" یان به سه ر حه لقه ی نه م ریبازه

۱- نه م ریبازه له چوار شتواز پیکه اتوه: ۱: خاکسار جه لالی که نه بووتزایی و غولامعه لی شاه ی شی پی ده گوتریت. ۲: دوروه عه جم ۳: مه عسرو معه لی شاه ی ۴: نورانی. نه م ریبازه حه وت پله ی بۆ سه رکه وتن و گه شه کردن داناوه که به م شیره ن: ۱: لسان ۲: پیاله، به مانای خوارده نه وی پیاله ی فقر (هه ژاری) که چوارده یاسای هه یه. ۳: کسوت، که خوازبارده کی داخ ده کرت و مانای مۆری نه بووت ده دات. ۴: کل (خاک؟) سپاردن ۵: جه رزشکاندن که له م پله دا ریره ده گاته پله ی رینمای و ده بیت بگاته خزمه ت یه کیک له سه یه ده کانی بنه ماله ی (میری) نه هلی حه ق و سه رسپرده ی نایینی یاری بیت. ۶: چراغی ۷: نیرشاد (مورشیدی ته واو)

## يارسان

زانیوه<sup>۱</sup>. ههروهها که سائیکیش "قوتبه دین حهیده ری زاوه" یان که گۆزه کهی له شاری "توربه ت حهیده ری" یه به بونیاتنه ری ئه م ریبازه داناهه. "سهید جه لاله دین حهیده ری بوخاری" ناویکیش که خه لکی هندوستان بووه و هه ر له و ولاته ش کۆچی دوایی کردوه، له لایه ن هه ندیک له لیکۆله رانه وه به سه ر حه لقه ی ئه م ریبازه پیناسه کراوه. به لگه نامه میژووویه کانیش ئه وه مان بۆ ده سه لینه ن که هه ر ئه م که سایه تییه، واته جه لاله دینی بوخاری سه ر حه لقه و بونیاتنه ری ئه م ریبازه یه و به وته ی که لامی سه ر نه نجام له بئه رته دا پهیره ی نایینی "دروزی" بووه. "موده رسی عالم" که بۆ خۆی یه کیک له سه ر حه لقه کانی ده رویشانی "خاکسار" بووه سه باره ت به جه لاله دین حهیده ر نووسیویه تی: من له زاری مورشیده کهی خۆمه وه بیستومه که سهید جه لاله دین حهیده ر پیاویکی ئیرانی بووه و ماوه یه کی زۆر له هندوستان سه رقائی پهروه رده کردنی دهروونی و چالاکی نایینی بووه<sup>۲</sup>. ههروهها له "تبیان الحق ایات ولایت" دا هاتوه: ئه م نه زمه "حهیده ری" له لایه ن خوالیخۆشبوو جه لاله دین هیندیسه وه پیکهاتوه و چل ته ن و حه و ته نی شیراز و قوتبه دین حهیده ر که به تۆزیه ی حهیده ری به ناوبانگه په یه ندی به وه هیه<sup>۳</sup>. ههروهها سهید موحه ممد علی خواجه دین له زمانی "موحه ممد باقری سعیدی" یه وه ده لیت: پرسیار کرا سهید جه لاله دین کییه؟ سهید جه لاله دین حهیده ری بوخارانی به گویره ی "عمده المقالات" چاپی حهیده ر ئاباد، کوری سهید ئه بوو زهید کوری سهید یوسف کوری ئه بوجه عفه ر کوری سهید مه مموود کوری سهید ئه حمده کوری سهید عه بدوللا کوری سهید علی عسگه ر کوری موحه ممد نه قییه. که به گومانه وه ده توانین بلیین له سه ده کانی پینجه م و شه شه م و حه وته می کۆچیدا ژیاوه.

که واته ناتوانین ره چه له کی سیلسیله ی خاکسار بگه رتینه نه وه بۆ بنه ماله ی سه فه وییه و نه و کورسی مامانه ی که له به رده ست خاکساره کان دایه، وای ده رده خه ن که نه و تیدیایه که سه ولتان حهیده ری ساوکی شانیسماعیلی سه فه وی بونیاتی ئه م ریبازه ی داناهه، له راستییه وه دووره. ئه لبه ت ئه مه راسته سه ولتان حهیده ر له بنه ماله ی "فه قر" وه باوه گه وره ی، واته شیخ سه فییه دین موریدی شیخ زاھیدی گهیلانی بووه، به لام ههروهها که نامازه مان پیکرد نه و که سایه تییه بونیاتنه ری ئه م ریبازه نه بووه. نووسه ری "ته رایقوله قایق" یش له هه مان "سهید جه لاله دین بوخاری" نام ده بات که موریدی "بهالالدین زکریا ملتانی" نووسه ری فارسی نووسی نیمچه دوورگه ی هیندوستان و موریدی "شیخ شه هابودین سوهره وهردی" بووه که له به زواری ۶۶۵-۶۵۶ کۆچی له "ملتان" کۆچی دوایی کردوه<sup>۴</sup> و نه و له جه رگه ی ده رویشانی جه لالی دا پیناسه ده کات که مه زاری نه و له "ئووچه" ی هیندوستانه و "حاجی زهینولعابدین شیروانی" له وه سفی "ئووچ" ده نووسیت: دیهاتیکه له بیلادی "ملتان" و

۱- قوتبه دین حهیده ری ترونی مورسه وی یه کیکه له سهیده ریژدارن و عارفه به نار بانگه کان که پشتار پشت ره چه له کی ده چینه سه ره عه بدوللا کوری مورسا کوری مورسا کوری جه عفه ر (موسی ابن جعفر) نیسامی شیعه. نه و زاته سه ر حه لقه ی فیرقه ی (حهیده ری) یه. شیخ عه تار که شته رته خزه ته ی و کتیبی (حهیده رنامه) ی به ناوی نه ره وه نووسیوه له شاری (تورن) خوراسان له دایک بووه ماوه یه ک له ته بریز ژیاوه و هه ر له ر شاره کۆچی دوایی کردوه. (لغت نامه ده خدا، حرف ق ص ۱۵۵۵) هه ر وهها موحه ممد مه عسوومی شیرازی ره گه زنامه ی نه و زاته ی له به رگی دووه می لاپه ره ی ۱۳۰ ی کتیبی ته رایق الحقایق دا نووسیوه.

۲- کنجینه اولیا، عبدالله کریم مدرسی عالم، ص: ۱۱۱.

۳- تبیان الحق ایات ولایت (تحفه درویش) ص: ۱۱۴.

۴- تینسیکلۆپیدی ویژه ی فارسی له نیمچه دوورگه، به رگی ۴، به شی یه کم، لاپه ره ی ۵۰۴.

## يارسان

ناوچه‌يه كه له بهشی دووههم<sup>۱</sup> كەش و هوايه‌كي خوشی ههيه و دانیشتوانی زۆرتر ده‌رویشگه‌لی جه‌لالی و دیکه‌ی هیندییه‌کانن. و له‌بەر ئه‌وه‌ی مه‌رقه‌دی "سه‌ید جه‌لالی بوخاری" له‌ویدا‌یه و ئه‌ولاد و سه‌رشاخه‌ی ئه‌و گه‌وره پیاوه له‌و ناوچه‌یه‌دا ژیاون، سه‌روه‌ی جه‌لالیه‌کان و گه‌وره‌ی ده‌رویشانی ئه‌م ناوچه‌یه‌ن. هه‌روه‌ها له‌ ناساندنی "سه‌ید جه‌لال"ی ناوبراودا ده‌نووسیت: "سه‌ید جه‌لاله‌دین" عارفیکی كه‌م وێنه‌ بوو و ئاوێنه‌ی فه‌قرو فه‌نای سه‌رده‌می خوی بوو و له‌ مه‌زه‌به‌ی ئیمامیه‌دا له‌ سه‌واددا نیشتی ده‌کرد<sup>۱</sup>. هه‌روه‌ها له‌ "منتخبات رسایل خاكسار" دا، "میرزا شه‌یدا"، سه‌ید جه‌لاله‌دین به‌ خه‌لكی بوخارا ناو ده‌بات<sup>۲</sup>.

به‌پیی ئه‌م نووسراوانه‌دا ئه‌توانین ب‌لین مه‌به‌ست له‌ جه‌لاله‌دین حه‌یده‌ر، دانه‌ری زنجیره‌ی "حه‌یده‌ری"، هه‌مان سه‌ید جه‌لال بوخارییه‌ كه‌ له‌ سه‌ده‌ی هه‌وته‌م‌دا ژیاوه و له‌ "ئوچی" هیندوستان ئه‌سپه‌رده‌ كراوه<sup>۳</sup>.

"ابن به‌توته" له‌ سه‌فه‌رنامه‌كه‌ی خویدا سه‌باره‌ت به‌ شاری "ئوچ" ده‌لێت: له‌ رۆژگاری ئه‌مه‌رودا، ئوچ له‌ قه‌واری سێ ئاوییدا له‌ ناوچه‌ی په‌نجاب ماوه‌ته‌وه كه‌ له‌ رۆژگارانیدا كوله‌دا زۆر به‌ناوبانگ بووه و نیوی كۆنی ئه‌و شاره‌، گوايه "دیوگره" "دژخودا" بووه كه‌ نه‌قل ده‌كری له‌ سه‌ده‌ی شه‌شه‌می كۆچی‌دا كچی "راجای مه‌حل" له‌ سه‌ر ده‌ستی "سه‌ید جه‌لاله‌دین" شایه‌تیمان دینی و ده‌بیته‌ موسلمان و ئه‌م قه‌لا بۆ ریزان له‌ مه‌قامی ئه‌و به‌ناوی "ئوچا" یان "ئوچ شه‌ریف" بنیات ده‌كری. به‌م بۆنه‌وه ده‌توانین وا ب‌لین كه‌ نیوی نویی ئه‌م ناوچه له‌ وشه‌ی "ئوچای" توڕکی به‌ مانای سێ هابتی<sup>۴</sup>.

هه‌روه‌ها ده‌گوتریته‌ كه‌: "له‌ شاری "ئوچه" شیخ عابید زاهید شه‌ریف قوتبه‌دین حه‌یده‌ر عه‌له‌وی" م زیاره‌ت كرد و خیره‌م له‌ ده‌ستی ئه‌و ئه‌ستاند كه‌ ویده‌چی كۆزه‌زای "سه‌ید جه‌لال سوور پوشی بوخاری" یان هه‌مان "جه‌لاله‌دین حوسه‌ین" ناسراو به‌ "مه‌خدووم جه‌هانان" كۆری "سه‌ید ئه‌حمه‌د كه‌بیر سه‌ید جه‌لاله‌دین سوور بوخاریی" كۆری "سه‌ید عه‌لی ئه‌بدوالموید ئوچ بوخاریی" "٧٨٥-٧٠٧ كۆچی مانگی" بووه<sup>۵</sup>.

ئه‌م زاته له‌ سه‌ردانه‌كه‌ی بۆ كوردستان كه‌ هاوكاته‌ له‌ گه‌ل سه‌رده‌می یه‌كه‌می پریدیوه‌ردا، ده‌گاته‌ خزمه‌ت سوڵتان سه‌هاکی به‌رزنجی و دیداری له‌ گه‌ل‌دا ده‌كات. سه‌ید جه‌لاله‌دین له‌لایه‌ن یارسانه‌كانه‌وه نازناوی "بابا هیندو"ی پێده‌به‌خشیته‌. كه‌ به‌خشینی ئه‌م نازناوه‌ش دوو هۆی بووه: یه‌كه‌م به‌ پیتی یاسای یارسان هه‌ر كه‌سه‌یه‌تییه‌ك كه‌

۱- بستان السیاحه، لاپه‌ره‌ی ۸۷.

۲- تزكړه اعلى، لاپه‌ره‌ی ۱۸۴

۳- نه‌لته‌ له‌ حه‌یده‌ر ئاوی ده‌كه‌بنش‌دا مه‌قه‌به‌یه‌ك هه‌یه كه‌ به‌نیوی «قوتبه‌دین حه‌یده‌ر» ده‌ناسریته و «فوقه‌رای» حه‌یده‌ری ریزی فراوان بۆ ئه‌و جینابه‌ داده‌نن كه‌ جینگای كۆبوونه‌وه‌ی ئه‌وانه و هه‌روه‌ها له‌ «توربه‌ت حه‌یده‌ریه» ش مه‌زاریته‌ك هه‌یه كه‌ وه‌ك به‌شی له‌ زنجیره‌ی حه‌یدری ده‌ناسریته و ئوسه‌ری «دایره‌ المعارف مصاحب» ئه‌م ناوچه‌ی سه‌رته‌تا وه‌ك «زاده» ناساندوه به‌لام له‌بەر ئه‌وه‌ی كه‌ دامه‌زرینه‌ری گروپی حه‌یده‌ری «قوتبه‌دین حه‌یده‌ر زاده» له‌ قه‌له‌نده‌رانی سوڤیه و به‌رچه‌له‌ك توڕكه‌مانی خوراسان بووه له‌وێدا ئه‌سپه‌رده‌ ده‌كریته و دواتر به‌نیوی «توربه‌ت حه‌یدریه» (نیستا یه‌كێك له‌ شاره‌كانی پارێزگای خوراسانه‌ له‌نیزان) دیته‌ نیو میژوو جوغرافیا (دایره‌ المعارف مصاحب، به‌رگی دووه‌م، به‌شی یه‌كه‌م، لاپه‌ره‌ی ۲۰۵۹). هه‌مدوللا مرسته‌وفیش بۆ پێناسه‌ كردنی «زاده» ده‌لێت: «ناوچه‌یه‌كه‌ و دیهاته‌كه‌ نیوی زاویه‌ و قه‌لایه‌کی هه‌ركینی قورس و قایمه‌ و نزیکه‌ی په‌نجا ئاوی به‌ درۆبه‌ریه‌ون و به‌شیکێکی ناوی زۆخانه‌یه‌ و به‌شیکێکی تریش ناوی چا... و مه‌زاری «شیخ قوتبه‌دین حه‌یده‌ر» كه‌ سه‌رشاخه‌ی «حه‌یده‌ریه‌كانه‌» له‌ر ناوچه‌ دا. (تزهت القلوب، لاپه‌ره‌ی ۱۵۴)

۴- سه‌فه‌رنامه‌ی «ابن به‌توته» لاپه‌ره‌ی ۳۷۷.

۵- نینسیکلۆپیدیای ویژه‌ی فارسی له‌ نیمچه‌ دوركه‌، به‌رگی ۴، به‌شی یه‌كه‌م، لاپه‌ره‌ی ۲۳۱۵.

## يارسان

نهم هزره وهرده گريټ نازناويټكي پيټده به خشن. دووهم چؤن نهمو زاته تهمهني زؤر بووه "ههشتا سال" و له هيندهوه سه فهرى بؤ پرديوهر كردووه نازناوى "بابا هيندو" يان ليتناوه. نهم سهردانه، بهرچه چاوكردنى ژيانى جه لاله دين "۵۹۵ - ۶۹۰" ي كؤچى و به پيټى كه لامى سه رنه نجام ده بيت له سالى ۶۷۵ ي كؤچى پرووى دايبت و همر نهميش بؤ يه كه مجار "جهوزى هيندى" به ديارى ده باته پرديوهر. هه نديك سه رچاوه به دهسته وهن كه گوايه جه لاله دين له گه ل فيرقه ي "درووزى" پيټو هدى بووه و باوه رى به هزرى "يه كبووى" هه بووه و همر نهميش بووه ته هؤى نهمه كه ناره زوى سهردانى پرديوهر بكات و پرسان پرسان بگاته نهمو شويته.

جه لاله دين دواى ماوه يه كه نيسته جي بوون له پرديوهر، به نهمى سولتان سه هك بؤ په ربه پيدان و بلاو كرده وهى هزرى "حه يدري" ده گه رپيټه وه بؤ هيندوستان. پير بنيامين له سهردانه كه ي جه لاله دين حه يددر بؤ پرديوهر بهم شيوه به خير هاتنى ده كات:

هندوى تازه يار .... و هس ناماي وه خه ير هندوى تازه يار

دانه يياريت ساير مه تا بار ناوردن په ي جهم به ياي ساحب كار

هروه ها سولتان سه هك سه بارت به پله و پايه ي سه يد جه لاله دين، كه ميواندارى زاتى "داوود" ي كردووه و دواى په رده گرتنى داوود، ماوه يه كه شويټى داوود "ميكا ئيل" ي له پرديوهر پر كردووه ته وه، ده فهرموي:

جه لاي تو دايم نه جه لاي زاخم نيټسا چه توى يارى گوستاخم

نيدن يار داوود وه شاخاى شاخم و هس نازاد مو وه دلى دوساخم

دواى هاتنى سه يد جه لاله دين حه يددر بؤ پرديوهر و گه رانه وهى بؤ هيندوستان، به شيوه يه كه فهرمى و ديار يكارو په يوه ندى فيكرى يارسان و نهمو ولا ته چيټه بيت و دواتر به چوونى بابا يادگار بؤ ولاتى هيند و نواندى چالاكى نايينى له و ولا ته و پيټه هاتنى يارانى "زكرى" په يوه ندييه كه پته وتر ده بيت و په ره ده سينت.

هروه ها كه پيشتر ناماژه م پيټرد، سولتان سه هك ياره كانى خؤى بؤ چالاكى نايينى ده نارد بؤ ولاتانى دور و نزيك، به لام نهمو يارانه به ناوى راسته قينه ي خؤيانه وه نه ده ناسران و همر هه مو بيان خاوه ن نازناوى پرديوهرى بوون و همر نهميش واى كردووه كه له سه رچاوه ميټو وييه كاندا به ناو گه ليټكى ترده وه ناماژه يان پيټه رايټ و ناسينه وه يان دژوار ده بيت.

له كتيټى "تزره اعلى" دا بهم شيوه ناماژه به و راستيه كراوه: همر ياريك زانستيكي پيټه دراو ده نيټردرا بؤ شويټيك، حاجى باوه يسى بؤ كوټستان، سه يد حه يبب بؤ كوردستان، سه يد موحه ممد بؤ نه رده بيل، مير بؤ توركستان، سه يد شه هابه دين بؤ رؤم و سه يد مسته فا بؤ لورستان.

همر له و سه رچاوه دا سه بارت به كه سايه تى "مير" نوسراوه: مير نيټردرا بؤ توركستان، له و ولا ته مير بوو له شويټيكي تر شا بوو، له هند رواله تى مرؤفى بوو، له ملكى نه فغان شا شير بوو، له شويټيك نهمير بوو، ناوى شه ريعت حه سين، ناوى ته ريقه ت شا سه يد جه لاله دين، ناوى حه قيقه ت مير بوو، ناوى مه تعريفه ت پير بوو.

پيټو هدى يارسان له گه ل ولاتى هيند، دواى ده ركه وتنى شاهه ياس "نهمياز" له ناوچه ي "تان" ي هيندوستان و هاتنى نهمو زاته بؤ هه ورامان له سه رده مى "پير قه نبه رى شاهؤبى" نه وه نده ي تر پته و ده بيت. شاهه ياس ناسراو

## يارسان

به "دوده مەردى حەقانى" شامىوان بووه و له سەرەتا يەكێك بووه لە مورىدانى قوتابخانەى سەيد جەلالەدینى بوخارى سەر حەلقە و خاوەن دوودەى فەقیرەکانى خاکسار، ناوى تەریقە تیببەى کەى شاهەياس "غولامەلى شا" بووه کە هەندىک لە کەسان پێیان وایە خەلکى قەندەهار بووه و نووسىویانە مەزارگە کەشى هەر لەو شوێنەى. ئەلبەت جەنابى مودەرسى عالەم لە گەنجینەى ئەولیاى نووسىویەتى غولامەلى شا لە هیندوستانەوه هات بۆ ئێران، ئەلبەت من نالیم خەلکى هیندوستان بووه، بەلکۆ بۆ پەرودەردەى دەروونى خۆى پرووى کردووه ئەو ولاتە و لای پیرەکان و "مورتاز" هەکانى هیندوستان دەرسى وەرگرتووه و دواتر گەراوه تەوه بۆ ئێران و دەستى داوه تە پەرودەردە کردن و رینمایى خەلک.

بەلام مودەرسى عالەم لە دەستى شانکردنى شوێنى لە دایکبوونى ئەو کەسایەتیبە دوودل بووه. بەلام بەپێى کەلامى سەرئەنجام دەردەکەوى کە غولامەلى شا بە رەقەلەک هیندى بووه و دواى سەردانە کەى بۆ پردیوهر فێرى زمانى کوردی دەبیت و بەوتەى هەندى کەس لە دۆلىتى ئێوان نىسلام نابادى غەرب و کریندا ون "غەیب" دەبیت و تائىستاش ئەو دولە لای خەلکى ئەو ناوچەى بە "تووهى هەياس" بەناوبانگە. بەپێى کەلامى سەرئەنجام هاتنى ئەو زاتە بۆ هەورامان و ناساندنى خۆى بە پیرقەنبەرى شاهۆبى بە مەبەستى سەر سپۆردەبى و وەرگرتنى ئیزن بووه بۆ بونیاتنانى ریبازىکى نوێ جیا لە ریبازى حەیدەرى. بابا شاموراد لەم بارەوه دەفرموى:

زات یەکتائیش ها وهستن ئەو تان

فەرزەند شىخ عیسی یانە بساکان

لە شۆینىکتر دەفرمیت :

هەياس ها وه دون شای خواوەندکار

بەو شا کە زاتش خالقەن جبار

وه شارەزویلدا دیت کە چیشش کەرد

وه هیندوستاندا بى وه دوودەمەرد

غولامەلى شا "شاهەياس - دودە مەردى حەقانى" بنیاتی سلسلەى جەلالى کە "نەبووترابى" و "غولامەلى شای" شى پێدەگوتريت، داناو کە هەنووکە لە ئێراندا تەنیا خاکسار جەلالى ریبازى هەیه و لقهکانى تری حەیدەرى ژمارەیان زۆر کەمە و لە هەر کام و چەند کەسێک ماوه تەوه.

لەو جیگە دا کە زەنجیرهى خاکسار دواى تیبەر کردنى قوناغەلێک دەبوا سەر سپاردەى خاندانى میرى بن و جەوزیان لای ئەم خاندانە بشکنن. کە وایە سەر بازنەى کات وه کوو پیر تەریقەت لە لایەن خاوەن خاندانى یارسانى دیارى دەکرى و چۆن ئەم تەریقەتە (حەیدەریه) لە کاتى "غولامەلێشا" (دوودە مەرد حەقانى) لە گەل خاندانى شاهەياسى تیکەلاوه کە وایە خاوەن خاندان جەوز سەرى بەرێزان بۆ پیر دەستەوهر کە لە نەوهى میر ئەحمەد دەشکینیت کە وایە لە دوودە مەردى حەقانى شاهەياس رۆلەى شىخ عیسی بەساکانى لە هەورامان دەردەکەویت کە شروقهى لە یارسان دواى پردیوهر هاتووه.

دواى دوودە مەردى حەقانى شاهەياس کورى شىخ عیسی بساکانى لە هەوراماندا دەردەکەویت، کە بەوردى لە "بەشى یارسان دواى پردیوهر" دا باسى کراوه.

## يارسان

سه بارهت به ياره کانی سولتان سه هاك نهو ناوانه سی که له که لامي سه رنه نجام و تیکسته کونه کانی يارساندا ناماژه يان پیکراوه و له میژوودا هیچ ناماژه یهك بهو کهس و ناوانه نه کراوه، که هر نه مهش بووه ته هوی سه رلیشواری لیکۆله ران و سازکردنی نه فسانه و چیرۆکی بی بنه ما، پیوسته بگوتریت گشت نهو که سایه تیپانه له هه مان سه رده می یه که می پردیوه ردا به ناوه نه زه لیهه کانیا نه وه "ناوه پردیوه ریسه کانیا ن" ناویان لیراوه. به واتایه کی تر هیچ که سایه تیپهك به ناوی نه م دونیا ییه وه بانگی لینه دهه کراو گشتیان خاوه نازناو بوون و بهو نازناوه ده ناسران.

ههروه ها پیوسته بگوتریت که به هوی درێژخایه نبوونی سه رده می پردیوه که نزیك به سیسه د سال ده بیت و ههروه ها به ره چا و گرتنی ته مهنی مرۆڤتیک، هر نه رک و پله یهك له وه ماوه دا به چه ندین کهس سپی دراوه و دوا ی کۆچی دوا یی "جهسته یهك" به رپۆ به ری نهو نه رکه، که به باوه ری يارسانه کان فریشته یهك بووه به نه مری خودا له روی زه ویندا ده رکه وتوه، پیوست بووه له جهسته یه کی تر دا ده رکه ویت و درێژه به نه رکی پی سپی دراوه، بدات. که واته ده توانین بلین، بۆ نمونه فریشته یه کی وه ک میکانیل یان یه کینگ له هفتا و دوو پیر، له سه رته ای سه رده می پردیوه دهه تا کۆتایی نهو سه رده مه پیوست بووه چه ندین "کراس" و "جهسته" بگوتریت، تا بتوانیت نه رکه پی سپی دراوه که ی به جی بهینیت.

بۆ نمونه شهست و شمش خزمه تکاری که مه ر زیرین که له سه رته ای پردیوه ر، خزمه تی سولتان نیسحاقیان کردوه و خوازیاری سه رسپاردن له ده زگای یاری دا بوون و له گه وه پیاوان و ریش چه رموه کانی ناوچه بووگن له دوا ی چه ند سال کراسیان ده رهاورد بیت و به هوی ته مهن زۆر بوون، ته نانته نه یان تروانی بیت به نیوه ی چه رخی یه که می پردیوه ریش گه یشتین و یان مه لا روکنه دین و نه وانی دیکه که له سه رده می به رزه نجهدا ناویان لیراوه تا کۆتاییه کانی سه رده می پردیوه چه ند جامه و قالبیان به ناوگه لی جۆراوجۆر خالی کردیت به لام له که لامي سه رنه نجهدا هر به نیوی "پرموسا" یادیا ن لینده کریت.

که وایه به پی بارودۆخ که له سه رده می پردیوه ر، هه موو یاران پیکه وه بوون و ریی و ره سمی یاریان به جی هاوردگه هه ریه ک له یاران، له پیرستی ریه رایه تی سولتان نیسحاق دا که قالبی به روالته به جی دلیت نهو رۆحه نه چیتته قالبیکی دیکه وه و هه موو کاتیک جیه گی خالی سولتان نیسحاق پر ده که نه وه و نه م رووداوه نه بیتته هوی نه وه که زۆربه ی نیوی یارانی سولتان نیسحاق و جیه گی له دایک بوون و ناشتینان روون نه بیتته وه و فره تر بین به نه فسانه. هه مان شت نه بیتته هوی نه وه ی که زۆربه ی که لامه کانی به رده ست بۆمانی روون نه که نه وه که نهو که سایه تیپه له کام سه رده دا ژیاوه له بهر نه وه ی که هه موویان به ناوگه لی تاییه ت، ناویان لیراوه.

بۆ نمونه که لامیک که له زاری "کاکه پیره" هاتوته ده ر، به هه مان ناوی پیر بنیامین تۆمار کراوه. نه لته ت قۆناغه کانی که لامي دیکه ش هه ن که ده توانین زمانی وتاری نه وان پیناسه بکه ین، وه ک که لامي سه رده می بارگه بارگه که ده گه ریتته وه به کۆتاییه کانی سه رده می پردیوه ره یه چونکه به لگه گه لی به رده ست وه ک شایه تی ده رباردی شافه زل، حاج به کتاش وه لی که له نیوه ی پردیوه ردا فۆرمی گرتوه و نه مانه به هوی باسگه لی ته رحکراو وه ک پیوه ندی رۆحی و مه عنه وی، سه فه ر و هاتووچو و بلا و کردنه وه و پرویا گه نده کردن بۆ شایینی یاری، ناگاداری

## يارسان

---

هه‌بوونی یه‌کتر بوون و شایه‌تییان بۆ یه‌کتر داوه که ئەمه پێشاندهری راستی ئیسدیعاکانی کهلامی یارسانه . هه‌روه‌ها ئاماژه نه‌کردنی که‌سایه‌تییه‌کان به‌ کات و شوینی ژیانیان له‌ سه‌رده‌مانی جۆربه‌جۆردا نه‌و راستیه‌ ده‌رده‌خه‌ن که یارسانی هه‌رگیز روانگه‌ی ناوچه‌ گه‌رایانه‌یان نه‌بووه و به‌پیی فه‌لسه‌فه‌ی یارسانی، پروپاگه‌نده‌یان بۆ نه‌ندیشه‌ی ئینسانی کردووه و خویان به‌ پاسداری حه‌قیقه‌ت زانیوه و به‌پیی هه‌مان بنه‌مایه‌ که بۆ هه‌موو کتیه‌ ئایینییه‌کان ریشز و حورمه‌ت داده‌نین و ته‌که‌رمییان ده‌که‌ن به‌لام فه‌رمانگه‌لی سه‌ره‌نجام وه‌ک رینووسی ژیانی خویان ده‌زانن و نوێژی و تاغه‌تی خویان نزیك ئەم وته‌ی کۆنفۆسیوس ده‌که‌نه‌وه که ژیانى من، نوێژی منه .

تبرستان  
www.tabarestan.info



**فه لسه فهی یاری:**

یه کینک لهو سهره لدانانه که له ناوچهی کوردستاندا به شیوازیکی هیمنانه روویداوه و گۆرانکاریکی بهرچاوی فیکری و کۆمه لایه تی و نایینی لیکه وتوه "شۆرشی یارسانه"، نهم سهره لدانه نایینییه، له سهره تای سه دهی دووه می کۆچیدا به ده رکه وتنی "به هلولوی ماسی" به مه بهستی پاراستن و بووژاندنه وهی میهر په رستهی "میترايسم" دهستی پیکردوه. به هلولول ده فه رموی:

نهم دیوانه مین، نهم واته یاران  
هه نی مه گیلین، یهک یهک شاران

هه ر له م باره وه، یانی تیکوشان بۆ زیندوو کردنه وهی نایینی کۆنی باواییران، بابا سهره ننگ فه رمویه تی:

چه نی نیرمانان، مه گیلیم هه ردان  
مه کۆشم په ری، نایینی کوردان<sup>۱</sup>

بابا یادگاریش فه رمویه تی:

جام بنیاما جه م بییه ن مه میر  
بنامین نافتاو مئاوه رۆ وه تیر<sup>۲</sup>

به هلولول دواي چالاکیه کی زۆر و ماندوونه ناسانه، مزگانی سهره لدانی شاخۆشین لورستانی به یاران ده دات و شاخۆشین له سه دهی چواره می کۆچیدا زوهوور ده کات و درێژه به سهره لدانه نایینییه که ی به هلولول ده دات: به سهره لدانی شاخۆشین جیا له پهیره وانی به هلولول، نهم "خوره مدینان" هیش که دواي "بابهک" ی سهر کرده یان په رته وازه ببوون، له دهوری کۆده بنه وه و نایینه که ی وهرده گرن، هه ر نهمه ش ده بیته هۆی نه وهی که ناوه ندی نایینی یارسان له لورستاندا دامه زری و گه شه بکات<sup>۳</sup>. دواي شاخۆشین لورستانی، چه ندین که سایه تی نایینی وه کو: بابا سهره نگی دوودانی، بابا جه لیلی دوودانی و بابا ناوسی سهرکتی، یهک به دواي یه کدا سهره لده دن و تا سه دهی هه وتیه می کۆچی رپه رایه تی بزافی یارسان ده گرنه نه ستۆی خۆیان. له سه دهی هه وتیه می کۆچیدا سولتان سه هاکی به رزه نجه یی سهره لده دا و پشت به ریکو پیک کردن و سهر له نوێ دارشتنی بنه ماکانی فیکری نهم نایینه ده به ستی. که له م بواره دا زۆر سهر که وتوو ده بی، جیا له وه ش نهم زاته پیروژه کاریگه ریه کی بهرچاوه ی ده بی له سه ر زۆربه ی سهره لدان و بزافه فیکری و نایینییه کانی هاوچه رخی خۆی و دواتریش له ناوچه کانی گیلان، نازه ربایجان، کوردستان، لورستان، خوزستان، تورکیا، سوریا و نیوان دووزی<sup>۴</sup>، وهک بزاف و سهره لدانه کانی حروفیه، به کتاشیه و سه فه ویه<sup>۵</sup>.

۱- سه ره نجام، ده ره ی به هلولول به ندی ۴. نه لیه ت له یه کینک له ده ستنورسه کاندای (نایینی کوردان) نو سه راه که مه به ست له وه ش هه ر نایینی میهره، چونکه میژوری نیران و کورد هه ر یه کینکه و جیا نا کریتته وه.

۲- سه ره نجام، بابا سهره ننگ به ندی ۱.

۳- سه ره نجام، زولال زولال به ندی ۲۸.

۴- هاوکات له گه ل دامه زراندن و گه شه کردنی نایینی یارسان له لورستاندا، چه ندین سهره لدانی جه ماوه ریش روویداوه که رده نگه هه ندیکیان به پیروانی نهم نایینه وه په یوه ندی هه بریوتیت، بز نوره کوشتنی (به ده ری کوری حه سه نویه) حاکی لورستان که بکوژد کانی (کۆزان) بوون. مجمل التواریخ و القصص، ص: ۴۰۱.

۵- واته: ولاتی بین النهرین، میژو پۆتامیا.

۶- قیام و نه زه ت علویان زاگروس، محمد علی سلطانی، ص: ۷۹.

## یارسان

نایینی یاری، لای باوه‌پیتکه‌رانی به ناوه‌کسانی "یارسان" و "کاکه‌بی" و "نه‌هلی حق" ده‌ناسریت و لای خه‌لکانی دهره‌کی و هه‌ندئ له سه‌رچاوه‌کاندا به چه‌ندین شیوه‌ی جوراوجور ناوی لیبراوه وهک: شه‌یتان په‌ره‌ست، ناوپه‌ره‌ست، گه‌بر، نه‌هلی سر، سه‌رسپورده‌گان، عه‌له‌وی، نه‌سیری، نه‌هلی نیاز، غه‌لات و گوران. هه‌روه‌ها "سارلی" که له ناوچه‌ی مووسل و نه‌و ده‌قهره‌نیشته‌جین و له زمانیتکی نادیساردا به‌هوی گوشار و سه‌رکوتی نه‌یارانی نه‌م نایینه‌وه، له شاره‌زورور باریان کردووه و چونه‌ته نه‌و ناوچه‌یه. به‌لام هه‌ر له سه‌ر نایینی نه‌هلی حق ماونه‌ته‌وه.

تورک و عه‌ره‌به‌کان، یارسانه‌کان به "نصاری" ناوده‌به‌ن و ئیترانییه‌کان به "عه‌لی نه‌للاهی" پیناسه‌یان ده‌که‌ن. "پتروشفسکی" یش نایینی یاری به یه‌کیتک له فیرقه‌کانی شیعه‌ی نه‌پرگر<sup>۱</sup> ده‌زانی، که له سه‌ده‌ی نوهمدا سه‌ری هه‌لداوه و شیعه‌کان په‌په‌ردوانی نه‌م نایینه به عه‌لی نه‌للاهی ناوده‌به‌ن. نه‌م زانایه په‌په‌ردوانی یارسان به چه‌ند فیرقه‌ی بچووکت دابه‌شده‌کات و ده‌نوس: له تورکیا به‌ناوی "فولباش" و له نازدربایجان به‌ناوی "قهره‌قویونلو" و "گورنلر" واته "چارکراوان" و له ده‌قهری ورمی به ناوی "نه‌بدال به‌نی" و له قه‌زوبین به ناوی "کاکاوه‌ند" و له مازنده‌ران به ناوی "خواجه‌وه‌ند" ناوبانگیان دهرکردوه<sup>۲</sup>.

به‌لام وشه‌ی لیکدراوی "نه‌هلی حق" له فهره‌نگی "سوفیه" دا به که‌سانیتک ده‌گوتری که پله سه‌ره‌تاییه‌کانی تیگه‌یشتن "شه‌ریعت، ته‌ریقت، مه‌عریفه‌ت" یان تیپه‌رکردووه و گه‌یشتونه‌ته نه‌وپه‌ری تیگه‌یشتوویی، واته "حه‌قیقت". هه‌روه‌ها نه‌م وشه‌یه به مانای که‌سایه‌تی تیگه‌یشتوو له "پازی نایین" ده‌گوتری که له‌لایه‌ن "سولتان سه‌هاک" وه گه‌شه‌ی کردووه<sup>۳</sup>.

"زه‌رینکوب" یش له کتیبی "ارزش میراس صوفیه" دا نووسیویه‌تی: نه‌م جه‌ماعه‌ته "نه‌هلی حق" که له کوردستان، لورستان، نازدربایجان و هه‌روه‌ها هه‌ندیتکیان له هه‌مه‌دان و تاران و مازنده‌ران و خوراسان و فارس دا ده‌ژین، زورکات به "عه‌لی نه‌للاهی" ناویان دهری، نه‌ ته‌نیا له رووی نازناوه‌وه، به‌لکوه به‌هوی داب ونه‌ریت و راو بو‌چوونه‌وه، له‌گه‌ل "سوفیه" دا لیکچوویی و په‌یوه‌ندیان هه‌یه<sup>۴</sup>.

که‌واته وشه‌ی "عه‌لی نه‌للاهی" نازناویک بووه که عه‌ره‌به‌کان و ئیسلامه‌کان به نه‌هلی حه‌قیان به‌خشیه‌وه و نه‌وه‌ش په‌نگه به‌هوی بوونی هزری "مرۆفخوایی" و مرۆفویستی له‌م نایینه‌دا بووبیت.

لیزه‌دا پیویسته هه‌ندیک له سه‌ر هزری "مرۆفخوایی" و "یه‌کبوویی" و فه‌لسه‌فه‌ی "دژنادژن"، هه‌روه‌ها په‌یوه‌ندی "عه‌لی" به‌م نایینه‌وه روونکردنه‌وه‌یه‌کمان هه‌بیت. راسته که عه‌لی له‌م نایینه‌دا یه‌کیتکه له "ته‌واوه" کان و پله‌ی "خوایه‌تی" پیدراوه. به‌لام نه‌مه هیچ په‌یوه‌ندیه‌کی به‌بوونی هزری ئیسلامگه‌رایی له‌م

۱- غلاه اشیهه.

۲- اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پتروشفسکی، کریم کشاورز، ص: ۳۲۵.

۳- سه‌ گفتار تحقیقی در نایین اهل حق، مینورسکی، ص: ۳۸.

۴- ارزش میراس صوفیه، عبدالحسین زرینکوب، ص: ۷۰.

۵- مرۆفخوایی، یک بوویی، وحدت الوجود.

۶- تناسخ اللروح.

## يارسان

نايينه دا نبييه و ده گه ريتته وه بۆ فلسفه فهی "دؤنادؤن" كه به پيی نهم ساوه ربه خوداوه نهد، له ههر چه رختيكددا "دونيتكددا" له له شيكي پاكددا و له سيمای كه سيكددا له سهر زهوی دهرده كه وي و ريتنمايي و ريبه ري مرؤفه ده كات و به ره وه سهر كه وتن هانی ددها، كه واته "عهلی" به كيكه له "سيماكان" كه زنجيره يان له "نادهم" ی باوكی مرؤفه وه دست پيده كات و پاشان ده گاته: نوح، نيراهيم، موسا، عيسا، عهلی، موحه ممد و كه سايه تيبه پيرؤزه كانی نه هلی حهق<sup>۱</sup>. تينگه يشتن له م هزر و فلسفه فهيه روونی ده كاته وه كه پيرؤزبوونی "عهلی" لای نه هلی حهق، هيچ په يوه نديسه كي به نيسلام گه راييه وه نبييه و هه له يه كي گه ورديه نه گه ر نايني يارسان به يه كيك له فيرقه كان و ناينزاکانی نيسلام دابنريت. شتيكي وا نه گه ر له دريژه ی ميژوودا، له لايه ن هه نديك له په يره وانی يارسان يشه وه گو ترابي، به مه به ستي كه مكرده وه ی شو گوشار و كؤسپ و هيژشانه سووه كه له لايه ن نيسلامه كانه وه به به رده وامي خراوته سهر نه هلی حهق<sup>۲</sup>.

عه ليؤللاهييه كان به رده وام له گه ل مؤسلمانه كاندا<sup>۳</sup> سهری نه سازيان بووه به شيوازيك كه قيزيلباشه كانی ناوچه ی "دريسم" كه عه ليؤللاهييه هه رگيز په يره ی تور كه كانیان نه كردووه.<sup>۴</sup> نه لبه ت نه مه نه له به ر نه نديشه و نايني نه هلی حهق و ده مارگرژی و دوگماتيسم به لكوو وشك بوونی ري و ره سمی نايني نيسلام له ميژووی خويدا بووه.

له واقع دا هيچ حه قيقه تي وجودی نبييه كه نكوولي له حه قيقه تي پيشتر يا دواتری خوی بکات، له به ر نه وه ی كه هه موو ناينه كان و نه نديشه گه ليك كه له ميژووی مرؤفايه تي دا سه ريان هه لداوه، هه ريه ك ديانی به راستی نه ويدي دا دانه وه. بۆيه ده توانين بليين گوشار و سه ركوتكردي نه هلی حهق هيچ كات له لايه ن مؤسلمانانی راسته قينه وه نه بووه به لكوو شو شيوازه رو به رو بوونه وه و سه ركوتكرده، وه سيله ی كه سانيكي به روا له ت مؤسلمان، نيوی گه وره پياوانی نايني يارسانيان - چ له ماوه ی ژياندا و چ دواي مردن يا كوژرانيان - وه ك گلاو چه په ل "پليد" برده وه. نه گينا له نايه تي<sup>۱۳</sup> سوورته ی حوجه راتيش دا هاتووه: "نه ی خه لکی نيمه، نيوه مان وه ك جه ماعه ت و قه بيله دروست كرد بۆ نه وه ی يه كتر بناسن به لأم خو شه ويست تريني نيوه لای خودا، يه كتاپه رست- تريني نيوه يه". بۆيه ده توانين به پيی نايه تي قورناني پيرؤزيش شو برؤا بسه لمينين كه ته نيا حه قيقه ت له كن خودای گه وره دا پيرؤزه.

"ويپرت بلووشر" له سه فه رنامه كه ی خويدا ده نووسيت: من له گه ل به ربرسي فيرقه ی نه هلی حهق دا پيوه نديسه كي يه كجار گه رمم هه بوو و جيگای متمانه ی وي بووم. شو روژتيك به منی كوت، نه مه به نه ييني لای خوت بميني به لأم عه ليؤللاهي له حه قيقه ت دا مؤسلمان نين به لكوو خاچ په رست. كاتيک كه عه ره به كان له نيوه ندي سه ده ی

۱- تمجده كان.

۲- به وتی قورنان: (و ان الله خلق نادم علی صورته)

۳- سه سال در ايران. كنت دوگوبينو، ص: ۸۸.

۴- بۆ ياراستنی نه مانه ت، ناچار بووم وشه كه به هه مان شيوه كه بوو به نينمه وه له حاليكدا كه وا نبييه و نه هلی حهق به نه نديشه ی كراوه نه ك ته نيا له گه ل هيچ ناين و نيوا دتلندا كيشه يان نبييه به لكوو هه مووی نه وانه به به شيك له خويان ده زانن.

۵- كرد، مينورسكي

هوتومي زاييني دا په لاماري ئيرانيان دا و بهزه بري شمشير خدلكيان كرده مؤسلمان، بريك له خاچ پرسته كان بهروالته شاهه تيمانيان هينا و نيوي هه زره تي "عەلى" يان له جيگهي "مه سيح" دانا.<sup>۱</sup>

نهم باسه نه تواني هه له ش نه بي و پيشاندهري نه نديشه ي كراوه ي ناييني ياري له باري سرؤف پروايسي و قبوولي حقيقت بيت و بؤچوونتيكي بهربلاو له لاي يارسانيه كانه وه نيشان بدات.

باس كردن له هيمما و نيشانه كان، يه كيك له بنه ماكاني زماني وتاري له "سهره نجام" دا كه وهك رواله تيك له راهه كردن ماناي ته مسيلدا خوي ده نوتني و له باري جوانكاريه وه، رهنگ و رواله تيك ي فره زهريف به سهره نجام ده به خشيت. له واقع دا، هيمما يا نيشانه، به پاراستني ناوه روكي خوي وهك حقيقت، هه بوون ده به خشيت به شته ي كه كه وتوته به رباسي ته مسيل و به پيي هه بووني نه و واقعه حقيقيه، هه بوون نؤبؤكتيو ده كاته وه.

زمانی وتاری سهره نجام، وینه کاری حقیقه تیکه له وپه راهه كرده وه بؤ روونكرده وه ي مينتاليتي سرؤفايه تي كه به وینه كيشاني خوي رؤشنايي و تيشك ده خاته سر نه و شته ي كه ده روونيه و به واتايه كي تر حقيقه تي نهيني خوي به هيمماكان پيشاني تيمه ده دات.

له سهره نجام دا هه هه بوونتيكي باسكراو به شيوازيكي هه تا هه تايي له گه له هه مو نه و شتانه ي كه ره مزو نهيني - يه كاني جيهان و نافراندنه، پيوه ندييه كي ره چاو نه كراوه ي هه به كه بؤ نه و كه سه ي ناگاداري نهيني يه كان نه بيت ماناي ناييت و له واقع دا نه و هه بوونه، ناوينه به كه بؤ تيشك خسته سه شتيك كه به ده دست نايه ت. له راستي دا هه مو جيهان له روانگهي سهره نجام دا، نه وعيك هه بووني له يه كچوويه كه به زماني وتاري هيمما باسي ليكراوه و هه مو نه و شته ي كه له م قابله دا باسي ليده كات حقيقه تيكه له هه بووني كه نه وه ده خاته بهرچاو و زانست به خوينه ري راسته قينه ي خوي ده به خشيت. بؤ به بي كه لك وهرگرتن له هيمماكان نه و ده ركه وه دي نايه ت.

"سهره نجام" به ته مسيل و هيمماي "نيسراقي"، نه و شته ي كه نه بي له عيرفان و كه شف و شهود بؤ مالك روون بيته وه يه كجا له قالب هيمما دا پيشان ده دات و له هه مان كات دا تؤ ده بات به ره و زه ربايه كي بيكه ران كه ده سپيكي سه رگرداني و هه زاري تويه بؤ ده ست پهيدا كردن به حقيقت.

يارساني له چوارچيوه ي سرؤفايه تي خوي دا، هه رگيز به شيوازيكي ته واو، خوي به به شيك له نه نديشه ي ياسا نازانيت كه به هؤي نه وه نازادي خوي له ده ست بدات و بكه ويته داوي يه خسيربووني فيكري. هه مو شيوازي نه و پيداويستيه كه بؤ پهيدا كردني ده سه لاتي ته واو به سه ر وردو درؤشتي ياسا.

له واقع دا، به كاربردني ياسا و ريسا، به شيوازيكي مؤرالييه، هه مووي بؤ گه شتت به نارمان و له ريگه ي هه نگو هه لگرتن به ره وپيشه. "كوركونوف" ي رووسي سه باره ت به م ديره ده لئيت: "ياسا، هه ره شه كردنه له بهرزه وه ندي و هه روه ها نه خلاق، بايه خدانانه بؤ بهرزه وه ندي. به لام له شيوازي سهره تايي دا به واتاي فورماسيوني تاكايه تي دي ت و نه خلاق وهك بنه ماي بروا و هه روه ها جواني رو به رو بوونه وه كه پيداويستي هه بووني سرؤف و سرؤفايه تيه خوي پيشان ده دات و هه مان باس نه بيته هؤي ري زگرتن له "ته واوه تي" و قبوول نه كردني خراپه و

## يارسان

خراپي<sup>۱</sup> له تاكه كاني كومه لگاي ياري دا و به شپو ازى پيداويستيه كه بژ دروست كړدى پيوهندي و ليك نزيك بوونه و خوي دهرده خات و ناشكرا ده بيت.

نهم پيداويستيه و هك بايه خ له نيو تاكه كاني يارسانى دا سره هله دده كه تهنانه ت بارودوخي تايبه تى زمانيش كه بايه خه كان ده گوريت نه يتوانيوه كاريگه ريبه تيبه كى له سره دابنى.

به پيچه وانه ي ثابنى نيسلام كه نه و كه سانه ي كه دژايه تى له گه لدا ده كهن به ناپاكيان نازانى. به و ته ي شيخ نه مير:

ميړدى نازاده راگهش به رد نه و سره      ميړدى نازازاد وه ياري نه و وه دهر

له شوي نيكي تر دا ده فرموي:

نه گهر نايين وي ت وه خاس مه زاني      وه نايينى كه س به د نه وانه ي

بناغه ي باوه رى ياري، ريزگرتن له مرؤقايه تيبه كه ده توانين راستى نهم باوه ر له ته وهرى خوناسى و "مرؤخوايي" دا كه بنه مای فيكرى نهم نايينه يه ده ست نيشان بكه ين.

دهس و دلى وي ت بكه ره شه ره      هره كاري به ده نانه مه كره<sup>۲</sup>

شيخ نه مير ده فرموي:

هره كه س دهس و دل چهنه ش يار نييه ن      نه دوكانى يسار خسه وهر دار نييه ن

پابه ندبون به بنه ماكانى مرؤقايه تى له نايينى ياريدا له و ته ي "باوه شه مس" به م شپوه باسكراوه:

يارانت نه و هم ناچان توهمه ته      زالم نه وانه ي نه راي زلله ته<sup>۳</sup>

هروه ها له شوي نيكي تر دا ده فرموي:

هره كه نه جه مدا بونيش كدره ته      وه كه لام حق نه بوش سوبه ته

نه و وه هامقه ولش نه نيو حورمه ته      پالارو خواران نه بوش موبه ته

به شش بور تو نه بوى قسودره ته      بره ژش وه ره نگ ژاره و مافه قه

كه واته يار ده بي له هيچ هه لومهرج و بارودوخي كدا، فيكرى ناروا و بي بنه ما وهرنه گريت، بوته و ه ي "خراپه" لاي نامو بيت و وشه يه كه به ناوى "گومان" بوى بي مانا بيت. نه گهر بتوانيت نهم قوناغه برپيت، ده گاته پله يه كه كه راستيه كاني بژ دهرده كه وي ت و ناتوانيت به پيچه وانه ي نه و ه ي حه قيقه ته، هيچ شتيك بليت. بابا ناس ده فرموي:

نه و يه كه مه ويندى خيانه ت چه م      چه يانه ي يه كتر مه بو دي بي زه م

۱- يه كيك له ته و دهره كاني وينينى ياري، باسى نه برونى موله ق برون و نيسبى برون هه بو ده كانه كه مرؤقه له چوارچيوه يه كى گشتگر ناتوانيت باسى خراپى يا باشى شتيك بكات له بهر نه و ه ي كه له روانگه ي ته واره تى و به وينينى كراوه، هيچ شته يه كه ناتوانى له حيكه ت خالى بيته و ه. نه و ه دور له گومان نييه كه باستك له يه كه كومه لگادا و هك بايه خ سه ير بكرت به لام كومه لگايه كى تر را سه يري نه كات. بزيه يارسانى ده لن خولقنه رى جرانترين و ناشيرين ترين، هره يه كيكه.

۲- كه لامى دهره ي بارگه بارگه، به ندى ۱۵.

۳- سه رنه بجم، ديوانى بابا ناس، به ندى ۵۷.

## يارسان

واته شاردنه وهی راستییه کانی نایینی، نه رکی هه ر یاریکه و "سر" پۆشی له خیانهت دورمان ده خاته وه. ههروه ها پیر نه جمه دینی پارسی ده فهرموی:

جهوزشان وه دهسته ن سه رچشمه ی نیلی یاری نه که ران وه فه ندو فیلی<sup>۱</sup>

نهم بۆچوونه وا له مرۆڤ ده کات که وه لامي خراپه به چاکه بداته وه و هه ر نه مه ش ده بیته هۆی پهروه رده ی دهروونی بۆ باشتر بوون و گه یشتن به پله یه کی نه خلاق ی بهرتر تا نه و جیگای که یار خراپه به چاکه وه لام بداته وه و چاک به عه شق و نهوین. له م باره وه شیخ نه میر ده فهرموی:

نه و مه و اچۆ دهر د تو باچه گیان په ری تو سوده په ری نه و زیان

هه لاج وه ک سه مبولی یه کبوی فه رمویه تی: باش بزانه که خودا وه ند خوینی منی بۆ نیوه ره وا کردووه. بمکوژن تا پاداشتان بدن و منیش بگه مه ته باهی. له م دونیادا، بۆ موسلمانان هه کانه هیچ چاکه یه ک له کوشتنی من چاکتر نییه<sup>۲</sup>.

هه وره ها له "نه نیل" دا گو تراوه: بیستو تانه که گو تراوه چاو له به رامبه ر چاودا و ددان له باتی ددان، به لام من پیتان ده لیم له هه مبه ر ناپیاودا وه ک خۆی مه بن و هه ر که س زله ی له لای راستی نیوه دا، لای چه پیشی بۆ بگرن<sup>۳</sup>.

به کورتی ده توانین بلین: مرۆڤایه تی و مرۆڤدۆستی یه کیکه له ته وه ره سه ره کییه کانی نایینی یارسان، که نه م هزه له سه ده ی چواره م و پینجه می کوچیدا دارپژراوه و له سه رده می سولتان سه ها کدا گه شه ی کردووه. سولتان سه ها ک له م باره وه ده فهرموی:

په ی تو یلی هه زار دره خت پاچیمه په ی حق مه وری تیغم دوو دیمه<sup>۴</sup>

هه ر له م باره وه بابا ته میووری بانیا رانی ده فهرموی:

یاران مه ر نه وسا ته میوور دلشاد بۆ نازادی عالمه دادره سی داد بۆ<sup>۵</sup>

له م نایینه دا، هزی مرۆڤ دۆستی و ریزگرتن له مرۆڤ، په یوه ندی به "نه خلاق" گراییی و به خشیینی پله یکی هه ره بهرز به مورالیته وه "نه خلاقیات" هه یه.

نه خلاق له نایینی یاریدا ریبازیکه بۆ پهروه رده کردنی که سایه تی په یه وه ان له هه موو بواریکدا، نهویش پهروه رده کردنیکی وه ها که بگاته نه و په ری له خۆیردویی و خۆبه خشی له پیناو بهرزه وه ندی مرۆڤایه تی به گشتی و یاران ی هاو نایین به تایبه ت، که نه مه ش به باشترین شیوه له یه کگرتویی و یه کبونی<sup>۶</sup> یاران له "جه م" دا ره ننگ ده داته وه. نه مه ش میراتیکه که له نایینی میترانیسم بۆمان ماوه ته وه. له و نایینه دا هه ر که سیک بگاته پله ی

۱- سه رنه نجام، دره ی بارگه بارگه، به ندی ۶۲.

۲- مجموعه ئیپار حلاج، قاسم میرا خوند، ص: ۱۵.

۳- انجیل متی، باب پنجم، ایه های ۲۸، ۳۹.

۴- دیوانی عابدین، به ندی ۱۱۴.

۵- دیوانی ته میووری بانیا رانی، ددستنوس.

۶- وحدت الوجود.

## يارسان

شەشەم، واتە "مىھەر پويايى" ئىتر خۆى بە ھىچ نەتەوہیەكەوہ گرى نادات و خۆى بە نەندامى ھىچ نەتەوہیەك نازانىت، بەلكو ھەست بە پەيوەستبوونى خۆى بە ھەموو مرۆڤەكانەوہ دەكات و ھەموو شوپىنىك بە ولاتى خۆى دەزانىت<sup>۱</sup>. ھەر بەم شپوہ كەسىكى يارسانى بەپىي فەلسەفەى دۆنادۆن باوہرى وايە كە بوى ھەيە لەم "كراسە - جەستە" دا نەندامى نەتەوہیەك بىت و بە زمانىك بدووت، بەلام لە جەستەيەك و لە شوپىنىك و لە ناو نەتەوہیەكى تردا بژىت و لە جەستەكەى پىشترىشيدا لە شوپىنىكى تر بوو بىت. لەم بارەوہ خەلىفە دەميار دەفەرموى:

نە جەم ئەو زانوى يەكتر بدان ھىز  
تا پەى باقى تۆ بکسەران ناخىز<sup>۲</sup>  
ھەرەھا باباناوس دەفەرمىت:

وہ ئەدەب وە جەم بنىشدئ بى غەم  
پەى يەك بکەردئ دەسبارى وە ھەم<sup>۳</sup>  
كەواتە "جەم" لە ئايىنى يارساندا تەنيا شوپىنىك نىيە بۆ كۆبوونەوہى "ياران"، بەلكو سەمبولىكى ئايىنىيە كە ھزرى يەكبوونى يار و ياران بەدى دەكا و پەردە لە سەر چاوى باوہرپىكەران لادەبا، لە "يار" دا دەياتنوتىتەوہ دەديانگەيەننئە ئەو ناستەى كە بتوانن سىماى "يار" لە رووخسارى "ياران" دا بدۆزنەوہ<sup>۴</sup>. پىر عەزىزى ھودانەبى دەفەرموى:

وہ ديدارى يەك بىمشان بشۆران  
مەولام مەدەو كام بۆ ديدەداران<sup>۵</sup>  
شىخ ئەمىر دەفەرموى:

مەن كە سەمەدم نە چەرەى يارەن  
جە نامان لوان كاوہم چ كارەن  
عابدین دەفەرموى:

مىزدان پشتى براى، مووہ بە موو بەستە  
دەست و بىمیان بە جەمالى يەكترى شوستە<sup>۶</sup>  
ئەلبەت "جەم" لە ئايىنى يارىدا تەنيا كۆبوونەوہیەكى ئايىنى نىيە، بەلكو پەيرەوانى ئەم ئايىنىيە بەكۆبوونەوہيان لە "جەم" دا مەجالىك پىكدىن بۆ چارەسەركردنى زۆر لە كىشە و گرتە جۆر بەجۆرەكانى ناوخۆ و دەرەكيبان<sup>۷</sup>. كەواتە جەم جيا لە بەھاي ئايىنى، بايەخىكى ھەرە گرینگى كۆمەلايەتیشى ھەيە و شوپىنىكە بۆ يەكگرتوبى و يەكىتتى پەيرەوانى ئەم ئايىنى. بە فەرمودەى پىر بنامىن:

پولى ھام دلى، پولى ھام دلى  
بىدئ بنىشم پولى ھام دلى  
ئايىنى زىلان سەدەرىم جلى  
چە جەم ھاسل مۆ گردى موشكى<sup>۸</sup>

۱- بىغ مەر، احمد حامى، ص ۸۸.

۲- دىوانى بابا نارس بەندى ۵۴.

۳- دىوانى بابا نارس بەندى ۶۲.

۴- ھزرى (مرۆڤخوابى) لىردا خۆى دەنوئىنى.

۵- كەلامى دەورەى بارگە بارگە، بەندى ۷۰.

۶- دىوانى عابدین بەندى ۹۵.

۷- سە گفتار تحقىقى در ئايىن اهل حق، مىنورسكى، ص: ۴۴.

۸- دەورەى قەردلتاس، بەندى ۸.

## يارسان

په پیره وانی یارسان "تاکه خوایی" له "زۆرینه باوهړی" دا ده بینن، به پیتی هم بۆچوونه نووری خوا له هم موو شتی کدا، تنانته له ناژهل و دیارده سرووشتییه کانی شدا بوونی هیه، به لام له هر شوین و زمانیکدا هندی سرچاوهی به هیتز هن که توانایی و کارامه یییه کی بالآتریان هیه و نور و ذاتی خوا له هم جوړه شوین و سرچاوانده له ناستیکی بهرتر و به هیتز ترده ده ده که وی. بۆ نمونه له "کۆمه لهی خور" دا هه تاو کارامه یی ته وای هیه بۆ ده رکه و تن و سه قامگیر بوونی نور و هیتزی خوا، هر نه مهش بوو ته هوی تهوی که "هه تاو" له نایینی یارساندا ریزی ته وای هه بیته و به پیروز دابنریت. پیره مزبار سه بارهت به یه کبویی و زۆرینه باوهړی "تکسر" ده فرموی:

هزار یهك خودا هزار یهك پیره  
خودا یه کیوهن پیر هر یهك پیره<sup>۴</sup>

شیخ نه میر ده فرموی:

هر یار بی یاوهر بنیشو وه تاک  
یاوی بی یاوهر زوو مهبو هه لاک

ته لتهت بناغهی باوهړ به "کۆ" و دور که و تنه وه له "تاک"، که له نایینه داوه بهرچاوه ده که ویت، له لایین سولتان سه ها که وه له سه دهی حه و ته می کۆچیدا دانراوه و نه وهش به مه بهستی پاراستنی کۆمه لگای یاری و دور خستنه وه له خو به زل زانی په پیره وانی بووه. سولتان ده فرموی:

عالم پهی خدمت نیا چهی ده مه  
نه زیش یووه نان چهی یاری ده مه

پیداگری له سر هم بۆچوونه هوی نه وه که له هم هزه دا تاک په رستهی و خو به زل زانی بوونی نه بیته، تا پاره یه که زیاره تی مه زاری که سایه تییه کانی، به که سایه تییه کانی ده وهی پر دیوه ریشه وه بگره، له نایینه دا بایه خی پینه دریت و باو نه بیته<sup>۵</sup>.

هروه ها هه بوونی باوهړ به "ته و او نه بوون" له نایینه دا یه کیتی تره له خاله جوان و بایه خداره کانی که بوو ته هوی نویوونه وهی بهر ده وام و دور که و تنه وهی له به جیمان و دوا که و تووی. له راستیدا بنیاتی هم هزره له سر رزگار کردنی عه قل و نه ندیشه له زه نجیری خورافات و دوا که و تووی دانراوه. چونکه خورافهی نایینی یه کیکه له خاله سه ره کییه کانی دوا که و تووی مرؤف. هیتز و ده سه لاتیش، له هر چه شنیک، ده توانیت بیته هوی لادان و خو به زل زانی و له خو ده رچوون، که واته هم دیاردهش ده بیته کۆنترول بکریت و نیزی ده رکه و تنی پینه دریت، تا له چوارچیهی مرؤفایه تیدا بینیته وه. چونکه نه گهر و نه بیته ده بیته نامرزی ک بۆ دابین کردنی بهرزه وهندی تاکه که سی و داسه پاندنی بۆچوونی تاکه کهس به سر کۆمه لگادا، نه مهش یه کیکه له گه و ره ترین و مه ترسی دارترین دوژمنه کانی یاری و یارسان. سولتان سه ها که سه بارهت به هیتزی نارده وای تاکه کهس ده فرموی:

۱- وحدانیت.

۲- کسرهت.

۳- مه نزمه شمس.

۴- سه رنه نجام، که لامی ده وهی هه فتهن، بهندی ۲۲.

۵- له باره عابدین دوی و درگرتنی هزی یاری گوتیه تی چیر زیاره تی گومبه زه قورینه کان ناکات:

دی ناکم زیارهت به گلی گومتان له جهم دوینم بیاله وده لزه تان



## يارسان

زۆر بەرز بى و كولت عود و چنارى لازمه دەبىرن ئەو بە مشارى<sup>۱</sup>

يەكئىكى تر لە تايبەتمەندىيە سەرنج راکيشەکانى ئايىنى يارى، سەربەستى مەژۆنە لە وەرگرتن يا وەرئەگرتنى ئەم ئايىنە، بە واتايەكى تر، مەژۆنە بۆ پەيرەوکردن يان نەکردنى ئەم ئايىنە سەربەستى تەواوى پيئەراوه و پەره پيئەدانى ئايىنى يارى لە رووى زەير و زۆرەوه بەشتىكى قىزەون لە قەلەم دراوه و ھەر كەسيك دەبى بە مەيل و رەزامەندى خۆى ئەم ئايىنە وەر بگري و بىتە ناو حەلقەى "ياران" ھە. لەم بارەوه بابا ناوس دەفەرموي:

ياگەو رادارى وە زوور نەرانان يارى نەكەران پا قەھر و قاران<sup>۲</sup>

شىخ ئەمير دەفەرموي:

يارى جەنەتەن نازار نەدارۆ كەسى وە كەسى كارى نەدارۆ

ھەرەھا پير ئەحمەد دەفەرموي:

ياران نەكەران يارى وە زوورى خاسەن غولامان رەژيان چەنوورى

ئەلبەت نەرىتى بە دەس چوون "سەر سپوردەگى" يانى قوربانى کردن لە جياتى "سەردان" و نامادەبوون بۆ كورنوش بردن لە بەرانبەر "حەقىقەت" دا، بۆ ھەر يارىك پيويستىيەكى ئايىنى گرینگە، كە دەبى ھەموو پەيرەوان ئەنجامى بدن، بەپيئ ئەم نەرىتە ئايىنيە، ھەر كەسيكى يارسانى دەبى "پير" و "دەليل" يكى ھەبىت، كە بەم شيوەيە تەواوى "ياران" وەك حەلقەکانى زەنجير پيئەكەوه گري دەدرين. كەواتە يارسانى، خاوەن ھەر پلە و پايەكى ئايىنى بيت، پيويستە "پير" و "دەليلى" ھەبىت. بۆ نمونە تەنانەت خودى سولتان سەھاكيش وەك يارسانىيەكى ئاسايى نەرىتى سەرسپوردەگى بە جى ھيئاو. شىخ ئەمير سەبارە بە پەيوەندى "پير" و "مورىد"<sup>۳</sup> دەفەرموي:

پير و تالبي پەروانە و شەمەن دەسى يەك بۆسان خاكەو پاى ھەمەن

و يا سولتان سەھاك دەفەرموي:

بە كەلام نەرم كەن سەرى ئاسينى بۆ ميتان بيژن وەكو يا سينى<sup>۴</sup>

ھەرەھا پير رۆستەم سو دەفەرموي:

يارى و كەلام جاي گفتوگووون وەشا پا كەسە وە ياريش خوون<sup>۵</sup>

۱- سەرنەنجام، دىوانى عابدين، بەندى ۱۳۰.

۲- دىوانى بابا ناوس، بەندى ۳۶.

۳- تالپ، تلبە.

۴- دىوان عابدين، بەندى ۱۳۸.

۵- كەلامى دەورەى بارگە، بارگە، بەندى ۷۲.

## نه‌زەل پێش له خیلقت (ئافراندن)؛

له باسه‌كان پێشوو ئاماژه‌مان به‌وه كرد كه فه‌لسه‌فه‌ی ئافراندن لای گه‌ل و نه‌ت‌ه‌وه جۆراوجۆره‌كاندا به جیاوازییه‌کی نه‌زۆر و به شێوه‌گه‌لی تایبەت و به زمان، فه‌ره‌ه‌نگ و باوه‌ر و بۆچوونی پێوه‌ندیدار به ناوچه‌ی جوگرافیای ژینگه‌ی هه‌ر نه‌ت‌ه‌وه‌یه‌ك باسی كراوه كه له چوارچێوه‌ی "ئوستوره" خۆیان ده‌نویسن. ئەم چیرۆك و ئوستوره‌گه‌له كه قه‌ناعه‌ت پێكه‌ری مێشك و هزری مرۆڤ ب‌بوون و دوور دیمه‌نێك له رازی شاراو‌ه‌ی چو‌نیه‌تی ئافراندن و پرسه‌كانی میتافیزیك، به‌رده‌وام به دوا‌ی و‌لامێك بۆ شروقه و شه‌رمی ئه‌و شتانه‌ن وا خۆیان دوور له ده‌ست و ده‌س نه‌كه‌وتنی ده‌نویسن. "میه‌ردادی به‌هار" سه‌باره‌ت به ئوستوره ده‌لی: "ئه‌وه ده‌سته‌واژۆیه‌کی گشتیه‌ی و باوه‌رگه‌لی پیرۆزی مرۆڤ كه له قو‌ناغی تایبەت له گۆزانه‌كانی كۆمه‌لایه‌تی و له سه‌رده‌می كۆ-مه‌لگاكانی به‌ناو سه‌ره‌تایی له‌خۆه ده‌گرن، كه سه‌ر هه‌لدین و باوه‌رگه‌لی پیرۆزی جه‌ماوه‌ری پێك دین. ئوستوره ته‌نانه‌ت له سه‌ره‌تایی‌ترین ناستی خۆی پره له گێزانه‌گه‌لیك كه زۆرجاران پیرۆزن و سه‌باره‌ت به خودایان و ژێواره‌كانی سه‌رۆی مرۆڤ و بوویه‌ر و رووداوه‌كانی باوه‌ر پێ نه‌كراوێكن كه له سه‌رده‌می سه‌ره‌تایی و له كاتی روودان به چو‌نیه‌تییه‌کی جیاواز له گه‌ل چو‌نیه‌تی سه‌رده‌می ناسایی و ئیستاكه ئیمسه روویان داوه و ده‌-رته‌نجامه‌كه‌ی ئافرانندی جیهان و ئیداره‌ی وی بووه یا له گه‌رانی دوور له ده‌ستی داها‌توو روو ده‌ده‌ن. ١ كه وابوو ئوستوره و‌لامێكه بۆ پرسیا‌ره‌كانی مێشكی مرۆڤ له سه‌ر ره‌مزو رازی ئافراندن و چو‌نیه‌تی مێژوو‌ی ژیان و كرده‌وه‌ی ژێواره ماوه‌رایه‌كان له سه‌ر زه‌وی، كه چی و‌لامی ئەم پرسیا‌رانه له چوارچێوه‌ی هێمار و نیشانه‌ی تایبەت و وینه‌هاوردنه‌وه به شێوه‌گه‌لی جۆراوجۆر گوتراوه تا به شێوازی عه‌ق‌لی و به زمانی ئایینی، ئە‌گه‌ر و بکه‌رو بنه‌ره‌تی پێك هاتنی كایینه‌ت په‌یداو به‌یان بکه‌ن، جا له‌به‌ر ئه‌وه كه ئوستوره‌كانی له‌م جۆره گوتراوی كه‌سانێكن وا بۆ خۆیان خاوه‌نی هێزو توانایی ناسانی و میتافیزیکی بووگن، هه‌موویان له یه‌ك ده‌چن و هاوسانیه‌كن، چونكه سه‌رچاوه‌كه‌یان یه‌ك شت واته هێزی ره‌ها و مو‌تله‌قی زاتی خوداوه‌نده.

به‌لام به‌هۆی جیاوازی فه‌ره‌ه‌نگ، زمان و شوێن و ناوچه‌ی ژیان شێوازی ده‌ربیرینی ئوستوره‌كان له‌لایه‌ن كه‌س و تاكه‌كان تا راده‌یه‌ك جیاوازیان هه‌یه. زۆر مه‌درسه‌گه‌لی زانستی سه‌باره‌ت به ئوستوره و پرسه‌كانی پێوه‌ندیدار وه‌كوو ئۆهمرېسم، بلاو‌كردن و به‌ربلاوه‌یی، بنه‌ماخو‌ازی، مه‌كته‌بی وینه‌هاوردنه‌وه، به‌راورد بنیات نراون كه سه‌رقالی ناسینی ئەم پرسه‌ بووگن. ئوستوره له‌گه‌ل ئە‌فسانه و پرسه‌كانی پێوه‌ندیدار له‌گه‌ل خۆی جیاوازه، به‌-هۆی ئه‌وه كه ئوستوره هه‌لقو‌ل‌او له سه‌رچاوه‌كانی بیروبروا، ئایینی و بروا‌كانی گه‌ل و هه‌لگه‌راو له روانگه‌ی ئه‌و گه‌له له سه‌ر پرسه‌كانی پێوه‌ندیدار به ماوه‌را و میتافیزیكه به‌لام ئە‌فسانه پالپشتی ئیمان و باوه‌ری ئایینی جه‌-ماوه‌ری له‌پشتدا نییه و ته‌نیا به مه‌به‌ستی پر‌كردنی كات و خو‌ش هات و خو‌ش كردنی كات و ساتی خه‌لكه و هه‌لگه‌راو له بۆچو‌نه ئایینه‌كان نییه. به‌لام ئوستوره‌كان پێوه‌ندیان به ئافراندن هه‌یه و لای نه‌ت‌ه‌وه‌كان پێناسه-گه‌لی تایبەتیکی پێكه‌ینه‌اوه ئوستوره‌ی ئافراندن لای نه‌ت‌ه‌وه‌ی بابیلی ته‌واوی هه‌ستی له سه‌ره‌تاوه له‌ناو ده‌زانن به‌ناوگه‌لی "ناپسو" و "تیامیت" كه له تێكه‌ل‌اوی و هاو‌باوه‌شی و هاو ئامی‌زی ئەم دووانه هه‌وه‌ل "موو مرو"

١- پزوهشی در اساتیر ایران، مه‌رداد به‌هار

## یارسان

پاشان له "حمو" و له "حامو" دروست ده کړین، له دووانه شنه نشار "ناسان" و کیشار "زهوی" به دونیا دین. <sup>۱</sup> نوستوروی نافراندن له چاوی نه ته وهی هیندیش بهم شیوهیه که له سه ره تاوه "هیرن گربه هه" بوو، له کاتی دروست بوونی، تاکه خوی نافراندن بوو، <sup>۲</sup> له سروودی نافراندیش واشی کراوه که هم جیهانه دره نه نجامی جوراوجور بوونی که سیتیکی نه وه لئی و سه ره تاییه و داکوکی کراوه که له سه ره هیر شتیکی راست و بزوینهر یهک و هه ره ها له سه ره هیر شتیکی ریکه و هیر بالنده یهک له سه ره ته واری جیهانی ره نگاورهنگ ته نیا یهک زات حوکم ده کات. <sup>۳</sup>

نوستوروی نافراندنی هیلپنیش وا به بیان ده کا له ده سپیکدا شتیکی جگه له بو شایی نه بووه، تاریکیه کی به فراوان هم مو شوینیکی له خۆوه گرتبوو" له ناو دلئی هم تاریکه سا مانا که دا نیلا هه ی گایا "زهوی" دیته ده ر، پاشان خودایانی نورانوس "ناسمانه کان" و پوتت "ده ریاکان" پیتک دین. <sup>۴</sup>

که و ابوو زۆره ی نوستوروه کانی گهل و نه ته وه جیا جیاکان راز و بنه رته ی نافراندن له سه ره تاوه بو ئاو و توو زانیوه. وه کوو نوستوروه کانی هیندی، بابیلی، میسری... قورثانی پیروزی ش نامازه بو هم بابه ته ده کا و به سوورده ی هوود و نایه تی <sup>۷</sup> ده فهرموی: "خوداوه ند زهوی و ناسمانی له شه ش رۆژان نافراند و عهرشی وی له ناو بوو". ریگوه داش ده لئی: "له سه ره تاوه تاریکی له ناو دلئی تاریکی شراوه بوو، هیچ نیشانه یه کی دیار له بهرچاو نه بوو، هم مو شوینی ئاو بوو". نوستوروه ی نافراندن لای گه لی میسریش هیر بهم شیوه بووه: سه ره له لدانی ناتوم Atum خودای سه ره کی هیلپو پو لیس له ناو دلئی ناوه سه رگه رده کانی نان nun بووه، پاشان ناتوم له - سه ر نیراده ی خود، خۆی نافراند... ناتوم به فرده دانی ناوی زار کورپی خۆی شوو shu و به غسیان کچی خۆی ته فنوتی Tefnut به دونیا هینا... شوو و ته فنوت دایک و باوکی گب "geb" و نووتن "nut" که نووت خوتشک و هه ره ها هاوسه ری "گب" بووه.

نوستوروه ی نافراندن له نایینی یارسانی که چرکه ساتی "کن فیکون" وه کوو وینه ده کیشی و به یانی ده کا هه ر له سه ره تای نافراندن \_ واته چرکه ساتی نافراندن \_ یان هه ر نه و نه زه لی کاینات باسی رووداوه کان ده کا، به - شیوه یهک که له نایینه کانی دیکه به و روونیه باسی لئ نه کراوه. له روانگه ی یارسانی سه ره تا ته نیا هیریکی زل و گه وره به ناوی "دور" بووه که هم هیرده ی وهک خوداوه ند یا هیری ره ها و موتلهق ناساندوه.

نه و هیرده نیراده ی کرد خۆی ناشکرا بکا و خۆ بنوینی و به و مه به سته ش ته قیبه وه لیک بووه وه. له ته قینه وه ی هم خاله نوورانییه \_ واته دور کاینات دروست بوو، که له سه ر لووتکه یدا هیریکی به ناوی هیری موتلهق به سه ر کاروباری ویرا حاکمه و تیکه کانی چی کراو که هه ساره کان و کاکه شانه کان له خۆوه ده گری له و هیرده سه ره کی و سه ره تاییه باره مند، هۆی نه وه ش ده گه رپته وه بو هم راستیه که هم تیکه گه له له سه ره تای نافراندن هه ر له و هیرده موتلهقه جوودا بوونه ته وه. به وینه کردنی چرکه ساتی نافراندن و نیراده ی سه ره له لدانی خوداوه ند که گه نجی

۱- فرهنگ اساطیر ناشور و بابل

۲- ریگ ودا پیدایش جهان ماندلای دهم سرود ۲۱

۳- ریگ ودا سرود نافرینش ماندلای سوم سرود ۵۴

۴- اساطیر یونان پرلن لیدی

## يارسان

شاراوهی روانگه و نایینی یارسانییه و به "عالمی دور" ناوی لی دهبری، به شپوهی خواره وه له لایین گه وره کانی  
نم نایینه شی ده کری و بهم جوړه شروقه کراوه" شیخ نه میر ده فرموی:

نه له وح نه قهلم نه یار نه نه غیار      پادشام نه دور بی دور نه ده ریا بار  
نه گالای گال بی نه چرای چر بی      تا چند وقت پادشام نه دانهی دور بی  
پربنیامین ده فرمیت:

دامم دا نیشا ..      خواجام الله بی دمام دا نیشا  
نه به حر دوری شیپام نهو پیشا      دورمان راما خواجام پیش کیشا

ده کری و ابلتین که همه موی نهو نایینانهی به درژیایی ژیانی مروقیایه تی دا سه ریان هه لداوه باسیان له پاش خیلقه -  
ت به داوه کردوه، به لام نایینی یاری له سر و له دوری به رده تی نه زدللی پیش نافراندن و چو نییه تی پیوه ندی  
نیوان خودا و مه لاییک زور نو سراوه و گوتراوه. به باوه ری نه هلی حق، به ته قینه وه و لیک بوونه وهی دور "حه -  
قیقه ت" \_ "کنت کتزا مخفیا فاحبت ان اعرف" و به دنیا هاتی همستی ته واوی خو لقیندراوه کان "جیماد،  
گیا، نازدهل و مروقه" در نه نجام و به ره می تیکه و پاره ی نهو دوژنه.

له راستیدا به له نارادا بوونی یه کتاپه رستی نیشراقی و باوه ژ به وه که سهیری هر شتیک بکه ی خودا ده بیینی  
ده گه یه نهو ناکامه که هه بوون و نه بوون حه ققه و به شیک له ذاتی نیلاهی له ناو دللی نهو شته شاره وهیه. هه -  
لسو و کوه تی کرداری نه م پرسه له روانگهی یاری وه کوو شو ریشیکی فیکری له هه ل و مه رجی کاتی سه رده می  
پردیوه شیاوی باس و گرینگی پیدانه، که چی ره خنه گرتن و لیکو لینه وه سه ره لدا نیک بووه به رانه ر نه ریت په -  
رهستی و خاله کانی پیوه ندیداری و نایینی یاری به نسبی دانانی ته واوی مینتالیته گه لی نامه ژه پیکرا و به -  
درژیایی میژوو که بیوونه داردهستی خه لک، نه م راستیه به بیان ده کا که خودا وهند جگه له هیزی موتله ق له کاتی  
ناساندنی خو ی، له کایینات بلا وهی کردوه و له ناو دللی هر نافراندراویک خو ی نوواندوه و تیکه یه ک له ذاتی  
خو ی به نیسبه ت حه قیه تی نهو شته به یادگار داناه، که چی هیژو فراوانی نه م حه قیه ته "زه ره یا زات" له  
مروقه دا گه لیک زورت ره. له راستیدا له روانگهی یاری ژیان و پیوه ندیه کانی مه وجودی به مانای تیک شکاندی  
بت و بتپه رستی و سه رقان بوون به پیوه ندیه نینسانیه کانه و دکوو پر بایه خترین پرسه نامه ژه پیکرا و له مه ر  
مروقیایه تی، جا له بهر نه وه یه که خودا وهند له چوارچیوه و قالیبی مروقیش هیژو توانای خو ی ده نوینی. عالمی  
دور و ته قینه وهی که له روانگهی یاری ده بیته هوی ده ست پیکردنی پرۆسه ی نافراندن پاش تیپه ر بوونی چهن دین  
سه ده راستیه که ی له لایین زانستوانانه وه ده رکوت و وینه ی ته قینه وهی دور و به دنیا هاتی کایینات بهو شپوه  
که له نایینی یارسانی باسی له سه ر کراوه، هه لگیرا و بهم جوړه سه پیندرا راستی وته ی گه وره کانی یارسانی له  
حهوت سه د سال له مهو پیش چو نییه تی ته قینه وهی دور که به "بیگ به نگ" "big bang" ناو داره سه رده تا له  
سالی ۱۹۹۵ وینه ی ره سم کرا، واته پاش نه وه که تیلیسکوپیی ناسمانی هابل له نووری شین، سوور و سه رو ی  
سوور له ته باریکی زور بچو وکی فهزا "sface" به قات ده نکینکی خو ی ۳۴۲ وینه ی هه لگرت. شوینی وینه

## یارسان

گرته که کاسه‌ی شیوه‌ی فله‌کی "کوئستیر" \_ دویی نه‌کبر \_ دیاری کرا له‌بهر نه‌وه که تا راده‌یه‌ک راست وه‌ستاهه له‌سهر لاپه‌ره‌ی کاکه‌شانی ریگای شی‌ری و دووره له‌ نور و تۆزی کوی کاکه‌شانه‌وه. له‌م وینه‌دا ۱۵۰۰ کاکه‌شان به‌ دووری ۵ میلیۆن سالی نووری تا قه‌راخه‌کانی کاینات تۆمار کرا. سی‌سال دواتر دیسان وینه‌کان هه‌ر له‌و سی‌نوره و هه‌ر له‌ هه‌مان شوینی ناسمان دووپات کرانه‌وه به‌لام روانینس شه‌بجاریان بۆ ۱۰ میلیارد سالی نووری بۆ پیشه‌وه بوو. هه‌ر له‌م کاته‌دا هه‌ساره‌ ناسیکی ژاپۆنی نه‌رم نه‌فزاریکی بۆ کوئمیۆته‌ر نووسی که ده‌یتوانی دوو وینه‌ له‌ یه‌ک شوینی ناسمان له‌گه‌ل یه‌ک به‌راوه‌رد بکا له‌م ره‌وشته هه‌موو شته‌کانی دوو وینه‌ که پاک ده‌کرینه‌وه، جگه‌ له‌ نووریک که له‌ یه‌ک وینه‌دا تۆمار کراوه و له‌ وینه‌ی دیکه‌دا نه‌کراوه. کاتی وینه‌کانی هابل له‌ لایه‌ن شه‌م نه‌رم نه‌فزاره‌وه نالنیز کراو لیکدرايه‌وه، شتیک که که‌وته به‌رچا و نوخته‌گه‌لیکی نوورانی له‌ ناوه‌ندی یه‌ک یه‌ک له‌ کاکه‌شانه‌کان بوو که له‌ وینه‌ی به‌رانبه‌ر دیار نه‌بوو<sup>۱</sup> نه‌لته‌ت شیشکاویژیک که ده‌ره‌نجامی ته‌قینه‌- وه‌ی بیگ‌بەنگ و له‌ ناسماندا هه‌بووه له‌ لایه‌ن دوو زاناو فیزیکزانی تاقیگه‌ی بیل له‌ سالی ۱۹۶۴ خویا کرابوو که چی دواتر شه‌م دۆزینه‌وه به‌هۆی سه‌ته‌لایتیکی شه‌مریکی ناسراو به‌ Cosmic background explorer یا به‌ کورتی "COBE" که له‌ مانگی نوڤه‌مبه‌ری ۱۹۸۹ له‌ مه‌داری زه‌وی جیگه‌ر کرابوو ته‌واو کرا. شه‌م سه‌- ته‌لايته بری به‌لگه‌ی حاشا هه‌ل نه‌گری دۆزیه‌وه که له‌ شوڤه‌ و شیکردنه‌وه‌ی یه‌کی له‌ خاله‌کانی ناسایی شه‌م تیوریه که جیهانی ببون به‌ ته‌قینه‌وه‌یه‌کی گه‌وره به‌ناوی بیگ‌بەنگ و له‌ ۱۵ میلیارد سال له‌مه‌وپیش ده‌ستی پیکردوه یارمه‌تیه‌کی ئیجگار زۆری ده‌دا<sup>۲</sup> سه‌ته‌لایتی COBE به‌ پیوانی تۆفیر کردن و نال و گۆری تیشکه‌- کانی نووری ده‌ورانی سه‌ره‌تایی که نابینریت و ته‌نیا له‌ شه‌پوله‌کانی رادیۆ و مایکرووھیچ دیاری ده‌کری شه‌ویش له‌ زمانیک که له‌ ته‌مه‌نی ته‌نیا ۳۰۰ هه‌زار سال تیپه‌ریوه و ته‌بار بارستی که له‌ به‌راوه‌رد له‌گه‌ل حه‌جی شه‌م رۆژه‌- ی زۆر بچووکت بووه به‌دوای به‌راوه‌ردکردنی جیاوازی و تۆفیرگه‌لینک که له‌ گولف و گواشتن و قورسایی تایبه‌تی شه‌و کاتی کایناتدا بووه گه‌راوه.

له‌سه‌ره‌تاوه زه‌یه‌کی زۆر گه‌وره به‌لام به‌قه‌ت نوکی ده‌رزیه‌ک هه‌بووه که دواتر به‌پینی فۆرمولای شه‌نشتان  $E=MC^2$  به‌ره‌به‌ره بووه به‌ مه‌تریال. "هیژای ناماژیه که زه‌ بی ره‌ه‌ند و بی جه‌سته‌یه بۆیه ده‌کری بری هه‌تا هه‌تا زۆری له‌ شوینیکی ئیجگار بچووک جیگه‌ی بکه‌ینه‌وه". که چی جیرمگه‌لی نیستا و نه‌مرۆ که وه‌کوو هه‌ساره‌کان، سه‌بیاره‌کان، مانگه‌کان، ره‌ش چاله‌کان، کوواساره‌کان، پالسه‌اره‌کان، هه‌وره ناسمانیه‌کانی نیوان هه‌- ساره‌کان، تیکه‌گه‌لی تۆزای، مولکوله‌کان، شه‌تۆمه‌کان و بی ژمار جووری تری مه‌تریال که به‌ میلیاردها کاکه‌- شانی دیتراوی فه‌زای نیوان هه‌ساره‌کانی کایناتی نادیار یان له‌خۆوه ده‌گری، پیک هیتاوه. شه‌م سه‌ره‌تایه له‌ ۱۰ چرکه پاش کۆترین سه‌ره‌تا ده‌ستی پیکردوه و تا کاتی که کات ژمیتری نافراندن گه‌یشتوته ۱۰ چرکه درێژه‌ی کیشا. کاتی کاتژمیتری نافراندن له‌سه‌ر ۱۰ چرکه بووه، کاینات به‌خیراییه‌کی شه‌وتۆ په‌ره‌ی سه‌ندوه و گه‌وره

۱- شگفتیه‌ی جهان ابراهیم ویکتوری

۲- اسرار کائنات ابراهیم ویکتوری

## یارسان

بووتەو که له ۱۰ چرکه له قاتی یەک ئەتۆم گۆرانی بەسەر هاتووە بۆ پرته قالیك "واتە یەک تریلیۆن جار گەورە-تر".

ئەم تەقینەو دیە بە شویتنیکی چاوەروان نەکراو هەرە ناباوەرانه بچووک بە بری هەرە ناباوەرانه زۆری وزە لە گە-رمایەکی چەندەها تریلیۆن پلە لە بازنەیهکی کاتی زۆر زۆر بچووکتر لە تریلیۆمی چرکەسات رووی داوہ. دواتر ئەم وزە یە بوو بە کووارک و تیکە گەلیشە لە کاتی خۆیدا پیکەوہ ناویتە بوون و پرۆتۆن و نۆترونیان پیکەیناوە کە زۆربە ی ئەمانەش لەبەر پیکدادان لە گەڵ دژە تیکە خۆیان بە خێرای لەناو چوون و وزە کەیان بە شێوہی فوتونگەلی نووری رھەا و نازاد کراون.

بەمەشەوہ ئەتۆمەکانی هیدروژن و هیلینۆن دواتر لە گەڵ یەک ناویتە بیوون و بە شێوہی هەسارە و کاکەشانەکان وا ئەمڕۆ کە کایینات و جیھانی هەستی نێمە پیک دینن خۆیان نوواند. پیر بنیامین ئەم بابەتە ی لە کەلامی چاخێ "پیرە و پیرالی" بەم شێوہ شروڤە دەکات کە دوا ی تەقینەوہی دور لە تک و وردیلەکان دەبنە سەرچاوە یەک بۆ بە دی هاتنی نەستیرەکان و چەرخی نجومی، بەرێزیان دەفرمیت :

خەواسە و جەبجوعون	بنیامینەنان خەواسە و جەبجوعون
نەوسا شام بەرشیا چە دورە و بتوون	ئەز ویم بیام چە ویم بیم نگوون
دورپش شکاوا شای بی چەنو چوون	شانا بی وە چەرخی ستارە ی سکوون
ستارەش سازا چە یاران فزوون	پە ی سەما و زەمین ئەز کەرد وە ستوون

تا کو ئیستا زانست نەیتوانیوہ ولامی ئەوہ بدات کە ئەو تیکە زۆر زۆر بچووکە ی وزە کە بناغە و بنیاتی جیھانە بۆخۆ ی چلۆن پیک هاتووہ و سەرچاوە کە ی چییە و دەیان پرسیاری دیکە ی پێوہندیار بەم تیکە گەلە زۆر بە هیژە، بەلام یارسانی ئەوہ وەکوو هیژی موتلق یا خوداوەند دەزانن. ئەم تەقینەوہ یە کە نزیک بە پازدە یا بیست میلیارڈ ساڵ لە مەو پێش رووی داوہ بە بیگ بەنگ "Big Bang" ناسراوہ و لەم رینگاوە وزە ناڵ و گۆری بە-سەرداھات بوو بە مەترپال و دەستی کرد بە پەرەسەندن تا کاکەشانەکانی پیک هینا، بە پیتی و تە ی زانایانی زانستی ناسمانی ئەم پەرە سەندنە لەبری خالدا بە خێرایەکی نێزیک بە ۱۸۶۰۰۰ ماویل لە چرکەدا کە خێرایە نوورە درێژە ی هە یە. تیشکی ناشی "بی ئەزموون" لە تەقینەوہ ی بیگ بەنگ لە سەرانسەری جیھان بلاوہ ی کرد کە چی بەھۆ ی پەرەسەندی بەردەوامی کایینات ئەوہندە هیژە کە ی لاواز بووہ تەوہ کە گەرما کە ی تەنیا ۳ پلە ی سەرۆ ی سفری موتلقە، "واتە ۲۷۰ پلە ی سانتیگرادی ژیر سفر" و درێژی شەپۆلە کانی لە نووری بە چاویینراو بۆ نیشانە گەلی شەپۆلی رادیۆیی گۆراوہ. ئەم تیشکە بەستینە ناسمانیە Cosmic background radiation بۆ جاری هەوہل لە لایەن دوو زانستوان کە لە کۆمپانیای موخابراتی ئە ی. تی ئەند تی "AT 8T" لەسەر پرسی لەناو بردنی دەنگی بەردەوامی تەلەفۆن نیشیان دەکرد، دۆزرایوہ. گرنگی ئەم دۆزینەوہ تا ئەو رادە بوو کە ئەم دوو زانستوانە واتە "ئارنو پینزیاین" و "رابیرت ویلسۆن" خەلاتی نوویلیان بردوہ.

میراتی "بیگ بەنگ" بەھۆ ی رادیۆ تلیسکۆپ پیناسە دەکری و تەنانتە تەلەفزیۆنیکی ناسایی لە خانوودا دە-توانن ئەوانە ناشکرا بکاو وەری بگری. رەوشتە کە ئاوا یە کە دەبی تەلەفزیۆنیك کە پێوہندی دراوہ بە نانتینیکی

## يارسان

ناسماني روشن بکهين و دواي دؤزينه و هې که نالتيکي خالي که وين و رادهي رووناکي و پينه ي که ناله که که مي بکه -  
ين، له سه دايه کي زهره گه لي نوري و روشنايي يا به فزه کي سه رشانه که و پينه ي راديويي پاشماوه ي ته قينه وه که يه  
که هه ر له سه رته اي نه و سه رده مهي وا نه توم دروست بوو له مه و داي نيوان کايينات شيئاو دهره له به رده مهي نه و  
رووداوانه که يه که خووله ک پاش ته قينه وه ي سه رته ايي روويان داوه و به کوي ۴ يا ۵ خووله کي خاياندوه گه رما  
له ۱۳۰۰ ميليون دابه زيوه بؤ ۶۰۰ ميليون پله ي "کلوين" و له ماوه ي نزيک به ۳ خووله ک هه مووي کايينات  
به شيويه تراو درهاتوه. له م سوپه که يهانيه که دا فؤتون "Photon" يا يه که ي توندي نور رووي له نزم بوون  
ناو به م جوړه دهره ت و دهره تاني به پروتون و نوترونه کاندا تا له گه ل يه که ناويته بن و ناوکي نه توم دروست بکه ن  
و به م شيوه بؤ ماوه ي يه که ميليون سال کايينات به رده و ام له دوخي په رده سندن و بللاوه بوونه و دا بوون و له هه مان  
و له هه مان کاتدا روژ له دووي روژ ساردرتر بوونه و تا نه و کاته ي هه مته ي بؤ نزيک هه مته ي هه و ا بگات و راده ي  
گه رمای بؤ ۳۰۰۰ پله ي کلوين دابه زي. له م پله ي گه رمادا فؤتونه کان وره ي خويان نه و هنده له ده ست دا که نيدي  
ناتوانن ريگا له ناوکي نه توم کان بو راکيشاني نليکرتون بؤ لاي خويان بگرن. به رده به ره جوړگه ليتک له نه تومي  
هيدروژن و هيليوم دروست بوون و به م جوړه، سه رده مهي مه تريال به و شيوه که نه مپرؤ نيتمه ده يناسين ده ستي  
پيکرده. يه کيک له دهره نجه مه کاني پيکه اتني نه توم، دوور کردني توي نيوه رووني که يهاني بوو که چي به دووي  
نه و هدا فه زا رووناک و قابيل به ديتن کرا.

له ماوه ي که متر له يه که ميليونيومي چرکه پاش ته قينه وه ي سه رته ايي بيگ به نگ و تا ۲ چرکه دواتر گلوانه -  
کان به هوي مه لاتي وزه و، هيژي زله وه، کوارکه کانيان پيکه وه پيونه و اتا پروتون و نوترون و دژه زهره کان پيک  
بينن. گه رما له ۱۰ تريليون پله بؤ ۱۰ ميليارده پله دابه زي، مه تريال و دژه تريال له يه کياندا و به له ناو بردني  
يه کتر فؤتونه کانيان دروست کرد که چي هيژي زوري نه مانه بؤ ريگرتن له پيک هاتني نه توم به س بوو. له يه که  
ميليون تريليون تريليوني چرکه پاش بيگ به نگ کايينات وه کوو زه رياهه کي گيژاوي تراو له وزه \_ مه تريال بوو  
که چي گه رما که ي ۱۰ تريليون جار زورتر له گه رمای خوړ بوو. له و کاته دا ته نيا دوو هيژي سه رده کي به سه ر رهوتي  
کاروبار زال بوون، يه کيان هيژي راکيشان و نه وي ديکه هيژي نه لکرتونوکلير "electronuclear" بوو که نه -  
مه يان بؤخوي له تيکه لاي دوو هيژي گه وره و توانا "Strong force" و نه لکرتونو نيک به ره هم هاتبوو. له  
شروقه و شيکرده وه زانستيه کاني وته ي "سه رنه نجه م" ه و وه کوو بابه ته کاني تري سه رنه نجه م پاش حهوت سه د سال  
زانست تووانيويه ناماژه به هه ندي له خاله کاني بکا و روويان بکاته وه. بينامين ده فهرموي :

داود شام سه هاک نه ده يچوور تار	نه ده يچوور تار
مه ييلش زيبا وه جه م ميړدان قه تار	حشمت جوري يه خ ناورد وه کار
نازيم نه له ست نه ويش که رد گودار	خيزناش تاوشت توفان قه هار

بينامين له چرکه سات و جيهاني تاريخي ناو ده با که هه ستي و کايينات ي له خو ده گرته وه، هه مان مه تريالي  
تاريک يا وزه ي تاريخي که هه ساره ناسه کان باسيان ليکرووه و نيبراهيم ويکتوري ماسته ري دايناميکي هه و او  
راويژکاري ته کنيکي نسا جيهاي نه مريکا و ناسا له کتيبه به نرخه که ي خوي \_ فيروز نادري جيگري تاقيه گه ي

## يارسان

جيت پرڏپالشنى ناسا له سمرى پيشه كى نووسيوه \_ ناماڙه پي ڪردووه. مه ترپالتي تاريك كه له وتسه كاني يارسانى به عالمى دهيجوور نارى لي ڊهبريت و چندين جار ناماڙه پيڪراوه له ماناي وشه يسي خويدا واته جيهان و عالميڪ وا كهس ناگاو زانبارى لهسهر نيهه. جيهانى رهمز و رازيا ههمان جيهانى پاش ليڪ بوونهوهو ليڪ ڊايرانى دور كه ماوهيهك له قهيران و گيڙه \_ كه ڊهرنهجامى تهقينهويه \_ بهسهر ڊهبا و بهرددوام بهرهو سارد بوونهوه ري ڊهپيو و له ناكامدا دهگاڻه يهخووناك واته پلهى سهوڙ بهستن. داوود دهفهرموي :

نازيز بي گهرد	بنيام شا سههاك نازيز بي گهرد
جوشناش قهار قهتره ي سهخو بهرد	نه خانه ي دهيجوور وپش يهكتاو فهرد
په ي جهمي ميڙدان مهيلش زيا وه نهرد	ماسناش چواربهحر ڊهر ساعت وه جهرد
بي وه تهخته يهخ ميڙدان نه گير بهرد	نا سهخت سهردى گ جامه شان مهرد

ليڙهڊا وتهى سهرنهجام له سارد بوونهوهى كايينات پاش تهقينهوه يا ليڪ بوونهوه باس دهكا كهچي "نيسراهم ويكتوري" له كتيبي "عهجاييبي جيهان" وا ڊهلي : نهو شته كه ڊهرهتيان، گوركه و جهرگه ي بو پيڪهاتنى كايينات ناماده كرد سارد بوونهوه، گهشه سهندن و پهريه سهندنك بوو كه بهدواي بيگ بهنگ رووي دا، نهگهچي كايينات نهوهنده ساردهو بوو كه پلهى گهرماي نيتساي تهنيا ۳پله له سهروى موتلهق واته ۴۵۶ پلهى فارنهایت ڙيري سفره.

تهلته له شويتنيكي ديكه ي وتاره كاني يارسانى له جيهانى «دهيما» ناو ڊهبا كه رهنهگه ههمان جيهانى «دهيجوور» بي بهلام بهراي نووسهر دهكري جيهانى «دهيما» ناماڙه بو قوناغيتكي ديكه له جيهانى تاريكي بيت كه چي زانستي مروڙ تا نيتساي نهيتوانيوه به تهواوي رووني بكا و بيناسي. بهلام جيهان دهيجوور كه خاوهن خيره ده كاني يارسانى، شروڙه و شيان ڪردووه بهم جوڙه هاتووه : كه له سالي ۱۹۰۵ نالبريت نه نشتاين له تيوره بهناو بانگه كه ي باسي نهوهي كرد كه كايينات سهرقالي ٺال و گوڙن و بهرهو بي سنوره كان پهريه دهستين، دواتر له لايهن نيدوين هابل ههساره ناسي نه مريكي و له ريگاي ديتنهوه كاني خوي له كاكه شان كان و ههروهه ها به كه لگ وهرگرتن له ڊاپليڙ پشت راست ڪراكه جيهانى ههستي له حالي پهريه سهندنه و ته نانهت به پيچه وانهي چاوه پروانیه كان خيڙايي نهو گهوره بوونهي كايينات رووي له زياد بوونه، ڪرانهوه كه نهك پلهي نيگاتيفي نيهه كه چي راده و خيڙايي گهوره بووني رووي له زياد بوونه. له راستيدا وا دياره كه خيڙايي نه مروڙ له سهڊا ۱۵ زورتره له پلهي گهوره بووني له شش ميليارڊ سال له مهو پيش، لهم قوناغهدا زانايان بهدواي راقهيه كي زانستي ده گهڙان، به پهي نهوه كه هو ي ههر خيڙايهك هيڙيڪه، له کاتي نيتسادا زانايان هو ي سهره كي نهو رووداوهيان بو هيڙيكي نه ناسراو و نه ڊوڙراو ده زانن كه سه چاوه كه ي وزه ي تاريكي يا وزه ي نيگاتيف يا ته نانهت وزه ي گوماناويهه. هه بووني مه ترپالتي تاريك يا جيرمي ون بووگ نه تهنيا خيڙايي به روالته له راده بهدري ههساره كان له دهوڙوبهري كاكه شان كان راجه ده كات كه چي تيوره كاني له مهر سه چاوه و چاره نووسى كاييناتيش پشت راست ده كات، نه م توڙينه گه له پيشان نهڊا كه مه ترپالتي تاريك له سهڊا ۹۰ تا ۹۶ ي جيرمي كايينات پيڪ ڊيني.



## يارسان

به راست مه‌تريالتي تاريخ له چ شتيك دروست كراوه، دوو جوړ نيحتمال ههيه، يه كيان ماچووه كانن "جيرمگه‌لي نه‌خته‌ر فيزيكي قورسي ناوېر له ده‌وربه‌ري كاكه‌شان" كه جرمگه‌ليكي گه‌ورډن و له هه‌ساره‌كاني بچووك تا ره‌ش چاله‌كاني هه‌وراوي زور قورس له‌خووه ده‌گرن و له مه‌تريال‌گه‌لي ناسايي كه مه‌تريالتي بارپووني يان ناوه پيټك هاتوون. دووه‌مياڼ ويپه‌كانن "زه‌ره‌گه‌لي قورس به نينيتر ناكشيني لاواز"، له مه‌تريالتي ناباريووني و زه‌ره‌گه‌لي بچووكي نه‌تومي جياواز له مه‌تريالتي ناسايين و هيچ چه‌شنه نينيتر ناكشيني نه‌ك يان له‌گه‌ل مه‌تريالتي ناسايي كايينات نيبه و سه‌د هه‌زار جار كه‌متر له نه‌لكټرونيك جيرمياڼ هه‌يه. يه‌كي له نمونه هه‌ره باشه‌كاني نه‌م مه‌تريالته، نوترونه كه له كاييناتيش هه‌ره زورن و له چركه‌يه‌كدا به تريليون نوترون له‌نيوان و ده‌رووني جه‌سته‌ي نيتمه دين و ده‌رون به‌بي نه‌وه‌ي له شتيك بدن. فيزيك ناساني زه‌ره داواكار و پيشماري نه‌وه‌ن كه ماچووه‌كان قه‌ت له سه‌دا 90 ي جيرمي كايينات پيټك ناهيڼن بويه به‌دزوازي تپده‌كوشن تا ويپه‌كان بدوزنه‌وه و گومانيان وايه كه نه‌مانه له نه‌تومه‌كان بچووكټرن به‌لام به هه‌ر شپوه جيرمان هه‌يه و به‌ده‌گمهن له‌گه‌ل مه‌تريالتي بارپووني نينيتر ناكشيان هه‌يه و راست له‌نيوانيان رت ده‌بن. به‌پيټي نه‌وه كه هه‌ر زه‌ره‌ي ويپ جيرميكي كه‌مي هه‌يه \_ زور كه‌متر له نه‌لكټرون \_ بويه ده‌بي ژماره‌يه‌كي نيجگار زور له‌م زه‌ره‌گه‌له هه‌بي تا بتواني نه‌و ږاده له ساكرو مه‌تريالتي تاريخ پيټك بيټي.

هه‌بووني مه‌تريالتي تاريخ نه‌ ته‌نيا ته‌وفيرو جياوازي مه‌وجود له پيواني جيرمي كاكه‌شانه‌كان چاره‌سه‌ر ده‌كات كه‌چي يه‌كي له سه‌رسوورترين پرسه‌كاني پيونه‌نديدار به تيوري‌اي ته‌قينه‌وه‌ي گه‌وره‌ش شي ده‌كا، نه‌و پرؤسه كه نه‌لي كايينات و هه‌موو مه‌تريالته‌كان له يه‌ك خالي هه‌ره بچووكي وزه دروست بوونه، به‌لام خي‌رايي گه‌وره بوون واته كرانوه نه‌وه‌نده زور بووه كه به‌سه‌ر هيتري راکيشان "جازبه" زال بووه و مؤلته‌ي به مه‌تريال داوه تا له پال يه‌كدا كو بېنه‌وه و هه‌ساره‌كان و كاكه‌شانه‌كان به‌وشپوه كه‌نيتمه نه‌مرو دديان بينين دروست بن.

پاش باس كردن له‌سه‌ر چركه ساتي نافراندن له نؤستورره‌كان و به‌تايه‌ت له روانگه‌ي يارساني و به‌راوهرد كردنيان له‌گه‌ل دواين ده‌ست كه‌وته‌كاني زانستي پپوه‌ندي‌دار، نيستا ده‌رؤينه سه‌ر بابه‌تي نؤستورره‌ي نافراندني نينسان له‌لای نه‌ته‌وه و نووسراوه‌كاني نيلاهي و نايينه ناييلاهييه‌كاني ديكه كه به جياوازي و ته‌وفير گه‌ليكي زور كه‌م به يه‌ك شپوه باسيان كراوه.

له نؤستورره‌كاني هيليني مروژ له خاك خولقيندراوه مروژ له تيتان كه بوخوي له زه‌وي دروست بووه خولقيندراو له‌لايه‌ن زينووس خوداي ناسمان، گيان و روچ تييدا هه‌ل ده‌ماندرا. به‌م شپوه مروژ به‌ره‌مه‌مي تيتان "زه‌وي \_ دايسك" و زينووس "ناسمان \_ باوك" ه. به‌راي گه‌لاني مي‌زوپوتاميا \_ باييلي \_ نين ماهي ژن "Ninmah" واته خوداي له‌دايك بوون به يارمه‌تي خودايانتيك \_ كه له‌وان وه‌كوو به‌ره‌مه‌مهيته‌راني سروشت چاك و به‌شكو ناوبراوه \_ خولي سه‌ر لووتكه‌ي مغاك تيكه‌لاو و ناويته ده‌كاو مروژ دروست ده‌بيت. له نؤستورره‌يه‌كي تر مروژ ده‌ر نه‌نجامي هاوناامي‌زي و وه‌ستراني مه‌ردوك و نيزه‌د بانوو نارووروو "Aruru" يه. تاقيميكي تر مروژ نافراندراوي نيزه‌د بانوو ماهي "Mami" ده‌زانن كه مروژي له قوري سوورو ناويته كردني له‌گه‌ل خويي نيزه‌د كه به‌ده‌ستي ني تا "eA" كوژراوه دروست كرده‌وه. له نؤستورره‌ي ميسريشدا واهاتوه كه مروژ له فرميسكي چاوي رده‌ع،

خودای خوره‌تا. دروست بووه و خولقیته‌ریک به‌ناوی خنوم "Khnum" که به مانای داریژده و هه‌مان خوره‌تاویشه له لووتکه جی ده‌گری و به وینه‌ی سهری که لیک نیشان ددری. له ته‌وراتیش فه‌لسه‌فه‌ی نافراندنی مرؤفه بهم شیوه باسی لیکراوه: له ناکامدا خودا فه‌رموی مرؤفه هاوشیوه‌ی خوم دروست بکه‌م تا له‌سهر نازهل‌ی سه‌رزوه‌ی، ماسیبه‌کانی ناو ده‌ریاو بالنده‌کانی ناسمان حوکم بکا، که‌وابوو خودا نیراده‌ی کرد تا له خولتی زه‌وی نینسانی نافراند و له ناو لووتی وی رۆح و گیانی ژیانی ده‌ماند و گیانی پیدا و بهم شیوه ناده‌م بووه و جوودیکی خاوه‌ن ژیان و زیندوو. له قورنانشدا زۆر نایه‌ت له‌مه‌ر شه‌م بابه‌ته نازل کراره، وه‌کوو سه‌وره‌تی ره‌جمان، نایه‌تی ۱۴ که ده‌فه‌رموی: "خودا مرؤفی له سه‌لسالی وشکی قۆراوی وه‌کوو قۆری کووزی که‌ران نافراند. به‌لام نافراندن لای یارسانی به‌شیوه‌یه‌کی به‌ربلاو له گه‌ری که‌لامی "قالب" سه‌رکیوی شاهۆ یا شاهیه‌تی‌های ناماژه پی‌کراوی هه‌فته‌ن، هه‌فته‌وانه، هه‌وت بیژهر... شه‌ست و شه‌ش غولام له سه‌رته‌نجام هاتوو و به‌شیوه‌یه‌کی کورت کراره له نووسراوه‌یه‌کدا وه‌کوو په‌خشان به‌یان کراره که له دریزده‌دا باسی ده‌کین. چیرۆکی "ئه‌زهل" و چالاکی و داهینانه‌کانی خوداوه‌ند پیش له "خیلقه‌ت" له تیکستیکی متمانه پی‌کراودا به شیوه‌ی خواره‌وه گه‌رداوه‌ته‌وه:

پیش له خیلقه‌ت، خوداوه‌ند "گه‌وه‌ریک" بوو له ناو "قاوخ" دا، ویستی خیلقه‌ت پی‌کبه‌ینی، سه‌یری گه‌وه‌ره‌که‌ی کرد، گه‌وه‌ره‌که‌ توایه‌وه و بوو به ناو و دووکه‌لیکی لی هه‌ستا و به‌رزبووه. ناسمانی له‌و دووکه‌له خه‌لق کرد. دوا‌ی چه‌ندین هه‌زار سال، بنیامینی له قاوخه‌که‌ی خۆی خولقاند. فه‌رموی: بنیامین؟ وه‌لامی دایه‌وه: به‌لی دین و نیمام.

فه‌رموی: ده‌مه‌وی بناغه‌ی "پیر" و "په‌یره‌وايه‌تی" دابنه‌یم. بنیامین گوتی: تو پیری و من په‌یره‌و<sup>۱</sup>. پادشای عالم فه‌رموی: نه‌گه‌ر من پیر یم و تو په‌یره‌و، تو توانای نه‌ودت نییه داواکاریه‌کانی من به‌جی بی‌نی: که‌واته تو ببه به پیر و من ده‌به په‌یره‌و، چونکه من هیژ و توانای نه‌ودم هه‌یه که داواکاریه‌کانی تو به جی بینم. بنیامین گوتی: دین و نیمام، شاه‌دی من کینه که پیری تو پادشای عالم له قولی خۆی "داوودی" خه‌لق کرد و فه‌رموی تو شاه‌یده که من بنیامینم کردوو به پیری خوم. داوود گوتی: پادشای عالم، پله و به‌هردی من له شاه‌یدبوندا چییه؟

پادشای عالم فه‌رموی: پله‌ی "سه‌رکردایه‌تی" م دا به تو. هه‌ر که‌سیک تووشی چاره‌په‌شی و کۆسپ و کیشه هات و بانگی منی کرد، تو فریای که‌وه. نه‌لبه‌ت به‌و مه‌رجه‌ی که بری شه‌ش دینار بو تو سه‌وز که‌ن<sup>۲</sup>. داوود گوتی: شاه‌یدی من کئ ده‌بی؟ پادشا له قۆی خۆی "پیر موسا" ی نافراند و فه‌رموی پیر موسا تو شاه‌ید به که من بنیامینم کرد به پیری خوم و داوودم کرد به چاره‌سه‌ر. پیر موسا گوتی: پله‌ی من چییه؟ پادشا

۱- پیر و تالب.

۲- تالب.

۳- سه‌وزکه‌ن: دابینه‌که‌ن، سه‌رفکه‌ن.

## يارسان

فهرمووی: هرکس له ژیر فرمانی من و مهرجی بنیامین و رهزامندی داوودا بڼ، له قهلمی تو دایه. گوتی: شاهیدی من کییه؟

لهو کاته دا پادشای عالم له توورپهیی خوی "مستهفا داوودان" ی خهلق کرد و فهرمووی: تو شاهدبه که من بنیامینم کرد به پیر و داوودم کرد به چارهسهر و پیرموسام کرد به وهزیری خوم. مستهفا گوتی: پلهی من چیه؟ فهرمووی: هرکس له ژیر فرمانی من و مهرجی بنیامین و رهزامندی داوود و قهلمی پیرموسادا بڼ: مردن و گیانکیشانی به دهستی تو ده بڼ. گوتی: شایه تی من کییه؟

پادشای عالم هزار نوکهر<sup>۱</sup> و خزمه تکاری خهلق کرد و فهرمووی: "نهی هزار خزمه تکار نپوه شاهیدبن که من بنیامینم کرد به پیر و داوودم کرد به چارهسهر و پیرموسام کرد به وهزیر و مستهفا داووداتم کرد به گیانکیش." گوتیان: "نیمه چ کارهین؟" فهرمووی: "نپوه بندهی شایان و کویلهی نازادکراون". خزمه تکاره کان شاهیدیان ویست، سهد هزار خزمه تکاری تر بوونه شاهیدیان. سهد هزار خزمه تکاره که شاهیدیان ویست، نوسهد هزار خزمه تکاری کرد به شاهیدیان، نهوانیش شاهیدیان ویست، هزار خزمه تکاری کرد به شاهیدیان. دواي شه له عاره قهی خوی "جهوز" ی خهلق کرد. جهوزه که یان "شکاند" و پادشای عالم بوو به "سهرسپورده" ی بنیامین. دواتر هه موو خولقی تیراوه کان که وتنه هه جوکل. پادشای عالم دانا و بینا بوو، نه مری فهرموو "ره مزبار" به مه جمعه ی<sup>۲</sup> پر له "نان تاوه" یه وه له زه ریاوه ده رکوت و له به رانبهر پادشای عالم داینا. پادشای عالم به بنیامینی فهرموو: "نانه پیروزه که دابه شکه". بنیامین نانه کانی دابه شکرد.

پادشا فهرمووی: "سپاسه که ی بلتی". بنیامین گوتی: چون؟ پادشا فهرمووی: "بلتی حمدالله یا شوکر یا رب العالمین سفره سلطان، نعمت خاندان تکبیر". دواي شه پادشای عالم به "عیسای بساکانی" که یه کیک له "هفتاو دوو تن" بوو، فهرمووی دوعا که ی بلتی. گوتی: "به چ شیوازیک؟"

پادشا فهرمووی: "بلتی قه بوولتی نیاز شهرتی بنیامین و رهزای داوود و قهلمی پیرموسی و خزمه تی ره مزبار، نهول و ناخرین حوکمی خاوندکار، ته کبیر". دواي شه وهی عیسا بساکانی دوعا که ی دووپاتکرده وه، هه موویان زه وییان ماچکرد. دواي شه پادشای عالم نانه پیروزه که ی بو دهمی برد و به خهزینه ی خست. "یاران" نانه که یان خوارد و بوورانه وه، که هاتنه وه سه رخویان، سیمای "بنده"<sup>۳</sup> بیان گرتیوو، پاشان هه ستانه سه ر پڼ و داواي لیبور دنیان کرد، مایه وه چوار یاره که ی. دواتر پادشای عالم "هه وین" یکی خهلق کرد و ناوی نا "زه رده گل" و دای به بنیامین. بنیامین بو ماوه ی چند هه زار سال زه رده گل که ی له سه ر سینگی خوی،

۱- قابز الارواح.

۲- غلام، خزمه تکار.

۳- جهوزشکاندن: یه کیک له بنه ماکانی نایینی یاریه که هر (یار) تک ده بڼ به جینی بڼڼ.

۴- مه جمعه: جهوزیک سینی.

۵- نان تاوه یی: نانی پیروز.

۶- حمد.

۷- بنده: کویله، عه بد.

## يارسان

به خيټو كړد. دواتر پادشای عالم ويستی دهست بداته خه لقی "نادهم". به "مستهفا دودانی" فرموو له هر چوار گوشه زه وييه وه خوځ به ټينټ، دواى نه وه جهسته ي نادهمیان دروستكرد، خوځه كان پيټكه وه نده گيرسان، پادشای عالم به بنياميني فرموو: نه و نه مانه ته ي چند هزار سال پيش ليت وهرگرتووم، بمده ره وه. بنيامين گوتى: "من نه و زه رده گلم له سينگي خوځمدا هه لگرتوه و به خيټوم كړدوه، نادهم له خوځ خه لق ده كړئ و كړداری ناشايسته ي لیده كه ويته وه و ده بيته هوى تووړه يي خوادوهند". پادشای عالم فرموو: "زه رده گل له پيټكه ته ي هر كه سيكدا به كارها تيټ ده گاته وه سر تو".

دواى نه وه زه رده گله كه ي ناويته ي خوځه كه كړد و خوځه كه گرسا و جهسته ي نادهم پيټكه ات. دواى چوار سال نادهم پڙميه كي كړد و هستايه سر پي و گوتى: "الحمد لله الحمد لله...". پادشای عالم مه جالى پيدا تا سي هزار سال شوكر بكا. دواى نه وه پادشای عالم دهويست غه ي بي، يازان<sup>۱</sup> برساريان ليكرد: "له كوي بتدوژينه وه؟" فرموو: "له نيوان هوت شازاده كاندا". پرسيان: "ناويان چييه؟" پادشا فرموو: "نه ويان كه له هم موويان گوره تره ناوي "حاجي سولتاني باوه يسي" يه. يه كيكيان "سعيد موحه مده"، نه وي تريان "گوره سوار" ه، يه كي تر "سعيد حبيب" ه، نه وي تريان "سعيد نه بو وه فا" يه، يه كيكيان "سعيد شههاب دين" ه، دانه يه كيان "پيرمسته فا" و نه وي تر "بابا يادگار" ه و بابا يادگار به جهسته له هم موويان بچو و كتره، به لام له هم موويان گوره تره و خوځه ويست تره<sup>۲</sup>. نه مانه كه هوت كه سن، نالايه ك به رزده كه نه وه له بهر درگا و سرده ميكي نوئ ده خولقيتن<sup>۳</sup>. هه روه ها له كه لامى دوره ي به رزده خه دا ناماژه كراوه كه خوادوهند جيهاني له شش رږژدا نافراندوه. سولتان سه هاك ده فرموو:

راى يري روى ...	نيينا نيام ره وشت راى ييرى روى
ييرى روى سه زه ل قباب دور كوى	ها وه يري سات سازام سر موئ
پا يه ك ساعت سه مام ساخته چاهوى	سفف و ستاران رازنام نسور دوى
ساعت و دومين، ...	ها سازنام مانگ ساعت و دومين
همه پاك نه وي پاك ده بچوور نه مين	ته مام روښه نيش نه دا وه جه مين
ساعته و سومى ...	سازنام نافتاو ساعته و سومين
ته مام بسى روښن ده بچوور ته مى	نيمجار يري رږژ چاسر وده مى
هم نه و شهم دار يازه ت خه مى	رږژ شه شمين ساختم عاله مى

هر نه م بابته له "تهورات" به م شپوه ي خواره وه باسى ليكراوه:

سهره تا خودا ناسمان و زه وينى نافراند و زه وين چوځ و چوځگه و تاريك بو له سر لپته "جله" و پوځي خودا له سر ناوه كان ده سوورايه وه و خودا نه مري كړد رووناكي بيټ و رووناكي بوو. خودا چاوى به رووناكي كهوت كه

۱- چوار ياره كه، ياراني اربه، واته بنيامين، پير موسا، داود و مستهفا.

۲- ديواني نور عليشا ص: ۳۵۸. توكرد اعلى، ص: ۱۹۰.

۳- ژماره ي (۷) له نايي ياريدا ژماره يه كي پيروزه و ترواوترين ژماره يه.

## يارسان

چهنده باش بوو. بيم بزنهوه رووناکي له تاريخي جياکردهوه و ناوي ليتنا رۆژ و ناوي شهوي خسته سهر تاريخي. نهمه بوو به رۆژي يه کهم و خودا نهمري کرد بهر بهستينک له ناو ناوه کانداههبيت تا ناو له ناو جيا بکاتهوه و خودا بهر بهستينکي خولقاند و ناوه کاني سهرهوهي بهر بهسته که له ناوه کاني خوارهوهي بهر بهسته که جيا بونهوهوه بهم شيوه بوو که خودا بهر بهسته کهي ناونا ناسمان و شهو و رۆژ هاتن و چون و بوو به رۆژي دووهيم. خودا گوتي ناوه کاني خوارهوهي ناسمان له يهک شويندا کۆبينهوه تا وشکي ده رکهويت و وا کرا و وشکي ده رکهوت و خودا ناوي زهويني له وشکي نا و ناوه کاني ناونا زهريا و خودا سهيري کرد باش بوو. خودا نهمري کرد زهوين گيا و سهوزايي پروينيت، گياي توددار و درهختي ميوه دار به پيتي ره گهزي خوي ميوه ده دات و توه کهي له ناو خويا بيت و له سهر زهوي بيت، نهمانهش ههروا کرا و زهوين سهوزايي رواند و گيا توددار بوو و درهخت ميوهي دا و توه کهي له ناو خوي دابوو. خودا سهيري کرد پيتي باش بوو. شهو رۆژ هاتن و چون و بوو به رۆژي سيهم و خودا فرموي له ناسماندا نهستيره کان بن تا رۆژ له شهو جيا بکه نهوه بين وهک نيشانه و پينوما بو درخستني کاته تاييه ته کان و رۆژه کان و ساله کان و له ناسماندا نهستيره کان ههبن بو رووناکي زهوين و ههر واکرا و نهستيره کان بوون. پاشان خودا دوو نهستيره گهوره خولقاند، نهستيره گهوره کهيان بو سهلته نه تي رۆژ و بچووه کهيان بو سهلته نه تي شهو و نهستيره کاني تر دانران بو رووناکي دان به زهوين و به سهر رۆژ و شهودا سهلته نه ت بکهن و رووناکي له تاريخي جيا بکه ونهوه و خودا سهيري کرد باش بوو. رۆژ و شهو هاتن و چون و بوو به رۆژي چوارهم. خودا نهمري کرد ناوه کان گيانداره ناوييه کان درهخن و ههروهها بالنده کان بوتهوهي له پانتايي ناسماندا بفرين. دواي نهوه خودا نههنگه گهوره کان و گشت گيانداره کاني بهر به گهزي جياوازهوه و ههموو بالنده کاني بهر به گهزي جياوازهوه نافراند و سهيري کردن باشبون و خودا بهر به که تي پي به خشين و فرموي گيانداره کان زوربون، ناوي زهرياکان پرکه نهوه و بالنده کان زورتر بن. رۆژ و شهو هاتن و چون و بوو به رۆژي پينجه م و خودا نهمري کرد به زهوين که ناژهل و جر و جانوه درهخت، به ره گهزي جياوازهوه و ناوهها بوو که خودا وهند جانوهه راني سهر زهويني به ره گهزي جياوازهوه و جر و جانوههري به تاييه ته ندي خويانهوه و گشت بونهوهه ره کاني سهر زهويني خهلقکرد و سهيري کرد، باش بوون و خودا فرموي: "من مرۆڅ به شيوه و رواله تي خوم ده خولقيتم تا به سهر ماسي ناو زهرياکان و بالندهي ناسمان و گشت ناژهل و حهيوان و جر و جانوهه ره کاني سهر زهويندا سهلته نه ت بکات و سهروهري گشتيان بيت". خودا مرۆڅي به شيوهي نيزينه و ميينه خولقاند و بهر به که تي پي به خشين و پي گوتن: "بزین و زور بين و زهوين له ره گهزي خوتان تزي بکهن و زهوين داگير کهن و به سهر ماسي زهرياکان و بالندهي ناسمان و گشت بونهوهه ره کاني سهر زهويندا فرمان ره وايي بکهن. خودا فرموي: له نيستاوه گشت گيا توداره کاني سهر زهوي و ههموو نهوه درهختانهي که ميوهي توداريان ههيه، به نيوه ده به خشم تا بو تان بيته خوراک".

رۆژ و شهو هاتن و چون و بوو به رۆژي ههوتهم، خودا ههموو شته کان و بونهوهه ره کاني خولقاند بوو، لهو رۆژه دا ههوايهوه و وچاني دا<sup>۱</sup>. کهواته خوداي بهني ئيسرائيل له شمش رۆژدا جيهاني نافراندوه. رۆژي يه کهم تاريخي و

۱- کتاب مقدس، سفر تکوين المخلوقات، فصل اول و دوم.

## يارسان

پرووناكى، رۆژى دووهەم گەردوون، رۆژى سێهەم زەریاكان و گیاكان، رۆژى چوارەم خۆر و مانگ و ئەستێرەكان، رۆژى پێنجەم ماسى و بالندەكان، رۆژى شەشەم ئاژەل و بونەوەرەكانى سەر زەوى و مرۆڤ. لە كۆتییى "بوندەش" دا چۆنییەتى ئافراندى جیهان لە ئایىنى زەردەشتیدا بەم شێوە باسكراوه:

"خودا" سەرەتا ئاسمانى خولقاند و مەخلووقەكانى تری لە ئاسماندا خەلق كرد... ئەو بە یارمەتى ئاسمان شادى و خۆشى خولقاند. مەبەست لەوەش كە شادى و خۆشى لە ئاسماندا خەلقكرد ئەوەبوو كە ئیستا سەردەمى "ئاوێتەیی" یەو پێویستە ئافرانداوەكان شادمان بن. دواتر لە كاكلى ئاسمان ناوى خولقاند. بە بەرزایی پیاویك كە گاولكێ بكات و ناوەكە بگاتە ژێر سكى. ناوەكە بەو بەرزاییە رێكەوت و بەیارمەتى ئەو: با، باران، مژ، هەور و باران و بەفرى خولقاند.

لە سێهەم قۆناغدا زەوینی لە ئاو خولقاند، پان و بەرین و بێ بەرزایی و بێ نزمى... لە چوارەم قۆناغدا گیای خولقاند. لەسەرەتادا تا نیوەى ئەم زەوینە بالای كرد، بێ لق و بێ تۆكێل، بێ درك و تەر و شیرین... پێنجەم "تاكە گای" لە "ئیرانویج" خەلق كرد... شەشەم "كیومەرسى - یەكەم مرۆڤ" خەلقكرد، پرووناكى بەخش، وەك خۆر...

ئەو "خودا" ئەم شەش خولقاندنەى لە شەش كات "گاهنبار" دا خولقاند. لە سالیكدا كە سێسەد و شەست و پێنج رۆژ دەخایەنیت و دوانزە مانگ و هەر مانگیك سى رۆژ و یەك مانگیك سى و پێنج رۆژ بوو. هەر رۆژیك بە ناوى "ئمشاسپەندىك" وە ناوژەد كراوه.

هەر وەها بە پێى قورئان، ئەو خودایە ئاسمان و زەوینی لە ساوهدى شەش رۆژدا خولقاندوه: "و هو الذى خلق السموات و الارز فى ستة ايام."

**دوڼادون:**

باوړ به دوڼادون، هه روا که پيشتر ناماژدی پیکرا، یه کیکه له بنه ما گرینگه کانی نهم نایینه و هندی له نایینه کانی تر، نه لبت قورسای نهم باوړه له نایینه کاندای به یه که نندازه نییه. نه هلی حق به هوی وده سه تهیتانی پله یه کی به رزتر و دنیا یه کی گوره تر "دنیایه کی روحانی و دهرونی" توانیویانه بگنه نه و ناسته ی که ژیان و مهرگیان به لاهه یه کسان بی و تنیا بیر له ژیانیکي سرکه و توانه ی رۆحانی بگنه وه. هه ر به م بونه "مردن" و "له دایکبوون" ته نانت له دایکبوون و مردنی گه وره پیاوانی نایینی و نیمامه کانیش، به لایانه وه دیارده یه کی ناسایی و کم بایه خه. بۆ نمونه له رۆژانی "عاشورا" شیوه و پرسه داری ناکهن و باوړیان وایه له و کاره ساته دا نه وه ی که جینگه ی سه رنج و تیروانینه، په یام و نامانجی شهیدبوونی نیمام "حسین" ه، نه ک شیوه و ته عزیزه ت بۆ نه و که سایه تییه. قیخ نهمیر له م باره وه ده فرموی:

میردان نسه ترسان چه ی سیاسته  
ته سلیمی گیانان چوین قویته به ته  
هه ر که س بزانون شونی جامه ی ویش  
نه ی کوچ و رۆژ نسه دارۆ نه ندیش

مهرگ له هزری یاری دا "کراس گۆرین" ه، واته گۆرینی تن و جهسته. به پیتی نهم بۆچونه: "دوڼادون" به هشت و دوزه خ له و چه شنه ی که له نایینه کانی تر دا باسی ده کړی، بوونی نییه و هه ر مړوئیک به کراس گۆرینی په یتا په یتا و هاتن و رۆیشتنه وه ی سزای خراپه و پاداشی چاکه ی خوی، ودرده گړی.

به لأم رۆح پاش جیا بوونه وه ی له جهسته به پیتی کرداره کانی بۆی هه یه تا نیشته جی بوونی له جهسته یه کی تر دا نازاد بیت و له و نازادیه چیژی رۆحانی وهر بگړت. به لأم رۆحیک که کرداری چاکه ی نه بووه شایانی سزایه، نه و نازادیه ی پینادریت و ده بی دوا ی جیا بوونه وه ی له جهسته یه کم، به زووترین کات له جهسته یه کی تر دا نیشته جی بیت. له هزری یاریدا سزا و پاداش به م شیوه به رپوه ده بریت. نه لبت لای نه هلی حق هیچ سزایه کی بۆ خراپه و گوناح له بی به شبوون له هزری رۆحانی و دیتنی سیمای دلدار نییه. له م باره وه خه یام ده فرموی:

دوزخ، شرری ز رنج بیهوده ی ماست  
فردوس، دمی ز وقت ناسوده ی ماست  
به پیتی نهم بیرو باوړه، مړوؤ له گرتنه بهری چاکه و خراپه دا سه ربه سته و به قه وئی حافظی شیرازی:

غلام همت نامم که زیر چرخ کبود  
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد نازاد است

واته نازاد و سه ربه ست و وهر نه گرتنی هیچ هه لویتست و هیچ شتیکی ناحق، نه مه ش بیگومان له ژیانیکي کورتنی چند ساله دا به دی ناکړی و گه یشتن به پله یکی ودها به رز پیتیستی به سالانیکي دور و دریژه، که لای نه هلی حق به گۆرینی هه زارویه ک "۱۰۰۱" کراس "دۆن" ده گاته نه نجام. واته مړوؤ پیتیسته بۆ پاکبوونه وه له هه موو خراپه کان و گه یشتن به پله ی "رۆحانی" هه زارویه ک جبار "دوڼادون" بکا و له هه ر "دۆن" یکیشدا سرکه و توبیت، تا کوو بتوانی دوا ی نه و هه زارویه ک دونه خاوه ن رۆحیکي پالاوته بیت و هیچ نیشانه یه کی "مادی" و نارۆحانی پیوه نه میتیت.

۱- دیرانی نور عدلیشا ص: ۳۵۸، تزکره اعلی، ص: ۱۹۰.

## يارسان

باوهر بهم هزره، بووته هۆی شهوه كه "مهرك" لای نههلی حهق وهك كراس گۆزینیك سهیری بكری و ههر چهشنه شیوه و پرسهیهك بۆ كهسی مردوو، بهناوهوا له قهلهم بدریت و كیل و مهزارهكان بی ناو و نیشان بیئنهوه. كهواته دۆنادۆن به مهبهستی پاكبونهوهیه و ههر مرۆقیك دهبی تیبكۆشی بۆشهوهی له ههر دۆنیكدا پهلهیهکی بهرزتر وهبرگری، وهرگرتهی پلهی بهرزتر پاداشته و دابهزین بۆ پلهیهکی نرمتر به سزای خراپه دادهنری. سهبارته به دابهزین بۆ پلهیهکی نرمتر، پیوسته بگوتری: بههۆی ریزی تایهتی "لهشی" مرۆقه لهم هزرهدا، رۆحی هیچ مرۆقیك ناچیتته لهشی ناژهلهوه و له هیچ دۆنیكدا له سیمای ناژهلهوا دهناكهوی. له راستی دا كهسیك گوناككار جهزه بهی كردهوهی خوی له دریزی زهماندا یان ههر لهو ژیانهدا و یان له ژیانهكانی دواهی وهردهگریته دهتوانین بلیین: كه یهكی لهو خالانه جیاوازی ما بهین لیکدانهوه و دۆنادۆن ههر شه خاله بیت. بهلام دۆنادۆتی بۆ سهروههوه چون دهبی بیژین: كه شه سرکهوتنه، سرکهوتنی رۆح به لایهن فام و ناوهزدايه، فام و شعور و بهرز بوونهوهی رۆح نزیك بوونهوهیه به رهسن و سهردتای خۆی كه پیچهوانهی دۆنادۆن سه بهره خواره له گهله دۆخیک تیره شه سرکهوتنه به لایهن كه مال له سهربناغهی دۆخ و كردهوهی كهس پیک دیت كه پیدهچیت له ژیانیك دا به شیوهی شوژشگهلی دهروونی و هزری، میوانی نهرواحی بهرز و بهریژین و یان له دریزی زهمان و ژیانگهلی دواي دا روو بدات.

سهبارته به پلهی بهرزتریش، پیوسته بگوتری: جاری وا ههیه مرۆقیك به هۆی كرداری چاكهوه چهند پله بهرزدهبیتهوه و میوانداری رۆحی گهورهتر دهكا<sup>۱</sup>.

خویندنهوهی سهردلهنوی و شوژه کردنی ههندیك له نایهتهكانی قورشان بۆ باشتر تیگهیشتن له دۆنادۆن و تهكاملی رۆح پیوستن. نایهتی ۲۷ی سورهی "بهقهره" دهفرموی:

"بۆ باوهر به خودا نایین، له حالیکدا كه تیوه مردوو بوون زیندووی كردهوه، سهردلهنوی دهتان مرینسی و زیندووتان دهكاتوه و له نهخامدا دهگهڕینهوه بۆ لای خوا".

لیزهدا پرسیار شهوهیه شه زیندووكردهوه و مراندنه و دووپاتكردنهوهی گهپی هینان و بردن، بهتایهت كه له نهخامدا دهمانباتهوه بۆ لای خۆی چ مانایهکی ههیه؟ ههروهها له نایهتهكانی "۱۰۷ و ۱۰۸"ی سوورپهتی "هوود" دهفرموی: "له رۆژی ههشردا ههسوو خهلكان كۆده كرتینهوه و به دوو دهستی بهختهوهر و نابهختهوهر دابهش دهكرین، نابهختهوهرهكان "گوناكهكاران" بۆ ههتا ههتایه دهبرینه دۆزهخ، مهگه بهر بهزهیی خوا بکهون، بهختهوهرانیش "چاكهكاران" دهچنه فیردهوس، تا شه كاتهی كه خواستی خوی له سهردی".

۱- مهگه بهر كهسه زۆر زۆر خراپه و گوناكهكات.

۲- سهبارته به میوانداری رۆح یان رۆح میوان یان پیوهندی دوو رۆح به یهك جهستهوه له هزری یارساندا بهم شیره لیکدانهوهی بۆ دهكریت. نیشتهچن برونی دوو رۆح بهس له كهسایهتییه پله بهرزكندا پرودهدات و كاتی واش پیتهاتوره كه كهسیك هاوكات میوانداری له چهند رۆح بكات. نهلبهت نیشتهچن برونی چهند رۆح بهو مانایه نییه كه ههر رۆحیک به مهیل و نارهزوی خۆی جیوهیتهوه یان شه كهسهی كه میوانداری رۆحهكان دهكات، خاوهن چهند فیکر و كهسایهتی جیاوازی بیت. بهلكوو ههر كهسیك تهنها خاوهن یهك رۆحی سهردکییه و رۆحهكانی تر یاریدهری ههسان رۆحی سهردکین و بهم شیره شه كهسه بهشیرهکی ناناسایی دهبیته خاوهن هیز و توانایهکی فراوان.



## يارسان

ليڙهه ۽ ۴۰۰ پريسياره ڏيٽه ناراهه: ڪه نه گهر فيرڊوس شويتني گوناھ نبييه، به چ سه به ٽيڪ ناماڙهه ڪراوه ڪه چاڪه ڪاران به خواستي خوا لهوي ڏهه ڏهه ڪرين؟ نه گهر شويتني گوناھ بيت، بهو مانايه ڪه فيرڊوس هر ۴۰۰ جيهانه يه.

هر وهه به پيئي ٿو ويٺا ڪرڻه ي ڪه خوا له قورنندا سه به رت به فيرڊوس فيرمويه تي، وه ڪه وسفي به شويتني ڪي ڪي خوش، جو ٻار، شهرابي نه نته هور، حوري به هه شستي و... تاد، گشتييان "مادي" ن و هيچ په يوه ندييه ڪيان به ڀڙه وه نبييه. هر وهه له نايه تي "۳" ي سوورهي "هه جهر" دا ده فرموي:

"ته ي رهسول، لهو ڪافرانه گهرچي ڪه هر سهر قالي خوارڊن و هه ورتن و هه زي حديوانن نين و خوليا و ناره زروي دنيايي "مادي" جي به هر هيان بڪات و له زووترين ڪاتدا ٽاڪامي ٿو هه زه يان وه رگرن".

ليڙهه ۽ ۴۰۰ پريسياره ٿو وهه نايا ماناي زووترين ڪات، به ڀڙه چاو گرتني ميٽووي هاتنه خواره وه ي قورنمان، سزادان له جيهانه دا نبييه؟ تايهت نه وه ي ڪه هه زه تي رهسول (د.خ) ده فرموي: روڙ رهش ٿو ڪه سه يه ڪه روڙ رهشي ٿو له زڪي دا يڪه وه ده ست پيڏه ڪات و به خته وه ره ٿو ڪه سه يه ڪه له زڪي دا يڪه وه به خته وهر بيت. و نه مه چ دادپه روه رديه ڪه ڪه ڪه سيڪ به له پهيدا بووني و ڪه ورتنه دريڙايي ڙيان و گير و ڪيشه و بڙاڻي ٿو به خت رهش ده ڪه؟ بيڄگه نه وه ي ڪه بلين: ڪه س تاوانباري ڪه ڪه له هه و مر جيڪي تايهت دا به هه زه يه ي ڪرڊه وه ي خوي ده گات، هاو ده قي ٿو وه ي پيغه مبه ره له نه نجيل دا هاتوه: ڪه سانيڪي تايهت هه ڪه له زڪي دا يڪه وه وا به دنيا هاتوون و ڪه سانيڪي تايهت هه ڪه به ده ست خه لڪي تر تايهت ڪراون و بريك تايهت و اش هه يه ڪه خويان به لايه ن مه له ڪوتي ناسمان تايهت ڪرڊوون.

نايه تي "۱۳۲" ي سوورهي "نه نعم" ده فرموي: "هر ڪه س به پيئي ڪرڊاري خوي پله و پايه وه رڊه گري".  
نايه تي "۱۷" ي سوورهي "سه با" ده فرموي: "نايا بهو به زه يه وه ڪه هه مانه تا ڪه سيڪ ڪو فران نه ڪات سزاي ده ڊين؟" هر وهه نايه ته ڪاني "۴۹ و ۵۰" ي سوورهي "شورا" ده فرموي: "به خواست و ناره زروي خواهه ڪه ڪچ يان ڪور يان چهنڊ مندالي بداتي و يان نازاي بڪا". هر وهه نايه تي "۱۱" ي سوورهي "فاتر" ده فرموي:  
"به رگرتن و منال بووني ڙنان ته نيا به مهيل و خواستي خوا ده بي و ڪه س ته مهني دريڙ خايه ن نابي و ته مهني ڪم نابيهت وه و گشت ته مانه له ڪتيبي عيلمى نه زه ليڊا نو سراوه".

به پيئي ٿو نايه تانه ي له سه روه ناماڙه يان پيڪراوه، ده توانين بلين ته نانهت ڪم نه ندامي زڪماڪي، بو ماوه ي، نه خوشي و ڪارتي ڪرڊني جني ته نيا و ته نيا به مهيل و ناره زروي خوا ده بي و هيچ منالنيڪ له جيستي باوڪي و هيچ باوڪي له جياتي مناله ڪه ي سزا ندرئ. ڪه واته خودا وهنڊ به ڪم نه ندامي زڪماڪي يه ڪه يا چهنڊ منالني بيگوناھ بو به دريڙاي ته مهني ده بخاته هه ڙاري و زه جر و عه زابي ڀڙه يه وه؟ و يان روهي مندالنيڪ ڪه به ره له گهيشتن به ته مهني ته ڪليف ده مرئ چوڻ ده بيت؟ گواي ڏوڙه خي يان به هه شتيه؟

## يارسان

دهيگيڙپنوهه که رږڙيکيان "نه شعري" نهم پرسياره ناراسته ماموستاکه واته "جهبابي" دهکات و لى دهرسيت: "سى برا هه بون، يه کيکيان له کاتي مردندا خوا ترس و پاريزکار بوو، نهوى تريان تاوانبار و براى سيههم منالتيکي کهم تمهن، به سه رهاتيان پاش مردن چوډ دهبيت؟"

جهبابي وهلامى دايهوه: "ناشکرايه، پاريزکار دهچيته بههشت و تاوانبار دهچيته دوزخ و مناله بچوکه که بههوى نهوه مه جالى نه بوهه چاکه يان خراپه بکات، نه بږ نهوى و نه بږ نيږه "بههشت و دوزخ".

نه شعري پرسيارتيکي تری لى دهکات: "بهلام نه گهر مناله که گلهبي بکات و پرسيار بکات بږ مه جالى نهوهى پينه دراوه تا به کردارى چاکه بههشت بږ خوږي بکريت، چ وهلاميتک ده دريتهوه؟"

جهبابي بزديهک دهکات و دهلى: "تو باش دهزاني که خوداوهند چاکه مړوڅي دهويت و هر شتيک له بهرږه وندي نهودا بيت نهوهى بږ دهکات ناگادار بوين نه گهر گوره بېوايه تى که شتيکي تاوانبارت ليته لده کوه و بهشت دوزخ بوو. هر بهم بږ نهوه کډتاييمان به ژيانت هينا".

نه شعري به چه سايه وه دهليت: "نه مجار برا تاوانباره که دهرسيت نهى بږ له منداليدا منتان نه مراند تا به تاوانباري نه مرم؟ که واته وهلامى نه و چوډ ده دريتهوه؟" جهبابي به بيدهنگي سهري شوږ دهکاتهوه.

نايه تى "۶۳" ي سوره تى "احزاب" ده فهرموږي: "نهى ره سوول پرسيارت لیده کهن کاتي مه حشر کهى دهبي، وهلام بدهرود خودا دهزاني و بهس، تو نازاني، پييان بلتي بږي هيه بهم زوانه بي". پرسيار نه مديه نزيکبوونى رږږ و کاتي مه حشر به رده چاوگرتنى تيپه ربوونى پانزده سده له هاتنه خواره وهى قورنان چوډ دهبي شوږه بکري و ليک بدريتهوه؟

نايه تى "۴۷" ي سوره تى "تور" ده فهرموږي: "بږ سته مکارانى عالم سزايه کي گرانتر له دوزخ، له دنيا دا دهبي، بهلام زور به يان نازان". نه مه له حالتيکدايه که زور يهک لهو که سانه "سته مکاران" هه تا رږږي مردنيان به خوڅي راي ده بوين، که واته سزاي گرانتر له دوزخ چ مانايه کي هيه؟

نه مه له حالتيکدايه که نايه تى "۳۶" ي سوره ي "رږم" ده فهرموږي: "هرکات رحمت و بهر کهت بدهين به خه لک خوڅ دهين و هرکات تووڅي زه حمت و کيشه يان بکهين ناتوميد دهين و نه مانه به هوى نهو شتانه يه که پيشتر ناردارون". ههروه نايه تى "۳۰" ي سوره تى "شورا" ده فهرموږي: "هر موسيبه تيک که تووشتان دهبي به هوى کردارى خوڅتانه وهيه". ههروه ها به پي نايه گه لى سهروه، نه م پرسياره دپته ناراه که بږچي به لاکه لى که شايانى که سايه تيگه لى ئيماندارو مړوږ دوسته، نه وان تووڅي گروگرفت و نابودى و رسواي دهکات؟ و پرسيار گه لتيکي زورى دیکه وهک نهوهى بږچي روڅ و به پي نهوه، نهو کهسه که ساحيب تواناي ذاتي سهربه خو و ديارى کراه که جيا له فيربوون و په روده، خالى. جيا که ره وهى که سايه تييه کان له کډمه لگدايه تووڅي گرفتى سهيرو سه ممر دهبيت؟ له حالتيکدا به پي و تهى قورناني پږږ، هه موو به يه کسان خو لقيندراوان. نه م توانا ذاتيه له تاکه کاندا حیکه متي چيه؟ و يان نهو خراپه وا هر له کاتي منداليه وه له که ستيکدا خو دهنوي و يان له بنه ماله يهکدا له دايک دهبيت که هه موو نه سبابي گونا به نهو ناماده يه تا به ته وای شيوازي ژيان و داهاتوى

۱- تصرف و ادبيات تصوف، يرکني ادوارد ويچ برتلس، ترجمه سيروس ايزدي، ص: ۲۰.

## يارسان

وی بهر و گونا و له ناوچوون رینوینی بکات؟ و یان بۆچی که سایه تییه کان - به بی ره چتو کردنی ریژهی دهرس خویندنیان - توانای دهرک و فامیان جیاوازی ههیه؟ من بۆچی رهش پیستم، بۆچی سپی پیستم و بۆچی لهم به شه له جیهاندا له دایک بووگم و...؟

ئهم پرسیارگه له، بیجگه نهوهی راستی فلسفه فی "دوتادون" مان بۆ سه لمینیت هه لگری مانایه کی دیکه نییه که یارسانی بۆ هه موو نهو پرسیارگه له جوابیکی دیالیکتیکی ههیه. به لأم به گشتی، دوو تیوری بۆ رۆح و ژیانگه لی پشوری ههیه که یه کینک له وانه ته کامولی رۆح له جیماد، گیاو جروجانه وهر و سه ره نجام، ئینسانه که مه سه نوییه به ناوبانگه که ی مه ولانا "از جماد، مردم و بنات شدم - مانا که ی نه مه یه: له جیماد برومه مرۆڤ و گیا"، نهو فلسفه فه مان بۆ رووتر ده کاته وه تیوری دووه میس نه وه یه که رۆح دوا ی جیا بوونه له نه سل و سه ره تای خوی، له جه سه ته ی ئینساندا حللول ده کاته وه.

به لأم روانگه ی یارسانی له م باره وه چۆنه؟ یارسانی بروای به ههر دوو بۆچوون هه یه به لأم نه به م شیوازه که باسی لیکرا به لکوو یارسانی به هوی ده ست پهیدا کردن به زانستی نه حوالی ده روون که یه کینک له ئالۆزترینی زانسته کانه و ناگادار بوون بهو دونیا یه، ده توانی پیوه ندی له گه ل زۆریه ی ته وه ره گه لی ئهم زانسته بگریته. بۆیه ئهم بروا زۆر ته ووتر له عیرفان و زانستی نایینی و زانستی حازر کردنی رۆح و میدیۆم، حللول و گه رانه وه راقه ده کات. رۆح که سه رچاودی له خودا وه نده، سه ره تا له خودی ئینساندا حللول ده کات و نه نه وه ی که ئهم رۆحه ره وه ندی ته و او بوونی خوی له جیماد بو گیا و... به ره و مرۆڤ پیواییته. به لکوو ئهم جیهانه جیگایه که بۆ کامیل بوون و هه بوونی ژیان له هه ژده هه زار عاله مه زیندوو که هه زره تی ره سوول له هه دیسه که ی خویدا ناماژه ی پیکردوه، به شیوازی که فره بوونی رۆحه کان به راست ده زانیته که نه بیته به رزی و نرمی رۆحه کان و پله و پایه یان له مرۆڤ، جانه وهر، گیا و جیماد. به لأم نه بی ناماژه به م به شه ش بده ین که زۆری له هه موو جیهانه کانی دیکه پایه به رزتره.

به لأم ده رباره ی هاتووچوونگه لی په یته په یته که قۆرنانی پیروژ ناماژه ی پیده کات نه مه جیا له داننان به سه ر دوتادوندا ناتوانی بیت به تایبه ت نه وه ی که وشه ی "عاقیبه ت" یش دیتا به کار هینراوه. سه باره ت به رۆحی مندالینک که پیش گه یشتن به ته مه نی بالیغ بوون، کۆچی دوا یی ده کات. نایاکوو به هه شت و دۆزه خی هه یه و یان که مه ته وانی هه ر له سه رده می له دایک بووندا هه یه که هه موو ته مه نی ژیا نی خوی به نازارو گرفتی ژیان به سه ر ده کات، نه بی بلین، نهو رۆحه له ژیا نی پیتشوودا تووشی گونا هینک بووه که له ژیا نی ئیستای دا نه بی نهو گونا هه پاک بکاته وه و بۆ ژیا نیکی تر ناماده بیت.

و هه ره ها فلسفه فه ی دوتادون که ها ونا هه نگییه کی راسته قینه وریک، پینک دینیت که رۆح، قۆناغی پیتشوری خوی له زمه نی ئیستادا دریه ی بی بدات و گونا هه و کیشه و نافه رمانی نهو له ژیا نی پیتشوودا پاک بکاته وه. له کن رۆح، باس له نیرینه و میوینه ناکریت و له واقعیدا، نه مانه سه رچاوه یان له نووره و ناتوانین نه مانه وه ک ژن یا پیاک بانگه یشت بکه ین وه که هه بوونی هه فته ن و یا که سی "حورالعین" که گا پیش هاتوه له قالبی پیاگدا

## يارسان

سهری هه‌لداوه. به‌لام به جهسته بوونی نیرینه و میینه بۆ رۆحه‌کان به‌پیی قۆناغه نهو رۆحه فۆرماسیون په‌یدا ده‌کات که به‌گشتی، لای یارسانی، ژن و پیاو هیچ چه‌شنه جیاوازیه‌کیان نییه به‌تایبهت له‌کن رۆحه‌کان. سه‌بارهت به‌وهی که رۆحه‌کان ده‌توانن ژیانی پیتشوی خویان ده‌رک بکه‌ن و یا وه‌بیر هینانه‌وهی بیره‌وه‌ریه‌کانی پیوه‌ندی‌دار به‌ژیا‌نگه‌لی پیتشوو نه‌بی بلین که رۆحه‌کان، فایللی پیوه‌ندی‌دار به‌ژیا‌نگه‌لی پیتشوو نه‌بی بلین که رۆحه‌کان، فایللی پیوه‌ندی‌دار به‌هه‌ر قۆناغیک له‌ژیان دوا‌ی مرگیان ده‌به‌ست و له‌نارشیوی خویان تۆماری ده‌که‌ن که دوا‌ی جیا‌بو‌نه‌وهی رۆح له‌جهسته به‌پیی کرده‌ویه که بوویه‌تی له‌جیهانی رۆحانی خوشی یا ناخوشی وه‌ده‌ست دینیت. له‌راستی‌دا حوکم و پیداو‌یستی له‌سه‌ر نه‌ویه که رۆح له‌پیتشتری خوی هیچ نه‌زانی بیجگه‌ نه‌و گه‌وره پیاوه‌نایی‌یانه که زانستی ماناو ناوه‌رۆکیان هه‌یه و نه‌ینی و هه‌ماکان ده‌ناسن رۆح له‌یه‌ک قۆناغ‌دا باری ژیان نه‌گریتته نه‌ستوو و نه‌ویش نه‌و شیه‌یه که له‌ژیا‌نی پیتشوودا بوویه‌تی. به‌واتا فایللی یه‌ک ژیان له‌کاتی به‌جهسته بوونی یه‌ک رۆح پیتشتر نووسراییت و رۆح ناچار بیت به‌پیی هه‌مان بارودۆخی له‌پیتش ناماده کراو که بۆ دانراوه ژیان بباته سه‌ر. که نه‌مه "جه‌بریکه" و سزا یا پاداشی ژیا‌نی پیتشوویه‌تی و له‌ژیا‌نی نیشتا‌داش "نیراده" و "نیختیار"ی ته‌وهی هه‌یه که قۆناغی ژیا‌نی داها‌توی خوی هه‌لبژیریت.

به‌باوه‌ری نه‌هلی حق، میژوو دووپات ده‌بیتته‌وه، رووداوه گرینگه‌کان له‌ده‌ورانیکدا رووده‌دات که ده‌رکه‌وتنی مه‌وجوداتی نیلاهی له‌سه‌ره‌تای دنیا‌دا له‌و ده‌ورانه‌دا رۆل‌یان هه‌بووه و دواتر له‌سیمای مرۆڤدا دووپات ده‌بنه‌وه. نه‌هلی حق جیا له‌ده‌وره سه‌ره‌کیه‌کان "سئ ده‌وره‌یه: نه‌له‌ست، مورته‌زا عه‌لی و سولتان سه‌هاک" که کارگه‌رییان له‌سه‌ر عاله‌م هه‌بووه، باوه‌ریان به‌هه‌لکه‌وتنی چه‌ندین ده‌وره‌ی "فه‌رعی" "ناسه‌ره‌کی" تریش هه‌یه. "ده‌وره ناسه‌ره‌کیه‌کان بریتین له‌و ده‌ورانه‌ی که‌وا به‌شیه‌وهی "زات میوان" و "شامیوان" به‌دریژای میژوو له‌ناوچه جیا‌جیا‌کاندا روویانداوه و له‌"سه‌ره‌نجام" دا ناما‌ژه‌یان پیتکراوه، وه‌ک سه‌رده‌مانی: به‌هه‌لول، شاخۆشین، بابا سه‌ره‌نگ، بابا جه‌لیل، بابا ناوس، فه‌زله‌نه‌للا نه‌عیمی، حاجی به‌کتاش، تاته‌ش به‌گ، شا هه‌یاس، سه‌ید براکه‌و... که ده‌توانین بلین زۆرتین کاریگه‌رییان له‌سه‌ر ناوچه‌ی ده‌رکه‌وتنیان هه‌بووه و چالاکیه‌ ناینیه‌کانیان گشتگه‌ر نه‌بووه.

نه‌لته‌ت نابین له‌بیربکری که ده‌رکه‌وتنی زاتی نیلاهی له‌سیمای مرۆڤه‌کاندا له‌ده‌وره جیا‌جیا‌کاندا به‌یه‌ک نه‌ندازه نه‌بووه و شیه‌وهی ده‌رکه‌وتنیش "حلول تجلی" یه‌کسان نه‌بووه و بریتی بووه له‌میوانی دایمی، کاتی و یان ده‌رکه‌وتن له‌نه‌شیا‌دا که پیتی ده‌گوتری حللول<sup>۱</sup>. نه‌م شیه‌وه ده‌رکه‌وتنه‌ه له‌شروقه‌کردنی "دۆنادۆن" دا له‌لایه‌ن نه‌هلی حه‌قه‌وه ناشکرا ده‌بی<sup>۲</sup>.

۱- سه‌خه‌ یزیدی، اهل حق و علوی در کردستان، فیلیپ کرین بروک.

۲- ده‌رکه‌وتن (تجلی ژات) لای نه‌هلی حق، به‌پیتی لیک‌دانه‌وه و روونکردنه‌وه‌کانی گه‌وره پیاوانی نه‌م ناینه به‌سئ شیه‌وه:

- فه‌ور: که بریتیه له‌خونایی و ده‌رکه‌وتنی هیزی ته‌واری خوداره‌ند (جلوه‌ی اعظم) له‌سه‌ر زه‌وی.
- یه‌کیبویی (اتحاد): که بریتیه له‌یه‌کیبون له‌نیران خوداره‌ند و مرۆڤدا و په‌نگدانه‌وهی خود و په‌دوشتی خوداره‌ند.
- حللول: که بریتیه له‌ده‌رکه‌وتنی نه‌ته‌واری (کاملی) خودی خوداره‌ند له‌جهسته و سیمای مرۆڤدا.

به پيټي نهم بۆچورونه پيويسته خوداوهند له كاتي پيويستدا دابهزي و له سيماي مروڅدا خوي بنويټي و خوي بجاته بهرچاوي "خهلايهق" و نهوانيش به هر شيويهيك كه نارزهووي نهو بټي، بيناسن و په پيرهوي له فرمانه كاني بكن<sup>۱</sup>. هيندووه كانيش باوهريان وايه كه هر كه سيك پوختيكي هيه نهمه و نهو پوچه به دريژاي هزاران هزاران سان له لهش و نه شياي جياجيدا نيشته جي ده بټي و به بهردهوامي لهش ده گورځي، كه پيټي ده لټين "هيندوكارما"، به لام له نه بجامدا ده گاتهوه سه رچاوه كهي خوي "خوداوهند" و له ودا ده توټته وه. مروڅ له ژير كارتيتكردي "علل و معلول" دايه و به قهدهر چاكه و خراپهي خوي سزا و پاداش وهرده گري، نه گهر لهم جهسته دا نه بټي له جهسته يه كي تردا و يان له عاليه ميكي تردا جهزاي كرده وه كاني ده بينټته وه. باوهر به "تهناسوخ" يش هر لهم بنه ماوه سهري هه لداوه و ده گه رپټته وه بټي باوهر به نه زهلي و نه به دي بووني پوچ<sup>۲</sup>.

پيويسته بگوتري كه به باوهري نه هلي حق گه راني پوچ له "نشيا و نساوهل" يشدا رووده دات، به لام نيشته جي بووني پوچ له نساوهل و نه شيادا نيسي و كاتييه و له سه سر سووډبه خشي يان بيكه لكي شته كان كاريگهري هيه. بټي نمونه بهرديك كه هيج كه لكتيكي نيه به راورد بكري له گه له بهرديكدا كه سه رمايه و سهروه تي مادي ميلله تيكه. پيرمونس ده فرموي:

نشياش مه گيرؤ دؤن مه رگو زايي نينا وانامان، نيمه يش گه وايي<sup>۳</sup>

به باوهري جينييه كان ته واي شته كان پوحيان هيه و هر پوختيكي بگاته ناستي ژيانتيكي پاك و دوور له گوناح، ده گاته پلهي "paramatmam" واته پلهي "پوچي بهرز"، هر بهم بونه وهك پاداشيكي بټي ماوه يهيك له بازنهي "تهناسوخ" ده چيټه دهره وه و دوي به را بهر بووني پاداش و چاكه كهي، نهو پوچه سه رله نوټي كراسي مادي وهرده گريته وه و ديته وه سه ر زهوي. به پيټي نهم بۆچورونه تنهيا پوچه پالاوته كان واته پوچه ته واهه كان ده توانن بټي هه تا هه تايي له گهري تهناسوخ رزگاربن، نهم پوچه رزگار بوانه "Arhat" يان سهروه راني پله به رزن كه به شيوهي خوداياني "نپيکور" له شوټيكي سيحراويدا ده ژين<sup>۴</sup>.

پريزگرتن له نساوهل، كه له گشت نايينه كاندا پهنگي داوه ته وه، له هزي "ياري" ش دا بووني هيه. لهم نايينه دا هه موو نساوهلنيكي پريزي تاييه تي لي ده گري، نهمه ش ده گه رپټته وه بټي نه وهي كه به باوهري نه هلي حق هيج شتيك و هيج نساوهلنيكي له خووه نه خولقيندراوه و په يوه ندييهك نيوان مروڅ و سروشت و نساوهل دا هيه. نه لټه ت په يوه ندي مروڅ و سروشت له نايينه كاني تريش دا، وهك ناييني زه رده شت و هيندونيسم و بوزيسم ... بايه خي پيټدراوه و دياره له نيوان هه موو بوونه وهره كاندا په يوه ندي هيه و عاليه ميش له گشت بوونه وهره كان پيټكه اتوه. له واقع دا په يوه ندي مروڅ و سروشت و به دايك و گه وههري ژيان داناني سروشت، جيا له هزي ياري، له هه نديك هز و نايينه كاني تريش دا په چاو ده كريت. له وانه زه رده شتي گهري، هيندونيسم و بووزيسم جيگاي ناماژن.

۱- دبستان مذهب، مريد كيخسرو اسفنديار، ص: ۲۶۶.

۲- تاريخ اديان، علي اصغر حكمت.

۳- گراهي نودونو، پير شاهو، بهندي ۹۹.

۴- تاريخ مختصر اديان بزرگ، فليسين شاله، ص: ۷۴.

## يارسان

ئەلبەت ئاشكرايە كە ھەر بونوئەرتىك لە گەل بونوئەره كانى تردا نىسبەتى ھەيە و ئەم دونىايە ھەموو شتە كانى پىتكەو ھە گرى دراوھ كە تەنيا و تەنيا بە بەھرەمەند بوون لە "ھزرى زۆرىنە باوھرى" دەتوانىن لىي تىبگەين. بابا سەرھەنگ لەم باروھ دەفەرموي:

ياريمان نيان پا گەلو پا تەرم تا ھەر بلالسن وە نازەرمو شەرم

نە راگەي خوتان زىلتان كەرن گەرم ئى روزگار پويچەن مەويھەرۆ چوين وەرم

بابا سەرھەنگ پەرھەدانى حەقىقەت لە نىو ئاپۆرەي خەلك دا لەم دووختە دا بە شىوھەي كى جوان شروڤەي كەردوود، لە سەر ئەو گەنگايە تىبە پىداگر بوو كە حەقىقەت لە كەن ھەموو مەروڤە كان (لە ھەر رەگەز و نايىنىك) دەبى. بە كورتى ئەوانەي كە دليان گەرم و دلۆڤانە.

ھزرى يارى قۇناغە كانى پىشكەوتن و گەشە كەردنى مەروڤەي چوار قۇناغە دا بە شەكردوود: شەرىعەت، تەرىقەت، مەعريفەت و حەقىقەت. بەم شىوھە كە لە سەرھەتاي ئافراندى "ئادەم" تا دواين پىغەمبەر، واتە خاتە مولئە نىيا بە قۇناغى شەرىعەت دادە نىت كە لەم قۇناغە دا مەروڤە بە پەيرەو كەردنى ئەم ياسا و پىسانەي كە بۆي دانراوھ دەگاتە باوھر بە تاكى خودا "تەوھىد". ئەلبەت ياسا و رىساكان لە نايىنىكەو بە شىوھەي كى تر دەگۆردىت، بەلام ھەمان مەبەست و نامانجە.

قۇناغى تەرىقەت لە سەرھەمى دەركەوتنى ئىسلاموھ "موھەمەد و ھەلى" دەست پى دەكات و تا سەرھەلدانى شاخۆشىن لورستانى درىژەي دەبىت، كە برىتەيە لە پەيرەو كەردن و بە جى ھىنانى ھەمان دەستور و ياسانانە بۆ نرىكبونوھە لە خودا، كە دەبىتە ھۆي دەركەوتنى سۆنىگەرىي و عىرفان. قۇناغى مەعريفەت لە سەرھەمى دەركەوتنى شاخۆشىنى لورستانىيەو تادەركەوتنى سولتان سەھاكى بەرزەنجىيە لە سەدەي ھەوتەمى كۆچىدا دەخايە نىت. بەم مانايە كە بە تىگەيشت و بە كارھىنانى ياساكانى نايىن مەروڤە دەگاتە ناستى بىزارى لە مادىيات و لە عالەمى مەلە كووتدا مالە دەكات. قۇناغى چوارەم گەيشت بە حەقىقەتە و ئەم قۇناغە لە سەدەي ھەوتەمى كۆچىيەو، واتە لە سەرھەمى دەركەوتنى سولتان سەھاكى بەرزەنجىيەو دەست پىدەكات.

ئەم قۇناغە قۇناغى گەشە كەردن و تەواو بوونى مەروڤە. ئەلبەت نىمە لىرەدا ئەو چوار قۇناغە مان تەنيا بە پىوانەي مەزوو لىك جىا كەردوھ، بەلام بۆ لىكدانوھ و شەركەردنى قۇناغە كان، دەتوانىن پىوانەي تىش بە كاربە نىن. بە ھەر حال لە قۇناغى دووھەمدا چەندىن كەسايەتى بەرچا و ھەك شىخ ھەسەنى بەسرى و محىيە دىنى ئىبنى عەرەبى، بەھلولى زانا و شاخۆشىنى لورستانى سەرھەلدەدەن و بناغەي تەرىقەت دادە رىژن. لە قۇناغى سىھەم تا چوارەم كە قۇناغى گەيشت بە ناوھەرۆكە و مەروڤە ھەنگاويك بەرەو پىش ھەلدە گرىت چەندىن كەسايەتى بە ناوبانگ، لەوانە: مەنسور ھەلاج و بايەزىدى بەستامى و شەھابە دىنى سۆرەوھەردى، دەردە كەون و لە قۇناغى چوارەمدا كە لە سەرھەمى ھەوتەمى كۆچىيەو دەست پىدەكات، زانست و نايىن و عىرفان ئەوھەندە گەشەيان كەردوھ، تا مەروڤە نامادەي تىگەيشت لە حەقىقەت بەكەن.

ئەلبەت برىنى ئەم قۇناغانە لە تاكە كەسەش دا رەچاو دەكرىت و ھەر كەسەك بۆي ھەيە لە درىژاي تەمەنىدا، بە زمانى نايىنى يارى لە "كراستىك" دا بە كۆشش و چالاكى، پارىزكارى ئەو چوار قۇناغە برىت و بگاتە

## يارسان

---

سەرچاوهی حهقیقهت و لهو قۆناغه دا دهیته "ئههلی حهق" و ههر ئهمهش بووه ته هۆی نهوه که به باوهی یارسانه کان، ههر که سیک پهیرهوی ههر ئایینیک بیت، ده توانی به برینی ئهم قۆناغه بگاته "حەق" و دوای گهیشتنی بهو پلهیه، یارسانه کان به خۆیانی دهزانن. به لام نه گهر که سیک یی به هره بیت و توانای برینی ئهم قۆناغانه ی نه بیت، ته نانهت نه گهر له بنه ماله یه کی یارسانیشدا له دایک بوو بیت، مهرج نییه گهیشته قۆناغی تیگهیشتن له حهقیقهت.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## گاژمیتری کوردی - روژهیاری "رؤژویاری":

بۆ پهیدا کردنی میژوو و گاژمیتریک که کوردهکان که لکیان لیوهرگرتوو، ئەبێ پێشتر باسی میژوویی گانامە می ئیرانی و ناوچهکانی ژێر کاریگەرییەتی ئەو بکەین. گاژمیتری لە ئێراندا بە چەند شیوێ دابەشکراوە:

۱- سەردەمی ئەخینی یەکان که یەك گاژمیتری مەدەنی هەتاوی - مانگییە و لە ژێر کاریگەرییەتی گاژمیتری بابیلیدا بوو، بەم جیاوازییەوه که نیوی مانگەکانی فارسی بوون.

۲- گاژمیتری ئەویستایی کۆن که ئەویش لە سەردەمی ئەخینی یەکاندا لە کەنار گاژمیتری مەدەنی فەرمی دا بوو و وەك گاژمیتری ئایینی سەیر دەکریت که سال بە پینج وەرزی نایە کسان دابەش دەکات "بەم جوێرە که هاوین، هەوت مانگ بوو که لە "هەم سەبت میزی" تا کوو "نە یاسریم" وزستانی، پینج مانگ لە "نە یاسریم" تا "گەهەنباری یە کەم" درێژی هەبوو و پێدەچیی ئەم گاژمیترییە پێش ئەخینی یەکانیش لە کۆمەڵگای زەرەدەشتی دا باو بوو پێت. ئەم ئیدیعیای نیمە دوو هۆکاری هەبە:

یە کەم: ناوی بێرێک لە مانگەکانی گاژمیتری ئەویستایی لە باری زمانەوانییەوه ریشەمی ئەویستایی کۆنیان هەبە. دوو هەم: لە گاژمیتری ئەویستایی کۆندا، سالی ۳۶۵ روژه بە شەش بەشی نایە کسان دابەش دەبوو که لە گاژمیتری نوێدا پارێزراون. ئەم بەشگەله وەك "شەش گەهەنبار" ناوزەد دەکرین. ئەم گاژمیترە زۆتر وەك گاژمیتری ئەویستایی کۆن، ناوی لێدەبری.

۳- گاژمیتری ئەویستایی نوێ یان تەقویی فارسی باستان که لە کۆتاییەکانی حکومەتی "کەمبوجیه" و سەرەتای حکومەتی "داریوش یە کەم" باو بوو. سالی ئەم تەقوییە ۳۶۵ روژ و شەو بوو که بریتییه لە ۱۲ مانگی ۳۰ روژه و ۵ شەو و روژی ناسراو بە "پینجە" یا "ئەندەرگا" که دەدرا دەم کۆتایی سال. لە تەقویی ئەویستایی دا بۆ بانگەتشتنی ئەو ئەلی خاکە لێو "فەرودەدین" لە سەرەتای بەهار، لە هەر ۱۲۰ سال، یەك کەبیسهی ۳۰ شەو و روژیان زیاد دەکرت و بە نیوی هەمان مانگیك که مانگی کەبیسه بەدوایی دا دەهات پیناسە دەکرد و مانگی کەبیسه یان بە ناخری یە کەمەین و دوو هەمین و... دوازدەهەمین مانگی سال ئیزافە دەکرد. بۆیە لە ۱۲۰ سالی یە کەم دا دوو مانگ بە نیوی خاکە لێو "فەرودەدین"، لە ۱۲۰ سالی دوو هەم دا دوو مانگ بە نیوی گولان "ئوردیهشت" و... و لە ۱۲۰ سالی دوازدەهەم دا دوو مانگ بە نیوی "سپه‌ندارمەز" ناو دەبرا.

۱- ئەلەت لە دورانەیدا که مرۆژی بەرەجەلەك ناریایی لە باکوورترین دەشتاییەکانی «سیحورن» و «جیحورن» دەژیان، گاژمیتریک ناریایی یان ئیرانی کۆن هەبوو که بە پێی ئەو شتە که لە ئەویستادا هاتوو بریتی بوو لە یەك زستانی دە مانگ و یەك تاوانی دوو مانگە. لە دواییدا و لە ژێر کاریگەرییەتی کەش و هەوای خوشتر که بەهزی هاتنی نارییەکان بەرو باشوو دروست دەبیت، خەلکی ناوچە دابەشکردنیکی نۆی دادەریژن (سال دەکەن بە دوو بەشی هاوسان) که هەریەك بە نینقیلابیکەوه دەست پێدەکات و بە نینقیلابیکە دیکەوه کۆتایی دیت (بیست و تەری تەقی زاده). هەر دوا لە میژووتامیای باشووری دا، سال بە دوو وەرزی تاوان و زمان دابەش دەکرا که یە کەمەینی ئەوان هەمان بەهارو هاوینی ئەمرۆیی و دوو هەمینیشیان پاییز و زستانی نیستایە. لە میژووتامیای باکووری سال، سێ وەرزی و لە ناوورددا چوار وەرزی برۆه و حسیبی کاتیان بە دوو شیوێ نگاهەیتشت. یە کەم بە پێی پێداویستی سەروشتییەکان ژیانی کشت و کاز و شوانی وەك چاندن و دروینە کردن یا کۆتاکردنەوهی خوری مەرەکان. و دوو هەم کاتیکی دەستکرد بە پێی سالی دەستکردنی حکومەتی پاشا یا رووداوگەلێکی گرینگ که لە سەردەمی پاشایەتیاندا رووی ددا وەك دروست کردنی پەرستگایان سەرکەوتن لە شەر دژی دۆزمناندا (گاژمیتری ئیرانی، ئەجمەد بێرەشک، ۵۸۶).

۲- گاهشماری ئیرانی ئەجمەد بێرەشک لاپەرە ۵۸۶.



## یارسان

سهره‌رای نموه بۆ پیتناسه کردنی نهو مانگه‌ی که نه‌بۆ هه‌ر ۱۲۰ ساڵ جارێک دووپات بیته‌وه، "پینجه" یشان زیده ده‌کرد.<sup>۱</sup>

۴- گاژمیتری "یه‌زدگردی" که نه‌م گاژمیتره له سه‌رده‌می ساسانییه‌کاندا باو بووه و به‌نیوی "فورسی باستان" ده‌ناسرا. دوایین گاژمیتری به‌کاربراو له ئیراندا هه‌مان گاژمیتری یه‌زدگردیه که به‌وتیه‌ی زۆربه‌ی پسه‌پۆران وه‌ک ته‌قی‌زاده و بیره‌شک و... هه‌یشتا که له‌بری ناوچه‌گه‌لی ئیتران و نیتوان کۆمه‌لگاگه‌لی زه‌رده‌شتی هیندو پاکستان باوه و نه‌بۆ نامانجی نیمه بۆ لیکۆلینه‌که‌مان بیت. له‌به‌ر نه‌وه‌ی که یه‌که‌م: ناوچه‌گه‌لی کورده‌واری به‌شیک له ئیران بووه. دوهم: دوایین گاژمیتری باو، یه‌زدگردیه که له کورده‌ستان باو بووه.

سهره‌رای نه‌مانه بۆ لیکۆلینه‌وه‌ی زانستیانه‌ی گاژمیتری کوردی، نه‌بۆ گاژمیتری ناوچه‌کانی ده‌ورووبه‌ری کورده‌ستان و چهند و چون و شتوازی په‌یدا بوون و به‌کار هینانمان بخریته به‌ر باس و له‌گه‌ڵ گاژمیتری ئیرانی‌دا به‌راورد بکریته.

تا نه‌و جینگای که لیکۆلینه‌وه‌گه‌لی زانستی روونی ده‌کاته‌وه له‌میژووی کۆندا "پیش سه‌رده‌می پاشایه‌تی" دوو یان سه‌ ناوه‌ندی که له‌پووری به‌ربلآو و به‌رین له‌ رۆژئاوای ئیران و دوو ناوه‌ند له‌ رۆژه‌لاتی نه‌م ولاته‌دا هه‌بووه<sup>۲</sup> که به‌پیی ده‌سه‌کوته میژویه‌کان، ناوچه‌ی کورده‌واری گاژمیتری تایه‌ت به‌خۆی بووه که کاریگه‌ریه‌تییه‌کی به‌رچاوی له‌سه‌ر گاژمیتری ئیرانی بووه و نه‌توانین بلین تا سه‌رده‌مانی نزیک به‌ نیستاش هه‌ر رۆلی تایه‌ته‌ی خۆی بینیه‌وه. به‌لام نیستا نه‌بۆ به‌ به‌راوردکردن له‌گه‌ڵ گاژمیتره‌گه‌لی‌تر، چونه‌یه‌تی نه‌م گاژمیتره‌ بخریته به‌ریاس و لیکۆلینه‌وه.

له‌ شروقه‌ی گاژمیتری ئیرانی کۆندا وتان که یه‌که‌مین گاژمیتر، هه‌مان گاژمیتری مه‌ده‌نی هه‌تاوی مانگی سه‌رده‌می نه‌خینی‌یه‌کان بووه که کاریگه‌ریه‌تی فردی له‌ گاژمیتری بابیلی وه‌رگرتووه. بۆیه ده‌رده‌که‌وت که گاژمیتری بابیلی هه‌ر له‌ کۆنه‌وه و له‌ژێر کاریگه‌ریه‌تی ده‌سه‌لاتی بابیلی‌دا، بوو که به‌ گاژمیتری دانیشته‌وانی باشووری رۆژئاوای نه‌م ولاته و به‌پیی هاوسایه‌تی عیلامی و ناشووری کارتیکردنی له‌سه‌ر گاژمیتری نه‌وان بووه. سالی نه‌م که له‌پووره، هه‌تاوی - مانگی بووه و سه‌ره‌تای ساڵ به‌جینگه‌ی نیعتدالی "هاوکاتی" به‌هاری، له‌ هاوکاتی خه‌ریفی‌دا هه‌بووه که نه‌م ده‌سپێکردنی ساڵه‌ با هاوکاتی خه‌ریفی، پێده‌چی یادگاری نه‌و که‌سانه بیت که به‌ باپیرانی ئاریایی ده‌ناسرین و له‌ سه‌رده‌مانی کۆنتردا له‌گه‌ڵیا راهاتیبیت یان نه‌وه‌ی که ئیرانییه‌کان، نه‌م ره‌سه‌یان له‌ دانیشته‌وانی دیکه‌ی نه‌و ناوچه‌یه "عیلامیه‌کان یان شاره‌کانی سوومیری - بابیلی" که سالی نه‌وانیش به‌ پایزه‌وه ده‌ستی پێده‌کرد په‌یره‌و کردبیت.<sup>۳</sup> "نه‌م گاژمیتریه‌ به‌نیوی "پارسی کۆن" یا "ته‌قومی

۱- گاژمیتری پینج هه‌زار ساڵه‌ی کۆچی هه‌تاوی، نیه‌ج مه‌له‌ک پور، لاپه‌ره‌ی ۴.

۲- گاهشماری در ایران قدیم، ته‌قی‌زاده، ل ۴۱.

۳- بیست مقاله، ته‌قی‌زاده، ل ۱۱۶. هه‌روه‌ها ته‌قی‌زاده له‌ هه‌مان کتبه‌دا ناماژه بووه ده‌کات که: گومانی تیندا نییه که له‌ ساڵه‌کانی سه‌رده‌تایی سه‌رده‌می نه‌خینی‌یه‌کان، شتوازیک له‌ گاژمیتری به‌کار برابیت که هه‌مان گاژمیتری بابیلیه‌کان بووه. (پێده‌چی نه‌م گاژمیتریه‌ به‌شتوازیکی ناراسته‌وخۆ له‌ ریگی عیلام یان ناشووره‌وه ده‌دست نه‌خینی‌یه‌کان که‌یشتبیت). مانگه‌کان لیکچورنیکێ زۆریان له‌گه‌ڵ مانگه‌لی بابیلی بووه و سالی ئیرانی وه‌ک سالی بابیلی،

## يارسان

نه‌خينيش "ناو ليده‌بريت". ته‌قي‌زاده" له به‌شيكی تر له كتيبي "بيست وتار" (بيست مقاله)ی خوی‌دا باسی نه‌وه ده‌كات كه سي گاژميتري نيراني كۆن و عيلامی و باييلي له نيراندا باو بووه كه گاژميتري باييلي له رۆژئاوا و ناوه‌ندی نيران به‌كار براوه و هه‌رگيز له باشووری رۆژئاوا "فارس" و باكووری رۆژه‌لات (خوراسان و ماوراو النهر) وهك ته‌قويم به‌كار نه‌هينراوه و وادياره كه نهم گاژميترييه، تاييه‌ت به‌خه‌لكانيك بووه كه خوداياني "ميترا" و "ناناهيد" و... په‌رستش كردووه. سالي نيراني كۆن له هاوسايه‌كه‌وه له رۆژئاواي نيران (پيده‌چي عيلامييه‌كان بوويتن) گيراوه و نه‌وانيش پيده‌چي له سه‌رده‌مانی زۆر ديريندا، ده‌زگای گاژميتري سووميري - باييلي يان كه سه‌رده‌تاكه‌ی پاييز بووه قبول كردييت. به‌لام نهم نيحتماله دواي شه‌وه نه‌كه‌ويتسه به‌رباس كه فه‌رزی دواتر سه‌باره‌ت به ده‌سپيكي سال له‌پاييزدا له‌و شارانه‌دا سه‌لمتندراييت.

"هومل" نهم باسه به‌راست ده‌زانيت كه له فۆرمگه‌لی كۆندا گاژميتريگه‌لی كه‌لدانی، بۆ نمونه نه‌وانه‌ی كه له شارگه‌لی "نور" و "گيرسو" و... باو بووه، سه‌رده‌تای سال له‌پاييزدا بووه. "ش. پاليس" يش ده‌لئت كه له سه‌رده‌می "سارگون ناكادي" و "گودنا" و هه‌روه‌ها له ده‌ورانتيكي بچوك له سه‌رده‌می "هموورابي‌دا"، سال له مانگی "تشریتو" بۆ "نيسان" گوزراوه‌تو به‌لام له حسابات نجومی‌دا، ديسان، هه‌مان يه‌كچوونی خه‌ريفي، سه‌رده‌تا بووه.<sup>۱</sup> له راستی‌دا ده‌توانين بلين كه دانيشتوانی رۆژئاواي نيران، يه‌كه‌مین گاژميتريان بووه كه سه‌رده‌تای ساليان به مانگی باغياديش جيژن ده‌گرت كه له حدودی يه‌كچوون "اعتدال"ی خه‌ريفي‌دا بووه "نه‌لبه‌ت باييليه‌كان، ساليان له يه‌كچوونی "اعتدال" وه‌هاری ده‌ست پي‌كده‌كرد" و نهم رۆژه، جيژنی ميترا "خوداوه‌ندی نوورو هه‌تاو" بووه و له‌به‌ر نه‌وه‌ی نهم رۆژه له زۆر سالاندا له مانگی باغياديش رووی ددها بۆيه ناوی نهم مانگه‌يان له هه‌مان جيژن گرتووه كه مانگی جيژنی "به‌غ" يان "ميترا" بيت و مانگی باييلي هاوسان له‌گه‌ل نه‌و يانی تيشري مانگی هه‌تاو "خوداوه‌ندی هه‌تاو" بوو و مانگی زه‌رده‌شتی هاوتای نه‌و له سه‌رده‌مانی دواتردا هه‌مان مانگی "ميه‌ر" "زه‌زه‌ر" بووه.<sup>۲</sup> ناوگه‌لی نهم مانگانه كه به‌غياديش "به‌غ=ميترا، ميه‌ر" يه‌كه‌م مانگی ساله، له كۆچك نووسراوه‌ی بيستوندا كه هه‌مان سه‌رچاوه‌ی قۆمگه‌لی ميه‌ره‌به‌رست بووه‌ش هاوتووه و له پۆست نووسراوه‌كاني هه‌رامانيشدا "به‌پي لي‌كۆلئيه‌وه‌ی "كاولی" و "نونوالونوبيرگ". "پيشان ده‌دری كه به‌كاره‌ينانی نهم مانگانه و گاژميتري پيه‌نديداری نه‌و له ميژيوه باو بووه.<sup>۳</sup> به‌م پي‌يه هه‌بوونی مانگی باغياديش نسه‌ت دراو به ميترا له سه‌رده‌تای پاييزدا كه هه‌مان مانگی "تشریتو"ی باييلي بووه به‌روای نيمه

مانگی هه‌تاری بووه. ته‌نيا جياوازی نيوان نهم دور گاژميترييه، جياوازی نيوی مانگه‌كان بووه و هه‌روه‌ها سالي باييلي له نزيکی هاوكاتی به‌هارييه‌وه ددستی پي‌كردووه و سالي نيرانيش به زۆربه‌ی نيحتمال له هاوكاتی خه‌ريفي (لاپه‌ری ۶۴هه‌مان كتب).

۱- بيست مقاله، ته‌قي‌زاده، ل ۳۹۵ و ۳۹۹.

۲- هه‌مان سه‌رچاوه ل ۶۵.

۳- گاژميتري له نيراني كۆندا، ل ۳۴۷. نهمه‌نی و كاپادووكی له رۆژئاواو سوغدی و خواره‌زمی و سيستاني له رۆژه‌لات، هه‌موو گاژميتريگه‌لی تاييه‌ت به‌خويان بووه كه نه‌گه‌رچي له‌نيوی مانگه‌كاندا، له‌گه‌ل نيراني يه‌ك نه‌بون و جيگای دانانی نه‌و پي‌نج رۆژه نيزافه له سالي نيراني‌دا يه‌ك نه‌بوو، به‌لام له ديكيه‌ی حسييه‌كاندا زۆر له گاژميتري نيرانيه‌وه نزيك برون (نه‌لبه‌ت سه‌باره‌ت به «پي‌نج» نه‌بن بلين كه سالي سيستاني ناكوکی له‌گه‌ل سالي نيراني‌دا نه‌بوو به‌لام له چوار گاژميتريه‌كه‌ی‌تردا، نهم پي‌نج رۆژديان نه‌دا به‌ر كوتايی سال (بيست وتار، ته‌قي‌زاده، لاپه‌ری ۵۳).

۴- بيست وتار، ته‌قي‌زاده، لاپه‌ری ۵۵.

## يارسان

راست ده کاتوهه و ههروهه ها روودانی به کتیک له گهوره ترين جیژنگه لی ئایینی و نه ته وه بی ئیرانییه کان به واتا جیژنی میترا له یه کهم مانگی پاییزدا و ناونانی وهك "به غیاد" له نیوان ئیرانیسانی باشوور و جیژنی "میتره کان" "مه رگان" له نیو قه ومگه لی ئیرانی باکوور و رۆژه ه لاتی زه رده شتی و گرینگایه تیه کی یه کجار زۆر که تا سه رده مانیکه زۆر دواتر پیدراوه و وهك هاوتای "نه ورۆز" خوی دهنوینی، راستی گومانه که ی ئیمه ده سه لمینیت. به م پی یه ته نانه ت ده توانین بلین "میه رگان" له راستی دا "نه ورۆز" ی ئیرانییه باشووریه کان بووه. <sup>۱</sup> هه بوونی که تیه ی بیستون، پۆست نووسراوه کانی هه ورامان و هۆکارگه لیکه تر وهك به لگه نامه گه لی "مانداییه" کان، تیکسته کۆنه کانی یارسان، سه ره تای سال له نیو خیتلی مه نگور و سکرو که هۆزه کان که دواتر باسی لیده که یین راست که ره وه ی ئه م وته یه ن که ناوچه ی کوردستان و ناوچه گه لی رۆژناوا و باشووری ئیران، یه کتیک له ناوه ندگه لی گرینگه سیب و کتیبی نجوومی له میژوودا بووه که ناغای ته قی زاده به پیی به راورد له گه ل کتیبی "جه دوه لی سال و مانگی بابیلی" نووسراوی "پ.ن. نیگیبیر" سه ره تای سالی گاژمیری کولن ئیرانی، به رۆژی ده یه می مانگی باغیادیش ئیرانی و ده یه می تشریتوی بابیلی له ۵۲۲ پیش زاین دا "۲۹ سپیتامبر و رۆژی یه کچوونی خهریفی" اعتدال خریفی "ناو ده بات و سه ره رای نه وه ده لیت: وشه ی: "باغیادیش" نیوی مانگی هه وته می فۆرسی کۆن "پیده چی له گه ل وشه ی "به گ" دا، کیشه به کی له گه ل هه بوونی جیژنی "میتره کان" له ده یه می نه و مانگه له سالی ۵۲۲ پیش زاین دا نه بووی و ده توانین فه رزه که یین جیژنی میترا "میه ره جانی کۆن" له ناوچه گه لی باکوور و رۆژناوای ئیران و له واقع دا له کن مۆغه کان، به رده وام له یه کچوونی خهریفی "اعتدال خریفی که له سه رده مانه دا ۲۹ سپیتامبر بووه " هه بوویت. <sup>۲</sup> به لām نه و گاژمیره ی دیکه که پیشتر باسی کرا و به پیی هه ل و مه رجی جوغرافیایی، له ناوچه ی کورده واری باو بووه، گاژمیری یه زدگرده یه که هه تا نیستاش له زۆربه ی کۆمه لگا کانی رۆژه ه لاتی ناوین به کار ده بریت. ئه م گاژمیرییه له ئیرانی باستان دا کاربوردی بووه که سالیان به ۳۶۵ رۆژ داده نا. به واتا دوازه مانگ که به نیسه بت سالی هه تاوی راست، ره وه ندیکه سه ره ره وه خواری ریک و پیکه له قه راری هه رۆژ له هه ر ۱۲۸۸ و ۴ هه تاوی دا هه بووه و ئیده یا کراوه که ئه م میژووه، گاژمیری یه زدگرده ی شاریار نییه به لکوو یه زدگرده ی به واتای خودایی یه و خاچ په رسته کانی میژووی زاینی وهك سالی خودایی ناو ده بن. <sup>۳</sup> ئه م ته قومه له سه رده می ساسانییه کان به سه ره تای میژوو و سالی تاج له سه رنانی پاشاکان پیناسه ده کرا و نیوی ته قومی فۆرسی بوو به لām وه رزه کانی ته قومی فۆرسی به هۆی به کاره ی نانی که بیسه کانی، له هه فتا سال پیش مردنی یه زدگرده ی سه به م، نه نیسه بت وه رزه گه لی واقعی به ریزه یه کی فره جیه جی ده کرا،

۱- گاژمیری له ئیرانی کۆن، ص ۴۱.

۲- هه مان، لاپه ره ی ۴۰۹، ته قی زاده له هه مان کتیبدا، له لاپه ره ی ۱۰۰، یه کچوون خهریفی (اعتدال خریفی) به ۲۸ سپیتامبر ناوزه ده کات.

۳- تقویم نوروژی شه ریاری ل ۱۸. تقویم و تاریخ در ایران زیح بیه رز ل ۳۹، ۳۰. «چیا ترابلی» له و بروادیه که ته قومی یه زدگرده ی گاژمیری که سه ره تاهه ی رۆژی تاج له سه رنانی یه زدگرده ی ساسانییه و هیچ پی ره ندیه کی له گه ل وشه ی نیلاهی دا نییه. سه ره رای نه وه ته قومی یه زدگرده ی وه ده ست ها تو له تورفانی چیندا که ده گه ریتسه ده بۆ ساله کانی ۵۹، ۳۱ هه تا ۴۹ یه زدگرده ی له ۱۰ لاپه ره دا ناماده کراوه. هه ره ها له پاره گه لی گاژمیری مانه وی دا که له تورفانی چیندا په یدا کراوه مه به ست له گاژمیری یه زدگرده ی، له سه ره تا تا بیسته مین سالی پاشایه تی یه زدگرده ی سه به می ساسانییه و له به رده نو سه کانی وه ده ست ها تو له پارێزگای فارسی ئیرانیشت دا میژووی یه زدگرده ی به کار براره که خه ت و زمانی ئه م به رده نووسراوانه په هله یسه و له هیچ به لگه یه کی تری پیش نیسلادا ناوی یه زدگرده یان ته قومی یه زدگرده ی به کار نه براره (زه رده شت و گاژمیری ئیرانی، زیادینی تورابی).

## يارسان

به جۆرئيك كه له كۆتاييه كانى سه دهى سيهه مى هيچرى، كاتى نهستاندى خهراج "هاوينى ته قويمى"، هاوكات بوو له گهڵ ميژووى چاندى تۆمى كشت و كال "به هارى راسته قينه". نهم هاوكات بوونه، كيشه گه ليكي زۆرى له كۆكردنه وهى خهراج دا وه ديهيناو هههه بۆيه، له سالى ۲۷۴ كۆچى ههتاوى "سه رده مى خهلافهتى موخته زىد بيللا" ته قويمى ههتاوى ويراست كرا و ته قويمى كى نوى به نيوى ته قويمى خهراجى باو بوو.

سال و نيو و ريژهى مانگه كانى ته قويمى خهراجى، ههه هه مان سال و نيو و ريژهى مانگه لى ته قويمى فورسى بوو، ته نيا فه رقيان نه وه بوو كه پينجهى درزاو "خسه مسترته" له كۆتايى خه زه لوهه دراده م كۆتايى سپه ندمه ز "رۆژى نه ويندارى".

زه بيه خوللا بيه روو زيش ده لى: "نه كه بيه سه كه سه رده مى "خلف بن احمد" نه ميرى سيستان له سالى ۳۷۶ دا بووه ته قويمى فرمى، ههه هه مان گاژميرى يه ز دگر دى بوو كه زه رده شته كان، پينج رۆژى كۆتايى نابانان دواى به ريوه بردنى دواين كه بيه سه له سه رده مى ساسانى دا، بردبوو بو كۆتايى ره شه مه "اسفند". هه روه ها به فرمانى "موخته زى ديللا"، كه بيه سه يه كى ۶۰ رۆژه به ريوه برا كه برىتى بوو له كه بيه سه سالى گه لى دواى مردنى يه ز دگر د. به لام "نه ورۆز" به هوى حسيب نه كردنى ۱۷ رۆژى كه بيه سه ۷۰ سال ماوه نيوان نيچراى دواين كه بيه سه "به هيزه كى" و سه رده مى مه رگى "يه ز دگر دى سيه هم" نه چوه جى گاي راسته قينه خوى. ۱ ناخرين كه بيه سه له سه رده مى "يه ز دگر دى كورى شاپور" له ده ولته تى به فرمانى يه ز دگر دى، پارسيه كان گيرا كه به ريوه به رى نهم كاره يه كيك له وه زيرانى به نيوى ((يه ز دگر دى هه زارى)) بوو كه له سه رده مه دا، نوبه يه كه بيه سه به وان گه يشتوو و «نه نده رگا» بيان پى زياد كرد و له بهر نه وهى له دوايى دا له كه بيه سه دا كۆتايى كرا، ههه له مانگى نابان دا مايه وه. ۲ ليكولينه وه و حسيب كردنى گاژميرى كه بيه سه زۆر روون نه بووه و پسپوران له سه رده مانى جۆراو جۆردا راوبو چوونى جياوازيان هه بووه و هوى سه ره كيشى نه وه بووه كه پهيدا كردنى سه ره تا و ره چاو كردنى كاتى كه بيه سه كان، نهم هه لهى دروست كردوه. «نه حمه د بيه شه ك» ده ربه رى نهم گاژميريه واى بو ده چى كه رۆژى تاج له سه رنانى يه ز دگر دى، هاوكات بوو له گه ل تيرمانگى نه ويستايى به واتاو به پى نه ستيره ناسه كان له يه كى پووشه پى نه ويستايى (مانگى تير) هه تاو چوه ناو بورجى حه مل. نهم رۆژه هاوكات بوو له گه ل ۲۹ ره شه مه (نيسفه ندى نيرانى) يان ۹۱ رۆژ دواى هاتنى حه قيقى خۆر بو ناو بورجى حه مل.

نه رۆژه يان به يه كه م رۆژى خاكه ليوه "فه روه دين" پيناسه كرد. كه وايه ۹۱ رۆژ ده كه وته نيوان يه كى خاكه ليوه نيرانى و يه كى خاكه ليوه يه ز دگر دى. نهم ۹۱ رۆژه هيدى هيدى له نيو چووو و سه ره نجام، يه كى

۱- تورابى له كتيبه كى خوى دا ده نويسيت كه «خه له ف بينى نه مير» له سالى ۲۶۷ دا له كار ده ركراوه و به م پى به له و ساله دا ناييت كه بيه سه يه ك نيچرا كرابيت.

۲- هه روه ها ته قى زاده له بيست وتاره كى خويدا ناماژه ده كات كه يه كه م رۆژى فه روه دين (خاكه ليوه) سالى نه ويستايى نوى به واتا يه كه م رۆژى نيسانى بايلى هاوكاته له گه ل مانگى نيرانى تونى نه دو كيش هاوكات له گه ل ۲۶ مارس و جيژنى «تيركان» (۱۴ تير) (۱۸ مارس) له ۲۹ جيون كه رۆژى شوژى تاوسانى (انقلاب صيفى) ش بوو و جيژنى ميزيرى شه م (۵ پۆشه پ) رۆژئيك دواى شوژى تاوسانى (۲۰ جيون) د. و شوژى زستانى (انقلاب شتوى) له رۆژى ۱۵ سه رماره ز (۲۷ ديسامير) هاوكات له گه ل جيژنى «ميزيارى»...

۳- ناسارو لباقيه، نه بو رده مان بيرونى

## يارسان

خاکه‌لیتوهی سالی ۳۷۵ یه‌زدگردی له‌گه‌ل یه‌کی خاکه‌لیتوهی ۳۸۵ نیرانی هاوکات بوو. <sup>۱</sup> به‌م پیتی‌یه شه‌و چته‌ی که له سه‌ره‌تای گاژمیتری یه‌زدگردی وه‌ده‌س دیت به‌م شیویه که ۱/۱/۱ یه‌زدگردی هاوکاته له‌گه‌ل ۱۱/۴/۱ هه‌تاوی یان ۱۶ جونیی ۶۳۲ زایینی که "ته‌قی‌زاده" راستی نه‌م نیدیعیایه‌ی به‌ وشه‌ی "میزیاری" نیشان داوه که نیوی گاهه‌نباری پینجه‌مه و ده‌لی که شه‌م جیژنه له ده‌رووبه‌ری شو‌رشی زستانی "انقلاب شتوی" بووه و به واتای "نیوه‌ی سال" دیت و له‌به‌ر شه‌وه‌ی له راقه‌کردنی کتییی "بونده‌هش" هه‌تاوه له "میزیاری" تا "میزیوی شه‌م" رۆژه‌کان دریژتر و شه‌وگار کورتتر ده‌بیته‌وه و به‌پنجه‌وانه، له "میزیوی شه‌م" تا "میزیاری" شه‌وگار دریژترو رۆژگار کورتتر نه‌بیته‌وه. به‌م پیسی‌یه وا روون ده‌بیته‌وه که له بنه‌مادا "میزیاری" له ده‌رووبه‌ری شو‌رشی زستانی "انقلاب شتوه" یان یه‌که‌می جوودی بووه و سه‌ره‌تای سال له ده‌رووبه‌ری شو‌رشی تاوسانی (انقلاب صیفی) یان یه‌که‌می سه‌ره‌تان و هاوکات له‌گه‌ل "میزیوی شه‌م" بووه. <sup>۲</sup> هه‌روه‌ها مه‌سه‌وودی له کتییی "التنبیه و الأشراف" ده‌نووسیت، سه‌ره‌تای سالی نیرانییه‌کان، هه‌وه‌لی تاوسان و میه‌ره‌جان له سه‌ره‌تای وه‌زی زستاندا بووه. له نه‌رۆژنامه‌ی حه‌کیم خه‌یامیشدا ده‌ویژریت که: خاکه‌لیتوه "فه‌روه‌ردین" ی نه‌و رۆژه هه‌تاو به سه‌ره‌تای سه‌ره‌تان قه‌راری کرد...".

نه‌ل‌به‌ت بیجگه له‌م دوو گاژمیترییه که سه‌ره‌تای سالیان له لیکچوونی خه‌ریفی "اعتدال خریفی" - بابیلی - و لیکچوویی تاوسانی - یه‌زدگردی - یه، گاژمیتریگه‌لیکی تریش هه‌بوو که له نیرانی کۆندا سه‌ره‌تایان مانگه‌کانی‌تر بووه، وه‌ک نه‌و گاژمیترییه‌ی که سه‌ره‌تای سالی خه‌زه‌لوهر "نابان" مانگی هه‌تاوی و هاوکاته له‌گه‌ل بورجی عه‌قرب "دووشک". یان یه‌که‌م رۆژی مانگی نیرانی سه‌رماوه‌ز "نازه‌ر" که له‌دوای سه‌ده‌ی چواره‌می زایینی وه‌ک سه‌ره‌تای سال پیناسه‌ کرا و ده‌سه‌جی دوا‌ی رۆژانی په‌نجه‌ی دزراو "خمسه‌ مسترکه" حسیب ده‌کرا. هه‌روه‌ها گاژمیترییه‌کی‌تر هه‌یه که سه‌ری سال هاوکاته له‌گه‌ل به‌فرانبار "دی" هه‌تاوی و به‌رانبه‌ره له‌گه‌ل بورجی جوودی که گرینگایه‌تی زۆری له میژووی گاژمیتری نیراندا نه‌بووه و پیوست ناکات زۆر خۆمانی پتوه خه‌ریک که‌مین. به‌لام سه‌ری سالیکی دیکه و گاژمیترییه‌ک که له مانگی "ده‌لو" - به‌رانبه‌ر له‌گه‌ل ریبه‌ندان هه‌تاوی - ده‌ست پیده‌کات له سالی میتری نیرانی کۆندا هه‌بووه که شه‌م گاژمیترییه‌ نزیکتره به سه‌رده‌مانی نیستا. و هه‌روه‌ها که پیشتیش نامه‌ژه‌مان پیدا له‌نیوان قوم و عه‌شیره و کۆمه‌لگای رۆژه‌ه‌لانی ناوین زۆر باو بووه و به‌تایبه‌ت نیستاش له کوردستان به‌شیویه ناهه‌رمی پیره‌و ده‌کریت.

یه‌کێک له گروهه‌ نایینی‌یانه‌ی دانیشتیوی رۆژه‌ه‌لانی ناوه‌رانیست و باکووری میزوپوتۆمیا که ناوه‌نده‌که‌ی "هه‌ران" به‌زمانی سریانییه، "سایین" هه‌کانن سال و مانگ وه‌کی هه‌مان سال و مانگی سه‌رده‌می ساسانی حسیبی بۆ ده‌که‌ن و ته‌نیا یه‌ک جیاوازی هه‌یه و نه‌ویش ناوی مانگه‌کانه که به‌زمانی خویان پیناسه‌یان کردووه به‌م جۆره که سه‌ره‌تای سال له سالی میتری شه‌واندا، "دول" یان هه‌مان "ده‌لو" هه‌که هاوکاته له‌گه‌ل ریبه‌ندان "به‌من" ی هه‌تاوی و پنج شه‌ورۆژ به‌ناوگه‌لی "نه‌نووش نه‌سرا"، "شیشلام ربا"، "یوخاشارکه"، "نابوت

۱- گاهشماری نیرانی، نه‌حه‌دیره‌شک

۲- گاهشماری له نیرانی کون

## يارسان

زبوا"، "به هرام ربا" له نيوان مانگي هه شتم و نويهم نيزافه ده كړيت تاكوو سال، راست بيبته ۳۶۵ روژ. بويه نه بى وای بؤ بچين كه نم گروپه يان باپيراني نه وان، سال و مانگي ئيرانيان له سر ده مانيتكدا له ئيرانييه كان وهرگرتيبت كه خاكه ليټوه "فهروه ردين"، هه مان بورجي "دهلو" و به حسيب له سه ره تاي حكوممه تي نه شكاني "۲۴۰ پيش زابن" بوو كه شتيكي تر كه جيگاي ناماژيه سه ره تاي سال له روژگاراني كوزن له لاي ئيرانييه كان و به تايبت كورده كان له "ريبه ندان" به من" و "جيټني سه ده" بووه كه كاتيگ سه ده روژ له زستان تيپه ر ده بوو جيټني سه ده يان ده گرت و له بروادا بوون كه سه ده مي سه رما به سه ر هاتوو و له مه به دوا كه ش و هه وا روو له گه رمي ده نيبت. نم جيټنه يان له ده يه مين روژي مانگي ريبه ندان ده گرت و مه به ستيان له سه ده روژ، له سه ره تاي مانگي خه زه لوه ر "نابان" بؤ روژي ده يه مي ريبه ندان "به من" بوو. نه بووريجان له كتيبي "ناسارالباقيه" سه باره ت به جيټني سه ده ده ليټ: دواي نه وه ي "كه بس" له گاژميري ئيراندا چاره سه ر كرا له م كاته دا ته مايه ر بوون كه سه رما تيپه ر بيت و سه ده مي به سه ر چيت له به ر نه وه ي كه نه مان زستانيان له روژي پينجه مي نابان حسيب ده كرد و تا ده يه مين روژي ريبه ندان كيشيان ده هاورد. دانيشتواني "كراهج" شاريكه له ۳۵ كيلوميتري تاران" به م شه وديان ده گوت "گه زنه" و هوي ناوايشي نه وه بوو كه له م شه وه دا سه رما به خه لكه وه ده دات.<sup>۱</sup> باسيكي تر كه جيگاي خويه تي ناماژه ي پي بكرت سه ره تاي ساله له كن "مه نكور" و "سكر" له موكريان كه نه وانيش سه ره تاي سالي خويان وهك كه لوه ر ه كان له مانگي "دهلو" ريبه ندان" ي هه تاوي ده گيرن. هه روه ها كه تيكتسي كوني يارسايش باس له گاژميري و حيسباتي هه ساره ناسي كراهه كه پيشان ده دات سال له مانگي ده لو ده ست پينده كات كه دواتر باسي ليټه كه ين. هه روه ها له لوړستان، حسيبي روژه كان به پي سالي سالي هه تاوي ئيستاكه و له پيشتر يش دا به حسيب كورني روژه كان، سه ري سالي خويان له بورجي "دهلو" هاوكات له گه ل ۲۲ ريبه ندان جيټن ده گرت كه "په نجه" به پي روژميري جه لالي دواي مانگي يه كه مي سال له لاي خويان و دواروژي ره شه مه به هه مان ناوي "په نجه" جيټن ده گرن.

له نيلا ميش دا گاژميري به پي چوار وهرزي سال حسيبي بؤ ده كړي به م جياوازييه وه كه هه موو مانگه كان سي روژن و ساليش ۳۶۰ روژه و نهو پينج روژه كه سريبه به نيوي په نجه له يه كه م تا پينجه مي مانگي ريبه ندان جيټن ده گرن و زيده ي ده كمن به سال تا بيبته ۳۶۵ روژ. پينجه به باواني - به هيز - هه زه تي زارا ناوبانگي ده كر دووه.<sup>۲</sup> سه ره تاي وهرزي به هار له كن نه وان مانگيگ پيشتر له جيټني نه وروژي هه تاوييه كه تييدا زستان به دوو چله ي گه وره و بچووك دابه ش ده كمن كه سه رجه م شه ست روژه كه شه ش روژي ئاخري چله گه وره و چله

۱- گاژميري له ئيران كوزن ل ۳۵۸. ته قى زاده له بيست وتاردا هاوردوويه كه يه كه م مانگي سال له كن نه مان «قم دول» يان «مانگي ده لو» كه «شبات» يه پينده ليټن و دوره م سال، «قم نون» يان «حروت» ناداره و سيه م مانگ نامير يان هه مل يان نيسانه.

۲- ناسارولباقيه، ص ۲۹۷.

۳- باورها و دانسته ها در ايلام، ص ۲۰۷، نه لبت له گاژميري باسكراو له ۵۵ روژ - روژي ۶ ريبه ندان - نه وروژ ده ست پينده كات و ۳۵ روژ دواي نه وروژي هه تاري - ۵ كرلان - ته وار ده نيبت. زستانيش له ۱ خه زه لوه ر ده ست پينده كات و له ناخري به فرانيار كوتايي ديت. له ديه اته كاني نيلا م ته نيا ۵ مانگ به فه رمي دناسريت كه سي دانمى نه وان له تارسان و نه و دوانه ي تر له زستان دا به. به م شيره كه تيرمانگ = كه له گاوه سوار، مرده دا = گاقرور يان گاقرورن، شه هريره = ملام شكن و مانگه كاني زستان كه مانگي ناوه ر است = سياه و ناخرمانگيش = خاكه ليټه (باورها و دانسته ها در لرستان و ايلام، ص ۲۰۷).

## یارسان

بچو و کیان به "شەشلە شەشی" ناوزەد کردوو. ناغای بیرەشک له نووسراوه کەمی خویدا ناماژە دەکات کە سالتی هەتاوی له ۱۵ رێبەندان واتە نیوێ زستان دەست پێدەکات. د. عوبەیدوللا ئەبیوانیش دەلیت: "کەلهۆرەکان لە چل و پینجەمین رۆژ لە زستانی هەتاوی سەری سالتی نویی خویان بەناوی "وهارێ کوردی" جیژن دەگرن کە لە هەمان رۆژدا دوو تایفە "مەنگور" و "سەکەر"یش سالتی نویی خویان بەنیوی "بیلیندانە" بەجیژنیکی زۆر گەورە و پرشکو دەست پێدەکەن. لە هەورامانیش لە میانەمی زستانی هەتاوی یەعنی ۴۵ رۆژ لە زستان گوزەرابی، لە رۆژی چوارشەممە، بۆ سی رۆژ جیژنیکی بەرپا دەبیت بەنیوی "پیرشالیار" کە بە سالتەهاتی زەماوەندی پیری شالیاری دەزانن و بیگومان پێوەندی لەگەڵ رۆژمێری کوردی دا هەیە.

ئەلبەت نابێ ئەو لەبیر بکەین کە یەكەم مانگی سال لە کەن مەنگولەکانداش هەمان بورجی دەلو و هاوکات لەگەڵ مانگی فەبروێری دایە کە جیژنی سەری سالتی ئەمان بەحسب دیت. لەم رۆژەدا خان و هەموو خەلک، جل و بەرگی چەرمیان لەبەردەکرد و هاوکات لەگەڵ شایێ کردن، خەلاتیان بە یەکتەر دەبەخشی و گریمانەیی ئەو هەیە کە ئەم گاژمێرییە، بەرەمی هێرشی مەنگولەکان بە ئیران بێت. بەتایبەت ئەو کە ناغای مەلەکپوور لە رۆژمێری ۵۰۰۰ سالتی کۆچی هەتاوی باس لەو دەکات کە دوای دەسەلاتی مەنگول بەسەر ئیران، رۆژمێری تورکی - مەنگولی پای ناوتە نیو رۆژمێری ئیرانییەکان کە رۆژمێریکی هەتاوی - مانگی بوو.

سەری سالتی رۆژمێری تورکی - مەنگولی چرکەساتیک بوو کە هەتاو دەگەشتە رێژەی ۱۶ بورجی دەلو "هاوکات لەگەڵ ۱۶ رێبەندان" ... ئەم رۆژمێرە کە سەردهمی سەفەوی دا وەک رۆژمێری فەرمی قبول کرا و تا ناوەراستەکانی سەدهی ۱۳ کۆچی بوو جیگری رۆژمێری جەلالی و لە سەرەنجام لە سالتی ۱۲۸۹ کۆچی هەتاوی دا وەلانرا. سەرەرای هەموو بەلگەیهکی باسکراو سەبارەت بە هەبوونی سەری سال لە مانگی دەلو "هاوکات لەگەڵ رێبەندانی هەتاوی" کە لە کتیبی "زاد اسپرم" نووسراوەی زاد اسپرم زەردەشتی موبەد لە سەدهی سێهەمە کۆچی ناماژە پێدراو، زاد اسپرم لە وتووێژ سەبارەت بە سەرەلانی زەردەشت، باسی جیژنی نەورۆز دەکات کە لەو سەردهمدا لە ۴۵ رۆژ ماوه بە خاکەلیتو "سەری سال" دا بوو بە واتا هەمان ۱۵ رێبەندانی هەتاوی.<sup>۱</sup>

هەرەها سەرەرای هەموو ئەو بەلگەنامانەی کە سەبارەت بە سەری سالتی نویی لە کەن کوردەکان لە بورجی دەلو هاوکات لەگەڵ رێبەندانی هەتاوی ناماژە پێدرا، ئەبێ ئەم خالەش لەبەرچاو بگرین کە کۆمەلگای کوردەواری لە زمانی کۆنەو، کۆمەلگایەکی شوانکارە و کشت و کالچی بوو و بیگومان لە کۆمەلگایەدا سەردهمی دەرھاتنی مەروماڵات لە ناخوریان گەرانەوێان لە لایلاخ و چونیان بە قشلاخ هەرەها کاتێ کشت و کال لە زەوی و زاردا، راستی ئەم گاژمێرییە جوانتر روون دەکاتەو و لەبەر ئەوەی زۆری هەرەزۆری کوردەکان سەر بە نایینی میهرۆ زەردەشتی بووگن و شوانی و کشت و کال لە کەن ئەوان، نیش و کاریکی موبارەک و پیرۆز بوو کە وایە ئەم گرینگایەتیە ئەبیتتە هۆی ئەوەی کە ریی و رەسم و ئایدیای خوشیان هەر بەپیی ئەم گاژمێرییە بنیات

۱- دین و دولت در عهد مغول، دکتر شیرین بیانی، ج ۱، ص ۱۱

۲- زردشت و گاهشماری ایرانی، زیار الدین ترابی، نسخه‌ی پیش از چاپ، سپاس بۆ ریتیرینی ئەو مامۆستا

## يارسان

بکهن. له واقعدا هم گاژميريه له گاژميريه کانی تری کوردستان باوتر بووه و ده توانين بليين به گاژميری نه ته وهیي کورده کان ده ژميردریت که گاژميريه کی هه تاوی - مانگی بووه و دريژهی هه مان روژميری يه زدگرديه که به سه رنجدانی يه زدگردي - نايینی و شه رعی، ده توانين بليين که گاژميری يه زدگردي، دريژهی هه مان روژميری نايینی مه زديسنانی سه رده می ساسانييه. "گووشيار جيلي" له کوتاييه کانی سه دهی چواره می کوچی له سه ر نه وهی پيدا ده گری که گاژميری يه زدگردي، گاژميری کی نايینی يه که له سه رچاوه گه لی کۆن وهک "فوس" و "قه ديم" و گاهي وهخت "شه مسيه" و ته نانهت "دهری" ش ناوی ليبراره.

هه روه ها د. شوکريه ره سوون له زماني مه لا مه حموود بايه زیدی ده لیت که: زۆر بهی کورده کان حيساباتی خويان به پيی گاژميری هه تاوی نگاترين و له گاژميری مانگی ته نيا بو نگاهيشتنی حسيبی روژانی نايینی که لک و هه رده گرن. و هه روه ها سه بارهت به وهرزی زستان و ده سپيگی نه و وهرزه ناماژه ده کات که له مانگی تشريني دووه م "نوامر" و خه زه لوه ده ستپنده کات و له ۲۱ ديسامبر يه عتی ۳۰ سه رماوه زی هه تاوی تا کوتايی ژانويه "۱۱ ريه ندانی هه تاوی" که به نيوی "پرچی پيره ژن" ناوبانگی ده رکردوه سۆزو سه رمایه کی فره ره روو ته دات. ۱ هه روه ها له ناو نان و دابه شکردنی هه وته کانی زستان به ناوگه لی: بيره ند، ميرم، نۆغه ن، پیت، پالۆز، خدرو نلیاس، ده گه ينه هم خاله به رچاوه که هه وته ی ناخر به وته ی "د. خه لیل جوندی ره شو" از ۲۰ شوبات "فيبريوه ری" هاوکات له گه ل دواخری ريه ندانی هه تاويه که وهک کوتايی سال سه يری ده کرد و مه ته ليکش له فره ره نگی کورديدا هه به که پيشانده ری هم سه رده مه يه:

خدرو نه لياس ساليان کرد خه لاس / خد ره لياس سار بوو خه لاس

يان: که هات خدر / عارد ده بی په نگر<sup>۲</sup>

هم ريی و ره سمه له باکووری کوردستانی ئيران له ناوچه گه لی نازه ربايمانی روژئاوا، خه لخال، خوی، ورميه و ناوچه گه لی تر وهک نه رده بيل... ريزو جوړمه تی ده گيردریت. هه روه ها له خه لخال، له ۱۰ ريه ندان تا کوتايی نه و مانگه، خه کلان، هه ر هه وته، ريزی شه وانی پينچ شه مه ده گرن و به شه و روژی هه زه ته خيزری نه بی ده زانن و ريی و ره سمیک به نيوی "قوود قوود پاق" يان "قوود پایلاماق" ده گيرن به م شيوه يه که زۆر بهی به مه له کان له نزیک ناگردانی مال، مومیک داده گرسينن و هه وت ده نک يا هه وت تۆم وهک گه م و کونجی و شادانه و سووی کاله ک ده برژينن و ده يانکه ن به ئاردی سنجووشی پس زياد ده که ن و دواي نه وه له شه وی جو مه ده قه وم و که س بانگه يشت ده که ن.<sup>۳</sup>

هم ريی و ره سمه به "کورد نۆغلی" يان "خيدرنبی" ناوبانگی ده رکردوه که له "چارچار" چوارروژی" ناخری چله گه وره چوار روژی يه که می چله ی چکۆله يه که له ورميه "خدرنبی" يا "خدرالياس" زۆرتر وه سيله ی کچان و کوران نه نجام ده دري به م شيوه يه که پرک گه می برژاو ده که ن به ئارد و له گه ل خوييه کی زۆر دا تيکه لاری ده که ن و

۱- وهرزو سالنامه می میلی له په ندو شيعری کورديدا، د. شوکريه ره سۆل، صص ۳۷-۱۷

۲- همان، ص ۴۵.

۳- جشن ها و ناداب و معتقدات زمستان، سيد ابراهيم انجری شیرازی، ج ۲، ص ۱۲۴.



## يارسان

له شهواني ۲۷ تا چل رۆژي چله گهوره، نهم قاووته شۆزه دهخۆن و به تونويهتي دهخون و نه گهر له خهوني كچدا، فلان كۆر ناوي پښدات و به پيچهوانه كچ ناو بدات به كۆر، فالتيك له خهون ده گرن و رۆژي دواتر هه موو كۆششي خويان به كار دههينن كه تا نهو خهونه بيته دي.<sup>۱</sup>

بهلام دهريارهي گاژمييري له كن قومي يارساني نه بي بلين كه له تيكستي كۆني يارسانيدا گاژمييري به دوو شيوه حسيب ده كړي كه يه كيك هه مان گاژمييري بابيلي كۆن كه سال از يه كچيون "اعتدال" ي خهريفي دهست پيښه كات و نه وي تريان گاژمييري هه تاوي - مانگي يه كه سه ره راي حسيب كړدني رۆژه كان له دريژه ي ۳۶۵ رۆژدا، حسيبي مانگيش به ده ستيا نه وه يه .

له كن يارسانيه كان، رووداوي "مه رنو" و "قه و دلتاس" كه نه بي كه ساني رۆژوو نه وان بن و دوو ميژووي جياواز و روونيان له "سه ره نجام" دا هه يه شيوه ي حسيب كړدني گاژمييري لاي نه وان ناشكرا كردوه، سولتان نيسحاق ده فهر موي:

پولي هام ملي، پولي هام ملي / بهيدي بنيشمي پولي هام ملي

نه دوازه ي مانگ هه رچ نه چلي / يري رۆي ياران ناما نهو دلي

يان له جيگايه كي تر دا سولتان نيسحاق دهرياره ي و ده ده ي رۆژووي مه رنو ده فهر موي:

روكن وه ده فتهر، روكن وه ده فتهر / روكن شي تاريخ بنويس وه ده فتهر

نه ي چله ي تاوسان يري رۆ سه بت كه ر / مانگو دلي راس دوازه ي سفيد په ر

يري رۆي ياران چيگام بي وه فهر / عهيدو پادشاهيم دووه م داش نه سه ر<sup>۲</sup>

تۆمار كړدني ميژووي رووداوي "مه رنو" له چله ي تاوساني دا كه هه مان حيساباتي بابيلي كۆنه و تييدا سال با يه كچووني خهريفي دهست پيښه كات به م شيويه كه نه گهر ره زبه ر به سه ره تاي سال و هاوكات له گه ل بورجي هه مل بزانيه به م پي يه، تير، مور داد و شه ريوهر "پوشپه ر و گه لا ويژ و خه رمانان"، نه بيته سي مانگي هاويني نهو كه هاوكاته له گه ل سه ر ماوه ز و به فرانبه ر و ري به ندان يا مانگه لي ده يه م و ياز ده هه م و دوازه ده هه م ي كوردي و له به ر نه وه ي كه سه ر نه جدانتيكي بچووكيان بۆ بورجي عه قره ب بووه، ياني ها به شيك له نهو "ژه هري دوماره كۆل" له م بورجه دا بيت، كه وايه بيگومان زستاني كوردي له بورجي دوو پشك هاوكات له گه ل خه زه لوه ري هه تاوي و نواميري زاينسي دهست پيښه كات. تاييه ت نه وه ي كه له "ته زكړه ي شه علا" ش هاتوه كه چوارته ن، كات و سه ر ده م ي جيتون له سولتان نيسحاق ده خوازن... و زاتي سولتانيش كات و وه عدي جيتون له كن نه هلي حه قيقه تي مانگي ميه ر دهست نيشان ده كات كه هه مان ميه ري باستانه.<sup>۳</sup> زاتي سولتان ده فهر موي:

كه مام عه قره وه... / كه مام نيش ستاره ي عه قره و

۱- همان، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- ديران برزنجي نسخه خه تي

۳- تزكړه ي اعلي، ص ۱۱۳.

## يارسان

سيمش نه شهزهر راگهي سفيدرو / شون گام ويمن بهند سهماي شهو

باس له ژهري ههسارهي دوو پشك كراوه كه له زانستي نهستيره ناسي دا، كلكي دوو پشك يان به فهرانسه وي chomlek پيده لين كه دوو كوي نهستيره به بوشين يه كتره بهواتا كو نهستيره ي بيستم و بيست و يه كم كه نيشماني نوزدهم مانگه و مانگ ناگه يه ته نينا بهلكوو له كه ناري نهو دهگوزره يته. <sup>۱</sup> عه رب به "شوله" "حمة العقب" ياني "ژهري دوماره كؤل" يش له بهر نهوي كه ژهه ره كه ي هاله نيو ده مي دا. <sup>۲</sup> نه بووريجاني بيروني ده ليت: "نم نهستيره وهك ژهري دووماره كؤل به حسيب ديت و بويه پيي ده لين "شوله" له بهر نهوي ژهري دووماره كؤل دريژه و شوله، دوو نهستيره ي دره شاننه كه له تنيشت دووماره كؤل جينگاي گرتوه. <sup>۳</sup> ههروه ها چه مكي "ژهري دوو پشك" و چه مكه گه ليكي تر وهكي "قبر در عقب" يش له شيعري شاعيران به كار هاتوه وهك نم شيعره ي خاقاني:

هر ماه كه مه شود به عقب مسهل خور اوست چرخ و كوكب

نابي نهو له بير بكهين كه مانگ له روزه كاني ۱۶ تا ۲۰ له دوو پشك دا جينگر ده بي كه چه مكي "قمر در عقب" له ويوه هاتوه بهواتا كاتيك كه مانگ له "زبان"، "نهكليل"، "قالب" و "شوله" سهير ده كات لهو باسانه ي ديكه كه له تيكستگه لي يارسان دا تهرح كراوه دهستپيكي زستاني كورديه كه به پيي نهو ده توانين سهره تاي زمسان دهست نيشان بكهين. ليته دا ديسانوه نه توانين ناماژه به فهرمووده كاني سولتان نيسحاق بددين و نهو هيش سهرده مي جووت بووني بزنه كيويه كانه له شاهو كه به "شاخ شمار" يان "كه لره" نوبانگي ده كر دووه و ههروه ها ته قاروني مانگ و سوره يا له نيشانه گه ليكي تره كه ناماژه ي پيكره. سه بارهت بهم باسه، شيخ نه مير ده فهرموي:

واده ي شاخ شمار، كه لره م شاهو / ثيقار مردان كووه و سهر ناسر

كه نم وتاره وه عدي روزهاني روزهوي "مه رنو" دهستنيشان ده كات بهواتا دوازه ي مانگ از چله ي هاوين له زستاني كوردي كه هاوكاته له گهل جووت بووني بزنه كيويه كان و نهو هيش به پيي نهو ليكولينه واننه كه له وي نه بجم دراوه سهره تاي مانگي سهرماوه زه. نه لبت راي "ناغاي سولتاني" وايه كه نم ماويه له ۱۵ تا ۲۱ سهرماوه ز و به موده ي دوو ههوتيه. <sup>۴</sup>

ههروه ها هاوته ريب بووني هوشه ي پهروين له گهل مانگ كه له روزهاني "مه رنو" ده گاته نزيكترين ناستي خوي وه سيله ي نامرازگه لي نه مرؤي ههساره ناسان به جواني پيشان دراوه. ههروه ها نه بووريجان بيروني له ههركات مانگ له كاتي ته واو كردن له گهل سوره يادا بيت سهرمي سهره تاي زستان ديت به رهو. <sup>۵</sup> و نهوه "پهروين" لهو

۱- صورالكراب، عبدالرحمن صوفي، به قلم خواجه نصيرالدين ترسي، ص ۱۹۵.

۲- فرهنگ اصطلاحات نجومی، ابوالفضل مصفي، ص ۴۵۳.

۳- ناسار الباقيه، ابوريحان بيروني، ص ۴۱۰.

۴- فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۶۰۰.

۵- جغرافياي تاريخي و تاريخ مفصل كرمانشاه، محمد علي سلطاني

۶- ناسارالباقيه، ابوريحان بيروني، ص ۳۳۷.

## یارسان

نه‌ستیره‌گه‌له ده‌زانی که هاوری له‌گه‌ل سه‌ری گا، فەرمییکی ئاسمانی یه‌کسان دروست ده‌کات و نه‌و رووداوه له‌کن دانیشتوانی عیلام و میزوپوتامیا گرینگایه‌تییه‌کی یه‌کجار فراهی بووه.<sup>۱</sup>

که وایه به‌پیتی نه‌و تیکستانه که وه‌ک سه‌لمیته‌ری باسه‌که هاوردمان روون ده‌بیته‌وه که سه‌ره‌تای سا‌ل له‌لای کورد، بورجی ده‌لو یا هه‌مان ریبه‌ندانی هه‌تاوییه و هه‌ر به‌م پیتی یه‌ زمستانی کوردی له‌ بورجی ئابان "خه‌زه‌لوه‌ر" هاوکات له‌گه‌ل دوو‌پشک و نوامبری زایینی ده‌ست پیده‌کات، به‌لام به‌هۆی دیار نه‌بوونی سه‌ره‌تای گاژمیتری، درێژه‌ی زمانی، لیکۆلینه‌وه‌ی کورت و ناقس و هه‌روه‌ها نه‌بوونی ده‌زگایه‌کی تاییه‌تی و چۆنییه‌تی حیساباتی که‌بیسه‌کان هه‌له‌کان تا دین زیده ده‌بن. له‌واقیع‌دا نیمه له‌ پینجه‌م مانگ تا بیست و پینجه‌م و یان کۆتایی هه‌مان مانگ، میژووومان بۆ سه‌ره‌تای سا‌ل هه‌یه که له‌کن عه‌شیره‌کانی کوردستان جیاوازیان هه‌یه و نه‌بێ با حیساباتی نه‌ستیره‌ناسانه، رۆژی سه‌ره‌تای سا‌ل له‌ بورجی ده‌لو هه‌ له‌ پینجه‌م تا کۆتایی ری‌بندان بدۆزینه‌وه.

ئه‌گه‌رچی نیمه له‌ شیوازی زۆژمیتری و گاژمیتری له‌ نیرانی کۆن و به‌تاییه‌ت کوردستان زانیارییه‌کی نه‌وتومان نییه به‌لام به‌ سه‌رنج‌دان به‌ ری و ره‌سم و سیرمیونای به‌ریوه‌چوونی جیژنی نه‌ورۆز له‌ مانگی ده‌لو هاوکات له‌گه‌ل ریبه‌ندانی هه‌تاوی و فیبریوه‌ری زایینی له‌ کوردستان و نگاه‌بێشتنی نه‌و جیژنه وه‌ک سیرمیونایه‌کی کۆن و له‌ میژینه‌ نه‌بێ نه‌و راستییه‌ قبول بکه‌ین که تۆمار کردنی نه‌م رۆژانه له‌گه‌ل پینجه‌می ده‌لو وه‌ک سه‌ره‌تای سا‌لی نویی کوردی و به‌ریوه‌بردنی جیژنی نه‌ورۆز له‌م رۆژانه‌دا له‌ ناوچه‌گه‌لی جواروجۆزی کوردستان ناتوانییت بی پیشینه‌ی میژوویی بیت. به‌ روانینیکی تر نه‌م گاژمیترییه وه‌بیره‌ینه‌ری رووداوه‌گه‌لیکی میژوویی له‌ کوردستانی کۆندا بووه که نه‌بێ له‌ قالبی گاژمیترییه‌کی کوردی حسیب و کتیب و به‌راوردی بۆ بکریت. هه‌روه‌ها د. ره‌زا عبه‌دوللاه‌ی ده‌باره‌ی گاژمیتری دانیشتوانی زۆژناوای ئیران - ناوه‌ندی حکومه‌تی ماده‌کان - هیناویه که: به‌هۆی نه‌بوونی به‌لگه‌نامه‌ی جیگای متمانه، باسیکی زانستیانه نه‌کراوه به‌تاییه‌ت نه‌وه که میژوونوسانی هیلیتی و میسری سه‌رده‌مانی کۆن، ناوی پارس و مادیان به‌بێ جیاوازی به‌کارهیناوه و زۆریه‌ی میژوونوسانی هاوچه‌رخیش له‌بیرو پروادان که نه‌خینی یه‌کان له‌باری فه‌ره‌ه‌نگیه‌وه لیکچوونیتیکی زۆریان له‌ ماده‌کان بووه و به‌ زمانیتیکی تر نیرسبه‌ری نه‌وان بووگن و بۆیه فه‌ره‌ه‌نگی ئیران له‌ سه‌رده‌می پاشایه‌تی نه‌م دوو ده‌سه‌لاته "ماد و پارس" یه‌کجا لیکۆلده‌ریته‌وه،<sup>۲</sup> نیستا که بۆ وه‌ ده‌سه‌لانی میژوویی دروستی سه‌ره‌تای سا‌ل له‌کن کورده‌کان به‌تاییه‌ت "یارسانی" که به‌ ناشکرا سه‌ره‌تای زستان یان چله‌شی تیدا پیناسه ده‌کریت، نه‌بێ سه‌یری تیکستی کۆنی "سه‌ره‌نجام" و رووداوی "مه‌رنو" ی باسکراو تییدا بکه‌ین.

هه‌روه‌ها که گوترا روودانی "مه‌رنو" به‌هۆی هیرشی قه‌ومی "چیچه‌ک" یان هه‌مان سوپای "هولاکو" بۆ ناوچه‌ی ب‌لاو‌بوونه‌وه‌ی یارسانی بووه که سه‌باره‌ت به‌وه له‌ "جامع‌التواریخ" دا هاتوه: "له‌شکر له‌ ریگای کرماشان و حلوان ره‌وانه کرا... و لینه‌وه هاتنه کتیه‌کانی کورده‌واری" له‌ ۲۷ نه‌و مانگه له‌ کرماشان تروولی

۱- ناسار الباقیه، ص ۷۳۹.

۲- تاریخ تاریخ در ایران، دکتر رزا عبدهلی، ۱۰۴.

فهرموو و قهتل و تالانی کرد.<sup>۱</sup> ههروه‌ها سه‌بارهت به هاوکاری جه‌ماعتیک له کورده‌کان له‌گه‌ل سوپای هولاکوو که ده‌فته‌ری سه‌ره‌نجام له‌وه وه‌ک یه‌ک‌گرتنی براده‌رانی سولتان نیسحاق "خدر، سلامت و قادر" له‌گه‌ل سوپای هولاکوو ناوده‌بات. عه‌باس نیقبال له‌ میژووی مه‌نگولدا هاوردوو‌یه که: جه‌ماعه‌تیک له‌ کورده‌کان له‌گه‌ل مه‌نگوله‌کان هاوده‌ستیان کرد و به‌ره‌و به‌غداد ری‌که‌وتن.<sup>۲</sup> به‌هه‌رحال، به‌پیی نه‌و تیکستانه‌ی که له‌ "جامع‌التواریخ" و "تاریخ مغول" ی "عه‌باس نیقبال [ناشتیانی] و هه‌روه‌ها "روژه‌تولسه‌فا" ی "میرخواند" ... هاتوو، نه‌م هیزشه له‌ سالی ۶۵۵ کۆچی مانگی رووی داوه. به‌م بی‌یه که هه‌لاکو له‌ یه‌که‌می ره‌بیعوالشاخری سالی ۶۵۵ کۆچی مانگی هاوکات له‌گه‌ل ۱۸ ناپریلی ۱۲۵۷ زایینی به‌نییه‌تی هیزش کردنه سهر به‌غدا چوو ته‌بریز و له‌ویوه رووی کرده هه‌مه‌دان و نیلچیه‌کانی هه‌نارده لای موخته‌سه‌می عه‌باسی.<sup>۳</sup> نووسه‌ری "جامع‌التواریخ" یش نووسیه‌یه‌تی که هولاکوو خان له ۹ ره‌بیعوالشاخری سالی ۶۵۵ کۆچی گه‌یشته "دینه‌وه‌ر" به‌نییه‌تی کرانه‌وه‌ی به‌غداد و له‌ دینه‌وه‌روه دیسانه‌وه گه‌راوه هه‌مه‌دان و پاشان له ۱۲ ره‌جبه‌ی هه‌مان سال و هه‌روه‌ها له ۱۰ ره‌مه‌زانی ۶۶۵ کۆچی هاته هه‌مه‌دان و په‌یکی نارده کن خه‌لیفه و داوای لیکرد خوی بدا به‌ده‌سته‌وه...<sup>۴</sup> هولاکوو دوا‌ی رویشتن له کرماشان و هه‌مه‌دان له زیلحه‌جه‌ی سالی ۶۵۵ کۆچی "دیسامبری ۱۲۵۷ زایینی" سوپای قیامت نیشانی فوج فوج نارده بارگاه و نالای هه‌لکرد<sup>۵</sup> و له ۱۱ موچه‌ره‌می سال ۶۵۶ کۆچی له سووچی روژه‌ه‌لاته‌وه هیزشی کرده سهر پایته‌ختی عه‌باسیه‌کان و ده‌وری شاری گرت... ده‌وره کردنی به‌غداد له سی‌شه‌مه ۲۲ مه‌ره‌می ۶۵۶ کۆچی ده‌ستی پیکرد و تا کۆتاییه‌کانی نه‌و مانگی خایاند.<sup>۶</sup> سه‌ره‌نجام موخته‌سه‌م له روژی یه‌کشه‌مه ۴ سه‌فه‌ری ۶۵۶ کۆچی له‌گه‌ل سی هه‌زار که‌س له سهد و نیمام و قازی و گه‌وره و نه‌عیانی به‌غداد، شاریان به‌جیه‌یشت و زنجیره‌ی عه‌باسیان به‌م جوژه کۆتایی پتهات.<sup>۷</sup> لیته‌وه وادیاره له‌شکه‌ری هولاکوو له به‌رواری یه‌کی زیلحه‌جه‌ی ۶۵۵ گه‌یشتووته نزیکی به‌غداد و له‌به‌ر نه‌وه‌ی ماوه‌ی ده‌وره کردن و شه‌ری نیوان موخته‌سه‌م و هولاکوو ۵۰ روژی ته‌واوی خایاند<sup>۸</sup> و به‌غدا له سه‌ره‌تا‌کانی مانگی سه‌فه‌ری ۶۵۶ کۆچی داگیرکرا ده‌توانین بلین رووداوی مه‌رنو له‌م مانگه‌دا "زی القعه‌ی ۶۵۵ کۆچی" که‌وتوو که به‌پیی حیساباتی گاژمیر و ره‌ه‌ندی دابه‌زینی نه‌و، ده‌توانین به‌م بروایه‌ بگه‌ین که نه‌م میژوووه راسته‌یان نه‌ و له‌گه‌ل نه‌وه‌ی که که‌لامی سه‌ره‌نجام نیشانه‌گه‌لیکی بو به‌ریته‌بردنی نه‌م جیژنه "مه‌رنو" تیدایه وه‌ک هاوکات بوونی دوازه‌هه‌م له‌ مانگی

۱- جامع‌التواریخ، رشیدالدین فزل الله همدانی، ج ۲، ص ۱۰۰۸.

۲- تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، عباس اقبال، ص ۱۷۹.

۳- روزة الصفا، میرخواند، تصیح جمشید کیانفر، ج ۵ ص ۴۰۲۲.

۴- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۹۹۷.

۵- روزة الصفا، ج ۵، ص ۴۰۲۳، عه‌باس نیقبال ده‌لیت که هولاکوو چند شازاده‌ی مه‌نگولی له‌گه‌ل سوخاق نویان له‌ ریگی کوردستان و کیتوبوقا و هه‌روه‌ها چند سه‌رداری دیکه‌ی له‌ لورستان و خوزستان به‌ره‌و به‌غداد هه‌نارد و خری له سه‌ره‌تا‌کانی زیلحه‌جه‌ی سالی ۶۵۵ له‌ ریگی کرماشان و حلوان به‌ره‌و به‌غداد رویشتن. (تاریخ مغول، ص ۱۸۲).

۶- تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ص ۱۸۳، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۷- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱۵، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ص ۱۸۴، میرخواندیش هاوردوو‌یه که سوپای هولاکوو ده‌وری به‌غدادی گرت و له‌ ناکامدا روژی جومعه ۹ سه‌فه‌ری ۶۵۶ کۆچی گه‌یشته دارالخلافه و خه‌لیفه‌ی بانگه‌یشت کرد (روزة الصفا، ج ۵، ص ۴۰۳۸).

۸- روزة الصفا، ج ۵، ص ۴۰۳۳.

## يارسان

كۆچى له چلهى كوردى ههتاوى - كه سههه تاكهى له بورجى عهقرهب "دووماره كۆل" له كۆتايى شووله يان chomlek دايه هاوخوانى ههيه يان نه. كه بهم شيوه حسيبى دهكهين:

سههه تا بهروارى ۶۵۵/۱۱/۱ يان هه مان ميژووى زيقهعه دهكهينه ههتاوى تا بزائين نهم سائه هاوكات له گهه ههچ رۆژتيك له سالي ههتاويه

$$\begin{aligned}
 655 - 1 &= 654 \\
 654 \div 354/367 + 119 + 296 &= 232171 \\
 232171 \times 365/2422 &= 635 \\
 635 \div 365/2422 &= 231928 \\
 231928 - 232171 &= 243 \\
 24330 &= 8 \\
 636/9/3 &
 \end{aligned}$$

پس نه مانبيت ۶۵۵/۱۱/۱ كۆچى هاوكات له گهه ۶۳۶/۹/۳ ههتاوى

نيستا نه بى دوازه له نهم مانگه "زى الحجه" به پيى كه لامى سههه نجام كه سههه تاى رۆژووى مهروويه حسيب بكهين تا بزائين ناياكوو بهو بهرواره له چلهى كوردى دا دهگهين يان نه. نيستا ۶۵۵/۱۱/۱۲ كۆچى مانگى حسيب دهكهين تا بزائين چه رۆژتيك ددها به دهستهوه

$$\begin{aligned}
 655 - 1 &= 654 \\
 654 \times 354/3679 + 119 + 307 &= 232182 \\
 232182 \div 635/2422 &= 635 \\
 635 \times 365/2422 &= 231928 \\
 231928 - 232182 &= 254 \\
 25430 &= 8 \\
 636/9/14 &
 \end{aligned}$$

نيستا رۆشن دهبيتهوه كه ۱۲ زى الحجه ۶۵۵ كۆچى مانگى هاوكاته له گهه ۶۳۶/۹/۱۴ كۆچى ههتاوى كه لهم رۆژانه دا، سولتان نيسحاق و ياراني شو له نه شكهوتى مهرو رۆژووه وان بووگن. نيستا نهم بهرواره يهعنى ۶۵۵/۱۱/۱۲ كۆچى مانگى، يهك مانگ دههينه دواوه تا بزائين ناياكوو دوازه دههه له مانگى بيشتەر لهو له چلهى كوردى ههتاوى دا دهگريستهوه يان نه كه نه لبهت مهحاله له بهر نهوهى كه هه بوونى سوپاي هولاكوو له ناوچهى ههروامان له بهروارى ۶۵۵/۱۰/۱۲ كۆچى مانگى دوور له عهقل ده نوينيت بهلام حسيبى دهكهين تا بزائين چه بهروارتيك وه دههست دهكهوى

## يارسان

$$۶۵۵-۱=۶۵۴$$

$$۶۵۴ \times ۳۵۴ / ۳۶۷ + ۱۱۹ + ۲۷۸ = ۲۳۲۱۵۳$$

$$۲۳۲۱۵۳ \div ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۶۳۵$$

$$۶۳۵ \times ۶۳۵ / ۲۴۲۲ = ۲۳۱۹۲۸$$

$$۲۳۱۹۲۸ - ۲۳۲۱۵۳ = ۲۲۵$$

$$۲۲۵ \div ۳۰ = ۷$$

$$۶۳۶ / ۸ / ۱۵$$

که نهم بهرواره واته ۸/۱۵ راست دهنویینی و بهم پیتی به همر دوو بهرواری ودهس هاتوو یهعنی ۶۳۶/۸/۱۵ همتاوی و ههروهها ۶۳۶/۹/۱۴ همتاوی که هاوکاته لهگهل ۱۲ له مانگ له سالی ۶۵۵ کۆچی مانگی راسته و له چلهی کوردی گهرمهسیردایه و لهگهل نهو شتهی له که لامی سهرهنجامدا یادی لیکراوه وهک ههبوون و دهسپیکی چله له کۆتایی بهکانی مانگی عهقرهب "دووماره کۆن یان نابان" بهواتا ژهری نهو "شوله" که له رۆژهکانی ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ له ههمان مانگ دایه بهتهواوی دهخوینیت

کهوابوو بهپیتی حیساباتی نهستیرهناسانه روون کراوه که سهرهتای چله یا زمستان لای کوردی یارسانی له سهردهمی سولتان ئیسحاق، له پازدهی مانگ بهرهو نهو لایه و نهو بابته به تهواوی رۆشن کرایهوه که سهرهتای زستان پیش له ۱۵ نابان "خهزه لهر" نهبووه و نابیت. ئیستا که نه بیت میژوو یهه کی دروستتر له سهرهتای زستان بهدهستهوه بدیت له بهر نهو دی که به حسیبی رۆژانی دوازه له مانگهلی جیوازدا، دو بهروار بهدهست دیت که بهبی حیساب کردن و قول بوونهوه له باسه که دا ناتوانین به راشکاوی یه کتیک لهوانه ههلبیژین چونکه ههردوو نهوانه له نیو چلهی زستانی دان. کهوابوو تا نیره روون کرایهوه که سهرهتای زستان له لای کوردهکان، له ۱۵ نابانی همتاوی بهرهو نهو لایه بهلام هیتشتا بهرواری دهقیقیمان دهست نیشان نه کردوه.

ئیستا بۆ بهدهست هاوردنی بهرواریکی دهقیقتر له ریگای حسیب کردنی روو له خوار، دریژه بهحسیباتی خۆمان دهدهین بهواتا نهبی سال به سال بگههینهوه دواوه تا چۆنیهتی خولقاندنی نهو گاژمیره یهعنی سهرهتای سال له ۱۵ بورجی دهلو "ریه ندان یان بههمه" بهدوا پهیدا بکهین و نهو کاره پیتیستی به چوونه نیو میژوو و گهران بهدوای گیردراوهکانی میژوووه تا جیگه پایه کی به سووفه و هاوشیوه لهم رووداوه بدۆزینهوه.

بهروانین بۆ کتیبگهلی میژوووی و گاژمیری و راپۆرتی میژوونوسان سهبارته به رۆژمیرهکانی یهزدگردی و شه مسی و مانگی و... دهگهینه نهو ناکامه که ههروهها پیشتر باسان کرد باشترین و له بهرچاوترین گاژمیر له کن کوردهکان، گاژمیری ناربابی - یهزدگردی بووه و بهلگه گهلیکی ودهدهست هاتوووه که سهرهتای سال له بورجی سهرهتاتان "تیر، پووشپهر یان شیرپهغه" بووه و کهلامی سهرهنجامیش ناماژه بهم تهوهره دهکات که بابایادگار له زۆلال زۆلال، بهندی ۲۸ دهفرموی:

جام بیناما جهم بیهن نه مهیر / بنیامین ناftاو ماوه رۆ وه تیر

## يارسان

و لهو جينگاوہ که سالی يزدگردی سالیکی ۳۶۵ روژیه و ۲۴۲۲٪ روژيان به زمانیکي تر ۵ کاترمير و ۴۸ خولک و ۴۶ چرکسات که متر له سالی راسته قينه يا ليکچوويي "اعتدالی" یه، بويه به هه مان دهليل، جياوازيه که له حدودی چوار سال و يک روژ له سالی ليکچوويي "اعتدالی" که وتوتته به ره و به ره مه که یه و ايه که له سالی سهره تايي ميژوويي يزدگردی به واتا سالی ۱۱ کؤچی يه عني سی شه مه يه که می يه زدگردی هاوکاته له گهل سهره تاي هاوینی ۱۱ کؤچی هه تاوی و ۲۲ ربیع الاول ۱۱ کؤچی مانگی که به هوی هه مان جياوازی نيوان دريژهی سالی راسته قينه له گهل سالی يزدگردی، ته رتیبی وهرزه کان ده شوييهت و جه ماوهر بو دانی مالیات تووشیاری کيشه و گيچهل ده بن که نه مه نه بيته هویه کی سهره کی بو ره وشمند کردنی روژميري خهراجی. روژميري خهراجی هه به و جوړه ی که له لاپه ره کانی پيشوودا شروښی کرا، هوکاريک بو بو هاوته ريب کردنی خهراج نه ستانندن له گهل دروینه ی به ره می کشت و کالی و نه م ته و نه له سده ی سيه می کؤچی و له سهرده می "متوکل عباسی" خولقاوه به شيوازيک که له "نه روژنامه" دا هاتووه: "متوکل" وه زيړيکی به نيوی "محمد بن عبدالملک" بو که به خه ليفه ی وت: کاتی نه ستانندی خهراج به جوړيک ناریکه که له کاتی دروینه ی به ره مه دووره و وهرزير تووشی مهينهت ده کات به نام ره می پاشایانی عه جه م وابو که که بیسه یان زیده کرد تا سال بيته جينگای خوی و خه لکان دووچاری کيشه نه بن تا بتوانن خهراج له کاتی خوی دا بدن.

"متوکل" وته وه زيړی خوی قبولن کرد و فه رماني به زیده کردنی که بیسه دا و هه تاویان له "سهره تان" به ره و "خاکه ليڼوه" هيتايه وه و خه لکان ديسان که وتنه وه راحته ی و ناسایش. <sup>۱</sup> هه روه ها "ابوريجان بيرونی" ده لييت: له سهرده می خه ليفه گه ری "متوکل" "۲۴۷-۲۳۲ کؤچی"، خه ليفه که وته بير چاره کردنی کيشه ی وهرزی خهراج و به پيشنياری موبدی زه رده شتی و با هاوکاری "ابراهيم بن عباس لولی" حسيباتاتی نه ستيره ناسيان کرد و له ناکام دا "متوکل" له موچه ره می سال ۲۴۳ کؤچی مانگی، نه روژزی خسته هه فده ی مانگ <sup>۲</sup> که نه م حسيبه به شيړه ی خواره و کرا:

$$۲۴۳ - ۱ = ۲۴۲$$

$$"۲۴۲ \times ۳۵۴ / ۳۶۷" + ۱ = ۸۵۷۵۸$$

$$۸۵۷۵۸ + ۱۱۹ = ۸۵۸۷۷$$

$$۸۵۸۷۷ \div ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۲۳۵$$

$$۲۳۵ \times ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۸۵۸۳۲$$

$$۸۵۸۳۲ - ۸۵۸۷۷ = ۴۵$$

۱- نوروزنامه، عمر خيام، ص ۱۲

۲- ناسارالباقیه ص ۵۲.

## یارسان

لیتره‌دا نه‌مانه‌ویتی ۲۳۶/۲/۱۴ هه‌تاوی هاوکات له‌گه‌ن ۲۳۴/۱/۱ کۆچی مانگی که نه‌گه‌ر سالی ۲۳۶ کۆچی هه‌تاوی له هه‌مان سه‌ره‌تای سال یه‌عنی ۲۳۶/۱/۱ حسیب بکه‌ین و بیکه‌ینه یه‌زدگردي، نه‌بی به‌شپوهی خواروو نیش بکه‌ین:

$$۲۳۶ - ۱ = ۲۳۵$$

$$۲۳۵ \times ۳۶۵ / ۲۴۲۲ + ۱ = ۸۵۸۳۳$$

$$۸۵۸۳۳ - ۳۷۴۲ = ۸۲۰۹۱$$

$$۸۲۰۹۱ \times ۳۶۵ = ۲۲۴$$

$$۲۲۴ \times ۳۶۵ = ۸۱۷۶۰$$

$$۸۱۷۶۰ - ۸۲۰۹۱ = ۳۳۱$$

$$۳۳۱ \div ۳۰ = ۱۱$$

که وایه ۳۳۱ رۆژ له سالی یه‌زدگردي هاوکاته له‌گه‌ن سه‌ره‌تای ۲۳۶ هه‌تاوی که به حسیب کردنی "په‌نجه" له کۆتایی نابان، ۳۳۱ رۆژ له‌م ساله هاوکات نه‌بیته له‌گه‌ن ۲۲۵/۱۱/۲۶ بۆیه نه‌ورۆزی سال ۲۳۶ هه‌تاوی هاوکاته له‌گه‌ن ۲۲۵/۱۱/۲۶ یه‌زدگردي یه‌عنی ۲۶ ده‌لو که هاوکاته له‌گه‌ن ۲۴۲/۱۱/۱۷ مانگی و هاوکات له‌گه‌ن ۸۵۷/۳/۱۷ زایینی و ۱۱۶۸/۶/۱۷ نه‌سکه‌نده‌ری که به‌م شپوه مه‌به‌ستی نه‌بووریمان از بردنی ۱۱ نه‌ورۆز بۆ ۱۷ روون ده‌بیته‌وه که له‌وکاته‌دا نه‌ورۆزیان برده ۱۷ مانگی نازاری نه‌سکه‌نده‌ری.

نه‌گه‌ر بۆ نه‌م سه‌ره‌تا و حیسابه له‌و کاته‌دا یه‌عنی ۲۲۵ یه‌زدگردي، به‌لگه و نووسراویه‌ک به‌ده‌سته‌وه نییه و روونیش نییه که نایاکوو له‌و سه‌رده‌مه‌دا، وه‌ها حسیب و کتیبتیک له‌به‌رده‌ستدا بووه یان نه، به‌لام به‌هۆی دوویات بوونه‌وی نه‌م ره‌سه له‌نیوان خه‌لکی کوردستان و به‌ربلایبوونه‌وه‌ی، ده‌توانین بگه‌ینه نه‌و ناکامه که جیژنی نه‌ورۆز له ۲۶ مانگی ده‌لودا گیراوه و هه‌موو سالانیش دوویات بووته‌وه.

هه‌روه‌ها به‌پیی گیرانه‌وه‌ی نووسه‌ری نه‌ورۆزنامه، دواي هه‌ره‌س هیئانی نه‌خه‌ینی‌یه‌کان و هیرشی نه‌سکه‌نده‌ر بۆ ئیران، که‌بیسه‌ی ۱۲۰ ساله له ئیران‌دا ئیجرا نه‌ده‌بوو و نه‌م کاره تا رۆژگاری نه‌رده‌شیری بابه‌کان به‌رده‌وام بوو و دواي وی، نه‌نووشیروانی دادپه‌روه‌ر، دواي ته‌واو کردنی بینای هه‌یوانی مه‌داین، نه‌ورۆز و ریی و ره‌سمی نه‌وی به‌جینگا هاورد به‌لام که‌بیسه‌ی بۆ نه‌کرد و گوتی: نه‌م ریی و ره‌سه به‌جینگا ده‌میته‌وه تا سه‌رده‌ور که هه‌تاو دیتته سه‌ره‌تای سه‌ره‌تان تا نه‌و نیشاره‌ته که که‌یوومه‌رس و جه‌مشید کردیان له‌نیو بچیت. نه‌مه‌ی فه‌رموو و نیتر که‌بیسه‌ی بۆ سال نه‌کرد تا رۆژگاری "مأمون" ی خه‌لیفه.

نه‌و فه‌رمووی تا هه‌ساره‌کانیان پرس کرد و هه‌ر سالتیک که هه‌تاو هاته "حه‌مل" نه‌ورۆزی فه‌رموو و زیجی "مأمون" ی سه‌ری هه‌لدا و هیشتا له‌و زه‌یجه رۆژمیر ده‌که‌ن تا رۆژگاری "المتوکل بالله".

درگاژمیری و میژوودانان‌دا، نه‌م پرسه وا راڤه‌ی بۆ ده‌کرێ که له گاژمیری سریان، مانگی شویات، مانگی که‌بیسه‌یه و نه‌م مانگه هاوکاته له‌گه‌ن مانگی نابانی پارسی. که‌وايه گاژمیری سه‌لووکی و جوو، وه‌ک گاژمیری

۱ - نه‌ورۆزنامه، عه‌رخیا، ص ۱۱.



پارسی‌یه‌کان چەند مانگی ره‌وانی بی که بیسه‌ی بووه به‌لام دوا‌ی نه‌مری "هارون الرشید" بۆ که بیسه کردن، مانگی شوبات وه‌ک مانگیکی که بیسه له‌جیگای خویدا سه‌قامی گرتووه.<sup>۱</sup>

و به‌م شیوه‌یه کورده‌کان ۲۶ رێبه‌ندان یا شوباتیان بۆ خویان له‌م کاته له‌ سالدا ساییت نیگه‌هیشته و نه‌و مانگیان وه‌ک سه‌ره‌تای سال لای خویان ریزدانا که نه‌م بابته به‌هۆی ئالوگۆری تایبه‌تی ناوچه‌یی له‌ یه‌کی رێبه‌ندان "ده‌لو" تا ۲۶ هه‌مان مانگ گۆرانکاری به‌سه‌ردا هاتووه و هه‌روه‌ها که بیشته‌ر باسی کرا به‌شیک له‌ ناوچه‌کانی کوردستان سه‌ره‌تای نه‌م مانگ، به‌شیک‌تر پینجه‌م، پانزده‌هه‌م و بیست و دووه‌هه‌م و له‌ کۆتایی‌دا بیست و پینجه‌م له‌ مانگ وه‌ک سه‌ری سال داده‌نین که به‌ حسیب کردنی نه‌ستیره‌ناسی، رۆژی ده‌قیقی نه‌و ده‌ست نیشان کراو نه‌وه به‌پیی سالی راسته‌قینه‌ی لیکچووپی "اعتدالی" یه‌عنی ۳۶۵/۲۴۲۲ له‌م رۆژه‌دا ساییت نیگا ئیرن که نه‌م جوری حسیب کردنه به‌واتا سه‌ری سال له‌ ۲۶ رێبه‌ندان یا ده‌لو لای کوردان درێژه‌ی نه‌بی تا سالی ۱۳۰۴ هه‌تاوی و ده‌رکردنی یاسای نویی لێژنه‌ی نه‌ته‌وه‌یی ئێران.

له‌ رۆژمیتری نویدا "په‌نجه" حسیب ناکهن و شه‌ش مانگی سه‌ره‌تای سال،<sup>۲</sup> رۆژه‌ داده‌نین و پینج مانگی دواتر ۳۰ رۆژه و مانگی ره‌شه‌مه ۲۹ رۆژه<sup>۳</sup> که به‌م حسیبه‌ سال ده‌بیته هه‌مان به‌لام به‌و جیاوازییه‌وه که ۲۶ رێبه‌ندانی یه‌زدگدی که له‌جیگای خوی‌دا قایم بووه ده‌گوزریتته‌وه بۆ ۲۵ هه‌تاوی نوی ۱۳۰۴ و سالانی دواتر. شیوازه‌کەشی وایه که مانگه‌کان پیش له‌ ۱۳۰۴ سی رۆژه بوون زیده له‌گه‌ن په‌نجه له‌ کۆتایی مانگی ئابان "خه‌زه‌لوه‌ر" که ۲۶ رێبه‌ندان نه‌بیته ۳۳۱ رۆژ له‌ سال که دوا‌ی ۱۳۰۴ و زیده کردنی په‌نجه به‌ شه‌ش مانگی سه‌ره‌تای سال، هه‌مان ۲۶ رێبه‌ندانیش، نه‌بیته ۳۳۱ رۆژ له‌ سال به‌لام به‌و جیاوازییه‌وه که ده‌گوزریتته‌وه بۆ ۲۵ رێبه‌ندان.

"الغیبگ" یش له‌ زه‌جیه‌که‌ی خوی‌دا هاوردوویه که: ... و هه‌وته‌می شوبات، دابه‌زینی "جه‌مه‌ره‌ی یه‌که‌مه" و چوارده‌هه‌م، دابه‌زینی "جه‌مه‌ره‌ی دووه‌هه‌م" و بیست و یه‌که‌م، دابه‌زینی "جه‌مه‌ره‌ی سیه‌هه‌م" و "جمار" هه‌مان سی پش نییه و له‌دوا‌ی نه‌و، شکاندنی سه‌رمای زستانه و بیست و شه‌شه‌می شوبات، سه‌ره‌تای رۆژانی "عه‌جووزه" و بریتییه له‌ هه‌فت رۆژان.<sup>۴</sup>

به‌لام ده‌رباره‌ی حسیبات و دانانی پینجه له‌ رۆژمیتر و گاژمیتری کوردی‌دا که هیشتا نه‌م پینج رۆژه لای کورده‌کان به‌حسیب دیت و زۆربه‌ی ناوچه‌کانی کوردستان له‌ کۆتایی سالدا هه‌ر وه‌ک گاژمیتری جه‌لالی له‌ کۆتایی ره‌شه‌مه‌دا

۱- گاهشماری و تاریخ گزاری، علی محمد کارد، ص ۱۶۷.

۲- مجموعه قوانین مصوب دوره پنجم تقنینیه مجلس شورای ملی، ص ۱۲۲.

۳- جه‌مه‌ره‌و جه‌مه‌رات، گه‌رما و هه‌لمیکه که له‌ کۆتایی زستان له‌ شوبات رۆمی‌دا، به‌سی جارن، له‌ ژێر زه‌وی هه‌لده‌ستی، یه‌کیان له‌ هه‌وته‌می مانگی ناوبراو و زه‌وی به‌بۆنه‌ی نه‌وه‌هه‌م گه‌رم ده‌بیته که پیتی ده‌لێن جه‌مه‌ره‌ی یه‌که‌م و نه‌ویدی له‌ چوارده‌هه‌می مانگ که نه‌بیته هۆی گه‌رم بوونی زه‌وی و نه‌ریدیان له‌ بیست و یه‌که‌م‌دا که دابه‌زینی جه‌مه‌ره‌ی سیه‌هه‌مه و داروده‌خت و گۆ و گیا گه‌رمیان ده‌بیته‌وه و لای عه‌ره‌به‌کانیش، مه‌به‌ست له‌ دابه‌زینی جه‌مه‌ره‌، دابه‌زینی مه‌نزله‌گاکانی مانگه له‌ به‌ر نه‌وه‌ی که له‌ هه‌وته‌می مانگی ناوبراو‌دا به‌ره‌ داده‌به‌زی و له‌ چوارده‌هه‌م‌دا دابه‌زینی «زه‌به‌ر» و له‌ بیست و یه‌که‌م‌دا، دابه‌زینی «سرفه» و کاریگه‌رییه‌تی نه‌مانه وایه که سه‌ره‌تا زه‌وی گه‌رم ده‌بن، ناخا ناو و له‌ ناکه‌م‌دا گرۆ و گیا (برهان قانع، لغت نامه‌ی ده‌خدا).

۴- زیج الغ بیگ نسخه‌ی ختی.

## يارسان

حسيبي بۆ دهكەن و هەر چوارسال به نيۆى كه بيسه به سال زیده دهكەن كه لهو ساله دا، په نجه ده بيته  
"شهش رۆژى"

نيستا به بۆنهى پيناسه كردنى سه بن كورده كان به تاييهت كورده يارسانييه كان له ۲۵ ريبه ندانى هه تاوى  
و به دواى نه ودا، ده سپيكي و هرزه و هك چله ناوى لیده بى، له ۲۵ نابان "خهزه لۆهر، عه قره ب"،  
ده توانين به روارى دروستى رۆژانێ مه رده مى سولتان نيسحاق حسيب بكهين كه نيشان ده دات رۆژه كانى  
۱۲ و ۱۳ و ۱۴ له مانگى "زيبلى" ۶۵۵ كۆچى هاوكاته له گه ل ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ سه رماوه زى سال  
۶۳۶ هه تاوى كه سولتان نيسه نه و به رۆژوو بوو گن. و له رۆژى ۱۵ له مانگى "زيقعه" هاوكات  
له گه ل ۱۷ سه رماوه زى هه مان 'خاوه ندى كاربان' گرتوه كه نه گه ر بانه و يت رۆژه كهى ديارى بكهين  
نه بى به شيوازى خوارۆ عه مه!

$$۶۳۶ - ۱ = ۶۳۵$$

$$۶۳۵ \div ۳۶۵ / ۲۴۲۲ = ۲۳۱۹۲۸$$

$$۲۳۱۹۲۸ + ۲۵۷ = ۲۳۲۱۸۵$$

$$۲۳۲۱۸۵ \div ۳۳۱۶۹$$

$$۳۳۱۶۹ \div ۷ = ۲۳۲۱۸۳$$

$$۲۳۲۱۸۳ - ۲۳۲۱۸۵ = ۲$$

شه مه = ۲

كه وايه شه مه ۳۶/۹/۱۷ ده بيته له گه ل ۶۵۵/۱۱/۱۵ مانگى و "جيژنى خاوه ندى كارى"  
له كن سولتان نيسحاق و تى مه رنو كه سه ره تاكهى هاوكاته له گه ل رۆژى چوار شه مه كه له م  
رۆژه دا سوپاى هولاكوو له و به غداد رۆيشتوه.

نيستا دواى روون كردنهى سالژميترى كوردى گه ر مه سير به پيى تيكستى كوئى يارسان و  
ليكوئينه و هى مه يدانى پيتريه و هه روه ها ناههنگ گيرانى جيژنه كانى خاوه ندى كارى "مه رنو"  
لاى نه مان، ده گه ينه ج باسى كرا و پيناسهى گاژميترى كى تر له كوردستان دا ده كات. "جيژنى  
ياران" يان هه مان "رۆبه يارسانييه كان نه بى سى رۆژى ديكه رۆژوو بۆ بگرن و له سالژميترى  
كوردى كوستان رووى رووى جيژنيكى تر ده كاته وه كه جياوازه له جيژنى خاوه ندى كارى  
"مه رنو". سولتان نيسى قه وه لتاس به "داوود" يه كيك له يارانى نزيكى خوى ده فهرموى:

هى چله و زمسان/ داوود رۆچه شان نهى چله و زمسان

ونى سه رمه سان/ نيبهت و رۆچه شان پهى قه وه لتاسان

"قوشچى اوغلى" نى رى ده فهرموى:

كلون گلون رم اولدى/ قولتاس يارنلرينه اولى شاهدان نزر اولدى

قدر اوروجيكي ملت/ تعنه چكن يارنلره حقن بيله برات اولدى

## يارسان

اوروج نايي پرچله ده شروع اولور اون بشينده / دو چله زمستاند؛ که او نيله توش اولدی  
قولتاسه ميچه اولدی اوچ گون اوروج پادشاهدان / اون سکيزده بايتانه رواج اولدی  
سولتان نيسحاق لم که لامه دا به پيچه وانهی وتعی پيشتری خوی که رۆژانی مه رنوی فەرموگیه: "نهی  
چله و تاسان" ليتره دا ده فرمویت: "نهی چله و زمسان". و نهم وتە یباته لووتکە ی باسه که مان که  
هەمان ليکچووی و هەاری "اعتدال ربیعی" یه که هەتاو له بورجی رار ده گری. نیستا نیمه نه گەر  
یه که می خاکه لیتهی هەتاوی هاوکات له گەل ۲۱ مارچی زایینی و سه ردی کوستان بزانی و په نجهش  
وهک گاژمیری کوردی گه رمه سیر به حسیب بیرین، به م شیوه یه چله له ده له ۲۵ سه رماوه ز ده ست  
پیده کات و تا ۲۵ ریه ندان دریهی نه بی و رۆژانی قه وه لتاس نه بی له ازده ده می مانگی له چله دا  
به جی بیت. ههروه ها قوشچی شوغلی ده باره ی ساته وه ختی رۆژووی فەرمایش ده کات:  
تا پانزده چه ماه نه دلّی چلی / یزی روی یارا وه دلّی  
مه رنوا سولتان قه وه لتاس نیبرام / نه ده وه ی به نمان سه قام  
یان له م باره وه سولتان نيسحاق له سه رده می به رزه نجه و له نیو مه رنود؛ به رۆژووی خاوه نده کاری و  
ئاماژه به رۆژووی قه وه لتاس له داهاتوودا ده فرمویت:

چا قه وه لتاسیان وه رگرنان چرا / هەم ئی ریا زه ته نریا  
رای قه وه لتاسیم مو هەم بو وه را / بده ری پیش رۆژه وه ی را  
و له جی گایه کی تر دا فەرمایش ده کات:

مه رنومان نیا وه هەم قه وه لتاسی / تاسم تاسم زام قیاسی  
رۆژووی قه وه لتاسیان به عه شقی میر نه سه که نده ر و یاران قه وه لتاس درسانی دا بنیات ناوه.  
روودا وه که شی به م جۆزه یه که یاران قه وه لتاس دوا ی نه وه ی که له میانه ی یه که می پردیوه ر بو  
سه رسپاردن دینه پردیوه ر، له دیهاتی "دره شیش" نیشته جی نه بن و لیره وه حاره شیش" په یدا ده بی.  
دوا ی نه وه سولتان نيسحاق به یاران قه وه لتاس نه م ده کات تا بگه رینه وه ن و یاری هه وته میان  
بدۆزنه وه و ناخجا بگه رینه وه. گه رانه وه ی نه وان له سه رده می دووه می پردیوه رانی شاهه یسقولی دا  
رووده دات. کاتی که ده گه نه ناوچه ی هه ورامان، تووشی به فرو بوران ده بن و نه بن ره وه به لأم دوا ی سی  
شه ورۆژ به نیزی خودای تهعالا نه جاتیان ده بی. خوشی نه م رزگار بوونه نه بیته که یارسانیه کان سی  
رۆژی تر سه ره رای رۆژانی مه رنۆ به جی نه کانی خویان زیده بکه ن. بنیامین ده فەره  
میتردان بنیشدی نه و بی ده سووی / قه وه لتاسمان نییا چه فەرق  
چه عشق یاران وینه ی مه رنوی / مه رنو قه وه لتاس گیلانا پی  
تاوسان پا زمسان بافته ن نه و پووی / چله ی زمسانا بسی شه کا

## يارسان

شاوه‌يسقولى به‌ياران ده‌فرموى كه له‌بهر نه‌وى كه ميرنه‌سكه‌ندهر له زمانى "دره‌شيش‌دا" خوى به‌جىگاي ياران قوربانى كرد و بووه هوى رزگار بوونى يارانى قه‌وه‌لتاس، بويه خزمه‌ت كردنى ميرنه‌سكه‌نده‌ريش له رۆژانسى قه‌وه‌لتاس‌دا واجيب ده‌كرى كه هه‌ردوى نه‌مانه يه‌عنى قوربانى بوونى ميرنه‌سكه‌ندهر و رووداوى قه‌وه‌لتاس له‌يه‌ك سه‌رده‌مى زمانى‌دا پيش دىن.

له "تزكره‌ اعلى" و نه‌وى كه ره‌وايه‌ت ده‌كرىته‌وه و هه‌روه‌ها به‌پى‌وتهى "سه‌يد محمد كه‌لاره‌شستى" كه "مىنۆرسكى" وته‌كانى نه‌و ده‌قاوده‌ق نه‌قل ده‌كاته‌وه، له‌خانه‌دانى تاته‌ش به‌گى له‌گرتنى رۆژووه‌كانى يارى پاريز ده‌كه‌ن كه گويا نه‌مه به‌ نه‌مى خان تاته‌ش ناگرىت. به‌لام شته‌كه وا نيبه له‌بهر نه‌وى كه دواى لىبوردى يارانى قه‌وه‌لتاس، سولتان به‌وان نه‌مى ده‌كات كه نيه‌وش هه‌ريه‌ك مانگه‌كه رۆژگ به‌گرن. عه‌رز ده‌كه‌ن: به‌قوربان‌ت! نيمه نه‌هلى حه‌قن بۆچى رۆژگ بگرين؟ "مه‌به‌ست يه‌ك مانگه‌ك رۆژووه" كه‌ره‌مدار ده‌فرموىت: نه‌گر نه‌هلى حه‌ق ببواين تووشى شك و گومان نه‌ده‌بوون... كه كاپره "پىرنىامىن" شفاعه‌ت خوازيان بۆ ده‌كاو ليسان خۆش ده‌بىت. نه‌وجار ده‌فرموىت كه هه‌ركات باسى مه‌رجى تو "پىرنىامىن" زامه‌ت برون رۆژوويان پى حه‌رام ده‌كه‌م... "مه‌به‌ست يه‌ك مانگه‌ك رۆژووه نه‌ك نه‌و رۆژانه‌ى كه له‌نايينى يارسانى‌دا واجب كراوه".

به‌لام رۆژوو له‌نايينى يارسانى‌دا به‌م شيوه ته‌فسىر ده‌كرى كه مرۆقى رۆژووان بۆ ده‌سه‌لات په‌يدا كردن به‌سه‌ر خوى په‌رورده كردنى نيراده‌و نه‌فسى خوى ده‌ست نه‌داته خۆناسين و له‌واقيع‌دا به‌روانينى بۆ ده‌روونى خوى به‌شيوه‌ى پاكرده‌وه‌ى خوى له‌ده‌روونه‌وه، به‌خۆناسين به‌شيوه‌ى كۆبى "ته‌واو بۆنى تاكايه‌تى" ده‌گات.

هه‌روه‌ها گرتنى رۆژوو، فه‌زمان بردن له‌ نه‌مى نايينى و كه‌لاميه‌ و به‌يارانى نه‌هلى حه‌ق فه‌رمان دراوه‌ كه گرتنى رۆژوو فه‌رزوه‌ ناهه‌رمانى كردن له‌ هه‌ريه‌ك لادان له‌ فه‌رمانى نايينيه.

كاتى گرتنى نه‌م دوو رۆژووه "هه‌ريه‌ك سى رۆژ" كه چله‌ى زمسانى كوردى دايه‌و به‌پى رۆژمىرى باو له‌ كوردستان‌دا له‌كۆنه‌و تا ئىستا به‌رده‌وام بووه‌و بۆ دۆزينه‌وه‌ى ده‌قيقى به‌ريه‌ه‌چوونى نه‌م جىژنانه "خاوه‌ندكارى و ياران" نه‌بى له‌ كه‌لامو نيشاره‌گه‌لى پيه‌ه‌ندى‌دارو زانسته‌ى نه‌ستىره‌ناسى و گاژمىرى كۆن و نوى كه‌لك وه‌ر بگرىت.

نه‌لّه‌ت نه‌بى به‌لّين كه بۆ به‌ريه‌ه‌ بردنى جىژن و رۆژى يارى، ته‌نيا رۆژمىرو گاژمىرى هه‌ساره‌ناسى ناوى له‌به‌رچاو بگرىت به‌لكوو نه‌بى مانگ و كاتى ده‌ركه‌وتنيشى له‌به‌رچاو بگرىت له‌بهر نه‌وى كه گه‌رانى مانگ له‌ دريژه‌ى سان به‌ ته‌قريب ۳۵۴/۳۶۷ يه‌عنى ۳۵۴ رۆژو ۸ كاترمىر و ۴۸ خوله‌ك و ۳۴/۶۷ چركه‌سات كه‌ ماوه‌ى گه‌رانى شيوه‌ راگوزانه‌ مانگ به‌ده‌ورى زوييه‌وه ده‌بىته ۲۹ رۆژو ۱۲ سه‌عات و ۴۴ خوله‌ك و ۲/۸ چركه‌سات. بۆيه سالى مانگى به‌نيسه‌ت سالى هه‌تاوى ۱۰ تا ۱۲ رۆژ كورتر ده‌بىت.<sup>۲</sup>

گاژمىرى مانگى به‌ دوو شيوه‌يه: نه‌ستىره‌ى يان نيوه‌ نجى حه‌قيقى. له‌ گاژمىرى نه‌ستىره‌ى‌دا مانگه‌كان يه‌ك له‌به‌ين يه‌ك‌دا ۳۰ رۆژ و باقى ۲۹ رۆژيان هه‌يه‌ كه له‌ سالى‌نى كه‌بىسه‌دا مانگه "زى الحجه" ۳۰ رۆژه. له

۱- تزكره‌ اعلى، ص ۱۰۹.

۲- مساله‌ كيبسه‌هاى جلالى، ص ۱۰-۳.

## يارسان

گاژمیتری مانگی حقیقی دا رۆژی یه که می هه مانگ به دیتنی مانگ یان له رۆی حسیب کردنی بینینی مانگی نۆی دهست نیشان ده کړی. مانگه کان به جینگای نه و دی که یه که له بهین یه که دا ۳۰ رۆژ یان ۲۹ رۆژ بن گریمانه ی نه و ده کړی کاتیک بې چوارمانگ پشت سه ر یه که سی رۆژ "مانگی ته و او" یان سی مانگ له دوا ی یه که ۲۹ رۆژ مانگی ناته و او بن.

بویه نیتر نگاهیشتنی حسیبی که بیسه، بایه خیکی نامینی و گاژمیتری به شیوه ی سروشتی و به پیی دیتنی مانگی نۆی حیساب ده کړی<sup>۱</sup> که یارسانیه کان نه بې گاژمیتری مانگی نیوه نجی حقیقی به کار بهینن. که وایه نه که ۲۵ ریبه ندانی هه تاوی هاوکات بې له گه ل<sup>۱۴</sup> فیریوری زایینی و به سه ره تایی سالی کوردی که رمسیر وای بنین. "که بۆ پیناسه کردنی نه بې هه رسال ته ماشای رۆژمیتری هه تاوی ده زگای فهرمی ژئوفیزیکی نیران بکهین و هه روه ها بۆ حیساباتی پیوه ندی دار له گه ل<sup>۱۵</sup> کانی که بیسه و خه مسه که، سال تییدا ده بیته شه ش رۆژ" و هه مانگیک له سالی کوردی ۳۰ رۆژ حیساب بکهین و زیده به وده ش<sup>۱۵</sup> رۆژی خه مسه، نه و سا که سه ره تایی زمستانی کوردی که رمسیر، هاوکات ده بیته له گه ل<sup>۲۵</sup> نابان "خه زه لوه ر" ی هه تاوی یان ۱۶ نوامبری زایینی که نه بې به سه رنجدان به هه له اتنی مانگی یه که مین دوا زده هه م له مانگی "مانگ دلی راس" له چله ی کوردی، رۆزه ی خاوه نده کاری بگیری و له پازده ی مانگیش دا جیژنی خاوه نده کاری به جینگه بینن. ناخا له گاژمیتری کوردی کوستان دا که سه ری سال، هاوکاته له گه ل<sup>۱۵</sup> سه ره تایی بۆرچی حمل و ۲۱ مارچی زایینی و به زیده کردنی په نجه له کۆتایی ره شه مه ی هه تاوی، رۆژی ۲۵ سه رماوه ز ده بیته سه ره تایی چله یا زمسانی کوردی که دوا ی هه له اتنی مانگی یه که م پازده هه مه ی له م چله دا، رۆژانی قه وه لتاس ده ست پیده کات و رۆژی هه ژده هه م له مانگ ده بیته "جیژنی یاران".

۱- کاهشمارای ایرانی، احمد بیرشک، ص ۵۹۸.

## يارسان

ههروه‌ها ده‌یفه‌رموو: گشت گونا‌هه‌کان هه‌رچه‌نده بچووک بن، به‌گه‌وره بزانه، گشت چاکییه‌کانی خۆتان به بچووک دابنن، هه‌ر چه‌نده گه‌وره و گرینگ بن.

ههروه‌ها ده‌یفه‌رموو: بۆ ماوه‌ی سائیک له خه‌لک دووریم کرد و به‌ته‌نیایی له سه‌ر کیتی "کاژاوه" دو‌عام کرد تا گه‌یشتمه‌ خزمه‌تی هه‌زده‌تی "خدر" که فه‌رمووی: (یا ابا عبدالکریم! أُحِبُّک الله و عاملک باللتف الجمیل، و کان لک لاحقاً فی المقام والرحیل).

ههروه‌ها ده‌یفه‌رموو: رۆژتیک گویم له بانگتیک بوو که ده‌یگوت: نه‌گه‌ر ئاره‌زوی ئیمه‌ت هه‌یه ده‌بێ هه‌موو ته‌مه‌نت به‌ بنده‌یی ئیمه‌ به‌ سه‌ربه‌ریی و له‌ غه‌یری ئیمه‌ دووربی و ده‌یفه‌رموو: "ئیمام نه‌و که‌سه‌ نییه‌ که‌ سنووره‌کانی ئیلاهی ببه‌زینیت، به‌لکوو نه‌و که‌سه‌یه‌ که‌ هه‌موو گرفت و ناخوشیه‌کان ته‌حه‌مول بکا و هه‌رگیز په‌زای خوا له‌ بیرنه‌کا، هه‌تا‌کوو نه‌گه‌ر په‌یره‌وکه‌رانیکی زۆر که‌میشی هه‌بیت".

ههروه‌ها ده‌یفه‌رموو: هه‌ر که‌س که‌ به‌ به‌رده‌وامی به‌ شوین مائی دنیاوه‌ بێ، تووشی ته‌مه‌لی و سه‌رلیشیاوی و بێ حورمه‌تی ده‌بێ، هه‌ر که‌س که‌ خۆی به‌شتیکی بێ به‌هاوه‌ برازینیته‌وه، نه‌و که‌سه‌ بۆ دنیا باشه‌.

ههروه‌ها ده‌یفه‌رموو: گه‌وره‌ترین و سوودبه‌خترین زانست و زانیاری، به‌نده‌یی خودا و خوداپه‌رستییه‌. هه‌روه‌ها ده‌یفه‌رموو: گه‌وره‌ترین شتیک که‌ نرخ و به‌ها به‌ سه‌رۆده‌خشی، زانست و زانینه‌ و باشترین ده‌سه‌کوتی زانستیش، کرداری چاکه‌یه‌.

"نه‌و سه‌عوودی" رۆژتیک لیتی ده‌پرسی: هۆی جوانی چاوه‌کانت چیه‌؟ ده‌فه‌رموی: گه‌یشتمه‌ خزمه‌تی هه‌زده‌ت و چاوه‌کانی ماچکرد، نه‌و جوانیه‌ له‌ رووناکی لیتی نه‌وه‌.

شیخ هیدایه‌تی هه‌سه‌ن ناوایی ده‌یفه‌رموو: زۆرجار به‌ چاوی خۆم دیتم که‌ شیخ کۆله‌ ئاردی بۆ ماله‌ هه‌تیو و ده‌ستکورته‌کان ده‌برد و چه‌ندین جار ناگام لیتوو که‌ باره‌داری بۆ مائی هه‌زاران ده‌برد.

شیخ عیسا که‌سایه‌تییه‌کی زانا و تیگه‌یشتوو بوو قانونی ژیا‌نی رۆژانه‌ی به‌م شیوه‌ بۆ خۆی دانا‌بوو: پاش نیوه‌رۆ وانه‌ی ده‌وته‌وه‌ و موسولمانانی نامۆژگاری و ئیرشاد ده‌کرد، ئیواران قورنانی ده‌خویند و شه‌وانه‌ش له‌ کونجیکی تایبه‌تدا به‌ زیکر و عیباده‌تی ده‌کرد. ته‌واوی ژیا‌نی به‌م شیوه‌ برده‌ سه‌ر و هه‌یچ کات خودای فه‌رامۆش نه‌ده‌کرد. نه‌م شیعه‌ره‌ له‌ لایه‌ن شیخ عیساوه‌ گوتراوه‌:

کائنات است جسم، ما جانیم	واللان را دلیل و برهانیم
خاتم اولیای دور قمر	وارس فقر شاه مردانیم
گرچه مرغان عشق بسیارند	همچو عنقا امیر ایشانیم
مهر جامعیم جمله کونین	هرچه بوداست وهست مانانیم
گرچه درملک عشق عالم فقر	بر سریر شهود سلطانیم
نوربخشیم بر همه عالم	بر سپهر کمال تابانیم
هرکه بیناست، دیده‌است که من	عیسی مریم نال عمرانیم

"شیخ مه‌عرووفی نه‌وده‌ی "ش نه‌م چه‌ند دیره‌ی له‌ وه‌سفی شیخ عیسا‌دا داناوه‌:

## يارسان

الشيخ عيسى قتبُ اهل عسره  
اولُ من اقام فسى "برزنجه"  
و واحدى وقته و دهره  
يُرشد بالحجه للمُحجه

\*\*\*

لا بنى مسجدها از قد امر  
قسرُ عن جانبى الجدار  
بزاك فى المنام سبيدُ البشر  
جُزُعُ فمره بأذن البارى  
على يديه زهرت خوارق  
جليله تشهدده الخلائق

شيخ عيسى بهرزنجى له تمهنى كالميرى دا له لايه ن دهروشه كانيه وه كه مهلايه كه تى دهرگاي بوون، هان دهرتت بؤ بهستنى پهيمانى هاوسه ريتى له گهل "خاتون ديراك" كچى حهسن بهگى جاف كه يه كيك بسوه له كه وره پياوانى ناوچه كه و نم په يمانه ده بهستريت و بهرهمه كه ي له دا يكيونى "سولتان سه هاكى بهرزنجى" يه. چو نيبه تى نم رووداوه له دهفته رى سه رنه نجام باسى كراوه. نه لبه ت پتويسته بگوتريت نم رووداوه له لاي نهه لى حهق زؤر گرینگ نيبه، چونكه سه ره له لدانى زات به پيتى مه شييه ت و خواستى خوداوه ندر روودهدات و ههر كه سيك به پيتى كردارى چاكه ي خوى پله و پايه وهرده گريت.

سولتان سه هاك لاي يارسانه كان وهك سه رده تاو ده ستيك بيناسه ده كريت و "ههفته وانه" كوره كانى نه و زاتهن و سه روه رى خويان به هوى په يوه دستبون به وه وه وهرده گرن بهم شيوه كه گشت نه و كه سانه ي كه له يارسان دا به سه يد دهناسرين، ده بؤ به ره چهل كه بچنه وه سه ر يه كيك له مناله كانى سولتان سه هاك "ههفته وانه". سه باره ت به ره چهل كه كى شيخ عيسا، به پيتى نه و زانياريانه ي كه له تيكسته كونه كانى يارسان و "تزكره" كاندا وه ده ستمان كه وتوه، ده توانين بلتين "بابا ناوس سه ركه تى" دواى په رده گرتنى به ياره كانى ده فه رموى: دواى من نيشانه كانى ده ركه وتن و شوينم له "پيرالى موردىنى" بپرسن. به پيتى كه لامى سه رنه نجام پيرالى يه كيكى له نه وه كانى بابا عه لى هممه دانى كه له "موردىن" دا نيشته جئ بووه و نيشانه ي ده ركه وتنى سه رله نوپى بابا ناوس له كوره مامه كه ي خويدا ره چاو ده كات و به يارانى راده گه ينييت.

نم بابته نه وه مان بؤ روون ده كاتوه كه جگه له شيخ عيسا و شيخ موسا كه سانتيكى تريش له مناله كانى بابا عه لى له ناوچه ي كوردستان دا نيشته جئ بوون. پير قابلى سه مه رقه ندى ده فه رموى:

شام نه حشمه تن ره حمش نه دلى  
پادشام بارگهش وه ست چه يانه ي باولى  
هروه ها له كه لامى ده روه ي خه زانه دا نووسراوه:

نه و باوليان....  
پادشام په يدا بى نه و باوليان  
چه نيمه په يغمامى نه و باوليان  
ههفته ش كه لوا نامشان نيان

به لام به هوى هه بوونى چهنده كه سايه تى هاوناوى بابا عه لى هممه دانيه وه بؤ چوونى جياواز له ناو ليكوله ران دا په يدا بوه.

"مؤده ريسى" و هه ندى له ليكوله ران، "بابا عه لى هممه دانى" و "سه يد عه لى هممه دانى" ناسراو به "عه لى دوهم" شاي هممه دان، "نه مير كه بير" "۷۱۴ كؤچى" شاگردى تقى الدين اخى عه لى دوستى "۷۳۴ كؤچى" به

## يارسان

يەك نەفەر دەزانن، كە دواتر واتە لە سالى "۷۶۶"ى كۆچى گەيشتۆتە خزمەتى "شىخ شرف الدين مەحمود مەزەدەقانى رازى"، خاوەن كىتیبگەلى: ذخيرة الملوك، مرآت التائبين، مشارب الأذواق، اوراد فتحيه، سير الطالبين، ذكره، مکتوبات اميريه، عقليه، شرح فصوص الحکم، اسرار النقطه ... كە شوين و كاتى وه فاتیان به مجوره نووسيوه: گۆزه كەى له ختلان "كولاب"ه و له سالى "۷۸۶"ى كۆچى دوايى كردووه. <sup>۱</sup> بەلام له هيچ سەرچاوهيهك دا باسى نەوه كانى نەكراوه و ئەگەر بە كورتى باسى نەوه كانى كرابى: ناوى "شىخ عيسى" و "شىخ موسى" نەبراوه. بەلام سەبارەت بە "بابا عەلى يەكەم" كە دەگوترى "گومەزى عەلەويان" لە شارى هەمەدان شوين گۆزى ئەوه، "موحيت تەباتەبايى" بە پشتبەستن بە زانباريه كانى پروفيسۆر "پۆپ" و پروفيسۆر مينۆرسكى، ئەم گومەزه بە بەشيك له بيناكانى سەدهى شەشمى كۆچى، سەردهمى سەلاجقه كان دادەنى، لەم بارهوه نووسيوهتى: گۆمانى تيدانبيه كە ئەم گومەزه گۆزى بنەماليه عەلەوييه كانى هەمەدانه كە "راوەندى" بە "تربە اسلاف سادات" ناوى لێردووه. <sup>۲</sup>

پتويستە بگوترى گومەزى عەلەويان گرینگترين و بەناوبانگترين شوينەوازي ميژووبى - نيسلامى شارى هەمەدانه كە لە كۆتايى سەردهمى سەلجوقيه كاندا دروستكراوه و لە بوارى شيوازى تەلارسازى و پرووكارى بيناكهوه، لە بينايى "گۆنبەدى سوورى مەراغه" دەچى كە لە سالى "۵۴۲"ى كۆچى دروست كراوه. <sup>۳</sup>

ئەلبەت نايى لە بېرەكۆك كە هاوكات لە گەل "بابا عەلى هەمەدانى" دا چەند كەسيك لە زانايانى تايينى هەر بە ناوى "سەيد عەلى هەمەدانى" يەوه لەو شارە ژيان، كە دەتوانين بە "عەلى ئەبى بەكر بن حەمير يەمەنى هەمەدانى" ناماژە بكەين كە بە نازناوى "سیراجەدين ئەبولحەسەن" ناسراوه و خاوەنى كىتیبى "الزلزل و الاشراف"ه و لە سالى "۵۵۷"ى كۆچى دوايى كردووه. <sup>۴</sup>

بەهەر حال لێكچووبى ناوى چەندین كەسايەتى ئەو سەردهمە كە هەر هەمووشیان نيشتەجێ شارى هەمەدان بوون، بوو تە هۆى ئالۆزى و واى كردووه كە نەتوانى لێك جياكرتێنەوه و لە ناويان دا "بابا عەلى هەمەدانى" بناسرێت. ئەم ئالۆزیه له لێكۆلینهوه كانى زۆر بهى لێكۆلەرانیشت دا رەنگى داوه تەوه و ساخكردنەوهى بۆ نەكراوه. وێرای ئەمانە، زۆر بهى لێكۆلەران "سەيد محەمەدى نوربەخش" موریدی خواجە نيسحاقى خەتلانى "۷۹۵-۸۶۹ كۆچى" كە خیرقەى بە سەيد عەلى هەمەدانى بەخشيوه و بە دەستی خۆى كردوويه تە بەرى، بە كورى سەيد عەلى دەزانن و "شىخ عيسا"ش بە "نوربەخشى" دەزانن. هەر وهها مامۆستا "عەلى ئەسغەرى حيكەت" له سەر ئەو باوهرەيه كە گۆره بەناوبانگه كەى هەمەدان، گۆزى سەيد عەلى ناويكە كە له راستى دا

۱- مير سيد على همدانى با شش رساله از او، دكتور محمد ريباز

۲- گنبد علويان، عيگ گياگيايى، مجله نى موزش و پرورش ص: ۳۶.

۳- تاريخ مفصل همدان، ج يك، احمد صابرى همدانى، ص: ۱۹۵.

۴- مجمع المؤمنین، ج ۴، ص: ۴۴ و مرئى الجنان يافى، ج ۳، ص: ۲۳۹. هەر وهها دوو كەسايەتى تریشت هەر بەناوى (سەيد عەلى) له هەمەدان هەبرون كە ئەمانەن (عەلى ابن الحسن همدانى) ناسراو بە (ابن فاكهه ابوالفجل) كە له سالى (۴۴۷)ى كۆچيدا وهفاتی كردووه و (عەلى ابن حسين بن احمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن على همدانى) ناسراو بە (فلكى) كە له سالى (۴۲۷)دا كۆچى دوايى كردووه و خاوەنى چەندین بەرهەم بووه.



## یارسان

په پیره‌وی ریبازی "نوربه‌خشییه" و به "شای ره‌شپوش" ناوبانگی دهر کردووه و دواتر گۆره‌که‌ی بووه‌ته چله‌خانه‌ی میرسه‌ید عه‌لی دووه‌م<sup>۱</sup>.

ئه‌لّه‌ت گومان له‌وه‌دا نییه که "سه‌ید میر عه‌لی نور به‌خش" چه‌ندین جار سه‌ردانی کوردستانی کردووه و له‌لایه‌ن خه‌لکان و ده‌سه‌لاتداری ناوچه‌که‌وه به‌گه‌رمی پینشوازی لیکراوه و په‌یره‌وی ریبازه‌که‌ی بوون. هه‌روه‌ها له‌سه‌ر ناوی نه‌و که‌سایه‌تیه نایینییه دراویان دهر کردووه و خوتبه‌یان به‌ ناوی نه‌و خویندووه<sup>۲</sup>.

به‌لام نه‌وه‌ی که "نوربه‌خش" به‌ نه‌وه‌ی "بابا عه‌لی هه‌مه‌دانی"، یا به‌ برای شیخ عیسا و شیخ موسا دابنینه، هیچ بنه‌مایکی راستی نییه. به‌لام له‌ که‌لامه‌کانی ده‌وره‌ی به‌رزه‌نجه و پیتش له‌ سه‌ره‌له‌دانی سولتان سه‌هاک، ناوی چه‌ندین بنه‌ماله‌ی "سادات" براوه که‌ محمد مه‌ردۆخی کوردستانی سه‌ی بنه‌ماله‌یان به‌ نه‌وه‌ی بابا عه‌لی هه‌مه‌دانی، داده‌نی. بنه‌ماله‌کان بریتین له:

۱. سه‌یده‌کانی "سه‌لاوات ناوا" که به سه‌یده‌کانی "نمان" ناوبانگیان دهر کردووه و بنجینه‌یان ده‌گه‌رپتته‌وه

بو سه‌ر "مه‌لا نییراهیم" ناویک که گۆره‌که‌ی له ناوایی سه‌لاوات ناواییه.

۲. بنه‌ماله‌ی شیخ نه‌محمد ناسراو به "شیخ ره‌ش" که گۆره‌که‌ی له ناوایی "نایسه‌ر" ه.

۳. مه‌لا میرزای چۆری که باپیری به‌شیک له سه‌یده‌کانی چۆره. مه‌ردۆخ نه‌م سه‌ی بنه‌ماله سه‌یده‌ی "نمان،

نایسه‌ر، چۆر" له‌گه‌ل سه‌یده‌کان "ساداتی" ی به‌رزه‌نجه به‌ نه‌وه‌ی بابا عه‌لی هه‌مه‌دانی داناهه. ساداتی

"په‌نجه‌ش" که به نه‌وه‌ی "شا زه‌رین که‌مه‌ر" ناوبانگیان دهر کردووه، به به‌شیک له ساداتی به‌رزه‌نجه

ده‌زانیت<sup>۳</sup>.

ئه‌لّه‌ت جیا له به‌ره‌ی بابا عه‌لی هه‌مه‌دانی، ساداتی تریش روویان کردۆته کوردستان و له‌م ناوچه‌دا نیشته‌جی بوون، که هه‌ندیکیان بریتین له: ساداتی "شیخولئیسلامی" که بنه‌چه‌که‌یان ده‌گه‌رپتته‌وه بو "سید حه‌مزه کوری نیمام عه‌لی موسی الرزا"، ساداتی "کلجی" که ده‌چنه‌وه سه‌ر "شیخ سالح"، ساداتی "پیرخزران" سه‌ید موحه‌مه‌د "ظهیرالدین"، ساداتی "باینچوب" که ده‌گه‌رپتته‌وه سه‌ر شیخ نه‌محمدی باینچوب کوری نه‌میر مه‌جموودی سه‌بزه‌واری که نه‌وانیش له به‌ره‌ی پیر خزر.

هه‌روه‌ها ساداتی "پاوه" و "شالی شل" و "پارسانیان" و "قاره‌وا" و "ناوه‌گۆزی" که بنجینه‌ی هه‌موویان ده‌گه‌رپتته‌وه بو پیر خزری پیر شاهۆ. ساداتی "خور خوره" و "ده‌ره‌شیکان" که به‌ره‌ی "شیخ شوکره" ن. ساداتی "سه‌فا خانه" که نه‌وانیش به‌ره‌ی "پیر خزر" ن و ساداتی "چۆر"، به‌ره‌ی "مه‌لا نه‌بویه‌کر" ن، هه‌روه‌ها ساداتی "خانه‌قای پاوه" که به به‌ره‌ی "سه‌ید حه‌مزه" و "عه‌لی عه‌ریزی" کوری "نیمامی جه‌عفه‌ر" ده‌ژمیردرین و ساداتی "تۆدار" و ساداتی "کاکۆزه‌که‌ریا".

۱- از همدان تا کشمیر، علی اصغر حکمت، ماهنامه یغما ص: ۳۴۳.

۲- مجالس المؤمنین، قاجی نورالله شوشتری، ج دوم، ص: ۱۴۶.

۳- تاریخ مردوخ، ج دوم، ص: ۳۱. نه‌لّه‌ت له‌ که‌لامی سه‌ر نه‌نجامدا کورده‌کانی بابا عه‌لی به‌م شیره ناوبراون: شیخ موسا، شیخ عیسا، شیخ باقی، شیخ بالاتران، شیخ قه‌ردوت و شیخ نیمان، که هه‌موویان له‌ کاتی هه‌رزه‌کاری سولتان سه‌هاکدا وفات ده‌که‌ن.

۴- پیر خزر شاهۆ.

## يارسان

به لأم سه بارهت به ساداتي بهرزه نجه و به سه رهاتيان، پيويسته بگوتري: به داخه وه گشت ليكوله ران و به سه رهاتنوسان و هممو نووسه راني بواري "انساب السادات" تا بزيان كراوه و توانايان سه بووه، ناو و به سه رهاتي نم بنه ماله يان ون و نالوز كردوه. تاراده يه كه ده توانين بلتين به به راورد له گهل گرينگي رولتي نم بنه ماله له ميژووي ناوچه كه دا، هيچ زانيار يه كي نه وتويان له سه ر تومار نه كراوه.

له كتبي "الحدائق النديه" دا سه بارهت به سه يد يوسف نووسراوه: سه يد يوسف له سالي "٤٤٠" ي كوچيدا له دايكبووه و هر له مندالييه وه گوره يي و كه مالي دهرووني پيوه ديار بووه. دواتر نم پياوه گوره يه له هممه دانه وه به ره و به بغداد سه فخر ده كات و دواي ته واو كردني زانستي "حديث" و شهرع و زانسته نايينيه كاني تر، له لاي "علامه نه بو نيسحاتي شيرازي" به ره و نيسفه هان وه ري ده كه وي و له گهل شيخ "حه سني سمناني" و "شيخ عبداللای جهويني" دا ده چنه خزمهت "شيخ نه بو علمي فارمدي نه قشبه ندي" و ده رسي ته ريقه تي لي و هره ده گرن و خيرقمي نيرشادي ده دريتي. دواي نه وه ده گهر پيوه بو شازي هممه دان. ده گيرنه وه له و كاته دا، كه له شاري هممه دان سه رقالي رينو مائي و رينو يني خه لك بووه، روثيك له سه ر جو كه ناويك داده نيشي و دواي ماوه يه كي كه ده فرموي: فرماتم پندراوه بو رينو يني خه لك بووم بو ولاتي ميسر و ده سته جي وه ري ده كه وي و رووه كاته ميسر و بو ماوه ي حوت سال له وي نيشته جي ده بي. دواي نه وه، رووه كاته شاري "مه كه" و سي ساليش له وي ده مي نيوه وه. دواتر ده گهر پيوه بو شاري به بغداد.

پاش نه وه يه كه سه يد يوسف له شاري "مه رة" نيشته جي بوو هات بو "هه رات" و ماوه يه كه له وي مائه وه. به لأم خه لكي مه رة لي پاران وه كه بگهر پيوه، بويه گه رايه وه ديسان هاته وه بو هه رات و له كاتي گه رانه وه بو مه رة له ناو ريگادا له "شه هور" سالي ٥٣٥ ي كوچي مانگي مرد<sup>٢</sup>. نه و شه جه ريه كه شيخ مه عروفي نه وه وي بو شيخ عيسا باوكي سولتان نيسحاق هيناويه و جه نابي موده رسيش پشت راستي كردوه به م شيوده يه: سيد عيسي

١- ده گيرنه وه له و كاته دا كه سه يد يوسف له به بغداد بو، (شيخ عبدالقادر گيلاني) و (نه بو سه عيدي ته ميمي) و (نين سه قا) پش له و شارد برون. نه م سن زانا برياريان دا بجن بو لاي سه يد يوسف و چاويان پني بگوي. نين سه قا گوتي: من پرسيارتيك له سه يد يوسف ده پرسم كه نه ترانن و ده لامي بداته وه. نه بو سه عيدي گوتي: من زور پيم خوشه بيمه خاره ني سه روهت و سامان، كه واوو داواي لينده كم دوعايه كم بو بكات تاكوو بگه مه ناره زوري خوم. شيخ عبدالقادر پش فرموي: ته نيا مه به ست و ناره زوم له م ديواره نه وه يه كه سه يد يوسف دوعاي خيرم بو بكا. هر سيكيان گه يشته خزمه تي سه يد يوسف. سه يد يوسف به نين سه قا فرموي: نه و پرسيازي كه له ميشكت دايه نه ميمه و ده لاه كه شي نه وه يه. به لأم ناگاداريه كه تو به كافي ده رمي. دواي نه وه به نه بو سه عيدي فرموي: تويش ده گه يته ناوات و ناره زوري خوت. به شيخ عبدالقادر فرموي: تو ودره پيشه وه. شيخ عبدالقادر لي لي نزيك ده بيته وه، سه يد يوسف چاره كاني ماچ ده كا و پني ده لن: مه ردهت پنده دم كه تو ده بيته ساحري زه مني خوت و پله و پايهت بهرزه ده بيته وه و نيسلامه كان كه لكه لي و هره ده گرن. زوري پيشه چو نين سه قا به فرماني خه ليفه ي عه باسي بو نه نجامي نه ركينا ره وانه ي نه سته نيول كرا، كه چرو بو لاي پاشاي گاوردگان، چاوي به كچه كه ي پاشا كهوت و دلي ليچوو، كچه كه به م مرجه شوي پيكره كه واز له نيسلام به يتيت، نه ويش چروه سه ر ناييني كچه كه و دواي ماوه يه كه به كافي مرد. نه بو سه عيديش بو به بهر پسي مه وقوفاتي شام و سه روهت و ساماني زوري پيكيه نسا. شيخ عبدالقادر گيلاني پله رپايه ي بهرزه بووه و له هممو ولاته نيسلاميه كاندا ناويانگي ده ركرد. (بنه ماله ي زانياران)

٢- نه فحائلونس عبدالرحمان جامي. مه رده رسي سال كوچي ٥٥٢ ك دايناوه.

## يارسان

ابن باباعلی همدانی ابن سیدیوسف ابن سیدمنسور ابن سیدعبدالعزیز ابن سیدعبدالله ابن سیداسماعیل ابن موسی کازم<sup>۱</sup> ...

هه‌ل‌ب‌ت شه‌جهره‌یه‌کی دیکه له ساداتی به‌رزه‌نجه له‌به‌رده‌ست‌دایه که سالی له‌دایک بوونی سولتان نیسحاق بۆ ۵۸۰ کۆچی دیاری ده‌کا و به‌م شیویه سولتان نیسحاق کورپی س‌ه‌ید عیسا کورپی س‌ه‌ید ع‌ه‌لی کورپی س‌ه‌ید یوسف کورپی س‌ه‌ید ع‌ه‌لی کورپی س‌ه‌ید حسین کورپی س‌ه‌ید ج‌ه‌ع‌ف‌ر کورپی س‌ه‌ید موسای کازم... و یان له کتیبی توحفه‌تولنه‌زهار و زه‌لالولنه‌نهار سیلسیله‌ی ره‌چه‌له‌کی شیخ عیسا به‌رزه‌نجی به‌م شیویه باسی لیکراوه: نیسماعیل- ع‌ه‌دوللا- ع‌ه‌دول ع‌ه‌زیز- م‌ه‌نسور- یوسف- ع‌ه‌دول که‌ریم- بایه‌زیز- حسین- عیسا- ع‌ه‌دول س‌ه‌ید- ق‌ه‌ل‌ن‌ده‌ر‌ه‌ن- ع‌ه‌دول ره‌سول و... که‌وا ده‌ب‌ین‌ری به‌ دوای س‌ه‌ید یوسف ده‌بوایه‌ بابه‌ ع‌ه‌لی ه‌ه‌مه‌دانیه پاشان شیخ عیسا ج‌ی‌ان ب‌گ‌رت‌اه که ح‌ز‌ف کراوه پاشان مندالانی شیخ عیسا ناو براون و به‌ پی‌ ئەو نووسراویه له‌ سه‌ر نایینی شافعی له‌ ق‌ه‌ل‌م دروان که چی له‌م کتیبه‌دا ره‌چه‌له‌کیان بۆ نیبراهیمی مورته‌زا گ‌ی‌راوه‌ته‌وه بۆ نیسماعیل. ه‌ه‌روه‌ها له‌ کتیبی شه‌جهره‌تولوباره‌که لاپه‌رده‌ی ۸۹ که باسی ئەوه‌کانی نیسماعیل کورپی موسای کازم ده‌کاو نووسراوه‌که هیچ یه‌ک له‌ مندالانی جه‌نابیان بۆ نیران نه‌هاتون و یا شه‌جهره‌یه‌کی دیکه له‌ بنه‌ماله‌ی نات‌ش به‌گ نه‌قل کراوه و به‌م شیویه:

س‌ه‌ید مح‌مه‌د به‌یگ، س‌ه‌ید وه‌یس ق‌ولی، س‌ه‌ید سولتان، س‌ه‌ید عیسا، س‌ه‌ید ق‌ه‌ن‌به‌ر، س‌ه‌ید نورته‌ل‌دین، س‌ه‌ید سه‌دره‌ددین، س‌ه‌ید سه‌دره‌ددین، س‌ه‌ید نه‌بی له‌عباس، س‌ه‌ید عیسا، س‌ه‌ید حسین، س‌ه‌ید زه‌ید، نیمام زه‌ن‌یول‌ع‌ابدین... ه‌ه‌روه‌ها ناماژه بۆ چه‌ندین میژووی دیکه بۆ رۆژی له‌دایک‌بوونی سولتان نیسحاق کراوه، "۴۴۵-۵۵۸ک، کا‌کار‌دایی"، "۶۱۲-۹۱۲ک، حاجی نعمه‌توللا موکری"، "۵۲۸-...ک، س‌دیق سه‌فی- زاده"، "۷۱۶-...ک، مح‌مه‌د ع‌ه‌لی سولتانی"، "۶۴۷-...ک، س‌ه‌ید خ‌ل‌یل ع‌الی نه‌ژاد"، "۶۵۰ تا ۶۷۰- ۸۳۰ک، گولموراد مورادی".

۱- نیمام نیسماعیلی موحه‌دیس له‌ سالی (۱۶۲) کۆچی له‌ به‌غداد له‌ دایک‌بووه و لای بارکی واته نیمام موسای کازم زانستی (حدیث) و زانسته نایینی‌ه‌کانی تر ده‌خوینن و بۆ ماوه‌یه‌کیش له‌خ‌زم‌ه‌تی شیخ مه‌ع‌رووف که‌رخ‌یدا ده‌بیت، له‌ سالی (۲۳۰) کۆچی واته له‌ ته‌مه‌نی (۶۸) سالی دا کوچی دوا‌یی ده‌کات و له‌ ته‌ن‌یشت گۆری بارکی ده‌ن‌یژریت. نیمام نیسماعیل کورپیکی بووه به‌ناوی ع‌ه‌دوللا که ج‌ی‌گه‌ی بارکی گ‌رت‌ه‌ته‌وه. ع‌ه‌دوللا، و‌ی‌رای نه‌ر زانستانه‌ی له‌ بارکی‌ه‌وه وه‌ری گ‌رت‌وه، لای (سید الگانتین جنیدی) له‌ به‌غداد، در‌یژه‌ی به‌ خویندن و فیر بوونی زانستی خۆی داوه. ع‌ه‌دوللا له‌ سالی (۳۰۲) کۆچی دا له‌ به‌غداد کوچی دوا‌یی ده‌کات و کور‌ه‌که‌ی ری و شوینی بارکی ده‌گ‌رت‌ه‌وه و بۆ چالاک‌ی نایینی روورده‌کاته ولاتی خوراسان له‌ ساکوروی رۆژه‌لاتی نیران. نه‌ویش له‌ دوا‌ی چالاک‌یه‌کی زۆر، بۆ په‌ره‌سه‌ندن‌ی نایینی نیسلام له‌ ناوچه‌که‌دا، له‌ سالی (۴۱۰) ی کۆچیدا ره‌فات ده‌کات و کور‌ه‌که‌ی (مح‌مه‌د م‌ه‌نسور) ج‌ی‌گه‌ی ده‌گ‌رت‌ه‌وه. ده‌گ‌رت‌ه‌وه نه‌ر پیاره نایینی، شه‌وی بۆ سه‌ن به‌ش ته‌رخان ک‌رد‌وه: به‌ش‌یک‌ی بۆ نووسین، به‌ش‌یک‌ی بۆ نوین و به‌ش‌یک‌ی بۆ خویندن‌وه‌ی قورنان. (مح‌مه‌د م‌ه‌نسور) دوا‌ی ماوه‌یه‌ک به‌غداد به‌ج‌ن ده‌ه‌یل‌یت و روورده‌کاته ولاتی ع‌ه‌ج‌ه‌م و له‌ شاری (مه‌رؤ) که‌ که‌وت‌ه‌ته باشووری رۆژه‌لاتی نیران، نیشته‌ج‌ن ده‌بن. دواتر ده‌چ‌یته شاری (ه‌مه‌دان) و ه‌ه‌ر له‌ری نیشته‌ج‌ن ده‌بن. مح‌مه‌د م‌ه‌نسور دوو کورپی ده‌بن به‌ ناوه‌کانی (س‌ه‌ید یوسف) و (س‌ه‌ید ع‌ه‌دوللا). س‌ه‌ید ع‌ه‌دوللا له‌ ه‌مه‌دان‌ه‌وه ده‌گ‌رت‌ه‌وه بۆ به‌غداد و دوا‌ی ته‌واو‌کرد‌نی زانستی (حدیث) و شیک‌ر‌ده‌وه‌ی قورشان، بۆ چالاک‌ی نایینی روورده‌کاته ناوچه‌ی (ج‌بل م‌هرین) و له‌و ناوچه‌دا نیشته‌ج‌ن ده‌بیت، که تان‌یشتاش نه‌وه‌کانی ه‌ه‌ر ماونه‌ته‌وه و به‌ (به‌نی م‌ه‌نسور) ده‌ناس‌ر‌ین. به‌لام (س‌ه‌ید یوسف) لای بارکی، له‌ ه‌مه‌دان ده‌ه‌ین‌یته‌وه و دوا‌ی بارکی ج‌ی‌گه‌ی ده‌گ‌رت‌ه‌وه. (بنه‌ماله‌ی زانیاران)

## يارسان

نايه تولگا مهردۆخى كوردستانى دهلى: سولتان نيسحاق كورى شىخ عيسا بهرزهنجى كه له سهده كانى سهوت و ههشت ژياوه موتم الاشباله و له نهوه كانى تيمام زهينۆلعبه دينه و له كيويك ههر بهم ناوه ون بووه و هيچ نيشانه و شوينه واريلكيان لى نه دۆزیه تهوه. بهلام له مهر ميژووى له داياك بوونى سولتان نيسحاق له لايكهوه دهبي مهنا و بنه رتهى له مهر ميژووى مردنى سيد يوسف كه پيشتر باسى كرا دابنين. بهم شيوه كه نه گهر كوچى دووايى سيد يوسف سالانى دووايى نيوهى ههوه لى سهدهى ششم له بهرچاو بگيرن " ۵۵۲ يا ۵۵۳ك"، دهبي ميژووى له داياك بوونى كوره كهى واته باباعه لى هه مه داني نه و اخري سهدهى پينجم بى و كاتى مردنى به پهي راپۆرتى جهنا بى موحيت ته باته بايى و عه لى نه سفه رى حيكه مت سهدهى ششم ده زانن له بهر نهوه يكه باباعه لى له شويتيك به ناوى گوبنه دى عه له ويان له هه مه دان نيژراوه كه له بينا كانى سهدهى ششمه، نيستا نه گهر به پهي نه نيشانه گه له مردنى باباعه لى هه مه داني نيوهى دووهه مى سهدهى ششم له قه له م بدهين، كه وابوو له داياك بوونى كوره كهى واته شىخ عيسا وه كوو مندالى گه وردهى نه توانى نيوهى ههوه لى سهدهى ششم بيت و له بهر نهوه يكه له كاتى پيرى له گه له خاتوو دايراك زه ماوه ندى كردوو، ده كرى بليتى ميژووى له داياك بوونى سولتان نيسحاق ههر نهوه يه كه سيد خليل عالي نه ژاد و ناقاى گولمورادى مورادى ناماژهيان پى كردوو.

بهلام له لايه كى ديكه وه رووداوى مهرنۆ و هيرشى سوپاى دوولاكو له ريبى كوردستانه وه بۆ به غدا كه له دهفته رى سه رنه نجام وه كوو چيچه ك ناوى لى دها و سوپايه ك پيك هاتوو له بهنجا - شهست ههزار كهس، نه توانى له به دهست هينانى كاتى ده قيقتر و نيژليكترى له داياك بوونى سولتان نيسحاق يارمه تى نيمه بدات.

له ميژووى مووسل وا هاتوو كه مالتيك كورى توودان كه باوكى نه مير شووانى ناودار و فه رماندهى كه مپى پيش چاتمى موغول بووه له سه رته تاي سالى ۶۵۵ك. به ره وه هه مه دان و كوردستانى نيران " رۆژه لالتى كوردستان" كه ناوه ندى پيته خته كهى شارى بههار بوو و ودرى ده كه وى و نهو شوينه داگر ده كا كه چى ههر له م ساله دا هولاكوو هيرش ده باته سه ر به غداد، ناساييه چونكه كرماشان له سه ر ريگاي نه م هيرشه بووه تووشى كوشت و بپو چه پاوه لى زۆر ده بي كه له م ساله واته ۶۵۵ك و هاوكات له گه له هيرشى هه لاكوو له سه ر قسه ي سه رنه نجام سولتان نيسحاق چاره ساله بووه. كه چى نه گهر نيمه سالى ۶۵۵مانگى بگۆرپين بۆ سالى هه تاوى، سالى ۶۳۶هه تاوى وه ده ست ده كه وى و نه گهر چارده سال بگه رپينه وه بۆ دووا له گه له ميژووى ۶۲۲ى هه تاوى به راو روو ده بين و چونكو ميژووى له داياك بوونى سولتان نيسحاق له ده ستپيكي نه و رۆز ريكه وته له گه له شكۆفه كردنى داره كان ۶۲۲/۱/۱هه تاوى ميژووى له داياك بوونى جهنا بيانه كه ده گاته ۶۴۰/۹/۲۰ى مانگى و ۱۲۴۳/۳/۲۲ى زاييى. كه نه م تاريخه به پهي ديوانى بهرزهنجهش بهم شيوه شروقه ده كرى: كه پاش گه يشتنى بههارو شكۆفه كردنى داره كان كه مورده ي مقدمات سه ره له دان بۆ يارانى سولتان نيسحاق بووه ده رويشه كان ده رۆنه خوازييى خاتوون دايراك بۆ شىخ عيسا. مه لا رۆكنه ددين ده فه رموى:

فەسلو به هارا ..، چه نووه ده مياوه فەسلو به هارا

شىخ موسى عه تر و گول هه هارا نه قشو شه مامه ت چه و رۆ با را



## يارسان

سالی ههتاوی ، له دایک بوونی حمزه‌تی عملی له سه‌ره‌تای نه‌وروز له کن عه‌له‌وییه‌کان ناناتولی ، له دایک بوونی حاجی به‌کتاش وه‌لی له‌م کاته له سال.

به‌په‌ی وه‌ی سه‌ره‌نجم مردنی شیخ عیسا له ۶۵۵ک.م روو شه‌دات. هه‌روه‌ها خاوه‌نی جامع‌ه‌ولته‌واربخ و ره‌وزه‌تۆلسه‌فا مېرخواند... - که له‌باسی کات ژماری کوردی و رووداوی مړنۆ به‌دریژایی هاتوه - سالی رووخانی عه‌باسیه‌کان مانگی سه‌فه‌ری ۶۵۶ک. به‌راوه‌رد کراوه که به‌و پی‌یه راست بوونی میژووی و ده‌ده‌ست هاتوومیکن ده‌کا.

به‌لام ره‌خنه‌یه‌ک له‌سه‌ر زانستی نه‌نسب "ره‌چه‌له‌ک ناسی" هه‌یه که گوایه له رۆژگارانی جاران‌دا به‌یان و تۆمارکردنی شه‌جه‌ره به‌م شیوه بووه که زۆرتر ناوی تاکه‌کانی بی‌ناو‌نیشان له شه‌جه‌ره‌کان تۆمار ده‌کرا و جاروبار وا روویداوه که له‌نیوان دوو که‌سایه‌تی ناودار و به‌ناوبانگ ناوتک له که‌ستیانی بی‌ناو نیشان نه‌براهه و ته‌نیا به‌سه‌نده‌یان به تۆمارکردنی که‌سانی ناودار کردوه. یا به پیچ‌ه‌وانه‌زی ته‌وه‌ش واته نووسینی ناوی دوو مندالی ناودار و به‌رچاوی که‌سێک روویداوه که هه‌ر شه‌مه‌ش بووه‌ته هۆکاریک که‌وا نیوانچه‌کانی - نیوانی نه‌وه‌کان به زۆرتر یا که‌متر نیشان به‌دریژن. به‌هه‌ر شیوه جگه له‌وه که زانستی ره‌چه‌له‌ک ناسی و تۆمارکردنی ره‌چه‌له‌ک که‌کان له ده‌فته‌ره‌کان به‌ته‌واوه‌تی نه‌نجم نه‌دراوه به‌لکوو جاروبار به هه‌له‌ش تۆمار کراون و زانایان و موخته‌ه‌ده‌دین‌ش له‌م بابه‌ته‌وه نه‌یان‌توانیوه به‌ده‌ره‌نجم‌تیک شیوا بگهن و ره‌نگه له مشیونیک سلسله‌ی ره‌چه‌له‌کێک هاتوه که له شونیکێکی دیکه نه‌ته‌نیا نه‌و نه‌سه‌به هه‌ر نییه که‌چی پیچ‌ه‌وانه‌ی ته‌وه‌شی پشت راست کردووته‌وه، که هه‌ر شه‌ک کیشه‌ش له لیکۆلینه‌وه‌ی لیکۆله‌ران کاردانه‌وه‌ی هه‌بووه و توژ‌ه‌ران باسیان له سلسله ره‌چه‌له‌کێک کردوه که به پیچ‌ه‌وانه‌ی راستی شتکه بووه. که‌وا‌بوو یارسانی به‌سه‌نده‌ی به‌ مۆرو نیمزای پیی شه‌جه‌ره‌کان نه‌کردوه و که‌لامی سه‌ره‌نجم و نه‌و شته‌ی له‌ویدا باسی لیکراوه و ده‌کوو سه‌رچاوه له‌به‌رچاوه ده‌گری.

سولتان نیسحاق نیوان ۱۳۰ تا ۱۵۰ سال ته‌مه‌ن ده‌کاو رۆژتیک له‌سه‌ر به‌ردی دزاور که هه‌مووی یارانی وی له‌وه‌ی له‌خزمه‌تی کۆ ببوونه و داده‌نیشی و ده‌فه‌رموی: هاوړی یان کاتی ته‌وه‌یه که من له‌نیوان نیسوده‌دا برۆم و کۆچ بکه‌م. نه‌رکان کۆنه و نه‌رکان وه‌کوو قایم مه‌قام بزائن و له‌گه‌ل "نه‌رکان میزان" پیکه‌وه ری بکه‌ن. هه‌رکات نیوه له‌گه‌ل یه‌ک هاوړی و یه‌ک‌گرتوو بن نیمه‌ش له هه‌ر شونیک یارمه‌تیتان ده‌ده‌ین... به‌دوای شه‌ودا هاوړی‌یان دیتیان که سولتانی عالم غه‌یب ببوو و به‌چوار له‌ش نیشانی‌دا که برۆنه خانووی قه‌مبه‌ری شاهوویی که‌چی مندالی نییه، له خانووی نه‌و من ده‌بینن و له‌وی و بریک دۆزو قه‌راری به‌وان نیشان دا. به‌دوای شه‌وده‌دا به‌ رواه‌ت په‌رده‌ی کیشاو به‌م شیوه یاران له چاوه‌نواری مانه‌وه. چوار له‌شه‌که‌ش هه‌ریه‌کیان که‌وته‌نه دوونیکێ دیکه. بنیامین رویشته ویلایه‌تی نه‌رده‌بیل، حمزه‌تی داوود که‌وته ویلایه‌تی چرکه‌س، حمزه‌تی پیرموسا بۆ ویلایه‌تی ده‌مه‌شق و حمزه‌تی موسته‌فا داودان بۆ دوودان رویشتن. له‌م نیوانه‌دا حموت سال تیپه‌ری و هاوړی‌یان چاوه‌نواریان ده‌کرد و چاوه‌پیی شای عالم بوون. پاش حموت سال له شیوه‌ی قه‌له‌نده‌ر ده‌ره‌اتن و یه‌که یه‌که‌یان هاتنه به‌ردرگای خانووی زه‌عیفه‌ی هه‌زار و خوازیاری بری نان ببوون، زه‌عیفه‌ش به‌هه‌ریه‌که‌یان له‌ته‌ نانیکی داو نه‌وانیش چوونه سه‌ر کانیواوی سولتان و بینیان چهند که‌سێک له ده‌وروبه‌ری کانیواوه‌که چاوه‌نواری ده‌کهن. که‌سێک

## يارسان

هاته ناو كانياوه كه، هاورىيان هاتن و لئان پرسى و عهريزان كرد كه تو كيت؟ و نهو دهرويشه كه حهزهرهتى  
بنيامين بوو له دروونى كاكه پيره نم كه لامهى فرموو:

نهرده بيليه نان، نهرده بيليه نان / نهرده بيليه نان، نامام چه نهرده بيل

كه مان باتنيم وهستن و دره و پيل / ناو چه چشمهى و دره ن ههركز نمو ليل

نهوى ديكه يان حهزهرهتى داوود بوو له دوونى كاكه عهرب كه فرموى:

چهركه سييه نان، چهركه سييه نان / چهركه سييه نان، نامام چه چهركه س

كه مان باتنيم وهستن و دره و پهس / ناو ژه چشمهى و دره ن نهو دره ن ههچ كه س

دهرويشى ديكه به ناوى موسته فا هاتوو ناواى فرموو:

ده مشقيه نان، ده مشقيه نان / ده مشقيه نان، نامام چه ده مشق

كه مان باتنيم وهستن و دره و پشك / ناو چه چشمهى و دره ن ههركز نمو وشك

دهرويشكى تر به ناو خاتوون زهر بانوو نم كه لامهى فرموو:

نهسته رييه نان، نهسته رييه نان / نهسته رييه نان، نامام چه نهسته ر

كه مەرى ياريم وهستن و دره و هر / چا هانيگ ناوم واردن چشمه شەن كه وسەر

به داوى نهوه كه هاورىيان يه كيان ناسيه وه له ته نانه كانى زه عيفه يان وه كوو جهم له سه ر كزى شاهۆ  
چه سپانده و ديهك و به پهى تهو قهرارهى كه سولتان نيسحاق به وانى دابوو روشتنه خانوى قه مبه ر شاهۆيى تا  
وه كوو پيشه كيه كانن سه ره له داني شاه و يسقولى "قرمزى" ناماده بكن.

به لام سه رده مى پەرديوەر ته واوى ژيانى شاه و يسقولى "قرمزى" يش له خۆوه ده گرى، بهم شيوه يه كه پاش نهوه كه  
سولتان نيسحاق له سه رده تاي سه دهى نۆهه مى كۆچى پەردەى گرت، ههتا سه ره له داني شاه و يسقولى هه وسارى  
كاروباره كان له به غدا ههتا سه رانهى دالاهۆ كه وته ده ستى شائيراهيم و بابا يادگار و نه وانيش گه رى پەرديوەرى  
ههتا ناوه راستى نيوهى دووهه مى سه دهى نۆهه م دريژه ده دن كه چى به له داىك بوونى شاه و يسقولى له سه رده تاي  
نيوهى دووهه مى سه دهى نۆهه م سه رده مى دووهه مى پەرديوەر به جيلوه و شيوه سارى دووهه مى سولتان نيسحاق  
ده سپنده كا و تا ناوه راستى نيوهى هه وه لى سه دهى دهه مى كۆچى دريژهى ده بى. نه مهش بووه ته هۆى نهوه كه  
زۆرتر بهه له ماوهى ژيانى سولتان نيسحاق سى سه د سال نيستا كه مى كه متر يا زۆرتر به راوهرد بكرى و يا  
تويژه ران و نو سه ران نه بويرن له سه ر باه تى په رده گرتنى جه نايان بدوين.

له راستيدا سه رده مى پەرديوەر به دوو له شى زاتى له نيوه كانى سه دهى جه وتم تا ناوه راستى نيوهى هه وه لى سه دهى  
دهى كۆچى دريژهى ده بى، لي ره دا ده كرى بليين، بهو شيوه كه شه رح درا، ميژووى ناماژه پيكر اوى حاجى نعمه -  
توللا موكرى تاراده يه كه له راستى نيزي كتره. كه چى به پيى به لگه و داكيوميتته كانى كه لامى سه ره نه نجام و ههروه ها  
نهو شتانهى له ته زكه رهى نه علادا هاتووهر پريك له رووداوه كان و گه ره كانى كه لامى وه كوو گه رى بارگه بارگه،  
قه وه لتاس يا كه ماكه نان،... له سه رده مى شاه و يسقولى "قرمزى" روويانداوه و له بهر تيكه پهرين و پي نه زانينى

## يارسان

نوهه كه پاش سولتان نيسحاق كسيكي ديکه به رواله تيكي تر سهري هه لداوه، گوتاره کاني نهم گه پرهش وه کور گه پاني پيش له گه پري په رديوه به ناو هاي په رديوه ري دياري کراون.

جياوازي نيوان سه رده مي هه وه لي په رديوه و سه رده مي دووم له وه دايه که له سه رده مي هه ول گه وره ترين و ته واوترين جيلوه ي راستي له قالبی سولتان نيسحاق سه ره لته دا و خوي نه نويني و ته وای هاورې ياني وي له دام و ده زگای ياري ناماده ده بن و يارسانياني ديکه له شوينه کاني تر، په رديوه بيان وه کور که عبه ي ساوات و چاره سه ري کيشه کانيان ده زاني و ده زانن و نيشانه يه کمان له زات و هه بووني ميوانيكي ديکه که له شوي تيكي تر جياواز له په رديوه خه ريكي په رده داني ناييني ياري بووي له به رده ستدا نييه، نهمه له حالتيکدایه که پاش په رده گرتني سولتان نيسحاق له سه رده تاي سه ده ي نووم و ده سپيکردني سه رده مي دووه مي په رديوه جگه له شاهه يسقولي که ساني ترين سهريان هه لداوه که شاميوان و يارانيک له سه رده مي و سه رده وانه يان هه يه که گه ريكي زاتيبي ناته و او يان له گه ل هاورې ياني خويان پيک هيتاوه، وه کور له سه رده ي نيوان له دايک بسووني شاهه يسقولي تا دووايه کاني سه ده ي ده هم به ماوه ي دووسه سال جگه له سه رده يان نيمه سه ره لته داني باباچه يده ر، زولنوور قه له نده ر، خان نه حمه د که رکوکي، شاهه ممد به يگ، شا هه ياس و خان ناته ش "ناگر" پيش ده بينين. هه لته ده کري گه شاهه يي و به ربلواي کومه لگا و روانگه ي يارساني له م سالانه واته له ماوه ي نيوان ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ ي کزچي بژ سه رده نچ دان و سه رده مه تي فه رمان ره و ايانه که وه کور نهمير ته ميوري گورک کاني و پاشانيس سه رکاره اتني حکومه تي سه فه ويه به تاييه ت ريکه وت له گه ل سه ره لته داني شانيسماعيل بزاني.

يارسانيه کان که له شريته ي سنووري نيوان عوسماني و سه فه ويه جينگيربوون که وتنه به سه رنج و پرې پاگه نده و ته شويق و خه لات کردن و سه رنج دان به يارساني بووه هو ي نوه که قه لايه کي پولا ييني ناييني دژي عوسماني پيک بيت که نهمه ش خوي هوکاري به ربلواي کومه لگای يارساني له م سه رده مه دايه. سه روه ها به له ناوچووني ده ولته تي سه فه وي و ده سه لات گرتني نادر قولي نه فشار و پشتگري و عينا يه تي وي له يارساني و ده رویشان، بووه هو ي نوه که سه فيه و ته ريکه ته کاني تر دووباره گه شه بکه ن، به تاييه ت نوه که ده ولته تي سه فه وي له ناوه رسته کاني ده سه لات ياندا زه ختيان خستبووه سه ر سو فيه و چالا کي و گه شه کردني نه وانيان سه رکوت کرد بوو به لام به دا گير کردني هيند به ده ستي نادر نه ته نها پيونه دي کولتووري و ناييني له گه ل عه له ويه کان و سه فيه کاني نه و ولاته وه کور حه يده رييه کان په رده ي سه ند که چي له ناو خو ش يارسانيه کان له دژخيني نهمني شياو و باره مهنديکران به شيويه که که له سه رکوت کردني تورکه کان خان ناگر له گه ل نادرشا هاوکاري و هاوبه شيه کي کاريگه ري هه بووه و به م شيوه ده لين که خان ناگر وه کور رووداي نه شکه وتي مرنسو به پزاندي مستيک خو ل له سه ر سوپاي دوژمن که ده بيته هو ي سه ر ليشاوي و تيک چووني نهمي سوپاکه و سازبووني شو رشي نيوانيان له مپه ريک له به رده م پيشه رده ي و سه رکه وتنيان پيک ديني و به م شيوه له سه رکه وتني نادر به سه ر تورکه کان يارمه تي وي ده فه رموي که نهم رووداوه که له شوي نيک به ناوي رووم شکه ن بووه و هه ر به م ناوه ش به ناوبانگه و به دواي نوه دا نادرشا چه ندين ديهات له خوراسان ده به خشيته خان ناته ش .<sup>۱</sup>

۱- يادداشتهاي در مورد تايفه اهل حق، مينورسکي



## یارسان

هەر بەو شیۆهیه که گوترا پیش لەدایک بوونی شاوھیسقولی گەریکی زاتی پاش پەردەگرتنی سولتان نیسحاق دەبینی که لە ناوچەکانی عێراقی عەرەب و دالاهۆ دروست بوو، واتە گەری جیگری پاشا، شانیبراھیم مندالی سەید محەمەد گورە سوار و نەوێ سولتان نیسحاق که لە پال جەنابیان بابایادگار کاروبارەکانی پتوھندیدار بە یارسانیەکانی ئێرانی لە ئەستۆ گرتوو. بەدوای پەردەگرتنی سولتان نیسحاق و هاتنی یەعقوب قووشچی نوغلی لە تورکستان بۆ خزمەتی شانیبراھیم که هەمان بنیامینی میوان بوو لە گەن ھاروی ئێرانی تر وەکوو خیلە خیلانی داوودی میوان، شەکەری شیروانی پیرموسای میوان، ئەسحابی زەنگی موستەفای میوان و ئەلقاس رەمزباری میوان گەریکی زاتی کورت خایەن لە گەن یارانی تێپەر دەکا که پاش ئەو میوانی رۆحەکان "گیانەکان" لەسەر و لە ئەستۆی کەسانی تر چی دەگری ئەویش بەم شیۆهیه: جۆنەین بنیامین میوانە که جەزەبە لە سەید ئەبۆلوفایشی ھەبوو، عەبدۆل نازدار که داوودی میوانە و جەزەبە لە سەید محەمەد گورەسوارەشی ھەبوو، ئەسکەندەری سیاخانە پیرموسای میوانە بە جەزەبە سەید بابا عیسا، میرقوباد موستەفای میوانە بە جەزەبە میر، شیخ رووزللا رەمزباری میوانە بە جەزەبە سەید حەیب شا، شەریف ریحابی بە میوانی زەرەبام و جەزەبە موستەفا، نیمام یەک دووجانی بە میوانی لەرووچیار و جەزەبە سەید شەھابەددین. بەدوای ئەمانە یارانی تری شانیبراھیم و بابایادگار کاروبارەکان لە ئەستۆ دەگرن وەکوو قووشچی نوغلی که بنیامینی میوان بوو، جۆنەین داوودی میوانە عەبدۆل پیرموسای میوانە، چرا بەیگ مەزھەری عابدینە. قانون بەیگ موستەفای میوانە، میرە بەیگ یادگاری میوانە، قەلەندەر بەیگیش که مەزھەری سەید شەھابەددینە ...

بابایادگار که مندالی سولتان نیسحاق و داداساری کچی پیرمیکاییلی دووانیە و لەلایەن جەنابیان ولایەتی کورد و کوردستان دەگریتە ئەستۆ که پتووستە بۆتیک شت لەمەر وی و جل و بەرگ گەلیک لە سەردەمی پەردیوەر بگوترە. جامە ی ھەوێ ئەو لە سەرتای پەردیوەر یار ئەحمەد زەرەبامە لە ھیندوستان که ناوی ئەسلی وی لەکاتی کۆچکردن بۆ پەردیوەر وەکوو ئەوانی تر نادیارە و تا کاتی سەرەتاکانی سەدە ی ھەشتم ژیاوہ که زۆربە ی گوتارەکانی سەرئەنجام لە جامە ی ئەودا بیان کراوہ و ھەر ئەمەش بووئە ھۆی ئەوہ که تا ئەواری گوتارەکانی پەردیوەری بەناوی شاخڵ ئەحمەد زەرەبامی که ناوہکانی تری ئەم زاتە دەخاتە ژێر سیپەر و کاریگەری خۆی بەیان بکری لەحالیئێکدا بۆی دەچی که ئەم گوتارانە لە جامە ی تری ئەم زاتەش گوترا بۆ. بەدوای ئەودا لە ناوہراستەکانی گەری ھەوێ سەردەمی پەردیوەر میرئەسکەندەر جیلوہ دەکا کہ بەدوای چیرۆکی دەرەشیش بەعالی قەلەندەر ناو دەرەکا کہ سەرقال بوون بە ئەوان و چۆنیەتی شەرحی حال و زنجیرە ی رەچەلەکی و لەیەک جودا کردنەوێ کہ سایەتیەکانی ھاوانا لەم جامە لە پەرسەکانی جینگای باسە کہ بەداخەوہ بۆ رەنگ و بۆ مانا جیلوہی کردووہ.

قسە و بوختانی فرە لەلایەن دۆژمنان و ئەیارانەوہ دژی ئەم بنەمالە یە بیان کراوہ و ھەبوونی چەندین کەلامێک کہ شەرح و شروئەیان تا وەکوو ئیستا بەشیۆھییکی دروست پیتشکەش نەکراوہ ئەم رەخنە گەلە ی بەھێزتر کردووہ کہ ئەمەش بووئە ھۆی ئەوہ کہ ئەم بنەمالە کەوتتە تەنگەژە و گۆشە گێرو لاواز بیئت تا ئەو جینگایە کہ موریدانی بنەمالە کہ بەنیسبەت پتکھێنانی بنەمالە، لەکاتی ئیستادا لە نیوہش کەمتر بوون و زۆربەیان لە

## يارسان

خاوهن بنه ماله‌ی میرسه رسپورده ده‌کهن. زۆرینه له‌سه‌ر نه‌وه‌ن که عالی قه‌له‌نده‌ر هه‌مان میر نه‌سکه‌نده‌ر له یاران‌ی سولتان ئیسحاق بووه که له‌به‌غدا و به‌ده‌ستی سولتان سه‌لیم شه‌هید کراوه... و هه‌روه‌ها نه‌وه‌کا ساداتی نه‌م بنه‌ماله ره‌چه‌له‌کی خۆیان بۆ یارنه‌حمده‌ی زه‌رده‌بامی ده‌زانن... و خالانی‌تر، که ده‌بی نه‌وه ساخ بکه‌یه‌وه میرنه‌سکه‌نده‌ر به‌ناوبانگی عالی قه‌له‌نده‌ر له‌لایه‌ن سولتان سه‌لیم شه‌هید نابۆ له‌به‌ر نه‌وه که له‌سه‌ر ته‌خت نشتنی سولتان سه‌لیم له‌ ساڵی ۹۱۸ ک واته له‌ ده‌هۆر به‌ری دوو سه‌ده جیاوازی زه‌مانی‌کی دروست نییه، له‌لایه‌کی دیکه‌وه ژماره‌ی تاکه‌کانی شه‌جه‌ری نه‌م بنه‌ماله که له‌ ده‌واژه که‌س زۆتر نین و سه‌ر به‌ جیگرانی عالی قه‌له‌نده‌ر واته ده‌ده‌حسین و ده‌ده‌قوبادن نه‌م پر سه‌ پشت راست ناکهن. دووه‌م نه‌وه که له‌ گوتاری گه‌ری دهره شیش یا میرنه‌سکه‌نده‌ر "عالی قه‌له‌نده‌ری هه‌ول" ناویک له‌م دوو که‌سایه‌تیه و جی نیشینیان به‌نیسه‌به‌ت عالی قه‌له‌نده‌ر نه‌براو "هه‌لبه‌ت له‌ گوتاره‌کانی هه‌مان گه‌ر واته گوتاری چل که‌س ناوی عالی قه‌له‌نده‌ر در میرنه‌سکه‌نده‌ر "هاتوه. له‌حالی‌که‌دا یار نه‌حمده‌ی زه‌رده‌بام که پیش له‌میر نه‌سکه‌نده‌ر و پێوه‌ندی به‌ سه‌رده‌می هه‌وله‌ی په‌ردیوه‌ر واته سه‌رده‌تا‌کانی نیوه‌ی دووه‌می سه‌ده‌ی هه‌وتم هه‌یه جی خۆی هه‌یه و بۆ پێوه‌ندی دانی به‌وی لاینی که‌م پێوه‌ستیمان به‌ ۲۴ نه‌وه "نسل" هه‌یه و عالی قه‌له‌نده‌ریش له‌ گوتاره‌کانی خوی بۆ نه‌م گرنگه‌ ناماژه ده‌کا که جامه‌ی نه‌و به‌دوای بابایادگاره واته ناوه‌راستی نیوه‌ی دووه‌می سه‌ده‌ی نه‌وه‌م و هه‌روه‌ها عالی قه‌له‌نده‌ری هه‌ول به‌نازناوی میرنه‌سکه‌نده‌ر و نه‌ یارنه‌حمده‌ی زه‌رده‌بامی. به‌لام له‌به‌ر نه‌وه‌یکه ته‌واوی نه‌م که‌سایه‌تیانه خاوه‌نی یه‌ک زات بوون که له‌سه‌رده‌م‌گه‌لی جۆراوجۆر سه‌ریان هه‌لداوه و هه‌روه‌ها له‌به‌ر تاییه‌ت بوون ناوی یارنه‌حمده‌ی زه‌رده‌بامی گوتارنوس به‌ هه‌لداوه و هه‌روه‌ها له‌به‌ر تاییه‌ت بوون ناوی یار نه‌حمده‌ی زه‌رده‌بامی گوتارنوس به‌ هه‌له‌ گوتاره‌کانی به‌یار نه‌حمده‌ی زه‌رده‌بامی نیسه‌به‌ت داوه.

به‌لام له‌ سه‌رده‌می دووه‌می په‌ردیوه‌ر له‌ که‌سایه‌تیه‌ک له‌ ده‌فته‌ره‌کانی یارسانی و ته‌زکه‌ره‌گه‌لی به‌رده‌ست ناو ده‌بری که‌ دژی ده‌سه‌لاتی عوسمانی شو‌رش ده‌کا و پاش شه‌هید بوون به‌ عالی قه‌له‌نده‌ر ناوبانگ ده‌رده‌کا.

نه‌و که‌سه‌ی دژی سولتان سه‌لیم شو‌رشی کردوه و وه‌کوو که‌سایه‌تی به‌رچاوی یارسانی زه‌مانی نه‌و سه‌رده‌مه ده‌کری یادی لی بکری جگه له‌ شاوه‌یسقولی نییه که‌ میژووی په‌رده‌گرتن و یا شه‌هید بوونی له‌ ناوه‌راسته‌کانی نیوه‌ی هه‌وله‌ی سه‌ده‌ی ده‌هه‌می کۆچیه، واته له‌ سالانی دوایی ده‌سه‌لاتی سولتان سه‌لیم "۹۱۸-۹۲۶ ک"، که نه‌وپه‌ری جوولانه‌وه‌ی عه‌له‌ویگه‌ری و سه‌رکوت کردنی نه‌م شو‌رشانه له‌م سالانه بووه. شه‌رحی شه‌جه‌ریه‌ک که به نه‌و به‌ستراوه تا به نه‌مرۆژ ده‌واژه‌که‌س له‌خۆوه ده‌گری و به‌پیی زانستی نه‌حوالی شه‌جه‌ری ره‌چه‌له‌ک که بۆ هه‌ر سی نه‌وه "نسل" سه‌د ساڵ له‌به‌رچاو ده‌گرن میژووی شه‌هید بوونی عالی قه‌له‌نده‌ری دووه‌م ده‌داته ده‌ست که‌چی ساداتی عالی قه‌له‌نده‌ری حالی نیستا له‌ نه‌وه‌ی جی نیشینانی عالی قه‌له‌نده‌ری دووه‌م.

نه‌و شته‌ی له‌ گوتاره‌کانی نه‌م گه‌ره وه‌گیر ده‌که‌وی نه‌وه‌یه که ناوچه‌ی چالاکی شاوه‌یسقولی در سه‌ره‌تاوه هه‌ورامان و ناوچه‌کانی باکووری نه‌و واته له‌ناو عه‌له‌ویه‌کانی کوردستان بووه که پاش ماوه‌یه‌ک واته له سه‌ره‌تا‌کانی سه‌ده‌ی ده‌م بۆ ناوچه باشووریه‌کانی کوردستان بۆ ناو عه‌شیره‌ی که‌له‌ور به‌تاییه‌ت نانکلی و دل‌قان

## يارسان

دهروا كه چي خهلكي نهو ناوچه له گهل وي دژايه تي و نه ياري ده كهن و بړي چهواشه كاري دژي جه ناييان ساز ده كهن.

به دواي نه وده دا دهروانه ناوچه كاني ژير دهسلاتي عوسماني و لهوي شهيد دهبي. له ته زكهره ي نه علا هاتووه كه ده فهرموي... هركات قهباي سپيم له بهر كرت پيم بلين عالي قهله ندهر و ده فهرموي سبي نه دوو سبي من ده كوژرم. كه چي له سهر واده عالي قهله ندهر شايان تيرباران و شه قاميان كرد... و تهرمه كه يان خسته ناو رووباري سيروان. كچيكي جاي له هه مان ساتدا لهوي خهريكي ناوهينان بو... كچه كه كه سهيري كرد ذاتي پاكي مورته زاي عهلي ناسيه وه و دووني خويشي... گوتي: بړو به عه شيره ي دلقان بلي عالي قهله ندهر يان كوشت و نيتمه نامانه وي بين و داواي خويي من بكن، له بهر نه وه ي كه من حوكم كردووه و حي القيوتم. نه وه ي فهرمو و هات بو ناو خهلكي شاهويي و نه وانيش نه مانيان دا... نه م شهره چه ندر خالي گرنه ده نويني. يه كه م نه وه كه عالي قهله ندهر ي دووه م هه مان شاهه يسقولييه و هه ر وه كوو جيلوه ي سولتان نيسحاق له سه رده مي هه وه لي په رديوهر كه شائيراهيم وه كوو جيگري پاشا خوي ديار ي ده كا له م جل و بهر گه داله ناخره كاني ژياندا، خوي له جل و بهر گه عالي قهله ندهر ده ناسيني. دووه م نه وه كه جه ماعه تيك تا قميك له كورداني كه له وړ دژي وي هه لده ستا و هيرش ده كه نه سهري و دهيكوژن كه به په ي بهلگه كه لاميه كان ژياني دووباره ده گري تا پاش نه وه دژي ده زگاي سولتان سه ليم شوړش بكاو شهيد بكر ي. ليره دا هيزاي ناماژه يه كه فه لسه فه ي ذاتي ميواني له روانگه ي يارساني ده بيته هوي نه وه كه كه سيكي پايه بهر ز له يه ك ساتدا ده تواني هه لگري چند ذات بيت. وه كوو شاهه يسقولي كه هه م جيلوه ي دووه م سولتان نيسحاقه و هه م له شيوه ي عالي قهله ندهر و به مه قامي نيوه تي. و له جيگا دا كه پله و پايه ي نه م زاته شهيد و قورباني دانه بو گه شه و نه شه ي خوښ كردني ريگايه. له م سه ر ده مه دا پاشايش ميواني نه م زاته ده بيت كه له ناكامدا دوو تن به ناوه كاني ده ده حوسين و ده ده قوباد به مه به ستي پيكه ينياني خاندان ده خولق ندينين تا دريژه يه ك بن بو نه م بابه ته.

جه نايي محمد عهلي سولتاني به وته ي نقاوه تول ناسار باس له كه سيك ده كا كه له ويلايه ته كاني چوارمه حال و خورزستان شوړش ده كا كه نيده عاي شائيسماعيل بووني هه بووه و خهلكي نهو ناوچه گه له ده خاته ژير دهسلات و ربهري خوي كه چي له ميژوودا به ناوي نيسماعيل ي دروين ناماژه ي پيكراوه و خهلك پي ده وتن شائيسماعيل ي قاتل... كه له ناكامدا قهله ندهر له گهل دوو كور و زوربه ي نيزيكاني ناوداري يه خسير ده بن هه موويان ده ست گير ده بن... و سهري هه موويان ده بن و له داري په مند هه لده واسرين...<sup>۱</sup> نيسماعيل ي دروين له كاتي نيدد عاكه ي دوداني پيشيني خوي هه لده كيشي تا به ته واوي هاوشيوه ي شائيسماعيل بيت و به فرؤفيل خوي له ناوي خه لك جي ده كاته وه، ههروه ها نيسماعيل يكي درويني تر كه ناوچه كاني هه مه دان و دينور سه ره له نه دا و يا به هه مان شيوه يه كي ديكه له ناوچه كاني قهندههار و خورسان بو ماويه ك گرژ و نالوزي ساز ده كا كه به قهله ندهر ياش ناو ده رده كات. هه لبت جه نايي سولتاني كه سه ره تاي باسه كه ناماژه بو نه م خاله ده كا كه له و ماوه دا كه ته ختي

۱- تزكده اعلي

۲- نقاوه تول ناسار، قيام و نه زده علويان زاگروس

## يارسان

دهسلات له گوههري وجودي شائيسماعيل به پهي مهشيهت و قهزاي مهليك جهليل خالي و بوش مايهوه...  
جهماوهريه كيان دوزيهوه نالاي دهسلاتدار بوونيان ههلكرد بانگهوازي نم نهفسانهيه شهوي بو خهلكي هه  
گوشه و قهراخيك روون دهكردهوه كه شائيسماعيل نه مردوهوه... و به زووترين كات له ولاتي رووم يا هيند  
سهرههلا نهدا و بهم شيوه كومهليكي زور له خهلكي نهزاني ناساني نم خهيالنه نامومكينه دهكهن به باوهر و بهم  
جوره لههه لايهك كهسيك سهري ههلدا و نيددهعاي كرد و تاقميك له خهلكي بي سامان و پهروش له دهوريان كو  
دهبوونهوه و دهبوونه هوي پهروشي خهياتي جهماوهري هه ولات و دياريك و حاكامني شه سنورانه ههلهدهستان  
بو لهناو بردني نالوزيهكه و ناسايي كردني دوخهكه و بهم جوره نامرزي پيداويستي سهرهلهلان ناماده دهبوو.  
لهحاليكدا داراكاران پيشماراني يارساني كهساني ههلهپههسته نهبوون و ههوهها بهعينوانگهلي دروني ههوليان بو  
وهدهست هيناني پينگه و مهقام نهداوه و تهواوي ههول و كوششيان بو بهجي هيناني دهستورات و فرمانهكاني  
ياري بووه.

بهداوي جيلوهي ميرنهسكهندهر له ناوهراستهكاني سهردهمي پهرديوهر بابايدگار در ناخر و نخرى سهردهمي  
ههولتي پهرديوهر واته در سالهكاني ناوهراستي نيوهي دووههمي سهدهي هشتم لهدايك دهبي كه له رهوتسي پي  
گهيشتنى روالهتي له پهرديوهر دههينتهوه بهلام له نيوهي تهمنهنا مهتموور دهكري لهسر ناچه "سهراهي"  
دالاهو و ناوچهكاني دهروويهري و له دووايين روزهكاني ژيانيشي مهتموور دهكري لهسر هيندوستان و  
"سهراهي" بهره و هيندوستان بهجي ديتلي كهچي پاش ماوهيك لهوي شههيد دهبي و كهسيك تهرمهكهي به  
كهجاوهيك دههينتهوه تا له مهككه بينيوشي، وادياره ميژووي شههيد بووني وي ناوهراستهكاني نيوهي  
دووههمي سهدهي نوام بي. حوشترهوان تهرمهكه بهنيهتي مهككه بار دهكا تا دهگاته شوييني قيادهتي خودي  
بابايدگار واته "سهراهي" و لهوي چووارمهليك كهجاوهكه له سركارهوانهكه وهردهگرن و ههلهوي واته شوييني  
نيستاي دهينيژن.

بهلام مينورسكي كه له سالي ۱۹۱۴ زاييني واته نيژيك به يك سهده لهمهو پيش له قهبري بابايدگار ديداري  
كردوه نهلي كه... قهبريكي زور ساده كه به زهرچيك چيوي و بهنوسراوهيك لهسر ههلهكهنهراو داپوشراوه و  
بهداخوه سهروبنهكه لهناو چوهو ميژووي نيبه يان بهمن نيشاندا كه شه قهبره بهناوي سهيد وسال كور  
خوانراوي بابايدگار بووه. ههروهها چيروكي ژياني كهسيكي پيروز دههينتهوه كه بهدهستي قوبادهك حوكمراني  
دورنه "بهشي باكوروي زههاو" له بهنديخانهي بهغدا بهند كرابوو و پاشان بابايدگار حوكمي نازاديهكه له قوباد  
دهستيني.

نم پياوه پيروزه به رهسي ماف ناسي و سوپاسهوه بارهگا لهسر قهبرهكهي بينا دهكا كه جهنابي سولتاني نم  
باسه له بهرگي دووههمي كتيبي "شورش و بزوتنهوهي عهلهوياني زاگروس" بهم شيوه هيناهو: قومامهدين له  
بهغدا له زنجيرخانه لهمبس بوو و بهماوهي دووسال وهزيري بهغدا نهوي بهند كردبوو و نازادي نهدهكرد و خهلكي  
بهغدا له گوره و بچوك جگه له ژيانهكاني زور ههچي ههولياندا نهيانتواني كاريك بكهن، قومام لهم دوو  
ساله لهوه بيري دهكردهوه كه سهرنهجمامي دين چي لي دي تا له ناكامدا بيري لهوه كردهوه كه پهنا بو كي بسا،

## يارسان

دايكي قومام به كوره كهي گوتی: په نا بو جه نابی شیخی زه مان جه نابی پیرو زعینوان، شیخ یادگار که له نه وهی  
ععلی کوری نه بوو تالیبه ببه و بلتی: چاره م له دهستی تو دایه .

قومامه دین که ناوی نه میری موئمنان ععلی مورته زای بیست زور گریا و به خوی گوت که نهی دل هه رده م ععلی  
گره گوشا بووه نم یادگار نه ولادی ویه . هه لبت نه گهر په نا بو نه ولادی ععلی بیهی خه لاس ده بی له زنجیرو به ند  
و شه و قومام نهی خوی پاک و خاوین کردوو و رووی خوی له شیخ یادگار کرد و گوتی: نهی شیخ به حه قی  
محمد و ععلی و فاته و حه سن و حسین و باب و باپیرو خوت سوئندت نه ده م که من لم به نده رهها بکه ی و  
گریان و شیوه نی زوری کرد تا نه و شوئنه خه وی لی حه رام ببوو . له خه و دیتی که سیک ده لتی: نهی قومامه دین  
تو مان رزگار کرد و له به ند خه لاس ببوی . قومام ووتی: به قوربانی تو م جه نابتان کیین؟ فه رمووی: من شیخ  
یادگارم که شوئیم له "سه رای" زه رده ی یه ز دجریه . به یانیه که ی شاهو و مهن وه زیری به غدا منی له حه بس و  
زیندان نازاد کرد و خه لاتی کردم و ره وانه می کرد، شاهو و مهن نه قلی نه وه ی کرد نه گهر تو م نازاد نه کرد بایا  
هه لاک ده بووم له بهر نه وه ی که شه و شیخ یادگار گو چانه که ی له سه ر گه رووی من ناو فه رمووی: نهی شاهو مه ن!  
قومامه دین نازاد بکه وه گهر نه هه لاک ده بی . له بهر نه وه یه که نازادت ده کم . من له به غدا هاته ده ره و  
ره وانه ی پا ماچ کردنی شیخ بووم و نم په نج دانگ مولک و زه وین و خانووی "نه زه له" م به په نجا مهن گه نم و  
دوشاه ی پولتی نه قد فرموساله م کرد سیغه کرا و من وه فام کرد و ملکی خو م وه قفی شیخ یادگار کرد نه ویش  
به رده زا و مه یلی خو م و به م شیوه که هه تا هه تابه پاش من که س به ره ر شیوه یه که نی دده عای مولکه که نه کا  
نه بو خو م نه نه وه کاتم . خانوو و زه وینی مولکی نه زه له و عارفی زه مان و سه رده م، جیلی دوودمانی موسته فا و  
بنه مالتی مورته زا دروودی خوی لی بیت، شیخ زاده، شیخ یادگار .

هه رکه س ته ماح له مه زرای ناسراو به ناوبانگی نه زه له بکا دوچاری غه زه بی نیلای ده بی و هه رکه سیک داگیری  
بکا تووشی له عه نه تی خودا و ره سوول و ععلی و نه وه کانی ده بی . نه وه وه قفی شیخ یادگار کرا و به رواوی شه شی  
ره جه بوله رجه بی سالی ۹۹۳ . الملك الله الحق المبين... به لام یه کی له و پرسه هه له کاری و دو به ره کی هینه رانه که  
له لایه ن که سانی نه ناسراو و گومانوای گووتراوه نه مه یه که نم دوو که سه یان له نه ندامانی بنه ماله نه زانیوه و  
ته نانه ت گومانیان له سیاده ت و سادات بوونیان کردوو و یا نه وه که جیگره کانیان له نه وه ی کام ساداتن؟ وه  
هه لبت ده ستیوه ردانی تایبه ت له نام گووتاره کانی نم گه ره له بهر هه ستیار بوون و گرنگی یان به ته واوه تی  
له بهر چاوه له سه ر نه نجام دا نووسراوه تا ده رزیکتی له راده ی جو دایی و کی بهر کی له نیوان ریبه رانی نم گه ره پیک  
بیتن...

پتیوسته بگوتی که بابا یادگار و عالی قه له ندهر به هو ی پیکنه هیتانی ژبانی هاوبه ش نه رکی پیکهیتسانی  
بنه ماله یان خسته ته سه رسانی جیگره کانی خو یان و موله تی نه وه یان پیداون که "پیری" بنه ماله ی خو یان بن .  
هه رته مه ش بووه ته هو ی نه وه ی که هه ندیک له نه یارانی دیار و نادیار ی نم نایینه سه باره ت به "بنه ماله" بوون  
و شه رعیه تی نه وه دوو بنه ماله، گومان و دوودلی پیک به تین و بینه هو ی به ربه ره کانی و دووبه ره کی له یارسان

.دا

## يارسان

نهمه له حالتيك دايه كه بابا يادگار له "زات" بووه و يه كيكه له "هفته وانه" كه داوود و مستهفا و پيرموسا "سرسپوردهي" بون و له دهزگاي نيلاهي دا نيابه تي عيرفاني و كه مالي نيلاهي پي به خشراوه. خاوهن پله يكي وها بهرز و پيروز به نارەزوي خوي دوو كه سايه تي ناييني بو جيگري خوي خولقاندوه و وه مندالي خوي نهركي بيكه پي ناني بنه مالي خستوته سرشانيان<sup>۱</sup>. كه نه مهش وهك فريهك له دهستوراتي ناييني ده بي وهرگيري و جيهه جي بكري و دژايه تي و دوودلي له م باره وه دژايه تيبه له گهل "بابا يادگار". پير زواره سه باره ت به پله ي بابا يادگار ده فهرموي:

مه قام يادگار چه مهر نو  
پهري يارسان بو وه سر مه گو  
گوا ده شو مارش پير روستم بو  
چهنی نيبراهيم وه يهك مهره ژيو<sup>۲</sup>  
مهر له م باره وه عه بدول نازار ده فهرموي:

شا نيبراهيمن شاه و يهزداني  
يهزدان يادگار شا وه جيهاني<sup>۳</sup>

مه بهست له به دوا داچون و روونكر دنه وه شه جهره نامه ي بنه ماليه كان و سه يده كان نه وه يه كه مهر بنه ماليه يهك بزانيت كه ده بي سرسپورده ي ههريهك له بنه ماليه كان بيت، سه باره ت به سرسپورده ي سه يده كاني "بابا يادگاري" يش نه گهر په يره وي كه لامه كان بكهين، بو مان درده كه وي كه شم سه يده انه ده بي سرسپورده ي سه يده كاني "شائيراهيمي" بن، چونكه به ده يان جار له كه لامه كان دا ناماژه كراوه كه بابا يادگار بو خوي سرسپورده ي شائيراهيم بووه<sup>۴</sup>. ههروه ها سه يده كاني شائيراهيمي ده بي سرسپورده ي بنه ماليه ي

۱- له م باره وه شكه شيرواني كه جلوه ي (پير موسا) بووه ده فهرموي

سويردي زات زولال، سويردي زات زولال  
وه ناز ياران شناسام جه مال  
هه رده ها له جيگه يتر ده فهرميت :

بده مي گهوا ...  
وسال موسته فاخيال سولتانهن  
فه رزه ند ره شيد خيال و وسال  
نه دژن خيال بده مي گهوا  
فه رزه ند ره شيد قودره ت نيشانهن  
ناماي وه ست نهو تهخت بابا يادگار

يا شا نيبراهيم ده فهرميت :

خياله گيانه ...  
په نام ناوردن ساقی چلانه  
نوشانه ي حوسهين خياله گيانه  
نوميدم توني سر يه كدانه

نهلقاس ده فهرميت :

قودره ت نيشانه  
نوشينگي تهخت شاي سه رانه  
نوشانه ي حوسهين قودره ت نيشانه  
بو وه شه فقهت وه بي به هانه

۲- كلام دوره بابا يادگار بند ۳۷

۳- كه لامه ده رده ي زول زولال، بهندي ۲۲۹.

۴- يادگار مهره صو: شهرت و تيم وه جا ... نيمام حوسهينان شهرت و تيم وه جا

دژن وه دژن نامام قهوا وه قهوا  
پيرم نيبراهيم جه و زمش شكنا  
نهز چه كه ره لا پرور شه هه نشا

پيرم نيبراهيم جه و زمش شكنا  
پيرم نيبراهيم پيرم چه مهر دور دنيا

ههروه ها برونه بهندي ۶۲، ۱۷۹ و ۱۸۰ له كه لامي زولال زولال، بهندي ۲۳ و ۲۷ كه لامي ده رده ي عالي قهله ندر.

## يارسان

"نه بولو هفایی" بن<sup>۱</sup>. ههروهها له شهرحی "سه رنه نجام" دا هاتوو که "پیری حقیقهت" "نه زهل" پیر بنیامین و مهبهست له "پیری تهخت" که له کهلامه کان دا ناماژهی پیکراوه، بابا یادگار. سولتان سه هاك دهه فرموی:  
 غولامان نهو وهقت سهر پیش سپهردن یادگار وه پیر تهخت حقیقهت که ردهن<sup>۲</sup>  
 ههروهها سه بارهت به سیادهت و سه روهری بابا یادگار دهه فرموی:  
 یادگار نۆشانن تازار و خهتەر پهوکه پیش ماچان سه یید سه روهر<sup>۳</sup>  
 هه موو نه م زانیاریانه سه بارهت به "عالی قهله ندهر" پیش راسته، چونکه نهویش خاوهنی پلهی "سه یوه تی"<sup>۴</sup>  
 بووه و پیش له بابا یادگار و له کراسیکی ترده بنه ماله ی پیکه پیتاوه.

۱- سه یید موحه مده له کلام په یدایش ههفته وانه دهه فرمیت :

زاتمن کۆی شهفا  
 چه قاپ گه وهه جهم بی جهفا  
 کاکا نه نه زهل زاتمن کۆی شهفا  
 دهستگیر شه رتمن سه یید نه بولو هفا

۲- کهلامی دهوهری بابا یادگار بهندی ۱۹ و ۲۱.

۳- کهلامی دهوهری بابا یادگار بهندی ۳۶.

۴- (نه یوهت حهشار) به باوهری زۆریه کهلامه سهکان: په کیتکه له (دهه رکهوتنه زاتی) په کانی بابا یادگار. نه م کهلامه سهکانه بۆ سه مماندن بۆ چوونه که ی خۆیان ناماژه یان به هه ندی زانیاری کردوو که چهند نمونه په کی دهه خینه روو:  
 دهه رکهوتنی (بابا یادگار) پیش له (یار نه جمده زهرد بهام) بووه که دواي شهید بوونی به نه مری سولتان سه هاك له کۆشکی پر دیوه ردها به خاک سپیژ دراوه.  
 له م بارهوه شیخ سه فی نه لندینی نه رده بیلی دهه فرموی:

رۆحش بی رهوان نه یوهت حهشار  
 نارۆ نه مه رقه د ویش دادن قه رار  
 چاگا دهفتش کرد نهو قه ورو مه زار  
 حه ج نه یوهت نه جهی پر دیوه ر شار

دواي کراسی (جامه ی) نه یوهت حهشار، یار نه جمده زهرد بهام دهه رکهوتنه نهویش له سه رده می عوسمانیدا شه هیده کړی و به (عالی قهله ندهر) ناویانگ دهه ردهکا و له کهلامه کاندای پلهی (نه یوه تی) پیده به خشری و به (نه یوهت حهشار) دهه ناسریت:

وه لوتف سولتان بیم وه سه ر قه تار  
 نه یوهت بیانی جیم وه ساچنار  
 (عالی قهله ندهر بهندی ۲۶)

نابن له بیر بکری که سه سه پورده یی، شه هید بوون و قوربانی نامانجی بابا یادگار و له هه موو دهوه رکاندا شه هید کراوه، به م بۆ نه سه دهه ترانین بلین (عالی قهله ندهر) که نازناوه که ی (یار نه جمده زهرد بهام) بووه، (نه یوهت) به (نه یوهت) پیش هه ر بابا یادگار که کراس و سه رده می گۆریه. بابا یادگار دهه فرموی:

کهله زه رده بیانی نه یوه تی حهشاری  
 گاو برشته بیای ژیر ساچناری  
 (پیر و پیرالی، بهندی ۸۷)

ههروهها له کهلامی دهوهری بهرزنجهدا ناماژه کراوه که نهو ماسیه ی بۆ چیتشه نگار درا به پیر میکانیل که (مه زهه ری) (نه یوهت) یان بابا یادگار سه رو که دواي ناره زایی دهه ربینی جووته که ی واته (رۆچیار)، سه بارهت به ته نیایی خۆی، سولتان سه هاك به ماسیه که و جووته که ی فه رموو:

چا پشت په رده ی غه یب وه که رارم  
 نام ویت مه را نه یوهت حه شارم  
 چا په رده یه ردا بیا بهس کارم  
 نام جفت ویت مۆ وه رۆچیارم  
 (دهوهری بهرزنجه، تیکستی ده سنوس)

ههروهها له کهلامی دهه رکهوتنی (ههفتوان) یشدا ناماژه کراوه که (نه یوهت) په کیتکه له دهه رکهوتنه زاتییه کانی یار نه جمده زهرد بهام.

به پیتی کهلامی دهه رکهوتنی ههفته وانه، هه رهک له ههفته وانه بۆ (سه ره رشتی) په کیتکه لهو حهوت (جهم) دهی که له عاله می (سه) دا پیکدین، ناوزه نه ده کړین و یار نه جمده زهرد بهام بۆ قوربانی دهه نیشان ده کړی و نه م زانیاریه له کشت تیکسته کۆنه کاندای رنگی داوه توه، که نه م مهش به لنگه په کی حاشا هه لته گره بۆ تیشک خستنه سه ر و روونکرده ی په کیتکه له دهه رکهوتنه زاتییه کانی بابا یادگار به ناوی (نه یوهت حهشار) له نیوان دوو دهوهری بهرزنجه و پریدیوه ردها. هه ر له م بارهوه (میره بهگ) له کهلامی دهوهری جینشینی شانیه ریه میدا دهه فرموی:

چا پر دیوه ردا یاری بی نیزه ار  
 نه ز نه یوهت نهان پاسای یادگار  
 (بهندی ۱۷)

هه ر له م بارهوه له (تۆکره اعلی) دا هاتوه: نه گه ر په سیاریان کرد له ژیر ساچناردا چ بهش بوو؟ بلن (کای بریان) له غه بیوه هات. نه گه ر په سیاریان کرد چ (دۆن) بوو؟ بلن نه یوهت شا. به لام نابن له بیر بکری که چهند نمونه په کیش له کهلامدا هه به ناماژه بووه ده کهن که (نه یوهت حهشار) په کیتکه له دهه رکهوتنه زاتییه کانی (شانیه ریه می)، بۆ نمونه له کهلامی دهوهری (بارگه بارگه) دا پیر ته یار دهه فرموی:

نه یوهت موحه د شیرزاد زارا  
 کیسیا بانو یورت ره مزیا را  
 (بارگه بارگه بهندی ۵۷)

## يارسان

بۆ سەلماندنی نەوێش کە مەحمەد شێرزاد چ کەسێ بوو، دەبێ ناوێر لە کەلامی دەوردی (زولال زولال) بدەینەوه کە شانێراهم دەفەرصوێ:  
 موحەمەد شێرزاد بێم بێن خاوی بێن خورد      کاکام یادگار نە قەوای نەسغەر      (زولال زولال بەندی ۱۷۱)  
 هەرودها له بەندی وتە ی پیر مالکدا هاتوو:

خالد زەردەبام زەردیش چە خوڤه      بەلال رۆچیار مێرد هام شەرە

لەم کەلامدا (بەلال) و (رۆچیار) بە یەک کەس ناسراون و لە زۆربە کەلامەکاندا بە شێوەی (بەلیل) نوسراوه، شانێراهم دەفەرصوێ:

نیراد بەلیل، نیراد بەلیل      نیراھیمە نان، نیراد بەلیل      (دامیار دامیار بەندی ۲۰۷)

هەرودها عابدین هەر له بەندی (۱۰۳) ی ئەم کەلامدا دواى ئەوێ بە پێنج کەس (بنیامین، داود، موسا، رەمزبار و مستەفا) بە هۆی بەهاناهاتنیانەوه  
 ناماژە دکا، بەم شێوە له زاتی بابا یادگار و شانێراهم ناو دەبا:

سا بێن بە دادم نەى هەفتەى قەبیلە      نەیرەت مورووت بێن، نەى زەردەى قەبالە

هەرودها بەندی (۵۶) ی کەلامی (بارگە بارگە) (تەمبوروشا) بە رۆچیار و زاتی مەلک تەیار دەناسین. ئەم بەیەك زانیسە له بەندی (۱۳۱) ی کەلامی  
 (عابدین)یش دا رەچاو دەکری:

تەمبورو بۆ نەیرەت مێردەى هۆشیارى      ئیشتا له حوزووری تۆم لەى دیارى

بەپێی ئەو سەرچاوە کەلامییانەى کە ناماژەیان پێکرا و هەمووشیان باوەرپێکراون، ئەم پرسیارە دەیت ناراوه: کە بە راستی (نەیرەت) کامیەك لەو دوو  
 زاتە پێرژەیه؟

بە تایبەت کە هیچ کەلامێکی تایبەت بۆ (نەیرەت حەشار) و جووتەکەى (مەلک تەیار) دانەنراوه. بە واتایەکی تر لە دەورانی پێش لە دەرگەوتنەوه تا  
 باخەوانی شێخ موسا کە مەزھەری سەید مەحمەدی گەورە سوار و سەر حەلقەى هەفتەوانە بوو، بگەرە تا (یار نەجمەدی زەردەبام)، هیچ کەسێک بەم ناوێ  
 بوونی نەبوو. بەلکۆ ئەم کەسایەتیه لە سەرەتای دەرگەوتنی (کەلامی بەرزنجە) بە ناوێکانی: گەردوون نەخزەر، دووگساو نەخزەری، حەسەن بەگ و  
 حوسەین بەگ، شێخ نەجمەدی دکا و منالەکەى شاهمار، ماھى زەرد و جووتەکەى، میر وەرچەم و میر نیسکەندەر دەناسرێن و دواتر بە ناوی یار نەجمەدی  
 زەردە بام و یار رۆچیار دەردەکەون. بەرەچاگرێتى ئەو زانیاریانە ئەم پرسیارە سەر هەلەتێتێت کە داخۆ ئەو کەسایەتیهى کە لە کەلامی دەوردی شێخ  
 سەفیدا ناماژەى پێکراوه و شێخ سەفی فەرەمووبەتى (نەیرەت حەشار) و لە کۆشکى پرەیدەردا نێزراوه و هەرودها یەکیکە لە دەرگەوتنە زاتیەکانی بابا  
 یادگار لە چەسات و کاتێکدا شەھیدکراوه و کەى لەو شوێنەدا بە خاک سپێردراوه؟

کیان تەسلیم کردن نەیرەت حەشار      ئەو ژە مەرقدە ویش گرتەن قەرار

پسەرى یارسان بسى وه قەبلەگا      کۆشک شای دین بییەنش وه بارگا      (عالی قەلەندەر، بەندی ۲۶)

بێگومان رووداویکی وەك شەھیدبوونی یەكێك لە یارانى سولتان سەھاك دەبوايه (دەورەیهكى کەلامی) بێت و بایەختێکی زۆری بپێدریت، یان بە لایەنى  
 کەمەوه لە کەلامەکانی تردا کە وەك زنجیرێك پێکەوه بەسراونەتەوه و تەواوکەری یەكترن، ناماژەى پێکریت و رەنگ بەتەرە، ئەمە لە حەلقەى کە  
 سەبارت بەم رووداوه نە کەلامێک بە دەستەوبە و نە لە کەلامەکانی تردا وەك کەلامی دەوردی هەفتەن و هەفتەوانە، یان لە کەلامی (زولال زولال)دا کە  
 چۆنیهتى (دەرگەوتنى زاتى) ئەو دوو کەسایەتیهى لە هەموو دەورەکاندا باسکراوه، هیچ ناماژەیهك بە شەھیدبوونی (نەیرەت) لەو دەورەدا نەکراوه.  
 لەراستیدا جیا لە چەند نمونەیهك، لە هیچ شوێنێکی سەرەنجامدا هیچ ناماژەیهك بەو ناوێ نەکراوه و هەر نەمەش بوو شەرى شێخوارى زۆربەى  
 کەلامنوسەکانی پێشوو و وایکراوه (نەیرەت) بە شانێراهم بناسن و لە نوسینەوهی کەلامەکاندا هەر کات دەبوايه بنوسن (رۆچیار) کردوویانە بە  
 (نەیرەت) و هەر نەمەش لە سەر کەلامنوسەکانی ئەم سەردەمەش کاربەگەرى هەبووه.

بەلام راستیهکەى نەوێه کە (نەیرەت حەشار) هەم شانێراهمە و هەم بابا یادگار. بە واتایەکی تر (نەیرەت حەشار) نازناو و سیفەتێکە بۆ ئەو دوو زاتە  
 پێرژە و نابێ وەك دەورەیهكى دەرگەوتنى زاتى لە سەردەمى بەرزنجەدا رەچاو بکریت. ئەگەر وانەبێ و نەیرەت حەشار بە یەكێك لە دەرگەوتنە زاتیەکانی  
 شانێراهم بزانین، ئەم مەزھەرى بابا یادگار لەو دەورەدا کەن بوو؟ چون نەبێ لە بێرکری کە ئەو دوو زاتە پێرژە لە گشت دەورەکاندا پێکەوه  
 دەرگەوتوون و یاری یەکتر بوون، وەك عەقیق و یەقیق، نەموردا و خوردا، حەسەن و حوسەین، نەجمەد و تیعمەت، حەسەن بەگ و حوسەین بەگ،  
 زەردەبام و رۆچیار... تاد، هەرودها ئەگەر نەیرەت حەشار بە بابا یادگار بزانین بە وتەى پیر نەریان، دەبێ جووتەکەى واتە مەلک تەیار شانێراهم بسو  
 بێت؟

زەردە بام نامش زەربافت زەنگار      رۆچیار تەمبورو شا ئەو مەلک تەیار

هەرودها ئەگەر بە سیفەتى تايبەتى شانێراهمى بزانین، ئەوکات ناتوانین هیچ شەرھ و لێك دانەوهیكى متمانە پێکراومان بۆ ئەو کەلامانەى کە  
 (نەیرەت) بە یەكێك لە دەرگەوتنە زاتیەکانی بابا یادگار دەناسین، هەبێت. کەواتە تیگەیشتن لەم ناماژە کەلامییانە، پێتێستى بە تێروانینیکی تايبەت  
 هەیه کە ئەویدیش دەرگەوتنەوه بۆ ئەو راستیهى کە ئەو دوو زاتە پێرژە یەکیک و هیچ جیاوازییەکیان پێکەوه نییه و هەر دووکیان لە دەزگای حەقیقەتدا  
 خاوەن پەلەى نیابەتى عیرفانى و کەمالتى نیلاھین و هەردووکیان بە نازناوی (شا) و (ناب شا) وە ناسراون و دوور نییه هەر بەم بۆنەوه لە کەلامەکاندا  
 نازناوی (نەیرەت) بە سانای (وریا کەردو) و رەسوول یان لێنرابن. بابا یادگار لەم بارەوه دەفەرصوێ:



## يارسان

جگه لهوه له شويين به شوييني گوتاره کاني سرده مي هوه ولي پرديوهر باسي حموت بنه ماله کراوه .  
 ناشکرايه که به لايه ني کم دوو نفر لهو که سایه تيانه "سهيد حبيب و سهيد شه هابه دين" هاوسه گرگرييان  
 نه کردوو و بنه ماله يان پيکنه هيتاوه، عابدين لهم باره وه دده رموي:  
 به هفتوان بنيهت دهکا/ شهرت به په نجيان به يعهت دهکا  
 له جياتي نهو دوو که سایه تيبه، عالي قهله ندر له نيودي سرده مي پرديوه ريدا بنه ماله پيکنه هيتيت و بابا  
 يادگار له کو تايي سرده مي پرديوه ريدا. ميژدان له که لامي دهوره ي "خه زانه" دا، دده رموي:  
 هه ي ديده کاني پور سولتانهن / ههفت خاندانان وه کيل بنيامه ن  
 ههروه ها پير محمه دي شاره زووري له "که لام" ي دهر که وتني هفتوانه دا، دده رموي:  
 ههفت خاندان راي جه م و ته دبیر / ني قهول و شهرته نه که ريم ته قسیر  
 و يان سولتان نيسحاق له که لامي چاخي پيره و پيرالي به ندي ۷۷ که تايهت سهيد محمه د گه وره سوار  
 دده رموي:  
 په ي مایه ي دنيا تو به رقه راري      وه ههفت خاندان ميره و موختاري

(زولال زولال، به ندي ۱۸۰)

زهر دان وه فموق پير و پادشا

هه کس نيسا ژه هم که رز جيبا

يان نه لقاس دده رموي:

فهردا نه باقي مه بز په شيمان

هه کس بوا چو ني دوومه غزجيبان

جونه ين دده رموي:

نيبراهيم و يادگار قورس يه ک جاهي

نور شام وه ستمن په ي دوو بارکاهي

شهر يرف رجبایي دده رموي:

شا يادگار چه نيش هام به مهر

شا نيبراهيم جا گيره حميدر

لهم ديژه که لامه دا ناماژه به جیگری و هاوبه شی و هاوکیشی شانيراهيم و بابا يادگار کراوه، نه م ديژه و هه ندي ناماژه ي تر بروته هوي نهوي که زور  
 کهس تووشی ههله بييت و بابا يادگار به جينشيني سولتان سهاک بزاني، نه لبهت نه م ههله يمش زور له راستيه وه دور نييه، چرنکه کهس ناتواني به  
 پشتيه ست به (که لام) نهو دور که سایه تيبه تاييه ليک جيا بکاته وه، ده توانين بلين له هه شويينکدا باسي (نه يرهت) کراوه، مه به ست توانايي و پله ي  
 هه دور زاته که مه، که دوو لقن له يه ک بنه ما:

په ري نيشانه ي هه ند و هه زاري

مه بوئي بهر دوو نه يه ک تاري

(ديواني بابا يادگار، به ندي ۳۸)

رجاشان نييهن چه گوناکاري

هه که شهک ده رز نه ي دوو نه نواري

به پشت به ست به م زانباريانه ده توانين بلين: (مه لک تيار) و (نه يرهت هه شار) ته نها سيفاتيکن بز نهو دوو که سایه تيبه، نه لبهت به ره چاوگرنتي نهو  
 خاله گرنه که سيفه تي مه لک تيار له هه چ شويينکدا به بابا يادگار نه دراوه، هه روه ها له هه چ شويينکدا و له هه چ که لامينکدا نه گوتراوه نهو که سه ي  
 که له کوشکي پرديوه ردا به خاک سپيره دراوه (شانيراهيم) هه. ليژدها پويسته ناماژه بگري که به پتي که لامي دهوره ي خه زانه، ناوي نهو باخه وانه ي که  
 مژده ي بارگرنتي باخه که به ياران ده دات (داته يه کيک له نيشانه کاني دهر که وتني) نه يرهت بروه. نه رهش ده زانين که باخه وان ي باخه که (شيخ موسا) زاتي  
 سهيد محمه دي گه ره سوار بروه، نه زاتي يه کيک له هه فته ن (بابا يادگار يان شانيراهيم)، که واته ليژه شدا نه م سيفه ته بز شيخ موسا به کاربر اوه.  
 هه روه ها له به ندي (۱۳۱) ي که لامي عابديندا، دواي نهوي عابدين هاوار له حمزه تي حق و شايه ته که ي دهکا دده رموي:

دياره مه لکه که ذات تيار ي

عفريت له ي ريبه کرد ي نيقرار

که ليژدها سيفه تي مه لک تيار ي به حمزه تي حق دراوه. هه روه ها پير بنيامين سه باره ت به مير خه سره و دده رموي:

يورتش بزورگا خه واليه ن نه خه      جامه ش تيار يه ن مه لک پر دهر      (دهر که وتني هه فته وان به ندي ۸)

## يارسان

که به سهره نچدان به ناساندن و دیاری کردنی بنه ماله کان له هفته وانه که مهرجی پیر بنیامین له گه ل پهنج تهنه و عینوان کردن و ناماژه کردن به حوت بنه ماله له در پیژه و ناوره رۆکی گوتاره کان، نیسباتی بنه ماله ی عالی قهله ندهر و بابایادگار له هه مان سهرده می پردیوه ر وون و دیاری ده کا.

ههروه ها له که لامی چاخی شاهه یاسیش یازده خاندانی پشت راست کردووته وه باباعه بدوللا (بابا گولاب) که ذاتی داودی هه بووه له م بواره وه ده فهر میت:

پهنج دۆن بیان وه ذات بـــــه شهر	خاوه نندکار عملی خوشین ســـــهروه ر
ناعوس سهرکت سه هاك بی سولتان	ههفته ن وه ســـــوجز ناورد نهو میان
چوار تهن بی وه پیر ههفت تهن وه تالب	یهك شهرت و نیقرار یهك قهوا و قالب

له دوو خشته ی یه که می نهم که لامه دا له دهر کهوتنی تهنه وار په یف ده یته ناراه که بریتیه : نمانای خاوه نندکاری ، عملی، شاخوشین، بابانوس ، سولتان نیسحاق ده بی. له خشته ی دوو ههم دوو خشته ی دوو ههم نافراندنی ههفت تهن دهرده بیری. یانی ههفته وانه (هاتنی ههفته ن نه به مانای ههفته ن ده بی به لکوو مه به ست حوت که سه) که به چرکه ساتی له سهر نیزنی خاوه نند خولقیندراون که له به ریزیان (ههفته وانه) چوار که سیان پیر ده بن. (خشته ی یه که م دوو خشته ی سیهم) که به شروقه ی که لام له چاخی دهر کهوتنی ههفته وانه به م شیوه ده بیت. له ههفته وانه چوار که سه که پیر ده بن. (سه یید موحه مده ، سه یید نه بولوه فا ، سه یید میر ، سه یید موسته فا) که سه یید شهابه دین و سه یید حبیب شا موجه رده له دنیا دهر وون و سه یید بابا عیسیش پیر له سهر هیچ خاندانیک نییه . له دوایی دا له ههفتی تر باس ده کات که خوازیارن یانی ههر نهو ههفت خاندانه که پیر له سهر هیچ خاندانیتکی تر نین. وه کوو بابایادگاری ، عالی قهله ندهری ، زونووری، باباحه یدهری ، ناتشه س به گی و شاهه یاسی. که له کوتایی دا باس ده کات هه موو نهو چوار پیره و نهم ههفت خوازیارده یه که به لئین و نیقرار و یه که نمانا و یه که قهواره یان هه یه که هیچ جیاوازییه که له نیوانیاندا نییه .

پیک هاتنی بنه ماله کان له لایه ن سولتان نیسحاق له بهر نه وه بسو که سوپاه یانی مؤغول و ههروه ها نه یارانی ناوچه که، هه ره شه یان له پهیره وانی نه هلی حق ده کرد، له م رووه وه سولتان نیسحاق بۆ ههرمان و پایه داری له بهرامبر دۆژمنان ده که ویتته بیری بنیات نانی ریک خراوه ی کۆمه لایه تی و نایینی که بیته هۆکاری هه ماهه نگی و یه که رهنگی و یه که یه تی گشت عه شیره کانی نه هلی حق. یه کی له م بنیات دانانه پیک هینانی بنه ماله کانی حه قیقه ته که به فهرمانی سولتان نیسحاق هه موو عه شیره کانی نه هلی حق له حوت بنه ماله جیگی ده بن. نامانجی سولتان نیسحاق بنیات نانی معنه وی بنه ماله بوونه ره گزی و نه ژادی و بۆ سهر په رشتی نهم حوت بنه ماله حوت که س له پیروزه کانی هه لپژارد که سهر رۆکی ههر بنه ماله له سهر پهیره وانی خۆی مافی رابه ری نایینی هه بی که چی که ریبه رایه تی نایینه له باوکه وه بۆ کوری بنه ماله ده گو یزیته وه و ده گات.

ناوی بنه ماله کانی زه مانی سولتان نیسحاق به م شهره یه : ۱- بنه ماله ی سه یید محمده گه وره سوار (شانیبراهیمی) ۲- سه یید نه بولوه فایی (خاموشی) ۳- سه یید میری ۴- سه یید موسته فا ۵- سه یید باباعیسا ۶- بابایادگار ۷- عالی قهله ندهری. بابایادگار و عالی قهله ندهر به پهیوی عازه ب بوونی دوو که س له جیگی رانی



## يارسان

پاشان هاوساری کاروباری یارسان ده که ویتته دهستی شائیراهیم له ناوچه کانی باکووری عیراق و عیراقی عه ره ب و بابایادگار له ناوچه کانی هه ورامان و دالاهۆ له نیران و نه مانه ده بنه به پرسی کاروباری یارسانیان. به سه ره نچدان به وه که هه وته و هه وته وانه به ده یان جار قالبی رواله تی و زاهیری خۆیان به جی هیشته وه ده کری به راوه رد بکری که ماوهی نهم ده ورا نه ش که متر له په نجا سال نه بووه واته له سه ره تایی سه دهی نۆهم تا سه ره تایی نیوهی دووه می هه مان سه ده. هه روه ها نه توانین ناماژده به بوونی نه کابر بکه یین که له نه وه کانی سه یید نه بۆلوه فایه و لهم گه ره زه مانیه که هاوسه رده مه له گه ل ناخرین گه ری زاتی لای شائیراهیم و بابایادگار ژیاوه و سه ره تایی له دایک بوونی له ساله کانی دوایی نی ته مه نی سولتان نیسحاقی به رزه نجی واته سه ره تا کانی سه دهی نوه می کۆچییه و مردنی پیش له ساله کانی له دایک بوونی شاره یسقولی واته ناوه راستی نیوهی دووه می سه دهی نۆهم می کۆچی بووه. و نه مه له حالیکه دایه نه گه ل سالی مردنی نه کابری خاموش له ساله کانی پیش له دایک بوونی شاره یسقولی له به رجاو بگرین و به په یی نه وه که سه یید نه کابر له گه ل سه یید رزا باوکی نه سه ره خاتون هاو ده م بووه، ده کری له دایک بوونی زولنووری قه له نده ر له ده کانی هه وه لی نیوهی دووه می سه دهی نۆهم می کۆچی دیاری بکری و چونکه سه رده می باباچه یده ر له گۆر به لگه گوتاریه کان پیش له زولنووری قه له نده ر بووه که و ابوو باباچه یده ر له سه ره تایی نیوهی هه وه لی سه دهی ده م له دایک ده بی که چی ساله کانی دوایی ته مه نی جه ناییان ریکه و ته له گه ل نوجوانی شاهه یاس در سال ۹۴۵ ی ک. که لهم بابته خان نه لئاس ده فهرمی:

به غداد شار مه یو/ سه یید شیراهیم به غداد شار مه یو

هم باباچه یده ر چه یاس یار مه یو/ هم میر میران یادگار مه یو

شیاوی گوتنه به دوا ی گه ری زاتی شائیراهیم، بابایادگار بۆ ماوه یه کی کۆتا ده بیته زاتی حه قی میوانی خان نه حه د مندالی میره به یگ که نه میس ماوه یه کی کورت پیرو پادشاه ی له ساله کانی مندالی و بسچوکی شاره یسقولی له که رکوک و له گه ل هاو رییانی هه بووه.

به هه ر شیه به دوا ی ته واو بوونی نه رکی بساتنی و ده روونی شائیراهیم و بابایادگار، زاتی هه ریبه که یان له روخسارگه لی که نه ناسراو ده که ونه شوینگه لی جیا جیادا که نه وه به سه ره تایی چۆنیته په یدا بوونی شاره یسقولی دروست ده کا، که به په یی وتی ته زکه ره ی نه علا حه وت سال ده خایینی، له گۆر به لگه و به راوه ردگه لی میژووی ده کری سالی له دایک بوون و په رده گرتنی پیرقه نه بری شاهۆیی بۆ نیوان سالکانی ده که ی دووه می سه دهی نۆهم تا ساله کانی دوایی نی سه دهی نۆهم له قه لهم بده یین که به م جۆره پیویستیمان به دووتاسه نه وه هه یه تا به حه فته وانه بگات و سه ره له دانی شاره یسقولیش له ناوه راستی نیوهی دووه می سه دهی نوه می کۆچییه و کاتی په رده گرتنی به په یی نووسراوه کانی ته زکه ره ی نه علا و داکۆمینته که لامیه کان له ناوه راسته کانی نیوهی هه وه لی سه دهی دهه می کۆچییه. به لئام له ته زکه ره ی نه علا و اهاتوه که جه ناییان به رامبه ر هه لۆخان که که سیکی بی رحه م و درۆزن و مونا فقی بنه ماله بووه راوه ستاوه و دژایه تی کردوه.

وه لهو جیگایه که هه لۆخان به روا ری ۹۹۶ ک ده گاته ده سه لات و له سالی ۱۰۱۴ ک. ده مری ناتوانی میژووی موقابیله و دژایه تی شاره یسقولی له گه ل نه ودا دروست بی، له به ر نه وه ی که به په یی نه و شتانه ی له میژوودا هاتوه

## يارسان

هه‌لۆخان كه‌سێكى بى ره‌حم و مونا‌فقى بنه‌مائه نه‌بووه، به‌لكوو نه‌وه براكه‌ى ته‌مبوورخانه كه زۆلم و زۆرىكى ئىجگار زۆرى له عه‌شاير و عه‌شيره‌ته‌كان كردووه، نه‌م كابرايه له‌گه‌ل براكه‌ى هه‌لۆخان له‌سالى ١٨٨٦ك به‌ ده‌سه‌لات ده‌گات. جا نه‌گه‌ر ئىستا ئىمه ميژووى له‌دايك بوونى محمد به‌يگ كورپى شاوه‌يسقولى \_ به‌په‌ى ته‌زكه‌رى نه‌علا \_ له هه‌مان سا‌له‌كانى شه‌هيد بوونى شاوه‌يسقولى واته ناوه‌راستى نيوه‌ى هه‌وه‌لى سه‌ده‌ى ده‌هم بزائين كه‌وابوو به‌روارى موقابيله له‌گه‌ل هه‌يزه‌كانى حكومه‌تى نه‌رده‌لان له‌لايه‌ن كورپى شاوه‌يسقولى نه‌نجام دراوه نه‌خودى جه‌نابيان.

محمد به‌يگ له گۆر به‌لگه گوتاره‌كان و ته‌زكه‌ره‌گه‌لى به‌رده‌ست ژيانىكى درىژى هه‌تا سا‌له‌كانى ناوه‌راستى نيوه‌ى هه‌وه‌لى سه‌ده‌ى يازده و به‌ماوه‌ى سه‌د سالى هه‌بووه كه له به‌لگه‌كان ناماژه به چالاكيه‌كانى له ناوچه جو‌راوجۆره‌كانى كوردستان له‌وانه‌يه ناوچه‌ى كوردستانى چاكوورى له‌ناو عه‌له‌وييه‌كان و روم ئىلى، هه‌روه‌ها توركستانى ئيران و ناوچه‌كانى هه‌ورامان و لو‌رستان كراوه. هه‌روه‌ها ده‌بى سالى له‌دايك بوونى خان ناته‌ش له ناخه‌ره‌كانى نيوه‌ى هه‌وه‌لى سه‌ده‌ى يازده بىته له‌بهر نه‌وه‌يكه به‌په‌ى نووسراوى ده‌قى ته‌زكه‌رى نه‌علا محمد به‌يگ له ناخه‌ره‌كانى ژيانى زه‌ماوه‌ند ده‌كا و هه‌روه‌ها يه‌كبه‌تى و هاوپه‌يمانى كه يارسانيكان له‌گه‌ل خان ته‌جمه‌د و خان پىكى دىنين و ته‌زكه‌رى نه‌علا لىته ياد ده‌كا له‌كاتى محمد به‌يگ بووه كه به هه‌له له زه‌مانى خان ناته‌ش ناساندراره و ره‌نگه كۆچى دواى كردن محمد به‌يگ له‌كاتى نه‌م راوه‌ستان و موقابيله بووه. هه‌روه‌ها به په‌ى وته‌ى خان نه‌لماس كه ده‌فه‌رموى:

چه سال هزار و يهك سه‌د و سى و چوار / واته‌ى وه‌رينان بسواچم گو‌فتار

ده‌رده‌كه‌وى كه سالى ژيانى مندالانى محمد به‌يگ له سا‌له‌كانى نيوه‌ى دووه‌مى سه‌ده‌ى يازده و نيوه‌ى هه‌وه‌لى سه‌ده‌ى ده‌وازده‌يه چونكوو ده‌رويش زۆلغه‌قارى گۆران كه هاوچه‌رخى خان نه‌لماس بووه مردنى جه‌نابيان له سالى ١٣٨١ك به‌يان ده‌كا و نه‌و ده‌فه‌رموى:

چه سال هزار و يهك سه‌دوسى وه‌هشت / خان نه‌لماس لوا وه دلى به‌هشت

هه‌روه‌ها خاوه‌نى بوستانۆلسياحه‌ت له سه‌يد عه‌بباس به‌يگ ناو ده‌با كه كه‌قامى رىبه‌رايه‌تى ئايىنى به‌سه‌ر بنه‌مائه‌ى نه‌هلى حق هه‌يه، ميژووى ته‌واو بوونى بوستانۆلسياحه‌ت سالى ١٢٤٦كۆچيه و ماوه‌ى نيوه‌ى خان ناته‌ش هه‌تا سه‌يد عه‌بباس به‌يگ چوار نه‌ويه و به‌په‌ى قائيده‌ى زانستى رىجال كه بۆ هه‌ر سه‌نه‌وه سه‌د سا‌ل له‌به‌رچاو ده‌گرى ميژووى به‌راوه‌ردكراو راسته. مينو‌رسكيش باوه‌رى له‌سه‌ر نه‌ويه كه سه‌ره‌له‌دانى گه‌رى خان ناته‌ش له زه‌مانى نادرشا "٤٧-١٧٣٦" زايىنى بووه كه هاوپه‌يمانى كيش يان دژى توركان هه‌بووه و هه‌روه‌ها كه گوتراوه له زه‌مانى محمد به‌يگ ناوچه‌كانى نازه‌ربايجان هه‌تا باكوورى خوزستان له ژىر ده‌سه‌لات و كارىگه‌رى نه‌م بنه‌مائه بووه و نه‌وه‌كانىشى له‌م پرسه و سه‌رقال بوون به‌كاروبارى پىوه‌ندىدار به مورىدان شه‌ركيان به‌جى هه‌ناوه كه نه‌م شته له زه‌مانى سه‌يد عه‌بباس كاتىك كه له "گه‌ره بانى دروود فه‌رامانى كرماشان" سه‌قامگير ده‌بى به شىوه‌يه‌كى روون و ته‌وار پىنگه و بنكه‌ى نه‌م بنه‌مائه ديار و ناشكرا ده‌كرى.

## نهريتى يارى:

يارسان، وهك به شىكى په سەنى نه ته وهى كورد، هه لگر و پاريزه رى داب ونه ريتى هه ريتى تايهت به خويان و نه ته وه كه يانن، كه به به شىك له بۆچوونه نايينييه كانى خويان داناوه و په يره وييان ليكردوه. نه لبت يارسانييه كان به هوى كۆچكردن له ناوچهى سه ره لدانى خوiane وه "هه ورامان" و نيشته جي بوونيان له ناوچه كانى تر دا، تارا دهيك كه وتوونه ته ژير كاريگه رى داب ونه ريت و تايه ته ندييه كانى نه و ناوچانه ي تيدا هه وانه ته وه و لتي نيشته جي بوون، هه نه مهش بو ته هوى له بير بر دنه وه يان لاوازيوونى داب ونه ريتسه كۆن و په سه نه كانيان و هه روه ها كالبوونه وهى ناسنامه كورد ييه كان.

يه كيك له تايه ته ندييه كانى فه ره نكي يارسان، كه به نه مايه كى ناييني ته و او ي پتوه دياره، ته وه رى هه لال و هه رامه. هه رچند سه باره ت به ته وه ره زۆره ي ليكۆله ران به تايهت ليكۆله ره بيانييه كان، تووشيارى چه ندين هه له بوون و تۆمه تى نار ه و ايان خستوه ته پال يارسانه كان، به لام راست ييه كه ي نه وه يه كه هه ر كردار و هه ر شتيك لاي نيسلامه كان، به تايهت په يره وانى مه زه به ي "شيعه" هه رام كرا بيت، هه همان كرداروش ت لاي يارسانيش، به پله يه كى شيفراتى تر وه هه رام كراوه.

بۆ نمونه نه وانه ي لاي شيعه كان به "مه كروو" يش دانراوه، له هزرى يارسانى دا به هه رام زانراوه. به لام راده يان ژماره ي نه و كردار و گوftar و خوار دانانه ي كه له هزرى يارى دا هه رام كراون، ته نيا نه وانه نين كه له كه لامى سه ره نه نجام دا ناما ژه يان پيكر اوه، به لكوو به گشتى ده توانين بلين هه ر شتيك كاريگه رى سه لبي له سه ر رۆح و عه قلى مرۆف هه بيت، هه رامه و يارسانى ده بيت دوورى لى بكات. شىخ نه مير له م باره وه ده فه رموى: زاييل كه ر روح په ي ميتر هه رامه ن.

نه م به يته ي شىخ نه مير ته و او ي نه و خالانه ي وا رۆح سازار ده دن و له به ندى ده كيشن به مه به ستي سزادان و سه رشۆرى بۆ تاكي يارسانى هه رامى كردوون، كه نه م پرسه ش په يوه ندى به هه ل و مه رجي مرۆشى نه و تاكه هه يه، جاروبار ره نكه كه س به درۆيه كى بچووك تووشى نيزه و اى رۆحى و ده روونى بى و هه ست به بيزارى بكا كه وا بوو نه و درۆ بچووكه كه له وى هه رام ده بى و نابى بيلى. و يا له پتوه رتيكى به رزتر گرفتى مادده سه كه ره كان كه له به شى هه رامه كان جي ده گرن. هه لبت له سه ره نه نجام له م بابه ته گو تاريك نه هاتوه به لام له سه رده مى دووه مى په رديوه ره له به ر په ره سه ندين و گه شه كردنى نه م مادده گه له له سه رده مى سه فه ويه دا له نيوان كۆمه لى خه لك به شيوه يه كى به ر بلاو، له شيوه ي ره و ايبى "گو تنى" له سه ر نه م بابه ته گو تراوه. ناتش به يگ له سه ر نه م بابه ته پيدا گريه كى قورس و قايمي كردوه كه يارسانيان له م مادده سه كه ره ي مال سووتينه ره دوورى بكن و به ته شكيد هه رامى زانيوه.

به كار هيتانى مادده سه كه ره كان له نيتران نه ته نيا له ناو خه لكى ناسايى كه چى له ناو باره گاي شاهانى سه فه وى و كه سايه تيه كانيش په رى سه ند و به ره به ره كار گه يشته شو نييك كه هه ر له م سه رده مه دا ناوه نده كانى باز ده رگانى نه م مادده گه له له نيتران نه ته نيا ناو خۆى ولاتى داين ده كرد به لكوو ته ريك له نيترانه وه بۆ ناوچه ي ژير ده سه لاتى عوسمانى و قه له مه روى حكومه تى گور كانيانى هينديش ده هه نار درا. جگه له وه شه ربه تى كوكنار و فلۆنيش

## يارسان

به زۆرى له ناو خهلك جا چ خهلكى ئاسانى و چ كهسانى تايهت بهرهدار ده بى كه چى تهواوى ئهم رووداوانه و ئهم دۆخه ناله باره ناتاش بهيگ بهو قه راره ده گه ئينى كه لهو زه مانه دا وه كوو ئالسا هه لگري يارسانى هاوړپيسان و هاوكيشانى خۆى له م شتانه دوور نگا بپيړى و به توندى له گه لى دژايه تى و خه بات بكات. له ته زكه ردى شه علا وا هاتوو كه له جامه ي سولتانى عالم كه سيك به ناوى شيخ ره سوولى ناو بوو، نه هلى حه قيقه ت بسو و جيرانى كى بيانى هه بوو قليانى ده كيشاو رۆژيك شيخ ره سوول له ته نيشت شه و بيانىه دانيشت و قليانه كه ي وه رگرت و ده ميكي كيشا. پيرمه جمووديك له زۆمره ي حه فتاو دوو پير هه بوو له گه ل شيخ ره سوول ويستيان برۆنه خزمه تى سولتانى عالم، كه گه يشته شه وى، سولتان فه رموى يا داوود شيخ ره سوول له مه رجى بنيامين رۆشتووته ده ر، درگابانىكى به ناو شه ريف هه بوو به وى شه مرى كرد كه نيزنى هاتنه ژوور به شيخ ره سوول نه دا.

ژن و پياو له هزرى ياريدا، جيا له چۆنيه تى ئافراندن و نهو شتانه ي پيوه ندى به تايه ته ندى جه سته يى شه م دوو ره گه زه وه هه يه، هيج جياوازيكيان نيبه و يه كسان سه يران كراوه. ئهم به يه كسان دانانه به تايه ت له مافى به هره مه نديان له ميرات و مافى ته لاق و هه لوه شانده وه ي په يمانى هاوسه ريتى يان پينكه ينانى هاوسه ريتيدا، به جوانى ره نكي داوه ته وه. نه لبه ت كه سائينكىش له يارسان هه ن كه به چاويكى سووكه وه سه يرى ژن ده كه ن و مافى يه كسانى بو دانايين.

مه جموود شه فه ندى بايه زيدى سه باره ت به جينگه و پينگه ي ژن له كۆمه لگاي كوردى دا نووسيوه تى: ژن له پياو نارازى نيبه، ژن و كچ سه ره بستن، كه س خۆى ناشارپته وه و وهك ژنانى نه ته وه ي فه ره نسى سه ره به ستى ته واويان هه يه .<sup>۱</sup>

هه ر له م باره وه مينۆرسكى ده ليت: گومانى تيدا نيبه كه ژن له كۆمه لگاي كورديدا خاوه ن كه سايه تيبه و هه ر به م بو نه وه زۆر جار مندال به ناوى دايكيبه وه ده ناسرپت<sup>۲</sup>. ده توانين بلين: ژن به تايه ت له هزرى يارى دا شوينگه يه كى به رچاوى بو ديارى كراوه.

شيوه ي هه لسووكه وتى ژن له ئايينى يارسانى ده توانين له نمونه كرده وه ي خويشكى مه نسوورى هه للاج ببينين كه نه قل ده كه ن: حسين كورى مه نسوور - ره جه تى خوداي لى بيت خويشكى هه بوو كه جوان رواله ت بسو و ئيددعاي پياوه تى ده كرد، هات و چووى به غداى ده كرد، له حالتيكدا نيوه ي روومه تى به چارشيو ده پۆشى و نيوه كه ي ترى باز ده يتلا. گه وه يه ك گه يشته وي، گوتى: بو ته واوى روومه تى داناپۆشى؟ گوتى: تو پياويك نيشان بده تا من روومه تم به ته واوى دا پيۆشم. له ته واوى به غدا يه ك نيوه پياو هه يه شه ويش حسين "هه للاج" ه و نه گه ر له به روى نه بوو شه نيوه شم داناپۆشى. يه كسانى نيوان ژن و پياو خاريچ له درورشم و گوتاره ي بسى ناوه رۆك به كرده وه و له كرده وه دا له م ئايينه هيتلى سه يرى فيكرى و كردارى ژن به يان ده كا، به شيوه يه ك له هه لباژاردنى هاوسه ر واحوكم ده كا ژن نه ته نيا وه كوو هاوبه شى ژيان به لكوو وه كوو هاوړپه ك به پيوه ندىه كى ته واو عاشقانه دۆخى ده روونى و رۆخى پياو ته واو و كاميل ده كا و له ژيكراريگه رى هيج هه ل و مه رج و له هيج حاله تيكدا پياو

۱- ناداب و رسوم كردها، عمود افندى بايزيدى، ص: ۸۵.

۲- كرد، مينۆرسكى، ص: ۷۶.

### سەيدەكانى بەرزەنجە و بە سەرھاتيان:

مىژووى بەرزەنجە و سەيدەكانى بەرزنجى لەكاتى نىشتەجى بوونى سەيد موسا و سەيد عيسا لەو شوئىندا دەست پىدەكات و سەبارەت بە بەرزەنجە پىش لە نىشتەجى بوونى ئەو دوو كەسايەتییە لەو شوئىندا، هیچ زانىارىيە كمان بە دەستەوہ نىيە.

موحەمەد عەلى سولتانی بنەماى وشەى بەرزەنجە دەگەرئىتتەوہ بۆ وشەكانى بەرزىنە، بەرزىكانى، بازەرەنگى و بەرزەنگى كە ئەویش ناوى ھۆزىكى دەسەلاتدار بوو لە ناوچەكانى رۆژشاواى باشوورى ئىران و حكومەتتىكى بەناوى "حەسەنەنىيە" پىكھىتەنابوو، بەلام گوايە دواى تىكچوونى حكومەتەكەيان روويان كردووتە ئەو شوئىنى كە دواتر بەھۆى نىشتەجى بوونى ئەوانەوہ بە بەرزەنجە ناوبانگى دەرکردوہ.<sup>۱</sup>

دەفتەرى سەرئەنجامىش ناماژە بە كەسايەتتىك بە ناوى "شىخ خالىدى كاژاوى" دەكات كە يەكئىك لە ئەندامانى بنەمالەى "سەيد موحەمەد ئەبولوہفا تاجولعارفىن" بوو. بەلام بە پىش سەرئەنجام بەرزەنجە لەلايەن شىخ موسا و شىخ عيساوە ناوہدان دەكرىتتەوہ.

بەھەرھال، سەيد موسا و سەيد عيسا، دواى كوچى دوايى باوكيان و بۆ بەجى ھىنانى حەج، روودەكەنە ولاتى حىجاز و حەج بە جى دەھىنن و دواى زيارەتى گۆرى پىغەمبەر لەكاتى گەرانەوہ بۆ ھەمەدان، دەگەنە بەرزەنجە و بە ھۆى سروشتى جوان و ھەواى خۆشى دەقەرەكەوہ، ماوہىەك لە بەرزەنجە دەمىننەوہ. دەگىرئەوہ كە شىخ موسا لە خەوندا دەگاتە خزمەتى پىغەمبەر و ئەو زاتە پىرۆزە پىش دەلئى: لە بەرزەنجە بىتەوہ و مەگەرئىوہ بۆ ھەمەدان. ھەرەھا شوئىنى دروستكردنى مزگەوتتىكى بۆ دەستىشان دەكا. رۆژى دواتر سەيد موسا و سەيد عيسا بۆ دۆزىنەوہى شوئىنى مزگەوتەكە و دروستكردنى ھاوپەيمان دەبن و دواى دروستكردنى مزگەوتەكە لەوئى نىشتەجى دەبن و ھەلدەستن بە فىركارى نايىنى و پەرورەدى خوازىاران و رۆژ بە رۆژ خەلكانى زۆرتەر روويان تىدەكا و مورىدەكانيان زىدەتر دەبن.<sup>۲</sup>

شىخ عيسا و شىخ موسا لەلايەن "شىخ خالىدى كاژاوى" يەوہ پىشوازيان لىدەكرىت و كچەكەى خۆى دەدات بە شىخ عيسا و شىخ عيسا لەو ژنەى دەبىتتە خاوەنى ۱۲ كور كە ناوہكانيان بەم جۆردىە: سەيد عەبدوولكەرىم، سەيد بايەزىد، سەيد حەسەن، سەيد حەسەن، سەيد موحەمەد سادق، سەيد موحەمەد، سەيد عەباس، شىخ كەمال، سەيد وسال، مىرسور. شىخ جەمال و سولتان نىسحاق "سەھاك". جەنابى مودەرىسى و ھەرەھا عەبدولقادر موحەمەدیش لەكتىبى "بحر الأنساب" و نامىلكەى "بەرزەنجە" دا ژمارەى كورەكانى شىخ عيساى لە فاتمەى كچى خالىد بە ۱۲ داناوہ و سولتان سەھاكىشى بەيەكئىك لەوان لە قەلەم دراوہ. ئەمە لە حالئىك دايە كە سولتان سەھاك لە ژنىكى ترى سەيد عيسا بەناوى "خاتون دايراك" ە و بە وردى لە سەرئەنجامدا باسى كراوہ. ھەرەھا براىەكى بچكۆلەشى بەناوى "شەرىف" ھەبوو كە لە تەمەنى مىرئەندالیدا وەفات دەكات. بەلام لە دەفتەرى سەرئەنجامدا تەنيا ناوى سى كەس لە براكانى سولتان سەھاك، ئەویش بە نازناوى خدر و قادر و

۱- قىام و نەزەت علريان زاگروس، ص: ۷۰.

۲- بنەمالەى زانىاران، عەبدولكەرىم مردەرس



## یارسان

سه لامهت، بردراوه. نه لبت گومانی نهوه ده کریت که نه سئ که سه تنیا ناوی نهوانه بن که دوژمنایه تی سولتانیان کردوه و نه یاری ریپازه که ی بو بیتن. نه لبت پیویسته ناماژه بکریت که له سه چاوه کانی تریش دا، به تاییهت له "تزکره" کان دا هیچ ناماژیه که به براکانی تری نه کراوه و زوربه ی سیده کانی یارسانیش رده چه له کی خویان ده به نهوه سه براکانی سولتان سه هاک. که واته گومان له وه دا هیه که به راستی ۱۲ برای هه بو بیت. ده گیتنه وه له کاتی دوستکردنی مزگه وته که دا، له پشت نهوه شوینه دستنیشان کراوه دا، چند ده وار یکی پیکه تیراوه به "قامیش" ی لیبو که پی ده گوترا "زنج" یا "زنج" و هر بهم بزنه وه مزگه وته که و نهو مالانه ی دواتر لهو شوینه دا دوستکران به "به رزه نج" یا "به رزه نج" نوابانگی ده رکرد<sup>۱</sup>. "سه بو سعودی" موفتی نیستانبول له کتیبی "روضه الجنان" دا نویسیوه تی: شیخ عیسا و شیخ موسا له ولاتانی تریشدا نوابانگیان ده رکرد و دهسته دهسته خه لکی موسلمان بۆ ناگابون و په پیره و کردنی ریپازده کیهان ده چوونه خزمه تیان. لهو سه رده مه دا که سیک به ناوی "مسته فا خانی نه سیری" له لایه ن ده ولته وه ده سه لاتداری ناوچه ی شارباژیر بووه، خبه ری پندرا که وا دوو نه فخر له سادات هاتوونه ته ناوچه که و خه لکینکی زور روویان تیکردوون و نه گهر نه م رووتیکردن و په پیره ی کردنه به رده وام بی، مه ترسی نهوه هیه که هه موو ناوچه که بگره ژیر ده سه لاتی خویان. مسته فا خانیش بۆ کوشتیان چوار پیای وهری خست. هر لهو سات و کاته دا، پیغه مبه ر دیتسه خه وی سید موسا و ده فخرموی: کورده کم کاتی نهوه هاتوه که تو شهید بکه ن و بیته وه بۆ لای خوم. روژی دواتر سید موسا خه وه که ی بۆ سید عیسا ده گیتته وه. له نه نجامدا نهو چوار پیاو کوژده سید موسا شهید ده که ن<sup>۲</sup>.

شیخ داوود و توویه تی ههوت سال له خزمهت شیخ عیسا دا بروم، زورکات ناگادار بروم که شیخ عیسا داوی نویژی شهو، تا کوو به ربه یان، دوعا و عیباده تی ده کرد و نویژی به یانیانی به ده سنویژی شهو ده خویند. زور خواترس و سه به ارهت به مالی دنیا بی مه یل بوو و هه موو کاتی خزی بۆ ره زامه ندی خوا ته رخا ن کردبوو، ده یفه رموو: خوا به پیغه مبه ری فه رموو: (لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) پیغه مبه ر روژی هه فتا جار داوی مه غفه ره تی له خوا ده کرد.

۱- بنه ماله ی زانیاران، نه ده سوندز نه م رووداوه به شیره ی خواره وه ده گیتته وه: ده گوتری دانه ری بنه ماله ی به رزه نج که سیک بووه به ناوی (عیسا نورور به خش) کوری (بابا عه لی هه مه دانی) و برازای شاعیری به ناوبانگ (بابا تاهیری عورپان). به بیی زانیاریه کان، عیسا نورور به خش سه ی دیک بیره له بنه ماله ی نیمامی هه شته می شیعه (نیمام موسا کازم) و ده گوتری سید عیسا له که ل برا که ی (سید موسا) بۆ زیاره تی هه ج روویان کردوته مه که که و مه دینه و هر له شاری مه دینه دا له خه وینکی هاره شه دا پینان ده گوتری له ریگادا (به ردیکی ره ش) یان به رچاوه که ی که ده بن نهو به رده هه لگرن و له که ل خویاندا بیبه ن تا دواتر پینان بگوتری له ج شوینیکدا نیشته جی بز و مزگه و تیک ناوه دان بکه نه وه. به م شیوه ده گنه به رزه نج و به م مانده ویی ده رکردن ده چنه ژیر سینه ری ده واری (زنجی) شوینیک و خه ویان لیده که وی و نه مریان پنده کری لهو شوینه دا مزگه و تیک دوستبکه ن و به رده ره شه که شی تیدا به کاربیتن. بیانی نه م مزگه وته تا نیستاش هر ماوه ته وه و میژووی ناوه دان کردنه وه ی بۆ سالی (۶۵۶) ی کۆچی ده که ریته وه. پروانه: ترکه ها، ترکه ها، عریها...

۲- بنه ماله ی زانیاران، محمد ره نروف ته وه کولی له م باره وه نویسیوه تی: سید موسا داوی نیشته جی بوون له به رزه نج و هینانی خوشکی حاجی شیخ خالد، بۆ چالاکای نایینی و ناکارده نه وه ی خه لک، روری کردوته ناحیه ی ناغچه له ر و له وی شهید کراوه و جه نازه که ی هینراوه ته وه بۆ به رزه نج و مندالی لینه ماره ته وه. پروانه: تاریخ تصرف در کردستان. نه مانه له حالیکه دایه که نه م رووداوه له که لاسی ده وری به رزه نج ده به شیوه یکی تر باسکراوه.

## يارسان

ناتوانی ژن دهر بکا یا خود خیانت و غه دری لی بکا، چونکوو کاتیک پیوهندییه کی خوښه ویستانه به جی هینانی ته وای پره نسپیه کانی یاری له نیتوان ژن و پیاو دروست کرا و ههردوو لایه به ته وای گیان و دل یه کترین له ناو خوښان تونده وه هله و لادانی فیکری روونادات. له روانگه یاری دوور له شپوه ساری نافراندن و ده فرایه تی جیسمی و پرسه کانی پیوهندی داری هیچ چه شنه جیاوازیه ک نیتوان ژن و پیاو قایل نییه و ههردوو کیانی وه کوو یه ک ناساندووه و بهم جوړه ته وای ماف و مافگه لی که پیگه و دؤخی ههردوو لایه له کومه لگا ده ست نیشان ده کا یه کسان دهنانی وه کوو مافی ئیرسی یه کسان، مافی ته لاق... سولتان نیسحاق له مهر یه کسان مافه کانی ژن و پیاو ده فرموی:

کناجه وکوری	ته و فیرشان نییه کناجه وکوری
بهش سولتانن نه زه له هه وری	خساتونه دایرک شی بهش خری
پوشاک یاری ته و بالاش بری	بیا وه دایرک پوران حوری
هه کسه باجو کناجه وکوری	مه و زیش وه دم مه و دی که بری

به لام ژن له روانگه یارسان یانی به ره له مستکار له هه مان روانگه له زه روان و به یه نه وه له زه ده شتی گه ری وه رگریاوه. که چی نه م بابه ته له نایینی یارسانی شتیکی گشتی هه مه گرینه و ژن ره مز میواپه تی هه ستیه که بنیاتی بیونی له نه ستو گرتووه. بوونیک که به ره مزى شاراوه له وجودی ده بیته هوکاریک بو لی کولینه وه و هه ره له بهر نه وه یه که له کولتوری یارسانی به ناوی ره مزبار بانگه یشت ده کری.

ته لاق له روانگه یاری ته نیا له سه خالدا ئیمکانی هیه: یه کی خیانت و شکاندنی دؤزو په یانیک که هاوسه ره کان له گه له یه که به ستویانه، نه وی تر مردنی ژن و ناتوانی له هه بوونی مندا له لایه نه هه ره که له هاوسه ران و هه ره ها به ناسکی ناکاری که م وینه کیتشه ی غه ره و خو به زال زانینی له ژیانیکى ساخ و خوښه ویستانه ی تا نه واده خراپ و پیرم و ناحه ز دهنانی که نه گه ر هات و یه کی له هاوسه ران له سه ره نه وی دیکه فه خر فروشی بکا نه یدی نه و ژیا نه هاوبه شه شیاری تامل و بویه ک بوون و بیون نییه و باشتر نه وه یه که نه و ژیا نه هاوبه شه در یژه ی نه بی تا نه وه که له سیبهری فه خر فروشی و غه ره به درو ئیدامه ی هه بیته. ژنیش ته نیا بهم هوکارانه نه توانی دووباره زه ماوه ند بکا و لاغیر، ته نانه ته نه گه ره هل و مه رجی ژیا نی له بواری مادی زور دژوار و گران بیته. له نه غچیلش هاتووه که: من به نیتووه نه لیم که هه رکس ژنی خو ی به هوکاریک جگه له زینا کردن ته لاق بدات نه وی به ره و زینا کردن هه ول داوه و هه رکس نه و ژنه نیکاح بکات دوو چاری زینا ده بی<sup>۱</sup> و نه م بابه ته بووه ته هو ی نه وه که چه ند ژنی له م نایینه به هیچ شپوه یه که په سه ند و قبول ناکری، چونکوو نه و پی شل کردنی ماف و مافه کانی لایه نی به رامبه ره، نه م پرسه "چه ند ژنی" به هیچ شپوه په سه ندی روانگه ی یاری نییه.

زه ماوه ندی ساداتیش ده بی له ناو خو ی سادات بیته، زه ماوه ندی سه ید له گه له غه بری سه ید به مانای هاتنه دهره وه له کاره وانی یاریه و یاسادات مافی نه وه ی نییه که له گه له کچی بنه ماله یه که که ده بی سه رسپورده یان بن زه ماوه ند بکه ن چونکوو له م حاله دا ئیزدیواجی له گه له پیریا پیرزاده پیک هیناوه و نه وه به مانای زه ماوه ندی مه حاریه و

۱- نیجیل مه تا باب ۵ نایه ۲۲

## يارسان

هروهه با به پيچه وانوهه، له بهر نه وهی که پيونهندی پروموریدی له پيونهندی خویشک و برايتهی و یا کچی خوت بوون چروپتر و قولتته.<sup>۱</sup>

پيويسته بگوتري له کومه لگای يارساندا وشه يک به ناوی نیجبار "به زور" بو به جي هينانی فرهزه نايينييه کان بوونی نييه و هر که سيک له ودرگرتن و به جي هينانی يان به جي نه هينانی فرهزه کان و دهستوره نايينييه کان نازادی ته واوی ههيه. که واته هر کچ يان کورتيک مافی نه وهی ههيه له گهل خوشه ويستی خويدا، تنانته نه گهر په يره وی نايينيکی تريش بيت، په يانی هاوسه ری به ستيت.

به لام ناشکرايه که "هاوسه رگري" ناوخويی به باشر زانراوه و گه نجان بو نم جوړه هاوسه رگرييه هان دراون. هاوسه رگري و ماره کردن له نايینی ياری دا به پيی سه رنه نجام، ريوره سمی تاييه تی بو دانراوه. له وانه "دوعای پشت پرده" يان دوعای ماره کردن که دهقه کهی له سه رنه نجامدا نوو راوه و چهندين خالی گرینگی وه کچونييه تی هه لسرو که وتی ژن و ميژد له گهل يه کتردا گرتو ته خوی. [www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نم دوعايه ده بی له کوبونه وهی "جهم" دا له حالتيکدا که کچه که له پشت پرده يه که وه دانيشتووه، له لايهن "پير" يکه وه بخوينريته وه.

يه کيکی تر له نه ريته بهر چاوه کانی کومه لگای ياری دوعای برايته ييه که رولتيکی هره گرینگی له پته وترکردنی په يوه ندييه کومه لايه تی و نايينييه کانی يارسان دا ههيه.

يه کيکی تر له نه ريته هره گرینگی و پرزه کانی نايینی يارسان، پيکه پيسان و به شداری کردنه له کوبونه وه "جهم".

به پيی نامهی سه رنه نجام "جه منشين" پيويسته به له شيکی پاک و خاوين و دلتيکی بي غه شه وه له کوبونه وه کانی "جه مخانه" دا به شداری بکات، چونکه هروهه که پيشتر نامازه مان پيکرد "پاکي" يه کيکه له بناماکانی نايینی ياری. به پيی رينويينييه کانی نايين، پيکه پيسانی جهم ده بی به م شيويه بی:

دابينکردنی "قوربانی" يان "نياز"، به شداری "سهيد" يکی "ته واو" به شداری جهم نيشانتيک که "جهوز" يان شکاند بي و سه رسپوردهی نايینی ياری بن. هروهه سميتيان دهسکاری نه کرد بي و له گهل بنه ماله ی سهيدتيک دا په يانی هاوسه ريبان نه به ستيت و دواي به ستنی "که مهر" و له سه رکردنی "کلاو"، ناماده ی کوبونه وهی جهم بن. پيويسته نم که سانه پيش له چونه ژوره وه يان بو جهم، کورنوش بهرن و له دهستی راسته وه دهستی هه مو جهم نشينه کان ماچ کهن و له سه ر دوو نه ژنو بچنه شويی دانيشتنی خويان. پير بنيامين ده فهرموی:

نم مهر خوا جامان بوان گهردهن لار	دوو کونه ی زانو بگردی قهرار
هه م سه ر هه م که مهر بووه سان وه زار	چه زيلا بنالان چه په روه ردگار <sup>۳</sup>

۱- که لام ده فهرموی: مرید نهوازدی جفت بوان بن فن نی جفتو جامه مه کردی پهسن

۲- سهيدتيک تعار يا مهرجه که به پيی دهستوری ياری ژنی هينایی و سميتلی (شارب) ی تهوار و دهسکاری نه کرابی و (پير) دهکی ناسراوبن.

۳- (که مهر به ست) له نايینی مېهر يا (ميترانيسم) شدا باوبوه. هروهه له نايینی زهرده شيدا که مهر به ست به (کستی) يا (کشتی) يه کيکه له بنه ما سه رده کيه پرزه کان که له گهل (سدره) دا به کارده هينرتيت. (زار) به ست له نار مه سيحيه کانشدا باره.

## يارسان

"و. نا. گاردولوسکی" سبارهت به جهم نووسیویه تی: "نه هلی حق له کۆبونوه و نه پنییه کان دا که شهوانه به پروهی ده بن، قوربانی ده کهن و به پیتی نه ریتی خۆیان سفره یه کی گشتی راده خهن. گومانی نه وه ده کړی که نه م نه ریت له "ناگابه" وه رگرا بې، که نه ریتی کی پیروزی مه سیحیه کان بووه و له سه ره تای سه ره له دانی نه و نایینه دا زۆر با بووه".

له نایینی یاریدا بۆ "سفره ی گشتی" پتویسته قوربانی یان "نیاز" نیک دایین بکړی که چند جوړه قوربانی یا نیاز نیک له م نایینه دا هه یه:

۱- "خزمت" که له سال دا هه شت جار له سه ر "یاران" فه رزکراوه و پیکهاتوه له ته رخانکردنی یه ک "مه ن" برینج، چاره کتی رۆنی خۆمالی، که له شیر نیک و یه ک "مه ن" نان و نیاز.

۲- "نیاز" که پیکهاتوه له یه ک "شاخه نه وات" قه ند، میوز، شیلان، لیمو، هه نگوین، خورما، هه نار، هه نجیر، تری، به ی، زه یتوون، بادام، فه ندق، سه رنج، تورنج و سبوی سوور یان زه رد.

۳- "شوکرانه" پتیکه شیکه بۆ به جی هینانی سوپاس و پیزانین و که یشته به ناواته کان.

۴- پتیکه شکردنی نه و شتانه ی له قوربانی ده چن، وه ک: کاله ک، شه که ر، بادام، قاویت، خوی، نان، برنج، رۆن و ماست.

۵- پتیکه شکردنی نه و شتانه ی به قوربانی ده ژمیردین وه ک: ماسی، جهوز، هه نار، گرده.

۶- قوربانیه کان بریتین له: گا، وشتر، په ز، په زه کیوی و که له شیر، که ده بی له ره گزی نیس بن و هیچ

که موکوری و نه خۆشیه کیان پتوه دیار نه بی. هه روه ها پتویسته ته مه نی که له شیر که متر له شه ش

مانگ و نه وانی تر که متر له سالی نیک نه بی. شیوازی قوربانیکردن به م شیوه ده بی: "سه ید" یکی ته و او

"چه قۆکه" به دوعایه کی تاییه ت پیروژه کا و سه ری قوربانیه که ده بری و نه دنامه "هه رام" کراوه کانی

لی جیاده کاته وه، که له کۆتایی سه ری مونیاه که دا له شونیکدا چالی ده کهن و ده یشارنه وه.<sup>۱</sup> هه روه ها

می شکی "گا" که یش ده بی جیا بکرتیه وه و دوا ی خسته نه ناو په رۆیه کی سه ی له کۆتایی "جهم" دا له ژیر

گله ا بیشارنه وه. خزمتکاری جهم "نه وه ل" و ناخر "ده لی" و ده ستی جهم نشینه کان ده شوات، سه فره و

خوی و نان و دوو جام ناوی شه ربه ت ده تینیه ت ناو جهم و دوا ی نه وه ل و ناخر و تن، سه فره که داده خا و

قوربانی یا نیازه که ده تینیه ت خزمت جهم و به دوعا پیروزی ده کهن

به لام له تاییه ت به جینگه هینانی نه رکه کان و زه مانی دیاری کراو که سه ره نه نجام و سه رجه م که که لامه کانی

یارسانی له نه و ته یان ده ربیره که ده تانین بلین له به ر قوول بوونه و دی مانا و بیر و نه ندیشه ی که لامه کان نه م

نه رکه لای یارسانه کان له ناوچه گه لی جوړا و جوړدا به چه شنیکتی تره. که چه تیه تی به جینگه هینانی به پیی

۱- ناگابه: شه ری برایتی مه سیحیه کان بروه که هه موویان له سه ر سه رفه یه ک داده نیشته و پاروویان بۆ یه کتر ده گرت. بروانه اسلام در ایران، ص: ۲۲۷.

۲- شونگه لی که نه بیت له قوربانی زنه جیا بکرت به م نارانه س: خون، پوست، شاخ و سم، رگ چسبیده به مری، معده، نگاری، غده وسط سه ما، هزار لا، شیردان، روده، مقعد، تهال، ترینه، مثانه، زهره، نخاع، غده های تناسلی درون رانها، زردپی های نگهدارنده گردن در دو سوی ستون فقرات

## يارسان

به اوردي كه لامه كاني سهرده مي يه كه مي پرديوهر و كه لامه كاني چاخي دووهه مي پرديوهر، ياني كه لامی چاخی به رزه نجه، چلتهن، سهر كویی شاهو، دهره شیش له چاخی يه كه مي پرديوهر و كه لامی سهرده مي قهوه لتاس، جیگرگی شانیراهیم، كه لامی دهوری قوشچی نوغلی له سهرده مي دووهه مي پرديوهر، به دوو ههل و مهرج زه مانی و بریک جیاواز دابهش ده کریت. نهو نه ركانه ی كه له سهرده مي يه كه مي پرديوهر به جیگه ده هیئرا به گویره ی كه لامه كاني سهره نجام بهم شیوه بووه: نه رکی پادشاهی له كات و ده می مهرنو، نه رکی به هاران به نهوینی داوود، نه رکی پیربنیامین له هاوین، نه رکی پیرموسی له پانیز، نه رکی موسته فا له زستان، نه رکی خاتوون ره مزبار له زستان و له کوتایی دا نه رکی میرنه سكه ندهر دیاری ده کری. <sup>۱</sup> نه م بابه ته گرنگه تا زه مانی سهرده مي دووهه مي پرديوهر ده پاریزرا و یارسانه كان بهم شیوه نه رکه كانی خوین به جیگه ده هیئرا. به لام له وه لیعه هدی شانیراهیم له ناکامدا ده سپیكردی سهرده مي دووهه مي پرديوهر و ده ركه وتنی شاهو یسقولی به جیگه هیئانی نه م نه ركانه به گویره ی كه لامه كانی نه م چاخه له كه ل روودانی روودای قهوه لتاس جیاواز هاتووه. بهم شیوه كه یارسانی هوت نه رکی خو ی له كاتی و روژگاری قهوه لتاس به جیگه بینن كه یه ك نه رکی پادشاهی ده كه ریته سهر نه رکه كانی تر و نیتر شانیراهیم نه رکی تایبته بو خو ی دیاری ناكات. بهم لیكدانه وه كو ی نه رکه كانی یارسانی به ههشت نه رك ده گات و بهم شیوه شروقه ده کری، قوشچی نوغلی ده فهرمیت:

قولتاسی میچه سی اوچ گون اورج دور      اویدی گیجه خدمتدور خدمت منده دور

یانی «گه وره یی روژگی قهوه لتاس سی روژ، روژگه كه له م هوت شهو نه رکی سپیتردراو فهران دراوه كه منیش نهوهم به جیگه هیئاوه». كه مه به ست له ههفت شهو، شهوی ده ركه وتنی مانگ و پیئنج شهوی بیدایه ی قهوه لتاس، روژه كانی قهوه لتاس و شهوی پیرموسی له کوتایی مانگ ده بیت. كه دوا ی نه م دوو خشته به ههشت نه رکی تر بهم شیوه ناماژه ده كات كه مه به ست نه رکه كانی روژگاری قهوه لتاس و شهو كانی پاشایه تی مهرنو یه.

بنیامینه حکم اولدی او خدمت بخش ایتدی      داود تکبیر چالدى شرت حقیقت منده دور

یانی «به بنیامین فهران درا نه رکه كانی ههشت شهوی دابهش کرد. داود راویژی خو ی گرت. به لینی حقیقه ت لای منه».

نه م ههفت نه رکه له روژگاری قهوه لتاس بهم شیوه هاتووه: ۱- نه رکی پیربنیامین له شهوی ده ركه وتنی مانگ له سهرده تای مانگ روژگی قهوه لتاس به نیو «جه مال مانگ» كه نه م نه رکه له هاوین بهم كاته ده گوزریتسه وه. ۲- نه رکی موسته فا له شهوی يه كه مي روژه كان قهوه لتاس كه كاتی شهو ههر سهرده مي يه كه مي پرديوهره. ۳- نه رکی شهوی دووهه م روژگی قهوه لتاس كه هی هه زره تی میرنه سكه ندهر و ههر نهو كاتی دیاری كراوی سهرده مي

۱- تایبته نهو ی كه له چاخی كه لامی خهزانه دا بهر دوام به گرتنی نه رکی پاشایه تی له سهرده مي "مه رین" پی داگری كراوه ره كر نه م وته له داوود كه ده فهرمیت: ههر كس نه كه ره داوات شاهی بهش فهدان خهران دوو چیانی  
یان نهو ی كه له كه لامی سهرده مي قهوه لتاس به نه رکی میر نه سكه ندهر ناماژه دراوه، نه برا به پیی كه لام له چاخه دا ناماژدی پی بدرایا، كه به داخه رد له لاین كه سانیكه وه به سهرده مي مه رین گواستراوه ته وه.

## يارسان

يه كه مي پرديوره ياني نهركي زستانه.<sup>۱</sup> ۴- نهركي شوي سيهم كه هي داووده و بهار بو نم كاته ديارى كراوه. ۵- نهركي شوي چوارم نهركي پادشاهيه كه به ياني نو روژه جيژني هاوريان به رييه ده چيت. ۶- نهركي شوي پينجم كوليره ره مزبارى كه به خوشه ويستي خاتون ره مزبارى به و هر نو كاته ديارى كراوى چاخى يه كه مي پرديور له رووداوى دهره شيش دايه. ۷- نهركي شوي كوتايى مانگ روژانى قهوه لتاس كه به خوشه ويستي پرموسييه .

نم حوت نهر كه روژانى قهوه لتاسه كه قوشچى توغلى به نو ناماژه ي كر دووه له دووخشته ي دوايي كه لام به هشت نهر كه ناماژه ي كر دوو كه مبهست نهركي پادشاهيه روژانى مهنو له گهل حوت نهركي روژانى قهوه لتاسي هشت نهركي واجيب يارساني له خو ده گري . به لام به پتي نهوي رهم و نهرتبه و له كونه وه نه وانديان به جينگه هيناني نو رهنگ و بوئي نهركي له خون گرتووه له كاتيكدا كه ناوا نييه . نو سه رشاهي «پانيزانه» و «به هارانه» يه . بهم شيوه كه له برينك ناوچه دا يارسانه كان دواي روژه كاني قهوه لتاس يه كه شويان به «سershahi» تاييهت داوه كه هي داووده و چيروكي نو ده گهرتته وه بو كه لاهمي چاخى «گليمه كول و دووشاهي « كه مبهست له وه به هانا هاتني داووده . نم دووشاهيه به گويره ي كه لام ، به هه نار دهرت و له ليتره دا دهرده كه ويته كه دووشاهي نهر كه نييه ، به لكوو شوكرانه يه به بوونه فريا كه وتني داوود<sup>۲</sup> ده توانين نه وه به رده وام له هر كاتيك له سالدا به ريه وه به مين . كه له نهرت دا به هه له نه ويان سه رشاهي ناو لي ناوه .

نهرت «پانيزانه» كه له وهرزي پانيزدا به رييه چووكه به خوشه ويستي پرموسييه و چون نهركي پرموسي له پانيز بو دوا مانگي روژانى قهوه لتاس گواستراوته و كه وايه به رييه برتنى نه ويش واجب نييه . هر وه ها «به هارانه» كه به خوشه ويستي داوود به ريگه وه ده چيت كه نم نهركي بووه له سرده مي يه كه مي پرديور . به لام به گواستنه وي وى به كاتي روژانى قهوه لتاس له چهرخي دووه مي پرديور نيتر واجيب نييه . به لام نم شوكرانه له پرديور تا هه نووكه له نيو يارسانه كان نهرت بووه تا شوي يه كه مي سال ياني سه رده تاي به هار نه ويان به جينگه هينانه كه نه وه ده گهرتته وه بو ريز و حورمه تي يارسانه كان بو نه ورور و ده سپيكردي سال . هر وا كه له بابته سيده كاني به رزه نج و شروقه ي چونييه به ريزيان له تاييهت له دايك بووني سولتان نيسحاق و

۱- برينك رايان وايه كه شوي سيهم روژكاري تاييهت به پيرنيامينه و سه رشاهيش دواي روژك بووني روژه كاني قهوه لتاس به فياني داووده وه به ريگه وه ده چور . كه بهم شيوه نيتر نهركي شوي جه مال مانگ به ريگه وه نه ده چور . نيستا نه كه به گويره ي كه لام دووشاهي تاييهت به كريني هه نار ديارى بگه مين (ياني بابي دووشاهي هه نار بكرت و بو نزا بدرت) كه وايه سه رشاهي ناتوانيت نهر كه بيت . ته نيا ريگه نه ويه له روژه كاني قهوه لتاس نهركي بو داوود ديارى بگه مين كه بهم شيوه به پتي به لگه ي زاردي نهركي شوي سيهم تاييهت به داوود ده زانين و جه مال مانگ به خوشه ويستي پيرنيامين به ريوه ده مين .

۲- پرموسي ده فرميت :

پهري قورباني نو جم بنيران  
چا ني رهمانه دوعاش به ران

به هاي دووشاهي هه نار باه ران  
نا كه مس دووشاهي داود بگه ران

## يارسان

به‌رانبهر بوونی له گه‌ل نه‌روژ و سه‌ره‌تای سال له دايك بوونی سولتان نيسحاقه كه نهم شوكرانه بهم مه‌به‌سته به جينگه‌يان هيناه.<sup>۱</sup>

يه كينكي تر له نه‌ريته گرینگه‌كاني ياري، نه‌ريت و سيريونيای "جهوز" شكاندن و "سه‌رسپورده" بوونه، كه به مانای ته‌سليم بوون له هم‌مبهر نه‌و چاره‌سه‌رييه كه بۆي ده‌ستنيشان كراوه.

له‌راستيدا ههر كه‌سيكي يارسانی به جی هينانی سيريونيای سه‌رسپورده‌ی "سه‌رسپاردن" ناوی خۆی بۆ شه‌هيد بوون له رينگای حه‌قيقه‌تدا تۆمار ده‌كات.

ههر خيزانتيكي يارسانی كه منداليان ده‌بيت، پتيويسته سيريونيای سه‌رسپورده‌ی بۆ به جينگه‌به‌هينتن تا منداله‌كه‌يان بيته ناو ريزی "يارسان" هوه. پيداويستيه‌كاني نهم سيريونيه‌يه بريتين له:

۱: گرتنی پير و ده‌ليل واته گه‌واه بۆ مناله‌كه له‌و بنه‌ماليه‌كه باوكی منداله‌كه سه‌رسپورده‌يان بووه ۲: يه‌كدانه جهوز "بوا" سالم. ۳: قوماشيكي سپی كه دريژايی و پانييه‌كه‌ی له يه‌كه مه‌تر كه‌مه‌تر نه‌بيت. ۴: نياز كه بريتييه له برينك نه‌وات. ۵: قوربانی خۆمالي و كه‌له‌شيرتيكي بالغ. ۶: برينك پاره‌ی دراوی و لاته‌كه. ۷: سكه‌ی محمه‌دی، كه نهم جوژه سكه‌يه بۆ به‌كاره‌ينانيان له‌م سيريونيه‌يا لای پيره‌كان هه‌يه. ۸: چه‌قۆيه‌ك بۆ بريني سه‌ری جهوزه‌كه و جيني ۹: ده‌فته‌ر بۆ خويندنای دوعای جهوز و دانانی له شویتنی سيريونيه‌ياكه، وه‌ك هيمايه‌ك له ده‌فته‌ره‌كه‌ی پيرموسا. ۱۰: كلوچه "كوليره" ی ره‌مزبار.

دوای دابينکردنی نهم پيداويستيه‌يانه و داخستنی جه‌م، په‌يره‌و و ده‌ليل له جه‌مدا حازرده‌بن، نه‌گه‌ر به‌ههر هۆيه‌ك كه‌سيكيان نه‌هات، پتيويسته نوينه‌رينك بۆ خۆی ده‌ستنيشان بکات و نوينه‌ره‌كه‌ی له‌جه‌مدا ناماده‌بيت.

دوای نه‌وه "جه‌م" ده‌به‌ستريت و نه‌و كه‌سه‌ی كه "جه‌م" سه‌كه بۆ نه‌و به‌ستراوه "باوكی منداله‌كه" نزيك ده‌رگايه‌ك ده‌وه‌ستيت و نه‌گه‌ر منداله‌كه ته‌مه‌نی كه‌مه‌تر له چل رۆژ بيت، وه‌كيلىكي بۆ هه‌لده‌به‌ژيژن تا سيريونيه‌ياكه به جی به‌نينت. دوای نه‌و پير "سه‌رجه‌م نشين" دوعای جهوز كه ده‌قه‌كه‌ی بهم شيويه ده‌خويتيه‌وه و له شوينه خاليه‌كان ناوی كه‌سه‌كان داده‌نيت:

حه‌ززه‌ت خاوه‌ندگار، شه‌هسه‌واری پرديوهر، سولتان سالار، جهوز سه‌ر..... كه ویش يا وه‌كيلش..... نه‌جه‌م حازره‌ن مه‌شكندی وه‌شايه‌تی جه‌م و جه‌م نشين، زه‌مين و ناسمان، له‌يل و نه‌هار، له‌وح و قه‌لهم، عه‌رش و كورسی، پير نه‌زه‌لی هه‌ززه‌ت پيربنيامين، پيرته‌خت و پيشوای باتنی..... پيرنيرشاد و زاهير..... ده‌ليل نه‌زه‌لی يار داوود كه‌وسوار له وه‌كيلى داوود ده‌ستگيري باتنش..... ده‌ليل زاهيرش..... ياوه وه‌كيلى زاهير..... حازر نه جه‌م وه‌شهرت و ثيقرار ياران له مه‌رتۆ له قه‌ول و بيای ياران له شندروي، له ئی جه‌مه تيبغ وه‌عه‌وه‌ز كه‌يپر و

۱- بۆ زانباری زیاتر به‌رۆژه‌هه‌ری كوردی- رۆژگی یاری (رۆده‌اری مه‌رتۆ) سادات به‌رۆده‌جه‌ شروقه‌ی ژبانی به‌ريژيان (له دايك برونی سولتان نيسحاق) و ته‌واوكاری سرنج به‌ريت. هه‌روا كه گوتر به جينگه هينانی نهم نه‌ركانه لای يارسانه‌كان له ناچه‌گه‌لی جزاوه‌ جيزه‌دا جياوازه. به پيشی شروقه‌ی كه‌لامی سه‌روه جياوازی هه‌يه. بۆ نمونه تاقينك نه‌ركی مه‌نه‌سكه‌نده‌ر له پاييزه‌دا ده‌گرن، تاقينك نه‌ركه‌كان له كاتی رۆژه‌كاني مه‌رتۆدا به جی ديشن. تاقينك بو مه‌ر نه‌مه‌دیش نه‌رك دیاری ده‌گرن... وه‌يان شيه‌ی به جينگه هينانی نهم ريت ره‌سه لای يارسانه‌كاني عيراقش هه‌ر بهم شيويه كه له كوته‌وه له هه‌ر مانگينك دا له گه‌ل ديشی كه‌وانی مانگ نه‌ركينكيان به جينگه ده‌هينا كه كۆبی له سال دا ده‌برود دوازه نه‌رك.

## يارسان

---

زولفه‌قار، بشقاو وه نييهت ساجنار، جهوز وه نييهت بنيامين، سكه وه نييايهت داوود، كه‌لام و بييازي ياري وه نييهت پيرموسي، گرده وه عيشق ره‌مزبار، قورواني وه يادي نه‌حمه‌د نازدار وه جاي سه‌ري يار، نه‌وات وه نييايهت رۆچيار له‌ په‌يره‌وي دين و شهرت نيقراري حقيقيهت، قيبله‌ پرديوه‌ر، خودا سولتان سه‌هاك، له‌ قه‌تار خاندان..... هو نه‌وه‌لو ناخر يار.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## هونهرو موزيك:

موزيك له نايینی یاری دا بایه ختیکی هه ره زۆری پیدراوه. نه لبت نابج له بیربکری که هونهری موزیک هه ره له دیرینه وه له ناوچهی زاگروس و دهشتایه کانی ئیراندا رۆلینکی بهرچاوی هه بووه و له لایهن زۆربهی نایینه کۆنه کانه وه بایه خی پیدراوه. "دانیلو" له م باره وه ده لبت: دهشتایه کانی ئیران و دۆلی فورات، ناوهندی فرههنگ و شارستانیهتی موسیقا بووه و بج بۆشایی و لیکدابران، دریزه ی پیدراوه<sup>۱</sup>. بۆ نمونه دهتوانین ناماژه به ناوی چه ندين نامیری موسیقا و مه قام و گۆرانی و هۆره بدهین، که له کۆنه وه تا هه نوو که به کارهینراون، وهک: نای یا "ئوبوا" که له "سوومەر"ی کۆن دا به کارهاتوه و نمونه یه کی لی دۆزراوه ته وه. ههروه ها دهتوانین ناماژه به "هۆره" بکهین که میژوو یه کی زۆر دووردریزی هه یه و زۆر کهس به کۆنترین نمونه ی ناوازی ناوچه ی زاگروس ی ده زانن. هۆره تابهت بووه به ستایشی "نه هورامه زدا" و گورده کانی په یژه وی شایینی ناسمانی زه ده دشت بۆ په یوه ندی له گه ل نه هورامه زدا یان له کاتی وه فاتی خه لکدا، به کاریان هیناوه. هۆره به گشتی له ناوچه کانی گۆران، سه نجایی، قه لخانی، که له ر و هه ندی شوینی تر دا، باوه. هه ندیک له مه قامه کانی هۆره که له گه ل مه قاماتی مه جلیسی ته نبوریشدا یه ک ده گرنه وه، بریتین له: بان بنه یی، بنیری چر، دووه دنگی، باریه، غه رییی، ساووخانی، گه له وه دهر، پاوه موری، قه تار، هيجرانی، مه جنوونی "لاوای لاو" سه حه ری، تهرز پوسته م، هه یلاوه و هۆره ی لایلی دایکان<sup>۲</sup>. ده روتشه کانی "قادی" یش به سۆزیکه ته واوه وه هۆره ده چرن، که رهنگ و بۆی عیرفانی پتوه دیاره.

"موور" یا "مویه" ش جوړیکه تره له هۆره که له کاتی مهرگ و پرسه دا ده گوتری. ههروه ها "سیاچه مانه" ش جوړیکه تری هۆره یه که "شیخانی" شی پی ده گوتری. نابج له بیربکری که هیژی عه ره به کان و دژایه تی نه وان له گه ل فرههنگ و هونهری ئیرانیدا، بووه هۆی لاوازی و پاشگزبوونه وه ی هونهری موسیقا.

ده گپرنه وه له سه رده می هیژی عه ره ب بۆ سه ر ئیران، زۆربه ی مه قامه کان و نه غمه کانی پارسی وه رگپدرایه سه ر زمانه ی عه ره بی. له کتیبی "الاغانی" دا ناماژه ی زۆر کراوه به وه ی که عه ره ب زۆر حه زیان له موسیقای پارسی بووه. هه ره له وه سه رچاوه دا ناماژه کراوه که "سعید بن مسجع" که یه کینک بووه له ژه نیاره به ناوبانگه کانی عه ره ب له سه رده می مه عاویه دا، گوایه زۆربه ی به ره مه کانی خۆی له موسیقای ئیرانی وه رگرتوه<sup>۳</sup>.

موسیقای مه قامی ته هلی حق، که پتیشینه یه کی دیرینی هه یه، به نامیری "ته نبور" لیده دری. گومانی تیدا نییه که ته م نامیره له زۆربه ی نایینه ئیرانییه کاندا به کارهینراوه و پیروژ بووه<sup>۴</sup>. ته نبور له سه رچاوه کونه کانی ئیرانی یش ئیسلامدا، وهک درهخت ناسوریک، بوندهش، کارنامه ته رده شیر بابه کان و نامیلکه ی خسرو قوبادان ... دا ناماژه ی پیکراوه و "ئین خوردا به" له سه ده ی دووه می کۆچیدا وتوو یه تی ته م نامیره له ناوچه کانی

۱- دائره المعارف موسیقی، فاسکل.

۲- پژوهشی درباره ترانه های کردی، فاروق صفی زاده، ص: ۱۸۴.

۳- در قرن سکوت، عبداله سین زرین کوب، ص: ۱۲۳.

۴- زمینه شناخت موسیقی ایرانی، فریدون جنیدی، ص: ۱۱۴.

## يارسان

شارى رهى و تهبه‌رستان و دهيلم زور به كار دهه‌تيرا و له واقع دا ئيرانيه‌كان تهنبور به پله‌يه‌كى به‌رزتر له ناميره‌كانى تر ده‌رخيتن<sup>۱</sup>.

هروه‌ها "مه‌سعودى" يش له "مروج الزههب" دا نووسيوه‌تى: ئەم ناميره لاي ئيرانيه‌كان له سه‌ره‌وى ناميره‌كانى تره‌وه داده‌نريت.

ئەم ناميره دواى هيرشى عه‌ره‌به‌كان و به ئيسلام بوونى جه‌ماهر، تەنيا به دەست ئەو ئيرانيه‌كانه‌وه مائه‌وه كه ئاينى كۆنى خۆيان پاراستبوو و "جه‌زيه" يان به موسؤلمانه‌كان ده‌دا. به‌لام شاخۆشيني لورستانى ئەم ناميره‌ى زيندوو كردوه.

شاخۆشين له‌شكه‌ريكى بوو كه به سوپاي نۆسه‌د نۆسه‌د ناو بانگى دهر كرد بوو و ههر ده‌سته‌يه‌ك له‌و سوپايه ناميره‌يكى ده‌ژهند كه شاخۆشين تهنبورى وه‌ك ناميره‌ى تايه‌تى خۆى هه‌لبژارد و له‌و كاته‌وه به ناميره‌ى شاخۆشين ناوى لى ده‌بردريت.

به‌كورتى ده‌توانين موزيكى كوردى به دوو ده‌سته دابه‌ش بكه‌ين: يه‌كه‌م موزيقي دي‌رين كه به ناوه‌كانى: هۆره، مووره، سياچه‌مانه، چۆبى و مووسيقاي "ئاينى - سه‌ماعى" ناوبانگيان ده‌ركردوه و به‌گشتى له سه‌ر شيعرى ده هيجابى دانراون. ده‌سته‌ى دووه‌م بریتين له مه‌قاماتى: سه‌مه‌د له‌چكى، نه‌للاوه‌يسى، كووجه‌باغى، سه‌مه‌د مسگه‌رى و ئەو گۆرانيه ميلۆديكانه‌ى كه له سه‌ر شيعرى هيجابى و عه‌رووزى دانراون.

هروه‌ها مووسيقاي تريس باوه كه پى ده‌گوتري "به‌يتبىزى" كه گومانى نه‌وه هه‌يه له‌گه‌ل "گاته‌چرى" يا "گاته بىزى" يه‌ك بگه‌رنه‌وه. موزيكى لاي نه‌هلى حه‌ق به سى به‌ش دابه‌ش ده‌كړى كه بریتين له:

۱- گوتار كه زۆرتتر له ۷۲ جۆره و جگه له جه‌م خانه له شويتىكى تر ناگوتري كه مه‌قام و زيكر له‌خۆوه ده‌گرى و لاپه‌ره‌ى ئەم به‌شه داها‌توه.

۲- مه‌قامگه‌لى به‌زمى كه له‌گه‌ل زۆربه‌ى مه‌قامگه‌لى هه‌وره يه‌ك‌يكن، ئەم مه‌قامگه‌له به له‌به‌رچا‌وگرتنى پرهنسيبه‌كانى مه‌عنه‌وى له ده‌ره‌وى جه‌مخانه‌ش ده‌گوتري‌نه‌وه كه بریتين له‌مانه: ۱- خانه‌ميرى ۲- سارۆخانى ۳- سه‌هه‌رى ۴- قه‌تار ۵- جله‌شاهى ۶- جه‌نگه‌را ۷- گول وه‌خار ۸- گه‌له وه‌ده‌ره ۹- سه‌ماع ۱۰- بايه بايه ۱۱- سوار سوار ۱۲- مه‌جنونى ۱۳- هيجرانى ۱۴- نه‌للاوه‌يسى ۱۵- باريه ۱۶- تهنه‌ميرى ۱۷- پامۆرى ۱۸- پاته‌رز ۱۹- دوو والا.

۳- مه‌قامگه‌لى مه‌جازى كه نه‌غمه‌گه‌لى عيرفانى له‌خۆوه ده‌گرن.

شاخۆشين لورستانى گرووپىكى به‌ناوى نۆسه‌د نۆسه‌ده هه‌بووه كه هه‌مويان ژه‌نيار بوون، له پيك هاته‌ى گرووپى سولتان ئيسحاقيش هه‌وت سازچى و هه‌وت بيژه وه‌كوو ژه‌نيار و گوتارخوين ناو براون، هه‌روه‌ها ناوى زۆرتتر له شه‌ست جۆر ساز له سه‌رته‌نجامدا ها‌توه كه له سازه‌كانى ناوچه‌ى كوردستان بوون، به‌م نه‌زمه‌ن:

۱- تهنبور ۲- عوود ۳- قيتار ۴- سوپنا ۵- ناقوس ۶- مووكه‌ش "كه‌مانچه" ۷- تار ۸- سه‌نتور ۹- چه‌نگ ۱۰- ناى ۱۱- دۆل "ده‌ؤل" ۱۲- دوكمه ۱۳- نه‌فير ۱۴- بلوتيل ۱۵- شه‌پوور ۱۶-

۱- مجله موسيقى، شماره ۷۴، ۷۳ بهمن و اسفند، دوره سوم.

## يارسان

قامقور ۱۷- قانون ۱۸- شوتان ۱۹- زهمار ۲۰- شمال ۲۱- مؤره ۲۲- تپل ۲۳- ددف ۲۴-  
سهنقره ۲۵- قرنا "قهره نهی" ۲۶- سورژهن ۲۷- جهبار ۲۸- قورقور ۲۹- سہم توررا ۳۰-  
کورهنګ ۳۱- زيل ۳۲- بوورك ۳۳- دهمار ۳۴- پورهنګ ۳۵- دوومبهك ۳۶- موسيقار ۳۷-  
چہقوانہ ۳۸- ناواز ۳۹- قيژہك ۴۰- سى تار ۴۱- قوپوز ۴۲- تاس ۴۳- كهړنا ۴۴- دووزہله  
۴۵- دوو تپله ۴۶- توتہك ۴۷- زهنگ ۴۸- شاخ نهفير ۴۹- روود ۵۰- بالہبان ۵۱- كيناره  
۵۲- سهفير ۵۳- دايہره ۵۴- مزمار ۵۵- گاودؤم ۵۶- چہغانہ ۵۷- چاپار ۵۸- تيريال ۵۹-  
كوس ۶۰- شانہ ۶۱- نەرغہنون ۶۲- گيره ۶۳- قہمتور ۶۴- رەقاز.

که نهمه خوئی نیشان دهری ریزی زور بو هونه ر و رۆحی والای نینسان له م ناینه دایه. هه بوونی زیکر و مهقام-  
گهلی تهنبور که میژووی بریکیان بو سهردهمی کهونار ده گهریتهوه نهوه پشت راست دهکا که هونه ر له م  
ناینه دا خاودنی پله و پایه ی و جینگای تاییه تی خویه: نهم زیکر و مهقامگه له هه موویان به دوو کۆك نیجرا ده بن،  
یدکیان کووکی شیخ نه میری "سؤل" و نهوی تر کووکی تهرز "فا". هه لتهت کووکی کی تر هیه به ناوی کووکی  
تورکی که جگه له چهند زیکر کار که ردیکی دیکه ی له سهر تهنبور نییه. نهم مهقام و زیکرگه له هه رکامیان  
ره وایات و شهرحی حالئی تاییه ت له زه مانگه لی جوژاو جوژ له گهرگه لی سهر هه لنداندا به بیان ده کهن که بی  
به لگه ی که لامی و میژووی نین که هوکاری نیجایی نه وه ش ده گهریتهوه بو هوکاره کانی رووداو نه وشته ی که  
رووی داوه که چی هه بوونی زیکر ووتنی له جه مخانه به مه به سستی خولقاندنی شور و هیه جانی حه قانی پیویست به  
بوونی پشتوانه ی که لامی و گو تاری له گهره زاتیه کان هیه. دوواین زیکر مه قامی ناماژه پیکراو له یایینی  
يارسانی هی گهری زاتی سید براکه ی گوژانه.

نهم زکر و مه قامانه که میژووی بریک له وانه ده گهریتهوه بو سهرده میکی کۆن شروقه ی ناوایه :

- |                  |                          |
|------------------|--------------------------|
| ۱- بابا فهقی     | ۲- قه تار                |
| ۳- کاکا ردائی    | ۴- سارووخانی             |
| ۵- خان نه میری   | ۶- سه ماع (سه ملی)       |
| ۷- سوار سوار     | ۸- سه ماع (سه جاران)     |
| ۹- جله وشاهی     | ۱۰- سه ماع (بال وه شان)  |
| ۱۱- بایه بایه    | ۱۲- سه ماع (سه ماع)      |
| ۱۳- گله وه دهره  | ۱۴- هیجرانی              |
| ۱۵- جهنگه را     | ۱۶- سه حهری <sup>۱</sup> |
| ۱۷- بابا سهرهنگی | ۱۸- گول وه خار           |
| ۱۹- بابا جهلیلی  | ۲۰- تهرز <sup>۲</sup>    |

۱- سه نوع میباشد: ۱. سه حهری پردیوهری ۲. سه حهری سید خاموش ۳. سه حهری هدی داوود  
۲- سه نوع می باشد: ۱. تهرز یاری ۲. تهرز گوران ۳. تهرز روستهم

## یارسان

۲۱- شا خوه شینی <sup>۱</sup>	۲۲- خاموشه گیان
۲۳- ته نه میری	۲۴- ناتهش به کی
۲۵- بابا ناوسی	۲۶- عابه دینه
۲۷- باریه	۲۸- شیخ نه میری
۲۹- پا ته رز	۳۰- پا وه موری
۳۱- مه جنسوونی (لاوای لاو- لیلی مجنوونی)	۳۲- لاو هه ی لاو
۳۳- ها ها ها	۳۴- به لی ها ها ها <sup>۲</sup>
۳۵- نه لوان	۳۶- دوو والا
۳۷- الله ویسی	۳۸- هه ی داود (سه نگین)
۳۹- هه ر وا بووه هه ر وا ده بی <sup>۳</sup>	
۴۰- هوو هوو هوو هوو هوو یار	ره هه بهر داود زامین دار
۴۱- هه ی ک گیان	هه ی گ گیان
۴۲- های بله شیته گیان بله شیته	خاک زهرده گل زاتش هامیته <sup>۳</sup>
۴۳- ساحل نه ی ساحل ساحلی ده که م	عالم ته مامی قوربانت ده که م
۴۴- هه ی نیم نام یار	هه ی ره نگینم یار
۴۵- چالته ن چالانه چالانه	شاشا مهمانه چالانه
۴۶- په نجه ره ژانه یار زبار	جه م بال وه شانانه شار زبار
۴۷- عه لی هوو هوو هوو	مه ولام هوو حه ق حه ق
۴۸- واله ویتانه واله ویتانه	عشقی حه ق وه سه ر شیته و ویتانه <sup>۴</sup>

۱- دو نوع می باشد

۲- البته مقامهای دیگری چون: شانه جونبانه، زنگی شتر، خاس بژنه و چمری نیز آمده که آن را جزء مقامهای تنبور دانسته اند. همچنین به ذکر مقامی دیگر به نام تیموری پرداخته شده که اغلب در جمخانه ها اجرا می گردد. این مقام بر روی کوک ترکی و با حال وهوای خاص حاکم بر آن که شیوه فرهنگ ترکی را عنوان می دارد نواخته می شود. اما با توجه به وجه تسمیه وانتساب آن به شاه تیمور در قرن سیزدهم، می توان گفت که احتمالاً این مقام متعلق به عصر دوم پردیور بوده که شاه تیمور آن را احیاء کرده است. در هر صورت این مقام متعلق به دوره ذاتی در یارسان می باشد که هم اکنون توسط یارسانیان اجرا می گردد. همچنین به مقامی دیگر به نام قلندری اشاره شده است که منسوب به قلندر از یاران قوشچی اوغلی می باشد. این مقام را بر روی کوک ترکی با شیوه ای حزین اجرا می کنند. در لرستان مقام دیگری توسط تنبور اجرا می گردد به نام هانای مدبگ یا آی محمدبگ که آقای حمید ایزدپناه محمدبگ منظور مقام را سیدمحمدنوربخش می داند که البته دور نمی نماید، اما به اعتقاد نگارنده محمدبگ پدر خان آتش منظور اجرای این مقام می باشد. پووه موری، گل وه خاک، غریبی مقامهای دیگری می باشد که در لرستان توسط تنبور اجرا می گردد.

۳- کاکه بی های عراق این ذکر را به این شکل می خوانند: نه ی بله شیته ناوسه شیته خاک زهرده گل زات هامیته

۴- بر روی همین گام (ده یار ده یار هاهاها ده یار) ره نگینم یار هاهاها ده یار) نیز آمده و به دو روایت صحنه و گوران اجرا می شود.

## یارسان

- ۴۹- خوجای غولآمان گیان  
 ۵۰- عهد یاراننهن حهق و حهق  
 ۵۱- سولتان سهرجهم هوو هوو  
 ۵۲- فانی فانی مهن یا مهولا  
 ۵۳- فانی فانی فانی مهن داود گیان  
 ۵۴- دونیا فانی مهن داود گیان  
 ۵۵- ههه داود  
 ۵۶- ههه داود حهق گیان داود  
 ۵۷- هانای فریادرس داود  
 ۵۸- یارسان دهور دهوری یاره  
 ۵۹- های دهرویش نیمانم دهرویش  
 ۶۰- حهق حهق و هوو هوو ههه ناقای جافم  
 ۶۱- لامی ههه لامی سهر وهشن لامی  
 ۶۲- حهقن حهقن های حهقن  
 ۶۳- نامان سهد نامان عهلی وهو نامان تو  
 ۶۴- موشکل گوشایی یا عهلی  
 ۶۵- سولتان خوش هانی (گیان گیان) نویر وه پاته وه  
 ۶۶- تالله سوارهن کاوهم نهه وه نه هوو  
 ۶۷- عالی گورز ویش ها وه دهسه وه  
 ۶۸- جهشن وزه ماوه ننی یارانه  
 ۶۹- حهق دین حهق دین حهق دینه  
 ۷۰- ههه دیده کانی ره ژیان دالاهو  
 ۷۱- داود ژه کویره ی کهوسهر وهردهن تاو  
 ۷۲- یار دیده کانی بیان نهه یاری  
 ۷۳- تهله سوارهن یا عهلی  
 ۷۴- ده یار ده یار هاهاها ده یار  
 ۷۵- نامان سهد نامان شای که ره مداران  
 ۷۶- زهوق زه ماوهن سولتانه  
 ۷۷- سولتان دینه یا عهلی یا عهلی  
 ۷۸- ههه دیده کانی یار دیده کانی  
 ۷۹- یار دیده کانی بنیامین سازه
- یار داود نامان گیان  
 ره حهت واراننهن حهق و حهق  
 زاتش وه جهم هوو هوو  
 فانی بتالنه یار داود  
 هه حهق باقی یهه نی داود گیان  
 هه حهق باقی مهن داود گیان  
 گیان داود  
 دین داود نیمان داود  
 وه بوچی کهسان کهس داود  
 یارسان مه ولام سواره  
 نهز وه فیلیات بام پانهر وه پیش  
 قورنه ی سهر تافان یار بی گه زافم  
 شای خاوه نندکار پیرش بنیامی  
 مه ولام حهقن شام حهقن  
 یه دهس منه عهلی وه نهو دامانی تو  
 ره همنای راهی یا عهلی  
 دهوای دهرده کم (گیان گیان) ها وه لانه وه  
 باقی پهس یاران گیان گیان نهه وه نه هوو  
 مه یاوو وه دای فره ی کهسه وه  
 یار تی سه یید موحه ممد نامانه  
 سولتان سهرجهم نشینه  
 وه سته نش وه نه شاهو و بالامو  
 خوجای بنیامین هه ویشن نافتاو  
 به یو یار داود نیشانش باری  
 سهر دار یاره ن یا عهلی  
 حهقن خاوه نندکار هاهاها ده یار  
 که ره م خهیری که ره وه حال یاران  
 بال وه شان جهم میردانه  
 پیر بنیامینه یا عهلی یا عهلی  
 پیرو پادشاه خهیر بیانی  
 پیرو موسی سیم و داود ناوازه

## یارسان

- ۸۰- لاوه لاوه مهن نازیزم لاوه  
 ۸۱- شای روشندلان مهولای عادلان  
 ۸۲- سهردانه رای حهق تهیموور  
 ۸۳- هه‌ی وه یار هه‌ی وه یساره کهم  
 ۸۴- وه قوروانت بام شای ههورامانی  
 ۸۵- عه‌لی عه‌لی هوو مه‌ولام عه‌لی هوو  
 ۸۶- نامان یار داود ده‌خیلم یار  
 ۸۷- ته‌بلی یار داود ژه‌نیایه  
 ۸۸- هه‌ی ده‌باو ده‌باو عازیزم ده‌باو  
 ۸۹- عه‌لی عه‌لی عه‌لی عه‌لی  
 ۹۰- هه‌ی دیده‌کانی ده‌ور گیلو باقی  
 ۹۱- یار دیده‌کانی شامه‌یو شامه‌یو  
 ۹۲- یار دیده‌کانی وه‌شی وه‌شن وه‌ش  
 ۹۳- یار دیده‌کانی چ وه‌شن یار مه‌یوگیان  
 ۹۴- جه‌م نیان دوسان نه‌و یانه  
 ۹۵- یاران مز‌کانی حه‌یده‌ره‌ن مه‌یو  
 ۹۶- یاسولتان نامان ناگرم دای  
 ۹۷- هه‌ی یاری یاری نیمانم یاری  
 ۹۸- گیان سه‌یید موحه‌مه‌د به‌ر نه‌و دیوانی  
 ۹۹- هه‌ی دیده‌کانی سه‌یید موحه‌مه‌د یاره‌ن  
 ۱۰۰- یا‌شا نییراهیم شای بسوزه سوار  
 ۱۰۱- گیان خواجه‌ی غولمان هاها کاوهم  
 ۱۰۲- یازات حوسه‌ین ساقی چلان  
 ۱۰۳- عه‌لی گیان عه‌لی گیان  
 ۱۰۴- دو‌س بسژن بسژن به‌رزهملی  
 ۱۰۵- یاران مز‌گانی شامه‌یو زه‌نگان
- چه‌ی زاریت می‌ردان گرد تاویاوه  
 مه‌ولای عادلان شای روشندلان  
 دین ته‌یموور نیمان ته‌یموور  
 یاری میهره‌بان که‌ره‌مداره کهم  
 خودای حه‌قیقه‌ت دینو نیمانی  
 ده‌سم وه‌دامان پیر بنیامین بوو  
 تامه‌یلت نه‌بو بار نمان بار  
 ریشه‌ی شه‌کاکان که‌نیایه  
 خه‌بلی خواهش هاتی پات وه بانی چاو  
 مه‌ولام عه‌لی عه‌لی عه‌لی  
 جه‌می مه‌ستانه‌ن بنیامین ساقی  
 پالاش وه دیدم با به‌یو با به‌یو  
 به‌شکه‌ر بنیامین به‌ش مه‌که‌رو به‌ش  
 مزگان مز‌گانه‌ن خاوه‌ندکار مه‌یوگیان  
 حه‌ق شه‌م و می‌ردان په‌روانه  
 ناوازی فه‌تاح فه‌تح که‌ره‌ن مه‌یو  
 ده‌یشتی ههورامان وه وه‌رم دای  
 نه‌ز وه فیدات بام باش که‌مانداری  
 کیان نازش ره‌وا هه‌ن په‌ی یارسانی  
 سه‌یید موحه‌مه‌د سه‌ره‌ی هه‌فت خاندانه‌ن  
 نومیدواریم وه یاری یسادگار  
 هه‌ی یار داود نامان ها‌نه‌و به‌لی  
 جاگه‌ی نیلتجا خیش و بیگانه  
 عه‌لی گنیانی گنیانان  
 جه‌می پاسانه‌ی یار نه‌دلی  
 وه‌ر مه‌ده‌ی چادر په‌ری یه‌که‌ره‌نگان

۱- این ذکر به این شکل نیز آمده:

یار هانای یسار داود ده‌خیلو یار تا مه‌یلی حه‌ق نه‌و بار نموبسار

۲- بر روی همین گام ذکر دیگری عنوان می‌گردد که به این شکل می‌باشد:

هه‌ی ته‌یموور ته‌یموور نیمانم ته‌یموور نه‌ز وه فیدات بام نییراهیم سوور

## یارسان

- ۱۰۶- یار دیده کانی حقیقت دینه  
 ۱۰۷- سولتان مهردان یا علی یا علی  
 ۱۰۸- نارو زه ماوون مه کوریو چهی نرک نوبه  
 ۱۰۹- زات یار داود حازره وه جهم  
 ۱۱۰- تهیموور یسار رهنگینه  
 ۱۱۱- شاهو شندروی جای رهم میردان  
 ۱۱۲- یسار علی مهولا علیه  
 ۱۱۳- بال وه شان کن سولتان ناما  
 ۱۱۴- عالی قهله ندر شهید راگی یار  
 ۱۱۵- علی علیه من (حق) علی زهروورن (حق)  
 ۱۱۶- شادی هه ی شادی یارسان موباره ک شهب  
 عیدی یارانن یارسان موباره ک شهب موباره ک شهب  
 ۱۱۷- علی هوو حیدر مه دده مهولام هوو هوو  
 ۱۱۸- هه گیان هه گیان هه دیده گیانه  
 ۱۱۹- شای دین یسحاق رهنگین یسحاق  
 ۱۲۰- علی علیه من یا مهولا یا علی که ی بو یا علی  
 ۱۲۱- هوو یا شای مرعب کش حق دهر زه خه پیر کن  
 ۱۲۲- هه یاران مزگانی علی ناما پیشخانه  
 دینم دینه شام خوه شینه شاد بای شادم که رده نی  
 ۱۲۳- زه مزه مه ی زینت باوهرین وه ویر یاران شوکر مهولامان هات  
 بژه نیم وه عشق زات شیخ نه میر یاران شوکر مهولامان هات<sup>۲</sup>  
 ۱۲۴- جهم چلانده داود مهس و مهی نوشه ن داود  
 ۱۲۵- یاران وه باتن وهش دهنگی مهیو  
 ۱۲۶- تهبلی جاودی یا حق یسحاق چهی مهر زه نیاوه یا حق یسحاق  
 ریشه ی شه کاکان یا حق یسحاق چهی بهر که نیاود یا حق یسحاق

۱- بر روی همین گام ذکر دیگری به این شکل عنوان می گردد:

یار دیده کانی بنیامین پیره پیرموسوی وزیر داود دهستگیر

۲- بر روی همین گام این ذکر نیز اجرا می شود:

یار دیده کانی شاه مهیو شاه مهیو  
 پالاش وه دیدم با به یو با به یو

۳- این ذکر به این شکل نیز آمده:

زه مزه مه ی زینت تهرز پاوه مور یاران شوکر مهولامان هات  
 بژه نان وه عشق نیراهیمی سوور یاران شوکر مهولامان هات

## یارسان

۱۲۷ - چلانه مهس حهق چلانه مهس حهقشان وه دهس چلانه مهس

ههر چل بیهن پیوهس چلانه مهس

۱۲۸ - سولتان مهردان یا عهلی حهق یا عهلی هوو یا عهلی

شهفای کول دهردان یا عهلی حهق یا عهلی هوو یا عهلی

نامان و دهخیل سهوز پوش گیان

۱۲۹ - وهقوربات بام شا یادگیری

نامان و دهخیل سهوز پوش گیان

مهزور و مهقسوود خاوهندکاری

سن سن سا داود

۱۳۰ - آقا یا داود

رحم ایلهسن یارسانه من سنه قربان سلطانه

۱۳۱ - حهق سولتانه کیان سولتانه

۱۳۲ - هه ی یاران شوکر مهولامان حهقه

۱۳۳ - تهیموور گیان سدای کهلامت نییه

۱۳۴ - پیرم حهق دهوور پیرم حهق دهوور پیرم حهق

تبرستان  
www.tabarestan.info

۱- این چند ذکر نیز در بعضی از موارد آمده است که بعید می نماید جزئی از ذکرهای مشخص با سندیت کلامی باشد.

شای تهنیا تاکی عهلی گیان  
بی شک بی گومان خودایه بوم وه قوروانی زانی  
مهولامان وهی دهم صاحب زوهووره  
هم عهلی نویره هم شههنشایه  
نیسمت نهعزدم نهو زانت موتلهقه  
دین و دونیامین یا عهلی یا عهلی

سولتان سهاکی عهلی گیان  
عهلی نویره وه دونیایه بوم وه قوروانی زانی  
هوو حهق و سولتان وه پهردهی نووره  
حوبی مهولایه حوبی مهولایه  
خوهت حهق زانت حهق مهقامت حهقه  
خواجهی بنیامین یا عهلی یا عهلی



### يارسان دواى پرديوهر:

ههروههها كه پيشتر باسمان كرد، دواى سهردهمى يه كه مى پرديوهر، دهورهى زاتى شائيراهيم له بهغداد و بابا يادگار له دالاهوو و هيندوستان له گهڙ يارانتيكى وهك قوشچى ئوغللو، بو ماوهيهك له عه ره بستانه وه تا هيندوستان، ريبهرى كۆمه لگاي يارسانيان كړدوو. هاوكات له گهڙ سه ره له داني شاوهديس قولى و ده ستپتيكى سهردهمى دووه مى پرديوهر، كومه لگاي يارسان تا راده يه كى زور گه شه ده كات و ژماره ي يارسانه كان فراوان ده بيت. هوكاره سه ره كيه كاني نه م گه شه كردن و فراوان بوونى په يره واني يارسان ده توانين له م خالانه دا بدؤزينه وه:

يه كه م نه و به كه دواى سه ره له داني شاوهديس قولى كۆمه لگاي يارساني سيمايه كى نوئ شوږشگيرانه ده گريته خوى و له چوارچيوه ي بزاقتيكي فيكرى گوشه گير ده ترازيت و له چالاكويه سياسيه كاندا به شدار ده بيت كه هه ره نه مه ش ده بيتته هوى جووله و جوشى نه دمانى كۆمه لگاكه هه ره له م سهردهمه ده، چا له ده كه وتنى زاتى شاوهديس قولى، سه ره له داني "زات ميوان" ه كانيش له ناوچه جيا جيا كاندا روو ده دات كه هه ره كام له م زات ميوانانه له شويى ده كه وتنى خوياندا ده بنه هوى راكيشان و وه رگرتنى لايه نگران و په يره واني ريبازه كاني تر و به نه دمان كردنيان له كۆمه لگاي يارساندا.

له وانه ده توانين نامازه به بنه ماله كاني شاهه ياسى و بنه ماله ي ناتش به گى بكه ين كه له م بواره دا چملاكي ته ووايان نواندوو.

سيه هم به هوى سه ركوتكردنى ريبازه كاني تر له لايه ن حكوممه ت و تيکشاني نه و ريبازانه، كۆمه لگاي يارسان توانيو به تى په يره واني نه و ريبازانه رابكيشيت و نه وانيش بو ده ربازكردنى خويان له مه ترسى كوشتن و به ند كردنيان لايه ن حكومه ته وه، په نايان بو يارسان هيناوه و كۆمه لگاي يارسانيش به باوه شى كراوه و درياني گرتوه. به گشتى ده توانين گه شه كردن و به رفراوان بوونى كۆمه لگاي يارساني دواى پرديوهر، به سه ره دوو قوناغى زمانى دا دابه ش بكه ين.

يه كه م له ده ستپتيكى سهردهمى دووه مى پرديوهر، كه له سه ره دتاي سه ده ي نۆه مه وه ده سپنده كات و تا سه ره تا كاني سه ده ي يانزده مه مى كۆچى ده خايه نيت.

چالاكويه نايينى \_ سياسيه كاني شاوهديس قولى له هه ورامان و لوږستان، باباحه يدەر له ناوچه ي كه لهور، زونور قه له نده ره له لوږستان، خان نه جمه دى كه ركوكى له كوردستاني ئيراق، شاهه ياس له باكوورى كوردستاني ئيراق، مه جمه مد به گ و خان ناتش له هه ورامان، توركستان و لوږستان، له م قوناغه دا روو ده دات و كاريگه رى زورى له سه ره كۆمه لگاي يارى و گه شه كردن و به هيز بوونى ده بيت.

قوناغى دووه هم له سه ده ي يانزده مه مى كۆچيه وه ده ست پنده كات. له سه ده ي يازده هم به ره و نه ولايه كه له م قوناغه زه مانيه ني مه شاهيدى گه شه سه ندن و گه شاوهدى باش و تاييه تى يايينى يارساني له ناستى كۆمه لگايين، وه كوو سه ره له داني سه يدفه رزى قه زوينى له گهڙ هاوږى يانى له ناوچه ي كه لهور نشينى سانه، سه ره له داني سه يد ميرحه مزه له نه وه كاني جيگرانى عالى قه له نده ره له عوسمان وه ندو جه لال وه ندى كرماشان، سه يد يه عقروب و

## يارسان

دهرويتش زولفه قار له هورامان "گوزان"، خليفه نزهه گهرمياني له كهركوك، سه ره لډاني سديد براكه له هورامان "گوزان" و وجودي كه سايه تي شا ته ميور و هاوري ياني، شيخ نزهه علي جه ناب و شا فه تحوللا گوزان... له ناوچه كاني كرماشان و لوړستان.

جا ئيستا له بهر بهر بلوايي ياييني يارساني له ناوچه ي ژييني مروقي هه له باكووري خوزستان هتا ناوچه كاني باكووري توركستان و به پتي فرماني روون و ناشكراي سه رنه نجام كه كه ساني نايارساني چه سپين راويان ناو لي نراوه دهبي به يه كي له سادات له بنه ماله ي ميري سه رسپورده بين، نهوه به دي ده كا كه شا هه ياس و خان ناتهش كه له راکيشاني ته ريقه تگه ليك وه كوو موشه عشه عيه، نوربه خشيه، سه فه ويه و حيدره ريه .... هه وليان داوه له نهوه كاني حه زه تي مير بزاني، له بهر نهوه كه نه مانه قهت نه يان ده ترواني به پيچوانه ي بهرنامه كاني په رديوهری كه ناگای لي بووه كاريك بكن. به تاييهت نهوه كه قوشچي نوغليش ده فرموي :

حزرت ميرين مويچه سي پای تخت دور / اونا ويرديلر شام و عراق و تركستان و يارنلر

كه ته واوي عيراق و توركستان و شام يان خستووته ژير ده سه لاتي مير كه هه رواشه. چونكو سه رسپورده كاني بنه ماله ي ناتهش به گي له باكووري خوزستان هتا ناوچه كاني باكووري توركستان و هه روه ها راکيشاني خاكسار و عه لويه كاني هيند به ده ستی شاهه ياس و هه بووني نهوه كاني مير له عيراق كه زوزترين حه شيمه تي له خووه گرتووه راستي و درووستي فرموده ي قوشچي نوغلي پشت راست ده كات. هه روه ها ده كرى ناماژه بو كومه ليك له زهنگه نه كان له ناوچه ي كهركوك به ناوي نه حمه د كوري بكنه كه همه ديسان دينه سه ر ناييني ياري و له زه ي بنه ماله ي ميري جيگير ده بن و يا توركه كاني كهركوك كه له بنه ماله ي شا هه ياسي و باباحه يده ري و ميري جي ده گرن. هه روه ها عمره ب گه ليك له خانه قين، كهركوك، مووسل و سپيده ي هه ولير كه دينه ري زي ناييني ياري و له بنه ماله كاني باباحه يده ري و شاهه ياس سه رسپورده ده بن. به گشتي نه م رووداوانه بوو ته هو ي نهوه كه تا به هه له زوربه ي ساداتي ميري، حه زه تي مير وه كوو سه ر نالقه ي حه فته وانه بناسن.

به لام لي رده ا خالتيكي گرنگ ده كه ويته به رباس كه نه گه ر نيتمه خان ناتهش - به پتي به لگه كاني به رده ست له نهوه كاني پير قه نبه ري شاهويي بزاني و همه ديسان له گوزر به لگه و كه لامه كان پيرقه نبه ر پيري بنه ماله ي شاهه ياسي، كه وا بوو ده بي يه كي له م دوانه موسته فايي بن. كه له سه ر به لگه كاني به رده ست نهوه روون ببووه كه پيرده سته وهر له نهوه كاني ميره و شاهه ياسيش له سولاله ي موسته فا چونكه نه گه ر غه يري نهوه بيت، ره وتسي كرده وي خان ناتهش له راکيشاني چه سپين راوه كاني مه شه عشه عي و نوربه خشه دزي فرمانه كان و نو سراوه كاني سه ريحي سه رنه نجام ده بي، چونكو خان ناتهش مندالي محمه د به يگ و نه ویش كوري شاوه يسقولي و نه ویش كوري پيرقه نبه ري شاهويي پيري بنه ماله ي شاهه ياسه كه نيزني نهوه ي نه بووه بو راکيشاني چه سپين راوه كان هه ول بدات.

له و به لگه گه له سه وه ناماژه ده كا كه شاهه ياس و نهوه كاني وه كوو بنه ماله ي شاميوان جو زي سه ري چه سپين راوه كان يان به نيا بهت بو پيرده سته وهر و نهوه كاني ده شكاند و ده يشكي تنن. واته ساداتي شاهه ياسي و

## يارسان

موريدانى به كۆ موريدى بنه مالئى دهسته وهرين، لهم بابته نهوه مان دهست دهكهوى كه پيرقه نېسر له نهولادى  
حهزرتى مير بووه نه نهوى كه شاهه ياس له نهوه كانى مير بزائين.

بهلگه يهك كه شم بابته روون دهكا هى زه مانى ئاكا عه بباس "شاهه ياسى ميوان" كورپى ئاغا عه ممدى بورپرهنده  
كورده زاي شاهه ياسه، كه له دهروبه رى سالى ۱۸۰ك.ق نووسراوه و مؤزى نهوى له سه ره. ( اسناد و تصاوير  
سند شماره ۲) لهم بهلگه هاتوه كه بنه مالئى شاهه ياسى ده بى وه كوو جاران شهركيان به جى بيئتن و جؤزى  
چه سپنراوه كان بو بنه مالئى دهسته وهرى بشكيتن.

كه شم نهر كه گرنگه "واته شكاندنى جؤز بو ساداتى دهسته وهرى" دووباره له سالى ۱۲۹۳ك.م به دهستى  
سعيد ئيسماعيل جان واته تهخت نشيني بنه مالئى شاهه ياسى به هؤزى مردنى سيد مه جمود خان له ساداتى  
دهسته وهرى ديسان به رقه رار ده كرته وه. (اسناد و تصاوير سند شماره ۳)

كه وابوو به پيى بهلگه كانى به رده ست و گوته و ئيقارارى روونى تهخت نشينانى كات كه پشت راستى دهكه نه وه  
روونه كه ساداتى دهسته وهرى له نهوه كانى ميرن و ساداتى شاهه ياسى له نهوه كانى موسته فا. نهوش نهوه مان بو  
مكين دهكا كه ساداتى ناتش به گى له نهوه كانى مير بزائين چونكوو له گؤر گوتاره كانى يارسانى و نووسراوه  
سه ريحى ته زكه ردى نه علا و ههروه ها شه رحى شه جهره يهك كه وا لاي ساداتى ناتش به گى لورستانه و هاتوه كه  
خؤيان له نهوه كانى سيد قه نېسر شاهؤيى ده زانن نه وه ده رده كه وى و نه وه ته نيد دهكات كه هاوپه يمانى و رابه رى  
عه له ويانى باكوورى كوردستان و پيرى له سه ر سه فه ويان به دهستى شاهه يسقولى كه دواتریش له لايهن كوره كى  
عه ممد به يگ دريژدهى ده بى و ههروه ها راکيشانى مشه عشه عيه كان و نووربه خشيه كان... به دهستى خان ناتش  
هه موويان به پيى كه لام و گوتارى سه رته نجام و فرمانه كانى په رديوهر بووه، له بهر نه ودى كه پيرقه نېسر شاهؤيى  
له سولالهى ههزرتى مير بووه.

به هه ر شيوه نه گه ر سه رى يارسانيانى پاش په رديوهر بكه ين سه رته ده بى له سه ر ژيانى قوشچى ئوغلى وه كوو  
يه كى له گه وره كانى يارسانى له ئاخره كانى سه رده مى هه وه لى په رديوهر بدوين:

۱- قوشچى ئوغلى: يه كى كه له گه وره پياوانى يارسان كه له كؤتابى ده وره يه كه مى سه رده مى پرديوهر،  
هاوكات له گه ل جى گپرى "شائيراهيم" دا سه رى هه لداوه و "مه زه رى" پير بنيامين بووه. له و كه سايه تيبه ناينيه  
"ديوان" يك به يادگار ماوه ته وه كه شروقه مى "سه رته نجام" به زمانى توركييه. ژياننامه ي نه وه كه سايه تيبه به م  
جؤره يه: هه زرتى سولتان سه هاك به پير بنيامين ده فه رموى: تو له سه رده مى "شائيراهيم" دا به ناو و  
مه زه رى كى تره وه ده رده كه وى. پير بنيامين له سه رده مى شائيراهيم دا له جه سته يه كى كه ر و لال به ناوى  
"بايرك" كورپى ياقووب ناسراو به قوشچى ئوغلى ده رده كه وى. ياقووب له ده ربارى سولتان سه ليم بازبان بووه.  
پؤژى له رؤژان بازه كه ي بو رايئنان و فيتر كردنى نچيرقانى ده باته نچيرگا، كسووپر "شاباز" يك ده رده كه وى و  
بازه كه ده گرى و له توويه تى ده كا. ياقووب به دلئكى پر په ژاره وه ديته وه و رووداوه كه بو سولتان سه ليم

۱- بازمان: بازوان. ههروه ها باز جؤزى كه له هه لؤ.

ده گيرپتتهوه. سولتان سليم هر شهی كوشتنی لی ده كا و پیتی ده لئی: نه گهر بازه كه نه هینیتتهوه ده تكوژم. یاقوب بز ماوهیهك مولمت وهرده گری كه بازه كه بهینیتتهوه. هر لهو ماوهیه دا به یاقوب ده گوتری كه سیک به ناوی شایبراهیم له به غداد نیشته جییه كه خاوهن كرامته و ناگاداری گشت نهینیه كانه و درماني هموو درده كانی لایه. یاقوب دواي بیستنی هم زانیاریانه، بهرو به غداد ریده كه وئ و تا ده گاته بهر مائی شایبراهیم، دره گوانی مال، بازه كهی ده داتهوه. یاقوب به دلئیكي پر نومیتدهوه ده گه ریتتهوه، به لام وه بیری ده كه وئ كه هیشتا چاری به شایبراهیم نه كه وتوهه. بویه ده گه ریتتهوه و به دره گوانه كه ده لئی: تۆ له كویوه ده تزانی من له دووی بازه كم هاتووم؟ دره گوانه كه له ولام دا نه لئی: حوتهیهك پیش نه وهی تۆ بیت، شایبراهیم فرموی بازه كه ناماده بكن، یاقوب دیت. یاقوب ده چیتتهوه بۆ مالهوه، بازه كه ده داتهوه به سولتان سليم و له گه ل ژن و منداله كهی روده كاته به غداد و ده گاته خزمهت شایبراهیم به لام له كاتی چرونی دا، له نیوهی ریگه دا "بایراك" ی كهر و لال به جی ده هیلن. كاتی كه ده گه نه خزمهت شایبراهیم، كه ناگاداری گشت نهینیه كانه بووه، ده فرموی: هموو تامانج و نارزهووی نیمه "بایراك" ه، بگه ریتوه و بیینه تا شیفا بدریت و چاك بییتتهوه<sup>۱</sup>. ناوی هندیك له یارانی قوشچی نۆغلی كه هر هموشیان "كه لام" یان لیماره تتهوه بریتین له:

۱- قول نۆغلی ۲- شاسوار نۆغلی ۳- قول وهلی ۴- قه لندر ۵- ناغان نۆغلی ۶- مه محمود نۆغلی ۷- مه زید نۆغلی ۸- نامه ۹- یونس ۱۰- تورابی ۱۱- بوداغ ۱۲- شیخی جان ۱۳- فه تی ۱۴- خسته عالی ۱۵- گۆندوز ۱۶- قولى ۱۷- قه نبر ۱۸- نه میر ۱۹- یادگار ۲۰- قاسم ۲۱- نه ولی بابا ۲۲- حه سن "عاشق حه سن" ۲۳- نه حمده. هر وه ها دواي نهو كه سایه تییه و یاره كانی، كه سایه تی گه لیک له بواری شیکرته وه و شرۆقه كردنی سه رنه نجام، له ناوچه كانی توركستان هه لكه وتوون كه بریتین له: قه دیمی، شه ریف نۆغلی، ره زا، شاعه باس، مسكین حاجی، موجبی، موارد، غولام، قول نه یوت، عینه دین نۆغلی، قه دم یار، مسكین نۆغلی، شیخ عه لی نۆغلی، نه قی، نه سیر هممه دانی و نه علانه دین.

۲- شاهه یسقولی: كوری پیرقه نبر شاهویی كه به ناوی قرمزی به ناویانگه و له ناوچهی شاهۆ دیهاتی درزیان<sup>۲</sup> له دایك ده بی. پیرقه نبر، كاكه عه رب، كاكه ره جان، كاكه پیره و خاتوون زه ربانو له هاورییانی وی بوون كه شه رحی حالی جه نایبان له به شی "ساداتی به رزه نج و شه رحی نه حوالیان" هاوردوومانه.

۳- سهید نه كابر خامۆش: كوری شیخ عه لی ناسراو به "خامۆش" كه له ناوایی شیخان له بیدایهی سه دهی نوهم كوچی له دایك بووه و یه كیتك له بنه ماله كانی یارسان واته بنه مالهی "نه بوو وه فای" به ناوی نه وه وه، به

۱- له سه رده می سولتان سه هاكدا شهش نه فر له حوت یاره كهی (قه رله تاس) به ناوه كانی شامراد، شاکه ردم، عیسی، شانزه ر، شه هابه دین و پیره دلاوه ده گه نه خزمهت سولتان سه هاك. سولتان سه هاك پنیان ده فرموی ده بی به ریی (چاوكره وه) ی دا برون تا (یار)ی حه رقیان بدۆزنه وه و بی نه وهی مولتهی (سه رسپورده) بیان بداتن، ده بیان گه ریتتهوه تا یاری حه رقیان كه قوشچی نۆغلی (قولى) یه، بدۆزنه وه. نه وانیش به ره و ناوچهی نازدربایجان ریده كه ون و دواي دۆزینه وهی ناویشانی یاری حه رقیان لهو ناوچهیه نیشته جی ده بن تا قوشچی نۆغلی له دایك بی و دواي له دایك بیونی نهو، دۆسایه تییه كی زۆر گهرم و پرتین له نیتواننده پیکدیت. دواي نه وهی قوشچی نۆغلی له گه ل باوكیدا ده گاته خزمهت شایبراهیم شیفا په داده كا و چاكده بیته وه و زمانی به كوردی ده كرتتهوه. دواي نه وه شایبراهیم ده فرموی بگه ریتوه بۆ نازدربایجان و له گه ل یارانی تردا (یارانی قولتاس) دا وهرده. كه نه م گه رانه وه له سه رده می (شاهه یسقولی) دا ریده كه وئ.

۲- درزیان له دا بهش برونی ناوچهیی نیستا له ته نیشته شارۆچكهی كانی دینار سه ر به ناوچهی مه ریان هه لكه وتروه.

## يارسان

بنه مالهي "خاموشي" ناوبانگيان دهر کردوه. لهم که سایه تيبه گوره يه که مهله "کهلام" نیک ماوه ته وه که به کهلامی دهره ی سید خاموش دهناسریت<sup>۱</sup>. به پیتی دهقی "نامه ی سر نه نجام" هم بنه ماله ده بی "سر سپورده" ی بنه مالهي "شانیراهیم" بن.

۴- نیل به گی جاف: هم گوره پیاوه له سالی "۸۹۸" می کچی دا له شاره زور له دایکبووه و دیوانی کی شیعری لی به جیماوه که ناوه پرۆکه کی پیشبینی رووداوه کانی داهاتوه.

۵- نه حمده دی کوری میره بهگ: ناسراوه به "پیر نه حمده دی کهرکوکي" و "خان نه حمده". له نیوه کانی یه که می سده دی نوه می کچی دا له باکووری کوردستانی نیراق ژیاوه و نیستا گوره که می له بازاری شاری کهرکوک، شوینی زیاره تی خاوه دن لانی نه و ناوچه یه. ناوی هندی که له یارانی نه و که سایه تیبه به م جوره یه: نه عزم، مهزیت موراد، غول توغلی و ....

هم زاته پیرۆزه دهره یه کی "زاتی" له کهرکوکدا "شامیوان" بووه. خان نه حمده له بنه مالهي شانیراهیمه و به سی پشت ده گهریته وه سهر نه و زاته.

شا نیراهیم ← قهله ندهر بهگ ← قانون بهگ ← میره بهگ ← خان نه حمده<sup>۲</sup>.

۶- بابا حمدهر شامیوان و "مهزه ری" پیر رۆسته م سهر حهلقه ی "حه فتا و دوو پیر" بووه. بابا حمدهر له سهره تا کانی نیوه دی دووه می سده دی دهه می کچی دا چالاکي نایینی نواندوه. شهوه ده زانریت سه باره ت به بنه مالهي ساداتی بابا حمدهری، که له بهر دی "سید میر نه حمده" ن. شهوه ش ناشکرایه که سولتان سه هاگ به لیتی نه وه ی به "پیر رۆسته م" دابوو که له دهره یه کدا "دردده که ویتته وه" و له وه دهره یه دا به ناوی سید "بابا" ناوبانگ دهرده کا<sup>۳</sup>. به پیتی "نامه ی سر نه نجام" ساداتی بنه مالهي بابا حمدهر ده بی سهر سپورده ی ساداتی بنه مالهي سید مسته فا بن. له م باره وه بابا حمدهر فهرموویه تی:

۱- شهزه ری بنه مالهي (نه بوو لوه فای) و لق و بزکاتی: سید نه بوو وده فا، سید عمود، سید شیخ عه لی، (سید ردها، سید خه لیل، سید نه کابر). (سید نه کابر، سید مه عریفه ت، سید عه لی، سید نه میر، سید که س عه لی سید نه میر، سید یاقوب، سید یاقوب، سید عه زیز، سید که س عه لی، سید مه نسور، سید حمدهر (براکه) سید نه یاز، سید رۆسته م، سید نوره دین، سید سه یفه دین، سید نه سره دین...)

(سید نه کابر، سید باعیزه ت، سید میر عه تار، سید نه نیبا، سید نه ولیا، سید نه مر نه لالا، سید فه رزی، سید جوزی، سید موچه د تاجر، سید مر ته لب، سید سه یف نه لالا، سید عیزه ت نه لالا، سید مه حمود، سید ته ه ماسب، سید نه یاز...)

سید ردها که شه ش کوری بووه به نارده کانی: بابو عه لی، نه یوه ز، یاقوب، بابو خۆشه، بابو محمده، نه حمده خاتون. که هم خاتونه کورتی کی بووه به ناوی زولتور قهله ندهر.

سید خه لیل به هزی نه وه که دوا ی وده فاتی بارکی، سید نه کابر جیتی کرته وه، تزرا و له نایینی یاری دهر جوو و له ساو ختلی ره وه ندی (جهرور) دا نیشته جی بوو.

۲- ناوی بهر ده کانی شانیراهیم به م شیهن:

میره بهگ = نه حمده، خویری، خوربی جان، شاعه لی میرزا، حمزه بهگ، حمدهر بهگ، عه لی بهگ

قانون بهگ = یاریجان، سید عه لی، قهله ندهر بهگ، سید خه یال، سید قه تال، خاتون زهری. به رده ایه تیکی تر: سید سورخه بهگ، سید مژه مه ده، خاتون عومره. هه ردها چراغ به یگ که منالی نه بووه.

دواتر له م بنه مالهي ده که سانیگ به جیلوه ی زاتیبه وه دهر که وتورن یورنه ته روونا کیده ری ریگی موریده کان له واته:

سید ردها به کی گوره، سید جه عفه ری هوکانی، سید ششالی گوراجوب، سید نه فزله خان، سید ردها به کی دوه م و سید نیساعیل.

۳- بنه ماله کانی حه قیقه ت.

## يارسان

دهستگيرئ شەرتمەن، بيبەن وه ستوینم

ها یاوام وه کام ئەز چه ههفتهوان<sup>۱</sup>

سهید خوسرووهن شەرتو موینم

نشاتم یاوا چه ههفت خانەدان

به پیتی ئەو زانیاریانەى به دەستمانهوهیه، سهید خوسروهویش یه کینکه له بهره کانی سهید مستهفا که له سهرده مهیکدا مهزههری ئەو زاتهیش بووه. له م باره وه سهید حیات که بۆ خوئی له سهرده می "زولنور" دا مهزههری سهید "خسره" بووه، دهفرموئ:

زوخوان ئەسرار می خواندم دووعا

ز سسر باگن او دست یسارم شی

مایه ی نسیحت گوتیم ز پیشرو

تا زات جهقش شد وه تاج سسر<sup>۲</sup>

زو ههفته وانم سهید موستهفا

یارم میر ئەحمەد هم ئقرارم شد

ز کوی کفرور شدم سه ید خسرو

نسیحت گوتم سی بابا حهیدەر

هەندیک له لیکۆله ران له سەر ئەم باوه رەن که "پیر رۆسته می سوو" به کینکه له سهیده کانی پیر خزی. به لام ئەم بۆچوونه به پیتی که لامی سه رنه نجام له راستییه وه دووره و نه وه کانی ئەم که سائیه تیه پیرزه تا ده رکه وتنی بابا حهیدەر له کۆتایی حکومەتی سه فوه وه دا، سه رپه رشتی و به رپۆه بردنی کاروباری یارسانانیا ن له ئەستۆدا بووه. ده رکه وتنی بابا حهیدەر و نواندنی کیرامه کانی ده بیته هۆی ئەوه که له و کاتوه ئەو به شه دابرا وه له بنه ماله ی میری، به بنه ماله ی بابا حهیدەر ناوبانگ ده رکه ن.

بابا حهیدەر له کۆتایی پاشایه تی سۆلتان حه سینى سه فوه ی و له کاتی کومه لکوژی سهیده کان، که رکوک به جی دیلیت و روو ده کاته ناوچه باشووریه کانی کوردستان و له ناوچه ی که له وێر نشینی کرماشان، له ناوچه ی کفرناوهری گیلانی غەرب، نیشته جی ده بیته و هەر له و شوینه کوچی دوایی ده کات.

پێویسته ناماژه بکریته که که رکوک یه کیک بوه له شوینه کانی نیشته جی بوونی به ره کانی میر ئەحمەد و هاوکات له گەل کۆچی بابا حهیدەر له و ناوچه، سهیده کانی بنه ماله کانی تریش به مه به ستی دۆزینه وه ی شوینیکی ئەمن و پاراستنی خویان ئەو شاره یان چۆل کرد.

بۆ نمونه ده توانین به کۆچی سهید حه سه ن کوری سهید موحه مەدی به غدادی و رویشتی بۆ ناوچه ی نه نگو رانی ئەفشار "زه نجان" ناماژه بکه یین که دواتر هه مان چیرۆک به کۆچی سهید موراد، له نه وه کانی شائیراهیم و باپیری سهیده کانی شائیراهیمی ناوچه ی سه حنه، دووبات ده بیته وه.

به لام به هۆی داگیرکردنی ئیران له لایه ن ئەفغانیه کانه وه سه ره له نوێ تازار و سه رکوت کردنی عه له ویه کان ده ستی پیکردوو، ئەمه ش بووه هۆی کۆچی دووباره ی نه وه کانی بابا حهیدەر له ناوچه که له وێر نشینه کان و گه رانه ویا ن بۆ زیدی با و باپیرانیا ن واته باکووری کوردستانی ئیراق.

بابا حهیدەر وه جاحی کویر بووه، دوا ی خوئی "بابا ئەسکه نده ری" برازای، کوری بابا دانیال جینگه ی ده گریتسه وه و کاروباری موریده کانی به رپۆه ده با. دوا ی ئەویش ئەم ئەرکه به م شیتوه درپۆه ی پیدرا وه: بابا زه مان، بابا

۱- که لامی ده ره ی بابا حهیدەر، تیکستی ده سنووسی سامه دین ته ورزیا ن.

۲- که لامی ده ره ی زولنور، تیکستی ده سنووسی سهید ئەمره لالا شاه نییراهیمی، سهید نیعانی خاموشی.

## يارسان

شامورادی يه کهم... تاد. که بابا شامورادی دووهم له سالی "۱۳۳۰" ی کۆچی دا له "بانیان" ی تیراقهوه بهره "سهحنه" کۆچ دهکا، سدید قاسمی نهفهلی له کتیبی "دهفتهری رموزی یار" دا بابا علی تورابی و بابا یهدوللا و بابا نهمین به خاوهنی تهکیه ی نهه دهوره له "سهحنه" ناو دهبا. ناوی "یاران" ی بابا حیدر بریتی بوون له: دهرویش سیما، یوسف کرمانج، سدید خوسرهو، بابا نیسماعیل، بابا دانیال و یار تهمر.

۷- زولنور قهلهندهر: کوری سیده نهسمهر و نهوهی سدید رهزای برای سدید نهکابر "خاموش" که له نهوهکانی سدید نهبوو وهفا بووه که له نیوان سدهی دههم کوچی له دایک بووه. نهه زاته مندالی لی بهجینهما و ههر بهم بۆنهوه له سهر داخوازی خۆی یهکیک له کورهزاکانی سدید رهزا به ناوی سدید حیات و سدید هه یاس جینگه ی گرتوه و کاروباری موریدهکان و سهرسپوردهکانی گرتیه نهستۆی خۆی. نهه بنه ماله بهپیتی "سهرنه نجام" دهبی سهرسپوردهی بنه ماله ی شانیبراهیم بن.

۸- خان ناتهشی لورستانی کوری موحه محمد بهگی لورستانی، یهکیکه له کهسایه تیبه به ناو بانگهکانی یارسان که "شامیوان" بووه بنه ماله یهکی به ناوی ناتهش بهگی پیک هیئاوه که تا ههنوک ههش یهکیکه له بنه ماله گهورهکانی کۆمه لگای یارسانه.

موحه محمد بهگ کوری "شاوه یس قولی" یه که له کاتی پهرده گرتنی دا به هاوسه ره که ی، که له وکاته دا دوگیان بوه، دهفه رموی ناوی موحه محمد له سهر مناله که ی دا بنیت.

موحه محمد بهگ پینج منالی بوه که بریتی بوون له جهمشید بهگ که مهزه هری پیرنیامین بووه به مه بهستی چالاکی نایینی و راکیشانی عه له ویبهکانی ههریمی خوراسان بۆ سهر نایینی یارسان پرووده کاته نهو ناوچه و تا نیستاش جه ماعه تیک له کوردهکانی نهو ههریمه ریژی تاییه تیان بۆ نهو بنه ماله له دل دایه. خان نهلماس مهزه هری پیرموسا که له کرماشان ده میتته وه. نهبدال بهگ مهزه هری مستهفا که دهجیتته ورمی و لهو ناوچه کۆچی دوایی دهکات.

پهری خانم که مهزه هری خاتون ره مزبار بووه و خان ناتهش که مهزه هری سولتان سه هاک بووه و له ناوچه ی هه شترود "رۆژه لاتنی سه هه ند" کۆچی دوایی دهکات.

ههروه ها یارگه لینیکی له گه لدا بووه که بریتی بوون له: کامریجان، کامه لک، قه ره پۆس، میردۆست و... له "تزک ره اعلی" دا ناماژه کراوه که موحه محمد بهگ به لینی به یاره چاو کراوهکانی "دیده داران" ی دا که له چالاکییهکانی خۆیان دا بهرده وام بن چونکه دوا ی ماوه یک ده گه ریته وه بۆ لای نهوان. پاشان ته شریفی برد بۆ رۆم، ناوچه ی ناله قاپی، هه روا که له "دۆنی" قرمزی دا به لینی دا بوو، به ناوی "حاجی به کتاش" هوه ده رکهوت و ماوه ی ههوت سال له و ولاته دا مایه وه و دوا ی نهوه رووی کرده لورستان.<sup>۲</sup>

۱- بنه مالهکانی حقیقهت، محمد علی سولتانی، ص: ۱۷۷.

۲- دفتر رموز یاری، سید قاسم افزلی، ص: ۹.

۳- تزک ره اعلی ص ۱۲۵.

## يارسان

به لأم سه بارهت به له دايك بوونی خان ناتش نه گهر پشت به تزكره اعلى ببهستين و له دايك بوونی شاموچه ممد به گ له نيوهی يه كه ممی سدهی دهه ممی كوچی دابنيتين، له دايك بوونی ناتش به گي كوري ده بی له نيوهی نه وهلی سدهی يازده هم دا روی دابيتت.

نهم بنه ماله به يه كگرتنيان له گهل بهره كان و په يره وانی "سهيد موچه ممدی كوري فلاح" ی موشه عشه ع و نوربه خشيه كان و راكيشانی و وهرگرتنی لایه نگرانی نهم ريبازانه، بوونه هوی په رسهندن و فراوان بوونی سه رسپورده كانيان له خووزستان تا رووسيا.

ههروه ها چالاكويه نايینی، سياسی و كۆمه لایه تيبه كانی نهم بنه ماله، هه ر له سه رده تاي پي ك هاتنيان ه وه له سه رده ستي موچه ممد به گ و تي ك هه لچوونی له گهل كوره كانی سؤلتان عدلی به گ "ته يوررخان و هه لوخان" ی نه رده لان و دواتر يه كگرتنی ناتش به گ و خان نه حمه دخالی نه رده لان و هپرش كردنه سه ر عه شيره ته كانی بلباس و موكری و سه ركوتكردنيان، نه وهنده ی تر بووه هوی به هيز بوون و په رده سندن نه و بنه ماله. شياوی ناماژيه كه لامه كانی تايبه ت به م چاخه و پيداگري كه لامی خان نه لماسوه كوو سه رييسو سيك كه ذاتی پيرموسیی هه بووه ، كه قايه بو راستی و به يابه سی ( به ليتن) پرديوهری و كۆمه ليتك باو ده رگه لی نه و بووه كه شروقه ی له سه رنه نجام دا هاتوره.

نهم هيزو تواناييه بو بهره كانی نه و بنه ماله ده مي نيته وه وه هه ركام له "مه سنده نشين" ه كانی دواتری بنه ماله كه ده يياريزن و په رده ي پنده دن تا نه و كاته ی كه ناقا سه يد مه نسووری ناتش به گي "موشه عشه عی" ده بيتته مه سنده نشين و له و كاته وه نهم بنه ماله به ناوی موشه عشه ييه ده ناسرين. چونكو له كاتی مسوگه ر كردنی پيناسه و دياری بنه ماله یی ، له ريبه رايه تی به ريز موچه ممد حوسين ميرزا، و به راويشكارای نه ديب و لسه لته نه سه ميعی كه له تايبه ت به ريز و كړنو شى به خواليتخوش بو ميرزای سالك له په يوه ندی به بنه ماله ی ناوبراو، به هوی له پيشه وه بوونی ميژووی سه ييد موچه ممد موشه عشه عی و سه ييد موچه ممد نوربه خشى له سه ر زاته كانی خاندانی سه ييده كان ناتش به گي و يه كيه تی ده روونی و باورپی هه رسى شيوه ی هزری و گوپانی نه ريتی سه فه وييه كان وه له تهن له به ناوبانگی راميارى نه وان له به ر پاراستنی يه كيه تی ده روونی و بنه رده تی له گهل موشه عشه عی و نوربه خشى هيج كات خووی به ده زگای حكومه تی سه فه وييه وه نزيك نه كردتسه وه و

۱- ته يوررخان و هه لوخان كوره كانی سؤلتان عدلی به گ، دواى وه فاتی باوكيان دژايه تی به سات به گي ماميان كه له سالی ۹۷۵ ی كوچيدا ده سه لاتی كرتبووه ده ست، ده كمن و قه لای پالنگان داگير ده كمن. به سات به گ جه ماعه تي ك به سه ركردی سهراب به گ ده نيزتته سه ريان و ته نگیان پينه لده چنيت و ناچاربان ده كات به ره و نيسفه هان هه ليتن و په نا بو شانيسماعیلی دووه می سه فه ی به رن. دواى وه فاتی شانيسماعیل كه ده بيتته سه ره لده تانی ناژوره و ناكوکی به كی فراوان له نيزان، هه ردوكيان ده گه رينه وه بو كوردستان و پاش وه فاتی به سات به گ له سالی ۹۸۶ دا ده سه لات ده گرنه ده ست. ته يور خان پياوینکی زالم و ده ماركيز بوه و بن نه رده ی حساب بو حكومه تی نيزان بكات نالی سه ره خوی هه لكرده و دو سن جاريش هه ليكوتاره ته سه ر هوی كه هور و تالانیانی كرده. دركتور فریح ده نوسى : سه رده می حكومه تی ته يوررپاشا بو كوردستان نه هامه تی بو. به لأم له «ته زكره ی نه علا» هاتوره له سه رده مه حاكميتك هه بووه كه ناوی هه لوخان بووه كه زور مله ور بكوژ و بن به زه یی بووه. به لأم هه لوخان له دادپه روه رى و نه رم و نيانيدا له سه رده می خريدا ناوبانگی هه بووه و به وه می دركتور ريچ هه لوخان وه كوو ته يوررخان براى هه زى له تيكدان و هه رده له سه ر هيزه كان نه بووه. به لأم چون له دامودزگای حكومه تی براكهيدا ده بيتت هه ر نهم بابه ته بوته هو كارتك تا ره كوو ته يوررخان پيناسه ی بو بكری.



## يارسان

مهسنه دنشيان خاندانی ناوبراو وشه پیناسه‌ی موشه‌عشهی و بریک له نه‌وه‌کانی ناوی نووربه‌خشیان بو ناسنامه‌ی خویان هه‌لبژارد. سه‌بارت به په‌رده‌گرتنی خان‌ناته‌ش، تزکره‌اعلی بهم شیوه باس کراوه: رۆژیک له رۆژان خان‌ناته‌ش ده‌فرمویت: نه‌سیم بۆ ناماده کهن که ده‌مه‌وی بچم بۆ راو. نه‌سپیان ناماده کردو سوار بوو و رۆیشت و له ناوایی دوورکه‌وته‌وه. چوار کهس "جهسته‌ی"یشی له گه‌لدا بوو، له پرده‌ی دیتیان که بوو به هه‌لۆیه‌ک و به‌ره‌و ناسمان فری و چوو سه‌ر چیا‌ی سه‌ه‌ه‌ندو له‌وی نیشه‌وه. په‌له هه‌وریک هات و له سه‌ره‌وه‌ی چیاکه وه‌ستا و خان‌ناته‌ش بآلی گرت و ون بوو<sup>۱</sup>. زیاره‌تی نه‌و زاته له سه‌ر لووتکه‌ی چیا‌ی سه‌ه‌ه‌نده‌و باوه‌رمه‌ندان ده‌چن بۆ زیاره‌تی. شه‌جهره‌ی نه‌و زاته‌ش بهم شیوه‌یه:

موحه‌مه‌د به‌گ به‌رگه‌ز عه‌ره‌ب و له نه‌وه‌کانی "مه‌ولا‌عه‌لی کورپی فه‌لاحی موشه‌عشه‌ع"ه که به هوی دژایه‌تی شائیسماعیل له گه‌ل موشه‌عشه‌عیه‌یه‌کانی خووزستاندا له‌و ناوچه‌ کۆچی کردوه له لورستان نیشه‌جی بووه و دواتر "خان‌ناته‌ش" که یه‌کیک بوو له به‌ره‌کانی، به مه‌به‌ستی چالاکی نایینی و بلا‌کردنه‌وه‌ی نایینی یاری و جیگیربوون له شوینیکی نه‌من ترده، رووده‌کاته ناوچه‌ی سه‌ه‌ه‌ند.

سه‌بارت به پیک هاتن و سه‌ره‌له‌دانی بنه‌ماله‌ی ناته‌ش به‌گی زۆریه‌ی که‌سه‌کان له سه‌ر نه‌و باوه‌ره‌ن که "سه‌ید عه‌لی موشه‌عشه‌عی" کورپی سه‌ید موحه‌مه‌دی فه‌لاح، بنیاتی بنه‌ماله‌ی ناته‌ش به‌گی داناوه و دواتر بنه‌ماله‌که به‌ره‌و نازه‌ربایجان و کرماشان و پارێزگای فارس کۆچی کردوه.

له شیراز به بنه‌ماله "مه‌ولایی" ناوبانگیان ده‌رکرد و نه‌و جه‌ماعه‌ته‌یان که روویان کرده کرماشان، کور له دوا‌ی باوک، مه‌سنه‌دنشینی تیره‌ی ناته‌ش به‌گی یان گرتنه‌ستۆ. نه‌و شه‌جهره‌نامه‌ی که بۆ نه‌م بنه‌ماله‌ دانراوه به‌م شیوه‌یه:

شاموچه‌مه‌د به‌گ<sup>۲</sup> — سه‌ید حه‌سه‌ن نه‌بوو موحه‌مه‌د — سه‌ید ئیبراهیم نه‌بوو له‌سه‌ن — مه‌ولا‌عه‌لی — سه‌ید موحه‌مه‌د موشه‌عشه‌ع — سه‌ید فه‌لاح — سه‌ید هیه‌توللا — سه‌ید عه‌له‌مه‌دین عه‌لی مورته‌زا نه‌سابه — سه‌ید جه‌لاله‌دین عه‌بدولحه‌مید — سه‌ید شه‌مه‌دین نه‌بوو عه‌لی فه‌خار — سه‌ید نه‌بوولغه‌نایم — سه‌ید نه‌بوو عه‌بدوللا — سه‌ید موحه‌مه‌د ئیبراهیم موجاب — موحه‌مه‌د — زه‌ید — موحه‌مه‌د سالج — نیمام موسا کازم.

به‌لام موحه‌مه‌د به‌گ له هه‌ورامان له دایک ده‌ب و کورپی شاه‌ویس قولی، خه‌لکی ده‌رزینی شاه‌ویه که دوا‌ی ماودیه‌ک رووده‌کاته نازه‌ربایجان و ناسیای بچووک "رۆم" و له ژیر نالای بکتاشیه‌دا سه‌رقالی چالاکی نایینی و سیاسی ده‌بیته. پاش نه‌وه رووده‌کاته لورستان و له ناوچه‌ی "بلووران" نیشه‌جی ده‌بیته.

۱- تزکره‌اعلی، ص ۱۲۷

۲- شاموچه‌مه‌د به‌گ، ناته‌ش به‌گ، سه‌ید نیمام قولی به‌گ، سه‌ید سه‌رخۆش به‌گ، سۆلتان مه‌همود ناغا، میرزا عه‌باس به‌گ، سه‌ید نیرامه‌دین، سه‌ید ناغامیرزا، سه‌ید عه‌بوولعه‌زیم میرزا (ناغابه‌خش، نابش)، سه‌ید موحه‌مه‌د حه‌سه‌ین میرزا، سه‌ید مه‌نور میرزا، سه‌ید نیرامه‌دین مه‌سنه‌د نیشه‌کانی نه‌م بنه‌ماله‌ن تا هه‌نوکه.

## يارسان

"مينورسكى" ش له كتيبى "خاندانهاى اهل حق" دا دهليت: موحه ممد بهگ، شه و پيشه و نايينيه كه له توركيا "رؤم" دا به هوى خويارىزى و تهقواوه نوابانگى دهركرد بوو، به هوى بانگه يشتى يه كيك له شازاده كانى سيليله "قهره قزيونلوو" ه وه له گهل ژماره يه كه له پيره وانى رووى كرده ناوچه ي نازهربايجان. موحه ممد بهگ چياى سه هه ندى بو نيشته جي بوونى خوى ده ستنيشان كرد و به هوى دو عايه كه وه، له و شوينه كانيا و يكي بو هه لثولا.

موحه ممد بهگ پاش ماوه يه كه نيشته جي بوون و چالاكى له لورستان، سر له نوي ده گه ريتته وه بو نازهربايجان "ناجرى" و په يمانى هاوسه رى له گهل "سونه" خاتوندا ده به ستيت كه "خان ناتهش" لى ده كه و يتته وه. ده توانين بليين به سر نه وه ش دا كه مناله كانى موحه ممد بهگ له نازهربايجان له دايك ده بن، به لام به رده و ام ده بن له پيوه ندى و به رپوه بردنى كاروبارى موریده كانيان له لورستان و كرماشان. نه لبت گوماني تيدا نييه كه نيشته جي بوون و په پيوه ندييه كانى موحه ممد بهگ و خان ناتهش له گهل دوو ناوچه ي كوردستاني فليلى و لورستان، وهك دوو شويني گه شه كردنى هزره گاننى موشه عشه عى و نور به خشى، له وه رگرتنى هزرى ياربيه وه له لايه ن شه دو كه سايه تيه وه رولى هه بووه.

به تاييه ت كه باروودوخى موشه عشه عيه كان له دواى سه يد موحيين به ره و لاوازي روشت و شائيسماعيل پاش كوشتنى سولتان فهازي موشه عشه عى، به گشتى لايه نگراني شه ريبازهي خسته ژير گوشار و زورى لييان كوشت و شه گرتن و كوشتنه تا سه رده مى نادر شاي نه فشاريش، واته تا سه رده مى له ناو چوونى حكومه تى موشه عشه عيه، هر به رده و ام بوو.

په پيره وانى شه ريبازده، نه تنيا به م بونه وه په نايان بو يارسان هينا، به هوى به هره مهندي و باوه رپان به بنه ماكانى نايينى يارى، شه هزرديان وه رگرت و موحه ممد بهگ و خان ناتهش، كه هر دوو كيان "شاميوان" بوون، له وه رگرتنى "چه سپيده" كان دا نيزنى شه هيان پيدرا كه به ناوى بنه مالهي خويانه وه "جهوز" يان بو بشكينن و سه ره رشتى نايينى يان به گره نه ستو.

پيوسته بوتريت تنيا "خاوه بنه مالهي كان" و شاميوانه كان نيزنى شه ويان پيدراوه كه كه ساني غه يري يارساني وه رگرتن و جهوزيان بو بشكينن. بو نمونه گشت شه كه سانه ي شائيراهيم جهوزى بو شكاندوون و هينا و يان به ته ناو "يارسان" پيشتر يارساني نه بوون، هه روه ها مير شه ممد و...

كه واته راكيشان و وه رگرتنى كه ساني غه يري يارساني تنيا بو خاوه بنه مالهي كان و شاميوانه كان ره وايه و ريگه به كه ساني تر نه دراوه شه نه كه به جي به ينن. كه واته شروه ي بنه مالهي ناتهش به گي به م شيوه يه : خان ناتهش ، موحه ممد بهگ، شاوه يسقولى، پيرقه نهر شاهويي، ...، ميرسوور ، سولتان شيسحاق ، ...

۹- شاهه ياسى به ساكانى: كورى شيخ عيساي به ساكانى، كه له كوتايى نيوى يه كه مى سه ده ي ده يه مى كوزى له ناوايى به ساكان له دايك بووه و له ناوايى "وردهك" لى ناوچه ي بادينان ناديار بووه. سه باره ت به سه يد بوون و به رپرسايه تى شه زاته له تيكستى ده ست نوسى نورعه ليشادا، كه له به شى نه زهل پيش له خيلقه تدا ناماژه ي

۱- يادداشت هاى در مورد خاندانهاى اهل حق، مينورسكى.

## يارسان

پيٽڪراوه، بهم شپوه نووسراوه: پاش نهوه پادشاي عالم به عيسا بساڪاني، كه يه كيٽك بوو له حهفتا و دوتهن،  
فهرمووي كه دوعاكهي "نهر" ي بدات. سهبارت بهوهي كه شاههياس له (ههفتهوانه) كاندا دهركهوتوه، (بابا  
شاهموراد) دهفهرمووي:

كهس نهران سرن شاي دولدول سوار      نهو خاندانان وئش وهست نه پيٽوار  
نهو خاندان ههياس بي پهيدا      وه نهمر مهعبوود دانهندهي يهكتا

نهلبهت پيٽش سهرهلداني شاههياس، "دهركهوتني حهق" له جهستهي "دووده مهردي حهقاني" له ناوچهي  
"تان" ي هيندوستان روي داوه. دووده مهرد، هاوچهرخي "سهيد جهلاله ديني حهيدر" ه كه دامه زرينهري ريبازي  
حهيدهرهيه "خاكسار" ييه بووه. ههر بهم بونهوه سهيد جهلاله ديني حهيدر و دووده مهردي حهقاني و دواي  
نهوئش پهيرهواني ريبازي خاكسار ييه و ريبازه كاني تريش، نه رسپوردهي بنه ماله ي شاههياس بوون. ههروهه له  
"رساله" ي دهروئش "گولشيري سه بزهواري" دا نووسراوه: پيويسته دهروئشه كان "فهقيهه كان" ي خاكسار و "٤٤"  
گروپي فهقيهه كان له سهرهتاوه تا كوٽايي بزائن كه "سابر عهلي" ريبازي حهقيهه تي وهرگرت و به ناگاداري  
"ناغا سهيد نيبراهيم دهليل پاك عهلي" كوري "ناغاسهيد وهلي" و "خهليفه مهعسووم عهلي له نوجاخي  
"ميري" دا "جهوزي شكاند"، به پيئي نه م زانيار ييه و ههروهه بهر دهچاو كوردي نهو راستيهه كه شاههياس  
"شاميوان" بووه، هيچ كه موو كور ييه كي تيڊا نه بووه، ههروهه به پيئي "دهستوري سه رنه نجام" ته نيا بنه ماله ي  
"ميري" بويان ههيه بو "جه سبيده كان" جهوز بشكيتن و شاهه ياسيش له م چه شنه بووه، ده توانين بليئين:  
شاهه ياس له بهر ده كاني سهيد مير نه حمده بووه و به پيئي دهستوري سه رنه نجام ده بي سه رسپوردهي بنه ماله ي  
"سهيد مستهفا" بن. ههروهه كه له تيكتسته كونه كاني يارسان دا "دهوره ي شاهه ياس" نامازه كراوه، پير  
قهنبهري شاهويي،<sup>١</sup> به پله ي پيري رينوين، بو بنه ماله كه دانراوه بهم بونهوه بنه ماله ي شاهه ياس به پير ناوي  
ده بن. ههر نه ممش دهسه ليتيت كه نهو زاته پيوهندي به حهز رته مستهفاوه ههيه. به لام نه گهر نيتمه پير  
قهنبهري شاهويي له نهوه كاني موستهفا بناسين كه وايه هان و ههنگاو و پهيوهندي چه سپيندراوان به لايسان  
جوړاو جوړ له لايه ن زه غيره ي ره چه له ي پير قهنبه ر كه موحه مهده به يگ و خان تاته ش بن به بيچه وانهي  
فرمانه كاني سه رنه نجام ده ناسيتيت. به لام به بهلگه يهك كه لاي خانداني ناوبراو پاريزراو بووه. نه م گريه  
ميژووييه ده كرتيه وه ناشكرا ده بي كه خانداني شاهه ياسي وه كوو شاميهمان جهوز سهري چه سپيندراوان بو پيري

١- دوده مهردي حهقاني به نسل ناوي (شانه ياز) بروه، به لام به هوي نهوهي كه له دواي سهيد جهلاله ديني حهيدر سه ره رشتيار و (دوده) ي  
دهروئشه كاني (خاكسار) ي نهو سه رده مه بووه، به دوده مهردي حهقاني ناوبانگي دهركه ووه، نهو گهوره پياوه له ناوچهي (تان) وه روودد كاته نيران و خوي  
به (سهيد قهنبهري شاهويي) ده ناسيتيت.

٢- ناوه كاني تكيه نشينه كاني سهيد ده كان دهستوهري تا به نه مړه: پير قنبر شاهويي، سيده خدقلي (خدايار)، سيد جشناني اول، سيد خالده،  
سيد محمود خان، سيد يحيي خان، سيد عيسي خان، سيد رحمت...

به لام به گريه ي بهلگه پير قهنبه ر دوو كوري هه بووه به ناوه كاني سهيد خودا قولي بيان خودا يار وه سهيد سه وايار كه شره قهي بنه چه و نهوه كاني  
سهيد سه وايار بهم جوړه يه: سيد سوايار، سيد جعفر، سيد مؤمن، سيد جعفر، سيد يوسف، سيد ابراهيم، سيد شمس الله، سيد يوسف ...

## يارسان

دهسته‌ور و نه‌وه‌کانی ده‌شکاند نه خوځی، که نم بابته روون ده‌کاته‌وه تا خاندانی شا هه‌یاسی له نه‌وه‌کانی سه‌ید موس‌ته‌فا بناسین و پیر ده‌سته‌ور ش له نه‌وه‌کانی سه‌ید میره. که وایه به سرخ‌تیک بهم گرینگه خاندانی ناتش به‌گی که بو په‌یوه‌نددانی چه‌سپیندراوان تیکوشاون به پیچه وانه‌ی فرمانی پردیوهری هه‌نگاوی نه‌ناوه چونکو له خاندانی سه‌ید میره به ژمار دین. (شروقه‌ی نم بابته له سه‌ره‌تای وتاری یارسانی دواي پردیوهر هاتوه.)

ناوی "یاران"ی شاهه‌یاس بریتی بوون له: سه‌ید قه‌نبه‌ری شاهزیی، مه‌زه‌ری پیربنیامین، شاترعه‌بدوللا "بابا گولاب" داوودی میوان، بابا شاموراد پیر موسای میوان، بابا عه‌لی ناوتنه‌کوه مسته‌فای میوان، زه‌رپانوو خوشکی پیر قه‌نبه‌ر ره‌مزباری میوان، بابا شاموراد یادگاری میوان، سه‌ید نه‌حمده شانی‌براهیمی میوان. چو‌نییه‌تی له دایکبوونی شاهه‌یاس له "تزکره‌ اعلی" دا بهم جو‌زه باس کراوه: عیسا و هاوسه‌ره‌که‌ی هاتن بو لای شای عالم و گوتیان: نیمه‌ ناغان له تو ده‌وی. پادشای عالم مو‌زه‌که‌ی خوځی ده‌ره‌ینا و دای به شه‌هواره‌ی هاوسه‌ری عیسا و فرمووی: مندالیکمان دا به نیتوه، ناوی بنین "هه‌یاس" و نم نیشانه به‌ستن به قو‌لیسه‌وه، تا حوت پشت نانی نیتوه دا، ته‌لته‌ت به و مه‌رجه‌ی به‌ری نم بنه‌ماله کوچ نه‌کن.

نه‌گه‌ر می‌ژووی شه‌هیدبوونی شاه‌یس قولی به کو‌تایی نیوه‌ی یه‌که‌می سه‌ده‌ی ده‌یسه‌م دابن‌ین، می‌ژووی له دایکبوونی شاهه‌یاس هر له و سالانه‌دا بووه. هه‌روه‌ها به ره‌چاوکردنی ژماره‌ی که‌سایه‌تییه "مه‌سنه‌دشین" کان<sup>۱</sup> و شه‌جه‌ری نم بنه‌ماله که له شاهه‌یاسه‌وه تا نیتسا ده‌گاته "۱۰" که‌س، نه‌گه‌ر بو هر که‌سیک ته‌مه‌نیکی "۵۰" ساله له به‌رچاو بگرین، هر ده‌گه‌ینه‌وه نه‌و سالانه. نه‌وه‌یش پیوسته بگوتری که زانایانی بنه‌ماله که له سه‌ر نم باوه‌رن که ناما‌ژه به سالی "۱۱۲۵" کوچی پیوه‌ندی به سالی له دایکبوونی "سه‌ید عه‌باس" کو‌ری ناغاسه‌ید نه‌حمده ناسراو به "بو‌رند" یه، که سه‌ره‌لدانی زاتی شاهه‌یاس له سه‌رده‌میکی تر‌دا بووه. هه‌روه‌ها به لی‌کدانه‌وه‌ی "موهر پای ده‌فته‌ر تاریخ و ساله" به‌پیتی حیسابی "نه‌بجه‌د" ده‌بیته سالی "۹۴۲"، که بهم جو‌زه می‌ژووی ده‌رکه‌وتنی شاهه‌یاس، که هاوچه‌رخ بووه له گه‌ل "شاعه‌مه‌ده‌گ" دا، روون ده‌بیته‌وه.<sup>۲</sup>

به‌لام سه‌باردت به بنه‌ماله‌ی "میری"، پیوسته بگوتری که ساداتی نم بنه‌ماله‌یه له نایینی "یاری" دا به‌رپرسی جه‌وزشکاندن و سه‌رسپورده‌یی "چکیده" کان و نه‌و که‌سانن که دینه‌ ناو کو‌مه‌لگای یاریسه‌وه، به ته‌ستووی بنه‌ماله‌ی شاهه‌یاس، ناتش به‌گی، بابا‌حیده‌ری یه که نم نه‌رک و به‌رپرسایه‌تییه له بنه‌ماله‌کانی تر سه‌ندراوه‌ته‌وه و هیچ بنه‌ماله‌یه‌کی تر بو‌ی نییه نم نه‌رکه به‌چی به‌ینی.

۱۰- سه‌ید فه‌رزی خاموشی، یه‌کیکه له که‌سایه‌تییه ناسراوه‌کانی نه‌هلی حق و "شامیوان" بووه. سه‌ید فه‌رزی له سه‌ره‌تای سه‌ده‌ی دوانزده‌هه‌می کوچی له گوندی "قه‌زوینه" ی سه‌ر به ناوچه‌ی که‌نگاوه‌ر له دایک بووه هر له‌و

۱- تزکره‌ اعلی، ص ۱۲۰.

۲- (مه‌سنه‌د نشینانی) بنه‌ماله‌ی شاهه‌یاس تا نم سه‌رده‌مه بریتی له: سه‌ید روستم، ناغا نه‌حمده‌ی یه‌که‌م (بو‌رند)، ناغاعه‌باس، سه‌ید نه‌یاز (ناغا و له‌ده‌گ)، ناغا نیساعیل جان (نیساعیل خانی سالار)، ناغا سه‌ید عه‌بدولمه‌میدخان (سالار سه‌عید)، سه‌ید عه‌لی خان، سه‌ید نوره‌دین سه‌ید مه‌مه‌د نه‌حمده‌ی.

۳- خاندانهای حقیقت عمدعلی سلطانی

## يارسان

گونه وفاتی کرده. ئەو کەسایه‌تییه یه کێك بوه له نهوه‌کانی "سەید ئەکابر" و ناوی هەندێک له یاره‌کانی بەم شێوەن:

شیخ ئەمیر کورپی سەلیم، زات میوان له پیر بنیامین و مەزهەری سەید موحەممەدی گۆره‌سوار سەر حەلقەیی هەفته‌وانه، بووه و ئەو کەسایه‌تییه به هۆی ئەو په‌یوه‌ندییه مەعنه‌ویییه که له گەڵ سەید فەرزى دا بوویه‌تی له مووسڵه‌وه به‌رهو کرماشان کۆچ ده‌کات.

عابدین برازای فەرزى و زات میوان له داوود. کاکى نه‌درویس، خەلکی کەرکوک و زات میوان له پیر موسا. کاکى قوربان‌عەلى زات میوان له مستەفا دوودان خەلکی ناوچه‌ی گۆران. سەید جەوزى کورپی سەید فەرزى و زات میوان له بابا یادگار. سەلیم باوکی شیخ ئەمیر و زات میوان له شانی‌براهیم، خەلکی مووسڵ. خاتوون زەرپینه برازای سەید فەرزى و زات میوان له خاتوون په‌مزیار. پێویسته بگوتریت هەر یه‌ك له‌م کەسایه‌تییه‌ خاوه‌ن "کەلام" و "کەلامه‌کانیان به گشتی شروقه و راقه‌ی سه‌رئه‌نجام و ده‌ستوره‌کانی پرديوهرن.

١١- سەید میرحه‌مزه‌ی کورپی ناغا یار عەلى<sup>١</sup> له گوندی "تاویران"ی ناوچه‌ی جەلاله‌وند "تزیك کرماشان" له دایک بووه له کۆتایی سه‌رده‌می نادری و نیوه‌ی دووه‌می سه‌ده‌ی دوانه‌هه‌می کۆچی ژیاوه. سەید حەمزه یه‌ کێك له به‌ ناوبانگترین کەسایه‌تییه "مه‌سنه‌د‌نشینه‌کانی" ئەو بنه‌ماله‌ پاش عالی قەله‌ندەر بووه چەنده‌ها که‌لامی له سەر شروقه‌ کردن و راقه‌ی سه‌رئه‌نجام داناوه. ناوی هەندێک له یارانێ که مناله‌کانی ئەو زاتەن بەم شێوه‌یه:

سەید حسەین، سەید داراب، سەید فەروخ، سەید مەلک، سەید لوتفی، سەید جەعفەر، سەید حەفیز و خاتوون ئەزه‌ره‌ کچی رۆسته‌م و دایکی میر حەمزه.

میرحه‌مزه له گەڵ "ده‌ده قوباد و ده‌ده حسەین" که هەر دووکیان جیگری عالی قەله‌ندەر بوون، پێوه‌ندی "بنه‌ماله‌یی" هه‌بووه. ئەوه‌ش ناشکرایه که دواى سه‌ره‌لدانی شاوه‌یس قولى له کۆتایی ته‌مه‌نى دا و له بارودۆخێکی جیاوازا، ئەم دوو کەسایه‌تییه له لایه‌ن ئەوه‌وه بۆ پێك هێنانی "بنه‌ماله" ده‌ست نیشان ده‌کری‌ن. عالی قەله‌ندەر خاوه‌ن پله‌ی "ئه‌یوتی" بووه ئەم تاییه‌مه‌ندییه‌ش بووته هۆی ئەوه که خوێندنه‌وه و ناسینی شه‌جەره‌ی سادات له‌و دوو کەسایه‌تییه‌ دوورتر نه‌روات، چونک‌وه له سه‌رده‌می پرديوهردا که سه‌ره‌تا و بنه‌چه‌ی هزرى یارییه‌ خوێندنه‌ری ده‌زگاوه‌موو پێکهاته‌ی یاری له سه‌ر خواز و ئیججازی حەقیقه‌ت بووه (وه‌کوو ئافراندى هه‌فته‌وانه، بابایادگار، شانی‌براهیم و...) که وایه سه‌ییده‌کان عالی قەله‌ندەر ده‌بی له سەر فەرمانی سه‌رئه‌نجام به‌ خاندانی شانی‌براهیمی سەر سپێردراو بن.

١- یار ده‌ده، سەید بونیادی یه‌که‌م، سەید بونیادی دووهم، ناغا میر حەمزه، (حەسەین، داراب، فەروخ، مەلک، لوتفی، جەعفەر، حەفیز) داراب، (سەید موحەممەد‌عەلى، سەید سەفەر) سەید سەفەر، سەید سلیمان، سەید عەباس، سەید شاموراد، سەید خەلیل عالی نژاد....  
... سەید حسەین، سەید زولفقار، سەید نیراهیم، سەید مورتەزا.

## يارسان

۱۲- سەيد ياقوبى گۆران: لە ناوچەى گۆرانى سەر بە كرماشان نىشتهجى بوو و لە نەوەكانى "سەيد ئەكابرى خاموشى" يەو باوگەورەى سەيد حەيدەر "براكە" يە. سەيد ياقوب كورى سەيد ياقوب لە سەردەمى پەر لە نازاوه و بارودۆخى نالەبارى كۆتايى دەسەلاتى شاسولتان حسەينى سەفەويدا گەورە دەبى و گەشەدەكا. ئەم گەورە پياوھ لە كاتى هيرشى لەشكەرى نادرشاي ئەفشار بۆ سەر شارى بەغداد لە سەر داواكارى نادرشا لە بەغداددوھ بەرەو دەرەى "دالاهو" كۆچ دەكات و لەوئ نىشتهجى دەبى و لە ناكام دا لە يەكيتك لە شەرەكاندا شەھيد دەكرى و ھەر لەو دەرە بە خاك دەسپێردرى. يەكيتك لە دەرۆشە بەناوبانگەكانى دەرۆش "زولفەقار" ە<sup>۱</sup>.

۱۳- دەرۆش زولفەقارى گۆران: لە ناوايى "بانياران" لە داىك بوو و يەكيتكە لە يارانى سەيد ياقوب. لەم پياوچاكە چەند "كەلام" يەك بە يادگار ماوھتەوھ كە ناوھرۆكەكەيان شىكردنەوھ و راھى سەرتەنجامە.

۱۴- خەليفە نەزەرى گەرميانى: خەليفە نەزەر يەكيتكە لە گەورە پياوانى ئەھلى حەق كە لە سالى "۱۷۸۶ زايىنى" لە كەركوك لە داىك بوو و لە سالى "۱۸۷۵ زايىنى" دا ھەر لەو ناوچە كوچى دوايى كردووھ<sup>۲</sup>.

۱۵- سەيد حەيدەر ناسراو بە "سەيد براكە": لە ناوايى "توت شامى" ناوچەى گۆران لە داىك دەبى و شاميوان بوو. سەردەمى دەرکەوتنى ئەم گەورە پياوھ بە سەردەمى "يەرى تەنى" ناوبانگى دەرکردووھ. لەم گەورە پياوھ چەند "كەلام" يەك بە يادگار ماوھتەوھ كە زۆرشتى بايەخدارى سەبارەت بە شىكردنەوھى دەستوراتى پرديوھرى تيدا گونجاندووھ. سەيد حەيدەر لە بەرەكانى سەيد ئەكابرى "خاموش" ە و لە سالى "۱۲۱۰" ي كۆچى لە داىك بوو. بەپيى دەستورى سەرتەنجام ساداتى ئەم بنەمالە دەبى سەرسپوردەى ساداتى شائيراهيمى بن<sup>۳</sup>. ناوى چەند كەسيك لە يارانى سەيد حەيدەر برىتين لە: دەرۆش تەھماسبى گەھوارەيى، ميرزا عەلى عەباسوھند، پير وەيسى قەلخانى، لاچين عەباسوھند، خوداويردى لورستانى، كەرىم خەليل، حەيدەر قەلخانى، شيرخانى قەلخانى، عەباس كەرەندى، تەيمور بانيارانى<sup>۴</sup>، وەلى موجهرلانى، نەزەر بەروھندى، جەوزە تەفەنگچى، مەلك عەلى قەلخانى، كەرىم گەھوارەيى، بەگ مواردى گەھوارەيى، دوسە بيامەيى، رۆستەم كەرەندى، رۆستەم باباخانى، حەيدەر كەچكەبەلى، حسەين عەلى شيانى "چقاپوورى، چيابوورى" سەيفور بيامەيى، بەگ مواردى قەلخانى، خوداموراد قەلخانى، دەرۆش براخاس بيامەيى، رەزاعەلى بيامەيى، غولام چقاپوورى "چيابوورى"، شيرخان كەرەندى، ئىمام بيامەيى، شاپرەزا كەرەندى، شەكى گەھوارەيى، حەيدەر پايەدار، كەرەم بيامەيى، مەلائيراهيم عەباسوھند "ميرزا عەلى عەباسوھند"، دەرۆش نۆجاق گەھوارەيى "نۆجاق بيامەيى"، فارغ كرماشانى، نەورۆز سۆرانى، سەيد رۆستەم، سەيد خەسرەو، سەيد ئەياز.

۱- خاندانهاى حقيقت، محمد على سلتانى، ص: ۳۵.

۲- ۱۲۰۷-۱۲۹۶ كۆچى.

۳- بروانە كەلامى بيكھاتنى ھەفتەوانە، بەندى ۶۰.

۴- تەيموروى بانيارانى يەكيتك بوو لە شۆرشيگيرانى سەردەمى خوڤى و دواى ئەم كەسيكى تر بە نارى تەيموروى سانى (دوھم) دەرەدە كەرى.

## يارسان

دهورانی سهره‌لډانی يەری تەنی له ناوچه گەشاوێه‌کی بەرچاو دهبەخشیتە نایینی یارسانی، بەتایبەت ئەو هه که ئەم گەرە له بابەت پەرسە تايبەتەکانی سیاسی و میژووئی که له‌سەر رەوتی گشتی یارسانی کاریگەریان دەبێ هێژای ناماژە و گرنگی پێدانه. بەدوای سەید براكه رێبەری یارسانی ناوچه‌که له جەريان‌گەل و رەوت‌گەلی پشته‌پەردەیان له‌گەڵ بوو و لاوازی و زه‌والی حکومەتی قاجار، هه‌روه‌ها دەسەڵات‌دار بوونی خانەکانی ناوچه وه‌کوو سەردار موعەززه‌م خان... دەبیتە هۆی گۆرانکاری له پێک هاتە یارسانی، که دەتوانین بڵین لەم گەرە میژووئیەدايه که گوتارەکانی یارسانی کۆ دەکرێنەوه به‌لام تەنیا دەتوانین به نیشاره و هیما له ناوینشانه‌کانی تری زۆریه‌ی گەرەکان یاد بکه‌ین، ئیستا چۆن ئەسلی گوتارەکان له‌ناو چووگن و له‌کوین زانایانی زانستی بیانی و غەریبه‌ی دەبێ وڵامی ئەم پرسیاره‌ به‌دهن.

یه‌کی له‌و خالانە‌ی که دەتوانین وه‌کوو رووداوێک له‌ کۆمه‌لگای یارسانی یادێ لێ بکه‌ین سهره‌لډانی ته‌یوره که یه‌کی له‌ شۆرش‌گیران و که‌سایه‌تیه‌ سهره‌که‌یه‌کانی پاش پەردیوه‌ره له‌ کۆمه‌لگای یارسانی که پێگه‌یه‌کی به‌رزی هیه. له‌ بابەت چۆنیەتی شه‌هید بوونی و ژیان و که‌شف و که‌راماتی چیرۆک و به‌سه‌رهاتی زۆریان وتوووه که بۆخۆی کتیبێکی دووردریژه، به‌لام ره‌حمەتی سەید ئەمرۆللا شایبیراهیمی به‌ نه‌قل له‌ باوک و باپیری "سەید فەرچوللا له‌ ده‌روێشه‌کانی تیمور" شهرحی حالی ته‌یور بانیارانی و ته‌یوری دووه‌می "فه‌تاح" وا به‌یان کردوو: ته‌یور کوری ره‌زا له‌ سالی ۱۲۴۶ک له‌ دێهاتی بانیارانی ناوچه‌ی گۆران له‌دایک ده‌بێ له‌ رەوتی خۆتێدن و فیتربوونی زانست له‌ سه‌رۆی هه‌مووی ده‌روێشه‌کان، بێژه‌ران و شاعیرانی رۆحانی و عیرفانی گه‌ری سەید حەیدەر ناسراو به‌ ناسه‌یدبیراکه که له‌ دێهاتی توت شامی که وه‌کوو په‌پوله به‌ ده‌وری مۆمی جەمالی مامۆستای خۆیان ده‌فران و ده‌گه‌ران، بووه. له‌ زه‌مانی ناسه‌یدین‌شای قاجار له‌کاتی شۆرش تورکمانی باکووری ئێران بۆ یارمه‌تی حکومەتی ناوه‌ندی ده‌بیتە سه‌ربازی ژێرده‌سته‌ی فه‌رمانده‌یی مه‌لیک نیازخان، له‌کاتی سه‌ربازی له‌خۆی که‌شف و که‌راماتی‌ک نیشان دده‌ا که ده‌بیتە هۆی ناشکرا بوون و ده‌رکه‌وتنی سیمای راسته‌قینه و گه‌را و ناوبانگی عیرفانی وی، هه‌ر نه‌مه‌ش ده‌بیتە هۆی هات و چووی په‌یتا په‌یتای ره‌که‌به‌ران و دۆژمنان له‌ناو حکومەتی کاتی کرماشان "عیمادده‌وله" و حاکمی شهرح "ناغاه‌مه‌د عه‌لی کرماشانی" که به‌نیه‌سبەت تایفه‌ی ده‌روێشه‌کان قینه‌وه‌ریه‌کی سه‌یر و سه‌مه‌ری هه‌بووه و پێشتریش موزه‌فنه و عه‌لیشا کرمانی و مه‌عسووم عه‌لیشای ده‌که‌نی و چه‌ندین که‌سی تر له‌ سۆفیه‌کانیان کوشتبوو، تا ئیجەز و که‌راماتی وی وه‌کوو سیحر و ئەفسوون له‌ قه‌لم به‌دهن. نووسه‌ری ناسخولته‌واریه‌ رووداوه‌کان وا شهرح ده‌کا: له‌ زه‌مانی حکومەتی عیمادده‌وله هاوکات له‌گەڵ به‌رپۆه‌بردنی کاروباره‌کان سهره‌لډانی ته‌یوری هه‌وله‌ی گۆران روو ئەدا که ده‌بیتە هۆی ترسی پیاوانی حکومەت.

عیمادده‌وله به‌ سیاسەت له‌گەڵی هه‌لسوکوت ده‌کا. لیسانۆلۆک سه‌باره‌ت به‌م رووداوه‌ ده‌نوسێ: پیاویکی دیکه له‌ عه‌شیره‌ی گۆرانی قه‌لاً زنجیری که ته‌یوری ناو بوو... و ناوی خۆی نا "ناییبی ئیمامی غاییب" سلاوی لێ بێت، به‌عه‌شیره‌کان خه‌به‌ری‌دا که من هاتووم که کۆی حکومەته‌کانی سه‌ررووی زه‌وی له‌ناو به‌م و ته‌واوه‌تی پاشای ناسۆه‌کان شکست و مه‌قه‌وور بکه‌م... شازاده ئیمام قولی میرزا خه‌یالی له‌ سوپای زه‌هاو ناسووده نه‌بوو

## يارسان

متمانەى پىيان نەبوو و ئەوانى بۆ سەركوت كردنى تەيموور نەدەهەنارد لەبەر ئەوەى كە پىيانى وا بوو ئەو جەماعەتە سەرسپورده و بە فەرمانى ئەون و خەلگ دەستە دەستە لە كرماشان و كوردستان و لورستان و سلیمانى بەخىرا بۆ خزمەتى تەيموور دەهاتن و بە خاكى بەرپىيانى وى ناو توپىليان تەبەررۆك دەكرد، لەناكاو شازادە عىماددەولە راوتەگبىرىكى كرد و لەگەن جەماعەتتىك لە سويا كە لىيان دلتيا بوو قەى كرد و بەخىرايى هىرش كرده سەر تەيموور و پىش ئەوەى عەشیرەكان ئاگادار ببنەو تەيمورىيان گرتوو هيتيانە كرماشان و شازادە مۆلەتى نەدا تا فىكرى پەرۆش بى و پەشيمان بىتتەو و فەرمانىدا كە سەرى بېرن.

لەناكامدا تەيموور بانيارانى پاش شەش مانگ حەبس لە بەندىخانهى حكومەتى عىماددەولە لە سەوزە مەيدانى كرماشان شەهید دەكرد و تەرمەكەى سى شەوانە رۆژ لەوى دەمىنیتتەو و ناخردا لە حوجرەى موزەفقەر عەلىشای كرمانى لە دەروازەى رۆژەلانى شار بە خاك لىياردەى دەگەن كە بەدواى ئەوئەش سەید سالىح حەسەنى بەنازناوى حەيران عەلىشایش هەر لە هەمان قەبرىتۆراو.

شۆرەت و ناوبانگى وى لە بەندىخانه دەگاتە گوى ناسرەدين شا كە لە قەزاخەونىكى سەيرى دىبوو كەچى فەرمانى دابۆ لىكدانەوئەوى خەونەكەى بېيەنە خزمەتى، شا لەكاتى رووبەروو بوونەوئەوىدا لەگەن ئەودا دەلىتى تو هەمانى وا لە ناوچەى رۆژناوای ولات ناژاوەى ناوتەو و نىددەغای پاشايەتى كردوو؟ تەيموور لە ولامدا بەتوندى و قائىمى دەلىتى ئىمە شای دەروونىن و پاشايەتى زاھىرى و رووالەتيمان دانساو بۆ تۆ و كەسانى وەك تو. شا دەپرسى دەلىل و هۆكارى ئەم نىددەغايە چىيە؟ تەيموور دەلىتى بە هەمان هۆكار كە "سەد تەن بەدە تا هەلۆوئەكەت پى بدەم" و دەردەكەوى ئەو هەمان خەونىكە كە چەند رۆژىكە شای لە هەراس و ترس خستوو و تا ئىستا كەس ناگای لى نەبوو و شا سەبارەت بەم بابەتە شتىكى بە كەس نەوتبوو، كەوابوو خەونەكە بەو شىوئە كە شاپى رازى بىت لىكى دەدا و شا دەخاتە ژىر كارىگەى دەروونى و مەعنەوى خۆى بەشۆوازىك كە هەرچى شا پىنداگىرى دەكا شتىكى لى بخوازى قبوولى ناكا تا ئەو كە خودى ناسرەدين شا بە رىز و حورمەتتىكى زۆر و دابىن كردنى مووچەى سالىانە لەسەر دلخوازى خۆى، سەفەر و جى خۆش بوونى لە هەمەدان بۆ وى دابىن دەكات و لە ناكامدا هەر لەوى دەرماغۆر و شەهید دەبى و لەپان قەبرى باباتاهىر سپاردەى دەكەن.



### خسارناسی کومه لگای یاری:

نکولتی لهوه ناکړې که "يارسان" له ميژووی دور و دريژي خويدا، هه لگري بيروبوچووني "مرؤة باوهري"، نازاديجوازي و په تکردنهوهی دسه لات بووه و به چاوتيکي پر رتزهوه روانيوپه ته گشت نايين و نايينزاکاني تر، نهمه له حالتيکدا بووه که نهم نايينه و به گشتي کومه لگای "يارسان" همر له سره تاي سره هلدانييهوه بووه ته نامانجي رکه به رايه تي و زولم و زوري دسه لاتداران و دسه لاتخوازان و به همر شيوهيهک بويان کرابسي، راسته وخوژيان ناراسته وخوژ بول له ناوبردن و لاوازکردني هه وليان داوه.

نهمه ش بيگومان ده گه رتتهوه بول نهوهی که بروني بيروباوه رتيکي وا و په رسه نندن و سه قامگير بووني، له بهرژوه وندي دسه لاتداران دا نه بووه و ناگري کينه ی نهواني هه لگري ساندووه. نهم دژايه تي و رکه به رايه تيبه، له حالتيکدا روويداوه که نهم نايينه به هوی دووره پاريتي و خوژياراستن له نازاوه ناوچه ييه کان، که متر ده رکه وتووه و هه ولي داوه به هيچ شيوهيهک ته نانهت سرنجي ميژوونووسانيش رانه کيشي. به لام سره راي نهوه به به رده وامي پروبه پرووي فيتنه و سته می دوژمناني بووه ته وه و هه رگيز نهمن و ناسايشي به خوژه نه ديوه.

شهره کاني ته تابه کان و هه سنه وييهی به رزه کاني دژ به شاخوشين و ياراني، شهرته ننگيزي و فيتنه گهري دسه لاتداراني ناوچه که وه کو کوراني سولتانه لي بيگ، کوچه کاني زوره ملي و کوچاندي قهومه کان به دهه ستي شائيسماعيلي سه فوهی، شاعه بياس، نادري شاي ته فشار، که ريم خاني زه ند و زه نگه نه بوون که کاري گهري و روژتيکي راسته و خوژيان له به دسه لات گه يشتني که ريم خاني زه ند هه بووه. بنه ماو بنچينه ی سره کی نه مانه هه ليدان، جهلال وه ند، عوسمانه ند و ناوچه کاني ده رويه ريه که دوو عه شيره ی باجلان و هه مينان له خوژه ده گري که نهوه هوی رويشتن يان له گه ل که ريم خان بول شيراز ده رده خا.

باجلانه کان له دوو عه شيره ی جه موور و قازانلوو پيک هاتوون که له زه صاني ناغا محمه د خان بول قه زوين کوچراون. عه شيره ی که لي که له گه ل که ريم خاني زه ند بول شيراز رويشتون که چي پاش زه نديه، بيرانه ونده کان و باجو لوه ند "باجه لانه کان" گه راونه ته و بول لورستان که ووا باجه لانه کاني ديها تي عوسمانه وندي کرماشان له م عه شيره ن. وه يا عه شيره ی جه ليلوه ند که له دينوه له باکووري روژه لاتي کرماشان نيشته جي بوون که چي که ريم

۱- بول به که محار که روه نه وروپييه کان، نه ویش له سره تاي سه ده ی زه نده می زاييندا له سر (يارسان) شتيان نوسي و ده ستیان کرد به ليکولينه ودي زانستiane له سر نهم نايينه. که واته ده توانين ناماژه بکه مين به: جي. مه کدونالد کينسر، (يادبود جغرافيايي امپريکوري ايران، ۱۸۱۳: ۱۴۱) G.Reppel (گزارش خصوصي سفری از هندوستان به انگلستان ۱۸۱۷) H.Rawlinson راپورت سه باره ت به ژياني عه شيره ی گوزان (نه هلي حقه) نهم نووسره به که م که ستيک بوو که زانباري باره ديپيکراوي سه باره ت به م فبرقه خسته بوو). هه رده ها ده توانين ناماژه به ليکوله راني خواره ده بکه مين که نووسراوه کانيان تا هه نوو که ش وک سرچاوه ی زانستي له سر (يارسان) به کارده هينرت: فلاديمير مينزورسکی، والنستين نالکسيويچ، ژوکوفسکی، کنت دوگوبينو، ژاک دوهورگان، بارون دوپود، سن پترزبورگ، نستراسيورگ، گاردولوسکی، زوکسکی، جي. کپيل، ژ. مایسکی، پ. نالوميلوفا، مسيوچريکف، خانیکوفا، ک. ن. سميرنوا، ماکسيمويچ، ن. ژ. مار، راولينسون، ف. کامونت، س. جي. ويلسون، ژان دورينگ، نوژن نووين، ف. کوزمن، ره زاحه مزدي، فلاديمير نيوايف، پتروسفسکی، سيسيل جان. نه دموند، فاميلکوفسکی، رومن گيرشمن، نوسکارمان، فان بروين سن، کلادويوس، جيتيس ريچ، کارل هادانگ، د. ن. مه کنزي، گ. هورنله، ج. موير، نا. دپير، گ. دوزال، ني. ف. روسو، ک. ديترا، ک. رولينسن، م. واگنر، گ. به ده، ني به رده وين، پ. لورخ، ناگاگارين، ب. کالوباكين، د. بليان، نا. نارلف، ب. ميلر، نه. ل. ويلچفسکی، ت. ژ. ناريسترا، گ. م. پيتروفا ونيپ، پ. ناکويف، ک. ک. کورديوفا و... تاد. به لام به داخوره به هوی وده سته خستني تيکسته نايينيه کان و هه رده ها نه نيبيروني بنه ماکاني ناييني (يارسان) و نامويي نه ليکوله رانه به رانبه ر به دابونه ريتي ناوچه که و... تاد، هه له ی زور که وتوته ناو به رجه مه کانيان.

## يارسان

خان نهوانی بهرو شیراز کۆچاند که له دوای مردنی وی ناغا محمەدخان نهوانی له شیراز گویژاندهوه بۆ ناوچهی قهزوین. ههروهها عهشیرهی مافی که شوینی سهرهکیان زهاو و زۆزانیان له بناری پراو له نیزیکی دینوه بسوه، که له سالی ۱۱۶۷ک له گهڵ محمەدخان زهند کۆچیان کردوه بۆ شیراز و له زهمانی ناغامه محمەدخان قاجار گهراونهتوه که بریکیان چوونه کرماشان و تاقمیکیان له قهزوین نیشتهجی بوون. ههروهها عهشیرهی خاچهوهند که کۆچران بۆ دهره گهز، شیراز و شاریار و دوایی له لایهن ناغامه محمەدخان بۆ شاری نور له باکووری ئیران و دوایش به دهستی ناسره دین شابۆ زاغ مهرز نیزیکی ساری کۆچ دران که له کهلاردهشت و مازهنده رانیشتهجی کران. و یا عهشیرهی کاکاوهند که یهکی له تایفهکانی وهندن له رۆژههلات و باکووری لورستان که رهنگه له زهمانی نادرشای ئه فشار کۆچ دراون بۆ ناوچهی قهزوین که به دو تایفه میسح خانی و نامدارخانی دابهش دهبن. کۆچی نیزیکی په نجا ههزار بنه ماله له سنورهکانی نازدهربایجان و مههاباد و کوردستانی تورکیا و چخورسهعد "یهرهقان" بهرو ره، زهنگان، تاکستان، قهزوین و له تارکامدا بۆ خوراسان له سالی ۱۰۰۷ک که کۆی نهم عهشیره گه له له سهرهتای دهسهلاتی سهفهوی به ناوی چه مش گهزک به ناوبانگ بوون بهلام له ناخرهکانی گهپی سهفهوی ناویان گۆرا بۆ زهغه رانلو. کوردی.

یان دوورخستهوهی هۆزی "خواجهوهند" بهرو "کهلاردهشت" له باکووری ئیران، له لایهن شانیسماعیلی سهفهوی و شاعه باس و نادرشای ئه فشار و کهریم خانی زهند... تاد، که دهتوانین هۆکارهکانی نهم دوورخستهوانه له م خالانهی خوارهوه دا بدۆزینهوه:

تیکدانی پیکهاتهی کومه لایهتی و سیاسی و نهتوهیی ناوچهی کهلاردهشت به مهبهستی کم کردنهوهی دهسهلات مملانیی هۆزه په سهنهکانی نهو ناوچهیه له گهڵ دهسهلات دا.

تیکشکاندن و لاواز کردنی هیزی کوردهکان و لورهکان له ناوچهکانی رۆژئاوای ئیران. که له م بارهوه هنری فیلد نووسیویهتی: شاعه باس له سهرهتای سهدهی ههقهدهمی زاینیدا به مهبهستی ترساندن و کۆنترۆلی دانیشتوانی په سهنی "که جوور پول و کهلاردهشت" هۆزی خواجهوهندی لهو ناوچه نیشتهجی کرد. ههروهها فیلد له سالی "۱۹۰۲" زاینی ناوی پینج خیلێ لهو کورده کۆچهرانه بهم شیویه تۆمار کردوه: سولتان قولیخانی، کاکاوهند، له که خواجهوهند و دلغان. که دوایی خیلان له لایهن نادرشای ئه فشارهوه، له گه پرووس و کوردستانهوه کۆچ دران<sup>۱</sup>. دوورخستهوهی عهشیرهتی "چهگهنی" له سهردهمی ناغا محمەدخان قاجار بۆ ناوچهی قهزوین. دوورخستهوهی عهشیرهتی "کاکاوهند" له سهردهمی نادرشای ئه فشار بۆ ناوچهی ئه بیهره و دهره گهز. پینشتریش نهم عهشیرهته له سهردهمی کهریم خانی زهند له ناوچهی قهزوین نیشتهجی کرابوو<sup>۲</sup>. ههروهها کوشتا و شهید کردنی زۆر له گهره پیاوان و سهرکردهکانی "يارسان" وهک: شاهو هیس قولى، تهيمور بانيازانی، سهید محمەدی کهلاردهشتی<sup>۳</sup>، سهید پهزا کوردی عهلهوی و زۆر کهسانی تر.

۱- کهلاردهشت، علی ملک پور، ص: ۱۰۳-۱۰۵.

۲- کرد و پراکندگی او در گستره ایران زمین، ص: ۱۴۵.

۳- سهرهللدانی سهید محمەد ناسراو به سهید عالمگیر له سهردهمی ناسره دینی قاجاردا روویداره. نهم کهسایه تیبه بهرچه له کهلاردهشتی نه بووه و یتدچن له (سهجنه) کرماشانورد چووبیت بۆ نهو ناوچه. ههروهها سهرهللدانی سهید محمەد حهسهنی مرشه عهشعی که یه کیک بووه له سهیددکانی

## يارسان

دوورخستنې وهی په پیره وانی هم نایینه له ناوچې شاره زوور و هورامان له لایه ن کورده موسلمانان توندې وه کانه وه، به جوړتیک که نیستا به ده گمن نه هلی حق له ناوچانه ماونه توه. نه مه له حالیکدایه که هورامان و شاره زوور، شوینی سره هلدان و گه شه کردنی هم نایینه بوون و له شاره زووره تا موسل چهندين گورستان و شوینه واری په پیره وانی نه هلی حقی تیدایه. هروه ها به کارهینانی هندی پلانی تر وه ک دابین نه کردنی هر چه شنه خزمه تگوزاریه ک بژ نه و ناوچانه ی خه لکانی نه هلی حقی تیدا بوون و به هژار کردنی نه و خه لکانه بوته هوی وازهینانیا ن له نایینی یارسان. بژ نمونه له ناوچې لورستان که پیشتر نریک به هشتا له سدی دانیشوانی نه هلی حق بوون، که متر که سیک تا نیستاش له سر نایینی باو پیرانی ماونه توه و به گشتی وازیان هیناوه، به لام شوینه پیرزه کانی نه هلی حق تا نیستاش له ناوچه دا پریزان لی ده گیری و زیاره تگای خه لکانی ناوچه کن. یه کی له شوینه پیرزانه قبری شیراهیم بن موسای کازمه که له سر گونبه ده که ی جه م ناوه دهناسریتوه و نازناوی بابابوزورگ و له شوینه که ش هر به م ناوه دهناسن.

هم مرقده له دیهاتی سرکه شتی له ناوچې نورنابادی لورستان به مودای ۶ کیلومتری له روژناوای هم باژیره یه که پیشینه میژووییه که ی له بیره وهری خه لک و هروه ها له کتیب دانا دیاره و له مندالانی نیمام موسای کازمیش نییه چونکو جه ناییان کوریک ی به ناو شیراهیم به نازناوی موجابی هیه که نه و له شوینه نه نیژاوه. هه لبت به هه مان شیوه که به شی سادات و شهرحی حالی نه وان گوترا زانستی ره چه لک ناسی و تو مار کردنی شه جره پیوه ندیه کی به سادات کامیل و تهاو نییه و که می و نو قسانی زوری هیه و هروه ها کال نازدار که به ناوی سید جه لاله دین هاتوه له سوچی باشوری روژناوای گومیزی بابابوزورگه. که له شوینه ش وه کوو هورامان نیشانیک له یاری و یارستانی و یا پیشینه ی میژووی و باوه رو فیکره کانی نه وان نایینریتوه و ته ناندت ناویکیشی لی نابردی. له حالیکدا ناشکراو روونه له نو سراوه کونه کانی یارسان هم دوو که سایه تیه "بابابوزورگ و کال نازدار" له زاته کانی شایبراهیم و بابایادگار یا هه مان عقیق و یه قیق ده روونایه یان هه بووه و ناو براون و نیشانیان له نو سراوه کانی سرته نجام به باشی په پیدا ده بی. پیر دانیالی داله اوی ده فرموی:

نرده بیل دژ به زولم و زوری دسه لاتداران، جیگای ناماژیه، به لام به داخه ره هم سره هلدانان به توندی سرکوتراون و هیچ ناکامینکی نه وتویان لینه که وتوته وه.

۱- هر وه ک ناماژمان پیکرد: برونی چهندين گور و زیاره تگای که سایه تیه نایینییه کانی نه هلی حق له ناوچې لورستانا به لگهی حاشا هه لته گری سرده صیک پریشکزی په رسندنی نایینی (یاری) به له ناوچه دا. بژ نمونه ددوانین به زیاره تگاکانی خواره وه ناماژ به کین: ۱- بابا بزورگ له (ناوای سرکشتی) له روژناوای نورنابادی سر به قزای دلفان ۲- کال نازار نریک کونیه ی بابا بزورگ. ۳- نه بوو نه لوه ها له روژناوای (کوهدشت) نریک کونیه ی بابا بزورگ. ۴- بابا دانیال له شمش کیلومه تری (سراب) له دژلی پیر موسا. ۵- بابا سه یفه دین له (دهرشار). ۶- پیر نه چه له ناوچې (بایه سه گوه ندی عالیخان). ۷- داوده رهش له کوهدشت. ۸- پیر شه مسه دین له باکوروی ناوای ته شکمن، نریک سفید کوه. ۹- ماما جه لاله له (دژلی بابا عه باس) نریک خوردم ناوا. ۱۰- طالب عدلی له ناوچې ملاوی. ۱۱- بویمیل (بابا مهورود) له ناوچې زاغه. ۱۲- پیر محمد له دلفان. ۱۳- پیر عه مده ش له فه یروز ناوای نه لیشته ر. ۱۴- بابا له نگ نریک ناوای مازور. ۱۵- پیر یه جد له ناوای ربهات نه کی نریک خوردم ناوا. ۱۶- پیر سلیمان له نه زنا ی سه گره ند. ۱۷- بابا تاهیر له خوردم ناوا. ۱۸- بابا کوس له نه لیشته ر. ۱۹- بابا خازره (بووخازره) له جایده ر. ۲۰- بابا زهید (بوویزه) نریک پرلدوخته ر. ۲۱- بابا حموی یان حمیب نریک کوهدشت. ۲۲- کونیه ی پیرزی زولنور قه له نده ر.

## یارسان

بابابوزورگ رۆچیار هام جفت شانه کان نازار بی یار زهردهبانه<sup>۱</sup>

۳- دووبه‌ره‌کی و لیکنه‌گه‌یشتن له ناو په‌یره‌وانی نه‌هلی حه‌قی ناوچه جیاجیاکان دا، سه‌باره‌ت به هه‌ندی بۆچوون و چه‌واشه‌کاری داسه‌پیتراو له لایه‌ن که‌سانی ده‌ره‌کیه‌وه که هۆی سه‌ره‌کی نه‌مه‌ش ده‌گه‌ریتسه‌وه بۆ نه‌زانی و تینه‌گیشتن له بنه‌ماکانی نه‌م نایینه که به‌روونی له سه‌رنه‌نجام دا باسیان لی کراوه. نه‌مه‌ش له لایه‌که‌وه بووه‌ته هۆی ناکوکی نه‌هلی حه‌ق و له لایه‌کی تره‌وه نه‌یاران و دوژمنانی یارسانی هان داوه بۆ چه‌واشه‌کاری زۆرتتر و گه‌وره‌کردنه‌وه‌ی ناکوکیه‌کان و له نه‌نجامدا پیکه‌یتانی مملانی و دژایه‌تی ناوخۆیی لیکه‌وتوته‌وه، که به‌داخه‌وه تاراده‌یه‌ک نامانجه‌که‌یان پیکاهه و کۆمه‌لگای یارسانیان تووشی لاوازی و لیک دابرا‌ن کردوه. نکوولی له‌وه‌ش ناکرئ که سه‌رچاوه‌ی زۆربه‌ی نه‌م کیشانه هه‌ندی له سه‌یده‌کان و به‌ریرسانی نه‌هلی حه‌ق بوون، که له لایه‌ن ریکخراوه "فراماسونه‌ری" یه‌کانه‌وه بۆ لاوازکردن و تیکشکاندن یه‌کیه‌تی یارسان، پشتگیری کراون و ده‌کرین. پیوسته‌ بگوترئ هه‌ژاری و نه‌خوینده‌واری و دواکه‌وتویی کۆمه‌لگای "یاری" ش له سه‌ره‌که‌وتنی نه‌و پیلانانه‌دا، رۆلی هه‌بووه.

یه‌کیکی تر له هۆکاره‌کانی ناکوکی و لیکدابرا‌ن له "یارسان" دا، ده‌ستی‌وه‌ردان و چه‌واشه‌کاریه‌کانی بنه‌ماله‌ی "نیلاهی" یه، که به‌ که‌لک وه‌رگرتن له هه‌ندی بیروبوچوونی "یاری" نایینیکی نوییان پیکه‌یتاوه و به‌ناوی تازه‌گه‌ری و نویخوازی له نایینی "یارسان" دا نه‌م کاره‌یان کردوه، هه‌روه‌ها به‌ناوی زیندووکردنه‌وه‌ی بنه‌ماکانی نه‌م نایینه، بلاویان کردۆته‌وه و بوونه‌ته هۆی کیشه و مملانی و سه‌رلیشتیواوی له کۆمه‌لگای یارسان دا. نه‌مه له حالیکه‌دا یه‌ که بنه‌ماله‌ی نیلاهی هیچ په‌یوه‌ندیه‌کیان به‌و حه‌وت بنه‌ماله‌ی پیروژه سه‌ره‌کیه‌که‌ی یارسانه‌وه نییه و هه‌ر به‌م بۆنه‌وه له نایینه تازه‌که‌ی نه‌وان دا چه‌ندین خالی لاده‌ر له بنه‌ماکانی نایینی یارسان به‌رچاوده‌که‌وه‌ی که بریتین له:

۱- ره‌تکرده‌وه‌ی سیاده‌ت و جینگه و پینگه‌ی سه‌یده‌کان له نایینی یاری دا و ناساندنی سه‌یده‌کان وه‌ک نه‌یارانی نایینی یاری. له‌م باره‌وه له کتیبی "ناسارولحه‌ق" دا که سه‌رچاوه‌ی سه‌ره‌کی نه‌م بنه‌ماله و په‌یره‌وانیانه، هاتوه: سه‌یده‌کان نایینی نه‌هلی، حه‌قیان تیکداوه و بۆ به‌رژه‌وه‌ندی خۆیان به‌ کاریان هیناوه. نه‌مه‌ش شتیکی تازه نییه و هه‌ر له سه‌رده‌می سولتان سه‌هاکه‌وه پینج بنه‌ماله له‌و حه‌وت بنه‌ماله<sup>۲</sup> ته‌وه‌ندی که گرینگیان به‌ فراوانکردنی "مورید" ه‌کانیان داوه، گرینگیان به‌ به‌رپه‌رده‌ی نه‌ره‌که نایینه‌کانیان نه‌داوه. به‌پیتی نه‌م بۆچوونه سه‌ره‌کرده‌کانی بنه‌ماله‌ی نیلاهی که‌سانیکیان به‌ پله‌ی "سه‌ید" ی به‌رزکردوه که گوايه له به‌ره‌ی "به‌نی هاشم" ن. که نه‌مه‌ش

۱- سراجم، بارکه بارکه بند ۴۲.

۲- له شه‌ری جیهانی یه‌که‌مدا، سه‌ردار عه‌لی خانی موکری و ژماره‌یه‌ک له بنه‌ماله‌که‌ی، به هۆی دژایه‌تی و به‌رخۆدان له به‌رانبه‌ر هیرشی ده‌وله‌تی عوسمانی بۆ سه‌ر رۆژتاوایی نیران، به‌ فه‌رمانی سه‌لیم پاشا له سیناره‌ دران و بنه‌ماله‌که‌ی (به هه‌ردوو لقی شیعه و سوننه‌وه) له‌و ناوچه‌ ده‌رکران و هه‌ندیکیان به‌ره‌و خوراسان و قوچان رۆیشت و هه‌ندیکیان رۆیان کرده ناوچه‌ی کرمانان و لای خزمه‌کانیان، که پشتر له (سه‌حنه) نیشته‌جی بیون و پیژدی نایینی نه‌هلی حه‌قیان ده‌کرد، گیرسانه‌وه. نه‌م بنه‌ماله‌ به (نیلاهی) ناویانگیان ده‌رکردوه و مه‌مه‌د عه‌لی سولتانی نه‌وانی به‌ یه‌کتک له بنه‌ماله‌کانی نه‌هلی حه‌ق داناره که له راستیه‌وه دوروه و بنه‌ماله‌کانی نه‌هلی حه‌ق بریتین له‌و حه‌وت بنه‌ماله‌ی که له سه‌رده‌می سولتان سه‌هاکدا پیکه‌اتوون. به‌روانه: فه‌نگ نام های پرنده‌گان در لجه‌های غرب ایران، عه‌د مکر.

۳- چونکه بابا یادگار و عالی قه‌لنده‌ر خۆیان بنه‌ماله‌یان پیکه‌یتاره.

## يارسان

به پيچه‌وانه‌ی نايینی يارسانه که سديد دهبي له به‌ره‌ی نهو حوت بنه‌ماله پيروزی سهرده‌می سولتان سه‌هاک بی. نه‌لبه‌ت به‌داخه‌وه سه‌باره‌ت به رۆلی خرابی هه‌ندئ له سديده‌کانی يارسان، ناتوانين به ته‌واوی بۆچوونه‌کانی "نيلاهی" ره‌ت بکه‌ينه‌وه، به‌لام نه‌مه نايته هۆيهک بۆ گۆرانکاریيه‌کی بهو شيوه و تیکدانی نهو نيزامه نايینی — کۆمه‌لايه‌تیه‌ی که سولتان سه‌هاک بۆ نه‌هلی حهق، دايرژاندووه.

هه‌روه‌ها پيويسته بگوتري به‌داخه‌وه هه‌ندئ له سديده‌کان به هۆی نه‌زانی يان ترس يان پاراستنی به‌رژه‌وه‌ندی خۆيان، نه‌وه‌نده له سه‌ر "نه‌پینی بوون" ی بنه‌ماکانی نايینی یاری پيداگرييان کردووه، که زۆربه‌ی په‌يره‌وانی "يارسان" يش نه‌ياتوانيوه زانیاری پيويست له مه‌ر نايينه‌که‌يان وه‌ربگرن و هه‌ر نه‌مه‌ش رینگه خۆشکه‌ر بووه بۆ چه‌واشه‌کاری و لاده‌ری و سه‌ره‌لدانی که‌سانی وه‌ک "نوورعه‌لی نيلاهی" و گۆرانکاریيه مه‌ترسی داره‌کانی. هه‌روه‌ها ره‌وتی نابه‌جیتی نهو سديدانه نايینی شو‌رشيگيرانه و پرچۆش و خروشي يارسانی کردووه به هزريکی گۆشه‌گير و خامۆش. نه‌مه له حالیکدایه که به فه‌رمووده‌ی بابا ناوش.

موجزم واچدئ نالّ حهق شناس  
نوختر که‌لامم واچان وه ناواز  
وه‌ی زاتو وه‌زئم بکه‌ردئ ني‌عجاز  
به‌ی که‌راماتم وه‌شتان بۆ نه‌لفاز<sup>۱</sup>

هه‌روه‌ها سولتان سه‌هاک سه‌باره‌ت به‌وه‌ی که سديده‌کان نابي بۆ به‌رژه‌وه‌ندی خۆيان يان هه‌ر هۆيه‌کی تر له نايینی یاری و نيزامی کومه‌لايه‌تی يارساندا داب وه‌ریتيکی نوێ دامه‌زرینن، ده‌فه‌رموی:

سه‌ر به‌یۆنئ بي‌وه‌ن خ‌ودایی  
هه‌ر خ‌ودای بۆش بي‌وه‌ن بارگایی  
نه‌شانان بي شه‌رت پا چه‌ زيایی  
نه‌شکنان ئی قه‌ولّ پيرو پادشایی  
هه‌ر چه‌ ئی واده تا وه‌ رجایی  
ئى گه‌زو کۆچ بۆ ک‌ردم بينایی  
نه‌نيه‌ران جه‌ نۆمینگه‌و بارگایی  
نه‌نيه‌ران بي شه‌رت جه‌م وه‌ جیایی<sup>۲</sup>

له کۆتای دا پيويسته بگوتري هه‌رچه‌ند هه‌ندئ له سديده‌کان رۆلی به‌رچاويان هه‌بووه له سه‌ره‌لدانی "لاده‌ری" و قولبوونه‌وه‌ی کيشه کۆمه‌لايه‌تی و نايینیبه‌کانی يارسان دا، به‌لام نه‌مه هه‌له نابي بيته هۆی هه‌له‌يه‌کی گه‌وره‌تر و له بيربردنه‌وه و لادان له ده‌ستوره‌کانی سولتان سه‌هاک و بنه‌ماله‌کانی يارسان. هه‌روه‌ها نابي له بيربکري که هه‌ر "يار" يک پيويستی به "پير"<sup>۳</sup> هه‌يه و پيرگرتن له بنه‌ماله‌کانيش پيويستیبه‌کی نايينه. داوود ده‌فه‌رموی:

وه‌ پا مۆعه‌له‌م چه‌ی خاندانان  
ميردان ئی شه‌رته تاقي بزنان<sup>۴</sup>

هه‌روه‌ها له که‌لامی ده‌وره‌ی "خه‌زانه" ميردان دا ده‌فه‌رمئ:

۱- که‌لامی ده‌وره‌ی بابا ناوش، به‌ندی ۳۷.

۲- که‌لامی ده‌وره‌ی ده‌رکه‌وتنی هه‌فته‌رانه، به‌ندی ۳۶.

۳- نه‌لبه‌ت مه‌به‌ست له (پير) که‌که‌ که‌ کردار و ره‌فتاری به‌پیتی بنه‌ماکانی نايين و مه‌رجه‌کانی سه‌رنه‌نجام و ياساکانی پرديوهری بي. پير حه‌سه‌نی خوراسانی له‌م بارده‌ ده‌فه‌رموی:

تۆ وه‌ که‌ج شه‌رتان ده‌ست يار مه‌ده‌ره  
نه‌و پير که‌ج شه‌رت سوچه‌ مه‌وده‌ره  
هه‌روه‌ها پير عه‌بدولعه‌زیزی به‌سه‌ری ده‌فه‌رموی:

وه‌پير که‌ج شه‌رت سوچه‌ نه‌وه‌ران  
پير ناکامل گ‌رد به‌ر مه‌که‌ران

۴- که‌لامی ده‌رکه‌وتنی هه‌فته‌رانه، به‌ندی ۴.

## يارسان

ههفت خاندانان وه كيل بنيامين هه هه ديدة كانى پور سولتانهن

۲- نورعەلى ئىلاھى لە كتيبه كەى خۇيدا "ناسارولھەق" نووسيوپه تى:

ئىمه به ختە وه رين كه له شهريعتى محمەدى دا گەشەمان كرووه و شانازى به وه ده ده كەين كه په پيرهوى ئاينزاي شيعەى "۱۲" ئىمامين، ئىمه ئۆمەتى محمەد و ميللهتى ئىبراهيمين. ئەم بۆچوونانە ناشكرای ده كات كه بنه مالهى ئىلاھى ئاينى يارى، به يە كيك له ئاينزاكانى ئىسلام داده نين. ئەمە له حالىك دايه كه نورعەلى ئىلاھى لە كتيبه كەى تریدا "بورھان ولھەق" نووسيوپه تى: هەر كەس له بنه ماكان و ياساكانى ئەھلى حق لايدا، ئەھلى حق نييه. بەلام هەر بۆ خۆى له كتيبى "ناسارولھەق" دا پيداگرى له سەر ئوه كرووه كه دينىكى نوئى "ابداعى" پيكيهتاوه.<sup>۱</sup>

ههروهها يە كيكى تر له ئەندامانى ئەم بنه ماله نووسيوپه تى: ئەوان دينىكى نوئيان پيكيهتاوه كه جەوهه رەى گشت دينە كانە.<sup>۲</sup> به چاوخشاندينك به سەر وته كانى سەر هه ودا بورھان دەر ده كەوى كه تەنانت خودى بنه مالهى ئىلاھيش تووشى سەر ليشيواوى بوون، له شوئيتىكدا خۇيان به ئەھلى حق دەزانن، له شوئيتىكى تردا به شيعەى "۱۲" ئىمامى و دواتر به داھينەرى دينىكى نوئى و ئىبداعى...

به داخه وه كه مترخەمى سەيدە كان و سەر كرده كانى يارسان له لايە كە وه و دواكە وتويى و بيتاگايى و هەژارى كۆمەلگاي يارسان له لايە كى تره وه، بوونه ته هۆى بلا و بوونه وه و پەرە سە ندىن بيروبا وه پى لەم چەشنە كه جگە له سەر ليشيواوى و ليكدا برانى ياران و لاواز بوونى كۆمەلگاي يارى، هيچ ناكام و ئەنجامىكى ترى لى ناكە ويته وه. ئەلبەت له "بورھان ولھەق" دا هاتووه كه هەر كەس تەجاوز بكە له ئەھلى حق نييه و يا له ناسارولھەق هاتووه كه ئىمه په پيرهوى دينى سولتان ئىسحاقين! ههروهها له مامۆستا ئىلاھى پرس دە كرى كه: ئىوه به نيازى پيداچوونه وه لهو شتە "بورھانولھەق" بفرمويين...؟ و جەناييان دە فرمويين كه: پيداچوونه و له بورھانولھەق ئەگريش بكرى سەبارەت به شەرحى ئەم بابە تانە يە و له پەرسىپه كان و ئەركە كانى هيچ چەشنە گۆرانكارىك بەدى ناكري، لەبەر ئەوهى كه پەرسىپه كانى بورھانولھەق له گوتارى سەر ئەنجامى سولتان سەھاكيه و نەگۆر. يە كى تر له پرسە ئاماژە پيكره وه كانى له تايفهى ئىلاھى بابەتى شاربه. كه ئەوه له بنه رەتە كانى باوه رەمەندى ئەھلى حقە و له بورھانولھەق پيش هاتووه كه: هەر سلسلە يەك كه رەس و پەتى سلووكى تەريقه تە كەى بگا تە هەزەرتى عەلى ليدانى شارب به حەرام بزانى. و يا له ناسارولھەق هاتووه كه: ئەھلى حقى بى سيميل له كۆى جۆز ريگە مە دەن. بە تايبەت ئەوه كه حاج نەمە توللا كه له گەورە كانى ئەم تايفه يە نە تە نيا سيميلى ناتاشى كە چى ريش و زۆلفيشى هە بووه. لە حالىكدا ئىستا دە بينين وا نييه و...

خاوهن زاتە كانى پاش سەردەمى پەرديوەر له باكوورى توركيە تا باكوورى خوزستان و ههروهها ناوچە رۆژئاوا يە كانى ئيران وه كوو ئەفغانستان، پاكستان و هيندوستان بوونه هۆى بەربلاوى و پەرە سە ندىن و فراوانى جوغرافياى مەروڤى و ژينگە يى يان كه ئەم بەربلاوه يى يە كى له هۆكارە كانى پەيدا بوونى جيساوازى له ئاداب و

۱- بروانە: ناسارولھەق، نر عەلى ئىلاھى.

۲- مبانى معنويت فترى، بەرام الھى.



**تهواوكارى (شى كردنهويهك له سر كه لامهكان و كه سايه تيهكانى سر نه نجام) :**

بهر له هر بابته تيك پيويسته له چۆنيه تي پرتووكى كه لامهكانى يارسان نه ختيك بابته ناماژه بكري. به گويژه به لگه سهرزاري و بير و باوه له كات و سهرده مي پرديوهردا هممو نهو كويونه وانهي له لايهن سولتان نيسحاقه وه پيك هاتوره و هاوريان له سر كيشه نيك ناخافتنيان كردوه، پير موسا وه كسو سهر پيتووسيتك گشت نهو بابته ده پراوانهي كه به شيوه منولوكي بووه له پراوي خوي دا توماري كردوه و هاوريانتيك كه نه بابته و كه لامهكان ده فهرموو به دريژايي سالان بو سهرجه م ياراني تر شرؤقه ي ده كرد تا نه وانيش نه م كه لامانه له بهر بكن.

به م جوژه لهو سهرده مي پرديوهردا كومه لگاي يارسان كه لامهكانيان به شيوه سهرزاري له بهر ده كه وه بو بهر ده كي تر ده گواسته وه. به لام له پيوهندي له گه پراوي بير مووتسا كه نه م كه لامانه له وي دا تومار كراوه هيچ زانياريهك به دهسته وه نييه كه له كوييه و يان چون ده پاريززي نه له بهر دركاندني نه هيني گه لتيك كه له م پرتووكه دا هيه نه ستمه تا سهرده ميكي ناديار كه ستيك بتواني چاوي پي بكه ويته.

به لام كه لامهكانى يارساني كه خويان له روانگه ي بابته تاييه ته وه ريزه به ندي كراون تا كوتايي سهرده مي دووه مي پرديوهر هيشتا به شيوه سهرزاري له تورمه يه كه وه بو تورمه يه كي تر گواستراوه ته وه و يارسانه كان به هوي نهو ثيان و خوشه ويستيه كه به ران بهر دين و ناييني خويان هه يان بووه گرنگيه كي زوريان به فير بوون و له بهر كردني كه لامهكانيان داوه. بو وينه بيستومه له پره پياويك كه ده يگوت: باپيرم كاتي جووت كردن و شيفرين له بهر خويه وه كه لامى ده خونندوه كه به دوو خسته له شيعري كه لامهكان ده گه يشت و دردؤنگ بووه له وه ي كه وشه يه كي به هه له ده نه بريبيته.

به هوي نهو گومانه وه زهوي و گاو و كاري ويل ده كرد و چهند فهرسه خ ناچه ري ده بري و تا بگاته لاي بير و ماموستاي خوي تا له بي هه له بووني وشه كه دلنيا بيته.

به هر حال كه لامهكانى يارساني تا سهرده مي ده هم به شيوه سهرزاري كي بووه كه لهو سهرده مه به داوه نه م كه لامانه نووسراون و له بهر كه م بووني نووسراوه كه كه لام نووس نيوي خوي تومار نه كردوه و زوريه ي نه م بهر گه كه لاميه انه تا دوو سه سال كون و بي تاون. به لام له دوو سه سال بو شه ملاوه كه لام نووس نيوي خوي له نووسراوه دا تومار كردوه. نه م كه لامگه له له بهر بهرين بوون و پرژ و بلاوي لاي تاكه ي يارساني هر ودها نه بووني هيز و هه زاري و خوف و هه لاتن هيچ كات له لايهن سه روكي يارسانيه وه بو كو كردنه وه ي جاري كشتي نه دراوه.

بو نمونه كه له شهردا ژمارتيك له قارياني قورنان ده كوژران عوسمان ده كه ويته هه لوه دي كو كردنه وه ي قورنان چون نه گه له هر شهردا ژمارتيك قاري ده كوژران كو كردنه وه ي به نامانچ نه ده گه يشت و شه مرد كو مه لگاي نيسلامي له قورنان بيوه ري بوون. كه و ابو جاپ نه دات كه هر كه سيك له قورنان ثايه يه كي له بهر به بو توماري خوي بناسينيته ناوا ده بيت كه قورنان كو ده بيته وه. كه نه م چمكه بو كو كردنه وه ي سهره نجام روو نادات و كه وايه نيته تا سهرده ميكي ناديار ده بي چاوه رواني به ده ست هيناني كه لامهكانى يارساني بيتين.



## يارسان

ههروا که گوترا ئەم کهلامانە سەرزارەکی بوونیان بۆتە هۆی ئەوەی که لە درێژایی میژوویدا لە بەند و خشتهکانی هێدی هێدی کەم بێتەوه یان قوول بوونی گۆمی مانایان بۆتە رێی خۆشکەر و بیانویک تا تووشی گۆرانکاری بکری، تا رادەیه که که کەلامخۆین ناچار دەبی بۆ مانا بەخشین بە شیعەرەکان و شەیهەک بسرێتەوه و چەند وشەتری لە جیگا دا بنیت که هەر ئەم کارەش دەبێتە هۆی تیکچوونی کیش و گۆران لە کەلامەکاندا یان لە بەر ریز و خۆشەویستی تایبەت بۆ زاتەکان لە کاتی خۆیندنی کەلامدا که بە شێوازی چرین دەخویندرا نیویان تال کیش بکات و هەر ئەو ناوگە لە نێو پێنج برگە ی سەرەتایی دا بێتەوه و خشتهی کەلامی زیاتر لە دە برگە بێت.

ههروهها که پێشتر و لە ناوهرۆکی کتێبه که ناماژهی پێ کرا یارسان و چۆنییهتی له دایک بوونی برۆکی ئەم نایینه، بە دەستی "بۆهلۆلی ماسی" لە "ماهیهدشت" کرماشان بە شێوازیکی نادیار بنیات دەنریت، کهچی ئەم شێوه بیرکردنەوه تایبەته بە شێوازیکی نیهینی له نیوان چەندگەس لە هاوڕێییانی بلاو دەکری. کەلامەکانی پێوهندیار بە ئەم گەرە زاتییه بەهۆی دەمەکی و زاری بوونیان لای یارمانییه کان و نه نووسینیان تا دوا ساله کانی سەردەمی دووهەمی پرديوهر و تەنانەت تا دواي ئەوەش لە چەندایهتی و بەندەکانی کەم کراوه و ئەوەش وا گەیشتووته دەستی نێمه بەشیکي نەشت لەم قسانەیه که ئەویش لە گەل گەری دامیار دامیار تیکچەپین پەیدا دەکا و بەم جۆرە کەلام نووس بە هەلە کەلامەکانی گەری دامیار دامیار لە ریزی قسەکانی گەری بۆهلۆل تۆمار بکا.

ئەوه له حالیکدايه که چلۆنايهتی بیرکردنەوه و چوارچێوهی مینتالیتە ی زال بەسەر قسەکانی گەری بەهلۆل بەهۆی پیکهاتهی سەرەتای هزری یاری نزیکي نیشتمانی و سەردەمی میهرپەرەستی ههروهها زوروانیسم لایەن سرنج کەلامەکان ئەم چاخە دیاری دەکات تا فاکتەرێک بێت که نێمه له ناساندنی کەلامەکان ئەم چاخە یارمەتی بەدات.

بۆ ناساندنی کەسایهتی بەهلۆل لە ژياننامه کاندایا ناوا هاتوو "ئەبوو وەهەیب" بەهلۆل کوری "عومەر سیرفی" یان سووفی ناسراو بە زانا، ژیر یان شیت. نیوی کەسایهتی که نیوه دیرۆکی، که له ئەدەبیاتی فلکولوری ئێرانیشدا ناویانگی زۆری هەیه. سەرەتاییترین هەوالگەلیک لە بەهلۆل بە دەست گەیشتووه دەگەرێتەوه بۆ نیوهی یەکهمی سەدهی سێهەم که ئەویان لە سەردەمی "مەهدی عەبباسی" (١٥٨ - ١٦٩) کۆچی مانگی (٧٧٥ - ٧٨٥) زایینی بەراورد کردوو. که بۆ بە دەست هیئانی میژووی لە دایک بوونی بەریزیان دەبی سرنجی کەلامەکانی سەرئەنجام بەهین لەوهی که شاخۆشین دەفەر مێت:

دووست سال نهی وەر نه دۆن مهولام      تامام وه بهسات وه شیرین کەلام

نێستا ئەگەر نێمه میژووی لە دایک بوونی شاخۆشین بە سالی ٣٤٣ که شروقهی لە لاپەرەکانی دواتردا هاتوو بە رەچەلە بزانی، میژووی لە دایک بوونی بەهلۆل ١٤٣ کۆچی مانگی دەبێت. چونکۆو بەهلۆل وەکوو شامیوان زاتی پێش لە شاخۆشین بروه که لە ئەم نمانادا دەرکەوتوو.

## يارسان

"جاحيز" (۲۵۵) كۆچى مانگى (۸۶۹) زايىنى له يه كه م ويژهى خۆى دا بههلولى له وت وويۆتىكى بهنرخى دا له بهرانبه ر ئيسحاق كورى سه باح (والى حيجاز له سه رده مى مه هدى) دا شه نجامى داوه ته شه ييوعى شه وى به روونى شى كرووتوه. به گويزه و تراوه كان له گه ل "هاروون نه لر شه يد" روو به روو ده بيت و به خۆ له شيتى دان به شيوه يه ك ناموژگارى ده كات كه هه نيسك قورگى خه ليفه ده گريت. ميرزا موحه مه د عه لى موده رس ده لى ت: بههلولى ناز ناويك بووه به ماناى سه رۆك: و گه وه رى كۆى خى رات به شه ويان داوه. كه له باورى يارسانى دا شا ميه مان بووه و يه كه م كه سيكه له بير و باوه رى يارسانى هه والى ده هيتنا و به نه ينى له گه ل هاوړپيانى له هه ريمى كوردستاندا نال و گويزى ده كرد. به ريزيان به گويزه به لنگه ي زاړه كى له ناوچه ي كرماشان له دايك ده بيت و كه له و كاته دا له ناوچه ي (ماه كوفه) بووه و گاس بههلولى ماهى گاز كردنى شو په يوه ندى له گه ل قه لاجى ماهيده شت هه بيت.

نه لبت نيوى بههلولى لى نراوه هۆى شه وه ده گه رپشته وه بو شه وى كه چۆن ناوچه ي دينه وه به «كوفه» بيتاكي داوه كه وايه دينه وه ريش به (ماه كوفه) ناوزد كراوه و بههلولى شيان به و ناوه تاسيوه. بهلول له گه ل هاروون نه لر شه يد هاوچه رخ بووه و بابته گه لى كى پر پيى ستى چيروكى ره وان بيژى نه ده بيتاى هۆزانى نيران به دى هيتناوه و چۆن له و سه رده مه دا هه ريمى روژ ناواى نيران و به گشتى كوردستان به بنه رته تى ناژاوه و سه ره له دان زانرا بوو. هاروون ره شى له لايه ن مه هدى باوكيه وه بو كوردستان و روژ ناواى نيران ده ست نيشان ده كرى و له هه ريمى روژ ناواى نيران (كوردستان كه له و پر و فه لى) فه رمانه وايى ده كات كه شه م گرنگه ده بيتته هۆى نزيكى شه دوو جيتگايه. ره شيد ياسمى له م بابته وه ده لى تى: له سالى ۱۴۸ى كۆچى مانگى له سه رده مى فه رمانه وايى شه بو جه عفهرى عه باسى دا كورده كان له موسل و عه له ويه كان له هه مه دان سه ر هه لده دن و ناگرى شه م شوژه به جوړى بلاؤ ده بيتته وه كه به شى كى زۆرى له شاره كانى نيران ده كريتته به ر و بليسه ي ده گاته رووبارى سه ند له روژ هه لات و چۆن شه له هدى به ده سه لات ده گات و هاروون ره شى كورى ديارى ده كات تا شه و سه ره له دانه له نازه ربايمان و كوردستان و هه موو هه ريمى روژ ناواى نيران سه ركوت بكات و پيش راپه رپنى كوردان به گريت.

ده لى تى قاميشى كى هه بوو سوارى ده بوو و گوچاننى كى به ده سته وه ده گرت لى نى ده خوړى و تا به خوا بگات و له م رووه وه شه ويان قاميش سوار ده گوت، ريكه وتى مه رگيان سالى ۲۱۹ى كۆچى مانگى ديارى كرووه. كه نى ستا «ته نگه گول» له نى سلاماواى روژ ناواى كرماشان سه رتۆپى گويزى شه بوته جيتگاي هۆگرانى.

له دواى بههلولى و هاوړپيانى شاخوشين ناسراو به موباره كشا كه له په رتوو كه كاندا به نيو مه سه وود كورد عه له وى سيروانى ناسراوه. له لوړستان سه ر هه ل شه دات و هزرى يارسانى له ناوچه يه ك له باكوورى خووزستان تا ناوچه ي كرمانجى باشوور په ره پى شه دات. به و جوړه كه له به لنگه كاندا ده رده كه وى شه م گه ره زاتى به يه كى له گه شاوه - ترين و كارى گه رترين گه رگه لى سه ره له دانى زاتى پيش سه رده مى پرديو ره. شاخوشين پاش راكيشانى فه رقه و نيحله فيكرى به كانى مه وجود له ناوچه وه كوو خوړه ميه و دارشته وه ي سه ر له نوبى بيروكه و شه نديشه ي ساوه - رمانى شه و تاقمه له سه ر بناغه ي روانگه و ياساكانى يارسانى و راهيتانيان بو سه ر نايى نى يارسان، ناوچه كه ي له ره هه ندى باوه ر و بى رو بوچوون برده ژير كارى گه رى و تيدانى خۆى.

## يارسان

نهمير مهسعوود يان حوسين مهسعوود يان خوشين مهسعوود كورد عهلهوي سيرواني ۳۴۳ كۆچى مانگى له لورستان له دايك بووه و له ده سالى دووهه مى سدهى پينجه مى كۆچى مانگى مردووه. له لورستان سهرى ههلهداوه و خبات و تيكوشانى خستوتته گر و بهرنگارى حكومهتى نهتابه كان له سهروهوى شهوان حسنهويى بهرزه كاني كردووه كه له دهقى پهرتوو كه كاندا نووسراوه. لههزرى يارسانى دا وهك پيشهواى ريباز بناغهى يارسانى داده نيته نماناي خوايه. نهم چاخى زاتييه بهر له سولتان نيسحاق هزرى يارسانى وهك ديارديهك گه يانديه قهوارهيه كى تهواو. هاوريانيكى بى ژمارى پيدا كردووه و بيجهگه حوتهن يان حوتهوانه .... لهشكهرى نوسهده نوسهده، ريش سپيان و گهوره پياوانى ناچهكهى له دورى خوى كو كردوتتهوه و همويان ژه نيسارى يه كى لهو كه رهسته موسيقيانه بوون كه له سهرنه نجامدا ناو براون. ههروا كه له سهرنه نجامدا هاتوو لهم چاخى زاتييه دا گرنگيه كى ززر به هونهر و موسيqa دراوه. بهر بلاوى تيكوشانى شاخوشين له باكوورى خوزستان تا مهلبه ندى باكوورى ههورامان و ماوهيهك قهلاى پالنگانى له ژير دهسلاتدا بووه و ههروا ههروا ههروا و يهك گرتويى گهوره پياوان و مؤغانى ناچهى ههورامان به بهر پيزيان و يهك گرتنى له گهله خواناسى بليصهت وهك بابا تاهير دهبيته هوى پيكهاتنى چاخىكى تهلاى له شيعر و دهقى دلخواز و دلنشين له فهرهنگى يارسانى دا. نهم گهره كه لاميههش لاي يارسانى تا كاتى پاش پرديوهر به شيوهى زارى و دهمه كى، بوونى ههبووه كه له رهوتى زمانى دا له سهدهى چوارهم تا سهدهى دهيمه و له ههروا نهويهك له ژمارهى بهندو بهيته كان كه م كراوه و نهگوتراوه. دياره كه له ههروا بهنديكى تيرو تهسهل تهنيا چند بهيت كاردانهوى پيدا كردووه و بهداخوه لهم گهره كه كه متر له يهك له به- يستى گهيشتووته دهستى نيمه.

موحه محمد على سولتانى له بارهى رابه رينى شاخوشين به زوانى سيوه تيهوه دهلى: پى دهچيته كه شاخوشين دا وتى خوى له بهغاوه دهست پيكرد بيت، چون به وتهى: سيوه تى گه نجيكي عهلهويى له سالى ۳۴۱ كۆچى مانگى له بهغا دهر كه ويته و داوا كهرى شهوه دهبيته كه رۆحى على (ع) گواستراوته نيو جهستهى شهو و ژنه كه شى داوا كهر دهبيته كه رۆحى فاطمه (ص) گواستراوته نيو جهسته و كه سيكي تر خوى جيره بيل ناساند (تاريخ الخلفاء، ص ۲۶۵) نهلبهت راست كردنهوى هاوژين به دايك نهم باسه له گهله شهوشتهى كه له بارهى شاخوشينهوه دهلين: هاودهقى دهكات. شاخوشينى لورستانى پاش كو كردنهوى هاوريانى بابيه كى خوره مدين له دور و بهرى خوى و به دهست تى و هردان و چاكسازى له نيو بير و باوهرى شهواندا و له سهر بناغهى عهلهوى بوونى بزوتنهوه، بهرتهى بير و باوهرى نيرانى كه رهنهگ و بوى نيسلامى له خو گرتوووه داده نيته كه ههروا له سهرده مهدا مزگينى سهرهلهدانى سولتان نيسحاق له پرديوهر به هاوريانى شهوات. له سهر بهلگهى زاره كى له رووبارى گاماسياو نوقم و بز دهبيته كه نهم بابته به گه ميهى چوگانى شا له سهر زهريا له كه لامه كاندا ناو براوه. بهلام له پيهوه ندى له دايك بوونى بهر پيزيان ده بى سرنجى كه لامى «كاكاردا» بدهين كه نماناي جيره بيل يا پيرينيامينه. بهر پيزيان دهفرمى:

يك نيكو سووارى از بلوران باور نامد

نخجيران بودم امروز صيدم كامم برنامد

يك شهسواري از گردن كوه با سر نامد

خوش بگفت ردانى را سىصدوشصت وشش سال

## يارسان

به باوهری نههلی حق پیربنیامین له چاخگهلی جۆراوجۆردا چاوهروانی دهرکهوتن بووه و پيشه کی بۆ داميار دهکات، تا کاتی پينگه يشتن و ديتنی پهرستراوه که تهماشاکهر بييت. لهم کهلامهدا. کاکاردا دواي ۳۶۶ سالن ديسان دهه می دهرکهوتن له دايک بوونی شاخوشينه، تهماشاکهر دهبييت. بهم واتايه ۳۶۶ سالن پيشتريش کاکاردا گهفای دهرکهوتن پهرستراوی خۆی بووه. که به رهوتی کشانهوهی ميژوو و پيداچوونهوهی کهلامهکانی يارسانی به دهرکهوتنی هزرهتی عهلی دهگهين که لهو جامهدا کاکاردايه وتهی: سهرهتهنجام «رۆزبهی فارسی» يان سهلمان بووه. ئيستا بۆ به دهست هينانی ميژووی راستهقينهی له دايک بوون شاخوشين دهبی ریکهوتی دهرکهوتن يان له دايک بوونی هزرهتی عهلی به دهست بيتن که بهم شيوه دهبييت.

سالن ۴۰/۹/۲۱ کۆچی مانگی مردنی هزرهتی عهلی به که نهگهر بيگورپينه سهر زايینی ریکهوت دهبييت له گهڤ ۶۶۱/۲/۴ زايینی و چۆن ميژوو، تهمهنی هزرهتی عهلی ۶۳ سالن مسوگهر دهکات، کهواته ميژووی رۆژژميتری نهه ۶۳ ساله به ههر نهو مانگی به يانی ۳۵۴/۳۶۷ رۆژ ههژمار دهکهين دهبيته ۲۲۳۲۵ رۆژ که به ریکخستنی له گهڤ زايینی ۶۱/۲/۱۵ يانی ۶۱ سالن و ۴۵ رۆژ به دهست ديت و نهگهر نهوه له ۶۶۱/۲/۴ زايینی کهم بکهين ۵۹۹/۱۲/۱۹ زايینی به دهست ديت. نهه بهراوهرده وتهی ميژوو که دهلی: عهلی ۳۰ سالن دواي (عامالفيل) له دايک بووه پشت راست دهکاتهوه بهم جياوازيه که رۆژی (عامالفيل) ديارى دهکات و رۆژی له دايک بوونی هزرهتی عهلیش که ۵۹۹/۱۲/۱۹ زايینی دهبييت. يانی بهوهی که ميژوو دهگيرپيتهوه سالی ۵۷۰ زايینی رووداوی (عامالفيل) ی ناساندوهه جياوازی يازده رۆژه. سهيد قاسم نهفزهلی له دايرة المعارف تشيع دا له پهيوهندی له گهڤ له دايک بوونی سولتان ئيسحاق دوو خشته شيعری له کهلامهکانی سهرتهنجامدا ناماژه پيی داوه ناوايه:

نه پانزدهی مانگ رهبيعهولنهوهڤن      ميژد بی وه ميهمان موستهفای مورسهڤن

ليزه دا مهبهست له «ميژد» هزرهتی عهلی به که له مانگی ربيع الاول کۆچی مانگی له رۆژی يازدههههه له هزرهتی موحهمهده موستهفا ميوان دهبييت که به داخوهه بهرپژ نهفزهلی نهه کهلامهلی له پهيوهندی به له دايک بوونی سولتان ئيسحاق به کار ديتيت. له کاتيکدا که بهم شيوه نييه، چۆن ميژووی پهيا بوونی هزرهتی عهلی بهر له ميژووی کۆچی ههتاوی بووه کهواته سالن و مانگی ههتاوی له گهڤ زايینی بهراورد بکری بهلام به واتای سهرتهنجام له مانگی رهبيعهولنهوهڤن بووه.

کهوايه ریکهوتی له دايک بوونی هزرهتی عهلی ۵۹۹/۱۲/۱۹ زايینی به که لهم کاته دا هزرهتی موحهمهده تهمهنی سی سالن بووه و سهلمان فارسيش بهم بهلگه ميژووييه له پيغه مبههر گهورهتر بووه و به بهراورد دهبی چل سالی بووييت. ئيستا به بهلگه کاکاردا نهگهر له کاتی له دايک بوونی مهولا عهلی تا له دايک بوونی شاخوشين ۳۶۶ سالن بهراورد بکهين ریکهوتی له دايک بوونی شاخوشين ديارى دهبييت. چۆن ميژوو له دواي کۆچ ههر نهو کۆچيه بهراورد دهبييت کهواته ئيمه نهه ۳۶۱ ساله ههر نهو ۳۵۴/۳۶۷ رۆژ مانگی بهراورد دهکهين که دهبيته ۱۲۹۶۹۸ رۆژ نهگهر نهویش بخهينه سهر ریکهوتی له دايک بوونی مهولا عهلی يانی

## يارسان

۵۹۹ / ۱۲ / ۱۹ زايینی ريکھوتی ۳۳۳ / ۱ / ۲۶ بە دەست دیت. که وایه میژوی له دایک بوونی شاخوشین ۹۵۵ / ۱ / ۲۶ زايینی یه که ريکھوتی له گەل ۳۴۳ / ۹ / ۲۲ مانگی و ۳۳۳ / ۱۱ / ۱۵ هەتاری.

له هاورپانی شاخوشین لورستانی که فمانای شا نیراهیمه «بابا بوزورگ» له گەل بەرپزیان «کال نازدار» به فمانای بابا یادگارە که له ناودارانی ناوچه بووه و له کهلامهکانی ئەم سەردەمەشدا زۆر ناوی لێ براوه. له سواری چۆنیەتی هاتنی بەرپزیان و هاوریه کهی کال نازداری بۆ لورستان چۆنیەتی خستی بنه و بارگهی نیشته جی بوونی لهم جیگایه دا دهگێرنه وه چهوبهری نیمام موسای کازم و عهلهویان له بهنا له سەر خواستی نیمان رهزا دینه ئیران و بهلام له گەل ههوالی شههید بوونی نیمان رهزا رووبهروو دهبنه وه. له بهر ترس له ماعموون و چهکارهکانی بۆ چیا و ناوچه دورکهوتەکان ههڵدین که بابا بوزورگ یهکی له عهلهویهکانه لهم ناوچه دا بنه و بارگهی خستوه.

نۆژن نۆینیش دهلی: حکومهتی که ته مهنی نیمام رهزا له مه شههد شه پۆلیک له نهوه مندالان یانی هه قده رۆلهی موسای کازم به رهو ئیران راده کیشیت. ئەم رووداوه زۆرینهی کۆچی سهیندیان گه وره کان بووه. چۆن گه لیک له نهوان کهوتنه بهر کوشتن و تالان. که پاشاوه کانیان دینه سەر نهو باوهره که له قوژبن زیاره تگاگان و له تهنیشت نیمامزاده کان جیگیرین. که بابا بوزورگ له کاتی نیشته جی بوونی دا له لورستان له گەل شاخوشین که سه رۆکی ریکخراوهی دینی بوو رووبهروو ده بیته وه و دواي گه لیک ناخافتن و په یف و باس و داخوازی کردن پاژه و په رجۆ له شاخوشین له ناکامدا هاتوته ریزی هاورپانیه وه و هه رمان ده بیته. که شروقهی چۆنیەتی نهو له کهلامی چاخی شاخوشین دا تۆماره. بابە بوزورگ له پیری دا له شوینیک به نیتو چناران له ناوچه که دا ژیاوه که نهو شوینه جیگه یه کی هه یه به نیتو «جامال بابا بوزورگ» هه روا له «ورکه» شوینیکی تره هه ر بهم نیتوه وه. ده گێرنه وه بابە بوزورگ هاورپانیه کی بووه به نیتو سه یید موحه مه د نهرج که دواي ماوه یه که رهوانه ی گوندیکی ده کات به ناو نه سفه ند ناوا به مه به ستی رینوینی خه لک که هه ر له و ناوا یه دا کۆچی دوا یی ده کات.

راولینسون له سه فه رنامه که ی خۆی دا ده لی: سولتان نیراهیم «بابا بوزورگ» یه کی له و سی برایه ده ژمیردری که له لورستاندا له هه موو پاریزگا وه کوو پیروز ده په ره ستری. ناو نهو دوو برا که شازاده نه جمه د که له سه ر کیتویک هه ر بهم نیتوه نۆقره ی گرتوه و سولتان مه جموود که به شاموچه مه د ناوبانگی ده رچووه له «کوهده شت» لورستان به خاک سپیردراوه ده ناسینیت و له دریزه دا ده نووسی که عه لی نه للی یه که کان که مه به ست یارسانه که نه شازاده نه جمه د و سولتان مه جموود له ریزی هه ووتنه هه ژمار ده که ن و گۆری هه ر دوو کیان له جیگه پیروزه کانی نه وانه که به سرنجی به هاورپانی بی ژماری شاخوشین (حه وته ن، حه فته وانه، نۆسه د نۆسه ده...) و به رز و به رپز بوونی ئەم دوو بهرپزه (شازاده نه جمه د و موحه مه د) که برای بابە بوزورگیش بوون ده توانین وته کانی راولینسون پشت راست بکه ینه وه که نهو دوو بهرپزه له هاورپانی شاخوشین و یارسانی بوون. که به داخوه که لامه کانی ئەم چاخه دریز بوونی ماوه و هۆه کانی ناماژه پیدراو له نیتو چوون و به ده گمەن نیشانیک لهم چاخه زاتییه به ده ست نیتمه گه یشتوه. هه ر بهم بۆنه وه ناویک له شازاده نه جمه د و موحه مه د له که لامه کانی یارسانی دا نییه، له کاتیک دا که ئەم دوو بهرپزه له که سایه تی یارسانی و له ریزی هاورپانی شاخوشین دان.

## يارسان

له هاورپاني تری شاخوشين دهتوانين به، پيرشاليار ناماژه بکمين که له ناودارانی ناچه که بووه که يارسانه کان و ميهر پهرسته کان که له ههنوکه دا نيسلامن هر ساله جهژنيک به بونهی گوڤه نديان له دايک بوونی بهريزيان له پازدهی ريبندان که نيشانينک دهست پيکردي سالی تازهی له ناچه که دا ههيه ساز دهکن. نهلبهت پيوسته بلين: له ههوراماندا سي پيرشاليار ههيه که ناوه کانيان له پهرتووکه کاندا ناوا هاتووه: پيرشالياری ههورامي يه کهم له سهره تاي سهدهی چواره می کوچی تا ناوه راستی سهدهی پينجهم ژياوه که له موغان و ريبرانی نايینی زه ردهشت له ههورامان و روولهي خودادا بووه که دواي چاو پيکهوتنی له گهل شاخوشين لورستاني ديتيه ريزی پهيره وانی بهريزيانهوه. پهرتووکی به نيو «مارفتوپيرشاليار» که ناوه رۆکی له سهر ناسيني پير شالياره که به زاراهوی ههورامي هونراوه تهوه به مهتهل و ناموژگاری و پهنده به دربريني خالگه لينا که له داب و نهريتي نايینی کوئی زه ردهشت که له پاش هر چوار خشته دوو خشت دووباره دهبيتتهوه بهم واتا:

گوشت چسه واتهی پيرشاليار بوو گوشت چه کياستهی زانای سيميار بوو

گوڤی بهريزيان له ههورامان تهخته که ههوراميه کان له تهنيشتی گوڤه که ی له چوارشه می نزيک به پازده ريبندان جهژن دهگرن تا سي رۆژ دريژه دهکيشيت بنهچهی دروست بوونی نهم جهژنه له سهر بهلگه زارهکی دهگهريتهوه بو زه ماوهندی پير شاليار له گهل بههار خاتون (به واتايه کی تر شههباره خاتون) کچی پاشای بهلغ بهم شيوه که پاشای بهلغ کيژيکی ناخوشي هه بووه که چه کيمان له تيمار کردنی ناهوميد بسون. پاشا مهرج دهکات که هر که سيک نهوه که نيشکه می تيمار بکات ماره ی دهبري بو نهوه که سه. لهم ناوه دا ناوبانگی پيرشاليار نهژنه فيت و مه بهستی ديدار له گهل بهريزيان ده که ونه ريگا. کاتي به ههورامان دهگات بههار خاتون تيمار دهبيت و هر لهو کاتدا جهژنی زه ماوهند به رييهوه دهبات. بهردیک له تهنيشتی گوڤی پيرشالياره به نيو «کومه سا» که زياره تکه ران لهم بهرده بو تهوهرک دهشکينن و دهلین: نهوه پهرده دواي شکاندن ههر ساله دهگهريتهوه سهر قهواره ی ههوه لی خوی. له پير شاليار وه کوو جهمسهری بازنه ی سهردهم و پيري پيران ناو دهبري. مه بهست دانيشتنه له سهروه ی نهوه ونۆ پيري ههورامان. به سرنجی به هه بوونی سويای نوسه د نوسه دی شاخوشين و چالاکی نايینی رامیاری بهريزيان له لورستانه وه تا ههورامان به گه قايی که لامی پيرشاليار له چاخی که لامی نهوه سه ده مه دا و هر وه ها هينانی ناوی نهوه د و نۆ پيري ههورامان له ژيننامه کاندا که له جيگه و شوينگه ليتکی جوړاوجوره بوون. نهم گرینگیه وهر دگيردريت تا نهوه که سایه تيبانه که وه کوو گه ورده نهوه د و نۆ پير له وان ناو برياووه و نيوه کانيان له سه رنه نجامدا نوسراوه به يارساني بزاني. بو غونونه پير عهلی يا پيرالی ناو براوه که له هزری يارساني دا فمانای له سه ييد موحه مه دی گه وره سوار سه ربازنهی حفته وانهی ههيه که له سه رده ميتک بهر له پرديوهر فمانای پيدا کردووه. يان ميرموحه مه دی مه ردوخ که شرۆڤهی له خواره وه هاتووه.

پيرشه رياری دووه هم به گوڤه ی ميژووی مه ردوخ گوڤی پيرشه رياری يه کهم بووه گواي له ناکامی خه ونيکدا که به چه زرهت موحه مه دهوه ديويه نهوی وهک رۆله ی خوی گاز کردووه له نايینی پيشينیانی خوی که زه ردهشتی بووه وهر گه رپاوه و بووگه به موسلمان ناوی خوی گوڤاوه به موسته فا و خوی به سه ييد زانيوه که نيستاش خه لکی ههورامان به سه ييد موسته فا ناوی لی ده بن ده گيرنه وه که بهريزيان پهرتووکی پيرشاليار (مارفتوشاليار) له

## يارسان

سەر بناغەى باوەرى ئىسلامى گۆزايەو دەپريشتوتەو لە ريكەوتى ٥٦٧ كۆچى كۆچى دواى دەكات و گۆرى لە هەورامانە.

پير شەهريارى سېهەم لە سەردەمى پرديوەردا ژياوە كە لە هەفتاو دوو پير بوو و گواى لە تەنيشتى گۆرى پير شەهريار يەكەم بە خاكسپيەردراوە.

ميرموحەمەد مەردۆخ خەلكى گونديكە بە نيو مەردۆخ لە شامى سووربە كە خەلكى ئەوى دەرووزى بوون. لە سالى ٦٨٠ كۆچى ديتە دنياوە لە سالى ٧٣٧ كۆچى مانگى كۆچ دەكات بۆ كوردستان و لەناكامدا لە سالى ٧٩٠ كۆچى لە هەورامان دەمریت. هاتنى بەريزيان بۆ هەورامان لە سەردەمى يەكەمى پرديوەردا و هاوكات لە گەل ژيانى سولتان ئيسحاق بەرزەنجەبى بوو. خاوەنى ميژووى هەورامان لە بەشى ناساندنى نەوهدونۆ پير هەورامان لە تايبەت نيوى بەريزيان بابەتيكى نووسيوە كە باشكردنى بى بەهرە نييە. بابامەردۆخ لە خەودا دەچيتە خزمەتى پيرشاليار و دەستبەجى مەوتەنى خۆى بەجى ديليت وروو دەكاتە هەورامان بابا مەردۆخ دواى نيشتەجى بوون رابوردنى چەند سالىك دەكەوتتە بىرى چوونەو بۆ ولات كە پيرشەهريار دەبیتتە بەرەست و بە دزيووە راسپاردە دەنيريتە لای شەخ شەهابەدين (نوور ئەللاى مەرقەدە) كە نيستا لە خواروهدى دزاوەر بە خاك سپيەردراوە و دەليت: بابا مەردۆخ كەسايەتییەكى زانا و تەواو كە ماوہيەكە ئەم كەوشەنەى بە قەدەمى موبارەك رۆشن و زيرين كروو هەنووكە خەيالى گەرانەوهدى هەيە. ئەركى هەموو لايەنيكى پيشى پيگيرين و لە رۆين پاشگەز بكریتتەو تا لەم ولاتە ميئى.

وام لە بەرزەوهدنيادا زانيو كەئەوهدى برازا كە كچەكەت لە بەر بەرزەوهدنى موسلمانان لە بابا مەردۆخ مارە بكەى ئەگەرچى بە تەمەنە بەلام هەزار و چاكە. شەخ شەهابەدين كچەكەى بە ناز و پیتتەكەيەو دەنيريتە خزمەتى حەزرتى پير و پيرشاليار بە وەكالت لى مارە دەكات.

هەروا كە ئاماژەى پيەرا هاتنى بابا مەردۆخ بۆ كوردستان لە ناوہراستى يەكەمى پرديوەر يانى لە سالى ٧٣٧ كۆچى دابوو لە دەقى ميژووى هەورامان لە پير شەهرياريك باس كراو لە راستاي نيشتەجى بوونى بابامەردۆخ لە هەورامان و هەنگاونان بۆ زەماوہند لە گەل كچى شەخ شەهابەدين دزاوہرى جەخت دەكاتەو. كە بە پيى بەلگە پير شەهريار سېهەم لە حەفتاو دوو پيرە كە بيچگە ئەمە ناتوانى شتيكى تر بى.

چونكو لە هەوراماندا سى پير شەهريار زياترمان نەبوو. يەكەم پيرشەهريارى كە لە سەدەى چوارەمدا ژياو. دووہەم پير شەهريارى كە لە سەدەى شەشەمدا كە ناوى بۆ مستەفا گۆراو و ئەوى ترى پير شەهريارى سېهەم كە لە حەفتاو دوو پير و لە هاوريانى سولتان ئيسحاق بوو. كە بە ناوردانەوہيەك لە سەر هاوچەرخ بوونى بەريزيان و سولتان ئيسحاق كە ميژووى هەورامان ئاماژەى پيەداو لە پەيوەندى لە سەر بابا مەردۆخ لە گەل يارسانى مسۆگەر دەبیت و بە تيروانينيك كە بەريزيان لە جىگايەكەو (شام سووربە) هاتوتە كوردستان كە لەوى خەلك پير و باوەرى دەرووزيان هەبوو و لەو كەلامەكانى چاخى پرديوەردا لە كەسيك بە ناو «شەخ دەرووز» باسى دەكات كە كەسايەتییەكى ناوا ديتتە پرديوەر بۆ سەرسپاردن.

## يارسان

له شتيكي تری كه لاهه كانی نهم چاخه دا پيشاندانی هيتی پر سهر و سه مری خواوند به بابفه قی خه لکی ریژاوی دالاهۆ. كه سماك كوری خرشه له هۆزی نوس له خزمانی ساعد كوری عيباده و له گه ره كانی نه سحاب و بویرانی عاره ب له شه ره كانی به در و نه حهد، كه شان به شانی همزه ته عه لی و له خزمه ت پیغه مبه ر بوو له گۆزی خۆی له ریژا و زیندوو ده كاته وه و همر نه مه بۆته هۆی نه وه ی كه خه لکی ناوچه كه به ریژیان به نیو نیمامی دوو شه هید بناسن، چونكوو یه كه مجار له سه رده می نیسلام شه هید بووه و جار یکی تر به نه مری شاخوشین لورستانی به مه به سستی كۆقایی دان له سه ر به ره ق بوونی به ریژیان له گۆر هه ستاوه (رچاخی شاخوشین).

چالاکی نایینی و رامیاری شاخوشین له لورستان ته شه نه ی زیاتر په یدا ده كات و تا ناوچه ی باكووری هه ورامان یانی تا كرمانج ده گریته بهر. بۆ ماوه یه كیش قه لای پالنه گان دینیتته ژیر رکیفی خۆیه وه و ده كاته بنكه ی فه رمانه وایی.

بۆ یه كه مجار له كه لاهه كانی نهم چاخه دا له «تاش هورین» **hawrin** ناو براوه كه نیوی كیتیكه له هه ورامان له فه ره نه گگی یارسانی دا هاوسه نگی كیتی قافه. شاخوشین له كاتی په رده گرتنه به لگه یه ك له وی دا ده شاریتته وه و ده فه رمی: همر كه سیك دوا ی من نه وه بدۆزیتته وه نه و شاخوشین یان مه زه هری نه لایه. نه م به لگه نیشانه ی سه ره له دانه و ده بی به كه سیك داواكاری پیناسه و رزگاریده ری هاوریان پيشان بدریت. نه م بابته دیاردی همر نه و به لگه نه هینی نه بیژیه كه توغراییه له نور كه شای ولایه ت عه لی به ده سستی موباره کی فه گۆزی فه رموه و له بن كۆله كه یه ك له كۆله كه كانی مزگه وتی كۆفه شار دویه ته وه كه نه و به لگه به ده سستی شاخوشین لورستانی له ژیر كۆله كه ی مزگه وتی كۆفه هه لگه راوه و گواستویه ته وه بۆ تاشی هورین.

تاشی هورین له نووسراوه ی یارسانی دا بوونی ته ته له گه لینه كه میژوویی له شا نانووبانی پیبه ندی پر یارسانی به میژووی تایبه تی فه ره نه گگی نیژانی كۆن و كه له پور بوونی ناسه واری به جیماوی له و چاخه بۆ یارسانیه كان تا توانی په یوه ندی به یه كتره وه نه بی. یه كه م كه سیكه له تاشه به ردی هه ورین نیشانی هه لگرتوه و له سه ری وتاری نووسیه: ژاك دومورگان بووه كه له جوگرافیای رۆژناوا نیژان له وی دا ناوای نووسیه: من ته ته له ی زۆر گرنگم له بواری میژوویییه وه له شانانووبانی **ANOV – BANI** دۆزیه ته وه. نه م به رد نووسراوه ته لی له گرنگترین و كۆنترین به رد نووسراوه كانه كه من له ناسیا له گه لی رووبه روو بووم. ته ته له له تاشه به ردیك به بری سی گه ز له سه ره وه ی قه لاچ كه ندراوه. نه م ته ته له شا ثانووبانی پيشان ته دات كه پیی چه پی له سه ر ته رمی دیلیك كه وتوو داناوه و له خوای نی نی **NI NI** دوو دیل ده گریته كه یه كه میان له لووته وه زه بخیر كراوه و له خواره وه شه ش كه س به ندی ناسایی و یه ك شا. ته ته له ده لیت: ثانووبانی شای به هیتز و شای لولوبی ك. نه م (K – IM) **LOULOU** وینه ی نه و وینه ی خوای نی نی له كیتی باتیر (بدری) **BATIR (P A DIR)** ی هیه نه و كه سه ی كه نه م وینه گه له و نه م ته ته له هه لكه نی كه نانوم و ثانات **ANAT** نه كیت **ENKIT** و بلكیت **BELKIT** نا **ADAD** و نی، سین **SIN** و ساماس **SAMAS** ... و كه نین ... و ... كه له نه و ... سه ركش ... و كه توك و نفرین نه وان راده گه نین منداله كانی نه وان كه ... (پروانه دوو ته ته له له زه هاو له لایه ن ژ. دومورگان و و. شیل له ركومه له كارگه لیک زماناسی و كۆنینه ناسی میرو ناسووری) یه ك نه ستامپاژ له م به رد نووسراوه له لایه ن



## يارسان

بهريز سەروان لىتون برژە بۆ بهريز ھۆزى بهريزى كرا كه لهو كاتەدا نمونەيەكى كيشراوه له ژنرال رالينسن به دەستەوه بووه. بەلام بەرد نووسراوهى كه سەروان برژە دوو نووسىكى بوو بهريز ھۆزى ئاردوويه بەرد نووسراوهى ھەورين شىخانە. بەلام له بارەى ويئەكانى ژنرال رالينسن كه له پينج زەنجير گەورەى پاشايى به چاپ گەيشتوھ ئەوانە له خوارەوھى تاشە بەردى سەرييل گيراوه ئەوەندە ناتەواوه كه مرۆف بە ئەستەم ديناسيئەوه. تەتەلەى كه له سەر ئەوه و من ئەوھم چاپ كەردووه و ھەر وا تەتەلەى ھەورين شىخ خان بەر له سەفەرى من چاپ و تۆمار كراوه.

بەراى نووسەر ئەم گەرە، يەكيتەك له بى ويئەترين گەرە كەلامىيەكانى ميژووى ھەبوونى يارسانيە كە له زۆر رەھەندەھ شياوى بايەخ پيدانە: يەكەم ئەوه كە ميژوو و شۆفەى رووداوهكانى بوومى ئەوكات وەكوو خەبات و شەرى نيوان يارسانيان و حكومەتە ناوچەيەكان لەوانە ھەسەنەويەى بەرزەكانى، چيروكى داگير كەردنى پالەنگان، شەرحى دیدارەكانى دەروونى و روالەتى لەگەل ناودارگەليتك وەك بابا تاجەر و ھاتنى پير شاليارى ھەورامى وەكوو مۆغى ھەورامان بۆسەر نايىنى يارى، كۆچى ھاوريانى شاخوشين پاش پەرە گرتنيان بۆ ناوچەكانى باكوورى كوردستان كە شويى ژيانگەلى نيزەدى لەخۆه دەگرى، زمانى زال بەسەر گوتارەكانى ئەم گەرە، كە به ليئەندەھ- يەكى كارنامە و كارناسانە ئەوەمان بۆ دەردەخا كە زمانى ھەورامى گەليتك لە چوارچيۆھى نامازە پينكراوى نووسراوكانە و زۆر پرسى ديكە كە ئەم گەرە كە كەلامىيە دەتوانى بە مەبەستى روون كەردنەوھى فرەيەك لە پرسيارەكانى ناديار و بى ولامى ميژووى يارسانى يارمەتيمان بەدات.

پاش "شاخوشين لورستانى"، "بابا سەرھەنگ دەودانى" لە "دەودان" بايەنگانى ئيستاي پاوه \_ سەرى ھەلدا و نايىنى يارسانى لە ناوچەكە دريژەدا. لە چۆنيەتى كەلامەكانى نامازە پينكراوى ئەم گەرە ديارى دەكرى كە جەنابيان لەگەل تازە موسلمانانى دەمارگري ناوچەكە و دۆژمنانيش تيك ھەلچوونى ھەبوو. ئەم گەرە كە- لامىيەش بەھوى سەرزارى بوونى لای يارسانيەكان و ھەروەھا دريژ بوونى ماوھى نيوان كاتى سەرھەلدان لە سەدەى پەنج تا پاش پرديوەر كە دەبى بە نووسراوھ، لە ريژەى بەند و بەيتەكانى كەم، ون دەبيت و نزيك بە كە- مەر لە يەك لە دەى دەگاتە دەستى ئيمە. لەم گەرە كەلامىيە وەكوو ئەوھى پيش خۆى واتە شاخوشين، ھاوريان موزدەو وادەى سەرھەلدان لە پرديوەر دەدەن و لە چاوەروانى و تامەرزويى ئەو رۆژە كەلام گەليتك پيشكەش و ئاراستە دەكەن. بۆ دۆزينەوھى ميژووى لە دايك بوونى باباسەرھەنگ دەبيت بە كەلامى چاخى خەزانە نامازە بكەين كە دەفەرميئەت :

لجـام لاره دا وه خـودادا      پا چه وگان بازي نـيشت نه و روو دهريا  
رداي كردار پاك ژيش پرسا نه حوال      فرماش كه وه عده كهفته وه هفتاد سال

شاخوشين بەليني جامە گۆپيني دواترى خۆى ھەفتا سال دواتر ديارى دەكات كە ئەگەر ئيمە ميژووى كۆچى دوايى بەريزيان لە ناوھراستى نيوھى يەكەمى سەدەى پينجەم بزائين. كە وايە ميژووى لە دايك بوونى باباسەرھەنگ لە کوتايى سەدەى پينجەم دەبيت كە بەريزيانيش تا ناوھراستى سەدەى شەشم لە ژيان بووھ.

## يارسان

"پاش بابا سهرهنگ"، "بابا جهليل دووداني" سهرهنگ نهدا، كه چي گهريكي زاتي سهرهنگداني نهویش له گهنگ ياراني به شيوهي نهيني بووه. سهرهنگداني "بابا جهليل" پيش گهري بهرزهنجي له کوتايي نيوهي سهرهنگاي سهدهي شهشم به بهراورد تا نيوهگاني دووهامي ههر نهو سهدديه بووه. بووه، بهلام زورينه، به ههله، پيونهندي نهدهن به سهدهي نوهم، كه چي وانبيه، شروقه و شيكردهوهي پشت راست كردني له كهلامي گهري بهرزهنجي و تهناخت "بابا نوس"، "داميار داميار" و "بارگه بارگه" راهاتووه و تهواويان شايهتي لهسهر نهوه نهدهن كه پيش "بهرزهنجي"، "بابا جهليل" و هاوربياني، عيرفانيكي راستهقينه و توخي حهق ناسي و خوداناسي كه مه- عريفهي گهيشتوته لووتكه له گوتارو كهلامي خويان نيشان داوه. نه م گهريه كهلاميهش وهكوو نهوانهي پيش خوي بههوي به تممن بوون و زارهكي بوونيان تا پاش پرديوهر له ريژهي بهيت و بهندهگاني، كه م كراوه و جگه له چهند بهند له م گهريه، شتيكي ديكه نهگهيشتوته دهستي نيمه. بووني بارهگاي "دهده بهگهتر" له ياراني بابا جهليل له گونديك ههر بهو ناوه له "خودابهندهلوي"، "سههنهي كرهانشان" پيشاندهري نهوهيه كه ناوچهي چالايي باباجهليل و ههفالياني خالي ناوهندي ههرامان نهبووه، بهلكوو ناوچهي كهخوهر كه نهویش لهو سهردهمه ههر به ههرامان دهناسرا، لهخووه دهگرت.

له ههر گهريكي زمانيدا بزاڤ و روانگهي يارسان دهستي گهورهكان و كهسايهتييه بهرچاو ناودارهگاني ناوچهكه دريژهي پيندهري و يهك لهدواي يهك ههمل و مهرجي پيويست بو گهشهسهندن و پرچار بووني نه م نايينه پيگ ديتن. بهدواي باباجهليل، باباناسي سهرهنگي له گوندهگاني سهر به باژيري "عهرهت" له پاريزگاي نهسروژيني سليمني لهدايك دهبي و تا تمممني چل سالان بو ناشكراكردني رهسالتهكهي مؤلتهسي پي نادري و ههر لهو گونده ژياني له روالهت و روئي خول و شيتكدا تيپه دهكا. پاش نهوهي كه لهسهر ههفالياني حهوتنه "حهوت كهسي" نيلهام دهكري كه باباناسي پاشاي مهعنهوي ودهرووني نهوانه \_ له سهرهتاوه به وهرگرتني نيشانهگاني سهرهنگدان له جهنبايان \_ نهويان وهكوو ريپهري يارساني به خهلك راگهياند كه نه مه وهكوو نمونهگاني تري سه- رهنگدان له گهنگ دژايهتي دژمنان و رهكهبهراني ناوچهكه بهررورو دهبيتهوه، بهلام بهپي نهوه كه نه م گهريه به توندوتويي دهناسرتهوه بهسهر دژمنان زال دهبي و تيكيان دهشكيني. له سهرتاسهري نه م گهريه خهباتي رووناكي دژي تاريكي به كهلك وهرگرتن له عيرفاني راستهقينه و پمارهكان كه دهكري بليين له ههر بهند چندين نيشارهي بهكار هيتاوه به زماني كهلاميي تهواو نهدهبي و چاندي و كلاسيكي ههرامي و بهكارهيتاني وشهگهلي پههله- وي، فام و لي تيگهيشتن يان دژوار كراوه كه بهراي نوسهر يهكي له توخترين گهريه كهلاميهگاني يارسانه كه چي بناغهي باوه و بوچووني يارساني دادهني. نهگهري نه م گهريه كهلاميه به نيسبهي گهريهگاني تري پيش خوي كه متر تووشي گزند "ناسيب" و گوران بووه بهلام بهم حالهش وا بهراوهرد دهكري كه زور زورتر لهوه بووه كه نيستا له بهردهست دايه، له م سالانهي دوايي دوو بهندي نهوهل و ناخري كهلامهكان بهرهبهره پهيدا بوون و كه- وتنه بهردهستي نيمه.

ناوي بهريزيان نيبراهيمه كه له پهراوي يارساني دا وهكوو بهرگي بههلوولي زانا لاي خهلك به بهله شيته ياني نيبراهيم شيته ناسراوه. دايكي نيوي دادا خهزانه كه به شيوهي ماماجهلاله به كه چي زاوه. هيوايه ههر بهم

## يارسان

بۆنەۋە ئىتۈى باباناس بىت چۆن پىندەچىت ناس لە ناناوس وەرگىرايىت. بەلام بورهان قاتىع بە ماناسى ناورگە هىتاۋىە. مېژۋىى مردن و لەدايك بوونى روون و ناشكرا نىيە بەلام بە پىتى بەلگە و گەفا لەنىۋە راستى نىسۋى دووھەمى سەدەى شەشەم كۆچى لە دايك بوو و لە نىۋە راستى نىسۋى يەكەمى سەدەى حەفتەم لە گوندى سەرگەت پەردەى گرتوۋە و لە ناوەرۆكى كەلامى نەم چاخەدا دەرەكەۋى بىجگە لەۋەى لەم گوندەدا بە تەنىيى ژياۋە سروسىتىكى توورە و قەلسى بوو بە شىۋەى كە دايكى گلە و گازندەى لىتى بوو. باباناس نىۋەى سالىەكانى تەمەنىدا داۋەتى خۆى ناشكرا دەكات و شەر و پىكادانىك لە ناۋچەكەدا درووست دەكات. بەلام داۋى ماۋەيەك دەرگەۋەتنى پاىەبەرزى بەرئىزان لە دوور و نزيك پەيوەندى پىۋە دەگرن درىۋەى رىخراۋەى شاخوشىن لورستانى لە سەر بنەپەتى هزرى يارسانى لە پرديوەر لە نەستۆ دەگرىت.

برايەكى هەبوۋە بەنىۋ شىخ شىرۆ كە گەۋرەى ناۋچە بوو كۆرپە كۆرپە بونەۋەى زىكرى بەھەشتا سووفى دەف ژنەۋە هەبوۋە. بەلام لەو كەسانە بوو كە دژايەتى بابا ناس و ھاۋرپىانى كۆرۋە كەچى لە ناكامدا لە ھەمبەر ھىز و تواناى زايىنى بەرئىزاندا دۆراو دەبىت. ەبەدوول كەرىم مۆدەرىس لەتايىبەت بە سەبەيدى سەرگەت دەنووسى: سەيدى سەرگەتى كوردستان كە بلىسەتى عىلمى نەوان لەسالى ۱۲۵۰ كۆچى كەم نەبوون و لە سەر ھەلەدانى مەولانا خالىد بە زەغبەرى نەقشەبەندىيەۋە پەيوەندى دەگرن لە پاشماۋەكان خواناسىك ھەلگەۋتوۋ زانا بە ناو سەيد نىبراھىم ناسراۋ بە بابا ناسە. لە تايىبەت بە رەچەلەكى بەرئىزان ھىتاۋىە... سەيد ەبەدووللا ناسراۋ بە باباغەيباللە گۆرى لە گوندى سەرگەت كۆرى سەيد سلىمان كۆرى سەيد بابا كۆرى سەيد مەجموود كۆرى سەيد سەلاھەددىن كۆرى سەيد مەقسوود كۆرى سەيد نىبراھىم كۆرى سەيد سەعید كۆرى سەيد داوود كۆرى سەيد مەجموود كۆرى سەيد موحەمەد كۆرى سەيد داوود كۆرى سەيد سەرھەنگ كۆرى سەيد سەعد كۆرى سەيد موحەمەد كۆرى نىمان جەغفەرى سادق كۆرى نىمان موحەمەدى باقر...

لەمەو بەدوا گوتارەكانى يارسانى لە "غالب زوات" و لە عالەمى نەپىتى و غەيب پىك دىن و چۆنىيەتى كاردانەۋەيان لەلايەن پىرموسا كە زال بەسەر رازەكانى نەپىتى بوو لەداۋى سەرھەلەدان لە "پرديوەر" بە شىۋازىكى شىعەرى بۆ يارسانىان شىرۆفە و شى دەكرىتەۋە. ۋەكوو كەلامەكانى گەرى ساجنارى ۋا بەدى دەكرى كە نەمانەش درىۋەى گوتارەكانى گەرى بابا ناسە، ۋاتە پىش نەۋە كە باباناس پەردە بەگرى بە ھاۋرپىانى خۆى دەفەرموى كە تەنبوورى من لە ھەر شويتىك كۆك بوو و دەنگىكى خۆش و دل نشىنى لى ۋەدەر ھات بزائن كاتى سەرھەلەدانە. ھاۋرپىانى ھەر لەسەرگەردانى دەبن و سازەكەيان كۆك نابى، تا لە ناكاردا رۆژىك سازەكەيان كۆك دەبى و قازى مەقامىكى خۆشى پى دەژەنى. ھاۋرپىان پىكەۋە بەرەۋ خانوۋى "پىرالى موراىنى" كە پىشتر "باباناس" ھەۋالى ۋى داۋوون كە ناو و نىشانى من لەمۇ بخوازن ۋە پى دەكەون تا شى خوداۋەندگارىان بۆژنەۋە. "پىرالى" كە گوتارەكانى نەم گەرە ۋەكوو يەكىك لە مندالەكانى "باباعەلى ھەمەدانى" دىتە ناسىن بە مەرچە نىشانى شى خوداۋەندگار بۆ ھاۋرپىان ناشكرا دەكا كە مەقامى پىرى بەدىنى و پىر بنىامىن كە پىرى نەزەلىيە رازى دەبى و بەم شىۋە چىرۆكى "ساجنارى" لە عالەمى زات چى دەبى.

به‌لام نهم کیشه همر له جینگه‌ی خۆی بی چاره‌سەر ده‌میتنی تا کاتیک که گهری به‌رزه‌نجه واته نهو کاته‌ی سولتان نيسحاق و هاوړپيانی "مالي شیخ نه‌محمد ده‌کا شیخانی" به‌مه‌ستی "پردیوه‌ر" به‌جی دپلین، که‌چی "پیرالی" له "مووردین" چاوړوانیانی کردوه، له‌وی "پیرالی" نیدعای پیری ده‌کا و له‌سەر قه‌ولی پیر بنیامین خوازیری پیری عالم ده‌بی... به‌ده‌ست تیوه‌ردانی سولتان نيسحاق به‌م شیوه که پیر بنیامین هه‌مان پیری نه‌زه‌لییه و من وه‌کوو شاخوداوه‌ندگار ده‌به موریدی نیوه و نیوه پیری من، پرسه‌که چاره‌سەر ده‌کات و نهم به‌سه‌ره‌اته ده‌بیته گهریکی که‌لامی نوی. نه‌لبه‌ت ناکری به‌ دلنیا‌یه‌وه بلین گهری پیره و پیرالی پیوه‌ندی به‌ سرده‌می به‌رزه‌نجه‌وه هه‌یه و ره‌نگه له پردیوه‌ر رووی دابی به‌لام له‌ گوتاره‌کانی گهری به‌رزه‌نجه ناماژه بو نهم رووداوه‌ کراوه که‌چی سولتان نيسحاق پاش نه‌وه که له‌ مالی "شیخ نه‌محمدی ده‌کا" به‌ره‌و پردیوه‌ر وه‌ ری ده‌که‌وی به‌ هاوړپيانی ده‌فرموئی وا نیستا پیرالی چاوهروانی نهم ده‌کا. هه‌روه‌ها گهریکی دیکه به‌ ناوی گهری سه‌یده‌شانی له‌سەر نه‌نجام ناوی لی براوه که به‌ پیتی به‌لگه‌گه‌لی ده‌مه‌کی پیوه‌ندی نه‌ده‌ن به‌م سرده‌مه واته گهری به‌رزه‌نجه، نهو کاته که سولتان نيسحاق و هاوړپيانی له به‌رزه‌نجه به‌ره‌و پردیوه‌ر کوچ ده‌کن له‌ناو ریگادا ده‌گه‌نه "سه‌یده‌شانی" که‌ خاوه‌نی حوچه‌یه‌کی عه‌تاری "عه‌تر فروتن" بووه و نهم گهره که‌لامیه پیک دینن. با بگهرینه‌وه بو پاش "ساجناری"، واته پاش نه‌وه که هاوړپيانی نیشانی شای خوداوه‌ندگاریان په‌یدا کرد، چرکه‌ساتی سه‌ره‌لدانیان له‌ جه‌نابیان پرسی، نه‌ویش له‌ ولامدا ناماژه بو نهم زووانه ده‌کا و به‌دوای نه‌وه‌دا همر په‌که له‌ حه‌وتن "حوت کس" له‌ دونیای خاکی حلول ده‌که‌نه ناو دوونگه‌لی نه‌ناسراو و به‌م شیوه و له‌م ریگادا خه‌ونی دۆزینه‌وی خوداوه‌ندی خویان ده‌بینن.

پرسان پرسان و نیشانی به‌ نیشان به‌ره‌و هه‌ورامان وه‌ری ده‌که‌ون و پاش نه‌وی که‌ یه‌کتریان بینیه‌وه و یه‌کیان ناسی ناماده‌کاری بو سه‌ره‌لدانی سولتان نيسحاق پیک دینن و گهری سرده‌می به‌رزه‌نجه پیک دینن. پیکه‌پینانی نه‌وه له‌ گه‌ل هه‌نگاونانی پیر بنیامین به‌ ناو رۆحتاف که‌ شروقه‌ی به‌م شیوه‌یه: له‌ که‌لامه‌کانی چاخی پردیوه‌ر (سه‌رنه‌نجام) و که‌لامه‌کانی تر له‌ که‌سیتک ناو ده‌بات به‌ نیو پیرخدر که‌ به‌ گۆرانی زمان هه‌ر نه‌وه پیر خزه‌یه که‌ بریک جار له‌ زمانی کوردی‌دا (ض) به‌ «د» ده‌گۆریت و به‌ سرنجیک به‌ به‌ ناویانگی نهم ناوه و که‌سایه‌تی نه‌ولیاپی به‌ریزیان له‌ کوردستان که‌ به‌ گۆیره‌ی نه‌وه چیرۆکانه سازراوه و داب و نه‌ریتیک وه‌کوو جه‌ژنی پیرخدر و هه‌جه‌ر و قوژبنگه‌لینک به‌ نیو نهم که‌سه‌وه پیویسته تا له‌ سه‌ر نهم گرنگ بوونه باه‌تگه‌لینک ده‌رپین: له‌ سه‌ر نه‌نجامدا له‌م که‌سایه‌تیه ناو براوه و وای ده‌نوینی که‌ مه‌به‌ستی پیر بنیامین بیت و بریک که‌ تۆژینه‌ران له‌ سه‌ر نهم خاله‌ شیلگیر بوون. حاجی نیتعمه‌ت وللا له‌ «حق‌الحقایق» دا ده‌لی:

نخستین چنین بسود بنیام پیر      که‌ گم گشتی از خورش ذات کبیر  
به‌ پاوه‌ بدی مسکنش آن زمان      که‌ نامش خدر بود و بس نا توان

له‌ نووسراوه‌کاندا ناوی به‌ریزیان به‌ سه‌بید مرچه‌مه‌د زاهید ناسراو به‌ زه‌هیرددین ناسراو به‌ پیر خزی شاهۆ تۆمار کراوه و له‌ بواری ژیان و چۆنیه‌تی هاتنی بو کوردسان ناوا وتراوه: «سه‌بید مرچه‌مه‌د زاهید که‌ نیستا به‌ پیر خزی شاهۆ ناسراوه له‌نه‌وه‌ی نیمان عه‌لی کوری مۆسا نه‌له‌راه‌یه» کاتیک له‌ زیاره‌تی مه‌که‌وه بو کوردستان

## يارسان

هاتونته توه له «گه نجهويه» كه هه نووكه «شاهويه» راده بوورى. له قتلوا و اباد كه دواچار به پير خزان نيتو ده رده كات چهند روژتيك خيوهت لى نه دات و كه راماتيكي زور ليشيه وه ده بينن چون هه وال به نه مير موقه ره ب فه رمانه و اى گه نجهويه كه له پاوه دا نيسته جي بووه ده گات دينه شويني و دييه نه كن ناوبراو نه مير موقه ره به دين چهند شت له نه و پرسیار ده كات و لام نه دريسته وه تا قازى نه وسا كه نه بو نه جيبه ددين بوو به خيلى به سهيد دا ديت و وتى: نهى نه مير ده روئشه كان به پرسیارى ده روه له هووك تا قى ده كه بته وه؟ نه مير وتى نهى چى بگه ينن؟ قازى گوتى: ناگريكي گه ورى ساز بگه ين نه و بهاوينه ناگروه نه گه ر نه سوتا هه موومان ده بينه په پره وى نه گه ر سوتا كيشه يه كمان له نه ستوى خومان كرووتوه. نه مير گوتى خوت نه زانى: قازى فه رمانى دا كه دوو سه د خه لوار چر و جيلكه كز كه نه وه ناگريك گه وره بگه نه وه و سهيد موحه مه د سى كه س له هاوريانى به اوژنه نيتو ناگره كه وه. ده ست به جي چر و جيلكه ي پيوست كز كرايه وه و ناگري تى به دردا و سهيد موحه مه د و سى كه سيان هاويشته نيتو ناگر وه له عيازوبيللا ناگر وه كوو ناورى نه مروود بلمسه ي ده كيشا تا سى روژ دوايى نه مير وتى: چهند كه س برژن و له بار و دوخيان هه واليك بينن. كاتيكا راسپارده كان گه يشته كز گاي ناگره كه، ديتيان ناگر بوته نوور. گوتيان: سبحان الله له و ساوه و نيتر تهل نه رزيان وت: تهل نوور چون نه و خه لكه نزيتر بوونه وه سهيد موحه مه د له گه ل هاوريانى نويز ده خوئى، گوتيان: (شا نه وه نه نه مير موقه ره به ددين) به و هژوه گه نجهويه گزدردا به شاهو، چون زورتر هاتنه پيشه وه كانيهه كى خوږ ميترگ و چيمه نيكي سه رشين له پيشى دايه و به په له پتى سهيد يان ماچ كرد و گوتيان: (سبحان الله نه مه ناسه وارى خزه كه له تودا پهيدا بووه) له و روژوه سهيد موحه مه د به پير خزر ناسراوه. له كوتايى دا هه وال ده گاته گوتى نه مير و به هيز و له شكه روه ده ديت و ريز و كرئوشى ليئا قه تلوا و اوى به خشى به خوى مندالانى كه بهر ته سكه به كه وشه نى چواره: يه كه م گوري فه يروژ، دووهم به رده چووكين سيته م سه رده رهى بيداد، چواره م.

نه م روودا و ديان له سه ده ي هه فته م دا تو مار كرووه يانى هاتنى، پير خزر بو كوردستان يان ناوچه ي شاهو له سه ده ي هه فته مى كزچى يه. كه به ناوړتيك له دايك بوونى سولتان نيسحاق له سالى ۶۴۰ى مانگى و به گويړه ي به رزه نجه كه ده ريشگه ل دواى نه وه ي كه له چياى شاهو يه كتر ده ناسن و بو پيكه انينى پيشه كى سه ره لدانى سولتان نيسحاق هه نگا و دهنن و هه ر ودها كه لامى چاخى خه زينه ده لئى:

بنيام كهر د زوهوور      چه كوئى شاهو بنيام كهر د زوهوور

وه هه ر ودها به گويړه ي كه لامى عه لانه دين له ويژوانانى يارسانى كه دوزينه وه ي نيشانه ي سه ر هه لدانى له سالى ۶۳۳ كزچى ۱ مانگى زانيوه، راست بوونى نه م ميژووه يانى بوونى پير خزر له سه ده ي هه فته م دا به هيزتر ده كات. كه وايه نيمه نه گه ر سالى ۶۳۳ كزچى مانگى به ده سپيكردى چاخى بهر به رزه نجه يانى په يوه ندى ده روئيشگه ل به روختاف (بنيامين - پير خدر) له شاهو بزانيه. ده بى له دايك بوونى به رزيان ده سال يه كه مى سه ده ي هه فته م بيت.

۱- سال شيشه د وى و سه ته مام      بنيام چه شاهو پهيدا بى و د كام

## يارسان

بهلام سەيید موحەممەد یەکی تریش له سەدەى نۆهەم سالى ٨٣٣ كۆچى مانگى دا هەبوو كه خەلكى نەيشابوور و له شاگردگەلى قاسم نەنوار بوو كه پێدەچیت له خۆراسانەوه بۆ كوردستان كۆچى كردوو به سەيید موحەممەدى مەدەنى ناسراو به مير مەخدۆم، ناوى دەرچوو. به باوەرى زۆربەى توێژینه‌ران لەو دەچەى پیرخزرى شاهۆبى به (پیربنیامین) . په یوهندى پیر خزر شاهۆبى په كەم له گەل یارسانى به گوێرهى كهلامه‌كانى یارسانى و وتەى زۆربەى توێژینه‌ران كه يەك ران روون و ناشكرايه. بهلام ئەوێ كه سەيد موحەممەدى مەدەنى يان مير مەختوم به یارسانى‌هه په یوهندى بدەين كه له گەل بەرزیان په كگرتوبى هەبوو بەلگه‌یهك بۆ ئەم داواكاریه نییه. بهلام به گوێرهى فەلسەفەى دۆنادۆن و بوونى پیربنیامین له دەزگای پردیوه‌دا به ماوهى زیاتر له سیسەد سال پیتوبى به گوێزى جامه و خشته گەلێكى جۆراوجۆره كه كهسایهتى جیاوازی داخواز بوو. كه‌وايه دوور نییه كه بیژین مير مەختومیش له سەدەى نۆهەمى كۆچى دا چەند رۆژێك لە دەزگای راشەنى دا وەك زاتێك میتوان پیر بنیامین و نەركى پیری له سەر یارسانىانى ئەو سەردەمەدا به نەستۆ گرتوو.

لەم گەرە كه پێدەچى رێكەوتە له گەل هیرشى هۆلاكووخان بۆ سەر به‌غدا و كە ناوچەى شوینی بڵاوه‌كردنى یارسانى تێدەپەرى \_ وە يەك گرتنەوى براكانى سولتان نيسحاق و رەكه بەر دۆژمنانى ناوچە له‌گەل سوپای چيچەك يا هەمان سوپای مۆغۆل \_ زۆرێك له بناغه‌كانى بۆچوونى یارسانى دادەنرى. يەكێ له‌وانه دانانى فەرزى رۆژگى "خاوەندكار"ییه \_ له ١٢، ١٣ و ١٤ ی كۆچى مانگى له زستانى گەرمەسێرى كوردی كه سەرەتاكەى له دواين رۆژه‌كانى گەلاریزان واتە له‌خانوى شوله يا جزى دوویشكه \_ كه برجیش دیارى دەكا. و به پتى ئەم لیكدانەوه مێژووى له دایك بوونى سولتان نيسحاق كه هەينى ٦٢٢/١/١ هەتاوى رێكەوتە له گەل مێژووى ٦٤٠/٩/٢٠ مانگى و ١٢٤٣/٣/٢٢ زایىنى روون دەبیتەوه.

دەكرى گەشتت بۆ شوینی پردیوه وەكوو دەستپێكى سەردەمى ئەوێلى پردیوه‌ر بزانین كه رێكەوتە له‌گەل دروست كردنى كۆشكى پردیوه‌ر و گۆرانى نىوى هاوړپیان بۆ ناوگەلى پردیوه‌رى يان نەزەلى.

پاش كۆچ كردن له بەرزەنجەوه بەرهو پردیوه‌ر، سولتان نيسحاق له‌گەل گەوره‌كان و ریش سپییه‌كانى شوینه‌كه به- رهو روو دەبیتەوه كه به تەواوى دینه سەر ئایىنى یارسانى و دەبنه هاوړپى سولتان نيسحاق، شەست و شەش غولامى شالۆ زيرين كه له كهسایه‌تییه ناسراوه‌كانى هەورامان و دەرۆبەرىن، ئەو دەوونو پيرو حەفتا و دوو پسر و هاوړپیانى دیکەى سولتان نيسحاق پاش ئەوه كه كۆشكى پردیوه‌ر له دەكانى ئەوێلى نیوهى دووه‌مى سەدەى حەوتى كۆچى ساز دەكا و بەرهو پردیوه‌ر رینوینى دەكرى و بەفەرەمى ئەو شوینه‌وه‌كوو بنكه‌ى بزوتنەوه‌ى ئایىنى یارسان راده‌گەیه‌نى له‌گەل جەنابیان بوون و له رووداوه‌كان ناماده‌ دەبن. ناماده‌ بوونى كهسایه‌تى گەلێك وەك "پیر میکاییل دەودانى" كه له بروا پینكراوانى گونده‌كەيه و خاوەنى ریزو حورمەتى تايبەته و كه‌چى ئەویش خۆى وەكوو یارسانىیه‌ك دەناسینى. پاش ئەوه كه سولتان نيسحاق له ناوچە‌كه سەقامگیر دەبى دەست دەكا به ناماده‌ كردنى پرسە‌كانى پیتوهندیدار به مەرج و نيقرار واتە دۆزو په‌مانى یارى و نووسینى دوعاگەلى یارسانى وەكوو دوعای نەزر و نیاز له جەم، دوعای تیخ، دوعای جەوزو سەرسپاردن، ناو لیتان، مارەبەرىن و نیکاحى یارى، دوعای غوسل، دوعای شت و تەلقین و دوعای برابەتى. چەند سال پاش تێپەر بوون بەسەر ئەم كۆچە،



## يارسان

حاکمی ناوچەمی "لوړستان" به ناوی "میرخەسره و لوړستانی" و کچە کەمی دینە هەورامان و خاتوو "بەشیرە" کچی "میرخەسره" بۆ سولتان نیسحاق بە روایەت ماره دەکری و دەبیتە ژنی سولتان نیسحاق و خاوەنی زاتی رە- مزباری "لەم ژنە حەوت مندالی کوری هەفتوانەمی دینە دونیا، دەکری بلین نەم رووداوە لە ناوەراستی نیووی دوو هەمی سەدەمی حەوتم رووی داوہ.

نەم گەرە کەلامیە باسی خۆلقانن هەفتەوانە دەکا و بەم شتوہ نزامی پیرەو موریدی و پیکھینانی بنەمالە بە- فەرمی باسی دەکری، سولتان نیسحاق بە سەرۆک و خاوەنی بنەمالەکان کە "سەید محەمد گەرە سوار"، "سەید نەبۆلوف"، "سەید میر"، "سەید موستەفا"، "حاجی بابا عیسا"، "عالی قەلەندەری" و "بابا یادگار" لە- خۆو دەگری نیزن و مۆلەتی ئەوہ ئەدا تا تەواوی ئەوانەمی شیای یارسانی بوونیان هەمی جەوز بشکینن و بیانە- نە ناو ریزی بنەمالەمی خۆیان.

راکیشان و وەرگرتنی کەسی نایارسانی لە لایەن خاوەن بنەمالەکان، لە سەدەمی خودی سولتان نیسحاق زە- رووی بوو، لەبەر ئەوہ کە پیکھینانی کۆمەلگای یارسانی لە سێپەری نەم رەوێش دەستەبەر بوو کە کەسانی نایارسانی واتە چەسپیندراوەکان خۆیان وەکوو نەندامی بنەمالەمی میرەکان زانیوہ و ناساندوہ، کەچی لە داھاتووشدا پێشینی بابا حەیدەری و ناتەش بەگیش هەر بۆ نەمانە دەگەریتەوہ تا لەم رینگاوە رۆژنکی بەرچاوە لە مێژووی یارسانی بگێرن. کەلامی گەری هەفتەوانە لە چەندین سەید "سادات" ناو دەبا کە مندالی سولتان نیسحاقن و کەسی یارسانی دەبی ئەو ساداتەمی وا لە تۆخمی سولتان نیسحاقن وەکوو پیری خۆی سەریان بکا. نەم ساداتە هەموویان وەکوو یەکن جینگاوە مەقامی هاوسانیان هەمی و هیچ یەکیان بەلادەستی، گەورەمی یا بچووکیان بەسەر ئەوی دیکە نییە و لە کەلامەکانی نەم گەرە هەموویان وەک یەک یە کسان ناسیندراون تا ئەو شویتە کە پیر بنیامین لە جیا کردنەوہیان تووشی کیشە دەبی و لە ناکامدا بە یارمەتی خودی سولتان نیسحاقە کە دەتوانی نەم حەوت مندالە و خودی سولتان نیسحاق لەیەک جودا بکا و بیانویتی. لەم پرسەدا یە کە مەقامی نینسان خودایی بە خاوەنی خاندانەکان دەدری و دەبەخشی.

پاش پیکھیناتنی سیستەمی پیرو موریدی کە تەواوی یارسان وەکوو زنجیر سەر سپێردراوی یەکتریان دەکا، پێوہ- ندییەکی بەروایەت لە گەل ناوچەکانی ئەو پەری هەورامان دروست دەبی، لەوانە پێوہندی عەلەویانی هیندوستان لە گەل پردیوہ و خودی کەسایەتی سولتان نیسحاق، واتە پاش ئەوہ کە "بابا هیندو" یا هەمان "جەلالەدین حەیدەری بوخارایی" لە سالی ۶۷۵ ک دیتە پردیوہ و جەوزی. "بوا" می هیندی پێشکەشی یارسانیان دەکا تا بە جینگەمی بەردی "دزاوہر" کە لە رێوہەمی سەر سپاردن کەلکیان لی وەر دەگرت لە مەسو بەدوا جەوزی هیندی بەکار بێتن.

"سەید جەلالەدین بوخارایی" سەرۆکی تەریقەتی حەیدەرییە ماوہیەک لە شتوہ زاتی "داوودی" لە پردیوہ مایەوہ و پاشان بە مەبەستی پڕۆپاگەندەمی ئەو شتانەمی فێر ببوو، دیسانەوہ رەوانەمی هیندوستان دەبی و هەر لە- وئ لە سالی ۶۹۰ ک.م کۆچی دوایی دەکات. سەرھەلدانی سولتان نیسحاق لە ناوچەمی رۆژناوای نیران "کوردستان"، لای کەسایەتی و کەسانی تاییەت ئەو پەری گەشاوی دەورانی حەقیقەت و لای پیران و کەسایەتیە

## يارسان

گهوره کانی تهريقهت وه کوو بنکه يهک بۆ گهيشتن و وه دهس هيئانی نهوانه ی وا وه دهست نایه ن دهژميردری. لهو کهسانه ی ناوداری دیکه وا له م مهکته بهدا خوینده وار بپوون "شیخ سه فییه دین نه رده بیلویه" که له سالی ۶۷۸ م. دیته پردیوه و چه ند سالیك لیته نیشته جی ده بی، دواتر نه وه کانی پردیوه ر زنجیره ی نه سابی سولتان نیسحاق وه کوو پیرو مورشیدی خویان هه لده بژیرن و له کاروباری نایینی دا له وان رینوینی و ه رده گرن، که چی دواتر یه کگرتنی قزلباش \_ یارسانی و ریه رایه تی کردنی عه له وییه کانی ناناتولی به دهستی ریه رانی یارسانی نه و راستیه پشت راست و به هیتر ده کات. بوونی بنکه گه لیک دور له توندوتیژی و خاوه ندراییه تی بۆ چوونیکمی مرۆڤ پروا و نازاد بخوازانه و ههروه ها هاتوو چووی هاوړیانی سولتان نیسحاق بۆ سنوره کان ده بیته هۆی نه وه که مه - کته به کانی دیکه و نیحله فیکریه کانی تری نه و سه رده مه له گه ل پردیوه ر پیوه ندی بکه ن و لیتی باره مه ند بن.

نه لبه ت نه م ره وته ده بیته هۆی ده ژایه تی کردنی ده ژبه رانی هاوچه که و ئیسه لایمییه ده مارگره ژه کان له گه ل سولتان نیسحاق و هاوړیانی تا به هه لواستنی درۆ و تفره و هیترش بردنه ئه ریان نه گه ری نازارو نه شه که نه جیه یان پیتک بیتن. نه م گه ره که لامیه \_ شیخ سه فییه دین \_ به هۆی دره نگ کردن له نوانه ی لای یارسانیان و کاردانه وه ی باسی پرسی قیبه و "ایوت حشار" له لایه ن تاقمیک له سادات خۆش هاتی نا کرئ. به داخوه خواست و نیراده ی کار لیکراوی ده سه لاتی سادات له دوو سه ده ی رابردو و له به رژه وه ندی بنه ماله ی خویان نووسین ده بیته هۆی درو هه لبه ستنی قولیک له پرس و گوتاره کانی یارسانی و ره نگه نه گه ری له ناوچوونی که لامه کانیش هه ر نه م شته بیت.

له ساله کانی سه ره تایی سه ده ی هه شتم "یارنه همه د زه رده بام" په رده ده گری و جهسته ی روانه تی خۆی به جی دیتی، پاشان به ناوی میرنه سه کنده ر دووباره خۆی ده نوینی و دواتر واته پیش ناو ده راستی نیوه ی نه وه لی سه ده ی هه شتم \_ باسی چیرۆکی دولتی شیش و هاتنی هاوړیانی قه وه لتاس له نازه ربا یجان بۆ هه ورامان ده کری که له ناکامدا رووداوی دولتی شیش و شهید بوونی "میرنه سه کنده ر" که نازناوی "عالی قه له ندره"، لی ده که ویته وه، و هه ر سال له هه مان رۆزی گیانفیدایی "میرنه سه کنده ر" مرۆڤی یارسانی ده بی خزمه تی وی به جی به یینی، دواتر واته له سه رده مه ی "شاوه یس قولی" که هاوړیانی "قه وه لتاس" جاریکه تر ده گه رینه وه بۆ هه ورامان و چیرۆکی دانانی رۆژووی "قه وه لتاس" دیته ناراهه، کات و ساتی دروستی "راستی" به جیه یانی خزمه تی میرنه سه کنده ر دیاری ده کری واته ده بی له هه مان رۆژانی رۆژووی قه وه لتاس جی به جی بیت.

پیتکهاته ی سه ره کی له کاتی رووداوی ده ره شیش بووه. به م تیبینه که قه وه لتاس وشه ی که تیک نالاو له «قه وه ن» به مانای به لیتن «تاس» به مانای قاپیک به شیوه ی کومه زیه که مانای نه وه ده گه ی نیته که به لیتیک له ژیر گومه زیه کی تاس دا به ستراوه وه نه وه ده گه رینه وه بۆ رووداوی که هاوړیانی تورک زمان له ناوچه ی نازه ربا یجان به نیازی سه ر سپاردن ریگه ی پردیوه ر ده گرنه به ر. که هاتنیان له ناوه راستی چاخ یه که می پردیوه ر دا ده بیت و گه یشتن و نیشته جی بوونیان له سه رده مه ی میر نه سه کنده ر له گوندی ده ره شیش سه روه دوا ی ته و او بوونی بریار دانی ده ره شیش سولتانی نیسحاق جهوز سه ریان ده شه کینیت نینزی سه رسپیردراوی وه ر ده گرن و فه رمان نه دات بۆ شوین و نیشتمانی خویان بگه رنه وه و هاړیکه تری که قوشچی نۆغلیه له هه ریمی نازه ربا یجان



## يارسان

دهبیتته باخهوان. هاورپان قهوهلتاس بۆ نازه ربايمان ده گه پنهوه که به له دايک بوونی قوشچی نۆغلی نیتوانيان نهویندارانه ده بیتت دواي سه د سالن که جامه ی رواله تی ده گۆری دیسان له چاخی دووه می پردیوه ردا دیتته هورامان به لام له نیتو ریگه دا هاوقه و کریوه دیت و سی شه و رۆژ له ژیر به فردا ده بیتت. به لام چۆن ناخله یه که له هیزی مه عنه وی ده ورپانی گرتوه و گومه زیک ی پیک هیناوه که به فر له سهرپان کاریگر نایتت له ژیر نه کومه زیه دا هاورپان به زکر و مهستی سه رقان ده بن هاوپه یان بوون به قهوه لتاس نازه د کراوه دواي سی شه و سی رۆژ شاهه یسقولی به داوود فرمان نه دات که نه وانه رزگار ریتوانیان بکات. رزگاری و هاتنی هاورپانی قهوه لتاس ده بیتت جینگه شایی و رهزامه ندی هاورپان. دواي شاهه یسقولی نه مر نه کات که یارسانه کان ده بیتت نه و سی رۆژ رۆژگی یاری که پیشتر گه قایی درا بو به جه ژنه کان زیاد بکه ن و به رۆژگ بن.

ههروه ها که له ناوه رۆکی کتیبه که هات و شیکرایه وه به دژایی ماوه ی ژیلانی "سولتان نيسحاق" تاکه کان له چوارچینوی گروهی و دهسته گه لی به رپوه به رایه تی چه ندین جار به کۆ جهسته ی رواله تی خویانیا ن به جی هیشته وه. به کینک له و گه رانه دیارو به رچاو که ههفته ن له جهسته ی خویان دینه دهر، ده هیککی کورته له ولتاتیکی غه ییری پردیوه ر \_ به لام به پیتوه ندیه کی مه عنه وی چروپر \_ به سه ر ده بن، نه م گه ره ی که لاهمی ده وه ی "گلیسه کول" و "شندرثیه" له خۆ ده گری که به کینکه له گه ره که م وینه کانی که لاهمی سه رنه نجام له سوواری ساخت و به یه که کردنه وه ی نۆستوره و به کارهینانی له ناو به یته کان، گوايه نه م گه ره گوتارییه له ناوچه کانی بساکووری کوردستان واته تورکستان \_ و به هۆی زمانی زگماکی "حوسینه ی سیا کوهی" که تورکی نه ستانبولییه و به تورکی گوتراوه \_ رووی داوه. هه ر له م قوناغه دا هه ل و مه رچی زمانی به جۆریکه که به کتاشیه گه شه ده کا و سوپای "ینی چری" پیک دیت.

به کی له و باه تانه وا له گه ری "گلیسه کول" ناماژه ی پی ده کری باسی رۆژووی قهوه لتاسه. وا دیاره نه م سی رۆژ رۆژووه له باتی و وه کور ریتلینانی پیش وه خته. له و سی رۆژی وا هاورپانی قهوه لتاس له گه رانه وه و له ناو که - شتی تووشی کیشه ده بن و له ده ریا سه رگه ردان نه بن، که نه م رووداوه له داها تودا روونه دا، پرسه که به م شتیه باسی ده کری که گه ری گلیسه کول له ناوه راستی سه ده ی هه شته م روو نه دا، نه مه له کاتیکدا یه که گه رانه وه ی هاورپانی قهوه لتاس له سه ره تای نۆه مه مه، له راستیدا رۆژووی قهوه لتاس له ده ورانی ناوه راستی سه رده می هه - وه لی پردیوه ریش هه بووه، به لام تا کاتی هاتنه وه ی هاورپانی قهوه لتاس \_ رووداوی سه رگه ردانی له که شتی \_ له سه رده می دووه می پردیوه ر بۆ هورامان نه هادینه نه کراوه. و له لووتکه ی حوکه شه رعیه کان جیگی نه - کراوه.

له و رووداوه تایه تانه دا که ده بیتت هۆی خولقاندنی گه ریکی بی وینه ی فه لسه فی که لاهمی، چونیه ته شی شۆرشی فیکری و ده روونی "عابه دین جافه" له ناوچه که و ناره زووی وی بۆ پردیوه ر. "عابه دین" کوردی "مام نووره" له عه شیردی "جاف" که به کینک له حافزینی قورنان و مه لایانی ناو دا ره و له مه کته بی "نیلیاسی شاره زووری" قوتابی بووه، له ناکا و تووشی گۆرانی رۆحی ده بی و له ریگای بنه ماله ی میر ده بیتت سه ر سپاره ده، که چی له سه ر نه م رووداوه، له ناوچه که توندوتیژی گه لیک روونه دات.

## يارسان

كاتى پېنكھاتنى نەم گەرە كەلامىيە، رېكەوتە لەگەل گەشەسەندنى جولانەو و پروپاگەندەى جەماعەتى "حروفىيە" لە لاين "شافەزەل نەستەرنابادى" يانى لە بيست سال كۆتايى سەدەى هەشتەمى كۆچى. بە گويزەى بەلگە ميژوويى و كەلامى دەتوانين بلين: كە رېكەوتى لە داىك بوونى عابەدين كورى نوور موخەمەدى جان لە سەرەتاي نيوى دووھەمى سەدەى هەشتەم بوو ميژووي پەيوەنديان بە يارسانيەو كۆتايى سەدەى هەشتەم.

بوونى بانگەشەكارانى فەزلوللا حوروفى لە دەقەرى كوردستان و پەيوەندى مەعنەوى نيوان يارسانى و حروفىيە ھەر لە سالەكانى تەواو بوونى تەمەنى سولتان نيسحاق يانى كۆتايى چاخى يەكەكى پرديوەر خۆش دەبیت. بە شيوەى كە مەعاندين ناچەى يارسانى بە ھەبوونى عىلمى سحر و جەفر تاوانبار دەكات، داويى يانى لە سالەكانى دەيەمى دووھەم و سېتھەمى نيوى يەكەمى سەدەى نۆھەم بە داوھ بە ھەلاتن حروفىيەكان لە زەى يارسانى پتەو بوون و بەردەوامى زياتر بە خۆ دەگرى.

لە كاتى بە تەمەن بوونى سولتان نيسحاقە كە خاوەن گەرە مالان بە ھۆى ئەشەنەى ھزرى يارسانى راسپاردەى ناچەكە دەبن. لەم رووھە سەبيد موخەمەد خيزانى خاتون زەينەب بۆ دەقەرى دالھۆ كۆچ دەكات تا لەم سەفەرە ببنە خاوەنى شانيراهيم كە بە ھاتنەو بە پرديوەر لە لاين سولتان نيسحاقەو بە شانيراهيم ناو زەد دەبیت. پاش ئەو ھىكايەتى پەيا بوونى مندالى خۆى باباىادگار لە داداسارى دروست دەبى. داداسارىش دواى پەردەگرتنى خاتون بەشیرە لە گەل گات رەمزابارى كە ريبەرى ژنانى كۆمەلگای يارسانى بە نەستۆ بوو بەرپرسيارى چيشت و ناوى قوربانى زات رەمزابارى پتەدەريت. لە داىك بوونى باباىادگار رېكەوتە لە گەل گەنجيەتى شانيراهيم كە دواى پەردە گرتن سولتان نيسحاق لە سەرەتاي سەدەى نۆھەم كۆچى ريبەرى يارسانى بە شانيراهيم و باباىادگار دەسپتردى كە دەتوانين بلين: بار و دۆخىك بۆ تەشەنە و پەردەى يارسانى لەو كاتەدا دەست پتەدەكات كە بە دەسپنكرديچاخى دووھەمى پرديوەر يانى ژيانەوھى دووبارەى سولتان نيسحاق بە جامەى وەيسقولى نەم دەرفەتە دەگاتە لوتكە. شانيراهيم لە بەغاوھ دەقەرى باكوروى نەو و باباىادگار لە دالھۆ و ناوچەى رۆژھەلاتى نەو ھەتا ھىندوستان دېنيتتە ژير ركتيفى خۆى. يارسان بە ريبەرى شانيراهيم و باباىادگار تا ناوھراستى نيوى دووھەمى سەدەى نۆھەم يانى لە كاتى دەرکەوتنى شاوھيسقولى دريژە دەكيتشى كە چاخى دووھەمى پرديوەر پىك دىنيت و دەتوانين بلين: كەلامەكانى چاخى قەوەلتاس تەنانەت بارگە بارگە لەم چاخەدا پىك ھاتووه. كەلامى بارگە بارگە كە شروقى دياردى زاتى لە سەر زەوينە كە لە لاين ھەفتا و دوو پىرەوھە كە گوايا لەم چاخەدا لە گۆشە و كەنارەوھ لە دەورى يەكتر كۆ بوونەتەوھ بوو. وەكوو چاخى يەكەمى پرديوەر كە ھاوپيان بە نيوكەلى پرديوەرى ناسراون لە ناوى يەكەميان نيشاينىك نەبووھ لەم چاخە بە ناوى يەكەميانەوھ بە كەلامەكان گەفايان داوھ. ھەر وەھا چاخى قەوەلتاس كە ھىكايەتى نوسرا بى وە چاخى كەماكەنانە كە چاخىكى سمبوليكە و وەك بيژى لەعالمەمى روالەتیشدا نەو گرنگە پىك نەھاتىبەت بەشكوو بە شيوەى چيروك بە لاين دان بە چەند پەيام كە دوور و دريژ ھاتووه دەبراوھ. بەلام نەگەر نەم بابەتە يانى پيداگرى لە سەر ھەرام بوونى گۆشتى بەراز لە بنچينەوھ تاوتوى بەكەين دەبى بەگەرينەوھ بۆ كۆن.

واته له ساله كاني به پيټي به لگه زاره كيپه كان ده لټين "خه سره وشا" پاش نه وهی دل دده داته "شيريني نهرمن" و به نوكه رو كلفه تيكي زورو به شكوزه ده پيټي ته نيران له ناوچهی "گوراني" نيسستا نيسته جيټي ده كا. ناوچهی گوزران خاوهني كمش و ههوايه كي خوزه كه له گه ل شويني ژياني شيرين هاوساني بووه، له بهر نه وه لاي خه لكي نهرمه- نيا، خيو توومه و شهرايتش پيروزه، نه وه يه كه نه وه كاني نه وه گروويهی واهاورپي شيرين بوون و له ولامی نهرمه- نيا راهاتونه ته گوزران، هه مان بيرۆ بۆچووني باب و باپيراني خويان وه كوو جاران پياريزن، نه م رهوته تا سه رده می سولتان نيسحاق به رزه نجهي له نيتوان گوزانيه كاني پاشاوهی هاوپرياني شيرين هه ر باو بووه و خيو و شهرايبان پيروز زانيوه و به كاريان هيناوه، به تاييه ت نه وه كه له م شوينه خيو به فراواني هه بووه و هه ر نه مه ش ده پيټه هوی نه وه كه له خيو بۆ خۆ راکيش كه لگ وه رگرن.

به سه ره له داني "باباناوسی سه ركه تي" و هه رام كردني خيو شراب پلټوكيټك له په يكه ردهی بيرو بۆچووني خه- لكي گوزران ده دري كه نكولي لي بکه ن چونكه "بابا نوس" زۆر به رووني ناماژه به وه ده كا كه گيسان و رۆحي كه ساني خه راپ و چه پهل وه كوو "شيتخ شيره" له جه ستهی خيو خويان ده نوينن و به سه ره له داني سولتان نيسحاق به كارهيټناني خيو به ته واوه تي له ناوچه كه ون ده بي، به لأم به نه رده تي نه م بۆچوونه \_ نه وهی كه سه رده مه يټك خيو تووم بووه \_ له ناو ميټشك و خه يالي خه لكي گوزران هه رده مه يټي تا سه رده می "شاوه يس قولي" كه چيروكي "كه ماكه نان" ساز ده بي و به شيوه داستاني ته واو سه مبوليكي له گوټار پيټك ديټ، هه له به ت زۆربهی خاوه ن روانگه كه مان و زانايان نه م گه ره كه لاميه له چه واشه كاري كه لامی ده زانن، به لأم به راي نووسه ر نه م گه ره گوټاربه دژايه تيه ك "پارادوكس" ساز ناكا كه وا بوو ده بي نه وه قبوول بکه ين كه له نه وه پري رووني و راستي نه م كه لامه نه ته نيا نيزني به كارهيټناني خيو نه داوه كه چي به ته واوه تي نكولي ليټكراوه تا نه و جيتگايه كه نه گه ر تاكيټك ليټي بخوا جه وزی سه ري وي به تال ده بي.

نه م گه ره كه لاميه "نارزواي" بابا يادگارش له به رچاو ده گري، واته نه و كاته می شه فاعه تي پير بنيامين كاريگه ر نه بي بابا يادگار نياز ده كات ده بينين له شوين به شويني كه لامی سه رنه نجام ناماژه ده كري كه لاي يارساني خيو نه ته نيا هه رامه كه وا پيټگه و شويني رۆح و گيانه خرائ و خه يسه كانيشه. ريزدانان و خو شه ويستهی خه لكي گوزران بۆ خيو بووه ته هوی نه وه كه برټك له كه لامه كان چه واشه بكري و به جيتگهی قورباني كردني گا، خيو جيتگير بي، وه كوو كه لامی "به ناو بنيا" كه له ده ستنووسه كاني رابردووی نه م كه لامه به بي هيچ هه له يه ك گاو و كه لي كيه بۆ قورباني مه به ست بووه. ده كري نه م چه واشه كاريه بۆ پاش هيريشي عوسماني، رووس و بریتانيا بۆ سه ر نيران بزاني، نه و كاته می كه رۆژناوای نيران \_ كرماشان \_ شويني تويزينه وه و گه شت و گوټاري رۆژه لات ناسان و سيخوره ده ره كيپه كان وه كوو "مه يجر نوټيل" ه كه به ناوگه لي جوړاو جوړ له كورده ستان ده يناسن، نه و پياوه تا نه و راده شاره زای زماني كوردي و زاراوه كاني ناوچه يي بووه كه هيچ تاكيټك گوماني له خو مالي بووني وي نه كردووه.

هاوكات له گه ل گه شه سه ندي هيري ره زاشا و به مه به ستي لاواز كردني چيني زانا نايينه كان و بناغه كاني بۆچووني نيسلام و راکيشاني جه ماوه ري خه لگ بۆلای كولتوري فيكري ژياني نه وروپا، نه نجومه نه جوړاو جوړه-

## يارسان

كانى به هاييهت و ميسيونيرگهلى نيو نه ته وه يى ميسيحي به پالپشتى چروپرى حكومهتى نه وكات روويان له ناوچه كه كردو دهستيان كرد به سازكردن و دروست كردنى جينگه گه ليك وه كو نه خو شخانه ي ته ندروستى گشتى، پهره دان و بلاو كرده وهى نو سراوه و كتيبى پيوه نديدار به بؤچورنى خو يان و به كه لك وهر گرتن له خو يندنه وهى رواله تى و ناستى له نايىنى يارسان له لايه ن جه ماوهر، نه و نايىنه يان ناخو ريكى باش بؤ نامانجه كانى خو يان بيىنه وه و به رده وام له سنوره كانى ناماژه پيكر او "سنوره كانى يارسانى" هاتوو چويان كرده وه.

پرژو بلاوى و نانارشى له كرماشان له كاتى شو رشى "مه شروته" له نه و پهرى خويدا بووه وا گوتراوه كرماشان يه كى له به ره كانى شهرى نيوان عوسمانى له لايه ك و روس و به ريتانيا له لايه كى تره وه بووه. نه م داگير كه رانه به هره شه كه سانى خاوه ن ناو پينگه ي جه ماوهر يان مه جبوور كردوه كه ره خنه بكنه ناو دلئى جه ماوهر، به لام به - پيى نه وه كه يارسانى له ناوچه كه له بوواري چوارچيوه يى هم شيره تى و ده ميار گرژى و نه توانيى ره خنه له بانته كه - يدا ده بيىر تيره خالى ناوه ندى يه كييه تى نه م خه لكه واته هه مان بوو يو چوونيان ده كه نه نامانجى هيرشى خو يان به لكه و نو سراوه كانى يارسانى كو ده كه نه وه و ليكو ليىنه وه و خو يندنه وه يان جه يارمه تى كه سانى به نه زموون و ماموستانيانى شاره زا له سر كه لام ده س پيى ده كه ن، له خاله لاوازه كانى سه رو كه كان كه لك وهر ده گرن و نه م خاله لاوازه ده كه نه وهر زى جودايى.

له راستيدا نه م كاره ش زور به ناسانى جى به جى ده بى، ده كرى ته نيا به جينگوركى كردنى وشه يه ك، جودايى و جياوازي به دى بيىن. نه ليه ت كه لامه كانى يارسانى وه كوو تيكه گه لى زنجير پيى كه وه په يوه ندييان هه يه، واته نه - توانين شايه تى و نيشانى هه ر گه رى كه لامى له گه ره كانى پيش و پاشى خو ي بدو زيننه وه واته پرسينك كه له گه - ريك باسى كراوه ده بى له گه ره كانى پيش و پاشى خو ي بدو زيننه وه واته پرسينك كه له گه ريك باسى كراوه ده بى له گه ره كانى پيش و پاشى خو ي ته نانه ت بؤ جارتيك ناماژه ي پيكر بى. وه كوو پرسى خيو كه له شوين به شوينى سه رنه نجام و گه ره جياوازه كان لى وه كوو جه سته ي هيمايى گيان و روچه خراپه كان ناوى ده برى و له چه ند گه رى كه لاميش هه رام كراوه. له ته حرى فاتى ديكه ي كه لامى سه رنه نجام كه پيش "مه شروتييه ت" ده ستى پيى كرد و تا كاتى پيش شو رشى ئيسلامى دريژه ي هه بوو، ده توانين ناماژه بؤ پرسى شانيراهيم و بابا يادگار بكه ين كه ده - رزتيكى زه ق و به رچاويان له ناست كو م هه لگاي يارسانى پيى ك هيننا، واته دوو گه وره بنه ماله ي "پير" و "موريديان" له يه كتر جودا كرد.

نيراده ي كارلي كراوى ده سه لئاتى زوره ي ساداتى شانيراهيمى له دوو سه ده ي رابردوو له سه ر بناغه ي سه ر نالقه ي هه فته وانه بوون، بووته هو ي پاوان كردنى گوتاره كان و دابران و جينگوركيى كه لامه كان كه نه وه ش گله يى زورى ليى كه وه توه ته وه. ره وتى ناماژه پيى كراو به ده ستيوه ريان و بوو ژاننده وه ي سه رچاوه ده سه لاتداره كان له به رانه به ر ساداتى يادگارى و ره نگدانه وه ي كيشه كان ده بيته هو ي نه وه كه ساداتى يادگارى دژ كرده ويه كى نيگاتيف به - شيوه ي خو دوور گرتن له م ساداته \_ له پيرى ويش بوون \_ نيشان به دن.

نه م دل نيگه رانييه له سه ره تاوه به شيوه ي گله يى له نيوان سادات خو ي ده نوينى كه چى ده سته گله يى چه په ل و تيكده ر و سياسه تگه لى تاييه ت و پيلانگيترانه ناگرى دژايه تيبه كه گه ش ده كا و مه ودا و ده رزتيكى پان و به رين



## يارسان

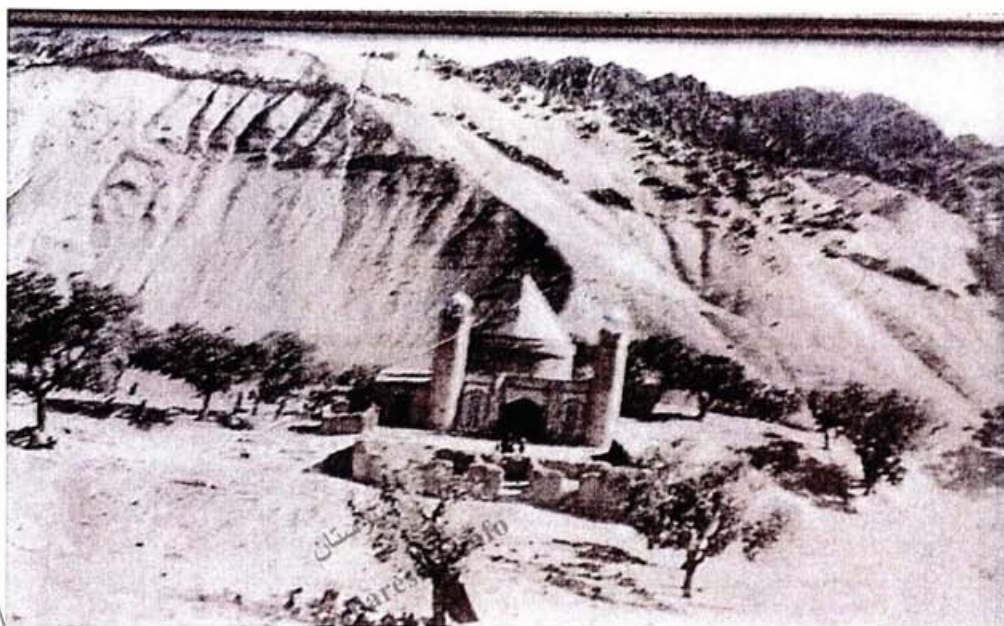
لهنتوان يارسانيان پينک دټنې، له کاتينکدا نهم دوو سهروکه گهوره \_ شانيراهيم و بابا يادگار \_ هر له چرکه - ساتي نافراندن پټکهوه بوون و بهردهوام پټکهوه سه رهه لندانيان کردوه، ده توانين نهم چه واشه کاريانه بهروونسي له سه ره تاي گوتاري گهري "زه لال زه لال" که له گه ل بهنده کاني دیکه هم مان گوتار دزايه تي هه يه و له په راويتيزي هم مان گه ر له ده فته ري سه رنه نجام کار دانه وي هه بووه، بينين.

نمونه ي دیکه باسي سه رسپارده يي نيو بنه صالحيه که کومهلگاي يارسان به ره و بي دنگي و بي دسه لاتي هه - رچي ته واوتر ده با، چونکه نهم شته ده بيته هو ي پچراني پيوهندي تاکه کان له ناوخوي بنه صالحه ي يارساني هه - روه ها ناساندني جهم وه کوو ده ليلي تاکه کان که چي بهم شتوه و له کرده ودها مقامی ده ليلي يان له پيشينه ي هه فتاودوو پير نه ستاندوو و نه و پيرو گه ورانديان وه کوو خه لکي ناسايي به جه ماوهر ناساندوو و رايانگه ياندوو به هه ر شتوه فنودالیهت يا هه بووني خان که به که لک وه رگرتين له زور و دسه لات و کاريه گريه تي و ته حريفاتي ناييني يان به مه به ستي پاراستني پټکه و مقامی خويان په ره داوه، بووه ته هو ي نهمه که تاقميتکي زور له يارسانيان له ژير کاريه گي و له رتيزي ياراني سولتان نيسحاق بينه دهره وه، يا نمونيه يه کي تر ون کردني هه وت به - رتيره به رايه تيه هه ر به و شتوه که هه وت خه ليفه ون کراو له ناو برا... يه کي دیکه له و که لامانه ي وا تاقميتک به ته حريفاتي ده زانن که لامی گهري "ساوا" يه که نه ویش له بابت قورباني و چونييه تي به رتيره بردي رتيره سمی قورباني کرده. نهم گه ره که لاميه بهم شتوه باس ده کا که ساوا له دؤخی کاتي پتويست و تايهت هه ل و مه - رچي دهره ووني و دؤخی زاتي خوي به سه رزار دټني و ناماژه ده کا له دام و ده زگاي هتيزي نيلاهي "ناز روا" يه و هاويه شه له دسه لاتدا.

ساوا گايه ک بؤ قورباني ده با که خاوه ني جيلوه ي زاتي بابا يادگار و يا عقيقه که له نه زه لدا لاي يارساني وه کوو توتقه، و له م رتگاهه بؤ قورباني کردن له م زاته که لک ودرده گري، که واوو له دؤختکي کاتي تايه تدا له خوياسي ده بي و به سه ر هاوړتياي دیکه ي فخر ده فروشي. له ناکامدا داوود ناگاداري قسه هه لیت و يه ليته کاني ساوا ده بي و سولتان نه مر ده کا له مه و به دوا ميتشکي گا حرامه. بويه يارسانيه کان له کاتي قورباني کردن ميتشکي گا دهر دټين و له ناو په رويه کي سپي له چيشته خانه ي داده نټين تا کاتي ته واو بووني رتيره سمی "جهم" و له دهره ووي جه مخانه له ژير خاکی ده که ن. نه لبت به راي زوربه ي زانايان نهم گه ره که لاميه له و ته حريفاته دپه رانه يه که به مه به ستي سازکردني جياوازي له نتوان يارسانيان دروست کراوه که ده بي له به رانه ردا ناماژه به وه بکه مين گه ره - کاني که لامی خاوه ن شايه تي و شايه تي دهر و نيشاندارن، واته له گه ره کاني تر ده توانين وه دووي شوين و نيشانيان بکه وين و بياندوزينه وه، که چي له گه ري که لامی "بارگه بارگه به مند"... له گه ري ساوا ناو براوه، هه - روه ها حرام کردني ميتشکي گا به هو ي لاواز بووني ناستي دهر کو فامی نه و ناژه له پرسيتکي عاقلانه يه و له که - لاميتکي دیکه \_ که لامی خان نه لاس \_ داوکي له سه ري کراوه و له ویش حرام کراوه.

### تهيب تاهري

وه رگيران له فارسي : بيه زاد خوشحالي



بابا بزرگ قبیل از بازسازی

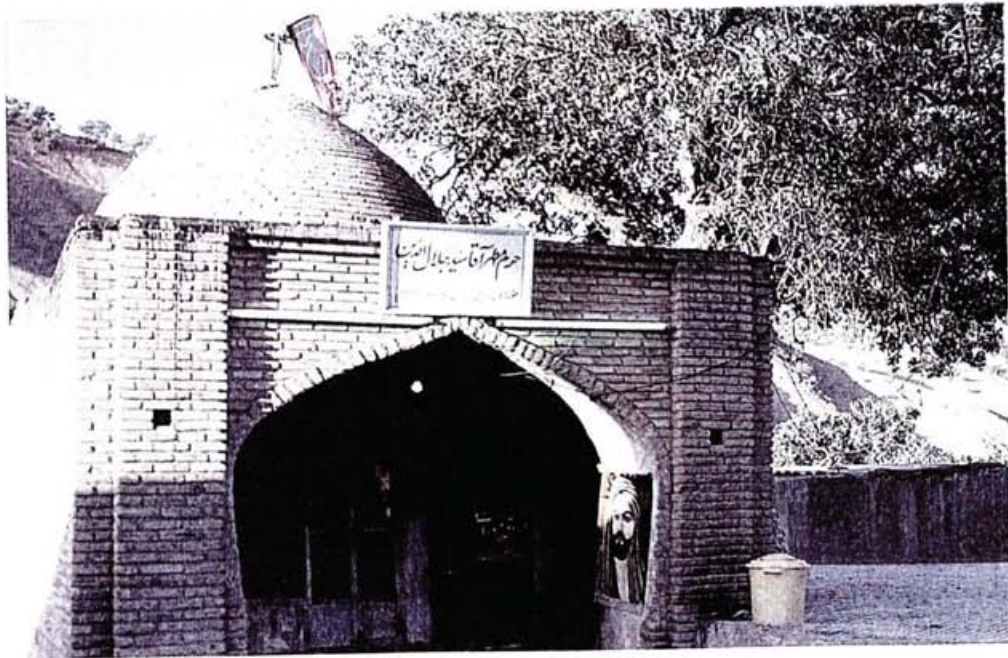


بابا بزرگ، نورآباد لرستان





پیرشالیار، هورامان تخت



کال نازدار ، نورآباد لرستان

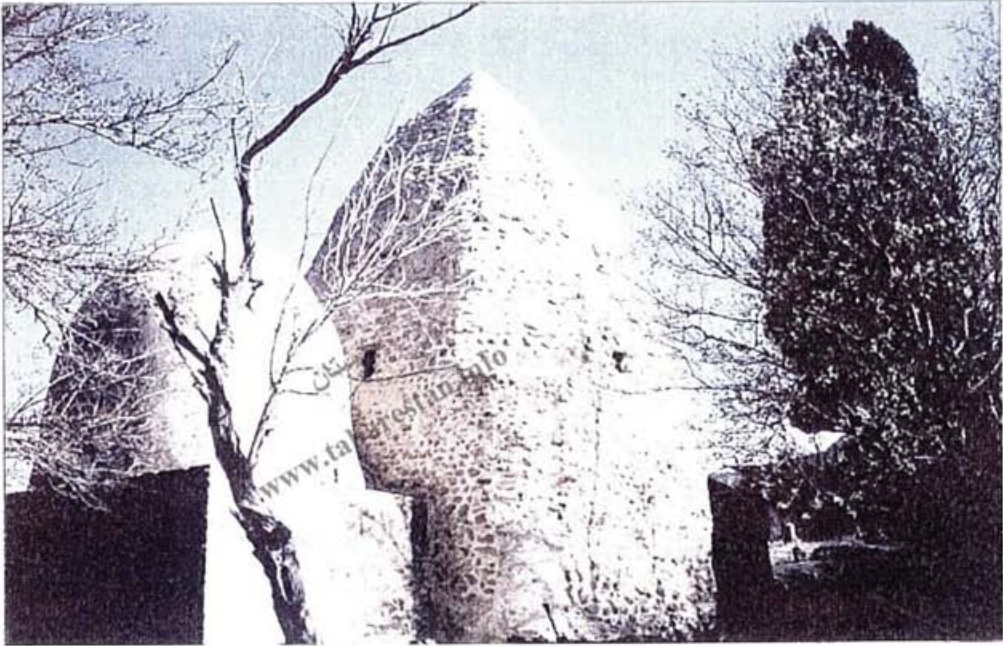


شاهزاده محمد، کوهدهشت

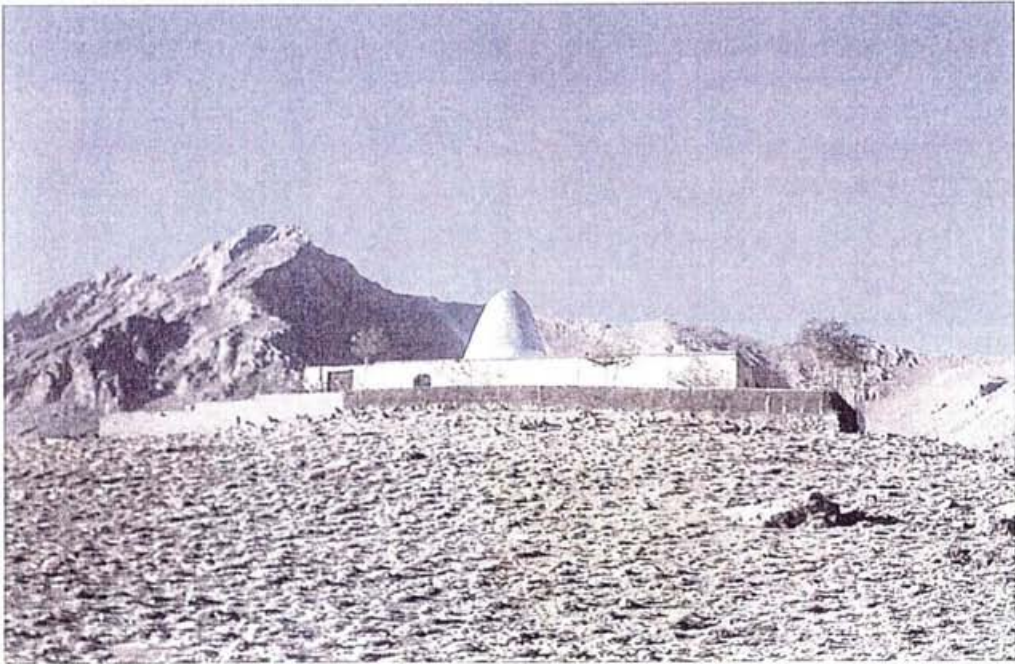


گنبد علویان ، همدان





ابودوجانه ، ریجاب دالاهو کرمانشاه

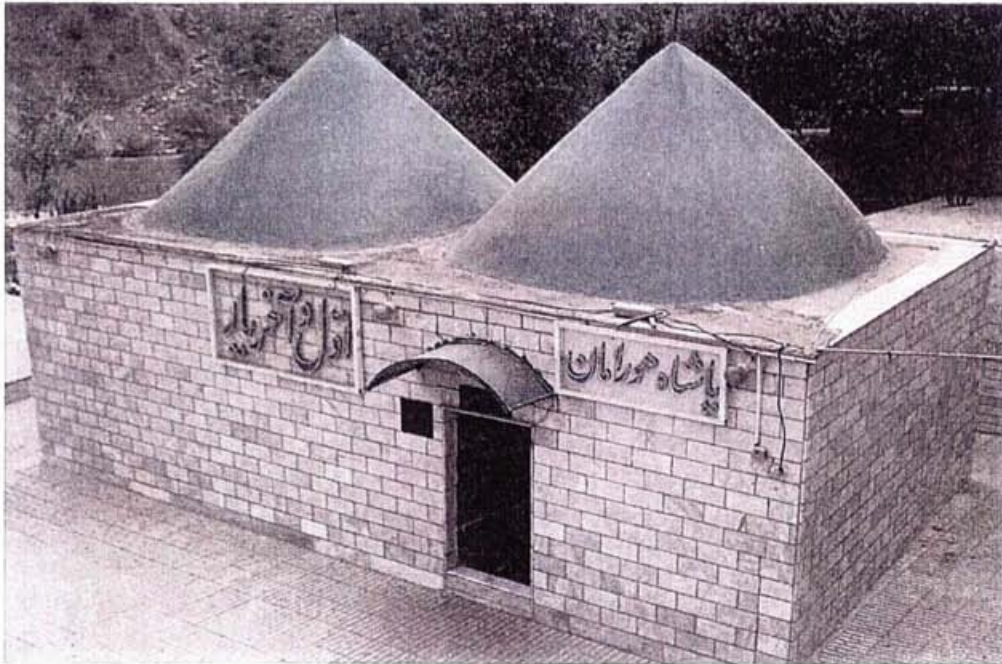


دده بگتر، خدا بنده لو صحنه





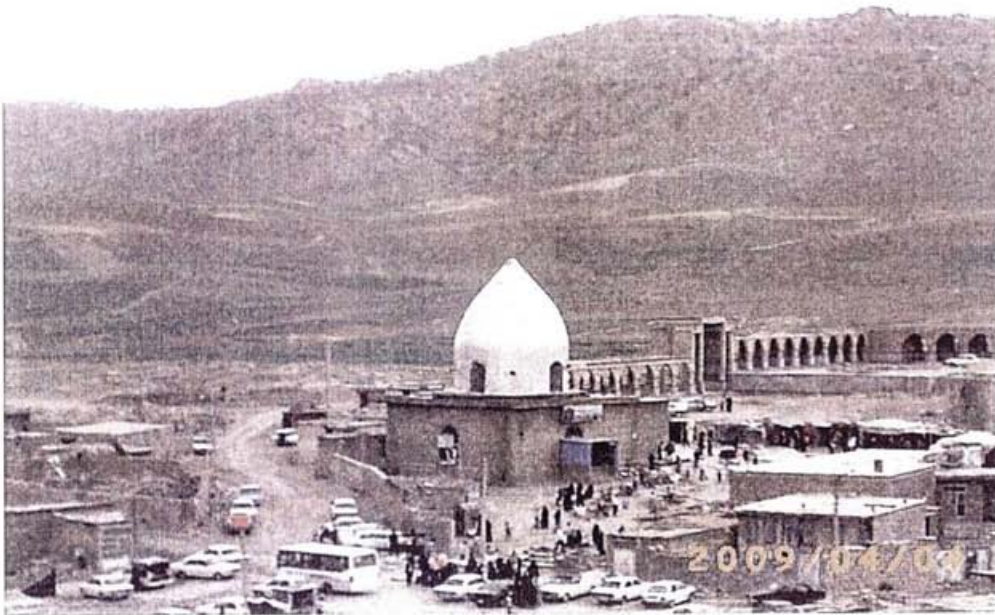
سلطان اسحاق ، پردیور کرمانشاه



سلطان اسحاق ، پردیور کرمانشاه

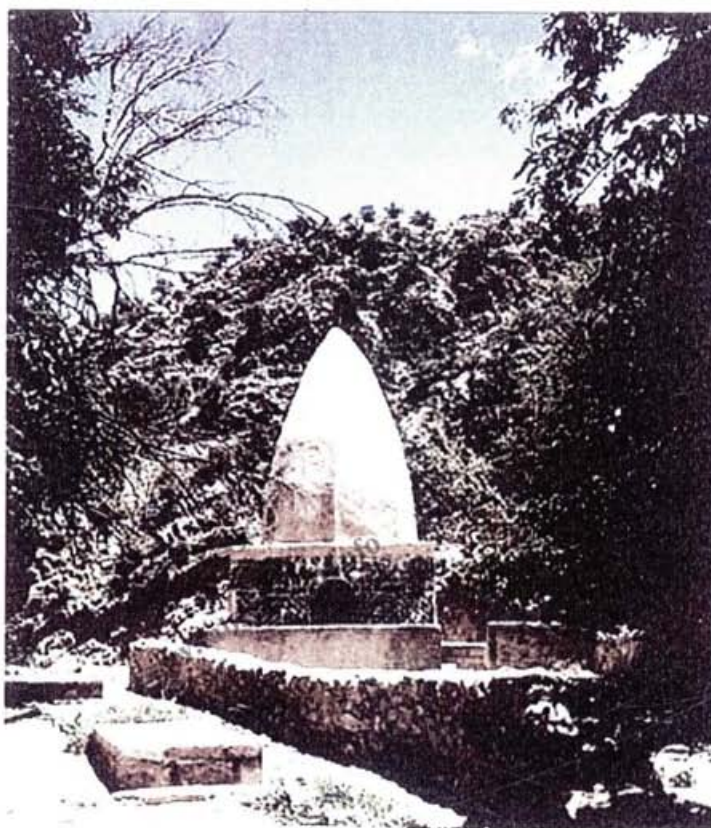


داود کوسوار ، پردیور هورامان

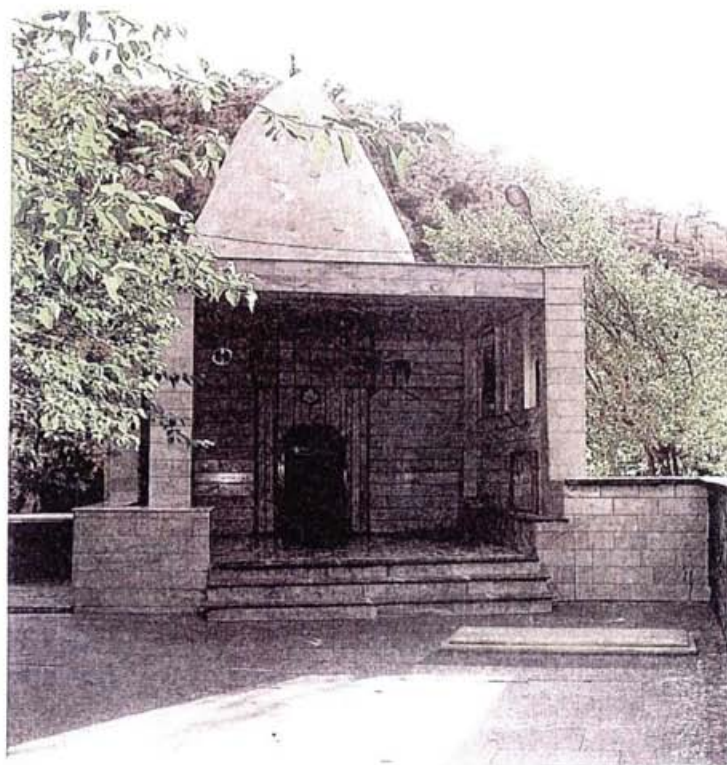


سیدابوالوفا، کوهدشت



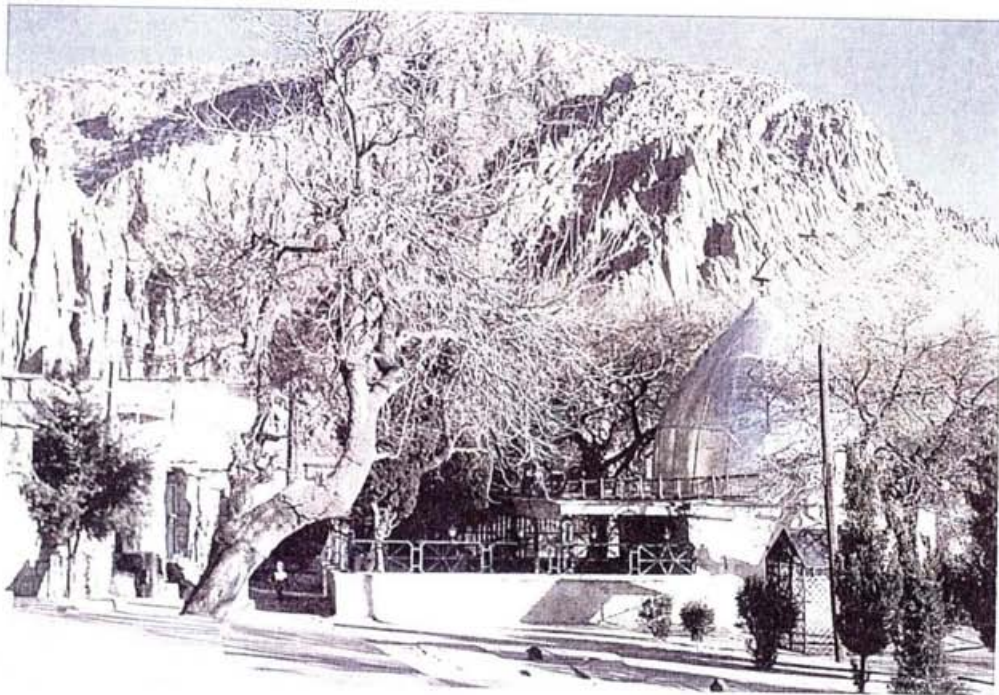


بابا یادگار دالاهو کرمانشاه



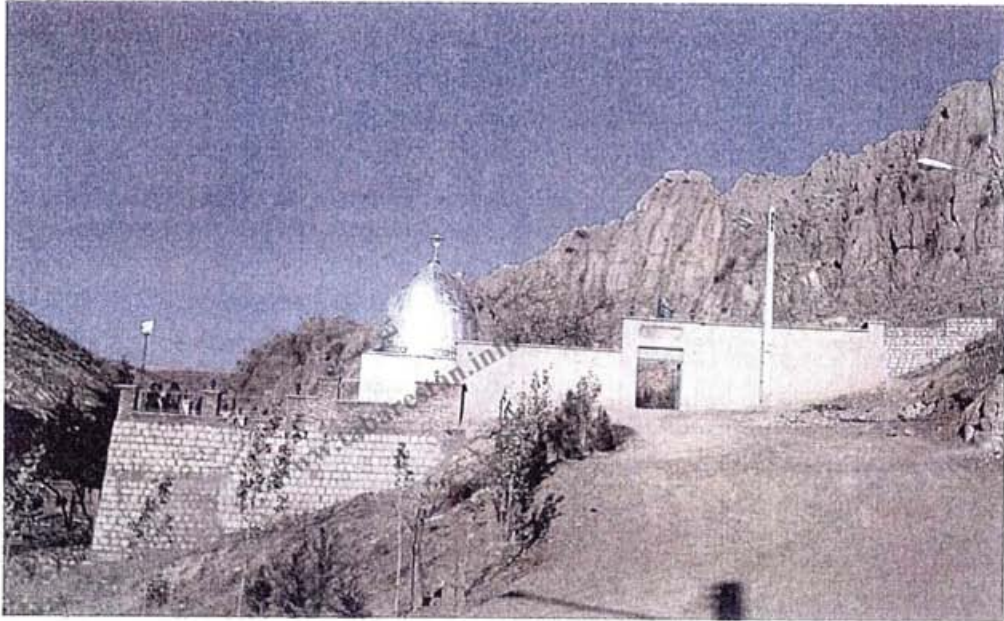


سید محمد گورہ سوار، پردیور کرمانشاہ



پیر نیامین کرد کرمانشاہ





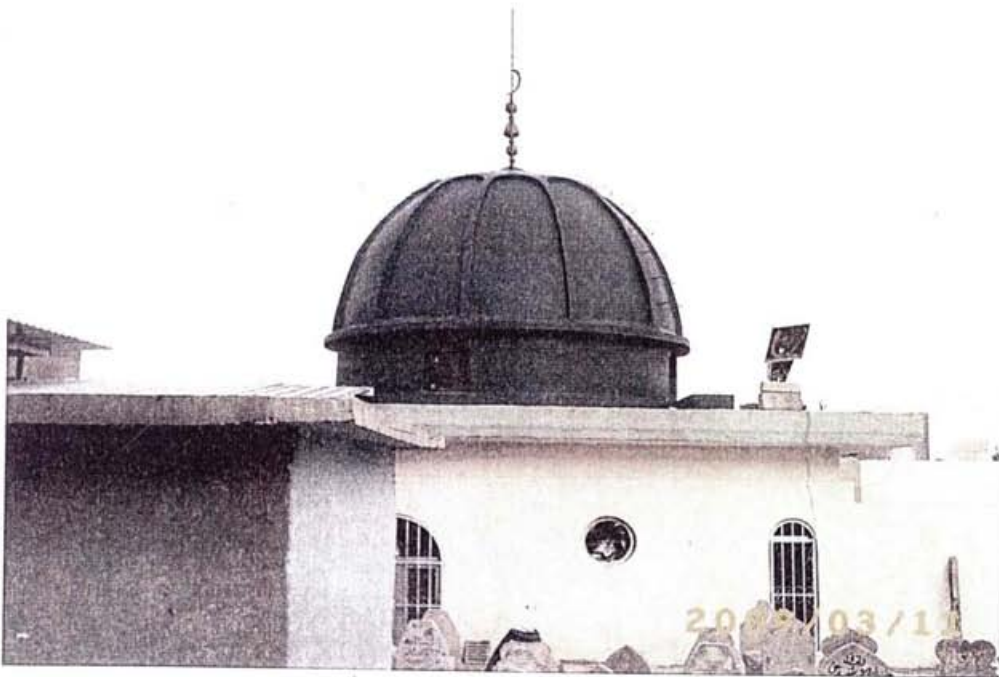
پیرموسی کرند کرمانشاه



پیرمکایل دودانی ، دودان باینگان



خانوں رمزبار پردیور



خان احمد، کرکوک





حاجی بابوعیسی، دینور صحنہ

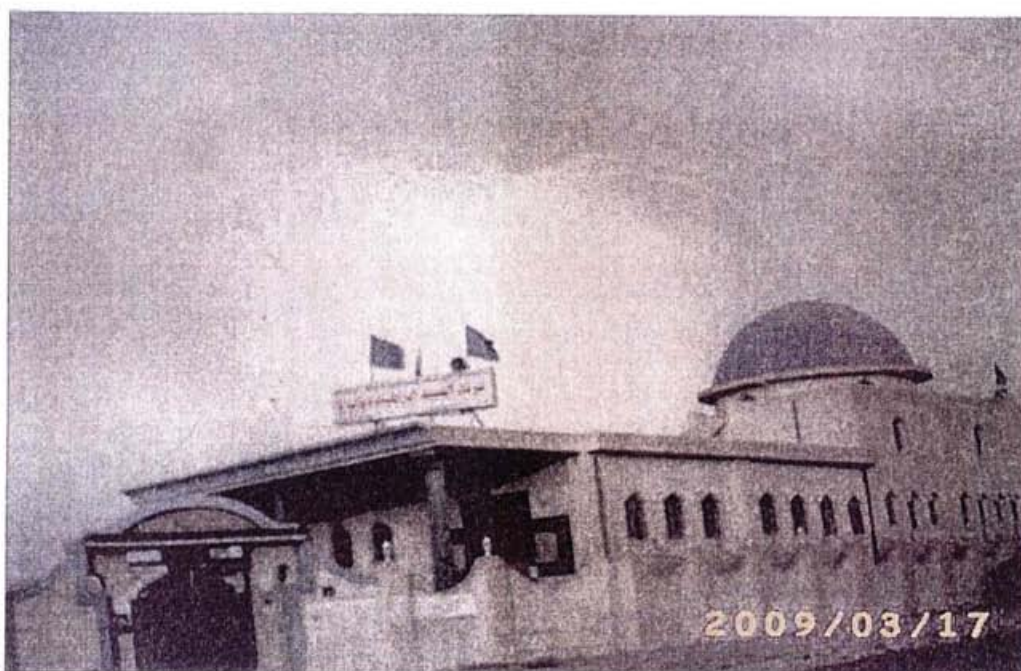


باباحیدر، کفرآور گیلانغرب





مصطفی دودان، پردیور



شاه ابراهیم ، بغداد

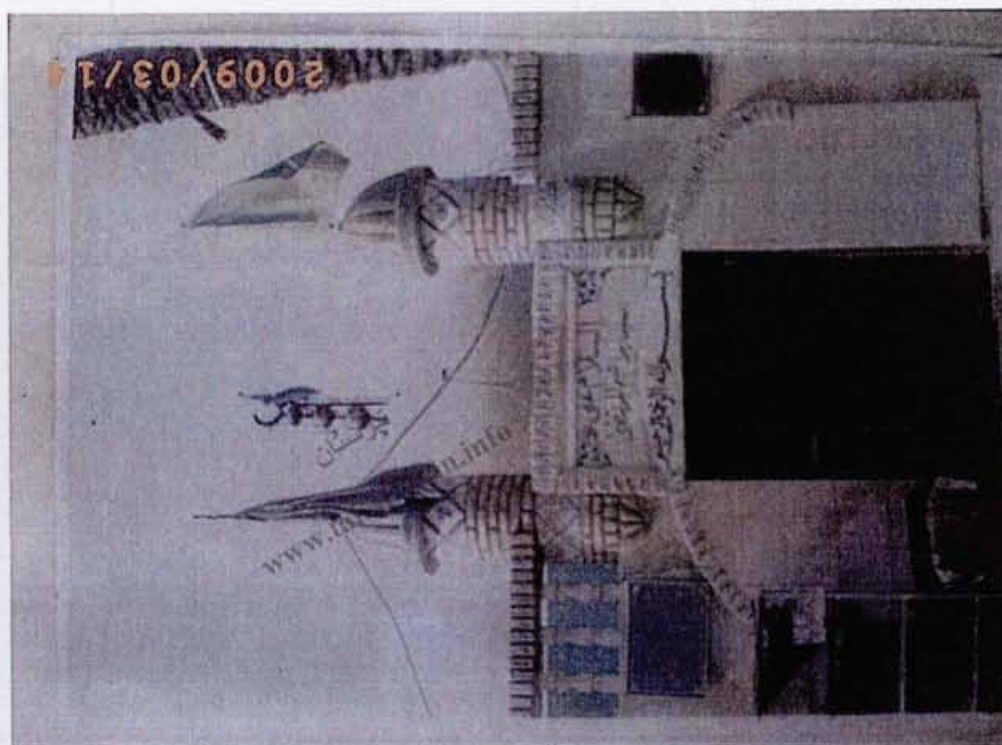


سید حسن بغدادی ، قلعه جوق زنگان

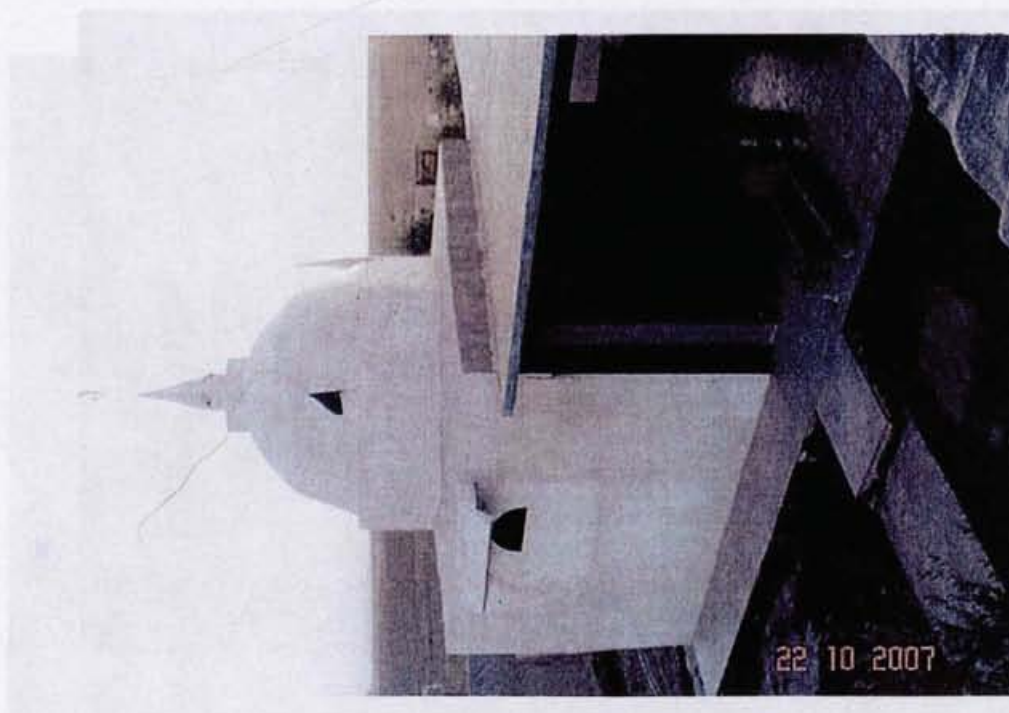


سید فرضی و شیخ امیر ، قزوینه کنگاور





شاه ابراهیم، بغداد



شاه هیاس باینان موصل

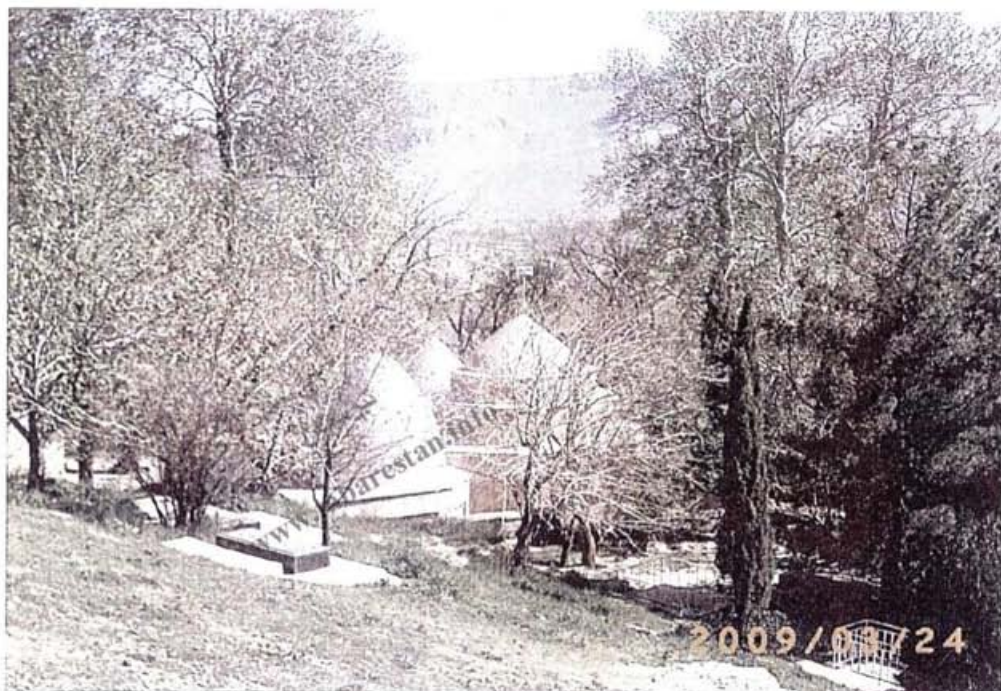


سیدحسن ، تازه گند ماگو (عکس از مینورسکی)



سیدحسن پس از بازسازی





مقبره آقا عباس، جیحون آباد صحنه



سیروان و شیخان، پردیور



دخمه شیرین و فرهاد، صحنه

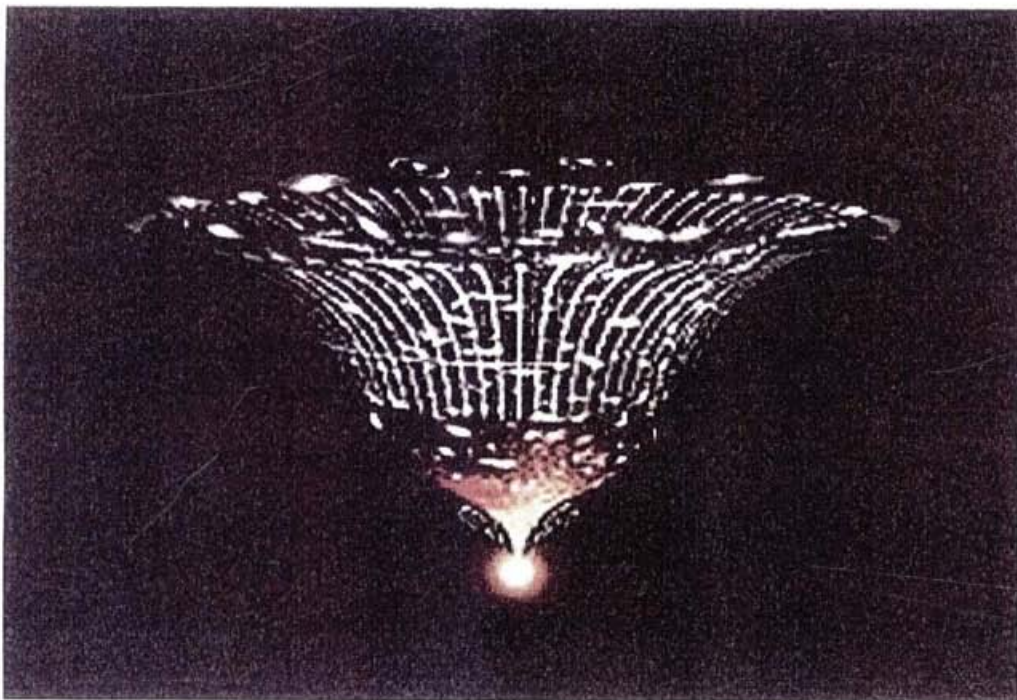


قلعه بد (بابک خرم‌دین)، کلیبر





ایلخچی، تبریز

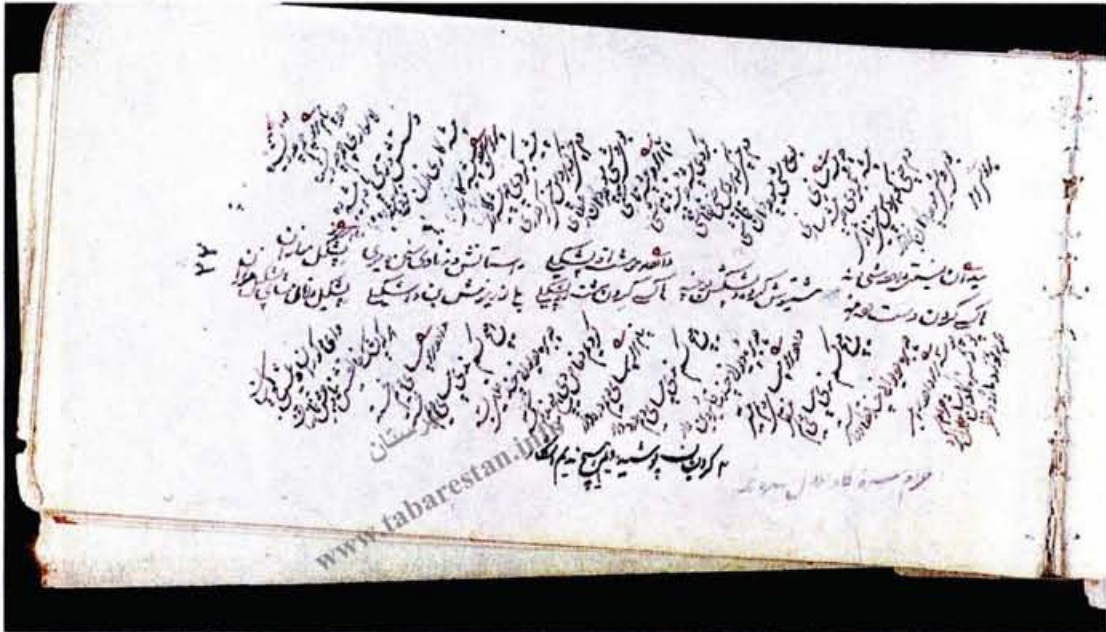


« بیگ بنگ »

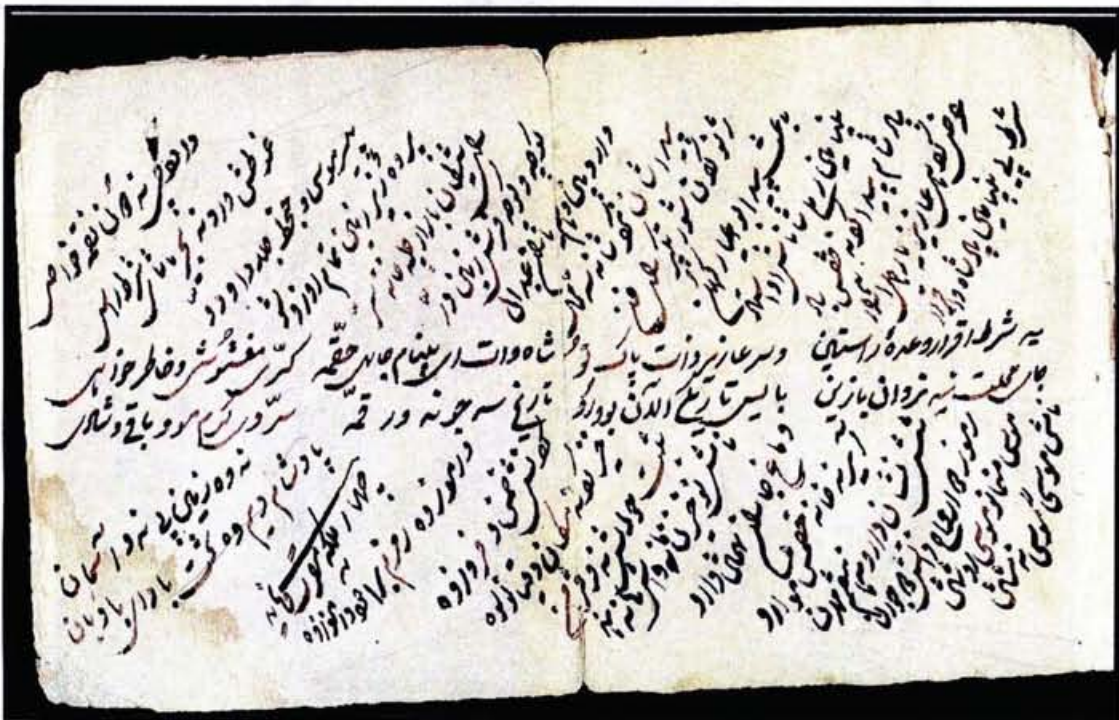


نسخه آقا احمد ثانی






نمونه نسخه سید عبدالعزیز دکه



نمونه نسخه ای ناآشنا

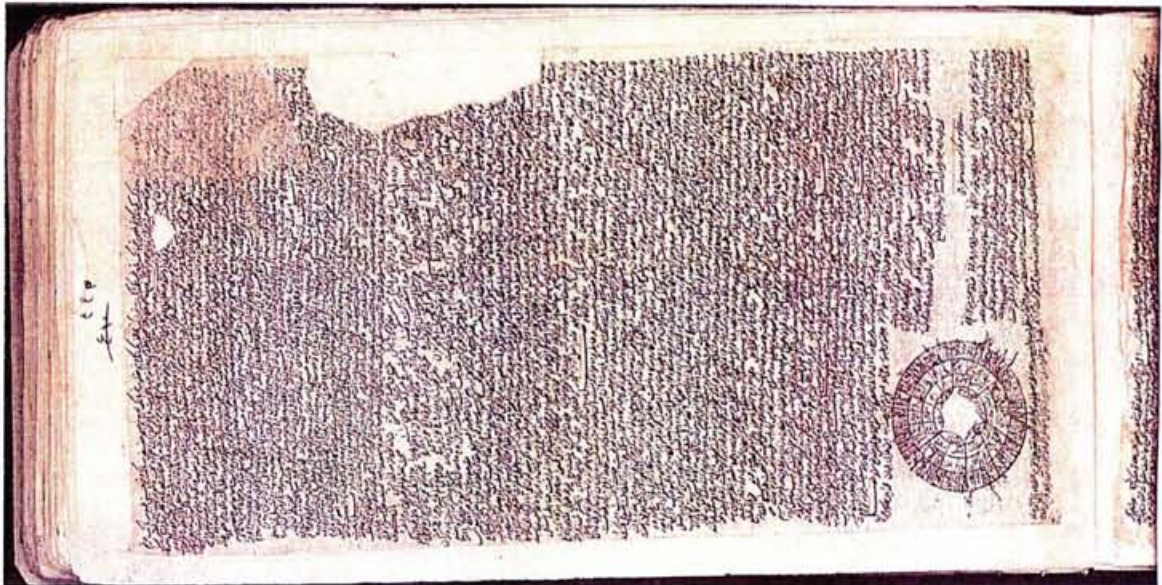


ارسطو شاعر غوی جالیوسک بلینو بر علی بنو اسحق بنی مویلی کا کتب بند ابن طایلی بلیان محمد بن طلکوس صرنا  
کلام آوازہ است  
یک چہار گاہ عزال کردا  
باز گاہ حصار کوبت  
روز عربی روز جم شہنا



بیشتر من از غم تو  
بظرف حضور رو بہد  
چو الخیال کجاست  
بی رویا با جاست  
در غم کجاست  
بد و در غم کجاست

فد و در غم کجاست







چشم از سبب برین تا الله در بیان سینه سالک این فتح منور برقرار است

در محارفات یک نفر تکیه این ارشد اولاد کور آن لرغوی تکیه نشین مردم برقرار  
تبرستان  
www.abarestan.info

لذا چه وقت بقدر سینه شود فان در تکیه نشین اباغ پیر ابو محمد از تکیه نشین  
دارغون با غموم جانان است تکیه نشین سید محیر خان ولد ارشد سید محمد  
به در سینه خانه لاله ام لاله در محارفات سید طایفه و مریدان سینه علییه برقرار  
در تکیه نشین برقرار شود سینه اش از سینه علی کمان ریش سفیدان صفیر کپرا  
مریدان و حجابان فاطمه برادر کمان لاله تکیه نشین از خدمت گذاران علی سید  
تکیه نشین و خادم اباغ پیر محمد سواد از زنده و آنچه هست کوار و مهر ۱۳۹۳  
مهر ۱۳۹۳ روز نشانی از او در تکیه نشین یک به هزار علامت غیر خواننده دیده شد







**History and Philosophy**  
**of**  
**Saranjam**  
**Yarsan Culture**  
**Teyeb Taheri**

